۵۸

کتابخانه، موزه و مرکز اسناد
مجلس شورای اسلامی

تاریخ ذوالقرنین

جلد دوم [illegible]

میرزا فضل‌الله شیرازی - متخلص به خاوری
[illegible]
تصحیح و تحقیق: ناصر افشارفر

جلد (۲-۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

تاریخ ذوالقرنین

نویسنده:

میرزا فضل الله شیرازی

ناشر چاپی:

وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

مشخصات کتاب

شابک : ۹۶۴-۴۲۲-۰۸۹-۷(دوره) ؛ ۹۶۴-۴۲۲-۰۸۸-۹۳۴۰۰۰۰ریال:(ج.۱) ؛ ۹۶۴-۴۲۲-۰۸۴-۶۳۲۰۰۰۰ریال:(ج.۲)

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۰-۲۲۰۳۱

عنوان و نام پدیدآور : تاریخ و ذوالقرنین/ تالیف میرزا فضل الله شیرازی متخلص به خاوری؛ تصحیح و تحقیق ناصر افشارفر

مشخصات نشر : تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۰.

مشخصات ظاهری : ج ۲

فروست : (کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی ۵۸)

یادداشت : ص.ع. لاتینی شده:Xavari Sirazi. Tarix -e Zol-Qarneyn.

مندرجات : ج. ۱. نامه خاقان .-- ج. ۲. رساله صاحبقران

موضوع : فتحعلی قاجار، شاه ایران، ۱۲۵۰ - ۱۱۸۵ق.

موضوع : ایران -- تاریخ -- قاجاریان، ۱۳۴۴ - ۱۱۹۳ -- جنگ با روسیه، ۱۲۴۳ - ۱۲۱۸ق.

موضوع : ایران -- تاریخ -- قاجاریان، ۱۳۴۴ - ۱۱۹۳ق. -- سالشمار

موضوع : نثر فارسی، قرن ق ۱۳

رده بندی دیویی : ۹۵۵/۰۷۴۳

رده بندی کنگره : DSR۱۳۴۲/خ ۲ت ۲ ۱۳۸۰

سرشناسه : خاوری شیرازی، فضل الله بن عبدالنبی، ۱۲۶۷ - ۱۱۹۰ق.

شناسه افزوده : افشارفر، ناصر، ۱۳۲۸ - ، مصحح

شناسه افزوده : ایران. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. سازمان چاپ و انتشارات

شناسه افزوده : کتابخانه، موزه مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی

ص: ۱

جلد ۱

اشاره

تقدیم به

دکتر عبد الحسین نوایی که فخر شاگردی او را دارم و جمشید کیانفر که در این راه راهبانم بود

سخن کتابخانه

از دیرباز، کتابخانه ها به عنوان پایگاه اطّلاعاتی، علمی و فرهنگی، از مهمترین عوامل ترقّی مادّی و معنوی جوامع و شاخصه توسعه یافتگی به شمار می آمده اند. در این میان گنجینه های نسخه های خطّی از اهمیّتی دو چندان برخوردار بوده و ملّتها به وجود چنین ذخایر معنوی مباهات می کرده اند.

کتابخانه مجلس شورای اسلامی، با داشتن بیش از بیست و دوهزار جلد نسخه خطّی یکی از ارزشمندترین کتابخانه های موجود دنیا است. این کتابخانه در طول حیات خویش، در کنار نگهداری و تهیّه نسخ خطّی، تلاش هایی نیز در زمینه تصحیح و احیای آنها داشته است. امّا این بار مفتخریم به اطّلاع دانشمندان و پژوهندگان برسانیم که با تأسیس مرکز پژوهش و آموزش کتابخانه مجلس شورای اسلامی، سعی بر آن است تا کار احیا و نشر نسخ خطّی را شتاب و غنای بیشتری بخشیم و با تصحیح انتقادی و نشر متون برجای مانده از پیشینیان، بنیادهای رشد و تعالی فرهنگی جامعه خویش را مستحکم، و نسل جوان را با فرهنگ و تمدن والای ایران و اسلام، بیش از پیش آشنا سازیم.

اثر حاضر، به نام تاریخ ذو القرنین نگاشته میرزا فضل اللّه شیرازی، متخلّص به خاوری، که به کوشش اندیشور گرامی جناب آقای ناصر افشارفر تصحیح شده، یکی از دستنوشت های ارزشمند این کتابخانه است که با تصحیح آن، گامی دیگر در جهت احیای متون کهن برداشته شد و اینک به پیشگاه شما خواننده اندیشمند عرضه می شود.

سیّد محمّد علی احمدی ابهری رئیس کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی

فهرست مطالب

اشاره

سقوط دولت صفوی بر اثر هجوم افاغنه به ایران، ثبات سیاسی موجود را که از زمان حکومت شاه عباس اول در ایران ایجاد شده بود، بر هم زد. اگرچه بعد از یک دهه کشمکش، نادر افشار حکومتی مقتدر در کشور پایه ریزی نمود، اما از آن جا که تضادهای مذهبی ایران با اقوام و دول همسایه از سویی، و درگیری خوانین در داخل کشور از سوی دیگر، اقتدار منطقه ای ایران را بعد از حکومت نادر از بین برده بود، وجود کریم خان زند و خوانین این خاندان هم نتوانست از این اغتشاش بکاهد.

آقا محمد خان قاجار نیز می خواست اقتدار عهد نادر را زنده نماید، اما با توجه به سیاست کهنه شده (زور و تطمیع) کاری از وی ساخته نبود. هم زمان با این وضعیت سیاسی در ایران، اروپا راه خود را به گونه ای دیگر پایه گذاری نموده بود. حکومت های استعماری با توجه به سیاست های مرکانتیلیستی خویش توانسته بودند از کارخانه داران و محصولات آنها حمایت نمایند. با این حمایت ها، کارخانه داران توانستند به مواد خام و بازار فروش مناسبی برای کالاهای خود در اقصی نقاط جهان دست یابند؛ کارخانه دارانی که به دنبال انقلاب صنعتی اروپا، با خود انقلابات سیاسی در امریکا و فرانسه به ارمغان آورده بودند. درست در زمانی که آقا محمد خان قاجار، دشمن بزرگ خود را لطفعلی خان زند و در نهایت مردم تفلیس می دانست، کشورهای استعماری انگلیس و روسیه و فرانسه هدف مشترکی و آن تسلط بر تمامی ایران را تعقیب می کردند و درپی دستیابی به آب های گرم خلیج فارس و اقیانوس هند و در نهایت سرزمین هند بودند. البته هرکدام

با شیوه های خاص خویش، چشم طمع به سرزمین ایران داشتند. گرچه این امر از عهد صفوی آغاز شده بود، اما قتل نادر در فتح آباد قوچان، دول انگلیس و روسیه را جسورتر نمود.

روس ها که از عهد پطر کبیر، معاصر شاه سلطان حسین صفوی، چشم طمع به ایران دوخته بودند، وارد صحنه شدند و با تطمیع هراکلیوس، سردار نادر در گرجستان، نفوذ سیاسی خود را در این منطقه گسترش دادند. هراکلیوس و فرزندانش به تبعیت روس ها درآمدند و با آقا محمد خان قاجار به نبرد برخاستند. متاسفانه آقا محمد خان سیاست های قدیمی و زورگویانه را اعمال نمود، و خود قربانی آن شد.

درست در زمانی که بابا خان، فرزند حسین قلی خان جهانسوز و برادرزاده آقا محمد خان، به نام فتحعلی شاه قاجار در سال ۱۲۱۲ ه. ق. در تهران به تخت سلطنت رسید، کاترین دوّم ملکه روسیه از دنیا رفت و جانشین وی، پل، که تمایلی به سیاست های جنگ طلبانه نداشت، در روسیه به سلطنت رسید، اما خیلی زود با توطئه درباریان کشته شد و الکساندر اول، تزار روس گردید. او بعد از مدتی کوتاه بیانیه الحاق گرجستان به روسیه را امضاء کرد و به ایران حمله نمود.

فتحعلی شاه که درگیر جنگ های خانوادگی و جنگ با خوانین زمان خود بود و از سیاست های جهان اطلاع درستی نداشت، به مدت سی و هشت سال، یعنی تا سال ۱۲۵۰ هجری بر این کشور حکومت نمود. در زمان وی سرزمین های وسیعی در ارّان و ارمنستان از ایران جدا شد. دو جنگ طولانی و بی ثمر با عثمانی نمود و عدم حمایت دولت از مردم و مسلمانان هند، موجب حاکمیت خونین انگلیس بر این منطقه حساس شد که همگی از نتایج خفت بار سیاست تضعیف ایران بود، که متأسفانه به الگویی برای جانشینان و سیاستمداران بعد از فتحعلی شاه بدل شد.

سیاست آشفته قاجاریان در مسائل داخلی قابل ملاحظه است. بیشتر دلبستگی آنان به حرمسرا، زنان و فرزندانشان بود. آمار زنان و فرزندان و نوادگان و بستگان وی در خاتمه همین کتاب آمده که قابل ملاحظه و بررسی است.

برای پی بردن به این دوران خفت بار، که سرآغاز بلعیدن خاک ایران است، دسترسی به منابع معتبر بسیار ضروری است تا مورّخ بتواند به طور دقیق و مستند از

وقایع این دوران آگاهی یابد.

از مورّخان این دوره، که وقایع نگار یا نویسنده روزنامچه بوده اند، می توان اشخاص زیر را نام برد:

۱- میرزا محمد رضی تبریزی مؤلف کتاب زینت التواریخ، که از ظهور خلقت آدم تا ده سال سلطنت فتحعلشاه را به تحریر کشیده است.

۲- میرزا محمد صادق مروزی شیرازی وقایع نگار، که سی و شش سال از وقایع این عهد را در کتاب تاریخ جهان آرا به تحریر درآورده است.

۳- میرزا فضل الله بن عبد النبی شریفی الحسینی شیرازی متخلص به خاوری است، که تاریخ ذو القرنین را با توجه به منبع عهد آقا محمد خان، یعنی تاریخ محمدی تالیف محمد تقی ساروی نگاشته است و در آن به توصیف خاندان قاجار از بدایت تا اواسط سلطنت محمد شاه قاجار پرداخته و از این رو، یکی از کامل ترین منابع دست اول تاریخ عهد قاجار است که، مورخان و محققان کشور می توانند با دسترسی به آن، تاریخ قاجار را تا حاکمیت میرزا آغاسی در عهد قاجار مورد پژوهش قرار دهند.

خاوری کیست؟

صاحب حدیقه الشعراء در مورد او می نویسد: اسم شریفش، میرزا فضل الله از اعزّه سادات شیراز و برادر مهتر میرزای راز و از احفاد میر سید شریف علامه اند. آبا و اجدادشان اغلب در شیراز، کلانتری و بعضی از آنها قضاوت و امامت جمعه و ریاست تامه داشته اند. والد مغفورشان میرزا عبد النبی، داماد مرحمت پناه آقا محمد هاشم ذهبی است که ایشان [از] صبیه زادگان آقا محمد هاشم اند و خود آقا محمد هاشم، در بدایت حال، منشی دیوان بوده و خدمت می کرده تا به خدمت نارد شاه رسیده و در نگارش سبعه عموما و خط نستعلیق و شکسته کمال مهارت داشته و در علم انشاء نیز مشهور و معروف، و چون فطرت پاکش، قابل افاضه فیض الهی بود، در اواسط حال از خدمت نادر شاه استعفا و به اشاره و ارشاد جناب سید قطب الدین محمد شیرازی، که از اجله عرفای عهد خودند، مشغول عبادت در خدمت پادشاه حقیقی شده تا درجه کمال یافت و جناب سید قطب الدین ایشان را به مصاهرت خود سرافراز کرد که نسب ایشان، یعنی (خاوری

و (راز) از طرف مادر به سید قطب الدین متصل است، و [خاوری] در یکی از قصاید خود فخریه می نماید که:

اجدادم از کرام همی تا ابو تراب آبایم از عظام همی تا ابو البشر

گر سروری مرادم، بس حالت نیاور برتری مرادم، پس سیرت پدر بالجمله جنابان سید قطب الدین و آقا محمد هاشم هریک در زمان خود، پیشوای سلسله ذهبیه بوده و حفظ قواعد و رسوم شریعت و طریقت را به اقص الغایه می نموده اند. از دلایل بزرگواری آقا محمد هاشم شمرده اند که سال رحلتشان مطابق است با عدد آیه وافی هدایه (ان کتاب الابرار لفی علیین)

میرزا فضل الله شریفی الحسینی خاوری در ۱۱۹۰ در شیراز متولد شد و ابتدا ندیم مخصوص حسین علی میرزا فرمانفرما بود و بعد به تهران رفته به خدمت صدر اعظم میرزا محمد شفیع مازندرانی درآمد: (میرزا شفیع بعد از ملاقات، کمالات ایشان را آگاه شده در خدمت پادشاهش معرفی کرده و در زمره چاکران خاصش جا داد و تصدی امورات دول خارجه و نگارش مراسلاتشان به صلاح و صوابدید ایشان موکول و قریب به پانزده سال مشغول به این کار بود). (۱)

بعد از این زمان به خدمت وزارت همایون میرزا و محمود میرزا، که حکومت لرستان فیلی و نهاوند را داشته، درآمد. خود وی گلایه آمیز در این کتاب اشاره ای دارد به این مضمون:

(در اواسط شهر جمادی الاول سنه یکهزار و دویست و چهل و چهار، موکب ظفر شعار به آن سامان و دیار شتافت [و] در روز ورود موکب انجم تحشم به دار الایمان قم، این بنده خدمت گزار با اهل وعیال بی شمار از سامان نهاوند و ولایت الوار به طریق فرار از آن دیار و شرفیاب درگاه فلک مدار شاهنشاه تاجدار مورد تفقدات بی شمار آمد. تبیین این مقال آن که، بعد از مدت سه سنه افزون که در آن دیار به مباشری افتادم و آدابی نیکو، که موجب مزید امیدواری رعیت و دعاگویی دوام دولت ابدآیت بود، نهادم، از وفور

۱- حدیقه الشعراء، ص ۵۳۵- ۵۳۶؛ صاحب حدیقه الشعراء در ص ۵۳۶ می نویسد: املاکی را که موقوفه جناب سید امیر احمد بن الامام الهمام موسی الکاظم (ع) در قریه میمند است، چون جد ایشان از خدام این آستانه بود و در عهدنامه موقوفاتش از میان رفته، توانست آن را برگرداند و در اختیار برادر خود میرزا بابا قرار دهد.

حق شناسی نواب شاهزادگان آزاده محمود میرزا و همایون میرزا، اوضاع سی ساله نوکری دربار دولت جاوید را بر باد دادم [و] مدت هفت ماه در قلعه رویین دز نهاوند، که از مستحدثات محمود میرزای ارجمند است، محبوس بودم و از زندگی و زندگانی مأیوس. بالاخره حضرت صاحبقران دادرس به توسط امنیان شوکت خداداد به دادم رسید و به نوشته و پیغام مقربان و حمایت همسایگان فرار اختیار کرده، بخت سعیدم به آستان خلافت نشان کشید).

در توجیه مطالب خویش در خاتمه کتاب در مورد نواب محمود میرزا می نویسد:

(شاهزاده ای است غیور و پیوسته سرمست از باده غرور. با وجود خویش احدی را در روزگار موجود نمی باشد و از مقام سلطنت پای خود را فراتر نمی گذارد و در محفل شاهزادگان از ایشان دور نشسته حرفی از لا و نعم به زبان نمی راند، زیرا که احدی را قابل به خاطب خویش نمی داند).

به نظر می رسد که حبس او در قلعه رویین دز توسط نوّاب محمود میرزا سبب شده است که شاهزاده مزبور را چنین توصیف کند. او در ادامه می افزاید: (مرحله بی لطفی او به جایی کشید که دو دفعه در لرستان و نهاوند قاصد جانم گردید به انواع لطایف الحیل از چنگ او رستم و به چاکران درگاه صاحبقران روزگار پیوستم).

بعد از رهایی از دست شاهزادگان مزبور به امر ملفوفه نویسی شاه مشغول گشت. (۱) عبد الرزاق بیک دنبلی نیز شرح حالی درباره او و اجدادش می نویسد و دیوان وی (مهر خاوری) را معرفی می کند و می گوید که این دیوان پنج هزار بیت از اقسام شعر را دربر می گرفته و در روزهای شنبه هر هفته غزلی را خدمت شاه می خواند.

در فارس نامه ناصری، شرحی از وی آمده است و علاوه بر آن، رضا قلی خان هدایت در مجمع الفصحا، شرحی مفصل از وی تنظیم نموده است. محمود هدایت در گلزار جاویدان، و مهدی بامداد در شرح حال رجال ایران در دوره قاجار، جلد سوم، از او یاد می کند، اما هیچ یک از این مورخان، تاریخ مرگ او را ننوشته اند. تنها در فهرست نسخه های خطی کتابخانه ملی و ملک وابسته به آستان قدس رضوی، جلد دوم، تاریخ

۱- حدیقه الشعراء، ص ۵۴۲.

فوت او را ۱۲۶۶ هجری قمری ذکر نموده اند. (۱) مدفن و محل وفات وی شیراز است.

۱- فهرست نسخه های خطی کتابخانه ملی ملک، جلد ۲، ص ۳۸۶، زیر نظر ایرج افشار و محمد تقی دانش پژوه با همکاری محمد باقر حجتی و احمد منزوی

تاریخ ذو القرنین

مؤلف، این کتاب تاریخی را به سبک سالنامه نگاشته و برای هر سال بهاریه ای آورده و وقایع ایام هر سال را برشمرده است. مؤلف، نام کتاب را تاریخ ذو القرنین نهاده است. واژه ذو القرنین از قرآن گرفته شده و در لغت به معنای دو قرن عربی است. مؤلف در جلد اول، حوادث مربوط به قرن اول، از سال ۱۲۱۲ تا ۱۲۴۲ را آورده و این جلد را نامه خاقان نامیده است. جلد دوم کتاب که آن را رساله صاحبقران نامیده، شامل حوادث سال های ۱۲۴۲ تا ۱۲۵۰ به اضافه بخشی از سلطنت محمد شاه قاجار است. در انتهای جلد دوم، بخشی به عنوان خاتمه آمده است که در بیان صفات فتحعلی شاه و ذکر اولاد ذکور و اناث وی و همچنین همسران و مطربان دربار وی و نبیره های ذکور و اناث به اضافه شرح حال برادر و اعمام و بنی اعمام وی است. این جلد را مؤلف، رساله صاحبقران نام داده است.

نسخه های موجود از این کتاب، در حال حاضر در کتابخانه های ملی، ملک، مجلس شورای اسلامی، سن پطرزبورگ و بریتانیا موجود است.

نسخه کتابخانه ملک شامل دو بخش و خاتمه به خط نستعلیق است که در ۱۲۶۱ در شیراز نوشته شده است. در کتابخانه مجلس شورای اسلامی، یک نسخه در دو جلد به خط نستعلیق در سال ۱۳۲۵ هجری قمری نوشته شده است. از این کتاب، یک نسخه ناقص در سن پطرزبورگ و نسخه دیگر در دو جلد با خاتمه، که بخش برادر و اعمام و بنی اعمام در آن نیست، در بریتانیا موجود است.

جدیدترین نسخه از این کتاب در کتابخانه مجلس شورای اسلامی موجود است که به دلیل ارزش والای آن در تصحیح این کتاب بسیار از آن استفاده شده است.

قدیمی ترین نسخ از این کتاب، در کتابخانه ملی است که شامل سه نسخه است.

نسخه اول در دو جلد بدون خاتمه، جلد اول در ۱۲۴۹ و جلد دوم ۱۲۵۵ ه ق، نگاشته

شده است. نسخه دوم به خط نستعلیق در دو جلد و یک خاتمه در مورد تاریخ قرن سیزدهم نوشته شده است. نسخه سوم این کتابخانه در دو جلد و یک خاتمه به خط نستعلیق و به تاریخ ۱۲۶۲ در شیراز نگاشته شده است.

نسخه سوم، نسخه بسیار ارزشمندی است که اینجانب در سال ۱۳۷۲ از دوست گرامی و فرزانه جمشید کیانفر آن را به امانت گرفته و پس از تنسیخ، با کلیه نسخ بویژه نسخه ملک و مجلس مطابقت داده شد تا صحت و سقم آن دقیقا مشخص و معلوم گردد.

در نسخه موجود، اشعار بیشتری از نسخ دیگر به چشم می خورد. در این کتاب هرجا در پاورقی ها از نسخه ملی نام برده می شود، منظور همین نسخه سوّم کتابخانه ملی است.

فصل بندی کتاب و عناوین آن از مصحح است. بخش بندی کتاب نیز از مصصح است ولی عناوین بخش ها و دیگر عناوین هر بخش از مولف کتاب است.

در پایان از همکاری صمیمانه ریاست محترم کتابخانه مجلس شورای اسلامی، حجه الاسلام و المسلمین جناب آقای سیّد محمّد علی احمدی ابهری سپاس گزاری می نمایم. و نیز از استاد گرانقدر جناب آقای حائری، مسئول نسخه های خطّی کتابخانه، آقای کاظم آل رضا که در ویرایش و اصلاح کتاب زحمات فراوانی متحمل شدند، خانم سرلکی که در تایپ کامپیوتری تلاش بسیار نمودند، آقای سیّد اسماعیل موسوی نسب مسئول محترم واحد نشر، و دوستان واحد فیلموتیک کتابخانه کمال تشکر و تقدیر را دارم.

امید است که این کتاب مهم تاریخی مورد توجه و اقبال اساتید و محققان و دانشجویان و دانش پژوهان واقع گردد.

ناصر افشارفر- تهران سی ام آبان ۱۳۷۸

تاریخ مسمی به ذو القرنین از تألیفات میرزا فضل الله شیرازی متخلص به خاوری غفر ذنوبه و ستر عیوبه (۱)

۱- مجلس: تاریـخ مسـمّی به ذو القرنین از تألیفـات غفران مـآب منشـی بی نظیر میرزا فضـل اللّه شـیرازی متخلّص به خـاوری- حشره الله مع اجداده الطاهرین.

{مقدمه مؤلف}

اشاره

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم فتح البـاب نـامه خاقاني و فصل الخطاب رساله صاحبقراني، سپاس افزون از قياس شاهنشاهي است كه ساحـات فسيح المساحات خداونـدي اش، بري از حوادث زوال است و رايات جاويـد آيات كشور خـدايي اش، عاري از آفت عين الكمال. شهرياران هفت كشور را حلقه اطاعتش در گوش است و تاجداران خاور و باختر را تشريف ارادتش زيور دوش.

عزت كونين، در بنـدگي حضـرت اوست و ذلت دارين در محرومي از بساط عزت او. در حريم وحـدانيتش عقول عشـره را راه نيست و از كنه كمال فردانيتش نفوس قدسيه آگاه نه.

با كمال مستوري در عين ظهور است و در عين ظهور از نظرها مستور.

لمؤلفه [مصرا]ع:

نه پيدا و نه پنهان بلكه هم پنهان و هم پيدا

ذاتش را اگر شـريكي است، همـان ذات اوست و صـفاتش را اگر نظيري است، همـان صـفات او. در قلّه قـاف الوهيتش عنقاي وهم معدوم است (۱) و در بحر ربوبيتش غواص انديشه نامعلوم. كره سـموات تسعه (۲) از رياض جهان جلالش ميوه اي است و ساحات اراضي سبعه (۳) از صحن سراي كمالش كريوه [اي]. نواله [اي] از خوان نوالش نعمت دو جهان است و قراضه [اي] (۴) از كان جمالش طلعت مهر فروزان.شش

۱- . در قله قاف خدايي وي، سيمرغ افسانه اي نابود است.

۲- . آسمان هاي نه گانه

۳- . محدوده هاي سرزمين هاي هفتگانه يا هفت اقليم (بر طبق جغرافياي قديم)

۴- . تكه اي از زر و سيم، بهره، نصيب، عطاء، بخشش

لمؤلفه:

شاهی که نعمت دو جهان از نوال اوست تکمیل کائنات ز فیض کمال اوست

نه چرخ مستدیر (۱)و مضافات او تمام یک میوه از نهال ریاض جلال اوست جلّ جلاله و عمّ نواله و عظم (۲) شأنه و تقدست اسمائه؛ تکمیل شئونات آفرینش را به ایجاد (۳) عقل کل پرداخت و عقل کل را رهنمای سبل (۴) و هادی جزء و کل ساخت؛ اعنی خواجه لولاک و مقصود از آفرینش آب و خاک و مدعوّبه دعوی ما عرفناک.

لمؤلفه:

محمد زبده امکان خلیل حضرت یزدان کفیل رزق انس و جان وکیل خالق یکتا

رخش در پرده، انجم را ز شرم پرده اش برقع تنش بی سایه، عالم را به زیر سایه اش مأوا امّی لقبی که رساله علوم اولین و آخرین را بی سعی زبان و بیان به نگاهی خواند و اسرار ملکوت (۵) و لا هوت را از انهای قدسیان جبروت به ایمائی (۶) داند. در عروج (۷) بر مدارج معارج ملکوتش ریبی نیست [۲] و کوته نظران را در عدم ادراک به این رتبه که ماورای پایه بشریت است، چندان عیبی نه: (ماللتراب و رب الارباب). هرکه آرزوی ادراک مقاماتش دارد، فرق ارادت به درگاه ولایت باب علمش گذارد که (انا مدینه العلم و علی بابها). (۸) زهی یداللّهی که باب خیبر را به زور بازوی الهی کند و فرق دشمنان دین مبین را به خاک ذلت و تباهی آکند. بعد از نبی، خلیفه بلافصل است و پس از او یازده تنت.

۱- . گرد، دوّار

۲- . ملی: (عظمت)

۳- . ملی: (جاده)

۴- . راه ها

۵- . عالم مجردات بطور مطلق که جبروت و ناسوت در زیر آن واقعند و لا هوت بالای آنست.

۶- . اشاره

۷- . بالا رفتن

۸- . حدیث نبوی که پیامبر (ص) فرمود: من شهر علم هستم و علی دروازه آنست.

از اولاد امجادش (۱) در مراتب وصایت فروعات آن افضل (۲)، سیّما مهر فروزان سپهر مصطفوی و ماه تابان اوج شریعت مرتضوی، شمع شبستان هدایت احمد مختار و آخرین ثمره بوستان ولایت حیدر کرار، المهدی الهادی ابو القاسم صاحب العصر و الامر و الزمان- علیه و علیهم صلوات الله الملک الجبار الی یوم القرار.

بر ذمت همت خداوندی لازم است که هنگام غیبت آن مشعل رخشان راه هدایت، زمام اختیار اهل روزگار را که ودایع بدایع حضرت آفریدگارند، در قبضه اقتدار شهریاری گذارد که ارکان انصاف را بنیاد نهد و عالم کون و فساد را از ظهور عدل و داد، آباد دارد. و للّه الحمد که این زمان خجسته و اوان به میمنت پیوسته، نوبت دارایی شاهنشاه با داد و دین است وصیت عدالت و فرمانروایی او، سامعه افروز ساکنین عرصه زمین، و هو السلطان الاعظم و الخاقان الاکرم ملک الملوک علی الاطلاق، مالک الممالک بالارث و الاستحقاق، المتفوق علی السلاطین بکرائم الاخلاق، ناصر عباد الله باللطف و الاحسان، حامی بلاد الله من الکفر و الطغیان، صاحب المغازی فی الاقطار و الامصار، مالک الفتوحات المذکوره فی صحایف الاسفار، مؤسس مبانی جاه و جلال، مشیّد ارکان عزّ و اقبال، بهاء الدنیا و الدین، جمال الاسلام و المسلمین، شمسا لفلک السلطنه و الخلافه و الکرامه و الجلاله، بدرا لسماء الشوکه و الابّهه و العداله، مربع نشین چار بالش ایوان کسری و جم، فرمانفرمای ممالک عرب و عجم، داور دارا در اسکندر اثر، دارای دادگر فریدون فرّ، السلطان بن السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان، السلطان فتحعلی پادشاه قاجار؛ اللهم خلّد ظلال معدلته و رأفته علی بسیط الارضین و أبّد انوار سلطنته (۳) علی قاطبه الموحدین و اجعل رایاته مرفوعه (۴) فوق قبه الخضراء و اعدائه مکسوره و لو کانوا فی حصون السماء و احکامه منصوبه (۵) فی اسماء سکان مرکز الغبراء؛ آمین آمین لا ارضی بواحده حتی أضیف الیها الف آمینا)

۱- . فرزندان بلند مرتبه اش

۲- . مجلس: (اصل)

۳- . ملّی: (سلطنه)

۴- . ملّی: (مرفوعتا)

۵- . ملّی: (منصوبتا)

{شرح حال نگارنده}

امّا بعد، چنین گوید بنده مدحت سپار و چاکر ارادت دثار، فضل الله الحسینی شیرازی المنشی المتخلص به خاوری که در ایّام دولت خاقان سعید شهید محمد شاه قاجار- انار اللّه برهانه- که شاهنشاه تاجدار در ملک فارس حکم گزار و در السنه و افواه مشهور به لقب ارجمند (بابا خان)، و لقب (جهانبانی مملکت فارس) علاوه بر آن می بود، این بنده سرافکنده چهارده ساله بوده در دبستان اطفال کسب سواد از هر کتاب و رساله می نمود. از اتفاقات حسنه، روزی در معبری دیده بر جمال بی مثال آن برگزیده حضرت ذو الجلال گشودم و از شعاع چهر آن مهر فروزان به روشنی دیده افزودم؛ روحی دیدم مجسم و فرشته ای بصورت آدم. آیات جمال و جلال حضرت ذو الجلال را معاینه [و] مشاهده کردم و گوهر ارادتش را در گنجینه خاطر به ودیعت سپردم.

از آن ایّام تا هنگامی که صفحه رخسارم از سبزه خط زنگار گرفت، هوس چاکری درگاه عرش اشتباه را در دل داشتم [۳] و همت در حصول این مأمول (۱) می گماشتم تا این که در بدایت دولت روزافزون، انجام کاری را بهانه ساختم و بر خنگ امید نشسته به درگاه آن خسرو یگانه تاختم. چندی در دیوان صدارت جناب میرزا محمد شفیع صدر اعظم، مترسّل (۲) بودم و خدمات دار الصداره (۳) را متحمل؛ تا بخت سعیدم در پیشگاه بارگاه فلک جاه راه داد و دست اقبال به آب فیروزی بر چهره ام گشاد.

بیت:

حبّذا بخت مساعد که سوی حضرت شاه مردمی کرد و رهم داد پس از چندین گاه ت.

۱- . رسیدن به این آرزو

۲- . دبیر، منشی

۳- . مرکز دیوان صدارت که در رأس آن صدر اعظم قرار داشت.

پس از وفات صدر جلیل القدر، برحسب امر صاحبقران خورشید صدر، رشته خدمت یکی از ملک زادگان (۱) الدنگ، که قلم را از ذکر نامش کمال ننگ است، چون غل بر گردنم بسته شد و پس از انقضای مدت ده سال، تار و پود زندگانی چندین ساله ام از هم گسسته آمد. کار را نه بر وفق مرادم (۲) دیدم، لهذا به درگاه خسرو با احتشام روی آورده آرام گزیدم.

مروّت فطری حضرت صاحبقرانم تربیت کرد و پس از اندک زمانی، بهتر از اول بر سرکار کار آورد. اکثر اوقات به تحریر ملفوفه (۳) فرامین خاصه، که از اسرار مملکت است، در حضور همایون مشغول بودم و از فرمایش عبارات رنگین و مضامین دلنشین، که چون درّ ثمین (۴) از گنجینه خاطر شهریار زمان و زمین سر می زد، بر ترقی خویش می افزودم و گاهی برحسب الفرمایش به انشاد (۵) غزل های شیرین می پرداختم و خود را منظور نظر خسرو معدلت قرین می ساختم. وقتی در حضرتش سخن از وقایع دولت روزافزون شد و خورشیدوار کوکب این مضمون از مطلع خاطر فیض مظاهرش سر زد که: (منظور از وقایع نگاری، اطلاع خاصه و عامه از اوضاع مملکت است، نه مقصود انشاءپردازی و اظهار فضیلت. تاریخ دولت باید مختصر و با سلاست (۶) و پر منفعت باشد، نه مطوّل و پر بلاغت و بی خاصیت. تاریخ نگار را هم لازم است که راست گفتاری پیشه کند و از نگارش اقوال کاذبه اندیشه. نه وقایعی از دولت را سهل شمارد و کان لم یکن انگارد، نه تطویلات لا طائل که مورث کدورت و ملامت دل است بر صفحه نگارد و وقایع نگاری را مایه جلب نفع نسازد و به تعریفی که درخور پایه هرکس نیست، نپردازد.

فرشته را دیو نخواند و دیو را فرشته نداند. اغراض نفسانی را، که لازم ذات حیوانی است، به کنار بگذارد و به راست گفتاری و درست نگاری قلم بردارد).

چون این فقرات را، که به منزله الهامات غیبی است، از لفظ گوهربار شنیدم و طبیعت مبارک را مایل به ترتیب چنین تالیفی دیدم، قدم جسارت پیش نهاده این معنی راار

۱- . ملّی: (زاده گان)

۲- . مجلس: (مرام)

۳- . فرمان پادشاه که قطع آن کوچکتر از فرمان باشد و به مهر کوچک شاه ممهور شده و مقید بر ثبت در دفاتر نباشد (معین، ذیل ملفوفه).

۴- . گوهر گران بها

۵- . شعر کسی را برای دیگری خواندن

۶- . روانی کلمات، نبودن الفاظ مشکل در گفتار

ملتزم گردیدم. استدعای خویش را مشرف به شرف قبول یافتم و کلک و دفتر گرفته به زاویه خیال شتافتم.

(میرزا محمد رضی تبریزی) صاحب رقم و عنوان نگار دولت جاوید توام، کتابی مسمی به زینت التواریخ، از بدایت ظهور خلقت عالم تا ده ساله وقایع دولت جاوید قوام نوشته و به حکم قضا ازین دار فنا درگذشته است. جناب میرزا محمد صادق مروزی شیرازی، وقایع نگار و داروغه دفتر قدر آثار نیز، کتابی مسمّی به تاریخ جهان آرای ترتیب داده و سی و شش ساله وقایع دولت روزافزون را تحریر نموده ابواب بلاغت و فصاحت بر چهر مستمعین گشوده است. و به سبب وفور افسردگی (۱) و گرفتاری امور معاد و معاش، بعضی وقایع از قلم بدایع رقمش افتاده، بل افتاده از نوشته زیاده است.

این بنده مدحت گزار [۴] که اکنون قریب به سی سال است که در دربار دیوان قدر بنیان اعلی چاکرم و جمیع تحریرات وقایع دولت را خود مباشر، دقت ها کردم و زحمت ها بردم- الحمد للّه و المنّه- از فیض تربیت شاهنشاه مروّت آیت، جمیع وقایع دولت را به رشته تحریر درآوردم. نه داستانی را از قلم انداختم، نه به ذکر تطویلات بی فایده پرداختم. آرایش بهار را در هر سال به مناسبت وقایع همان سنه دو سطری نگاشتم و از انشاهای نامناسب احتراز لازم داشتم. در تعریف صید و شکار و توصیف از باغ و مرغزار و آرایش بزم مینو آثار از شیلان و غیر آن به اندک ایمائی قانع شدم و دولت ابد مدت را نگارنده وقایع آمدم.

اول داستانی که حسب الامر خسروانی من باب امتحان از کلک فصاحت سلکم تحریر شد، حکایت سرتاپا شرافت ولیعهدی شاهزاده (۲) معدلت آیت است، که در سنه یکهزار و دویست و یازده اتفاق افتاد. برخی از استادان سلف و خلف را در نگارش وقایعی که مکرر نوشته شده، قرار بر نقل و تحویل است و کتاب روضه الصفا از تألیفات جناب میر خواند (۳) این معنی را دلیل. وقتی جلد اول تاریخ مطلع السعدین و مجمع البحرین، من تألیفات مولانا عبد الرزاق سمرقندی، منشی دیوان شاهرخ میرزای گورکانی، که مدتی قبل از کتاب روضه الصفا تألیف شده، به دستم افتاد که دو ورق ازد)

۱- . ملّی: (افسرده گی)

۲- . مجلس: (شاهنشاه)

۳- . ملّی: (امیر خواند)

اوایل و اواسط آن مفقود بود؛ نسخه دیگری از همان کتاب نیافتم که دو ورق را نوشته به آن ملحق سازم از [اینرو] رجوع به جلد ششم کتاب روضه الصفا نمودم، پس و پیش عبارات را که نظر [نموده] و با نسخه مطلع السعدین برابر کردم، بدون تغییر حرفی هردو را متمایل و عبارات را متماثل دیدم. با آن که جناب امیر کبیر امیر علی شیر را درین راه اندوخته ها صرف شد، ولی بالاخره (۱) قرار کار بر نقل و تحویل کلمات و حرف آمد.

بالجمله چون کتاب نظمی مسمی به مهر خاوری مشعر بر پانزده هزار بیت از قصاید و غزلیات و اقسام فنون شعر ترتیب داده و در روزگار به یادگار نهاده ام، همواره منظورم این بود که کتاب نثری نیز ازین بنده بر صفحه دهر باقی ماند.

بیت:

مگر صاحبدلی روزی به رحمت کند در حق درویشان دعائی و للّه الحمد که از یمن تربیت شاهنشاه معدلت آیت، شاهد این آرزویم به کنار آمد و لؤلؤ وقایع دولت پایدار به واسطه کلک بنده مدحت گزار آویزه گوش روزگار شد. چون تا این زمان که سنین عمر بر خمسین رسیده، اولاد ذکوری از جهه این صداقت دستور در جویبار زندگی قد نکشیده، لهذا امیدوارم که این دو کتاب نظم و نثر بر صفحه روزگار به یادگار ماند و هر تن ارباب دولت و معرفت، هم خوانند [و] هم نویسانند. ذمه ارباب دولت و مکنت را در نویسانیدن هردو کتاب مشغول کرده ام و این استدعای سهل را از باطن به ظهور آورده ام.

[مصرا]ع:

تا خود چه کنند در جوانمردی ها. بنیان کتاب بر دو جلد و یک خاتمه نهادم: جلد اول در وقایع قرن اول از دولت ابد مدت خسروانی و جلد ثانی در ایراد اوضاع قرن ثانی از شوکت جاوید مبانی و خاتمه در ذکر شمایل و مآثر و تعداد اولاد امجاد (۲) و نبایر (۳) و نتایج (۴) حضرت صاحبقرانی. جلد اول را نامه خاقان و جلد ثانی را رساله صاحبقران نام نهادم و هردو جلد را جامعا تاریخها

۱- . ملّی: (بالاخره)

۲- . فرزندان

۳- . نبیره ها

۴- . نتیجه ها

ذو القرنین لقب دادم. امید که- انشاء اللّه المجید- پسند طبع مشکل پسند شاهنشاه با داد و دین آید و زبان معجز بیان به ذکر تحسین و آفرین گشاید: (بمنّه وجوده و احسانه).

فصل نخست: اوضاع ایران تا پیش از سلطنت فتحعلی شاه قاجار

بخش ۱

[۵] ذکر شمه [ای] از اوضاع مملکت و سلطنت ایران

هیچ یک از ارباب تواریخ عجم، کیفیت و کمیت مملکت ایران را در کتب خویش ثبت نکرده اند. این بنده مدحت گزار به سبب مناسبت و تازگی به ذکر شمه [ای] از احوال و اوضاع آن پرداخت و این گوهر بدیع را آویزه گوش مستمعان ساخت.

بدانکه مملکت فسیح (۱) المساحت ایران- صانها الله تعالی عن طوارق الحدثان- موافق قانون اهل رصد و زیج، برخی از اقلیم سیّم و اکثری از چهارم و پاره [ای] از پنجم است. طول این مملکت موافق حد و ستور قدیم، از کوه قفقاز که آخر حد گرجستان و داغستان، قرین به خاک روس است تا آخر حد خاک کرمان متصل به دریای هندوستان می باشد. مسافت این طول به خط مستقیم، سیصد و سی فرسنگ است و عرض این مملکت از ساحل رود جیحون تا کناره دجله بغداد به خط مستقیم دویست و سیزده فرسخ. بعدش از خط استوا طولا از کنار دریای هند تا کوه قفقاز، بیست و پنج درجه و سی دقیقه تا چهل و دو درجه است و عرضا از دجله بغداد تا رود جیحون، سی و سه درجه و بیست دقیقه تا سی و نه درجه و سی دقیقه است.

شانزده ایالت و محل حکومت دارد: یکی در سمت مغرب است که آذربایجان می نامند و چهار ایالت در طرف شمال و بحر خزر است که گرجستانات و شیروانات و گیلانات و طبرستانات می گویند. دو ایالت در جانب مشرق است که اراضی اوزبک دریع

۱-. وسیع

سمت شمالی آن واقع و مسمّی به خراسان و غزنین است و یک ایالت در وسط خاک ایران است که عراق عجم معبر از آن و هشت ایالت دیگر برخی بسته به خاک بغداد و بعضی در کنار دریای بصره و بحر عمان و محیط هندوستان است که عبارت از کردستان و لرستان و خوزستان و فارس و کرمان و مکران و زابلستان و سجستان باشد.

شهرهای مشهور این شانزده ایالت از آذربایجان، تبریز و اردبیل و خلخال و مراغه و خوی و ارومی و ایروان و شوش (۱) و گنجه و نخجوان است و از گرجستان، تفلیس و از شیروانات، شکی و شماخی و بنادر دربند و بادکوبه و قبه است که در درجه چهل و دو واقع و در کنار دریای خزر اتفاق افتاده است.

از گیلانات، رشت و لاهیجان و فومن و کسگر و بندر انزلی و قصبات طالش و از طبرستانات، یکی استراباد (۲) است که قبل ازین داخل خراسان بوده و ساری و بارفروش (۳) و آمل (۴) و تنکابن و اشرف (۵) که ایضا در کنار بحر خزر است.

از خراسان، هرات و مروشاهیجان و طوس، که مشهد مقدس رضوی است و تربت حیدریه و ترشیز (۶) و قوچان، که معروف به خبوشان است و بزونجرد (۷) و کلات و درجزین و تون (۸) و طبس و بیرجند و نیشابور و سبزوار و بسطام و جاجرم و جوین و دامغان و سمنان و مزینان [است]. از غزنین، فراه و سبزاره قندهار و بلخ و نفس غزنین است که اکنون خراب می باشد.

از عراق عجم، اول اصفهان است که بهشت این جهان و از هر حیثیت بهترین شهرهای ربع مسکون است. پس از آن کاشان و قم و طهران و دماوند و یزد و قزوین و زنجان و همدان و نهاوند و بروجرد و تویسرکان و جرفادقان (۹) و سلطان آباد (۱۰) کزاز وزی

۱- . شهر (شوشی) است که امروز (شوشا) خوانده می شود.

۲- . نام قدیم شهر گرگان

۳- . بابل امروزی

۴- . ملّی: (آما)؛ در حاشیه نسخه ملّی آمده است: (مقصود آمل بوده است).

۵- . بهشهر امروزی

۶- . شهرستان کاشمر امروزی

۷- . نام قدیم شهر بجنورد است. اعتماد السلطنه در مورد بزونجرد می نویسد: (اما شهر بجنورد که در نوشتجات و کتب بزنجرد می نویسند ...) (روزنامه اردوی همایون، نمره ششم، یکشنبه بیست و سیّم رمضان ۱۳۰۰ ه. ق.)

۸- . شهرستان فردوس امروزی

۹- . گلپایگان

۱۰- . اراک امروزی

خوانساره (۱) [و] کرمانشاهان است.

از کردستان، سفندج (۲) و سلیمانیه شهرزور و از لرستان، خرّم آباد فیلی و بهبهان که اکنون داخل ملک فارس است.

از خوزستان، شوشتر و دزفول و حویزه و رامهرمز که در جمع فارس محسوب است. از فارس، خال رخسار عذاری جهان دلنواز شیراز [۶] جنّت طراز پس از آن لار و ابرقوه و جهرم و دارابجرد و فسا و نیریز و کازرون و مسقط و بحرین و بصره و بندر ابوشهر (۳) و بنادر کنگان و غیره است که در کنار بحر عمان اتفاق افتاده و جزایر خارك و قشم و دیگر جزایر متعلق به بنادر فارس است و در ذکر آنها چندان فایده مترتب نیست.

از شهرهای کرمان، یکی نفس کرمان و بم و نرماشیر و بندرعباسی (۴) است که در ساحل دریای هند و بصره است و جزیره هرموز متعلق به بندرعباسی است و در بحر متصل به این جزیره، مروارید خوب غوص می شود و به اطراف عالم می رود. شهر [های] مشهور مکران، یکی (کچ) (۵) و دیگری (تیج) (۶) که اکنون (کتیج) مرکبا می گویند و در کنار بحر هندوستان است.

از زابلستان که سیستانش نامند، شهر (بست) (۷) است و از (سجستان) که عبارت از بلوچستان باشد (ذرنج) (۸) است که زرند می نامند. بالجمله اکثری ازین ولایات از رهگذر آب وهوا و طراوت و خضارت (۹) و صفا طعنه زن بهشت برین است و از فرط معموریت و آبادانی و ریع (۱۰) محصولات و ظهور چشمه سار و رودخانه و انهار و اشجار و وفور قنوات بی شمار، خال رخسار عرصه زمین [است].

آب وهوای قلیلی از گرمسیرات، به سبب مجاورت حرر (۱۱) و عمان وت.

۱- . مجلس: (خونسار) (همان خوانسار فعلی است).

۲- . ملك: (سنندج)

۳- . بوشهر امروزی

۴- . بندرعباس

۵- . در منطقه بلوچستان در جلگه با هوکلات در شمال چاه بهار قرار دارد.

۶- . تیج یا طبس کنونی که در کنار خلیج چابهار واقع است.

۷- . شهری است در محل التقای دو شعبه رود هیرمند، بین سیستان و غزنین و هرات که اینک در افغانستان قرار دارد.

۸- . در جنوب افغانستان قرار دارد.

۹- . سرسبزی

۱۰- . فراوانی و بالا آمدن محصولات

۱۱- . ملك: (خزر)؛ مجلس: (جزیره)؛ اما ظاهرا (حرر) درست است، یعنی منطقه حاره که بحر عمان در کنار آن واقع شده است.

محیط (۱)، غربا را چندان مطلوب نیست، ولی در اکثر از گرمسیراتش، صحرا صحرا نرگس و ریحان و هامون هامون جنگل و نیستان از انواع فواکه گرمسیری و سردسیری و مرکبات و نخیلات چنان مشحون است که وصف تعداد آن از حوصله اندیشه بیرون.

صید نخجیرش از چرنده و پرنده در هر ولایت بی نهایت است و در برخی از ولایاتش حیوانات درنده موجود و کم آفت. حشرات الارض در بعضی از ولایاتش وفور دارد و ملخ و سن، که دو حیوان کوچک پرنده و دشمن محصولات است.

در بعضی از محالات، کمال ظهور معدن فلزاتش از آهن و مس و سرب در دار المرز مازندران و دیار خمسه و مملکت آذربایجان دایر است و معدن جوجرد (۲) و نفت نیز در پاره [ای] از محالات وافر. کان فیروزه اش، که در نیشابور خراسان است، مشهور عالم و این جوهر نفیس همین مملکت ایران را مسلم است. زعفران خراسان و بندر بادکوبه اش معروف است و در میان معطرات، این جنس مرغوب به مزیت موصوف.

(فادزهر) (۳) بزی و گاوی که دافع سمیات و در سلک مقویات است، در مملکت فارس موجود و از استعمالش امراض مهلکه در ابدان مفقود. متاعی که ازین ملك بیرون می برند، یکی ابریشم است، که جمیع صنایع ممالك بعیده به سبب این متاع، رواج دارد.

دیگر پنبه و روناس (۴) و تنباکو و آنغوزه و نفت و زرنیخ و زاج و چوب چپوق شیراز است که اهل اکثری از ممالك قریب و بعید به آنها محتاج. قبل از اینها، که اقمشه سایر ممالك چندان قربی نداشت، اقمشه ابریشمین این مملکت در ممالك خارجه ترقی داشت.

اکنون مروارید و سنگ فیروزج و فادزهر بزی و گاوی و قالی هراتی و جوشقانی و فراهانی و شال کرمانی و فرش تفتی و نقش بر روی مقوای خاصه بوته سازی، در خارج مرغوب است و مسافرین را ارمغانی مطلوب. در خیل مراکب، اسب این مملکت از خراسانی و ترکمانی و محال کعب، از تعریف بی نیاز است و دلیران ایرانی به سبب حسن این مرکوب از عالمی ممتاز.

اهلش جمیعا داخل طبقه اسلام، مگر ارامنه گرجستان و آذربایجان و قلیلی از طوایف مجوس یزد و کرمان. یهود که از غرباست و دخلی به اهل مملکت ندارد. دراس

۱- . اقیانوس؛ اقیانوس هند

۲- . گوگرد

۳- . پادزهر

۴- . روناس

شجاعت و سخاوت و مروّت بی نظیرند و در مراتب غریب پروری و مهمان نوازی، آوازه ایشان [۷] عالمگیر. مجتهدین و علما از علوم عقلی و نقلی بسیارند و تألیفات هریک در جمیع علوم بی شمار.

قبل از این که سلطنت این مملکت به سلسله جلیله قاجاریه منتقل شود (۱)، چون دوامی در سلسله سلاطین، مثل اکثری از دول روی زمین نبود و اکثر اوقات از انتقال دولتی به دولتی، روزگار ابواب فتنه و آزار بر چهره اهالی هر دیار می گشود، اهلش با وفور سلیقه و دانایی کم صنعت بودند، ولی- الحمد لله و المنه- در ایّام دولت این سلسله جلیله به سبب طول مدت، صنایع بی شمار در هر ناحیت و دیار موجود شده و فتنه و آشوب مفقود آمده. از آن جمله، در دیار آذربایجان اکثر صنایع از قبیل: اسلحه سازی و عمل باروت کوبی و ماهوت بافی دار الطباعه، که عبارت از خطوط باسمه است، و غیر آن برپاست و موجب تصدیق اهالی اروپا. شال بدل کشمیر، بل مثل، بل احسن از آن را در ولایات خراسان و کرمان بطوری اختراع کرده اند که [امر] بر صاحبان وقوف مشتبه می گردد و قلمکار در یزدجرد (۲) و پارچه های زری و بادله و طاس را در اصفهان و کاشان و ظروف چینی را در فارس به نوعی می سازند که احدی فرق و تمیز نمی دهد.

خلاصه پادشاهان ایران برخلاف اکثری از سلاطین جهان، همواره بر رعایا غالب و رعایا نیز به طریق ارادت، اطاعتشان را طالب.

از ظهور سلطنت، به (۳) اعتقاد جمهور ملل، [پادشاهی] اول از ایران بوده و موافق تواریخ فرس، اول سلسله سلاطین عجم، کیومرث است که از آن هنگام تا حال ششهزار سال می شود، ولی مطابق تاریخی که در نزد اهالی انگلتره (۴) [است] و در زمان بودن اسکندر رومی در ایران نوشته شده، در بدایت حال هر محال را بزرگی داشته. کیخسرو عجم تسلطی به هم رسانید و ولایات و محالات اکثری از عالم را متصرف گردید و بر مسند کل جلوس نمود. عمارت سنگی که نزدیک به (مشهد ام النبی) در فارس واقع و مشهور به (مشهد مرغاب) (۵) است، دخمه کیخسرو است و می گویند که اسکندر آن رارد

۱- . ملّی: (نشده بود)

۲- . مجلس و ملک: (بروجرد)

۳- . ملّی:- (به)

۴- . واژه Anglo -tere¬ به معنای (سرزمین نژاد انگل) و معادل انگلستان است.

۵- . نام مقبره کورش در پاسارگارد

شکافت و نعشی و لوحی نوشته با قدری اسباب طلا و جواهر در آن یافت.

خلاصه مملکتی به این طول و عرض، که عرض شد، قبل از ظهور اسلام کلا در تصرف اغلبی از پادشاهان عجم بوده و خسرو پرویز ممالک شام و حلب را نیز بر او افزوده است.

بعد از ظهور اسلام، که عرب بر عجم مستولی شد و مملکت به دست بیگانه افتاد، از اطراف به مرور رخنه در مملکت ایران شد و هر گوشه به دست بی توشه [ای] افتاد.

در عهد سلاطین صفویه- انار اللّه برهانهم- شاه طهماسب و شاه عباس ماضی، کل حدود معروضه را به ضرب شمشیر و تدبیر از تصرف بیگانگان گرفتند [ولی] باز در زمان استیلای افاغنه ضایع شد.

نادر شاه افشار کارهای متهورانه کرد ولی از روی فراست نبود که دوامی داشته باشد و جماعت الوار زند به سبب بی عرضگی از دست دادند. نوبت دارایی که به این سلسله جلیله رسید، با این که سلاطین روم و روس و افغان و اوزبک استیلایی داشتند، باز کارهای ملوکانه در حدود ایران شد که عنقریب ذکر هریک در محل خود- انشاء الله تعالی- مرقوم قلم خجسته رقم خواهد شد.

[مصرا] ع:

گر عمر وفا و بخت امداد کند

بخش ۲

ذکر نسب ایل جلیل قاجار خاصه سلسله جلیله شاهنشاه تاجدار – خلّد اللّه ملکه

این بنده مدحت گزار را در ایراد هر داستانی، مقصود اختصار است و منظور، ایراد حقیقت کار. زبان به تطویلات لا طائل گشودن و وقایع مکرره را که ارباب تاریخ در کتب متعدده ذکر نموده اند، آب به هاون سودن و آفتاب به گز پیمودن است. ذکر نسب ملوک (۱) در اکثر [ی] از تألیفات [۸] مورخین عجم ایراد شده و عموم خوانندگان را از حقیقت آن اطلاع کامل حاصل آمده است، مجددا تذکار آن مایه صداع بینندگان و باعث ملال خوانندگان خواهد بود ولیکن چون منظور از تحریر این کتاب مستطاب، ذکر مآثر شاهنشاه مالک رقاب است، لهذا ایراد نسب ایل جلیل قاجار را ناچار، و کیفیت آن را بدین نمط سخن گزار است که:

قاجار خان، پسر ارشد و اکبر (سرتاق نویان) و سرتاق پسر سابانویان و سابا پسر جلایر و جلایر پسر (پرون) است. ایل جلایر از جلایر جدا گردیده و ایل قاجار از قاجار خان به هم رسیده اند و این دو سلسله جلایر و قاجار نیز، مانند سایر سلاسل اتراک از معتبرین اولاد ترک بن یافث بن نوح علیه السلام اند که به یافث اوغلان اشتهار دارد. در میان اتراک قاجار سه طایفه بوده اند: یکی از (سلدوس) و یکی از (تنگقوت) و دیگری از جلایر. طایفه سلدوس به ایران نیامده اند و طایفه تنگقوت به قدر سی چهل خانوار زیادهک)

۱-. مجلس: (ملوک ترک)

نبوده و با طوایف مغول پیوسته گمنام شده اند. طایفه [ای] که از جلایر بوده اند، صاحب مکنت و شوکت شده و در اکثری از ولایات ایران و توران اعتباری تمام یافته اند.

سرتاق نویان پدر قاجار خان به فرمان (اباقا خان مغول) به اتا بیگی ارغون خان، معزّز بوده و به نیابت آن پادشاه ذی جاه از کنار رود جیحون تا حدود ری را حکمرانی می نموده است.

اتا بیک که به معنی پدربزرگ است، در اصطلاح مغول (لله) صاحب اختیار را می گفته اند. مملکتی که خاصه سرتاق نویان و دیگری شریک در آن نبوده از قزل آغاج مغان تا حدود نیشابور است و او در ولایت گرگان توقف داشت و نسلش در استرآباد و مازندران زیاد شد.

بعد از وفات سرتاق نویان در عهد غازان خان، مملکت او به قاجار خان ولدش داده شد. اجداد قاجار خان را کویانگ می گفته اند که در لغت مغول به معنی خان بزرگ و پادشاه است و میسره لشکر قیامت اثر چنگیز خان را همواره ایشان داشته اند و در رکاب آن پادشاه ذی جاه همت به تسخیر جهان و تدمیر دشمنان می گماشته اند. بالجمله نسل ایل جلیل قاجار از قاجار خان پسر سرتاق نویان است که در ولایت گرگان مسکن داشته.

بعد از آن که دولت آل چنگیز برچیده شد، شیخ حسن نویان و پسرش سلطان اویس، که از ترکمانان آق قویونلو و در نسب عالیه با سلسله جلیله قاجاریه شریک و همزانو می باشند، بر سریر حکمرانی متمکن و تا اواخر دولت سلاطین گورکانی و اوایل شوکت شاه اسمعیل صفوی در اخلاط و دیاربکر و عراق و فارس فرمانفرما و ساکن بوده اند. ذکر مآثر ایشان در کتب تواریخ با بسط وجهی مسطور است.

بعد از آن که نوبت سلطنت به نوّاب شاه عباس ماضی صفوی رسید، از کثرت و جمعیت و شوکت و شهامت ایل جلیل قاجار زیاده متوهم گردید و طوایف را از هم جدا ساخته، متفرق گردانید. جمعی را به (مرو شاهیجان) کوچانیده در برابر اوزبکیه نگاه داشت و برخی را در ولایات گنجه و ایروان در مقابل رومی و ارامنه گذاشت و قومی دیگر را که به وفور شجاعت و دلاوری و رسوم شهامت و سروری از سایرین ممتاز بودند در ولایت استرآباد که موطن اصلی ایشان است به دفع ترکمانان دشت گماشت.

سلسله جلیله شاهنشاه صاحبقران خلّد اللّه ملکه- از طایفه علیه (قوانلو) ست که

به حکم شاه عباس (۱) [۹] صفوی در استرآباد همواره جلیس سریر سروری و متمکن مسند مهتری بوده و پیوسته با ترکمانیه دست مجاهدات و مجادلات دلیرانه می نموده اند.

ذکر احوال نوّاب فتحعلی خان، اعلی جدّ صاحبقران زمان

تفصیل احوال اجداد بیهمال صاحبقران خجسته خصال را، مرحوم مولانا (۲) محمد ساروی (۳) به حکم سلطان شهید محمد شاه قاجار، تاریخی (۴) نوشته، احتیاج به تفصیل مجدد نیست، ولی تا رشته کلام به یکدیگر پیوسته باشد، به ذکر سطری از اوضاع هریک اشاره می رود.

در بدایت فترت دولت شاه سلطان حسین صفوی، محمد خان نامی ترکمان، بداعیه سروری برخاست و در دشت گرگان هنگامه ها آراست. قلعه مبارک آباد آق قلعه را مأمن کرده با جمعی از تبعه خویش در آن مأمن مسکن آورد. نوّاب فتحعلی خان، که اعلی جد (۵) حضرت صاحبقران مؤید و سمّی این شهریار امجد و در ولایات استرآباد و مازندران زینت آرای ایوان و مسند بوده، جمعی از طایفه یموت را برداشت و روی مبارک به مبارک آباد آق قلعه گذاشت و به سعی اصلمس بیک قاجار پرناک که مستحفظ قلعه و سرکشیکچی محمد خان بود، قلعه را مسخر و خان ناکام را با وزیرش میرزا احمد نام، گرفته، بکشت و استرآباد را دار الاماره ساخت. شکر بیگ (۶) نام کرد جهان بیگلو در فندرسک مستقل بود و تعدیات به عابرین و مجاورین زیاده می نمود. (فضلعلی بیک شام بیاتی) و (محمد حسین خان قراموسانلو) و (محمد تقی بیگ سرکشیک نوّاب فتحعلیک)

۱- . ملک:+ (ماضی)

۲- . ملّی: (حولانا)

۳- . محمد تقی ساروی

۴- . تاریخ محمدی در وصف سلسله قاجار دوران سلطنت آقا محمد خان

۵- . اعتضاد السلطنه در اکسیر التواریخ فتحعلی خان را فرزند شاهقلی خان ابن محمد ولی خان ابن مهدی خان می داند؛ ر. ك: اکسیر التواریخ، اعتضاد السلطنه، به اهتمام جمشید کیانفر، ص ۱۴.

۶- . مجلس: (شاه بیک)

خان) را بر خود امیر کردند و بر سر شکر بیک تاخته او را روانه دیار عدم آوردند.

فضلعلی بیک و محمد تقی بیک با نوّاب خان خلاف ورزیدند و به انتقامی که باید رسیدند.

در آخر دولت شاه سلطان حسین صفوی که جماعت بد عاقبت افغان در حومه دار السلطنه اصفهان رایت زبردستی افراشته بودند، نوّاب فتحعلی خان امداد سلسله علیّه صفویه را پیشنهاد خاطر جلادت نهاد و معادل یکهزار نفر سوار از ترکان قاجار و ترکمانان خونخوار اختیار (۱) و با عزمی ثابت روی به آن دیار خلد اتحاد آورد و به حملات دلیرانه و محاربات مردانه، افغان جماعت افغان را آسمان گرای کرد. امنای آن دولت، که منتظر روز مکنت (۲) بودند، به توهم این که هرگاه آن امیر مؤید از ظهور حسن خدمات مبسوط الید شود، ضبط نظام امور مملکت و سلطنت بی شبهه به او محول آید و آن خائنان امین، بالمره بی دخل و معطل خواهند ماند، لهذا در حضرت شاهی آن امیر مؤید را بداعیه خود سری و سروری نسبت دادند و رفتار شاه را با او در ازای آنهمه خدمات دلپسند، به طورهای دیگر بنا نهادند. نوّاب فتحعلی خان با خاطری رنجیده از حمایت گذشت و جمعیت خود را برداشته روانه استرآباد گشت.

بعد از آن که جماعت افغان در ولایت اصفهان استیلا یافتند و به طریقی که در تواریخ مسطور است، آن پادشاه سعید را شهید کرده با جمعیتی کثیر به اشاره اشرف افغان به تسخیر ری شتافتند، نوّاب فتحعلی خان با لشکری بی پایان خیل افغان را استقبال کرده در قلعه ابراهیم آباد و ورامین ری، صف مجادلت آراستند و از ظهر تا شام طوایف کفر و اسلام کینه ها از هم خواستند.

در شب آن روز به نوّاب خان خبر رسید که شاه طهماسب، ولد ارشد شاه سلطان حسین که قبل از تسخیر اصفهان به جهت چاره کار از آن جا بیرون آمده در بلده طیّبه اشرف مازندران طالب سلطنت ایران است.

نوّاب فتحعلی خان، اعانت شاه والا [۱۰] جاه را از ابراهیم آباد ورامین ایلغار کرده خواست به اردوی شاهی ملحق شود، امنای سخیف الرای باز به توهمات سابقهت)

۱- . مجلس: (احتشاد)

۲- . مجلس: (نکبت)

عزیمت او را در نظر پادشاهی به طورهای دیگر جلوه دادند. بالاخره از وفور سعایت ایشان در سنه یکهزار و یکصد و سی و هفت، شاه و خان را در خارج بلده اشرف جنگ سلطانی واقع و شاه طهماسب شکستی فاحش یافته اسیر سرپنجه تقدیر شد.

نوّاب فتحعلی خان کمال احترام از او منظور داشته به ولایت استرآبادش برده، پس از قلیل مدتی لشکری جمع نموده در رکاب شاه والا جاه روی به خراسان آورد، ارض اقدس را تسخیر کرد و به سبب حسن این خدمات در سلطنت و مملکت صاحب اختیار و کارگزار شد.

نادر شاه افشار که از سکنه ابیورد من محال مرو شاهیجان و در آن اوقات در خراسان نافذ الفرمان بود، عروج بر مدراج سروری را در ماده خویش خیال می نمود، نوّاب فتحعلی خان را با آنهمه رشادت و شهامت مخل کار خود یافت و به تمهید امنای بد اختر آن دولت نکبت آیت در چهاردهم شهر صفر المظفر سنه یکهزار و یکصد و سی و نه هجری او را از میان برداشته به وادی استیلاـ شتافت. از عجایب غرایب این که در آن سفر نوّاب فتحعلی خان در اردوی شاه طهماسب در چادر همین نادر شاه، که ندر قلی خانش می گفتند، مهمان بود و آن بی انصاف چند نفر از طایفه قاجار را که در دربار شهریار صفوی آثار، نوکر بودند و ادعای خونی با آن زیبنده تخت و افسر می نمودند، فریب داد و نزدیک به غروب آفتاب خود به دربار پادشاهی شتافته، آن بی دینان را به چادر خود به قتل آن جلادت بنیاد فرستاد و این نیکنامی جاودانی را به جهت خود به یادگار نهاد.

شعر:

برو از خانه گردون بدر و نان مطلب کاین سیه کاسه در آخر بکشد مهمان را از قراری که در تاریخ جهانگشای نادری مسطور است [نادر] بعد از آن که به مدد اسم شاه طهماسب بر کلّ ایران مسلط شد و رایت عزیمت هندوستان برگشود، نواب شاه طهماسب را نیز به عقب فتحعلی خان روان نمود.

شعر:

سر ناسزایان برافراشتن وز ایشان امید بهی داشتن

سررشته خویش گم کردن است به جیب اندرون مار پروردن است

قـدرت بی چونی را ملاحظه بایـد کرد که در همـان حوالی ولایـت خبوشان که این عمل ناپسـند را با آن خان ارجمنـد نمود، مخالفینش سر از تن بریدند و تن نازپرورش را در خون کشیدند: (فَاعْتَبِرُوا یا أُولِی الْأَبْصارِ). (۱)

ذکر حالات و فتوحات محمد حسن خان و خاتمه کار آن شهریار جلادت نشان و شمه ای از احوال نوّاب حسین قلی خان الملقب به جهانسوز شاه

از نوّاب فتحعلی خان، دو خلف مخلف آمد: یکی خاقان کشورگیر نوّاب محمد حسن خان و دیگری محمد حسین خان که در زمان طفلی بدرود سرای فانی نمود.

نوّاب محمـد حسن خان در عنفوان جوانی، روزی در سر اسب دوانی با محمد زمان بیک ولد محمد حسـین خان قراموسانلوی قاجار که از جانب پدر نایب استرآباد بود، منازعه کرده روی به دشت ترکمان آورد؛ جمعیتی از آن طایفه بی وسروپا مهیا و بر سر استرآباد رفته شـهر را مسخر ساخت. و محمد زمان بیک مزبور فرار و نزد بهبود خان افشار، که از جانب نادر شاه سردار آن دیار و در کنار رودخانه اتک (۲) [۱۱] قرار داشت، شتافت. سردار مزبور با معادل ششهزار لشکر به عزم مجادله با نوّاب محمد حسن خان به استرآباد رفته در ساحل رود گرگان جنگی نمایان واقع [شد] و سردار مزبور شکست یافت.

این خبر در دیار موصل به نادر شاه رسـید. محمد حسـین خان قاجار را با لشکری بی شمار به تلافی فرستاد. محمد حسین خان با بهبود خان استرآباد را گرفته، خراب کردند و از رئوس قاجار و تبعه کله منارها ساختند.

نوّاب محمد حسن خان فرصت تلافی نداشت، باز روی به دشت ترکمان گذاشت.).

۱- . سوره حشر، آیه ۲.

۲- . اتـک، نـام محلی است در شـمال شـرقی خراسـان (عمیـد)؛ مرکز ایـل تکه و سالار ساروق در اتک قرار داشت (اترکنامه، رمضانعلی شاکری، ص ۷۳).

سالی بیست به آن جا به فراغت می زیست. ولی چون نادر شاه او را از ترکمانان خواسته بود، هرگز در آبادانی منزل نمی نمود. در سال و ماه یکه سوار در دشت و کوه می گردید و از گوشت شکار زندگانی خود را می گذرانید. بکنج نامی [از طایفه] یموت از حال وی اطلاع داشت. سالی بیست به این سیاق زیست تا دیده بخت به قتل نادر شاه گریست.

مشهور است که وقتی در حضور نادر شاه سخن از دانه یاقوت چهارده مثقالی رفت، وی به (۱) حسینعلی خان معیّر الممالك گفته بود که: (یاقوت چهارده مثقالی، محمد حسن خان قاجار است که از دست ما بیرون رفته است).

بالجمله بعد از قتل نادر شاه محمد حسن خان از دشت برگشت و استرآباد و مازندران را مسخر نمود و روز به روز بر ارتفاع دولت و شوکت او افزود تا این که کریم خان زند با چهل هزار نفر از الوار نکبت پیوند به عزم مجادله آن خاقان ظفرمند به استرآباد آمده مدت چهل روز در خارج شهر نشسته از جلادت دلیران قاجار معادل پانزده هزار نفر از سپاه گمراهش قتیل، و موازی دوازده هزار نفر اسیر و شجاع الدین خان، سردار نامدارش، مقتول و خود اسباب سلطنت را گذاشته به اصفهان گریخت.

نوّاب محمد حسن خان عزیمت عراق کرد [و] در اشرف مازندران محمد ولی خان قاجار و مقیم خان ساروی را به تنبیه جماعت لاریجانی خیره سر، که کریم خان را سواد لشکر شده بودند، فرستاد. بعد از ورود ایشان به آمل از بی اعتدالی محمد ولی خان، اهالی آمل و حوالی بر او شوریده و او را گرفته، محبوس کردند و بر دور مقیم خان جمع گشته او را بر خویش امیر ساختند و در توقف ساری به نواختن کوس خلاف پرداختند.

نوّاب محمد حسن خان از اشرف به ساری شتافت و مقیم خان در دعوا، زخم گلوله زنبورك (۲) یافت و پس از گرفتاری، در آتش غضب شهریاری سوخته روی از عالم برتافت. بعضی از اهالی مازندران مقتول و برخی [اموالشان] مصادره گشته و مبلغ بیست هزار تومان نقد به جریمه خیانت داده، گذشت خاقانی را شمول آمدند.

در آن اوقات، احمد شاه ابدالی از هرات و قندهار رایت استقلال برافراشت،د.

۱- . ملّی و مجلس: (رفته و با)

۲- . نوعی سلاح آتشین مخصوص آن روزگار کوچکتر از توپ و مانند خمپاره های امروزی بود که با اسب و شتر حمل می شد.

خراسان را مسخر کرده، شاه پسند خان افغان از جانب او با پانزده هزار لشکر به عزم تسخیر استرآباد به شهر سبزوار روی آورد و جمعی از امراء خراسان با عیال و متعلقان فرار و به دامغان آمدند. نوّاب محمد حسن خان، محمد حسین خان دولوی قاجار را با معادل چهارده هزار لشکر به دفع او مأمور و سردار مزبور شکست یافته به احمد شاه پیوست.

نوّاب محمد حسن خان [۱۲] بعد از این فتح نمایان با لشکری بی کران روانه تسخیر اصفهان شد. یکدفعه با کریم خان زند مجادله نموده، محمد خان زند را، که از شجاعان روزگار و در دعوایی قدری از کله اش شمشیر پرانده، مشهور به بی کله بود، با هفتاد تن از دلیران زند اسیر و به ساری فرستاده [و] اصفهان را مسخر کرد. یکدفعه دیگر در قریه گلون آباد اصفهان با کریم خان مصاف کرده، او را شکست داد و روی سعادت به تسخیر قزوین و گیلان نهاد.

آزاد خان افغان در شهر ارومیه مسکن داشت. خاقان مظفر دفع او را به آذربایجان شتافت. آزاد خان با بیست هزار نفر افغان روی به مجادله آورد. چون کوچ افاغنه در ارومی بودند، در اول جانفشانی کرده [قاجاریه را] شکست دادند و در آخر [از آنها] شکست خورده روی به بازپس (۱) نهادند.

آزاد خان با کوچ و معدودی به طرف تفلیس فرار نمود. نوّاب محمد حسن خان معادل یکهزار خانوار از افغان و اوزبک را جمع نموده، از راه گیلان به مازندران فرستاد و خود با حشمی انبوه روی به فارس آورده، کریم خان را محاصره نمود. خیل قاجار به مواضعه زندیه غدار بی وفایی را شعار، و اردویی به آن عظمت متفرق و نوّاب محمد حسن خان با شرذمه (۲)، خود را از دور شیراز به مازندران کشید و در شهر جمادی الثانی سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و دو، از دست دو سه تن از جماعت قاجار غدار شربت شهادت چشید- اللهم اغفره.).

۱- . ملک و ملّی: (بپاریس) تاریخ ذو القرنین متن ۲۶ ذکر حالات و فتوحات محمد حسن خان و خاتمه کار آن شهریار جلادت نشان و شمه ای از احوال نواب حسین قلی خان الملقب به جهانسوز شاه ..... ص : ۲۴

۲- . گروه اندک از مردم، مقدار کم از چیزی، قدر قلیل (معین).

ذکر احوال و اوضاع اولاد امجاد نوّاب محمد حسن خان و پدر و عمّ بزرگوار حضرت صاحبقران

بعد از قضیه قتل محمد حسن خان مغفور، کریم خان مغرور را، این ماتم عروسی شد و منت پذیر از سپهر آبنوسی عراق و فارسش مسلم گشت و با لشکری انبوه روی به طرف طبرستان آورده، استرآباد را خراب ساخت و به تفریق سلسله جلیله قاجاریه پرداخت.

اخلاف نوّاب محمد حسن خان را که چون سپهر تسعه، نه بودند از هم جدا کرد.

برخی از منسوبان در دار السلطنه قزوین سپرده، دو تن از ایشان را که نیّرین چرخ جلالت و اخترین اوج نبالت و هردو از یک مطلع طالع و عرصه جهان را چون ماه و خورشید لامع بودند و اولاد امجاد او را اسن و ارشد؟؟؟ و سزاوار جلوس در ایوان و مسند می نمودند، با متعلقان به دار العلم شیراز آورد. یکی، اعلیحضرت فردوس منزلت محمد شاه قاجار- انار الله برهانه است که صاحبقران تاجدار را عم بزرگوار است و دیگری، نوّاب معز السلطنه حسین قلی خان ملقب به جهانسوز شاه [است] که شهریار بااقتدار را پدر عالی مقدار. بالجمله هردو را در مسند بزرگی همواره با خویشتن جلیس داشتی و در مهمات مشکله قرار کار را بر صوابدید رأی رزین ایشان گذاشتی و در مراسم میزبانی و مهمان نوازی پیوسته همتی ملوکانه گماشتی ولی غافل از این که خوان نعمت گستردن و شیر شرزه به خانه آوردن، دشمن پروردن و پنجه به خون خویش فرو بردن است.

لمؤلفه:

با آن که دانم دشمنی، جای تو در دل داده ام مهمان صاحبخانه کش در خانه منزل داده ام بعد از دو سال نوّاب حسین قلی خان به اذن کریم خان از شیراز به استرآباد آمد و

در آن نواحی [۱۳] افرازنـده رایت اسـتمداد شد. قاتلین پدر بلند اختر را به سـزا رسانید و با کریم خان، بر هم زن بنیان موافقت گردیـد [و] محمد خان سوادکوهی را که امیری با اقتدار و از جانب کریم خان حاکم بالاسـتقلال مازندران بهشت آثار بود، به یـک تـاختن از مرکب حیـات پیـاده نمود. ترکمانیه دشت را از ضـرب تیغش خون از رود گرگان گـذشت و به رودخانه اتک جاری گشت.

کریم خـان از اسـتماع این نوع جلادت و شـهامت باطنـا واهمه برداشت و بـا سـلطان شـهید که در شـیراز بود، سوء سـلوک بنا گـذاشت. بالاخره نوّاب حسـین قلی خان به سـبب سـلامتی ذات برادر بزرگوار و نصایح مشـفقانه آن عالیمقدار از جلادتی که داشت، دست کشـید و در گوشه [ای] آرمیده به کار صیدوشـکار مشـغول گردید. چون در ولایت دامغان قری و مزارع فراوان داشت، لهـذا بنیان توقف را در آن مکان گـذاشت. اگرچه از هر طرف دشـمنانش در کمین بودند و دست فتنه دراز از آستین، ولی چون گوهر تابناک این برگزیـده خالق آب وخاک در صـدف وجودش به ودیعت بود، حفظ خـدایی از تعرض اضدادش محافظت می نمود.

در میـان طـایفه عز الـدینلوی قاجـار، زهره زهرایی از اوج عزت برگزیـد و او را پس از خواسـتگاری و طـوبی فراخـور دسـتگاه شوکت شـهریاری به حرم محترم خویش آورده، آرام گزین گردید. پس از اندک زمانی نور خدایی در قالب بشری جا گرفت و روح قدسی در کالبد عنصری مأوا.

لمؤلفه:

شد چو آورد گذر (۱)روح قدس در گلشن مریم باغ به عیسای بهار آبستن ز)

۱- . ملّی: (که ز)

ذکر ولادت با سعادت اعلیحضرت صاحبقرانی

چون مشیت ازلی به امنیت بلاد تعلق پـذیرد، قدرت لم یزلی به رفاهیت عباد قرار گیرد، از فراهم آوردن اسباب ناگزیر است و اجتماع اوضاع لازم. تقدیر روشـنی شبستان جهان را طلوع مهر فروزان در کار است و آرایش عرصه گلستان را ظهور بهار خرّم سزاوار. قالب آدم بی مدد روح القدس تکوین نپذیرد و عرصه عالم بی وجود حضـرت آدم آرام نگیرد. دفع قبطیان (۱) امت به وجود پاک حضـرت کلیم بسته است. شکست رایت یهود کفر علامت به گوهر تابناک جناب مسیح پیوسته است. خاک مرده را، آب حیات رحمت زنـده سازد و پیکر جنود ابلیس را، شعله شـهاب عظمت گدازد. دفع زهر جان گزای الم به نوش داروی سرور است و رفع ضحاک ستم به ظهور فریدون جم میسور.

بالجمله در روز سعادت اندوز جمعه (۲)، ششم شهر جمادی الاول، سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و شش هجری، مطابق با سال فرخ مـآل توشـقان ئیـل ترکی، تحقیقـا شـش سـاعت و پنجاه دقیقه از طلوع آفتاب گذشـته به افق بلـده طیّبه دامغان به طالع نهم درجه عقرب، این مهر تابان اوج سـلطنت چون طفل خورشـید رخشان، که هر صـباح از مشـیمه مام گردون به درآیـد، از مطلع رحم عزت طالع شـد و عرصه جهان را از فروغ مهرچهر فروزان ساطع و لامع آمـد. از پسـتان دایه عزت شـیر دولت مکیـد و در دامان مادر شوکت آرمیـد. طلسم سـلطنت و جهانداریش حرز بازو شد و حبوب سـنبله سپهر جلالت و شـهریاریش هم سـنگ ترازو. قنداقه [۱۴] تاجـداری مـایه راحتش گردیـد و مهـد عـالم مـداری اورنگ استراحت. چون عرصه روزگار را خاقانی بلند مقدار است، خاقان روزگار تاریخ ولادت با سـعادتش شد و خاقانیت روزگار را این عبارت اشارتی با بشارت آمد. آن مولد با شرافت، اکنون به مولودخانه (۳) معروف است و آن روز با سعادت به عید مولودکه

۱- . مصریان باستان که فرعون و پیروان وی از آنان بودند

۲- . مجلس:- (جمعه)

۳- . این عمارت در وسط شهر دامغان در محله قلعه قرار داشت. دورتادورش حصار قلعه و یا ارگ شهر بود که

موصوف. جمعی از خدام، در آن حرم عرش مقام به خدمتگزاری موصولند و هر صبح و شام، به طعام عجزه و ایتام مشغول. در آن روز مسرت اندوز هر تنی چون روز سعید نوروز عشرت آموز است و در هریک از ولایات ممالک محروسه، جشنی فیروز خاصه در دار الخلافه طهران، که مقر خلافت خاقان گردون توانست، به مشابه نوروز، فیروز جشنی مهنّا برپا و نوبت خانه سلطنت از شام تا بام بلند آواست. روز صلای نعمت است و اکابر و اصاغر، ریزه خوار خوان رحمت. همت دریا نوال خاقانی، شامل احوال خادم و عاصی است و محبوسان زندان قهر قهرمانی را نوبت خلاصی. نوّاب ضیاء السلطنه العلیه، صبیّه مرضیه سرکار شوکت بهیّه، مباشر کار این سور پر سرور است و جیب و دامان عموم چاکران دربار دولت عظمی از ریزش دست حق پرستش، چون دریا و کان، معمور (۱).

این غزل زاده از طبع مؤلف در محافل سرور، ذکر زبان مغنیان بزم سور است و گوش مستمعین از استماع آن پر از لآلی منور و هی هذه لمؤلفه:

تبارک الله از ذات آنچنان مولودکه از وجودش منحوس اختران مسعود

حکیم را غم بیهوده در تفکر ذات کمال ذات عیان از صفات این مولود

گه تجلی ذاتش ز کارخانه غیب تجلیات عیان بود تا به ملک شهود

نه بو البشر ولی اندر صوامع ملکوت به این وجود مبارک مقربان به سجود

زهی وجود که در روزگار ایجادش چه جودها که نمود آفریدگار وجود

ستوده مام جهان را دگرچه غم ز فناست که این چنین خلفی زاد و تا ابد آسود

اگر چو کعبه شود دامغان، مدار عجب چرا که یافت شرافت ز فرّ این مولود

جهان به تازگی امروز کاین همایون روزنمونه ایست ز مولود خسرو محمود

ستوده فتحعلی شه که بود نظم جهان ز آفرینش او کردگار را مقصود اد

۱-. آباد

نشان سالش (خاقان روزگار) (۱)آمدکه روزگارش خاقانی جهان فرمود

مباد معدوم این روزگار آنکه (۲) بودبه روزگاران اسباب خرّمی موجود

شـد آفرینش من خاوری به عهـد ملک عطیّه [ای] بود این هم ز فضل ربّ ودود خلاصه بعـد از آن که این ولـد با سعادت در سنین دولت به هفت رسید، دست قضا بساط زندگانی نوّاب جهانسوز شاه را درهم پیچید. در شب چهارشنبه بیستم شهر صفر المظفر سنه یکهزار و یکصد و نود و یک در میانه راه استرآباد و دامغان، که با عیال خود می رفت، به دست چند تن از ترکمانیه شوم یموت کشته شد و طومار عمرش در نوشته آمد. (۳)

بعد از رحلت، خلفی دیگر نیز از او به وجود آمد که صاحبقران مظفر را برادر کهتر است و همنام پدر عالی گهر. عمّ بزرگوار شاهنشاه تاجدار، محمد شاه قاجار، که در دار العلم شیراز بود، بعد از استماع خبر شهادت برادر بلند اختر، ملاقات این برازنده تخت و افسر را آرزو نمود. شاهنشاه [۱۵] مؤید، امتثال امر عمّ مظفر را لازم شمرد و عزیمت شیراز کرده، چندی در آن دیار خلد اثر در مصاحبت آن شهریار توانگر به سر برده پس از اطفای نایره شوق، روی سعادت به وطن آورد.

از قراری که مشهور و معروف است، کریم خان زند، در آن سن طفولیت از بشره همایونش، آثار صولت و صلابت سلطنت تفرّس می نمود و پیوسته در حضور همایونش این نکته را به حضار محفل میسرود و از غرایب اوضاعی که در آن زمان از عمّ بزرگوارش تراوش کرده بود، اکثر اوقات در نزد امنیان دولت مذکور می فرمود. از آن جمله، داستان غیرت عمّ اکرم را چنین می سرایید که هنگام سلام عام که در مجلس خاص نزد کریم خان نشسته و کریم خان دل به صحبت اهل حضور بسته بود (۴)، چاقوی فرنگی از جیب مبارکد)

۱- . به حروف ابجد سال تولد وی ۱۱۸۶ است.

۲- . مجلس: (زانکه)

۳- . نگارنده اشاره ای به شورش حسین قلی خان بر کریم خان نمی کند و این که زکی خان زند به کشتار مردم منطقه پرداخت و مردم یکی از روستاهای منطقه چهارده کلاته دامغان را از دم تیغ گذراند. حسین قلی خان دست آخر به دست ترکمانان یموت کشته شد.

۴- . مجلس:- (بود)

برمی آورد و فرش زیر پای خود را از ضـرب گزلک پاره پاره می کرد. مباشـرین بزم، از پیشـخدمت و فراش در خدمتش تظلم می آوردند و عجز می کردند که این چه احوال است، بر جان ضـعیف ما رحم فرمای و این عمل را ترک نمای. در جواب می فرمود:

اکنون که قدرت خصومت به نوعی دیگر ندارم، این قدر هم غنیمت است.

بخش ۳

ذکر انتقال دولت زند به این سلسله ارجمند و بیان مختصری از حالات و فتوحات خاقان شهیر ظفرمند تا هنگام ولیعهدی خاقان عدوبند

در روز سه شنبه سیزدهم شهر صفر المظفر سنه یکهزار و یکصد و نود و سه، کریم خان زند در دار العلم شیراز بهشت مانند، تخت را به تخته بدل ساخته، درگذشت و تاریخ فوت او از کلک فصحای آن عصر به این آیین بر صفحه مرقوم گشت:

تاریخ:

کریم خان چو ازین دار بیم دار گذشت (۱)سه از نود، نود از صد، صد از هزار گذشت (۱۱۹۳) خاقان مغفور محمد شاه قاجار، که شاهنشاه صاحبقران را عمّ بزرگوار است، از یاری اقبال و یاری بخت سعادت اتصال، در روز مزبور به سبب نحوست سیزده، با برادران کهتر خود، جعفر قلی خان و مهدی خان و جمعی دیگر از خویشان و ارادت کیشان، سوار گشته در ارباع (۲) حومه شیراز مشغول صید و شکار بود که ناگهان این خبر بهجت توامان را از مخبری صادق شنود، (۳) از همان خارج شهر مزبور، با برادران صداقت دستور، گران رکاب و سبک عنان گردید، در عرض سه روز به دار السلطنه اصفهان بهشت نشان رسید و از آن جا ایلغار (۴) کرده در دار الخلافه طهران، ابدال خان کردتن

۱- . این مصرع در متن ملك و مجلس آمده و در نسخه ملّی نیامده است.

۲- . چهارگوشه

۳- . مجلس: (شنیده)

۴- . به تاخت رفتن

جهان بگلو با سایر روسای اکراد به خدمتش تشرف جستند سپس (۱) روانه مازندران شد.

مرتضی قلی خان و مصطفی قلی خان برادرانش، که تا آن زمان منتظر چنین روزی بودند، بی وفایی کرده از استرآباد به بارفروش (۲) آمدند و جمعی را بر سر راه برادر بلند اختر فرستاده او را سد راه شدند.

رضا قلی خان برادر دیگرش نیز از خاقان شهید جدا گشته در بارفروش به ایشان پیوست. جعفر قلی خان به استمالت هرسه روانه شد. پند ناصح مشفق، سودمند نیفتاد و از بارفروش بیرون آمده با برادر مهتر، صف مجادلت آراستند. رضا قلی خان از رفاقت ایشان پا کشیده به بارفروش رسید. مرتضی قلی خان شکست یافت و خاقان مظفر داخل بلده بارفروش شد.

در آن وقت، علیمراد خان زند [۱۶] دعوی سروری می کرد (۳)، سپاهی جرار به تسخیر مازندران فرستاده و از سلطان سعید شکست فاحش دیده به طهران برگردیدند.

سلطان سعید، عزیمت اصفهان داشت که باز برادران هرزه درا، بی وفایی آغاز نهادند و گنجینه مخالفت را سر گشادند. کوتاهی سخن، از هنگام ورود خسرو و مسعود به مازندران، که سنه یکهزار و یکصد و نود و سه بود، تا نود و نه، که مدت هفت سال است، بی اندامی برخی از برادران، او را در سامان مازندران و طهران معطل داشت. از آن جمله، در سال یکهزار و یکصد و نود و پنج، رضا قلی خان که به استمالت جماعت لاریجانی مأمور بود، علی الغفله به بارفروش درآمده و سلطان سعید را دستگیر کرده به محال بندپی مازندران فرستاده، حاجی خانجان حلالخور حاکم بندپی او را در جنگل محبوس نهاد. برادران دیگر جمعیت کرده و رضا قلی خان را شکست داده و پادشاه جهانگیر را از حبس بندپی برآوردند. در همان سال به سفر سمنان و دامغان و بسطام رفت و در سال دیگر تا چمن گوران دشت آذربایجان حرکت و در سلطانیه ییلاق نمود. بالجمله درین هفت سال، نه فرصت کاری شد، نه برادران از مخالفت طرفی بستند.).

۱- . مجلس:- (سپس)

۲- . بابل امروزی

۳- . در نسخه ملّی، این عبارت چنین آمده است: (در آن وقت، علیمراد خان برادرزاده کریم خان نیست، پسر زن صادق خان برادر کریم خان است که در معنی ربیب او محسوب می شود، پدرش قیطانس زند است، دعوی سروری می کرد).

رضا قلی خان بعد از توسل به علیمراد خان و صادق خان زند به خراسان رفته فوت شد. مرتضی قلی خان خواست نزد علیمراد خان رود، خبر فوت او را در قم شنیده عازم رشت شد و از راه دریای خزر به حاجی ترخان و از آن جا نزد کتراین ثانی (۱) ملقب به خورشید کلاه، پادشاه روس رفت و بعد از چندی نعش او را به ایران آوردند. مصطفی قلی خان از دو دیده نابینا شد. کسی که از برادران خلافی نکرد، مهدی قلی خان بود.

علی قلی خان هم در زمان سلطان شهید بد نبود.

بالجمله در سالی که سلطان شهید از حبس بندپی نجات یافت، شاهنشاه صاحبقران دوازده ساله بود. سلطان سعید چون از ناحیه احوالش، ادراک وفور شجاعت و سخاوت و عدالت و سیاست می نمود، روزبه روز بر مراتب عزت و اقتدارش می افزود و آن ذات کامل الصفات را بر جمیع برادران و متعلقان مرجح می داشت و همت ارجمند به تربیت گوهر بلندش می گماشت.

در اسفار قریب و بعید، به جای عمّ سعید، جالس مسند خلافت تائید بود و در حضور و غیاب آن حضرت، مباشر مهمات شد (۲). بالجمله علیمراد خان زند دو دفعه لشکر به مازندران فرستاد: در [بار] اول مراد خان زند سردار بود، به سعی جعفر قلی خان شکست یافت؛ در [بار] ثانی، شیخ ویس خان، ولد خود را با جمعیتی از اشرار به تسخیر استرآباد مأمور کرد. شیخ ویس خان در بلده ساری متوقف و محمد ظاهر خان زند را با سپاهی بی کران به آن سامان فرستاد. تدابیر صائبه سلطان سعید اردوی او را متفرق ساخت و محمد ظاهر خان دستگیر و مقتول شد. شیخ ویس خان نیز از ساری فرارا (۳) به علیمراد خان پیوست. ساقی روزگار، علی مراد خان را پیمانه مرگ چشانید و برادر بطنی او جعفر خان که در کردستان بود، به اصفهان آمده مدعی سروری گردید.

سلطان سعید در چهاردهم [۱۷] شهر ربیع الاول سنه یکهزار و یکصد و نود و نه از استرآباد عزیمت عراق فرمود و ولایات قم و کاشان را مسخر نمود [ه] روی به اصفهانی)

۱- . منظور از کتراین ثانی، کاترین دوم تزار روسیه است که معاصر آقا محمد خان بود.

۲- . ملّی: (شدید)

۳- . مجلس: (فرارا از ساری)

آورد و جعفر خان تاب مقاومت نیآورده، عزیمت شیراز کرد.

خاقان مسعود به سمت جبال بختیاری پی سپار و در منزل قهیز چارمحال سنگر آن طایفه را بر هم زد و اکثری [از دشمنان] را طعمه شمشیر آبدار نمود. در سنه یکهزار و دویست و یک بر سر گیلان لشکر رانده و آن ولایت را متصرف گردید.

هدایت الله خان حاکم آن جا خواست از انزلی به بادکوبه فرار کند، یکی از غلامان او را به مهره آتشین تفنگ از پای درآورد و سرش را به خدمت سلطان سعید برد.

در سنه یکهزار و دویست و دو، باز سفر اصفهان فرمود و علی خان افشار خمساوی را به جرم خیانت کور نمود. جعفر خان زند از شیراز بر سر یزد رفت و از میر محمد خان طبسی شکست خورد. میر محمد خان مزبور مغرور شده به اصفهان تاخت و جعفر قلی خان به حکم سلطان سعید در بلوک رودشت اصفهان او را شکست داده روانه طبس ساخت.

خاقان سعید عزیمت فارس کرده از مشهد مادر سلیمان مراجعت به اصفهان و از آنجا به طهران برگشت. در سنه یکهزار و دویست و سه، در شیراز جعفر خان زند از سعایت دو سه نفر از اشرار زندیه و غیر کشته شد. لطفعلی خان، ولدش، از لار به شیراز آمده قاتلین پدر را به سزا رسانید. خاقان مغفور باز عزیمت فارس فرمود. لطفعلی خان موازی بیست هزار نفر جمعیت از الوار فراهم آورده و در صحرای قصر الدشت حومه شیراز، مشهور به مسجد بردی، یک فرسنگی شهر، تلاقی دست داده، خان زند شکست خورده و به شیراز رفته دروازه را در بست. هجده هزار پیاده و جمعی از امرای الوار دستگیر شدند.

در آن سال تسخیر شهر میسور نبود، لهذا سلطان سعید مراجعت به طهران فرمود و شاهنشاه صاحبقران- خلّد اللّه ملکه- را به سبب انتظام امور عراق و اطلاع از اوضاع فارس و کرمان با لشکری بی کران به توقف چمن گندمان (۱) روان و محمد حسین خان و نصر الله خان قراگوزلو را در رکاب با سعادتش مأمور به آن سامان نمود و خود به سبب جسارت صادق خان کرد شقاقی، ایلغار کرده در یکشب بیست و چهار فرسنگ راه راندهد.

۱- . شهری است در استان چهارمحال بختیاری، نزدیک شهرکرد.

به سراب خراب رسید و از افروختن آتش انتقام، رودخانه های اکراد بد نهاد را به کره اثیر رسانید.

صادق خان به قراباغ گریخت و سلطان سعید، به دار السلطنه تبریز شتافته [و] امرای آذربایجان به حضرتش تقرب جستند، مگر محمد قلی خان افشار حاکم ارومی، که وحشت کرده به محال اشنو (۱) فرار و پس از نهب (۲) اموال، مطمئن شده به اردو پیوست.

در خلال این احوال، خبر شورش لطفعلی خان زند را شنیده از آذربایجان به صوب عراق عازم گردید. تبیین این مقال آنکه، پس از نزول موکب اجلال حضرت صاحبقران بی همال به چمن گندمان، لطفعلی خان را هوای خام مجادله با آن برگزیده حضرت ذو الجلال بر سر افتاد و با بیست هزار کس از ابطال رجال از شیراز [۱۸] روی به محال سمیرم نهاد.

صاحبقران بی همال، عزم لطفعلی خان را فوزی عظیم شمرده و از چمن گندمان روی به محال قمشه (۳) آورد. لطفعلی خان در شبی که مست از شراب ناب و دیده بختش (۴) در خواب بود، عبد الرحیم خان و محمد علی خان، برادران حاجی ابراهیم خان شیرازی، به پشت گرمی موکب صاحبقران ظفر آیت که در قمشه استقرار داشت، اردوی او را بر هم زده روانه شیراز شدند و لطفعلی خان با دویست نفر سوار از الوار، فرار و به طرف شیراز ایلغار کرد؛ دروازه های شهر را چون باب بخت، بسته یافت و به جانب دشتستانات و بندر ریگ شتافت.

شاهنشاه مظفر از محال قمشه، نزول اجلال به دار السلطنه اصفهان فرمود و کوس بشارت را بلند آواز نمود. حاجی ابراهیم خان، نگاهداری فارس را با چنین کاری بزرگ در قوه قدرت خود ندید، لهذا ملتجی به درگاه فلک جاه سلطان سعید گردید. در سنه یکهزار و دویست و شش سلطان سعید، (۵) حضرت صاحبقران رشید را در دار الخلافه طهران برجای خویش نشانیده به صوب مملکت فارس عزیمت گرای شد. قبل از وقت، مصطفی خان دولوی قاجار را با میرزا رضا قلی نوایی، صاحب دیوان انشا، و معادل سه هزار کس به آن جانب مأمور [کرد]. میرزا رضا قلی، اموال لطفعلی خان را از جواهرد)

۱- . اشنویّه امروزی در آذربایجان غربی که ساکنان آن کرد هستند.

۲- . نهب: غارت کردن، غنیمت گرفتن.

۳- . قمشه نام قدیم شهرضا است که در جنوب اصفهان قرار دارد.

۴- . ملّی: (دویده تختش)

۵- . ملی:- (گردید. در سنه یکهزار و دویست و شش سلطان سعید)

سواره و پیاده و نقد و غیره ضبط کرده به اصفهان فرستاد.

لطفعلی خان از بندر ریگ جمعیتی آراسته و با مصطفی خان مقابله کرده او را شکست داد. پس از آن، جان محمد خان دولوی قاجار به سرداری مأمور شد و در مسجد بردی شیراز با خان زند جدال نموده، شکست خورد و جمعی از امرای قاجار در آن گیرودار گرفتار شدند.

سلطان سعید، خود، روی سعادت انباز به شیراز آورد و در بلوک ابرج، (۱) لطفعلی خان شبیخون به اردوی همایون برد و کاری نساخت. حاجی ابراهیم خان و عمال و اعیان فارس، به اردوی اعلی مشرف و از التفات گوناگون قرین انواع عز و شرف شدند.

سلطان سعید داخل شیراز [شد] و اولاد و متعلقان امراء زند را، از کریم خان تا لطفعلی خان، کوچانیده روانه مازندران ساخت و حاجی ابراهیم خان را در ازای آن همه خدمات شایان به منصب بلند ایالت مملکت فارس بنواخت و به رجعت دار الخلافه طهران، سمند رجعت به ضرب در تاخت. (۲) در سنه یکهزار و دویست و هفت، صاحبقران کشورگیر را به تسخیر ولایت کرمان و قلاع بم و نرماشیر مأمور نمود و خود در چمن آس پاس فارس نزول اجلال فرمود.

جان محمد خان دولوی قاجار، به خرابی قلعه شیراز، که از بناهای کریم خان زند [بوده] و بروج و بارو [ی آن] کلا از آجر سفید پخته و به غایت مستحکم و استوار بود، پای عزیمت برگشود. یکی از فصحای آن عهد رباعی درین فقره گفته و الحق گوهر معنی نیکو سفته است.

رباعی:

گردون به زمانه خاک غم بیخت دریغ با شهد طرب زهر غم آمیخت دریغ

[۱۹] از کینه دور فلک جور سرشت شیرازه شیراز ز هم ریخت دریغ در هفتم شهر ذی حجه الحرام مذکور، قلعه کرمان از همت این خسرو گردون توان، مسخر و قلعه جات بم و نرماشیر تا حدود سیستان و بلوچستان به تصرف غازیان مظفر درآمد.ت)

۱- . از روستاهای شهر آباده در استان فارس

۲- . مجلس: (سمند نصرت در تاخت)

صاحبقران قلعه گشا، جمعی از معارف آن ولایت را با پیشکش های فراوان و مالیات دیوان قدر بنیان به صوب اردوی اعلی روان و خود بعد از انتظام امور آن سامان، در دهم شهر محرم الحرام سنه یکهزار و دویست و هشت، به رکاب ظفر عنان برگشت و در دوازدهم شهر صفر المظفر، عرصه دار الخلافه را از یمن ورود سلطان فردوس مکان و خاقان صاحبقران، پایه از فردوس برین درگذشت و بفاصله روزی چند رایات ظفر آیات را به ولایت گرگان و تنبیه ترکمانان یموت و کوکلان حرکت داد و از خون آن گروه نکبت ثروه (۱) رودی دیگر در کنار رود گرگان بنا نهاد و پس از وفور نهب و غارت و قتل بی نهایت کله منارها از رئوس منحوس ایشان ترتیب داده و جمعی از معارف را به صیغه گروگان با کوچ و متعلقان برداشته عازم مقر خلافت شد. خانوارهای گروگان ترکمانان را در ارک معلی در همسایگی دولت سرا منزل داد و جیره و جامه سالیان از برای ایشان بنا نهاد. عزیمت دیار خراسان داشت که خبر طغیان لطفعلی خان در کرمان و مخالفت کرمانیان به سمع اشرف رسید. اولا صاحبقران کشورگیر را به منقلای موکب ظفر تأثیر با جمعی از دلاوران شیر نظیر نامزد کرد و خود پس از آن متوکلا علی الله روی به راه آورد جناب حاجی ابراهیم خان شیرازی بیگلر بیگی مملکت فارس که بعد از خبر طغیان لطفعلی خان به ملاحظات عقل دوراندیش، احضار به رکاب نصرت کیش شده بود، در منزل پل دلّاک قم، جبهه (۲) بر خاک حضور پر نور سود و در همان روز ورود به منصب جلیل وزارت اعظم و لقب نبیل اعتماد الدولگی سرافراز و بلافاصله، عقاب رایات ظفر به صوب مقصود در پرواز آمد.

قلعه کرمان را پس از ورود محصور و حضرت صاحبقران منصور را به خرابی حول وحوش تسخیر قلاع خارجه مأمور ساخت و بعد از انقضای مدت پنج ماه به یورش غازیان غیور، قلعه به آن استحکام را مفتوح و کوس فیروزی بنواخت. سه روز متوالی به قتل و اسر اهالی فرمان داد و لطفعلی خان به سمت سیستان پای گریز برگشاد. در قلعه بم، محمد علی بیک نامی کلانتر آن ولایت، اسب نامی اش را که معروف به قران بود، پی کرد و او را با دستان بسته به درگاه کی آورد. بعد از کوری روانه طهران و از آن جا به عدمنی

۱- . مجلس: (نکبت پژوه)

۲- . پیشانی

آباد روان شد. [او را] در بقعه حضرت امامزاده زید بن یحیی دفنش کردند و پس از چندی فتح الله خان، ولدش، که در جرگ [ه] خواجه سرایان حرم محترم بود، نعش او را نقل و تحویل کرده، در عتبات عرش درجاتش مدفون آوردند.

بیت:

چو بد کردی مباش ایمن ز آفات بدی را خود بدی [۲۰] باشد مکافات دو قطعه الماس میراث پدری سلطان سعید، مسمی به دریای نور و کوه نور و بعضی جواهر نفیس دیگر، باز منتقل به آن شهریار باذل شد. (۱) صاحبقران مؤید را به انتظام سایر مهام کرمان گذاشت و خود راه شیراز برداشت. بعد از چندی که از سعی صاحبقران مؤید، امورات کرمان را نظامی و مهمات صفحه لار را انتظامی دست داد، بر حسب احضار عمّ بزرگوار، بال همت به صوب شیراز برگشاد و در ازاء آن همه زحمات، مورد نوازش زیاد گشته از منصب ارجمند ایالت مملکت فارس و لقب دلپسند جهانبانی برخوردار و سلطان سعید به دار الخلافه جاوید قرار، عنان گذار شده در سنه یکهزار و دویست و نه به عزم تسخیر قلعه شوشی، عقاب رایات ظفر را به جانب مملکت آذربایجان بلند پرواز نمود.

چون تسخیر قلعه به حکم قدر موقوف به وقت دیگر بود و سلطان سعید را مراجعت بی نیل مقصود، خلاف غیرت می نمود و هم چندی بود که اریکلی خان والی گرجستانات به سبب تعرض کوه نشینان داغستان، پناه به دولت روس برده و از قراری که- انشاء الله تعالی- ذکر خواهد شد، ادیچ (۲) نامی از ینارال (۳) آن دولت را با جمعیت به حدود ولایت خویش آورده بود، لهذا تنبیه آن بدکنش را در کیش ملت داری واجب شمرده و توکل بر خالق جزو و کل کرده به دیار گرجستان تاخت و شهر تفلیس را مسخر نموده آن ولایت معمور را از قتل و غارت موفور ویران ساخت. والی مزبور به صوب کاخت و کارتیل (۴) گریخت و به ولایت قزلر (۵) رفته مجددا به جهت استمداد به داماند.

۱-. بخشنده

۲-. مجلس: (گداونج)

۳-. ینارال، همان جنرال است و افسران عالیرتبه را گویند؛ ملی: (ینالار)

۴-. نام دو ایالت از ایالت های مهم گرجستان است که در عهد صفویه تابع ایران بودند.

۵-. نام فعلی آن، کیزلیار است و در کنار رود ترک قرار دارد.

دولت روسیه بد بنیاد آویخت.

سلطان سعید نه روز در تفلیس توقف کرده از آن جا سمند عزم به ولایت گنجه برانگیخت. ولایات شکی و شروان را مطیع نمود و ایّام زمستان را در قشلاق مغان به سر برده، در اواخر فصل مزبور عود به دار الخلافه طهران فرمود.

در سنه یکهزار و دویست و ده، عازم مملکت خراسان شد و نادر سلطان افشار، ولد شاهرخ شاه، از جانب پدر به قندهار رفته به امید استعانت، به اولاد تیمور شاه افغان پناه برد. ارض اقدس مسخر و ایّام خود سری اولاد نادر شاه افشار به سر آمد. شاهرخ شاه، بعد از دادن گنجهای سیم وزر و سپردن گنجینه های درّوگوهر، مریض گشته ازین عالم درگذشت (۱). مقبره نادری که کلا از سنگ رخام مرمر و مشحون به انواع زینت و فرّ بود، از ضرب تیشه انتقام با خاک تیره برابر گشت. بعد از آن که عرصه خراسان را طولاـ و عرضا متصرف گردید، حکام جدید به هر ولاـیت برگزید و روی سعادت به دار الخلافه طهران راجع گردانید. عظام رمیم نادر شاه افشار و استخوانهای پوسیده کریم خان زند را، که به خونخواهی جدّ و پدر از ارض اقدس و دار العلم شیراز آورده بود، در معبر کریاس (۲) خلوت نمازخانه واقعه در دار الخلافه طهران، که از مستحدثات کریم خان مزبور است دفن نمود و شبان و روزان از سطح آن عبور می فرمود. اکثر اوقات در هنگام عبور لگدی سخت [۲۱] بر آن دو موضع (۳) می نواخت و هریک از آن دو بینوا قرین مذمت و قدح فراوان می ساخت. با این همه بغض و عداوت، چنان معقولیت داشت که در ایّام حیات شاهرخ شاه، نام سلطنت و تاج دولت بر سر نگذاشت؛ بعد از مراجعت از خراسان، همت بر این فقره گذاشت. افسر و جیقه و مسندی مختصر ترتیب داد و این قرار را در دولت عظمی به یادگار نهاد.

وقتی خاقان مغفور- نور الله مضجعه- تاریخ جلوس و قتل نادر شاه را در یک شعر).

۱- . نمونه ای از تحریف تاریخ که در آن شکنجه شدن شاهرخ میرزا حذف گردیده است.

۲- . در کاخ گلستان و در مدخل خلوت کریم خانی واقع است و به معنای طهارت خانه است که بر بالای اطاق و سرای می سازند؛ محوطه درون سرای؛ خلوت خانه شاه یا امیر؛ دربار شاه (ر. ک: معین، ذیل کریاس).

۳- . در حاشیه نسخه ملّی، این عبارت ناقص به چشم می خورد: (شاید در حین مذمت بوده که ناسخ عینا آن را به این شکل نقل نموده، یعنی به تصحیف).

از مؤلف طلب فرمود، این قطعه عرض شده، موقع قبول یافت:

تاریخ

نادر که شد ضرب المثل هم بی بدل هم بد عمل مقتول از تیغ اجل آمد بهار و رفت دی

از خاوری جویا ملک تاریخ قتل و شاهی اش فی الفور جستم خامه و بردم (۱)به سوی هردو پی

از این دو لخت آید برون سال جلوس و قتل اونادر شه افشار بد، نادر شه افشار طی (۲)

ذکر عزیمت سلطان شهید به مملکت آذربایجان و احضار صاحبقران کشورستان از شیراز و تفویض منصب ولیعهدی دولت جاوید طراز

سلطان سعید شهید را بعد از مراجعت از سفر خراسان هوای استخلاص ولایت ارمن و گرفتاری خان شوشی، ابراهیم خلیل خان حاکم قراباغ، که تا آن زمان از باده مخالفت تردماغ بود، افتاد و به مفاد (الملوك ملهمون) ملهم غیب، آیه وافی هدایه (کُلُّ مَنْ عَلَيْها فانٍ) (۳) را به گوش هوشش فرو خوانده از وفور فراست و دانایی دریافت که هر بقایی را فنایی لازم است و هر ثباتی را زوالی جازم؛ روزگار ناپایدار غدار است و سپهر غدار ناپایدار. از فرط دوربینی و مآل اندیشی، حفظ بنیان سلطنت و حراست ایوان خلافت و ایمنی رعیت و سپاه و نگاهداری تخت و کلاه، خورشیدوار از مطلع خاطر انورش سر بر زد و به احضار شاهنشاه صاحبقران از دار العلم شیراز فرمان داد. پس از وصول موکب آن برازنده دیهیم سروری، حضرتش را زیاده از سابق نوازشی به سزا۶.

۱- . مجلس:- (بردم)

۲- . در ذیل ماده تاریخ (نادر شه افشار بد) در نسخه ملّی عدد ۱۱۴۸ و در ذیل (نادر شه افشار طی) عدد ۱۱۶۱ به چشم می خورد.

۳- . سوره الرحمن، آیه ۲۶.

فرمود و در محفل خاصش از راه وفور مرحمت و از جهت سپردن اسرار مملکت، اذن جلوس فرمود، مهر از زبان الهام بیان برداشت و نقود اسراری را که سالیان دراز (۱)، در خزینه خاطر مخزون داشت، بر طبق اظهار گذاشت؛ فرمود: ای فرزند نامدار و قره العین عالیمقدار، از روزی که ابر نیسان رحمت الهی از فیض فضل نامتناهی گوهر وجود مسعودت را در صدف عفت به ودیعت (۲) نهاد و دست قابله قدر، ذات دولت نمونت را به عرصه عالم شهود پای گشاد، تا دیده بر جمال بی مثال دلارایت گشودم، بر روشنی دیده افزودم؛ وجود مسعودت را به جهت بیداری بخت خفته به فال نیکو گرفتم و بخت خواب آلود را مبارکباد گفتم. در جبین مبینت (۳) آثار تائیدات خدایی دیدم و عالم و مافیها را کان لم یکن انگاشته (۴)، ترا از جمله عالمیان برگزیدم در هر کاری خطیر از بخت بلند عالمگیرت یاری خواستم و از تأئیدات اقبالت روز به روز بر شوکت خویش افزوده از عزت دشمن کاستم. چون سرو [۲۲] برومند قامتت در جویبار دولت بالا کشید، تذرو (۵) همتم بر شاخسار تربیتت آرمید. در هر کارت تجربت نمودم و در هر امرت به دقت آزمودم، رنجت بردم و گنجت سپردم. مملکت دادم و تاج سروری بر فرق همایونت نهادم. در مراحل مروّت و انصاف و مراسم معدلت و انتصاف (۶) و فنون شجاعت و صفدری و رسوم سخاوت و مهتری و جمیع فضائل حمیده ذاتی و صفاتی که از ملزومات کار بختیاری و جهانداری است، دیدم از همه عالم برتری و بر عالمیان سرور. تا نهال سرسبز وجودت در جویبار عالم شهود نشو و نمایی تازه بیند، گلشن مملکت را از خس و خار فتنه و آزار مصفا ساختم و نام اعدای (۷) نابکار را به جهت ایمنی خاطر فیض مظاهرت، از صفحه امکان برانداختم.

اکنون از قراین خارجه و داخله چنان دانم که از جور ساقی روزگار، دورم به آخر رسیده و سلطان روح پرفتوحم از ملکداری مملکت جسد، طمع بریده است؛ سروش عالم غیب در گوش هوشم ندای الرحیل (۸) در داده است و دست قهرمان قضا ابوابلم

۱- . مجلس:- (دراز)

۲- . ملّی: (بود لعبت)

۳- . ملّی: (منیت)

۴- . عالم و آنچه در آنست را هیچ انگاشتم.

۵- . قرقاول؛ تذرو همتم، یعنی پرنده همتم، عزمم.

۶- . برابری و انصاف

۷- . دشمنان

۸- . ندای رفتن از این عالم

بدرود تاج وتخت بر چهره ام گشاده. همانا که این سفر را دیگر حضری نیست و ازین سفر رفته ازین پس در گوشها خبری نه. این که کلید باب سلطنت جهان را که به امانت در دست دارم، به اصالت به تو می سپارم. مرا بالاستحقاق و الانفراد، وارث تخت وتاج باش و عالم کون و فساد را از فرّ وجود همایون خویش، مایه رونق و رواج. در آداب رعیت پروری و ملکداری و لشکرکشی و دشمن کشی و عموم ملزومات جهانداری، چه گویم که ندانی و چه رانم که نتوانی. وصیت، کسی را در کار است که در امورات مختار نیست و نصیحت، شخصی را سزاوار که از فنون هنر خبردار نه. هنری که داری به کار بر و کاری که خواهی به عمل آور.

لمؤلفه:

نمی گویم چنین کن یا چنان کن به عالم آنچه لایق دانی آن کن این وداع آخرین است و دیدار بازپسین: (هذا فراق بینی بینك)

[مصرا]ع:

تا خود چه کنی تو در جهانداری ها

شاهنشاه صاحبقران، از استماع این فقرات جانگداز که از عمّ بزرگوار بنده نواز شنیده، قطرات عبرات (۱) از دیده بارید و به زبانی ضراعت (۲) آمیز و بیانی صداقت انگیز به معرض عرض رسانید.

لمؤلفه:

جهان بی جهانبان نماند به جای وجودش بود تا قیامت به پای امید که تا جهان برپاست، پایه تخت جهانبان (۳) بر جا باد و دشمنان دولت را دلیل اجل به مطموره (۴) عدم رهنما. ما بندگان را بی وجود پاکت، وجودی نیست و عرصه خاک را، بی تابش مهر تابناکت نمودی نه. دولتی که داریم، در سایه تخت تست و شوکتی که خواهیم، از یاری بخت تو.نه

۱- . جاری شدن اشک

۲- . به زاری خواستن

۳- . مجلس: (جهانیان)

۴- . نهان خانه

لمؤلفه:

بقای تو ز فنای جهان چه غم داردتو باش باقی، گیرم که این جهان فانی است بالجمله سلطان سعید فرزند رشید را چون جان در برکشیده بنواخت و مانند جانش از بدن جدا ساخت.

بعد از احسان، خلعت مهر طلعت ولیعهدی دولت ابد آیت، آن یک، سمند عزم را به جانب مملکت آذربایجان جولان داد [۲۳] و این یک شاهباز حزم را به هوای کشور فارس در طیران آورد: (اللیله حبلی). (۱)

ذکر شتافتن سلطان سعید به آذربایجان و فتح قلعه شوشی و اختتام کار آن حضرت از ظلم سپهر آبنوسی

در بهار سال نکبت مآل ئیلان ئیل (۲) ترکی مطابق سنه یکهزار و دویست و یازده، سلطان سعید پس از تفویض منصب ولیعهدی شاهنشاه صاحبقران و مأمور داشتن او به صوب مملکت فارس به عزم انتظام مهام آذربایجان و تنبیه سرکشان و تدمیر متمردان و اتمام کار ابراهیم خلیل خان جوانشیر، رایات ظفر آیات را به آن صوب شقه گشا نمود و از شاهزادگان عظام، نوّاب عباس میرزا و محمد قلی میرزا و حسین علی میرزا و حسین قلی خان برادرزاده، و از امرای عالیمقدار، نظام الدوله سلیمان خان قاجار و بعضی از امرای دربار را مأمور التزام رکاب نصرت شعار فرمود، در چمن سلطانیه ترتیب شکاری جرگه داد و این حرکت بر او میمون نیفتاد. پس از آن با عزمی صرصر کردار به اندک روزی وارد آن دیار خلد آثار گردید. ابراهیم خان، به تصور این که راه عبور بر آن صرصر غیور بسته دارد، سدهای سدید دو رودخانه کر (۳) و ارس را درهم شکست وس.

۱- . شب آبستن حادثه است.

۲- . واژه ای است ترکی به معنای سال مار؛ ملّی: (پیلان پیل)

۳- . رود کورا در شمال ارس.

آب آن دو نهر عظیم را بر آن بیابان بست. سلطان سعید تدبیر بی تأثیر او را مانند نقش بر آب و موج سراب پنداشت و اردوی بزرگ را در محل [ی] موسوم به آدینه بازار گذاشت و نوّاب حسین قلی خان و سلیمان خان و حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله را به محافظت اردو گماشت و خود با جمعی از لشکر جرار نیزه گذار و صادق خان شقاقی نابکار، که در سال قبل به قدم ارادت به دربار فلک رتبت آمده بود، در سفاین دریا شکاف نشسته از آن آب بحر مانند گذشت. آن پیر گرگ شوشی، چون تدبیر اول را بی فایده دید، به تدبیر ثانی کوشید و از فرط وحشت و اضطرار آن قلعه محکم حصار را گذاشت و با دلی داغدار راه داغستان برداشت.

بیت:

گریز به هنگام و سر بر به جای به از پهلوانی و سر زیر پای سپاه خون آشام در رکاب خسرو ظفر غلام، چون قلعه را خالی از مخل دیدند، جلو ریز داخل گردیدند، ذخایر و دفاینی که در سالیان دراز در آن قلعه، مانند دفینه قارون مشحون آمده بود، به اموال ارامنه و غیره، به تصرف غازیان ظفر عنان درآمد. پنج شبانه روز شاه و سپاه با خاطری آسوده بر بستر کامرانی تکیه زده به استراحت غنودند، غافل از این که شعبده باز چرخ مشعبد (۱) را بازیچه ها در پیش است و روزگار خونخوار در قصد خوردن خون بیگانه و خویش روزگار بی وفا کاری بزرگ در نظر داشت که با آن سلطان سعید بنای بی وفایی گذاشت. بالجمله سه نفر غدار نابکار: صادق نام گرجی خانه زاد پیشخدمت و خداداد نام اصفهانی ایضا و عباسعلی نام مازندرانی فراش خلوت، به سبب جرمی که در روز گذشته از ایشان به ظهور رسیده بود و از بیم سطوت و وعده سیاست آن قهرمان با هیبت، در شکنجه اضطراب و اضطرار بودند، خاک بر [۲۴] دیده حق شناسی انباشته و تخم جور در مزرع نمک به حرامی کاشته، روز شنبه بیست و یکم شهر ذی حجه الحرام سنه یکهزار و دویست و یازده، بعد از ادای دوگانه به درگاه ایزد یگانه دادگر، (۲) آخته خنجر بر سر بالین آن خسرو دادگر تاختند و کار او را به چند زخم منکر ساختند.ر)

۱- . ملّی: (شعبد)

۲- . مجلس:- (دادگر)

در آن بین گیرودار، از لفظ گوهربار به آن سه نابکار فرمود که، ایران را خراب کردید. در جواب سرودند که، برخلاف است، بلکه آباد کردیم.

چون این مهم خطیر از آن ناپاکان شریر به وجود آمد، سراسیمه گشته ابواب فرار را بر خود بسته دیدند و پای هزیمت را شکسته یافتند، ناچار اسباب و اثایه سلطنت را از قبیل تاج و کمر و شمشیر مجوهر و بازوبندهای جواهر و صندوقچه جواهرنشان و سایر اسباب دیگر، که هر دانه از آنها خراج کشوری و باج اقلیمی بود، برداشته در همان هنگام صبح صادق نزد صادق خان شقاقی کاذب شتافتندو (۱) آن تیره روزگار که هنوز از خواب غفلت در خمار بود، اسباب سلطنت را دید، از فرط حیرت چشم را مالیده گفت:

[مصرا]ع:

این که می بینم به بیداری است یا به خواب. پس کیفیت ماجرا را با او به میان آورده، وقایع را آنچه گذشته بود، بیان کردند و بر صدق قول خویش قسمهای مغلّظه خوردند. چون یقین بر این معنی دست داد، اسباب مجوهر را برداشته، آن سه روسیاه را در نزد خود نگاهداشت. مقارن این احوال، آفتاب عالمیان تاب چون سری بریده از طشت زرّین سپهر طالع شد و امرا و لشکریان از این قضیه هولناک مطلع گریدند و از نهایت اضطراب دست وپا گم کرده هرکس به بیغوله [ای] شتافت و هرکس به صحرا و کوهی راه مأمنی می جست و می یافت.

محمد حسین خان قوانلوی قاجار، سرکشیکچی باشی مشهور به دوداق میرزا رضا قلی نوایی (۲) منشی الممالک ازین واقعه جانکاه آگاه و سلطان سعید را سراسیمه بر سر خوابگاه شتافتند و پیکر شریفش را در خون غوطه ور یافتند. سری را که از افسر خورشید ننگ داشت، عور از افسر، و افسری را که با اکلیل (۳) چرخ دعوی برابری می کرد، دور از سر دیدند. لمؤلفه:

حیف از آن افسر که دور از تارک افلاک سای حیف از آن تارک که عور از افسر فرماندهی سر

۱- . ملّی و ملک:- (و)

۲- . ملّی: (نوآیی)

۳- . ملّی: (اوکلیل)؛ به معنای تاج و افسر

حمل ونقل نعش را در چنان حالت ممکن ندیده، آنچه از اسباب سلطنت که باقی مانده بود برداشته با جمعی از سواره لشکر از راه نخجوان و مراغه عازم مستقر خلافت گشتند. اهالی قلعه از کافر و مسلمان و اجامره لشکر از توانا و ناتوان دست به غارت گشوده از اساس کارخانجات پادشاهی و اسباب امرا و سپاهی آنچه دیدند، به یغما بردند. در سر این یغما خونها ریخته شد و تن ها به خون آمیخته. چون این خبر وحشت اثر در آدینه بازار به اردوی بزرگ رسید، لشکر متفرق گردید. امرا همگی بنه و آغروق (۱) را ریخته بدون جمع آوری سپاه هریک [به] سمتی گریختند. حسین قلی خان برادرزاده و سلیمان خان نظام الدوله در رکاب نوّاب شاهزادگان ثلثه (۲) با هرچه از سپاه به همراه داشتند، از راه رشت عازم تختگاه گشتند.

[۲۵] حاجی ابراهیم خان شیرازی اعتماد الدوله با جمعی از رؤسا و تفنگچیان مازندرانی از رکاب شاهزادگان دور افتاده از راه اردبیل و زنجان روانه طهران شدند. در راه اردبیل، نجفقلی خان شاهیسون با سواره و ایل خود به ایشان ملحق گردیده، همراهی نمود.

علی قلی خان برادر سلطان شهید، که مأمور به محافظت ایروان بود، بعد از شنیدن واقعه جانگداز برادر بلند اختر با جمعی که همراه او بودند، از راه مراغه و خوی و تبریز، توسن گریز را به سمت عراق مهمیز زده، در قلعه (علی شاه عوض) که در شش فرسخی طهران و از توابع بلوک شهریار است، به طمع خام شهریاری نزول نمود. نوّاب شاهزادگان و امرا و حاجی ابراهیم خان و رؤسا که هریک از راهی رفته بودند، در دار السلطنه قزوین به یکدیگر رسیده دو سه روزی به سبب استجمام مراکب و استحمام ارباب مراکب در آن جا اقامت نموده تا لشکر متفرقه از هر طرف (۳) جمع و به ایشان ملحق گردیده، به آیینی شایسته حرکت و در جنب قریه دولاب، منجمله حومه دار الخلافه طهران (۴) بار اقامت انداختند. چون حسین قلی خان از فرط صداقت جبلّی (۵)، هوشی سست و طبعی نادرست در خاطر داشت، همت قاصر بر آن گماشت که به تصدیق و صوابدید مهد علیا و ستر کبری، والده معظمه شاهنشاه صاحبقران، که صدف هردو گوهر بود،ی)

۱- . زاد و توشه سپاه

۲- . ثلاثه، سه گانه

۳- . مجلس: (جا)

۴- . در آن زمان در شرق تهران قرار داشت و امروزه در مرکز تهران بزرگ است.

۵- . ملّی: (خیلی)

وارد تختگاه کیان شود، بلکه به این تدبیر، شاهد (۱) زشت روی خیال خود را از پرده خفا به عرصه ظهور آورد.

میرزا محمد خان دولوی قاجار، بیگلر بیگی (۲) دار الخلافه طهران، که اعظم امرای ایل جلیل، و از وفور دانایی عقلا را در مهمات مشکله رهنما و دلیل بود، و به حکم وصیت سلطان شهید بایست که باب قلعه را جز بر روی صاحبقران قلعه گشا، که وارث بالارث و الاستحقاق تخت وتاج است، بر چهره دیگری نگشاید، لهذا به مشورت جناب میرزا محمد شفیع وزیر، که در آن اوقات از خدمت مقرره معزول و در دار الخلافه به عزلت مشغول بود، ازین کار و صوابدید اشرار انکار و تفنگچیانی که مستحفظ قلعه طهران و اکثری از اهل مازندران بودند با خود همداستان کرده، دروب قلعه را بر روی عموم امرا و سپاه بستند و در شاهراه انتظار ورود موکب خسرو صاحبقران نشستند. از عجایب واقعات اینکه، جناب میرزا محمد شفیع مزبور در همان سال به سعایت همقطاران مبلغ پنجاه هزار تومان مصادره شد و او را به دست بیگلر بیگی مزبور سپرده بودند که تنخواه (۳) مصادره را ازو دریافت نماید. میر محبعلی شاه نام هندی، که از معارف قلندران مرتاض و از سلسله چشتیان هند بوده، در اوقات گرفتاری با جناب میرزا، محبت اندوز و ایشان را مصاحب شب وروز شد و به سبب نجات او از بند ذلت، مشغول اوراد و اذکار و ریاضت شاقه گردیده، کمال اهتمام درین باب می ورزید. شبی در آخر شب میرزا را صدا کرده و مژده خلاصی از وی خواست و گفت تنخواهی که امروز از بابت وجه مصادره به میرزا محمد خان دادی، بفرست به بهانه مطلوبی پس بگیر [۲۶] که کار دیگرگون گشته و خصم از جان گذشته است. بعد از وصول خبر، معلوم شد که قتل).

۱- . مجلس:- (شاهد)

۲- . در لغت، به معنای امیر امیران یک شهر است (معین)؛ این سمت از زمان شاه عباس صفوی مرسوم شد و صاحبان این سمت، حکامی بودند که از پایتخت تعیین می گشتند، اما گاه این سمت موروثی بود. پیشکش هایی بوسیله وی به دست می آمد که از نظر شاه نیز می گذشت و معمولا عشری از پیشکش ها بین وی و پیشکش نویس که حساب پیشکش ها را نگه می داشت، تقسیم می شد. (دائره المعارف فارسی، غلامحسن مصاحب، ذیل بیگلر بیگی).

۳- . مبلغ پول یا حواله یکساله که از جانب حکومت به امرا پرداخت می شد (سازمان اداری حکومت صفوی یا تعلیقات مینورسکی بر تذکره الملوک، ترجمه مسعود رجب نیا، ص ۱۶۱- ۱۶۲).

سلطان سعید در همان شب و همان ساعت خبر دادن آن قلندر بوده [است].

[مصرا]ع:

در هیچ سری نیست که سرّی ز خدا نیست

بخش ۴

ذکر رسیدن خبر قتل سلطان شهید به شاهنشاه صاحبقران و مسارعت او به دار الخلافه طهران

بعد از ظهور قضیه سلطان شهید، امرا و امنا چون از کیفیت وصیت آن پادشاه سعید آگاه بودند، از شهر و بیرون دار الخلافه عرایض متعدده مشعر بر وفور دولتخواهی و تعجیل در عزیمت موکب شاهنشاهی نوشته، چاپاران بی شمار روانه دار العلم شیراز نمودند. این خبر وحشت اثر در یوم دهم شهر محرم الحرام سنه یکهزار و دویست و دوازده گوشزد خاص وعام آن سامان گردید.

شاهنشاه صاحبقران پس از استماع این داستان از روی وقار و تمکین فراوان به ذکر کلمه طیبه (إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ) (۱) رطب اللسان آمد تا محرمان دورونزدیک مظنّه اضطرابی نکنند. صبر و شکیبایی را پیشه فرمود و محرمان دربار و اشراف و اعیان آن دیار را طلب داشته [و] در روز هجدهم شهر مزبور در (۲) دیوانخانه شیراز به ساعتی سعادت انباز بر مسند فرمانروایی ایران و توران جلوس نمود. وجوه دنانیر (۳) به نام نامی آن آرایش تخت و سریر، زینتی تازه یافت و شاهنشاه جهان به نظم امور کل شتافت. مناشیر (۴) عدالت تأثیر به ولات (۵) و حکام ولایات از مصدر حکمرانی صادر شد که در موعدی مقرر در دار الخلافه حاضر باشند و به ناخن بی اندامی چهر دولتخواهی را نخراشند. چون این مهمات خطیر از تدابیر صائبه آن خسرو بی نظیر ساخته شد، قامت شریف را به لباسار

۱- . سوره بقره، آیه ۱۵۶.

۲- . ملّی:- (در)

۳- . دینارها

۴- . منشورها، فرمان ها

۵- . جمع والی، کارگزار

عباسیان، که نشانه ماتم و سوگواری است، آراسته داشته نوای ناله و نفیر از محرمان خرگاه عرش نظر برخاسته گشت.

سه روز و سه شب اوقات همایون صرف عزاداری بود و پس از آن رایات ظفر را به عزیمت تختگاه بال گشا نمود. از فرط غیرت سلطنت، عهد کرد که تا قاتلین سلطان شهید را به دست نیارد و رسم سیاست را اجرا ندارد و مفسدین دولت ابد آیت را به زنجیر مفسدت اسیر و دستگیر نسازد، جامه سوگواری از تن بیرون نکند و به مراسم عیش و عشرت نپردازد. نوّاب شاهزاده محمد علی میرزا را، که برحسب سن اکبر اولاد بود، به دارایی مملکت فارس نامزد فرمود و بعضی امرای کاردان را در خدمت او به ملازمت گذاشت و متوکلا علی الله راه تختگاه برداشت. با آن که در اطراف ممالك به سبب حدوث حادثه سلطان شهید شور روز محشر برپا بود و احدی با یکهزار نفر جمعیت هم تردد نمی توانست نمود، ولی آن خسرو دریا دل تکیه بر یاری خداوند و بخت فیروزمند کرده با معادل پانصد نفر سوار جرار زبده و سبای (۱) در روز بیست و سیم شهر محرم الحرام، از دار العلم شیراز روی به راه آورد. در هنگام عبور از بقعه حافظیه از کتاب مستطاب دیوان خواجه شمس الدین محمد حافظ استمزاجی (۲) [۲۷] نمود و حسب الامر وی، نجف قلی خان حاکم گروس، که از جمله همراهان رکاب بود، سر کتاب را گشوده (۳) غزلی که دو شعرش این است، از پرده خفا رخ نمود.

خواجه حافظ:

در نمازم خم ابروی تو [با] یاد آمدحالتی رفت که محراب به فریاد آمد

ای عروس ظفر از بخت شکایت منمای حجله حسن بیارای که داماد آمد این شعر بدیع را به فال نیکو گرفت و همتی از روح آن بزرگوار خواسته به شادمانی برفت. در عرض راه شاه و سپاه در منزلی نیاسودند و جامه از تن بیرون ننمودند و زین از پشت یکران (۴) بر زمین ننهادند و بر بستر استراحت تن در ندادند، تا در عرضیل

۱- . واژه ای است ترکی به معنای سواری که مایحتاج خود را به فتراك بسته و مسلح و آماده است؛ سوار زبده.

۲- . زمینه به دست آوردن، استفسار کردن (معین ذیل استمزاج)

۳- . ملّی: (گشود و)

۴- . اسب های اصیل

یازده روز، بیست و چهار منزل راه طی شد و توسن خلاف دشمنان باد پیمایی گردید. در منزل قم طوایف اخلاج (۱) پیاده و غیره به رکاب همایونش پیوستند و دل بر خدمت و جانفاشانی بستند. در منزل کناره گرد، که از قراء بلوک خار (۲) و، در شش فرسخی طهران واقع است، حسین قلی خان و حاجی ابراهیم خان و دیگر امرا شرف تقبیل آستان نواز (۳) را دریافتند و هریک فراخور احوال از وفور مراحم شاهنشاه بی همال به وادی مباهات شتافتند و هم در منزل مزبور به عرض خسرو عدالت دستور رسید که علی قلی خان برادر سلطان سعید در قریه (علی شاه عوض) شهریار طنبور مخالفت را ساز داده و به امید آرزوی دراز ایستاده است. بعد از ورود موکب مسعود به زاویه مقدسه حضرت عبد العظیم نوّاب حسین قلی خان به سبب احترام علی قلی خان مأمور آمد که او را خواهی نخواهی طوعا ام کرها به دار الخلافه حاضر سازد.

در روز دوشنبه چهارم شهر صفر المظفر، به طالعی که منجمین اخترشناس ساعتی سعیدتر از آن نشان نمی دادند، به دولت و کامرانی و عزت و شادمانی با شوکت جمشیدی و صولت کیانی وارد مستقر خلافت و حکمرانی گردید و به سبب عهدی که در دار العلم شیراز، مکنون ضمیر فیض تخمیرش شده بود که: (تا قاتلین عمّ بزرگوار را به دست نیارد و ایشان را به سایر متمردان (۴) دولت به دست شحنه سیاست نسپارد، به امری که از لوازم جلوس بر تخت دارایی است، نپردازد و در دولتخانه سلطنت منزل نسازد)؛ لهذا در دولتخانه قدیم خویش، که در جنب سرای همایون است، نزول فرمود. ملکه آفاق، یعنی والده معظمه آن خسرو با اشفاق، به ملاقات پسر بلند اختر با وفاق پای عزیمت و اشتیاق گشود. به فاصله یک[ی] دو روز علی قلی خان را به اکراه و اجبار آوردند و در همان ساعت ورود حرکتی ناپسند ازو صادر شد که از همه کار مرفوع الاختیارش (۵) کردند. تبیین این مقال آنکه، بعد از ورود او به ایوان خلافت در حضور صاحبقران معدلت آیت، با چکمه و اسباب سواری وارد گشته بدون تعظیم و سلام بر روی دست انداز تالار نشسته، پا را بر روی پای دیگر انداخته، شمشیر را بر سر زانو گذاشت وند

۱- . جمع خلج: ایل خلج که در اطراف ساوه ساکن بودند.

۲- . گرمسار و ایوانکی فعلی

۳- . مجلس: (راستان نواز)

۴- . سرکشان

۵- . برکنار نمودند

بدون تمهید مقدمه سر گفتگوهای لاطائل (۱) را برداشت. حرفش همه از شرکت در سلطنت بود و بس [۲۸]، بلکه خود را بالاصاله منظور داشت و دیگر هیچکس. چون دیده باطنش خفاش وار در برابر آفتاب دولت پایدار بی نور بود تا ظهر و باطن را یکسان سازد، او را از دو دیده نابینا کردند و حسب الامر الاعلی در بلده بارفروش گوشه نشینی اختیار کرد تا در سنه یکهزار و دویست و چهل روی به دیار آخرت آورد- اللهم اغفره.ده

۱-. بیهوده

بخش ۵

ذکر فتنه صادق خان شقاقی پر نفاق و رسیدن این خبر به خسرو آفاق

بعد از ظهور قضیه هایله (۱) سلطان شهید، صادق خان شقاقی کرد عنید (۲) از فرط بلادت (۳) طبع پلید، چنین فهمید که تصاحب اسباب سلطنت باعث عروج بر معارج دولت است، غافل از این که، بیت:

گر انگشت سلیمانی نباشدچه خاصیت دهد نقش نگینی غراب آسا به هوای طعمه هواگیر گشته و با جمعی از اکراد شقاقی که با او بودند از رود ارس گذشته قشون متفرقه اردوی اعلی، که از اهل آذربایجان بودند، بر دور او جمع شدند و روی بی آب به سراب خراب نمودند.

صادق خان ایلات خود را که در نواحی سلدوز و مراغه و تبریز تا حدود مغان پراکنده و بی دلیل بودند، کلا جمع آوری نمود. جعفر قلی خان برادر بد سیرش را به حکومت قراچه داغ فرستاد و محمد علی سلطان، برادر دیگرش به صوابدید برادر عنید به داروغگی تبریز روی نهاد. از کرد و ترک ایلات آذربایجان به لطایف الحیل حشری وافر (۴) و خیلی متکاثر جمع آورد و از اموال غارت شده اردوی سلطان شهید و وجوه بازیافتی از قراچه داغ و تبریز به توسط برادران عنید، جیب و دامان آن خیل پلید را مملو کرد. چون در قوه قدرت نمی دید که علانیه به هوس تاج وتخت روی زشت به سمتوه

۱- . دهشتبار، موحش

۲- . ستیزه گر، سرکش

۳- . کودنی، کند ذهنی

۴- . گروهی انبوه

عراق آورد، لهذا استخلاص کوچ و متعلقان خود را از دار السلطنه قزوین که در آن جا گروگان بودند، بهانه ساخت و با آن حشم انبوه به عزیمت عراق پرداخت. بعد از ورود به حوالی قزوین، به محاصره کوشید و سه دفعه یورش به قلعه برده، کاری ندید. اهالی قزوین که از قدیمی خدمتگزاران (۱) دولت ابد قرین می بودند، دروازه های شهر را بسته، شب وروز در دفع آن جنود شیطانی آتش افشانی می نمودند.

چون صادق خان دانست که قزوینیان دل بر مجادلت بسته در انتظار ورود موکب مسعود نشسته اند، قزلباشی به خاطر فاترش (۲) رسیده از صدر و برات سیورسات بی حساب و تعیین محصلین شدید العقاب، بانی خرابی مبانی دهات و بلوکات خارج شهر گردید. اهالی آن حوالی از تعدیات متوالی آن مردود درگاه حضرت لا یزالی به جان آمدند و کیفیت ماجرا را از داخل و خارج به درگاه شاهنشاه عاجز نواز، عریضه نگار شدند [و] تعجیل موکب اقدس را به دفع آن خرس اخرس استدعا نمودند و ابواب مسکنت و ضراعت در عرایض متعدده گشودند. بالجمله صادق خان در ایّام توقف در خارج قزوین مسرعان نزد برادران بی دین فرستاد و ایشان را از قراچه داغ و تبریز به خرابی قلعه خوی فرمان داد. ایشان نیز هریک از محل توقف خود با جمعیتی [۲۹] که [همراه] داشتند، حرکت کرده و با یکدیگر ملحق گشته روی به صوب خوی گذاشتند.

برادران حسین خان دنبلی، که خود در قزوین به صیغه گروگان اقامت داشت، احتشادی کرده، در محال مرند، سر راه بر ایشان گرفتند از جانفشانی جماعت دنبلی تاب توقف نیاورده، توسن گریز را به جانب تبریز مهمیز زدند و در آن جا نیز مجال درنگ نیافته به جانب سراب خراب رفتند.

خلاصه کیفیت ماجرای صادق خان در دار الایمان قم به عرض شاهنشاه انجم تحشم رسید و تا ورود موکب مسعود به دار الخلافه طهران، حرکات ناشایسته او متدرجا معروض رأی عالم آرا می گردید. پس از ورود به مستقر خلافت عظمی، همت ملوکانه بر دفع آن کرد (۳) دیوانه گماشت و اوقات همایون را به تهیه و تدارک جدال و قتال با او مصروف داشت تا از یاری بخت سعید، داغ حرمان و حسرت بر قلب دشمنان عنیده)

۱- . ملّی: (خدمتگذاران)

۲- . سست، زبون

۳- . مجلس: (گروه)

گذاشت: (تُعِزُّ مَنْ تَشاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشاءُ) (۱).

ذکر عزیمت شاهنشاه دشمن شکن به دفع صادق خان پرنفاق و شکست آن مردود عاق از تائیدات حضرت قاسم الارزاق

از مؤیدات طالع بی زوال خسرو بی همال (۲) آنکه، محمد ولی خان قوانلوی قاجار که با جمعی از قشون رکابی مأمور به محافظت مشهد مقدس رضوی بود، بعد از استماع قضیه هائله سلطان شهید از آن جا حرکت و در دار الخلافه شرفیاب رکاب فیروز گردید.

امنیان دولت قاهره در بدایت عروج بر مدارج سروری، به ملاحظات عقل دوراندیش، مصلحت در حرکت ذات اقدس نمی دیدند و تعیین سروران معتبر را با قشونی بی مر (۳) بهتر می پسندیدند.

شاهنشاه دوراندیش، که مشکل فردا را امروز نکرد و راه دشوار را به مدد قدم همت به آسانی سپرد، برخلاف رأی امنا، مصلحت در عزیمت خویش دیده قاصد تهیه و تدارک گردید. قشون غارت زده اردوی سلطان شهید را از بخشش اسب و اسلحه و وجوه مواجب و علوفه گران بار ساخت و نخست به سبب اصرار قزوینیان به تهیه عزیمت پرداخت. در ابتدا حسین خان قاجار قزوینی قوللر آقاسی (۴) را به جهت اطمینان خاطر اهالی آن سامان با سواره و پیاده نامعدود به منقلای جنود ظفر نمود، روانه فرمود و خود در روز هشتم شهر صفر المظفر با لشکری بی حدومرّ و توپخانه و زنبورکخانه صاعقه اثر و فرّ کیقبادی و شکوه کیخسروی از دار الخلافه طهران عزیمت نمود.

از آن طرف، صادق خان بدنژاد با معادل بیست و پنجهزار ابطال رجال، که از قشون آذربایجان و خمسه و غیره انعقاد داده بود، از حوالی قلعه قزوین قدم جسارت پیشتر نهادت.

۱- . سوره آل عمران، آیه ۲۶

۲- . بی همتا، بی مانند

۳- . بی شمار

۴- . واژه ای است ترکی به معنای: رئیس غلامان، سرکار خاصه شریفه؛ به تعبیر تذکره الملوک: (قوللران به کلیه سلاح ها که خاص قورچیان بود، مجهز بودند). قوللر آقاسی فرمانده این قوللران بود و به عنوان فرمانده سپاه ایران هم از او یاد شده است.

و هردو لشکر چون دو دریای موّاج در محل [ی] موسوم به خاک علی (۱)، که از حومه قزوین است، به هم رسیدند وصف مبارزت و مجادلت از دو طرف آماده گشت. نخست حضرت صاحبقران نامدار سروبر همایون را به خود پولادی و جوشن داوودی و سایر اسلحه بیاراست و شمشیر جهانگشا را که از جدّ و پدر به یادگار داشت، زیب میان کرده (۲) وجود شریفش از پای تا سر در دریای آهن و پولاد غوطه ور گردید. در آرایش لشکر و قرار تیپ و تعیین [۳۰] میمنه و میسره (۳) و قلب جناح، راضی بتدابیر امرا نگشت و خود- متوکلا علی الله- پای شجاعت و مردانگی در میدان مبارزت و فرزانگی نهاد و لشکر قیامت اثر را پنج تیپ ترتیب داد. میمنه را به وجود حسین قلی خان برادر مزین ساخت و در نگاهداری میسره سلیمان خان نظام الدوله را بنواخت. در جناحین، محمد ولی خان قوانلو و جان محمد خان دولو را برگماشت و خود چون قلب، که شهریار قالب است، در قلب آرام (۴) گرفت.

صادق خان دیو سیرت افعی سریرت نیز، قشون نکبت نمون خود را که چون فوج غراب و خیل ذباب بودند (۵) پانزده تیپ کرده، هریک را به یکی از اقوام و عشیره خود سپرد و خویشتن چون پلنگی جسور که بر روی شیر ژیان پنجه گشاید، در برابر صاحبقران شیرگیر در قلب جنود نامسعود خویش قرار گرفت. از دو طرف دو لشکر به حرکت درآمدند و سفرای تیر و تفنگ آمدورفت نمود. شور روز محشر برخاست و هر دلیری در صفی هنگامه آراست. تیغ ها از نیام آخته شد و سرها چون گوی در میدان انداخته؛ دلیران را کف بر دهان و چین بر جبین و شیران را تیر از ترکش و دست از آستین برآمد. سیلاب بلا بالا گرفت و یغماگر اجل، از کشور جان کالا ربود. اگرچه در اول وهله (۶) میسره دشمن بر میمنه لشکر دشمن شکن حمله ور گردید و سفها را گمان این که میمنه از هم خواهد پاشید، ولی به اشاره خسرو دریادل، که در آن معرکه تکیه به یاری خداوند و طالع فیروزمند داشت، حسین قلی خان از میمنه سمند جلادت به میدان مجادلت راند. از میسره نیز سلیمان خان قاجار دامان پردلی افشاند. سایر تیپ های لشکره)

۱- . واقع در جنوب غربی شریف آباد قزوین

۲- . مجلس: (کرد و)

۳- . چپ و راست سپاه

۴- . مجلس: (قرار)

۵- . ملّی:- (بودند)

۶- . ملّی: (وحله)

قیامت اثر، به یکباره بر حشر دشمن بد سیر حمله ور گردیده و از طالع فیروز خسروی خود را به آن بلای ناگهان زده، مظفر شدند.

صاحبقران عدو شکار، که با معدودی از غلامان جان نثار بر سر تلی بلند، مانند بخت خویش، قرار داشت، چون هزیمت آن کرد (۱) دیونژاد را ملاحظه نمود، سپاه کینه خواه را به تعاقب اشاره فرمود. آن شیران بیشه هیجا (۲) چون گرگان گرسنه که در عقب رمه بی شبان افتد، به عقب آن قوم بدسیر تاختند و به یاری اقبال نصرت اندوز خسرو فیروز، [مصرا]ع:

گرفتند و بستند و انداختند

معادل دوهزار از آن خیل نابکار، بعضی طعمه شمشیر آبدار گردید و برخی به قید گرفتاری و اسار (۳) درآمد. سگبانان سپاه شیرگیر، قلاده در گردن شیران دلیر کردند و خربندگان (۴) اردوی همایون، اسبان تازی نژاد به زیر ران آوردند. بقیه السیف (۵) لشکر او به کوه و هامون پناه بردند و خود با معدودی چند، از دست شحنه اجل مهلتی چند روزه یافته و با بخت خود جنگ کنان در جایی قرار نگرفته به سراب خراب رسید. برادران گریخته اش از مرند نیز در همان روز ورود او به سراب رسیدند و با یکدیگر از سستی بخت حکایت گزار گردیدند. از اتفاقات چند آن که، شکست او و برادرانش در یکروز واقع، و بخت بلند خسرو ارجمند آن فتنه را دافع آمد. اسباب و اثاثه اردوی آن نابکار، کلا کسیب (۶) غازیان [۳۱] جان نثار شد و خود آن سرگشته، از ما یعرف و ما یملك بی نصیب آمد.

صاحبقران مظفر کامکار از همان رزمگاه روی سعادت به دار السلطنه قزوین نهاد و دلیرانی که در آن رزم، داد مردی و مردانگی داده بودند، هریک را- علی قدر مراتبهم- خواسته های ناخواسته داد و در همان اوقات چند نفر از غلامان دربار، دو نفر از آن نمک به حرامان ثلثه روسیاه قاتل سلطان سعید باذل را گرفته با دستان بسته به حضور صاحبقران غیور آوردند. یکی به دست نوّاب حسین قلی خان از تیغ تیز ریز ریز شد وره

۱- . مجلس: (گروه)

۲- . جنگ، نبرد

۳- . اسارت و بردگی

۴- . نگهبانان و مهتران خر و الاغ، کرایه دهندگان الاغ و خر

۵- . بازمانده سپاه

۶- . روزی، بهره

دیگری از خونریزی ساقی دژخیم قهر سلطانی، ساغر حیاتش از خون ممات لبریز آمد.

عباسعلی نام که فرار کرده بود، پس از چندی او را نیز در کرمانشاهان گرفته به دار الخلافه آوردند و حسب الامر اعلی تنش را در آتش انتقام سوخته، روانه دیار سقر (۱) کردند.

بالجمله فتح نامه جات به اطراف ولایات ممالک محروسه فرستاده شد و دل های افسرده اهالی هر سامان ازین فتح نمایان قرین مسرتی بی اندازه آمد.

نوّاب حسین قلی خان را در ازاء خدمت و جرأت و جلادتی که در آن جدل به عمل آورده بود، کمال مرحمت و نوازش فرموده به منصب ایالت مملکت فارس، سرافراز و اسبابی [جهت] سامان آن کار مرحمت کرده، او را روانه دار العلم شیراز فرمود:

[مصرا]ع:

چنین کنند بزرگان چو کرد باید (۲)کار

ذکر نهضت موکب ظفر عنان به جانب بلده طیبه زنجان و امورات اتفاقیه در آن سامان و رجعت به دار الخلافه طهران

چون قبل ازین، مرقوم قلم خجسته رقم گردید که، بعضی از اثاثه و (۳) اسباب سلطنت از غلط بخشی روزگار به دست صادق خان کرد نابکار افتاده بود، بنابرآن، در اوقات توقف قزوین، حسب الامر دارای زمان و زمین، منشوری قضا دستور به آن بدبخت نکبت ظهور مرقوم و ابراهیم خان عز الدینلوی قاجار به اخذ و استرداد آنها مأمور و معلوم آمد. چون مهمات آذربایجان را نظمی در کار و شکستگی های آن سامان را درستی سزاوار بود، لهذا توقف در قزوین را زیاده از سه روز جایز نداشته رایات ظفر آیات را در روز چهارم به عزم ولایت آذربایجان حرکت داده، در روز ورود به قصبه زنجان معلوم گردید که در اکثری از ولایات آذربایجان مرض طاعون استیلا یافته، اهالی آن سامان از بیم جان به جبال شامخه(۴) شتافته اند؛ لهذا قرار توقف چند روزه در قصبه زنجان شد و بنای انتظام امور آذربایجان هم در آن سامان [گذاشته شد]. نخست محمد خان قاجاریع

۱- . سقر: دوزخ و جهنم

۲- . ملّی: (یابد)

۳- . ملی:- (و)

۴- . بلند و رفیع

ایروانی را که چندی مقهور شحنه غضب سلطانی بود، تا امیدواران را مایه امید گردد، به شرف ایالت ولایت ایروان مشرف و به اخلاع گرانمایه و اسباب احکام سپهر مایه، روانه آن طرف فرمود و اسماعیل خان قاجار شامبیاتی را به مرافقت مشار الیه، به کوتوالی (۱) قلعه مزبور مأمور نمود. جعفر قلی خان دنبلی را نیز، که از تربیت یافتگان دولت خاقان مغفور و در اردوی کیهان پوی در جرگ [ه] باریابان حضور پرنور بود، به حکومت دار السلطنه تبریز و خوی سرافراز و روانه آن دیار خلد انباز داشت [۳۲] و به سایر حکام و عمال آن مملکت، احکام قضا نظام مشعر بر تنظیم امورات و تنقیح معاملات و ترفیه حال رعایا و جبر کسور برایا، از مصدر حکمرانی صادر و ذکر صلابت قهرمانی و عدالت و مرزبانی این زیبنده سریر کیانی در السنه و افواه، سایر و دایر آمد.

صادق خان شقاقی چون منشور قضا دستور را که به منزله احکام سماوی است، زیارت نمود، تزلزل در ارکان وجود او راه یافته جز مأمن اطاعت مفری و غیر از گوی انقیاد مقری ندیده، اثاثه سلطنت را به طوری که گرفته بود، به ابراهیم خان قاجار تسلیم نمود و عریضه [ای] در کمال عجز و انکسار به دربار خسرو معدلت آثار معروض داشت و حکم جرایم خویش را به مروّت و گذشت صاحبقران معدلت کیش گذاشت.

پس از رسیدن ابراهیم خان به زنجان و آوردن اسباب مرصّع نشان، عریضه آن سفیه نادان، که در گرداب حیرانی سرگردان بود، به نظر داور انصاف سیر رسید و دریای مواج عفو و اغماض را نوبت تلاطم گردید. عجز نالی و ضعیف حالی آن تیره بخت تبه روزگار را به نظر مروّت ملاحظه و با کمال قدرت صفت رحمت را پیشنهاد خاطر رأفت مظاهر ساخت و از تفویض حکومت محال گرمرود (۲) و سراب به بروز التفات بی حساب پرداخت.

لمؤلفه:

فقر ناکرده سؤال از کف جودش لبیک جرم ناکرده دعا از لب عفوش آمین بالجمله چون نعش شریف سلطان شهید تا آن زمان در قلعه شوشی به امانتد)

۱- . حاکم شهر، فوج دار، نگهبان قلعه، دژبان

۲- . ناحیه ای است در جنوب سراب در آذربایجان که رود قرانقو از آن می گذرد. (معین، ذیل گرمرود)

سپرده بود، حسین قلی خان قاجار عز الدینلو، به حمل آن گوهر پاک از آن خاک هولناک مأمور، و یرلیغ (۱) بلیغ به عهده ابراهیم خان جوانشیر حاکم قراباغ، که بعد از صدور قضیه هائله سلطان سعید از داغستان به محال حکومت خود سبک عنان شده بود، شرف صدور یافت که آن نعش مطهر را به آدابی که شایسته شأن آن داور غفران اثر است، به دار الخلافه طهران روانه و این معنی را به جهت جلوه دادن شاهد ارادت خود در پیشگاه حضور صاحبقران یگانه بهانه سازد.

پس از انتظام امور آذربایجان، موکب فیروزی نشان از زنجان حرکت ورزیده در چمن سلطانیه نظام الدوله سلیمان، نظم حوادث واقعه در گیلان را روانه رشت شد و در بیست و چهارم شهر ربیع الاول، مستقر خلافت کبری از فرّ قدوم میمنت ملزوم صاحبقران قلعه گشا، قرینه هشت بهشت گردید.

خروش کوس کاوسی در نوبتخانه سلطنت لرزه بر این طاق آبنوسی افکند و نعره گاودم ساکنین این بلند طارم را به حرکت و تلاطم آورد. ولایت و حکام و اشراف و اعیان و عمال و مباشرین معاملات اطراف، که از دار العلم شیراز احضار به رکاب مستطاب شده بودند، به درگاه عالمیان پناه، جمع آمدند و طاق گردون رواق دولت ابد آیت را پروانه شمع شدند.

صاحبقران مظفر کامکار، همت ملوکانه به تنظیم مهمات دورونزدیک گماشت و اوقات شریف را به انتظام مهمام ترک و تاجیک مصروف داشت.

محاسبات ولایات و بیوتات خاصه به قلم عطارد رقم [۳۳] مستوفیان دیوان اعلی پرداخته شد و کارها بر وفق مراد و مرام ساخته آمد. موازی پانصدهزار تومان نقد، که عبارت از یک کرور باشد، از باقی معاملات ایّام سلطان شهید به تخفیف مقرر، و اهالی ولایات از ظهور این موهبت عظمی، قرین امیدواری بی مر گردیدند. همچنین تیولداران و وظیفه خواران از علما و سادات و مشایخ و قضات و طلاب و بینوایان و ارباب مناصب و متصدیان هر ولایت، به علاوه امضای مرسومات سابقه، از انعام معلومات لاحقه به نوایی وافر رسیدند.اه

۱- . فرمان پادشاه

بیت:

برومند باد آن همایون درخت که در سایه آن توان برد رخت

ذکر رسیدن نعش سلطان شهید و استقبال صاحبقران رشید

و روانه کردن به نجف اشرف- علی ساکنها آلاف التحیه و التحف (۱)

چون روزی چند بر این مانند گذشت و از فیض فضل تأییدات یزدانی و یمن اقبال بی زوال خسروانی، مهمات ممالک محروسه سلطانی قرین نظامی تازه و انتظامی بی اندازه گشت، از طرف قرین الشرف آذربایجان خبر رسید که ابراهیم خلیل خان جوانشیر بعد از زیارت منشور قضا تأثیر، تدارک نعش مطهر سلطان شهید را به طریقی که شایسته و سزاوار شأن و شوکت او بوده، دیده با تخت روان زرّین و اسبان بالجام و زین زرین و گوهرین و اشراف و اعیان و حفّاظ و قرّاء آن سرزمین، با لباس عباسیان دیده گریان و دریده گریبان روانه گردانیده است.

وصول این خبر، دامن زن آتش حسرت و سوگواری و حیران کن جان و بنیان قرار متعلقان خانواده سلطنت و شهریاری گشت. صاحبقران کشورستان، نظر به پاس احترام عمّ بزرگوار در روز ورود آن نعش عالیمقدار، فرمان داد که ابواب دکاکین اسواق (۲) و محلّات و دروب خانات و حمّامات (۳)، چون خانه عیش دشمنان بسته آید و دست معاملات، چون پای جسارت مفسدین دولت شکسته.

ارباب معامله، سودا و سود را به سواد جامه بدل و اصحاب مباحثات، بحث علم و عمل را به نوای سوگ و ماتم مبدل ساخته، پس خود به نفس نفیس با جمیع شاهزادگان نامدار و امرای عالیمقدار و وزراء و خاصان دربار فلک اقتدار به جهت استقبال آن نعش بزرگوار تا یک منزلی دار الخلافه روان و سیلاب سرشک در ماتم آن نور دیده امکان از فواره دیدگان (۴) بر چهره سیمین دوان گردید. امرا و اعیان حضرت در اطرافن)

۱- . که بر ساکن آن شهر هزاران درود و هدیه ارمغان باد.

۲- . بازارها

۳- . درب های دکان ها و حمام ها

۴- . ملّی: (دیده گان)

محفّه (۱) محفوف به رحمت ایزد بی ظنّت (۲) طی مسافت را با اقدام صداقت و ارادت پی سپار و آوای ناله و نفیر به فلک دوّار رسانیدند.

در هجدهم شهر جمادی الاول، آن جسد مقدس را در زاویه مقدسه حضرت عبد العظیم به امانت گذاشتند و پیر و جوان و توانا و ناتوان، وضیع و شریف و قوی ضعیف، رسم تعزیت و لوازم مصیبت را مرعی داشتند. هر صبح که گردون گردان مانند، سر بریده خورشید تابان را از زاویه مشرق نمایان و مانند ماتمیان، قطرات سرشک انجم از دیده [۳۴] پاشیدی و آفتاب عالمتاب به رسم سوگواران، سوزان و گدازان از دریچه مشرق سر کشیدی، اعیان دولت و خاصان حضرت، رعایت آداب تعزیت را به آن صوب به اصواب شتافتندی و ثواب زیارت آن ذریّه پاک خواجه لولاک را با تقبیل پای جنازه آن جسد تابناک دریافتندی.

روز سیّم، شاهنشاه صاحبقران به عزم زیارت جناب عبد العظیم (ع) و تشیع جنازه آن درّ یتیم از مقر خلافت حرکت و پس از ورود به آن مقام و ادای فاتحه احترام و اطعام بر مساکین و عجزه و ایتام، نعش مطهر آن شهریار با احتشام را در عماری (۳) زرّین مقام داده از امراء نامدار، محمد علی خان قوانلو مشهور به خالو و ابراهیم خان عز الدینلوی قاجار را با جمعی از سواره رکاب ظفر شعار و از علمای با اعتبار، ملا مصطفی قمشه [ای] را که در علوم عقلی و نقلی سرآمد روزگار و همواره در محفل آن پادشاه شهید نامدار، انیسی فصاحت آثار و فقیهی مسئله گزار بود، با جناب میرزا موسی منجم باشی لاهیجی گیلانی که در آن فن شریف، حضرت بطلیموس را آموزگار [بود] با مبلغی زر مسکوک و اسباب بی شمار از شال و اقمشه زرتار، به حمل نعش آن خسرو عالیمقدار به ارض مقدس نجف اشرف- علی ساکنها آلاف التحیّه و التحف- فرمان داد و از قرّاء داود الحان، حاجی قاسم کاشی روضه خوان را با جمعی از قرّاء و حفّاظ دیگر، جیب و دامان از انعام و احسان لبریز ساخته به همراه آن جنازه مطهر روان داشت.

روز بیست و چهارم شهر ربیع الاول، به آیینی شایسته از زاویه مقدسه حرکت نموده، روانه صوب مقرر گردیدند. منزل به منزل قرّاء خوش الحان پیشاپیش جنازهد.

۱- . هودج مانندی که بر دوش حمل کنند.

۲- . مجلس: (بی ضنّت)

۳- . کجاوه: هودج مانندی که بر پشت اسب، استر، شتر و فیل بندند و بر آن نشینند و سفر کنند.

مغفرت نشان به تلاوت قرآن مجید اقدام می ورزیدند و به آیینی که شهریاران را سزاوار است، جنیبت (۱) داران، اسبان زرّین ستام را در جلو می کشیدند تا در روز ورود به زهاب (۲) که اول خاک روم و آخر این مرزوبوم است، جمعی از اعیان دولت عثمانی از جانب سلیمان پاشای وزیر دار السلام به استقبال شتافته خدمات شایان به عمل آوردند.

در ورود به مشهد کاظمین- علیهما السلام- وزیر بغداد با اعیان آن دولت علیّه، رسم استقبال به جای آورده، وارد آن ارض فیض قرین شدند. پس از آداب زیارت و اطعام و انعام بر خدمه و فقرای آن ناحیت، روانه مشهد مقدس جناب خامس آل عبا حضرت سید الشهدا- علیه التحیّه و الثنا [شدند] و نعش مطهر را در دور ضریح منور طواف داده و به آیین معهود ابواب انعام و احسان بر چهره خدام و زائرین و مجاورین با احترام گشاده روانه نجف اشرف شدند و بعد از خالی ساختن بدره های زر به انعام فقرای مضطرّ و احسان خلاع فاخره به خدّام آن روضه عرش سیر، نعش شریف را در رواق سپهر ساق آن برگزیده آفاق، مدفون و آن گنج پاک را در آن خاک تابناک مخزون ساختند و بعد از فراغ ازین کار، به مراجعت دار الخلافه جاوید قرار پرداختند.

لمؤلفه:

شاهی که ز داد عالمی را [۳۵] آراست در تعزیتش همان قیامت برپاست

تا بود فساد از انتقامش بنشست چون رفت جهان به احترامش برخاست

ذکر حمل ونقل اندوخته سلطان سعید از قراتپه استراباد

نوّاب محمد حسن خان، جدّ صاحبقران زمان، در اوقاتی که از بیم خصمیت.

۱- . یدک، اسب کتل

۲- . منظور از زهاب، شهرستان سرپل زهاب/ ذهاب فعلی می باشد که نزدیک قصرشیرین و کنار مرز ایران با عراق واقع است.

نادر شاه افشار در دشت ترکمان به سر می برد، از تشویش گرفتاری هرگز رنگ آبادی ندید و بیست سال روزگار خود را به گوشت شکار دشتی گذرانید. بکنج نامی در میان ترکمانان یموت با او راهی داشت و گاهی آذوقه به او می رسانید. سلطان شهید که از این قضیه والد بزرگوار رشید اطلاع داشت، لهذا احتیاط کار را در بدایت سلطنت اندوخته [ای] از برای روز تنگ گذاشت. تبیین این مقال آنکه، در سنواتی که همان ولایات مازندران و استراباد در تحت تصرفش بود، به قدر یکصد و پنجاه هزار تومان تنخواه نقد از همان مالیات دو ولایت و مصادرات (۱) اهالی آن دو ناحیت، جمع آوری نمود و به کوه قراتپه، فصل مشترک خاک استرآباد و دشت گرگان، در سنگ دفن نمود.

تدبیر دفنش این که هر وقت تنخواهی جمع می شد، حضرت صاحبقران را با دو نفر از اسرای ترکمان برمی داشت و روی سعادت به کوه قراتپه می گذاشت. بعد از دفن تنخواه، آن دو نفر اسیر ترکمان را به دست خود مقتول و نعش آنها را به خاک سپرده به فراغت مشغول می شد. از این داستان، احدی به جز صاحبقران گردون توان مطلع نبود؛ لهذا بعد از نظم امورات سلطنت و مملکت، معتمدین چند فرستاده، تنخواه مزبوره را به دار الخلافه حمل ونقل فرمود. اکثر از آن، اشرفی کریم خانی و قروش اسلامبولی سکه عبد الحمید خان بود. بالاخره از قراری که- انشاء الله الرحمن- در اواخر این کتاب مستطاب بیان خواهد گشت، با اندوخته های دیگر صرف شد.

فرد:

که داند به جز ذات پروردگارکه فردا چه بازی کند روزگار لی

۱- . تاوان ها و جریمه های مالی

فصل دوم: به تخت نشستن فتحعلی شاه قاجار و تسلط بر ایران

بخش ۱

بهاریّه سال فرّخ فال ایت ئیل ترکی مطابق سنه یکهزار و دویست و نه هجری

و آمدورفت ایلچیان دولتین (۱) روس و انگریز هنگامه آرای عرصه خاور، اعنی خورشید انور درین سال خجسته فرّ بعد از انقضای چهار ساعت و پنج دقیقه از روز دوشنبه هفتم شهر ربیع الاوّل سنه یکهزار و دویست و بیست و نه مطابق ایت ئیل ترکی از ساحت حوت به خاورزمین حمل، نقل نمود. به محض طلوع طلیعه رایت خویش جنود نامعدود کواکب را به وادی عدم دلالت فرمود. باز سفیران گل های شکوفه بنای آمدورفت در تختگاه چمن نهادند و ترکان تنگ چشم عنادل به سبب طغیان شحنه خار [۲۳۴] به غارت دار المرز گلشن دست برگشادند.

زمان دشمنی دی به سر آمد و دیده امیران بهمن و اسپند به حکم خسرو فروردین (۲) از نشتر سبزه به درآمد. نوباوگان سرو و صنوبر هریک از شاهدان گلبن عروسی در برگرفتند و عندلیبان خنیاگر (۳) [و] قمریان رامشگر تهنیت این عیش نشاطآور را نواهای موالف و مخالف از سر گرفتند. سردار چنار در دار السّلطنه گلشن بنای باج (۴) نهاد و افغان هزاردستان از سبایک زرّین و سیمین ریاحین الوان به سلطان اردی بهشت خراج داد. باد نوروزی که بر جمعیّت ازهارش سر پیشوایی است، در کنایس گلزار خم های (۵) باده لاله و شقایق را شکست و به فرمان خسرو ربیع از دار الخلافه چمن رخت بربست.ی)

۱- . مجلس: (دولت)

۲- . ملی: (فرودین)

۳- . ملی: (میناگر)

۴- . ملی: (تاج)

۵- . ملی: (چمن های)

نهاد و سوسن آزاد به خطبه خوانی با همه بی زبانی ده زبان شد و قامت شمشاد در پیشگاه چمن به یک پای رقص کنان سرفرازان. عرعر و صنوبر به جهت تهنیت جلوس خسرو گل، روی به باغ آوردند و وشاقان (۱) شاخ از افشاندن زروسیم برگ رعنا و شکوفه دست قدرت برگشادند. از فرط گل و ریاحین، گفتی ثوابت و سیّار از چرخ دوّار روی به خاک گذاشته و یا دفینه قارونی و گنج فریدونی از خاک سر برداشته.

بالجمله اگرچه خسرو صاحبقران و خدیو کشورستان را جلوس مختصری به جهت نمونه کار سلطنت در دار العلم شیراز واقع گردید، ولیکن درین سال فیروز که نوروز اول ایّام سعادت اندوز بود، به جهت اطلاع اهالی دورونزدیک و بروز شوکت و صولت در نظر ترک و تاجیک، بر آن شد که جلوس خلافت جاوید را با شیلان عید سعید قرین سازد و به اقتران این دو شاهد رعنا، که عید جلوس سعادت اندوز و عید نوروز فیروز باشد، پردازد. بعد از دقّت (۲) منجّمین بطلیموس انتساب، محقق آمد که سعادت ساعت جلوس در ساعت تحویل خسرو سیّارگان به برج حمل است و وقوع این هردو ساعت سعد، به روز عید سعید فطر محول. در حقیقت سه عید بزرگ از عید فطر و نوروز و عید جلوس صاحبقران ظفراندوز در یک روز واقع و این داستان بدیع در السنه و افواه جهانیان شایع شد تا دانایان دانند که تائید اقبال را عروج بر چه پایه است و خواست خدایی را مدار بر چه مایه!

علی ایّ حال، تخت گوهر نگار که محل جلوس صاحبقران جمشید شعار است، در وسط ایوان خلافت نهاده شد و امرا و وزرا و ندما و خاصان سرکار و محرمان دربار و خوانین (۳) با تمکین و غلامان جلادت قرین به اخلاع زرتار هریک در جای خویش ایستاده، اشراف و اعیان هر مملکت از آذربایجان و خراسان و عراق و فارس و خوزستان و طبرستان و گیلان و غیره که در دربار (۴) آسمان مدار شرف احضار یافته بودند، با تشریفات گرانبار صف برصف و جای برجا قرار گرفتند، دارای زمان و زمین افسر گوهر آگین کیانی را بر سر و جیقه الماس نشان خورشید قرین را زیب افسر و کمربند جوهربار و شمشیر و خنجر جواهردار را زیب کمر و بازوبندهای الماس و یاقوت و لعل و زمرد کهر)

۱- . جمع اوشاق، اوشاخ، غلام بچه گان، پسران ساده رو و زیبا

۲- . مجلس: (وقت)

۳- . مجلس: (خواتین)

۴- . مجلس: (دیار)

قیمت هریک از آن جواهر یکدانه را جز این جهان، جهانی دیگر باید، آرایش بازوی قدرت اثر ساخت و از پای تا سر غرق جواهر رخشان و لآلی درخشان از خلوت سرای سلطنت به عزم ایوان خلافت قد برافراخت، با قامتی که گفتی از رحمت یزدانی آیتی و از بهشت جاودانی علامتی است، منت بر آسمان و زمین نهاده [۳۷] خرامان شد و آباء علوی و امهات سفلی را کلمه طیبه (فَتَبارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخالِقِينَ) ورد زبان آمد. در همان ساعت تحویل شمس به برج حمل پای فلک سایه بر تخت عرش پایه نهاده چون بخت خویش بالا رفت و با فرّ فریدونی و شکوه جمشیدی بر فراز مسند زراندوز مرواریددوز جلوس فرمود و بر چاربالش آفتاب تابش سلطنت ایران و توران تکیه نمود.

روزگار زبان حال بدین مقال رطب اللسان و تهنیت این جلوس همایون را به تذکار این شعر حضرت صبا، اعنی جناب فتحعلی خان کاشانی ملک الشعراء، عذب البیان گردید.

صبا:

بناز ای تخت اسکندر ببال ای مسند داراکه گشت اسکندر دیگر به دارایی سریر آرا نخست گوهر ناسفته تهنیت را به الماس جوهر زبان معجز بیان سفت و حاضرین پیشگاه فلک جاه را به جهت میمنت اعیاد ثلاثه جلوس همایون و فطر و نوروز میمون مبارک باد گفت. نامداران هر کشور و سرفرازان هر بوم وبر، که به افسر خورشید انور سر فرود نمی آوردند، همگی تعظیم کنان رخها بر خاک سودند و به سبب این خاکساری بر آبروی خویش افزودند. توپخانه سلطنت بلند آوازه شد و دیوانخانه خلافت رونقی تازه یافت. وشاقان خورشید شعار، کاسات شهد خوشگوار بر باریافتگان پیشگاه سپهرمدار نوشانیدند و اطباق سیم وزر از همت خاقان بحر و برّ بر فرق کهتر و مهتر پاشیدند.

خطیب اریب، خطبه جاه و جلالش را به زبانی فصیح و بیانی ملیح به گوش ساکنان ملأـ اعلی رسانید وصیت این جلوس همایون، قاطبه جهانیان را به سمع قبول رسید. شاهد دولت هر هفت گروه (۱) به کنار آمد و روزگار ناسازگار با پروردگان خویش سازگار شد. ایّامه)

۱- . مجلس: (کرده)

ملامت سرآمد و عروس شادمانی جهانیان را در بر. روزی چند به میمنت این جلوس ارجمند بزم های عیش از هر طرف آراسته شد و غبار غم از صفحه خواطر برخاسته. باده سلسبیل آمد و پرهیزگاران را نوای نوشانوش باده خواران به کوی باده فروشان دلیل شد.

داد عیش و شادمانی چنان دادند که حسرتی در دل پیر و جوان نماند و احدی قصه غصه بر زبان نراند.

آری در شادی و غم خاطر جهانیان پیرو خاطر جهانبان است و در سور و ماتم میل رعایا و برایا منوط به رأی سلطان.

لمؤلفه:

تا جهان را غم نگیرد پادشه غمگین مبادلازم آمد با نشاط شه نشاط شیخ و شاب بالجمله چون در اوقات خردسالی، لقب ارجمند این برگزیده حضرت لا یزالی به سبب احترام نام جدّ عالی، بابا خان بود، لهذا حضرت فتحعلی خان کاشانی ملک الشعراء متخلص به صبا تاریخ جلوس میمنت مأنوس را به رسم اخراج و ادخال به این سیاق بر صفحه رقم نمود. تاریخ: ز تخت آقا محمد خان شد و بنشست بابا خان (۱۲۱۲)

صاحبقران کشورگیر پس از تمهید این جلوس فیروزی تأثیر، روی مبارک به نظم امورات هر سامان آورد تا جهان را از فرط عدل وداد رشک فردوس برین و نگارخانه چین کرد. شهریاران زمین و پادشاهان با تمکین از اطراف و اکناف روی نیاز به درگاه عاجز نوازش [۳۸] سودند تا از قراری که- انشاء الله تعالی- عنقریب، نگاشته کلک فصاحت نصیب می گردد، از فرّ یاری او بر مراتب عزت و بختیاری افزودند. تاریخ این جلوس دلپذیر به طریق اخراج و ادخال از کلک مؤلف تحریر و شعرا اخیر درین رساله تحریر یافت.

لمؤلفه:

خاوری از سور دولت چون محمد شاه رفت جای او فتحعلی شاه آمد و مأوا گرفت

فرقی که این تاریخ را با تاریخ حضرت صبا واضح است، اینکه: معزی الیه نام همایون دو شاهنشاه جلالت مقرون را به تخفیف ذکر کرده و در مصراع تخت ثانی هم اسم را گذارده پای لقب را به میان آورده است- رحمه الله علیه.

ذکر وصول محمود میرزای افغان از روی تظلّم بی پایان به درگاه حضرت صاحبقران کامران

پس از سپری شدن دولت احمد شاه درّانی (۱) افغان، زمام سلطنت ولایات متصرفی او به حکم وراثت، به قبضه اقتدار تیمور شاه ولد او قرار گرفت و معزی الیه، پادشاهی عاقل و دانا بود و در مهمات ملکداری و مرزبانی بغایت قادر و توانا؛ برادران خود را در قلعه بالاـ حصار کابل، که قلعه ای است بس رفیع و حصین (۲)، محبوس ساخت و موکلین و مستحفظین امین بر ایشان گماشته به این تدبیر، رایت (۳) استبداد و استقلال برافراخت (۴). مخالفین از فکر خلاف محروم ماندند و آیت یأس از مصحف تقریر خواندند. شاهزاده همایون، ولد اکبر را رتبه ولیعهدی داد و به دار القرار قندهار حکم گزار نهاد. دو پسر دیگر، محمود میرزا و فیروز میرزا را به ایالت ولایات فراه و سبزار و هرات فرستاد. شاهزاده زمان را که از همه برادران کهتر و پدر عالی گهر را به منزله نور بصر، و محبت باطنی پدر با او از همه بیشتر بود، همواره ملتزم حضور خود نموده، ییلاق و قشلاق را در ولایات کابل و پیشاور قرار داد فرمود. بعد از آن که دست قضا طومار امل او را درهم پیچید و از فراز تخت در نشیب خاک رخت کشید، شاهزاده زمان که در پایتخت پدر بود، به اعانت زر و لشکری که آماده داشت، حرمت وصیت پدر را فرو گذاشت.

عذرش این که، پدر را باطنا با من میل بود و ظاهرا از ایشان واهمه می نمود و گویا چنین هم بوده [است].

بالجمله بر برادر مهتر خود، شاهزاده همایون تاختن آورد و بنیان ولیعهدی او را بات)

۱- . ملّی: (احمد شاه سه دورانی)

۲- . بلند و محکم

۳- . پرچم

۴- . مجلس: (برافراشت)

خـاک یکسـان کرد. همـایون را که اسم برخلاف مسـمّی بود از حلیه بصـر عاری (۱) و ماننـد اعمـام و بنی اعمام (۲) در قلعه بالاحصار، حصاری ساخت. محمود و فیروز، کار را نه بر وفق مرام دیدند و رخت از آن ورطه بلا بیرون کشیدند. چون از یمن تفضلات الهی و نیروی اقبال بی زوال شاهنشاهی، چراغ این دولت خداداد را افروخته دیدند و جسم مخالفین شوکت جاوید را پروانه وار سوخته، حصول مقاصـد را موقوف به اعانت کارگزاران دولت علیّه یافتنـد و با هزار امیدواری به عزم تقبیل عتبه علیّه شتافتنـد. پس از وصول به دار العباده یزد، اسـماعیل آقای مکری، نایب ایشـیک آقاسـی (۳) درگاه معلی، مأمور به مهمانـداری آمـد و به حکّام (۴) عرض راه از دار العبـاده تـا دار الخلافه احکام قضا نظام صادر شـد [۳۹] و در بـاب رعایت آداب حرمت نسبت به ایشـان، به طوری که سـزاوار شـأن سـلاطین ذی شان است، فرمایشات رفت. حسب الاشاره لازم البشاره میزبان به دار العباده یزد روان و آن دو شاهزاده آزاده با کامران میرزای ولد محمود میرزا، به درگاه عالمیان پناه شتابان آمدند.

در روز ورود به دار الخلافه، چراغعلی خـان نوایی قوریساول باشـی (۵)، که امیری باشـکوه و مشـیری دانش پژوه بود، حسـب الامـر شاهنشـاه تاجـدار به اسـتقبال شاهزادگـان عـالی تبـار شـتافت و پس از حضور تشـرف به انجمن بار (۶) خسـروانی خسرو تاجـدار، کمـال عزت و احـترام بـه ایشـان ارزانی و قریب به مسـند خلافـت اذن جلـوس حاصـل و این عزّت مکتسب به حرمت موروث متواصـل شـد. شاهنشـاه صاحبقران، ایشان را پرسـش و نوازشـی ملوکانه نمود و به وعـده های کریمانه امیـدوار فرمود. چراغعلی خان مزبور بهز)

۱-. کور کرد

۲-. عموها و پسر عموها

۳-. نـایب ایشـیک آقاسـی باشـی، که رئیس کل یساولان صـحبت و ایشـیک آقاسـیان دیوان، قاپوچیان و یساولان و جارچیان دیوان و امور و تنسـیق مجلس از جماعت مجلس نشـین، ترتیب نشستن مجلس نشینان و ایستادگان مجلس از اعلی تا ادنی بود، او را باید رئیس کل تشریفات دربار دانست.

۴-. ملّی: (حنگام)

۵-. قور در لغت به معنـای سازوبرگ است و یساول از ریشه مغولی یسـاYasaبه معنی قانون یا فرمان آمـده و به معنی افراد و مـأمورانی است که اوامر و فرمانهـا را در حضور سـلطان اجرا می کردنـد و همگی تحت فرمان قوریساول باشـی یا یساولان قور خدمت می نمودند. در تذکره الملوک این سـمت مبهم ذکر شده ولی یساول باشـی از زمره افراد تحت ایشـیک آقاسـی باشـی بوده است. (ر. ک: سازمان اداری حکومت صفوی، صفحه ۸۷ و ۱۲۱)

۶-. ملّی: (انجمن باز)

مصاحبت و منادمت ایشان مأمور آمد و زنگ کلفت از صیقل مراحم خسروانه از آیینه خاطر ایشان دور شد. چندی در دار الخلافه به گشت و تماشا و فیض ملاقات شاهزادگان فرشته لقا به سر برده، در اوقاتی که موکب خسرو ظفراندوز به عزم تنبیه سرکشان مملکت آذربایجان از مستقر خلافت نهضت نمود، برحسب امر اعلی مقیم کاشانه کاشان شدند و از سیر متنزّهات (۱) آن دیار فرخ را قرین حبور و سروری بی پایان آمدند.

اسد الله خان شیرازی ولد حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله دیوان اعلی (۲) که در آن اوقات به حکومت کاشان سرافراز و در آداب مردمیت و آدمیت و فنون کمالات ظاهری و باطنی از معارف ممتاز بود، رعایت عزت و حرمت را کفیل شد و ابراز مرحمت و عنایت را از جانب معدلت جوانب شهریار عالم وکیل آمد.

[مصرا]ع:

تا چه باشد قرار کار جهان

ذکر تکامل محمد تقی خان یزدی در خدمات دیوان و ظهور خدمت گزاری او از سعی امینان دولت جاوید ارکان

محمد تقی خان از معارف کدخدازادگان (۳) محال بافق یزد و در بدایت حال میرزا محمد تقی نام داشته [است]. در ایامی که نهال حیات نادر شاه افشار از تیشه عداوت سپهر دوّار از ریشه برآمد، این خبر که به دار العباده یزد رسید، اجامره و اوباش، حاکم نادری را از شهر اخراج و کالای مفسدت را با رواج نمودند. این میرزا محمد تقی به عزم آنکه در شهر دستبردی نماید، با چند نفر از بنی اعمام وارد آن ولایت و در محلات و اسواق سیری می نمود؛ ناگاه از فراز بامی آوازی به گوش او رسید که: (ای میرزان)

۱- . گردشگاهها

۲- . اعتماد الدوله: وزیر اعظم؛ در اغلب موارد در تذکره الملوك (وزیر اعظم دیوان اعلی) گفته شده است. از عهد صفویه به بعد به عنوان وزیر اعظم یا دست راست و رئیس دیوان اعلی گفته می شد. او به عنوان منشی شاه، نظارت بر امور مالیه و دیگر امور مملکت را به عهده داشت. حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله از عهد لطفعلی خان سمت کلانتر شیراز را داشت و توسط آقا محمد خان به اعتماد الدولگی برگزیده شد و در این زمان مورد سوءظن فتحعلی شاه قرار گرفت.

۳- . ملّی: (کدخدازاده گان)

محمـد تقی، این سـاعتی که تو وارد شـهر شـدی، اثر بـا سـعادتش این که چهـل سال تمام در این ولایت فرمانروا خواهی بود). بالاخره به کامی رسـید که شـنید و اثر آن سـعادت ظاهر گردید، بلکه سال حکومت از چهل گذشت به شصت رسید. در زمان دارایی سلطان شهید، علی اکبر خان ولد او در دار الخلافه گروگان بود و در سفر و حضر از التزام رکاب فیروز، کسب سعادت [۴۰] می نمود. بعد از شـهادت خاقان سعید، حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله بدون ملاحظه عاقبت کار از همان عرض راه دار الخلافه او را مرخص آن دیار نمود.

چون سریر سلطنت و دارایی به وجود فایض الجود این زیبنده سریر کشور خدایی، مزّین شد؛ بیگلر بیگیان (۱) و حکام، به پای ارادت و خدمت تقبیل عتبه علیّه را پی سـپار آمدند و از ادای پیشـکش تهنیت جلوس بر اورنگ کیانی و مال وجهات سـلطانی آسـتان راسـتان نواز را خـدمتگزار شدند، به جز محمد تقی خان حاکم دار العباده [یزد] که به ملاحظه خلاصـی ولد اکبرش از بنـد، جناب حاجی ابراهیم خان را از غیرتی که نـداشت در بند گذاشت و خاطر بر ترک ارادت گماشت و حاجی معزی الیه به جهت رفع شـرمساری در خاکپای شـهریاری انجام این مهم را به عهده گرفت و برادر کهترش محمد حسـین خان که در رسوم شجاعت از برادران دیگر مهتر و بهتر بود، حسب الامر الاعلی به سـرداری دار العباده یزد، اتمام این امر را آماده شد و به فاصـله قلیـل ابو الهـادی خـان ولـد دیگر او را با وجوه دو ساله مالیات آن ولایت و پیشـکش جلوس میمنت آیت به دربار گیتی مـدار گسـیل ساخت و چون امورات دار الامان کرمان را نیز پس از قتل و غارتی که در زمان دولت خاقان شهید شد، انتظامی نبود و آقـا علی نـامی مشـهور به شـمّاعی از اهالی آن جا حرکت مـذبوحی می نمود، لهـذا عبـد الرحیم خان برادر مهتر حاجی اعتماد الدوله به حکومت و محمد حسین خان مزبور به سرداری آن ولایت نامزد و هردو).

۱- . بیگلر بیگیـان حکّـامی بودنـد که از پـایتخت تعیین می شدنـد. امـا گـاه این سـمت مـوروثی بود (سازمـان اداری حکومت صفوی، ص ۷۸). کسـی که رتبه اش فوق همه است و بلافاصـله پس از صـدر اعظم است و عـده ای از لشـکریان زیر دست او هسـتند، او را بیگلر بیگی می نامند و در موقع غیبت شاه، نایب السـلطنه است (همان منبع، ص ۱۳۹). در اوایل عهد قاجاریه نیز مثل عهـد صـفویه بیگلر بیگی عنوان حکام ایالات بوده و از جانب سـلطان انتخاب می شده است، ولیکن بعدها بیگلر بیگی در ولایات دارای مقامی مستقل از مقام والی و حاکم و پایین تر از آنها بوده است (دهخدا، ذیل بیگلر بیگی).

از دار الخلافه و دار العباده روانه آن ناحیت شدند. بعد از چندی، محمد حسین خان به حکومت ولایت کوهکیلویه سرافراز و عبد الرحیم خان نیز با وقوع وصلت با آقا علی کرمانی مزبور از حکومت طرفی نبسته شرفیاب درگاه لازم الاعزاز شد.

محمد تقی خان بیگلر بیگی یزد، انتظام امور کرمان و وصول و ایصال مالیات دیوان قدر بنیان را به گردن گرفته به وساطت ابو الهادی خان، ولد خود، مستدعی ایالت شد.

علی العجاله پس از اطمینان امنیان دولت جاوید، حکومت آن ولایت نیز ضمیمه ایالت ولایت دار العباده [یزد] گردید.

ذکر فتنه محمد خان زند و شکست او از صدمات سپاه ظفر پناه عدوبند

پس از انقضای زمان شوکت سلسله زند از صولت خاقان مغفور عدوبند، محمد خان ولد زکی خان بنی عمّ کریم خان از شحنه غضب سلطانی مهلتی چند روزه یافت و فرارا به نواحی بغداد و بصره شتافت و چندی در آن ولایت به هرزگی و دریوزگی روزی به شب و شبی به روز می رسانید. تا قضیه ناگزیر سلطان شهید واقع گردید، از جسارت صادق خان کرد شقاقی جرأتی کرد و فرصت غنیمت شمرده به امید انجام خیالات خام رخت مکنت از زاویه گمنامی بیرون آورد با شر ذمه (۱) قلیل از اقوام ذلیل، نکبت را دلیل نمود و روی به سوی مملکت فارس کرده ابواب حوادث کشور در حوالی کوهکیلویه به طوایف الوار ممسنی (۲)، که به راهزنی معروف و عدم [۴۱] پایداری موصوفند، ملتجی و درین داستان با او همدستان گشته [و] در نواحی ولایت کازرون به جمعی از مستحفظین آن سامان دچار و به حمله اول شکستی فاحش خورده، راه فرار).

۱- . گروه اندک از مردم، شمار کمی سپاهی

۲- . بین کوه کهلیلویه و بختگان قرار دارد. امروزه جزوه استان کهکیلویه و بویراحمد است، از توابعش اردکان و فهلیان بوده و در شمال غربی شیراز واقع شده است. آب وهوای آن در شمال سرد و در جنوب گرم است به طوری که در شمال آن کوههای دینار پیوسته برف دارد و در جلگه جنوبی خرما و مرکبات خودرو دیده می شود. اسم قدیم ممسنی شولتان بوده ولی در زمان صفویه پس از آن که ایلات ممسنی به این ناحیه آمدند بدین اسم موسوم گشته است (رک: معین، بخش سوّم، ذیل ممسنی).

برداشت و روی خبیث به جانب خلیص (۱) سیستان گذاشت. از افاغنه آن جا هرچه اعانت طلبید، اهانت دید؛ با دلی افسرده و خاطری پژمرده به جانب ولایت اصفهان پی سپار و در قریه خراسکان (۲) من نواحی آن سامان بارگشای متاع ادبار شد.

در آن اوقات حاجی محمد حسین خان، بیگلر بیگی آن دیار، شرفیاب رکاب شاهنشاه مالک رقاب و رمضانعلی خان برادر کهترش، از سوء اتفاقات در آن روز به قریه خراسکان به جهت مهمی پی سپار بود. از دور جمعیتی دید و با [افراد] معدودی که به همراه داشت، قدمی پیش گذاشته مستفسر گردید. بعد از اطلاع خواست دستی به کار زند، دستگیر شد و محمد رحیم خان برادر دیگرش ره نورد بیابان تدبیر آمد. محمد خان وقوع این واقعه را به فال نیک شمرد و رخت نحوست به جانب باغ سعادت آباد برد. چون ولایت اصفهان شهری است وسیع و به سبب وسعت زیاد از احداث خندق و باره و برج بی بهره و اهلش به علت عدم وقوف بر قلعه داری و دشمن شکاری به غایت کم زهره اند، اطاعت بیگانه را قلیلا و کثیرا واجب شمارند و به ظهور احدوثه [ای] پای در دایره خدمت و اطاعت گذارند، لهذا اجامره و اوباش از رند و قلّاش، غریب و بومی از هر طرف بر دور او جمع آمدند و بزم نکبتش را پروانه شمع شدند. میرزا عبد الوهاب مستوفی آن جا را بر ولایت حاکم ساخت و به اخذ اموال تجار و متموّلین پرداخت. در اندک روزی مایه داران، بی مایه و بی مایگان، پرمایه گردیدند و جنود زند نکبت پیوند بار دیگر به پایه [ای] که نه در خور مایه ایشان بود، رسیدند. عریانان، هم آغوش ملبوسات و مستعار شدند و بینوایان، صاحب اختیار بیشمار آمدند. خبر این داستان غریب و حکایت عجیب در دار الخلافه طهران به عرض شاهنشاه صاحبقران رسید و دریای غضب قیامت لهب را، نوبت تلاطم گردید.

حسین قلی خان دولو و مهر علی خان داشلو و اللهوردیخان عز الدینلو و حسین خان قاجار قزوینی قوللر آقاسی با جمعی از ترکان پرخاشجو و هژبران (۳) آتشخو از رکاب ظفر مآب مأمور به دفع آن شرارت نصاب و روانه آن دیار خلد انتساب شدند. در حوالیان

۱- . مجلس: (روی جنیبت به جانب خبیص)

۲- . خراسکان: خوراسگان، نام شهری است در جنوب شرقی اصفهان

۳- . شیران

قریه حر (۱) که در سه فرسخی دار السلطنه اصفهان است، تلاقی فریقین دست داده، ترکان جلادت نهاد دست به استعمال اسلحه آتش فعل منجمد آب گشادند و به یاری اقبال بی زوال صاحبقران بی همال و نیروی شمشیر اژدر فعل افعی خصال، خاک وجود آن باد پیمایان را بر باد فنا دادند. پس از شکست آن جمع پریشان، امرا و لشکریان تا باغ سعادت آباد به تعاقب ایشان تاختند و هرکه را یافتند از لباس حیات عاری ساختند.

محمد خان خذلان نشان، خود با معدودی که از اقوام او بودند، راه فرار پیش و از بیم جان سر خویش گرفت. مأمورین مظفر و منصور روی به تختگاه [۴۲] نهادند و مراتب را علی التفصیل بر رأی عالم آرا عرضه دادند. زلال این نصرت و فیروزی آتش غضب قهرمانی را فرو ننشانید و به جرم این که اهالی اصفهان در جنگ تکاهل ورزیده اند، محمد علی خان قوانلوی قاجار معروف به خالو مأمور به قتل عام اهالی آن دیار گردید. شور روز محشر و فزع اکبر در آن دیار خلد اثر برپا شد و قضات و مشایخ و علما و سادات را بخت سعید به جهت شفاعت به دربار عالم آرا رهنما آمد. رحمت جبلّی (۲) بر چهره آن خیل ضعیف نادان ابواب عنایات گشود و مأمورین را به ترک خون ریزی امر فرمود. میرزا عبد الوهاب مستوفی به جرم حکومت سه روزه از دو دیده نابینا شد و در زاویه خمول گرفتار رنج و عنا آمد. بالجمله در هنگام فرار محمد خان، یوسف خان بختیاری در چهارمحال، نجف خان زند را با جمعی از اقوام نکبت پیوند او گرفته روانه دربار سپهر مانند ساخت و نجف خان چون هوای بلندپروازی در سر داشت، به اعانت خمپاره اژدر دهان روی به اوج گردون گذاشت [و] سایر اعوان و انصارش از آب حسام آتش فام جرعه فنا نوشیدند و در زاویه جحیم با او همنشین گردیدند.

محمد خان و رستم خان برادرزاده اش چون خبر این سیاسات را محقق آوردند، جان و سر را وداع کردند و روی به محال سیلاخور، که مسکن الوار باجلان و بیرانوند است، بردند [و] از آن جماعت بد عاقبت طلب یاری نموده در قلعه جات ایشان بار ادبار گشودند. نظر علی خان باجلان تا ظهور خدمتی را در درگاه خسرو معدلت آیت بهانه به دست آرد، بر سر قلعه [ای] که محمد خان در آن ساکن بود، تاخت و او را دستگیری)

۱- . مجلس: (جز)

۲- . ملّی: (خیلی)

ساخت. خواست به دربار فلک مدارش فرستد، مهدی نام باجلان با جمعی به اعانت او برخاست و او را از چنگ نظر علی خان باز گرفت. در میان آن دو فرقه منازعات اتفاق افتاده، اسباب طغیان محمد خان به سبب شورش ایشان زیاده شد. فتنه خفته بیدار گردید و این مراتب کرّه بعد اولی به عرض خسرو تاجدار رسید. مناشیر سیاست تأثیر به عهده محمد خان دولوی قاجار حاکم ملایر و کزّاز و حسن خان والی لرستان فیلی و تقی خان حاکم بروجرد، شرف صدور یافت که دفع آن فتنه را اقدام ورزند. در حوالی سیلاخور جنگی عظیم در پیوست و طایر روح تقی خان بروجردی در آن معرکه از قفس تن رست.

بالجمله کاری از پیش نرفت و به تدریج اجامره و اوباش بر دور محمد خان جمع شدند و کارش فی الجمله رواجی یافت تا از قراری که- انشاء الله تعالی- در جای خود مرقوم کلک درر سلک می گردد، به سعی جان بازان شاهراه دولت ابد بنیان به راه دیار ادبار شتافت.

ذکر ظهور مخالفت خوانین آذربایجان و حرکت رایات اعلی به آن سامان و تنبیه آن غولان وادی خذلان

قبل از این اشاره رفت که صادق خان شقاقی با ظهور چنان خیانتی بزرگ، عفو و اغماض خاطر ملوکانه را انباز و به حکومت [۴۳] ولایات سراب و گرمرود سرافراز شد.

جعفر قلی خان دنبلی نیز که تربیت یافته دولت جاوید مدت بود، به ایالت ولایات تبریز و خوی از همگنان ممتاز آمد. این (۱) دو نمک به حرام، به واسطه عدوات سابقه که باهم داشتند، به مفاد کریمه (اللهم اشغل الظّالمین بالظّالمین) خاطر قاصر به دفع یکدیگر گماشتند و بنای کاوش باهم گذاشتند. جعفر قلی خان پیشدستی کرده جمعیتی فراهم آورد و طایفه شقاقی را تاخت و سراب خراب را مانند سراب بی آب ساخت.

صادق خان تاب مقاومت نیاورده، عنان یکران به جانب مغان و در آن جا نیز مکث نکرده خود را به طرف شیروان کشید و همواره درین خیال بود که جعفر قلی خان را همن)

۱- . مجلس: (آن)

مانند خود در حضرت اعلی به خیانتی منسوب و در نظر اقدس همایون مغضوب سازد.

و آخر الامر تیر مرادش بر نشانه آمـد و به اغوای نفس اماره جعفر قلی خان را بر مخالفت شاهنشاه یگانه بهانه شـد. صادق خان شاهـد مـدعا را در آغوش دیـد و به جـانب سـراب سـبک عنان گردیـد. در ظاهر مخالفت را به موالفت (۱) بـدل ساخت و در موافقت بـا جعفر قلی خان، به مخالفت با دارای دوران پرداخت. محمـد قلی خان افشار حاکم ارومی نیز، چون دیوی بـدنهاد و غولی جهالت بنیاد بود، به مناسبت فطرت پلید با آن دو شیطان عنید در این داستان همدستان و طنبور مخالفت را زخمه زن تار خذلان شد. فتنه محمد خان زند بیشتر موجب جسارت آن سه نکبت پیوند گشـته، شـحنگان سلطانی را هر یک از ولایت خود اخراج و کالای مفسـدت را با رواج نمودنـد. با این که هریک از آن سه دیو سار را، زنان و فرزندان و خویشان در دار الخلافه طهران به رسم گروگان بود، باز از فرط شرارت باطن از خون آن بیگناهان چشم پوشیده و هرکدام جداگانه، حشری وافر جمع آورده در ارباع ولایـات تـبریز و ارومیـه و سـراب بـه عیش و شـراب پرداخته، کاسـات خوشـگوار از دست ساقیـان لالـه عـذار نوشیدند.

حسین قلی خـان افشـار برادرزاده محمـد قلی خان، که به جهات چنـد با او سـرگران بود، عمّ خود را از باده انگوری و شـراب مغروری سـرمست دید و به جهت اثبات شـرارت عمّ و زدودن (۲) زنگ انـدوه و غم از خاطر صـداقت توام، تقبیل عتبه علیای سلطنت را مصـمم گردیـده، ماجرا را علی التفصـیل به عرض شاهنشاه بی عدیل (۳) رسانیـد. آتش غضب دوزخ لهب را نوبت زبانه شد و این جسارت بزرگ، تنبیه آن سرکشان را بهانه آمد.

[مصرا]ع:

وای بر آن که بر او خشم بگیرد سلطان

به جمع لشکر قیامت اثر، فرامین واجب الاطاعه از مصدر حکمرانی صادر و در مدتی قلیل ترکان یغماگر و دلیران دشمن شکار (۴) از اطراف و اکنـاف به دربـار سـپهر مطـاف حاضـر و حکم خسـروانی و اشاره خاقانی را از جان و دل سامع و ناظر آمدنـد. نخست حسین قلی خان افشار را با جمعی از شیران بیشه کارزار به سرکردگیر)

۱- . دوستی

۲- . ملّی: (غم زدودان)

۳- . بی مانند

۴- . مجلس و ملّی: (دشمن شکر)

محمد علی خان عرب بسطامی یوز باشی (۱) غلامان جان نثار (۲) [۴۴] به دفع عمّ بـدکردار و گرفتاری او به قید اسار از دربار معـدلت مدار به آن دیار روان فرمود و پس از آن محمد ولی خان قاجار را با فوجی از سواران نیزه گذار و پیادگان آتشبار به عزم تنبیه محمـد خان زنـد نابکار به حـدود سیلاخور و بروجرد گسـیل نمود و نظام الدوله سـلیمان خان قاجار را با جمعیتی از ترکـان جلادت آثار به مقـدمه لشـکر جرّار و منقلای موکب ظفر شـعار به صوب دیار آذربایجان سـبک عنان ساخت و خود با عزم کیخسـروی و شـکوه کیقبادی، با سپاهی که صرصـر با شتاب را در رکابشان تاب همراهی نبود، در روز هجدهم شهر ذی حجه الحرام سـنه یکهزار و دویست و دوازده، چون بحر ذخار و سـیل سرشار به عزم تدمیر آن سرکشان دیار ادبار بیرون تاخت و پس از روزی چند [در] چمن سـلطانیه، مضرب خیام فلک پیوند و صیت نزول موکب اجلال، گوشزد آن گمراهان دیو مانند شد، خود را نقطه وار محاط دایره ادبار دیدند و علی العجاله خلاصی از آن دایره را از دایره موافقت هم پا کشیدند. عهدی که بستند، شکستند؛ تاری که بافتند، گسستند.

صادق خان شقاقی، چون خود را در برابر جنود مسعود خاقان ظفر بنمود آزموده بود، درین وقت نیز حریف را سخت و خود را تیره بخت ملاحظه می نمود، لهـذا در شکسـتن عهـد آن لئیمان پیشـدستی کرده روی نیاز به درگاه خسـرو عـدو گـداز آورد، سلیمان خان نظام الدوله قاجار را شفیع گناهان خویش ساخت و به این سیاق به معذرت پرداخت که:

منظورم ازین سـازش، بروز خبـاثت جعفر قلی خـان بود نه رونق دادن بـازار طغیـان. صـدق قولم را این ضـراعت برهـانی اسـت روشن و راستی گفتارم را تقاضای این شفاعت دلیلی مبرهن.

فرد:

از کرمت دور نیست گر بپـذیری عـذر گناهی که عذر خواه ندارد شاهنشاه دادگر عاجز پرور بنابر مصـلحت وقت، آن ره نورد وادی عصیان را بهد.

۱- . رئیس صد تن؛ اصطلاحی است نظامی به معنای درجه داری که فرمانده صد نفر باشد.

۲- . جان نثار، عنوان رده های خاص نظامی این زمان بوده است که اکثرا از زادگاه یا حوالی زادگاه فتحعلی شاه قاجار انتخاب می شدند. نظیر همین جان نثاران بسـطامی از حوالی شاهرود امروزی، (جانبازان) سـمنانی و دامغانی بودند که نگهبانان خاصـه ورده عالی مبارزین را در عهد قاجار تشکیل می دادند.

فرمایشـات مرحمت آمیز مطمئن فرموده به دربـار عـالم مـدارش احضار نمود. در منزل (سـنگ سـیاه) از تقبیل درگاه فلک جاه گوشه کلاه بر قبه مهروماه سود. رفیقان خذلان (۱) نشانش را از مخالفت او سلک جمعیت از هم فرو ریخت و هریک به طرفی و سمتی گریخت.

جعفر قلی خان روی شوم به دیار روم کرد و به اکراد یزیدی پناه آورد.

محمد قلی خان به حصانت حصار ارومی قوی دل بود و به ورود آن قلعه دو روزی کام دل حاصل نمود.

حسین قلی خان برادرزاده اش که قبل ازین اضمحلال او را از دربار سپهر مثال مأمور شد، به مرافقت محمد علی خان عرب یوز باشی و اعانت جمعی از طایفه بلباس (۲) قلعه مزبور را تسـخیر و عمّ بی تدبیر را دستگیر و مراتب را معروض رای عاکفان سده سریر عرش نظیر داشت. میرزا رضا قلی منشـی الممالک نوایی به ضبط اموال و اشرف خان دماوندی، تا قلعه را کوتوال باشد به آن طرف مأمور [شد] و بلافاصـله موکـب جهانگشا از چمن سـلطانیه حرکـت و از راه مراغه و سلدوز (۳) ره نورد وادی مقصود [گردید] و روز شـشم شـهر محرم الحرام [۴۵] سـنه یکهزار و دویست و سـیزده [هجری قمری] خارج قلعه ارومی مضـرب خیام فلک فرجام شد. محمد قلی خان به عقوبت خیانت فراوان در سـلک زنبورکچیان اردوی کیهان پوی، منسـلک (۴) و بری از ما یعرف و ما یملک گردیـد. بعد از انجام و انتظام کار ارومی در هفدهم شـهر مزبور رایات ظفر آیات به عزیمت ولایت خوی از راه سـلماس شـقه گشا و در چمن ارزمین (۵) خارج قلعه، قبه بارگاه فلک اشـتباه عرش سا آمـد. حسـین خان برادر کهتر جعفر قلی خان که بعـد از خیانت آن روسـیاه به ایالت ولایت خوی مباهی گردیده بود، به جهت اثبات ارادت خود در باغ مسـمّی به دلگشا که از مسـتحدثات اوست، طویی (۶) بزرگ داده ما حضـر جانفشانی در خوان صـداقت نهاد. چهار شـبانه روز شاهنشاه سـتـاره سـپاه و شاهزادگـان سـپهر جاه و امرا و وزرا و نـدمای درگاه مجره پناه و آحاد لشـکر هریک فراخور احوال داد عیش و نشاطش

۱- . سستی و خواری

۲- . ملّی: (بلتـاس)؛ نـاحیه ای در حـوالی ساوجبلاـغ مکری (مهابـاد) مرکز کردهـایی کـه به لهجه (بلباسـی) سـخن می گـویند (معین، بخش سوم، ذیل بلباس).

۳- . از توابع شهرستان ارومیه

۴- . جدا

۵- . مجلس: (از زمین)

۶- . مهمانی، جشن

دادنـد و از اسـتماع نغمـات دلکش و سـایر ملزومـات سـرور، ابواب شادمـانی بر چهره گشادنـد غافـل که زمانه غـدار را چنگ مخالفت در چنگ است و از نیرنگ آباء و امهات، برادر با برادر بر سر جنگ.

[مصرا]ع:

ببین تا چه زاید شب آبستن است

ذکر وصول خبر طغیان حسین قلی خان برادر شاهنشاه صاحبقران و رجعت موکب فیروز به عراق از آذربایجان

اگرچه شاهنشاه صاحبقران و حسـین قلی خان جهالت نشان در ظاهر واحد الابوین بودند، ولی به سـبب مغایرت فطرت در میانه بعد المشـرقین بود؛ این یک از عقل محض مهذب شد و آن یک از جهل صرف مرکب آمد؛ آن از شراب ظلم سرمست بود و این را ساغر عـدل در دست؛ این جوهر رحمت الهی است و آن آیت غضب نامتناهی؛ آن یک در کار سیّئات اصـرار داشت و این یک در اجرای حسـنات استقرار؛ آن (۱) را نگین دولت در مشت بـود و این (۲) یک را خاتم نکبت در انگشت. مواحدت بطن و صلب را در فطرت شرکتی نیست و امتزاج شهد و شرنگ را در گوهر مناسبتی نه.

لمؤلفه:

مکن از نژاد و پدر افتخارکه خار از گل آید برون گل ز خار

نه در چرخ هر کوکبی شد سعیدنه جرم سها همچو تابنده شید

نه هر قطره در بحر گوهر شودنه خر مهره شایان افسر شود

نه کوه بدخشان همه لعل ناب که سنگ سیه اندر آن بی حساب

نه حبلی است هر شب به روز سپیدبسی شب که روز سیه پرورید

نه عطار را دکه پر عنبر است که خر زهره هم در دکانش در است

نه صراف دارد همی زرّ و سیم که فلس سیاهش بسی در گلیم ن)

۱- . مجلس: (این)

۲- . مجلس: (آن)

به میخانه هر باده [ای] صاف نیست به گنجینه هر دانه شفاف نیست

ز شاخ برومند بادام نغز گهی هست بی مغز و گاهی دو مغز

چو نقاش را خامه گردد علم کشد مهر و خفاش از یک قلم

شکر شهد ناب آورد با صفا گهی نیز جراره جانگزا

ز یک خاک رویند جدوار (۱)و بیش (۲)یکی اصل نوش و یکی عین نیش

بسی بیضه آید ز بلبل برون یکی بلبل و ما بقی مرغ دون

چو تکوین حیوان [۴۶] کند دادگر یکی آدم و سایرین گاو و خر

ز صلب همایون میر عرب یکی احمد آمد دو صد بولهب بالجمله از قراری که ذکر شد قبل از این، بعد از شکست صادق خان بی دین و نزول موکب ظفر قرین به خارج دار السلطنه قزوین صاحبقران مروّت آیین، که آیتی از رحمت حضرت رب العالمین است، حسین قلی خان را مورد نوازش و التفات ملوکانه فرموده و با آن که نوّاب شاهزاده والاتبار محمد علی میرزا در مملکت فارس فرمانفرما و حکمروا بود، چنین برادر را بر چنان پسر ترجیح داده ایالت آن مملکت را به او مفوض نمود و نوّاب شاهزاده را به رکاب فیروزی مآب احضار فرمود. [حسین قلی خان] بعد از ورود به دار العلم شیراز چندی به سبب عدم اسباب کار در پس زانوی اصطبار (۳) نشست و رشته اطاعت داور جمشید شوکت را بر گردن بست. چون از معاملات و مصادرات بی حساب ثروتی به کمال یافت، روی از حد اعتدال برتافته به وادی عصیان و طغیان شتافت. ظرف حوصله اش گنجایش این مظروف را قابل نبود، سعایت رنود و اوباش نیز بر آن تنگ ظرفی افزود.

[مصرا]ع:

بلی به کوزه نمی گنجد آب بحر اندر

جسارت خوانین (۴) آذربایجان و جهالت محمد خان زند نادان بیشتر محرکن)

۱- . جدوار: جذوار، زدوار، نام گیاهی است

۲- . بیش: گیاهی است که در چین و هند روید.

۳- . شکیبایی، صبر

۴- . ملّی: (قوانین)

سلسله طغیان او گردید و بالمره از دایره اطاعت پا کشید. در بدایت کار میرزا نصر الله علی آبادی مازندرانی را، که در ایّام شاهزادگی (۱) این زیبنده سریر حکمرانی، وزیر و پس از آن در حضرت شاهزاده آزاده مشیر و در آن اوقات به جهت اطلاع از کم وکیف امور بعد از عزیمت نوّاب شاهزاده به رکاب حضرت صاحبقران آزاده مأمور به توقف آن مملکت بهشت نظیر بود، با آقا محمد زمان کلانتر برادر حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله و میرزا محمد اسماعیل، کوتوال قلعه شیراز و احمد خان و آقا محسن متعلقان اعتماد الدوله معزی الیه را مخل کار خود دید و از دو دیده نابینا و گرفتار زندان رنج و عنا نمود و فوجی را به جهت گرفتاری جان محمد خان دولوی قاجار که از جانب شهریار نامدار در ولایت لار سردار بود، نامزد و روان ساخت و خود به تهیه اسباب کار مخالفت پرداخت. جان محمد خان بعد از اطلاع ازین داستان با کمال حیرانی از بازیچه های آسمانی با جمعیتی که همراه داشت از قلعه لار خود را بیرون کشیده و از راه بوانات فارس سرعت از باد استعاره نموده، راه عراق برداشت و تا کاشانه کاشان عنان یکران فرو نگذاشت.

حسین قلی خان خبر فرار او را از لار شنید و از دار العلم شیراز حرکت کرده، دو اسبه از عقب او روان گردید و از رهبری بخت خسروی به گردش نرسید و عود به شیراز را مناسب احوال ندیده در آباده سورمق (۲) منزل گزید.

رستم خان بیات غلام خود را به محارست (۳) قلعه شیراز و محافظت محبوسین روان نمود و بنه و اغروق (۴) را به اتفاق میرزا علی گرایلی وزیر خود به قلعه ایزد خواست فارس [۴۷] فرستاده خود با جمعیتی تمام در اواسط شهر محرم الحرام سنه یکهزار و دویست و سیزده به صوب دار السلطنه اصفهان شتابان آمد. حاجی محمد حسین خان، بیگلر بیگی آنجا، ده روز قبل از ورود او از این معنی اطلاع یافته اهل و عیال خویش را با ولد اکبرش عبد الله خان به جانب یزد فرستاده، خود در نهایت حیرانی تن به پریشانی در داد و در روز ورود حسین قلی خان به اصفهان به اتفاق محمد علی خان قوانلوی قاجار مشهور به خالو که در آن جا سردار بود و جمعی از عمال و مباشرین دیوانی از آن جا بیرونان

۱-. ملّی و مجلس: (شاهزاده گی)

۲-. در جنوب شرقی آباده و ابتدای راه اقلید

۳-. نگهبانی، حفاظت

۴-. زاد و توشه سپاه

آمده، در خارج شهر نشستند و دل بر اعلام احکام خاقانی بستند. اگرچه سابقا اهالی شیراز این وقایع را به توسط مسرعان سریع السیر بر رأی عالم آرا عرضه دادند، ولی ایشان هم مهر از سر گنجینه این راز فرو بسته گشادند. وقتی مروحه این خبر دامن زن آتش غضب شاهنشاه سیاست اثر شد که رایات جهان گشا به عزم تدمیر سرکشان ولایت شیروان و تسخیر بلاد داغستان از خارج قلعه خوی شقه گشا بود؛ بنابر آن، دفع دشمن خانگی را انسب (۱) دانسته سلیمان خان قاجار را با فوجی از سپاه جرار به جهت محافظت مملکت آذربایجان به توقف مأمور فرمود و خود با دلی قوی و عزمی ثابت و سپاهی وافر و طیشی متکاثر (۲) عزیمت عراق نمود.

ذکر صادرات عرض راه و آوردن محمد خان زند روسیاه و خبر مخالفت سلیمان خان گمراه و تدبیرات شاهنشاه آگاه

داستانی که در بدایت حرکت موکب فیروز، در عرض راه پرده از چهره گشاد و از طالع بی زوال خسروی در افتتاح کار به فال نیکو افتاد این بود که: در منزل اورنق تبریز محمد خان زند را با دست و دیده بسته به پایه سریر خلافت مسیر آوردند و ماجرای گرفتاری او را به این تفصیل عرض کردند که، از قراری که معروض افتاد محمد خان مزبور پس از مجادله با لشکر منصور در قلعه [ای] از قلاع سیلاخور قرار گرفت و آزار مجاور و مسافر را شعار ساخت.

محمد ولی خان قاجار که از رکاب ظفر شعار دفع او را مأمور بود، در حوالی سیلاخور او را دریافته جنگ در پیوست و پس از گیرودار بسیار، محمد خان و اعوانش شکست یافته و درستی کار را بعد از آن شکست، محال دانسته خواست از راه شوشتر و دزفول خود را به بصره کشاند. سستی بخت و سختی اقبال شاهنشاه با تاج وتخت او را مجال نداده، در عرض راه گرفتار گماشتگان (۳) حسن خان فیلی والی لرستان گردید. چون والی مزبور به جهت تقدیم اسباب خدمت، خواست او را به دربار سپهر آیت روانهن)

۱- . شایسته تر

۲- . خشمی فراوان

۳- . ملّی: (گماشته گان)

سازد، لهـذا دو دیـده او با گزلک احتیاط به توهم فرار از حدقه بیرون و با غل وزنجیر روانه آسـتان سـپهر نمون ساخت. از این که زکی خـان زنـد پـدر بدسـیرش در اوقـاتی که از جـانب کریم خـان بنی عمّ خـویش به سـرداری مملکت مازنـدران و حول وحوش آن سامـان نـامزد بود، اهالی چهارده کلاته دامغان را به جرم تهاون در کارسازی سیورسات، قتلی وافر فرمود و در آن جـا کلّه مناری از رئوس آن بیگناهان برپا نمود و تفنگچیان چارده کلاته در آن [۴۸] اوقات در اردوی معلّی سرگرم جانفشانی بودنـد، لهـذا شاهنشاه دین پرور محمـد خان بدگهر را به دست ایشان سپرد که به کیفر خون آباء و صـله ارحام خویش زهر فنا در کـامش ریزنـد و از دار سیاسـتش آویزنـد. آن شـیران بیشه هیجا خون روباهی را به قصاص خون جمعی بیگناه لایق ندیـده، گـوش هـای او را به دنـدان قهر خائیدنـد و بـا آن حـال تبـاه در بیابـان سـرگردانی مطلق العنـانش آورده، تصـدّق فرق فرقدسا گردانیدند. آن کور بینوا کورکورانه خود را کشان کشان و تکدی کنان به صوب بصره کشانید؛ سالیانی چند با کمال پریشانی گذرانید تا در ویرانه کور جغدآسا منزل گزید.

بیت:

بلند و پست جهان جمله دشمنان تراست که گاه در بن جاهند (۱)و گاه بر سر دار بالجمله در منزل میانج گرمرود (۲) ابو الفتح خان جوانشیر، ولـد ابراهیم خلیل خان که به حکم یرلیغ بلیغ احضار شـده بود، از تقبیل آسـتان سدره نشان سـر بر اوج آسـمان سود.

در ورود موکب منصور به چمن سـلطانیه به عرض آن خسـرو یگـانه رسـید که سـلیمان خـان قاجار را دیو نفس اماره از راه در برده و به وسوسه و دمدمه علی همت خان کلیایی و خان بابا خان نانکلی و فتوی خبط دماغ از کار خدمت فراغ جسـته و دیوانه وار در ویرانه خلافـت (۳) نشسـته است. چون قامت بی قابلیتش از لیاقت تشـریف خودسـری عور و عروج بر مدارج سروری از چنـان ناقـابلی دور بود، بنـابرآن شاهنشـاه یگـانه آن ترانه را چون فسـانه اطفال خیال نموده اعتنایی به حرکات ابلهانه آن دیوانه نفرمود و از همانجا منشور قضاف)

۱- . مجلس: (چاهند)

۲- . میانج امروزه شهرستان میانه خوانده می شود و گرم رود، رودی است که از سراب برمی خیزد و در گرم رود با آب میانج جمع شده به سفیدرود می ریزد.

۳- . مجلس: (خلاف)

دستور به تفریق جمعیتی که با او بودند صادر و صفت حلم و حوصله شهریار عالم گیر بر نزدیک و دور ظاهر شد، زیرا که خویش و بیگانه از اطراف ممالک به طغیان برخاسته، هریک در طرفی هنگامه آراسته بودند.

فرد:

پر دلی باید که بار غم کشدرخش می باید تن رستم کشد بالجمله در چمن مزبور شوق ملاقات دراری بحار خلافت، شاهزادگان والاـ تبار گریبان گیر خاطر مرحمت مظاهر آمد و حکم خاقانی شرف صدور یافت که: جناب ملا علی اصغر دودانگه هزار جریبی مازندرانی ملا باشی سرکار پادشاهی، نوّاب عباس میرزا و محمد قلی میرزا و حسین قلی میرزا را از دار الخلافه طهران برداشته، در هرجا از منازل عراق که خسرو آفاق را توقف باشد، شرفیاب گردند. موکب فیروز بعد از توقف یکروز از آن چمن دلفروز حرکت و از راه قلمرو علی شکر (۱) و در جزین عزیمت عراق مینو قرین فرمود. در منزل در جزین نوّاب شاهزادگان به شرف زیارت جمال بی مثال شاهنشاه با اقبال مسرور و ازین طرف قرین الشرف نیز، خاطر مرحمت مظاهر شاهانه از ملاقات ایشان قرین حبوری نامحصور آمد و پس از اطفاء نایره شوق، اذن مراجعت به دار الخلافه حاصل و روان شدند و شاهنشاه گیتی پناه به عزم رزم خصم کینه خواه با سپاهی انجم دستگاه به صوب مقصود شتابان آمدند.

ذکر حرکت حسین قلی خان از اصفهان به صوب کزّاز و فراهان و داستان [۴۹] محمد ولی خان قاجار نادان و اختتام کار ایشان و اطاعت حسین قلی خان

بعد از آن که حسین قلی خان در دار السلطنه اصفهان به اخذ اموال تجار و متمولین آن سامان پرداخت و اسباب کار مخالفت را آماده ساخت، به خیال آن که شاهنشاه آگاه را¬.

۱- . از زمان قراقویونلوها تا زمان نگارش این تاریخ، قلمرو علی شکر، همدان نامیده می شد. مینورسکی در کتاب سازمان اداری حکومت صفوی، پاورقی صفحه ۲۰۲ می نویسد: (خانیکف در نقشه ای که ترسیم کرده است (جلد چهاردهم Z .G .E . چاپ ۱۸۶۳) آن را به نام Shakarنوشته است نه Shak¬.

از عزیمت به جانب تختگاه مانع آید و صف مجادلت و محاربت را به نوعی که تواند در محال عراق آراید، از آن دیار خلد آثار حرکت کرد و روی به سوی کزاز و فراهان آورد.

لشکرها از فارس و عراق همراه داشت و خاطر فاتر بر محاربت برادر بلند اختر گماشت.

محمد ولی خان قاجار که بعد از شکست محمد خان زند نابکار به حکم توقیع وقیع سلطانی مأمور بود که با جمعیت رکابی از محال سیلاخور به صوب گلپایگان شتافته منتظر حکم ثانی باشد، به مفاد (کل ناقص ملعون) ملعنت باطنی را ظاهر و لنگ لنگان قدمی برداشته با فوجی که داشت بار اقامت در اردوی نادانی مثل خود گذاشت. در محال درجزین خبر ورود حسین قلی خان به فراهان و حرکت ناهنجار [محمد] ولی خان ضلالت نشان به عرض شاهنشاه صاحبقران رسید. بلا تأمل رایات عزم را از آن جا شقّه گشا و در منزل ساروق من قری (۱) فراهان، نزول اجلال نموده، روزی دو به جهت آسایش سپاه و اتمام حجت بر خصم کینه خواه در آن منزل اقامت فرمود. ملکه آفاق و عاقله با وفاق خاتون روزگار و بانوی خیریت شعار، اعنی والده معظمه محترمه خاقان مروّت آثار، در آن منزل ارم دیدار به عزم ملاقات فرزند نامدار خورشیدوار ضیا افروز بزم سپهر کردار شد. تبیین این مقال آنکه، خبر شورش حسین قلی خان به عرض آن ملکه جهان رسید؛ اولا به تحریر مکاتبات نصحیت آمیز و تقریر فرستادگان صلاح انگیز، فرزند نادان را از آن حرکات ناهنجار منع نمود و چون به هیچ وجه من الوجوه فایده ای بر آن مترتب نبود، خود به نفس نفیس در هودج زرنگار خورشیدوار قرار و به اردوی فرزند جهالت شعار عزیمت فرمود. در منزل چاله سپاه او را ملاقات کرد و از حقوق مادرانه داستانها به میان آورد و نصایح مشفقانه و اندرزهای حکیمانه بیان آنچه دانست و توانست به اصلاح کار پرداخت و عاقبت کاری نساخت. ناچار به امید مروّت و گذشت حضرت صاحبقران تاجدار به اردوی ظفر کردار شتافت و بسانی (۲) که لایق یافت، به ذکر موجبات اصلاح ذات البین زبان گشود که فرزندی حسین قلی را از این جسارت خودرأیی و هرزه درآیی منظور نیست، بلکه مداخل فارس مخارج او را مقدور نه. هرگاه نظر به پاس اخوت و فتوای (۳) شرع مروّت، ولایت کرمان نیز ضمیمه آن مملکت شود و زمامی)

۱- . من قری: از قریه های.

۲- . مجلس: (به سیاقی)

۳- . ملّی: (فتوی)

اختیار آن بوم به او عنایت رود، دیگر عذر مسدود است و بهانه هنگامه جویی مفقود.

شاهنشاه دانا اگرچه از لجاجت خاطر و ضلالت باطن و ظاهر او از کمال دانایی آگاه بود، ولی محض از جهت اتمام حجت و الزام آن مریم سریرت این مطلب را قبول فرمود.

حسین قلی خان، قبول این مطلب را [۵۰] حمل بر جهات دیگر [کرد] و تفویض ایالت دار السلطنه اصفهان را نیز ضمیمه آن ملتمسات مستنکر نمود. پس از قبول این معنی باز بهانه [ای] دیگر جست و خار اندیشه های باطل از خارستان خاطرش رست.

شاهنشاه مؤید بعد از اتمام حجج قاطعه چنین فرمود که: این لجوج نادان را تمنا حاصل نمودن و اقطاع بخشودن اگر همه یک شبر (۱) باشد، در کیش سلطنت حرام است و قطع و فصل این متمنیات، موقوف به برش حسام آب فام (۲).

[مصرا]ع:

شمشیر دو رویه کار یک رویه کند. بالجمله اردوی ظفر شکوه را در همان منزل ساروق گذاشت و مهدی قلی خان قاجار قوانلو و حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله را به محافظت گماشت و خود مانند شیران خشمگین با سپاهی که از صدمه نعال مراکبشان (۳) لرزه بر کره زمین افتد، همگی جریده (۴) و سبای (۵) از منزل مزبور حرکت در دو فرسنگی اردوی حسین قلی خان بار اقامت افکندند.

در روز شنبه، بیست و هشتم شهر صفر المظفر در صحرای کمره صف جدال آراسته شد و خاطرهای دلیران به کینه خواهی هم برخاسته، چرخچیان (۶) هردو صف از دو طرف بنای دستیازی گذاشتند و عظمای امرای سپاه بنای یورش و اسب تازی داشتند. شاهنشاه مروّت شعار را عرق محبت اخوت به حرکت درآمده، اندیشید که هرگاه سپاه کینه خواه را به حرب اجازت فرماید، شاید در بین گیرودار تیری از شست قضا پران آید و آن برادر جهالت سیر با تیرانداز اجل دست و گریبان گردد و علی العجالهی)

۱- . شبر: یک وجب

۲- . حسام آب فام: شمشیر آب گونه، شمشیر تیز

۳- . نعل های اسب های شان

۴- . جریده: گروهی از سواران بدون پیاده

۵- . سبای: سواری که مایحتاج خود را به فتراک بسته و مسلح و مکمل یراق می راند؛ سوار زبده؛ زبده

۶- . مقدمه الجیش، پیشقراول اول لشکر (دهخدا ذیل چرخچی)

سواره و پیاده لشکر ظفر قرین را از مبادرت در رزم و استعمال اسلحه منع فرمود و جناب میرزا موسی منجم باشی گیلانی را با فرمایشاتی مشعر بر وعده و وعید و حاکی از بیم و امید نزد آن سفیه عنید (۱) روان فرمود.

حسین قلی خان قبل از عزیمت میرزا موسی، از مدد دوربین، صفوف دلیران عرصه کین را به نظر دقت نگریست و از سستی و اقدام به چنان جسارتی سخت به غایت دلگران گشته بی نهایت گریست. شاهنشاه فیروز را از پای تا سر غرق آهن و پولاد و جیقه مرصّع را زیب مغفر رومی میلاد و مظهر قهر حضرت جباری را بر فراز خنگ ختلی نهاد دید و دل در برش مانند مرغ نیم بسمل طپید. دانست که با برگزیده خدا ستیزه کردن، پنجه به خون خود بردن است و عاقبت خوناب دل خوردن.

جنگی که با برادر بلند اختر در نظر داشت با بخت خود به میان گذاشت. اقدام در رکاب بوسی را انتظار بهانه می برد و از فقدان این تمنا حسرتها می خورد. چون ملاحظه نمود که جناب میرزا موسی از قلب همایون، که زیب از فرّ وجود حضرت صاحبقران زمان داشت، جدا گشته به سوی او روان است، وساطت چنان جنابی را در چنین هنگامی دلیل بر نزول آیات رحمت یافت و قدمی چند پیش رفته به استقبال او شتافت. فرمایشات علیّه را حاکی بر وفور رحمت و رأفت خاطر تنبیه بود، به گوش هوش شنید [۵۱] و بی اختیار به ادای این شعر حضرت لسان الغیب رطب اللسان گردید:

خواجه حافظ:

شکر خدا که هرچه طلب کردم از خدابر منتهای مطلب خود کامران شدم این بگفت و بدون مشاوره احدی از سران و سرکردگان سپاه و یاران همراه توسن عزیمت را گران رکاب و سبک عنان ساخت و از میان میدان پیاده گشته و دوان دوان تعجیل جسته، خود را بر سم سمند فلک پیوند انداخت. خاک قدم خنگ مجره تنگ را از ابر دیدگان (۲) آبیاری کرد و مروّت سرشار شهریار تاجدار را در عفو زلّات بی شمار به یاری آورد.ن)

۱- . نادان ستیزه جو

۲- . ملّی: (دیده گان)

شاهنشاه رأفت آیت را مهر اخوت چنان به حرکت آمد که از همان صدر زین دست مرحمت را دراز از آستین کرده به گردنش آویخت و تا غبار شرمساریش را فرو شوید. لآلی غلطان بر چهره شرمگینش فرو ریخت؛ هردو لشکر از رقت آن دو برادر به گریه افتادند و خصمان کینه خواه بنای مخاصمت را بر مصالحت نهادند.

شاهنشاه پایدار به عنوان دستگیری، دست برادر کامکار را گرفته از میدان رزم به ایوان بزم آورد و به فرمایشات عنایت آمیز نشاطانگیز، فوج غم و الم را از خاطرش بیرون کرد.

[محمد] ولی خان کفران نشان را که در جسارت کافر نعمتی عذری لنگ داشت، چون یک پایش از پای دیگر کوتاه تر بود، به یک پا بر فلک آویختند و از این که در رشته خدمت (۱) گرهی افکنده بود، به ضرب چوبش از ناخن ریختند. در آن شب هردو لشکر در جایی که بودند، آرام گزین شدند و علی الصباح لشکر معسکر حسین قلی خان وارد اردوی ظفر قرین آمدند. خوانین و رؤسا و سرخیلان عراق و فارس که با او همراه و در حقیقت گمراه بودند، از عفو تقصیرات کلاه گوشه مباهات بر اوج سماوات (۲) سودند.

هریک فراخور احوال مورد نوازش آمده و اذن مراجعت حاصل نموده روانه اوطان شدند.

شعر:

برومند باد آن همایون درخت که در سایه او توان برد رخت از جهت رفع اراجیف کاذبه، به صوب هر مملکتی امیری نامدار فرستاده شد و اسباب مراجعت موکب فیروز آماده آمد. محمد علی خان قاجار قوانلو معروف به خالو به سرداری مملکت فارس مأمور و نوروز خان عز الدینلوی ایشک آقاسی باشی به سالاری ولایت کوهکیلویه مسرور و حسین قلی خان دولو به سپهسالاری دار الامان کرمان، همدوش حبوری نامحصور شد.

رایات نصرت علامات در پانزدهم شهر ربیع الاول به صوب مستقر خلافت کبری معطوف و اهالی دار الخلافه از وقوع فتوحات تازه بی اندازه مشعوف گردیدند.

[مصرا]ع:

شاه هر سو که کند روی نماند خطرت)

۱- . مجلس: (خدمت گزاری)

۲- . ملّی: (سموات)

ذکر صادرات ایّام توقف طهران

و عفو زلات (۱) سلیمان خان با خذلان و سیاست سایر منافقان و روانه داشتن محمود میرزا به ولایت افغان با امراء خراسان در اوقات توقف دار الخلافه طهران، سلیمان خان قاجار، که سبب عصیانش طغیان حسین قلی خان بود، [۵۲] چون خبر اطاعت او گوشزد آن سرمست باده غوایت (۲) شد، از خواب غفلت بیدار و از مخموری شراب جهالت هشیار گردید. پس از تأمل بسیار و تحمل بی شمار چاره کار و آسانی دشوار را در اطاعت دید. علی العجاله (علی همت کلیایی) را با پسرش حسین و خان بابای نانکلی و یک دو نفر دیگر که محرک سلسله فساد، و او را درین معامله شریکی بزرگ نهاد بودند، غل وزنجیر دست وگردن بسته روی عجز و امید به درگاه عرش نظیر آورد و خود را از گرد راه به اصطبل همایون رسانیده در پای کمند توسنان خاصه جبین ضراعت بر زمین نهاده آرام گزید. چون حسبا از امراء بزرگ ایل جلیل و نسبا از بستگان (۳) دودمان نبیل شاهنشاه سپهر تبجیل بود و در مراسم قانون ایلیّت احترامش لازم می نمود، لهذا زلال عفو ملوکانه لوح وجودش را از لوث گناه شست وشویی (۴) داد و سرش را از خاک مذلت برداشته، کلاه عزت بر فرقش نهاد. علی همت با پسرش حسین چون بی تدبّر در خم سفالین مخالفت جا گزیده بودند، بی تأمل در خمپاره روئین مؤاخذت جای گزین و پاره های (۵) کالبدشان در اوج هوا کبوترسان معلق زنان [شده] و بر روی زمین آسودند. خان بابای نانکلی نیز با عبد الله خان اوصانلوی افشار خمساوی که به علاوه این جسارت، به کوری توکل خان خمساوی (۶) خود سر جرأت نموده بود، از دو دیده نابینا و سالیان دراز در کنج بینوایی گرفتار انواع رنج و عنا شد. ولی خان قاجار هم به جرم موافقت با حسین قلی خان،د.

۱- . بخشیدن لغزش ها

۲- . گمراهی؛ ملّی: (غوایب)

۳- . ملّی: (بسته گان)

۴- . ملّی: (شسته وشولی)

۵- . ملّی: (پارهای)

۶- . منسوب به خمسه که اینک از بخش های استان زنجان است و بعضی از ایلات افشار، اوصانلو و اینانلو در آن ساکنند.

مغضوب نظر و تا در قید حیات بود، از سعادت خدمت حضور مرحمت دستور محروم و مهجور مانده بی اعتبارانه به سر می برد (۱).

لمؤلفه:

چو عشق بر سر خشم است ترک جان اولی که چاره می توان کرد خشم سلطان را چون از قراری که سابقا نگارش یافت، محمود میرزای افغان به جهت استمداد از دولت قوی ارکان در استخلاص ملک موروث از تصرف برادر خود شاه زمان روی نیاز به درگاه سپهر پاسبان آورده مقیم کاشانه کاشان بود، درین اوقات که حوزه (۲) مملکت از خس و خار (۳) وجود اشرار پاک گردید، شاهنشاه غریب نواز، جنابش را مورد انواع اعزاز داشته به امیر حسن خان عرب زنگوئی (۴) حاکم طبس (۵) و امیر علی خان عرب خزیمه حاکم قائنات (۶) فرامین موکده صادر و حکم قضا امضا سایر و دایر آمد که با جمعیتی کافی به این کار در رکاب شاهزاده روانه هرات و صوب کابل و قندهار گشته آن ولایات را از تصرف شاه زمان انتزاع (۷) و به نوّاب معزی الیه سپارند و افسر سروری افغان بر فرقش گذارند. به جهت پاس رسوم میزبانی و تبلیغ احکام قضا نظام سلطانی، معتمدی نامزد و نوّاب محمود میرزا و برادرش فیروز میرزا با میزبان معهود روانه صوب مقصود شدند.

وصال:

سر دشمن و دوست بر این در است ولی هریکی از در دیگر است

یکی خواست افسر نهد سر نهاد[۵۳] یکی سر نهاد آن که افسر نهاد دا

۱- . ملّی: (سپر می بود)

۲- . ملی: (حوز)

۳- . مجلس: (خس و خاشاک)

۴- . مجلس و ملی: (زنگولی)

۵- . طبس شهری است در استان خراسان که از شمال به برد سکن و کویر نمک، از مشرق به بشرویه و بجستان و خوسف، از مغرب و جنوب به کویر لوت منتهی می شود و دارای تابستانی ممتد و طولانی و زمستانی کوتاه است.

۶- . قاین: شهری است در نزدیکی بیرجند که از شمال به گناباد و تربت حیدریه از مشرق به مرز ایران و افغانستان از مغرب به شهرستان فردوس و از جنوب به در میان محدود است. محدوده کلی آن را قاینات گویند.

۷- . جدا

ذکر حرکت مذبوح اسحق میرزای صفوی و گرفتاری او از فضل توجه دودمان علوی

این اسحق میرزا ولد حیدر میرزاست که از بقیه السیف احفاد سلاطین صفویه بود. کریم خان زند در بدایت حال، اسماعیل میرزا، جدّ این اسحق میرزا را لقب عاریت شاهی بر سر گذاشته و نیز لقب وکالت به اسم خود معلوم داشته، به اسم او راهی می رفت. در زمانی که در حوالی قریه کلون آباد اصفهان با نوّاب محمد حسن خان خلد مکانش صف مبارزات دست داد، جناب شاه اسماعیل مزبور بی جهتی از صف کریم خان جدا شده پناه به رایت محمد حسن خان برد و به این سبب کریم خان همواره او را شاه نمک به حرام خطاب می کرد؛ بار دیگر هم از مصاحبت نوّاب محمد حسن خان سرپیچیده نزد کریم خان آمد و در قریه آباده سورمق فارس محبوس بود تا بعد از مدتی سرای فانی را وداع نمود.

بالجمله این اسحق میرزا، سیدی از هر حیثیت فقیر و همیشه در زاویه قناعت و گمنامی گوشه گیر و بجز عبادت حضرت ذو الجلال و حصول معاشی قلیل از ممری حلال تمنائی دیگر بر خاطر نمی گماشت و در محال چهارمحال فی الجمله مزرعی که وجه معاش او را کفایت می نمود، مهیا کرده اوقات را به زراعت مصروف می داشت. در اوقاتی که قضیه هائله سلطان شهید انتشار یافت و صادق خان شقاقی به وادی بغی و طغیان شتافت، جماعت بختیاری که پیوسته ره نورد وادی ضلالت شعاری و طبیعتشان مجبول (۱) بر این است که هر زمانی بیچاره [ای] را اسمی بی مسمی بر سر گذاشته به نام او در انسداد طرق و شوارع (۲) کوشند و جام مراد از دست ساقی راهزنی نوشند، جمعی از آن طایفه بی سروپا به قریه متعلقه به جناب میرزا وارد و او را خواهی نخواهی طوعا ام کرها بر خود امیر کردند و روی نحس به عزم راهزنی به راه آوردند.

در ابتدا ایلچیان حاجی محمد حسین خان بیگلر بیگی دار السلطنه اصفهان را که درها

۱-. آفریده شده، سرشته

۲-. بستن راهها و خیابانها

بلوک لنجان (۱) چرا می نمود، تاخت کرده به جاهای دیگر پرداختند. چندان طولی نکشید که صادق خان از نیروی بخت شاهنشاه جهان، پی سپر راه ادبار گردید. جماعت الوار کار را نه بر وفق مرام دیدند و عنقریب خود را اسیر سرپنجه شکنجه و آزار یافتند؛ بساطی که چیده بودند، برچیدند و به خیال این که گنجشک در دست به از باز در هواست، میرزای بینوا را (۲) از لباس و اسباب عاریت عاری کرده سر به صحاری دادند و هریک به عزم اوطان خویش پای گریز بر گشادند. میرزا با کمال پریشانی، کامزن بیابان بی سروسامانی شد و چند ماهی در عتبات عالیات عرش درجات در جوار اجداد طاهرین فارغ از حوادث آسمانی بود. در زمان فتنه حسین قلی خان، اندیشمند (۳) گردید که شاید قلیل مزرعه او که در عراق و مایه توکلش منحصر به همان است، از صدمات آمدوشد سپاه لگدکوب حوادث گردد، لهذا از عتبات (۴) به بصره آمده از راه دریا وارد سواحل فارس شد. در مابین بهبهان و کازرون الوار ممسنی به او برخورده باز بنای [۵۴] هنگامه سازی داشتند. گماشتگان محمد علی خان قوانلوی قاجار که در آن اوقات سردار مملکت فارس بود، او را گرفته به دار العلم شیراز بردند و چندی در خلوتی از ارک شهر محبوس کردند تا برحسب امر قدر قدر اعلی، او را از شیراز به شهر دماوند برده یک دو سال در بند داشتند؛ بالاخره به توسط اشرف خان دماوندی حاکم، که سیدی بی مانند بود، توسل به اولیای دولت ابد پیوند جسته امنا و وزرا در حضرت سلطنت علیا شفاعت آن سید بینوا را به آیینی که مصلحت دیدند، نمودند و خلاصی او را جبین (۵) ضراعت بر خاک سودند.

صاحبقران با داد و دین، محض از راه احترام دودمان حضرت سید المرسلین او را مطلق العنان فرمود و در دار السلطنه اصفهان به دعای دوام دولت ابد اقتران مشغول بود تا وداع سرای زندگانی نمود- اللهم اغفره.ن)

۱- . در نزدیکی اصفهان در دو طرف زاینده رود قسمت بالای رودخانه را لنجان بالا و قسمت پایین را لنجان و پایین و هردو را لنجانات گویند و در سازمان اداری به نام فلاورجان نامیده می شوند.

۲- . ملّی: (بینواز)

۳- . ملّی: (اندیشه مند)

۴- . مجلس:+ (عالیات)

۵- . ملّی: (چنین)

ذکر عزیمت جعفر قلی خان دنبلی به ولایت خوی و تعیین سپاه از درگاه شهنشاه کی به دفع و رفع وی

قبل از این نگاشته آمد که: جعفر قلی خان دنبلی برگشته بخت، از بیم سطوت قهر قهرمان با تاج وتخت، قلعه خوی را گذاشته به سمت بایزید شتابان و به اکراد یزیدی پناه برده زوایای کوه ماکو را مأمن امن وامان ساخت و ایالت خوی و سلماس [را] به برادرش حسین خان مفوض و خود از سعادت این نعمت عظمی محروم و از محرومی گرفتار انواع رنج و مرض شد.

چون نوای مخالف مخالفت حسین قلی خان از عراق به آذربایجان رسید و موکب فیروز خسرو ظفر اندوز به عزم دفع آن فتنه از آن جا راجع گردید، جعفر قلی خان این معنی را از فرط جهالت حمل بر عروج خود بر مدارج عزت کرده فوجی از اکراد یزیدی را از ملك شیز و بایزید برداشته روی زشت به تسخیر آن ولایت چون بهشت آورد. فریق دنبلی نیز که در خارج شهر بودند، بر دور او جمع گشته، قلعه را به شدت محصور داشتند. حسین خان برادر او چون به الطاف شاهنشاه صاحبقران مستظهر بود، در قلعه داری ثبات ورزیده وقایع را به انهای مسرعان سریع (۱) معروض سدّه ستیّه (۲) اعلی و استدعای تعیین لشکری جرار به دفع برادر نابکار از دربار فلك مدار معلّی نمود. بلا تأمل ابراهیم خان قاجار دولو برحسب اشاره خسرو معدلت خو با سپاهی کینه جو روی به آن سو آورد و حسین خان برادر مهتر را از ظهور این یاوری از تنگنای حصار ذلت و کهتری بیرون آورد (۳). حسین خان نیز خود را از قلعه به او ملحق ساخت و شکوه خصم احمق را بی رونق نمود.

طرفین صف مجادلت در خارج قلعه آراستند و دلیران رزمجو به کینه جویی همت.

۱- . قاصدان تندرو

۲- . ملّی: (شده تنبیه)؛ مجلس: (سدّه ستیّه) (نسخه مجلس درست است و معنای آن (تخت رفیع) است).

۳- . این عبارت (و حسین خان برادر مهتر را از ظهور این یاوری از تنگنای حصار ذلت و کهتری بیرون آورد) در نسخه مجلس موجود نیست.

برخاستند. طایر تیر را نوبت بلندپروازی شد و جوان سرو قامت سنان را هنگام زبان درازی آمد. از گرد گیرودار سپاه مرکز عرصه خاک کره افلاک آمد و شوخ چشمان عرصه افلاک را نظر حیرت بر کره خاک. از هنگام ظهر که وقت زوال شوکت خصم بد خصال بود، تا زمانی که غراب تیره فام شام بر سطح هوا بال گشود، کانون رزم گرم و تن های بی سر و سرهای بی تن از صدمه نعال مراکب چون توتیا نرم گردید. از این که سپاه کینه خواه ترک تکیه به نیروی [55] اقبال شاهنشاه نصرت همراه داشتند، به حملات دلیرانه همت بر انهزام صفوف جمعیت اکراد بدنهاد گماشتند. در اندک زمانی تن های اکراد یزیدی و شکّاک بر خاک هلاک ریخت و خون آن تیره بختان از شومی طالع وارون جعفر قلی خان، با خاک رزمگاه آمیخت. آن خیره سر از بیم جان خویش با یاران بد اندیش راه فرار پیش و به عادت گذشته روی به بنگاه اکراد کافر کیش نهاد. لشکر منصور به تعاقب آن خر بدسیر تاختند و هر که را یافتند، از لباس عاریت عریان ساختند. اکثری از طایفه اکراد و فریق دنبلی زنده (۱) دستگیر و اموال و اسباب ایشان کلاکسیب غازیان شیر گیر شد.

امنای دولت خداداد، بعد از وصول بشارت این فتح به مستقر خلافت ابد بنیاد، مراتب را به پایه سریر عرش نظیر عرضه دادند و ابواب سرور بر چهره خاطر مهر ظهور گشادند. از جامه خانه عنایات خسروانه، خلاع بیکرانه به سرکردگان و سران سپاه ظفر همراه عنایت رفت و ابراهیم خان سردار را به علاوه خلعت زر تار خنجر و بند شمشیر جواهردار مرحمت شد. سپاه منصور احضار به دربار سپهر دستور و ابراهیم خان به توقف تبریز (۲) مأمور آمد. اسیران دنبلی به توسط حسین خان از دیوان مروت ارکان برات آزادی یافتند و سایر گرفتاران از اکراد و غیره برحسب امر خاقان سیاست گزار از سر افشانی تیغ آبدار به دار بوار شتافتند. پس از روزی چند از تأثیرات قضا و تدبیرات قدر، حسین خان حاکم خوی را سوء مزاجی عارض و روزبه روز مرض بر قوه استیلا یافته عاقبت بر بستر هلاک خفت و داعی حق را لبیک اجابت گفت. جعفر قلی خان فرصت را غنیمت یافت و با فوجی از اکراد یزیدی، بدون مانع به ورود قلعه خوی شتافت.ز)

۱- . ملّی: (زند)

۲- . مجلس: (شیراز)

بیت:

تـا نمیرد یکی به ناکـامی دیگری شاد کام ننشـیند بعـد از ورود به قلعه چون اسـتقلال خود را در ایالت، بی حکم اولیای دولت قوی آیت، ماننـد کشتی در گرداب و حبـاب بر روی آب بی ثبـات می دیـد، لاـجرم متوسـل به اذیال (۱) عنایـات داور مروّت آیـات گردیـد، ادای پیشـکش و مالیـات دیوانی را ملتزم آمـد و خـدمت مزوّرانه را بر ذمت خود لاـزم سـاخت. به جهت اتمام حجت خلعت و منشور ایالت به سرافرازی او مرحمت شد و ولد اکبرش به عنوان گروگان احضار به دربار سپهر آیت گردید.

مصرا [ع]:

تا باز چه حقه بازی آغاز کند

ذکر وصول ایّام زمسـتان و هنگام آرام در شبسـتان و تعداد بعضـی خیرات و مبرات و فی الجمله تذکاری از احوال حسین قلی خان و حکومت او در سمنان و کاشان

زمـانه را هنگـام دی شـد و نـوبت اسـتماع رود و نی آمـد. بـازار طرب را هنگـامه گرم گردیـد و قلب و دلـبران به دلـداری دل باختگان نرم. شاهنشاه عدوکاه، گاهی به اقتضای ایام زمستان به بزم شبستان شتافتی و بدون ارتکاب به آن خانه برانداز هوش و اسـتماع صدای نوشانوش شاهد بهجت و عشـرت در آغوش یافتی؛ شـبها به عیش و نشاط به سر بردی و روزها روی همایون به نظم مهمات آوردی. چون بعد از وقوع قضـیه سلطان شهید [۵۶] که از دار العلم شـیراز به مسـتقر خلافت ابد طراز تشریف فرما بود، در دار الایمان قم در روضه مطهر (۲) انجم تحشّم چنین نذر نمود که: هرگاه به عون عنایت الهی و فیض حمایت دودمان حضـرت رسالت پناهی- صـلوات الله و سـلامه علیهم اجمعین- خصـمان نکبت توامان را گوشمالی به سزا دهد و پای عرش سا برپایه تخت خلافت نهد، مبلغ یکصدهزار تومان زر نقد به مصارف روضه مطهره آن بضـعه احمدی- صـلوات الله علیها- تاریخ ذو القرنین متن ۱۰۰ ذکر وصول ایام زمسـتان و هنگام آرام در شبستان و تعداد بعضی خیرات و مبرات و فی الجمله تذکاری از احوال حسین قلی خان و حکومت او در سمنان و کاشان ..... ص : ۱۰۰ه)

۱- . دامان

۲- . مجلس: (مطهره)

مبـذول سازد و همچنین در سایر اماکن مقـدسه به قـدری که لازم داند به مراتب خدمت پردازد؛ لهذا در این اوقات که از فرط خلوص نیت متمنّیاتش مقبول درگـاه ایزد بی ظنّت (۱) گردیـد و شاهـد بخت و دولت را هر هفت کرده در کنار دیـد و رایت اعـدای شـوکت قـوی آیت را نگونسـار فهمیـد، به ادای نـذورات معهوده وفـا نمود و پروردگـان بحروکـان را به قـدری که در حوصـله گمـان گنجـد، در اتمـام و انجـام آن صـرف فرمود. در هریـك از روضات مقـدسات نجف اشـرف و کربلای معلّی و کـاظمین و بقعه حضـرت عبـاس و ارض فیض قرین جنـاب رضوی و روضه مطهره بضـعه حضـرت مصـطفوی و بقعه شاهچراغ واقعه در دار العلم شـیراز- صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین- گنج های سیم وزر و خزائن لآلی و گوهر پرداخته شد و قنادیل و ابواب ضـرایح زرّین و سیمین و گوهر آگین و تذهیب قباب فلك تمکین و احداث صحن و مدارس و مساجد رفعت آیین از همت شاهنشاه زمان و زمین ساخته. علاوه بر آن، نذورات بی شـمار و صدقات بسـیار نامزد فقرا و ضعفای هر دیار نمود. مولانا (۲) محمـد اسـماعیل مازنـدرانی معلـم شـاهزاده حسـن علی میرزا را قـاسم الصـدقات فرمـود و همه سـاله بـدره هـای سـیم وزر مصحوب او و جمعی از امانت سیر، روانه هر دیار می ساخت و به مرمت احوال بینوایان هر بوم وبر می پرداخت. و نیز در همین سال فرخ فال، بنای عمارت قصـر قاجار در ری (۳) و تخت قاجار (۴) در شـیراز شد. قصر قاجار در ری به قدر ربع فرسنگ از سمت شمال، از دار الخلافه طهران بعد دارد. تخت قاجار شیراز نیز به همین منوال است. در اکثر بلاد از همت رای عالی خسرو عدالت بنیاد، بناهای اسـتوار پایدار آمد. ذکر آن نذورات و صدقات و ایراد اوضاع ابنیه و عمارات، مناسب سیاق تاریخ نیست- انشاء الله المجیب- در خاتمه این کتاب فصاحت نصیب، عنقریب ذکر خواهد شد.

بالجمله حسین قلی خان بعد از آن که پای در دایره فرمان نهاد و در رکاب ظفر مآبهی

۱- . مجلس: (بی ضنّت)

۲- . مجلس: (علاوه)

۳- . بین تهران و شـمیران قرار داشـته که در عهـد رضا شاه تخریب شـد. بنای وزارت دفاع، زنـدان قصـر و مخابرات در خیابان شریعتی، بازمانده قصر قاجار است.

۴- . عمارت باغ تخت در شمال شیراز و نزدیک مقبره باباکوهی

صاحبقران مظفر به دار الخلافه طهران آمد، ولایت سمنان در عوض نان خانه و علفخوار به او مرحمت و خود نیز روانه آن ناحیت شد. چون سر پر شورش را بخار غرور پرزور دریافته بود، باز در جزو (۱) هواهای خودسری بر سر آورد و خواست به دیار خراسان به امید اعانت امرای آن سامان پی سپر شود. اعوانش که از جمله ارادت کیشان حضرت صاحبقران بودند، مانع شدند و به تدبیرات حسنه [۵۷] این فتنه را دافع آمدند. اندیشه کرد که مبادا این مطلب بروز نماید و کار دیگرگون شود، فورا خود به درگاه آسمان جاه آمد و به توسط مقیمان پایه تخت عرش سا معروض داشت که: مداخل ولایت سمنان مخارج مرا کافی نیست؛ هرگاه ولایت دیگر ضمیمه آن شود، از همت و مروت (۲) ملوکانه دور نه. شاهنشاه آگاه، بنابر مراعات جانب اخوت، به ایالت ولایت کاشانش سرافراز فرمود و چون از فقدان فرزند به غایت دلتنگ و مستمند بود، نوّاب شاهزاده محمد تقی میرزا که در آن ایّام ملقب به شاهنشاه و بعد از آن حسام السلطنه لقب یافت، به مصاحبت دائمی او نامزد و هردو را روانه آن ولایت نمود. زمام اختیار ولایت سمنان به نوّاب محمد ولی میرزا داده شد و اسباب بخت و بهروزیش آماده آمد. دار السلطنه قزوین را نیز شاهزاده فرخ لقا محمد علی میرزا حکمروا گردید و در ساعتی سعد شرف اندوز آن دیار فرخ زا آمد.

لمؤلفه:

ایام کامرانی برنا و پیر شدهر شاهزاده صاحب ملك و سریر شد ت)

۱- . مجلس: (در جزء)؛ ملّی: (درخر)؛ در جزو: در نهان

۲- . ملّی: (مرورت)

بخش ۲

ذکر بهاریه سال خجسته مآل قوی ئیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و سیزده هجری [قمری] و عزیمت رایات ظفر آیات به صوب خراسان و تعیین شاهزاده عباس میرزا با منصب جلیل ولیعهدی دولت به ایالت آذربایجان

لمؤلفه:

همایون عید فرخ زد قدم در عرصه کیهان جهان پیر شد برنا چو بخت خسرو دوران

به اطفال ریاحین گوهر افشان ابر آذاری (۱)و یا بر زیردستان است دست شه گهر افشان رایت شهریار زرّین لوای خورشید در روز پنجشنبه سیزدهم شوال المکرم سنه یکهزار و دویست و سیزده، هفت ساعت از روز گذشته، به تسخیر خاورزمین حمل عزیمت آرای شد و تیّر (۲) اصغر را با مرتبه بلند ولیعهدی به افتتاح ابواب قلاع باختر، فرمانروای گردانید.

لشکر بهار به عزم دفع هنگامه جویان دی که در زوایای چمن و خبایای (۳) گلشن پای به دامن بودند، تاختن آوردند و به یاری ادوات نباتات از پیکان غنچه و خنجر بیدو سنان سوسن، رخنه گران باغ را از مأمن و مسکن بیرون کردند. شهزاده سحاب که زادهها

۱- . ملّی و مجلس: (آزاری)

۲- . ملّی: (تیر)

۳- . نهانی ها، نهفته ها

دارای دریاست، از شورش برادران صرصر، افغان کنان به دربار دارای بهار شکایت گزار شد و مباشر صبا میدان گلشن را به جهت آرایش سور سوری زینت نگار سفیر فروردین با تحف الوان ریاحین به دار الخلافه گلشن نزول نمود و خسرو ربیع نوباوگان نهال را به ملک آرایی دار المرز چمن و فرمانفرمایی مملکت گلشن مأمور فرمود.

شاهنشاه فیروز بخت بر فراز تخت آسمان رخت قرار یافت و ایوان خلافت و پیشگاه سلطنت رونق پیرار و پار [گرفت].

لمؤلفه:

به ایوان کیان دارا (۱)کیانی تاج بر تارک وجود او ز پا تا فرق غرق گوهر الوان

که دیده آفتابی را که جا بگزید بر مسندو یا خود آسمانی را که او گنجید در ایوان

به اطفال ریاحین گوهر افشان ابر آذاری (۲)و یا بر زیردستان است دست شه گهر افشان پس از انجام [۵۸] مهام شیلان در خلوتخانه خاص نشسته با امینان (۳) بزم شوکت جاوید مناص بزم مشاورت آراست و به فتوای (۴) مفتی رای جهان بین، به عزم تسخیر ولایات خاورزمین برخاست. سبب عزیمت آن که: بعد از آن که سلسله غدّار (۵) شاهرخیّه، از صولت قهر قهرمان سلطان سعید شهید از هم ریخت، نادر میرزای ولد او به هرات گریخت. چون قضیه شهادت خاقان مغفور روی داد و از قراری که سابقا ذکر شد، ولی خان قاجار با جمعیت رکابی از ارض اقدس به دار الخلافه مقدس روی نهاد، نادر میرزا بدون عایقی وارد آن ارض فیض قرین [شده] و عریضه مزوّرانه انفاد درگاه شاهنشاه فلک تمکین [کرد] و مستدعی تفویض (۶) اختیار آن سرزمین شد. چون بدون اذن و رخصت جسارت به این کار ورزیده بود، لهذا تنبیه او در کیش ملکداری لازم نمود.

از این که اطمینان در چنین هنگامی از اطراف مملکت فسیح المساحت ایرانض)

۱- . مجلس: (کیان دار)

۲- . ملّی و مجلس: (آزاری)

۳- . ملّی: (افیان)

۴- . ملّی و مجلس: (فتوی)

۵- . ملّی: (قرار)

۶- . ملّی: (تفریض)

واجب، خاصه از طرف آذربایجان و مراقبت احوال امرا و خوانین آن سامان، اهم از جمیع مطالب بود، وجود شخصی با وجود در آن سرزمین لازم می نمود؛ لهذا رای مبارک بر آن قرار یافت که نوّاب شاهزاده عباس میرزا را به آن طرف گسیل سازد و پس از اطمینان خاطر به عزیمت سفر خراسان پردازد.

چون نوّاب معزی الیه به سبب قرارداد سلطان شهید، ولیعهد این دولت سدید (۱) و در هر فنی از فنون بزرگی و زیرکی کامل و رشید بود، شاهنشاه صاحبقرانش از میان سایر شاهزادگان والاتبار منتخب نمود [و] در روزی معین خلعت آفتاب طلعت ولایت عهد و نیابت سلطنت جاوید مهد، او را زینت تن و خفتان (۲) و شمشیر و کمر خنجر مرصّع که از لوازم منصب ارجمند ولیعهدی است، آرایش پیکر آن ثانی تهمتن شد.

شاهزادگان و امنا و امرا و اشراف اطراف و خاصان درگاه مجرّه مطاف، تهنیت و مبارکباد گفتند و گوهر قبول این مطلب را به منقبت ارادت سفتند. سپاهی جرّار که امورات آذربایجان را کافی و سزاوار باشد، نامزد رکاب ولیعهد دوران و از امرای با اعتبار، نظام الدوله سلیمان خان قوانلوی قاجار و از مشیران کارگزار، جناب سیادت انتساب میرزا عیسی الملقب به میرزا بزرگ فراهانی (۳) را، که همشیره زاده و تربیت یافته خالوی خود، مرحوم میرزا محمد حسین فراهانی المتخلّص به وفا وزیر سرکار امراء زندیه بود، به التزام خدمت آن شاهزاده والاشأن روان فرمود و ابراهیم خان قاجار دولو را که در تبریز اقامت داشت، از جمله ملتزمین و ملحقین رکاب نوّاب شاهزاده نمود.

پس از آن اعتضاد الدوله العلیّه ابراهیم خان ولد مهدیقلی خان، عمّ محترم را که از رتبه جلیل مصاهرت (۴) حضرت سلطنت بر امثال و اقران برتری داشت، با فوجی از شیران بیشه کارزار و میران نامدار به توقف چمن گندمان و چارمحال و محافظت اطراف ممالک عراق و فارس برگماشت.دی

۱- . محکم و استوار

۲- . قسمی از جامه گژآگند که به هنگام رزم پوشند. گژآگند یا کژاغند جامه ای را گویند که درون آن را به جای پنبه از ابریشم پر کنند، بخیه بسیاری زنند و روز جنگ پوشند (ر. ک: معین ذیل خفتان و گژاغند).

۳- . وزیر عباس میرزا نایب السلطنه که در ۱۲۳۷ در تبریز وفات یافت. از آثار او می توان (اثبات النبوه الخاصه) به فارسی؛ (احکام الجهاد و اسباب الرشاد) که رساله ای است فارسی پیرامون جهاد که آن را (جهادیه کبری) نیز نامند. (ر. ک: معین ذیل قائم مقام).

۴- . دامادی

در خلال این احوال، محمد آقای دیوان افندی از جانب سلیمان [۵۹] پاشای وزیر دار السلام بغداد، با انواع پیشکش های لایق به درگاه امیدگاه خلایق (۱) شرفیاب و جلوس میمنت مأنوس را مبارکباد و تهنیت گفته از مراحم گوناگون کامران و کامیاب آمد. بعد از اکرام خلعت و انعام، خرّم و شادکام رخصت رجعت حاصل نمود.

موکب اعلی چند روزی به جهت اتمام کار در خارج قلعه قریه دولاب، من توابع شهر طهران اقامت فرمود و بیوک آقا ولد جعفر قلی خان دنبلی، که قبل از این حکم احضارش رفته بود، شرفیاب سدّه ستیّه (۲) اعلی شده، مأمور به توقف دار الخلافه بهجت انتما گردید. نوّاب حسین قلی خان هم از کاشان، برحسب احضار، شرفیاب رکاب فیروزی طراز [شد] و عقاب رایات ظفر را از خارج شهر نوبت پرواز آمد.

ذکر حرکت موکب فیروزی نشان به جانب مملکت خراسان و اوضاع اتفاقیه و فتح قلعه نیشابور

در یوم پانزدهم شهر ذی حجه الحرام سنه یکهزار و دویست و سیزده، موکب ظفر غلام از خارج دار الخلافه با احتشادی تمام و ابهتی ما لا کلام به سمت دیار خراسان در حرکت آمد. چند روزی در چمن فیروزکوه، سان سپاه ظفر پناه دیده شد و حسین قلی خان به سبب عارضه [ای] که عارض وجودش آمد، حسب الامر، در ییلاق ارجمند آرمیده آمد. جان محمد خان دولو با جمعیتی موفور به عزیمت محاصره مشهد مقدس رضوی- علیه التحیّه و الثّنا- به رسم منقلای (۳) روان گردید و اعلام ظفر فرجام نیز از راه جاجرم (۴) و اسفراین (۵) از پی شتابان در منزل بام جهان ارغیان، صادق خاند.

۱- . ملی و مجلس: (خلایق امیدگاه)

۲- . ملّی: (شده تنبیه)

۳- . منقلای- مانگلای: مقدمه لشکر، مقدمه الجیش (ر. ک: معین)

۴- . در نزدیکی بجنورد در استان خراسان

۵- . شهری است که از شمال به شیروان و حومه بجنورد، از جنوب به کوه جغتای از مشرق به صفی آباد منتهی می شود و در دامنه جنوبی کوه آلاداغ واقع است و تا سبزوار ۱۰۸ کیلومتر فاصله دارد. در قدیم آن را مهرگان (مهرجان) می گفتند.

شقاقی و حسین خان قاجار قزوینی قوللر آقاسی را (۱) با پنجهزار سواره و پیاده به محاصره قلعه چناران (۲) که محل قرار ممش خان زعفرانلو (۳) بود، مأمور و حکم محکم چنین شرف صدور یافت که: هرگاه ممش خان روی نجات به درگاه سپهر علامات گذارد، مورد انواع تفقّدات است و هرگاه از این معنی انحراف جوید، مرکزوار قلعه او را محاط دایره سپاه جرار و کیفیت را عریضه نگار شوند و منتظر حکم قضا آثار باشند.

اردوی کیهان پوی از آن جا حرکت و کوچ برکوچ به حوالی ولایت نیشابور نزول اجلال نمود. در روز ورود، علی قلی خان، ولد جعفر خان بیات حاکم نیشابور، که پدرش ملتزم رکاب ظفر آیات بود، با جمعی از اعیان آن ولایت از سعادت تقبیل درگاه سدره نشان سر بر اوج آسمان سود. چون منظور نظر همایون این بود که کار قلعه نیشابور را بزودی انجام داده روی همت به اتمام مهام ارض فیض مقام آرند، لهذا فوجی از جزایر چیان (۴) را به محافظت برج و باره مأمور و جعفر خان نکبت ظهور، غافل از انجام امور به توهمات دور در جزو به قلعه گیان پیغام داد که راه دخول به جزایر چیان بسته دارند و خود در مقام قلعه داری نشسته آیند. بعد از بروز این هنگامه، شعله غضب قهرمانی زبانه کشید و به جهت اتمام حجت، حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله و میرزا محمد شفیع وزیر، استمالت اهل قلعه را به حوالی شهر پی سپار و آن غولان وادی [۶۰] ضلالت را نصیحت گزار آمدند.

حسین قلی بیک، که از بنی اعمام جعفر خان و عاقبت کار را نگران بود، به مرافقت آن دو وزیر بی نظیر به دربار معدلت مسیر آمده مورد التفات کثیر خاطر مرحمت تخمیر آمد. باز اهالی قلعه دامان عصیان بر کمر زده و آتش غضب قیامت اثر را شعله ور ساختند.).

۱- . ملّی: (را)

۲- . چناران در نزدیکی بجنورد قرار دارد، شامل چناران علیا و سفلی، که مرکز ایل زعفرانلو بوده است. (شاکری، رمضانعلی، اترکنامه، ص ۵۶۱).

۳- . طایفه ای از اکراد غرب ایران به نام ایل چمشگزاک به امر شاه عباس صفوی به سرپرستی شاهقلی سلطان به شمال شرقی خراسان کوچانده شدند تا در ناحیه مذکور سکنی گزینند و پاسدار مرزوبوم این خطه در مقابل حملات ازبکها و ترکمنها گردند. این طایفه بعدا به ایلات مهم زعفرانلو، شادلو، کاوانلو، عمارلو و قراجورلو تقسیم گردید. (شاکری، رمضانعلی، اترکنامه، ص ۵۴).

۴- . در تذکره الملوک، (جزایری) آمده است و آنان سربازان و نگهبانانی بودند که به تفنگ و طپانچه مسلح بوده و تحت نظر تفنگچی آقاسی بودند (ر. ک: تذکره الملوک، ص ۵۶- ۵۷).

جعفر خان سفیه نادان استمالت قلعه گیان را تعهدکنان و گام زنان و ولد بی قرین خود را که مهر در فلک چارمین از شرم ماه عارضش عرق خجلت بر جبین و روی شرمساری بر زمین داشت و ماه به تمنای تماشای مهر جمالش سال و ماه کلف حسرت بر روی شرمگین می گذاشت، به رسم گروگان در اردوی کیوان پاسبان برگماشت. آن مردود دوزخی غلمانی بهشتی را برخی (۱) جان خویش کرد و اهرمنی بدکنش، فرشته [ای] فرخ سرشته را در مقام امتحان آورد.

بیت:

چو بگذشت آب از سر کدخدای نهد بچه خویشتن زیر پای بالجمله آن ره نورد دیار ضلالت بعد از ورود به قلعه، رسوم قلعه داری از سر گرفت و عفریت خذلان را در بر. جواب تعهدات را حواله به صدای توپ و تفنگ نمود و علی رؤوس الاشهاد (۲) در ویرانه خلافت آسود. دریای قهر قهرمان زمان به تلاطم آمد و اعضا و جوارح ولد نازنین جعفر خان نادان پاره پاره از ضرب خنجر و صارم.

حسین قلی بیک، بنی عم جعفر خان برغم آن نادان مشرّف به تشریف شریف خاقانی و مخاطب به خطاب ارجمند خانی آمد. ترکان پرخاشخر و یغماگران فتنه گر به خرابی و تاراج قنوات و باغات و تاراج دهات حومه شهر شتافتند و کل آن نواحی مصداق (عالیها سافلها و سافلها عالیها) یافتند. مدت چهل روز نایره غضب قهرمانی افروخته بود و خرمن بینوایان نیشابور از آتش نهب و غارت سوخته، اهل شهر از فقدان آب و نان به ناله و آمین برجستند و اطفاء آن نایره غضب صاحبقرانی را به رسالت امام جمعه و جماعت شهر حاجی روح الامین جستند.

بعد از ورود آن جناب، استدعای اهل قلعه مقبول افتاد و جناب ملا علی اصغر دودانگه [ای] هزار جریبی مازندرانی ملا باشی، استمالت جعفر خان را به صوب قلعه پای برگشاد. جعفر خان نادان پس از هلاک چنان ولدی نوجوان، مستمال (۳) شد و به مرافقت ملا باشی شمشیر به گردن، روی نیازش به کعبه آمال آمد. از مراحم عاجز نوازد.

۱- . فدایی، قربانی

۲- . در حضور همگان

۳- . راضی شد، نرم شد.

ملوکانه خلعت عفو گناه در پوشید و در ثانی به ایالت آن ولایت سرافراز گردید.

حسین قلی خان، بنی عم مشار الیه، به نیابت او نامزد و روانه شهر شد و آن تیره روز باز چون ایّام گذشته ملتزم رکاب ظفر بهر آمد. تراب خان بروجردی با فوجی از تفنگچیان رکابی مأمور به محافظت قلعه گردید و موکب اقدس اعلی را زمان حرکت از آن ناحیه رسید.

ذکر حرکت موکب اقدس از ظاهر شهر نیشابور و وصول به خارج ارض فیض ظهور و اوضاع اتفاقیه تا حرکت رایات منصور

در صدر روایت حکایت شد که صادق خان شقاقی پر شقاق به اتفاق حسین خان قوللر آقاسی به تسخیر قلعه چناران و آوردن ممش خان کرد مأمور گردیدند.

درین اوقات [۶۱] که قلعه نیشابور از یمن طالع صاحبقران منصور به تصرف درآمد و موکب فیروز به عزم استخلاص ارض اقدس مصمم گردید، درین اثنا به عرض مقدس رسید که صادق خان از فرط شرارت بی کران بدون اطلاع حسین خان در جزو بامِمش خان نرد مصادقت باخته و او را از صرافت عزیمت رکاب بوسی انداخته است؛ چنین پیغام داده که نیم شبی خود را از قلعه بیرون اندازد و از راهی غیرمتعارف به ارض اقدس فیض نمون تازد و به رفاقت نادر میرزای شقی به امر قلعه داری پردازد. ممش خان نیز به فتوای (۱) آن ابلیس پر تلبیس عمل و فرار را برقرار بدل و وارد آن ارض سعادت محل شد. عریضه صادق خان هم در همان اوان و اصل و یقین بر آن اوضاع حاصل گردید.

چون زمان مقتضی بازخواست از صادق خان شرارت بنیان نبود، صاحبقران عاقبت اندیش ازین خیانت (۲) نیز اغماض نظر فرمود، حکم محکم چنین شرف صدور یافت که: قلعه چناران را بی وجود ممش خان محصور نمودن راه بی حاصل پیمودن است [پس] جمعیت خود را برداشته ملحق به معسکر جان محمد خان شود. بلافاصله رایات همایون نیز از خارج شهر نیشابور شقه گشا و حوالی ارض فیض انتما مضرب خیام،ت)

۱- . مجلس و ملی: (فتوی)

۲- . ملی: (جنایت)

فلک فرسا شد. نادر میرزا پرده وقاحت بر رخ کشید و در پشت دیوار قباحت و لجاجت آرمید. سران و سرکردگان سپاه منصور متفق اللفظ دامان همت بر کمر زدند و داوطلب تسخیر قلعه شدند. شاهنشاه دین پرور، به ملاحظه حرمت آن روضه مطهر و حفظ نفوس و دماء ساکنین آن خطه خلد اثر، دست ردّ بر ملتمس ایشان نهاد و تن به این اراده در نداد و به خیال تخریب قری و مزارعات و قنوات خارج قلعه و منع ورود و نزول آذوقه افتاد. به فاصله چند روز، چنان شعله فتنه فروزان و آتش نهب و غارت سوزان شد که گفتی صاعقه [ای] آسمانی افروخته گشته و خشک و تر آن دیار را به این بلای ناگهان سوخته.

ارتفاع غلات در شهر به مرتبه [ای] رسید که اغنیا را از فقرا امتیازی نبود و هریک فرصت می یافتند خود را از دیوار قلعه به زیر انداخته در صورت سلامت به اردوی اعلی می شتافتند.

علما و سادات و مشایخ و قضات و اعیان و اشراف با جمعی از متعلقان نادر میرزا از فرط اضطرار و اضطراب قرآن ها بر سر دست و کفن ها در گردن، فریادزنان و ناله کنان به اردوی معلی ریختند و خاک راه را با خوناب دیده آمیختند [و] اصالتا از جانب خود وکالتا از طرف نادر میرزا، کلام الله مجید را شفیع ساختند (۱) که: هرگاه شاهنشاه عاجز نواز بر جان این وحشت انباز بخشش فرماید، حریم آستان کعبه ارکان را احرام خواهم بست، ولی پس از چند روزه مهلتی که مصدر خدمتی شوم و تدارک خجلتی کنم، عجالتا یکی از مستورات حریم جلالت را نامزد گروگان ساخته ام تا به هریک از دراری بحار سلطنت که مصلحت اقتضا نماید، بخشیده آید.

صاحبقران مؤید بنا بر احترام آن مشهد ممجّد بر جان آن جمع پریشان رحمت آورد و پس از بذل التفات بی کران همگی را اذن مراجعت ادا کرد. نادر میرزا بعلاوه عفو گناهان به خلعت امان سرافراز شد و شاهباز [۶۲] رایات ظفر به جانب مستقر خلافت در پرواز آمد.

صبا:

در خراسان رزم کردی ساز، احسنت ای ملک سوی ری لشکر کشیدی باز احسنت ای ملک).

۱- . در نسخه مجلس پس از جمله (شفیع ساختند) این عبارت آمده است: (و به عرض پیغامی عاجزانه پرداختند).

ذکر صادرات عرض راه مملکت خراسان تا ورود موکب فیروزی نشان به صوب دار الخلافه طهران

در روز پنجشنبه پانزدهم شهر ربیع الاول سنه یکهزار و دویست و چهارده، موکب اقدس از حوالی ارض مقدس حرکت نمود و در روز ورود به منزل چناران، امیر گونه خان زعفرانلو حاکم خبوشان برحسب امر اعلی به صوب ولایت خویش پای عزیمت برگشود. جناب میرزا محمد شفیع وزیر به جهت آوردن صبیّه محترمه او، که مخطوبه نوّاب حسین علی میرزا بود، به مرافقت مشار الیه عازم آن کاشانه آمد. در منزل جهان ارغیان، جعفر خان بیات نیز به تشریفات عنایات مشرف و به حکومت و رجعت نیشابور قرین انواع عز و شرف شد. از آن جا ماهچه رایات ظفر آیات به صوب آق قلعه فروزان و چهار فرسخی آن محل، مضرب خیام نصرت نشان گردید. این آق قلعه از بناهای جدید اللهیار خان قلیچی حاکم سبزوار است و در رفعت و حصانت و رزانت، (۱) همدوش چرخ دوّار. اللهیار خان خود، درگاه عالمیان پناه را ملتزم و پیوسته از فرط شقاوت طلبی این معنی را لازم بود که حیلتی انگیخته، خود را از آن سلسله که عین سلامت است، نجات داده در پناه قلعه آرمیده آید و سر از اطاعت و خدمت بالمره بسته دارد. چون صادق خان پر شقاق را مانند خویش سرگرم باده نفاق می دید و مصادقت او را با ممش خان نیز در جزو فهمید، لهذا ما فی الضمیر خود را با او به میان آورده طالب علاج گردید. آن روسیاه که در فنون مکر و حیل شیطان دغل را شریک اقل (۲) بود، او را راهنمایی نمود که هنگام حضور او در خاکپای همایون تدارک پیشکش و اقدام در خدمت سیورسات را بهانه سازد و به استدعای مرخصی دو روزه خود را از آن ورطه بیرون اندازد و پس از تصدیق او و رخصت خویش آنچه داند و تواند به افروختن نایره طغیان و عصیان پردازد.

اللهیار خان، حلیه بازی آن روباه گرگ طبیعت را پسندید و در پیشگاه حضور معدلت دستور تقدیم خدمات سیورسات و پیشکش را مستدعی رخصتی دو روزه گردید.ل)

۱- . به فتح" را" و" نون" به معنای سنگینی و وقار (ر. ك: معین ذیل رزانت).

۲- . مجلس: (اول)

صادق خان حصول مأمول او را تصدیقی کاذبانه نمود تا صاحبقران مویدش رخصت فرمود، ولی در هنگام رفتن این عبارت که از جمله الهامات غیبی است، مانند گوهر از خزانه خاطر انور سر زد که: (این رفتن را آمدنی نیست و این عزیمت را مراجعتی نه).

چون الهامات ربانی را، خاصه در نفوس رحمانی، اختلافی هرگز نیست، لهذا ما صدق فرمایش همایون ظاهر گردید و آن تیره روز پس از ورود به آق قلعه در مخالفت کوشید.

چون وقت مقتضی انجام این کار نبود، خرابی قلعه و گرفتاری آن سفیه سیاه نامه موقوف به وقتی دیگر شد و این خیانت نیز، علاوه خیانات صادق خان بدگهر آمد.

از آن جا موکب ظفر طراز حرکت و در عرض راه، ابراهیم خان [۶۳] شادلو حاکم اسفراین و سعادت قلی خان بغایرکو (۱) حاکم جهان ارغیان، از رکاب مستطاب رخصت عود به ولایت خویش حاصل نمودند. جناب میرزا محمد شفیع وزیر نیز در همان عرض راه، مخدّره سرادق عصمت را با کمال ابهت و حشمت آورده ضمیمه محرمان (۲) آن حرم خلافت کرد.

بعد از ورود به منزل پل ابریشم، از این که تا منزل کلاته چهارده فرسخ است، خاقان مروّت شعار به تصور این که پیادگان سپاه منصور، اگر در روز روشن این بیابان دور را با قدم سعی طی نمایند، به سبب شدت حرارت آفتاب و فقدان آب بالبدیهه عاجز آیند، لهذا قرار حرکت را به شب داده با بلدهای معتبر به راه افتادند. از فرط تیرگی شب دیجور رشته جاده از دست بلدها نیز بیرون شده هر فرقه ای متفرق به کوه و هامون گردید.

بعد از ورود به منزل کلاته، بر رای عالم آرا محقق آمد که، پیادگان سپاه نصرت همراه، گمراه گشته از شدت حرارت آفتاب و نایابی آب به هلاکت رسیده اند. عرق مروت خسروانه به حرکت درآمده بلا تأمل چکمه از پای عرش پیما بیرون نکرده بر خنگی (۳) بادپا سوار و به عقب آن واپس ماندگان دیار (۴) اضطرار چون آب حیات روان آمد. سران و سرکردگان و عظمای لشگر هرقدر توانستند به حمل دواب آب رسانیدند و آن تشنه کامان را سیراب گردانیدند. شاهنشاه عادل در هر گذرگاهی که جمعی از آن قوم عطشان فتاده بودند، به نفس نفیس از مرکب به زیر آمده هریک را به دست مرحمتر)

۱- . مجلس: (بغایرلو)

۲- . ملّی: (محرم)

۳- . مجلس: (ختلی)

۴- . ملّی: (وبار)

پیوست سر از خاک هلاک برداشتی و کامش را از آب زلال مرحمت انباشتی. چرخ پیر را از این ذرّه پروری انگشت حیرت بر دهان و مهر منیر را از تابش بیجای خویش عرق خجلت به چهره روان آمد. بالجمله یک روز به جهت آرامش سپاه در منزل کلاته متوقف و از آن جا سرادق احتشام وارد شهر بسطام شد.

حسین قلی خان که به سبب عروض عارضه در ییلاق ارجمند (۱) به سر می برد، در منزل بسطام عزّ بساطبوسی دریافت و در منزل دامغان بنه و اغروق بزرگ مصحوب معتمدی امین روانه مستقر خلافت کبری و موکب منصور وارد عمارت مبارکه چشمه علی (۲) که مشهور به علی بلاغی و از مستحدثات شاهنشاه صاحبقران است، شده (۳) و در آن سرزمین بهشت آیین چند روز به صید و شکار مشغول و از راه ارجمند و نوا عازم مقر خلافت شمول گردیده، روز چهارشنبه پانزدهم شهر ربیع الثانی، شهر دار الخلافه از ورود موکب مسعود فرق مفاخرت بر اوج آسمان سود.د)

۱- . از مجموعه دو منطقه (بیار) و (ارجمند) امروزه شهر بیارجمند نامیده می شود.

۲- . عمارت چشمه علی در وسط آب این چشمه است و در ۳۰ کیلومتری شمال دامغان قرار دارد که خود از منابع آب رود کوچک اما دائمی دامغان رود است. این عمارت به فرمان فتحعلی شاه در وسط آب در دو طبقه ساخته شد.

۳- . ملّی: (شد)

ذکر وصول موکب نوّاب ولیعهد دوران در مملکت آذربایجان و فتح قلاع هودر و خوی و شکست جعفر قلی خان

قبل ازین نگارش یافت که نوّاب نایب السلطنه العلیّه حسب الامر دارای بهیّه به جهت تنبیه سرکشان با قشونی فراوان روانه مملکت آذربایجان شد. درین اوقات که مستقر خلافت کبری از فرّ وجود شاهنشاه قلعه گشا طعنه زن روضه خضرا گردید، از انهای مسرعان سریع السیر مژده فتح قلعتین هودر و خوی به عرض واقفان سدّه سنیّه اعلی رسید و شاهد بهجت و سرور [۶۴] در دامان ضمیر عدالت نظیر آرمید. تفصیل این اجمال آن که: نوّاب نایب السلطنه العلیّه در اواسط شهر محرم الحرام سنه یکهزار و دویست و چهارده وارد دار السلطنه تبریز و اهالی آن جا را ساغر امید از باده بشارت التفات شاهنشاه رأفت آمیز، لبریز گردید. پس از چند ایّام با لشکری فزون از حوصله اوهام از آن جا حرکت و چمن یام، مضرب سرادقات با احتشام شد. چون قبل از این جعفر قلی خان دنبلی، ولد خود بیوک آقا را به دربار فلک مدار فرستاده متعهد انجام خدمت گردیده بود، بنابرآن نوّاب شاهزاده به جهت امتحان، معتمدی نزد او روان و او را احضار به دربار مروت نشان فرمود. بعد از مراجعت فرستاده معلوم شد که مشار الیه هنوز از شراب غرور سرمست است و ساغر خلافت او را در دست؛ قلعه خوی را مأمن خود دانسته با خاطری آسوده از دغدغه خدمت به فراغت نشسته است. تنبیه آن غوایت پیشه در کیش ملکداری واجب افتاد و نوّاب شاهزاده از چمن یام حرکت در حوالی ولایت سلماس اردوی ظفر شکوه را اقامت دست داد.

جعفر قلی خان که حریف اجل را با خود مقابل دید، به تدبیر کار کوشید؛ برادر خود کاظم بیک را به محافظت قلعه خوی گماشت و اموال و اسباب نفیسه خویش را با جمعی از ابطال رجال در قلعه محکمه هودر، که محکمه [ای] معتبر بود، گذاشت و ابدال آقا نامی را که از اکراد یزیدی و معتمد علیه او بود، به محافظت آن قلعه نامزد و خود به جهت آوردن امداد، راه دیار قارص و بایزید را برداشت. پس از انقضای مدت یکماه

معادل پانزده هزار جمعیت از آن ولایات (۱) و ولایت ایروان مهیا کرده عزم مقابله با نوّاب شاهزاده را جزم نمود.

نوّاب نایب السلطنه قبل از ورود او فرصت را غنیمت شمرده به قلعه هودر، که مشحون به اموال آن خیره سر بود، تاختن آورد و به اندک همتی از نیروی طالع شاهنشاه گیتی ستان و سعی پیادگان جلادت نشان، آن قلعه متین را که طعنه زن چرخ برین بود، مسخر کرد. اموال و اسبابی که چون دفینه قارون در آن قلعه مخزون بود، کلا به دست آمد و رجال آن جماعت که از طایفه یزیدی و ارامنه بودند، عرضه تیغ بی دریغ دلاوران حق پرست شدند و نسوان و صبیان ایشان اسیر دست غازیان سرمست آمدند.

جعفر قلی خان پس از استماع این فتح نمایان دست از جان شسته متهورانه و بی باکانه از جایی که بود یک منزل پیشتر (۲) آمد و مقابله نوّاب شاهزاده را پی سپر شد. توپخانه سرکاری را که از قلعه خوی بیرون آورده بود، در جلو انداخت و به کار پیکار پرداخت.

چند روز اهالی آن حوالی برحسب اشاره او آب به صحرای سلماس افکندند به خیال این که قوائم (۳) توسنان سپاه مظفر در گل ولای فرو رفته شاید به این تدبیر اسیر و دستگیر آیند. بالمآل، شآمت این احوال، شامل حال ابطال رجال آن بدخصال [گردید] و اکثری مانند خر در خلاب مانده، در آن غرقاب فنا پایمال شدند.

بالجمله تلاقی فریقین در خارج شهر سلماس [۶۵] در حوالی قریه سوغانجوق در یوم هفتم شهر ربیع الثانی دست داد و خود نوّاب نایب السلطنه آرایش جیش را پای در میدان دلیری نهاد. میمنه و میسره جناحین را سلیمان خان قوانلو و ابراهیم خان دولو و احمد خان مقدم بیگلربیگی تبریز و مراغه و یک دو نفر دیگر از امرا، پاسبان آمدند و قلب لشگر از فرّ وجود شاهزاده اسفندیار سیر، آرایش پذیرفت. از دو طرف نایره قتال افروخته شد و خرمن جان اعادی دولت از آتش افشانی توپ و تفنگ و زنبورک سوخت (۴). چون سپاه ظفر پناه را توجه خاطر مبارک شاهنشاه عدوکاه همراه بود و تأیید اقبال بی زوال آن ظلّ ظلیل حضرت اله نصرت خواه، به یک حمله آن قوم عفریت سیر را از جای برداشتند و خاطر بر دفع ایشان گماشتند.ه)

۱- . مجلس: (ولایت)

۲- . ملّی: (بیشتر)

۳- . قوائم: دست و پای چهارپایان؛ ملّی: (قوانم)

۴- . ملّی: (سوخته)

جعفر قلی خان نمک به حرام خاک در دیده مردمی انباشته راه فرار برداشت.

لشگر فیروزی اثر، به تعاقب آن قوم بدسیر تاختند و اکثری را به زخم گلوله و سنان از پشت زین بر زمین انداختند. اثاثه و اسباب او و اردوی او کلّا کسیب سپاه نصرت نصیب شد و خود آن تیره روز (۱) از مایملک بی نصیب ماند. چون مظنون این بود که جعفر قلی خان سراسیمه وار خود را به قلعه خوی رساند و وجود نامسعود خود را از آن ورطه هولناک در پناه آن قلعه کشاند، لهذا نوّاب نایب السلطنه، امیر نامدار محمود خان بنی عم آن نابکار را با یکهزار نفر سوار جرار به تعاقب او نامزد فرمود و امیر مزبور مشار الیه را از دخول به قلعه مانع و آن فتنه را دافع آمد و خود در نیمه شب (۲) به حوالی قلعه وارد و اهل شهر را از ورود خود آگاه ساخته؛ اهالی آن جا که منتظر چنین روزی بودند، بدون غائله باب قلعه را گشودند. محمود خان مزبور پس از ورود، اهالی آن شهر را از مرحمت شاهنشاه صاحبقران مطمئن خاطر ساخته به تهیه وصول موکب فیروز سرکار اشرف پرداخت.

معادل دو ثلث از قشون جعفر قلی خان به انضمام روستای دنبلی ازو جدایی جسته به ولایت خوی آمدند و او با معدودی چند به دیار روم گریخت و در قلعه ماکو، که از جمله قلاع محکمه چخور سعد است، رخت امان برده باز به دامان اکراد یزیدی آویخت. نوّاب ولیعهد دولت پایدار پس از دو روز وارد آن دیار خلد آثار [شد] و علی العجاله محمود خان را در ازاء چنان خدمتی نمایان، بیگلر بیگی خوی و سلماس نمود و پیر قلی خان قاجار شامبیاتی را به سرداری آن ولایت نامزد فرمود و مراتب را به دربار فلک مدار عریضه نگار شد تا در ثانی آنچه حکم قضا آثار، شرف اصدار یابد، رفتار نماید. موکب والا بعد از انجام مهام آن ولا (۳) روانه تبریز و وارد آن خطه بهجت انگیز شد. از دیوان مروّت صاحبقران چاکرنواز، خلاع فاخره و انعامات متکاثره به افتخار نوّاب شاهزاده و امیران و سرکردگان سپاه ظفر همراه در ازاء این فتوحات نمایان دلخواه عنایت رفت و پیر قلی خان و محمود خان به امضاء خدمتی که از سرکار نوّاب نایب السلطنه نامزد گردیده بودند، قرین انواع مفاخرت آمدند. بالجمله چون قبل ازین، یک نفر صبیّه محترمه ابراهیم خلیل خان حاکم قراباغ [۶۶] ملقّبه به آغای شوشی نامزده

۱- . مجلس: (تیره روزگار)

۲- . ملّی: (همه شب)

۳- . ولا: ولایت، شهر، بلده

خدمت حرم محترم پادشاهی بود، لهذا نوّاب نایب السلطنه العلیّه برحسب امر بهیّه معتمدین معتبر، روانه قلعه شوشی [شد] و آن خاتون حرم سرای عزت را با انواع اعتبار و احترام حرکت داده بعد از ورود به دار السلطنه تبریز، او را با تدارک شایان روانه دار الخلافه طهران فرمود. [آغا شوشی] در دولت روزافزون، ترقیات عظیمه کرد [که] تفصیل احوالش در خاتمه این کتاب در سلک تعداد نسوان ثبت است.

ذکر ورود محمود میرزای افغان [در] نوبت ثانی به درگاه عرش مبانی و بروز مرحمت حضرت صاحبقرانی درباره آن سرگردان وادی بی سروسامانی

عندلیت خامه در گلشن نامه به این آیین نغمه پرداز (۱) این هنگامه شده بود که:

محمود میرزای ولد تیمور شاه افغان، پس از ظهور نوازش بی پایان از درگاه سدره نشان با حصول انواع کامرانی و شادمانی روانه دیار خراسان شد. اکنون به تذکار عاقبت کار زبان گشوده، عرض می نماید که بعد از وصول معزی الیه به دار العباده یزد، برادر خود فیروز میرزا را در آن جا متوقف ساخت و خود به عزم ولایات طبس و قاینات توسن تعجیل در تاخت امیر حسن خان عرب زنگویی (۲) حاکم طبس ولد امیر علم خان و امیر علی خان خزیمه حاکم قاینات، (۳) چون مناشیر قضا تأثیر را که مشعر بر اعانت و حمایت او بود زیارت نمودند، انواع عزت و احترام درباره او مبذول نمودند و هریک فراخور احوال خویش جمعیتی آماده داشته و در رکاب آن شاهزاده رایت عزیمت به طرف هرات افراشتند.

از ابتدا مکنون خاطر ایشان آن بود که تا دار القرار قندهار که محل (۴) اقامت شاه زمان برادر اوست، در جایی قرار نگرفته به اتمام کار او پردازند و خود را یکباره فارغ از زحمت این اندیشه سازند، ولی قیصر میرزای ولد شاه زمان که از جانب پدر در هرات حکمران بود، سد راه گشته، زمان خان درانی و تیمور خان تیموری و اسحق خان قرائی را با جمعیتی کافی به دفع ایشان نامزد کرده، بر سر او فرستاد. در حوالی قصبه فراه تلاقیل)

۱- . ملی: (پرواز)

۲- . ملی و مجلس: (زنگولی)؛ سپهر در ناسخ التواریخ (زنگوئی) آورده است (ناسخ التواریخ، حلاج ۱، ص ۴۹۵، تصحیح کیانفر)؛ در مجمل التواریخ (ص ۱۱۵) نیز از علی مراد خان زنگوئی نام می برد.

۳- . در نسخه مجلس این عبارت چنین آمده است: (امیر حسن خان عرب زنگولی حاکم طبس و امیر علم خان خزیمه حاکم قائنات).

۴- . مجلس:- (محل)

فریقین دست داده، دلیران خراسانی به نیروی بخت بلند خسروانی به فوج خان درانی که سردار آن فوج شیطانی بود، حمله آورند و چون استظهار ایشان به دولت قوی ارکان بود، به یک حمله صفوف خصم را از هم شکافته (۱) کار را از پیش بردند. خوانین قیصری راه فرار برداشته تا دروازه هرات عنان یکران فرو نگذاشتند.

جمعی از جماعت افغان پس از صدور این فتح نمایان از قیصر میرزا روی گردان و پناه به ظل رایت محمود میرزا آورده امان یافتند و از یمن حمایات شاهانه، قلعه فراه را باز و ولد خود کامران میرزا را با حکومت انباز و خود با قشون خراسانی و افغان، عقاب رایت عزم را به تسخیر هرات بلندپرواز نمود. مدت بیست روز به محاصره قلعه پرداخت و عاقبت کاری نساخت. جماعت بد عاقبت افغان بی وفایی ورزیده به امیدوبیم قیصر میرزا، اردوی او را گذاشته متفرق گردیدند. محمود میرزا سرآسیمه خاطر روی به سوی بیابان بی سامانی نهاد. خوانین اعراب هم افواج خود را برداشته روانه اوطان [خود] شدند. کامران میرزا نیز از [۶۷] استماع این خبر وحشت اثر در فراه تاب مقاومت نیاورده به عزم حمایت اولیای دولت جاوید روی امید به این سلطنت سدید کرد و بعد از ورود به دار العباده یزد مراتب را به پایه سریر خلافت مسیر عرضه داشت (۲) و به استدعای اعانت خسرو زمان، زبان ضراعت برگشود. در هنگامی این خبر به مسامع علیّه رسید که موکب فیروز به سمت مملکت خراسان شقه گشا بود. شاهنشاه دوست نواز دشمن گداز را آتش غیرت زبانه کشید و جهانگیر خان گلپایگانی که مردی دانا و تجربه آموزی توانا بود، به مهمانداری فیروز میرزا و کامران میرزا معیّن و روانه دار العباده یزد گردید که آن هردو شاهزاده را برداشته در ارض اقدس شرفیاب درگاه مقدس شود تا از آن جا تدارک کار ایشان را کرده به آیینی که شایان شأن آن دو ذی شان است، روی به استخلاص ملک موروث آورده باشند.

چون تسخیر ولایت نیشابور به طول انجامید، شاهد این مدعا از ورای پرده خفا جلوه پیرا نگردید. جهانگیر خان تا این زمان در دار العباده به مهمانداری ایشان به سر می برد. بعد از مراجعت موکب ظفر نشان از دار الملک خراسان به مستقر خلافت ابد بنیان و وصول مژده فتوحات آذربایجان، بنابر صدور حکم شاهنشاه صاحبقران،د)

۱- . مجلس: (شکافتند و)

۲- . ملی:+ (نمود)

جهانگیر خان، فیروز و کامران را برداشته شرفیاب درگاه سدره نشان شد.

شاهزادگان پس از شرفیابی فیض حضور و ظهور مفاخرت نامحصور از التفات خاطر مرحمت گنجور با تدارکات شایان به عزم تفرّج دار السلطنه اصفهان با مهمانداری فراخور شأن، سبک عنان [گشتند] و در آن دیار خلد بنیان از تماشای باغ و بستان و صحبت ادبا و اعیان همواره فیروز و کامران بودند.

از آن طرف محمود میرزا بعد از فرار از حوالی هرات از بیم جان خویش در جایی قرار نگرفته به مروشاهیجان شتافت و از آن جا به امید اعانت شاهمراد اوزبک ملقّب به بیکی جان و مخاطب به ولیّ النعمی به سبب مواحدت ملت توسن (۱) بخت وارون را به جانب بخارا عنان تافت. در [بدو] ورود [به] بخارا و ملاقات بیکی جان و سوءکردار و گفتار آن بی ایمان، او را عیان آمد که دیوی را به جای سلیمان برگزیده و مجوس وار اهرمن را به ایزدان برابر گردانیده است. عزیمت بیت الله را بهانه کرد و روی به دیار خوارزم آورد. خان خوارزم که سابقه ارادتی با کارگزاران شوکت صاحبقران فلک عزم داشت، مقدم او را محترم شمرده پس از چند روز آسایش او را تدارکی شایسته دیده به درگاه آسمان جاه خاقانی گسیل گردانید. این دفعه بیشتر از پیشتر مورد انواع تفقدات بوده از مهمانداری جناب میرزا محمد شفیع وزیر اعظم فرق مباهات به اوج سموات سود. خوانین افغان که در نشیب و فراز با او همراه و دمساز بودند، از نوازشات خسروانه افتخار بر عموم افاغنه نمودند و چندی بر بستر کامرانی تکیه زده به استراحت غنودند.

بقیه داستان ایشان انشاء الله تعالی در محل خود رقم زد کلک بیان خواهد شد.

گر عمر وفا (۲)و شاه [۶۸] امداد کند.

ذکر سور با سرور یوسف کنعان سلطنت نوّاب حسین علی میرزا

اول عیشی که در این دولت پایدار زینت آرای بزم روزگار و زیب افزای کتب (۳) سیر و اخبار گردید، سور پر سرور نوّاب شاهزاده یوسف رخسار مسیح کردار،ب)

۱- . مجلس: (رسن)

۲- . ملی:- (و)

۳- . مجلس:- (کتب)

حسین علی میرزا است که دریای شوکت و اقبال را پنجمین گوهر و افلاک عزت و اجلال را چارمین اختر است. مراحم خاطر خطیر اقدس اعلی درباره آن مهر سپهر اعتلاـ به مرتبه [ای] رسیده که از اندازه محبت ابوت و بنوّت گذشته به مرحله عشق کشیده است.

بالجمله در ذکر وقایع رجعت موکب جهانگشا از دار الملک خراسان نگاشته آمد که جناب میرزا محمد شفیع وزیر حسب الامر دارای سپهر سریر، مخدره ستر عفاف صبیّه مرضیّه امیر گونه خان کرد زعفرانلو حاکم خبوشان را که مخطوبه نوّاب معزی الیه بود، برداشته به اردوی همایون آورد. پس از نزول موکب اقبال به مقر خلافت بی زوال و وصول مژده فتوحات آذربایجان که طبع همایون اعلی را سروری تازه و حبوری بی اندازه دست داد، به این خیال افتاد که به جهت مقارنه ماه و خورشید خاوری و مقابله زهره با کوکب مشتری، بزمهای عیش آراسته آید و غبار اندوه و ملال از صفحه خاطرها برخاسته.

به احضار علما و اعیان هر کشور و فضلا و مشایخ هر بوم وبر، فرامین قدر آیین (۱) صادر [گردید] و در موعدی که مقرر شده بود، به درگاه عرش اشتباه حاضر آمدند.

مطربان کابلی و مشعبدان (۲) زابلی و پهلوانان بابلی و ارباب اطراب جمیع ولایات ممالک محروسه شاهراه مجره پناه آستان سپهر پاسبان را قدم از سر ساختند و از امصار و بلدان قریب و بعید شرفیابی بزم عیش سدید را توسن تعجیل در تاختند. چون صلای بهجت و شادمانی به برنا و پیر داده شد، حریف خریف نیز به امید حصول این تمنا در عرصه گلشن پای گشاده آمد. ایثار محفل نشاط را طبق های زر از اوراق شجر آماده کرد و به مدد باد مهرگانی رقاصان اغصان را پای کوبان و دست افشان آورد. گونه نارنگ و ترنگ از چهره سوری آب و رنگ برد و لاله حمرا از رشک صفای آن صفرا خوناب دل می خورد و از فواکه مهرگانی و گلهای خزانی و اوراق زرّین و اغصان (۳) سیمین عرصه باغ را چنان رونقی حاصل شد که عروس نوبهار را از حسرت آن داغ لاله بر دل ماند. مباشرین این سور با سرور حجرات خانات و اسواق و بیوتات رواق میدان سپهر مساق (۴) را هریک آیینی بستند و رونق نگارخانه چین را به آیینی که بستند، درهم شکستند. اسواق گردون رواق را، که ابتدای آن باب شرقی سبز میدان خارج ارگ همایون و انتهای آن دروازهق)

۱- . ملی: (آمین)

۲- . شعبده بازان

۳- . شاخه ها

۴- . مجلس: (ساق)

عراق موصوف به دروازه عبد العظیم و تخمینا ربع فرسنگ مسافت آن است، تدارک چراغان دیدند و در پیش طاق هر دکانی تختی محکم بسته مطربان باربد آهنگ منزل گزیدند و (۱) میدان خارج و داخل ارگ معلی را از اسباب آتشبازی، از قبیل تماثیل انسان و حیوان و تصاویر اشجار و اغصان مشحون ساختند و اطباق سهام پران [۶۹] شرم تیر شهاب و انواع کاسات فروزان آزرم ماه و آفتاب برفراز بام آن دو میدان پرداختند. اقامت مطربان عیش پرداز را تختی رفیع و طویل برفراز مصنعی کوثر منبع که در نشیب تالار فوقانی باب کریاس فلک مماس و محل جلوس شاهنشاه گردون اساس است، برپای داشتند و صنعت مشبعدان رسن باز را رسن های تاب داده چون طره مهوشان ساده به مدد عمودهای استوار در وسط میدان معلی بر سطح هوا افراشتند.

از پانزدهم شهر جمادی الاخر تا مدت هفت شبانروز اوقات اهالی از ادانی و اعالی صرف عیش و نشاط گشت و ساعات ایّام و لیالی به کار عشرت و انبساط گذشت.

روزها از بام تا شام و شب ها از شام تا بام، نوبت خانه سلطنت بلندآوا بود و طاس سیمین سپهر اعلی از نوای هایاهای ارباب عشرت پر صدا.

صاحبقران بلند اساس، روزها بر سبیل استمرار دو ساعت قبل از غروب چون خورشید درخشان از پای تا سر غرق جواهر رخشان بر صدر تالار فوقانی کریاس سپهر مماس روی به میدان نشستی و آن سور پر سرور را بر نظم تبیان همتی ملوکانه بستی. در پیشگاه حضور صاحبقران بحر گنجور اعم از فراز تخت و سطح میدان آسمان رخت هر جا از حیل (۲) مطربان عودنواز و مغنّیان خوش آواز و رقاصان طناز و مشعبدان سحرپرداز و پهلوانان کشتی طراز و لوطیان طنبک باز (۳) و وحشیان رزم ساز و ابواب ابراز صنایع بدیعه باز بود و رشته آز به امید زرافشانی گنجور طبع شاهنشاه بنده نواز دراز. داور همت سیر از ابر دست کان اثر، بدره های (۴) سیم وزر در ازاء صنایع نامکرر آن قوم شعبده گر، از فراز تالار عرش منظر بر فرق کهتر و مهتر افشاندی و خنیاگر چرخ اخضر، این مسدّسی)

۱- . مجلس: (در)

۲- . مجلس: (قبیل)

۳- . در نسخه ملّی، قطعه خاوری پس از واژه (طنبک باز) آمده است و بعد از قطعه، باقی عبارت و در آخر مسدّس صبا آمده است، ولی چون نسخه مجلس از ترتیب منطقی بهتری برخوردار بود، براساس نسخه مجلس عمل شد. لذا مطالب مذکور در صفحات ۶۹ و ۷۰ از نسخه ملی با اندکی جابه جایی در این کتاب آمده است.

۴- . ملی: (بدرهای)

ملک الشّعرا، یعنی حضرت صبا را در تهنیت عیش مهنّا، مکرر خواندی.

مسدّس صبا:

اولین سور شهنشاه فلک گنجور است گیتی از همت سرشار کفش معمور است

چشم بد دایم ازین عیش مهنّا دور است تا جهان است جهان را به زبان مذکور است

مهر را همسری ماه مبارک باداسور سنجر به ملکشاه مبارک بادا پس از آن که عروس مهر خاوری به حجله گاه مغرب خرامیدی و مشتری ماه وجه کابین او را طبق های سیم وزر از سبایک اختر بر دوش کشیدی، آتشبازان صنعت پیشه به کار شعبده پرداختندی و داخل و خارج دار الخلافه را به چندین فرسنگ، رشک وادی ایمن ساختندی.

بالجمله در ساعتی سعید عقد ماه و خورشید به هم بسته شد و در شبی خرّم تر از روز عید آن دو کوکب سعد (۱) به یکدیگر پیوسته آمد. به هریک از امنا و وزراء و خاصان درگاه عرش اشتباه و امرا و بیگلربیگیان از حاضر و غایب، خلاع گرانمایه فراخور رتبه و پایه عنایت رفت و در تهنیت این عیش مهنّا، پیشکش های بی نهایت نثار بزم فردوس آیت شد. بدون اغراق منشیانه، از قرار سررشته مستوفیان دفترخانه عرش نشانه، مبلغ یکصد هزار تومان وجه نقد صرف مخارج این عیش ملوکانه شد و تا انقراض زمانه نوای این ترانه گوشزد هر آشنا و بیگانه آمد. مولف بینوا را نیز قطعه تاریخی موزون (۲) درین صحیفه مقرون شد:

سلطان جم وقار و شهنشاه کی نگین فتحعلی شه آن شه با حکم و قدر و جاه و)

۱- . ملی: (سعید)

۲- . ملی:+ (و)

آن آفتاب مشرق اقبال کامده این آفتاب پیش جلالش به قعر چاه

روز نخست از پی تعظیم جاه اوآمد مدام قامت این آسمان دوتاه

دریای رحمتش به مثالی است بیکران کاین نه سپهر طی نکند جاودان شناه

در ابتدای سلطنت از بهر پور راد (۱)آراست سور و خواست جهانی به پیشگاه

فخر جهان حسین علی میرزا که هست جمشید روزگاری و خورشید بارگاه

همت چنان که هست به عمانش همسری رفعت چنان که نیست به گردونش اشتباه

گمراه جمله گیتی و او گشته راهبرامیدوار عالم و او شد امیدگاه

دختی گزید از همه عالم که در شرف از شرم او همیشه رخ مهر و مه سیاه

صدر جلیل قدر جهان میرزا شفیع کز فخر سوده در ره او عارفان جاه (۲)

از حکم شاه رفت و بیاورد آن عروس خوش برگزیده است چنین خواستگار شاه

آن دخت ایلخان خراسان که در شرف بودند از نخست سزوار تاج وگاه

در پیش تاب گیسوی او آسمان بتاب در جنب عطر سنبل او زعفران تباه (۳) ب)

۱- . مجلس: (او)

۲- . مجلس: (جباه)

۳- . ملی: (بتاب)

از فرط پاسداری حرمت ز شهریارکابینش ملک جم شد و شد باز عذرخواه

کابین چه ملک فارس که آمد به روزگارهر قریه اش رشک ده کابل و هراه

سوری چنان که درکه وجد و سماع آن از مهروماه دهر به چرخ افکند کلاه

سوری که از بشاشت آن در کمال وجدخندند حوریان به نواهای قاه قاه

اندازه سرور فزون شد ز عرش وفرش آوازه سرود روان شد به مهروماه

در جنب هر گیاه درین سور پرسرورگلهای روزگار بسی کمتر از گیاه

باری [۷۰] نوشت از پی تاریخ خاوری آن سور پرسرور همایون به پادشاه

ذکر شمه ای از اوضاع مملکت و دولت انگریز و سبب مراوده و آمدورفت ایشان

با این شوکت جاویدآمیز و آمدن میرزا مهدی علی خان از جانب سرکار دولت کمپنی و ورود فرستادگان تیپو (۱) سلطان پادشاه دکن

سرزمینی که اهالی انگریز در آن جا سکنی دارند، سه مملکت است و این سه مملکت دو جزیره است. دو مملکت که متصل به هم و مسمّی به انگلتره و اسکاتلاند است، یک جزیره می باشد و مملکت ایرلاند، (۲) جزیره [ای] دیگر است؛ چون این سه مملکت در تحت اختیار یک پادشاه است، لهذا در خارج تسمیه کل به اسم جزء و مملکت را انگلتره و اهالی را انگریز و انگلیس نیز می نامند. مقر سلطنت ایشان شهره)

۱- . مجلس:- (تیپو)

۲- . کشور ایرلند فعلی؛ ملی: (ایزلانده/ ایرلانده)

لندن، واقعه در مملکت انگلتره است. این دو جزیره فی مابین نقطتان شمال و مغرب واقع و در سمت مغرب ممالک اروپاست که عبارت از فرنگستان باشد. مملکت اسکاتلاند در شمال انگلتره و مملکت ایرلاند در مغرب آنست. بعد این دو مملکت انگلتره و اسکاتلاند از نقطه طرف جنوب تا نقطه طرف شمال، طولاـ چهل و نه درجه الی پنجاه و هفت درجه و سی و پنج دقیقه و عرضا از نقطه سمت مشرق تا نقطه سمت مغرب، هشت درجه تا سیزده درجه است. مسافت طول این دو مملکت، یکصد و هفتاد و یک فرسنگ و مسافت عرض آن به سبب کمی و زیادی از [۷۱] چهل فرسنگ تا یکصد فرسنگ است و طول جزیره ایرلاند، یکصد و سه فرسخ و یک میل و عرض آن پنجاه و چهار فرسخ و دو میل می باشد. میان حد این دو مملکت انگلتره و اسکاتلاند، کوهستانات (چوی اوت) و رودخانه (توید) (۱) است و فصل مشترک میانه انگلتره و ایرلاند دریای (سانت جارج) (۲) است و فصل مشترک فی مابین اسکاتلاند و ایرلاند دریای (نارث حیل) (۳) است که در لغت انگریز گذرگاه شمال را گویند.

اطراف این دو جزیره به بحر محیط، محاط و عدم تصرف سایر قرالات فرنگ در آن دو جزیره از وفور احتیاط است. به سبب مجاورت آن به بحر محیط، هوایش با غلظت و کثافت و بادش بسیار تند و مختلف و پر مخافت است. انواع میوه در آن مملکت نایاب است و اگر احیانا یافت شود، قیمت آن سبیکه (۴) ماه و آفتاب، مگر سیب و گلابی فقط که از فرط فراوانی خوراک دواب است. سیب پخته را بسیار میل دارند و در بازارها طبخ کرده می فروشند. صید چرنده اش بسیار کم و پرنده اش بی نهایت است و حشرات الارضش کمیاب و بی آفت. معادن فلزاتش به غیر از طلاـ و نقره فراوان و تحف غریبه و صنایع عجیبه اش آنچه در حوصله گمان گنجد بی پایان.

اهلش به غایت با غیرت و بی نهایت صاحب صنعت اند. برحسب صفت، صاحب شمایل نیکو و صورت دلجو و از حیثیت اخلاق، درست رفتار و نرم گفتار و خوشخو می باشند. از فرط کیاست، نظامی در کار خاصه و عامه نهاده اند که رسوم متداوله در اکثر ممالک، خاصه مملکت ایران، از قبیل حسد و نفاق و مکر و فریب و جسارت حضوری و).

۱- . توئید

۲- . سنت جورج

۳- . نورت هیل؛ مجلس: (نارث جیل)

۴- . قطعه طلا یا نقره گداخته و در قالب ریخته (ر. ک: معین ذیل سبیکه).

غیبت خارجی و جمیع افعال و کردار ناصواب، در میان ایشان به هیچوجه من الوجوه وجود ندارد. داستان جنگ طپانچه و طول مرافعات که معروف است، حکمتش این که احدی با دیگری منازعه نکند و امور را در میان خود به حساب و عدالت بگذرانند.

جمعیت این مملکت از رجال و نسا و صغیر و کبیر، تحقیقا نوزده ملیان (۱) است که سی و هشت کرور باشد. با آن که یک وجب زمین بایر در ان مملکت نیست، باز به سبب کثرت و جمعیت اهالی، محل سکنی تنگ است و به این جهت اکثری از ایشان، متفرق در ممالک ینگی دنیا و هندوستان و جزایرات (۲) و سایر قرالات فرنگ.

بنای سلطنت در آن مملکت یکصد سال قبل از ولادت حضرت عیسی (ع) بوده که تا این زمان که سنه یکهزار و دویست و چهل و هشت هجری است، یکهزار و نهصد و سی و سه سال [قمری] می شود. پیش از آن زمان، هر طایفه رئیسی از خود داشته اند.

یکصد سال قبل از ولادت حضرت عیسی (ع) (اثلرو) (۳) نامی از طایفه سکسان که بزرگ ایشان بود، با طایفه مزبوره به سببی از اسباب رنجیده از قرال (نمسا) (۴) حرکت و به مملکت انگلتره آمد و چون مردی مدبّر و شجاع (۵) و طایفه همراهان او نیز رشید بودند، رفته رفته بر سایر طوایف انگریز مسلط شد و دعوی پادشاهی کرد. در آن اوقات بزرگ طایفه را کینگ می گفتند؛ (۶) چون اثلرو مزبور پادشاه شد، آن لقب را تغییر نداد؛ به همان سبب لقب پادشاهان انگریز کینگ است؛ مثل (رای) (۷) [۷۲] که لقب پادشاهان هند و (فغفور) که از سلاطین چین است. بالجمله از زمان اثلرو، که اول پادشاه است، تا پادشاه حال که او را (ولیم (۸) چهارم) می نامند، شش طایفه در آن جا پادشاهی کرده اند.

در بدایت حال، سه پادشاه در آن سه جزیره بوده، میانه پادشاه اسکاتلاند و پادشاه انگلتره وصلت واقع و بالاخره پادشاه اسکاتلاند به حکم شریعت عیسوی وارث سلطنت انگلتره شد و آن جا را تصرف کرد؛ مملکت ایرلاند را نیز به زور گرفت. اکنون هرسه مملکت را یک پادشاه دارد و قرار سلطنت ایشان بر جمهوریت است و پادشاهم

۱- . میلیون

۲- . مجلس: (جزایر)

۳- . مجلس: (اثلرد)

۴- . اتریش امروزی

۵- . مجلس:+ (بود)

۶- . ملی: (می گفته اند)

۷- . مجلس: (راهی)؛ منظور از (رای) همان (راجه) است که به پادشاهان هندوستان اطلاق می شد و با الفاظ مختلف آمده است؛ از قبیل: راجه، راج، رای، راه، راهی. (ر. ک: معین).

۸- . ویلیام

نوکری از دولت و با عـدم اختیار، پر حرمت است [و] در امورات نیک، مثل تعیین منصب و جرم بخشـی و بـذل از مال رسـدی خود و امثال این امور، مختار است، ولی در بقیه امورات، رای او بسته به رای جمهور.

قبل از این، [زمانی] که حضرات پاپایان (۱)، یعنی بزرگان کلیسیا، تصرفات بی غایات در امورات مملکت می نمودند و احکام فروعیه خـود را به طـور تسـلط جـاری می کردنـد، سـکه هم به اسم ایشـان رواج داشت چنـان که لفـظ پاپاسـی معروف است، جمهوریت انگریز از فرط تسـلط ایشان به تنگ آمـده، گفتنـد که: (از جهت احکام (۲) فروعیّه، همـان کتاب انجیل و رسالات حوارین کافی است و احتیاج به احکام فروعیه پاپایان نیست.) بالاخره پاپایان بی دخل شدنـد و به جز اختیار کار کلیسـیا دیگر کاری ندارند. اکنون تابعین قدیم پاپایان که در هر ولایت می باشند، جمهور انگریز را خارج از مذهب می دانند.

در (۳) ابتدا، بنای دولت ایشان بر معامله و تجارت بوده و به همین تدبیر به مدد جهازات و غرابات از راه بحر محیط در ممالک هندوسـتان و ینگی دنیـا، مـداخلات نموده انـد و اکثر از آن ولایات را متـدرجا به ضـرب زور و زر گشوده انـد. همواره اوقات قریـب بـه یکهزار فرونـد غراب و کشـتی در روی دریـا و قریـب به ساحـل دارنـد و همت به تسـخیر ممالـک قریب و بعیـد می گمارند. اعتقادشان این که: (هر دولت که بر دریا مسـلط است، بر خشکی هم مسلط خواهد شد)؛ به این دلیل خود را عالمگیر می شمارند.

هیچ یک از قرالات فرنگ را بر روی دریا دستی به ایشان نیست و تصـرفی در ممالک متصرفی آنها نه. بعد از آن که اکثری از ممالک هندوسـتان را تصرف کردند، قراری دادند که: همان جمعی که مباشر تسخیر آن ولایت شده اند، در آن دیار کارگزار و معادل چهل نفر از معارف ایشان در مهمات جمع و خرج مملکت و قرار کار سپاهی و رعیت همواره مشـیر و صاحب اختیار باشند.

دولت هنـد را کمپنی نـام نهادنـد و آن چهـل نفر را اهل کونسل لقب دادنـد. جمع و خرج مملکت را باهم پرداختنـد و پیوسـته چهارصدهزار لشگر به جهت حفظ آن کشورو)

۱- . منظور از واژه (پاپایان) همان (پاپ ها) است.

۲- . مجلس:- (احکام)

۳- . مجلس: (و)

حاضـر و آماده ساختند. سـی هزار از آن لشـگر از ممالک (۱) انگلتره انـد و بقیه از اهـالی هندوسـتان. قرار کار بر این شـد که اختیـار آن مملکت از کلیـات و جزئیـات بـا سـرکار کمپنی باشـد و جمهوریت انگریز را به جز تعیین یکنفر فرمانفرما و رسالت سفرا در باب جمع و خرج اختیاری نباشد. فرمانفرما و ارباب کونسل کلا نوکر [۷۳] سرکار کمپنی هستند. هر وقت به مصلحت کار خواهند (۲) بـه دولت هـای همجـوار ایلچی روانه نماینـد، اخراجـات آن بـا سـرکار کمپنی است و دولت انگریز را در آن مخارج به هیچ وجه مداخلتی نیست. از قرار تقریر ایشان، سالی یکصد و هشتاد کرور مداخل از هندوستان برمی دارند.

بالجمله از قرار تواریخی که خود در دست دارند، در عهد شاه طهماسب بزرگ صـفوی ایلچی به ایران فرسـتاده اند و در زمان شـاه عباس ماضـی نیز بنای آمـدورفت نهاده انـد. چون قرال پرتگیز (۳) جزیره هرمـوز (۴) بندر عباسـی را تصـرف نمودند، فی مابین قرال انگریز و شاه عباس قرار چنین شـد که دولت انگریز، قرال پرتگیز را از جزیره مزبور بیرون نماید و قرار این باشد که به جز تجار انگریز، احدی از قرالات آمدورفت به ایران نکند.

موافق تواریخ ایشان، همواره اوقات از عهد شاه عباس تا زمان تسلط افاغنه، دو بالیوز ایشان در اصفهان و بندر گامیرون (۵) که اسم قدیم بندر عباسـی است، سـکنی داشـته اند. زمین بیاضـی که در اصفهان مشهور به خانهای فرنگ است، از ایشان بوده [و] دو برادر از ینارالهای انگریز در خدمت شاه عباس مزبور نوکر بوده و دو دسته (هزار جریبی) و (استرابادی) را معلمی می نموده اند.

خلاصه چون سلطنت افاغنه را در ولایات قندهار و هرات الی حدود دیرجات (۶) رواجی دست داد، احمد شاه ابدالی به حدود هندوستان لشکر فرستاد. بعد از فوت او تیمور شاه، ولدش، صاحب اختیار و پس از آن سلطنت به شاه زمان ولد تیمور شاه قرار گرفت. جمهور انگریز به توهم این که هرگاه رای پادشاهان افغان قرار گیرد که عزیمت هندوستان نمایند، چون بدایت تصرف ایشـان در آنجاست، شایـد امور هنـد اختلالی پـذیرد. در همان اوقات هم تیپو سـلطان پادشاه دکن به جهت دفع اذیت جماعت انگریز از خود، محرک شاه زمان گشته او را به عزیمت هندوستان و دفع جماعت مزبوره دعوتت)

۱- . مجلس: (اهل)

۲- . مجلس: (بخواهند)

۳- . پرتقال

۴- . هرمز

۵- . مجلس: (گامبرون)

۶- . مجلس: (دیره جات)

نمود. شاه زمان نیز در خیال تدارک و تهیه این کار بود، لهذا دولت انگریز عهود قدیمه را با دولت قویمه ایران تازه و نوای (۱) موافقت را بلند آوازه نمودند. از طرف پادشاه ذی جاه انگریز، نامه [ای] مشتمل بر تهنیت جلوس ابد آمیز به خامه صداقت نگاشته و نزد فرمانفرمای هندوستان که هم از اهالی آن دولت بود، ارسال داشته شد و اشاره رفت که معتمدی سخندان را با اشیاء نفیسه هند و انگلستان به رسم تحفه و هدیه به عنوان سفارت به درگاه سپهر آیت، گسیل سازد و سفیر مذکور در جزو، به اظهار این تمنا پردازد: (که شاهنشاه ممالک ستان، بنابر همجواریت ایران و هندوستان، نظام کار خراسان را بهانه فرمایند و به آن طرف عزیمت نمایند تا پادشاه افغان به این توهم از عزیمت هندوستان کناره جوید و به راه حفظ ولایات متصرفی خویش پوید.) لهذا فرمانفرمای هندوستان، میرزا مهدی علی خان ملقب به بهادر جنگ را که اصلش از مملکت خراسان و در آن دولت بسیار معتبر و کاردان و از جانب ایشان در بندر ابوشهر (۲) بالیوزی صلاحیت نشان بود، با تدارکی شایان از راه بحر عمان به این دولت [۷۴] جاوید بنیان گسیل نمود. سفیر مذکور در اواخر شهر ربیع الاول سنه یکهزار و دویست و چهارده از شرف تقبیل درگاه فلک جاه فرق مباهات به اوج سموات سود. نامه و هدایا در زمانی خاص به آدابی که شایسته شأن دو دولت جاوید مناص است، از نظر همایون گذشت و بی نهایت مقبول و مطبوع گشت. به توسط اولیای دولت خداداد مطلب معهود نیز جلوه گر عرصه شهود شد و پسند طبع انصاف نمود، آمد.

در همان اوقات، فرستادگان تیپو سلطان پادشاه دکن با سه زنجیر پیل و چند قفس طیور غریبه و اکلیلی مکلل و نامه به مخالصت مدلل وارد آستان آسمان محل شدند.

خلاصه تمنا اینکه: از جانب امنای (۳) دولت علیّه به کارگزاران شوکت بهیّه انگریز اشاره رود که متعرض ولایات متصرفی تیپو سلطان نگشته، او را آسوده گذارند. پس از چند روز [از] ورود ایشان، به توالی خبر رسید که فرمانفرمای هندوستان به مدد لشکر [خویش] مملکت دکن را متصرف و سلطان مذکور در حومه میدان مقتول و به دیار آخرت منصرف شد. (۴) فرستادگان مزبور با انعام و نوازش نامحصور روانه اوطان خوده)

۱- . مجلس: (بنای)

۲- . بوشهر امروزی

۳- . مجلس: (اولیای)

۴- . ملی و مجلس: (شده)

گردیدند [و] میرزا مهدی علی خان نیز با جواب نامه دوستانه و انواع نوازشات ملوکانه اذن رخصت یافت و به صوب مقصود شتافت.

ذکر تفویض ایالت ممالک طبرستان و فارس به نوّاب شاهزادگان و آمدن فرستادگان معتبر از جانب اللهیار خان قلیچی خیره سر حاکم سبزوار

منظور از تفویض ایالت ولایات ممالک محروسه به نوّاب شاهزادگان دو چیز بود:

یکی آن که در ایّام دولت روزافزون، دراری بحار خلافت را ثروتی و مکنتی حاصل و در جوانی و عهد دولت حضرت صاحبقرانی به آرزوی دل متواصل آیند؛ دیگر آن که هرگاه در ممالک محروسه بیگانگان را از غریب و بومی اختیاری کلی باشد، بالاخره غولان غوایب ایشان را رهزن آیند و ابواب فتنه و فساد بر چهره بینوایان و رعایا بگشایند؛ خون های مسلمانان بی سببی ریخته شود و در حدود ممالک انواع فتنه انگیخته آید. عقلاـ نیز اقرب را بر ابعد مرجّح داشته و همت بر طلب اقرب گماشته اند، لهذا صاحبقران عاقبت اندیش بنابر مصلحت ملکداری، انسب چنین دانست که هریک از ملک زادگان معظم در حدی از حدود ممالک حکمران باشند و رعایا و ملهوفین را از فرط عدالت کامیاب و بانوا دارند.

از قراری که اشاره رفت، قبل ازین شاهزادگان اسفندیار شأن نایب السلطنه العلیّه عباس میرزا و محمد علی میرزا و محمد ولی میرزا از حکمرانی مملکت آذربایجان و ولایات قزوین (۱) و سمنان کامروا و شادمان گشتند. درین اوقات نیز ملک آرایی دار المرز مازندران و فرمانفرمایی مملکت فارس به نوّاب محمد قلی میرزا و شاهزاده خورشیدلقا حسین علی میرزا عنایت رفت و میرزا نصر الله علی آبادی، که مردی کدخدامنش و آدمی روشن و در فتنه حسین قلی خان از دو دیده نابینا شده بود، به مباشری در المرز و چراغ علی خان [۷۵] نوایی که امیر یساولان قور و مردی کاردان و صاحب شوکت و شأنن)

۱- . مجلس: (قرین)

موفور و تربیت یافته دولت ابد دستور بود، به وزارت مملکت فارس، قرین افتخاری نامحصور شدند. هردو شاهزاده آزاده با شوکتی تمام به محل ایالت و فرماندهی شتابان آمدند و در رکاب هریک از ایشان، چندین تن از امرا و خوانین ایل جلیل الشأن (۱) قاجار روان گشتند و لوای فلک فرسا به عزم زیارت روضه مطهره بضعه احمدی- صلواه الله علیها- از مقر خلافت کبری شقه گشا و در آن رواق عرش ساق، بعضی عمارات خوش بنا از همت خسرو زرّین لوا برپا گردید. پس از ادای زیارت مخصوصه و انعام بر فقرا و مجاورین روضه منعوته عزم رجعت را مصمم و روضه دار الخلافه از ورود مسعود رشک گلستان ارم آمد.

در همان اوقات، نوّاب ولیعهد دوران عباس میرزا از مملکت آذربایجان، مظفر و کامران شرفیاب آستان عدالت ارکان گردید. اللهیار خان قلیچی حاکم سبزوار در عذر خیانت (۲) خویش عریضه صداقت اندیش فرستاده استدعا نمود که معتمدی از سرکار گیتی مدار به جهت آوردن صبیّه مخطوبه او روانه، و تقدیم این خدمت التفات سرکاری را بهانه آید. جواب عریضه آن نادان، مرقوم [شد] و میرزا اسد الله مستوفی نوری مازندرانی، انجام این خدمت را معیّن و معلوم گردید.

مصراع:

تا بعد ازین چگونه بود کار روزگات)

۱- . ملی: (ایشان)

۲- . ملی: (جنایت)

بخش ۳

بهـــاریه ســـال فیروزی مآل بیچی ئیل ترکی مطابق با ســـنه یکهزار و دویست و چهارده هجری و عزیمت خراسان و مأموریت نوّاب نایب السلطنه به آذربایجان و سیاست صادق خان شقاقی نادان

خسـرو خاور، اعنی خورشـید انور درین سال میمون فر، هشت ساعت و هجده دقیقه گذشـته از شب جمعه بیست و چهارم شهر شوال المکرم سـنه یکهزار و دویست و چهارده از دار الخلافه حوت به خاورزمین حمل گرایید و سلطان بهار، امیر خیانت پیشه دی را که چندی در اجرای سیاست مهلت داده بود، روانه دیار عدم گردانید.

بلبل هوای بلنـدپروازی داشت. گل با سـنبل بنای طره بازی گـذاشت. ابر آذار (۱) که نـایب سـلطان بهار است، به نظم مملکت گلشن مأمور شد و سفیر صبا به ورود تختگاه چمن مسرور.

شاهنشاه با دادودین، میمنت عید همایون را پای بر زبر تخت گوهر آگین نهاد و دست دریا نوال به افشاندن بدره های (۲) سیم وزر برگشاد [و] پس از انقضای جشن نوروز خجسته فر، به حرکت رایات ظفر به سمت خاور فرمان داد. سبب عزیمت خراسان اینکه: طرّه بـاز خـان افغـان به اشـاره شاه زمان از جانب وفادار خان وزیر اعظم به عزم ملاقات جناب حاجی ابراهیم خان اعتماد الـدوله وارد تختگاه شـد و از حقیقت پیغام وزیر مزبور جناب اعتماد الـدوله آگاه گردید. خلاصه پیغام اینکه: مملکت خراسان به سبب همجواریت با ولایات متصرفی افغان، انسب چنانست که در تصرف شاه زمان، و سایری)

۱- . ملی و مجلس: (آزار)

۲- . ملی: (بدرهای)

ممالك ایران در تحت اختیار شاهنشاه گردون توان [۷۶] باشد، چنانکه شاه زمان را در باب سایر ممالك ایران حرفی نیست. از آنطرف قرین الشّرف نیز در حرکت به جانب خراسان عزیمتی واقع نگردد، او را برادری کهتر از خود شمارند و ملك خراسان را در بسته به شاه زمان گذارند.

[مصرا] ع: (۱)

تو سیاه کم بها بین که چه در دماغ دارد

چون شاه افغان را آن رتبه و پایه نبود که تواند این حدیث را به رئیس قلعه خرابه [ای] از خراسان پیغام گزار آید، لهذا این افسانه را ناشی از خبط دماغ گرفتند و پیغام او را چنین جواب گفتند: (۲)

ای مگس عرصه سیمرغ نه جولانگه تست عرض خود می بری و زحمت ما می خواهی منظور از حرکت رایات ظفر آیات، نه تنها نظم مملکت خراسان است، بلکه مقصود کلی، انتزاع جمیع ولایات متعلقه به دولت ایران از تصرف بیگانگان [می باشد].

اینك عزیمت جرود و (۳) قندهار و کابل مصمم و قطع و فصل رشته این گفتگو موقوف به برش حسام آذر شیم است.

طرّه باز خان (۴) از پیغام گزاری خویش پشیمان گشته راه دیار افغان برداشت و شاهنشاه مظفر، همت به عزیمت دیار خاور گماشت. نوّاب ولیعهد زمان عباس میرزا را به نظم مملکت آذربایجان مأمور فرمود و سلیمان خان قاجار قوانلو و رضا قلی خان و ابراهیم خان دولّو را در رکاب معزّی الیه به آن حدود و سنور (۵) امر نمود. لشکری که به جهت عزیمت خراسان از هر مملکت احضار شده بود، همگی در موعد مقرّر حاضر آمدند، مگر دستجات شقاقی که ابواب جمع صادق خان خیره سر بودند. چون در ازاء خیانت اولین خود کمال عنایت و مرحمت دید، لهذا چنان اندیشید که وجود نامسعودش را در کار دارند که همت بر دفعش نمی گمارند. خباثت ذات و خساست صفات بر آتشت.

۱- . ملی:- (ع)

۲- . مجلس:+ (خواجه حافظ)

۳- . ملی: (عزیمت خسرو در)

۴- . ملی: (طراز خان)

۵- . احتمالا منظور از واژه (سنور) همان (ثغور) است.

داشت که گاه وبیگاه تخم فساد در مزرع نمک به حرامی می کاشت. در سال قبل ممش خان کرد زعفرانلو و اللهیار خان قلیجی را اغوا کرد و از جاده خدمتگزاری بیرون آورد. درین سال چریک ابواب جمعی خود را در سراب گذاشت و چنین خیال داشت که در هنگام حرکت موکب اجلال که هرکس به کار خود مشغول است، راه دیار آذربایجان در سپارد و در آن دیار بنای فتنه جدید گذارد. از محرمان نزدیکش این کیفیت در پیشگاه حضور معدلت آیت بر طبق عرض نهاده شد و خود اجرای امر سیاست را آماده گشت.

ریختن خونش را تیغ دژخیم دریغ بود، لهذا در ویرانه [ای] تنگتر و تاریکتر از گور محبوس شد تا از شدت جوع، وداع سرای زندگانی نمود. از فرط حماقت و لا علاجی گوشت ماهیچه دست وپای خود را به ضرب دندان خاییده بود. (۱)

لطف حق با تو مداراها کندچون که از حد بگذرد رسوا کند سارو خان برادرش به ریش سفیدی طایفه شقاقی سرافراز و محمد علی خان برادر دیگرش به سرکردگی سواره همان طایفه قرین اعزاز و یک پسرش نیز در جرگ یساولان حضور پر نور، از همگنان زیاد (۲) ممتاز آمد.

ذکر اوضاع سفر خراسان و فتح قلعه مزینان و مراجعت محمود میرزای افغان و ورود [۷۷]

فرستاده قیصر میرزای ایضا (۳) و سور شاهزاده محمد ولی میرزا

قبل ازین نگارش یافت که، به استدعای اللهیار خان قلیچی، میرزا اسد الله نوری مستوفی به جهت آوردن صبیّه محترمه او روانه خراسان شد. از قراری که به عرض اقدس رسید، اللهیار خان از فرط خرافت از این استدعا پشیمان و میرزا اسد الله را در آن جا موقوف و سرگردان داشت؛ (۴) تنبیه آن غوایت نشان در کیش ملکداری لازم افتاد ود)

۱- . مجلس:+ (بیت)

۲- . مجلس:- (زیاد)

۳- . مجلس:- (ورود فرستاده قیصر میرزای ایضا)

۴- . ملی و مجلس: (دارد)

برحسب امر دارای دوران، ابراهیم خـان عم زاده در روز دوشـنبه دویّم شـهر ذی حجه الحرام بـا معـادل ده هزار سوار جرّار نیزه گذار و پیاده آتشبار قبل از تحریک لوای ظفر کردار به محاصره آق قلعه که محل وقوف اللهیار خان بود، روان [شد] و مهدی قلی خان دولو و حسین خان قاجار قزوینی به همراهی او شتابان آمدند.

امیر گونه خـان کرد زعفرانلو حاکم خبوشان (۱) و ابراهیم خـان شادلو حاکم اسـفراین را نیز حکم رفت که هریک با جمعیت خود به معسـکر ابراهیم خـان ملحق و به تسـخیر قلعه مزبور کمر همت بسـته شـکوه کـار اللهیـار خان احمق را بی رونق سازنـد. رایـات ظفر آیات هم در یوم دوشـنبه نهم شـهر مقرر با یک جهان لشـکر از مقر خلافت جاویـد سـیر در عقب ایشان حرکت و چمن نمکه (۲) دامغان، مضـرب خیام ظفر آیت شد. مدت پنج روز عرض سپاه ظفر دستگاه از افواج مازندرانی و استرابادی را [سان] دیده و پس از آن موکب فیروز از آن جا حرکت و در پنجم شـهر محرم الحرام سنه یکهزار و دویست و پانزده در خارج قلعه مزینان، قبه بارگاه سپهر دستگاه بر اوج مهروماه کشیده آمد.

نوّاب حسـین قلی خـان با فوجی از دلیران و جزایرچیان رکاب ظفر عنان به محاصـره قلعه سبزوار نامزد و روانه گردیـد و رسوم تعزیه داری جناب خامس آل عبا- علیه التحیه و الثنا- توقف مزینان را بهانه [آمـد]. اهالی ینگی قلعه مزینان، که از مسـتحدثات اللهیار خان و در رفعت و متانت همدوش چرخ گردان است، پای در دامن استکبار کشیده و جسارت به انداختن شمخال (۳) و تفنـگ ورزیـده، آتش غضـب قیـامت لهب قهرمـانی، آن قـوم بـد اختـر را برق خرمن گردیـده [و] در آنی اطراف قلعه محـاط پیادگان صف شـکن شد. از صاعقه باری توپ های اژدر دهان و خمپار [ه] های کوه توان و جزایرچیان آتش فشان، سطح هوا و فضای بیابان چون شام تیره بختان [شد] و اهالی قلعه از بیم جان نوحه کنان (۴) در پس دیوار امان مکان جستند.ن)

۱- . قوچان امروزی

۲- . این روستا در غرب چهارده کلاته دامغان قرار دارد و از روستاهای کوهستانی دامغان به شمار می رود. قلعه آن باقی است و حدود صد خانوار جمعیت دارد.

۳- . سلاحی آتشین و سرپر که سربازان قدیم به کار می بردند (معین).

۴- . مجلس: (و اهالی قلعه ابراهیم جان نوحه کنان)

از همت بخت خاقان قلعه گشا، حصنی به آن متانت در اندک زمانی گشاده آمد و خدمت گزاران و خیانت کاران هریک در مقام رحمت و غضب ایستاده. جمعی با خلعت امان همدوش و فوجی با عفریت اجل هم آغوش گشتند. اموال و اسباب اللهیار خان و سایر اهل قلعه به معرض نهب و غارت رفت و آقا خان ولد مصطفی خان عم را محافظت قلعه اشارت. اردوی اعلی کامیاب و کامران از آن جا حرکت و حوالی قلعه سبزوار مقرّ نصب رایات ظفر آیت شد.

چون جعفر خان بیات حاکم نیشابور پس از ظهور مرحمت جان بخشی، مانند اللهیار خان خیانت را پیشه ساخت، لهذا نوّاب حسین قلی خان، حسب الامر خسرو گیتی ستان [۷۸] از دور سبزوار حرکت و به محاصره قلعه نیشابور پرداخت. در ورود موکب مسعود به خارج شهر سبزوار، الهیار خان، اجل موعود را بالمشافهه در آیینه خاطر مشاهده کرده، در اجرای خدمت روی به مجاهده آورد [و] صبیّه مرضیّه مخطوبه را به اتفاق میرزا اسد الله مستوفی به اردوی همایون فرستاد و به توسط عریضه [ای] به جهت مهلتی چند روزه زبان ضراعت برگشاد. جعفر خان بیات نیز که در قلعه نیشابور محصور بود، به استدعای حصول همین تمنا عریضه و معتمدی به درگاه همایون گسیل نمود.

چون استدعای مزورانه آن دو نادان مقبول خاطر ملوکانه نبود، بنابرآن سپاه ظفر پناه را به تخریب قری و مزارع و قنوات و باغات حوالی سبزوار و نیشابور امر فرمود.

از دستبرد لشکر قیامت اثر، کار بر قلعه گیان تنگ شد و قریب به آن بود که شیشه امیدشان بر سنگ آید [که] باز، طرّه باز خان افغان طرّه دستار چاپلوسی را تاب داده، این دفعه از جانب شاه زمان با تحف و پیشکشی فراوان وارد اردوی ظفر نشان [شده] و نامه مخالصت ختامه پادشاه افغان منظور نظر اولیای دولت جاوید ارکان گردید. از مضامین نامه چنین مستفاد می شد که شاه زمان، از وصول رایات فیروزی نشان به اقطاع خراسان از جسارتی که پیش ازین بیان آمد، پشیمان و با زبانی عاجزانه بعد از (۱) آن فسانه رطب اللسان گشته که: مملکت خراسان بالارث و الاستحقاق متعلق به کارگزاران آن دولت علیّه است، بلکه ولایات متصرفی این نیازمند نیز، مطبخی از آن دودمان سنیّه.ر)

۱- . مجلس: (بعذر)

تصرفی که کارپردازان آن دولت خداداد را درین ممالک منظور نظر مهر اثر باشد، ما را سخنی نیست و آن که را حد و یارای چون وچرا و لا و نعم باشد، کیست.

لمؤلفه:

شدی چو بنده نباید نفس ز لا ـ و نعم زدبلی به خواجه نشاید سخن ز چون وچرا کرد ولی اهالی ضعیف ولایات سبزوار و نیشابور که اسیر سرپنجه استیلای آن دو حاکم شرارت ظهورند، این نیازمند را در آن حضرت با آبرو و معتبر شناخته و در درگاه فلک جاه شفیع ساخته اند. هرگاه مرحمت فطری بر آن قوم ضعیف ببخشاید و آن دو نادان را چند صباحی مهلت کرامت فرماید و موکب اعلی به جانب تختگاه معلّی گراید، بر ذمّت خویش ثابت داشته ام که رفع وحشت ایشان را به درستی همت گماشته، عنقریب هردو را به درگاه فلک جاه فرستاده باشم و هرگاه خلاف این عهد به ظهور آید- الحمد الله- باز طره رایت ظفر طراز باز است و قدوم ختلیان دلیران و ترکان قاجار در پیمودن راه دیار خراسان، بل ولایات متصرفی جماعت افغان دراز.

عاقلان دانند که منظور شاه زمان ازین تمنّای واهمه نمود چه بوده و به کدام عقیده زبان به عرض این شفاعت گشوده است.

[مصرا]ع:

ترا صاحب سلامت گفتم و خود را دعا کردم

بالجمله اگرچه نقش مزورانه این مراتب بر مرآت رای حقایق نما عکس پیرا بود، ولی از فرط مروّت و فتوّتی که جبلّی ذات فرشته خصلت است و همواره رعایت خاندان قدیم، خاصه ملوک واجب التعظیم، مرکوز (۱) ضمیر معدلت آیت [بود]، لهذا قبول این مطلب در ضمیر منیر شاهنشاه مروت [۷۹] حسب، سمت وقوع یافت و حاصرین هردو قلعه از محاصره ممنوع گشته، طره باز خان، کامیاب و کامران با حصول نوازشات فراوان و جواب نامه مخالصت ترجمان، روانه دیار افغان گردید.ده

۱- . محکم نشانده شده، جای گرفته شده

چون محمود میرزای ولـد تیمور شـاه در این سـفر ملتزم رکـاب ظفر اثر بود، لهـذا کمـا فی السـابق احکـام قضـا نظام به خوانین خراسـان و ولایـات افغـان مشـعر بر رعـایت او از مصـدر خلافـت صادر و با تـدارکی شایان به اتفاق برادر و پسـر خود فیروز و کامران، روانه حدود قندهار و کابل گشت و در بیست و هفتم شـهر صـفر المظفر رایات ظفر از خارج شهر سبزوار حرکت و به جانب دار الخلافه پی سپر گردید. حسـین قلی خان در اسـفراین و ابراهیم خان در قرب آق قلعه شرفیاب درگاه علیه شدند. آقا خـان بنی عم نیز از ینگی قلعه مزینـان احضـار و ابراهیم خـان بـا دسـتجات تفنگچیـان عرب وعجم مـأمور به محـافظت آن دیار آمدند.

موکب اعلی به جهت انتظـام امور ترکمانـان یموت و کوکلان، همه جا صـیدکنان وارد چمن کالپوش [شـد] و چهارده روز در آن مکـان بهجت نشـان به نظم امورات منظوره اقامت فرمود. بعـد از اتمام کارها جمعیتی که از فارس و عراق در رکاب سـرور آفاق، جانفشانی را حاضـر بودنـد، مرخص اوطان [شدند] و موکب فیروزی شأن با جمعیتی از سـران و میران و خاصان از چمن کالپوش رکضت (۱) را دامن زنان و در ورود [به] بسـطام، بنه و اغروق را روانه دار الخلافه طهران و از راه چشـمه علی دامغان به جهت انجـام عیش نوّاب شـاهزاده بهمن شـأن محمـد ولی میرزا وارد ولا‌یـت سـمنان شـد و بـاز هنگامه طرب گرم گردیـد و گوش بربط و رباب از گوشـمال پنجه ارباب طرب نرم. بازار و میدان آن دیار از اسباب عیش و عشرت آرایش یافت و هریک از پیر و جوان و توانا و ناتوان به کاشانه بهجت و آرامش شـتافت. ترکان دلیر که چندی به جای باده (۲)، ارغوان خون دشمنان خوردندی، از نوشـیدن کاسات راح (۳) خوشـگوار، اندیشه دشـمن از یاد بردندی [و] به جای اسلحه پولادشان، حریر (۴) اندام نازنینان نوشاد در آغوش بود و در عوض هزاهز جنگ و هایاهای رزم، نغمه مغنیان خوش آهنگ در گوش.

بالجمله مـدت پنـج شـبانه روز داد عیش و عشـرت داده شـد و ابواب سـرور بر چهره مهموم (۵) و مسـرور گشاده آمد. عروس مزبور از نجبای ایل جلیل قاجار و صبیّه مرضیّهین

۱- . به یکباره حرکت کردن

۲- . مجلس: (بجاده)

۳- . می، باده

۴- . مجلس: (حرایر)

۵- . گرفته، اندوهگین

مرتضـی قلی خان عم شاهنشاه تاجدار بود، که به ولایت روس رفته در همانجا وداع سرای زندگانی نمود. در شبی روشن تر از روز و سـاعتی سـعیدتر از بخت فیروز، مـاه را بـا هور و ملـک را بـا حور مواصـلت رخ نمود و شاهنشـاه آگـاه صـبح روز دیگر عزیمت تختگاه فرمود.

در روز چهـاردهم شـهر ربیع الآخر، ساحت دار الخلافه طهران از فرّ قـدوم صاحبقران گردون توان طعنه ها بر عرصه جنان زد و اهالی آن مکان را به جهت تهنیت ورود مسعود، این مطلع قصیده حضرت صبا ورد زبان [آمد].

صبا:

در خراسان رزم کردی ساز احسنت ای ملک سوی ری لشکر کشیدی [۸۰] باز احسنت ای ملک

ذکر صادرات ایّام توقف طهران و عزیمت دار السلطنه قزوین و عیش نوّاب محمد علی میرزا و سایر اوضاع و رجعت به تختگاه در ورود به دار الخلافه طهران

حکّام و عمّال و مباشـرین اعمال ممالک عراق و فارس و کرمان و یزد و خوزستان که به جهت پرسش حال رعایا و جبر کسور ضعفا به دربار فلک فرسا احضار شده بودند، وارد و روزی چند امور محاسبات و معاملات ولایات به قلم مستوفیان دیوان اعلی پرداخته و کار اهالی هر صـفحه از یمن توجه خاطر داور (۱) بی همال ساخته گشت، به جهت تذهیب قبه عرش درجه حضرت معصومه- صلوات الله علیها- و احداث برخی مساجد و مدارس و کاروانسرا در آن ارض فیض انتما و بنای عمارات ملوکانه در دار السـلطنه اصـفهان خلـد بنیـان و حـدوث رباطـات در قرب رودخـانه جـاجرود و قریه (کنـاره گرد) من اعمال طهران، اوقات همایون مصروف گردید که ذکر هریک- انشاء الله تعالی- در خاتمه کتاب معلوم و مرقوم خواهد شد.

پس از فراغ ازین مهام، حکام و عمال اطراف را با صدور بعضی از احکامر)

۱- . مجلس:- (داور)

مقضیّ المرام و شادکام به اوطان خویش رخصت رجعت فرمود و به جهت نظم امور گیلان و آرایش عیش نوّاب شاهزاده ایرج شأن محمد علی میرزا موکب ظفر عنان را شرف فزای ساحت دار السلطنه قزوین نمود. در [بدو] ورود [به] آنجا عمال و صاحبان اعمال ولایات گیلان حسب الاحضار به دربار فلک مدار حاضر شدند و مانند اهالی سایر ولایات مورد تفقدات بی پایان اعلی آمدند. انجام عیش شاهزاده آزاده را حکم محکم خسروانی شرف صدور یافت و هرکس از غریب و بومی به تدارک کاری شتافت.

چون اهالی دار السلطنه قزوین را به جهت تقاضای فطرت، همواره طبیعت مایل به عیش و عشرت است و خاطر، راغب به نشاط و بهجت، لهذا درین سور پرسرور، رسوم خدمت و جانفشانی را بیش از پیش اظهار و به جهت آرایش اسواق و میادین آن دیار خلد قرین، صنایع غریبه و اختراعات عجیبه آشکار (۱) ساختند و مدت هفت شبانه روز برحسب دلخواه به انجام این عیش مهنّا پرداختند. قران نیّرین و اجتماع سعدین با لوازم سنّت سنّیه پیشوای خافقین در شبی نورافزای عینین دست داد و دست گنجور همت خاقان قاآن خصلت، بدره های (۲) سیم وزر را به جهت ایثار محفل سرور و انعام مباشرین آن عیش و سور، سرگشاد و بر دوش سروران و سران و خاصان و عمّال اعمال گیلان و اعیان آن خطّه ارم بنیان از خلاع فاخره آرایش پذیرفت و عروس زهره ازهر در فلک اخضر به نغمات نای و مزمر، آن سور پرسرور را تهنیت و مبارک باد گفت.

نوّاب ابراهیم خان عم زاده، به سبب انتظام مهام ولایت رشت، عازم آن سرزمین گشت و موکب اعلی مرّه بعد اولی مایل ورود [به] تختگاه گردید و پایه تخت فلک رخت از فرّ جلوس خسرو فیروز بخت، به قبه مهروماه رسید. نوّاب مالک رقاب ولیعهد زمان عباس میرزا از مملکت [۸۱] آذربایجان برحسب احضار شاهنشاه صاحبقران کامروا و کامران شرفیاب درگاه معلی [شد] و کیفیت خدمات خود را در آن نهضت از قبیل فی الجمله انتظام امور نخجوان و فی الجمله قراری که در کار ایروان داده بود و سایر مراتب و مطالب به عرض اعلی رسانید.ی)

۱- . مجلس: (این کار)

۲- . ملی: (بدرهای)

ذکر ورود جان ملکم بهادر ایلچی دولت بهیه انگریز و مأموریت حاجی خلیل خان قزوینی تاجر به سفارت آن شوکت عزت آمیز

در ضمن حکایت سفارت میرزا مهدی علی خان اشاره نمود که سفارت او در ظاهر بهانه تهنیت جلوس همایون و در باطن عزیمت شاهنشاه صاحبقران به صوب مملکت خراسان و بازداشتن پادشاه افغان از خیال مداخلت به حدود هندوستان بود.

چون محض از جهت حصول تمنای کارکنان آن دولت بهیه، سفر خیر اثر خراسان دست داد و شاهد این حسن عهد نقاب از چهره برگشاد، امنای دولت انگریز را این حسن وفا زیاده موجب مزید اعتماد و اعتقاد شد و موافقت با دولت خداداد در این معنی بیشتر از پیشتر محرک سلسه اجتهاد آمد. جناب مارکویس لاردولزلی (۱) از جانب آن دولت بهیه به فرمانفرمایی مملکت هندوستان قرین افتخاری بی پایان بود.

لارد مزبور از نجبای مملکت ایرلانده و در ابتدا از جمله مشیران دیوانخانه انگریز [بود] و به سبب جوهر فراست و وفور رشادت و علو همت و حسن رفتار با عموم سپاهی و رعیت، به رجوع این خدمت سرافراز و پس از چندی به وزارت آن دولت بهیه قرین انواع افتخار و اعزاز آمد. بالجمله از جانب دولت بهیه انگریز مأمور گردید که مجددا به جهت تشیید (۲) مبانی مصافات و تأسیس اساس موالات و اظهار رضامندی و استقرار یکجهتی، سفیری با فرهنگ به این دربار سپهر اورنگ گسیل سازد و به آیینی که داند و رسومی که تواند به انفاد (۳) هدایای لایقه و اظهار مودت صادقه پردازد، لهذا لارد معزی الیه، بریگدیر (۴) جان ملکم بهادر را که از معتمدان آن دولت و امیری با همت و صولت بود، لقب سفارت عطا نمود و با نامه دوستی ختامه پادشاه ذی جاه انگریز و برخی از تحف و هدایای نفیس به دربار فلک تأسیس فرستاد و شش نفر دیگر از عظمای).

۱- . لرد ولزلی)Lord Wellesely(برادر ولینگتن سردار مشهور انگلیسی بود. (تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، محمود محمود، ج ۱، ص ۷- ۱۳؛ تاریخ مفصل ایران، عباس اقبال، ص ۷۶۹)؛ مجلس: (لاردلزلی)

۲- . استوار ساختن، محکم کردن.

۳- . مجلس: (انفاذ)

۴- . بریگدیر)brigadier(به معنای سرتیپ یا ژنرال؛ ملی: (بریکددیر)؛ مجلس: (بریکه دیر).

آن دولت را به مرافقت سفیر مزبور اذن همراهی و موافقت داد. از آن جمله یکی استرجی نام بود که طراوت ماه رخسارش طعنه بر چهر مهر عالمتاب می زد و مهر عالمتاب هر شامگاه از خجلت آن چهر چون ماه، غریق دریای آب می شد.

بعد از ورود ایشان به بندر ابوشهر حسب الامر دارای منوچهر چهر، فتحعلی خان نایب ایشیک آقاسی دیوان اعلی که از امرای معتبر نور مازندران و الی غیر النهایه تجربه آموز و سخندان بود، به مهمانداری معیّن آمد و پس از انقضای ماهی سه چهار، (۱) سفیر مزبور با همراهان از ورود آستان همایون معلی مفاخرت کنان بر دوست و دشمن در سرای جناب حاجی محمد ابراهیم شیرازی اعتماد الدوله منزل نمود و از طرز مهمانداری آن وزیر بی نظیر زنگ کلفت عبور از دریا و ساحل را از صفحه آیینه دل زدود.

[۸۲] در روزی خجسته که فیروزی ایّام حیات سفیر مزبور به آن روز بسته بود، شرفیاب قوایم سریر خلافت مسیر آمد و از حسن تقریر و مکالمات دلپذیر، منظور نظر شاهنشاه عدالت تأثیر شد. به فاصله روزی چند، قطعات الماس خورشید اساس و آیینه های روشن تر از رای دانایان فطانت اقتباس و مروحه (۲) صندل و عود و انواع پرند و پرنیان نزاکت آلود به رسم تحفه آن دولت موافقت نمود از نظر همت شاهنشاه مسعود گذرانید و به اقصی الغایه (۳) مقبول و مطبوع گردید. وثیقه [ای] که از جانب امنای آن دولت سدید به مهر فرمانفرمای هندوستان مختوم بود، ابراز نمود و امضای آن از کلک دبیران عطارد سلک مرقوم و به مهر حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله مختوم گردیده به او سپرده شد.

عهدنامه مزبوره مشتمل بر این پنج فصل و این مختصر فرعی از آن اصل است:

فصل اول: به خواست خدا دوستی این دو دولت عظمی ابدا برقرار خواهد بود؛

فصل دویم: هرگاه جماعت افاغنه اراده هندوستان نمایند، شاهنشاه جم جاه از مملکت ایران لشکر بر سر ملک ایشان تعیین فرمایند و اخراجات آن لشکرکشی را امنای دولت انگریز موافق قاعده به مباشرین دیوان دولت علیّه ایران تسلیم نمایند؛

فصل سیم: هرگاه یکی از سلاطین افغان به یکی ازین دو دولت عظمی صلحه)

۱- . ملی: (چار)

۲- . بادبزن

۳- . مجلس: (اقصی النهایه)

نماید، آن دولت دیگر نیز باید شریک صلح باشد؛

فصل چهارم: هرگاه دولت افغان یا (۱) دولت فرانسه با دولت علیّه ایران بنای جنگ گذارند، دولت بهیه انگریز امداد به دولت علیّه ایران نمایند؛

فصل پنجم: دولت علیه ایران اهل فرانسه را نگذرانند که در سرحدات ایران از دریا و خشکی، محل توقف ساخته بار اقامت اندازند.

خلاصه عهدنامه [ای] دیگر در امور تجارت و آمدورفت تجار مملکتین دو دولت پایدار مفصلا نوشته شد که احتیاجی به ایراد نیست.

علی ایّ حال، سفیر مزبور بعد از انجام مهام سفارت به اعطای خنجر و شمشیر مجوهر مفتخر و سایر کرسی نشینان او- علی قدر مراتبهم- به خلاع و عطایای بی مر بهره ور و آماده ذهاب به صوب مقرر شدند. از جانب سنّی الجوانب این دولت علیّه نیز، حاجی خلیل خان قزوینی ملک التجار، با اساسی سزاوار سفارت آن دیار، به مرافقت سفیر فطانت آثار، به ایلچی گری مأمور و در اواخر شهر رمضان المبارک، سفیرین مذکورین روانه آن حدود و ثغور گشتند.ا)

۱- . ملی: (با)

بخش ۴

بهاریه سال فرّخ مآل تخاقوی ئیل مطابق با سنه یکهزارو دویست و پانزده و مأموریت امرا به محاصره ولایات سبزوار و نیشابور

زینت افزای محفل روزگار و آیت تشخیص لیل و نهار، اعنی مهر سپهر مدار در این سال فرخنده آثار بعد از انقضای دو ساعت و (۱) کسری از روز پنجشنبه ششم شهر ذی قعده الحرام سنه یکهزار و دویست و پانزده، سرای حوت را وداع و به جهت آرایش اتلال و ارباع (۲) به کاشانه حمل، چهر پر شعاع نمود. به حکم سلطان بهار، سرداران صنوبر و چنار، تسخیر سبزوار چمن را از سنبل و [۸۳] سوسن لشکر کشیدند و فراشان صبا و شمال، عیش خسرو ربیع را در صحن چمن بزمی ملوّن چیدند. سعایت پیشه گان نسیم به زمزمه های نرم نرم در حضرت سلطان بهار نمامّی پیشه کردند و قبیله (۳) بهمن را که چندی کارگزار دولت گلشن بود، با تیشه سیاست از ریشه برآوردند.

کیمیاگران قوای نامیّه، مس منجمد اغصان را از گل های شکوفه و رعنا، منبت سیم و زر ساختند و بوته خار را که با دوحه گل دعوی برادری بل برابری می کرد، به اندیشه خیالی محال انداختند. شاهنشاه صاحبقران پس از انقضای جشن نوروزی به خرّمی و فیروزی، همّت قضا نهمت به نظم مهمات هر سامان گماشت و نخست امیران نامدار با لشکری جرار به افتتاح قلاع خراسان مأمور داشت. در داستان سال قبل اشاره شد که اللهیار خان قلیچی حاکم سبزوار و جعفر خان بیات حاکم نیشابور به سبب شفاعت شاهه)

۱- . ملی:- (و)

۲- . اتلال: جمع تل به معنی پشته و توده؛ ارباع: چهارگوشه

۳- . ملی: (قبله)

زمان و شعبده بازی طره باز خان از چنگ عقاب گرفتاری رستند و در پشت دیوار عافیت نشستند و ضمن العقد شرط این بود که: هرگاه آن دو مردود به استمالت شاه زمان، شاهراه درگاه فلک جاه را قدم از سر نسازند، در بهار آتیه ترکان پرخاشخر به تخریب بنیان ایشان پردازند.

روزهای بسیار گذشت و اثری از ایفای عهد و شتافتن آن دو بد عهد به دربار سپهر مهد ظاهر نگشت، لهذا حسب الامر خسرو آزاده، ابراهیم خان عم زاده با معادل بیست هزار سوار و پیاده، عزیمت محاصره سبزوار را آماده شد و از امراء کاردان، محمد خان و ابراهیم خان دولو و پیر قلی خان شام بیاتی و حسین خان قاجار قزوینی همراهی او را در مقام امتثال فرمان ایستاده آمدند. سلیمان خان قوانلوی قاجار با پانزده هزار از سواران نیزه گذار و پیادگان صاعقه بار، محاصره قلعه نیشابور را حسب الامر دارای ظفر دستور مأمور [شدند] و به جهت نهب و غارت اطراف و حوالی قلعه جات سبزوار و نیشابور، احکام قدر گنجور به عهده امیر گونه خان زعفرانلو و ابراهیم خان شادلو، شرف صدور یافت. آنچه شایان و سزاوار تنبیه و تدمیر آن دو (۱) بدکردار بود از لفظ درربار شهریار کامکار به امیرین نامدار فرمایش رفت و گوش هوش هریک، از گوهرهای بدیع آن فرمایش آرایش پذیرفت.

در روز دوشنبه بیست و یکم شهر ذی قعده الحرام، آن دو امیر با احتشام با سپاهی خون آشام، بوسه بر درگاه خسرو ظفر غلام زده راه دیار خراسان برداشتند و همت بر دفع دشمنان شوکت ابد آیت گماشتند. مهدی قلی خان دولوی قاجار نیز به سرداری مملکت آذربایجان و توقف در قلعه خوی با جمعی از سپاه مقرر [شد] و محمد صادق دنبلی ولد حسین خان بیگلر بیگی سابق که در وجاهت با یوسف مصری مطابق بود، به ایالت خوی مفتخر و محمود خان دنبلی که بیگلر بیگی بود، به سببی از اسباب به دربار وسعت مدار پی سپر و به علت وفور کمالات باطنی و ظاهری، منظور نظر شاهنشاه هنرپرور [گشت] و پس از سالی چند [۸۴] به منصب امارت و ریش سفیدی یساولان قور که معبّر (۲) از قور یساول باشی است، به اقصی الغایه نامور و معتبر گردید.ر)

۱- . مجلس:- (دو)

۲- . ملی: (معتبر)

ذکر سیاست جناب حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله

اگرچه مرحومین مغفورین، میرزا محمـد رضـی تبریزی منشـی و میرزا محمـد صادق مروزی وقایع نگار در تواریـخ تألیفی خود علانیه، (۱) جناب حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله شـیرازی را خائن و مقصر و مستحق سیاست نوشته اند و از رهگذر تقیه در دربـار سـلطنت، حق داشـته انـد، چـون این بنـده مـدحت گزار مـأمور به این بود که حقیقت هر وقـایع را بالمشـافهه از سـرکار صاحبقرانی تحقیق و همان فرمایش را بدون کم وزیاد تحریر نمایم، لهذا به این داسـتان که رسـیدم، احوال پرسـیدم. در جواب مقرر فرمود که: هرگاه بتوانی طوری بنویس که آمر و مأمور هردو بی تقصیر شوند.

الحق تکلیف شاق شد و تحمیل ما لا یطاق. متوکلا علی الله کلک و دفتر برداشتم و این فقرات را نگاشتم.

بر دانایان روزگار حقیقت این معنی ظاهر و آشـکار است که اکثری از ابناء زمان را به اقتضای فطرت، خصـلت حسـد با جان و جسد سرشته و بر جبین اغلبی این صفت ناپسند نوشته است. رفتار قابیل با هابیل با آن که حضرت ابو البشر را ولد بلافصل بود، بر حسد (۲) انواع بشر، دلیلی است روشن و برهانی مبرهن.

یکی از اهالی زمانه را که تـدبیرات قدر و تأثیرات اختر از سایر امثال برگزیند و بر صدر مسـند عزتی، که در حقیقت عین ذلّت است، دو روزی به استراحت نشـیند. امثالش را خار حسد در پای طبیعت خلیده آید و تیغ خلاف از اطراف بر روی او کشـیده. یاران با وفاقش به نفاق برخیزنـد و دوسـتان پر نفاق با وی به اتفاق ستیزند، خاصه مشـیران کارگزار و دبیران با اعتبار که مرجع اکابرند و ملجأ اصاغر؛ هر تن از اضداد امت و آحاد سـپاهی و رعیت را از ایشان هوسـی در سر است و طمعی در خاطر. هرگاه ابواب طمع اهـالی را از همت عـالی مسـدود سازنـد، به اقتضـای صـفت حرص و آز، بـاز راضـی نگشـته به اظهار هوسـی دیگر پردازند. در رضاجویی خاطر اضداد کار دشوار آید و در اندک زمانیس)

۱- . آشکارا

۲- . ملی: (حس)

دوستان کم و دشمن بسیار گردد و نیز این معنی محقق است که در محکمه شرع مطاع و حضور حاکم شریعت واجب الاتباع، اثبات گناه یا به شهادت عدلین است یا شیاع بعد از ثبوت مدعا و اجرای حکم شریعت غرّا را حکّام شرع واجب شمارند و مجرم را به دست شحنه سیاست سپارند. هرگاه پس از آن خلافی ظاهر آید، حکم شریعت همان است که جاری گشته و تیر از کمان گذشته است. حکومت عرف نیز تالی شرع است و در حقیقت این اصل است و آن فرع. سلطان عادل هرقدر در مراتب عدالت و انصاف به مرتبه کمال باشد، به حکم شریعت غرّا از سیاست مدن ناگزیر است و این فقره، بنیان سلطنت را رکنی است دلپذیر.

پس از آن که جمعی از خاصان درگاه و سران سپاه و حکام اطراف و رعایای اکناف برخلاف شخصی برخاسته [۸۵] محضرها بر خیانت او آراسته باشند و بالمشافهه با براهین مسجّل و دلایل مدلّل و نوشتجات ممهوره و وقایعات مشهوره امری را ثابت نمایند. گذشت از سیاست، خلاف طریقه ملکداری و مخالفت جمهور [و] منافی رسوم سلطنت و شهریاری است.

بالجمله ازین تشبیبات [بیان] کیفیت حالات جناب حاجی ابراهیم خان شیرازی اعتماد الدوله دیوان اعلی منظور و حقیقت احوال او را بدین نمط مسطور می دارد: حاجی مزبور از معارف آدمی زادگان دار العلم شیراز است و نسب او را ذکر السنه و افواه به این طریق کاشف راز که، یکی از اجداد اعلای او از دار السلطنه قزوین که وطن اصلی او بوده هجرت گزین و به دار العلم شیراز آمده، خاطرش به آرامش در آن کشور قرین شد. از خاندان حاجی قوام الدین شیرازی معروف، مستوره [ای] به عقد ازدواج درآورد و به مدد حرفت و صناعت، مداری به اندازه می کرد. اولاد او نسلا بعد نسل به سبب آن مستوره خود را منسوب به حاجی قوام الدین دانسته که خواجه حافظ- علیه الرحمه- این شعر را در وصف او بسته است. حافظ- علیه الرحمه:

دریای اخضر فلک و کشتی هلال هستند غرق نعمت حاجی قوام ما بالجمله حاجی محمد هاشم پدر حاجی ابراهیم خان به خدمت کدخدایی محله بالکفد، که از جمله محلات حیدری خانه شیراز است، مشعوف و مسرور و به جهتی از

جهات از سیاست نادر شاه افشار از یک دیده کور بود. حاجی ابراهیم خان نیز بعد از فوت پدر در زمان سروری جماعت الوار زند به همان خدمت پدر بهره مند بود و مداری کدخدایانه می نمود. علی مراد خان که بعد از فوت کریم خان پای بر وساده (۱) مهتری نهاد، جمعی از اعیان فارس را از دار العلم شیراز حرکت داد و به رسم گروگان به دار السلطنه اصفهان فرستاد؛ یکی از آن جمله مرحوم میرزا محمد شیرازی است که والد این بنده مدحت گزار را بنی عم و در عهد کریم خان مستوفی محترم و کلانتر کل آن مملکت ارم توام بوده و با سایر اعیان آن مملکت به طور مطاعیت عمل می نموده است، بعد از سپری شدن شوکت علی مراد خان مزبور که جعفر خان برادر بطنی او حکم گزار آمد، عموم اعیان فارس از دار السلطنه اصفهان رجعت به دار العلم شیراز نمودند، مگر میرزا محمد مزبور که به حکم سلطان شهید مغفور به دار الخلافه طهران رفته از چاکری آن حضرت قرین افتخاری بی نهایت شد. جعفر خان در ازاء این جنایت که عین سعادت بود، منصب کلانتری مملکت فارس را به جناب حاجی ابراهیم خان محول نمود و ابواب نهب و غارت بر چهره بازماندگان میرزا محمد گشود. پس از قتل جعفر خان که نوبت سروری آن ملك به ولدش لطفعلی خان رسید، حاجی را به سبب وفور استیلا مخل کار دید؛ با آن که معزی الیه پرورده و سبز کرده پدرش جعفر خان بود، چون او را مایه اساس می دانست، اتلافش را می خواست و نمی توانست. از قضایای اتفاقیه قضیه بر عکس نتیجه بخشید و به صوابدید حاجی مزبور در محال سمیرم [۸۶] از برادران حاجی به او رسید، آنچه رسید. چون مباشر کاری خطیر شد، دست توسل به اذیال دولت ابد تأثیر زد و از قراری که ایراد شده از موقف سلطنت کبری در مملکت فارس بیگلر بیگی و فرمانروا شد.

در سنه یکهزار و دویست و هشت به منصب بلند وزارت اعظم سرافراز گشت [و] چهار سال در دولت خاقان شهید و چهار سال در خلافت شاهنشاه با تأیید به استقلال وزارت می کرد و هریک برادران و ولدان و منسوبان خود را در قطری از اقطار ایران حکم گزار آورد. چون مراتب او و اعوانش از مراتب آل برمک به چندین پایه برگذشتاه

۱- . مسند، جایگاه

مزاج اهـالی عـالم کون و فسـاد بر او متغیّر گشت. از امنـاء دربار و اهالی هر دیار هر روز از او و متابعان خیانت ها به عرض می رسید (۱) و صاحبقران مروت شـعار حمل هریك را بر اغراض نفسانی کرده به اخفای آن راز می کوشـید. بالاخره نوشـتجاتی چنـد به مهر حاجی مسـتمند ابراز شـد که به نوّاب حسـین قلی خان و برخی از امرای ایران نوشـته بود که تحریك لوای فساد را ساعی باشـند و به ناخن مخالفت چهر مخالصت را خراشـند. علاوه بر این نوشـتجات چنـد نفر از سـرکردگان معتبر عراق و دار المرز طبرسـتانات و غیره از قبیـل آقـا خـان کتول و ایمـانی خان فراهانی و حاجی ربیع خان کزازی و چنـد نفر دیگر در خلوت خـاص به خاکپـای مبـارك، عرض های خلاف نمودنـد و جناب معزی الیه را در اظهار سازش با خود و خیال فساد در مملکت متهم کردند. اگرچه صـحت و سـقم آن نوشـتجات و این شـهادات را خداوند دانا آگاه بود، ولی معامله حاجی با لطفعلی خان زنـد این مـدعیات را ثـابت نمود. چون برادران و پسـرانش هریـک در ولاـیتی حکمران بودنـد، اولیای دولت قاهره چنین خیال نمودنـد که شایـد از بروز سـیاست درباره حاجی فتنه در آن ولایات حادث شود، لهذا برحسب امر اعلی چنین تدبیر کردند که در روزی معیّن حاجی و متعلقانش که در هر ولایت هستند، اسیر بند و گرفتار کمند قهر خاقان ظفرمند شوند.

کسان معتمـد به اطراف ولایات فرسـتادند و (۲) در یـوم غرّه شـهر ذی حجه الحرام سـنه یکهزار و دویست و پـانزده، حـاجی و متعلقاتش را زنجیر سیاست برپا نهادند. اوضاعی که سالیان دراز چیده بودند، در یك روز برچیده شد و بنیان شوکتی که چون بنای شوکت آل برمک سر بر فلك کشیده بود، در لمحه [ای] به قعر سمك رسیده آمد: (فَاعْتَبِرُوا يا أُولِي الْأَبْصارِ) (۳)

بالجمله حاجی و متعلقاتش چنـدی در دار السـلطنه قزوین و محال طالقان به سـر بردند تا بعد از وفات او و هریك به دیاری روی کردنـد. پس از چنـدی پـاره [ای] از متعلقانش که از بقیه السـیف سـیاست بودنـد، از ظهور مرحمت شاهنشاهی به مراتب عالیه رسیده بر امثال و اقران مباهات نمودند. تفصیل احوال هریك- انشاء الله تعالی- در مقام خود ذکر خواهد شد. این قطعه مرقومه از زاده های طبع مولف در تاریخ او ثبت شد. ۲

۱- . مجلس: (رسید)

۲- . مجلس:- (و)

۳- . سوره حشر، آیه ۲

لمؤلفه:

اعتماد الدوله شد آن حاجی ابراهیم رادآنکه معدوم از وجودش رنج غین و میم ما

شخص او در هر [۸۷] دیاران مایه توقیر فارس ذات او در روزگاران آیت تکریم ما

جان پاک احتشامش کوکب مسعود ملک خاک کوی احتسابش کوثر و تسنیم ما

بی سبب مغضوب شه شد از جفا کاری خصم حیف از آن اعظم وزیر آن آلت تعظیم ما

با سر آه آمد این تاریخ فقدانش که آه اعتماد الدوله مرد آن حاجی ابراهیم ما (۱)

ذکر تفویض منصب وزارت اعظم و لقب اعتماد الدوله به جناب میرزا محمد شفیع اصفهانی ثم دار المرزی و عزم شاهنشاه معظم به ارباع ارم توام مشا و زیار و لار و وقوع اخبار مخالفت حسین قلی خان ناهموار در دوم بار

جناب میرزا محمد شفیع ابا عن جدّ، از معارف دار السلطنه اصفهان و میرزا احمد والدش از بستگان و پیوستگان سادات موسوی یزدآبادی آن ولایت [محسوب می شود].

میرزا احمد مزبور در سرکار نادر شاه شربت دار باشی بوده که در عرف عامه و خاصه عبارت از ناظر است. در ایّام غلبه افاغنه میرزا احمد با اهل و عیال از اصفهان حرکت کرده بنای سکنا را در محال بندپی (۲) مازندران، گذاشت و به این سبب جناب معزی الیه به مازندرانی شهرت داشت. والده او از سادات رفیع الدرجات یزدآباد (۳) اصفهان استد.

۱- . در نسخه ملی، پایین واژه حاجی ابراهیم، تاریخ ۱۳۱۵ نوشته شده است، ولی ۱۲۱۵ درست است.

۲- . یکی از بخش های شهرستان بابل که در جنوب و قسمت کوهستانی این شهرستان واقع است.

۳- . یزدآباد در جنوب غربی اصفهان و بر سر راه فلاورجان قرار دارد.

که در عهد سلاطین با تمکین صفوی اکثر حکیم باشی بوده اند. چندی حاجی خانجان خان حلالخور حاکم بندپی مازندران، به تربیت جنابش کوشید و در عهد کریم خان زند، محمد خان سوادکوهی بیگلر بیگی دیار مازندران، او را نزد خویش آورده محل اعتماد گردید.

بعد از فوت کریم خان که پادشاه خلد قرار محمد شاه قاجار عزیمت استراباد و مازندران نمود و در آن دیار رایت جلال به ذروه سپهر برین سود، حاجی خانجان (۱) مزبور در حضرت پادشاه مغفور به خیانت منسوب و بالاخره در ازاء خیانت مغضوب شد. جناب میرزا محمد شفیع که در ظاهر از متعلقان حاجی خانجان بود، به شرف حضور پادشاه مغفور مسرور آمد و چون نظر سلاطین فلک تمکین در شناسایی اشخاص از ناقص و کامل، کامل است و این عارفه کبری، اکثری از ایشان را شامل، لهذا در اول نظر جناب میرزا را در کمالات صوری و معنوی کامل دید و او را به منصب جلیل وزارت برگزید. از بدایت به همراهی آن سلطان غیور در اسفار نزدیک و دور زحمت ها برد و بعباره اخری گرسنگی ها خورد تا بالاستقلال و الانفراد گوی وزارت اعظم را از میدان برد.

در سالی که حاجی ابراهیم خان شیرازی بعد از سپری شدن دولت زند متوسل به اذیال حمایت شوکت علیّه گردید و به منصب ایالت مملکت فارس رسید، به سبب معامله او با لطفعلی خان خیالات دیگر در ماده اش منظور نظر بود، ولی چون در ظاهر مباشر خدمت دولت گشته، وقت اقتضای این کار را نمی نمود؛ جناب میرزا تا حاجی معزی الیه را در فارس مطلق العنان نگذارد، از فرط دولتخواهی اندیشید که خدمتی بزرگتر از خدمت ایالت به او سپارد و پادشاه مغفور را [۸۸] از اندیشه او فارغ آرد، بنابر این، مطلب را خود مستدعی گردید. اگرچه در باطن محرومیّت وزارت با جناب میرزا بود، ولی در ظاهر حاجی معزی الیه در جای وزیر اعظم مهر می نمود. بالجمله بعد از سیاست حاجی، جناب میرزا محمد شفیع را تشریف وزارت اعظم و لقب اعتماد الدوله گی بر قامت شریف راست آمد و در عروج به مدارج عزت، به طوری که خدا خواست شد.ن)

۱- . ملی و مجلس: (جان خان)

لمؤلفه:

چنین ذاتی امورات صدارت را بود اولی چنین شخصی مهمّات وزارت را بود انسب خلاصه بعد از عزل و نصب و دستورین محترمین شاهنشاه با زیب و زین را اطمینان کامل از مهمات دولت ابد شامل حاصل شد و به عزیمت صید و شکار و تفرّج ارباع و مرغزار راغب آمد. در یوم ششم شهر صفر المظفر سنه یکهزار و دویست و شانزده از مقرّ خلافت کبری حرکت و یکشب در عمارت خلد امنیت (۱) قصر قاجار (۲) استراحت گزین و روز دیگر در منزل جاجرود به مشغولی صید و شکار بهجت افزای خاطر خورشید قرین و از آن جا چمن مشای (۳) دماوند مضرب خیام ظفر آیین شد. دو شبانه روز در آن چمن دلفروز شب ها بزم عیش چیده و روزها گاهی به صید ماهی در کنار رودخانه زیار آرمیده و زمانی از اطراف صحاری و جبال به صید کبکان خوش خرام و آهوان سیم اندام گراییده از آن جا صید کنان قریه لاسم نوا مطلع انوار چهر مهر اعتلا شد و رفع نحوست سیزدهم شهر صفر المظفر را یکروز در آن منزل سعادت انتما عشرت پیرا گردید. علی الصبّاح به تفرّج چمن ارجمند، که الحق مرغزاری است بهشت مانند، روی نهاده و مدت پنج روز در آن مسکن فیروز داد عیش و نشاط داده روز بیستم شهر مذکور که یوم اربعین و هنگام پیوستن رئوس شهدای دشت کربلای پربلا به جسدهای نازنین است، به جهت کفاره ایّام طرب، به تعزیه داری جناب خامس آل عبا حضرت سید الشهداء- علیه التحیّه و الثّنا- به سر رفت و روز دیگر چمن لار که از ییلاقات مازندران و از حیثیت آب وهوا و سبزه طعنه زن عرصه جنان است، محل نزول موکب فیروز و چند روزوشب صرف شکار و طرب گشته عاقبت روزگار به کام دشمنان سیه روز شد.د.

۱- . مجلس: (آیت)

۲- . این بنا که در عصر آقا محمد خان ساخته شد، در زمان حکومت رضا شاه تخریب گردید. در شمال شرق چهار راه قصر در خیابان دکتر شریعتی (جاده قدیم شمیران) قرار داشته است. بخشی از آن، نخستین ایستگاه رادیویی کشور شد و اینک جزئی از ساختمان مخابرات است.

۳- . روستای (مشاء/ مشاع) در نزدیکی شهر دماوند.

چون آیین (۱) زمانه غدّار دیگرگون است و پیوسته عشرتش با ملالت مقرون، نوای هنگامه (۲) حسین قلی خان نادان نوبت ثانی از پرده مخالف بلندآواز (۳) و زمزمه حرکت او از کاشان به اصفهان و از آن جا به عراق بزرگ و کوچک، دربار همایون را دمساز شد. شاهنشاه ظفر قرین به جهت تدارک دفع آن مخالفت آیین از چمن لار عزیمت صوب مقر خلافت ابد تضمین را بر صدر زین آرام گزین و در اواخر شهر ربیع الاول وارد آن خطه بهشت ضمین (۴) گردید.

ذکر موجبات فتنه حسین قلی خان [در] نوبت ثانی و دفع آن سرگردان وادی حیرانی در کمال آسانی از حرکت رایات ظفر مبانی

حسین قلی خان بعد از حکومت سمنان که از ایالت ولایت کاشان به سرافرازی بی پایان رسید، خیلای فتنه در زوایای دماغش جای گیر گردید [و] سر پرشورش [۸۹] انباشته از مخالفت دارای زمان و زمین بود، ولی به سبب عدم اسباب کار فرصت کاری نمی نمود، به حکم روباه نفس مکار به این خیال افتاد که هر روز به کاری که نمونه ترک دنیاست دست زند تا به این وسیله شاید امور را بر نزدیک و دور مشتبه کند. گاهی چون زاهدان ریاساز سجاده سالوس می نهاد و خود را صائم الدهر و قائم اللیل به قلم می داد و زمانی چون صوفیان حیلت باز خود را تارک دنیا می شمرد و با ترک حیوانی حیوان صفت در تکایای درویشان با قلندران پریشان به سر می برد.

شاهنشاه تاجدار با اطلاع از حقیقت کار، گاهی مواخذاتش را احکامی عتاب آمیز و زمانی تربیتش را فرمایشاتی عنایت انگیز ادا می فرمود و بالاخره سودی نمی بخشود تا این که شخصی مجهول الحال به او دچار شد و او را در احوالات خبیثه (۵) مایه رونق بازار آمد. شخص مزبور شیادی بود از ایل بیرانوند (۶) و طرّاری در سلک قلندران نکبت مانند؛).

۱- . مجلس: (این)

۲- . مجلس: (هنگام)

۳- . مجلس: (بلند آوازه)

۴- . کفیل، ضامن

۵- . مجلس: (فتنه)

۶- . بیرانوند محلی است در لرستان که ساکنین آن جا هنوز به ایل بیرانوند معروفند (حاشیه نسخه ملی).

تسخیر حمقا را دست به علم کیمیا زده بود و در سایر فنون کیمیا نیز مبسوط الید می نمود. در هر ولایت که منسوب به خدیعتی می گردید، اسم خود را تغییر داده به ولایتی دیگر رخت می کشید. در جایی به ملّا بارانی و در دیاری به ملّا محمد اشتهار داشت و در نزد حسین قلی خان خود را محمد قاسم بیک نام گذاشت. خان نادان چنان فریفته آن ضلالت نشان شد که طفل نادان به مار رنگین [داد] و دیوانه [ای] حیران بر اسب چوبین، زمام اختیار شوکت خان مست را در دست گرفت و در اندک زمانی بر عموم چاکران او زبر (۱) دست شد. بعضی را که مخلّ کار و صداقت کیش شهریار تاجدار می دانست، به تقویت خان از میان برداشت و چون در جزو از خیالات فاسد او مطلع بود، همت قاصر بر تدارک کار گماشت. شیادی دیگر را که مصداق حدیث (لعنه الله علی داخل النسب) بود با خود یار دید و او را به جلوس بر مسند ارشاد به جهت فریب خان جهالت بنیاد راهنما گردید.

[مصرا]ع:

گل بود به سبزه نیز آراسته شد. سید (۲) مزبور در زوایه فقر و فنا انزوا نمود و مصلحت وقت را خموشی پیشه کرده به اشاره دست و سر تکلم می فرمود. در ادعای نیابت حضرت صاحب الامر (ع) کوشید و از نیرنجات (۳) حقه بازی که خارق عادتش نام نهاده بود، اکثری از مردم نامردم را به خود مایل گردانید [و] پیوسته از امور آتیه بی تعیین وقت خبری می داد و به اعتقاد حمقا مهر از این رازهای فرو بسته می گشاد. حسین قلی خان دیوانه به آن افسانه پی برد و عروج خود را بر مدارج سروری بسته به افسانه آن دیوانه می شمرد. بعد از اصرار بسیار و انکار آن شیاد نابکار شبی با او خلوتش میسّر شد و خان مجهول را مبشّر این خبر آمد که سلطنت مملکت ایران با ذات تو لازم است و حصول این مأمول موقوف به حمایت محمد قاسم.

بیت (۴):

عروس مجلس ما خود همیشه دل می بردعلی الخصوص که پیرایه [ای] بر آن (۵)بستند و

۱- . ملی: (زیر)

۲- . مجلس: (ناسید)

۳- . نیرنگات، نیرنگ ها

۴- . مجلس: (سعدی)؛ ملّی: (ع) که منظور مصراع است، ولی احتمالا بیت درست است.

۵- . مجلس: (برو)

بعد از بروز این مقدمه از آن (۱) سید دیوانه حسین قلی خان، محمد قاسم را بنده [ای] سرنهاده شد و شب ها در حضور او سرافکنده برپا ایستاده رفته رفته کار محمد قاسم رونقی یافت و به فتوای (۲) اوخان [۹۰] نادان به وادی بغی و طغیان شتافت [و] از راه تزویر، نوّاب شاهزاده محمد تقی میرزای شهنشاه لقب را بر خود امیر کرد و در شب سه شنبه شانزدهم شهر ربیع الاول، عیال خود را برداشته روی به سمت نطنز آورد. قبل از وقت، فرمانی مجعول که از نیرنجات محمد قاسم مجهول بود، به صوب اصفهان فرستاد که نوّاب شاهزاده به ایالت منصوب است و حاجی محمد حسین خان بیگلر بیگی معزول و مغضوب. شاهزاده آزاده را پیش از حرکت خویش به اتفاق فوجی سوار و محمد قاسم نابکار روانه آن دیار گردانید و جمعی دیگر از سواره و پیاده در نطنز آماده (۳) کرده ایلغار کنان بعد از پنج روز وارد آن ولا گردید.

در پنج روز توقف محمد قاسم و هنگام ورود حسین قلی خان، شور محشر در آن عرصه خلد اثر پیدا و در گرفتن و بستن و کشتن و خستن (۴) فزع اکبر در آن ولا هویدا آمد.

حاجی محمد حسین خان که در تالار دیوانخانه مشغول انجام تخت مرصّع فرمایشی بود، ورود او را که شنید فورا بر اسبی سوار و روانه قصبه نائین گردید. یکی از اولاد باقر خان خراسکانی، حاکم سابق آن ولایت که با او عداوت داشت، تفنگی به قصد وی انداخته و از طالع همایون شاهنشاهی آسیبی ندید.

بالجمله حسین قلی خان به نحوست در باغ سعادت آباد قرار گرفت و محمد قاسم با جمعی از اجامره و اوباش در شهر استقرار پذیرفت. وقتی مردم از فرمان مجعول آگاه شدند که کار دیگرگون گشته و تیر از کمان گذشته بود. هرکه توانست فرار کرد و هرکه نتوانست اسیر پنجه شکنجه و آزار شد. اموال تجار و متمولین به عنف گرفته گردید و خانه های خاندان(۵) قدیم از جاروب نهب و غارت رفته آمد. خان مغرور، مباشر خطبه و سکه گشت و غرورش از آنچه در حوصله گمان گنجد درگذشت. خراج دیوانی را جبرا و قهرا ستانید و اهل و عیال و ذخایر اندوخته خود را به قلعه اصفهانک من توابع کراج کشانید و فوجی از کسان و معتمدان خود را در آن جا مستحفظ گردانید. حاجی جعفرن)

۱- . ملی:- (آن)

۲- . ملی و مجلس: (فتوی)

۳- . ملی: (آباده)

۴- . ملی: (جستن)

۵- . ملی: (خانوادان)

برادر باقر خان خراسکانی را حاکم کرد و خود به بهانه فتنه جویی روی به قلمرو علی شکر (۱) آورد.

ذکر حرکت موکب شاهنشاه آفاق به صوب عراق و دفع فتنه

حسین قلی (۲) خان پر نفاق از تأییدات حضرت قاسم الارزاق

چون اخبار طغیان حسین قلی خان و حرکت او از شهر اصفهان به عرض شاهنشاه صاحبقران رسید، نخست حسب الامر الاعلی جان محمد خان قاجار دولو با فوجی از ترکان پرخاشجو به محافظت قم و کاشان و حسین قلی خان برادرزاده او با جمعی دیگر به محارست حول وحوش اصفهان و آقا خان قوانلوی بنی عم با برخی از سپاه به جانب سیلاخور و آن سامان مامور آمدند و یرلیغات بلیغه به حکّام و رؤسای عرض راه عراق شرف صدور یافت که: (حسین قلی خان در هرجا بار ادبار فرود آرد، او را با دست بسته پالهنگ (۳) به گردن نهاده به درگاه آورند و خلاف کنندگان عنقریب از نهال مواخذت برخورند).

از اتفاقات در همان [۹۱] اوقات، ابراهیم خان عم زاده از سبزوار و سلیمان خان قاجار از نیشابور با جمعیتی که بر همراه داشتند وارد [شدند] و عباس میرزا برادر نادر میرزای افشار که در ارض اقدس بود، به جهت شفاعت گناهان برادر خویش به همراهی ایشان شرفیاب درگاه معدلت کیش شد.

شاهنشاه آگاه پس از انجام هر مهامّ، نوّاب ولیعهد دوران عباس میرزا را با جناب میرزا محمد شفیع وزیر اعظم به جهت نظم تختگاه و اطلاع از کم وکیف امور خراسان و مازندران در طهران گذاشت و خود در عصر روز پنجشنبه دویّم شهر ربیع الآخر با لشکری دشمن شکن و همتی اهریمن فکن راه دیار عراق برداشت.

حاجی محمد حسین خان بیگلر بیگی اصفهان که در قصبه نائین بود، در منزل).

۱- . همدان و اطراف و توابع آن را علی شکر می خواندند.

۲- . مجلس: (حسینعلی خان)

۳- . پالاهنگ، ریسمانی که بر یک جانب لگام اسب بندند و همان اسب یا اسب کوتل را بدان بکشند، و یا در روز جنگ دست دشمن را بدان بندند، و نیز برای بستن صید، مجرم و گناهکار به کار رود (ر. ک: معین).

سر نطنز (۱) رخ بر خاک قدوم اسب مجره تنگ سود. هشت روزه راه از عزم شاهنشاه ستاره سپاه، در چهار روز طی شد و در ورود موکب فیروز به اصفهان، بارگی عزم مخالفین دولت ابد قرین پی گردید. جراحات اهالی آن دیار را مرهم عنایت نهاد و پس از یک هفته ابراهیم خان عم زاده و حسین خان قاجار قزوینی را به تسخیر قلعه اصفهانک ازّاج (۲) فرمان داد و متوکلا علی الله به تعاقب حسین قلی خان به جانب گلپایگان پای عزیمت برگشاد.

در گلپایگان معروض افتاد که حسین قلی خان بعد از حرکت از اصفهان به رهنمونی محمد قاسم نادان به امید اعانت جماعت بیرانوند به حدود سیلاخور و لرستان شتافته و در آن جا اعانتی از احدی نیافته خبر موکب فیروز را که شنیده به سمت کرمانشاهان گریخته است. به ملاحظه این که مبادا به سمت روم به امید اعانت اهالی آن مرزوبوم شتابد، بلا تأمل به آقا خان و محمد علی خان قوانلو که در سیلاخور و بروجرد بودند، حکم رفت که در عقب او دو اسبه دوان آیند و حسن خان والی فیلی را نیز اشاره شد که راه عبور سمت عتبات را بر او مسدود سازد و در هرجا او را بینند به حبس و قیدش پردازد. رایات ظفر آیات بدون توقف و درنگ از گلپایگان حرکت به عزم تعاقب آن مردود در چمن کمره نزول اجلال نمود.

در آن جا به تحقیق پیوست که محمد قاسم گمراه چون کار را تباه دید، از مرافقت حسین قلی خان پاکشید. محرمان خان او را گرفته و دو روزی در حبس داشته اند. بالاخره از حبس خلاصی جسته فرارا روانه بغداد گردیده است. حسین قلی خان بعد از فرار محمد قاسم بیک دست خود را بسته دید و پای هزیمت را شکسته یافت، لهذا ناچار بقیه اسباب خود را در قریه و لاشه گرد (۳) گذاشته راه دیار قم برداشته است. شاهنشاه ظفرمند که همه جا یارش فضل خداوند است، اسماعیل بیک دامغانی غلام پیشخدمت خاصه را با فوجی از خاصّان به عقب او روان و به لفظ گوهربار به او فرمود که: هرگاه خواهد به ورود شهر مزبور و پناه بردن به آستانه فیض ظهور پردازد، منعش نکنند و هرگاه ورای این منظوری داشته باشد، دستش بربندند و به آستان همایونش آورند.ن.

۱- . مجلس: (سه نطنز)

۲- . ملی: (اراح)

۳- . ولاسجرد امروزی در جنوب فرمهین (فراهان) و شمال کویر میغان.

الویه (۱) ظفر طراز [۹۲] از سامان کمره حرکت به صوب دار الایمان قم عزیمت نمود. در ورود به آن صوب معلوم شد که، حسین قلی خان به مأمورین دچار و ناچار به شهر قم رفته پناه به روضه بضعه احمدی- صلوه الله علیها- برده است. خلاصه روز پنجشنبه بیست و هشتم شهر ربیع الآخر، بلده طیّبه قم از یمن ورود آن حکمران سپهر و انجم، طعنه بر این بلند طارم زد و نوّاب شاهزاده محمد تقی میرزا ملقب به شاهنشاه رسم استقبال را بوسه بر رکاب شاهنشاه انجم تحشم زد.

هنگام عزیمت زیارت در صحن مقدس، حسین قلی خان شمشیر به گردن افکنده در حضور همایون سه دفعه خاک را بوسه داد و در چارم بار به خاکپای معلی افتاد. دست امید به عطف دامانی زد که مهرش گوی گریبان است و ماهش در اجرای خدمت بر زده دامان. زمین صحن مقدس را از آب دیده گل کرد و از آن گریه کامل آبی بروی کار آورد.

شاهنشاه معدلت شعار را عرق محبت اخوت به حرکت آمده به دست مرحمت پیوست سرش [را] از خاک برداشت و به مرمت حالش همت گماشت. خود استدعا نمود که آن آستان رفیع را مقیم و شب و روز معتکف آن روضه واجب التعظیم و دعاگوی دولت ابد ترقیم باشد. خاقان مروت نشان، استدعای او را قبول فرمود و به اعتکاف آن روضه سپهر مطافش امر نمود. او نیز در خدمت جناب مجتهد دوران میرزا ابو القاسم جیلانی از ارتکاب به امور این جهانی تایب شد و اسباب حرب خود را از قبیل شمشیر و خنجر و زره و کلاه خود و تفنگ و سپر و غیره که برخی از آن جواهرنشان بود، بر آن روضه مقدسه وقف نمود و همه را در قاب چرمین دوخته در سمت پای ضریح (۲) بر سقف طاق نصب فرمود.

در همان اوقات میرزا ابو الحسن شیرازی همشیره زاده حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله که در ظهور قضیه حاجی، در محال شوشتر از جانب جناب اسد الله خان ولد حاجی نایب الحکومه بود و به دست محصلین دیوانی گرفتار و از چنگ ایشان فرار نموده، پناه به آن حریم حرم آثار آورد [ه] مورد عفو و گذشت شاهنشاه تاجدار و موهبت جان بخشی را با خود یار دیده حسب الامر دارای مروت شعار احرام بیت الله الحرام را کمر همت بر بست و بر خنگ مراد برنشست.ح)

۱- . جمع لوا، درفش، بیرق، علم

۲- . ملی: (خدیح)

صاحبقران مسعود بعد از زیارات مخصوصه و انعام بر فقرای آن روضه منعوته عزیمت دار الخلافه را تصمیم نمود و در روز غرّه شهر جمادی الاول در روضه قصر قاجار نزول اجلال فرمود. دو روزی به جهت عشرت در آن روضه بهشت خاصیت اقامت دست داد و یوم پنجم شهر مذکور صحن دار الخلافه از ورود موکب مسعود منّت ها بر چرخ برین نهاد. ابراهیم خان عم زاده حسین خان آزاده که به تسخیر قلعه اصفهانک مأمور بودند، بعد از تسخیر قلعه حاجی جعفر خراسکانی، حاکم دو روزه را گرفته و به حاجی محمد حسین خان بیگلر بیگی سپرده سایر اعوان حسین قلی خان را [۹۳] با اهل و عیال او به دار الخلافه آوردند. خائنان دولت به جرم موافقت آن بد عاقبت به سزا رسیدند و رئوس هریک زیب کله منار گشته عبره للنّاظرین گردیدند. حاجی جعفر به حکم صاحبقران سیاست اثر به زجری عنیف (۱) که در عرف خاصه و عامه قیلوغه اش نامند، از اصفهان بهشت سیر به دیار سقر رفت. بعد از چندی حسین قلی خان به توسط جناب مجتهد کامل میرزا ابو القاسم جیلانی- علیه الرحمه- وارد دار الخلافه طهران و چند صباحی در خانه ابراهیم خان بنی عم میهمان بود. پس از آن در قلعه دزآشوب شمران (۲) من بلوکات طهران که بروج و خندقش چون بخت او وارون بود، محبوس و پس از وفات نوّاب مهد علیا والده معظمه شاهنشاه زرّین لوا، دیده از دیدن جهان بربسته از زندگانی مأیوس گردید.

سعدی:

ای روبهک چرا ننشستی به جای خویش با شیر حمله کردی و دیدی سزای خویش تاریخ فتح و شکست ثانی از کلک مؤلف ارادت مبانی درین رساله حقیقت معانی ثبت افتاد.

لمولفه:

شکست یافت ز شاه جهان حسین قلی خان هزار حسرتش اندر روان ز دل نگرانی

برای سال شکست دوباره خاوری زاررقم نمود دلا حیف از آن هزیمت ثانی ان

۱- . ملی: (انیف)

۲- . دزاشیب شمیران

ذکر شتافتن اللهیار خان قلیجی به دربار آسمان مدار و حکومت محمد تقی خان قپاخلوی قاجار در سبزوار

در صدر وقایع این سال خجسته مآل ذکر شد که ابراهیم خان عم زاده و سلیمان خان قاجار با لشکری بی شمار به محاصره نیشابور و سبزوار رو نهادند. بعد از ورود ایشان به آن سامان آنچه لازمه خرابی و نهب و غارت بود، در حوالی و حواشی آن دو ولایت روی داد و لشکر جرّار از پیاده و سوار در تاختن و سوختن و گرفتن و بستن و خستن دقیقه را مهمل نگذاشتند و همتی عظیم به تسخیر آن دو قلعه گماشتند. قریب به آن بود که هردو قلعه از همت غازیان ظفر عنان گشاده شود و اللهیار خان و جعفر خان گرفتاری را آماده آیند که داستان طغیان حسین قلی خان نادان شیوع یافت و هر تن از آن دو عصیان شعار زیاده به راه استکبار شتافت. هردو امیر نامدار مصلحت در مراجعت دیدند و از قراری که ذکر شد، هنگام عزیمت دارای ظفر قرین، به دفع حسین قلی خان مفسدت آیین به شرف رکاب بوسی در دار الخلافه مستسعد (۱) گردیدند.

بعد از آن که به اقبال بی زوال خدیو بی همال، خاک ادبار بر فرق حسین قلی خان ریخته شد و خون هواخواهانش با خاک میدان آمیخته [گردید]، اللهیار خان ابواب ادبار را از هر طرف بر روی خود گشاده دید و به تدارک مآل کار و عاقبت کار ناهنجار کوشید. از یک سو، ولایت از صدمات سپاه ظفر پناه خراب و رعیت مضطرب و بی تاب؛ از یک طرف ترکمانان دشت فرصت غنیمت شمرده حوالی آن ولایت را مانند سراب بی آب ساخته بودند؛ قلیچ آقای قلیچی که نیز میر شمشیرش بود، در هنگامی که از عقب ترکمانان می شتافت، از ضرب تیغ ترکمان روی از عالم برتافت. از هر طرف که مأیوس گردید، جز پناه به آستان رفیع بنیان چاره [ای] ندید. از [۹۴] وفور گناه، روی آمدن نداشت؛ معتمدی از خود را به استدعای شفاعت در حضرت علیای سلطنت به خدمت نوّاب ولیعهد دولت برگماشت. از اتفاقات در روز ورود فرستاده او، یک نفر از پسرانش که ملتزم خدمت ولیعهدی بود، روی به عالم بقا گذاشت. نوّاب نایب السلطنه بر اود)

۱- . ملی: (مستعد)

رحمت آورد و در درگـاه فلـک جـاه خسـروانی به طـوری که بایـد از وی شـفاعت کرد. داور مروت سـیر جرایم او را به نوّاب شاهزاده انصاف سـیر بخشود و فرسـتاده اش را با نیل مرام رخصت انصـراف فرمود. اللهیار خان از مژده این عاطفت پای از سـر نشـناخت و با جمیع اهل و عیال و سایر متعلقان به احرام کعبه اقبال پرداخت. از بخشش گناهان در آن پیرانه سری حال جوانان بیگناه حاصل نمود و از سـیورغال (۱) قریه اشـتهارد ساوجبلاغ قزوین که مسـکن قـدیم طایفه قلیچی است فرق مباهات به اوج سماوات سود.

میرزا محمد خان قپاخلوی قاجار به حکومت سبزوار بارگی (۲) تعجیل راند و آیت مهر علامت التفات شهریار معدلت آیت را به گوش هوش ساکنان آن دیار فرو خواند.

جعفر خـان بیات نیز از سـعادت رفیق همسایه حسـرتهای می خورد و در قلعه نیشابور انتظار بهانه می سپرد (۳) تا از قراری که- انشاء الله تعالی- عنقریب ذکر خواهد شد، او نیز راه درگاه اعلی را قدم از سر سپرد.

خلاـصه اللهیـار خان قلیچی از حیثیت قامت و قواره زیاد با انـدام و پر هیبت می نمود و از رهگـذر غرور باطن و اسـتکبار ظاهر ثانی فرعون و نمرودی می بود، در ابتدا، جای سـلام عامی سر صف امرای ایلات ایران، به غیر از قاجاریه عزت نشان، به جهت او معین شـد و این معنی مـوجب حسـرت اکـثری از باریافتگـان انجمن حضـور مینوون آمـد. قراری داشت که روزهـا به جهت دریافت سـلام عام به دربار سپهر احتشام می شتافت و پشت پا به محافل جلوس جمیع امرا و باشیان زده در کریاس فلک اساس دیوانخانه همایون بر روی شاه نشـین برابر باب، که معبر خاصه و عامه است، آرام می یافت؛ نه کسی را سلام کردی نه کس را جواب سلام دادی. چند دفعه عبور جناب میرزا محمد شفیع وزیر اعظم از آن محل اتفاق افتاد. اللهیار خان مانند مستکبران پا بر روی پـا انـداخته اعتنـا ننمود. این کیفیت به عرض دارای جهان رسـید و آن بینوا به سـبب جرم کـذا از باب دولت و سـلام عام ممنوع گردید. بالجمله مدتها در دار الخلافه به ابتذال زیست تا دیده بخت بر فقدانش (۴) گریست.ش)

۱- . تیول بخشی، زمینی که پادشاه به امیران خویش بخشد

۲- . اسب، فرس

۳- . مجلس: (سپرد)

۴- . مجلس: (فواتش)

بخش ۵

بهاریه سال نیکو مآل ایت ئیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و شانزده هجری و جلوس صاحبقران رشید بر تخت خورشید و عزیمت خراسان در نوبت ثالث و رجعت به دار الخلافه طهران

فرمانروای عرصه خاک و حکمروای صفحه افلاک، اعنی مهر تابناک درین سال فرحناک بعد از انقضای هفت ساعت از روز یکشنبه شانزدهم شهر ذی قعده الحرام سنه یکهزار و دویست و شانزده از ایوان حوت به تخت خورشید حمل جلوس نمود. سلطان بهار با جنود نامعدود ریاحین و ازهار به انتظام انجام [۹۵] مهام خاورزمین گلشن نهضت فرمود و عروس غنچه آرایش چهر گلگون را بر فراز صندلی زمردنشان گلشن نشسته عقد ازدواج بلبل و گل بسته شد. میدان فسیح البنیان چمن و چهار بازار خیابان گلشن از مشاعل (۱) فروزان لاله و سمن دیابج (۲) الوان سوری و سوسن، رشک وادی ایمن و غیرت اسواق سپهر ملوّن آمد. قطرات امطار چون اعراب بادیه سپار افزونتر از خیل مور و مار بر بختیان ابر آذار سوار و به روضه مطهره گلزار تاختند و سبز قبایان غنچه و عمامه داران شقایق را که در صحن چمن مجاور بودند به مدد خنجر بید، خون از حلقوم جاری ساختند و غارتیان عرصه باغ به غارت سبایک اوراق سیمین ضریح نسترون و اسباب گوهر آگین ارض فیض نمون چمن پرداختند. زاده گلبن که والی ولایت چمن است، از تعدیات شوکت خار که با اویش قرابتی بی شمار است، در حضرت خسرو ربیعج)

۱-. مشعل ها

۲-. ملی: (رویابج)

شکایت کرد و افغان بلبلان شورانگیز را به اثبات دعوی خویش به شهادت آورد.

صاحبقران نامدار سعادت این عید همایون را برفراز تخت گوهرآگین مسمّی به تخت خورشید، که از پیش کش های حاجی محمد حسین خان بیگلر بیگی دار السلطنه اصفهان است، جلوس فرمود و بعد از انقضای بزم شیلان و آرایش جیب و گریبان پیر و جوان از زرپاشی دست درافشان، عزیمت مملکت خراسان را نوبت ثالث تصمیم داد.

اجماع افواج قاهره را فرامین قدر آیین از مصدر خلافت صادر و (۱) پس از چند صباحی، سپاهی جرّار زیاده از لشکر ثابت و سیّار در رکاب ظفر شعار حاضر آمد.

سبب عزیمت شاهنشاه انجم تحشم در نوبت سیم به آن ارض فیض طارم این که:

امرا و اعیان و عموم رعایای آن سامان از وقوف نادر میرزای خذلان نشان در ارض فیض اقتران به جان، و عزیمت موکب ظفر عنان را به انفاذ (۲) عرایض بی کران استدعاکنان آمدند [و] همگی تسخیر قلعه مشهد مقدس را بر ذمه گرفتند و در اطمینان خاطر امنیان دولت جاوید ارکان آنچه باید و شاید نوشتند و گفتند.

نادر میرزا نیز از قراری که بیان گردید، بعد از فرستادن عباس میرزای برادر خویش، باز استکبار و استنکار (۳) می ورزید. چون این موجبات دست داد، نخست ابراهیم خان عم زاده برحسب فرمان صاحبقران آزاده در بیست و ششم شهر ذی حجه الحرام با معادل (۴) ده هزار از سواران شیر ستیز و پیادگان (۵) پلنگ آویز به عزم تسخیر ولایت ترشیز (۶) چند روز قبل از تحریک لوای ظفرانگیز به صوب آن مملکت روی نهاد و (۷) پس از آن عقاب رایات فیروزی آیات در روز دوشنبه هفدهم شهر محرم الحرام سنه یکهزار و دویست و هفده به تعاقب ایشان بال اقبال بگشاد و به جهت استجمام مراکب سپاه ظفر تأیید، چمن رادکان مضرب خیام با احتشام گردید. اسحق خان قرائی حاکم تربت حیدریه که تا آن زمان در حضرت شاه زمان افغان خدمت گزار بود، بعد از انکسار لوای او از وصول محمود میرزای برادر، از قراری که [۹۶] عنقریب- انشاء اللهو)

۱- . مجلس:- (و)

۲- . ملی: (و با انفاد)

۳- . مجلس: (استکبار بر استکبار)

۴- . در نسخه مجلس، عبارت (نخست ابراهیم خان عم زاده برحسب فرمان صاحبقران آزاده در بیست و ششم شهر ذی حجه الحرام با معادل) موجود نیست.

۵- . ملی، ملک و مجلس: (پیاده گان)

۶- . کاشمر امروزی

۷- . مجلس:- (و)

تعالی- رقم زد کلک فصاحت نصیب خواهد شد، ایمنی خویش را در توسل به حبل المتین دولت قاهره یافت و تا در بدایت ظهور صداقت مصدر خدمتی شود، به جهت استمالت جعفر خان بیات به صوب نیشابور شتافت و خان مزبور را مستمال نموده خواهی نخواهی برداشت و روی افتخار به اردوی همایون گذاشت.

اللهیار خان قلیچی ملتزم رکاب سعادت شد و امیر گونه خان زعفرانلو حاکم خبوشان و ابراهیم خان شادلو حاکم اسفراین نیز با جمیع خوانین خراسان به تقبیل عتبه علیا مبادرت نمودند. نظام الدوله سلیمان خان و حسین خان قاجار قزوینی به تسخیر قلعه چناران مأمور و نوّاب شاهزاده محمد علی میرزا و اسحق خان قرائی با جمعیت موفور (۱) به عزم تسخیر مشهد مقدس رضوی به منقلای موکب اقدس روانه ارض فیض ظهور شدند.

پس از روزی چند رایات ظفر پیوند از چمن رادکان؟؟؟ شقه گشا و روز دوشنبه نهم شهر ربیع الاول، قلعه مشهد مقدس محاط لشکر فیروزی لوا گردید. در خصوص اهتمام سپاه ظفر (۲) همراه در خرابی حول وحوش آن قلعه متین و قحط غلات در آن ارض فیض مکین و اضطراب و اضطرار عموم محصورین، خاصه عجزه و ملهوفین (۳) طول کلام را سودی نیست و نادر میرزای مردود را در بسط کیفیت تمّرد و عصیان (۴) وجودی نه.

مدت یک ماه زمان محاصره طول کشید و جناب فاضل کامل و عالم عامل میرزا محمد مهدی مشهدی- طاب ثراه- شفاعت اهل شهر (۵) را به سوی اردوی معلی عزیمت گرای گردید. در محفل ارم مشاکل ملاقاتش شرف دست داد و مهر از گنجینه راز چنین برگشاد که: اهل قلعه را با استیلای نادر میرزا در سپردن شهر اختیاری نیست و هر گاه به قهر و غلبه مفتوح آید، محفوظی نفوس و دماء مسلمان را از مجاور و مسافر اعتبار نه. عموم اهالی از ادانی و اعالی متعهدند که هرگاه حضرت شاهنشاه معدلت پناه رکضت به صوب دار الخلافه را تصمیم دارند و تسخیر قلعه را موقوف به چند صباحی دیگر گذارند و جمعی از سپاه ظفر پناه با امیری کارآگاه درین سامان به حفظ حضرت یزدان بسپارند، به تدبیری که دانند و نیرنگی که توانند، بالاخره نادر میرزا را بی اختیار [گردانند] و قلعه را به سرکار گماشتگان (۶) دیوان قدر بنیان تسلیم آرند. امرا و خوانین خراسان نیزان

۱- . مجلس: (موفوم)

۲- . مجلس:- (ظفر)

۳- . ملی: (ملهوقین)

۴- . ملی: (تمرّد اغصان)

۵- . مجلس: (مشهد)

۶- . ملی: گماشته گان

متفق اللفظ تصدیق جناب میرزا را زبان صداقت بر گشادند و رشته تعهد افتتاح قلعه را عنقریب بر گردن نهادند. عدم قبول این استدعا از چنان فاضلی دانا با وجود تعهدات امرا در چنین هنگامی نامناسب می نمود و ترحم بر حال ضعفا و برایا و احترام آن روضه فیض انتما نیز، مزید علت بود، لهذا صاحبقران خورشیدلوا رکضت به صوب دار الخلافه را وجهه همت فرمود.

حسین خان قاجار قزوینی علاوه بر حکومت نیشابور، سردار مملکت (۱) خراسان شد و با امرا و خوانین خراسان تسخیر ارض اقدس را بر زده دامان آمد. موکب اعلی منزل به منزل حرکت کنان وارد چشمه علی دامغان و پس از چند روز که از اقدام به صیدو شکار در آن [۹۷] عرصه فرح آثار فراغت دست داد، به صوب اوب (۲) سمنان سبک عنان گردید.

نوّاب محمد ولی میرزا صاحب اختیار آن خطه دلگشا طوی های (۳) دلکش داد و ما حضرهای رنگین در خوان ارادت نهاد. قیصر میرزای، ولد شاه زمان افغان، در سامان سمنان با یک زنجیر فیل کوه توان و بعضی از تنسوقات (۴) گران به رکاب فیروزی نشان مستسعد (۵) و خبر ملالت اثر قضیه هایله کربلای معلّی از ظلم سعود روسیاه در عرض راه گوشزد گردید. تفصیل هردو فقره- انشاء الله تعالی- عنقریب ایراد خواهد گشت.

شاهنشاه دادگر به عزیمت دار الخلافه میمنت اثر بر خنگ ختلی میلاد سوار و در یوم هفتم شهر جمادی الاول ساحت آن ملک از فرّ قدوم آن بحر فلک فلک طعنه زن سپهر دوّار آمد.

[مصرا]ع:

دولت معین و بخت مساعد ستاره یار

آرایش سور پرسرور نوّاب نایب السلطنه العلیه عباس میرزا

این شاهزاده جوانبخت چراغ فروزان دودمان دولت شاهنشاه با تاج وتخت استد)

۱- . مجلس:- (مملکت)

۲- . بازگشت، برگشتن، بازآمدن

۳- . ضیافت، مهمانی

۴- . تحفه و هدیه؛ ملی: (تمسوقات)؛ مجلس: (تمنوقات)

۵- . سعادتمند، نیک بخت؛ ملی: (مستعد)

و تشریف ولایت عهدش حسب الوصیّه سلطان شهید و نیّت صاحبقران رشید به حکم لیاقت عدید، زینت پیکر آسمان رخت. چون سرو برومند قامت طوبی آیتش در جویبار بهشت دولت بالاـ کشید، از فیض تربیت خاقان بلند همت در بروز خصایل حمیده شجاعت و سخاوت و نصفت (۱) و عدالت، به طراوتی بی نهایت رسید. امراء دربار معدلت آیات و ولات ولایات عرایس (۲) امانی و آمال (۳) را هر هفت کرده به امید شرف مصاهرت (۴) او در حجال (۵) خیال منتظر داشتندی و از وفور افکار ابکار و تدابیر بی شمار، همت بر حصول این مأمول گماشتندی. بالاخره قرعه این فال میمنت مآل به نام نامی امیر نامدار میرزا محمد خان دولوی قاجار، که امیری بزرگوار و دانایی عالی مقدار بود، نیکو افتاد.

صبیّه مرضیّه او را که زهره زهرای سپهر عفت و حورای حسنای فردوس عزت بود، شرف موهبت این خطبه عظمی دست داد.

فرامین قضا حکم قدر اثر به احضار نوّاب شاهزادگان نامور از عراق و فارس و ممالک طبرستان و خاور و امرا و بیگلر بیگیان هر کشور و ولات و حکّام و اعیان هر بوم و بر و علما و فضلا و خطبای فصاحت سیر از مصدر خلافت صادر شد و در اندک زمانی عموم صاحبان شوکت با سازوبرگ عشرت به درگاه بهشت آیت حاضر آمدند. از صدر دیوان خلافت، به آرایش میدان درب سرای دولت و چهار بازار رفیع بنیان مقر سلطنت تأکیدات بی غایت رفت و از سعی مباشرین این امور با سرور، در زیور میادین و اسواق تصرفاتی بی نهایت شد و اختراعاتی فزون از حوصله غیرت به عمل آمد.

کمال التفات حضرت صاحبقرانی [را] درباره این زیب افزای مسند خلافت جاودانی، ازین فقره استنباط می توان نمود که، با وجود پاکی دامان از لوث گناهان و عدم ارتکاب به آن هوش ربای پیروجوان، تا مراتب عیش و نشاط را کمال باشد و خواستگاران [۹۸] عروس زیبای بنت العنب را به آن شاهد مخضّب (۶) اتصال، لهذا به استعمال شراب ناب اجازت داد و به فتوای (۷) مفتی عقل، ابواب بهجت و نشاط بر چهرهی)

۱- . عدل و انصاف؛ ملی: (نضفت)

۲- . عروس ها

۳- . امیدها و آرزوها

۴- . به دامادی برگزیدن، خویشاوندی از طریق دامادی

۵- . حجله ها، اتاق آراسته؛ ملی: (احجال)

۶- . رنگین، رنگ شده

۷- . ملی و مجلس: (بفتوی)

خواطر اعالی و ادانی برگشاد باده سبیل آمد و زاهدان ریاکار را بروز این اجازت به کوی باده فروشان دلیل شد. واعظان را پرده مستوری دریده شد و شاهد مخموری از استعمال باده انگوری در دامان آرزو آرمیده آمد.

[مصرا]ع:

ز پرده ها به در افتاد رازهای نهانی

ولی مدت این اجازت همان ایّام عیش شاهزاده خورشید رایت بود، نه امتداد زمانی بی نهایت. از اوایل شهر جمادی الاخره تا مدت هفت شبانه روز بازار طرب را رواجی تازه و نوبت خانه سلطنت بلندآوازه بود. توپ های تندر فغان، صیت میمنت این عیش مهنّا را به گوش ساکنان ملاءِ اعلی رسانیدند و آتشبازان صنعت نشان فضای هوا و سطح غبرا را نمونه وادی ایمن گردانیدند.

مطربان باربد آهنگ و مشعبدان پرنیرنگ از نوای عود و چنگ و شعبده مهرهای رنگارنگ از مرآت خاطر سامع و ناظر زنگ زدودند و شوخ چشمان عرصه افلاک به تماشای این عیش فرحناک، از مناظر (۱) عالم پاک به مرکز کره خاک آهنگ نمودند.

در هر عیشی که در زمان دولت جاوید اثر شد، از همت خاقان مظفر، بدره های (۲) سیم وزر به انعام اکابر و اصاغر هر کشور صرف می گردید، ولی تا التفات خاطر شهریار جهانبان را درباره این ولیعهد جهانیان اعظم برهان باشد، عقدهای لآلی و گوهر به علاوه بدره های سیم وزر به انعام اکابر و اصاغر هر کشور صرف می گردید.

در روزی فیروز و ساعتی سعادت اندوز، عقد مواصلت این دو نیّر (۳) عالم افروز بسته شد و در شبی خرّم تر از روز جوانی و هنگامی سعیدتر از ایّام کامرانی، آن دو غیرت سعدین آسمانی بر مسند شادمانی باهم نشسته علی الصباح که عروس مهر خاوری از حجله گنبد نیلوفری بی پرده جلوه گری نمود، شاهزادگان اطراف و نامداران اکناف، تهنیت این عیش مهنا را پیشکش های شایان از پیشگاه حضور شاهنشاه صاحبقران گذرانیدند و هریک- علی قدر مراتبهم- مورد احسان تشریفات بی پایان و عطایای نمایان گردیدند.ر)

۱- . در نسخه مجلس، عبارت (سامع و ناظر زنگ زدودند و شوخ چشمان عرصه افلاک به تماشای این عیش فرحناک از مناظر) موجود نیست.

۲- . ملی: (بدرهای)

۳- . ملی: (تیر)

لمولفه:

تا جهان است جهانبان به جهان باد بپای عیش پرداز و طرب ساز و ممالک آرای

ذکر قضیه هائله کربلای معلی از ظلم سعود نامسعود روسیاه و اهتمام شاهنشاه آگاه در دفع آن فتنه ساز گمراه

وهّاب نامی از اعراب بادیه، چندی (۱) در نزد محمد اسمی بصراوی تلمذ می نمود و پس از آن در دیار اصفهان بار ادبار گشود. برخی از علوم صرف و نحو و معانی و بیان و فقه و اصول را خواند و توسن عزیمت به جانب ولایت نجد راند. در آن جا مخترع قانونی تازه شد و از تصنیف کتب متعدده، قانون اختراعی را بلندآوازه ساخت.

در اصل مذهب سنّت و جماعت داشت، ولی در احکام اصول و فروع با قاطبه اهل اسلام از شیعه و سنّی تفاوتی چند گذاشت. برخی از خلاصه عقاید کفر فوایدش این که: به جز زیارت مکه معظّمه، زیارت قبور نبی [۹۹] و سایر ائمه و تقبیل مراقد ایشان حرام است و استعمال مهر و تسبیح، چون بدعت های بت پرستان ظلام. زینت مقابر و اندوختن ذخایر در آن روضات فیض مظاهر، و افراختن قباب سپهر مفاخر، بدعتی ظاهر است و شنعتی متکاثر. اخذ ذخایر روضات ائمه، چون خون متابعین خلاف، بر سایر امت از اهل اسلام حلال است و تعطیل این همه مال با احتیاج ارباب سئوال در دنیا و آخرت مایه نکال و وبال [است].

عبد العزیز نامی از مشایخ نجد عقاید او را شنید و به غایت پسندید. چون عبد العزیز مزبور را هوای سروری بر سر و عروج بر مدارج سروری به اختراع مذهبی جدید بهتر میسر است، لهذا تصنیفات او را در ولایت نجد منتشر ساخت و به دعوت آن قوم بی پا و سر پرداخت. پس از اندک زمانی حشری وافر جمع کرد و روی به تسخیری)

۱- . مجلس:- (چندی)

حرمین شریفین آورد. دفاین و ذخایر مدینه طیّبه را غارت نمود و بر مراتب مهتری خویش افزود. قلعه [ای] محکم در درعیه بنا نهاد و آن قوم ضلالت نهاد را وهابی لقب داد. یک دو دفعه به قلعه نجف اشرف تاختن آورد و از استحکام آن باره متین و اعانت (۱) طوایف اعراب شیعه از خزاعی و غیره کاری نکرد.

سعود نامسعود که آن سگ مردود را ولدی تالی نمرود بود، در مراتب شجاعت زبردست شد و در میان طوایف اعراب بادیه، حکمران بر هر بلندوپست. پدر بدگهرش سعود نامسعود را سردار کرد و روی نحس به صوب سعادت اوب کربلای معلّی آورد.

در روز عید غدیر آخر سنه یکهزار و دویست و شانزده که اکثر مجاورین و مسافرین به زیارت نجف اشرف مشّرف بودند و شهر کربلا- خالی بود، آن نابکار با جیش وهابی غدّار که افزون تر از خیل مور و مارند، داخل آن ارض فیض قرین شده از خون علمای دین و سادات با تمکین و اشراف و اعیان هر سرزمین و سایر عجزه از ملهوفین آن مشهد سعادت تضمین، چون دشت ماریه رنگین ساخت. نسوان عفت توامان را بدون تعرض به عرض و ناموس عاری از لباس نمودند و دست غارت به دفاین و ذخایر آن گنجینه علوم ربّانی گشودند و اموال اهل عالم و سکنه آن روضه بهشت توام را به غارت و یغما ربودند.

در زمان هفت ساعت، معادل شش هزار نفس زکیه اجر شهادت یافتند و بدون توقف و درنگ به اعلی غرفات جنان شتافتند.

در همان روز بختیان توانا را از زروگوهر و سایر امتعه هفت کشور گرانبار ساختند و سرعت از باد استعاره کرده (۲) به صوب اوبای (۳) خویش تاختند.

از شیوع این خبر در هر ولایتی از ولایات اسلام شور روز محشر برپا شد و از هر قومی در ماتم اقوام، صدای ناله و نفیر بر فلک اعلی. شاهنشاه با دادودین را عرق حمیّت اسلام به حرکت آمد و دفع آن کفره فجره را عزیمت فرمود. چون بدون اجازه اولیای دولت عثمانیه لشکر به حدود ایشان فرستادن، مخالف با طریقه موافقت دولتین علیّتین بود، لهذا از ابتدا اسماعیل بیک بیات، غلام خاصه شریفه را نزد [۱۰۰] سلیمان پاشای، والی دار السلام بغداد مأمور و حکم خاقانی چنین شرف صدور یافت که هرگاه).

۱- . ملی: (بار متین و احانیت)

۲- . ملی:- (کرده)

۳- . میلی که در بیابانها و صحاری برافرازند؛ چادر و خیمه؛ ملی: (ادبای).

اولیـای آن دولـت مبـادرت بـه دفـع آن طـایفه ضـلالت آیـت نماینـد، فنعـم المراد، والّـا بـه جهت جـامعیه الاسـلامیه هرگـاه به کارپردازان این شوکت خداداد، تنبیه آن گروه شقاوت بنیاد را واگذارند، منّتی عظیم بر اهالی دین اسلام دارند. (۱)

سلیمان پاشا در جواب عرض نمود که از دربار قیصـری حکم به اتلاف ایشان صادر شـده و عنقریب اثر آن ظاهر خواهـد شـد، احتیـاج به زحمت کـارگزاران آن دولت علیه نیست و اتلاف آن قوم خبیث را انـدک عزیمتی از رجال این دولت کافی است. در همان اوقات سلیمان پاشا به دار آخرت روی نهاد و انجام این مهام از شیوع فتنه و فساد در بلاد بصره و بغداد به تأخیر افتاد.

عبد العزیز را شخصـی از اهالی عجم که ثانی ابو لولو سعادت شـیم بود، از ضرب دشنه فولاد توأم روانه درکات جحیم نمود و روزبه روز بر شوکت سـعود نامسـعود افزود. تاریـخ ذو القرنین متن ۱۷۰ ذکر قضـیه هائله کربلای معلی از ظلم سـعود نامسعود روسیاه و اهتمام شاهنشاه آگاه در دفع آن فتنه ساز گمراه ..... ص : ۱۶۸

صولت شاهنشـاه اسـلام پنـاه، هراسـی کامـل در دل داشت و به اعتقـاد خویش همت بر جـذب قلوب امنـای دولت خـداداد می گمـاشت و اکثر اوقـات معتمـدین به رسم رسالت به دربار دولت علیّه می فرسـتاد و پیشـکش های متکاثر از امتعه و جواهر می داد. وقتی یک قطعه زمرّد صاف روشن به انـدازه یک کف دست که از غارت مـدینه مشـرفه و از سیّئات پدر نامغفورش بود، فرسـتاد و شاهنشـاه صـاحبقران اراده فرمود که به وضع خوشـی آن سـنگ را به مـدینه مشـرفه باز فرسـتد؛ علی العجاله به جهت تبرک بازوبندوار بر بازوی سعادت آثار بسته شد تا از عهده عهد کی برآید.

[مصرا]ع:

ای بسا آرزو که خاک شده

بالاـخره طایفه مزبوره از قراری که- انشاء الله تعالی- رقم زد کلک بیان خواهـد شـد، از همت صاحبقران عصـر و سـعی محمد علی پاشای والی مصـر و عزیمت ابراهیم پاشا، اثری از آن قوم نابکار نمانـد و احـدی بعـد از آن، تصانیف آن خیل بـد آیین را نخواند.

حقیر سـراپا تقصیر در آن سال هجده ساله بودم و تازه خیالی در شعر می نمودم؛ قطعه تاریخ مرثیه مانندی عرض و صورت آن درین نامه ثبت افتاد.د)

۱- . مجلس: (گذارند)

لمولفه:

بسکه از هر فرقه اسلام دیدستم ستم وقت آن آمد روم گیرم طریق هندوی

دادوبیداد از سعود ناروای بد اداکربلا از وی به ثانی دید بس آفت قوی

تاخت جیشی پر تطاول آن شقی در کربلاقتل وافر کرد در آن قتلگاه خسروی

خویش را مأجور خوانده جان گرفت از شیعیان تازه می آید به گوش این نکته را گر بشنوی

خاک آن وادی که به از مشک تاتار و ختاخود ز خون کشتگان (۱)شد کارگاه مانوی

ای دل خونخوار بی آزارکش هرگز مشوپیرو طرز مجوسان باش و رسم پهلوی

این چنین مذهب که او را بود در مردم کشی کی روا باشد به دین موسوی و عیسوی

گر همی خواهی بدانی این جفاها را سبب از دل ظاهر گذر بنگر به قلب معنوی

دل شکستند از که از جدّ شهید کربلاآنکه از میلاد او بشکست قصر کسروی

کشته اندر کربلا اول کرت (۲) هفتاد و دواین زمان [۱۰۱] یک بر هزار افزون از آن قوم غوی

بس غمین بود از سر دل خاوری بگذشت و گفت کربلای اولین کی کربلای ثانونی ت.

۱- . ملی: (کشته گان)

۲- . کرت در اصل کرّه است که در زبان عربی به معنای مرتبه و بار است و به ضرورت شعری این گونه آمده است.

ذکر تسلط محمود میرزای افغان بر برادر خود شاه زمان و آمدن قیصر میرزا به دربار دولت ابدارکان

تفصیل احوال محمود میرزای افغان این که: در سفر ثانی مملکت خراسان که معزی الیه با نوازشی بی کران روانه دیار افغان شد، در ورود او به ولایت قاینات فوجی قلیل از آن جا برداشته عازم مقصود آمد. در وصول به قندهار، آوازه در انداخت که جمعیتی از ترکان دلیر قاجار به عزم حمایت از رکاب شاهزاده نامدار پی سپارند. حاکمی که از جانب شاه زمان برادرش در قندهار استقرار داشت، ازین اندیشه فرار و محمود میرزا، فیروز و کامران داخل آن دیار خلد آثار [شد] و کامران میرزای ولد خویش را در آن جا حاکم و صاحب اختیار کرده روی به سامان کابل گذاشت. به همین تدبیر که شاهنشاه ممالك ایران حمایت مرا در نظر همت سیر گرفته، بر شاه زمان برادر خویش مستولی و دو دیده او را که هنوز از تماشای جمال شاهد سلطنت سیر نگشته بود، با نیش ستم از حدقه بیرون آورده فارغ بال بر چهار بالش شهریاری تکیه کرد. شاه زمان بینوا را زمان دولت سرآمد و شاهد اقبال محمود میرزا را از در به در آمد.

فرد:

یك قوم را ز تارك برداشتند تاج یك قوم را جواهر بستند بر جبین فیروز میرزای برادر دیگر خود را که در نشیب وفراز یار و دمسازش بود، به حکم خویش به حکومت دار السلطنه هرات فرستاد. قیصر میرزای ولد شاه زمان که در آن دیار حکمران بود، از فقدان سلطنت پدر و اندیشه ورود عمّ، (۱) با درد و غم توام [گردید] روی نیاز به درگاه شاهنشاه انجم حشم نهاد و از قراری که ذکر شد، در بلده سمنان با یك زنجیر فیل و تحفی دیگر بی عدیل شرفیاب دربار سپهر تبجیل گردید. صاحبقران ضعیف پرور، مقدم او را محترم شمرد و اسباب کامرانی او را آماده کرده، قریب سالی درم)

۱- . ملی: (غم)

دار الخلافه طهران از التفات شاهنشاه مروت ارکان و مصاحبت شاهزادگان بهمن سان، (۱) با مسرتی فراوان به سر برد.

در خلال این احوال، جمعی از خوانین و اعیان افغان از تعدیات محمود میرزا گریزان و به دربار معدلت ارکان که معدن امن وامان است شتافتند و در پایه سریر خلافت مسیر، جبین ضراعت بر خاک مذّلت سوده چنین عرض نمودند که: محمود میرزا با آن همه حمایت و اعانتی که از اولیای دولت دوران عدت دید و از یمن توجهات خسروانی بر صدر مسند سلطنت افغان متمکّن گردید، اکنون حقوق ولی نعمت را بر عقوق (۲) بدل و خود را در کافر نعمتی شهره و مثل ساخته اعتقادش این که، به زور بازوی خویش در اتمام کار برادر و استرداد تخت و افسر پرداخته است. هرگاه خاطر خدیو معدلت مظاهر، عشری از آن مراحم را درباره قیصر میرزا مبذول فرماید، ما جمله متعهدیم که بعد از حصول مقصود، برخلاف شاهزاده محمود، درگاه سپهر نمود را بنده [ای] سرافکنده باشد و دولت جاوید را حاکمی خراج گزارنده. چون زر خالص عرایض خوانین [۱۰۲] افغان خالی از غش می نمود، لهذا از پرتو آفتاب التفات شاهانه ذره [ای] شامل احوال قیصر میرزا [شد] و به انعام خنجر مرصع و بند شمشیر مجوهر و احسان خیمه و خرگاه و اوانی (۳) سیم وزر و سایر اوضاعی که لازم سلاطین با افسر است، بهره ور و هریک از خوانین نیز به اعطای خلاع فاخره و جوایز متکاثره، قرین افتخاری بی حدومر گشته روانه آن بوم وبر شدند. به خوانین و سپهداران ولایت افغان فرامین قدر آمین موکده شرف صدور یافت که حصول مأمول او را همت گمارند و عنقریب از جلوس بر تخت موروثش، کامیاب و کامران دارند.

[مصرا]ع:

تا یار که را خواهد و میلش به که باش).

۱- . ملی: (بیان)

۲- . ملی: (حقوق)

۳- . آب دان ها، آب خوری ها، ظروف (ر. ك: معین، ذیل اوانی).

بخش ۶

بهاریه سال نیکو مآل تنگوزئیل مطابق با سـنه یکهزار و دویست و هفده هجری و دعوت نوّاب نایب السلطنه عباس میرزا شاهنشاه آگاه را در سرای خویش

شهریار چهارم اورنگ و قلعه گشای سپهر پر نیرنگ اعنی مهر آیینه رنگ درین سال همایون فال بعد از انقضای یک ساعت از شب سه شنبه بیست و هفتم شهر ذی قعده الحرام از شهر بند حوت به دشت گرگان حمل آهنگ نمود و تنگ چشمان انجم را (۱) که همواره کارشـان غـارت دل هـای مردم است، اسـیر سـرپنجه سـیاست فرمود. گلشن بـدیع که نـایب سـلطان ربیع است، ختلیان صرصـر تک شـمال و صبا و هیونان (۲) سـحاب توانـا و جواهر نفیس ریـاحین گران بها و طبق های سـیم وزر از اوراق شکوفه و رعنا در پیشگاه حضور خسرو بهار پیشکش کرد و ابر آذار (۳) که خسـرو بهار را به منزله مادر است، زادگان (۴) او را سـایه بر سـر داشت، پس از تربیت اطفـال غنچه و ازهـار از صـدمه بـاد بهـار ازین چمن روی به چمن دیگر آورد. قلعه ارض فیض قریـن گلشن به یـورش جنـود نامعـدود سـنبل و سـوسن مفتـوح و پیکر مخـالفین دی و بهمن به حکم سـلطان فروردین از ضرب دشنه خار و خنجر سبزه مجروح آمد.

شاهنشـاه صاحبقران به مبارکی عیـد بهجت بنیان برفراز تخت مسـمّی به خورشـید جواهرنشان که از جمله خـدمات و پیشـکش های حاجی محمد حسین خان بیگلر بیگین)

۱- . ملی: (انجمن زا)

۲- . جمع هیون به معنـای شتر، شتر جمـازه، شتر بزرگ، هر جـانور بزرگ، اسب؛ هیون اصـلا یونانی است (ر. ک: معین، ذیل هیون).

۳- . ملی و مجلس: (آزار)

۴- . ملی: (ماورادگان)

اصـفهان است، جلوس فرمود و شاهزادگان فیروزبخت به پیرامون تخت آسمان رخت چون خیل انجم بر اطراف حکمران فلک چهـارم ایسـتاده و نامـداران هر کشور و سـرفرازان هر بوم وبر، صف برصف جانفشانی را آماده آمدنـد. آوای توپ های تنـدر فغـان و خمپاره های (۱) اژدر دهان و نوای نوبت خانه سـلطنت جاویـد ارکان، لرزه بر طاق آبنوسـی گنبـد گردون انـداخت و دست گنجور طبع خاقـان همت سیر از افشانـدن بـدره های (۲) سیم وزر به آرایش جیب و دامـان هر کهـتر و مهـتر پرداخت. خطیـب اریـب به انشـاد خطبه [ای] غریب که از انشـای (۳) طبع وقّاد حضـرت میرزا صـادق وقـایع نگار مروزی صاحب تاریخ جهان آرا [ا] ست، زبان گشاد و سامعه زمین و زمان را از استماع آن خطبه که گوهر کان فصاحت است، زیب و زینت داد.

پس از انقضای بزم شـیلان نوّاب فلک جناب ولیعهد دوران عباس میرزا که صاحب اختیار امور دار الخلافه طهران بود، زحمت قـدوم مسـرت لزوم شاهنشاه معـدلت توامان را [۱۰۳] در سـرای دلگشـای خویش اسـباب طوبی (۴) دلکش مهیـا و روز دیگر کاشانه شاهزاده خورشـیدلقا از فرّ نزول شـهریار توانا طعنه زن سـپهر مینا آمد. پیشکشـی که سـزاوار چنین میهمان و شایسته (۵) چنان میزبان باشـد و مراتب صداقت و جانفشانی را ترجمان بود، از پیشـگاه حضور بحر گنجور گذرانیده و بیش از پیش مورد تفقـدات خاطر خطیر همایون گردید. تفصـیل آن، موازی یکهزار قطعه سـنگ آسـمان رنگ از چهار صـنف (۶) گوهر معادن روم و فرنـگ و ده سر اسب مجره تنـگ و یکصـد نفر هیون نهنگ آهنگ و ده قطار استر صرصـر نیرنگ و بـدره بـدره از آن هوش ربـای مردم بـا فرهنگ و تنگه تنگه از امتعه و اقمشه رنگارنگ است که محاسب و هم، از حساب ثمن هریک به تنگ و گنـج بـاد آورد را در برابر آنهـا متـاع شـرمساری در چنـگ است. بالجمله صاحبقران مویـد را هوای تفرج دشت قپچاق و تنبیه ترکمانان پر شقاق بر سر افتاد و به اجتماع (۷) لشکر انجم حشر فرمان داد.

لمولفه:

زمین آمد به جنبش از هجوم لشکر بی مرزمین آمد به نالش از غریو گرد غارتگر (۸) ر)

۱-. ملی و مجلس: (خمپارهای)

۲-. ملی: (بدرهای)

۳-. مجلس: (انشاد)

۴-. ملی: (طوفی)

۵-. ملی: (سزاوار)

۶-. ملی: (صف)

۷-. ملی: (اجماع)

۸-. ملی:- (گرد غارتگر)

ذکر عزیمت رایات ظفر نشان به صوب گرگان و گرفتن گروگان از ترکمانان واقعه در آن مکان و رجعت به دار الخلافه طهران

طوایف یموت و کوکلان معروف به ترکمان صاین خانی، قرنهاست (۱) در کنار رود گرگان ساکن و همواره تابع حکام استراباد و باج گزاران سروران و شهریاران ایل جلیل قاجار بوده اند. درین سال بیگلر بیگی استراباد از خلاف اندیشی ایشان شکایتی کرد و تنبیه آن قوم ضلالت نشان را استدعایی به عمل آورد.

موکب ظفر نشان به عزم تفرج ولایت مازندران و گوشمال آن قوم خذلان بنیان در یوم شنبه هفتم شهر صفر المظفر سنه یکهزار و دویست و هجده از دار الخلافه طهران حرکت و چند روز در منازل ارم مشاکل ساری و قراتپه و استرآباد به جهت تفرج صیدو شکار و اجتماع (۲) سپاه جرّار و استجمام مراکب هامون سپار متوقف، و پس از آن منزل قراشیخ که محل وقوف ترکمانان است، موقف اردوی سپهر مواقف شد [و] خیام ظفر احتشام را قبّه بر سپهر برین سوده، فوج فوج از سپاه نصرت نشان را از هر طرف به اماکن و مساکن ایشان مأمور فرمود. چند روزی نگذشت که خاطر مجموعشان پریشان گشت [و] خرمن های اندوخته از آتش یغما سوخته و آلاچیق های افراخته از شعله انتقام افروخته آمد. دختران ماه پیکر اسیر ترکان پرخاشخر و نسوان قمر منظر دستگیر غازیان مظفر شد. قیمت تنگ شکر ارزان و رواج حقه گوهر رایگان گردید. اموال آن فرقه منافق از صامت و ناطق به معرض نهب و غارت رفت و به قتل رجال ایشان از دربار اعلی اشارت. پس از آنکه بقیه السیف روی به وادی امان آوردند، مروّت جبلّی بر آن قوم نادان رحمت آورد و جمعی از معارف هر طایفه را با کوچ و بنه به عنوان گروگان برداشته روانه دار الخلافه کرد. از آن جا اعلام ظفر فرجام به جانب چمن کالپوش شقه گشا [گردید] و پس از انجام مهام صیدوشکار و تماشا، عطف عنان کرد و منزل چشمه علی دامغان محل نصب رایات [۱۰۴] ظفر اعتلا گردید.ع)

۱- . متن:+ (و)

۲- . ملی: (اجماع)

نوّاب نـایب السـلطنه العلیّه که در طهران به محـارست گنـج های گران و مراقبت احوال رعایای آن سامان مأمور بود، برحسـب احضار در آن منزل دلگشا از شـرفیابی رکاب اعلی افتخاری بی منتها حاصل نمود. بعـد از انقضای بیست روز که کوه و دشـت از کبـک و نخجیر خـالی گشت، به صوب دار الخلافه طهران رکضت آرا [شـد] و روز یکشـنبه (۱) هفتم شـهر جمادی الاول، ساکنان آن خطه فرح زا از یمن ورود موکب ظفرلوا شادی افزا گشـتند. خریف خرف (۲) دم سردی پیشه کرد و بنیان طرب را با تیشه ستیزه از ریشه برآورد؛ مریم عهـد و خاتون آسـمان مهـد، والده معظمه شاهنشاه آگاه را عارضه [ای] عارض ذات کامل الصفات شد و معالجه اطبا برخلاف تمنا مزید علت عارضه ذات [گردید].

مثنوی:

از قضا سرکنگبین (۳)صفرا فزودروغن بادام خشکی می نمود

از هلیله قبض شـد اطلاـق رفت آب آتش را مـدد شـد همچو نفت در عشـر اخیر شـهر شـعبان المعظم، طایر روح پر فتوحش به هوای آشـیان غرفات جنان بال همایون فال گشود و بازماندگان خویش را قرین درد و الم ساخته سـرای فانی را وداع نمود. در عرصه ری از مصیبت وی فزع اکبر برپا شد و غوغای روز محشر هویدا.

تفصـیل این ماجرا را به جز افزایش غصه بینندگان سودی نیست و اعلام این قضیه را اشارتی کافی است. پس از تجهیز و تلقین و نماز، نعش مطهرش را برحسب وصـیت حمل ونقل به نجف اشـرف نمودنـد و از آسودن در آن خاک پاک بر مـدارج عالیه اش در بهشت فرحناک افزودند.

[مصرا]ع:

این است حریف ای دل تا باد نپیمایی

ذکر تسخیر قلعه مشهد مقدس و گرفتاری نادر میرزای اخرس و سیاست او در حضور سرکار قدر اقتدار اقدس

در ضمن داستان واقعه سنه ماضیه ذکر شد که حسین خان سردار خراسان بان)

۱- . مجلس: (شنبه)

۲- . خریف: پاییز؛ خرف: پیر و نادان؛ خریف خرف: پاییز پیر

۳- . ملی: (سرکه انگبین)

امرای آن سامان حسب الامر خدیو زمان تسخیر قلعه ارض اقدس را برزده و امان آمدند.

بعد از نزول موکب اجلال به دار الخلافه بی زوال، حسین خان، مقدم شاهزاده بی همال محمد ولی میرزا، را که در سمنان بود، با سپاهی گران از درگاه خسرو زمان استدعا نمود.

پس از حصول [این] مدعا، حسین خان و امرا قرین استظهاری زیاده [گشته] و جنابش را در شهر نیشابور متوقف و خود با جمعیتی موفور قلعه ارض اقدس را محصور [کرده] و هر رکنی از حصار را یکی از امرا به عهده گرفت. مدت چهار ماه محاصره به طول انجامید و خاطر اهالی آن ارض فیض قرین از طول محاصره و شدت عمل نادر میرزای سردار، فوج فجره ملول گردید.

نادر میرزا تا اندوخته در گنجینه داشت، حرسه قلعه را به فکر مخالفت نمی گذاشت؛ چون دستش تهی و لوای اقبالش روی در کوتهی آورد، از بخت نامساعد دست به دفاین و خزاین حضرت رضوی- علیه السلام- دراز کرد و از قنادیل طلا و نقره و سایر اسباب زرّین و سیمین آنچه سراغ داشت گرفته سکه زد و صرف نمود. به (۱) اینها نیز متقاعد نگشته، تیشه بیداد برپای ضریح سیمین نهاد و از ظهور این جنایت، ابواب غیرت بر چهره اهالی آن ولایت گشاد. حفظه قلعه از امرا و اعیان از اندرون و بیرون با یکدیگر همداستان و در اوایل شهر رمضان المبارک [۱۰۵] هنگام صبحی که شام نکبت مخالفین بد آیت بود، سپاه جرار از اطراف قلعه یورش بردند و حارسین نیز دست از ممانعت برداشته زمام اختیار را به دست حاصرین سپردند. خدمه روضه مطهره به (۲) اندیشه دستبرد سپاه، ابواب رواق عرش مساق (۳) را بستند و به انتظار حکم تقدیر نشستند.

نادر میرزای نادان سگ طبیعت به تصور این که صدور این هنگامه به اذن و اجازه جناب سید کامل و عالم عامل میرزا محمد مهدی است، سراسیمه گشته با جمعی از تابعین ضلالت آیین به سراغ جناب میرزا شتافت و باب روضه مقدسه را از ضرب تبرزین شکسته جناب میرزا را در حرم محترم مشغول به ذکر تعقیبات نماز یافت.

شقاوت جبلی او را محرک و چند زخم کاری به آن مقرب درگاه باری زده روی از آن روضه مقدسه برتافت. علی العجاله بر خنگ ادبار سوار و از ممّری غیر معهود از شهرق)

۱- . ملی: (با)

۲- . ملی:- (به)

۳- . مجلس: (عرش ساق)

بیرون رفته ره سپر کوه و هامون شد. سپاه مظفر برج و باره را مسخر و سردار و امرا داخل آن ارض خلد اثر شدند. نوّاب شاهزاده نیز که در نیشابور بود، در عصر همان روز از کیفیت ماجرا آگاه و شب هنگام ایلغار کرده علی الصباح وارد گردید.

نادر میرزا در چهار فرسنگی شهر به خیمه یکی از احشامی آن سامان فرود آمد و اراده داشت که به امید اعانت ممش خان کرد به صوب چناران شتابد. جمعی از روستاییان (۱) او را دیده مغلول گردانیدند و بر الاغی وارون سوارش کرده سخره کنان به خدمت نوّاب شاهزاده کشانیدند. این اوضاع را (۲) که می نگریست، بر بخت خویش و آن حرکات شقاوت اندیش به غایت می گریست. در خلال این احوال، روح پر فتوح آن سید کامل به غرفات جنان مأوا گزید و در جوار آن بزرگوار مدفون گردید. نوّاب شاهزاده و امرا سه روز تعزیه جناب میرزا را برپا و کیفیت آن فتح نمایان و گرفتاری نادر میرزای شقاوت ارکان را عرضه داشت سدّه سنّیه اعلی داشتند.

در اواخر شهر رمضان المبارک این خبر بهجت سیر در دار الخلافه جنت اثر به عرض دارای مظفر رسید و حکم محکم به آوردن نادر میرزا و اعوانش صادر گردید.

نوّاب محمد ولی میرزا به والی گری ولایت خراسان مأمور و سردار مزبور و امراء لشگر منصور و اهالی آن کشور از یمن مرحمت خاقان مروت سیر به غایت مسرور آمدند.

موکب اعلی کره بعد اولی قشلامیشی (۳) را در متنزهات مازندران بهشت نشان از دار الخلافه طهران نهضت آرا و قریب به چهل روز در آن صفحات خلد آیات صیدکنان و عشرت پیرا [گردید] و پس از فراغ از گشت و تماشا، روی سعادت به دار الخلافه بهجت انتما [آورد] و در اواخر شهر ذی قعده الحرام، مقر خلافت کبری از یمن ورود صاحبقران توانا، طعنه زن گنبد خضرا آمد.

نادر میرزا و برادران و پسرانش با سایر اقوام و متعلقان محبوسا [و] مغلولا در پیشگاه حضور معدلت دستور ایستاده حکم سیاست را به تلافی آن همه خیانت آماده گشتند. شهریار دادگر به نفس نفیس با او مکالمات نمود و مؤآخذات فرمود. از قتلتن

۱- . ملی و مجلس: (روستایان)

۲- . مجلس:- (را)

۳- . حرکت به سرزمینی گرم در زمستان، به قشلاق رفتن

جناب میرزا انکاری داشت و خود را بری الذمه می پنداشت. بعد از جرح لسان و اخراج عینین و قطع یدین به مکافات قتل ذریّه سیّد [۱۰۶] ثقلین به ضرب دشنه و تیغ دژخیم روح کثیفه اش از کالبد خبیثه فرار و اعضا و جوارح پلیدش طعمه کلاب میدان و بازار شد.

برادران و پسران و اعوانش، بعضی از عقب آن روان و برخی مبتلای بلای کوری در کنج رنجوری سرگردان آمدند. نسوان و صبایای آن طایفه را کوکب بخت از وبال درآمده (۱) از همسری و چاکری نوّاب شاهزادگان و امرا و اعیان، هم آغوش امید فراوان شدند.

عدالت منتقم حقیقی را ازین معنی می توان دریافت که از قرار اظهار، فتحعلی خان جدّ اعلی و همنام این شاهنشاه توانا را نادر شاه جدّ نادر میرزا باعث گشته از میان برداشت و این سمّی جدّ بزرگوار، تیغ انتقام بر جان همنام نادر شاه و سایر اولاد او گذاشت: (فَاعْتَبِرُوا یا أُولِی الْأَبْصارِ).

مولف را درین داستان قطعه [ای] مشتمل بر تاریخ موزون و درین رساله ثبت افتاد.

لمولفه:

شنیده [ای] تو که فتحعلی اول راهمی به ملك خراسان بکشت نادر شاه

چو جدّ امجد فتحعلی شه ثانی است قصاص آن را این یك کشید از اشباه

چو بود نادر ثانی ز دوده افشارسمّی نادر و ز احفاد نادر گمراه

بکشت فتحعلی شاه ثانیش بقصاص زهی عدالت یزدان و بخت شاهنشاه

چنانکه خون سیاوش گرفت کیخسروگرفت شاه جهان خون جدّ و نیست گناه

نوشت خاوری از بهر سال تاریخش هلاك نادر ثانی بود پدید از شاه و)

۱- . ملی: (درآمد و)

فصل سوم: جنگ های اول ایران و روسیه

بخش ۱

بهاریه سال نیکو مآل سیچقان ئیل خیریّت دلیل مطابق با سنه یکهزار و دویست و هجده هجری [قمری]

و خبر مداخلت [کشور] روسیه روسیه (۱) در ولایت گنجه و ایالت حسن علی میرزا و ابراهیم خان در طهران و کرمان

رایت فیروزی آیت صبح اسلام و آیت قلع مادّه کفره شام، اعنی مهر آیینه فام درین سال بهجت انجام در صبح چهارشنبه هشتم شهر ذی حجه الحرام سنه یکهزار و دویست و هجده (۲) هجری از ساحت مسرت فرجام حوت به عرصه حمل نزول اجلال نمود. سپاه بنی اصفر ریاحین صفرا رنگ به مداخلت حدود ایران زمین گلشن تاختند و به دعوی برابری با ترکان گلگون چهر سوری پرداختند. از گل های حمراوی و ریاحین صفراوی اسلام و کفر باهم مقابل آمدند و به مدد توپ های تندر فغان سحاب (۳) و باریدن مهره های آتش فعل منجمد آب، یکدیگر را قاطع عروق و مفاصل شدند.

سپهسالار روسی نژاد دی (۴)، خاک ادبار بر فرق ننگ وعار بیخت (۵) و در برابر سلطان بهار، تاب توقف و درنگ نیاورده فرسنگ فرسنگ گریخت. و شاقان سنبل و سوسن چون خوبرویان گرج و ارمن، حشر سبزه را اسیر آمدند و از همت خسرو ربیع در عالم گلشن بدیع عالمگیر شدند. شکوفه که ایلچی دولت بهار است، با عمری دو روزه از صدمه گلوله هندوی غمام روی از عالم برتافت و سفیر گل نیلوفر با لباسی نیلفام به معذرت این کار نابهنگام (۶) به دربار دارای گلشن شتافت. قوه نامیّه که شاهزاده بخارایم)

۱- . مخفف روسیاه

۲- . مجلس: (هیجده)

۳- . مجلس: (سنجاب)

۴- . مجلس: (وی)

۵- . ملی: (ببخت)

۶- . ملی: (تابهنگام)

جمرات است، رسولان چرب زبان سوسن را با تحف ختليان (۱) صرصر تک شمال و صبا به درگاه خسرو بهار فرستاد و از دم سردی برادر دی، زبان به شکایت بربگشاد (۲). افغان هزاردستان زابلستان گلستان هوای دور کردی داشت؛ خسرو گلشن، نوروز [۱۰۷] فیروز را به دعوت وی برگماشت.

ترتیب بزم شیلان نوروزی را شاهنشاه جم جاه بر فرازگاه سپهر دستگاه قرار گرفت و دیوانخانه سلطنت و ایوان خلافت از فرّ ذات همایون رونق پیرار و پار یافت. پس از انقضای بزم شیلان نوروزی به جهت اتمام آن جشن فیروزی، چند روزی به عشرت و بهجت اندوزی به سر شد و بعد از آن شاهنشاه مظفر را به سبب ظهور جسارت روسیان خیره سر، عزیمت مملکت باختر منظور نظر آمد.

تبیین این مقال آن که: بعد از وصول خبر بهجت اثر تسخیر مشهد مقدس و گرفتاری نادر میرزای اخرس، بلافاصله خبر ملالت سیر عزیمت روسیه روسیه به صوب ولایت قره باغ (۳)، از چهره برقع برگشاد و نوش ونیش و مسرت و تشویش باهم مقارن افتاد. جواد خان زیادلوی قاجار حاکم ولایت گنجه، به انهای مسرعان سریع السیر این مراتب را بر رای مملکت آرا عرضه داشت نمود و به استدعای امداد از جانب دولت خداداد زبان ضراعت برگشود. داور عاقبت نگر را حفظ ثغور اسلام و حراست جان و مال امت رسول انام، گریبان گیر خاطر معدلت مظاهر شد و فرامین قدر آیین به عهده حکّام و خوانین مملکت آذربایجان صادر که هریک جمعیتی فراهم آورده بر سبیل استعجال به امداد جواد خان پردازند و خاطر از دغدغه این کار فارغ سازند.

سعید خان دامغانی غلام پیشخدمت خاصه نیز (۴) مأمور آمد که به چاپاری به صوب گنجه شتافته حاکم و اهالی را از توجه خاطر عالی این برگزیده حضرت لا یزالی و تعیین سپاه ظفر همراه آگاه و وقایع اتفاقیه را روزبه روز عرضه درگاه فلک خرگاه دارد.

تفصیل این حالات و سبب مداخلت آن طایفه کفر علامات از قراری است که- انشاء الله تعالی- در داستان ما سیاتی ذکر خواهد شد. بالجمله چون در این عزیمت، اهتمامی در مهمات ثغور ممالک اسلام ضرور بود، شاهباز همت داور بلند فطرت به انتظام مهام هرز)

۱- . ملی: (خیلتان)

۲- . مجلس: (برگشاد)

۳- . مجلس: (ولایت بردع)

۴- . مجلس:- (نیز)

حدود و ناحیت بال همایون فال گشود.

از این که امورات ولایت کرمان را چندان نظامی نبود و افاغنه ساکن محال سیستان را، گاهی به اقتضای فطرت پلید، رای هرزه در الفتنه جویی میل می نمود و حسن خان ولد محمد تقی خان یزدی حاکم آن جا را به سبب بی حالی و عدم آگاهی در امور ملکداری تسلطی که باید ممکن نه، لهذا حسین قلی خان عز الدینلوی قاجار به احضار او مأمور و ابراهیم خان عم زاده به ایالت آن ولایت مسرور و با جمعیتی که نظم آن حدود را ضرور بود، روانه آن سامان و ثغور شد.

ایالت مقر خلافت عظمی که از معظمات خدمات دولت کبری است، به عهده نوّاب شاهزاده حسن علی میرزا محول و جناب قایم مقام صدارت اعظم، میرزا عیسی فراهانی الملقّب به میرزا بزرگ را، مباشری امور نوّاب شاهزاده برگردن ارادت مسجل آمد و حضرت ولیعهد دولت قاهره نوّاب عباس میرزا، که تا آن زمان فرمانروای دار الخلافه بود، به انتظام مهام مملکت آذربایجان نامزد گردید.

تاریخ مداخلت روسیه در سرحد مملکت ایران از کلک مؤلف تحریر و درین رساله تسطیر یافت: (۱)

خدایا تو آسان بکن کار خلق بدا زندگانی که مشکل بود

به ما رسم اسلام آموختی ز کفار این کار باطل بود

به دریا فتادند ایرانیان همان لطف دادار ساحل بود

[۱۰۸] بنی اصفر آمد به ایران زمین ازین آمدن تا چه حاصل بود

بس این عرصه را کار مشکل شده بس آن فرقه را فتنه در دل بود

بود در کجا صاحب ملتی که کافر به ملت مقابل بود

ولی شکر للّه شهنشاه مافن ملکداریش کامل بود

کجا باک دارد شهنشاه دین که کافر نه قومی که قابل بود

چو عاقل بود باغبان زاغ رایکی سنگ کافی ز عاقل بود

ز اندیشه این فتنه زایل کندکجا کامل ابله چو جاهل بود ه)

۱- . مجلس:+ (لمولفه)

کنون عنقریب است تا بنگری که این فتنه از ملك زایل بود

مگر لطف یزدان و بخت ملك به دفع عدو این دو عاجل بود

ندانم چه گویم از این ماجرادرین داستان طبع کامل بود

به تاریخ آن زد رقم خاوری به ایران ما روس داخل بود

ذکر شـمه [ای] از اوضاع مملکت و سلطنت روسیه بی ایمان و سبب مداخلت ایشان در ملک ایران و تسخیر ولایت گنجه و قتل جواد خان زیادلوی قاجار

جماعت روس موافق احادیث جناب نبوی- صلی الله علیه و آله و سلم- معبر از بنی اصفر و در سمت (۱) شمال مسکن و مقر دارند. مملکت روسیه آنچه از ابتدا متعلق به خودشان بوده، همان محال مسقو (۲) است. پس به مرور ایّام که سلاطین را قوتی و قدرتی پیدا شد، از اطراف و اکناف باب جدال گشودند و ممالك بی نهایت بر مملکت خویش افزودند. حدود ممالکی که اکنون در تصرف دارند، سوای ولایاتی که از ایران متعلق به خویش می شمارند، عرضا از نقطه طرف شمال بسته به دریای منجمد و تا نقطه طرف جنوب پیوسته به خاك دربند، هفتاد و دو درجه تا چهل و دو درجه و سی دقیقه است.

مسافت این عرض پانصد و نود فرسنگ و طول این مملکت از مشرق ولایت سیبر (۳) که متصل به دریای محیط است تا مغرب قرال (۴) له (۵) هشتصد و پنجاه فرسنگ است.

با آن که اکثر از اراضی شمال و طرف مشرقش غیرمسکون و بیابان است، باز چهل و یك ایالت و محل حکومت دارد. جمعیتش از روی تخمین مهندسین هشتاد کرور است و در السنه اهالی اروپا این سخن غریب معروف و مشهور. در اکثر ولایاتش جبال عظیمه بسیار مرتفع و کوه قاف نیز در آن مملکت واقع است. تختگاه آن مملکت شهر پطرز بورغ (۶) و نهر پالطق (۷) از وسط آن جاری است. هوای سمت شمالش به مرتبه [ای] سردطن

۱- . مجلس: (سمن)

۲- . مسکو

۳- . سیبری

۴- . کشور

۵- . لهستان امروزی

۶- . سن پطرزبورگ

۷- . پالطق به نظر همان بالتیک است که مؤلف دریای مجاور شهر را با رود (نوا) که از میان شهر می گذرد اشتباه گرفته است؛ مجلس: پالطن

است که اکثر روزها طیور در هوا منجمد می شوند [و] هوای طرف جنوبش معتدل است.

میوه آلات در شمال آن نایاب است و در طرف جنوب قدری یافت می شود، اما بی مزه و کم آب. محصولات به دستور معادن طلا ـ و نقره و احجار بدل جواهرآلات در ولایت سیبر فراوان است و سایر معادن از قبیل آهن و مس و سرب و قلع در اکثر اماکن بی پایان.

متاعی که انحصار به آن مملکت دارد، جلود خز و سنجاب و سمور و قاقم است که در ولایات سیبر صید می نمایند. صنایع غریب ایشان آیینه های صاف [و] روشن بزرگ یک ذرعی تا شش ذرعی بل زیاده است [و] اغلب صنایع مملکت اروپا را از انگریز و غیره نیز، می سازند اما هنوز به آن [۱۰۹] امتیاز نیست.

اهلش به غایت غیور و بی باک و بی نهایت جسور و غضبناکند. ارباب تواریخ روسیه حکومت و سلطنت روس را در دویست و شصت هجری نوشته اند. لقب پادشاهان آن جا (زار) (۱) است، مثل فغفور و خاقان و رای؛ اکنون ایمپراطور (۲) می نامند و معنی ایمپراطور، شخصی است که بر طوایف مختلفه، بزرگ و فرمانروا باشد؛ یعنی شاهنشاه و این لقب در نزد ایشان به غایت معتبر و دلخواه است.

در آن تاریخ بزرگ روسیه، روریک نام داشته و تا یکصد و بیست و یکسال (۳) بعد از آن تاریخ اوقات به بت پرستی می گذاشته اند. در سنه سیصد و هشتاد و نه هجری، ولیدیمر (۴) نام بزرگ روسیه از ولایت یونان چند کتاب از دین عیسوی آورد و اهالی روس را به آن دین مایل کرد؛ ولیدیمر را به این (۵) سبب معتبر می دانند و او را ثانی پطر کبیر می خوانند.

در سنه ششصد و بیست و پنج هجری (۶) جوجی خان بن چنگیز خان ولایات روس را مسخّر و جمعی از تاتار را در توقف آن جا مقرر کرد. در سنه هفتصد (۷) و هفتاد و چهار دیمتری ایوان ویچ نام در مسقو (۸) خروج و تاتار را اخراج نمود. سی سال بعد از آن،کو

۱- . تزار

۲- . مجلس: (امپراطور)

۳- . مجلس: (یکصد و بیست سال)

۴- . ولادیمیر

۵- . مجلس: (آن)

۶- . مجلس:- (هجری)

۷- . ملی: (هفصد)

۸- . مسکو

امیر تیمور گورکان مسقو را متصرف و قدری لشکر در آن جا متوقف گردانید. در سنه نهصد و دوازده هجری ایوان و سلویج (۱) نام سلطنت یافت و روی لشکر امیر را از آن ولایت برتافت و برخی از ولایات قریق و تاتار را ضمیمه مملکت ساخت.

در سنه یکهزار و دویست و پانزده هجری، قرالین له و سوید با هفتادهزار سپاه از تاتار و غیره مسقو را گرفته بعد از تاراج آتش زدند و یکصد و بیست هزار نفر از روسیه مقتول شدند. بعد از آن قیدور نامی به سلطنت واقع و چون اولادی نداشت این سلسله منقطع گردید [تا آنکه] برادر زن قیدور، بوریس گودانیف شاه شد و سه سال مملکت روس گرفتار قحطی ناکار آمد و قریب پانصدهزار نفس با قائد مرگ همراه [شدند].

پس از فوت بوریس، مملکت را پادشاهی نبود و در سنه یکهزار و سی و سه هجری، دولت به سلسله پادشاه حال منتقل و میکائیل فئودوریج (۲) را، که از خویشان پادشاهان قدیم و بزرگ جمیع کنایس بود، به دعوی الهام ربّانی پادشاهی حاصل شد [و] با برخی از قرالات فرنگ موافقت ورزید و بعضی از علوم ظاهر گردانید و در اندک زمانی روانه دیار آخرت گردید.

[پس از او] الکسه، ولد میکائیل بر تخت نشست و با جماعت قزاق عهد دوستی بست [و] طوق بندگی سایر مردم را از گردن رعایا برداشت و همت بر آزادی رعیت گماشت و گفت: (رعیت شاه را به منزله فرزند است و اطاعت پدر فرزند را سودمند.) کتب چند در علم آداب تصنیف نموده مردم را آموخت و نوشتجات احکام قدیمه را یکجا در آتش سوخت، با مملکت چین بنای تجارت گذاشت و پس از شش سال راه دیار آخرت برداشت. [او] وصیّت نمود که سلطنت در میان دو پسر و یک دخترش قسمت شود [۱۱۰] فئودور (۳) و ایوان از زن اول و پسر دیگرش که پطر نام داشت، از زن ثانی بود.

اگرچه پسر بزرگ بر تخت نشست، ولی با وجود پطر که پسر دیگر بود و کوچکتر، از سلطنت طرفی نبست.

این پطر در سنه یکهزار و نود و هشت هجری متولّد و بعد از برادر آرایش تخت و مسند شد. قوانین سلطنت را خود مخترع بود و با صغر سنّ میل به نظام جدید نمود. وقتیر)

۱- . مجلس: (ویبلویج)

۲- . مجلس: (قپودورویج)

۳- . ملی و مجلس: (قپودور)

ایلچی به قرال هولند می فرستاد، خود داخل نوکران ایلچی شده روی به سیاحت نهاد.

دو سال در اکثر ولایات، خاصه انگلتره سیر کرد و اکثر صنایع را از کشتی سازی و غیره به عمل آورد. بعد از مراجعت مردم را به سیاحت امر نمود و جماعت روس را که تا آن زمان حکم حیوانات داشتند، ابواب انسانیت بر رخ گشود.

در اندک زمانی موازی سی هزار سپاه نظام (۱) آراسته ساخت. و خود اکثر اوقات در میان صالدات (۲) جدید به مشق طبّالی می پرداخت. از اطراف ارباب صنایع جمع آورد و در قلیل مدتی صنایع روس شهرت کرد. در سنه یکهزار و یکصد و هفده، شهر پطرپورغ را بنا نهاد و مدت چهار ماه در طرح آن به فکر دورودراز افتاد. پورغ در لغت روس به معنی بندر کوچک است. قرال سوید در طرح آن شهر به او حسد بردند و با او جنگ ها کردند. در اول پطر مغلوب بود [اما] در آخر [امر] ایشان را منکوب می نمود.

[پطر] با دولت عثمانی در کنار رود پروس مقابله کرد و چون در برابر شوکت آن دولت قدرتی نداشت، زنش کتراین (۳) تحفه بسیاری به جهت صدر اعظم روم که سرعسکر بود، فرستاده بنای صلح گذاشت. صدر اعظم به علت همین خیانت در دولت مقتول شد و از صدر زندگانی معزول آمد. بعد از آن پطر مزبور به سیاحت نمسا (۴) و پاریس پرداخت و بعد از مراجعت به مدد لشکر، قلعه جات و لنگرگاه ها و کشتی های جنگی در بنادر روسیه ساخت (۵) شهرها و عمارت ها بنا نهاده و رودخانه ها پست کرده و چشمه ها احداث نموده، قوانین تازه در مملکت ازو به جا افتاد. در اجرای سیاست قدری تندخو بود و به این سبب دوست و دشمن از او احتراز می نمود. او را ولدی الکسس نام دیوانه بود و به حکم شریعت عیسوی پسر را مسموم نمود [و] کتراین زن خود را بر تخت نشانید و خود تخت بدل به تخته گردانید.

کتراین، مردم ضعیف حال را از خراج معاف کرد و تفرقه روس را از هر ولایت جمع نموده و آداب نیکو در دولت نهاده روی به دیار آخرت آورد. در هنگام مردن الکسس نام پسرزاده پطر اول را که دوازده ساله بود، ملقب به پطر ثانی کرده جالس سریر سلطنت نمود [و] پس از سه سال به مرض آبله بمرد.ت)

۱- . مجلس: (سوار نظام)

۲- .Saldat- صالدات؛ سالدات: سرباز

۳- . ملکه کاترین

۴- . اتریش

۵- . ملی: (بتاخت)

در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه هجری (کوین آن)، دختر ایوان که پسر (۱) پطر اول بود، خویش را پادشاه شمرد. در آن ایّام جماعت افغان به ایران آمدند. شاه سلطان حسین صفوی از فرط اضطرار به دولت روس متوسل و امداد از ایشان خواست. کتراین ان، جمعیتی به طرف دربند و رشت فرستاده هنگامه ها آراست. شاه [۱۱۱] طهماسب هم که از اصفهان به مازندران به طلب امداد آمده بود، اسماعیل بیک نامی از نوکرهای وزیر اعظم را نزد روسیه به رشت فرستاده عهدی بستند و بالاخره به سبب تدبیر نادر شاه افشار عهد را شکستند. تبیین این مقال آن که نادر شاه پس از آن که بر مملکت مسلط شد، در باطن آدمی به دولت روس فرستاده عهدی بست و حکمی گرفت که روسیه از حدود ایران بیرون روند و همان حکم را در جزو به دست یکنفر جارچی داده در ظاهر او را به اسم محصل فرستاد. روسیه به قاعده نظامی که داشتند، اطاعت حکم را لازم دیدند و به دیار خویش عازم گردیدند. قدرت و صولت نادری به همین تدبیر شهرت کرد و بی خبران از کار چنین یافتند که روس از هیبت حاکم نادری حدود ملك ایران را خالی کرده و روی به دیار خویش آورده است.

بعد از فوت کوین ان، طفلی دو (۲) ساله ایوان نام را که خواهرزاده او بود، بر تخت نشانیدند. الیزابت (۳) دختر پطر اول آن طفل را مسموم و خود پادشاه آن مرزوبوم شد.

پس از او پادشاهی به پطر ثالث رسید و به علت بدخویی پس از شش سال به دست روسیه مقتول گردید. زن او که مسمات به کتراین ثانی (۴) و ملقب به خورشید کلاه و دختر پادشاه نمسا بود، پای برپایه تخت سلطنت سود. او زنی صاحب عزم ورزم و رای و تدبیر و مایل به امورات خیر بود و قوانین تازه در مملکت احداث نمود. [کتراین] ایل کریمیه را که تابع روم بودند با جزیره ایشان ضمیمه مملکت [خود] کرده هر حد را به حاکمی سپرد و در شهر مسقو دار الشفا بنا نهاده چشمه خوشگوار بیرون کرد. دولت روم را به اکراه راضی ساخت که کشتی های روس و سایر قرالات که به روس می روند، مانع نشوند. صورت پطر اول را در بالای (۵) سنگی نصب نمود و در پطرپورغ و غیره دبستاناتی)

۱- . با توجه به مطالب مذکور در این صفحه و صحفه پیشین، احتمالا (برادر) درست است؛ یعنی کوین آن، دختر ایوان برادر پطر اول.

۲- . مجلس: (ده)

۳- . مجلس: (آلیزابت)

۴- . کاترین دوم

۵- . مجلس:- (بالای)

و مدارس پرداخت و راه مسقو را نیکو ساخت.

در اوایل دولت سلطان شهید، مرتضی قلی خان برادرش نزد خورشید کلاه شتافت و به سبب حسن جوانی اعتباری تمام یافت. در سنه یکهزار و یکصد و نود و شش، اریکلی خان والی گرجستانات به سبب تعرض کوه نشینان داغستان و غیره پناه به خورشیدکلاه برد و عهدی فی مابین بسته شد که روسیه به جهت دفع جماعت مزبوره امداد دهنده اریکلی خان [باشد] و اهالی آن جا رشته متابعت روس را بر گردن نهند.

چهار سال بعد از آن امضای عهدنامه به تفلیس رسید و معادل شصت هزار منات که پانزده هزار تومان این زمان است، به صیغه مواجب اریکلی خان از آن دولت معین گردید. گداویچ نامی را که در عهد دولت صاحبقران موید نیز- از قراری که ذکر خواهد شد- به ایران آمد، به گرجستان فرستاده سردار کردند و با جمعیتی وافر روی به کوهستان قفقاز آوردند. چون قرار معاهده این بود که شهر تفلیس به تصرف روسیه داده نشود، لهذا گداویچ مزبور در قفقاز نشسته طرق کوه و هامون را به جهت عبور عراده درست می کرد و انتظار می برد که هر وقت امدادی [۱۱۲] ضرور شود، به اذن اریکلی خان به صفحات گرجستان رود. یک دفعه با قلیل آدمی به عزم مهمانی به تفلیس وارد و باز به محل اردوی خویش برگشت.

در سنه یکهزار و دویست و نه، از قراری که در کیفیت احوال سلطان شهید ایراد شد، آن پادشاه مغفور به سبب همین جسارت که از اریکلی خان صدور یافت، به تسخیر دیار تفلیس شتافت. والی بدعاقبت از راه وفور غروری که داشت، وقتی گداویچ را به جهت امداد احضار نمود که کار از کار گذشته بود. والی مزبور به کاخت و کارتیل گریخت و باز به دامان دولت روس آویخت. خورشیدکلاه با گداویچ متغیر گشت و معادل شصت هزار لشکر به سرداری ولیریان روباف (۱) نام که یک پایش از طلا و در ایران معروف به قزل اياغ و خورشید کلاه از مصاحبت او تردماغ بود، به تسخیر ممالک ایران روانه گردانید.

مشار الیه به ولایت دربند آمده آن جا را متصرف و روی به قشلاق مغان آورده در آن جا متوقف شد. به گداویچ حکم رفت که بدون تعرض به شهر تفلیس در گرجستانوف

۱-. والرین زوبوف

مانده و در حقیقت پشت سر (۱) قزل ایاغ باشد. در آن اوقات سلطان شهید از سفر خراسان مراجعت و در دار الخلافه طهران مصمم عزیمت مملکت آذربایجان بود که رهبان این دیر پرفسوس به رحلت خورشیدکلاه پادشاه روس ناقوس کوفت. مدت سلطنت او بیست و پنج سال بود. پاول نام پسر او که بسیار بی عرضه بود، به قانون دولت پادشاه شد و چون به سبب مادر کینه (۲) قزل ایاغ را در دل داشت، احکام متعدده به ینارالان (۳) لشکر ابو ابجمعی او نوشته و قشون را متفرق ساخته، او را متفرق ساخت و او را تنها گذاشت.

قزل ایاغ نیز ایاغ امید را از صهبای حصول مرام خالی دیده به عقب لشکر روان گردید؛ گداویچ مأمور به توقف شد.

بعد از پنجسال اهالی روس پاول را مقتول و پسرش الکسندر پاولیچ را در سنه یکهزار و دویست و شانزده بر تخت نشانیدند و او بیست و پنج ساله بود و وزرای پدر را تبدیل نمود. اذن پوشیدن لباس الوان به هرکس داد و چند نفر کپیتان را با تدارک سه ساله به سیاحت دریا فرستاد. مدارس متعدد بنا نهاده علوم غریبه شایع ساخت و به محاربات عظیمه با ناپلیون پادشاه فرانسه و سایر قرالات پرداخت. طایفه یهود را که ذلیل بودند، عزیز کرد و به حسن تدبیر، سی هزار یهود را به دایره ملت عیسوی آورد.

اریکلی خان والی، روی از عالم برتافت و به حکم پادشاه روس، گرگین خان ولد او را گداویچ بر مسند والی گری نشانید. میانه پسران اریکلی خان نزاع دست داد. الکسندر میرزای ولد اکبرش، روی نیاز به درگاه حضرت صاحبقران ضعیف نواز نهاد و الکسندر پاولیچ پادشاه روس به فکر مداخلت در خاک ایران افتاد [از اینرو] یکی از وزرای خود را، که نام زحلش (۴) (سیسیانوف) (۵) و در ایران به سبب ظرافت اتراک آذربایجان معروف به ایشپخدر (۶) بود، با سپاهی گران از صالدات و سواره قزاق [۱۱۳] و توپخانه و قورخانه، بهش.

۱- . ملی: (پست شد)

۲- . ملی: (کمینه)

۳- . جمع ینارال، مترادف جنرال در زبان انگلیسی است.

۴- . زحل+ ش؛: نام یکی از سیارات منظومه شمسی است که قدما آن را نحس اکبر می دانستند؛ نام زحلش: نام نحسش.

۵- . اعتضاد السلطنه در اکسیر التواریخ او را سیستانلو خوانده است (اکسیر التواریخ، ص ۳۰۶).

۶- . عباس اقبال در کتاب تاریخ مفصل ایران، صفحه ۷۷۸، واژه ایشپخدر را تحریف شده imnpectotمی داند، به معنی بازرس و مفتش.

صوب تفلیس روان و گداویچ را احضار کرد. گرگین خان خفیف العقل ایشپخدر را راه داد و باب بلائی چنین به دست حماقت بر چهره دودمان ولات گرجستان برگشاد و پس از اندک زمانی روی به سفر آخرت نهاد. ایشپخدر، دده فال، زن او را با جمیع صغیر و کبیر والی زادگان و متعلقان خواست که به پطرپورغ روانه نماید، دده فال از غیرتی که داشت، یک نفر از ینارالان روسیه [را]، که ینارال لازار می گفتند، به ضرب قمه به دست خویش بکشت. بالاخره جمیعا را به زور روانه و این معنی زوال دولت ولات گرجستان را بهانه شد: (فَاعْتَبِرُوا یا أُولِی الْأَبْصارِ).

طهمورث میرزای ولد گرگین خان از گرجستان فرار و به درگاه عالم مدار آمده قرار یافت. ایشپخدر مردی متهوّر و بی باک بود و از فرط تهور مداخلت به خاک ایران را خیال نمود. به محال جار و تله، بارها لشکر کشید و خون بیگناهان را با خاک راه یکسان گردانید. پس در شهر رمضان المبارک سنه یکهزار و دویست و هجده بر سر گنجه تاختن آورد و جواد خان زیادلوی قاجار این مراتب را به دربار سپهر مدار عرض کرد. از قراری که سابقا ذکر شد، قشون آذربایجانی مأمور به امداد شدند و سعید خان دامغانی غلام پیشخدمت خاصه به چاپاری روانه نزد خان جواد [گردید].

بالجمله قبل از آن که قشون آذربایجان برسد، ایشپخدر قلعه را محاصره نموده (۱) دست به انداختن توپ های صاعقه نشان گشود. جواد خان با آن که قدرتی نداشت، با قلیل جمعیت خود با سپاه روسیّه بنای زدوخورد گذاشت. بالاخره شمس الدّینلویی نصیب بیک (۲) نام که از نوکرهای نمک به حرام او بود، با جمعی از ارامنه گنجه از صف او جدا شده به سپاه روس پیوستند و به سبب این پیوستگی، رشته امید جواد خان را با اهل قلعه از هم گسستند. ایشپخدر حکم به یورش نمود. اهالی قلعه مردانگی ها کردند، ولی سودی نبخشود. (۳) صالدات روسیه از برجی که مستحفظ نداشت صعود کرده قدم بالا گذاشت.

کوتاهی سخن، در غره شهر شوال المکرم سنه مزبوره، شهر گنجه مسخر و تا سه ساعت قتلی وافر در آن دیار خلد اثر واقع و جواد خان را شربت شهادت نافع آمد. یکد)

۱- . مجلس: (نمود)

۲- . ملی: (نیکک)

۳- . مجلس: (نبخشید)

پسر او نیز کشته گشت و خون سایر کشتگان (۱) از حساب درگذشت. ایشپخدر حصارگنجه را از مسلمانان خالی ساخت و خود با قشون و ارامنه ملعون به توقف پرداخت. از وقوع این فتح، ایشپخدر به غایت مغرور گشته رسل و رسائل به استمالت خوانین قراباغ و ایروان فرستاد. خوانین نیز بدون ملاحظه رفتار آن جماعت با والیان گرجستان، واهمه از قتل جواد خان و اهل گنجه کردند و به اجوبه (۲) [ای] نرم نرم او را بر سر هوس آوردند.

ابواب بلائی چنین بر روی ایران و ایرانی باز شد و عقاب رایات پادشاه اسلام را به مجادله کفره ظلام، نوبت پرواز آمد. تاریخ قتل جواد خان از کلک مؤلف تراوید و درین صحیفه ثبت گردید.

لمؤلفه:

قتل جواد خان نکونام از ارس در گنجه گشت واقع و نامی بماند از آن

در راه دین چو عاقبت [۱۱۴] ای دل شهید گشت باشد مقام و مسکنش آماده در جنان

می جست سال قتل وی از طبع خاوری اندیشه گفت وای ز قتل جواد خان

ذکر مراوده محمد خان قاجار حاکم ایروان با روسیه بی ایمان و مأموریت نوّاب نایب السلطنه العلیه عباس میرزا به استمالت محمد خان نادان و حرکت رایات ظفر نشان به سلطانیه و آن سامان

از قراری که ایراد شد، ایشپخدر بعد از فتح قلعه گنجه، به استمالت خوانین آذربایجان پرداخت. محمد خان قوانلوی قاجار که در بدایت دولت پایدار به ایالت ولایت ایروان برقرار شد، با او به موافقت در ساخت؛ یعنی جعفر قلی خان دنبلی که نزد روسیهسخ

۱- . کشته گان

۲- . اجوبه: جمع جواب؛ پاسخ

رفته رشته اطاعت ایمپراطور (۱) را بگردن گرفته بود، با کلبعلی خان نخجوانی او را محرک شدند و چون شیطانی که به قالب انسانی رود، راهش را زدند. شاهنشاه صاحبقران را بعد از اطلاع بر این داستان عرق حمیّت اسلام به حرکت آمد و چنین مرکوز ضمیر انور شد که: محمد خان را به نصایح التفات آمیز ملوکانه از فکر سازش با روسیه باز دارند و چون قلعه ایروان در حقیقت کلید باب مملکت ایران است، آن جا را به دست آورده همت بر نظم برج و باره گمارند.

نخست حسب الامر الاعلی، جناب میرزا محمد شفیع وزیر اعظم مراسله [ای] غضب آمیز به ایشپخدر سردار روسیه مرقوم و به دلایل موجه بعضی مباحثات عاقلانه و برخی موآخذات ملوکانه در آن معلوم آورد و مصحوب معتمدی از خود نزد او روان کرد و پس از آن به جهت انجام کار ایروان و استمالت محمد خان نادان، نوّاب نایب السلطنه عباس میرزا با سپاهی بی کران، مأمور مملکت آذربایجان [شد] و جناب میرزا محمد شفیع معزی الیه که از جمله عقلای روزگار و حکیم عقل ذو فنون را در دبستان معرفت آموزگار بود، در آن سفر مشیر و مشاور و صاحب اختیار کار شاهزاده گردون وقار گردید.

از امرای نامدار قاجار، سلیمان خان نظام الدوله و مهدی قلی خان و علی خان قوانلو و رضا قلی خان و مهدی قلی خان دولو و پیر قلی خان شامبیاتی و نجف خان سپانلو و الله ویردی خان خزینه دارلو، به التزام رکاب نوّاب شاهزاده نامزد [شدند] و خارج دار الخلافه طهران محل نزول موکب شاهزاده خورشید مسند شد.

صاحبقران آگاه به جهت تماشای سپاه و نظم قبّه و خرگاه و التفات با شاهزاده فلك دستگاه، آن معسکر نصرت اثر را به وجود همایون مشرّف و قامت قابلیّت نوّاب شاهزاده را به یک ثوب زره پولادی، که دست به دست از جوجی خان بن چنگیز مانده بود، قرین انواع عز و شرف فرمود و شاهزاده بهرام انتقام، با سپاهی خون آشام در روز دوشنبه بیست و هفتم شهر ذی حجه الحرام سنه یکهزار و دویست و هجده از خارج دار الخلافه طهران به صوب مملکت آذربایجان نهضت (۲) نمود. از امراء آذربایجان و غیره الکسندر (۳) میرزای والی زاده تفلیس و احمد خان مقدم بیگلر بیگی مراغه و تبریز ود)

۱- . مجلس: (امپراطور)

۲- . ملی: (رخصت)

۳- . ملی: (الکسند)

اغورلو خان ولـد جواد خان [۱۱۵] حاکم گنجه و ابو الفتح خان پسـر ابراهیم خان جوانشـیر و عباسـقلی خان حاکم نخجوان، به التزام اردوی ظفر شـکوه توامـان [شدنـد] و از سـران و سـرکردگان سـپاه ظفر پنـاه، علی قلی خـان شـاهیسون و نجف قلی خان گروس و محمـد خـان افشـار خمسـاوی و شـاهرخ خان کرمانی با دسـتجات خویش به اتفاق موکب فیروزی کوکب والاّ روان آمدن. چند روز [ی] به جهت اجماع مواکب و اسـتجمام مراکب در دار السلطنه تبریز آسودند و شخصی از معتمدین را با ارقام قـدر آیین به اسـتمالت و نصـیحت محمـد خان و سپردن قلعه ایروان، روان نمودند. شاهنشاه مظفر پس از روانه داشـتن شاهزاده خورشید افسر، ایّام عاشورا را به جهت تعزیه داری جناب خامس آل عبا- علیه التحیه و الثنا- در دار الخلافه طهران اقامت نمود و در اواسط شـهر محرم الحرام سـنه یکهزار و دویست و نوزده با جمعی از گنـدآوران عرصه جدال به عزم ییلامیشـی (۱) روی سعـادت به چمن سـلطانیه آورده [و] در اواخر ماه مـذکور در آن چمن بهجت ظهور، نصب خیام احتشام فرمود و همواره منتظر اخبار از طرف فرزند مسعود نامدار می بود.

[مصرا]ع:

تا چرخ چه حقه بازی آغاز کند

ذکر قتل حاجی خلیل خان سفیر دولت ایران

در بندر بمبئی (۲) هندوسـتان و آمدن ایلچی دولت کمپنی به عذرخواهی آن و سفارت محمد نبی خان در عوض مشار الیه به آن سامان

از قراری که در وقـایع سـال قبـل ایراد شـد، حـاجی خلیل خان قزوینی ملک التجار به اتفاق جنرال ملکم بهادر خان به سـفارت مملکت هندوسـتان مأمور آمد. بعد از ورود به بندر بمبئی، کارگزاران فرمانفرمای هند مقدم او را محترم شـمرده و کمال عزت و احترام از [ا] و به عمل آورده عمارتی ملوکانه به جهت او و همراهانش خالی کرده در آن جا منزلی)

۱- . ییلامیشی: حرکت به سرزمینی سرد و خنک در تابستان.

۲- . ملی: (یمبی)

نمود. و نیز به جهت احترام ایلچی معادل دویست نفر صالدات هنود با چهار نفر کپیتان از اهالی انگریز کشیک او را معیّن و عزّت سفیر مزبور را تعیین این جمع دلیلی مبرهن آمد.

روزی هنگام غروب آفتاب که وقت زوال عمر سفیر کامیاب بود، چند نفر از نوکرهای او به سبب فراغت و تفنن تفنگی به جهت طیوری که بر فراز بام و شاخ درختان نشیمن داشتند، می انداختند و آن حیوانات بیگناه را هدف تیر بلا می ساختند، چون جماعت هنود (۱) مثل طایفه مجوس، صید وحوش و طیور بی آزار را که زند بارش می خوانند، نوعی از ظلم فاحش بل افحش می دانند و تا ممکن دارند به قصد حیوانات بی آزار تیغی نمی رانند، لهذا کسان ایلچی را از تعرض به آن حیوانات مانع و به اعتقاد خود این ظلم فاحش را دافع آمدند. بالاخره کار به مشاجره کشید و غوغایی شدید ظاهر گردید. حاجی خلیل خان که در غرفه [ای] از غرفات منزل داشت به جهت رفع هنگامه قدم به زیر گذاشت. یکی از نوکرهای او چنین گمان کرد که ایلچی به جهت تحریک و تحریص دعوا خواسته بنفسه متوجه شده، لهذا دست به شمشیر برده روی به سوی [۱۱۶] کپیتانی که نوبت کشیک او بود، آورد. کپیتان مزبور نیز چنین تصور نمود که این حرکت به اذن و اجازه سفیر است، بنابر آن طبل جنگ نواخت و صالدات هنود را مأمور به انداختن تفنگ ساخت. گلوله [ای] از تفنگ هندوی قضا پران گشته بر سینه حاجی خورد و در همان لحظه قالب تهی کرده بر جای مرد.

فرد:

قضا چون به گردون فروهشت پرهمه عاقلان کور گردند و کر حاکم آن شهر چهار نفر کپیتان مزبور را با دویست نفر صالدات مذکور گرفته در حبس گذاشت و این کیفیت را به فرمانفرمای هندوستان معروض داشت. مارکویس لارد ولزلی، وزیر دولت بهیه انگریز که در آن اوقات فرمانفرمای هند بود و مردی عاقل و دانشمند می نمود، فی الفور عریضه [ای] ارادتمندانه به دربار شاهنشاه یگانه عرضه داشت نموده مستر منستی نام انگریز [ی] بالیوز بصره را با جمعی از معارف ولایتان

۱- . هندیان

انگلتره و هند با لباس های نیلی فام، که نشانه ماتم و سوگواری است، روانه درگاه عرش اشتباه ساخت و به عذرخواهی این مطلب به نوعی که سزاوار بود پرداخت. سفیر مزبور در چمن سلطانیه به اردوی ظفر شکوه مشرّف گردید و پس از تشرّف به انجمن حضور و گذراندن تحف و پیشکش نامحصور چنین به عرض رسانید که: کاری نابهنگام از دست قضا صدور یافت و سفیر دولت علیه به این طریق در هندوستان روی از عالم برتافت.

اکنون چهار نفر کپیتان با دویست نفر صالدات در زندان خانه منتظر حکم شاهنشاه یگانه می باشند؛ هرگاه فرمایش اعلی صادر شود، همه با دست های بسته به درگاه عرش اشتباه حاضر آیند.

شاهنشاه مروت دستور که صدور اینگونه امور را ناشی از تقدیرات ایزد غفور می دانست، جوابی مرحمت آمیز ادا فرمود و کپیتانان و صالدات های مزبور را به یک فرمایش از محبس آزاد نمود. محمد نبی خان همشیره زاده حاجی خلیل خان که مردی با ثروت و مکنت و صاحب کمال و معرفت بود، در ثانی مأمور به سفارت آمده به اتفاق مستر منستی مزبور و اوضاعی شایسته روانه آن حدود و ثغور شد.

در باب امداد دولت بهیه انگریز، در دفع روسیه فتنه انگیز از جانب اولیای شوکت با تمیز به سفیر مذکور اشارتی شد که با فرمانفرمای هندوستان این سخن را گفت و شنید نماید و گنجینه این تمنا را درگشاید. بالجمله در روز ورود او به بندر بمبئی معادل دویست هزار جمعیت به استقبالش پرداختند و او و همراهانش را با عزتی تمام وارد شهر ساختند و در منزل مصفا مأوا یافتند. هر روز به طرزی تازه عیشی مهنّا به جهت او برپا نموده و مدت پنج ماه در آن ولایت به عیش و راحت به سر برده در بستر کامرانی غنود.

روزی سفیر مزبور را تکلیف به تماشای جنگ غراب نمودند و محمد نبی خان و همراهانش از ضرر و (۱) خسارت بی نهایت غافل بودند. توپچیان [۱۱۷] آتش فشان توپ های صاعقه نشان را به غرابی که در حوالی ساحل لنگر انداخته بود و مبلغ ده هزار تومان قیمت داشت، (۲) بسته و گلوله های توپ را نیم گرم کرده صواعق دریا شکاف افروختند و در لحظه [ای] غراب مزبوره را با آنچه در آن اندوخته بود، سوختند.ب)

۱- . ملی: (ضرور)

۲- . ملی: (واسب)

سفیر مزبور از آن جا به ولایت بنگاله شتافت و مدت یکسال نیز در آن دیار از عیش و عشرت و کامرانی کام دل حاصل یافت. مبلغ پنجاه هزار تومان در عوض خون حاجی خلیل خان به ولدش آقا محمد اسماعیل داده شد وجهی نیز معین همه ساله در وجه او بنا نهاده [شد]. چون فی مابین دولتین انگریز و روس در آن اوقات مصالحه بود، لهذا در باب مطلب امداد که ذکر شد، فرمانفرمای هندوستان به هیچوجه اقبال ننمود. سفیر مزبور بعد از ادای رسوم سفارت به صوب ایران منصرف و در ازای (۱) آن خدمت نمایان، به منصب وزارت نوّاب حسین علی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس سرافراز گشته در دار العلم شیراز متوقف شد. تاریخ قتل حاجی خلیل خان ایلچی از کلک مولف تحریر و در [ا] این روزنامچه تسطیر یافت.

لمولفه:

سفیر ایران در هند شد قتیل جفاهزار حیف ز فقدان آن سفیر جلیل

ملک به فرقه تجار و معتبر در دهروطن به عرصه قزوین و مفتخر از ایل

عبث بکشتند او را مخالفان هنودز ضرب تیر جفای هنود گشت قتیل

ببین ارادت او را که بسکه دولتخواه به راه خدمت شه کرد جان خویش سبیل

درین مقدمه ناگهان برفت از یادخلیل و نیت او قصد قتل اسماعیل

چو یافت خاوری از این مقدمات خبربه سال کرد رقم آه قتل حاج خلیل ء)

۱- . ملی: (ازآء)

ذکر حرکت نوّاب نایب السلطنه به صوب ایروان و مجادله او با طایفه روسیه بی ایمان و وقایع اتفاقیه در آن عهد و اوان

نوّاب نایب السلطنه بعد از فرستادن معتمدین چرب زبان به استمالت محمد خان به صوب ایروان چند روزی به جهت آسایش سپاه کینه خواه در دار السلطنه تبریز متوقف و در روز چهاردهم شهر صفر المظفر، موکب ظفر از آن جا حرکت کرده در محال نخجوان، از کیفیت وفور استکبار و استنکار محمد خان در اجرای خدمت واقف شد و مشخص گردید که مشار الیه را دیو جهالت وسوسه کرده و در پشت دیوار مخالفت پناه آورده است و معتمدی نزد ایشپخدر سردار روسیه فرستاده او را در عزیمت ایروان و سپردن قلعه، ابواب هوس بر رخ گشاده است و ایلات حول وحوش ایروان را بعضی به قلعه آورده و جمعی دیگر را روانه سرحدات قارص و وان (۱) و بایزید کرده است.

نوّاب نایب السلطنه را غیرت جنگی حرکت نمود و بلا تأمل بر مرکب ایلغار سوار گشته به صوب ولایت ایروان نهضت فرمود. روز پنجشنبه بیست و هفتم شهر صفر المظفر در کنار رودخانه زنگی، نیم فرسنگی ایروان نزول [۱۱۸] اجلال دست داد و بلا تأمل سنگرهای متین به جهت آسایش لشکر ظفر قرین در آن سرزمین بنا نهاد روز اول ورود، اهالی قلعه خیرگی (۲) بنا نهادند و به انداختن توپ های آتش فشان ابواب بلا بر چهره گشادند و توپچیان معسکر همایون نیز به افکندن گلوله های توپ و خمپاره اژدر دهان قلعه گیان را جواب های با صواب دادند.

چون ایلات حوالی ایروان از خیالات بی حاصل محمد خان به محالات حدود روم متفرق گردیده بودند، مهدی قلی خان قاجار دولو با معادل ششهزار سوار جرّار به کوچانیدن آنها مأمور و با ارقام لازمه به عهده پاشایان دولت عثمانی روانه آن حدود و ثغور شد. بعد از وصول مهدی قلی خان به سامان روم، پاشایان آن مرزوبوم به قدم صداقت پیش آمده (۳) ایلات کنگرلو و قاجار را تسلیم کردند و مشار الیه آنها برداشته وو)

۱- . ملی: (دوان)

۲- . ملی و مجلس: (خیره گی)

۳- . ملی: (آمد و)

طبل رجعت کوفته روی به اردوی کیوان پوی آوردند.

ایشپخدر نیز با مساوی بیست هزار صالدات آتشبار و شش هزار سوار جرّار و سی عراده توپ صاعقه بار، به سبب دعوت محمد خان ایروانی قاجار، به جانب اردوی ظفر شعار رهسپار بود. در محال پنبک ناگاه به مهدی قلی خان دچار و از دو طرف نایره قتال پر شرار آمد. مهدی قلی خان جمعی را (۱) به راندن ایلات معیّن و خود با معادل هفتصد (۲) سوار که همراه داشت، حایل آن سیل بنیان شکن شد. تاب مقاومت در برابر آن خیل سرشار نیاورده و همه جا جنگ [و] گریز کرده خود را به معسکر نوّاب شاهزاده رسانید و ایلات مزبور صحیحا [و] سالما وارد گشته، هر طایفه در قریه و قلعه [ای] که متعلق به ایشان بود، ساکن گردید. سپهسالار روسیه با آن افواج عفریت مانند، همه جا منزل به منزل رانده روز چهارشنبه هجدهم شهر ربیع الاول در حوالی اوچ کلیسیا (۳) سه فرسنگی ایروان نزول نمود.

جمعی از [سپاهیان] روسیه در همان روز حصار اوچ کلیسیا را خالی تصور کرده روی به دخول قلعه آوردند. قلیلی از جزایرچیان سپاه ظفر پناه که به محافظت آن جا مأمور بودند ساکت نشسته و تفنگها بر سر دست درآورده، روسیان را که به نزدیک قلعه رسیدند، به یکبار هدف تیر بلا گردانیدند. برخی بی روح گشته [و] بعضی دیگر مجروح خود را به معسکر ایشپخدر رسانیدند. قراولان اردوی شاهزاده در غروب همان روز این خبر را داده نوّاب نایب السلطنه، علی قلی خان شاهسون (۴) را که مردی تجربه کرده و کارآزموده بود، در همان شب با جمعی از سوار به اوچ کلیسیا فرستاده مقرر فرمود که از کار خصم کینه خواه آگاه و او را از فکر شبیخون انداخته تا طلوع صبح لوای محاربت افراخته باشد.

نوّاب اشرف در صبح پنجشنبه نوزدهم شهر مزبور محافظت اردو و سنگر را بهن)

۱- . ملی: (مهدی قلی خان را جمعی)

۲- . ملی: هفصد

۳- . اوچ: در ترکی به معنای سه؛ اوچ کلیسا: سه کلیسا. نام محلی است در دو فرسخی ایروان که سه کلیسا در کنار هم قرار دارند و نزد ارامنه از اماکن متبرکه است و گویند زمانی حضرت مسیح (ع) بر یکی از پیشوایان ظاهر شده. از بین این سه کلیسا که تقریبا در کنار هم قرار دارند، وسطی از همه بزرگتر و سقف و دیوارش همه از سنگ ساخته شده است. (ر. ك: گنج دانش، ص ۱۱۱۲). مادام دیولافوا در سفرنامه کلده و شوش خود شرح مبسوطی در مورد این مکان نگاشته است.

۴- . مجلس: (شاهیسون)

عهـده جناب میرزا محمـد شـفیع وزیر اعظم و احمـد خان مقدّم، مقرّر و با افواج قاهره و توپخانه شاهره روی سـعادت [۱۱۹] به مقابله روسیه بداختر آورد.

در حوالی قلعه اوچ کلیسـیا مقـابله آن دو دریـای بلا رو [ی] داد. ایشـپخدر بنای سـپاه با نظام خویش را بر سه قلعه نهاد و توپ هـای صـاعقه فشـان را در میـان سه قلعه پیادگـان آتش فشان قسـمت نموده خود در وسط قلاع آتشـین، ماننـد شـیطان لعین که فطرتش از نـارنیران است، بـار اقامت برگشود. حسب الامر نوّاب شاهزاده آزاده، سـلیمان خان قوانلو و مهـدی قلی خان دولو به نگاهـداری میمنه و میسـره، نامجو و ضـبط جناحین را پیر قلی خان شامبیاتی و علی خان قوانلو، کینه خواه و رزمجو (۱) آمدند. در ساحه (۲) و کمینگاه، علی قلی خان شاهیسون و نجفقلی خان گروس با دستجات خویش در کمین کین ایستادند و شاهزاده فیروزی لوا در یسـار لشـکر ظفر انتمـا در پـای طوق بزرگ، که از اعلامـ ظفر فرجـام شاهنشاه تواناست، مأوا کرده، سایر امرای قاجار و شریف پاشای وزیر آخسقه و الکسندر میرزای والی زاده گرجستان در رکاب ظفر انتساب دیده بر فرمایش گشادند.

نخست خیل روسـیه به افکندن گلوله های آتشین توپ مبادرت ورزیدند و از طرف قرین الشرف لشکر فیروزی اثر جواب های کافی شـنیدند. سـیلاب بلا بالا گرفت و یغماگر اجل از کشور ابـدان کالای جان به یغما ربود. فضای گنبد آبنوسـی از دود پی درپی توپهای رومی و روسـی تیره شـد و کنـدآوران سـپاه ظفر پناه یورش به آن خیل روسـیاه را خیره. ناگاه از وسط تیپ های همایون سواره شاهیسون و خواجه ونـد و عبـد الملکی جـدا شده چون شـیران خشـمگین به یکی از قلعه جات (۳) سه گانه آن قوم بی دین تاختند و از شـرر افشانی توپ های روسی که از هرسه قلعه به جانب ایشان می انداختند، ممنوع نگشته قلعه [ای] را که در نظر داشـتند، چون بنـات النّعش متفرق ساختنـد. چون اول دعوایی بود که لشـکر اسـلام را با آن کفره ظلام دست داده، ایشان را اطلاعی از وضع مجادله با روسـیه نبود، به تفریق همان یک قلعه مطمئن گشته دست به غارت خیمه و خرگاه گشودند و از کار قضا غافل بودند. رؤوس فراوان و اسـیر بی پایان در همان رزمگاه از نظر مبارک نوّاب شاهزاده گذرانیدند و به انعام و نوازش بی کران رسیدند که به یکبار ایشپخدر ملعون آنت)

۱- . ملی: (رزمخو)

۲- . مجلس: (ساقه)

۳- . ملی: (قلعجات)

دو قلعه دیگر را حکم یورش داده و عقده از جگر توپ صف شکن گشاده کار دیگرگون شد و عنان حوصله از تصرف سپاه کینه خواه بیرون.

از هنگام ظهر تا وقت غروب، نایره جدال افروخته بود و خرمن جان ها از آتش افشانی توپ و تفنگ صاعقه بار سوخته. نوّاب نایب السلطنه قشون دیگرگون را لا علاج حکم به مراجعت فرمود و ایشپخدر نیز با قوم فتنه انگیز در سنگر خویش رفته، اقامت نمود.

کوتاهی سخن، تا سه روز متوالی ابواب مجادله فی مابین، مفتوح و ابدان مجاهدین اسلام از زخم های کاری آن قوم ظلام مجروح بود و شاهد فتحی به هیچوجه رخ ننمود.

[۱۲۰] چون ایشپخدر خود را در مرحله شجاعت، سردفتر دلیران روزگار می دانست و به ایمپراطور (۱) روس در این سفر، خطّ تسخیر قلعه ایروان را داده، نکول از قول خود نمی توانست، لهذا به محاصره قلعه مزبوره عازم شد و از باطن اسلام و طالع شاهنشاه با احتشام، این معنی، وحشت محمد خان حاکم ایروان را از جماعت روسیه لازم گردید.

[مصرا]ع:

عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد.

ذکر وحشت محمد خان از طایفه روس و توسل او به دولت ابد مأنوس و جسارت ایشپخدر به محاصره قلعه ایروان و مجادله او با نوّاب ولیعهد دوران

محمد خان بیگلر بیگی ایروان در باطن از خیال عزیمت ایشپخدر به تسخیر قلعه آگاه و از معاهداتی که با او کرده بود، قاید ندامت را همراه آمد چاره [ای] به جز توسل و انقیاد بذیل حمایت دولت خداداد ندید؛ لهذا معتمدی چند به خدمت سرکار شاهزاده فرستاده مستدعی زحمت قدوم جناب میرزا محمد شفیع وزیر اعظم گردید که ازر)

۱- . مجلس: (و با امپراطور)

تعهـدات آن وزیر عـدیم النظیر مطمئن گشـته و خـدمت درگاه آسـمان جاه را با قـدم صـداقت پیش آمـده از حمایت جماعت روسیه گذشته باشد.

در ابتدا میرزا محمد صادق مروزی وقایع نگار را که در آن سـفر از همراهان جناب میرزا بود، به قلعه فرستادند که هرگاه واقعا محمـد خان از رفتن جناب وزارت پناه مستمال خواهـد شد و در آمدن مضایقه نخواهد کرد، خبری خاطرجمعانه آورده جناب وزیر مأمور شود. مشار الیه نوشته [ای] پا به مهر از محمد خان آورده جناب معزی الیه به جانب قلعه عزیمت کرد. محمد خان و اعوانش هریـک از توجه بـاطنی خـاطر خطیر شاهنشـاه صاحبقران و شاهزاده عالمیان مطمئن گشـته از پیمان با روسـیه بی ایمان گذشتند.

محمد خان معتمدین روسـیه را که به جهت مصـلحت در نزد خود متوقف داشت، علی رؤوس الاشهاد جواب شافی داده همت بر انجام خـدمات دیوان گماشت. بعـد از مراجعت جناب آصف مرتبت حسـین علی خان، ولد اکبر خود را با جمعی از رؤسا و معارف ایروان و پیشکشـی فراوان به اردوی کیوان نشان فرستاد و به امید حمایت اولیای دولت خدادداد زبان ضراعت برگشاد. به شکرانه تجاوز محمد خان از توسل به سپاه کفر بی ایمان در اندرون قلعه و اردوی ظفر ارکان کوس های بشارت نواخته شد و توپهای مسرت انداخته. نوّاب نایب السلطنه از محل سنگر کوچ کرده در چمن قرخ بلاغ نزول فرمود و چند روز در آن مکان دلفروز به جهت استجمام مراکب سپاه فیروز اقامت نمود.

ایشـپخدر بـدگوهر را، انقیاد محمـد خان به دولت ابـد بنیان بیشتر موجب التهاب آتش عدوان گردید و کشتی ثبات خویش را غرقه دریـای زحمت و تعب دیـد، بنـا را به خـدعه و تزویر گـذاشت و صـبح روز پنجشـنبه شـشم شـهر ربیع الثـانی با جمعیت و توپخـانه [ای] که داشت، علی الغفله روی زشت به اردوی والا گـذاشت. از سوء اتفاقات، دوابّ اهل اردو [۱۲۱] در چمن های دورونزدیک فارغ از اندیشه ترک و تاجیک، تعلیف را گسسته عنان بودند و اهالی اردو نیز هریک در خیمه های خویش غافل از تزویر بیگـانه و خویش تـدارک کاری می نمودنـد که ناگاه از میان دره [ای] که فصل مشترک فی مابین معسـکر همایون و لشکرگاه روسیه نکبت نمون بود، سواد فوج روسی جلوه بنمود.

نوّاب شاهزاده که تکیه به نیروی بخت بلند شهریاری داشت، بر سمند صرصر تک، سوار و همت بر نظم اوضاع لشکر ظفر اثر گماشت. هنوز جمعیتی درست منعقد نشده بود که ایشپخدر خیره سر در رسید و نایره حرب از طرفین شعله ور گردید.

ایشپخدر به حکمت های عملی توپخانه خویش را از کوهی که در پهلوی آن دره ژرف بود بالا برده خیل سواره و پیاده لشکر همایون را که در کنار دره مهیای جدال بودند، هدف گلوله های پی درپی توپ های صاعقه فشان کرد. پای ثبات دلیران دشمن شکن از پیش به در شد و فرق آن جمع پریشان متفرق به هر بوم وبر. جمعی از جماعت قزاق و شمس الدینلو که از محال گرجستانات فرار و در اردوی ظفر کردار در ظل حمایت دولت پایدار قرار و استقرار داشتند، درین حالت فرصت غنیمت شمرده بنا را به غارت اسباب اهل اردو گذاشتند و آحاد لشکر در فکر اسباب خویش افتاده روی از رزمگاه برگاشتند و هر یک نیز به قدر قوه از مال یکدیگر بهره ها گرفته از سامان خویش گذشتند.

نوّاب نایب السلطنه چون شیر غضبناک با چهره [ای] افروخته چون آتش تابناک بر فراز خنگ چالاک نیزه خطی رشک سنان سماک در دست، (۱) سر و پهلوی جمعی از جنود مسعود را از ضرب نیزه شکست و خست بالاخره فایده پذیر نگشته احدی به او نپیوست. ایشپخدر چون توسن ایّام را رام و باده حصول مرام را در جام دید، به خیال محاصره ایروان با افواج خویش وارد مسجد جامع شهر که نزدیک قلعه بود، گردید.

آن روز در میان قلعه گیان و او، سفیران مهره های آتشین توپ تنّین (۲) قرین آمد و شد کرد و در آن شب سنگرهای متین بسته مجددا روی به استمالت محمد خان آورد.

نوّاب شاهزاده با جمعی که همراه داشت به محال صدرک که دو فرسخی ایروان است، روی گذاشت. جمعی از سران عسگر و آحاد لشکر در موقف موآخذت حاضر آمدند و سایرین از روی عبرت بر ایشان ناظر. قشون متفرقه از هر طرف رسید و مسرعان سریع السیر به جهت اعلان این خبر به حضرت شاهنشاه دادگر به صوب چمن سلطانیه پی سپر گردید.

[مصرا]ع:

از طبیبان نتوان داشت مرض را پنهاها

۱- . ملی:+ (و)

۲- . مار بزرگ، اژدها

ذکر حرکت موکب اعلی از چمن سـلطانیه و صادرات عرض راه و شبیخون بردن به معسـکر روسـیه روسیاه و تلافی آن قوم حال تباه و مراجعت بدون مرام و دلخواه

قبل از رسیدن خبر شکست شاهزاده زبردست، شاهنشاه هر بلند و پست [۱۲۲] به حکم الهامات غیبی از چمن سلطانیه حرکت فرمود و در دار السلطنه تبریز از ورود اسماعیل بیک بیات، معتمد نوّاب شاهزاده، این خبر ملالت اثر نقاب از چهره برگشود.

نخست اسماعیل خان دامغانی غلام پیشخدمت را با جمعی از سپاه جرار به منقلای موکب ظفر شعار مأمور و پس از چند روز با سپاهی نامحصور از آن جا حرکت و کنار رود ارس مضرب خیام ظفر آیت شد. چون عبور آنهمه لشکر از آن رود پهناور به مدد سفاین بی مرّ نیز ممکن نبود و جرأت ایشان را اقدامی از شاهنشاه مظفر لازم می نمود، بنابرآن علی الصباح چون خورشید فروزان بر صدر زین سپهر بنیان برنشست و عبور از آن رود پهناور را کمر همت بربست. سپاه ظفر پناه چون چنین همتی از آن شاهنشاه آگاه دیدند، همگی توسن توانا در آب رانده از طالع همایون بدون آسیب گذشتند. احمال و اثقال شاه و سپاه نیز بی زحمتی به آن طرف رود وارد گشتند.

بالجمله در محال نخجوان چند نیزه سر از جماعت روس منحوس بداختر از نظر خسرو بحروبرّ گذشت و این فقره در بدایت عزیمت میمون (۱) به فال کسب. تبیین این مقال آن که بعد از ورود اسماعیل خان دامغانی بلافاصله برحسب امر نوّاب شاهزاده به اتفاق مهدی قلی خان دولوی قاجار به حوالی اردوی روسیه نابکار تاختند و جمعی را که در چمن های دورونزدیک ایروان با اسباب حرب مشغول به چرانیدن دواب بودند، گرفتار کمند اسار ساختند. بعضی که در هنگام گیرودار مقتول شدند، رؤوس ایشان را به حضرت اعلی فرستادند و اسرا و دوابّ را رانده به اردوی نوّاب شاهزاده روی نهادند.

از منزل نخجوان لوای فلکسا حرکت و روز جمعه نوزدهم شهر ربیع الثانی محل کرنی چای، یک فرسخی ایروان مضرب رایت ظفر علامت شد. چون موافق تجربه که بهت)

۱- . مجلس: (میمنت)

عمل آمده، دعوای روبرو با آن طایفه فتنه جو با وجود سپاه بی نظام، صرفه [ای] نداشت، لهذا صاحبقران معظّم در همان شب شبیخون بنا گذاشت. سنگرها بسته شد و لشکر ظفر اثر برحسب امر داور شهامت سیر در کیمن آن قوم بداختر نشسته.

چون ایشپخدر ملعون در محاصره قلعه ایروان هفت سنگر متین ترتیب داده و خود در جامع شهربند بار اقامت نهاده بود، بنابر آن فوج فوج از دستجات سواره و پیاده به یورش هر سنگر معین و آماده کردند و قرار بر این شد که هر فوجی تدارک کار شبیخون را دیده قبل از طلوع صبح صادق، هنگامی که از اردوی کیوان شکوه توپ البرز کوب بلندآوا شود، به یکبار بر سنگرهای روسی تاختن آرند و همت بر فتح سنگر و تدمیر آن قوم بداختر گمارند. در موعد مقرر که آوای توپ را شنیدند، به یکدفعه افواج قاهره توکل بر خالق جزو و کل کرده و توسل به طالع شاهنشاه با توکل جسته از اطراف بر سنگر روسیه ریختند و کار از پیکار توپ و تفنگ گذشته (۱) اسلام و کفر چون نور و ظلمت باهم آمیختند. روسیان بی [۱۲۳] ایمان که مخمور از شراب و از آن بلای ناگهان بی خبر و در خواب بودند، سراسیمه از جای برخاستند و به مدد قمه و سرنیزه و سایر آلات حرب با قشون ظفر نمون دست و گریبان گشته (۲) هنگامه ها (۳) آراستند.

صاحبقران مظفر خود بر سر تلّی بلند با جمعی از میران و امیران و غلامان جلادت توامان در حوالی رزمگاه ایستاده و دیده بر جانفشانی و جانستانی سپاه کینه خواه گشاده بود. از نوای هایاهای دلاوران و صدای هزاهز گندآوران، گفتی آفتاب از مغرب تابان و شور روز قیامت نمایان است. پیکرهای ددان روسی از ضرب دشنه و خنجر یلان دلاور بر خاک افتاد و ایشپخدر بداختر امداد جنود نامسعود خویش را با توپخانه بی مرّ به سمت سنگرهای دیگر روی نهاده (۴) تا هنگامی که آفتاب عالمتاب طالع شد، خنجر ترکان قاجار و پیادگان سپاه جرار، عروق و مفاصل اجساد آن قوم نابکار را قاطع آمد.

از فرط صدمات پی درپی که از لشکر کی دیدند، جمیع سنگرها را خالی کرده روانه دیار ادبار گردیدند و سپاه کینه خواه معادل یکهزار نیزه سر از آن گروه بداختر از نظر شاهنشاه جلالت سیر گذرانیدند. غارت قبه و خرگاه و یغمای اسباب و اساس آن قومد)

۱- . مجلس: (گذشت)

۲- . مجلس: (گشتند)

۳- . ملی: (هنگامها)

۴- . مجلس: (نهاد)

روسیاه را خداوند توانا داناست و محاسب و هم از حساب آن در زاویه عجز مشغول انزوا. ایشپخدر بدگهر را چنان به خاطر رسید که تدبیری اندیشیده (۱) لشکر ظفر اثر را که در سنگرها مشغول یغما و غارت بودند، بیرون و در ثانی از سپاه کینه خواه خویش مشحون سازند. توپ های صاعقه نشان را بر سر تلّی که مشرف بر سنگرهای او بود، کشید و بر لشکر قیامت اثر صاعقه فشان گردید. لشکر قیامت اثر چون خویش را غرقه آن دریای سوزان دیدند، از بقیه غنیمت گذشته به اردوی اعلی برگردیدند. ایشپخدر بلافاصله با آن دیوان بی (۲) سلسله وارد سنگر [شد] و شاهنشاه مظفر نیز به اردوی همایون خرامید.

بالجمله ایشپخدر عنان صبر و شکیبایی از دست داده به فکر انتقام افتاده (۳) و جعفر قلی خان دنبلی نمک به حرام را با یکنفر از ینارالان با احترام و ده هزار پیاده و سوار و بیست عراده توپ دوزخ شراره در شب دوشنبه بیست و نهم شهر ربیع الثانی به شبیخون اردوی حضرت صاحبقرانی معین نمود. (۴) حسن خان قاجار قزوینی قوللر آقاسی که در آن شب قراول بود، از عزیمت روسیه آگاه و سواری به تعجیل فرستاده و در حضرت خلافت مهر از گنجینه این راز سربسته برگشود. شاهنشاه آگاه که در مهمّات عظیمه اش، تدبیر موافق تقدیر است، تدبیری ملوکانه اندیشید و آن قوم جاهل را از آن تدبیر کامل به دام کشید؛ لشکر ظفر اثر را از سواره و پیاده به خروج از سنگر فرمان داده قبه و خرگاه و اساس سلطنت را با اوضاع امرا و سپاهی بر جای گذاشته و توپ های تندر فغان را نیز پر کرده و بیرون کشیده [۱۲۴] در دامان کوهی که مشرف بر سنگر بود، با آن سپاه آراسته چون کوه پابرجای بایستاد. مکنون خاطر انورش این بود که، افواج روسیه غافل از حقیقت کار در آن شب تار در سنگرها بریزند و سپاه ظفر پناه از دامان کوهسار به انداختن توپ صاعقه شرار و تفنگ آتشبار، خون ایشان را با خاك راه بیامیزند. از اتفاقات، روسیه نکبت آیات (۵) در آن شب دیجور، شاهراه اردوی ظفر گنجور را گم کرده وقتی رسیدند که از طلوع طلیعه مهر انور، هوا روشن بود و جلوه اختر کاویانی مانند مهر آسمانی از دامان کوهسار فروزان و مبرهن. سنگرها را کلا از سپاه نصرت همراه خالیت)

۱- . ملی: (اندیشید و)

۲- . ملی: (پی)

۳- . مجلس: (افتاد)

۴- . ملی و مجلس:+ (و)

۵- . مجلس: (آیت)

دیدند و از اقدام به این جسارت پشیمان گردیدند؛ مانند جنود شیطانی که بر گنبد آسمانی عزم صعود نماید، روی به خیل سپاه حضرت صاحبقرانی کرده از آن کوه گردون شکوه عازم صعود شدند. قدری راه که طی شد، گرما و تشنگی بر ایشان دست داده و زمانی حیران ایستاده چون بخت خود برگردیدند و سپاه فرخنده پی، برحسب امرکی، چون شیران خشمناك بر اثر آن قوم بی باک تاختند و آن روباهان مزور را پی درپی [مصرا]ع:

گرفتند و بستند و انداختند

ایشپخدر تیره روز بعد ازین دو صدمه عافیت سوز که از طالع خسروانی از سپاه ایرانی دید، دیگر پای جسارت از سنگر بیرون ننهاد (۱) و پیرامون کار پیکار نگردید.

[مصرا]ع:

چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار

ذکر انسداد معابر و قطع آذوقه از روسیه و گرفتاری جمعی از ایشان و فرار ایشپخدر و آمدن محمد خان حاکم ایروان و رجعت به طهران

ایشپخدر در خارج شهربند ایروان نشست و همت بر محاصره قلعه بست به فکر آذوقه و سپاه خویش افتاد و از هر طرف جمعی به جهت آوردن آذوقه به ولایت تفلیس فرستاد. سه معبر بود که ایشپخدر به جهت آوردن آذوقه به ولایت تفلیس معین نمود:

یکی معبر قرخ بلاغ که علی خان قوانلوی قاجار و محمد خان خمساوی افشار به محافظت آن جا دامن زن [شد] و دیگری معبر اوچ کلیسیا که رضا قلی خان دولوی قاجار با جمعی از پیادگان و سواره (۲) به محارست آن راه معیّن بود و دیگری معبر محال پنبک ایروان که پیرقلی خان شامبیاتی در توقف آن حدود پای به دامن آمد.

ایشپخدر جمعی از توادزادگان (۳) معروف جماعت گرج را که در پردلی موصوفن)

۱- . ملی: (بنهاد)

۲- . مجلس: (پیاده و سوار)

۳- . ملی: (تواذوگان)

بودنـد، از معبر قرخ بلاغ به جهت رسانیـدن غلات و اسباب و دیگر در شب هنگـام روان سـاخت. ایشـان در آن شب تـار به حارسین قرخ بلاغ دچار (۱) [شدند و] در میانه هنگامه گیرودار گرم گشته، الحق پاداری ها و مردانگی ها کردند؛ ولی بالاخره از فرّ طالع همایون خسروی برخی قتیل (۲) و جمعی از معارف ایشان به دست سوار خمساوی اسیر و دستگیر گردیده روی به اردوی کیـوان پوی آوردنـد و در انـد زمـانی از فرط اصـالت و نجـابت در دربـار دولت [۱۲۵] به سـبب حسن خـدمت ترقیات کردند. عرصه اردوی خسـرو لشکرشکن از چهر آتشناک آن پری رویان گرج و ارمن، رشک وادی ایمن گردیده (۳) شهریار عالیمقـدار جمعی از معـارف ایشـان را به جهت خـدمت انجمن حضور همـایون برگزیـد و (۴) بقیـه را به سـران و میران لشـکر بخشید.

جمعی از صالـدات روسـیه حفظه محال پنبک که در آن جا به سـبب رسانیـدن آذوقه به اردوی ایشـپخدر توقف داشـتند، چون قدری علوفه از تفلیس رسـیده و از دسـتبرد پیر قلی خان و سـپاه ظفر عنان ترسیده بودند، لهذا به ایشپخدر اعلام نمودند و طلب امـداد را به جهت رسانیـدن سیورسات زبـان گشودنـد. ایشـپخدر جمعی از پیادگان مشـهور به صالـدات یکیر را که عبارت از جوانـان بلنـد بالای توانـاست با چنـد عراده توپ به سـرکردگی یک نفر مایور، که به قانون روس به معنی یوز باشـی است، به امداد ایشان و آوردن آذوقه روان نمود.

شاهنشـاه ظفر همراه از این معنی آگـاه و علی قلی خـان شاهیسون را نیز به امـداد پیر قلی خان مزبور مامور فرمود و مشار الیه از عرض راه، سواری را به شتاب روان و پیر قلی خان را از عزیمت روسیه آگاه نمود.

بـالجمله هنگـامی که صالـدات مزبور به حوالی پنبـک رسـیدند، پیر قلی خـان بـا سواره از دامان کوه و علیقلی خان در ساحت دشت (۵) پس وپیش ایشان را گرفتنـد و حمله ور گردیدند و پس از (۶) اندک زدوخوردی، جمیع آن جماعت را با اسباب و توپخانه اسیر و دستگیر کرده به اردوی کیوان پوی رسانیدند. از رؤوس منحوس سران روسز)

۱- . ملی: (و چاره)

۲- . ملی: قلیل

۳- . مجلس: (گردید و)

۴- . ملی: (برگزیده)

۵- . ملی: (ساعت دست)

۶- . ملی:- (از)

در پیشگاه سراپرده فلک مأنوس تلّ ها (۱) افراشته و آن گرفتاران را (۲) به جهت سرور خاطر اسلامیان به ممالک خراسان و عراق و فارس روان ساختند. از آنجمله پنجاه نفر از آن طایفه را که بزرگ ایشان معروف به ارس خان بود، معتمدی به دار العلم شیراز آورده موجب مسرت بینندگان گردید. (۳) این ارس خان را بالاخره سعادت دستگیر گشته مسلمان شد.

بالجمله ایشپخدر بدعاقبت که گوهر بخت را تیره و شیران لشکر ظفر اثر را در اتلاف خویش به اسراف خیره دید، (۴) و (۵) عدم آذوقه نیز در اردوی او به مرتبه اعلی رسید و صالدات او به سبب تنگی آذوقه برگ و پوست درخت می خائیدند، لهذا دیگر تاب درنگ نیاورده در اوایل شهر جمادی الثانی (۶) شب (۷) هنگام علی الغفله از دور ایروان کوچ کرده خاک بر فرق عارونگ بیخته روانه تفلیس گردید. در وقت بامداد این خبر به مسامع علیّه رسید و محمد حسین خان قوانلوی قاجار سرکشیکچی باشی، که به علت سطبری (۸) لب، معروف به دوداغ بود و جمعی از سواران جرار به عقب او تاخت و تا محال آواران تفلیس ایروان (۹) رفته هرکه را دید، از لباس هستی عریان ساخت.

از قرار تحقیق در آن سفر خیریت اثر معادل چهار هزار نفر از روسیه بداختر قتیل و اسیر لشکر انجم حشر آمد. شمار شهادت یافتگان (۱۰) سپاه اسلام در جمیع این جدال ها، تحقیقا به یکهزار نفر می رسید و به جهت هریک از بازماندگان ایشان جیره و جامه معین گردید. (۱۱)

[۱۲۶] بالجمله بعد از فرار ایشپخدر محمد خان ایروانی و کلبعلی خان نخجوانی که در قلعه نزد او بود، (۱۲) به آستان مروّت بنیان روآوردند و از خلاصی خویش و اهالی آن قلعه شکرها کردند. محمد خان مورد نوازش فراوان گردیده باز به ایالت ایروان سرافراز گشت و پسرش نیز که در اردوی همایون بود، اذن رخصت یافته به اتفاق پدر به قلعه برگشت.د)

۱- . ملی: (پلها)

۲- . ملی:- (را)

۳- . ملی: (کرده)

۴- . ملی:- (دید)

۵- . مجلس:- (و)

۶- . مجلس: (الثانیه)

۷- . ملی:- (شب)

۸- . ملی: (سطیری)

۹- . مجلس: اواران ایروان)

۱۰- . ملی: (یافته گان)

۱۱- . ملی: (گردیده)

۱۲- . ملی: (بودید)

ابو الفتح خان جوانشیر به نظم قراباغ شتافت و الکسندر میرزای والی گرجستانات به توقف محال (۱) نخجوان رخصت یافت. چون اسماعیل خان قاجار شامبیاتی در سال قبل به استدعای اهل خوی در آن جا حاکم و محمد علی خان برادر مهترش نیز به سرداری مملکت آذربایجان و توقف خوی محسود اعالی و اعاظم بودند، لهذا در [ا] ین اوقات نیز از امضای حکم سابقه بر مراتب عزت و اعتبار (۲) افزودند.

از این که موسم خریف در رسید و هوا را دمسردی شعار گردید، صاحبقران نامدار نظم هر ولایت را به عهده یکی از اهالی معیّن و عازم تختگاه مینوون شد [و] در روز دوشنبه هفدهم شهر رجب المرجب سنه یکهزار و دویست و نوزده، با موکبی مشحون به نصرت و ظفر وارد مقرّ خلافت جاوید سیر گردید.

لمولفه:

ملک ری جان در تنش کاینک شه از راه آمده خاکش ز نعل توسنش بر تارک ماه آمده

خاکی که رفته بر سما گردی بود از جیش شاه (۳)یا چرخ بهر پیشوا خود بر سر راه آمده

با تیغش آتش خو شده کار عدو یکرو شده با فتح هم زانو شده با بخت همراه آمده

تا دیده گردون رزم او مانده خجل از عزم اوکوه گران با حزم او بی وزن چون کاه آمده

بس (۴) در کمند آن جم نشان بسته سر گردنکشان با آن بلندی کهکشان بسیار کوتاه آمده

با صولت رستم شده جایش چو بر او هم شده با همت حاتم شده چون بر سر گاه آمده

صمصام کین را آخته بر قلب روسی تاخته کار عدو را ساخته اینک به خرگاه آمده س)

۱- . ملی: (مجال)

۲- . ملی: (اختیار)

۳- . ملی: (شا)

۴- . ملی: (پس)

انداخت بخت یاورش جان عدو در شش درش وز مهره هفت اخترش بس نقش (۱)دلخواه آمده

کوس از پی شادی دگر سر کرد افغان از جگرکز روس با فتح و ظفر فتحعلی شاه آمده

شاهی که از تیغ یمان اقلیم گیر آمد همی وز یاری بخت جوان خصمش حقیر آمد همی

ذکر ورود فرستادگان امیر ناصر الدین توره اوزبک شاهزاده ماوراء النهر

امیر ناصر الدین توره، امیر حیدر پادشاه ماوراء النهر را برادر کهتر است و پسر امیر معصوم ملقب به بیکی جان، معروف به ولی النّعمی، ابن دانیال اتالیق بن حکیم اتالیق است که اجداد ایشان در حضرت چنگیز خان رتبه اتابکی داشته اند و به این سبب لقب خود را اتالیق گذاشته اند. توره در لغت جغتای به معنی قانون و قاعده و یاسانامه چنگیز خانی را نیز گویند، ولی اکنون به اصطلاح اوزبکیّه عبارت از شاهزاده است. اصل ایشان از طایفه اوزبک و عموم این طایفه منسوب (۲) به اوزبک خان، نبیره (۳) جوجی خان بن چنگیز خان اند.

در وقتی که محمد خان شیبانی معروف به شیبک خان [۱۲۷] از دشت قبچاق آمده در ماوراء النهر حکمران و دار الارشاد بخارا محل ایالت آن خان ذی شأن شد، طوایف اوزبک را نیز از دشت قبچاق آورده در آن جا ساکن گردانید. از قراری که در تواریخ مذکور است، فی مابین سلسله شیبک خانی با سلسله جلیله پادشاهان صفوی- انار الله برهانهم- همواره اوقات نزاع و جدال بوده تا در زمان دارایی نادر شاه افشار، ابو الفیض شاه که هم از آن سلسله است، به حکم پادشاه مزبور در آن ملک فرمانروایی می نموده است.

رحیم خان اتالیق، ولد حکیم اتالیق که دخترزاده ابو الفیض شاه بود، با ده (۴) هزاره)

۱- . مجلس: (بسیار)

۲- . ملی: (مینوب)

۳- . ملی: (نمیره)

۴- . ملی:- (با ده)

از جماعت اوزبکیه، همواره در رکاب نادر (۱) افشار خدمت می نمود. بعد از قتل آن سلطان قهار با جمعیت خود خاطر بر عزیمت بخارا گماشت و بنا را به کفران نعمت گذاشت و ابو الفیض شاه ولی نعمت را از میان برداشت. بعد از سپری شدن ایّام دولتش (۲) نوبت حکمرانی به دانیال اتالیق برادر او رسید و او به مرمت احوال رعایا مایل گردیده در اندك زمانی تخت را به تخته بدل گردانید. میر معصوم نام مکنّی به شاه مراد، ملقب به بیکی جان، معروف به ولی النعمی، ولد او، برجای پدر نشست و همت بر رواج مذهب حنفی بست. به سبب وفور غرور خود را خلیفه خواند و (۳) لشکر به هر بوم وبر به (۴) اضمحلال طوایف شیعه راند [و] بارها به تسخیر مروشاهیجان رایت برافراخت تا رفته رفته آن ولایت را مسخر ساخت.

بیرام علی خان قاجار عز الدینلو، که اجدادش از عهد شاه عباس صفوی تا اوایل دولت سلطان شهید، اکثر اوقات در آن سرحد حاکم و نافذ الفرمان بودند، (۵) در حومه میدان شربت شهادت چشید و بیکی خان اولاد او را با عموم اهالی مرو از آن جا کوچانید و در بخارا و سایر ولایات ماوراء النهر ساکن گردانید. بند مرو را خراب کرد و آن ولایت را نمونه سراب ساخت و پسر کهتر خود، امیر ناصر الدین توره را از حکومت و اختیار آن ولایت بنواخت و خود پس از چندی به راه دیار آخرت پرداخت.

جناب حاجی محمد حسین خان ولد بیرام علی خان از بخارا فرار و به دربار معدلت مدار صاحبقران نامدار شتافت و به سبب وفور کمالات نفسانی و روحانی، اعتباری تمام یافت [و] مخاطب (۶) بار شد و سرخیل امراء نامدار. امیر حیدر توره که بعد از فوت پدر حکمران شد، (۷) من متعلقان حاجی محمد حسین خان مزبور را از برادران و پسران و بین اعمام و غیره یکروز در میدان بخارا سیاست کرد و متعلقات او را به اعیان آن ولایت چون اسرای روم و فرنگ قسمت نمود. شدّت عمل و سفک دماء بی محلّ باعث نفرت اهالی آن سامان از امیر حیدر توره گردید. استیلای خود را با وجود برادر کهتر در ولایت مرو ممکن نمی دید، بنابرآن (۸) معتمدی چند فرستاد و (۹) امیر ناصر الدین توره را بهه)

۱- . مجلس:+ (شاه)

۲- . ملی:- (دولتش)

۳- . مجلس: (خوانده)

۴- . ملی:- (به)

۵- . ملی: (بوده)

۶- . ملی: (محافظت)

۷- . ملی:- (شد)

۸- . ملی: (بناران)

۹- . ملی: (فرستاده)

به صوب بخارا دعوت کرد. منظورش این بود که او را از میان بردارد [۱۲۸] و پس از آن همت بر استیلا گمارد.

جناب امیر ناصر الدین از قراین خارج و داخل این معنی را استدراک کرد و فرستادگان او را اجوبه [ای] خشنا (۱) داده و روی توسل به اولیای دولت جاوید عدّت آورد. جمعی از رؤسای طایفه اوزبکیه را با چند سر اسب و عریضه [ای] ارادتمندانه به درگاه صاحبقران یگانه گسیل ساخت و به طلب امداد از دولت خداداد پرداخت. به نوّاب محمد ولی میرزا والی مملکت خراسان احکام قضا نشان داده شرف صدور یافت که:

چون جناب امیر ناصر الدین توره نوّاب همایون ما را به منزله فرزند است و آن فرزند ارجمند را برادری بی مانند (۲)، رعایت جانب او را در هرحال منظور دارد و هرگاه امیر حیدر توره همت بر دفع او و استخلاص مرو گمارد، آن فرزند لشکرها به امداد او تعیین [نماید] و نگاهداری او بر ذّمت (۳) خویش واجب شمارد.

فرمان عنایت نشان نیز در جواب عریضه او و صادر و فرق مباهاتش (۴) به اعطای اکلیلی مکلل قرین اکلیل سپهر ذو المفاخر شد [و] فرستادگانش نیز مورد عنایت و التفات فراوان گشته، اذن مراجعت حاصل و خاطر او را مایه سروری کامل شدند. بقیه داستان و شرفیابی او به سامان دولت ابد ارکان- انشاء الله تعالی- در محل خود ذکر خواهد شد.

ذکر بروز مخالفت محمد خان

نهی غلیجائی (۵) افغان در سرحدات کرمان و سیستان و تعیین نوروز خان قاجار به دفع آن

محمد خان، ولد اعظم خان غلیجائی افغان است و این جماعت همواره به سبب مخالفت با طایفه درّانی، دربه در و بی سامان [بودند]. پدر اعظم خان در اواخر دولت احمد شاه ابدالی از دار القرار قندهار فرار و نزد کریم خان زند رفته به حکومت محال سیستان و توقف در قلعه نرماشیر برقرار شد [و] به مرور ایّام قلاع محکمه در آن دیارن)

۱- . جواب های خشن

۲- . مجلس: (بنماید)

۳- . ملی: (برابر دست)

۴- . ملی: (سپاهانش)

۵- . ملی: (نهی علیخان/ علیجان)

ساخت و رایت خودسری افراخت (۱).

در بدایت این سال فرخنده فال (۲)- از قراری که اظهار شد- اعتضاد الدوله ابراهیم خان عم زاده به ایالت ولایت کرمان روانه آن سامان آمد و محمد خان اضطرارا به خاکبوسی درگاه همایون گرایان شد. بعد از صدور امضای فرمان حکومت سیستان و اعطای خلعت و نوازش فراوان باز به آن سامان شتافت و به سبب اقتضای فطرت پلید، (۳) روی از سامان خدمت برتافت. جمعیتی فراهم آورده بر سر قلعه بم آمده، (۴) اسماعیل خان عرب عامری حاکم جندق برحسب صوابدید ابراهیم خان مأمور به محافظت آن حدود ارم قوام (۵) شد.

از سوء اتفاقات، قحط غلایی غریب در ولایت کرمان و آن حوالی به هم رسیده (۶) از محال فارس و عراق به حکم خسرو آفاق غلّات فراوان به آن ولایت حمل ونقل گردید. تعیین لشکر با آن (۷) همه قحط بی مرّ به دفع محمد خان بدسیر مقتضی تدابیر ملکداری نبود، بعد از رفع بلیه غلا تعیین سپاه اقتضا نمود. نوروز خان عز الدینلوی قاجار که امیری شجاعت آثار و دربار اعلی را حاجب بزرگ و میر بار (۸)، که عبارت [۱۲۹] از ایشک آقاسی باشی است، بود با جمعیتی که دفع محمد خان کفران نشان را کفایت می نمود، در عشر اوّل شهر شوال المکرّم سنه یکهزار و دویست و نوزده به آن سامان روان گردید.

بقیه داستان نوروز خان و دفع فتنه محمد خان نادان در وقایع سنه آتیه- انشاء اللّه تعالی- رقم زد کلک درر افشان خواهد شد.

[مصرا]ع:

زیرا که داستان دگر بر زبان ماس).

۱- . مجلس: (برافراخت)

۲- . مجلس: (مآل)

۳- . ملی: (بلند)

۴- . مجلس: (آمد و)

۵- . مجلس: (توأم)

۶- . مجلس: (رسید و)

۷- . ملی: (لشکرها آن)

۸- . میر بار، محفف امیر بار: سالار بار و حاجب بزرگ؛ رئیس تشریفات دربار. این عناوین جهت ایشیک آقاسی باشی از عهد صفوی به کار می رفت که مترادف وزیر دربار در یکصد و پنجاه سال اخیر بود. (ایشیک آقاسی باشی حرم فقط مسئول نظارت در آستانه حرم بود و هیچ گونه دخالتی در مسئولیت های مهمتری که توسط همانندان دیوانی وی انجام می گردید، نداشت) (سازمان اداری حکومت صفوی، ص ۱۲۰).

بخش ۲

بهاریه سال فرخ مآل اودئیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و نوزده هجری [قمری]

و عزیمت موکب ظفر (۱) به جانب مملکت باختر و اعلام بعضی احکام و خبر

دارای هنگامه آرای ترک سپهر اخضر، اعنی مهر انور، به دفع سندروسی (۲) چهران کواکب این بلند منظر، چهل دقیقه از روز پنجشنبه نوزدهم شهر ذی حجه الحرام گذشته، از دار الخلافه حوت به تخت طاوس حمل جلوه گر شد و به حکم او چاکران سحاب نیسان (۳) که والیان ولایت گلستانند، به ریختن توپ های صاعقه فشان تندر، فرمان بر و نوروز فیروز افغان هزاردستان زابلستان (۴) گلستان را بلندآوا ساخت و نوگل (۵) سوری که نایب سلطان بهار است، به دفع جماعت بنی اصفر ریاحین صفرا رنگ پرداخت و سلطان بهارش به والی گری ولایت گلشن بنواخت. بریدان صرصر مژده شکست سندروسی رویان گلشن و تنگ چشمان زاغ و زغن را به گوش خسرو ربیع رسانیدند و مباشرین (۶) دار السلام چمن، فرستاده شمال را به دربار سلطان بهار روانه گردانیدند. زاهد سجاده پرست از مذهب حق پرستی عدول ورزید و از چهر آتشناک بنات مسیحی لاله و شقایق، دل از دست داده خلیل آسا در آتش منزل گزید. سپهسالارن)

۱- . مجلس: (مظفر)

۲- . سندروس: صمغی است که از سرو کوهی گرفته می شود و با آن دانه تسبیح می سازند.

۳- . ملی: (بیان)

۴- . ملی: (تبرازدستان و ایلستان)

۵- . ملی: (توکّل)

۶- . ملی: (باشرین)

روسی نژاد دی به ضرب مهره آتشین صواعق پی درپی از عالم گلشن رخت بربست و موکب خسرو ربیع با ابهتی تمام به دار الخلافه چمن پیوست. همانا سور سوری بود که بلبل نواخوان و تغنّی کنان شد و سرودست افشان و پای کوبان آمد.

شاهنشاه با دادودین بعد از انقضای بزم شیلان رنگین چند روز اوقات همایون را به گذراندن طوی های سنگین مصروف داشت و پس از آن همّت به عزیمت (۱) مملکت آذربایجان گماشت. نخست به ولایات آذربایجان و فارس احکام مطاعه صادر فرمود و چنین امر نمود که در (۲) هریک ازین ولایات، استادان (۳) پرفن، توپ های تنین تن بریزند تا توپچیان زبردست رکاب معلّی با جماعت روسیه روسیه ستیزند.

در اندک زمانی در ولایات مزبوره یکصد عراده توپ قلعه کوب و توپ های جلو ریخته شد و تنّین تنان رکاب همایون آمیخته. در آن اوقات، مولف این کتاب مستطاب در دار العلم شیراز در خدمت نوّاب حسین علی (۴) میرزای فرمانفرما، مصاحب و ندیم بود.

هر توپی را نامی گذاشت و تاریخ نظمی از زادهای طبع مولف بر روی هریک مرقوم داشت. یک قطعه از جمله آن تواریخ که خالی از امتیازی نبود، درین صحیفه ثبت نمود: (۵)

سلطان جهان فتحعلی شه که ز گردون تا پایه ایوانش دو صد مرحله افتاد

آن شاه که بر در که ایوان [۱۳۰] جلالش خورشید شراری است که از مشعله افتاد

گردون همه روز از پی امرش چو قدم زدبرپاش ز اختر همه شب آبله افتاد

دینار یکی طفل بود کز کف رادش هنگام سخا بی مدد (۶)قابله افتاد د)

۱- . ملی: (العزیمت)

۲- . ملی:- (در)

۳- . ملی: (آستان و)

۴- . مجلس: (حسین قلی میرزای)

۵- . مجلس:+ (لمولفه)

۶- . ملی: (پی مدد)

از حکم جهان محکمه او که فلك رابر گردن ازو تا (۱)به ابد سلسله افتاد

شد ریخته این توپ که شد زلزله اش نام وز هیبت آن در دو جهان غلغله افتاد

پس کرد رقم خاوریش از پی تاریخ زین زلزله بر برج سما زلزله افتاد بالجمله نیز مقرّر گردید که سواران سپاه ظفر پناه کلّا یراق و اسباب اسبان خود را از زروسیم ترتیب دهند و پیادگان لشکر قیامت اثر نیز اسباب خود را از آن دو جوهر زیب و زینت نهند. منظور این که، هریك از آحاد سپاهی را در اسفار دورونزدیك وجه معاش همراه باشد و در جایی که قدرت بر تحصیل آن نیست، وجهی مهیا بر وجه دلخواه.

خلاصه قبل از حرکت موکب فیروز، داستان فتح نوروز خان قاجار و شکست محمد خان افغان تیره روز، اولیای دولت ابد اندوز را سامعه افروز شد. تبیین این مقال آن که از قراری که در داستان سنه ماضیه نگارش یافت، نوروز خان قاجار میر بار، با لشکری جرار به دفع محمد خان افغان نابکار به صوب ولایت بم و نرماشیر شتافت. بعد از ورود او، محمد خان قلعه بم را از بیم جان گذاشته و در حصار نرماشیر دل بر تحصّن گماشت. لشکر مظفر در روز پنجشنبه بیستم شهر سنه یکهزار و دویست و (۲) بیست، دور (۳) آن قلعه را گرفته و محمد خان پای جسارت بیرون نهاده گیروداری صعب دست داد و خان افغان دو زخم (۴) منکر برداشته مخذولا منکوبا روی به دیار بلوچستان گذاشت.

قلعه نرماشیر که سالیان دراز در تصرف افاغنه نکبت انباز بود، از فرّ بخت بلند خسروی ضمیمه مملکت ایران شد و توابع سیستان نیز تابع امرونهی ابراهیم خان [گردید]. نوروز خان با سرها و اسرای افغان به درگاه فیروزی نشان گرایید و این فتح نمایان در بدایت عزیمت شاهنشاه کشورستان مبارك، به فال گردید.م)

۱- . ملی: (او یا)

۲- . ملی:- (و)

۳- . ملی: (و در)

۴- . ملی: (دور جم)

تاریخ افتتاح قلعه نرماشیر از کلک مؤلف تحریر و در این رساله تسطیر یافت: (۱)

محمد خان افغان نهی شد طاغی از داراازین طاغی شدن عالم بسی کردند توبیخش

به دفعش حضرت نوروز خان مأمور شد از شه چو مرغان شکاری عاقبت آویخت بر سیخش

گرفت آن ملک نرماشیر را از دست آن روبه بنازم طالع خاقان که شد بر دیده گلمیخش

اگر از خاوری خواهی تو تاریخش بدان ای دل که نرماشیری از نوروز نو بینند (۲)تاریخش

ذکر تعیین نوّاب نایب السلطنه عباس میرزا [۱۳۱]

به مجادله روس و حرکت به جانب منزل تخت طاوس و برخی اوضاع نامأنوس (۳) از وقایع روس منحوس

بعد از آن که خاطر الهام مظاهر از شکست طایفه افغان قرین مسرتی بی پایان شد، به جهت مجادله با جماعت روسی عزیمت مملکت آذربایجان تصمیم یافت و در روز سه شنبه پانزدهم (۴) شهر صفر المظفر سنه یکهزار و دویست و بیست، نوّاب نایب السلطنه العلیه برحسب امر شاه (۵) بهیّه با معادل بیست هزار سپاه به صوب مملکت آذربایجان شتافت و میرزا عیسی فراهانی ملقب به میرزا بزرگ، که از منسوبان قریب میرزا محمد حسین المتخلص به وفا وزیر امراء زند (۶) و تا آن زمان مأمور به وزارت دار الخلافه بهیّه بود، به وزارت نوّاب نایب السلطنه مستسعد و فرق اعتبارش ازین مفاخرت قرین فرقد شد.ه)

۱- . مجلس:+ (لمولفه)

۲- . مجلس: (بینید)

۳- . ملی: (یا مانوس)

۴- . مجلس: (چهاردهم)

۵- . مجلس: (شاهنشاه)

۶- . مجلس: (زندیّه)

لوای فلک فرسای حضرت صاحبقرانی در روز جمعه بیست و چهارم شهر مزبور با یک جهان سپاه پر شور از مقرّ خلافت خجسته دستور، (۱) حرکت کرده چمن سلطانیه، مضرب خیام فلک احتشام آمد. اسماعیل خان دامغانی (۲) غلام پیشخدمت خاصّه را با جمعی از دلاوران ترکمانان یموت و کوکلان به جهت التزام موکب نوّاب شاهزاده در سیزدهم شهر ربیع الاول روان نمود. حضرت نایب السلطنه پس از ورود به بلده طیّبه زنجان، برادر کهتر خویش نوّاب علی خان را که معروف به علی شاه [بود] در آن جا گذاشته خود راه دیار آذربایجان برداشت. در منزل میانج، مهدی قلی خان قاجار دولو را به سبب احکامی که از صاحبقران معدلت خو داشت، به صوب ایروان و انتظام آن سامان مأمور و اسماعیل خان قاجار شامبیاتی حاکم خوی را نیز به مراقبت او برزده دامان کرد.

بالجمله صاحبقران مؤید پس از روانه کردن اسماعیل خان، خود نیز- متوکّلا علی الله- در روز پنجشنبه شانزدهم همین ماه از سلطانیه حرکت و در چمن اوجان آذربایجان نزول اجلال فرمود. در آن جا به عرض عاکفان سدّه جلال رسید که).

۱- . ملی: (در منور)

۲- . ذو الفقار خان حاکم سمنان، مطلب خان حاکم دامغان، اسماعیل خان، محمد علی خان و عیسی خان، پنج برادر بودند که هنگام طفولیت فتحعلی شاه در دامغان با او همبازی بودند و بعدها هم به او وفادار ماندند. از ذو الفقار خان در سمنان مسجد سلطانی سابق (امام خمینی حالیه) باقی است و موقوفات بسیاری از مطلب خان در دامغان به جای مانده، از جمله مدرسه علمیه ای در مرکز دامغان از اوست. خانواده های ذو الفقاری دامغان از نسل ذو الفقار خان و مطلب خانند و خانواده سرکرده از نسل اسماعیل خان، که لقب سرکرده داشت، هستند. در مورد شخص اخیر، اعظمی سنگسری در تاریخ سنگسر (مهدی شهر) می نویسد: اسماعیل خان مشهور به (زر ریز خان) و (اسماعیل طلائی)، در زندگی نامه وی خاطره ای در اذهان مردم سنگسر از اوست که در جایی نوشته و مکتوب ندیده و آن این است که می گویند: (فتحعلی شاه را از طرف یکی از دول خارجه بسته ای به عنوان هدیه به دربار رسید و شاه قصد گشودن آن را کرد. اسماعیل خان که جزو ملتزمین بود، استدعا کرد این کار در محوطه کاخ به وسیله خدمت گزاران انجام شود، چه احتمال سوءقصد را نمی توان از نظر دور داشت. اتفاقا هنگام باز کردن، بسته منفجر شد و خساراتی به بار آورد. فتحعلی شاه با آگاهی از این امر، دستور داد برای این دوراندیشی، هم وزن اسماعیل خان سردار، سکه های طلا به او مرحمت شود و چنین کردند و اسماعیل خان معروف به (زر ریز خان) شد. اسماعیل خان دستور داد از محل این سکه های طلا در داخل صحن مطهر حضرت ثامن الائمه- علیه السلام- در مشهد، سقاخانه ای بسازند و پوشش آن را از طلا کنند که تا به امروز به نام اسماعیل طلایی مشهور و باقی است (تاریخ سنگسر، اعظمی سنگسری، ص ۵۵).

ابراهیم خلیل خان جوانشیر حاکم قراباغ را دیو نفس اماره راه زده در پیرانه سری از ملت حنیف (۱) جعفری عدول ورزیده و دین ترسایان را بر مذهب مسلمانان برگزیده و به روسیه بی ایمان متوسّل گردیده است. شاهنشاه اسلامیان پناه را غیرت دین دامنگیر و بریدان سریع فرستاده نوّاب شاهزاده را به تدمیر آن پیر ترسای جوانشیر دلیر ساخت. نوّاب شاهزاده نیز اسماعیل خان دامغانی را با فوجی از دلاوران رکاب خسروانی به دفع او مأمور و خود در منزل اهر به جهت آگاهی از خبر چند روزی به اقامت پرداخت.

ابراهیم خلیل خان قبل از وقت، جعفر قلی خان نبیره خود را نزد ایشپخدر به گنجه فرستاده، (۲) خواهش امدادی به جهت پل خدا آفرین کرده بود؛ منظورش این که، راه سیل بی زنهار را از خاشاکی (۳) بسته دارد و خود [۱۳۲] با فراغت تمام بر صدر کامرانی نشسته آید. ایشپخدر معادل سیصد نفر صالدات نزد او فرستاده مشار الیه نیز جمعی از سواره و پیاده قراباغی را به سرکردگی ولد اکبرش محمد حسن خان والد جعفر قلی خان به سیصد نفر صالدات مذکور ملحق (۴) ساخته به محافظت پل خدا آفرین روان نمود.

اسماعیل خان دامغانی در منزل جبرئیل لو چهار فرسخی رود ارس با محمد حسن خان مذکور مقابله نمود. اگرچه آن طایفه در معرکه جنگ به جهت کوشش نام و ننگ پاداری ها کردند، ولی بالاخره سودی نبردند. اسماعیل خان حملات دلیرانه برد و (۵) محمد حسن خان پس از صدمات فراوان و قتل اکثری از همراهان بقیه السیف را برداشته روی به جنگل آورد. سپاه ظفر پناه اطراف جنگل را احاطه کرده، نوّاب شاهزاده را از کماهی (۶) آگاهی دادند. شاهزاده نیز از منزل اهر حرکت کرده وقتی به سر وقت آن جماعت رسید که ایشان به راهنمایی ارامنه خذلان نشان از آن بیشه و جنگل خود را بیرون برده به قلعه شوشی پناه آورده بودند. نوّاب شاهزاده و همراهان تا منزل آق اوغلان در عقب ایشان تاختند و چون کسی را از آن قوم ندیدند، در همان منزل بار اقامت انداختند. رؤوس منحوس جماعت روس را با سرهای قراباغیان نکبت مأنوس به درگاه اعلی فرستاد و در چمن اوجان شاهد این نصرت نقاب از چهره برگشاد.ود

۱- . ملی: (خلیف)

۲- . ملی: (نزد ایشپخدر گنجه در استاده)

۳- . مجلس:+ (چند)

۴- . ملی: (الحق)

۵- . ملی: (برده)

۶- . آنچه که بود

شاهنشاه آگاه در روز بیست و ششم شهر ربیع الاول از چمن مزبور حرکت و چون صرصر پرشتاب از آب ارس گذشته در منزل تخت طاوس که هشت فرسخی قلعه شوشی است، نصب رایات فیروزی آیات نمود و احکام لازمه به سرافرازی ولات و حکّام داغستانات و شیروانات و ایلات قزّاق (۱) و شمس الدینلو صادر کرده همه را به خدمت گزاری دعوت فرمود. به نوّاب نایب السلطنه نیز حکم محکم صادر شد که در خرابی (۲) قراباغ و تنبیه ابراهیم خلیل خان به قدری که تواند پردازد و آن بهشت با سعادت را بر وی بدتر (۳) از دوزخ سازد.

ذکر مجادله نوّاب نایب السلطنه با بولکونوک روسی و انجام کار بولکونوک روسی از تأثیر سپهر آبنوسی

نوّاب نایب السلطنه العلیه برحسب حکم صاحبقران بهیّه نجف قلی خان گروس را با فوجی از سواره و پیاده به محافظت آق اوغلان که ابتدای جنگل قراباغ است، گماشت و خود از راه چناقچی راه قلعه پناه آباد شوشی برداشت. ابراهیم خلیل خان چون خود را در دست بلا اسیر و ایلات را دستگیر سرپنجه تقدیر دید، معتمدی چند نزد ایشپخدر به گنجه فرستاده متمنّی امداد گردید. آن ملعون نیز بولکونوک گرگین نامی را که در مرحله تهور و بی باکی گوی مسابقت (۴) از مرّیخ منحوس می برد، با جمعی از مایوران و افیسران و صالدات آتش فشان و توپ خانه البرز توان و عراده های مشحون به آذوقه قورخانه فراوان به امداد حفظه قلعه شوشی روان نمود. این خبر در حوالی قلعه شوشی [۱۳۳] به نوّاب اشرف رسید و متوکلا علی الله بر باره (۵) جهان پیما سوار گشته به عزم گرفتن سر راه بر آن قوم روسیاه روان گردید.

اسماعیل خان دامغانی را چرخچی باشی (۶) لشکر کرد و پیر قلی خان شام بیاتی وی)

۱- . ملی: (فراق)

۲- . ملی: (خراباتی)

۳- . ملی: (به تر)

۴- . ملی: (گری مبالقت)

۵- . ملی: (پاره)

۶- . چرخچی باشی لشکر: جلودار، مقدمه الجیش، پیشقراول لشکر (دهخدا، ذیل چرخچی)

علی خان قوانلو و صادق خان عز الدینلوی قاجار را به سرتیپی دستجات سواره لشکر مفتخر و پیادگان آتشبار فراهانی و کزازی را نیز به الله ویردی خـان قاجـار خزینه دارلو سپرد و مهـدی قلی خان دولو را به محافظت تیپ بزرگ که در سایه علم پادشاهی بود، مأمور نمود. بالجمله سه ساعت به غروب مانده در حوالی عسـگران، عسـگرین را تلاقی دست داده توپ های تندر فغان و تفنگ های آتش فشان از دو طرف عقده از دل برگشاد.

شـاهزاده آزاده تهمتن تن، در آن معرکه به نفس نفیس مردانگی هـا کرد تا هنگامی که زال خمیـده پشت سپهر، معجز نیلی بر سر آورد. هنگـامی که بازار گیرودار (۱) گرم و اجساد جنود طرفین در زیر نعـال (۲) مراکب جـانبین نرم بود، صادق خان عز الـدینلو زخم گلوله برداشت و (۳) جمعی از دلاـوران رکابی اجر شـهادت یافته روی به بهشت جاودانی گـذاشت. چون هنگام شام هوا تیره فام شد، بولکونوک وکتلروسکی (۴) جمعیت خود را به مقبره [ای] که در آن حوالی بود، کشیدند و عراده ها را به شکل قلعه ساخته و دور آن را خندقی عمیق کنده باران و تگرگ مهره های آتشین بر سپاه ظفر قرین باریدند. نوّاب شاهزاده چون کـار را چنین دیـد، تفنگچیان کزازی و فراهانی را بر فراز تلّی که مشرف بر سـنگر روسیّه بود کشـید و (۵) خود با سایر سواران و همراهان در یک طرف سـنگر روسیه آرمید. از اطراف سنگرها بستند و مسرعان سریع (۶) به اردوی همایون فرستاده به امید امداد قشون رکابی نشستند.

صـاحبقران دانـا، حسـین قلی خـان دولو را با ذو الفقار خان دامغانی و دسـته او و چهار عراده توپ با اسـباب قورخانه و غیره به امداد نوّاب شاهزاده روان فرموده و دیده بر اعلام خبر گشود. بعد از ورود ایشان به معسـکر نوّاب شاهزاده، بلا تأمل سـنگرهای روسیه را هدف تیر بلا ساختند و تا مدت شش روز به تخریب بنیان ایشان پرداختند.

بالاخره از یاری شریعت نبوی و یاوری (۷) بخت (۸) بلند خسروی در سنگرهای ایشان ریختند و خون آن طایفه را با خاک راه آمیختنـد. اکثری از ایشان قتیل و برخی دسـتگیر شدند. بولکونوک مزبور دو زخم منکر برداشـته و نیم شبی عار فرار را بر خود گذاشته بار ادبار در قلعه ترناوت که سه منزلی گنجه است، گشادند.ب)

۱- . ملی: (داروگیر)

۲- . ملی: (فعال)

۳- . ملی:- (و)

۴- . اعتضاد السلطنه در اکسیر التواریخ (کتلاروسکی) نوشته است.

۵- . مجلس: (کشید)

۶- . ملی: (سراج)

۷- . مجلس: (یاری)

۸- . ملی: (بجنب)

اسباب سنگر ایشان از نقد و جنس و چند عراده توپ کلّا به دست غازیان نصرت نشان افتاد و پیر قلی خان شامبیاتی به اشاره نوّاب شاهزاده به محاصره قلعه ترناوت پای برگشاد. کار بر محصورین تنگ شد و بولکونوک از در عجز درآمده به واسطه عریضه [ای] در خدمت نوّاب شاهزاده مستدعی شش روزه مهلت گردید که پس از انقضای مدت مزبور، سر (۱) قدم ساخته به حضرت شتابد. چون استدعای او موقع قبول یافت [۱۳۴] بعد از سه روز در نیم شبی فرار کرده به کوه چمرق که سقناق (۲) ارامنه قراباغ است، شتافت. کیفیت این اخبار بهجت آثار را در یوم پنجشنبه سیزدهم شهر ربیع الثانی در تخت طاوس به مسامع علیّه رسانیدند و نوّاب شاهزاده و همراهان مورد نوازشات فراوان گردیدند.

ذکر اخبار فتوحاتی که در منزل تخت طاوس از اطراف رسید و موجب سرور و انبساط خاطر همایون گردید.

یکی از جمله فتوحات، شکست بولکونوک گنجه بود که مفصّلا عرض نمود.

دیگری، به دست آمدن قلعه ایروان از همت هواخواهان دولت ابد ارکان و عدم اختیار محمّد خان است. تبیین این مقال آن که بالمشافهه العلیّه به مهدی قلی خان دولو اشارات بهیّه صادر شد که: بعد از ورود به محال ایروان، ملاحظه اطراف کار و احوال روسیه نابکار را کرده، هرگاه محمد خان بیگلر بیگی ایروان از روی صداقت خدمت گزار دولت جاوید ارکان است، به هیچ وجه متعرّض او نگشته و امورات خارج ایروان را نظمی داده مراجعت نماید و هرگاه باز (۳) به اغوای نفس امّاره دامن زن آتش هنگامه است، کار او را یک طرف و اختیار قلعه را از دست او گرفته، خود به محافظت سپاهی و رعیّت پردازد (۴).

از قراری که در صدر حکایت ذکر شد، مهدی قلی خان از منزل میانج از خدمت نوّاب نایب السلطنه رخصت یافته روانه آن سامان (۵) گردید. در منزل تخت طاوس بهن)

۱- . ملی: (سه)

۲- . ایالت

۳- . مجلس:- (باز)

۴- . ملی: (پرداز و)

۵- . ملی: (بیابان)

عرض خسرو معدلت مأنوس رسید که اسماعیل خان شامبیاتی حاکم خوی برحسب امر کی قبل از وصول (۱) مهدی قلی خان وارد و بر او محقق شد که محمّد خان از نزول موکب ظفرنشان به آن صفحات باز خیالات فاسد در اندرون سینه جای داده و جمعی از روسیه را به اقتضای مصلحتی که عین مفسدت بود، به شوره گل آورده و از آن جا نیز تجاوز کرده در محل تالین فرستاده است.

اسماعیل خان، مهدی قلی خان را از این معنی آگاه نمود. معزّی الیه نیز با معدودی وارد قلعه گشته و آحاد سران و سرکردگان سپاه ظفر پناه را که همراه داشت، به جهت استجمام به قلعه خواسته هریک تنی چند از مردان کار را با خود آورده با چند نفری که از نوکران اسماعیل خان و مهدی قلی خان به همراه ایشان بودند اتفاق کرده، برج و باره را متصرف و با خاطری آسوده در آن جا متوقف گردیدند. محمد خان وقتی آگاه شد، که کار دیگرگون گشته و تیر از کمان گذشته است. بالجمله شاهنشاه صاحبقران اشرف خان دماوندی را با دستجات ابو ابجمعی او به محافظت قلعه مأمور و مهدی قلی خان به ایالت آن ولایت مسرور آمد.

دیگر از جمله فتوحات، شکست روسیه رشت بود. تفصیل این اجمال آن که: در چمن اوجان (۲) به عرض خسرو دوران رسید که ایشپخدر هنگامه عزیمت موکب همایون را به سمت آذربایجان شنید و چنین به خاطرش رسید (۳) که از اطراف مملکت کار را پریشان سازد و پس از پریشانی کار به مقابله (۴) سپاه جرّار پردازد. ینارال شفت نامی را که چون پیل (۵) مست و هنگام غضب بر کلب عقور زبردست بود، با دوازده [۱۳۵] فروند کشتی مشحون به صالدات کاری و توپ های صاعقه کرداری و اسباب و اسلحه بی شماری از راه دریای خزر به صوب گیلان فرستاده؛ شاهنشاه تاجدار از همان چمن اوجان، میرزا یوسف مستوفی گرجی [بندر] اشرف مازندران را با چریک خمسه و قلمرو علی شکر که با ولایت گیلان قرب جوار دارند، به امداد گیلانیان مأمور و (۶) در منزل تخت طاوس به عرض خسرو عدالت مأنوس رسید که شفت مزبور با صالدات و آتشخانه موفور وارد بارگاه انزلی و مستحفظین آن جا تاب درنگ نیآورده به گوشه [ای] خزیدند.ه)

۱- . ملی: (فصول)

۲- . از محالات چهارگانه بستان آباد تبریز

۳- . ملی: (پیوسته)

۴- . ملی: (معامله)

۵- . ملی: (نیل)

۶- . ملی: (مامورہ)

جناب میرزا موسی منجم باشی گیلانی که در همین سال مأمور به انتظام مهام گیلان بود، دامن مردانگی و خدمت گزاری بر میان زده به امداد حکام گیلانات جمعی از مردان کار را به محل پیر بازار، که یکی از محلات رشت و مشحون به اشجار فراوان است، برده و سنگرهای متین ترتیب داده در پناه آن نشستند و از فرط غیرت اسلام و خیال خدمت شاهنشاه با احتشام به دفع روسیه بدفرجام کمر همت بستند. آن شفت غافل از حقیقت کار، میان به تسخیر شهر استوار بسته (۱) با صالدات و آتشخانه از انزلی حرکت و به راه پیر بازار روانه شد. چون آن قوم نکبت مشحون قریب به جنگل رسیدند، دلیران گیلانی مهره های آتشین تفنگ مانند تگرگ به ایشان باریدند. روسیه هرچه در انداختن توپ و تفنگ اهتمام می ورزیدند، به سبب انبوهی بیشه و جنگل احدی را نمی دیدند.

بعد از آن که کار بر روسیه تنگ شد و شیشه امیدشان بر سنگ آمد، صرفه در جنگ و صلاح در درنگ ندیده برگردیدند. شیران بیشه گیلان از جنگل ها بیرون آمده و به عقب ایشان تاخته معادل یکهزار نفر از آن قوم خیره سر را با قاید اجل همراه ساختند و بقیه السیف با زخم های کاری خود را به انزلی رسانیده و (۲) در کشتی ادبار نشسته به سمت بادکوبه و دربند تاختند. چنین فتحی نمایان از باطن اسلام و طالع شاهنشاه با احتشام دست داد و جناب میرزا موسی و جان فشانان به مراحم حضرت اعلی مسرور و دلشاد.

یکی دیگر از جمله فتوحات، اضمحلال طایفه ضاله ترکمانیه دشت تکه (۳) ساکن رود طژن (۴) است که به سعی نواب شاهزاده محمد ولی میرزا و جانفشانان رکابی اتفاق افتاد و شاهد این فتح نیز در تخت طاوس چنین برقع از رخ برگشاد. ترکمانان تکّه سالیان دراز بود که در کنار رود طژن و حوالی سرخس نشسته همّت بر تخریب حدود و ثغور (۵) خراسان بسته بودند. شاهنشاه عدالت آگاه در هنگام خروج از تختگاه نوّاب شاهزاده محمد ولی میرزا را به دفع ایشان مأمور و به واسطه احکام قضا دستور تاکیدات موفورر)

۱- . ملی: (استرار بستد)

۲- . ملی:- (و)

۳- . مجلس:- (تکه)

۴- . طژن- تجن: رودی است در افغانستان که از کوه های بابا سرچشمه می گیرد و از مغرب هرات به نام هریرود تا سرخس پیش می آید. از سرخس به بعد به رود تجن موسوم می گردد و به طرف شمال اندکی متمایل به غرب از مرز ایران گذشته در ریگزار ترکستان فرو می رود. (معین).

۵- . ملی و مجلس: (سنور)

درین باب شرف صدور یافت. نوّاب معزّی الیه نیز (۱) حسین خان قاجار قزوینی سردار خراسان را با جمعی از ترکان جلادت شعار به تنبیه آن طایفه ضلالت آثار فرستاد و بعضی از خوانین خراسان را نیز با او اذن همراهی داد [ه] در روز یکشنبه هجدهم شهر [۱۳۶] ربیع الثانی سنه یکهزار و دویست و بیست در حوالی رود طژن تلاقی (۲) فریقین اتفاق افتاد. ترکمانان مزبور اگرچه در اول وهله (۳) به سبب غیرت ناموس پای ثبات افشردند، ولی بالاخره از حملات دلیران و جانفشانی دلاوران سودی نبردند. مردان و جوانان آن طایفه آنچه بودند یا از دم تیغ آبدار روی به دار البوار (۴) نمودند یا اسیر کمند غازیان اتراک گشته آبروی جلادت ایشان را افزودند. زنان و دختران کلا سپاه ظفر دستگاه را دستگیر و اسرای مسلمانان را که از دیرباز در نزد خود به خدمت بازداشته بودند به گیر آورده، آزاد شدند. اسباب و اثاث البیت و انعام و اغنام ایشان من حیث المجموع در دست و (۵) خردلی از دست غارت نرست. معادل پانصد نیزه سر در پیشگاه بارگاه خسرو مظفر عرض داده شد و ابواب تفقدات و انعامات بر چهره نوّاب شاهزاده و حسین خان آزاده و سایر جان فشانان آن سامان مفتوح و گشاده آمد.

لمولفه:

تا شاه به اورنگ فلک رنگ برآمداز هر طرفی مژده فتح دگر آمد

در خاور ازو لشکر ترکان به هزیمت روسیه نگون رایت در باختر آمد

ذکر دعوای نوّاب نایب السلطنه و اسماعیل خان در عرض راه گنجه با گروه فجره

و تفویض ایالت مملکت آذربایجان به آن شاهزاده جهان (۶) و اوضاع اصلاندوز و ورود به اوجان

بعد از شکست بولکونوک گنجه، ایشپخدر به جهت امداد با حشری که داشت، قدم جسارت پیش گذاشت [و] در کنار رودخانه تتر (۷) منزل کرد و مقابله با لشکر اسلام راز)

۱-. مجلس:- (نیز)

۲-. ملی: (تلاکی)

۳-. ملی: (وجله)

۴-. کنایه از جهنم، دوزخ؛ ملی: (داربوار)

۵-. ملی:- (و)

۶-. مجلس: (جهانیان)

۷-. ملی: (نیز)

به خیال آورد. شاهنشاه اسلام پناه از غایت تدابیر ملوکانه، چون گنجه را از وجود روسیه خالی دید، نوّاب نایب السلطنه را به تسخیر آن ولایت مأمور (۱) گردانید. احکام علّیه نیز به عهده اسماعیل خان دامغانی شرف صدور یافت که با حشری انبوه به مقابله ایشپخدر روی آورد (۲) و آن عفریت فرتوت را از خیال گنجه فارغ آرد (۳). چون مظنون این بود که بعد از شکست شفت و فرار [او] از گیلان، باز روسیه دوباره خیالی اندیشیده و جمعیتی از راه دریا به گیلان فرستند، لهذا شاهنشاه به ملاحظه این کار و علت قرب جوار از منزل تخت طاوس حرکت و از رود ارس گذشته در منزل اصلاندوز قبّه خرگاه فلک دستگاه گیتی افروز شد.

اسماعیل خان دامغانی برحسب امر خسروانی از رکاب نوّاب شاهزاده با جمعیتی که ضرور بود، به عزم مقابله با ایشپخدر بد معامله به صوب رودخانه تتر گرایید و رایات فیروزی آیات نوّاب شاهزاده نیز بلافاصله از منزل عسکران نهضت گرای گردید.

ایشپخدر با اسماعیل خان فی الجمله زدوخوردی کرده و بالاخره صرفه [ای] نبرده خود را به کوه آق دره که اصعب (۴) مسالک است، کشانید. اسماعیل خان به عقب او شتابان و دیل (۵) و اخترمه (۶) فراوان گرفته سالما غانما خود را به اردوی کیوان پوی رسانید. نوّاب نایب السلطنه با خاطری قوی و قلبی مشحون به امید طالع خسروی به صوب گنجه شتافت و به محض [۱۳۷] وصول، کلید فتح شهر [در] بند (۷) را در قبضه اقتدار یافت.

جمعی را به محاصره قلعه مأمور و اهالی گنجه را از صغیر و کبیر و اناث و ذکور کوچانیده روانه شمکور که در نیم فرسنگی گنجه واقع است، ساخت و آن شب در حوالی شهر، بار اقامت انداخت. [سربازان] روسیه که در آن حوالی بودند، در آن شب جسارتها ورزیده اردوی شاهزاده را هدف گلوله های توپ و تفنگ نمودند. حاضرین قلعه گنجه نیز به مدد اردوی نوّاب شاهزاده شتافتند و از باطن اسلام و نیروی طالع شاهنشاه با احتشام آسیبی نیافتند.).

۱- . ملی:- (مامور)

۲- . ملی: (آرد)

۳- . مجلس: (دارد)

۴- . ملی: (اصف)

۵- . ملی: (دویل)

۶- . سلاح و باروبنه که از دشمنان به غنیمت گیرند.

۷- . دربند، شهری است در قفقاز پایتخت جمهوری داغستان واقع در کنار بحر خزر. این شهر تا قبل از سلطنت فتحعلی شاه قاجار، شمالی ترین شهر مرزی ایران به شمار می رفت (معین).

علی الصباح بر بارگی تعجیل نشسته در شمکور اهالی گنجه را فردا فرد (۱) سرپرستی کرده به منزل زگم (۲) نزول اجلال فرمود و (۳) در عرض راه جمعی از روسیه را (۴) که آذوقه به جهت ایشپخدر می بردند دیده، پس از اندك کرّی دو نفر از سرکردگان و برخی از صالدات مقتول و بزرگ ایشان را با بعضی دیگر دستگیر نمود. در منزل زگم اهالی گنجه را به اتفاق پیر قلی خان و محمد علی خان شامبیاتی از راه ایروان روانه تبریز ساخت و خود به تاخت آخسقه و قزاق پرداخت. (۵) در ورود [به] آن جا جمعی از معارف قزاق و غیره به خدمتش تشرف یافتند و پس از چند روز توقف به صوب ایروان شتافتند.

جماعت بدعاقبت قزاق در عرض راه که بیشه و جنگل فراوان داشت، خیرگی ها (۶) کردند و از آخسقه تا بدایت جولکای ایروان که هجده فرسنگ است، در هر قدمی سر راه را گرفته بی اندامی ها به عمل آوردند؛ حتی این که نوّاب شاهزاده به جهت ادای فریضه در گوشه [ای] فرود آمده مشغول نماز بود که وجود مبارکش را از میان جنگل هدف گلوله تفنگ ساختند. از لطف خداوند و طالع خسرو فرزانه، موزه (۷) شاهزاده را خراشیده درگذشت و- للّه الحمد- آسیبی ظاهر نگشت، بالجمله (۸) صحیحا سالما با جمیع احمال و اثقال اهل اردو وارد ایروان و حقیقت این وقایع را به صحابت حاجی محمّد خان قراگوزلو به دربار سلطانی عریضه نگار آمد.

شاهنشاه با دادودین زبان به (۹) تحسین و آفرین گشوده مبلغی سیم وزر و اقمشه بی مرّ به انعام اهالی گنجه مصحوب ملّا ملك محمد چهارمحالی قاضی عسگر به دار السلطنه تبریز گسیل نمود و در ازاء آن همه زحمات، ایالت مملکت فسیح المساحت (۱۰) آذربایجان را از قاپلان کوه تا دربند، به عهده اهتمام ولیعهد دوران محول و احکام قضا به امضای صاحبقران قضا امضا، مسجّل آمد. موکب فیروز خسرو ظفر اندوز از منزل اصلاندوز حرکت و چمن اوجان تبریز محل اردوی کیوان مهابت شد.ت)

۱- . ملی: (فردافردا)

۲- . زگم، در قسمت شمال کاخت قرار دارد (تذکره الملوك، ص ۱۹۴) و کاخت یکی از دو ولایت گرجستان است که در عهد صفوی تابع دولت ایران بود (معین).

۳- . ملی: (فرموده)

۴- . مجلس:- (را)

۵- . ملی:+ (و)

۶- . ملی: (خیره گیها)

۷- . کفش

۸- . ملی: (انجمله)

۹- . مجلس:- (به)

۱۰- . مجلس: (فسیح المسافت)

ذکر ورود احمد چلبی باب العرب از بغداد به چمن اوجان آذربایجان و داســتان عبد الرحمن پاشای بابان و رجعت موکب ظفرنشان به دار الخلافه طهران

بعـد از نزول موکب ظفرنشان به چمن اوجان، احمـد چلبی، معتمـد علی پاشای وزیر دار السـلام بغداد، روی به آسـتان خلافت بنیاد نهاده از سوء رفتار عبد الرحمن پاشای بابان والی شهرزور زبان شکایت گشاد.

تفصیل این اجمال آن که: این شهرزور ولایتی است که از طرف شمال، پیوسته به خاک ارومیه و از سمت جنوب، بسته [۱۳۸] به خاک کرمانشاهان و از حدّ مشرق، متصل به خاک کردستانات و از جانب مغرب، منضم به خاک کرکوک است. جماعت اکراد بابان از قـدیم الایام در آن ولایت ساکن و بانی اکثری از بقاع (۱) و مساکن بوده اند. در کوهی از سامان شـهرزور، قلعه ای است مسـمّی به قلعه چولاـن و در لغت اکراد، چولاـن به معنی بـادام کوهی است. در بـدایت حـال آن جمـاعت در آن قلعه سکنی داشـته اند و بعد بنای توطّن در سایر محالات شـهرزور (۲) گذاشـته انـد. ابراهیم پاشای، برادر عبد الرحمن پاشا، در ایّام وزارت سلیمان پاشای والی بغداد، در سه فرسخی قلعه چولان (۳) شهری بنیاد نهاد و (۴) به سبب رعایت ادب، سلیمانیه اش نام داد. قریب یکصـد سال است که جماعت مزبور در آن ولایت حکمران و به سـبب شـرارت ذاتی که دارند، اکثر اوقات واسـطه ظهور فتنه و فساد فی مابین دولتین علیّتین روم و ایرانند. تاریخ ذو القرنین متن ۲۳۱ ذکر ورود احمد چلبی باب العرب از بغداد به چمن اوجان آذربایجان و داستان عبد الرحمن پاشای بابان و رجعت موکب ظفرنشان به دار الخلافه طهران ..... ص : ۲۳۱

ن این ولایت موافق حـد و سـنور (۵) قـدیم داخل کردسـتان متعلقه به خاک ایران، و مـدتی است که در تصـرف سـلاطین (۶) عثمانیه است، لهـذا حکّام آن جا، این دو علت را دست آویز کرده به سـبب اهمال و امهال در خدمت، گاهی خود را از تابعین روم می شمارند و گاهی به دولت علیه ایران متوسل شده (۷) با کارگزاران دولت عثمانی بنای معاندت می گذارند.ه)

۱- . ملی: (ارتفساع)

۲- . ملی: (شهسه زور)

۳- . ملی: (چون)

۴- . ملی: (نهاده)

۵- . ثغور

۶- . ملی: (معلاطین)

۷- . مجلس: (گاهی متوسل به دولت علیه ایران شده)

بالجمله بعد از ایالت ابراهیم پاشا، ایالت آن ولایت به عبد الرحمن پاشای برادرش منتقل و در قلیل زمانی در امر حکومت مستقل شد. به سبب استیلایی که داشت، با علی پاشای وزیر بغداد بنای مخالفت گذاشت و (۱) بعضی از نواحی بغداد را تاخت و علی رؤوس الاشهاد، به معاندت پرداخت. علی پاشا نیز دفع او را از اطراف حشری خواست و در حوالی سلیمانیه با مشار الیه هنگامه ها آراست. عبد الرحمن تاب مقاومت نیاورده شکست خورد و روی به کردستان و محال سنندج آورد.

امان الله خان اردلانی والی کردستان در آستان مروّت نشان شاهنشاه صاحبقران، توسط او را زبان ضراعت گشود و چون پناه به ظلّ ظلیل دولت عظمی آورده بود، شاهنشاه ضعیف نواز، محل توقف او و ایل (۲) و متعلقاتش را در سامان کردستان معین فرمود.

احمد چلبی معتمد علی پاشا در چمن اوجان بعد از گذرانیدن عریضه پیشکش، چنین استدعا کرد که: چون عبد الرحمن پاشا، مفسدی شریر و مزوّری بی نظیر است، امنای (۳) دولت علیّه چشم از حمایت او بپوشند و در اخراج از خاک کردستانش بکوشند.

شاهنشاه غیور را از فرط حمیّت نامحصور این استدعا ناپسند افتاد و به فرمایشات غضب آمیز احمد چلپی را جوابی با صواب داد. حضرت میرزا محمد صادق مروزی وقایع نگار و داروغه دفترخانه مبارکه [و] مولف تاریخ جهانگشا، به مرافقت او (۴) رسالت بغداد را معیّن شد و جواب عریضه علی پاشا از کلک دبیران دیوان اعلی محرّر و مبیّن آمد که: چون عبد الرحمن پاشا روی نیاز به آستان راستان نواز آورده، لازم است که ایالت شهرزور را [۱۳۹] کما فی السابق به او گذرانند، و الّا منتظر باشند که عمّا قریب از فرّ حمایت اولیای دولت جاوید نصیب (۵) در ولایت موروثی خود مستقل و مباشرین شوکت عثمانی از عدم این رعایت به غایت شرمسار و منفعل خواهند شد.

پس از روانه داشتن رسولین، احکام لازمه به ولات و حکّام شیروانات و داغستانات و سایر ولایات در باب استقلال کار نوّاب نایب السلطنه عالی مقدار صادر و موکب ظفرنشان از چمن اوجان به جانب دار الخلافه سایر و دایر آمد. در اواخر شهرب)

۱- . ملی:- (و)

۲- . مجلس: (اهل)

۳- . ملی: (ابنای)

۴- . مجلس:- (او)

۵- . ملی: (نصب)

جمادی الاولی عرصه (۱) دار الخلافه از یمن ورود موکب شاهره نظیر جنّات (۲) باهره گردید.

لمولفه:

شد ملک ری جان در تنش کاینک شه (۳)از راه آمده خاکش ز نعل توسنش بر تارک ماه آمده

ذکر سور با سرور نوّاب شاهزاده

فرخ لقا حسن علی میرزا (۴)

این شاهزاده والا اختر، صدف بحر خلافت را ششم گوهر و سپهر سلطنت جاوید مدت را مشتری سعادت اثر. در ایوان بزم، ابری است گوهربار و در میدان رزم، هژبری است (۵) شیر شکار. شجاعت را با سخاوت فراهم آورده و از این دو خصال حمیده فرق موافقین دولت خداداد را به آسمان برده است. نوّاب حسین علی میرزای فرمانفرمای مملکت فارس را، برحسب سن برادر کهتر است و این دو مولود شریف، زاده از یک مادر.

چون از فیض فضل (۶) پروردگار و میمنت بخت صاحبقران تاجدار، کارهای دولت ساخته شد و صفحه مملکت از خاروخاشاک وجود مخالفین پرداخته آمد، رای بیضا ضیای خسروی به عزیمت سور با سرور این برازنده ایوان کسروی، مصمم آمد و بر حسب امر اعلی، ولات و حکّام و فرماندهان و امیران با احتشام و ارباب عمایم فضیلت ارتسام (۷) از اطراف ممالک فارس و عراق و خوزستان و خراسان و غیره در طوف کعبه آمال، اعنی درگاه کعبه مثال، باهم توام گشتند. داور معدلت آیین، ناسفته گوهری از صدف عزّت سرکار مرتضی قلی خان عمّ بزرگوار خویش برگزیده و نوبت خانه سلطنت در انجام عیش شاهزاده اسفندیار شوکت، بلندآواز گردید.

در پانزدهم شهر شعبان المعظم سنه یکهزار و دویست و بیست، حکم ملوکانه بهن.

۱- . ملی: (جمدی الاول عرضه)

۲- . ملی: (جناب)

۳- . ملی: (سر)

۴- . ملی: (فرخخان حسین علی میرزا)؛ حسن علی میرزا صحیح است؛ لقب او شجاع السلطنه بود و در روز جمعه غرّه ذی الحجه الحرام ۱۲۰۴ به دنیا آمد.

۵- . ملی: (نیز بر پشت)

۶- . ملی: (فضیل)

۷- . فرمان بردن، رسم و فرمان به جای آوردن، نقش بستن.

آرایش اسواق و خانات و میادین رواق عرش مساق شرف صدور یافت و هر تن از مباشرین دربار شوکت مدار به تدارک انجام کاری شتافت. بازار طرب گرم شده (۱) خنیاگر سپهر اخضر از نیرنگ سازی مطربان خوش آهنگ در پرده شرم حقه بازان دستگاه سحرپردازی چیدند و فلک حقه باز را منزوی زاویه خمول گردانیدند. مباشرین آتشبازی و چراغانی، عرصه دار الخلافه را غیرت وادی ایمن ساختند و از افروختن مشاعل زرّین و سیمین و افراختن اشجار سهام آتشین به اظهار صنعت پرداختند.

داور دریا نوال، در افشاندن بدره های سیم وزر بر جیب و دامان کهتر و مهتر بی اختیار بود و ارباب سور و اصحاب این عیش پرسرور را از انواع [۱۴۰] متاع خواسته های ناخواسته گران بار می فرمود. زر با خاک یکسان شد و گوهر با خاشاک توامان. در شبی خرّم تر از روز و ساعتی فیروزتر از روز نوروز غزالی خرامان در خوابگاه شیری ژیان خرامید و از فرط معدلت صاحبقران ظلم سوز، شیر و غزال در یک بنگاه آرمید. تاریخ این عیش بهجت قرین از کلک مولف به این طرز و آیین بر صفحه تزیین (۲) پذیرفت و هرکس دید و شنید، هزاران تحسین و آفرین گفت.

لمولفه:

ز فرمان شهنشاه جهاندار جهان داورنباشد سور آن شهزاده کزوی ملک مینویی

حسن شاه آن سرافرازی که نامش با علی توام به زخم عالمی این هردو (۳)نام اوست دارویی

بود او را ز قد چون قامت شمشاد بالایی بود او را ز رخ چون نیروی خورشید نیرویی

عروس زهره گر در پهلوی او سر نهد شامی ز فرط شوق کی غلطد ز پهلویی به پهلویی

نبود او را سزای همسری در این جهان ای دل بجز بنت عم دارای دوران هیچ بانویی و)

۱- . مجلس: (شد و)

۲- . ملی: (ثرمین)

۳- . ملی: (بردو)

برون ز اندیشه خاطر مهیّا گشت اوضاعی فزون از حجله مینو مصفا گشت مشکویی

به بزم سورش از هر سو (۱)بسی اشراف زانوزن نصیب هریک از انعام و احسان گنج نیکویی

پی ترتیب ایجاب و قبول بزم عقد او راخطیبی مشتری سان چون عطارد هم سخنگویی

رسید از همّت این سور بر هر ذرّه اکرامی رمید (۲) از معجز این عیش از هر گوشه جادویی

زهی دولت که همسر با سلیمانی است بلقیسی (۳)خهی (۴) نعمت که هم بر با گل اندامی است ناژویی (۵)

ز لب هایش به لعل اوست گوهربار یاقوتی ز پستانش به چنگ اوست دست افشار لیمویی

بود آن چرخ رفتاری صبا عزمی زمین حزمی بود این لاله رخساری (۶) گل اندامی سمن بویی

ز رشک اتصال این مه و مهر جهان آرامه و مهر فلک دائم سری دارند و زانویی

بود داماد شیر و نو عروس او بود آهوبه هم از داد دارا شیر و آهو گشته دلجویی

ز دانش خاوری تاریخ این سور همایون فرّنوشت از داد دارا همنشین شیر آهویی بالجمله سران اطراف و (۷) فرماندهان اکناف در تهنیت این عیش مسرت اتّصاف (۸) پیشکش های (۹) شایان دادند و (۱۰) از استعمال خلاغ فاخره، ابواب افتخار برو)

۱-. ملی:- (سو)

۲-. مجلس: (رسید)

۳-. ملی: (تلقینی)

۴-. کلمه تحسین؛ خوشا، مرحبا (معین، ذیل خهی)

۵-. کاج، صنوبر؛ ملی: (بازویی)

۶-. ملی: (ز فساری)

۷-. ملی:- (و)

۸-. ملی: (انصاف)

۹-. ملی: (پیشکشی های)

۱۰-. ملی:- (و)

چهره گشادند.

لمولفه:

هر روز به دوران ملک عیش دگر بادجاوید همی افسر شاهیش به سر باد

ذکر اوضاعی که بعد از حرکت موکب ظفر بنیاد در آذربایجان رخ داد

خاصّه قتل (۱) ایشپخدر بدنهاد

بعد از حرکت رایات ظفر آیات از چمن اوجان نوّاب نایب السلطنه نیز وارد تبریز و محمد خان قاجار ایروانی را با محمد علی خان شامبیاتی حسب الامر الاعلی روانه دربار معدلت انگیز نمود. ایشپخدر ضلالت نشان آن حدود را از وجود جنود مسعود خالی دیده (۲) فرصت غنیمت شمرده خود را [۱۴۱] به قلعه شوشی کشید. ابراهیم خلیل خان درب قلعه را بر روی او مانند ابواب بلا- بر چهره خویش مفتوح داشت و ایشپخدر دو روزی [در آنجا] توقف کرده و یک نفر از مایوران (۳) افواج روس را به انتظام آن جا مشخص نموده خود روی به صوب گنجه گذاشت.

شیخ علی خان بیگلر بیگی قبه و دربند و حسین قلی خان حاکم بادکوبه و سرخای خان لگزی، مظنّه داشتند که شاید شفت سرکرده روسیه، بعد از فرار از انزلی گیلان، به محاصره بادکوبه گرایان شود، لهذا در دربار نوّاب والا مستدعی امداد شدند. عسگر خان افشار ارومی با جمعی از سواره و پیاده و مبلغی از سرب و باروت و آذوقه به معاونت شد. و از اتّفاقات، شفت مزبور برحسب اشاره ایشپخدر مغرور از راه دریا وارد و در برابر بادکوبه لنگر اقامت انداخت. حسین قلی خان و اهالی قلعه به معاونت عسگر خان ووس

۱- . ملی: (قبل از)

۲- . مجلس: (دید و)

۳- . مولف در این کتاب افسران روس را به ترتیب درجه این گونه نام می برد: الف- ینارال: سردار، جنرال ب- مایور: افسران عالیرتبه که در رأس فوج یا لشکر قرار داشته اند ج- افیسر: افسران جزء د- صالدات: سربازان، پایین ترین قشر نظامیان روس

قشون رکابی شاهنشاه نصرت شعار پای ثبات افشرده جنگ های دلیرانه کردند و چون چند فروند کشتی روسیه در ساحل دریا از ضرب گلوله های پی درپی غازیان بادکوبه شکسته شد، لهذا از دریا به جانب خشکی رانده در برابر حسین قلی خان و عسگر خان در حوالی قلعه آتش ها افشاندند. در آن حال شیخ علی خان قبه و نوح بیک ولد سرخای خان لگزی با افواج خود به امداد حسین قلی خان به بادکوبه رسیدند و از حملات دلیرانه متوالیه، روسیان را مضطرب گردانیدند.

بعد از چند روز زدوخورد که از طرفین جنگ های مردانه کردند و جمعی غفیر (۱) کشته شد، بالاخره بخت از جماعت روسیه برگشت و صرفه [ای] ندیدند و در کشتی ادبار نشسته در میان پشت ساری طالش، منزل گزیدند. بالجمله ایشپخدر از گنجه به جهت استمالت مصطفی خان شیروانی به صوب شیروان شتافت و نوّاب شاهزاده بر طبق عرض مشار الیه از این معنی آگاهی یافت. پیر قلی خان قاجار را با جمعی از پیاده و سوار به امداد او مأمور و در کنار رودخانه کر که دوازده فرسخی شیروان است، پیر قلی خان را معلوم و نزد او مذکور آمد که مصطفی خان با ایشپخدر گرگ آشتی کرده و او را فریب داده. ایشپخدر از راه وفور غرور از وی مطمئن و از شکست شفت در بادکوبه خبر یافته به جهت تلافی چون سیل سرشار به آن دیار شتافته است. شفت ملعون نیز در ثانی به جهت معاونت ایشپخدر روی از پشت ساری برتافته. بعد از رفتن ایشپخدر، مصطفی خان ایلات و احشامات خود را به جبال (۲) شامخه کشانید و خود در قلعه کله سن (۳) منزل گزید و نوّاب شاهزاده را از عزیمت ایشپخدر به صوب بادکوبه آگاه گردانید.

نوّاب شاهزاده، حسین قلی خان دولوی قاجار را با جمعیتی که کافی می نمود، به ایلغار روانه بادکوبه فرمود و بلافاصله احمد خان مقدم بیگلر بیگی مراغه و تبریز را (۴) با توپخانه شرّانگیز و پیادگان صاعقه ریز روان نمود. با آن که هنگام برودت هوا و از شدّت سرما خون در عروق منجمد می شد، خود هم، (۵) تکیه به یاری باری و بخت بلند شهریاری کرده در بیست و دویم شهر ذی قعده الحرام [۱۴۲] از دار السلطنه تبریز حرکت و به عزم توقف اردبیل رایت عزیمت برافراخت و شاهنشاه آگاه نیز فوجی از سپاهم)

۱- . گروهی بسیار

۲- . ملی: (خیال)

۳- . مجلس: (کله سن کوراسن)

۴- . مجلس:+ (نیز)

۵- . ملی: (خواهم)

کینه خواه را از درگاه فلک جاه، به امداد وی روان ساخت.

از جانبی شیخ علی خان قبه [ای]، از طرفی پیر قلی خان شامبیاتی، از سمتی احمد خان مقدم و از گوشه [ای] حسین قلی خان دولو، نوّاب شاهزاده نیز با قشون رکابی در ساحت اردبیل اقامت جو [گشته] ایشپخدر دیوانه را ازین ازدحام دیوانه تر کردند و از اطراف [به] او هجوم آوردند. سورت سرما نیز مزید علت شد و اکثر از عرّاده و دوابّ روسی به معرض تلف و اذیت رفت.

ایشپخدر به جهت چاره کار با حسین قلی خان حاکم بادکوبه بنای مراوده گذاشت و حسین قلی خان هم به مفاد (الحرب خدعه) همّت بر خدعه و تدبیر گماشت. ایشپخدر را به سبب مکالمات و تدبیر کار با دو سه نفری در خارج قلعه بادکوبه دعوت کرد و خود نیز با ابراهیم خان بنی عم خویش و یک دو نفر دیگر روی از قلعه بیرون آورد. ایشپخدر و حسین قلی خان در گوشه [ای] از صحرا به جهت مواضعه نشستند و عهدی مزوّرانه (۱) با هم بستند. در هنگامی که ایشپخدر گرم صحبت بود، ابراهیم خان به اشاره حسین قلی خان مهره (۲) پشت او را هدف گلوله تفنگ ساخت و در همان لحظه روی ازین جهان برتافت و به صوب جهانی دیگر پرداخت.

پس از ظهور این مقدمه عجیب که به حکم قضا صادر آمد، خوانین مزبوره از چهار طرف سپاهش را محیط گشتند و اکثری را به ضرب تیغ آبدار و تفنگ صاعقه بار کشتند. شفت ملعون، (۳) بقیه السیف آن قوم نکبت نمون را به کشتی ها نشانیده روانه پشت ساری شد و (۴) در آن جزیره چون شغالان بیشه متواری آمد. بالجمله سر منحوسش را که دعوی سروری داشت از تن، و دست (۵) بت پرستش را (۶) که به درازدستی جسارت ورزیده بود، از بدن جدا کرده به خدمت نوّاب شاهزاده روانه اردبیل [کردند] و از آن جا به درگاه خسرو جلیل گسیل شد.

در ششم شهر ذی حجه الحرام، مژده این لطیفه غیبی در دار الخلافه طهران به عرض خسرو بهرام غلام رسید و به حکم شرع متین از قتل آن کافر بی دین که مفسد آن سرزمین بود، به غایت خشنود و مسرور گردید و این قطعه در تاریخ قتل او از طبع مولفا)

۱- . ملی: (مردانه)

۲- . ملی:+ (و)

۳- . ملی و مجلس:+ (و)

۴- . ملی: (شده)

۵- . ملی: (ازین دوست)

۶- . ملی:- (را)

این رساله تراوید.

لمولفه:

شد در آذربایجان مقتول آن سردار روس خوانده شد بر قاتل وی صد هزاران آفرین

آن به نام ایشپخدر ملعون که بودی در جدال ثانی اسفندیار و رستم و طغرل تکین

ثانی نمرود بود و کشته ز ابراهیم شدکشت اگر نمرود ابراهیم را از فرط کین

باطن اسلام کشت او را زهی بخت ملک ورنه بودی آفتی آن دیو در ایران زمین

فیض یزدانی ببین و طالع دارای دهربخت دارایی بسنج و فضل رب العالمین

از خرد کردم سؤال (۱)قتل او حیران صفت در جوابم گفت تاریخش بلی ایشپخدر این از غرایب اتفاقات آنکه جناب مولانا [۱۴۳] حاجی میرزا محمد اخباری نیشابوری معروف به هندی که در اکثر علوم غریبه از نیرنجات و طلسمات و اعداد و تسخیرات، تسلطی کامل داشت و مدّتی بود که در درگاه همایون اعلی اوقات به دعاگویی می گماشت، یک اربعین به کاری که می دانست به سر برد و بیست روز قبل از وصول قتل ایشپخدر، خبر داد و حجت پا به مهر به امنای (۲) دولت سپرد تا- الحمد لله- سر آن روس منحوس را آوردند و در میدان خارج ارگ همایون لگدکوب اطفال کردند.

صبا:

لوحش الله پیکرت آسوده از پیکار روس اینک اینک خاک درگاهت سر سردار روس ی)

۱- . ملی: (سئول)

۲- . ملی: (بانسابی)

غریب تر ازین فقره قتل جناب میرزا محمـد مزبور است در ولایت بغداد بعد از آن که در دار الخلافه طهران این عمل از او سـر زد، قـدری مایه وحشت شاهنشاهی از او شـد و به تدبیرات کاملانه او را از دربار دولت علیّه به ارض عتبات عالیات فرسـتاد. از اتفاقـات در بـاب وزارت بغـداد فی مابین دو نفر از گرجی زادگان که عبارت از اسـعد پاشا (۱) و داود پاشا باشـند (۲) منازعه بود؛ جنـاب میرزای معزی الیه بـا اسـعد پاشا الفت داشت و بنای ترتیب نیرنجات و طلسـمات از برای او گـذاشت. به اشاره داود پاشـا عـامه خلـق آن ولاـ بر جنـاب میرزا شوریدنـد و بـه بهـانه تکفیر، روزی، علی رئـوس الاشـهاد بـه خـانه او ریخته مقتـولش گردانیدند.

مولوی:

دشمن طاوس آمد پرّ اوای بسا کس را که کشته فرّ او خلاصه چون در سر تیز مغز ایشپخدر هوای تسخیر مملکت خراسان بود، پیوسـته از کلک اندیشه باطل شاهد این تمنا بر صـفحه خاطر نقش می نمود؛ لهذا تا این آرزو در دلش نماند، سر پر شورش را به مملکت خراسان فرستادند و ابواب شادمانی بر چهره اسلامیان گشادند. چون شفت ملعون در میان پشت ساری منزل گزید با مصـطفی خان طالش که سیّدی بـدعاقبت و از عهـد سـلطان شـهید دورگرد بساط عزت بود، به گرمی هنگامه الفت کوشـید و مصـطفی خـان نیز از توقف موکب شـاهزاده در اردبیل واهمه تعرّضـی کرده به او گرویـد؛ لهـذا جناب میرزا بزرگ فراهانی از دربار کامرانی استمالت او را به صوب طالش شتافت و به افسانه های (۳) نرم نرم، روی از مراوده با روسیه برتافت. از هر طرف راه آمدوشد آذوقه بر شـفت و همراهانش بسته شد و در روزی چند، کشتی امیدش در گرداب حیرت شکسته آمد [و] در عین شدت زمستانی، راه مراجعت [در] پیش و از خوف جان، سر خویش گرفت.

خلاـصه بعـد از قتـل ایشـپخدر، نوّاب شـاهزاده، مهـدی قلی خـان دولو بیگلر بیگی ایروان را به دفع جعفر قلی خان دنبلی که با روسـیه در تالین قلعه ایروان بود، فرسـتاد و کلبعلی خان نخجوانی هم به سـبب (۴) جسارت ابراهیم پاشای حاکم بایزید حسـب الامر بهت)

۱- . ملی و مجلس: (پادشاه)

۲- . باشد

۳- . ملی و مجلس: (افسانهای)

۴- . ملی: (نسبت)

تاخت حدود مرزوبوم مملکت روم روی نهاد. حسین قلی خان افشار ارومی و اسماعیل خان شامبیاتی و حاجی محمد خان قراگوزلو را به تاخت میانه (۱) گنجه و تفلیس فرمان داد. خوانین [۱۴۴] مذکور هریک در هرجا کوشش مردانه کرده و خدمت خود را به راستی و درستی به عمل آورده، بعد از ورود موکب مسعود ولیعهدی به تبریز، به رکاب فیروز پیوستند و هریک علی قدر مراتبهم مورد نوازش گشته، کمر اجتهاد به خدمت و جانفشانی بستند.به

۱- ملی سابه

بخش ۳

بهاریه سال فرخ مآل بارس ئیل ترکی مطابق

با سنه یکهزار و دویست و بیست و یک (۱) هجری

و کیفیت (۲) تفویض منصب جلیل استیفای ممالك و حرکت به چمن سلطانیه و احضار سردار خراسان و مأموریت سرداری جدید به آن سامان خورشید فروزان

درین سال بهجت نشان در روز جمعه، سلخ شهر ذی حجه الحرام، شش ساعت و بیست دقیقه از روز گذشته که عید نوروز فردای آن روز و غره شهر محرم الحرام سنه یکهزار و دویست و بیست و یک بود و روزی ملالت اندوز می نمود، وارد دشت حمل گشت و مانند سری بریده از سمت الراس به جانب مغرب گذشت.

سرداران بلند قامت صنوبر و چنار از سبزه اعرابی لون حشری کشیدند و به مدد خنجر بید، از حلقوم نوجوانان چمن (۳) گل های حمراوی، خون ها جاری گردانیدند. سنبل با جعدی (۴) پریشان لباس سوگواری در بر کرد و سوری گونه از ناخن حسرت گلناری آورد. ابر آذار (۵) بر خونین کفنان لاله و شقایق گلزار ناله کنان شد و از شورش بلبلان حیران و قمریان نوحه خوان کوکوزنان دشت کربلائی در عرصه گلشن عیان آمد.ر)

۱- . به علت عقب ماندن سال قمری از شمسی، یکسال حذف شده و این تقارن باعث گردیده که بهاریه ۱۲۲۰ در هیچ یک از نسخه های این کتاب نیاید؛ چرا که این سال در فروردین آغاز و چون قمری محاسبه می شده در اسفند تمام می شده است و بدین ترتیب یکسال حذف شده است و در هیچ یک از نسخ ملی، ملك و مجلس موجود نیست. (م)

۲- . مجلس:- (کیفیّت)

۳- . ملی: (حسن)

۴- . ملی: (جغدی)

۵- . ملی و مجلس: (آزار)

شاهنشاه با داد (۱) و دیـن که طینت (۲) پاکش سرشـته از ارادت خاندان حضـرت سیّد المرسلین است، رعایت ادب (۳) را، بر اورنـگ جلوس پای ننهاد و (۴) روزی چنـد صـلای تعزیه داری جنـاب خـامس آل عبا- علیه التحیه و الثنا- را در داد. به جای شیلان نوروزی، فقرا و ملهوفین را بر سـر خوان روزی دعوت کرد و پس از انقضای ایّام مصـیبت روی به انجام مهام بر مملکت آورد.

چون قرار سـلطنت ایران، خاصه در عهـد دولت این سلسـله رفیع الشأن بر این است که همواره چهار وزیر با تدبیر جالس مسـند دفترخـانه سپهر نظیرنـد و در حقیقت بنیـان دولت خـداداد را چهـار رکن دلپـذیر: اوّل وزیر اعظم است که رشـته مهمـات شور مملکت و عزل و نصب ولات و بیگلر بیگیان و سـران و سرکردگان و حکّام و میران دربار و هر ناحیت و امورات لشکرکشی و مملکت گیریش در دست. دویّم وزیر استیفـای ممالـک که در قرار معاملات و تشـخیص جمع و خرج (۵) و وجوه پیشکش و مالیات حکمران بر هر بلند و پست است. سـیّم وزیر دار الانشا که در عرف دیوانیان معبّر از منشـی الممالك و کارفرمای تحریر نـامه جـات دول خـارجه و فرامین قضـا آیین و ملفـوفه جـات قـدر تضـمین است. چهـارم وزیر عسـکر که مباشـر امور لشـگر و رسانیـدن مواجب و علوفه سـپاه مظفر و خواندن افراد سان در حضور خسـرو گردون توان و تغییر و تبدیل غایب و متوفی حشـر انجم قران می باشد، در آن اوقات تشـریف وزارت اعظم بر قامت قابلیت جناب مشـیر افخم میرزا محمد شـفیع اصـفهانی [۱۴۵] ثم دار المرزی راست بود و حضـرت میرزا رضـا قلی نوایی را ذو الریـاستین عمـل بود؛ هم در امورات وزارت استیفـای ممالك دخـل و تصـرف می نمود و هم وزارت دار الانشا به عهـده او محول و به جهت تزیین نـامه جات (۶) و فرامیـن مهر از گنجینه خاتم سـلیمان زمین می گشود. میرزا هـدایت الله تفرشـی قمی که سیّدی جلیل النسب بود، وزارت عسـگر را داشت و همت بر انتظـام کـار لشـگر می گمـاشت. رای ممالک آرا چنان تعلق یافت که وزیری با دیانت به جهت استیفای ممالك برگزینـد و بر اورنگ خلافت آسوده از جمع و خرج مملکت و قرار کار سپاهی و رعیت آسوده نشیند. از این که جناب حاجی محمد حسین خان بیگلر بیگی اصفهان وت)

۱- . ملی: (بامداد)

۲- . ملی: (دین)

۳- . ملی: (ادیب)

۴- . مجلس:- (و)

۵- . ملی: (چرخ)

۶- . ملی و مجلس: (نامجات)

مضافات، از بدایت دولت سلطان شهید تا آن زمان خدمتگزار دربار این دولت رفیع الشان [بود] و شاهنشاه صاحبقرانش در هر مرحله از مراحل عقل و فطانت و کارگزاری و عاقلی و عاملی و حسن سلوک، آزمایشی شایان (۱) کرده بود، لهذا معزی الیه را از دار السلطنه اصفهان احضار و قامت قابلیتش را به تشریف وزارت استیفای ممالک و لقب بلند امین الدوله گی آراسته، ولد اکبرش عبد الله خان را که مصداق (الولد سرّابیه) است، در دار السلطنه اصفهان بیگلر بیگی فرمود. حضرت (۲) میرزا رضا قلی نوایی را خدمت وزارت دار الانشای همایون معیّن آمد و اهالی دورونزدیک را قرار این مهمات مبرهن شد.

چون در اواسط سنه ماضیه، سلیمان خان قوانلوی قاجار ازین سرا به سرایی دیگر نقل نمود و وجود لشگرکشی در رکاب ظفر مآب ضرور بود، لهذا حسین خان سردار خراسان و حاکم نیشابور را از آن جا احضار، و محمد خان دولوی قاجار، که چندی حاکم کزاز و ملایر بود، به نیابت خراسان و سرداری آن سامان برقرار و روانه آن دیار شد.

بعد از فراغ ازین مهام، فرامین قدر آیین به احضار لشکر انجم قرین از صدر خلافت صادر و هر فوجی در موعدی مقرّر به دربار سپهرمدار حاضر آمد. شاهنشاه مظفر دفع روسیه بداختر را کمر همت بربست و در روز جمعه بیست و پنجم شهر ربیع الاول سنه مزبوره به عزم چمن سلطانیه بر بارگی شوکت برنشست. پس از روزی چند آن چمن بهشت مانند، مضرب سرادقات جاه وجلال شد و اردوی ظفر شکوه از وجود شیران بیشه هیجا، مالامال آمد.

ذکر شمه [ای] از احوال و اوضاع مملکت فرانسه و سبب دوستی و مراوده ایشان با دولت علّیه ایران

و آمدن موسی (۳) ژوبر سفیر و تعیین میرزا محمد رضای منشی قزوینی به سفارت آن کشور بی نظیر

مملکت (۴) فرانسه که یکی از قرالات معظم فرنگ است، حدود اربعه آن از طرفت)

۱- . ملی: (شاهان)

۲- . ملی: (حضرات)

۳- . موسیو

۴- . ملی: (و مملکت)

شمال به مملکت ندرلانده (۱) متصل و بحر رینو (۲) میان حد است و از طرف مشرق ایضا نهر مزبوره و کوه الپه (۳) که بسته به خاک ایتالیاست. از طرف جنوب بحر سفید روم و کوهستانات پرنه (۴) از طرف مغرب دریای محیط. (۵) بعدش از خط استوا از نقطه سمت جنوب تا نقطه (۶) جانب شمال، چهل و دو درجه تا چهل و هشت درجه است. مسافت این طول، دویست و ده فرسنگ [۱۴۶] و عرض آن دویست و هشت است. جمعیتش موافق تحقیق، شصت کرور می باشد. هوای سمت جنوبش به غایت لطیف و سالم است. فواکه متنوعه اش بی نهایت ممتاز، خاصه انگور که از تعریف بی نیاز است. معادن مس و سرب و نقره اش با برکت است و اهلش به غایت هنرمند و شجاع و پر صنعت. از قرار تصدیق جماعت انگریز، در فنون علوم غریبه با ایشان برابرند و در جمیع صنایع بعد از قرال انگریز، از جمیع قرالات بهتر.

مقرّ ایالت آن مملکت شهر پاریس (۷) است که عروس شهرهای ممالک اروپاست.

کتابخانه و تعلیم خانه و تماشاخانه به قدری در آن مملکت ساخته اند که از تعریف بیرون است. نهر سنا (۸) از وسط آن جاری است و تخمینا یک فرسنگ راه بر روی رودخانه (۹) پل های متین و جسرهای رزین بنا نهاده اند. از اطراف ولایات شاهان و شاهزادگان و اشراف و اعیان و عموم مردم، خرج ها می کنند و به آن شهر می روند و مشغول تماشا و عیش می شوند.

در اطراف آن مملکت، چه در کنار دریا، چه در خشکی سمت اروپا، بنادر و کشتی گاه فراوان مرتّب است و سکنه آن مملکت به اطراف ممالک آمدورفت می نمایند و کل آن مملکت را یک پادشاه حکم گزار است. لقب پادشاهان آنجا، روی (۱۰) مثل کینگ و زار که لقب سلاطین انگریز و روس است. از ابتدا طایفه لویی (۱۱) در آن جا سلطنتی)

۱- . هلند

۲- . دریای شمال، مجلس: (ینو)

۳- . آلپ

۴- . بحر سفید روم: دریای مدیترانه؛ کوهستانات پرنه: کوه های پیرنه

۵- . فرانسه از شمال محدود است به دریای شمال و دریای مانش، از مغرب به اقیانوس اطلس، از جنوب به اسپانیا و دریای مدیترانه، از مشرق به ایتالیا، سوئیس، آلمان و بلژیک (در زمان نگارش این کتاب، بلژیک جزو خاک فرانسه بود).

۶- . ملی:- (سمت جنوب تا نقطه)

۷- . ملی: (یاربس)

۸- . رود سن

۹- . مجلس: (خانه)

۱۰- . لویی

۱۱- . ملی و مجلس: (لولی)

داشته اند. در سنه یکهزار و دویست و چهار هجری، اهالی مملکت شورش کرده روی شانزدهم (۱) را که از طایفه لویی (۲) بود، بکشتند و قرار کار بر جمهوریت و مشاورت (۳) شد. چون این قاعده نظام نگرفت، بعد از اندک زمانی شخصی مسمّی به ناپلیون (۴) که از طایفه بناپورته (۵) بود و بنارالی صاحب عرضه، به سبب بعضی خصال حمیده که داشت، پای بر وساده سلطنت گذاشت. در مدتی قلیل تسلط یافته دعوی اپمپراطوری که عبارت از معنی شاهنشاهی است، کرد (۶). این لفظ در لغت فرانسه به معنی شخصی است که بزرگ چندین طایفه مختلفه باشد.

با جماعت روسیه محاربات عظیم نموده شهر مسقو را گرفته بعد از تاراج آتش زد و از بی آذوقه گی و شدت برف، قشونش اکثر تلف شده، برگشت. در سال یکهزار و دویست و نه که سلطان شهید ولایت تفلیس را مسخّر ساخت و به غارت و اسر پرداخت.

این خبر در عالم منتشر شد و ناپلیون نیز ازین داستان مطلع و مخبر آمد. چون با جماعت روس دشمنی داشت، سلطان شهید را که دشمن روسی بود دوست خود پنداشت؛ عهدنامه های سابق را که قرال فرانسه با دولت صفویه بسته بودند، مصحوب یک دو نفر معتمد کرده به رسالت ایران فرستاد.

از قضای اتفاقیه [سفیران فرانسه] وقتی رسیدند که قضیه شهادت سلطان شهید واقع و شاهنشاه صاحبقران هنوز از دار العلم شیراز نیامده و جالس سریر سلطنت وقایع نشده بود. مرحوم حاجی ابراهیم خان [۱۴۷] اعتماد الدوله به جهت عدم اطلاع ازین گونه اوضاع، جوابی سرسری به آنها داده روانه [کشورشان] نمود.

داستان شورش جماعت وهابی که در سنه یکهزار و دویست شانزده اتفاق افتاد.

از قراری که ذکر شد- اسماعیل بیک غلام بیات در بدایت سنه یکهزار و دویست و هفده به جهت همین مقدمه وهابی و گفتگوی با سلیمان پاشای وزیر به دار السلام بغداد روی نهاد. داود نامی از ارامنه بغداد که بالاخره از صاحبقران اعظم لقب بلند خانی یافت ود)

۱- . لویی شانزدهم

۲- . ملی و مجلس: (لولی)

۳- . ملی: (شاورب)

۴- . ناپلئون

۵- . بناپارت

۶- . ملی:- (کرد)

تاجر بود و در مملکت فرانسه آمدورفت می نمود، نزد اسماعیل بیک آمده بعضی نوشته جات به خط فرانسه ابراز نموده گفت که من از جانب ناپلیون به سفارت ایران مأمورم. بنابر این ادعا به اتفاق اسماعیل بیک به دار الخلافه طهران آمد. چون صدق و کذب این معنی درست معلوم نبود و احدی نیز از خط فرانسه اطلاعی نداشت، متعرض جواب نشدن هم خلاف تعارف و انسانیت می نمود، لهذا جوابی علی الرسم نوشته و خواجه داود را لقب خانی بر سر هشته، روانه نمودند.

درین سال که یکهزار و دویست و بیست هجری است، موسی ژوبر نامی از دولت فرانسه به ایلچی گری ایران آمد. پاشای بایزید به سبب موافقت دولتین روم و روس موسی ژوبر را در بایزید محبوس و اموالش را مضبوط و دو نفر از همراهانش را مقتول ساخت. نوّاب نایب السلطنه العلیه عباس میرزا بعد از اطلاع، کس فرستاده او را رهانیده با عزّتی شایان به چمن سلطانیه که مضرب خیام با احتشام بود، رسانید [و] داود خان مزبور نیز به همراهی او همت بر مراجعت ایران گماشت.

خلاصه مطلب موسی ژوبر این که: ما و شما هردو با روسیه دشمن می باشیم، باید به قاعده متداوله باهم دوست باشیم. مطلب دیگر این که، لقب ایمپراطوری هریک از پادشاهان قرالات فرنگ را تا دو دولت بزرگ ایران و روم تصدیق نکنند، در سایر دولت های فرنگ ممضی نخواهد بود؛ بنابرآن، زبانی خواهش نمود که شاهنشاه صاحبقران در نامه همایون، ناپلیون را به خطاب ایمپراطوری ممنون فرمایند.

چون اولیای دولت انگریز در وقت سفارت محمد نبی خان شیرازی- از قراری که سابقا اشاره شد- در باب دفع روسیه تن به امداد در نداده بودند، جماعت فرانسه در دشمنی با روس از ایشان زیاده و امداد را آماده می نمودند؛ لهذا جوابی با صواب به او داده شد و متمنّیاتش بر طبق قبول نهاده میرزا محمد رضای قزوینی منشی دیوان اعلی که چندی وزیر نوّاب شاهزاده محمد علی میرزا بود، به اتفاق او به آیینی شایسته سفارت فرانسه را آماده آمد. وضع سفارت مشار الیه- انشاء المجیب- عنقریب در جای خویش مرقوم کلک فصاحت کیش خواهد شد.

ذکر قتل ابراهیم خلیل خان در قراباغ و اختلال کار آن جا و تعیین امرا و لشکر و احوال آن کشور

در چمن سلطانیه به عرض واقفان سدّه ستیّه رسید که بعد از قتل ایشپخدر در بادکوبه و فرار شفت در میان پشت ساری و اطمینان مصطفی خان طالش، ابراهیم خلیل خان از کرده خود پشیمان و در ثانی (۱) حق پرستان ملت حنیف را دست به دامان زده و با اهل وعیال از قلعه شوشی برآمده در خارج [۱۴۸] قلعه ساکن و در خیال استیصال روسیه شوشی افتاده است. عریضه [ای] ارادتمندانه به خدمت نایب السلطنه فرستاد او را در درگاه فلک جاه خسروی بر عفو زلات خویش (۲) شفیع ساخته و به طلب امداد پرداخته است.

شاهنشاه صاحبقران بنابر توسط نوّاب معزی الیه جرایم او را به شرط خدمت و جانفشانی عفو فرموده، حسین خان سردار و اسماعیل خان دامغانی و امان الله خان افشار غلام پیشخدمت خاصّه و حاکم خمسه را با قشونی جرّار روانه رکاب نوّاب شاهزاده نموده حکم فرمود که به هر خدمتی از سرکار شاهزاده مأمور شوند، پردازند. بالجمله نوّاب شاهزاده قبل از وقت، فرج الله خان شاهیسون و ابو الفتح خان جوانشیر را با فوجی از دلیران آذربایجانی به امداد ابراهیم خلیل خان فرستاد که شاید ورود این دو، (۳) استیصال مایور شوشی را بهانه شود.

جعفر قلی خان، نبیره ابراهیم خلیل خان، که عداوتی با ابو الفتح خان عمّ خود داشت، خاک بر فرق مروّت انباشت و ارادت ابوّت را برکنار گذاشت، قبل از آن که عمش به امداد برسد، در چهار ساعتی شبی از شب ها مایور روسی را از شوشی با سیصد نفر صالدات از راه خانه خود آورده، در خارج قلعه بر سر ابراهیم خلیل خان ریختند و آن پیر بینوا را با همشیره سلیم خان شکّی که زوجه او بود و دخترش که زاده از همشیره همای خان لگزی است و جمعی دیگر از اناث و ذکور، خون ها با خاک آمیختند. بعد از صدورر)

۱- . عبارت (در میان پشت ساری و اطمینان مصطفی خان طالش، ابراهیم خلیل خان از کرده خود پشیمان و در ثانی) در نسخه ملی موجود نیست و از نسخه مجلس و ملک اقتباس شده است.

۲- . ملی:- (خویش)

۳- . ملی: (در)

این مقـدمه کـار ایلاـت قراباـغ بالمرّه از هم ریخت و هر طایفه [ای] به دامان یکی از ولـدان ابراهیم خلیل خان آویخت. عجاله مایور روسـی ضبط قراباغ و ایلات را به عهـده مهـدی قلی خان ولـد خان مقتول محول کرد و خود روی به حفظ قلعه شوشـی آورد.

نوّاب شاهزاده بعد از استماع این اخبار و (۱) قبل از اجتماع لشکر جرار، از دار السلطنه تبریز حرکت و روانه آن ناحیت شد. در در ورود به آق اوغلان خبر رسـید که ینارال نیالسـین با جمعیتی کامل از تفلیس بیرون آمـده و جمعیت گنجه را برداشـته روانه قراباغ و در منزل عسگران توقف کرده است.

نوّاب شاهزاده، احمد خان مقدم را به محافظت بنه گذاشت و خود راه مقابله با ینارال روسـی برداشت [و] در منزل خانشین (۲) تلاقی طرفین (۳) دست داد و چند روز متوالی جنگ ها اتفاق افتاد. چون لشـکر فیروز شاهنشاه ظلم سوز در رکاب نبود، شاهد فتحی رخ ننمـود. نوّاب اشـرف مراجعت و در منزل حسن و حسـین فرود آمـد. سـرداران بـا اعتبـار که بـا قشونی جرّار از دربـار خسرو معدلت مدار مأمور به رکاب شاهزاده عالیمقدار بودند، رسیدند و نوّاب اشرف را مایه اطمینان خاطر گردیدند.

از این که مصـطفی خـان شـیروانی از راه شـیطنت و نـادانی بـاز رهنورد وادی جنایت رانی گشـته و با روسـیه ساخته بود، لهـذا اسـماعیل خان دامغانی و امان الله خان افشار حسب الامر شاهزاده با قشون آماده به غارت شـیروان تاختنـد و در مـدتی قلیل آن سرزمین نبیل را سرمنزل جغدان ساختند. امان الله خان افشار در آن سفر دلیری ها کرد و از تربیت شاهنشاه مظفّر جوهر رشادت خود را ظـاهر آورد. بالجمله [۱۴۹] این دو سـردار نامـدار آنچه لازمه خرابی بود در آن سـرزمین کردند و ایلات آن جا را کلّا کوچانیـده به دست عطـاء الله خـان شـاهیسون که حسب الامر شاهزاده با ایشان همراه بود سپردنـد و به محال قراچه داغ و مغان آوردند.

نوّاب شـاهزاده چنـدی در آن حوالی به جهت قرار کار اهالی متوقف بود و نظم هر جایی را به احـدی محول نمود و در ساعتی سعد نزول اجلال به دار السلطنه تبریز فرمود.

از دربار خلافت، نوّاب شاهزاده و همراهان در ازاء خدمات شایان، مورد الطاف بی کرانن)

۱- . ملی:- (و)

۲- . ملی: (جانشین)

۳- . مجلس: (فریقین)

و قرین افتخار و اعتبار فراوان شدند.

حضرت صاحبقران بعد از استماع خبر قتل ابراهیم خلیل خان به سبب رعایت صبیّه محترمه اش که در سلک جواریان بود، بسیار اظهار دلتنگی فرمود. این قطعه از زاده های طبع مولف در تاریخ قتل او ثبت افتاد.

لمولفه:

کشته شد پیر کهن خان جوانشیر از قضاآن که اندر قتل او هر نوجوان پیر آمده

حاکم ملک قراباغ است و ابراهیم خان بر همه ایل جوانشیر از حسب میر آمده

در میان او راست از اسم و لقب لفظ خلیل وین مرّکب نام در عزت چو اکسیر آمده

آن که اندر زندگی یک چند شد ترسا روش از سعادت باز اندر دینش تغییر آمده

نو مسلمانی بکشتند از جفا اهل نفاق وین شهادت خود دلیل عفو تقصیر آمده

دوستانش نی غمین (۱)تنها از این الم چرخ دشمن نیز از این کار دلگیر آمده

بعد قتل زادگانش را ملک توقیر کردعالمی شان ز التفات شاه تسخیر آمده

زاده عصمت نژادش (۲) در حریم سلطنت همچو بلقیسی (۳) که جم را طرفه نخجیر آمده

در سزای قتل ناحق جرم او بخشید حق قتل بهر بخشش هر جرم تدبیر آمده ی)

۱- . ملی: (همین)

۲- . ملی: (تراوش)

۳- . ملی: (تفلیسی)

چون که آن خان جوانشیر از قضا مقتول شدخاوری تاریخ وی خان جوانشیر آمده (۱)

ذکر دارایی نوّاب محمد علی میرزا در سرحدات عراقین عرب و عجم و تاخت وتاز [به] سرحد روم و سایر اوضاع آن مرزوبوم

در وقایع سال قبل ایراد شد که عبد الرحمن پاشای بابان به سبب سوء سلوک علی پاشای وزیر بغداد با ایل و اتباع خویش، که قریب به پنجهزار کس بود، پناه به آستان مروّت نشان آورده در حدود کردستان و محال سنقر توقف کرد.

میرزا محمد صادق مروزی، وقایع نگار و داروغه دفترخانه قضا آثار، به اتفاق احمد چلبی، معتمد علی پاشا به جهت استقلال کار عبد الرحمن پاشا از چمن اوجان راه بغداد سپرد. علی پاشا از فرط غروری که داشت، به عذرهای ناموجه متمسّک گشته وقایع نگار را وقعی نگذاشت و خالد پاشا را به ایالت ولایت شهرزور گماشت. در ثانی معتمدی از خود و پیشکشی فراوان به دربار همایون گسیل کرد و به معاذیر (۲) مزوّرانه، صاحبقران مروّت شعار را بر سر کار آورد. در همان اوقات شاهنشاه جم جاه، عبد الرحمن پاشا را از کردستان به درگاه معدلت نشان احضار نمود و به اعطای شمشیر و کمر خنجر مجوهر و خلعت آفتاب پیکر، بر و میانش را قرین انواع اصطناع (۳) و افتخار نموده به ایالت ولایت شهرزورش سرافراز داشته روانه فرمود. به امان الله خان والی کردستان [۱۵۰] نیز اشاره شد که بر استقلال او در شهرزور همت گمارد او را جالس مسند ایالت آرد.

بالجمله خالد پاشا از وقوع این واقعه از شهرزور به بغداد گریخت و عبد الرحمن پاشا در ولایت مستقل گشته، بیشتر از پیشتر به دامان حمایت اولیای دولت قاهره آویخت. علی پاشا به فکر چاره کار افتاد و عبد الرحمن پاشا خیالات مزوّرانه او را پی درپی به دربار همایون عرضه داد.ی

۱- . ملی: (خاوری تاریخ جان جوانشیر آمده)

۲- . عذرهای

۳- . مقرب ساختن، نیکویی

از این که حزم دوراندیش خسرو (۱) معدلت کیش مقتضی تدارک کار و امورات ولایات خوزستان را نیز به سبب مخالفت اعراب با یکدیگر اختلالی بی شمار بود و وجود یک نفر از دراری بحار سلطنت به جهت انتظام آن صفحات سزاوار می نمود، لهذا فرمان مرحمت نشان و خلعت آفتاب ارکان دارایی آن ولایت از کرمانشاهان تا خاک بغداد و از حدود بصره تا قصبه خرّم آباد به نوّاب شاهزاده رویین تن دشمن (۲) شکن محمد (۳) علی میرزا مرحمت و او را صاحب اختیار سرحدات عراقین عرب و عجم لقب داده و اسباب ایالت و شوکت، از قبیل سراپرده پنج سری و توپ خانه و علم سنجری به او عنایت [فرمود] و از امرای قاجار ابراهیم خان دولو و محمد علی خان شامبیاتی به التزام رکاب او نامزد و در دهم شهر جمادی الاولی (۴) از چمن سلطانیه روانه آن ناحیت شد.

علی پاشای وزیر دار السلام بغداد از ایالت شاهزاده در آن بلاد، بیشتر به خیالات دورودراز افتاد. دوستی قدیم را که در میان دولتین علیّتین برقرار بود، به کنار نهاد و بدون ملاحظه عاقبت کار، جسارت ورزیده و قشون پادشاهی را گرفتار دعوای روس و اوزبک (۵) و افغان دیده به اعتقاد خویش عرصه را خالی اندیشید. لهذا به جهت دفع عبد الرحمن پاشا و بعضی خیالات زاده از ماده سردا، با معادل سی هزار سپاه غدّار از رومی و اعراب و اکراد و توپ خانه صاعقه کردار از بغداد حرکت و به منزل زهاب وارد گردید و سلیمان پاشای کهیا را که خواهرزاده او بود، با معادل پانزده هزار نفر از جماعت اعراب و غلامان گرجی به دفع عبد الرحمن پاشا به صوب شهرزور فرستاد و خالد پاشای حاکم سابق شهرزور و سلیمان پاشای متسلّم کرکوک و کوی و حریر را به مرافقت کهیا رخصت داد. عبد الرحمن پاشا با ایشان فی الجمله زدوخوردی کرده به درستی شکست خورد و باز روی به کردستان آورد.

علی پاشا از ظهور این لطیفه، ناگهان خبط دماغش زیاده شد و از زهاب قدم جسارت پیشتر نهاده و در ورود به طاق گرّا (۶)، که فصل مشترک بوم ایران و روم است،د)

۱- . ملی: (جر)

۲- . مجلس: (تهمتن)

۳- . ملی:- (محمد)

۴- . ملی: (الاول)

۵- . ملی: (اورنگ)

۶- . طاق گرا، گردنه ای است در جاده کرند به سرپل ذهاب (حدود حلوان قدیم) بین آبادی سرخه دیزه و پاطاق، (ادامه پاورقی در صفحه بعد)

شکست دوستی دو دولت علّیه را آماده گردید. این افسانه در چمن سلطانیه به عرض دارای بهیّه رسید و نوروز خان قاجار عزّ الدینلوی میربار با سپاهی خونخوار، به التزام رکاب شاهزاده عالیمقدار و تاخت وتاز نواحی بغداد مأمور گردید.

نوّاب شاهزاده فیروز بخت در بلده طیبه همدان از احکام صاحبقران با تاج و تخت و تعیین سپاهی [۱۵۱] انجم رخت، قرین افتخاری سخت گشته بلا تأمل ایلغارکنان عازم و در منزل کرند کرمانشاهان اقامت گزین گردید. علی پاشای وزیر ازین حسن تدبیر اندیشه مند شده و از کنار طاق گرّا حرکت کرده در کنار رود سیروان که میانه (۱) شهرزور و بغداد است، رخت کشید. برحسب امر نوّاب شاهزاده، نوروز خان عز الدینلو و محمد علی خان شامبیاتی با ده هزار سوار از اکراد مدانلو و جهان بیگلو و اتراک قراگوزلو به تاخت وتاز بلوکات و قری و قصبات بغداد رفتند و از زهاب تا بعقوبه (۲) را طولا و از بعقوبه تا مندلیج (۳) را عرضا به جاروب نهب و غارت رفتند. فتاح پاشای حاکم زهاب بیرون آمده جسارت به جنگ ورزید و بالاخره سودی نبرده به علی پاشا ملحق گردید.

دختران ماه پیکر و زنان حورا منظر و پسران رشک شمس و قمر، اتراک بی باک را اسیر آمدند و اردوی شاهزاده را از آتش چهر تابناک رشک کره اثیر کردند.

ذکر دعوای سرداران این دولت علیه با سلیمان پاشای کهیا و گرفتاری او به کمند غازیان توانا و عزیمت جناب مجتهد زمان شیخ محمد جعفر نجفی به شفاعت آن نادان و سایر اوضاع آن سامان

چون علی پاشای وزیر در آن عزیمت به جز چاره عبد الرحمن پاشا، خیالاتج)

۱- . ملی: (سایه)

۲- . مجلس: (یعقوبه)

۳- . مجلس: (مندلج)

دیگر نیز در نظر داشت و نوّاب شاهزاده را (۱) سایر گرفتاری های امور آن سرحدات، به فکر کار او نمی گذاشت، لهذا صاحبقران گردون توان انجام این کار را عزمی دیگر فرمود و سپاهی جداگانه بعد از روانه داشتن نوروز خان به آن سامان روان نمود. فرج الله خان آدخلوی افشار نسقچی باشی (۲) که مرّیخ با صلابت را از هیبت تبرزینش، اعضا متلاشی بود، با محمد ولی خان قاسملوی افشار، داماد وی و صفیار خان کرد بچّه افشار با هزاره جات سواره ایشان مأمور حدود شهرزور (۳) گردید که به مرافقت امان الله خان اردلانی والی کردستان، عبد الرحمن پاشای بابان را مجددا بر مسند ایالت آن ولایت متمکن سازند و به قدری که ممکن است به خرابی و غارت آن مرزوبوم تا حدود کرکوك و موصل پردازند. مأمورین از چمن سلطانیه به قانونی شایسته روانه و این معنی جسارت علی پاشای دیوانه را بهانه شد.

سلیمان پاشای کهیا به اغوای خالد پاشا و اذن علی پاشا با سپاهی توانا و توپخانه [ای] کوه بنا متهوّرانه از حدود شهرزور قدم جسارت پیشتر نهاده در کنار بحیره مریوان، که آخر حد کردستان است، او را با سپاه ظفر پناه ایرانی مقابله دست داد.

فرج الله خان و امان الله خان توسل به اعانت خلیفه بلافصل- صلوات الله علیه- برده و توکل بر بخت بلند شاهنشاه جزو و کلّ کرده، میسره سپاه را که در برابر میمنه خصم کینه خواه است، به وجود هزاره جات افشار آراستند و در میمنه، جنود اردلانی و کردستانی به کینه خواهی برخواستند. در جناحین محمد ولی خان افشار و صفیار خان کردبچه شتافتند و فرج الله خان و امان الله خان در قلب لشکر قیامت اثر آرام یافتند. [۱۵۲] از آن طرف سلیمان پاشای کهیا یاری (۴) از بطن ظاهری امام حنیفه و یاوری از سه خلیفه هنگامه آرای یوم سقیفه جستند و با غلامان گرجی و سپاه رومی در مقابل خیل افشار صف آرای گشتند و خالد پاشا (۵) و سلیمان پاشای متسلّم کرکوك با اعراب و اکراد در برابر جنود اردلانی ایستاده، از جان گذشتند.ه)

۱- . ملی:- (را)

۲- . نسقچی باشی، ریاست میر غضبان یا دژخیمان را داشته است. (سازمان اداری حکومت صفوی، ص ۱۵۵).

۳- . امروزه شهرپزور، سلیمانه خوانده می شود و در مرکز کردستان عراق، نزدیک به مرز ایران در غرب پنجوین واقع است.

۴- . مجلس:- (یاری)

۵- . ملی: (پاشاه)

در بـدایت از طرفین سـفرای تیر دل دوز آمدورفت نمود و جوابی با صواب از هیچ طرف نشـنود. مهره های (۱) آتشین تفنگ، پی درپی قـاطع عروق رومیـان بی ایمـان شـدی و روشـنان افلاـک از جسـارت آن قوم بی باک انگشت حیرت به دنـدان گزان بـدی. مبـارزین جانبین یک یک و ده ده و فوج فوج (۲) در حومه میـدان اظهـار هنر را دست به (۳) تیغ و سـنان بردندی و در آخر کار دستبازی، خون های یکـدیگر خوردنـدی. گرز البرز کوب، بازو و برز دلیران را نرم ساختی و نرّاد قضا از بروز نقش شش و پنج، مهره بخت حریفان دغا را در تخته میدان به شـش در انداختی. پس از اندک زمانی شیران افشار را خون غیرت در عروق به جوش آمـد و کوس رویین، تحریک آن دلیران را به حمله وری در خروش. به یکبار [ه] از میسـره تیغ انتقام آختنـد و به میمنه دشـمن که کهیـا در آن انجمن بـود، تاختنـد و از مـدد تیغ بی دریـغ و خنجر آب پیکر، به سـرافشانی و سـینه شـکافی پرداختند.

سلیمان پاشای کهیا که در میمنه قرار داشت، تیپ خود را متزلزل دید و آن گرج رومی نژاد را قزلباشی به خاطر رسیده به سوی میمنه عنان گرای گردید. با فوج میسـره، که سـلیمان پاشای متسلّم در آن قوم مسـخره بود، حمله کنان روی به میمنه سپاه ظفر عنان نمود؛ به قدری که در حوصله گمان گنجد، دلیری ها کرد، ولی بالاخره سودی نبرد.

دلیران سـپاه ظفر پنـاهش، از میمنت بخت شاهنشـاه آگـاه، به کمنـد دلاـوری اسیر نمودنـد و در عقب آن قوم رو به مثـال پای دلاوری گشودنـد. از یک طرف تا حوالی اردوی علی پاشا و از طرفی تا قری و قصبات کرکوک و موصل، مردان ایشان تا در خوابگـاه عـدم با شاهـد اجل پیوسـته و جوانان به کمنـد اسار بسـته آمدنـد. شـمار کشـتگان (۴) از سـه هزار گـذشت و تعـداد گرفتاران از آن زیاده گشت.

دانایـان داننـد که همین طـایفه بـا نادر شاه افشار که پادشاهی قهار بود، در همان دیار چه کردنـد؛ و الحمـد لله و المنه که برابر یک دو نفر از چاکران دربار شاهنشاه تاجدار تاب مقاومت (۵) نیاوردند.

لمولفه:

آنچه نادر با سپاه خویش نتوانست کردچاکر او یک تنه در مرز کالنجر کند ت)

۱- . ملی: (بشنود مهرهای)

۲- . مجلس:- (فوج)

۳- . ملی:- (به)

۴- . ملی و مجلس: (کشته گان)

۵- . ملی: (مقاهت)

علی پاشای وزیر از این وهن عظیم، عنان حوصله از دست داد و بار فرار (۱) بر بختی ادبار بسته تا حوالی بغداد در جایی نایستاد (۲). عنان گیری سپاه ظفر اندیش و عفو جرایم خویش و خلاصی کهیا و اسرای بدکیش را دست ضراعت به دامان شفاعت جناب اعلم المجتهدین شیخ محمد جعفر نجفی- رحمه الله علیه- زده آن جناب را از نجف اشرف به معسکر خویش آورد و به اردوی نوّاب شاهزاده دلیل شد. سرکار اشرف، مقدم آن فاضل محترم را مغتنم شمرد و سپاه کینه خواه [۱۵۳] را از دستبرد منع، و اسرای اعراب و رومی را به خاطر خوبی آن جناب، آزاد کرد. چون کهیا مردی نامی بود، ترخیص او را موقوف به اذن حضرت صاحبقرانی نمود. بالجمله آن جناب را مقضیّ المرام و شادکام به صوب مقصود روان و سلیمان پاشا و متابعان او را با غل وزنجیر به همراهی فوجی از یلان دلیر به صوب اردوی کیوان پوی شتابان نمود.

خاقان مروّت نشان، مراتب جان بخشی پیشه کرده و زنجیر از گردنش برداشته از فرط عنایت او را به جناب، میرزا محمد شفیع وزیر سپرد. دلاوران هریک به قدر مراتب از خلعت و انعام بی کران بهره یاب و شاهزاده آزاده مجددا به دارایی آن ملك و عزیمت انتظام عربستان کامران و کامیاب گردید. موکب فیروزی حشر، با دو جهان فتح و ظفر، از چمن سلطانیه حرکت و در بیست و دویّم شهر جمادی الثانی، عرصه دار الخلافه از یمن ورود شاهنشاه مظفر، طعنه زن جنّت آمد. مجدّدا جناب شیخ محمد جعفر- طاب ثراه- استخلاص کهیا را به صوب دار الخلافه پی سپار شد و یوسف پاشای، والی ارزنه الروم نیز فیضی محمود افندی معتمد خود را به توسط نوّاب نایب السلطنه به جهت انجام همین کار فرستاد.

صاحبقران شریعت پرور، سلیمان پاشای کهیا را به رعایت جناب شیخ محمد جعفر تربیت نمود و قامت بالیاقتش را به تشریف ایالت عراق عرب مزیّن فرمود.

فرمان و خلعت پاشایی ولایت شهرزور بابان نیز به افتخار عبد الرحمن پاشا صادر و میرزا محمد صادق وقایع نگار مروزی نیز در ثانی به جهت قرار بعضی از امور به موافقتد)

۱- . ملی: (قرار)

۲- . ملی: (بایستاد)؛ مجلس: (نه ایستاد)

سلیمان پاشای مذکور به دار السلام بغداد سایر آمد. تاریخ گرفتاری کهیا از کلک مولف تراوید و یادگار را درین صحیفه نامی ثبت گردید.

لمولفه:

ز پاشای بغداد مأمور آمدسلیمان که می کرد او را وزیری

به دعوای شهزاده شیر صولت سزاوار ایوان و گاه امیری

محمد علی میرزا آن که داردخیال خیالی ضمیر ضمیری

برابر شد آن سگ به آن شیر صولت ز روباه میمون نه دعوّی شیری

نه کنّاس را دعوتی با کلابی نه زرباف را نسبتی با حصیری

شکست آن سپاهش ز یک عزم دارانکردش ز رومی کسی دستگیری

ببستند دستش دلیران ایران اسیر آمد آن ناتوان از فقیری

ز بخت شهشاه و از پور رادش شکستند خیلی کبیر از صغیری

غرور دلیری کند کار مشکل درین کار بس کرد کهیا دلیری

رقم خاوری کرد تاریخ دعواز کیها بدان این شکست اسیری

ذکر تسلط جماعت روسیه از روی تغلّب [۱۵۴] به ولایت مغصوبه از آذربایجان و سرداری و ایالت حسین خان قاجار قزوینی

در آذربایجان و ایروان (۱)

این معنی محقق است که جماعت بدعاقبت روسیّه روسیه از روزی که پای به خاک گرجستان و حدود آذربایجان نهادند، هیچ یک از ولایات را به ضرب وزور نگشادند. شهر تفلیس را گرگین خان والی- از قراری که ذکر شد- در گشود و ایشپخدر ولایت گنجه را به سبب حرام زادگی نصیب بیگ (۲) شمس الدینلو و ارامنه آن جا مفتوح نمود. قلعه شوشی را به سبب خرافت ابراهیم خلیل خان جوانشیر تصرّف کردند و هر یک از ولایات آن طرف رود ارس را به نهجی که ایراد می گردد، به حیله و تزویر به دستب)

۱- . ملی: (ایران)

۲- . ملی: (نصب)

آورند.

خدای توانا داناست که از وفور تعدیات ایشان به اهالی این ولایات، چه نوع سلوک شد و فوج فوج اهالی از ادانی و اعالی (۱) با اهل وعیال، آواره به هر شهر و بلوک [شدند]. بالجمله بعد از رجعت موکب فیروز سلطانی از چمن سلطانیه به دار الخلافه جاوید مبانی و ورود نوّاب نایب السلطنه به تبریز، ینارالان و مایوران روسیه عرصه را خالی دیدند و هریک به ولایتی عنان گرای گردیدند.

ابو الغاکوف نام که یکی از مایوران آن قوم بدفرجام [بود] و در حوالی بادکو به توقف و آرام داشت، اهالی آن جا را تحریک کرده بر حسین قلی خان حاکم خود شوریدند و آن بیچاره را با اهل وعیال روانه تبریز گردانیدند و ابو الغاکوف را به بادکوبه رسانیدند.

شیخ علی خان قبه (۲) [ای] هم، که در دربند اقامت داشت، در عالم مستی با ابو الغاکوف بنای دوستی گذاشت و او را با جمعی از صالدات آورده در قلعه دربند به اعتقاد خود به معاونت گماشت و پس از چندی از تعدّیات ایشان تاب مقاومت نیاورده و با اهل وعیال فرار نموده روی به داغستانات کرد.

ینارال نیالسین بر سر شکّی رفت و اهل آن (۳) ولایت، سلیم خان حاکم را به تحریک او جواب گفتند (۴). زدوخوردی مردانه با روسیّه کرده و به سبب مخالفت اهل شکّی صرفه [ای] نبرده و اهل وعیال را برداشته به تبریز آمد و برحسب امر والا در ولایت اردبیل ساکن [شد]. ولایت شکی را نیز جماعت روسیه اقامت گزین مساکن و اماکن شدند.

مصطفی خان شیروانی حرام زاده، جمعی از طایفه روس را از گنجه خواست و به دست خود ولایت شیروان را سپرده هنگامه ها آراست. چون با حاکم سالیان عداوت سابقه در میان داشت، جمعی از روسیّه را برداشته روی به آن صوب گذاشت. اهالی آن جا نیز با علی خان حاکم خویش به سبب تحریک مصطفی خان معاند بودند، لهذا شب هنگام دروازه را گشوده روسیّه را داخل نمودند. علی خان حاکم آن جا فرار کرد [و] میر باقر خان برادر مصطفی خان طالش که به حکم نوّاب نایب السلطنه در آن جا بود، اسیرت)

۱- . بزرگ و کوچک؛ پایین و بالا؛ فقیر و غنی

۲- . امروز کوپا خوانده می شود و در جنوب شهر دربند در جمهوری آذربایجان قرار دارد.

۳- . مجلس:- (آن)

۴- . ملی: (گفت)

شد. بالاخره مصطفی خان شیروانی نیز ازین معامله سودی ندیده و به کوه فت فرار نموده در پناه سنگ آرمید.

بالجمله این ولایات آن طرف آب ارس با اهالی آن سرزمین، به دست خود آتشی روشن نمودند و ابواب بلا بر چهره خود و مسلمانان [۱۵۵] آن ولا- گشودند. خلاصه- از قراری که قبل از این ایراد شد- بعد از عزل محمّد خان ایروانی، زمام ایالت ولایت ایروان در قبضه اختیار مهدی قلی خان دولو داده شد و پس از یک سال که درست از عهده این کار برنیامد، یکسال دیگر در کف کفایت احمد خان مقدّم نهاده او هم مثل مهدی قلی خان بود و تدارک نظم آن ولایت را به واجبی نمی توانست نمود. صاحبقران کشورگیر بنابر مداخلات جماعت روسیّه به ولایات آن طرف آب، کار ایروان را نیز خراب یافت و بر حسب امر اعلی، حسین خان قاجار قزوینی سردار سابق خراسان، بیگلر بیگی آن سامان گشته با سامانی شایان به صوب ایروان شتافت. لقب سرداری آذربایجان نیز علاوه منصب ایالت شد و پس از قلیل مدتی از کفایت او ولایت مزبور قرین نظمی بی نهایت آمد.

بخش ۴

بهاریه سال فرخ فال توشقان ئیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و بیست و دو هجری و عزیمت موکب علّیه به چمن سلطانیه

سلطان نظم آرای سپهر اخضر، اعنی خورشید خجسته فرّ درین سال همایون فرّ، بعد از انقضای صفر ساعت و نوزده دقیقه از شب یکشنبه دوازدهم شهر محرم الحرام سنه یکهزار و دویست و بیست و دو از شهر حوت به سلطانیه حمل نقل نمود و سپاه اتراک چهر، گل های حمراوی را به نظم نظامی جدید امر فرمود. سپهبد سندروسی رنگ گلبن صفراوی تن در عوض سپهسالار روسی نژاد بهمن که از صدمه مهره آتشین صاعقه خاراشکن در زاویه عدم پای به دامن بود، به حدود ایران زمین گلشن تاخت و برخلاف سپهسالار دی با کارپردازان ممالك چمن به سازوبرگ موافقت و مصالحت پرداخت.

صوفی نهادان صوف پوش زاغ و زغن از یورش بلبلان ترکی زبان شیرین سخن روی از عالم گلشن برتافتند و سفیران شمال و صبا از اطراف ممالك بحروبرّ به تختگاه خسرو بهار (۱) شتافتند. سردار گلبن رعنا با سروران رومی و روسی صنوبر و چنار بنای دو رنگی نهاد و سلطان ربیع به زیارت روضه مطهّره گلشن پای برگشاد.

شاهنشاه با تاج وتخت برفراز تخت آسمان رخت به جهت میمنت جلوس همایون بخت برآمد و نونهال بخت و اقبال را از سحاب دست دریا نوالش نوبت برگ و بر شد. شاهزادگان منوچهر چهر در پیرامن پیشگاه فریدون ایرج، مهر جای بر جار)

۱-. مجلس: (خاور)

ایستادند و نامداران اطراف و سرفرازان اکناف، تهنیت عید سعید را روی بر خاک امید نهادند. نوبتخانه جمشیدی مبارکباد جشن جمشیدیان زمان را بلندآوا شد و کینه سپهر آبنوسی از صدای توپ های یغمایی رومی و روسی پرنوا. گنجور طبع بلند خسروی را زرپاشی و گوهرریزی پیشه شد و دایه مهرگان پرور را از فقدان پروردگان خویش خون در جگر و خاطر پر اندیشه [گشت].

پس از انقضای بزم شیلان، خیال حراست حول وحوش مملکت و دفع دشمنان دولت [۱۵۶] ابد آیت، خورشیدوار از مطلع خاطر همایون سرزد و از اطراف ولایات سپاهی افزون تر از خیول ثوابت و سیّارات به درگاه سپهر علامات حاضر آمد. یلان دلاور را خون غیرت در عروق حمیّت به جوش آمد و نوبت سنجری به عزیمت چمن قنقرا و لنگ در خروش.

در یوم دوشنبه هفتم شهر ربیع الّاول سنه مزبور، خنگ مجّره تنگ نمودار (۱) توسن سپهر نیلی رنگ از چهره شهریار با فرهنگ مطلع آفتاب تابان آمد. در [بدو] ورود به دار السلطنه قزوین، نوّاب رکن الدوله علی نقی میرزا را به ایالت آن جا برگماشت و دو روزی به جهت انتظام کار شاهزاده، توقف فرموده عزیمت کنان و روز سه شنبه هفدهم شهر مزبور عرصه سلطانیه از نزول موکب منصور، غیرت بهشت رضوان [شد] و شهریاران را ازین عزیمت دل ها در بر سیماب وار لرزان گردید.

لمولفه:

تا کدامین مرز از شیر اوژنان گردد خراب تا کدامین ملک از کندآوران ویران شود

ذکر مأموریت غراف گداویچ به سرداری گرجستانات و طلب مصالحه از دولت علیّه از فرط نیرنجات و تعیین لشکر به محافظت ایروان و آن صفحات

بعد از قتل ایشپخدر سپهسالار روسیه و سایر ینارالان آن ناحیه، مراتب اوضاعز)

۱-. ملی: (نمود از)

اتفاقیه (۱) را به دربار ایمپراطوری اعلام داشتند و دیده (۲) در راه صدور احکام از جانب آن دولت گماشتند. غراف گداویچ نامی را که پیری سالخورده و از قراری که قبل ازین ذکر شده، سال ها در صفحه گرجستانات به سر برده بود، به سرداری مملکت قفقاز روانه داشتند. مشار الیه بعد از ورود به تفلیس از ابتدا اطراف کار را ملاحظه و صرفه و غبطه خود را از هر طرف سنجیده، از این که یوسف پاشای صدر اعظم روم و والی ولایت ارزنه الروم تازه به ایالت آن مرزوبوم موسوم [شد و] در باطن به سبب موافقت دولت عثمانی با ناپلیون پادشاه فرانسه، که با روسیه معاند بود، در ظاهر در خصوص حدود ولایات قارص و آخسقه (۳) و غیره با گداویچ گفتگو داشت و گداویچ آن گفتگو را بالمآل موقوف به دعوای روبه رو می پنداشت، لهذا اصلح چنان دید که با کارپردازان دولت علیه ایران باب مسالمت (۴) کوبد و خس و خاشاک کدورت و ملال را از جاروب موافقت و مصالحت روبد، بلکه به این حیله و وتیره (۵) بر خصم زبردست چیره گشته غبار نقاری که فیمابین دولتین ایران و روس است، بیشتر ازین تیره نیاید. بنابرآن، روسیه قراباغ و شیروان و شکّی را از خصومت و تعرّض به آن حدود و ناحیت ممنوع و استپانوف الیك آکاسی (۶) خود را به جهت اظهار ارادت به دربار کیوان رفعت مرجوع داشت و مراسله [ای] که الکسندر پاولیچ (۷) ایمپراطور روس به جناب میرزا محمد شفیع در باب کار موافقت نوشته و برخی هدایا که ایمپراطور مزبور به جهت جناب معزی الیه انفاذ (۸) داشته بود، به همراه استپانوف کرده همّت بر انجام امر مصالحت گماشت.

پس از ورود فرستاده [۱۵۷] مزبور به درگاه (۹) معدلت دستور در منزل جناب وزارت مآب مسکن نمود و در آن حضرت، مهر از گنجینه این کار مشکل برگشود. اولیای دولت خداداد، جواب او را بدین نمط دادند که: در (۱۰) خصوص موافقت دو دولت قوی آیت، ازین طرف قرین الشرف به هیچ وجه مضایقتی نیست، ولی تا مشت خاکی از حدودر)

۱- . ملی: (اوضاع و تفاقیه)

۲- . ملی: (دره)

۳- . ولایات مزبور امروزه استان های قارص با مرکزیت شهر قارص و آغری ترکیه را در شمال شرق این کشور تشکیل می دهند.

۴- . مجلس: (مسالمیّت)

۵- . وتیره: طریقه، روش

۶- . مجلس: (استپانوف ایشک اکاسی)

۷- . الکساندر اوّل امپراطور روسیه

۸- . ملی: (انفاد)

۹- . ملی: (گاه)

۱۰- . ملی:- (در)

مملکت ایران در تصرف آن دولت باقی است، این مخاصمت نیز باقی [خواهد بود].

شاهنشاه آگاه بعد از روانه داشتن استپانوف، تدبیر گداویچ را، که ناشی از صرفه و غبطه وقت بود، وقعی نگذاشته باز از رکاب فیروزی مآب سپاهی به کردار دریای آب به التزام رکاب نوّاب ولیعهد کامیاب نامزد [کرد و] حکم اعلی چنین شرف صدور یافت که:

این نیرنجات آن پیر گبر روسی را مانند نقش بر آب و موج سراب دانسته، لحظه [ای] از کار احتیاط غافل ننشینند. و حسین خان سردار ایروان را نیز حکم رفت که از حیله و تدبیر آن قوم پر تزویر غفلت نورزیده دقیقه [ای] استراحت نگزینند.

به ملاحظه خیالات باطنی روسیه در باب ایروان، شاهنشاه تاجدار، حسن خان قوللر آقاسی برادر حسین خان سردار را با اشرف خان دماوندی و جمعی از جوانان جانفشان به حراست قلعه ایروان مأمور فرمود و لازمه تأکید در حراست آن قلعه به مأمورین فرمود:

[مصرا]ع:

بخت بیدار ملک دشوارها آسان کند

ذکر مجادله سرحدّداران دولتین بهیّتین روم

و روس با یکدیگر و تدابیر نوّاب نایب السلطنه و سردار ایروان در باب این قضیه مقدّر (۱)

از قراری که سابقا ذکر شد، یوسف پاشای والی ارزنه الروم در هنگام رسالت فیضی محمود افندی، به خدمت نوّاب نایب السلطنه چنین اظهار نموده بود که: مخالفت دولت بهیّه عثمانی (۲) با روسیه، به سبب موافقتی است که با این دولت علیّه دارند.

نوّاب نایب السلطنه بنابر رعایت موافقت، فتحعلی خان ولد هدایت الله خان رشتی را برحسب امر شاهنشاهی نزد او به رسالت فرستاد و مشار الیه در تحریک او به مجادله با طایفه روس، به طوری که مصلحت را می بایست، (۳) زبان گشاد. بالجمله گداویچ بعد از اطمینان از طرف قرین الشرف این دولت علیّه، با سرحدداران شوکت عثمانی بنای زد وت)

۱- . ملی: (مقرر)

۲- . مجلس: (عثمانیه)

۳- . مجلس: (می شایست)

خورد گذاشته روانه آن طرف شد.

یوسف پاشای والی ارزنه الروم به جهت جذب قلوب سرحدداران مملکت ایران، نخست اهالی ولایت وان و بایزید و سایر الکاء (۱) متصرّفی خویش را از معامله آذوقه و اجناس با جماعت روسیه خدانشناس ممنوع داشت و پس از آن به جهت ملاقات با (۲) حسین خان سردار، خود روی به حدود ایروان گذاشت. در آخر حدّ ایروان، او و حسین خان را ملاقات دست داد و گنجینه موافقت را سرگشاد. غراف گداویچ نیز پس ازین اطلاع، معارضه به مثل کرده استپان نامی را نزد حسین خان فرستاده در باب استقلال کار خویش از وی یاری خواست. حسین خان با او هم در ظاهر خصوصیتی به عمل آورد و فی مابین سرداران [۱۵۸] روم و روس نوای هنگامه برخاست و دست قضا هنگامه ها آراست.

نوّاب نایب السلطنه با جمعیّت رکابی و توپ خانه و زنبورک خانه و نقاره خانه و شوکتی ملوکانه از دار السلطنه تبریز حرکت و در خارج شهر، گوش بر آواز بنشست.

حسین خان سردار نیز با افواج رکابی و چریک ایروانی به اقتضای مصلحت و امتنان سرداران دو دولت از ایروان برآمده در اوّل خاک آخر کلک اقامت را طرح بست.

خلاصه گداویچ ینارال سویدوف نام را با سپاهی موفور و توپ خانه و آذوقه [ای] نامحصور بر سر قارص تعیین و پسر خود، بایدوف را بر سر قلعه آخر کلک، که از توابع آخسقه است، فرستاده چهارهزار پیاده آتشبار را به همراهی او معین [نمود] و خود نیز بلافاصله با جمعیتی که داشت روی به آن سرزمین گذاشت.

محمد پاشای حاکم قارص که در خفیه، سازشی با ینارال سویدوف کرده بود، در ابتدای مقابله عمدا پس نشست و در قلعه قارص متحصن گشت. یوسف پاشای سرعسکر از این معنی آگاه و صید (۳) علی پاشا را با جمعی بی منتها به دفع محمد پاشا و مجادله با ینارال مأمور نمود. محمد پاشا به محض استماع این خبر، عهدی که با روسیه بسته بود، بشکست و به اتفاق صید علی پاشا در مقابل سویدوف صفوف مقابله بربست.

در اندک کرّی، روسیه ملعون شکستی فاحش یافته مانند خیل روباه از برابر شیراند)

۱- . الکا: زمین، بوم، ناحیه، بخشی از ایالت

۲- . مجلس:- (با)

۳- . ملی: (سید)

رمیدند و در آن حوالی آرمیدند (۱).

از آن طرف، سلیم پاشای والی آخسقه به حکم یوسف پاشا معادل سه هزار تفنگچی از جماعت لار، که قومی دلاورند، به امداد اهالی آخر کلک فرستاد. بایدوف پسر گداویچ شب هنگامی سه ساعت قبل از طلوع صبح صادق، پیادگان روس را برداشته بر سر قلعه مزبور یورش آورد. گداویچ هم بلافاصله رسید و نردبان ها بر دیوار قلعه نهاده مانند جنود شیطانی صعود نمودند. اهالی قلعه مردانگی ها کرده هنگام طلوع صبح صادق آن قوم کاذب را از برج و باره سر به زیر [نمودند] و خود از قلعه برآمده و در خارج قلعه هنگامه گیرودار (۲) با آن جماعت بدعاقبت آراستند و تا ظهور طلیعه شام حملات دلیرانه کرده به کینه خواهی برخواستند. آخر الامر بخت از سپاه روسیه برگشت و گداویچ و متعلقان شکست یافته و راه تفلیس برداشته از آن معامله درگذشت.

بعد از شیوع این اخبار، حسین خان سردار با کمال استبشار به ایروان مراجعت نمود و نوّاب نایب السلطنه نیز به تبریز نزول اجلال فرمود و شاهد این اخبار مسرت آثار در چمن سلطانیه در حضرت شاهنشاه تاجدار برقع از رخ برگشود و خبر فتوحات دیار افغان و قتل صوفی اسلام، مقارن این اخبار بود.

ذکر مجادله محمد خان دولوی قاجار نایب مملکت خراسان با فیروز الدین میرزای افغان والی هرات و قتل صوفی اسلام نام قلندر و شکست سپاه افغان ابتر و ورود موکب خسرو مظفر به دار الخلافه بهجت سیر

ولایت غوریان که از محال معموره هرات و در هشت (۳) فرسخی آن جا واقع است، در اوقاتی که حسین خان سردار مملکت [۱۵۹] خراسان بود، به سعی او به دست آمد و به دست اسحق خان قرائی (۴) سپرده شد. اسحق خان نیز حکومت آن را به یوسف علی خان برادرزاده خویش محوّل [کرد] و خود در خدمت شاهزاده محمد ولی میرزا،ی)

۱- . مجلس: (از برابر شیران آرمیدند)

۲- . ملی: (داروگیر)

۳- . مجلس: (بیست)

۴- . مجلس: (قرافی)

عامل شغل و عمل شد. یوسف علی خان (۱) از فرط شرارت نفس، با حاجی فیروز الدین میرزا [ی] افغان والی هرات، خدمت و موافقت کرده و او را بر سر افکار باطله آورد.

حاجی فیروز تیره روز حقوق التفات شاهنشاه فیروز را فراموش نمود و گنجینه مخالفت را سر گشود. صوفی اسلام نامی از صوفیه جهریّه بخارا که به حکم بیکی جان اوزبک آواره از آن شهر و در محال کرخ من حومه هرات در سالی سه چهار صاحب املاك و بهر آمده بود، از اجماع مریدین بی دین و احکام مشرکانه آن لعین، کار تصوف رونقی یافت و حاجی فیروز سیه روز دست ارادت به او داده روی از دایره اسلام برتافت.

خواجه حافظ:

صوفی نهاد دام و سر حقّه باز کردبنیاد مکر با فلك حقّه باز کرد

بازیّ چرخ بشکندش بیضه با (۲)کلاه زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد در ظاهر از باطن وی استمداد و در باطن از فرط استکبار و استبداد، موازی پنجاه هزار نفر از افاغنه و سایر ایلات قندهار و هرات و فراه و اندخود و بادغیسات و ماروچاق و اسفرار و قندز و ختلان و چیچکتو و میمنه (۳) و فاریاب و اویماقات جمشیدی و تایمنی و فیروزکوهی و نکودری احتشاد داده و آن صوفی نابکار را نیز در هودجی زرنگار نشانیده به هوای مملکت گیری روی به محال شکیبان گذاشت.

چون طوایف افغان را آن قابلیت نبود، لهذا مقابله نوّاب شاهزاده با ایشان قسمی از ننگ و عار می نمود، حسب الامر شاهنشاه تاجدار، محمّد خان دولوی قاجار نایب خراسان در اوایل شهر ربیع الآخر با جمعیت ترك و کرد و عرب و امرا و خوانین آن سرزمین و اویماقات هزاره و تیموری به انضمام سرکردگان و خوانین و قشون رکابی از ارض اقدس حرکت و در قریه شاده که یکفرسخی شکیبان است، نزول نمود. روز پنجشنبه بیست و دویّم شهر ربیع الآخر، طرفین از شکیبان و شاده حرکت و در صحرای شکیبان کار به مقابلت و مقاتلت رسید. بعد از ترتیب میمنه و میسره و قلب و جناحین، ترکان ایرانی [را] از درنگ در آن جنگ و استعمال توپ و تفنگ و دستبازی با آن قوم رود)

۱- . ملی:- (برادرزاده خویش محوّل و خود در خدمت شاهزاده محمد ولی میرزا، عامل شغل و عمل شد. یوسف علی خان)

۲- . مجلس: (در)

۳- . مجلس: (میمند)

به آهنگ ننگ آمد و حوصله ایشان تنگ شد؛ به یکبار تیغ ها از نیام آختند و توسل از باطن یداللهی جسته و توکّل بر طالع شاهنشاهی پیوسته به آن قوم بی دین تاختند و کار به دست و گریبان رسیده کار ایشان به همان حمله اوّل ساختند. رؤوس منحوس افاغنه چون گوی در میدان غلطان بود و اجساد پلیدشان مانند مردار کلب و خنزیر افتاده در میدان. صوفی اسلام کافر کیش را در میان همان هودج پاره پاره نمودند و حاملین هودج که به عدد ایّام سال سیصد و شصت و شش بودند، تا یک تن از ایشان باقی بود، پایه هودج را رها ننمودند.

بخت از حاجی فیروز تیره روز برگشت و با وزیر خود حاجی آقا خان [۱۶۰] روی به هرات آورده از آن معامله درگذشت. یکصد و سی نفر از خوانین با نام افغان که از آن جمله بدل خان فوفلزایی و گداخان (۱) و محمود خان تایمنی و برادر پلنگ توش خان جمشیدی بود، با شش هزار کس از آن جنود نامسعود طعمه شمشیر آبدار و معادل دویست نفر دیگر از سرکردگان دلاور که از آن جمله عبد الغیاث خان فوفلزائی و برخوردار خان اسحق زایی و برادر پلنگ توش خان جمشیدی بود، با سه هزار نفر به قید اسار آمدند. اسباب و اثاثه اردو [ی] ایشان از صندوقچه های درّ گوهر و بدره های سیم و زر و امتعه و اقمشه هفت کشور و خمیه و خرگاه و اشتر و استر و زنبورک خانه و توپ خانه و نوبت خانه، کوتاهی سخن، از صامت و ناطق آنچه بود، به حیطه تصرف و غارت رفعت و محمد خان نایب خراسان با انصار و اعوان تا دروازه هرات رانده در آن جا اقامت گرفت.

حاجی فیروز، خراج دو ساله ولایت هرات بداد و مالیات همه ساله به گردن نهاد.

یوسف علی خان قرائی مایه فساد را با دست بسته نزد محمد خان فرستاد و تنسوقات (۲) و تحف فراوان به جهت او و همراهان او نیز داد. خوانین افغان را به اعلی قیمت خریدند و سپاه منصور اکثری از آن قوم مغرور را داده و در بهای ایشان، تازیان فراهی گرفته به قلاده کشیدند و طبل رحلت کوفته در اوایل شهر جمادی الاول واردت)

۱- . ملی: (کدخدایان)

۲- . مجلس: (متنوّقات)

ارض اقدس گردیدند.

در اواسط شهر جمادی الآخره مژده این فتح و فیروزی در چمن سلطانیه سامعه افروز خاص وعام شد و مساوی پانصد نیزه سر از رؤوس منحوس آن قوم بداختر با پیشکش حاجی فیروز (۱) و مالیات دو ساله از نظر شاهنشاه نصرت آموز گذشت. نوّاب شاهزاده و محمد خان آزاده و هریک از خوانین و سرکردگان سواره و پیاده، علی قدر مراتبهم بل زیاده، مورد عنایتی آماده گشت. مجدّدا احکام اکیده در باب انتظام امر آذربایجان و اهتمام در دفع روسیه بی ایمان به افتخار نوّاب نایب السلطنه العلیه و سایر امرا از مصدر خلافت بهیّه صادر و موکب اعلی به صوب دار الخلافه سایر (۲) و دایر آمد.

روز دوشنبه هفتم شهر رجب المرجب، خاک (۳) از ورودکی، طعنه زن فرقدان و جدی [شد] و ترکان دلاور را هنگام استماع رود و نی آمد. تاریخ قتل صوفی اسلام از کلک مؤلّف این فرخنده کلام تراوید و در این صحیفه ثبت گردید.

لمولفه:

ز خیل صوفیان آن صوفی اسلام که جمع او را سفاهت با بلادت

ز سلطانان افغان شاه فیروزبه او بس داشت پیمان ارادات

ز بهر تاخت در ملک خراسان برون آمد به دعویّ جلادت

مر او را بود ز افغان و (۴)هراتی هزاران فوج لشکر بل زیادت

محمد خان امیری از شهنشاه[۱۶۱] بکشت او را و افتاد از افادت

بخفت از این افادت بخت افغان که بدبختی از او کرد استفادت

به صاحب بخت شوریدن حرام است بلی این شد جهان را رسم و عادت

نحوست یار او آمد اگرچه شهادت در ره دارا سعادت

به جنب مادر خاک آنچنان خفت که جاویدش نماند اسم ولادت

پی تاریخ قتلش خاوری گفت وصول صوفی اسلام این شهادت و)

۱- . ملی: (فیروزه)

۲- . ملی: (برا)

۳- . مجلس:+ (ری)

۴- . ملی:- (و)

ذکر ورود جنرال

غاردانخان (۱) ایلچی دولت قرال فرانسه از جانب ناپلیون پادشاه آن مملکت به اتفاق میرزا محمد رضای منشی و مأموریت عسکر خان افشار ارومی به سفارت آن ولایت

در وقایع سنه یکهزار دویست و بیست و یک معروض افتاد که، جناب میرزا محمد رضای قزوینی منشی دیوان اعلی برحسب امر معلّی به اتفاق موسی جوبر سفیر دولت فرانسه، به سفارت مأمور و روانه دربار ناپلیون ایمپراطور آن حدود و ثغور شد. در مملکت نمسا (۲) به خدمت آن پادشاه توانا رسید و کمال عزّت و احترام درباره خویش دید. عهدنامه [ای] دوستانه فیمابین دولتین ایران و فرانسه بسته شد و میرزا محمد رضای مزبور بر بارگی مراجعت نشسته آمد.

در این اوقات که عرصه دار الخلافه از ورود موکب مسعود زیب و زینت یافت، سفیر مزبور به اتّفاق جنرال غاردان نام، که از معارف محرمان ناپلیون و سردار دوازده هزار قشون بود، با هفتاد نفر دیگر از اهل حرفت صناعت و معلّمین سپاه نظام و مهندسین با اهتمام و عهدنامه [ای] مهموره به مهر آن پادشاه با احتشام و تحف و هدایای نفیسه افزون از حوصله اندیشه و اوهام، به مهمانداری فتحعلی خان نوری قور یساول باشی سرکار ولیعهد بهرام غلام به درگاه کیوان مقام شتافت. در عشر ثانی شهر شوال المکرم همین سال، از ورود به دار الخلافه قرین مفاخرتی ما لا کلام [شدند] و در سرای جناب میرزا محمد شفیع صدراعظم منزل نمودند و از صیقل التفات های گوناگون صاحبقران معدلت مشحون، زنگ زحمت راه از آیینه دل زدودند. جنرال غاردان به تشریف و لقب ارجمند خانی مشرّف [شد] و هریک از معارف همراهان او به ظهور عنایتی تازه قرین انواع عزّوشرف و برحسب قرار معاهده در دربار اعلی متوقف گشتند.

از قراری که- انشاء اللّه تعالی- نگاشته خواهد شد، قرار معاهده با ناپلیون به سبب مجاهده کارگزاران دولت بهیه انگریز، دیگرگون گشت، لهذا تحریر عهدنامه را زاید دیدهیش

۱-. ژنرال گاردان

۲-. اتریش

از ایراد آن درگذشت.

مختصر فصول عهدنامه یازده گانه این که: ناپلیون ایمپراطور فرانسه، جنود روسیه را از تفلیس و سایر محال گرجستانات و ولایات آذربایجان متصرّفی [۱۶۲] ایشان، به هر نوع تواند یا به جنگ یا به صلح اخراج نماید و معلّمین و مهندسین با اسباب و ادوات حرب، همه ساله به قدر ضرورت به دولت علیّه ایران داده هر وقت قشونی به جهت دفع دشمنی از خارج و داخل یا (۱) تسخیر ولایتی ضرور شود، به اجازه شاهنشاه ایران، جنرالی رفیع الشأن از دولت فرانسه برداشته به امداد آید، مشروط بر این که اولیای دولت علیّه ایران موافقت با شوکت انگریز را موقوف دارند و بعد از اخراج روسیه از گرجستان و ولایات ایران، قشون ناپلیون را از راه ایران اذن عبور داده که از طرف خراسان همت به تسخیر هندوستان گمارند.

چون در آن اوقات امینان (۲) دولت انگریز در دادن امداد به جهت دفع روسیه بدبنیاد مضایقه کرده بودند، لهذا امضا داشتن این عهدنامه، موافق قانون ملکداری مقرون به صلاح بود. صاحبقران نامدار جمیع شقوق را پسندیده قبول فرمود. امضای عهدنامه به خامه (۳) عنبرین شمامه دبیران عطارد نظیر مرقوم و به مهر جناب میرزا محمد شفیع وزیر اعظم و حاجی محمد حسین خان امین الدوله دیوان قدر توأم، مختوم و به جهت ابلاغ آن، عسگر خان افشار ارومی، که مردی دانا و محرم بود، به سفارت دولت فرانسه معیّن و معلوم گردیده با سامانی شایان و تحف و هدایایی بی کران و نامه همایون، روانه آن مرزو بوم شد. اختتام کار سفارت جنرال غاردان خان- انشاء الله تعالی- در موقع خویش به تفصیل ایراد خواهد گردید.

ذکر نظم

نظام جدید (۴) از همّت صاحبقران رشید

بدان که، صاحبان تخت را بخت لازم است، نه تنها تاج وتخت. بسا اموراتد)

۱- . ملی: (با)

۲- . ملی: (امتنان)

۳- . ملی: (خانه)

۴- . ملی:- (جدید)

سترگ که چون بخت یاری کند به اندک اقبالی از قوه به فعل آید و بسا مهمّات (۱) سهل که چون آن جوهره (۲) سستی نماید، موجب هلاکت نفس. شاید منظور ازین تشبیب، حکایت نظام جدید است و قرار این کار سدید.

سلطان سلیم خان خداوندگار روم که مردی دانا و در مهمّات ملکداری توانا بود، پس از آن که بنیان و داد را با دولت روس شکست و با ناپلیون پادشاه فرانسه عهد دوستی بست، روسیه با او به کینه خواهی برخاستند (۳) و در سرحدّات روم از هر طرف هنگامه ها آراستند. سلطان سلیم خان به این خیال افتاد که در دشمنی با روسیه معارضه به مثل نماید و به جز این طریق دانست که با آن طایفه دشمنی نشاید. به سبب موافقتی که به جهت جامعه (۴) اسلامیه با دولت علیّه ایران داشت، سلیمان آغا (۵) نامی را در همین سنوات مجادله ایرانی و روسی، به دولت علیّه به سفارت برگماشت و عمده مطلب این بود که، شاهنشاه اسلام پناه نیز همین شیوه را معمول و سپاه ظفر پناه را به مشق نظام مشغول دارند. خود نیز به قدری که توانست در انجام این نظام جدّوجهد به عمل آورد و بالاخره سودی نکرد.

در اوایل شهر ربیع الثانی سنه یکهزار و دویست و بیست و دو، اهالی شرع اسلامبول و صاحبان اوجاق ینگچری به همین جرم که شعار کفره فجره را پیشه کرده بر او [۱۶۳] شوریدند و حضرتش را خلع از سلطنت کرده و گوشه [ای] منزوی گردانیدند و سلطان مصطفی ولد ارشد سلطان عبد الحمید خان را که سال ها در زاویه گمنامی می زیست، به سلطنت برداشته بر تخت نشانیدند و حاجی ابراهیم نام نظامی [را] که بانی این مبانی بود، با جمعی از رجال دولت عثمانی گرفته به قتل رسانیدند.

بالجمله بنای نظام (۶) جدید موقوف به استعمال توپ و تفنگ است و این اسلحه از مخترعات قرالات فرنگ، لهذا می توان گفت که بنای این نظام هم در ابتدا از ایشان است و ادعایی که می نمایند با راستی هم عنان؛ ولی از قرار نقوشی که در ازاره عمارت تخت.

۱- . ملی: (مهات)

۲- . ملی: (جوهر)

۳- . ملی: (کیسه جواهر برخواستند)

۴- . ملی: (جامه)

۵- . ملی: (آغاز)

۶- . در نسخه ملی، عبارت: (نظامی که بانی این مبانی بود، با جمعی از رجال دولت عثمانی گرفته به قتل رسانیدند. بالجمله بنای نظام) نیامده است.

جمشید اصطخر فارس بر سنگ بسته و لباسی که درین نقوش و حربه [ای] که در دست آنها منقوش است، معلوم می شود که در آن عهد نیز نظامی بوده و در ایران به این نظم صف آرایی می نموده اند. علاوه براین، در عهد بعثت جناب ختمی مآب که بنای مجادله با کفار قریش و جماعت یهود و نصارا شد، صحابه صافی طویّت (۱) به حکم آن حضرت، دامن ها بر یکدیگر می دوختند و به این آیین از تیغ آتش و (۲) فعل آتش جدال می افروختند.

در زمان سلطان حسین میرزای بایقرا، ملا حسین کاشفی نمونه [ای] تفنگ را از فرنگ آورد و سلطان مزبور به سبب مشاغل عیش و عشرت اعتنایی به آن ننمود تا در زمان شاه اسماعیل صفوی، رسم تفنگ سازی در ایران شایع شد و این صنعت، سرآمد جمیع صنایع آمد.

این صاحبقران عدالت ارکان از وفور افکار صائبه در ظهور هنگامه روسیه رو سیه به خیال نظام جدید افتاد و در ابتدای همین سال، به نوّاب نایب السلطنه به ترتیب سپاه نظام فرمان داد. درین اوقات که سفرای دولت فرانسه روی به آستان همایون کردند و جمعی از معلّمین و مهندسین به همراه آوردند، شاهنشاه آگاه افواج پیاده استراباد و مازندران و عراق را نیز حکم به مشق نظام فرمود و برخلاف اهالی روم، به سبب ارادت فطری که هر تن از ادانی و اعالی ایران را به این دودمان رفیع الشأن است، احدی انکار این معنی را نمی توانست نمود. روزها بر سبیل استمرار اکثری از نوّاب شاهزادگان و امرا و خاصان و غلامان جلادت نشان در میدان خارج و داخل ارک همایون مشغول به مشق نظام بودند و معلمین فرانسه به ادات خویش این نظام را با انتظام می نمودند.

در اندک زمانی از یاری بخت خسروانی معادل پنجاه هزار نفر سپاه نظام در ممالک مازندران و عراق و طبرستان و سمنان و دامغان در این کار مهارت یافتند و نوّاب امام ویردی میرزای ایلخانی ایل جلیل قاجار به منصب سرکشیکچی باشی گری (۳) سربلند و این افواج قاهره در ریش سفیدی و سرتیپی او به مراحل افتخار و اعتبار شتافتند. معادلم)

۱- . نیت، اندیشه، ضمیر

۲- . مجلس:- (و)

۳- . کشیکچی از لغت مغولی کشیک به معنی پاسدار است. (سازمان اداری حکومت صفوی- ص ۵۷) آنان حافظان کاخ و جان شاه بودند و مسلح به تفنگ و طپانچه و سلاح آتشین و رئیس آنان را سرکشیکچی باشی می نامیدند. (م)

چهارهزار (۱) نفر سوای دوهزار نفر بختیاری از محالات عراق به این سیاق ماهر شدند و یوسف خان گرجی [که] از ابتدای عهد صبی تا این زمان، تربیت یافته شاهنشاه زمان بود، برحسب امر اعلی به منصب سپهداری این افواج قاهره مفاخرت کنان بر اکابر و اصاغر [شد]. علاوه بر آن، اختیار ولایات اکثری از محال (۲) [۱۶۴] عراق از قبیل فراهان و کزاز و کمره و سربند و وفس و بزچلو و شراه و تفرش و غیره در کف کفایت او نهاده و خدمت گزاری و جانفشانی را آماده آمد. پیادگان نظام آذربایجانی، معروف به سرباز و عراقی و مازندرانی، معروف به جانباز گشتند و از اقبال بی زوال خسروانی در اندک زمانی در مراحل قدرت و جانفشانی به چندین پایه از صالدات فرنگی و روسی در گذشتند و همچنین از همت صاحبقران یگانه در دار الخلافه و دار السلطنه تبریز بنای نظام توپ خانه برپا شد و عرّاده های توانا به رسم و قاعده اروپا ساختند و در مدتی قلیل تدارک آن از اسب و اسباب دیگر مهیّا و پرداخته شد؛ مثلا توپی (۳) را که نادر شاه افشار با آن همه اقتدار با یکصد نفر پیاده جرّار از سر درّه (۴) خوار (۵)، دشوار می برد، اکنون با شش نفر آدم یعنی توپچی و چهار سر اسب به آسانی در میدان مجادله دشمن به هر طرف که خواهند می گردد و از چابک دستی توپچیان توانا در دقیقه [ای] هفت بار پر شده خالی می گردد و الحال موازی دویست توپ سواره در ولایات طهران و تبریز موجود است و سپاه ایرانی را قدرت تسلط به استظهار این توپ خانه مبارکه بر دشمنان خارج و داخل معلوم و مشهود.

شعر:

چنین کنند بزرگان چو کرد باید کارچنین گذارد تدبیر خسروان (۶)آثار و)

۱- . مجلس: (چهارده هزار)

۲- . ملی: (حجال)

۳- . ملی: (نوئی)

۴- . ملی و مجلس: (دزه)

۵- . مجلس: (خار)

۶- . ملی: (خسرو)

ذکر اوضاعی که در سرحدّات روم از آخسقه و قارص و بغداد اتفاق افتاد

و (۱) وزارت سلیمان پاشای کهیا در بغداد و سفارت آقا محمد ابراهیم شیخ الاسلام خوی به روم و وقایع هر مرزبوم

قبل از این اظهار شد که گداویچ (۲) سردار روسیه از پاشایان آخسقه و قارص شکست یافت. درین اوقات از فرط غیرت و مغروری فطرت در مقام تلافی شتافت. باز با (۳) احتشادی تمام آمده در منزل بایندرلوی شوره گل اقامت گزید. یوسف پاشای سر عسکر به سبب مغروری که از شکست گداویچ یافته بود، بلا تأمل بر سر او تاختن آورده در نیم فرسنگی اردوی او وارد گردید. محمد پاشای حاکم قارص و صید (۴) علی پاشا را قدری از خود پیشتر فرستاد. گداویچ چهار ساعت از شب رفته بر سر ایشان شبیخون برد و تا دو ساعت از روز گذشته عرصه گیرودار گرم بود و بالاخره یوسف پاشا به درستی شکست خورده محمد پاشای حاکم قارص که خمیر مایه بعضی مفاسد بود، به حکم یوسف پاشا مقتول و از حکومت مسند زندگانی معزول آمد.

اما وقایع سرحدّیه بغداد این که: علی پاشای وزیر دار السلام در اواسط جمادی الاولی سنه یکهزار و دویست و بیست و دو، به تحریک یکی از محرمان خاص خود و جسارت دو نفر از غلامان گرجی مقتول گردید و روی به سرایی دیگر نهاد.

اهالی بغداد بر دور سلیمان پاشای کهیا جمع و بزم شوکتش را پروانه شمع شدند.

چون فرمان وزارت ازین دولت علیه داشت، لهذا اهالی عراق عرب او را تمکین نموده پای بر مسند امارت گذاشت. قاتلین علی پاشا را به قصاص رسانیده [۱۶۵] احمد چلبی معتمد خود را با پیشکشی فراوان روانه دربار فلک شأن گردانید. صاحبقران مؤید در مجدد او را خطاب ایالت داده معتمدی از خاصان به همراهی احمد چلبی به مبارک باد فرستاد.د)

۱- . ملی:- (و)

۲- .Goudowitch گودوویچ

۳- . ملی:- (با)

۴- . ملی: (سید)

امنای دولت روم صلاح چنان دیدند که یوسف پاشای سرعسکر ارزنه الروم (۱) والی بغداد شود، لهذا او را از ابتدا تعیین کرده بعد به سبب توسل سلیمان پاشا به دولت علیّه، انحراف از این رای نموده حکم کردند که یوسف پاشا، عثمان پاشا را در ارزنه الروم نشانیده خود به اسلامبول رود. بالجمله چون سلطان مصطفی به تازگی جالس (۲) سریر سلطنت گردیده و به سبب رعایت جانب سلیمان پاشای کهیا موافقتی با این دولت خداداد ظاهر گردانیده بود، لهذا از دربار سلطنت قوی بنیاد، آقا محمد ابراهیم شیخ الاسلام خوی که مردی دانا و در سلک عرفا بود، مأمور به سفارت روم و با نامه دوستی علامه مشعر بر تهنیت جلوس، روانه آن مرزبوم شد. پس از انجام این مهام، موکب فیروزی غلام به زیارت روضه مطهّره حضرت معصومه واجب الاحترام- علیها صلوات من الملك العلّام- و تماشای متنزّهات دار المومنین کاشان عزیمت گرای [گردید] و بعد از حصول مآرب مجدّدا به صوب دار الخلافه طهران جاوید نشان رکضت آرای شد.

ذکر کیفیت شرذمه [ای] از احوال و اوضاع مملکت سند و آمدن ایلچیان ایشان به درگاه معدلت پیوند و سفارت فتحعلی خان غلام پیشخدمت خواجه وند به آن مملکت ارجمند و اوضاعی چند

مملکت سند فصل مشترک فی ما بین هند و ایران (۳) است و ترکیبش مثلث واقع شده و یک سمت مثلث از طرف شمال به بیابان مکران متصل و از طرف جنوب به ولایت گنج پوچ و هند (۴) واصل است. طرف مغربش دریای هندوستان و زاویه جادّه مثلث مزبور میانه مغرب و شمال وابسته به خاک شکار پورپنجاب است. مسافت این ملك طولا شصت فرسنگ و عرضا بیست فرسخ است. بعدش از محاذی خط استوا از نقطهد)

۱- . ملی: (لازمه الزوم)

۲- . ملی: (حالش)

۳- . ملی: (ایروان)

۴- . ملی: (مسند)

سمت جنوب تا (۱) نقطه سمت شمال، بیست و چهار درجه تا (۲) بیست و هفت درجه است.

هوایش گرم و تر و چون آبادیش همه جا در کنار رودخانه واقع و هر ساله آب طغیان دارد، لهذا چندان سالم نیست. متاعی که به خارج برند، مطلقا ندارد. فواکه و محصولاتش را با هند تفاوتی نیست. متاع مایحتاج خود را از هند و بنادر در ایران می برند. محلّ ایالت آن ملك، شهر حیدرآباد و قصبه (۳) خیرپور است. اهالی آن جا بسیار ضعیف الحال و قلیل البضاعه می باشند و حکّامش شیعی مذهب و کثیر المؤنه. اکثر اهلش به دین هنود و (۴) برخی که از اهالی بلوچستانند، سنّی مذهب و قلیلی (۵) شیعه در آن جا یافت می شود.

سلاطین آل بنی عباس بر آن جا مسلّط شدند و کسان خویش را به حکومت فرستادند. جمعی از اعراب نجد و حجاز را نیز کوچانیده در ولایت بلوچستان که قریب به آن سامان است، نشانیدند. از قراری که معروفست [۱۶۶] این طایفه بلوچ که اکنون به قطع طرق (۶) موصوف می باشند، از همان طوایف اعراب نجد و حجازند. بالجمله چون حکّام آل عباس از اهالی مملکت سند خاطر جمع نبودند، جمعی از همان طایفه اعراب بلوچ را که از خود می دانستند، نوکر گرفته محافظت شهر و حاکم به عهده آنها مقرّر (۷) گردید.

نادر شاه افشار که مملکت سند را با مضافات هند از محمد شاه گورکانی به مصالحت گرفت، خدایار خان عبّاسی را که سلفا بعد سلف از حکّام آل عباس بود، مجددا در آن جا والی گردانید و اختیار ایشان محوّل به میرزا تقی خان (۸) شیرازی بیگلر بیگی فارس گردید که همه ساله مالیات خود را به او تسلیم نمایند.

بعد از قتل نادر شاه، خدایار خان وفات یافت و نوبت ایالت به میر غلام شاه که هم از آن سلسله است رسید. چهار برادر از طایفه والپور بلوچ به قاعده مستمره، مستحفظ شهر و حاکم بودند که اسامی ایشان، میر فتحعلی و میر غلامعلی و میر کرمعلی و(ن)

۱- . ملی: (با)

۲- . ملی: (با)

۳- . ملی: (قصقبه)

۴- . ملی: (هنوده)

۵- . ملی: (جلیلی)

۶- . مجلس: (به قطع طرق اکنون)

۷- . ملی: (مقر)

۸- . ملی: (نقی خان)

ثابت علی (۱) است. چون تسلطی تمام داشتند، میر غلام شاه از ایشان احتیاط می کرد؛ بالاخره بنای وصلت با آنها گذاشت و دختری از ایشان خواست. چون بنای ایشان آن بود که دختر به غیر طایفه خود نمی دادند، لهذا بنای امتناع نهادند. میر غلام شاه به سعی زور و زر ایشان را راضی ساخت. بعد از دادن دختر گفتند که: در میان ایلات سند ما را خفیف کردی و ناموس ما را به زور بردی. میر غلام شاه به جهت اسکات ایشان نوشته پا به مهری سپرد که با سایر ایلات نیز همین عمل را نموده این قانون را از میان بردارد. معاندین میر غلام شاه همان نوشته او را به سایر طوایف ایلات سند نشان داده آن طایفه بیابانی را بر او شورانیدند و در اندک زمانی میر غلام شاه را گرفته مقتول گردانیدند و در خارج شهر حیدرآباد به جهت او قبه و بارگاهی بنا کرده در خاکش خوابانیدند.

چهار برادر مذکور به شراکت حکمران گردیده مملکت را فی مابین خویش قسمت کردند. در میانه برادران وثیقه [ای] نوشته گشته که هریک از برادران برخلاف سه بردار خواهند خلافی ورزند، آن سه نفر دیگر متفق شده او را از میان بردارند. بعد از چندی میر فتحعلی که برادر بزرگ ایشان بود، به مرور پسرش را در دایره قسمت آورده با خود شریک کردند. به سبب ارادت ایشان به دولت علیّه ایران این که سه فقره باعث شد:

اوّل واهمه داشتند که شاهنشاه کشورگیر به حکم وراثت سلطنت ادعای مملکت سند را نموده لشکر به آن حدود تعیین فرماید؛ دوّم آن که، چون محمود میرزای ولد تیمور شاه افغان به حمایت کارپردازان این دولت ابد ارکان در ولایات هرات و قندهار الی پنجاب مسلّط شده بود، اندیشه می کردند که شاید تعرضی به مملکت سند رساند؛ سیّم آن که احتمال می رفت که کارگزاران دولت بهیه انگریز از راه دریای سند مداخلتی در خاک ایشان کنند، لهذا چاره [ای] بجز [۱۶۷] توسل به خاک آستان راستان نواز شاهنشاه ظلم گداز ندیده، غاشیه ارادت این دودمان رفیع الشأن را بر دوش کشیدند و در سنه یکهزار و دویست و بیست و دو، میرزا محمد علی و میرزا اسماعیل نامی را از اهل سند به رسالت معیّن با پیشکشی فراوان از راه دریا و بندرعبّاسی روانه آستان صاحبقران دشمن شکن گردانیدند.ی)

۱- . ملی: (میر علامعلی)

مشاراليهما در اواخر شهر ذی قعده الحرام سنه مزبوره وارد دار الخلافه و بواسطه پیشکاران پیشگاه حضور معدلت دستور با عریضه و پیشکش به شرف استسعاد انجمن بار مشرّف و از نوازش گوناگون قرین انواع عزّ و شرف شدند. مطالب ایشان به وساطت امینان دولت قاهره معروف افتاد و داور دادگر حمایت آن دادآوران را به امنای حضرت فلک رفعت فرمان داد.

پس از انقضای ماهی فتحعلی خان خواجه وند غلام پیشخدمت که از حیثیت جثه جوانی تنومند بود، به رسالت سند و اطمینان دادن ولایت آن جا نامزد و سه دست خلعت آفتاب طلعت به جهت آرایش اندام سه برادر و یک قطعه شمشیر براق مرصّع به افتخار میر غلامعلی خان برادر اکبر (۱)، عنایت [شد] و فرستادگان مورد انواع انعام و مرحمت به اتفاق سفیر دربار دولت روانه آن ناحیت شدند.

لمولفه:

آورده اند باج ز رایان هند و سندصبری که وقت خدمت خاقان و قیصر است ی.

۱-. از سطرهای پیشین برمی آید که میر فتحعلی برادر بزرگ تر بوده است و نه میر غلامعلی.

بخش ۵

بهاریه سال خجسته فال لوی ئیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و بیست و سه هجری

و آمدن فرستاده سردار روسیه و حرکت موکب (۱) فیروز به سلطانیه و خبر وصول امیرزاده بخارا، ناصر الدین میرزا

شاهنشاه ثابت و سیار، اعنی مهر سپهرمدار درین سال فرّخ آثار، بعد از انقضای شش ساعت و هشت دقیقه از شب پنجشنبه بیستم شهر محرم الحرام سنه یکهزار و دویست و بیست و سه از مقرّ ایالت حوت حرکت و به سلطانیه حمل نازل گشته و مفتی قدر ثبوت اولو الامری او را بر صفحه گردون وثیقه [ای] مختوم به خواتیم کوکب رخشان نوشت. سپهسالار روسی نژاد اسپند که ایام (۲) چند با کارگزاران باغ سر الفت و پیوند داشت، هنگام شبیخون قلعه گلشن از دلیری جان فشانان ابر آذاری و صدمه گلوله های پی درپی صواعق و تگرگ بهاری با جنود نامسعود خویش از فراز (۳) برج و باره چمن سرازیر گشته روی به دیار ادبار گذاشت. سفیران باد نوروزی به تجدید عهود و دوستی به دربار سلطان بهار شتافتند و ایلچیان دی و بهمن که چندی در دار الخلافه گلشن پای به دامن بودند، سر خویش گرفته روی برتافتند. جمره آسوده در قعر زمین بیش ازین تاب درنگ نیافته پیکر کوه و هامون را شکافت و دار المرز چمن و دار الخلافه گلشن از صدمات متوالیه آن تزلزلی بی نهایت یافت.

شاهنشاه فیروز بخت، میمنت عید سعید را بر فراز تخت آسمان رخت نشست و بهر)

۱- . ملی:- (موکب)

۲- . ملی: (المرام)

۳- . ملی: (قرار)

قانون پیرار و پار همّت بر نظم امر شیلان نوروز فیروز بست. پس از خالی ساختن بدره های (۱) زر به انعام درویش و توانگر، به نظم مهمات مملکت پرداخت و کار ممالک از مدد رای رزین [۱۶۸] و عقل دوربین به طرزی دلنشین منتظم ساخت.

در خلال این احوال فرستاده [ای] چرب زبان از غراف گداویچ سردار روسیه که در آن اوقات در تفلیس می زیست، با عریضه [ای] اردتمندانه به درگاه خسرو یگانه روی آورد و شرحی نیز به ایلچی دولت فرانسه نوشته او را واسطه کرد که صاحبقران مروّت شعار از پیکار با روسیه نابکار گذشته و سفیری از دولت علیه نزد امپراطور روسیه فرستاده طالب (۲) موافقت و مصالحت گشته باشند. شاهنشاه غیور را این خیالات خام که زاده از ماده سودا بود، بر طبع مبارک گران آمد. در جواب او فرمایش چنین رفت که: هر گاه در اوّل وهله (۳) از جانب این دولت خداداد مبادرت در جنگ با آن شوکت قوی بنیاد شده بود، فرستادن سفیر موافق قانون ملکداری درست می نمود، ولی چون مبادرت از آن طرف شده، لهذا ازین طرف (۴) قرین الشرف به جز رسالت تیر پرّان و مکالمت تیغ برّان و چرب زبانی افعی سنان و دلدوزی ناوک پیکان، حدیث دیگر در میان نیست؛ تا مصلحت آن دولت درین مقدمه چیست؟

پس از روانه داشتن فرستاده مزبور با سپاهی نامحصور و آتشخانه موفور در روز پنجشنبه دهم شهر ربیع الثانی سنه مذکور از دار الخلافه جاوید دستور حرکت و چمن سلطانیه، مضرب خیام نصرت منشور گردید.

در ورود [به] چمن مزبور خبر ورود امیر ناصر الدین توره اوزبک، شهزاده ماوراء النهر با یکهزار خانوار مروزی به ارض اقدس رسید. تبیین این مقال آن که- از قراری که ذکر شد- بعد آن که امیر مزبور دست توسل به داماں دولت قاهره دراز کرد، این معنی باعث وحشت و اضطراب امیر حیدر توره برادر او گردیده کرّتی (۵) از بخارا به مرو لشکر کشیده بند مرو را از خوف عبور سپاه ایرانی خراب کرده آن ولایت را بی آب گذاشت و خود را از تعرض برادر کهتر فارغ داشت. چون به سبب خرابی بند مرو دیگر در آنگر

۱- . ملی: (بدرهای)

۲- . ملی:+ (و)

۳- . ملی: (وحله)

۴- . ملی:- (شده لهذا ازین طرف)

۵- . بار دیگر، دفعه دیگر

ولایت زیست ممکن نبود، امیر مزبور مراتب را به نوّاب شاهزاده محمـد ولی میرزا عرض نمود. نوّاب معزی الیه نیز برحسب امر اعلی، محمـد خـان قاجـار نـایب خراسـان را بـا جمعیّت خراسانی روانه و امیر مزبور را با محمـد شـریف خان مروزی برادرزاده حاجی محمـد حسـین خان و یکهزار خانوار از رعیّت مرو کوچانیده به ارض اقدس آوردند. به امیر مزبور از همت اعلی در آن ولاـیت اقطـاع نامحصور داده شـد و اسـباب زنـدگانی او از هر رهگـذر آماده گردیـد. با نوّاب شاهزاده مواصـلت کرده پس از چنـدی به عزم سـیاحت رو به ولایـات روم و روس آورد. از حکمران آن ولایات نیز کمال حرمت و رعایت دیـد تا بالاخره در مملکت روس از دست ساقی اجل جام ممات چشید.

ذکر مأموریت فرج الله خان افشار به جهت استقلال عبد الرحمن پاشای بابان و شرفیابی محمد علی میرزا به دربار آسمان شأن

بعـد از نزول موکب اجلال به چمن سـلطانیه به عرض عاکفان (۱) سده سـنّیه رسـید که سلیمان پاشا وزیر دار السّلام، حقوق و مرحمت های شاهنشاه اسـلام را درباره خویش و عبد الرحمن پاشای بابان فراموش کرده [۱۶۹] و عبد الرحمن پاشا نیز به سبب اسـتظهار به دولت علیّه به او اعتنائی نکرده بلکه خلاف ها به عمل آورده است و سـلیمان پاشا با احتشادی تمام بر سـر شهرزور تاخت و عبد الرحمن پاشا شکست یافته باز به صوب کرمانشاهان پرداخته است. ظهور این معنی بر طبع اقدس اعلی گران آمده بلاـ تأمـل فرج الله خـان آدخلوی افشار نسـقچی باشـی، با فوجی بی کران به جهت نصب عبـد الرحمن پاشا در شـهرزور و تنبیه سلیمان پاشا مأمور گردیده، مقرّر شد که پس از طیّ این معامله با قشون ابواب جمعی خود از راه کردسـتان روانه آذربایجان و در رکاب ولیعهـد دوران با قشون رکابی جانفشانی گردد. مشار الیه با آن سـپاه آراسـته به صوب مقصود تاخت و به صوابـدید نوّاب شاهزاده محمد علی میرزا، به انجام خدمات مقرّره پرداخت.ان

۱- . ساکنان

نوّاب شاهزاده پس از اطمینان از خدمات محوله برحسب احضار صاحبقران نامدار احرام کعبه حضور را بسته در روز سه شنبه هفتم شهر جمادی الآخر وارد اردوی کیوان شکوه آمد. در آن سفر پیشکشی فراخور شأن از زر و گوهر و امتعه و اقمشه هفت کشور و توسنان نجدی نژاد و استران کوه بنیاد از نظر آفتاب اثر شهریار زمان گذرانید و زیاده از سایر اوقات مورد تفقدات و نوازشات گردید. چند شبانروز در اردوی ظفراندوز از همت قاآن عدالت آموز، هنگامه نشاط و انبساط گرم بود و کوس بربط و عود از مالش پنجه مطربان باربد نمود نرم. روزها در گستردن بزم های نشاط، عرصه سلطانیه مینوون شد و شب ها آن ساحت دلگشا از صنایع چراغانی و آتش فشانی رشک وادی ایمن. بعد از انقضای ایّام نشاط، به قاعده اتراک بنای اسب دوانی گردید و اسبان جوزهر (۱) دم سویقانی از یک میدانی تا ده میدانی سرگرم همعنانی آمد.

خلاصه نوّاب شاهزاده بعد از عرض پیشکش و تماشای طوی های دلکش، رخصت عود به ولایت کرمانشاهان یافته روانه گردید و میرزا بزرگ فراهانی وزیر نایب السلطنه به جهت انجام بعضی مهام به دربار فلک احتشام رسید و فوجی از پیاده نظام آذربایجانی را آورده از نظر شاهنشاه بهرام غلام گذرانید و مورد تحسین و آفرین گردید.

[مصرا]ع:

مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

ذکر مراودت گداویچ سردار روسیه

با جنرال غاردان (۲) خان ایلچی دولت فرانسه و داستان اطمینان دولت انگریز و وقایع اتفاقیه تا ورود به دار الخلافه

در هنگامی که فرستاده گداویچ سردار روسیه از دار الخلافه مراجعت می کرد، جنرال غاردان خان سفیر دولت فرانسه شرحی به او نوشته بود که اگر تو امسال دران

۱- . جوزهر- گوزهر- گوچهر: فلک اول؛ فلک قمر؛ هریک از عقده رأس و ذنب، که محل تقاطع فلک حامل و مایل قمر است (ر. ک: معین، ذیل جوزهر).

۲- . ژنرال گاردان

سرحدات قراباغ و گنجه نیایی، من متعهد می شوم و در حضرت شاهنشاهی کار موافقت را به انجام می رسانم. درین اوقات که میرزا بزرگ فراهانی، وزیر نوّاب نایب السلطنه شرفیاب حضور شاهنشاه اسلام بود، گداویچ مزبور، باروَن ویردی نام بولکونوک توپخانه روس را نزد جنرال مزبور فرستاده و اظهار [۱۷۰] امتنان زیاده کرده و نوشته بود که امسال به جهت تلاقی با پاشایان (۱) دولت عثمانی ییلاق در محال پنبک خواهم کرد و به هیچ وجه روی به حدود ایران (۲) نخواهم آورد.

جنرال مزبور از این معنی مطمئن گشت و جمعیتی که از رکاب ظفر مآب به همراهی میرزا بزرگ وزیر می بایست به آذربایجان برود، مانع شده چنین به عرض رسانید که: چون پادشاهان فرانسه و روس درین روزها بنای صلح دارند، من نوشته ام که ناپلیون اعظم حرف تخلیه ولایات گرجستان و آذربایجان را نیز به ایمپراطور روسیه به میان آورد که در همین زودی به گداویچ حکم خواهد رسید که ولایات را خالی (۳) کرده و به راه خود رود. باوجود این احوال، فرستادن قشون چه لازم؟

میانه او و میرزا بزرگ درین باب (۴) مکالمات و مشاجرات واقع [شد] و جنرال غاردان دستخطی نوشته پا به مهر سپرد که اگر گداویچ بر سر ایروان آید یا جسارتی دیگر ورزد، من در آستان همایون مجرم و مقصّر خواهم بود. بنابرآن فقرات، میرزا بزرگ بدون قشون و تدارک جنگ روسیه ملعون از دربار سپهر نمون مرّخص و در بلده خوی به خدمت سرکار ولیعهدی مشرف گردید. مجددًا فرستاده [ای] از [سوی] گداویچ نزد جنرال غاردان آمد که از جانب ایمپراطور اعظم مأمورم که به تسخیر ولایت ایروان شتابم و چون پادشاهان روس و فرانسه باهم صلح کرده اند، مظنّه کلی دارم که این روزها بنایی هم فی مابین دولتین ایران و روس بشود. جنرال غاردان از ظهور این مطلب (۵) مضطرب گشته موسی ویروی فرانسه [ای] را فرستاد که البته متعرض ایروان نشود و بر سر این کار ناهنجار نرود. بقیه داستان- انشاء الله تعالی- در موقع خود معروض خواهد افتاد.

بالجمله در همان چمن سلطانیه از مملکت فارس خبر رسید که جنرال ملکمت)

۱- . مجلس: (تلافی پاشایان)؛ ملی: (تلاقی با پاشان)

۲- . ملی: (ایروان)

۳- . ملی: (خاکی)

۴- . ملی:- (باب)

۵- . ملی: (مصلحت)

بهادر انگریز که قبل ازین به سفارت ایران آمده بود، از جانب جناب فرمانفرمای هندوستان به جهت انجام عهد دوستی دولتین ایران و انگریز و جواب دادن سفرای فرانسه تا حوالی بندر ابوشهر آمده و در دریا لنگر اقامت انداخته منتظر است که به اجازه اولیای دولت قاهره و تعیین مهماندار روانه دربار آسمان مدار شود. جنرال غاردان خان از این معنی برآشفت و در حضرت خلافت در ثانی متعهد اخراج روسیه از خاک ایران گردید و استدعا کرد که احدی از امراء دربار تعیین شود که ملکم بهادر را جواب داده نگذارند که داخل مرز ایران گردد و چون تعهدات او کلّا مبنی بر صرفه دولت خداداد [بود] و هنوز خلاف عهدی ازو به ظهور نرسیده بود، لهذا حسب الامر اعلی، اسماعیل خان دامغانی غلام پیشخدمت خاصه با فوجی از خاصان روانه دار العلم شیراز و فرستادگان کاروان از آن جا نزد جنرال ملکم روان و پیغام داد که تا ظهور اثر تعهدات جنرال غاردان خان، در جایی که هست توقف نماید. در اثنای آمدوشد حکمی از جناب فرمانفرمای هندوستان به او رسید که مستر سر هرفردجنس از پای تخت مملکت انگلتره مأمور به سفارت دولت علیّه ایران است و وارد بمبئی گشته توقف تو در آن سامان بی صورت است. لهذا ملکم بهادر [۱۷۱] از راهی که آمده بود مراجعت کرد و اسماعیل خان با نیل مرام روی به آستان همایون آورد.

چون توقف موکب فیروز در چمن سلطانیه به طول انجامیده بوده و خریف خرف نیز آغاز دمسردی نمود، لهذا رایات نصرت آیات از آن جا حرکت و در اواخر شهر رمضان المبارک، عرصه دار الخلافه از ورود خسرو یگانه طعنه زن این بلند آشیانه گشت.

[مصرا]ع:

دولت معین و بخت مساعد زمانه یار

ذکر عزیمت ينارال گداویچ به عزم یورش قلعه ایروان و وقایع اتفاقیه قبل از یورش به آن مکان

غراف گداویچ بعد از تدابیر ابلهانه خویش و تعهدات جنرال غاردان خان

مصلحت کیش و رجعت موکب فیروز صاحبقران عدالت اندیش، بدون دغدغه و تشویش در عین شدت برف و سرما همت به تسخیر ایروان بست و با سپاهی خونخوار و توپخانه صاعقه کردار به عزم افتتاح آن دیار بر سمند عزیمت برنشست به واهمه تعیین سپاه از درگاه شاهنشاه آگاه و توقف نوّاب نایب السلطنه در خوی، ینارال نیالسین و ینارال سماندراویچ را با پیاده و توپخانه موفو بر سر نخجوان و شرور فرستاد که نوّاب شاهزاده و قشون رکابی از کار ایروان غافل گشته به دفع ایشان پردازند و گداویچ با خیل روسیه و خاطری آسوده کار قلعه ایروان را تمام سازند.

در آن سال، فرج الله خان افشار که مأمور به شهرزور بود، بعد از استقلال دادن عبد الرحمن پاشا برحسب امر شهریار توانا از راه کردستان عازم و در بلده خوی شرفیابی رکاب نوّاب شاهزاده را لازم شد. امان الله خان ولدش نیز که حاکم خمسه بود، با دوهزار سوار افشار خمساوی وارد گشته خویش را بر ایشان بست. پس از وصول این خبر به دارای دادگر، اسماعیل خان قاجار با سپاهی بی شمار و خزانه و اسلحه بسیار از دربار فلک مدار مأمور به دیار آذربایجان [شد] و حسین خان سردار، کار قلعه ایروان را انتظامی داده به عزم جدال با ینارالان مزبوره شتابان آمد. خود فی الجمله زدوخوردی با روسیه کرده و به سبب قلّت (۱) همراهان صرفه نبرده فرج الله خان و امان الله خان افشار برحسب امر اشرف به معاونت او شتافتند و روسیه را در کمین کین نشسته زمان فرصتی می یافتند.

نوّاب نایب السلطنه نیز از بلده خوی حرکت در منزل چورس (۲) اقامت گزین و سرداران با اعتبار، حسین خان و فرج الله خان و امان الله خان را به اردوی خویش قرین ساخت و صادق خان عز الدینلوی قاجار با فوج افشار ارومی در محال شرور به عنان گیری روسیه پرداخت.۸)

۱- . ملی: (قلب)

۲- . در مورد لفظ (چورس) نگارنده (بستان السیاحه) اظهار بی اطلاعی می کند (بستان السیاحه، ص ۲۱۲) امّا مینورسکی این نام را ارمنی Chvash -rot می داند. (سازمان اداری حکومت صفوی، ص ۱۸۹). نگارنده بستان السیاحه حاج زین العابدین شیروانی آن را در یک منزلی خوی و مینورسکی در ساحل چپ رود قطور و شمال خوی می داند. وی می نویسد: (در ۱۹۰۴ میلادی آثاری از استحکامات بسیار مهم در چورس مشاهده کردم). این منطقه دقیقا در جنوب قره ضیاء الدین و نزدیک روستای حاجی لر بر سر راه مرند- ماکو در کنار رودخانه آق چای قرار دارد. (اطلس راهنمای ایران، کتابشناسی، ۱۳۵۸)

در خلال این احوال موسی ویردی نام که از جانب جنرال غاردان خان به منع گداویچ از تعرّض به خاک ایروان رفته بود، وارد و به حسن خان برادر حسین خان و سایر قلعه گیان پیغام داد که، گداویچ بدون تردید ایروان را مسخر و جمعی از سپاه مظفر قتیل و اسیر و اموال اهل قلعه کّلاـ به غارت خواهد رفت؛ بهتر آن که به دست خود قلعه را بسپارند و قلعه گیان و خود را از صدمات سپاه فارغ آرند. گداویچ کیج (۱) نیز پاره [ای] ازین ترّهات [۱۷۲] به حسن خان مرقوم گردانید و جوابی به جز صدای توپ و تفنگ نشنید.

در خلال این احوال، اسماعیل خان قاجار که لشکر و خزانه از دربار سپهرمدار می آورد، در منزل چورس وارد اردوی اشرف گشته نوّاب شاهزاده و همراهان را قرین اطمینانی کامل کرد.

[مصرا]ع:

چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان

ذکر یورش گداویچ

کیج (۲) به قلعه ایروان و شکست و فرار او به صوب (۳) گرجستان و سایر اوضاع آن زمان

بعد از آن که گداویچ از اطاعت حسن خان و اهل قلعه ایروان مأیوس (۴) شد، پیادگان خود را که زیاده از ده هزار بودند چهار حصّه (۵) کرده در چهار طرف ایروان سنگرها بستند و توپ های تندر فغان را بر دیوار قلعه بسته چند روز متوالی از انداختن گلوله های پی در پی دو سه زرع از سر دیوار قلعه را شکستند. چون خاطر جمع شد که صعود صالدات به سبب شکستگی دیوار بر فراز برج و باره آسان است، لهذا در شب نهم شهر شوال المکرم سنه یکهزار و دویست و بیست و سه صالدات را از چهار طرف قلعه حکم به یورش داد و قریب به طلوع صبح صادق از یورش روسیان بی ایمان زمانه ابواب بلا بر گشاد. خوانین و سرکردگان و مستحفظین قلعه، حسن خان برادر سردار و کلبعلی خانخش

۱- . ملی: (کنج)

۲- . ملی: (کنج)

۳- . مجلس: (جانب)

۴- . ملی: (مانوس)

۵- . بخش

سپانلوی قاجار و اشرف خان دماوندی و میرزا علی نقی خان فندرسکی بودند و بوّابین (۱) خود را که عبارت از تفنگچیان (۲) استرآبادی و کرمانی و دماوندی و غلامان خراسانی و جزایرچیان تبریزی و سرباز مراغه ای است، به جان فشانی و جان ستانی ترغیب می نمودند. بنا به تدبیر خوانین مذکوره در آن شب تار، چراغ هم روشن نکرده و تفنگ ها بر سر دست گرفته و اسلحه و ادوات حرب را از قمه و خنجر و سرنیزه و غیر آن مهیّا نموده در کنار برج و باره خاموش بایستادند، به طوری که گفتی احدی در قلعه نیست.

صالدات روسیه، غافل از آن قضیّه به تعجیل هرچه تمام تر یورش برده به مدد نردبان در (۳) آن خندق عمیق نزول و از خندق صعود نموده خود را به پای دیوار رسانیدند و نردبان ها گذاشته مانند جنود شیطانی از آن قلعه سپهر مانند بالا رفته به فراز برج و باره رسیدند که ناگاه مستحفظین قلعه به یکبار [ه] تکبیرگویان مشعل و قواریر نفت و کاسات آفتاب و مهتاب افروخته دیوارهای قلعه چون روز روشن و بر پیکر آن جنود ابلیس از هر طرف شررافکن شدند. تیغ یمانی بنای سرافشانی نموده قمه و خنجر را سینه شکافی شعار بود. مهره های (۴) آتشین توپ و تفنگ، روسیان بی نام و ننگ را قاطع عروق و مفاصل شدی و از صدمات گرز البرز کوب، تن های آن بدسگالان از فراز برج و باره به قعر خندق متواصل آمدی. دلیران ایرانی سمندروار در آن آتش جرّار غوطه بردندی و روسیان بی ایمان از حملات دلیرانه آن گروه جلادت نشان از فراز دیوار، کبوتر صفت معلّق ها خوردندی. خوانین دلیر، خاصه اشرف خان دماوندی و میرزا علی نقی خان فندرسکی دامان مردی بر کمر استوار کرده مردانگی ها نمودندی و لحظه به لحظه از برجی به برجی روی [۱۷۳] آورده ابواب غیرت و حمیّت بر چهره پیادگان جرّار گشودندی. گفتی مگر آن شب، روز قیامت است یا از هجر مهر چهر پری طلعتان سروقامت علامت. خلاصه تا دو ساعت متوالی تنور حرب افروخته و پیکر مخالفین از آتش فشانی دلیران عرصه کینه)

۱- . دربانان، نگهبانان قلعه؛ ملی: (توّابین)

۲- . تفنگچی یا پیاده نظام راکب مجهز به تفنگ های کوتاه و شمشیر و خنجر از میان کشاورزان نیرومند برگزین می شدند. نخست آنان را در محل به خدمت می گرفتند و تحت فرمان یوز باشی قرار می دادند، امّا بعدها عنوان تفنگچی باشی به میان آمد. (سازمان اداری حکومت صفوی، ص ۵۴)

۳- . مجلس: (از)

۴- . ملی: (مهره)

سوخته [شد]. از قوّت باطن اسلام و نیروی طالع صاحبقران ظفر غلام، معادل سه هزار نفر از آن قوم بدفرجام که اکثر آنها افیسر و مایور و بولکونوک و افیچال و کپیتان و صاحبان مناصب بودند، مقتول و بی روح و دوهزار نفر دیگر، زخم دار و مجروح و بقیه السیف با ینارال کیج، یعنی گداویچ به جان کندن از آن غرقاب فنا خود را به کنار کشیدند و در پناه سنگر خویش آرمیدند. این مرحله از تحقیق گذشت که در آن مقابله خشنا، زیاده از ده نفر از سپاه اسلام مقتول و مجروح نگشت.

گداویچ کیچ خاک مذلت بر فرق ایمپراطور (۱) اعظم بیخت و در شب دوشنبه بیست و دوّیم شهر شوال المکرم سنگرها را خالی کرده با حالی تباه و رویی (۲) سیاه به سمت گرجستانات گریخت. حسین خان سردار و اسماعیل خان قاجار برحسب امر والاـ از عقب او تا محال (۳) آواران تاختند و اکثری از بقیّه السیف او را از لباس حیات عاری ساختند و بسیاری از پیادگان روسی از بیم جان به اردوی نوّاب والا شتافته امان یافتند.

نوّاب اشرف، خوانین نامدار علی خان قاجار و امان الله خان افشار را بر سر ینارال نیالسین که در نخجوان بود، تعیین و فوجی دیگر را به دفع شرّ ینارال سماندراویچ به شرور معین فرمود. از قوّت طالع خسروی هردو ینارال شکست فاحش دیده بالاخره به غنیمت نیم جانی بیرون بردند. نوّاب اشرف، خود نیز از محل اردو حرکت و در عقب فراریان، باز لشکرها تعیین نمود. غنیمت در آن سفر از توپ و تفنگ و عرادّه های آذوقه و سایر اسباب به قدری به دست آمد که از حساب بیرون است و ادراک آن از حوصله اندیشه فزون. کوتاهی سخن، گداویچ و ینارالان تا به سواد تفلیس رسیدند از شدّت برف و سرما اکثری از قشون ایشان تلف گردیدند، بقیه را دست وپا از سرما ضایع گشته در گوشه نکبت آرمیدند.

در همان اوقات شیخ علی خان قبه [ای] نیز، جمعیتی از طایفه لگزی فراهم آورده و در حوالی ولایت دربند با روسیه آن جا دعوایی کرده [آنان را] شکست داد و سه توپ با غنیمت فراوان از ایشان گرفته باز روی به داغستان نهاد. علی خان قاجار قوانلو به جهت زخمی که از آن کفار در پا داشت، روی به ریاض ایمان گذاشت. بالجمله مژده اینل)

۱- . مجلس: (امپراطور)

۲- . ملی و مجلس: (روزی)

۳- . ملی: (حال)

فتوحات غیبی و لطایف لاریبی وقتی به عرض واقفان سدّه خلافت رسید که، موکب ظفراندوز در محال زرند و ساوه مشغول شکار بود و شاهنشاه مظفر کبکان خوش خرام و آهوان سیم اندام را صید می فرمود. به شکرانه این فیروزی، چند روزی به عشرت و بهجت اندوزی به سر شد و عرصه دار الخلافه از ورود مسعود خسرو مظفّر غیرت سپهر اخضر آمد. صدقات و نذورات به مستحقین بلاد داده شد و پیشوایان انام، (۱) دست به دعای دوام دولت ابد فرجام گشاده [۱۷۴] به افتخار هریک از سران و جانبازان، (۲) خلاع مهرپیکر و بدره های (۳) سیم و زر عنایت رفت و جنرال غاردان خان فرزانه (۴) از آن تعهدات سر تا پا فسانه قرین ندامت بی نهایت آمد.

[مصرا]ع:

چرا عاقل کند کاری که بار آرد پشیمانی

تاریخ این فتح میمون و شکست گداویچ ملعون از کلک مولف این کتاب مستطاب تراوید و یادگار را درین صفحه ثبت گردید.

لمولفه:

گداویچ در خارج (۵)ایروان خوردشکستی که ایّام گفت آفرین زین

ز بخت همایون دارای دوران ز بی دین گداویچ دین رفت و آیین

شد او ننگی از ایمپراطور روسی فتاد از شکوه و ز اجلال و (۶) تمکین

بسی لشکرش شد تلف در شبیخون ز ضرب تبر زین و شمشیر و زوبین

شبی برد بر قلعه آن دد (۷) شبیخون فکندند از آن باره اش همچو سرگین

گریزان شد از ایروان تا به تفلیس بر او (۸) طعنه زن آدمی و شیاطین

ز آتش فروزیّ آن هردو لشگرهمی خیره شد دیده ماه و پروین

پی سال تاریخ آن خاوری گفت شکست گداویچ از این ایروان بین و)

۱- . ملی: (ایام)

۲- . مجلس: (جان نثاران)

۳- . ملی: (بدرهای)

۴- . ملی: (فرزندانه)

۵- . ملی: (خار)

۶- . ملی:- (و)

۷- . ملی: (دو)

۸- . مجلس: (برو)

ذکر سفارت

سرهرفردجنس (۱) از دولت انگریز به دربار مینوون و مراجعت جنرال غاردان خان پیمان شکن

جمهوریت دولت بهیّه انگریز را از نهایت فطانت و غیرت در مراتب ملکداری و مرزبانی قانونی است که اصل معنی دولت را پادشاه و حکمروا دانند و پادشاه ظاهر را مثل سایرین نوکر معتبری از دولت خوانند. مهمات دولت داری را سهل نشمارند و تا در قوه دارند به اعانت زور و زر بنیان دولت را روزبه روز محکمتر آرند. مهما امکن دشمن را به دولت چیره نخواهند و در کاری که فواید آن پس از قرنی بلکه در قرون عاید دولت گردد، اهتمامات ورزیده و روزبه روز بر عزّت دولت افزوده از شوکت دشمن بکاهند.

چون ناپلیون پادشاه فرانسه را- از قراری که قبل ازین ذکر شد- در مملکت فرانسه استیلائی به هم رسید و با ایمپراطور روس و برخی دیگر از قرالات فرنگ مجادلات کرده در اندک زمانی مبسوط الید گردید، به جهات عدیده خصومت با دولت انگریز را پیشه کرد و مداخلت در خاک هندوستان را اندیشه. با دولت علیّه ایران دوستی ورزید و اخراج روسیه را از خاک گرجستان و آذربایجان متعهد گردید؛ شاید به سبب این تعهدات ممتنع الحصول، از مملکت ایران راهی جوید و به تسخیر ممالک هندوستان پوید.

جمهوریت (۲) انگریز اگرچه این فقره را ممتنع الوقوع می دانستند ولی باز به قاعده عاقبت اندیشی که در دست دارند، طرف حزم و احتیاط را باز مرعی داشته همّت بر آن گماشتند که عهد موافقت را با دولت علیّه ایران محکم تر سازند و به تعهد امورات [۱۷۵] قریب الحصول به شکست عهد مراودت (۳) ناپلیون با این دولت روزافزون پردازند. بنابرآن، سرهرفردجنس نامی از معارف مملکت انگلتره را که به فطانت و ذکا معروف و به دولتخواهی و مصلحت جویی (۴) موصوف و در عهد ریاست امراء زند نیز به ایران آمده در دار العلم شیراز چندی متمکن و موقوف بود، برگزیده و او را وکیل مختار در کار معاهدت این دولت پایدار کرده با نامه پادشاه ذی جاه انگریز از دار السلطنه لندن به سفارت دولت این شهریار دشمن گسیل گردانیدند و حکم نمودند که در نزد فرمانفرمایی)

۱- .Sir Herford jones

۲- . مجلس:+ (دولت)

۳- . ملی: (عید مراوت)

۴- . ملی: (مصلحت خوبی)

هندوستان رفته و قرار کار سفارت و خرج آن سفر با دولت کمپنی داده پس از آن روانه ایران شود.

سرهرفردجنس وارد بندر بمبئی گشته نزد فرمانفرما نرفت. فرمانفرما از قراری که ذکر شد، قبل از وقت دیرجان ملکم بهادر را به سفارت فرستاده در حوالی بندر ابوشهر موقوف بود. بعد از آن که خبر ایلچی اصل دولت را شنید، شرحی به جان ملکم بهادر نوشته او را طلبید. شرحی هم به سرهرفردجنس قلمی داشت که موافق قرار دولت روانه کلکته گشته و جناب فرمانفرما را ملاقات و قراری در کارها داده عازم ایران شود. ملکم بهادر نوشته را که دید از قراری که ذکر شد، برگردید، ولی سرهرفردجنس اعتنائی به نوشته نکرده از بندر بمبئی با پیشکش و هدایای نامحصور حرکت کرده داخل بحر عمّان و به بندر ابوشهر وارد گشته توقف گزید و به جهت اذن از امنای دولت علیّه از ابتدا آدمی فرستاده و نوشتجات به امنای دولت جاوید تحریر داده زخمه زن تار (۱) این هنگامه گردید که: من از جانب دولت بهیّه انگریز وکیل مختارم که مقاصد اولیای دولت علیّه ایران را برآرم. دفع روسیّه را به اعانت زر و زور و هرچه قریب الحصول باشد، قادرم و در مقام خدمت گزاری حاضر، ولیکن با وجود توقف سفرای دولت فرانسه در آن دربار، از آمدن معذورم و موافقت دولتین ایران و انگریز با وجود مسالمت با دولت فرانسه، مانعه الجمع و نامقدور [است]. هرگاه اولیای دولت خداداد صرفه خود را در دوستی با دولت انگریز دانند، سفرای فرانسه را به هر نوع دانند، جواب شافی داده مرا به درگاه آسمان جاه بخوانند و هرگاه موافقت با دولت فرانسه را اصلح و اسلم می شمارند، باز به دستور جوابی نوشته مرا در سرحد دولت زیاده معطّل ندارند تا مانند جان ملکم، سر خویش و راه مراجعت پیش گیرم.

بالجمله بعد (۲) از ورود فرستاده و (۳) عرض فقرات معلومه، برحسب امر اعلی، بزم مشاورت فی مابین امنای دولت قاهره و (۴) جنرال غاردان خان و سایر همراهان او چیده و آماده و قصور جنرال مذکور در انجام تعهدات نامحصور فردا فردا برطبق اظهار نهاده شد: اوّل آن که، موافق عهدنامه که صورت آن بعد از طیّ این داستان تحریر خواهدو)

۱- . ملی (یار)

۲- . ملی:- (بعد)

۳- . ملی:- (و)

۴- . ملی:- (و)

پـذیرفت و اظهار مکرّره جنرال غاردان، ناپلیون متعهـد شـده بود که هنگام ملاقات با الکسـندر پاولیـچ پادشاه روسـیه به جهت انعقاد [۱۷۶] مصالحه، در باب تخلیه ولایات گرجستان و آذربایجان نیز اهتمامی پردازد و پادشاه روسیه را به هر طریق که داند در تخلیه ولایات مذکوره راضـی سازد. ملاقات ایشان واقع و مخاصمه خویش را دافع آمدند، ولی به هیچ وجه ذکری از تخلیه سرحدات ایران نکرده این سخن را بالذات به میان نیاورد.

دویّم آن که، جنرال غـاردان خـان- از قراری که ذکر شـده- بنابر اصـرار گداویـچ سـردار روسـیه، واسـطه التیام دولتین ایران و روس گردیده هنگامه لشکرکشـی را به جهت دفع روسـیه از تحریر حجّت (۱) یا به مهری که ذکر شد، خام گردانید و موسـی (۲) ویردی نـام معلم فرانسه [ای] را نزد گداویـچ فرسـتاد که از معـامله عزیمت ایروان درگـذرد. این توسط از قوه به فعل نیامد سهـل است کـه موسـی ویردی از طرف گداویـچ واسـطه شـد کـه مسـتحفظین قلعه ایروان، آن بـاره محکم بنیـان را به روسـیه واگذارند و اولیای دولت روز افزون پس از آن اسمی از ایروان به زبان نیارند.

سیّم آن که، موسـی لامی نام فرانسه [ای] که مهندسـی دلپذیر و همین موسـی ویردی که معلّمی بی نظیر در آذربایجان مشغول تعلیم نظـام جدیـد بودنـد، در هنگـام عزیمت گداویـچ بر سـر قلعه ایروان که وقت کـار و هنگـام گرمی بازار بود، چنین اظهار نمودند که:

جنرال غاردان خان به ما شـرحی نوشته که به جهت دوستی جدید که فی مابین پادشاهان فرانسه و روس واقع گردیده، سعی ما در کار نظام ایرانی، خلاف دوستی آن دو پادشاه ذی جاه است و ما را ازین پس در تعلیم سپاه ظفر پناه اکراه [است].

چهارم آن که، عسکر خان افشار ارومی که به سفارت فرانسه گراییده، مدّتی است که ناپلیون او را بی سبب در آن جا موقوف داشته، نه روانه می سازد، نه به اظهار کاری که متضمن صلاح این دولت نامدار (۳) است می پردازد.

خلاصه بعـد از ایراد آن (۴) دلایـل مسـجّل و براهین مـدلّل جنرال غـاردان خان چون خر در وحل (۵) مانده در مقابل، بعضـی اجوبه مجمل و مهمل بر زبان راند، ولی چون در۹۰

۱- . ملی: (صحبت)

۲- . موسیو: واژه ای فرانسوی به معنی جناب

۳- . مجلس: (پایدار)

۴- . ملی: (این)

۵- . وحـل: گـل ولاـی تاریـخ ذو القرنین متن ۲۹۳ ذکر سـفارت سـرهرفردجنس از دولت انگریز به دربـار مینـوون و مراجعت جنرال غاردان خان پیمان شکن ..... ص : ۲۹۰

باطن بر این فقرات معلومه اطلاع کامل داشت و خود را صاحب تقصیر می پنداشت، در ثانی متعهد گردید که اگرچه اخراج روسیه از خاک ایران به (۱) این وسائل ممکن نشد ولی دولت فرانسه از اعانت اسباب و اسلحه و ادوات حرب به قدری که ضرور باشد مضایقه ندارند و حجّتی پا به مهر سپرد که در همان اوقات معادل سی هزار قبضه تفنگ با اسباب و ادوات جنگ مباشرین فرانسه در آذربایجان به کارگزاران نوّاب نایب السلطنه تسلیم آرند. هرگاه این معنی نیز مثل سایر تعهدات از قوه به فعل نیاید، امنای دولت، سرهرفردجنس بارونت را راه دهند که به صوب دار الخلافه پای عزیمت برگشاید.

در ضمن این مکالمات، قرار چنین شد که علی العجاله مهماندارى از جانب دولت خداداد تعیین و سرهرفردجنس قدرى در ولایات شیراز و اصفهان اقامت گزین [شود] تا از تعهدات جدید چه زاید و مصلحت وقت چه اقتضا نماید. لهذا [۱۷۷] برحسب امر اعلی، محمد خان حاجیلر استرابادى یوز باشی (۲) غلامان ابواب جمعی نوّاب حسن علی میرزا روانه شیراز و محمد زکی خان نورى غلام پیشخدمت نوّاب حسین علی میرزا فرمانفرماى مملکت فارس، سرهرفردجنس را از بندر ابوشهر با عزت شایان به دار العلم شیراز رسانید و در آن جا چندى توقف نموده بعد به مهماندارى محمد خان حاجیلر روانه دار السلطنه اصفهان گردید و در آن جا نیز چندى اقامت گزیده بالاخره از تعهدات جنرال غاردان خان اثرى ظاهر نشد و خود مصمّم آمد که بدون اذن ناپلیون از دار الخلافه طهران حرکت و به صوب مملکت فرانسه شتابد. اولیاى دولت قاهره در مقام ممانعت برآمده اظهار کردند که: در هر دولتی خاصه دولت روم، سفراى متعدّده از هر مرزوبوم اعم از دوست و دشمن اقامت دارند و هریک به انجام کار محوله به خویش اوقات می گذراند؛ بودن تو با سفیر دولت انگریز منافی نیست و دیگر این ابرام و لجاج چیست [امّا جنرال غاردان] به هیچ وجه متقاعد نگشته بار عزیمت بربست و به دار السطنه تبریز شتافته چندى هم به مصلحت کار در آن جا نشست و بعد از خبر ورود سفیر دولت انگریز، در آن جا نیز توقف نکرده از راه ولایت تفلیس عازم پاریس گشت.

خلاصه مجددا معتمدى با اعتبار از دربار سپهرمدار به احضار سرهرفردجنس بارونت مأمور به اصفهان [گردید] و سفیر مزبور، در بیست و هشتم شهر ذى حجه الحرامد.

۱- . ملی:- (به)

۲- . فرمانده صد نفر را گویند.

سنه یکهزار و دویست و بیست و سه، با عزّتی شایان و استقبال نوروز خان قاجار ایشک آقاسی باشی دیوان، شرفیاب آستان سپهر بنیان [شد] و در خانه جناب حاجی محمد حسین خان امین الدوله میهمان گردید. در یوم بیستم شهر محرم الحرام سنه یکهزار و دویست و بیست و چهار به شرف حضور شاهنشاه تاجدار مشرف و نامه موافقت علامه (۱) پادشاه ذی جاه انگریز را ابلاغ و یک قطعه الماس خورشید لباس، که مبلغ بیست و پنج هزار تومان قیمت داشت، با سایر هدایا و تحف از نظر همایون اشرف گذرانیده از تفقدات گوناگون خاطر خطیر اعلی مورد انواع عزّوشرف گردید و عهدنامه [ای] مبسوطه دربار کار موافقت و التزام وجه امدادی به جهت مخارج دفع روسیه بدعاقبت و قرار تجارت فی مابین دو دولت قوی آیت بسته شد و عهود مراودت با سایر دولت های فرنگ شکسته آمد.

چون عهدنامه [ای] که بالفعل فی مابین دولتین علیّتین معمول به است، عهدنامه ای است که در نهایت سال ایت ئیل ترکی سنه یکهزار و دویست و بیست و نه هجری بعد از صلح دولتین ایران و روس به توسط مسترالس (۲) بسته شد، لهذا ایراد عهدنامه سرهرفردجنس و سفرایی که از قبل مسترالس آمده اند و تغییرات یافته چندان مفید فایده نیست. انشاء الله تفصیل عهدنامه مزبور در سنه مسطوره مذکور و قرار معاهدات دولتین مشهور خواهد شد.

ذکر فتاوی مجتهدین در باب مسئله جهاد و سلطنت شرعی شاهنشاه مروّت نهاد و مراجعت سفیر این دولت خداداد از مملکت [۱۷۸] روم وقوع بلای زلزله در اکثر بلاد و مرزوبوم

درین سنوات که بنای نزاع (۳) و جدال با جماعت بدعاقبت روسیه اتفاق افتاد، شاهنشاه اسلام پناه استراحت بر خود و ملتزمین رکاب ظفر مآب قطع فرموده در سفرهال)

۱- . ملی: (علانه)

۲- Mr .Else.

۳- . ملی: (نزال)

یک ماه و دو ماه کمر همایون را نمی گشود. شاهد این معنی خورشیدوار از مطلع خاطر انورش سر برزد که این محاربات و مجادلات سپاه اسلام را با آن کفره ظلام، با شریعت حضرت رسول انام [ص] مطابق و معنی جهاد را با این اجتهاد موافق آرد تا ظهور این مطلب زیاده موجب تشویش اهالی اسلام آید و هرکس به ملاحظه مثوبات اخروی بیشتر از پیشتر سعی در کار جهاد نماید. لهذا جناب میرزا بزرگ فراهانی قائم مقام وزیر نوّاب نایب السلطنه را به مباشری انجام این مهام برگزید و او نیز از فرط دینداری به تهیّه این کار زیاده از طاقت کوشید و حاجی ملا باقر سلماسی و مولانا صدر الدین محمّد تبریزی را به جهت کشف این مسائل به خدمت جناب شیخ محمد جعفر نجفی و آقا سیّد علی اصفهانی و میرزا ابو القاسم جیلانی- نوّر الله مضاجعهم- روانه عتبات عالیات و دار الایمان قم گردانید و مکاتبات به علمای اعلام و فقهای کرام کاشان و اصفهان و یزد تحریر و از حضرات عالی درجات ملّا احمد نراقی و حاجی میر محمد حسین سلطان العلما امام جمعه اصفهان و ملّا علی اکبر ایجی اصفهانی مستدعی نگارش حقیقت این فتوی گردید.

پس از قلیل (۱) مدّتی رسالات عدیده از اطراف عراقین عرب وعجم رسید که: شاه اسلام پناه، غازی فی سبیل الله است و مجادله با کفره روسیه، جهادی بی اکراه.

در رسالات جناب مجتهدین محترمین شیخ محمد جعفر و آقا سیّد علی که رأس و رئیس مجتهدین زمان بودند، به صراحت این مطلب نگارش یافته بود که: امروز پادشاه اسلام، نایب امام و برگزیده فقهای ذوی الاحترام [است] و محاربات با روسیه ظلام (۲) جهادی بی شایبه. تردید، اوهام است و هرچه به قانون شرع شریف، خراج حسابی از رعایا گرفته، صرف این راه شود، بی شبه حلال و مباشرین امور جهاد به شرط دیانت و امانت از کاتب و سررشته داران نظام جدید اندوزنده ثواب و مأجور در روز حساب و فارغ از دغدغه سئوال و جوابست و بر صغیر و کبیر و وضیع و شریف ممالک محروسه واجب که به عزم جهاد و برای تقویت دین و اعلای کلمه حق و حفظ بیضه اسلام به واجبی تهیه حرب سازند و هنگام تعرّض کفره فجره به دفع ایشان پردازند.م)

۱- . ملی: (کلیل)

۲- . مجلس: (اظلام)

بالجمله میرزا بزرگ پس از وصول این رسائل، همّتی بر نشر مسائل جهاد که سال ها متروک بود، گماشت و خود اقوال مجتهدین را جمع نموده و رساله [ای] در باب فتاوی جهاد ترتیب داده نام آن را (۱) رساله جهادیه گذاشت. اهالی ولایات ایران خاصه مرز آذربایجان را عرق حمیّت اسلام به جوش آمد و هر تن از ارباب حرفت و صناعت اسباب به جهت خود میّها کرده منتظر هنگامه غوغا و خروش [۱۷۹] شد.

خلاصه در همین اوقات، جناب آقا محمد ابراهیم، شیخ الاسلام بلده خوی که به جهت میمنت جلوس سلطان مصطفی خان به اسلامبول رفته بود، با جواب نامه پادشاهی وارد و از قرار تقریر او معلوم گردید که فقهای اهل سنت و جماعت نیز درین فتاوی همین اعتقاد را دارند و روزان و شبان بر منابر اسلام، اوقات به دعاگویی فتوحات پادشاه انام می گمارند. علی ایّ حال، در آخر همین سال، فتحعلی خان خواجه وند که به رسالت سند رفته بود، وارد و میر ثابت علی نام که رسول ولات سند بود، به همراهی او به شرف تقبیل آستان رفیع الشأن، قرین انواع مفاخر و فؤاید شد. موازی چهارصد قبضه (۲) تفنگ دانه نشان و یک عدد سپر پولاد بنیان و دو طاقه شال شمله اعلی، عمل کشمیر و یک دست فرش چکن دوز بی نظیر به صیغه پیشکش ولات مزبور از نظر آفتاب تأثیر گذارنید و انجام همان مطالب سابقه را که ذکر شد، مستدعی گردید. چون سرهرفردجنس سفیر دولت انگریز در دربار (۳) همایون حاضر بود، امنای دولت علیّه سفارشی به او نمودند که به علت بستگی (۴) ولایت سند به این دولت ابد پیوند، کار پردازان دولت بهیّه (۵) نیز رعایت آنها را منظور [دارند] و تعرّضی به آن حدود و ثغور نرسانند.

به نوّاب شاهزادگان محمد ولی میرزا والی ولایات خراسان و حسین علی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس نیز فرامین مطاعه صادر و مقرّر آمد که هرگاه افاغنه قندهار و هرات خواهند تعرّضی به خاک سند رسانند، به قدر ضرورت امدادی داده و رفع شرّ جماعت مزبور را مهیّا و آماده باشند.

میر ثابت علی مزبور پس از نوازش نامحصور اذن رخصت یافته میرزا مهدی نامه)

۱- . مجلس: (آن رساله را)

۲- . ملی: (چهار قبضه)

۳- . ملی: (در)

۴- . مجلس: (حمایت)

۵- . مجلس: (علیّه)

اصفهانی معتمد جناب حاجی محمد حسین خان امین الدوله به جهت اعلام مراحم خاطر علیّه به همراهی او به مرز سند شتافت.

در زمستان این سال از تأثیرات سپهر و نجوم در دار المرز مازندران و دار الخلافه طهران زلزله [ای] واقع گردید که گوش هیچ یک از معمّرین سالخورد چنان قضیه [ای] از معمّرین دیگر نشنیده و دیده روزگار نیز مثل آن ندیده بود. در مدت یک ماه دایم الاوقات، کره زمین مانند کره سیماب متزلزل و بی آرام می نمود [و] اکثر قری و مزارع و بقعه جات واقعه در دار المرز مازندران به نوعی مفقود شد که پس از سکون زمین جای عمارت و زراعت معلوم نبود.

در دار الخلافه طهران به شدّت مازندران نبود، ولی باز به طوری بود که در آن شدّت سرما اهالی آن جا در صحاری و باغات و مزارعات، خیمه و خرگاه و آلاچیق بر سر پا کرده چندی به سر بردند و اکثر از بهائم و حیوانات از کوهستانات روی به آبادی (۱) آوردند.

شعر:

به اندک التفاتی زنده دارد آفرینش رااگر نازی کند از هم فرو ریزند قالب ها ی)

۱- . مجلس: (آبادانی)

بخش ۶

ذکر بهـــاریه سال ئیلان ئیل ترکی مطابق با ســـنه یکهزار و دویست و بیست و چهار هجری و تعیین برخی [۱۸۰] از شاهزادگان به ایالت ولایات و سایر احوالات

مسندنشـین ایوان چرخ نیلوفری، اعنی مهر خاوری درین سال نیکو مآل، روز سه شـنبه چهارم شـهر صـفر المظفر سـنه یکهزار و دویست و بیست و چهـار، سه دقیقه قبـل از آن که از مطلع خـاور جلوه گر گردد به بیت الشّـرف حمـل، نقل نمود و هریک از نوباوگان کواکب رخشان را از حضور پر نور دور داشته به حکمرانی قطری از اقطار سپهر امر نمود.

سفیران شمال و صبا (۱) در تختگاه گلشن به ذهاب و ایاب پای برگشادند و حشر سنبل و سوسن خیول تنگ چشم زاغ و زغن و جنود نامعدود دی و بهمن را هزیمتی فاحش دادند.

خسـرو ربیع به آیینی ملوکانه روی همت به عرصه گاه چمن گذاشت و نونهالان سـرو و صـنوبر را به دفع روسـی نژادان اسـفند برگمـاشت. عنـدلیب بی نـوا که چنـدی در قلعه خمـول پـای به دامن بود، ترکـان گلگون چهر سوری را گرفتـار کمنـد شـد و کـارپردازان فروردین و اردی بهشت به سـبب جوهر کـاردانی به القـاب ارجمنـد سـربلند شاهنشـاه معـدلت آموز پس از جشـن نوروز فیروز روی به نظم مهمات مملکت آورده امورات هر ولایت را قرین انتظامی تازه کرد.

نوّاب عبد الله میرزا را (۲) به ایالت ولایت خمسه (۳) که فصل مشترک ممالکآن

۱- . ملی: (ضیا)

۲- . ملی:- (را)

۳- . شامل مناطق جنوبی زنجان تا جنوب دریاچه ارومیه که ایل افشار و طوایف وابسته در آن

آذربایجان و عراق است، مأمور و جناب میرزا محمد تقی علی آبادی مازندرانی المتخلص به صاحب را، که در آن اوقات منشی خاصه دیوان اعلی و خلف مرحوم میرزا محمد زکی مستوفی الممالک سلطان شهید است، به وزارت آن ملک مسرور داشت و نوّاب حسام السلطنه محمد تقی میرزا را (۱) به حکم رانی ولایات بروجرد و سیلاخور و جاپلق نامزد [نمود] و میرزا علی گرایلی که سابقا وزیر مرحوم حسین قلی خان (۲) و از موهبت جان بخشی صاحبقران مروّت نشان قرین مباهاتی بی پایان بود، به وزارت او برگماشت. نوّاب شیخ الملوک شیخ علی میرزا را که بطنا نبیره شیخ علی خان سردار زندیه است و از صفت شجاعت و دلیری بهره مند، به مناسبت ریاست بر فرقه زندیه به فرمانروایی ولایت ملایر و احشامات طایفه مزبوره برقرار و حاجی میرزا اسماعیل اشرفی مازندرانی که چندی ناظر دیوان اعلی و از جمله محارم و قدیمی خدمتان (۳) به درگاه معلّی بود، به وزارت نوّاب معزی الیه سربلند ساخت و شجاع السلطنه حسن علی میرزای نایب دار الخلافه را از انضمام ایالت ولایات بسطام و جاجرم و احشامات ترکمان کوکلان بنواخت.

در خلال این احوال خبر رسید که غراف گداویچ سردار روسیه به سبب شکست در دور ایروان در دولت روس مغضوب و پادشاه (۴) او را احضار و طور مصوف نامی را که حریفی جرّار و دلیری غدّار است، به سرداری گرجستان منصوب و روانه داشته است. شاهنشاه نام آور را وجود او نیز چون وجود نامسعود سایر سرداران بداختر در نظر انور به حقارت جلوه گر و دفع آن بدگوهر را مرکوز خاطر فرخ سیر داشته به احضار لشکر [۱۸۱] قیامت اثر فرمان داد و شاهزاده اسفندیار شعار، محمد علی میرزا را نیز مقرّر شد که در موعدی معیّن با سپاهی دشمن شکن در چمن سلطانیه، وارد دربار مینوون و در آن سفر خیر اثر ملتزم رکاب سپهر توسن باشد.ه)

۱- . ملی:- (را)

۲- . مجلس: (حسین علی خان)

۳- . ملی: (و از حجله مخارم و قدیمی خدمتا)

۴- . ملی+ (شاه)

ذکر سفارت حضرت حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی به دولت انگریز و برخی وقایع حیرت آمیز

چون جمهوریت دولت انگریز ماده موافقت دولت علیّه ایران را با شوکت فرانسه غلیظ دیدند، سرهرفردجنس را از جانب اصل دولت به سفارت برگزیدند. از این که اخراجات سفارت سفرای ایران با سرکار کمپنی بود، لهذا سرهرفردجنس معادل یکصد و بیست هزار تومان وجه امدادی را که بعد زیاده شد به سرکار کمپنی برات نمود.

درین اوقات خبر رسید که جناب فرمانفرمای هندوستان به سبب خاصی از اسباب که در وقایع سفارت سرهرفردجنس ایراد شد، برات او را مجری نداشته و باز در ثالث، بریگدیر (۱) جان ملکم بهادر را از جانب سرکار کمپنی به سفارت برگماشته است.

سرهرفردجنس از سفارت ملکم بهادر انکاری ورزید و در تعیین مخبری از جانب دولت علیّه ایران به دار السلطنه لندن به جهت تحقیق صحّت سفیرین و برقرار داشتن وجه امدادی و امضای عهدنامه مبارکه اصراری کرد.

چون داستان سفارت ممالک فرنگ در گوش اهل ایران غریب می نمود، احدی راضی به این سفر نبود. بالاخره قرعه این کار به نام حاجی میرزا ابو الحسن شیرازی نیکو افتاد و برحسب امر اعلی به تدارک کار سفارت رونهاد. حاجی مزبور والدش میرزا محمد علی نام و از اواسط الناس توابع اصفهان بوده به شغل حجّامی و دلاکی مدارا می نموده است. به سببی از اسباب از وطن مألوف هجرت اختیار نموده است. رفته رفته در عهد کریم خان زند سررشته لشکر شد و در هنگام کدخدایی حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله، همشیره او را خواستگاری نموده این حاجی میرزا ابو الحسن از همشیره اعتمادو الدوله مذکور و به شرف مصاهرت (۲) آن وزیر خجسته دستور نیز مسرور است.

از قراری که قبل ازین ایراد شد، بعد از سپری شدن شوکت اعتماد الدوله مذکور، او نیز در محال شوشتر گرفتار و در دار الایمان قم از شرف جان بخشی شاهنشاه مروّت شعار، قرین افتخاری بیشمار و به زیارت بیت الله الحرام شتافت و از آن جا به سیاحتدی

۱- . مجلس و ملی: (بریکه دیر)

۲- . دامادی

هندوستان رفته به سبب شهرت اصالت امّ اعتباری فی الجمله یافت. در نزد نوّاب ولایت دکن معروف و از شرف منادمت او مشعوف گردید. موازی دویست روپیه نوّاب مذکور به جهت او در ماهه بنا نهاد و چهار ساله در ماهه را در راه شاهدی فیض بخش نام در ماهی به باد داد.

پس از آن که صاحبقران قدردان را با بازماندگان اعتماد الدوله مزبور بر سر التفات دید، روی به مملکت ایران نهاده چندی در دار العلم شیراز در حضرت نوّاب حسین علی میرزای فرمانفرمای [۱۸۲] مملکت فارس به شغل یساولی سرافراز گردید.

چون جناب حاجی محمد حسین خان اصفهانی امین الدوله از مصاهرت مرحوم حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله با نام بود، به سبب قرابت سببی مشار الیه را از شیراز احضار و در نزد خود چاکر و خدمت گزار نمود. در باب تعیین آدمی به جهت تشخیص و تحقیق صحت سفرین دولت انگریز در حضرت اعلی توسطی از وی کرد و سرکار اقدس را بر سر میل آورد. نامه [ای] دوستانه از کلک دبیران دفترخانه جاودانه به پادشاه ذی جاه انگریز تحریر شد و چون از راه اسلامبول به مملکت انگلتره می شتافت، نامه [ای] جداگانه به سلطان مصطفی خداوندگار روم نیز تسطیر یافت.

شاهنشاه آگاه لقب ارجمند خانی اش بر سر نهاد و در اوایل شهر ربیع الثانی سنه یکهزار و دویست و بیست و (۱) چهار به عزیمت روم به راه افتاد. هدایایی که در آن سفر به همراه برد، رشته های تسبیح مروارید غلطان و طاقه جات شال کشمیری فراوان و دو قوطی مرصّع فادزهر و یک فرد قالی ابریشمی هراتی ممتاز و برخی دیگر از اسباب با امتیاز بود. بقیه داستان سفارت عنقریب ذکر خواهد شد.

ذکر حرکت موکب اعلی به چمن کمال آباد شهریار و وصول امیر قلیچ خان تیموری از ملک خراسان و داستان فتح ترشیز و گرفتاری مصطفی قلی خان شرارت انگیز و عزیمت موکب اقدس به چمن اوجان

موکب فیروزی با یک جهان بهجت و بهروزی از دار الخلافه طهران حرکت و روزت)

۱- . ملی:- (بیست)

جمعه بیستم شهر ربیع الاخر سنه مذکوره چمن کمال آباد شهریار، واقعه در هشت فرسخی دار الخلافه، مضرب سرادقات جاه وجلال آمد. در خلال این احوال، امیر قلیج خان تیموری از جانب شاهزاده نامدار محمد ولی میرزا والی خراسان شرفیاب درگاه معدلت نشان [شد] و مصطفی قلی خان عرب میش مست حاکم ولایت ترشیز را با دستان بسته و پای در غل وزنجیر پیوسته به درگاه مروّت بنیان حاضر آورد.

تبیین این مقال آن که این، مصطفی قلی خان اباعن جدّ در ولایت ترشیز حاکم و کارگزار بوده و پیوسته با هر سلطانی به لیت و لعلّ مدار می نموده است. بعد از آن که عرصه خراسان- از قراری که تفصیل داده شد- عرضا و طولا به تصرّف اولیای دولت قاهره درآمد، خان مزبور را غول غوایت راه زده در پشت دیوار قباحت و وقاحت درشد.

مدّت هشت سال قشون پادشاهی بر دور قلعه سلطان آباد ترشیز نشستند تا آن که به قوّت طالع خسروی قلعه را گرفته خان مزبور را دستان بستند. اموال او را کلّا مضبوط و خودش را با اهل وعیال برداشته به درگاه سپهر هبوط (۱) آوردند. خاقان مروّت آیین بر جانش رحمت آورد و به توقف در دار الخلافه طهرانش مأمور کرد.

درد و زخم بیفکن و نام گنه مبرکآتش به گرمی عرق انفعال نیست بالجمله بعد از انجام این کارها لوای فیروزی اعتلا به صوب چمن سلطانیه شقه گشا و در ورود به آن عرصه دلگشا [۱۸۳] نوّاب محمد علی میرزا با سپاهی بی منتها احضار و در اندک زمانی شرفیاب دربار سپهرمدار شد. جناب میرزا بزرگ وزیر نیز از دار السلطنه تبریز وارد و چون از عزیمت خاقان اعظم به طرف آذربایجان مطّلع گردید، بلافاصله راجع شد و نوّاب محمد علی میرزا دو روز قبل از حرکت رایات فیروزی اعتلا، به منقلای سپاه جرّار روان شد و پس از آن، خسرو دشمن شکن (۲) با یک جهان لشکر چون شعله [ای] پس از شرر شتابان گردید. در روز نزول موکب اجلال در چمن اوجان، نوّاب نایب السلطنه با هزاران امید و آرزومندی، معادل بیست هزار پیاده نظام جدید را با بیست عراده توپ جهان آشوب آراسته و مساوی سه میل راه از دو جانب صف آرای گشتند ور)

۱- . ملی: (مبسوط)

۲- . ملی: (دشمن شکر)

شاهنشاه قدردان بر جمیع شاهزادگان و خاصّیان، زبان ها پر از آفرین و تحسین از میان آن دو صف گذشتند. حضرت صاحبقران هریک از سرهنگان و نایبان و صاحبان مناصب بل فرد فرد توابین را مرحمتی زیاده می فرمود و زبان به تحسین و آفرین می گشود. یوم بیست و دویم شهر جمادی الثانی، با ساعتی سعد که سعادت از آن کسب شرف می نمود، در عمارت با شرافت اوجان نزول اجلال دست داد و دو شاهزاده (۱) بلند مقدار هریک با قشون ابواب جمعی خود در یمین و یسار اردوی ظفر شعار، به فاصله یک فرسنگ بیفتاد.

لمولفه:

چه شاهزاده دو دریای آسمان گشتی چه شاهزاده دو گردون کهکشان مقدار

ذکر تعیین نوّاب شاهزادگان به اطراف ولایات از محالات حماملو

و گنجه و طالش و ظهور انواع فتح و چالش (۲)

در توقف چمن اوجان به عرض صاحبقران زمان رسید که طور مصوف سردار روسیه، خود در منزل سوغانلق یک فرسخی تفلیس بار اقامت انداخته و ینارال نیالسین را با فوجی از آن شیاطین به جانب قراباغ و فوجی به محافظت حدود حمالو و بیوک کندی و کمری من محال پنبک و شوره گل، و ولی بولکونوک را به محافظت گنجه و ایلات قزّاق و شمس الدینلو روانه ساخته است. رای عالم آرای شهریاری بر آن تعلق یافت که از اطراف و جوانب لشکرها بر سر ایشان تعیین و کار روسیه بی دین را به اختلالی زیاده قرین فرماید.

نوّاب شاهزاده محمد علی میرزا را با معادل بیست هزار سواره و پیاده جرّار و پنج عرّاده توپ آتشبار در روز شنبه غرّه شهر جمادی الثانی به عزم تاخت تفلیس مامور و از امرای نامدار و خوانین عالیمقدار، مهر علی خان قوانلو، خلف مرتضی قلی خان عمّرد

۱- . مجلس: (شاهزادگان)

۲- . چالش: درگیری؛ زدوخورد

بزرگوار و حسین خان سردار و اسماعیل خان دامغانی و محمد علی خان شام بیاتی و میرزا احمد خان لاریجانی و ذو الفقار خان و مطلّب خان سرکردگان جانبازان سمنانی و دامغانی، به التزام رکاب نوّاب معزّی الیه مسرور آمدند و همچنین در یوم شنبه، پانزدهم شهر مزبور، نوّاب نایب السلطنه عباس میرزا با لشکری خوانخوار به طرف ولایت گنجه عنان گزار [شد] و [۱۸۴] سرکردگان با اعتبار، عبد اللّه خان فیروزکوهی و مهدی خان بالارستاقی (۱) و محمد صالح خان عرب بسطامی و علی مردان خان افشار خمساوی و محمد نظر خان مافی با هزاره جات سواره و پیاده خویش از سعادت رکاب نوّاب معزی الیه برخوردار گشتند. پس از روانه داشتن حضرات شاهزادگان و فراغت از مهام ایشان به عرض خسرو زمان رسید که مصطفی خان طالش به سبب طمع خام ایالت گیلان با روسیه بی ایمان مراودتی فراوان دارد و به راهنمایی آن جماعت گمراه در تعمیر معابر بیشه و جنگل به سمت مازندران و گیلان و آذربایجان پیوسته همّت می گمارد. در سال قبل نیز با طوایف شاهیسون اردبیل و مشکین وصلت کرده و صبیّه مرضیّه خود را به نظر علی خان، ولد نصیر خان شاهیسون داده است و امر ایلات شاهیسون هم به این علت روی به اختلال نهاده [لذا] در کیش مروّت و انصاف دفع آن مفسد نمک به حرام لازم افتاد و برحسب امر اعلی فرج اللّه خان افشار نسقچی باشی دربار جهان مدار در غرّه شهر رجب المرجب با لشکری جرّار به سمت اردبیل روی نهاد و چون هوای چمن اوجان بی نهایت گرم و ناپسند و هوای محال سراب در برودت و سالمیّت بی مانند بود، موکب اعلی از آن جا حرکت و به منزل سراب پیوستند و گوش به راه اخبار فتوحات از اطراف بستند. (۲)

خلاصه نوّاب محمّد علی میرزا و امرا را در محال حمّالو که سه منزل دور از ایروان است، با مستحفظین آن جا تلاقی دست داد و تیغ های یمانی، بنای سرافشانی نهاد. از هر طرف صواعق مهره های آتشین تفنگ بر فرق روسیان بدآهنگ آغاز باریدن نمود و از حملات مردانه ترکان جلادت نشان ابواب بلا بر چهره آن قوم ضلالت بنیان (۳) گشود. از نیروی بخت بلند خسروی در اندک کرّی که از شیران بیشه هیجا حاصل آمد،ن)

۱- . ملی: (بالارستانی)

۲- . مجلس: (نشستند)

۳- . ملی: (جلادت نشان)

آن گروه روباه صفت به امان آمده تفنگ ها از دست ریختند و به دامان مروّت شأن (۱) شاهزاده با فتوّت آویختند. نوّاب شاهزاده بر جان بقیّه رحمت کرد و رؤوس منحوس ایشان را با گرفتاران به جانب اردوی اعلی گسیل آورد [ه] خود با همان جیوش بحر خروش از معابر صعب المسالک راه حوالی تفلیس پیش گرفت و دست تطاول و چپاول بر ایلات کافر کیش گشاد. احشامات بزچلو و ارامنه و گرج که قریب به تفلیس اقامت داشتند، اناثا و ذکورا قتیل و اسیر و اموال ایشان صامتا، ناطقا منهوب و دستگیر شد.

شاهزاده فیروزی لوا با آن همه فتوحات نمایان طرّه ماهچه علم ماه پیکر را تاب داده طبل رجعت بنواخت و در حوالی ایروان حسب الامر خسرو زمان به انتظار ورود موکب مسعود نوّاب نایب السلطنه به اقامت پرداخت. از آن طرف نوّاب نایب السلطنه از راه گوگچه (۲) ییلاق به صوب گنجه تاختن آورده و ایلات و احشامات آن حوالی را کوچانیده روانه ایروان کرد. ولی بولکونوک که به محافظت آن جا [۱۸۵] قیام داشت، روی به فرار گذاشت. امیر خان دولوی قاجار، خال ولیعهد نامدار تا حوالی گنجه رفته و سرودیل فراوان از ایشان گرفته به اردوی والا برگشت و چون اخبار فتوحات نوّاب محمد علی میرزا رسید و طور مصوف سردار که از سوغانلق یک فرسخی تفلیس به منزل زگن من محال گنجه آمده بود، از آن بلاهای ناگهان ترسیده جمعی از معارف همراهان را با عریضه ضراعت آمیز به خدمت نوّاب نایب السلطنه فرستاده متعهد گردید که بعد از حرکت رایت منصور گنجه را خالی کرده به کارکنان دولت بسپارد و خود روی [به] جانب تفلیس گذارد. اگرچه نوّاب شاهزاده صورت تعهدات مزورانه او را در آیینه ضمیر منیر عکس پذیر می دید، ولی چون سپاه منصور را به جهت قحط آذوقه امکان توقف در آن جا نبود، جوابی سرسری داده با شوکتی تمام روانه صوب ایروان [گردید]. نوّاب محمّد علی میرزا نیز به شوق ملاقات برادر بلند اختر از ایروان حرکت و هردو آزاده سرو جویبار خلافت در چمن گوگچه به ملاقات یکدیگر بهره مند و نوای کوس بشارت را بلند کردند.

پس از انقضای چند روز هردو شاهزاده فیروز از چمن گوگچه رکضت کنان و۵)

۱- . مجلس:- (شأن)

۲- . در کنار راه مستقیم تفلیس به اردبیل دریاچه گوگچه واقع است که نام قدیمش، اسم ارمنی سوان است. (سفرنامه ابو دلف در ایران- ص ۱۰۵)

حضـرت نایب السـلطنه در ایروان توقف نمود و نوّاب محمد علی میرزا به صوب اردوی کیهان پوی عزیمت فرمود [و] در منزل سراب بـه عزّ زیـارت شاهنشـاه مالـک رقـاب مشـرّف و در ازاء آن همـه زحمـات از نـوازش و تفقـدات خسـروانه قریـن انـواع عزّوشـرف شـد. بـالجمله فرج اللّه خـان افشار که در اردبیل توقف داشت، کار ایلات شاهیسون را مختل دیـده نظر علی خان و فرج اللّه خـان عّم او را، که پسـر و برادر نصـیر خان شاهیسون بودنـد و یکـی حاکـم و دیگری نایب اردبیل بودنـد، (۱) به سبب سازش با مصطفی خان طالش گرفته، مغلولا به درگاه اعلی فرستاد و خود به تخریب بنیان مصطفی خان روی نهاد.

مشار الیه به اسـتظهار روسیه، که در میان پشت ساری بندرگاه روس و سالیان (۲) توقف داشتند، قدم جسارت پیش گذاشته تا منزل دریغ، قشون ظفر نمون را استقبال نمودند.

دلیران افشار از اسـتعمال تیغ و سـنان در مجادله آن قوم روباه سان عار داشـتند و بدون اسـتعمال ادوات حرب به ضرب مشت و سیلی روی آن طایفه را برگاشتند.

مصـطفی خـان بـا هزار افسوس و دریغ از آن غرقـاب بلاـ بادبـان نجات برکشـید و در قلعه لنکران که وطن اصـلی او بود، لنگر اقامت انـداخته، آرام گزید. سـپاه منصور، محصورش داشـتند و همّت بر دفعش گماشـتند. در آن جا نیز تاب درنگ نیاورده از روی آب بـه ساحـل جـامیش وان گریخـت و ماننـد خاشـاک بـه دامـان آب آویخت. لشـکر مظفّر به قلعه لنکران ریختنـد و از عمارات مصـطفی خان و آیینه خانه او گردها برانگیختنـد. سـراهای چوب و نی از آتش انتقام سوخته شـد و در خزاین و دفاین اندوخته او آتش نهب و غارت افروخته، پس روی به محاصـره جامیش وان که اطرافش آب و یک راه باریک به سمت [۱۸۶] لنکران دارد، آوردند و امنای دولت قاهره را در منزل سراب، ازین داستان مطلع کردند.

میرزا محمد خان سرکرده هزاره جات لاریجانی مامور آمد که به معاونت و امداد فرج اللّه خان افشار به اتمام کار قلعه جامیش وان پردازند و مصطفی خان نمک به حرام را اسیر و دستگیر سازند. پس از چندی که غازیان منصور کار را بر او تنگ گرفتند به دامان امان متوسل و به توسط کارگزاران نوّاب نایب السلطنه، خدمت دولت دوران عدّت را متقبل شد.

۱- . مجلس: (می بودند)

۲- . سالیان: نام شهری است که امروزه در خاک جمهوری آذربایجان و در ساحل بحر خزر قرار دارد.

میرزا بزرگ فراهانی وزیر برحسب امر اعلی به جهت اطمینان او به جانب جامیش وان (۱) شتافت و پس از ظهور خاطر جمعی، فرج اللّه خان افشار قشون پادشاهی را برداشته، از آن دیار روی برتافت.

ذکر وصول خبر فتح ترکمانیه تکّه و سایر اوضاع اتفاقیّه در آن سفر خیر اثر تا هنگام نزول موکب اعلی به مستقر خلافت جاوید اثر

در سنه یکهزار و دویست و بیست نگاشته آمد که نوّاب محمد ولی میرزا والی مملکت خراسان، حسین خان قاجار قزوینی سردار را به تنبیه طایفه ترکمانان تکّه ساکن رود طژن فرستاد و چون گوشمالی به سزا دیدند، چندی دست از تعدّی و آزار مسلمانان کشیدند. در این سال نیز از فرط خباثت باطنی اوضاع سابقه را فراموش و پنبه غفلت در گوش کرده باز به تاخت وتاز معابر مسلمانان تاختند و جمعی از زوّار ارض اقدس را اسیر و دستگیر ساختند. غیرت نوّاب شاهزاده این معنی را برنتافت و این دفعه خود به نفس نفیس و جمعی از قشون رکابی و امرا و لشکریان خراسانی به عزم آن طایفه ضلالت مبانی شتافت تا حوالی محال نسا و ابیورد و رونه و مهنه و درون و اطراف رود طژن تاختن آورد و هرکه را یافت کشت یا اسیر کرد. غنیمتی که در آن سفر کسیب شد، از قرار تقریر ثقات معادل یکصدهزار گوسفند به تنهایی بود که به ارض اقدس آوردند. بقیه غنایم را خداوند توانا داناست.

بسیاری از رؤوس منحوس آن طایفه را به اردوی معلی فرستاد و خاقان مظفر جان فشانان آن سفر را جوایز و صلات فراوان داد. حضرت میرزا رضا قلی نوایی صاحب دیوان انشا به وزارت مملکت خراسان نامزد و روان گردید و منصب جلیل منشی الممالکی به جناب میرزا عبد الوهاب اصفهانی المتخلّص به نشاط صاحب کتاب گنجینه به استحقاق رسید. چون در آن اوقات امور محاسبات و جمع و خرج مملکت فارس قدری اختلال داشت، لهذا برحسب امر همایون جناب حاجی محمد حسین خانن)

۱- . ملی و مجلس: (جامیش بان)

امین الدوله روی به آن صوب گذاشت.

بالجمله در همان اوقات که منزل سراب مضرب سرادقات مجرّه طناب بود، القاص بیگ نام گرجی فرستاده والی آخسقه و باشاچق با جمعی از توادزادگان (۱) آن جا شرفیاب درگاه کهکشان موافق آمد. تبیین این مقال آن که، ولایات آخسقه و باشاچق از توابع گرجستان روم است و به سبب توافق مذهب ولات آن جا با والیان ولایت (۲) تفلیس وصلتی کرده و موافقتی به عمل آورده بودند. چون الکسندر میرزای والی گرجستان پناه به این دولت قاهره آورد [۱۸۷] آنها نیز از متابعت جماعت روسیه کناره جستند، ولی از واهمه [ای] که داشتند، القاص بیگ را فرستاده و مستدعی اعانت و حمایت از جانب کار پردازان دولت خداداد شدند. شاهنشاه مروّت شعار، تفقّدات بی شمار درباره هریک از ایشان مبذول و حمایت والی را به نایب السلطنه موکول فرموده مقضیّ المرام روانه نمود.

چون بعد از فضل الهی، از میمنت بخت (۳) فیروز شاهنشاهی امورات اطراف برحسب مرام آراسته شد و خریف خرف نیز به دم سردی برخاسته در دهم شهر رمضان المبارک، موکب اعلی از چمن سراب حرکت و آن روز چنان برفی باریدن آغاز نهاد که هرکس عنان طاقت از دست داد [و] سررشته راه از دست مردم بیرون شد و هر فرقه [ای] تفرقه به کوه و هامون. بالجمله در عشر آخر شهر مزبور، عرصه دار الخلافه از ورود مسعود خسرو جوانبخت جوانی از سرگرفت و هر شیر اوژنی غزالی خوشخرام در بر.

لمولفه:

صد شکر که ایّام مرارت به سرآمدمعشوق نشاط طرب از در به درآمد

ذکر وقوع وقایع اتفاقیه در دار الخلافه طهران تا هنگام عزیمت

موکب اعلی به (۴) زیارت [حضرت] معصومه [س] قم و شکار کاشان

یکی از جمله وقایع، خبر بهجت اثر، شکست جماعت وهابی است که از مملکتو)

۱- . مجلس: (نوادزادگان)

۲- . ملی: (به اولیای ولایات)

۳- . ملی:- (بخت)

۴- . مجلس: (و)

فارس رسید و آن این که دو محال بستک و جهانگیریه [که] از توابع لار است و اهالی آن جا به سبب شرارت فطری، همواره (۱) با حاکم لار در مقام مخالفت و آزار [بوده اند]، درین سال به سبب وحشتی که از عبد الله خان ولد نصیر خان حاکم آن جا داشتند، روی به وادی طغیان گذاشتند. عبد الله خان از عهده تنبیه ایشان برنیامد، لهذا به نوّاب حسین علی میرزای فرمانفرمای فارس متوّسل شد. معزّی الیه، صادق خان دولوی قاجار را با جمعی از سواره و پیاده رکابی به دفع ایشان فرستاد. آن طایفه بدعاقبت از بیم دستبرد سپاه ظفر پناه، به جماعت اعراب وهابی ساکن بر عمّان متوسل شدند. صادق خان با قشون ابواب جمعی ایشان را در حوالی بحرین و قطیف دریافت و در ابتدای صف آرایی بدون استعمال آلات و ادوات حرب قزلباشی کرده روی از آن جماعت برتافت. اعراب بی سروپای موش خوار بی وقوفانه (۲) از طرز و روش دعوا، یقین برشکست کرده به محمل بنه لشکر منصور ریختند و به طمع عربیّت به صناديق قند و شکر و حلويّات آويختند. به سبب قسمت زیاد و کم، در میان آن طایفه هنگامه نزاع درگرفت و کار به دشنه و خنجر رسید. صادق خان به یکبار [ه] با قشون رکابی به دفع آن جماعت تاخت و از بخت فیروز خسروی مظفر گشته جمعیا را طعمه شمشیر آبدار ساخت. قلاع محکمه بستک و جهانگیریه را به حاکم لار سپرد و خود روی به دار العلم شیراز آورد.

یکی دیگر از جمله وقایع، ورود فرستادگان ولایت سند است. در سال قبل ذکر شد که معتمدی از جانب جناب (۳) حاجی محمد حسین خان امین الدوله به همراهی ایلچی سند رفت؛ در این اوقات مراجعت [کرد] و میر غلامعلی نامی مجددا از جانب ولات آن ولایت با عریضه و پیشکش به همراهی او وارد دربار جهان مدار [شد] و از جانب ولایت مزبور اظهار [۱۸۸] امتنان بیشمار از حمایت شاهنشاه نامدار نموده با جواب عریضه و انعام نامعدود پای مراجعت برگشود.

دیگری از جمله وقایع آن که، چون رای عالم آرا بر آن تعلق یافت که در جمیع سرحدّ و ثغور مملکت آذربایجان قلاع رزینه به جهت محافظت از دستبرد روسیه بسته گردد، لهذا حکم رفت که جناب میرزا بزرگ فراهانی از آذربایجان به دربار سپهر مبانیت)

۱- . مجلس:- (همواره)

۲- . ملی: (موقوفانه)

۳- . ملی: (ضابت)

شتابد. پس از ورود، مبلغ دویست هزار تومان زر نقد از خزانه عامره به جهت مصارف این کار عنایت رفت و حکم شد که به دستیاری مهندسین انگریزی در حدود قراباغ و نخجوان و خوی و اردبیل و سرحدّ طوالش، قلعه جات رفیع و خنادیق عمیق مهیّا داشته درون هریک را از انواع آلات و ادوات حرب و آذوقه بی شمار انباشته دارند.

یکی دیگر از جمله وقایع آن که، چون نوّاب ولیعهدی نایب سلطنت دولت جاوید ارکان بود، رای عالم آرا بر آن شد که میرزا بزرگ وزیر را نایب مناب وزارت عظمی فرماید. با وجود دو سه نفر از اعاظم و افاخم دربار دولت خداداد، لقب دادن به میرزا بزرگ به تنهایی، خلاف رویّه و رفتار دارایی و آقایی بود، لهذا به قانون دولت عثمانی، جناب میرزا محمد شفیع اعتماد الدوله ملقب به صدر اعظم شد و حضرت میرزا بزرگ به خطاب قائم مقامی صدارت عظمی مفاخرت کنان بر اهل عالم. میرزا عبد الوهاب اصفهانی منشی الممالک به معتمد الدوله ملقب و چون بستگی به دودمان رسالت داشت، این حسب ضمیمه آن نسب آمد. بالجمله قائم مقام صدارت عظمی روانه آذربایجان آمد و موکب معلی به عزم زیارت قم و تماشای متنزّهات کاشان، از دار الخلافه نهضت آرا در اواخر شهر ذی حجه الحرام، باز آن عرصه دلگشا از معاودت صاحبقران ظفر لوا طعنه زن روضه رضوان و رشک بخش عرصه جنان شد.

بخش ۷

بهاریه سال نیکو مآل یونت ئیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و بیست و پنج [قمری] و عزیمت [به] چمن سلطانیه و اوضاع اتفاقیه

آرایش ایوان روزگـار و از آرامش جـان بـاغ و بهار اعنی خورشـید عالم مـدار، درین سال بهجت آثار روز چهارشـنبه پانزدهم شهر صـفر المظفر سـنه یکهزار و دویست و بیست و پنـج بعد از انقضای پنج ساعت و چهل و شـش دقیقه، از شبسـتان حوت به ایوان حمل خرامید (۱) و نوباوگان قوای نامیّه را به دفع روسی نژادان دی و بهمن مأمور گردانید.

معتمدین دی و بهار به جهت قرار کار موافقت، روی به هم آوردند و عاقبت بی نیل مرام از هم جدایی کردند. باز خسـرو بهار با جنود سبزه و ازهار عزم ساحات چمن را مصـمم شد و افغان توپ های صاعقه فشان تندر، سامعه آرای اهل عالم و آدم آمد. ایلچیان باد نوروزی را دگرباره نوبت ذهاب و ایاب آمـد و سـرداران اسـفند و فروردین را تیغ بی دریغ به دفع یکدیگر آخته از قراب شد.

شاهنشاه عرب وعجم به طرز و آیین جمشید جم، برفراز اورنگ خلافت ابد توام، جلوس نمود و شاهزادگان اطراف و نامداران اکنـاف و سـفرای هر کشور و امنای هر بوم [۱۸۹] و بر را از خلاـع آفتـاب پـایه و انعام بـدره های کان مایه، دوش و گریبان و جیب و دامان گران بار فرمود.

پس از انقضای جشن نوروزی فرستادگان نواب نایب السلطنه از آذربایجان وارد ود)

۱- . ملی: (خرامند)

از قرار نوشتجاتی که به امنای دولت قاهره تحریر یافته بود، طور مصوف سردار روسیه، بولکونوک بارون ویردی نام را به خدمت نوّاب معزّی الیه فرستاده و چنین اظهار داشته بود که: چون دولت روسیه را ازین مخاصمه با دولت علیّه ایران به جز خسارت و نقصان صرفه [ای] دیگر حاصل نیست و انجام کار سرداران سابق را نیز می بینم که چیست، لهذا

شعر

من برای وصل کردن آمدم نی برای فصل کردن آمدم ایمپراطور روسیه را نیز میل (۱) به موافقت و مصالحت است و انجام این کار موقوف به ملاقات من با معتمدی از آن دولت.

در ضمن این فقره تمنا کرده بود که جناب میرزا محمد شفیع صدراعظم با حضرت میرزا بزرگ قائم مقام صدارت افخم به جهت قرارومدار این کار مأمور شوند که در جایی از حدود آذربایجان ملاقات واقع و این خصومت را دافع آیند.

چون شاهنشاه فطانت سیر از تدابیر مزوّرانه آن قوم بداختر با خبر بود، جواب فقرات معروضه را به این نوع ادا فرمود که: صدراعظم مانند عرض که لازم جوهر است، از رکاب فیروزی مآب دور نخواهد شد، ولیکن اتمام حجت را مضایقه نیست که قائم مقام صدارت اعظم به آیینی شایسته عازم و ملاقات سردار روسیه را جازم آید.

خلاصه باز به آیین پیراروپار به احتشاد لشکر انجم حشر فرمان داد و روز دوشنبه بیست و هفتم شهر ربیع الاخر، آن سلطان قادر با شوکت جمشیدی و طلعت خورشیدی به عزم ییلاق چمن سلطانیه روی نهاد. روز جمعه بیستم شهر جمادی الاولی آن چمن دلگشا از یمن ورود شاهنشاه زرّین لوا طعنه زن کاخ مینا شد و نوّاب نایب السلطنه کیفیت ملاقات قائم مقام را با سردار روسیه به این آیین عریضه آرا [شد] که: حضرت معزی الیه بعد از اذن از دربار خسروی به آیینی که سزاوار بود، روانه و طور مصوف نیز از تفلیس بر آمده در محال عسکران ملاقات دست داد و به جهات متعدده که معروض می گردد، شاهد موافقت نقاب از چهره نگشاد: اوّل آن که، قبل از ورود قائم مقام به عسکران،ل)

۱- . ملی:- (میل)

علی الغفله فوجی از طرف شیروان آمده معادل بیست هزار گوسفند ایلات قراچه داغ را از صحرای مغان چپاول کرده بردند و چون فرستادگان امر مصالحه آمدورفت می کردند، ایلات مزبور بنابر منع نایب السلطنه دست به مجادله درنیاوردند. قائم مقام بعد از ملاقات، این مراتب را با او به میان آورده جوابی با صواب نشنید. دویّم آن که، در همان اوقات توقف جناب قایم مقام در عسکران، فوجی از روسیه به صوب مقری من محال قراباغ رفته آن جا را که سپرده به ابو لفتح خان جوانشیر بود، تصرّف نمودند. بعد از اظهار قائم مقام، طور مصوف به معاذیر ناموجه پرداخت [که] این هنگامه را نیز رفع نساخت.

سیّم [۱۹۰] آن که، یکی از لوازم عهد، این مطلب را قرار داد که بعد از انجام کار مصالحه از سمت قارص و آخسقه به صوب مملکت روم تازد و به تسخیر ولایات آن مرزوبوم پردازد به شرطی که از سرحدّداران دولت علیّه ایران، امدادی به رومی نشود.

جناب قائم مقام تحمل این امورات را در قوه قدرت نیافت و به همان آیین شایان که رفته بود، روی از آن صوب برتافت و به دار السلطنه تبریز شتافت.

در همان اوقات، اکثری از ایلات قراباغ و گنجه به سعی ابو الفتح خان جوانشیر و اغورلو خان گنجوی و پیر قلی خان شامبیاتی از امکنه خود کوچیده درین طرف رود ارس منزل گزیدند و ایل (۱) آیرملوی گنجه از سمت شرور (۲) نخجوان آمده در ظلّ ظلیل دولت قاهره آرمیدند.

شاهنشاه رئوف بعد از اطلاع از معاملات قائم مقام و طور مصوف، نوّاب علی خان شاهزاده را با سپاهی جرّار از چمن سلطانیه به دفع روسیه [در] پنبک آباران مأمور فرمود و اسماعیل خان دامغانی و برادرانش ذو الفقار خان [و] مطلب خان و جانبازان سمنان و دامغان و سواران مافی و خواجه وند و عبد الملکی را به التزام رکاب شاهزاده مسرور نمود.ت.

۱- . ملی: (ئیل)

۲- . میان ایروان و نخجوان واقع و نام یکی از محلاتش، صدرک است.

ذکر آمد

و رفت دیر (۱) جان ملکم بهادر خان سفیر دولت انگریز و حرکت از سلطانیه به اوجان و اخبار فتوحات فراوان و ورود فرستادگان داغستان و خبر قتل وزیر بغداد و رجعت به طهران

در وقایع سنه یکهزار و دویست و بیست و چهار نگارش یافت که، خبر سفارت دیرجان ملکم بهادر خان از طرف هندوستان به دربار شاهنشاه جهان رسید و چون سرهرفردجنس بارونت از جانب اصل دولت سفیر و در درگاه آسمان نظیر متوقّف بود، حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی به جهت تشخیص صحّت سفیرین و سایر اوضاع روانه دار السلطنه لندن کردند و درین حال که ملکم بهادر وارد بندر ابوشهر شد، چون هنوز خبری از سفیر دولت علیّه نرسیده بود، تعطیل او در بندر خلاف قانون تعارف می نمود، لهذا محراب خان بکشلوی افشار نایب نسقچی باشی دربار جهان مدار به مهمانداری او مأمور و فرمان آفتاب لمعان به احضار سفیر مزبور شرف صدور یافت. در پانزدهم شهر جمادی الاولی با جمعی دیگر از کرسی نشینان وارد چمن سلطانیه و از شرف بساطبوسی درگاه اعلی مفاخرت کنان بر آشنا و بیگانه گشته تحف و هدایا از متاع انگلتره و هندوستان از نظر همایون گذرانید و فی مابین او و سرهرفردجنس بارونت ملاقات دوستانه واقع گردید. در خلال این احوال نوشتجات [ی] چند از حاجی میرزا ابو الحسن خان به امنای دولت ابدارکان رسید که کارپردازان دولت انگریز، سفارت سرهرفردجنس را که از جانب دولت است، ممضی داشته اند و ملکم بهادر را مأمور به مراجعت نموده اند، لهذا شاهنشاه دوست نواز دشمن گداز سفیر مزبور را به نوعی مورد التفات فرمودند که زنگ عزل از سفارت را از آیینه خاطرش زدود و با انواع سرافرازی رخصت رجعت یافته از راه مراغه روانه دار السّلام بغداد و از سمت دریا عازم [۱۹۱] هندوستان و آن بلاد آمد.

پس از انجام این مهام، شاهباز رایات ظفر آیات از چمن سلطانیه بال گشا گردید وسر

۱- . سر

در ساعتی سعد در چمن اوجان آذربایجان آشیان گزید. به فاصله یک دو روز میرزا محمد علی خان کاشانی وزیر نوّاب شاهزاده علی خان از راه رسید و خبر فتوحات معزی الیه را در محال پنبک و آباران رسانید. (۱) تبیین این مقال آن که، نوّاب شاهزاده را در آن مکان با ینارال بارت تکین روسی مستحفظ آن حدود تلاقی دست داده و دو سه دفعه محاربات و مجادلات را با آن طایفه کفر علامات آماده شده از طالع بی زوال شاهنشاه بی همال، فتحی نمایان واقع و تا نزدیکی قراباغ و محال گنجه تاخته اکثری از ایلات آن حدود را نیز راجع ساخته اند. بالجمله نوّاب شاهزاده باسر و اخترمه زیاد مراجعت به ایروان و از آن جا نیز حرکت کرده در چمن اوجان شرفیاب رکاب فیروزی عنان [شد] و مورد آفرین و تحسین فراوان آمد.

در همان اوقات فرستادگان لگزیه داغستان و شیخعلی خان قبه [ای] و (۲) مصطفی خان شیروانی که از سیّئات اعمال شنیعه (۳) خود پشیمان شده بود، با عرایض ضراعت نشان به اردوی کیوان شکوه وارد [شد] و سلیم خان شکّی و حسین قلی خان بادکوبه [ای] که شرفیاب درگاه سپهر فواید بودند، به اتفاق فرستادگان (۴) مزبور زبان نیاز به عرض این تمنّا گشودند که: سرداری معتبر با فوجی از لشکر به محافظت کنار رودخانه کر مقرّر و وجهی نقد به صیغه انعام در وجه شیخ علی خان قبه [ای] عنایت رود که جمعیتی از لگزیه فراهم آورده، اولا سلیم خان را در ولایت شکّی مستقل سازند و ثانیا به محاربه (۵) روسیه متوفقین دربند و بادکوبه پردازند.

اگرچه شاهنشاه آگاه را اعتمادی به این مقالات نبود، ولی محض از فرط همّت و مروّت ذاتی مبلغی زر نقد از خزانه عامره به انعام شیخ علی خان مرحمت فرمود. پس از آن ابراهیم خان دولوی قاجار را با جمعی از پیاده و سوار به محافظت کنار رودخانه کر مامور نمود، چون اثری از تعهدات خوانین مزبور به ظهور نرسید، لهذا ابراهیم خان برحسب امر اعلی به چپاول ایلات قراباغ پرداخت و اموال بسیار به دست آورده سالما غانما خویش را ضمیمه اردوی معلی ساخت.

در خلال این احوال، خبر قتل سلیمان پاشای والی بغداد و ایالت عبد الله پاشار)

۱- . مجلس: (ایاران رسید)

۲- . ملی:- (و)

۳- . ملی: (شیعه)

۴- . ملی: (ستادگان)

۵- . ملی: (محار)

رسید. تفصیل این اجمال آن که امنای دولت عثمانی سلیمان پاشا را خدمت گزار این دولت جاوید مبانی دیدند و بالمآل از اختلال کار بغداد ترسیدند. از قراری که ذکر شد، اولاـ یوسف پاشای سرعسگر ارزنه الروم را لقب وزارت داده روانه گردانیدند. یوسف پاشا بی نیل مرام برگشت، سهل است که از ایالت ارزنه الروم هم درگذشت. درین سال، حالتی افندی رئیس الکتاب را از دار السلطنه اسلامبول به تخریب کار سلیمان پاشا فرستادند و بعضی نوشتجات به ایلات اکراد و اعراب و پاشایان موصول و کرکوک در باب خلاف با وزیر نوشته به دست او دادند. رئیس [۱۹۲] پرتلبیس وارد بغداد و هرقدر خواست به حیله و تزویر آغاز فتنه فساد نماید، ممکن نشد. بالاخره به عزم مراجعت از آن جا بیرون آمده در سلیمانیه با عبد الرحمن پاشای بابان مقرون شد. نوشتجات مزّورانه به اطراف روانه و این معنی مخالفت ایلات اعراب و اکراد را با سلیمان پاشا بهانه شد.

وزیر مزبور وقتی از خواب غفلت بیدار گردید که اهالی اطراف را بر خود شوریده دید.

لا علاج متوسل به اذیال دولت پایدار آمد و بریدی علی التعجیل فرستاده مستدعی چاره کار شد.

میرزا محمد صادق وقایع نگار مروزی به جهت اصلاح ذات البین از چمن اوجان روانه گردید. در آن بین عبد الرحمن پاشا و سایر متسلمان کرکوک و موصل با لشکر اعراب و اکراد و غیره تا حوالی امام اعظم تاختند و وزیر بی عقل، بدون انتظار جواب از طرف قرین الشرف شاهنشاه مالک رقاب، احتشادی کرد و از دار السلام بغداد رخت بیرون آورد. مخاصمین او را در دار اوّل به ششدر بلا انداختند. بغدادیان از صف وزیر جدا گشته روانه بغداد شدند و خود با شر ذمه قلیل فرار برقرار اختیار کرده به اوبه یکی از اعراب پناه آورد. شیخ آن قبیله خاک ادبار بر فرق ننگ و عار بیخت و خون آن مهمان بینوا را بر خاک مذلت ریخت. عبد الرحمن پاشا در اوایل شهر رجب المرجب وارد بغداد و به مواضعه حالتی افندی، عبد الله آغا نامی از گرجیه آن جا را به ایالت آن ولایت قرین اعتباری زیاده نمود. میرزا محمد صادق مروزی در کرمانشاهان این خبر را شنید و به درگاه آسمان جاه راجع گردید. احمد چلبی نیز از جانب عبد الله پاشا با پیشکشی وافر به درگاه خسروی حاضر و فرمان وزارت به اسم پاشای مزبور صادر آمد. بالجمله چون هوای اوجان بنای دم سردی نهاده بود، حضرت صاحبقران نامدار در غره شهر شوال

المکرّم از آن جا رکضت کنان و اواخر شهر مزبور عرصه دار الخلافه از ورود موکب اعلی طعنه زن عرصه جنان گردید.

ذکر سبب عزیمت حسین خان به آخسقه و شکست از روسیه و سایر اوضاع از تلافی شکست و غیر آن

طور مصوف سردار روسیه در میان حد شهر تفلیس و پاشاچق رفته سلیمان خان والی آن جا را به جهت حرف اصلاح نزد خود آورد و پس از آوردن محبوس نموده به ولایت تفلیس روانه کرد، می خواست به جانب پطربورغ گسیل سازد. سلیمان خان در بزم شراب این معنی را استنباط و همان شب به لطایف الحیل از دروازه بیرون تاخته و اسب و بلدی (۱) جسته روانه پاشاچق شد.

سلیمان بیگ دیوان بیگی، خویش مصلحت کیش خود را به درگاه عالم پناه خاقانی فرستاده (۲) استدعا کرد که حکمی به عهده حسین خان سردار ایروان صادر گردد که در دفع روسیه او را به لشکر وزرا اعانت نماید. برحسب تمنّای او، فرمان همایون صادر و حسین خان با خزانه و لشکر اعانت او را حاضر آمد. (۳) در روز ورود به آخسقه چند نفر از تاوادان کارتیل و قراقلخان، که از دست روسیه آن جا به امان [۱۹۳] آمده بودند، نزد سردار آمده خواهش نمودند که لوان میرزای والی زاده گرجستان را که به همراه دارد، با ایشان روانه آرد تا آمدن او اختلال کار روسیه را بهانه شود. سردار هم والی زاده را با تدارکی شایان به اتفاق ایشان فرستاد و گوش به اعلام خبر برگشاد. لوان میرزا از طوایف کارتیل و اوس و قراقلخان احتشادی (۴) کرده کوشش های دلیرانه به عمل آورد.

سلیمان خان والی پاشاچق، اکثر روسیه را به اعانت سردار از آن ولایت اخراج کرده به جز یک قلعه بیشتر در تصرّف روس باقی نماند. خلاصه سردار به اطمینان این که).

۱- . ملی: (بلدسر)

۲- . ملی: (ستاده)

۳- . مجلس: (آید)

۴- . جمع آوردن، مجتمع شدن برای امری واحد، استعداد و جمع لشکر، آماده و مهیّا کردن (دهخدا).

شریف پاشای سرعسگر آخسقه قراول در معابر گذاشته، دایم الاوقات خاطر بر آگاهی از احوال روسیه گماشته است، لهذا خود درین باب اهتمامی نکرده شب ها به استراحت و خواب و استعمال شراب ناب به روز می آورد. شبی علی الغفله جمعی از روسیّه به اردوی او شبیخون بردند و اردو را متفرّق کردند. سردار و سپاه از اردو برآمده و روسیه داخل گشته به دستبرد و یغما مشغول شدند. میرزا علی نقی خان فندرسکی استرابادی استمداد از باطن اجداد طاهرین خود کرده خویش را بر آن قوم بی دین زد و شکستی فاحش به آنها داده سر و اخترمه فراوان گرفت.

سردار [حسین خان] مصلحت در توقف ندیده و همه جا ایلغارکنان مراجعت کرده به خدمت ولیعهد زمان رسید. چون غیرت سردار ظهور این امر عظیم را برنمی تافت، لهذا به حکم نوّاب شاهزاده احتشادی آماده و به تعجیل تمام در بیست و سیّم ماه صیام (۱) به صوب کلیسای پنبک که روسیه را مأوا و مقام بود، شتافت. محمد بیک قاجار افشار سرهنگ و قاسم بیک سرکرده غلام تفنگچیان با افواج ابواب جمعی خود در آن سفر از همراهان سردار بودند و جانفشانی های دلیرانه نمودند. چون می خواستند، علی الغفله بر سر روسیه روند، در یک روز و یکشب بیست و هشت فرسنگ راه را در میان برف و یخ و سرما پیاده طی نمودند. در هشت فرسخی پنبک نظام خود را آیین داده و شب هنگام روانه و دو ساعت قبل از طلوع صبح به حوالی سنگر حاجی قرا رسیده و دو نفر از قراولان روسیه را گرفته و از حقیقت کار ایشان مطلع شده بر سر سنگر راندند و روسیه نیز از کار آگاه و در آن شب تار چون شب های دیگر بیدار بودند. جنگی عظیم فی مابین دو سپاه درگرفت و مام روزگار در آن شب تار پرورده کشی از (۲) سربازانی که به همراهی سردار بودند، تکبیرگویان از اطراف سنگر یورش برده و از یمن طالع خسروی خود را داخل سنگر نمودند. احدی از جماعت روسیه جان به سلامت بیرون نبرد و جمیعا طعمه شمشیر آبدار گشتند.

قریه [ای] که از ارامنه در پهلوی سنگر بود از دستبرد سپاه ظفر پناه، خراب و اهل و عیال و احمال و اثقال ایشان کلا کسیب غازیان ظفر رکاب شد. جمعی از صالدات روسیهر)

۱- . ماه رمضان.

۲- . مجلس:+ (سر)

که در خانه های ارامنه پنهان (۱) بودنـد، در آن جا آتش افروخته همه را بسوختند. سـردار، مظفّرا منصورا مراجعت و صالدات [از] سنگری که (۲) در پهلوی سـنگر حاجی قرا بود، بیرون [۱۹۴] آمـده در عقب ایشان حرکت مذبوحی کردند، ولی از جان فشانی غلام تفنگچیان صـرفه [ای] نبردند. سـردار به جهت رفع خجالت، سـرها و اسـرا را به خدمت نوّاب نایب السلطنه آورد و آن جناب نیز جمیعا را به درگاه همایون گسیل کرد.

بعد از ظهور این فتح نمایان، مجددا نوّاب نایب السلطنه، محمد بیك قاجار افشار سرهنگ را با دسته احسان خان دنبلی و قلیلی از غلام تفنگچیان بر سـر قلعه شـیخ آویز فرسـتاد. چون روسیه آذوقه از قراباغ به آن قلعه می آوردند و از آن جا به مقری حمل ونقل می کردند، لهذا همواره جمعی از صالدات در آن جا به محافظت به سر می بردند.

مـأمورین بـا کمال شـدّت برف و سـرما چنان تاختنـد که احـدی از حال ایشان آگاه نشـد. وقتی روسـیه خبردار شدنـد که اجل ناگهـان را بر بالین خویش آماده یافتنـد. پانزده نفر از آن جماعت فرصت یافته و اسـلحه خود را برداشـته به بام کلیسایی که در کنـار شـیخ آویز بود، پنـاه بردنـد و دست به تیرانـدازی دراز کردنـد. سـربازان جلادت نشان متحمّل ایشان نشـده به قلعه مزبور ریختنـد و جمیع روسـیه و ارامنه را گرفته و گوسـفندوار سر بریـده خون همه را با خاك راه آمیختند. اموال و غنیمت بسـیار به دست آورده و رؤوس منحوس روس را بر سـر نیزه هـا کرده سالمـا غانمـا به خـدمت نوّاب نـایب السـلطنه بردنـد. بعـد از ورود موکب اعلی به دار الخلافه طهران این اخبـار مسرت آثـار به عرض شاهنشاه تاجـدار رسـید و حسـین خان و سایر جان فشانان هریك مورد التفات بی شمار گردید.

شاهنشاه التفات آگاه پس از وصول اخبار دشـمن کشـی مایل [به] دوست نوازی آمده به عزم پرسش احوال رعایا و برایا به دار المومنین کاشان و دار السلطنه اصفهان روی سعادت آورد. چون در آن سال به جهت گرانی غلات، اهالی آن دو ولایت بسیار پریشان و بی سامان شـده بودنـد، لهـذا مبلغ یکصـدهزار تومان نقد از اصل مالیات دیوانی به تخفیف و تصدّق عنایت [رفت] و ضعفـا و ملهوفین قرین استراحتی بی نهـایت شدنـد. بعـد از ادای صـدقات و نـذورات به اربـاب اسـتحقاق، موکب اعلی به عزم مراجعت گران رکابه)

۱- . ملی: (نهان)

۲- . ملی:- (که)

و سبک عنان شد [و] در روز شنبه بیست و دویم شهر صفر المظفر سنه یکهزار و دویست و بیست و شش، عرصه دار الخلافه طعنه زن ساحات جنان گردید.

فردای آن روز، عسگر خان افشار ارومی که از قرار نگارش به سفارت دولت فرانسه رفته بود، وارد و نامه و بعضی هدایای نفیس از جانب ناپلیون پادشاه آن جا آورده [بود]، از نظر مرحمت نمون گذرانید. از جمله هدایا، یک زوج گلدان طلای مینا بود که تمثال همایون شاهنشاهی را بر روی آن نقش کرده و جانی مجسم در تن جماد ظاهر آورده بودند و الحق صنعتی به آن تازگی تا آن روز چشم احدی ندیده در طاقچه یکی از عمارات سرکاری نصب و مضبوط گردید.

بخش ۸

بهاریه سال میمون فال قوی ئیل ترکی مطابق با ســنه یکهزار و دویست و بیست و شش هجری و خبر شکست طایفه ضاله وهابی در درعیه از سعی کارگزاران [۱۹۵] نوّاب فرمانفرمای فارس

همنشـین پور مریم و آرایش ده ایوان سـپهر معظم اعنی مهر انجم خـدم درین سال سـعادت توام بعـد از انقضای یازده ساعت و سی و شـش دقیقه از روز پنجشـنبه بیست و پنجم شـهر صفر المظفر سنه یکهزار و دویست و بیست و شش به بیت الشرف حمل مصـمّم آمـد و سـفیران رومی نژاد فرنگی نهاد ریاحین و ازهار از ورود به تختگاه گلشن معزّز و مکرم شـد. جنود (۱) نامعدود اسـپند چون اعراب بادیه سـپار نکبت پیونـد از صدمات لشـکر خسـرو بدیع شـکست یافتند و نوباوگان نهال به همسـری عروس سنبل و سوسن به حجله گاه چمن شـتافتند. سـند روسـی رویان گل های صـفراوی ترکان گلگون چهر سوری را اسیر آمدند و سپاه ظفر دستگاه سلطان بهار در حدود خاور و باختر عالمگیر شدند.

اسـباب گوهرآگین زرّین و سـیمین شهریار قوای نامیه که در دخمه خاک نهان بود، به عرصه ظهور جلوه کرد و خسرو ربیع را ضمیمه اوضاع دولت جاوید اثر گردید.

اعلیحضـرت صاحبقران قدر قدرت جلوس نوروز عالم افروز بر تخت خورشـید نشست و تار افسانه های جمشید را ازین اوضاع شیلانی که مکرّر تحریر شده (۲) از هم گسست.د)

۱- . ملی: (عنود)

۲- . ملّی: (تحریر شد)

لمؤلفه:

جمشید اگر این همه آرایش عیدی در خواب بدیدی شدی از عقل سبک سر بالجمله بعد از انقضای بزم شیلان، انتظام مهام هر کشور و سامان را آماده شد و به شیران اطراف و سفیران اکناف با جهانی بشارت وارادت روی به درگاه عالم مطاف نهاد.

از جمله اخباری که در آن اوقات از پرده خفا به عرصه ظهور جلوه نمود، خبر شکست جماعت وهّابی از قشون رکابی در حوالی درعیّه بود. تبیین این مقال آن که، طایفه وهابی ساکن دیار نجد که ذکر ایشان به کرّات نگارش یافته، رفته رفته به ولایت بحرین استیلا یافتند و اکثر اوقات به عزم یغما و غارت به حدود ولایت مسقط (۱) می شتافتند. چون تعدّیات ایشان در آن ولایت از حد اعتدال گذشت، امام مسقط که همواره باج گزار (۲) فرمانفرمایان فارس است، برادر خود را به خدمت نواب حسین علی میرزا فرمانفرمای آن ملک فرستاد و مستدعی چاره گشت.

نوّاب معزی الیه، صادق خان دولوی قاجار را که یک دفعه دیگر- از قراری که ذکر شد- صدمات به آن طایفه خذلان سیر زده بود، با فوجی از قشون رکابی به تنبیه ایشان مأمور فرمود. سردار مزبور بعد از ورود به مسقط از آن جا نیز جمعیتی برداشته تا حوالی درعیّه تاخت و از طرف سعود نامسعود نیز دو سردار معتبر که عبارت از محمد بن سیف و سیف ابن مالک است، با جنود اعراب بادیه سپار که افزونتر از خیل مور و مارند به مقابله پرداخته، چرخچی سپهردوّار هنگامه کارزار را گرم ساخت. اعراب موش خوار در حمله اوّل که از ترکان قاجار دیدند، تاب مقاومت نیاورده از بخت بلند خسروی چون کوکب منحوس سعود نامسعود از میدان رزم برگردیدند. سپاه مظفر از تعاقب ایشان راندند و آیه وافی (۳) هدایه (وَ قاتِلُوا الْمُشْرِکِینَ کَافَّةً) (۴) به گوش آن قوم بی دین خواندند [۱۹۶] محمّد و سیف دو زخم منکر برداشته جانی به سلامت بیرون بردند و بقیه اعراب از سرافشانی آن آتش فعل منجمد آب راه دیار سقر سپردند. آتش انتقام در اماکن و مساکن ایشان افروخته آمد.

سردار قاجار سالما غانما همّت بر مراجعت گماشت و امام مسقط به شکرانه اینً)

۱- . پایتخت عمان امروزی.

۲- . مجلس: باج گذار

۳- . ملی: (ذاتی)

۴- . سوره توبه، آیه ۳۶؛ ملی و مجلس: (قاتِلُوا الْمُشْرِکِینَ کَافَّةً)

موهبت پیشکشی وافر به دربار نوّاب شاهزاده ارسال داشت. خبر این لطیفه غیبی در روز دوشنبه بیستم شهر ربیع الاوّل در دار الخلافه طهران به عرص دارای زمین و زمان رسید و ضمیر منیر اقدس الی غیر النهایه مبتهج و مسرور گردید. تاریخ این فتح همایون و شکست جیش وهابی ملعون از کلك مؤلف تراوید و درین صفحه مرقوم گردید.

لمؤلفه:

شکر کز بخت شه و همت فرمانفرمالشکر مرز عرب از فرس بخت افتاد

ملك درعیّه کجا رزمگه جیش عجم این دراز بخت شهنشاه جهانگیر گشاد

رفت سرکرده قاجار مهین صادق خان به سراندازی آن طایفه بی بنیاد

از یکی حمله ز بیداد وی آن جیش شکست خاك آن قوم شد از آتش کینش بر باد

هر سواری ز ملك یک تنه می راند به خصم خود نمی گفت که این هفت بود یا هفتاد

پی شکرانه این فتح، امام مسقطساوری ها به در شاه جهان بفرستاد

هیچ نامی دگر از لشکر وهّابی نیست زهی از بخت شهنشاه که این رسم نهاد

خاوری از پی تاریخ چنین کرد رقم جیش وهّابی بی دین بشکست از بیداد

ذکر ورود ایلچی دولت عثمانیه و حرکت رایات ظفر به چمن سلطانیه و تعیین سپاه به مجادله جماعت روسیّه

چون از قراری که به کرّات ایراد شد، بعضی غوایل به سبب تغییر و تبدیل وزرای

دار السّلام بغداد و فتنه جویی عبد الرحمن پاشای بی بنیاد در عراق عرب رخ داد، چندین دفعه برحسب امر دارای معدلت نهاد نوّاب محمد علی میرزا با سپاهی توانا روی به سامان بغداد نهاد. امنای دولت عثمانی از فرط عاقبت اندیشی از وخامت این غوایل اندیشه مند گشته به جهت دفع مواد فتنه و فساد یسنجی زاده (۱) سیّد عبد الوهاب افندی را که از جمله معتبرین آن دولت علیّه بود، به همراهی شاکر افندی و حیرت افندی نام از جانب سلطان محمود خان خداوندگار روم به سفارت ایران نامزد و با تحف فراوان روانه دربار سپهر مسند نمودند. سفیر مزبور با عزّتی موفور در عشر ثانی شهر ربیع الثانی وارد مستقر خلافت ابد دستور، در دار الوزاره جناب میرزا محمد شفیع صدراعظم نزول نمود. پس از فراغ از خستگی در روزی به سعادت پیوسته به قانونی شایسته شرفیاب پیشگاه مجره دستگاه [شد] و نامه حضرت قیصری را با هدایای نفیسه حاکی از مراتب صداقت گستری از نظر آن آرایش ایوان اسکندری گذرانیده [۱۹۷] به طرزی خوش و روشی دلکش از جانب پادشاه ذی جاه روم پیغام گزار (۲) گردید.

شاهنشاه دانا که در شناسایی اشخاص، نظری تواناست طرز مکالمات آن سفیر بی نظیر را که ناشی از فرط مسالمت بود، پسندیده و مورد انواع نوازشات گردانید.

بالجمله سلطان روم به ملاحظه جذب قلوب امینان این دولت ابد ملزوم، رقیمه (۳) [ای] نیز مشحون کمال مودت دوستانه به جناب میرزا محمّد شفیع صدراعظم مرقوم و برخی از تنسوقات (۴) لایقه نیز به صیغه تکلّف مشخص و معلوم کرده مصحوب آن سفیر آگاه و به یادبود آن وزیر جلالت همراه فرستاد. از ظهور این مواقف و این نوع مصادقت، مراسم دوستی و وداد فی مابین دو دولت قومی بنیاد، روی در ازدیاد نهاد. مطالب سفارت او این که، چون پاشایان بابان همواره باعث مفسدت فی مابین دولتین علیّتین ایران و روم [هستند] و خاصّه عبد الرحمن پاشا که سرآمد جمیع مفسده جویان آن مرزوبوم است، لهذا اولیای دولت علیّه ایران از حمایت (۵) او کناره جویند، بلکه به سبب ازدیاد موافقت بین الدولتین، گاهی که منشأ فسادی می شود، به راه تنبیه او پویند. و همچنین از این که سرحدّداران آن دولت را همواره در حدود آخسقه و قارص با جماعت روسیه حدیثت)

۱- . ملک: (ینبحی زاده.

۲- . مجلس: (گذار)

۳- . نوشته.

۴- . تحف نایاب، هرچیز نفیس؛ مجلس: (متنوّقات)

۵- . ملی: (جماعت)

مجادلت در میان است، کارگزاران این شوکت بهیّه حتّی المقدور خود را از حمایت (۱) معاف ندارند و طایفه روسیه را فارغ بال نگذارند.

ازین طرف قرین الشرف اجوبه شافی به او داده شد و بنیان قرار کار موافقت به این نوع نهاده آمد که، به سبب جهت جامعه اسلامیه، کارپردازان این دولت خداداد را در اعانت و حمایت مضایقتی نیست، ولی باید همواره اوقات تعین پاشایان شهرزور به اذن و صوابدید امنای این دولت ابد دستور باشد و وزیر دار السلام بغداد نیز پس ازین، مثل وزرای سابقه، صداقت گزار این دولت جاوید قرار با زوّار و مجاورین آن ارض فیض شعار پیوسته سلیم و بردبار بوده امری خلاف سرحدداری از ایشان آشکار نگردد و هرگاه اختلافی در این عهود از ایشان ظاهر آید، تنبیه و آزار را حاضر باشند. خلاصه تفصیل این فقرات- انشاء الله تعالی- عنقریب در محل خود ایراد خواهد شد.

بعد از اتمام این مهام سفیر مذکور مفتخر از انواع نوازشات آمده مأمور به توقف دار السلطنه تبریز گردید و موکب اعلی با یک جهان سپاه روز شنبه نهم شهر جمادی الآخره از دار الخلافه طهران نهضت انگیز و یوم یکشنبه غره شهر رجب المرجب چمن سلطانیه مضرب خیام نصرت آمیز شد. اسماعیل خان دامغانی سردار با سپاهی جرّار مأمور به مملکت آذربایجان و مقرّر گردید که در جدال با روسیه بی ایمان، تابع امرونهی و صلاح و صوابدید نوّاب ولیعهد زمان باشد.

ذکر سور با سرور نوّاب شیخ علی میرزا حکمروای ملایر و تویسرکان و عبد اللّه میرزا والی خمسه در چمن سلطانیه

چمن سلطانیه، ارضی است وسیع و چمنی است بدیع و جلوس صاحبقران منیع را بر فراز تلّی بلند قصری [۱۹۸] رفیع. محّل آن چمن دلگشا، هم لایق بزم است هم قابل رزم؛ هم عیش را سزاوار است هم طیش (۲) را در کار. رای عالم آرای سلطانی بر آن قرار یافت که، دو (۳) عندلیب گلستان خلافت، اعنی نوّاب شیخ علی میرزا صاحب اختیارر)

۱- . ملی: (جماعت)

۲- . خشم و غضب.

۳- . مجلس: (در)

ولایات ملایر و تویسرکان و حضرت عبد الله میرزا حکمران ولایات خمسه و زنجان را با دو تازه گلبن جویبار جلالت مواصلت دهد (۱). نخست (۲) معماران و مهندسان را حکم فرمود که در پیشگاه قصر رفیع سلطانی به نوعی که باید، صفّه ها و تخت ها از سنگ و چوب مرتّب سازند تا مباشرین امور سور به اتمام کار سرور پردازند. به جز ارباب طربی که همواره حاضر رکاب سرور انتسابند، از اطراف ممالک آذربایجان و کرمانشاهان و همدان و لرستان و سایر بلدان قریب و بعید، به قدری جمع شدند که محاسبان اندیشه از درک آن عاجز آمدند. از آن جمله، جوان ریسمان بازی از جمله بازیگران خاصّه سرکار سلطنت آقایی نام بود که مهر فلک آیینه فام، صبح و شام از چهر سیم اندام او کسب ضیا می نمود. این دو رباعی از زاده طبع مولف، زیبایی او را دلیلی است روشن و رعنائیش را برهانی مبرهن.

لمؤلفه:

آن شوخ که ختم کرده طنازی راو ز غمزه عیان ساخته غمّازی را

تا گشته رسن باز دلم در زلفش آموخته از دلم رسن بازی را ایضا منه (۳):

آن شوخ رسن باز به بالای رسن من کوفته سر چو میخ در پای رسن

از غم چو رسن ضعیف کردم تن خویش تا بر سر من پای نهد جای رسن بالجمله چون خیمه های امرا و وزرا و خوانین و توابین کلّا به نظام بود، مقرّر شد که در ایّام عیش شب ها در جلو هر چادری، چراغانی به طرزی خاص نمایند. در اظهار سایر اوضاع عیش از طرز آتشبازی و شعبده سازی و غیره، تطویل کلام را به جز ملالت خوانندگان عظام سودی نیست ولیکن وضع چراغانی به آن آیین، خالی از غرابت و نمودی نه به همان طرحی که چادرهای اهل اردو را به نظام زده بودند. شب ها در جلو هر چادری به ترکیبی (۴) بدیع چراغانی می نمودند که عقل دانا بعد از تماشا برفراز آن قصری)

۱-. مجلس: (دید)

۲-. ملی: (بخت)

۳-. مجلس:- (منه)؛ عبارت (ایضا منه) عربی است به معنی: این رباعی نیز از مولف است.

۴-. ملی: (تیر گیتی)

رفیع بنا (۱) انگشت حیرت به دندان می گزید.

خلاصه لمؤلفه:

شبی مانند روز عید نوروزشبی در خرّمی میمون و فیروز

دو برجیس و دو ناهید سموات به هم بستند خوش عقد موالات صبیّه محترمه میرزا محمد خان دولوی قاجار به نوّاب شیخ علی میرزا داده شد و از سلیمان خان قوانلو به نوّاب عبد الله میرزا سپرده آمد. نیرّین در برجی همایون مقارنه کردند و سعدین در برجی دیگر به غایت میمون مقابله به عمل آوردند.

لمؤلفه:

شکر یزدان را که در دوران ز بخت خسروی یافت باز از عیش ابناء ملك عالم نوی تاریخ این دو عیش مهنّا از کلك مولف تحریر و درین رساله تسطیر یافت.

لمولفه:

چون باغ خلد عرصه قنقرا و لنگ شد[۱۹۹] از سور پادشاه جهان دار کامران

از همّت گزیده فتحعلی شه است عیش دو شاهزاده فیروز نوجوان

آن شاهزاده شیخ علی میرزا که چرخ در عیش اوست دف به کف و کف به هم زنان

آن دیگری به نام چه عبد اللّه جواددارا لقب وراست ز دارای انس و جان

هر تن ز نسل دوده قاجار شاهدی در برکشید و گشت تنی همسر روان ا)

۱- . ملی: (نیا)

تاریخ آن دو عیش رقم کرد خاوری عیش دو شاهزاده گردون مقام آن

ذکر عزیمت نوّاب محمد ولی میرزا والی مملکت خراسان به صوب هرات و اخذ گروگان و مالیات از والی آن صفحات

در وقایع سنه یکهزار و دویست و بیست و دو، کیفیّت دعوای محمـد خان نایب مملکت خراسان با حاجی فیروز الدین میرزای افغـان و قتل صوفی اسلام بی ایمان و اخـذ مالوجهات آن ولایت و استرداد محال غوریان و غیره تفصیل داده شـد. چنـدی که بدین منوال گذشت، حاجی فیروز به سبب اغوای خراسانیان فتنه آموز پشیمان گشت [و] در ادای مالیات دیوانی تکاهل ورزید و به نیّت مـداخلت در محـال غوریان، به پیرامون خیال های باطل می گردیـد. نواب محمّـد ولی میرزا مراتب را به درگاه معّلی عرض نمود و شاهنشاه دوران، قبل از حرکت از طهران فوجی از سپاه را به جهت تنبیه حاجی فیروز مأمور فرمود.

پس از وصول لشکر و حصول اطمینان نوّاب شاهزاده بلند اختر، روز شـنبه بیست و ششم جمادی الآخره سنه یکهزار و دویست و بیست و شش از ارض اقـدس حرکت و بـا جمیع خوانین اتراک و اکراد و اعراب خراسـان روی سعادت به آن سامان آورد. منزل به منزل آن راه را به آیینی شایسته طی کرد و در محـل پـل نقره، که سه فرسخی هرات است، نزول اجلال نمود و سپاه کینه خـواه را به خرابی حوالی و حواشـی آن ولایـت مـأمور فرمود و چون آوازه در افتـاد که فوجی از ترکـان قاجـار در الـتزام رکاب شاهزاده عالی مقـدار آماده و برقرارنـد، لهـذا حاجی فیروز قـدرت مقابله در خود ندیـد و پس از آن که اطراف ولایات متصـرفی او از دسـتبرد غازیان فیروز ویران گردیـد، لا علاج به دامان توسط خوانین خراسان چسبیـد. نوّاب شاهزاده را رای این بود که قلعه هرات را محصور دارنـد و از نیروی بخت خسـروی همت به فتـح آن گمارند. خوانین خراسان به جهات عدیده تن به این رای در ندادند و در حضرت شاهزاده به انواع لطایف و حیله زبان به وساطت گشادند.

چون خلاف جمهور، خاصّه درین اوقات، مخالف رسوم ملکداری است، لهذا نواب اشرف تن به مصالحه داد و حاجی فیروز الدین، ولد خود ملک حسین میرزا را با وجوه مالیات و پیشکش، بیرون فرستاد.

شاهزاده آزاده رایت مراجعت برافراخت و این فقره را علی التفصیل بر رای [۲۰۰] عالم آرا عرضه داشت. در اواخر شهر شعبان المعظم فقرات معروضه در چمن سلطانیه به عرض صاحبقران مکرم رسید و نوّاب شاهزاده مورد انواع تفقدات بی نهایت گردید.

ذکر تعیین سپاه

به تدمیر (۱) عبد الرحمن پاشای بابان و مآل کار آن ضلالت نشان و بعضی اوضاع تا ورود [به] طهران

از قراری که به کرّات مفصلا نگاشته کلک فصاحت آیات شد، عبد الرحمن پاشای بابان از ظهور حمایت کارگزاران دولت ابد ارکان در ولایت شهرزور والی گردید و تعدیات بسیار از آن تیره روزگار بهر ادانی و اعالی (۲) رسید. با حالتی افندی رئیس الکتاب موافقت کرد و دود از دودمان سلیمان پاشای وزیر برآورد.

بعد از آن که اموال فراوان از تعدیات به این و آن اندوخت و با عبد الله پاشا وزیر شمع موافقت افروخت، در ولایت شهرزور به والی گری گوی تسلّط ربود و ولایات کوی و حریر را (۳) نیز از روی خدعه و تغلّب بر آن ولایت افزود. خالد پاشای بنی عم خود را که از بغداد آورده بود، در محال زهاب (۴) حاکم نمود و محمود آقای ولد خویش را در کوی و حریر گذاشت و احمد آقای برادر را به حراست قلعه سردشت که راس الحد بابان است، برگماشت. چون کار خویش را از هر طرف منتظم دید، به کفران نعمت منسوب گشته با امان الله خان والی کردستان مخالفت ورزید.

برحسب عرض نوّاب شاهزاده محمّد علی میرزا تدمیرش لازم آمد و چون یکیلی

۱- . نابود کردن

۲- . ملی: احالی

۳- . ملی: (حریرات)

۴- . سرپل زهاب فعلی

از جمله مطالب سید عبد الوهاب افندی سفیر دولت عثمانی تنبیه آن غوایت (۱) مبانی بود، شاهنشاه صاحبقران بر این معنی عازم گردید. اولا، به حضرت نایب السلطنه حکم محکم صادر شد که احمد خان مقدم بیگلر بیگی مراغه و بوداق خان حاکم ساوجبلاغ مکری (۲) را از راه بلباس (۳) با جمعیت ایشان روانه سازد که عبد الرحمن بی پیمان از بیم جان، خود را به مأمن ایشان نیندازد. ثانیا، نوروز خان عز الدینلوی قاجار امیر بار با فوجی از ترکان خونخوار از راه سردشت به دفع برادرش مأمور گشت. پس از آن، محمد قاسم خان ولد سلیمان خان قاجار قوانلو که از شرف مصاهرت اعلی، با کمال عزت و آبرو بود، با ابراهیم خان و محمد حسن خان ولدان جان محمد خان دولو و فرج الله خان افشار آدخلو نسقچی باشی درگاه جلالت خو و یوسف خان غلام گرجی سپهدار سپاه کینه جو و نصر الله خان قراگوزلو با سپاهی کینه خواه به التزام رکاب نوّاب شاهزاده محمد علی میرزا مأمور آمدند. به امان الله خان والی کردستان نیز مقرّر شد که با جمعیّت کردستانی، خود را به اردوی شاهزاده ملحق و از راه زهاب عازم شهرزور گشته، شکوه خصم تیره روز را بی رونق سازند.

این سپاه آراسته در روز یکشنبه دوازدهم شهر رجب المرجب از چمن سلطانیه حرکت و هریک از راهی که مأمور بودند عازم شدند. بعد از اجتماع آن سیل ذخار، حضرت شاهزاده والامقدار از دار الدّوله کرمانشاهان نهضت کنان و در غرّه شهر شعبان المعظّم، ساحت [۲۰۱] زهاب محل نزول موکب ظفر شمول شد. خالد پاشای، عم عبد الرحمن، خلاصی خود را از چنگ سپاه شیرآهنگ به اطاعت دید و یک پسر او را که در زهاب بود [با] دستان بسته وارد حضور والا گردید [و] خود، با جمعیت اکراد بابان، رشته قراولی سپاه ظفر همراه را بر گردن نهاد و نوّاب شاهزاده از زهاب حرکت و در کنار رودخانه سیروان اقامت دست داد. چند روزی به جهت استجمام مراکب و انتظام مهام آن حدود، در آن سرزمین استراحت کرد و پس از آن روی سعادت به صوب شهرزور آورد.

از آن طرف، نوروز خان قاجار غارت کنان وارد محال سردشت و احمد برادر عبد الرحمن فرار بر قرار اختیار کرده از محافظت آن قلعه متین درگذشت. عبد الرحمنس)

۱- . گمراهی

۲- . مهاباد امروزی

۳- . ناحیه ای در حوالی مهاباد مرکز کردهایی که به لهجه (بلباسی) سخن می گویند. (معین ذیل بلباس)

پاشا از هر طرف سیل بلا را به جانب خود شتابان دید و در شهرزور تاب توقف نیاورده و به ولایات کوی و حریر فرار نموده، اقامت گزید.

نوّاب شاهزاده بعد از ورود به شهرزور و اطّلاع از فرار آن مغرور ایلغارکنان از عقب شتابان و قلعه متین کوی، که محکمه آن نادان بود، محاط سپاه ظفر عنان شد.

توپ های قلعه کوب از اطراف بر آن قلعه بستند و از شرر افشانی توپچیان چابک دست، رشته قرار قلعه و عبد الرحمن را درهم شکستند. مشار الیه به ناچار شمشیر به گردن انداخته از قلعه برآمد و در حضور پر نور نوّاب شاهزاده خاک راه را از آب دیده تر کرد.

نوّاب اشرف را در عفو جرایم، به تاج وهّاج صاحبقران با تخت وتاج سوگند داد و از موهبت جان بخشی بال مباهات برگشاد. ما یعرف و ما یملک خود را به صیغه پیشکش از نظر انور گذرانید و زنان و پسران خود را به رسم گروگان در رکاب اشرف روانه دار الدّوله کرمانشاهان گردانید. باز به حکم نوّاب شاهزاده در ولایت حاکم شد و حضرت والا مراجعت را عازم آمد. سپاه ظفر پناه روی به اردوی حشمت دستگاه آوردند و هریک علی قدر مراتبهم از مرحمت شامله بهره و نصیبی بردند.

موکب اعلی با دو جهان فتح و ظفر به مراجعت دار الخلافه مصمّم شد و چند روزی در چمن کمال آباد کرج اقامت فرمود. جناب میرزا محمد شفیع صدراعظم مدت سه شبانروز مباشر طویی دلکش گردید و ما حضر ارادت در خوان صداقت چید. روز پنجشنبه ششم شهر شوال المکرم از چمن مزبور حرکت و قریه کن دو فرسنگی دار الخلافه محلّ نزول موکب دارای معظّم آمد و روز جمعه هفتم شهر مزبور، روضه ارم توام دار الخلافه از ورود شاهنشاه مکرّم رشک ده ساحات عالم گردید.

[مصرا]ع:

بخت و دولت در یمین و فتح و نصرت در یسار

ذکر ورود سرگور اوزلی بارونت، ایلچی دولت انگریز به اتفاق حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی

در وقایع سنه یکهزار و دویست و بیست و چهار ذکر شد که، حاجی میرزا

ابو الحسن خان شیرازی به جهت تحقیق صحّت سفارت یکی از دو سفیر دولت بهیه انگریز و سرکار کمپنی و قرار وجه امدادی و غیره به سفارت مأمور آمد. بعد از وصول او به حدود ممالك انگلتره [۲۰۲] امنای آن دولت، سرگور اوزلی بارونت نامی را که از جمله اعاظم ارباب معاملات آن دولت و چندی در ولایت لکناهور در خدمت جناب آصف الدوله به سبب وکالت آن شوکت، تربیت (۱) شده بود، به مهمانداری او معین و سفیر مزبور را با عزّتی شایان وارد دار الملك لندن نمودند. بعد از ورودش نیز لازمه عزّت منظور داشتند و همّت بر انجام مهام متعلقه به این دولت گماشتند. مبلغ یکصد و بیست هزار تومان وجه امدادی را که سرهرفردجنس متعهد شده بود که در اوقات جنگ با روسیه همه ساله کارسازی نمایند، زیاد نمودند و مبلغ هشتاد هزار تومان بر آن افزودند. خان مزبور را کثرت آز، رشته طمع دراز ساخت و بدون ملاحظه ننگ و عار، دولت چاکری آن شوکت را به گردن گرفته به استدعای مواجب مستمره پرداخت تنخواهی معین، که مقدارش در ماهی یکهزار روپیه است، از دولت کمپنی در وجه او مادام حیات برقرار داشتند و سرگور (۲) اوزلی بارونت را به همراهی او به سفارت دولت علیّه برگماشتند. سفرین مزبورین از راه بحر محیط عازم و از قضایای اتفاقیه در وسط آن بحر بی کران باد مخالف آغاز وزیدن نمود و زمام غراب را از دست کپتیان و ناخدا بربود.

اهالی غراب وقتی خبردار گردیدند که، خود را قریب به ساحل مملکت ینگی دنیا دیدند و از مدد کشتی های کوچك وارد ساحل گشته، اقامت گزیدند. در حوالی دریا شهری است بندرگاه ریجزو نام که از مملکت برازیل و در تصرّف پادشاه قرال پرتگیز (۳) است که از وفور تعدیات ناپلیون ایمپراطور دولت فرانسه فرار کرده و به آن ولایت پناه آورده است. معدن الماس نیز در آن ولایت است.

پادشاه مزبور را از ورود سفیرین مذکورین آگاه و جمعی از معارف را به استقبال فرستاده ایشان را با عزّتی فراوان وارد شهر ریجزو نمودند و چند روز معزّزا و مکرّما نگاه داشته و طوی های دلکش داده سفیرین مزبورین از زحمت دریا آسودند. از اتفاقات در آن اوقات مار عظیم الجثه جوانی در جنگل آن ولایت صید نموده به جهت پادشاهل.

۱- . ملی: (ترتیب)

۲- . مجلس: (سرگورد)

۳- . پرتغال.

پرتگیز آورده بودنـد. چـون سـیزده ذرع طول و قریب به یـک ذرع عرض پشت گردن آن مـار بود، در نظرهـا غریب می نمود، لهذا پوست آن را که در کلفتی به ضـخامت (۱) پوست گاو بود، از بـدن جدا کرده مصـحوب حاجی میرزا ابو الحسن خان به صوب ایران روان نمودند. هنوز پوست مزبور در انبار صندوقخانه مبارکه برجاست. بالجمله از آن مقام با هزاران عزت و احترام به کشتی سوار و عازم این دیار گشتند.

بعـد از آگـاهی امنـای دولت علیّه ایران، حضـرت مسـتوفی الثـانی میرزا محمـد زکی نوری مازنـدرانی، برحسب اعلی حضـرت صاحبقرانی به مهمانداری معیّن و در بندر ابوشـهر ملاقات سـفیر و مهماندار دست داده از آن جا عازم درگاه مینوون شدند. در روز ورود دار الخلافه طهران، که یوم پنجشـنبه بیستم شهر شوال المکرم سنه یکهزار و دویست و بیست و شش بود، محمد علی خان قوانلوی قاجار مشـهور به خالو نایب سرکشـیکچی باشـی و میرزا [۲۰۳] محمـد علی خـان وزیر نوّاب شاهزاده علی خان به استقبال او شتافته و سفیر مکرّم را با احترام تمام دریافته وارد شهر و در سرای حاجی محمد حسین خان امین الدوله منزل گزید. خلاـصه سرگور اوزلی بارونت، سـفیری بود با کمال فطانت و آگاهی از حقیقت مصـلحت جویی و دولتخواهی. لغات مختلفه عربی و فارسـی و ترکی و انگریزی و فرانسـاوی و روسـی و هنـدی را نیکو دانسـتی و خطوط این السـنه را نوشـتن توانسـتی. از تواریخ عالم اطلاعی کامل داشتی و در هر ولایت که رفتی همّت بر تحصـیل معارف گماشتی. از نشـر علوم غریبه و بسط فنون عجیبه مجلس آرا بودی و در کمالات ظاهری و باطنی بی همتا. به طوری منظور نظر شاهنشاهی شد که محسود ایلچیان اطراف جهان آمد و از عرض مضامین رنگین و ایراد نکات دلنشین پسند طبع شاهنشاه صاحبقران شد.

بالجمله در روز جمعه بیست و هشـتم شهر شوال المکرم در عمارت مبارکه گلستان شرفیاب انجمن حضور و در بدایت ملاقات از حسن مکالمات مقبول طبع خـدیو عـدالت دسـتور گردیـد. نامه همایون پادشاه ذی جاه انگریز را تسـلیم ساخت و یک قطعه الماس که زینت آن نامه خورشید لباس و به وزن بیست و پنج قیراط و به قیمت بیستت)

۱- . ملی: (زخامت)

و پنج هزار تومان بود، با سایر هدایا و تحف تسلیم نموده به طرزی خاص به معذرت حقارت آن ارمغان پرداخت.

صاحبقران معظم به لفظ گوهربار مقرّر فرمود که اگرچه هدیه دوستان در نظر دوستی مطلوبست، ولی حامل هدیه از هدیه زیادتر مرغوب. سفیر دانا از بروز این عاطفت عظمی داد فصاحت در اظهارت شکرانه داد و پس از تبلیغ پیغامات دوستانه عود به منزل را پای برگشاد. چون زوجه محترمه اش نیز از جانب خادمه محترمه پادشاه ذی جاه انگریز در نزد بانوی حرمسرای شاهنشاه عدالت انگیز سفیره بود، لهذا به توسط حاجی میرزا علی رضای شیرازی، خلف مرحوم حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله که محرم حرم خلافت بود، به اندرون همایون نزول نمود بعد از طی تعارفات دوستانه به طرز و آیین ملوکانه یک عدد عنبرچه الماس که قیمتش بیست و چهارهزار باج اوقلی (۱) بود، از جانب خاتون خویش به بانوی حرمسرای خلافت اعنی حضرت آغاباجی صبیّه محترمه ابراهیم خلیل خان شوشی حاکم قراباغ تعارف نمود.

خلاصه امنای دولت قاهره هریک سبقت به دیدن آن سفیر آگاه نمودند و به آراستن بزم های دلکش ضیافت ابواب بهجت و سرور بر چهره خاطرش گشودند.

برحسب امر اعلی در حوالی دروازه عراق که از محلّه مشهوره به بازار است عمارت و باغی به طرز و آیین فرنگ برپا کرد و اوضاع سفرای متوقفین را در آن عمارت دلکش به آیینی شایسته مهیّا آورد. وجه امدادی را از روز ورود سرهرفردجنس، ایلچی قبل از خود تا یک سال بعد از آن، که سه سال تمام و معادل یک کرور و یکصدهزار تومان بود، تسلیم نمود و معادل سی هزار قبضه تفنگ انگریزی ممتاز و بیست عرّاده توپ و چهل عرّاده قورخانه کشی و سی نفر معلّم و مهندس داده ابواب موافقت را بیشتر از پیشتر [۲۰۴] بر چهره دولتخواهان دو دولت بهیه گشود. عهدنامه [ای] مفصّل مسوّده مولف فی مابین امنای دولت علیه و سفیر مذکور تحریر و تسطیر یافت و سرهرفردجنس ایلچی سابق که به خواهش خود از سفارت معزول بود، از راه اسلامبول به ملک لندن شتافت. سرگور اوزلی بارونت مذکور به هریک از اولیای دولت قاهره تحفی جداگانه داد و به جهت).

۱- . قسمی مسکوک طلا در دربار عثمانی (معین).

مؤلف که در بدایت کار مباشر تحریر مسوّده عهدنامه بود، معادل پانصد تومان از تحف ممالک انگریز و هندوستان فرستاد. از قراری که سابقا نگارش یافت، صورت عهدنامه مذکور- انشاء الله تعالی- در نهایت سنه ایت ئیل مطابق با سال یکهزار و دویست و بیست و نه هجری در هنگام آمدن مسترالس، مرقوم و خوانندگان را قرار دوستی این دو دولت علیّه حسب الواقع معلوم خواهد شد.

شبی در سرای میرزا محمد شفیع صدراعظم سؤالی از سفیر مزبور از حقیقت آب حیوان و علم کیمیا نمودم، از روی بشاشت و مزاح وجود آن آب را معبّر از شراب ناب گرفت و در جواب علم کیمیا به بذل چاقوی قلم تراشی که به وزن نیم مثقال آهن و به قیمت پنج مثقال طلاـ ارزش داشت جوابی با صواب گفت. بالجمله فقرات خیرخواهی او در باب صلح فی مابین دو دولت ایران و روس و زحماتی که درین راه کشید، در وقایع دو سنه تخاقوی ئیل و ایت ئیل، تفصیل داده خواهد شد.

ذکر فتح سنگر سلطان بود و گرفتاری روسیه ضلالت نمود و فتوحاتی که از سعی ولیعهد مسعود رخ نمود

نوّاب نایب السلطنه در زمستان این سال فرخ فال، با آن که بی نهایت مریض بود، باز از فرط غیرت و حمیّت اسلام تاب توقف در تبریز نیاورده با جمعیت رکابی و آذربایجانی حرکت و گاهی در نخجوان و زمانی در ایروان و برخی در قراداغ خود را مشغول می داشت و همّت بر هدم روسیه می گماشت. از فیض رحمت الهی و نیروی بخت بلند شاهنشاهی، فتوحات نمایان در آن عزیمت دست داد؛ از آن جمله بسیاری از سرباز و سوار به تاخت محال مغاذبر (۱) و برگشاط (۲) و مقری (۳) و غیره روانه و جنگ های مردانه روید.

۱- . احتمالاـ مغاذبرد که در تذکره الملوک آن را قلعه ای می داند در طرف مغرب آرپا جای نزدیک ویرانه های (انی) قرار دارد (سازمان اداری حکومت صفوی، ص ۱۹۲). ملک و مجلس و ملی: (مغاویز)

۲- . در تذکره الملوک برگشاط ضبط شده و آن رودی است که از شمال (در سمت جنوب گروی Garuia) به ارس می پیوندد. (سازمان اداری حکومت صفوی- ص ۱۹۵).

۳- . احتمالا (مگری) امروزی در ساحل شمال ارس نزدیک اردوباد.

نمود. جمعی از روسیه و ارامنه آن حدود مقتول و ایلات اخبان و قپان و جبرئیل لو و سایر را کوچانیده در نخجوان و ایروان و قراچه داغ منزل دادند.

هم درین اوقات جعفر قلی خان نبیره ابراهیم خان که در دست روسیه اسیر و مظنه بود که او را به تفلیس برده از آن جا روانه سیبر (۱) نمایند، چون خبر نزول موکب فیروز ولیعهد فلک مهد را شنید، هنگام عبور از رودخانه ترتر (۲) جلو اسب که در دست سرباز مستحفظ او بود بریده و یال اسب را گرفته به میان ایل جبرئیللو آمد و آنها را کوچانیده به ولایت قراچه داغ (۳) آورد. نوّاب اشرف به علاوه حکومت قراچه داغ که به او محول شد، مبلغ چهارهزار تومان نقد به صیغه مواجب مستمره در وجه او برقرار داشت.

بالجمله نوّاب اشرف همه جا منزل به منزل عازم قراباغ و در سه فرسخی محل سلطان بود نزول اجلال فرمود. این سلطان بود، جایی است در میان قراباغ و شکّی و شیروان. ینارال مرکز سردار روسیه که داوطلب خدمت گردیده در عوض طور مصوف مأمور شده [۲۰۵] بود، معادل دوسه هزار نفر صالدات به انضمام توپخانه و آذوقه و اسباب به آن محل فرستاد و صالدات مزبور در مکان مذکور سنگری معمور بستند و در میان سنگر با خاطری آسوده نشستند.

نوّاب والا علی الصباح با توپخانه و سرباز از سه فرسخی حرکت و در کنار سنگر سلطان بود آمده و سرباز [ان] را به یورش امر فرمود و در خارج سنگر روسیه دست به جدال درآورده از طرفین مقاتله خشنا رخ نمود. مستر لنسین توپچی انگریز دلیری کرده توپ های انگریزی را بر اطراف سنگر سلطان بود بست و اکثری از توپ و عراده روسی را به ضرب نشانه گلوله درهم شکست. روسیه تاب درنگ در خارج نیاورده، داخل سنگر شدند و از عقب ایشان سرهنگان آذربایجانی با افواج خویش به حکم ولیعهد ظفرکیش به قاعده نظام، نیزه پیش کرده به آن سنگر راندند و فوجی کثیر از صالدات را با یکنفر مایور صاحب نشان بزرگ و چند نفر کپیتان و افیچال و شررند (۴) را آیهد)

۱- . سیبری

۲- . نام رودی از شعبات کورا در جنوب گنجه

۳- . ارسباران در شمال آذربایجان و ساحل جنوبی ارس واقع است.

۴- . ملی: (اقیچال و شرزند)

(فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ) (۱) به گوش هوش خواندند. یک نفر ینارال با چند نفر از صالدات زخمدار زنده دستگیر و مامورین سرو اخترمه فراوان گرفته به خدمت شاهزاده گردون سریر آوردند. کمال عجز و فتور در حال بقیّه روسیه که در سنگر بودند، استنباط رفت. نوّاب اشرف به جهت تحقیق احوال، معتمدی فرستاده معلوم گردید که طالب امانند. دو علم سفید که نشانه امان است، برپا و جناب قائم مقام صدارت عظمی را به استمالت فرستاده، همگی روسیه وجود او را محترم و مغتنم شمرده، به قانون خویش احتراما کلاه از سر گرفتند و جناب معزی الیه ینارالان و افیسران و جمیع ایشان را از مراحم خاطر اولیای دولت روزافزون، خاطر جمع کرده مساوی هشت صد و بیست نفر صالدات و دو عراده توپ و دو شقه علم که نشان خاصّه دولت روس است، با نشان مایور بزرگ و تمامت تفنگ و اسلحه و قورخانه و کپیتان و مهندس و افیچال برداشته به خدمت نوّاب نایب السلطنه حاضر ساخت. نواب والا نیز در همان روز جمیع اسرا و توپ و علم را به جهت ظهور ابتهاج خاطر خطیر شهریار معظم روانه دار الخلافه ارم توام گردانید.

حضرت اعلی در روز ورود ایشان بر صدر تالار فوقانی کریاس بلند اساس روی به میدان سپهر مماس جلوس فرمود و اسرا و توپ و علم و غیره را به آیینی شایسته از نظر مبارک گذرانیده به نظر دقّت همه را ملاحظه نمود. عریضه فتح نامه نوّاب ولیعهد ظفر انتساب را جناب امام الکتّاب میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله اصفهانی در میدان معلّی به صوتی افصح خواند و لعل گوهربار شاهنشاه، گوهرهای تحسین آبدار بر فرق فرزند با اعتبار افشاند. کل آن جماعت را به جناب حاجی محمد حسین خان امین الدوله سپرد که در چند روز توقف مهمان او باشند و طرز التفات خاطر همایون را از وضع مهمانداری او شناسند.

مبلغ دویست هزار تومان زر نقد به نوّاب نایب السلطنه به صیغه انعام مرحمت و با اسرای مزبور روانه آن ناحیت شد. اسرای مزبور اکثری به دین اسلام مشرّف و از چاکری این دولت خداداد قرین انواع عزّت و شرف شدند و مشهور به ینگی مسلمان گردیدند.

[۲۰۶] عبد الله خان قاجار در سالی که ابراهیم خلیل خان جوانشیر دم از مخالفت می زد،د.

۱- . سوره توبه، آیه ۵، مشرکان را هر جا یافتید بکشید.

از جانب پیر قلی خان شامبیاتی به استمالت او رفت. خان جوانشیر مشار الیه را گرفته به دست روسیه سپرد؛ تا این زمان در ولایت گنجه محبوس بود. بعد از فتح سلطان بود، ینارال مرکز سردار اندیشمند گشته و عبد الله خان را رها نموده و عریضه صداقت آمیز به نوّاب اشرف والاـ عرضه داشت و طالب موافقت و مصالحت گردید. از اتفاقات، در همان سال از سرداری معزول و ینارال ردیشچوف [به جای وی] تعیین گشت، تا از قراری که- انشاء الله تعالی- عنقریب ذکر خواهد شد، امر مصالحه دولتین به توسط او از هم گذشت.

بالجمله در همان اوقات برحسب امر ولیعهد زمان، احمد خان بیگلر بیگی مراغه و عسکر خان افشار ارومی با جمعیّت خویش به تنبیه متمرّدین بلباس مأمور شدند و طایفه مزبوره از صدمات اسر و غارت تنبیه گشته اهالی سلدوز وصاین قلعه، از آن پس از تعدّیات ایشان فارغ و آسوده آمدند.

ذکر بروز مزار ارغون خان مغول در سجاس رود ولایت خمسه و ظهور جواهر و طلاآلات و وصول به خزانه

سجاس رود (۱) ولایتی است از جمله ولایات خمسه عراق که پایتخت بعضی از سلاطین مغول بوده و در محلی از آن بلوک، حضرت قیدار بن اسماعیل بن ابراهیم خلیل- علیهم السلام- مدفون [است]. در نیم فرسخی بقعه قیدار (۲) قریه ای است معروف به ارغون و در بالای سر آن قریه، چشمه ای است مشهور به ارغون بلاغی (۳). در سمت جنوب آن قریه و چشمه، کوهی است که دامان آن مشحون به ریزه سنگ فراوان است.

کربلایی فتحعلی نام شاهیسون که مردی متموّل و صاحب اوضاع بود، چوپانی داشت از طایفه بیات؛ چون چوپان مزبور مرد خدمت گزاری بود، لهذا صبیّه خود را به او نامزد نمود. روزی چوپان گوسفندان ارباب خود را در دامنه آن کوه برده، به چرا سرداد و خودت.

۱- . از شعبات قزل اوزن که از شمال قیدار می گذرد.

۲- . قیدار شهری است در استان زنجان کنونی، در جنوب سلطانیه.

۳- . در نقشه اطلس راه های ایران (ارغین) آمده و آن در شمال غربی قیدار واقع شده است.

در کناری نشسته رفع خستگی را به پهلو درافتاد. ناگاه موشی دید که از سوراخی، چند دانه مهره سفید بیرون می آورد و در آفتاب می گسترد.

چوپان آن مهره ها را برداشت. بعد از آن که به اوبه آمد، قدری به جهت خویش به یادگار گذاشت و قدری را به نامزد خویش تعارف کرده، قدّ دامادی برافراشت.

کربلایی فتحعلی مزبور، دانه ها را در نزد دختر دیده بشناخت. از چوپان جویا شد و شب هنگام با اسباب کاوش به آن مقام شتافت و زمین معهود را شکافت و اسبابی چند از جواهر و طلاآلات یافت. همان شب همه را برداشته به خانه برد و کل آن اسباب را در خانه به خاک سپرد. مجید نامی از اهالی گروس ازین داستان مطلع گردید (۱) و چون کتابی داشت که وقایع سلاطین مغول، خاصه آنان که در ولایت خمسه پایتخت داشته اند در آن ثبت بود، از آن جمله مزار ارغون (۲) را در دامنه همان کوه نوشته بودند. مجید نام مذکور به آن مکان رفته، جایی را که کاویده (۳) بودند، دریافت و بعضی اسباب دیگر جسته و پس از آن از بیم بروز در ولایات خمسه و گروس توقف نکرده، به سمت شیروانات شتافت و از آن جا نیز واهمه نموده به ولایت حاجی ترخان رفت.

بالجمله شخص چوپان بیات، به سبب ظهور این خدمت مغرور گشته، صبیّه ارباب خود را علانیه [۲۰۷] خواستگاری نمود و جوابی ناصواب شنود. پس از آن که از ارباب مأیوس گردید، آن مرواریدهایی که در نزد خود نگاه داشته بود، برداشت و به خدمت نوّاب عبد الله میرزا، صاحب اختیار ولایت خمسه رفته، همّت بر بروز مطلب گماشت.

نوّاب شاهزاده چند نفر از معتمدین تعیین و اسباب را به نمایندگی چوپان از کربلایی فتحعلی گرفته، آوردند. تفصیل آن یک عدد جیقه طلای مرصّع به ترکیب غریب که دانه های ریزه از لعل و زمّرد و فیروزه بر آن نصب و کمری نیز به همین دستور و یک قبضه خنجر که دسته و غلاف کلّا طلا و مرصّع بود. دیگر پارچه های طلا که از قراین، زین اسب بوده و چوبش پوسیده و همان طلا باقی مانده بود؛ با یک عدد تنگ چهار پر طلا پره)

۱- . ملی:- (گردید)

۲- . وی چهارمین ایلخان مغول است که از ۶۸۳ تا ۶۹۰ ه ق بر ایران حکومت نمود.

۳- . ملی: (کاونده)

از آب و یک جام طلای مرصّع به لعل و فیروزج و یک رشته بند شمشیر که کرمک های طلا داشت و چند دانه لعل از بادام درشت تر و کوچک تر و معادل بیست و پنج دانه مروارید غلطان به اندازه فندقی کشیده بود و از قراین خارجه چنین می نمود که دانه های لعل آویزه های (۱) جیقه و آن مرواریدها، گلوبند بوده است.

خلاصه نوّاب شاهزاده مجددا معتمدین تعیین و خاک آن سرزمین را بیخته، چند دانه میخ طلا که به جهت زین ساخته بودند و هریک وزنا بیست و پنج مثقال می شد، پیدا کرده بر اسباب مزبوره افزودند. چند دانه موی سیاه و سفید و قرمز نیز که مشابه موی ریش بود، در آن خاک پیدا شد. امنای دولت از این معنی آگاه و بر حسب امر اعلی، سلمان بیک کرد مدانلوی غلام خاصّه، به جهت تحقیق این اوضاع، مأمور و اسباب مزبور را گماشتگان نوّاب عبد الله میرزا آورده، از نظر همایون گذشت و در صندوق خانه مبارکه اندرونی مخزون گشت. بالاخره کربلایی فتحعلی شاهیسون که در بدایت کار مباشر این عمل شده بود، چنان از وضع و ثروت افتاد که کارش به تکدی و احتیاج روی نهاد. روزها در خیمه های اتراک شاهیسون گدایی می کرد و شب ها با کمال عسرت و پریشانی به روز می آورد.

پس از ظهور این مقدمه دخمه جات سلاطین عجم را که در ملک فارس می باشد کاویدند و جز قدری خاک سیاه چیزی ندیدند: (فَاعْتَبِرُوا یا أُولِی الْأَبْصارِ)- بمنّه و جوده.ه)

۱- . ملی: (آویزه)

بخش ۹

بهاریه سال میمون فال بیچی ئیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و بیست و هفت هجری و حرکت به سلطانیه و تعیین سپاه به طالش [و] نظم آن صفحات

رحمت عالم و مایه راحت بنی آدم، اعنی مهر ستاره حشم، درین سال میمون قدم، در شب شنبه هفتم ربیع الاوّل سنه یکهزار و دویست و بیست و هفت هجری، بعد از انقضای پنج ساعت و بیست و پنج دقیقه از سرای حوت به بیت الشرف حمل آمد و کارپردازان باد نوروزی احداث قلعه سلیمانیه گلشن را عامل شغل عمل شدند.

نوباوه چنار به حکم سلطان بهار به دار السلام چمن از افواج (۱) سنبل و سوسن لشکر کشید و مسندنشین لاله که والی شهرزور (۲) چمن است، بر مسند حریر زمرّدین سبزه آرمید. خسرو ربیع از جنود سبزه بدیع، حشری خواست و حشر روسی نژاد سحاب، از باریدن مهره های آتش فعل منجمد آب در هر (۳) مرزی از مرغزار هنگامه [ای] آراست. به مدد خنجر بید، خون از گلوی غنچه و شقایق جاری شد و طرّار گل را در خزانه سینه بلبل بنای طراری.

نوبت جلوس [۲۰۸] سلیمان ثانی بر تخت کیانی آمد و تخت کیانی را فرّ جلوس سلیمان ثانی، نوبت راحت و شادمانی شد. چون ابر بهار خشک و تر را سیراب ساخت و پس از انقضای بزم شیلان به نظم امور ممالک پرداخت. سر گور اوزلی بارونت، ایلچی دولت بهیّه انگریز را به جهت ملاقات ولیعهد با تمیز و ملاحظه سرباز و توپخانه نظامر)

۱- . ملی: (انواع)

۲- . ملی: (روز)

۳- . ملی:- (هر)

آذربایجان و قرار کار معلمین و مهندسین انگریزی، روانه دار السلطنه تبریز فرمود و حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی را (۱) به مرافقت مشار الیه به آن دیار بهجت انگیز (۲) امر نمود.

روز شنبه بیست و پنجم شهر جمادی الاوّل، با لشکری آراسته از دار الخلافه حرکت و کنار رودخانه کرج، هفت فرسخی طهران، مضرب رایات ظفر آیت شد.

معماران و مهندسان زبردست را مقرّر کرد که به جهت آرامش شاهزاده خورشیدلقا، سلیمان میرزا در حوالی آن رود مجرّه نما، قلعه [ای] محکم بنا و عمارتی عیوق سا به انضمام چهارباغی بهشت آسا برپا نمایند و در موعدی قلیل انجام و اتمام آن را دست قدرت برکشانید. انجام این خدمت به جناب حاجی محمّد حسین خان امین الدوله محوّل و از جانب او میرزا ابو القاسم اصفهانی نایب کاشان، عامل این (۳) عمل شد. از اطراف ولایات عراق بنّایان چابک دست خواستند و در مدّت قلیل عمارت مقرّره را به خوبی آراستند [و] به اسم شاهزاده معزی الیه مسمّی شد و دسته تفنگچیان جاجرمی با کوچ و بنه به حراست آن قلعه پای برجا. تاریخ بنای آن قلعه متین، از کلک مولف مشکین تراوید و یادگار را ثبت گردید.

لمولفه:

خسرو صاحبقران فتحعلی شاه آن که مهرلؤلؤ بخت وی از خط شعاعی جمله سفت

ساخت شهری در کرج همسایه با شهر سباوز فر نام سلیمان زمان چون گل شکفت

از برای دفع چشم زخم خواندوَ إِنْ یَکادُدید هرکس آن بهشت معنوی را تا شنفت

شد سمّی زاده دارا سلیمان میرزاآن که از فرّ سخا بخشد جهانی را به مفت

از برای سال تاریخ بنایش خاوری زین سلیمان میرزا شهر سلیمانیه گفت (۴) ت.

۱- . ملی:- (را)

۲- . ملی: (انگریز)

۳- . مجلس: (آن)

۴- . بازمانده این بنا، اینک دانشکده کشاورزی کرج است.

پس از چند صباحی که داد عیش ونشاط در آن سرزمین داده شد، موکب اعلی به صوب چمن سلطانیه روی نهاده آمد و روز دوشنبه دوازدهم شهر جمادی الآخره از نزول موکب همایون، باب بهجت و انبساط بر چهره ساکنین آن عرصه با نشاط گشاده آمد. قبل ازین فقرات، توسل مصطفی خان طالش به جماعت روسیه و تعیین فرج الله خان افشار به تدمیر آن غوایت شعار و انجام این کار به تفصیل معروض افتاد. درین اوقات نیز به عرض دارای معدلت آمیز رسید که باز آن ضلالت انباز را دست توسل به دامان روسیه دراز است و در وادی غوایت با غول مخالفت همراز. مجددا تنبیهش در کیش حق پرستی لازم شد و اسماعیل خان قاجار شامبیاتی و عبد الله خان ارجمندی با جمعی از سپاه در اواخر شهر رجب المرجب به صوب ولایت گیلان عازم آمدند. حضرت نایب السلطنه نیز بنابر امتثال فرمان در جنب قلعه لنکران طالش، سنگری متین و محکمه [ای] زرین ترتیب داده و هریک از قلعه [۲۰۹] و سنگر ارکوان و لنکران فوجی از سربازان رکابی و آذربایجانی به محافظت نهاد. صادق خان قاجار عز الدینلو و محمد خان سرهنگ ایروانی و جعفر قلی خان ولد میرزا محمد خان لاریجانی را با سه عرادّه توپ به حراست سنگر لنکران مأمور فرموده، پیر قلی خان قاجار شامبیاتی و عسکر خان افشار ارومی و علی خان نوری شاطر باشی و میرزا احمد سرهنگ کاشانی با جمعی از سربازان آذربایجانی به محافظت قلعه ارکوان نامزد نمود و به هریک از مأمورین تأکیدات اکیده در اطلاع از کار دشمن و حفظ قلعه و سنگر به عمل آمد.

ذکر تعیین لشکر در دفعه ثانی به جهت استیلا دادن عبد الرحمن پاشای بابان و اوضاع اتفاقیه تا ورود به طهران

در وقایع سال سابق نگارش یافت که، نوّاب محمد علی میرزا، عبد الرحمن پاشای بابان را گوشمالی به سزا داده مرّه بعد اولی از ایالت ولایت شهرزور و غیره به وادی

مباهات (۱) شتافت. اولیای دولت عثمانی، مآل این احوال را درست ندیده از تجاوز سپاه ایرانی به خاک کرکوک و موصل بلکه شام و حلب اندیشیدند. چون ماده این مفاسد عبد الرحمن پاشا را می دانستند، لهذا همت بر دفع او بستند. فرمان قیصری به عهده عبد اللّه پاشای وزیر دار السلام بغداد صادر و عبد الرحمن پاشا به قانون روم باشی، فرمانلو شد؛ یعنی به هر طریق تواند سر او را جدا نموده به جانب اسلامبول گسیل سازد و عبد اللّه پاشا با لشکری آراسته در اواخر شهر جمادی الآخره از بغداد به عزم تنبیه عبد الرحمن و انتزاع ولایت بابان حرکت کرده، عبد الرحمن نیز بدون عرض این مقدّمه به نواب شاهزاده، با همان جمعیت بابان روی به مقابله وزیر آورد. در محل دلوعباس، سه منزلی شهرزور، تلاقی عسکرین دست داد و بی استعمال سیف و سنان، عبد الرحمن روی به گریز نهاد و اعوان و انصارش بعضی مقتول و برخی مغلول و خود با معدودی به دار الدوله کرمانشاهان شتافت و التفات نوّاب شاهزاده را مشمول شد. عبد اللّه پاشا ایالت ولایت بابان را به خالد پاشای عمّ او، که با او مخالف بود، محوّل داشت و خود روی به سامان بغداد گذاشت.

چون عبد الرحمن را متوسّل به دولت خداداد دید، از عاقبت این کار اندیشید، اسماعیل خان حاکم اربیل (۲) را با عریضه ارادت دلیل، به دربار اعلی گسیل گردانید.

مشار الیه در چمن سلطانیه شرفیاب و مطالب وزیر را که تفویض ایالت شهرزور به خالد پاشا و عدم حمایت عبد الرحمن پاشا بود، عرضه داشت نمود و از فرط غیرت ملوکانه جوابی با صواب نشنود، بی نیل مرام مامور به ایاب شد.

چون در آمدورفت سفرا فی مابین دولتین علیّتین ایران و روم، قرار این بود که هریک خواهند با دولت روس حدیث مصالحه به میان آرند، به سبب جهت جامعه اسلامیّه آن دولت دیگر را با خود شریک دارند، به کرّات از سرداران روسیه تمنای مصالحه با این دولت علیّه شد و از قراری که ایراد گردید، چون دولت عثمانی شریک صلح نگردید، مصالحه سر نگرفت. در این اوقات خبر رسید که امنای دولت عثمانی با دولت روس مصالحه کرده [و] به هیچ وجه سخنی از شرکت این دولت به میان [۲۱۰]ل)

۱- . ملی: (مباهک)

۲- . ملی: (اردبیل)

نیاورده اند. ظهور این فقرات بر جسارت عبد الله پاشای وزیر افزود و صاحبقران، ظهیر الدوله محمد قاسم خان قوانلوی قاجار و فرج الله خان نسقچی باشی افشار و یوسف خان گرجی سپهدار را با لشکری فزون از حوصله شمار، در روز پنجشنبه چهاردهم شهر شعبان المعظم به جهت تنبیه وزیر غوایت شیم و تعین عبد الرحمن پاشا به ایالت ولایات متصرّفی بنی عمّ، نامزد و از چمن سلطانیه روانه فرمود. موکب اعلی به سبب طول توقف در چمن مزبور از آن جا حرکت (۱) و چمن سجاس رود خمسه، شش فرسخی سلطانیه، مضرب سرادقات فیروزی مآب (۲) شد. سرداران مزبوره وارد دار الدوله کرمانشاهان [گسسته] و نواب شاهزاده محمد علی میرزا اولا به جهت اتمام حجت، مهدی خان کلهر را به صوب بغداد روان ساخت و به جهت تنبیه وزیر بی تدبیر، بعضی فرمایشات مصلحت آمیز نمود. موکب والا با (۳) جمعیت رکابی از دار الدوله حرکت و چند روزی به سبب وصول جواب در منزل زهاب توقف دست داد و آدمی از مهدی خان در آن منزل وارد و مهر از گنجینه مخالفت وزیر و عدم قبول نصایح دلپذیر برگشاد.

نوّاب اشرف را عرق حمیّت به حرکت آمده، قشون نصرت نمود را سه قسمت کرد: فوجی را از طرف قراتپه و گروهی را از سمت قزل رباط به قتل و اسر و نهب و غارت، مأمور فرمود خود با جمعی از جیوش بحر خروش، از منزل زهاب نهضت را دامن زن و در کنار رود خانقین عرب وعجم اقامت نمود. آن بلاهای ناگهان مانند شعله های سوزان به هر طرف که روی آوردند خشک و تر آن دیار را از آتش قتل و اسر و غارت سوخته اماکن سکنه را چون خانه جغدان ویران کردند.

وزیر بی تدبیر، وقتی از خواب غفلت بیدار گردید که اطراف بغداد را چون مدینه مداین خراب دید و از خون ساکنین آن سرزمین رودی دیگر در کنار رود دجله مملو از خوناب سنجید.

لا علاج جناب مجتهد کامل، شیخ محمد جعفر نجفی را به حضرت والا فرستاد و به عذر تقصیرات گذشته، زبان ضراعت برگشاد.

نوّاب اشرف به رعایت شرع شریف و امتثال امر شیخ منیف (۴) سپاه ظفر پناه را ازد.

۱- . ملی:- (حرکت)

۲- . مجلس: (ایاب)

۳- . ملی:- (با)

۴- . بلند چنان که بر همه چیز از بالا مشرف باشد.

دستبرد منع کرد. عبد الرحمن پاشا باز به خواهش وزیر و میل شاهزاده گردون سریر به ایالت ولایت بابان شتافت و عبد اللّه پاشا به عذر آن همه تقصیر، مبلغی زر مسکوک و مقداری از نفایس هر شهر و بلوك، تسلیم نموده آبرویی تمام یافت. نوّاب والا به دار الدّوله کرمانشاهان رجعت کنان (۱) و این (۲) خبر بهجت اثر، در روز یکشنبه پنجم شهر رمضان المبارك در سجاس رود خمسه مقروع سمع همایون شد. در اوایل عشر آخر ماه صیام، موکب با احتشام به صوب دار الخلافه بهجت فرجام، روان [شد] و چند روزی در عمارت جدید قلعه مبارکه سلیمانیه کرج، عیش کنان و روز پنجشنبه نهم شهر شوال المکرم، مستقر خلافت کبری از فرّ نزول شهریار توانا طعنه زن عرضه جنان آمد. نوّاب محمد ولی میرزا والی مملکت خراسان احضار به رکاب مستطاب و پس از چندی به اتّفاق جناب ناصر الدین توره بخارایی و اسحق خان قرایی و جمعی دیگر از امرا و خوانین خراسان در دار الخلافه طهران به تقبیل آستان سپهر پاسبان مشرّف و کامیاب گردید و شاهنشاه قدر دانش در ازاء [۲۱۱] زحمات و فتوحات چندین ساله، مورد انواع التفات و نوازشات گردانید.

ذکر سوانح محل اصلاندوز و عرض آن به خدمت شاهنشاه ظفر دلیل و تعیین اسماعیل خان به محافظت اردبیل

ردیشچوف سردار جدید روسیه، در بدایت کار خواست حسن خدمتی به دولت روس اظهار نماید تا تلافی سوانح سال گذشته در محل سلطان بود به عمل آید. اظهار خصومت علانیه را در قوه قدرت ندید، لهذا در جزو بنای تزویر گذاشته به تدارك کار کوشید. چون در آن اوقات فی مابین دولتین انگریز و روس نیز مصالحه شده بود، لهذا سرگور اوزلی بارونت ایلچی دولت انگریز را واسطه صلح کرده، اصراری درین باب نمود. گاهی افریقان نام و زمانی بایوف اسم و وقتی ینارال حق ویردوف را بهن)

۱- . ملی:- (کنان)

۲- . ملی: (آن)

حضور نایب السلطنه و ایلچی مزبور می فرستاد و گنجینه موافقت را به پیغامات کـذب آمیز سـر می گشاد. از طرف نوّاب والا (۱) سـرگور اوزلی بارونت نیز گاهی نجف قلی خان گروس و ولد او محمد صادق خان و زمانی مستر گاردین و مستر لینسـین توپچی و مستر کمبل حکیم و مستر موریه نایب ایلچی نزد او می رفتند و سخنان مصلحت آمیز می گفتند.

چون سـردار مزبور اظهار اختیار کلی از جانب روس نموده بود که بعد از ملاقات با نوّاب نایب السلطنه حدیث از ردّ ولایات به میان آورد، بنابرآن نوّاب اشرف از دار السلطنه تبریز برآمده در محل سلطان حصاری منزل کرد.

از قضایـای اتفـاقیه در همـان اوقـات الکسـندر میرزای والی زاده گرجسـتان که در ایروان بود، به عزم دیـدن سـلیم پاشای والی آخسـقه روانه محال چلـدو [شد] و برحسب تکلیف جمعی از توادان کاخت، به گرجسـتان رفته بنای شورش گذاشت و سـردار روسـیه ظهور این حرکت را بسته به اشاره نوّاب اشـرف می پنـداشت، لهـذا تزویر باطنی خود را علاوه بر ظاهر کرده از اختیار کلی نکـول ورزیـده ینـارال کتلروسـکی را که پلنگی غضوب و نهنگی بحر آشوب و به تهوّر و بی بـاکی منسوب بود، بـا چند فوج از صالدات زبده در آق اوغلان نهاده دستور العمل داده خود روانه تفلیس گشت.

نوّاب اشـرف نیز با سه چهار فوج سـرباز و چند عرّاده توپ و جمعی از غلامان خاص از سلطان حصاری حرکت نموده در کنار رود ارس در محل اصلاندوز (۲) منزل فرمود. شب پنجشنبه پنجم شهر مبارک ذی حجه الحرام، کتلروسکی حرام زاده بدفرجام به همراهی مراد خان و لاغرده نمک به حرام با چنـد فوج از صالـدات و چند عرّاده توپ به عزم شبیخون از آق اوغلان حرکت و از معبری غیرمعهـود عبور و فوجی از سواران قزاق (۳) قراباغی را مأمور کرده و قراولان اردوی نوّاب اشـرف را در آن شـب تار غفله به دست آورده همه را یکسر اسیر کردند و احدی رهایی نیافت که خبری به اردوی والا رساند.

اهالی اردو وقتی خبردار گردیدند که سیاهی افواج روسی را در حوالی اردو دیدند.

نوّاب شـاهزاده فی الفور بر خنگ صـبا رفتار سوار و به شـلیک (۴) زنبوره فرمـان داد که سواره و پیـاده سـپاه ظفر پناه در حول وحوش صحرا استنباط هنگامه کرده و دوّاب را ازک)

۱- . ملی:+ (و)

۲- . ملی: (اصاندوز)

۳- . ملی:+ (و)

۴- . ملی: (شیلیک)

چمن ها رانده به اردو آمده باشند.

بالجمله [۲۱۲] چون تـدبیر را بـا تقـدیر مخالفت بود، به هیـچ وجه ازین تـدابیر فایـده رخ ننمود. چون هوا روشن و میان اردو و روسیه چنـدان فاصـله نمانده بود، لهذا علی خان افشار نسـقچی باشـی سـرکار اشـرف به حکم والا، اهل حرف اردو بازار را به چالاکی کوچانیده از معرکه جنگ دورتر برده نوّاب اشـرف خود پیاده گشـته در میان افواج سـرباز و توپخانه می دوید و حتی المقـدور چنـد صف را به هم بسـته مشـغول جـدال گردیـد. سواره قزاق در ابتـدا به اردو یورش آورده از حملات دلیرانه نوّاب اشـرف کاری نکردنـد، ولی کتلروسـکی افواج و توپخانه خود را بر زمین بلند همواری کشـیده، بنای صاعقه افشانی گذاشت و ازین طرف، مستر لینسـین توپچی به سبب صلح انگریز و روس خود را از جنگ معاف داشت. معلمین دیگر نیز به دستور نوّاب اشـرف، توپچیان نوآموز آذربایجانی را خود به نفس نفیس تعلیم می داد و عقـده گلوله را به دست خویش از گلوی توپ می گشاد.

چون حکم تقدیر دیگرگون بود، لهذا کار هم دیگرگون شد [و] لشـکر اسـلام از محل سنگر روی برتافتند و افواج روسیه کفر انجام به اتمام کام، داخل گشته منازل نیکو یافتند.

نوّاب اشـرف بـا هزار زحمت و تعب، سـرباز و توپخـانه را بالای تپه اصـلاندوز که قریب به اردو بود برد و در آن روز عـافیت سوز، خواب وخورد را بر خود حرام شمرد.

چون روسـی نژادان کواکب بر تـل بلنـد سـپهر ملاعب شبیخون آوردنـد و اسـپهبد مهر را به یـک حمله از سـنگر سـپهر بیرون کردند، جمعی از اسرای سلطان بود، که در میان فوج بهادران بودند، فرار و به سوی روسیه نابکار روآوردند. از این که اسامی اکثری از سـربازان آذربایجانی را می دانسـتند، به این تدبیر روسیه راهنما گشته، همّت به خدعه و حیله بستند. ایشان در پیش و روسـیه از عقب از تپه بالا رفته سـربازان آذربایجانی را به اسم صدا می کردند، تا امر مشـتبه گردد. افواج شـقاقی و آذربایجانی وقتی آگاه گشتند که روسیه را در میان خود دیده از جان گذشتند. به مدد اسلحه کارد و خنجر و سرنیزه در میان هم ریختند و در آن شب ظلمانی نور و ظلمت باهم آمیختند.

مستر کرشک معلم انگریز [ی] با آن که از کار جنگ فراغ داشت، از ضـرب مهره آتشـین تفنگ، روی به عالم دیگر گذاشت. لشـکر اسـلام در برابر آن کفره ظلام تاب مقاومت نیاورده خود را به کناری کشـیدند و روسیه روسیه توپخانه و اسباب اردو را کلّا

متصرف گردیدند.

نوّاب شاهزاده سلیمان روش در آن شب اهریمن منش بر سمند باد رفتار سوار و از هر طرف تاختن آوردی و از آن تاختن بالاخره سودی نبردی خنگ مجرّه تنگش در کوی ژرف افتاد و از صدر زین پای گردون سای بر زمین نهاد. سپاه اسلام توهّم حادثه کرده این معنی زیاده موجب تفریق ایشان شد. ناگاه از فیض حفظ الهی و نیروی بخت بلند شاهنشاهی جلوداری از سرکار صدای مبارکش را در آن شب تار شنید و جنیبت خاصه را پیش کشید. شاهزاده فی الفور سوار و در آن شب تار خود را به مردم آشکار و موجب اطمینان کبار و صغار شد [و] آنچه توانست سپاه را جمع آوری کرد و به منزل حاجی حمزه لو آورد.

روسیه نیز در همان شب تار، کامران و کامکار سر خویش و راه قراباغ پیش [۲۱۳] گرفتند. نوّاب اشرف نیز یک روز به جهت دفن شهدا در آن منزل توقف و از آن جا کوچ کرده چند روزی در محل مشکین به سر برده و روی به دار السلطنه تبریز نهاده، یوسف خان گرجی سرهنگ توپخانه را به جهت اعلام این خبر به درگاه دارای دادگر فرستاد.

شاهنشاه آگاه پس از آگاهی ازین وهن ناگاه، به ملاحظه عزیمت روسیه به صوب اردبیل، فی الفور اسماعیل خان دامغانی را با فوجی از دلاوران میدان جان فشانی در عین شدّت برف و سرمای زمستانی، روانه آن سامان [نموده]، فرمایشاتی مرحمت آمیز به جهت اطمینان مبارک نوّاب ولیعهد زمان فرمود و معتمدین جداگانه به تبریز فرستاده به فکر تهیّه کار بهار افتاد.

[مصرا]ع:

تا باز قضا چه پیش آرد ز قدر

ذکر سوانح قلعه جات ارکوان و لنکران از صدمات روسیه بی ایمان و سایر اوضاع اتفاقیه در دار الخلافه طهران

قبل ازین نگارش یافت که، جمعی از قشون رکابی و آذربایجانی حسب الامر اعلیحضرت صاحبقرانی به محافظت قلعه جات لنکران و ارکوان طالش

شتافتند و علاوه بر آن خوانین ولایات گیلان برحسب حکم دارای زمان هریک با جمعیّت خود روی به محکمه لنکران نهاده در آن جا آرام یافتند. ینارال کتلروسکی (۱) پس از آنکه جراحات سپاهش روی به التیام گذاشت، در عین شدت سرما راه قلعه ارکوان را برداشت. مستحفظین آن جا به واهمه سانحه اصلاندوز بدون جنگ و غوغا قلعه را از دست دادند و بار این عار را تا قیامت بر دوش نهادند؛ مگر میرزا احمد کاشانی سرهنگ برادرزاده حضرت صبا، اعنی ملک الشعرا که بر سر فوج ینگی مسلمان بود، پایداری کرده اجر شهادت یافت و از همان رزمگاه به اعلی فرادیس جنان شتافت.

روسیه رو سیه خیره گشته و کار قلعه ارکوان را مضبوط کرده روانه لنکران شدند و در شب تاسوعای سنه یکهزار و دویست و بیست و هشت، یورش به آن قلعه متین برده از برجی که در عهده تفنگچیان لاهیجانی گیلانی بود و به سبب قتل سرکرده خویش متفرق شده بودند، به مدد نردبانان صعود نمودند. در آن شب ظلام فی مابین طوایف کفر و اسلام مقاتلات خشنا اتفاق افتاد و تا قریب به طلوع آفتاب عالمتاب زمانه، داد خونریزی می داد. علی الصباح که سر بریده مهر از طشت خونین افق جلوه نمود، معلوم گردید که کشتی جان احدی از فرقه اسلام در آن شب ظلام از آن بحر خونخوار به سلامت نگذشته و عرصه قلعه لنکران به مناسبت روز عاشورا چون دشت کربلا از خون شهیدان دین (۲)، رنگین گشته است. کتلروسکی خود سه زخم منکر برداشت و اکثری از صالدات او روی به دیار سقر گذاشت و بقیه السیف، لنگ لنگان به جانب جامیش وان شتافت و به معاونت مصطفی خان طالش چندی در آن جا توقف کرد تا جراحات او و همراهانش التیام یافت.

بالجمله شمار شهدای اسلام در اصلاندوز و ارکوان و لنکران از پنج هزار گذشت و عدد کشتگان روسیه نیز از دوهزار و پانصد نفر افزون گشت. صادق خان قاجار عز الدینلو مشهور به سیاه و محمد بیک سرهنگ ایروانی و جعفر قلی خان لاریجانی و مهدی خان [۲۱۴] شفتی گیلانی و حسن خان عجم بسطامی و جمعی دیگر از رؤسای مسلمانان، در آن معرکه هولناک شربت شهادت چشیدند و در مکان معهود خداوند ودودن)

۱- . ملی: (لکروسکی)

۲- . ملی و مجلس: (کین)

با حوریان بهشت آرمیدند. تاریخ این قتل کثیر از کلک مولّف تحریر و درین رساله تسطیر یافت.

لمؤلفه:

آه آه از جور روس بدنهادوای وای از قتل قلعه لنکران

شام تاسوعا در آن دلکش حرم کربلائی شد به پا از هر کران

از مسلمانان بسی شد کشته حیف اف به قوم روسی خذلان نشان

این بنی اصفر یقین مروانیندبا چنین اعمال بد بدتر از آن

آسمان بارید باران بلاجوی خون کشتگان چون ناودان

صحن قلعه لنکران همچون سپهرجوی خون کشتگان چون کهکشان

گرچه از جان جملگی بی بهره لیک بهره هریک بهشت جاودان

آسمان گر خون ببارد (۱)زین عزانیست این معنی غریب از آسمان

شام تاسوعا فزون شد خون حزن خلق زانکه افزون شد عزای انس و جان

خاوری تاریخ این قتل جدیدگفت تاسوعا نه عاشورا بدان بالجمله از نحوست این سال نکبت مآل یکی دیگر آن که، چهار نفر از ارامنه جلفای اصفهان که در عمارات مبارکات دار الخلافه طهران شیشه بری می کردند، شب هنگام از راه پشت بام به خزانه اندرونی پرداختند و معادل سی بدره اشرفی، که عبارت از سی هزار تومان است، سرقت نموده خود را بیرون انداختند. بالاخره به تدابیر صایبه حاجی محمد حسین خان امین الدوله به دست آمدند و به سبب مروّت فطری شاهنشاه عدالت دستگاه و مواحدت مذهب آنها با جمهوریت دولت انگریز از موهبت جان بخشی مفاخرت کنان بر هر بلند و پست شدند.د)

۱- . ملی: (گر خون ببارد)

بخش ۱۰

بهاریه سال فرخنده مآل تخاقوی ئیل ترکی

معادل سنه یکهزار و دویست و بیست و هشت (۱) هجری [قمری] و نقل مکان به باغ مبارکه نگارستان

مسندنشین چرخ اخضر یعنی مهر انور درین سال فرّخ فرّ بعد از انقضای یازده ساعت و پانزده دقیقه از شب یکشنبه هفدهم ربیع الاوّل از شهر بندحوت به نگارستان بیت الشرف حمل، نقل نمود و عرصه روزگار را از ظهور این نقل و تحویل آرایشی تازه افزود. صوفی پشمینه پوش کوه که مانند خواجگان کاشغر از وفور برف معمّم و سرداری خیل تنگ چشم غراب را مسلّم بود، به یورش جنود نامعدود امطار نیسانی از لباس عاریت عور گشت و از وقوع صلح فی مابین سلاطین باغ و بهار، عالمی مسرور تهنیت این مصالحه میمون را، توپ های تندر فغان ابر آذاری نوای شادمانی در دارند و سفیران شمال و صبا در تختگاه گلشن به ذهاب و ایاب (۲) پای برگشادند. امیران خیانت پیشه دی و بهمن [۲۱۵] که در خاورزمین گلشن اقامت داشتند و نوباوه قوای نامیه را مسلوب (۳) الاختیار گذاشتند، از فرّ طالع خسرو ربیع همّت بر تفرقه گماشتند. طرّار غدّار اسپند که در طرق گلشن بنای خرابی نهاده بود، از قلعه باغ اخراج شد و مملکت مرغزار از اهتمامات سلطان بهار و دستوری دستور ابر آذار به غایت با رواج.

خسرو صاحبقران به (۴) مبارکی نوروز فیروز را با افسر و کمر خنجر کیانی غیرت مهروماه آسمانی بر فراز اورنگ سلیمانی پای نهاد و دست دریانوال به افشاندنه)

۱- . ملی:- (هشت)

۲- . ملی: (ایات)

۳- . ملی: (مسکوب)

۴- . مجلس:+ (به)

بدره های (۱) سیم وزر برگشاد. شاهزادگان خاور و باختر و امیران باختر و خاور با قامتی آراسته از انواع درّوگوهر و خلاع آفتاب پیکر به پیرامن تخت فلک فرّ آماده سجود آمدند و در آن کعبه آمال و قبله اقبال، مشغول قیام و قعود شدند. بزم شیلان نوروزی به مبارکی و فیروزی بگذشت و به جهت انتقام از جماعت روسیه بدفرجام هنگام اجتماع جنود نامعدود و اجتماع (۲) لشکر ظفر نمود، گشت.

فرامین قضا تمکین به احضار سپاه نصرت قرین، از مصدر حکمرانی صادر و در قلیل مدّتی سپاه فزونتر ز تعداد انجم به رکاب ظفرمآب حاضر آمد. عزیمت حضرت صاحبقران به صوب مملکت آذربایجان مصمّم شد [و] روز پنجشنبه نوزدهم شهر جمادی الاوّل سنه یکهزار و دویست و بیست و هشت، باغ ارم توام نگارستان و عمارت جنت شیم دلگشا، که خارج از دار الخلافه طهران است، نقل و تحویل موکب انجم حشر را قرینه سپهر معظّم گردید.

ذکر طغیان یوسف خواجه کاشغری در دشت ترکمان و تعیین نوّاب شاهزادگان و امرا از رکاب و خراسان و مازندران و عاقبت کار آن و ورود موکب علیّه به چمن سلطانیه

این یوسف خواجه کاشغر، ولد محمد امین خواجه پسر آی خواجه است و آی خواجه از نبایر مخدوم اعظم و در ولایت ترکستان به سبب رتبه سیادت و ارشاد به غایت معزّز و محترم بوده اند. این سلسله در ترکستان به سادات مخدوم اعظمی اشتهار داشته اند و همواره همت به فریب عوام کالانعام می گماشته اند.

کاشغر مملکتی است مشتمل بر هشت شهر متین و نام آن شهرها به این آیین است: کاشغر دیارکند و آقسو و ایله و ختن و قامل و طرفان. (۳) از طرفی متصل به خاک بدخشان و از جانبی بسته به مملکت ختای. اهل قلموق که نژاد آنها منتهی به چنگیز خانت.

۱- . ملی: (بدرهای)

۲- . ملی: (اجماع)

۳- . مولف تنها هفت شهر از هشت شهر کاشغر را نام برده و شهر هشتم را ذکر نکرده است.

می شود و معادل سیصدهزار خانوار می باشند، در میانه دو مملکت ختا و کاشغر سکنی داشته اند و پیوسته خاطر بر اذیت کاشغری می گماشته اند. وقتی یکی از ولدان مخدوم اعظم را به دیار کاشغر عبور افتاد و در آن ولایت بنای ارشاد نهاد، کاشغریان را که تا آن زمان بت [۲۱۶] پرست بودند، به دایره اسلام دعوت کرد و ایل قلموق نیز دست ارادت به او داده، اذیت کاشغریان را یکسو نهادند. خواجه مزبور در اندك زمانی نام برآورد و پس از فوت او آی خواجه و گون خواجه از وی مخلّف شدند.

گون خواجه را مسند ارشاد مسلم و آی خواجه، بر وساده سلطنت مکرّم شد. به اعانت ایل (۱) قلموق ختائیان را ذلیل ساخت و پادشاه ختا نیز به مرور ایّام تدابیر صایبه به کار برده و جنگ های عظیم کرده به تفریق ایل قلموق پرداخت. چون آن دو (۲) خواجه مزبور بی مددکار گردیدند، لا علاج به ولایت بدخشان رخت کشیده در پناه بدخشیان آرمیدند. سلطان شاه به طمع سیم وزر بی مرّ، که از پادشاه ختا به او رسید، شبی آن دو خواجه را در سرای خویش به مهمانی بخواند و تیغ مهمان کشی بر سر ایشان براند.

خواجه حافظ:

برو از خانه گردون به در و نان مطلب کاین سیه کاسه در آخر بکشد مهمان را هردو سر را در عوض آن همه زر نزد پادشاه ختا فرستاد و دست به نهب اموال و تفریق عیال ایشان برگشاد.

محمد امین خواجه، ولد آی خواجه، به کابل گریخت و به دامان حمایت احمد شاه ابدالی افغان آویخت. احمد شاه ولایت بدخشان را مسخّر کرد و سلطان شاه بدخشی را به دست آورد. محمد امین خواجه به حکم احمد شاه و به قصاص خون پدر و عمّ، در میدان کابل به دست خویش، خونش بریخت و تن پلیدش را به دار آویخت: (للّه درّ القاتل) (۳)

فرد:

اگر کوه بدخشان لعل گرددبه دیدار بدخشانی نیرزد. ل)

۱- . مجلس: (اهل)

۲- . ملی:- (دو)

۳- . عبارتی است عربی، یعنی: (بر خداوند است دادن پاداش نیک به کشنده)؛ مجلس: (القائل)

بالجمله محمد امین خواجه در ثانی به ولایت کاشغر شتافت و از جلوس بر مسند ارشاد احترامی تمام یافت. پس از فوت او نوبت به این یوسف خواجه رسید و در اندک زمانی از تأثیرات آسمانی از آن ولایت آواره گردید [و] سال ها در ولایت مصر بر مسند ارشاد نشست و به سببی از اسباب از آن ولایت نیز رخت بربست. گاهی در ولایت شهرزور، عبد الرحمن پاشای بابان را فریب می داد و زمانی در بغداد با اسعد بیک ولد سلیمان پاشای وزیر حقّه تزویر را سر می گشاد. عبد اللّه پاشا که در آن زمان وزیر بغداد بود، از اندیشه حوادث، یوسف خواجه را گرفته و به دست بالیوز انگریزیش داده به صوب هندوستان گسیل نمود. در بندر بمبئی از چنگ پرستاران فرار کرد [و از] آن جا به بصره و از بصره به شیراز و از شیراز به دار الخلافه طهران روی آورد.

چون در هنگام عزیمت نوّاب شاهزاده محمد علی میرزا به شهرزور، اموال خواجه مزبور نیز در میان اموال [۲۱۷] عبد الرحمن پاشا به غارت رفته بود، لهذا همین مطلب را دست آویز کرده، با امنای دولت عظمی آمدورفت می نمود. با حاجی محمد حسین خان مروزی نیز سابقه الفتی داشت و به وساطت او در استرداد اموال خویش همت گماشت. به سبب صدور فرمان ردّ اموال، اکثر شب ها در سرای جناب میرزا محمد شفیع صدراعظم به سر می برد و با این بنده مدحت گزار راه مصاحبت می سپرد. همواره دو حالت غریب مشاهده از وی می نمودم و بر مراتب حیرت می افزودم: یکی آن که غذای او منحصر به چای ختائی بود و بی اغراق در یک مجلس بیست پیاله بزرگ چای صرف می نمود؛ دیگری آن که، با ذکر گلو نفس را حبس می کرد و پس از یکساعت صحیح دمی برمی آورد. در اسب تازی و شطرنج بازی، مهارتی کامل داشت و اکثر اوقات را به صرف این دو کار می گماشت.

داعیه سلطنتش ازین سجع مهر ظاهر و در فنون تدبیر و تزویر نیز ماهر بود.

سجع مهر:

آی خواجه چون به فردوس برین (۱)شد زین جهان جانشین اوست یوسف خواجه صاحبقران ن)

۱- . ملی:- (برین)

بالجمله در دار الخلافه طهران با قربان قلیج خان یموت ترکمان که همواره زمان فتنه آرای دشت گرگان بود، در میان ترکمانان یموت و کوکلان شتافت و به سبب حقه بازی های صوفیانه، که خارق عادتش نام نهاده بود، در میان آن طایفه بی سروپا احترامی تمام یافت.

حافظ:

صوفی نهاد دام و سر حقّه باز کردبنیاد مکر با فلک حقّه باز کرد

بازی چرخ بشکندش بیضه بر (۱)کلاه زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد در اندک زمانی حشری آراست و به محاصره قلعه پسرک، من محال فندرسک برخاست. میرزا علی نقی خان فندرسکی حاکم آن جا که داروغه ایل کوکلان ترکمان بود، به دعوت مزوّرانه خواجه تا کنار دشت شتافت و در عوض خون اودبای خان کوکلان به دست پسران او اجر شهادت یافت. خواجه بلامانعی قلعه پسرک را تصرف نمود و ظهور این معنی بر غرور او افزود. گاهی به حدود ولایت استراباد و غیره تاختن آوردی و به غارت اموال مسلمانان و سفک دماء ایشان مبادرت کردی.

این خبر در باغ دلگشای نگارستان به عرض شاهنشاه زمان رسید و دریای قهر قهرمانی را نوبت تلاطم گردید. به نوّاب محمد والی میرزا والی مملکت خراسان مقرر آمد که با خوانین خراسان از راه جاجرم به قتل واسر ترکمانان کوکلان پردازد و به نوّاب محمد قلی میرزای ملک آرای دار المرز طبرستان اشارت رفت که از راه استراباد، طایفه یموت را زیروزبر سازد. ابراهیم خان دولوی قاجار با پنج هزار پیاده و سوار [۲۱۸] به حوالی رود گرگان مأمور شد و اسماعیل خان قاجار شامبیاتی و ذو الفقار خان سرکرده جانبازان سمنانی با فوجی از لشکر قیامت اثر به عزیمت چمن کالپوش نامزد آمدند.

پس از انتظام این مهام، موکب با احتشام از روضه نگارستان حرکت و روز دوشنبه دوازدهم شهر جمادی الاخره، چمن سلطانیه مضرب سرادقات با احترام گردید و نوّاب محمد تقی میرزا صاحب اختیار بروجرد و جاپلق با سپاهی آراسته برحسب احضار به استسعاد حضور شاهنشاه تاجدار در همان روز در رسید.ر)

۱- . مجلس: (در)

ذکر اوضاع اتفاقیه در چمن سلطانیه اعم از ورود سفرای اسلامبول و بغداد و فتوحات دشت ترکمان و حرکت به سمت آذربایجان

اسعد پاشا که ولد سلیمان پاشای بزرگ وزیر سابق بغداد است، در آن اوقات از بغداد به میان اعراب منتفج رفته، ایلات اعراب را بر عبد الله پاشای وزیر شورانید و عبد الله پاشا نیز احتشادی کرده و از بغداد بیرون آمده عازم جدال گردیده در حومه میدان مقتول شد و اسعد پاشا به وزارت بغداد، یاوری بخت را مشمول آمد. سر عبد الله پاشا را به دولت علیّه عثمانیه گسیل ساخت و خلعت ایالت از آن دولت یافته به کار وزارت پرداخت.

چون سلیمان پاشای پدرش با این دولت سابقه ارادتی داشت، لهذا رجب (۱) آغانامی را با عریضه و پیشکشی ضراعت آمیز به دربار دولت سنّیه برگماشت. نصر الله خان نوری غلام پیشخدمت خاصه ولد میرزا اسد الله مستوفی، که ذکرش در داستان اللهیار خان قلیچی مذکور شد، با خلعتی آفتاب طلعت و ساخت (۲) وستامی (۳) مکلّل به جواهر پر قیمت به مرافقت رجب آغا (۴) از چمن سلطانیه به صوب بغداد مأمور و اسعد پاشا از ظهور این موهبت عظمی به غایت مسرور شد.

جلال الدین افندی نام ایلچی دولت علیّه عثمانی از راه بغداد وارد آستان عدالت مبانی [شد] و در روز پنجشنبه هجدهم شهر ربیع الثانی، شرفیاب حضور حضرت صاحبقرانی و مورد تفقدات جنانی و زبانی گردید. این جلال الدین افندی برخلاف سید عبد الوهاب افندی ایلچی سابق، که مردی سلیم و در دار السلطنه تبریز ساکن و مقیم بود، بی نهایت جسور و به غایت بی باک و غیور می نمود. سخنان درشت و ناملایم بر زبان راندی و هریک از امنای دولت قاهره را در حین مکالمات به اسم خواندی. خلاصه مطلب او، یکی تعین سپاه به اطراف بغداد و اعانت عبد الرحمن پاشای ضلالت بنیاد و دیگری استرداد اموال منهوبه اهالی عراق عرب از تصرّف سپاه ظفر نهاده بود. چونا)

۱- . ملی: (برحسب)

۲- . ساخت: یراق و بندوبار زین اسب

۳- . ستام: یراق و ساخت

۴- . ملی: (آقا)

گفتگوی این فقرات بدون حضور سیّد عبد الوهاب افندی به جایی منجر نمی شد و مشار الیه در تبریز بود، لهذا جلال الدین افندی را نیز با جناب میرزا بزرگ قایم مقام روانه تبریز داشتند که در اوقات نزول موکب اجلال به چمن اوجان، سفیرین مزبورین به چمن مزبور شرفیاب حضور خلافت دستور و به سعی امینان دولت قاهره رفع اختلافات مذکور گردیده به ایاب مأمور شوند. [۲۱۹] خلاصه در روز پنجشنبه نهم شهر رجب المرجب، ممش خان ولد امیر گونه خان کرد زعفرانلو از جانب نوّاب محمد ولی میرزای والی مملکت خراسان با یکهزار و پانصد نفر اسیر ترکمان و سیصد و پنجاه نیز، سر از آن گروه بی ایمان وارد اردوی کیوان شأن و ظهور این لطیفه غیبی موجب سرور خاطر پیر و جوان شد. تبیین این مقال آن که، نوّاب شاهزاده برحسب امر صاحبقران آزاده با لشکری زیاده از ارض اقدس حرکت و به صوب دشت ترکمان روان و اسماعیل خان قاجار شامبیاتی و (۱) ذو الفقار خان دامغانی نیز به حکم اعلی در محال سندر و چندر به اردوی شاهزاده ملحق و به جانب آن دشت بی پایان آمدند. خواجه کاشغری که آن بلاهای ناگهان را دید، چنان گریخت که گفتی او را نامی نبوده و در آن دشت گامی نپیموده است.

مدّت هشت شبانروز، سپاه خراسانی و عراقی را دست به نهب اموال و قتل رجال و اسر عیال ترکمانان کوکلان دراز بود و باب بلایی چنان بر روی ساکنین آن سامان باز.

پس از آن که وادی از وجود آن غولان تهی و رشته عمرشان روی در کوتهی آورد، نواب شاهزاده به رجعت ارض اقدس عزیمت فرمود و رؤس و اسرای مزبوره را به اردوی شاهنشاهی گسیل نمود. شاهنشاه صاحبقران در ازاء آن فتح نمایان، یک قبضه شمشیر جواهرنشان به جهت زیب کمر نوّاب شاهزاده عنایت و خلاع آفتاب شعاع و کمر خنجرهای مرصّع به هریک از خوانین خراسان مرحمت و مصحوب (۲) علی مراد بیک افغان غلام پیشخدمت جرّاح باشی روانه آن ناحیت داشت و به عزم حدود آذربایجان و دفع روسیه بی ایمان، رایت عزیمت برافراشت.

اولا، نوّاب محمد تقی میرزا با امیر جان نثار یوسف خان سپهدار و سواره باجلان وه.

۱- . ملی:- (و)

۲- . هم صحبت شدن، رفیق و همراه.

پیاده بختیاری، در روز شنبه چهارم شهر رجب المرجب از راه سرچم و نیک پی به صوب مقصود پای برگشادند و ثانیا، نواب محمود میرزا با توپخانه کوه بنا و سواره خواجه وند و عبد الملکی به ریش سفیدی فرج الله خان افشار و ولدش امان الله خان غلام پیشخدمت خاصه، در روز دوشنبه ششم شهر مزبور به آن سامان روی نهادند. پس از آن، نواب شاهزاده آزاده علی خان با امیران نامدار قاجار، مهر علی خان قوانلوی بنی عم و رضا قلی خان و محمد حسن خان دولو و جمعی دیگر از دلیران پرخاشجو در عقب آن دو شاهزاده فرخنده خو، در روز پنجشنبه نهم شهر و مذکور به عزیمت آن حدود به راه افتادند. موکب فیروز اعلی نیز در روز شنبه یازدهم شهر رجب المرجب با سپاهی که از صدمه نعال مراکبشان کره زمین چون گوی سیماب متزلزل بود، از راه ارمغانی عازم چمن اوجان [شدند] و نوّاب ولیعهد زمان به طرز و آیین سابقه با جمیع توپخانه و سواره و پیاده نظام، شاهنشاه ظفر غلام را استقبالی به سزا نمود و روز دوشنبه بیستم شهر مزبور، عمارت ارم طراوت چمن اوجان از ورود شهریار مسعود سر بر قبّه سپهر برین سود. ازین هجوم لشکر، دل در بر روسیان بداختر آب شد و کشتی وجودشان [۲۲۰] در دریای اضطراب غریق گرداب گردید.

ذکر مأموریت حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی

به ولایت تفلیس و وقوع (۱) مصالحه روسیه با دولت جاوید انیس

ینارال ردیشچوف سردار روسیه از ورود لشکر جرّار در رکاب شاهنشاه تاجدار آگاه و خبری دیگر نیز او را باعث اضطراب ناگاه گردید که ناپلیون پادشاه فرانسه با دولت روس بر هم زده و بنای خصومت گذاشته به تسخیر اکثری از ولایات روسیه همت گماشته است. از اطراف کار را معیوب دید، لهذا معتمدی نزد سرگور اوزلی بارونت ایلچی دولت انگریز فرستاده طالب صلح گردید.ه)

۱- . ملی:+ (به)

الحق ایلچی مزبور خود هم از وفور خیرخواهی کمال اصرار داشت و اوقات شبان روزی را در انجام این کار دشوار می گماشت. نوّاب نایب السلطنه از فرط غیرت و حمیّت ذاتی تلافی جسارت سال قبل روسیه را بهانه نمود و مکنون ضمیر منیرش آن بود که: امسال از تأئید اقبال بی زوال صدمه [ای] به روسیه خورده سال دیگر به تدارک انجام کار مصالحه پردازند.

جناب میرزا محمد شفیع صدراعظم که وزیری سالخورد بود و در دبستان دانایی، آصف بن بر خیاو بوذر جمهر بن بختگان را ارشاد می نمود، برخلاف این اعتقاد داشت.

بالاخره برحسب امر اعلی، بزم مشاورتی مشحون از امرا و وزرا و ایلچیان دولتین بهّیتین روم و انگریز و امرا و عقلای دربار دانش انگیز آراسته شد و غرض های نفسانی از میانه برخاسته، (۱) آخر الامر انجام مصالحه بر مهام مخاصمه، به دلایل مسجّل و براهین مدلّل رجحان یافت و حضرت حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی همشیره زاده حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله سابق، به استدعای سرگور اوزلی بارونت و ینارال ردیشچوف سردار به جهت انجام این کار با تدارکی سزاوار به ولایت قراباغ شتافت. ینارال روسیه نیز به محض اطّلاع پای از سر نشناخت و به تدارک حصول این مأمول پرداخت.

در چمن گلستان، من اعمال قراباغ، ملاقات آن دو واقع و از وقوع معاهده میمونه، خصومت دو دولت را دافع آمدند. اگرچه در آن سفر حضرت آقا میرزا محمد نائینی منشی خاصه دیوان اعلی به جهت تحریر عهدنامه مبارکه همراه بود، ولی سردار روسیه به ملاحظه بعضی اوضاع، عهدنامه مقرره را به کلک فارسی نویسان گرج وار من تحریر نمود. بعد از اتمام عهدنامه و ختم آن به مهر حاجی میرزا ابو الحسن خان و ینارال ردیشچوف، توپ های شادیانه انداختند و چند شبان روز به کار شادی و عیش پرداختند.

صورت عهدنامه مبارکه از قراری است که مرقوم و خوانندگان را قرار این مصالحه میمونه، مشخص و معلوم خواهد شد.ه)

۱- . ملی: (برخواسته)

صورت عهدنامه دولتین ایران و روس

اشاره

اعلیحضـرت ایمپراطور اعظم ممالـک روسـیه بالقابه و اعلیحضـرت شاهنشاه ممالک ایران باوصافه، به ملاحظه کمال مهربانی و اشـفاق علیّین، که در ماده اهالی و رعایای جانبین دارنـد، به دفع و رفع امور عداوت و دشـمنی، که برعکس رای شوکت آرای ایشـان است، طـالب و اسـتقرار مصـالحه میمونه و دوسـتی جواریت سـابقه موکـده را راغب می باشـند. به عـالی جـاه نیکولایـ ردیشچوف بالقابه [۲۲۱] اختیار کلّی اعطا شده و اعلیحضرت شاهنشاه ایران هم، امیر الامراء العظام میرزا ابو الحسن خان باصافه را درین کـار مختـار بالکـل نموده انـد. حـال در معسـکر روسـیه من محال گلسـتان متعلقه به ولایات قراباغ یعنی رودخانه زیوه ملاقـات واقع جمعیّت نموده بعـد از ابراز و مبادله مسـتمسک مأموریت و اختیار کلّی خود به یکـدیگر و ملاحظه و تحقیق امور متعلق به مصالحه مبارکه به نام نامی پادشاهان عظام قرار و به موجب اختیار نامه جات طرفین، قیود و فصول شروط مرقومه ذیل را الی ابد مقبول و مستصوب و استمرار می داریم.

فصل اوّل:

بعـد ازین، امور جنگ و عداوت و دشـمنی که تا به حال در بین دولتین علیّتین روسـیه و ایران بود، به موجب این عهدنامه، الی ابـد متروک و مراتب مصـالحه اکیـده و دوستی و وفاق شدیـده فی مابین اعلیحضـرت ایمپراطور ممالک روسـیه و اعلیحضـرت شاهنشاهی و ورّاث (۱) و ولیعهدان عظام، میانه دولتین علیتین ایشان پایدار و مسلوک (۲) خواهد بود.

فصل دوّم:

چون پیشتر به موجب اظهار و گفتگوی طرفین، قبول رضا در بین دولتین علیّتین شـده است که مراتب مصالحه در بنای (اوسـطا طوسکوه اوپزیر ندیم (۳)) باشد، یعنیت.

۱- . مجلس: (وزارت)

۲- . ملی: (سلوک)

۳- . تلفظ این واژه به زبان روسی (اسطاطسکو اوپر ندیم) به معنای حفظ وضع موجود است.

طرفین در هر موضع و جایی که الی قرار داد مصالحه (۱) الحاله بوده است، از آن قرار باقی و تمامی اولکاء ولایات خوانین نشین که تا حال در تحت تصرّف و ضبط هریک از دولتین بوده، کماکان در تحت ضبط و اختیار ایشان بماند، لهذا در بین دولتین علیّتین اروسیه و ایران، به موجب خط مرقومه ذیل، سنور (۲) و سرحدّات، مستقر و تعیین گردیده [است]:

از ابتدای اراضی آدینه بازار به خط درست از راه صحرای مغان تا معبر یدی بلوک رود ارس از بالای کنار رود ارس تا اتصال و الحاق رودخانه کپنک چای به پشت کوه مقری و از آن جا، خط حدود سامان ولایات قراباغ و نخجوان و ایروان و نیز رسدی از سنور گنجه جمع و متصّل گردیده. بعد از آن حدود مزبور که ولایات ایروان و گنجه و هم حدود قزاق و شمس الدینلو تا مکان ایشک میدان مشخص و مفصل می سازد و از ایشک میدان نیز تا بالای سر کوه های طرف راست طرق و رودخانه های حمزه چمن و از سر کوه های پنبک الی گوشه محال شوره گل و از گوشه شوره گل از بالای کوه برف آلداکوز گذشته از سرحدّ محال شوره گل و میانه حدود قریه سدره به رودخانه آرپاچای ملحق و متصّل شده معلوم و مشخص می گردد و چون ولایت خان نشین طالش در هنگام عداوت و دشمنی دست به دست افتاده، لهذا به جهت زیاده صدق و راستی حدود ولایات طالش مزبور را از جانب انزلی و اردبیل بعد از تصدیق این صلح نامه از پادشاهان عظام معتمدان و مهندسان ماموره که به موجب قبول و وفاق یکدیگر [۲۲۲] و معرفت سرداران جانبین جبال و رودخانه ها و دریاچه و امکنه و مزارع طرفین، تفصیلا تحریر و تمیز و تشخیص می سازند، آن نیز معلوم و تعیین ساخته آنچه در حال تحریر این صلح نامه درست در تحت تصرّف جانبین باشد معلوم نموده، آن وقت خط حدود ولایت طالش نیز در بنای (اوسطاطو سکوه اوپریز ندیم) مستقر و متعین ساخته هریک از طرفین آنچه در تصرف دارد، بر سر آن باقی خواهد ماند. و همچنین در سرحدّات مزبوره فوق اگر چیزی از خط طرفین بیرون رفته باشد، معتمدان و مهندسان مأموره طرفین هریک طرف، موافق اوسطاطو سکوه اوپریز ندیم، رضا خواهد داد.ت.

۱- . ملی: (مصابحه)

۲- . احتمالا منظور مولف از واژه (سنور) همان (ثغور) است.

فصل سیّم:

اعلیحضرت شاهنشاه ممالک ایران به جهت ثبوت دوستی و وفایی که به اعلیحضرت ایمپراطور ممالک اروسیه دارند، با این صلح نامه و ولیعهدان عظام تخت شاهانه ایران ولایت قراباغ و گنجه که الآن مسمّی به ایلی سابط بول [است] و اولکاء خوانین نشین شکّی و شیروان و قبّه و دربند و بادکوبه و هرجا از ولایات طالش را با خاکی که الآن در تحت تصرّف دولت روسیه است و تمامی داغستان و گرجستان و محال شوره گل و اچوق باش و کورونه (۱) و منکریل و آبخاز و تمامی الکاء (۲) و اراضی که در میانه قفقازلیند (۳) و سرحدات معیّنه الحاله بوده و نیز آنچه از اراضی و اهالی قفقازلیند الی کنار دریای خزر متّصل است، مخصوص و متعلق دولت ایمپریه اروسیه می دانند.

فصل چهارم:

اعلیحضرت ایمپراطور روسیه برای اظهار دوستی و اتحاد خود به اعلیحضرت شاهنشاه ایران و به جهت اثبات این معنی بنابر همجواریّت (۴)، طالب و راغب است که در ممالک شاهانه ایران، مراتب استقلال و اختیار پادشاهی را در بنای اکیده مشاهده و ملاحظه نمایند، لهذا از خود و از عوض ولیعهدان عظام اقرار می نمایند که هریک از فرزندان عظام ایشان که به ولیعهدی دولت ایران تعیین می گردد، هرگاه محتاج به اعانت و امدادی از دولت علیّه روسیّه باشند، مضایقه ننمایند تا از خارج نتواند کسی دخل و تصرّف در مملکت، ایران نماید و به امداد و اعانت دولت روس دولت ایران محکم و مستقرّ گردد و اگر در سر امور داخله مملکت فی مابین شاهزادگان (۵) مناقشتی رخ نماید، دولت علیّه اروس را در آن میانه کاری نیست تا پادشاه وقت خواهش نماید.

فصل پنجم:

کشتی های دولت روسیه که بر روی دریای خزر برای معاملات تردّد می نمایند، به دستور سابق ماذون خواهند بود که به سواحل و بنادر جانب ایران عازم و نزدیک شوند و زمان طوفان و شکست کشتی از طرف ایران اعانت و یاری دوستانه نسبت به آنها شود و کشتی های جانب ایران هم به دستور سابق [۲۲۳] مأذون خواهند بود که برای معاملهن)

۱- . ملی: (لوند)

۲- . زمین و بوم، قسمتی از ایالت، ناحیه

۳- . ملی: (لینه)

۴- . ملی: (هموارمیت)

۵- . ملّی: (شاهزاده گان)

روانه سواحل اروسیه شده به همین نحو در هنگام طوفان و شکست کشتی، از جانب اروسیه اعانت و یاری دوستانه درباره ایشان معمول گردد و در خصوص کشتی های عسکریّه جنگی اروسیه، به طریقی که در زمان دوستی و یا در هر وقت کشتی های جنگی دولت اروسیه با علم در دریای خزر بودند (۱)، حال نیز محض دوستی اذن داده می شود که به دستور سابق معمول گردد و احدی از دولت های دیگر سوای دولت روس کشتی جنگی نداشته باشد.

فصل ششم:

تمامی اسرایی که در جنگ گاه گرفتار، یا آن که از اهالی طرفین اسیر شده از کریستیان (۲) و هر مذهب دیگر می باشند، می باید الی وعده سه ماه هلالی بعد از تصدیق و خط گذاردن (۳) درین عهدنامه از طرفین مرخص و ردّ گردید و هریک از جانبین خرج و احتیاج به اسرای مزبور داده به قراکلیسا رسانند و وکلاء سرحدات طرفین به موجب پیشتر اعلامی که در خصوص فرستادن آنها به جای معین به یکدیگر می نمایند، اسرای جانبین را بازیافت و حاصل خواهند کرد و آنانی که به سبب تقصیر یا به خواهش خود از مملکتین فرار نموده اند اذن به آن کسانی که به رضا و رغبت خود اراده آمدن داشته باشند، داده شود که به وطن اصلی خود مراجعت نمایند و هریک از هر قومی، چه از اسرا چه فراری که نخواسته باشند بیایند، کسی را به او کاری نیست و عفو تقصیرات از طرفین نسبت به فراریان داده خواهد شد.

فصل هفتم:

علاوه از اظهار و اقرار مزبوره بالاء رای اعلیحضرت ایمپراطور ممالک اروسیه و اعلیحضرت شاهنشاه ایران قرار یافته که، ایلچیان معتمد طرفین که هنگام لزوم مامور و روانه دار السلطنه جانبین می شوند، بر وفق لیاقت رتبه و امور کلیه مرجوعه ایشان را حاصل و برداشت و مسجّل (۴) نمایند و به دستور سابق وکلایی که از دولتین بخصوص حمایت ارباب معاملات در بلاد مناسبه طرفین مورد مراعات تعین و تمکین گردیده، زیاده از ده نفر عمله نخواهند داشت. ایشان با اعزاز شایسته مورد مراعات گردیده بهت)

۱- . ملی: (بوده اند)

۲- . کریستیان: مسیحیان؛ ملی و مجلس: (کرستیان)

۳- . ملی: (خطگزاری)

۴- . ملی و مجلس: (محبّت)

احوال ایشان به هیچ گونه زحمت نرسیده، بل زحمتی که به رعایای طرفین عاید گردد، به موجب عرض و اظهار وکلای رعایای مزبور رضایی به ستمدیدگان جانبین داده شود.

فصل هشتم:

در باب آمدوشد قوافل و ارباب معاملات در میان ممالک دولتین علیّتین اذن داده می شود که هرکس از اهالی تجّار بخصوص ثبوت این که درست رعایا و ارباب معاملات متعلقه دولت علیّه اروسیه و یا تجّار متعلقه دولت بهیّه ایران می باشند، از دولت خود یا از سرحدّداران جانبین تذکره و کاغذ راه در دست داشته باشند، از طریق بحر و برّ به جانب ممالک این دو دولت بدون تشویش آیند و هرکس هرقدر خواهد، متوقف گشته به امور تجارت و معامله اشتغال نمایند و زمان مراجعت آنها به اوطان خود از دولتین مانع ایشان نشوند. آنچه مال و تنخواه از امکنه ممالک [۲۲۴] اروسیه به ولایات ایران و نیز از طرف ایران به ممالک اروسیه برند، تنخواه به عوض بیع رسانیده و یا معاوضه به مال و اشیاء دیگر نمایند. اگر در میانه ارباب معاملات طرفین، بخصوص طلب و غیره، شکوه و ادعایی باشد، به موجب عادت مألوفه، به نزد وکلاء طرفین، یا اگر وکیل نباشد، به نزد حاکم آن جا رفته امور خود را عرض و اظهار سازند تا ایشان از روی صداقت مراتب ادعای آنها را تحقیق و معلوم کرده خود، یا به معرفت دیگران، قطع و فصل کار را خواسته نگذارند که تعرض و زحمتی به ارباب معاملات عاید و واصل شود. ارباب تجار طرف ممالک اروسیه که وارد ممالک ایران می شوند، مأذون خواهند بود که اگر خواهند با اموال و تنخواه خودشان به جانب ممالک پادشاهانه دیگر که دوست ایران باشند، بروند، طرف دولت ایران بلامضایقه تذکرات راه به ایشان بدهند و همچنین از طرف دولت علیه اروسیه نیز در ماده اهالی تجار دولت ایران که از خاک ممالک اروسیه به جانب سایر ممالک پادشاهانه که دوست اروسیه باشند، می روند، معمول خواهد شد.

وقتی که یکی از رعایای دولت اروسیه در زمان توقف و تجارت در ممالک ایران فوت شده، اموال و املاک او در ایران بماند، چون مایعرف او از مال رعایای متعلقه دولت است، لهذا می باید اموال مفوت به موجب قبض الوصول شرعی ردّ و تسلیم بازماندگان اقوام مفوت گردد و نیز اذن خواهند داد که املاک مفوت را اقوام او بفروشند؛ چنانچه این معنی در میان ممالک اروسیه و نیز در ممالک پادشاهانه دیگر دستور و عادت بوده،

متعلّق به هردولت بوده باشد، مضایقه نمی نمایند.

فصل نهم:

باج و گمرک اموال تجار طرف دولت اروسیه که به بنادر و بلاد ایران بیاورند، از یک تومان مبلغ پانصد دینار در یک بلده گرفته از آن جا با اموال مذکور به هر ولایت ایران که برونـد، چیزی مطالبه نگردد و همچنین از اموالی که از ممالک ایران بیرون بیآورند، آن قدر زیاده به عنوان خرج و توجیه و تحمیل و اختراعات چیزی از تجّار روسیه با شر و شلتاق مطالبه نشود و به همین نحو در یک بلده باج و گمرک تجّار ایران که به بنادر و بلاد ممالک اروسیه می برند یا بیرون می آورند، به دستور گرفته اختلافی به هیچ وجه نداشته باشد.

فصل دهم:

بعد از نقل اموال تجّار به بنادر کنار دریا و یا آوردن از راه خشکی به بلاد سرحدّات طرفین، اذن و اختیار به ارباب تجار و معاملات طرفین داده شد که اموال و تنخواه خودشان را داده اموال دیگر خریده یا معاوضه کرده، دیگر از امنای گمرک، از مستاجرین طرفین اذن و دستوری نخواسته باشند، زیرا که بر ذمّه امنای گمرک و مستاجرین لازم آن است که ملاحظه نمایند که معطلی و تاخیر در کار تجارت ارباب معاملات وقوع نیافته، باج خزانه را از بایع یا از مبیع [به] هر نحو در میانه خودشان سازش می نمایند، حاصل و بازیافت نمایند.

فصل یازدهم:

از تصدیق و خط گذاشتن در این شروط نامچه به وکلای مختار دولتین بلا [۲۲۵] تأخیر به اطراف جانبین اعلام و اخبار و امر اکید بخصوص بالمرّه ترک و قطع امور عداوت و دشمنی به هرجا ارسال خواهند کرد. این شروط نامه الحاله که به خصوص استدامت مصالحه دایمی طرفین مستقر و دو قطعه مشروحه با ترجمان (۱) خط فارسی مرقوم و محرّر و از وکلای مختار مأمورین دولتین مزبوره بالا تصدیق و مهر مختوم گردیده مبادله به یکدیگر شده است، می باید از طرف اعلیحضرت ایمپراطور روسیه و ازن)

۱- . ملّی: (ترکمان)

جانب اعلیحضرت شاهنشاه ممالك ایران به امضای خط شریف ایشان تصدیق گردد.

چون این صلح نامچه مشروحه مصدقه می باید از هردو دولت پایدار به وکلای مختار برسد، لهذا از دولتین علیّتین در مدت سه ماه هلالی وصول گردد، تحریرا فی معسکر اروسیه در [کنار] رودخانه زیوه من محال گلستان متعلقه به ولایات قراباغ به تاریخ بیست و نهم ماه شوال سنه یکهزار و دویست و بیست و هشت هجری و تاریخ دوازدهم ماه اکدمیر (۱) سنه یکهزار و هشتصد و سیزده عیسوی، نوشته جداگانه مزوّرانه که سردار روسیه از جانب خود نوشته و خط هشته، به ایلچی دولت عظمی سپرده است.

سپارتی اکد (۲)

چون میان وکلای دو دولت نامدار عهدنامه [ای] قرار یافته، بنابراین شد که بعد از اتمام مصالحه و دستخط گذاشتن برای استقرار دوستی و اتحاد، سفرا آمدوشد نمایند، لهذا ایلچی که از دولت علیّه ایران برای مبارکباد به دولت بهیّه روس می رود، مطالبی که از شاه خود مأمور است بر رای (۳) حضرت ایمپراطور اعظم عرض و اظهار سازد و سردار دولت بهیه روس تعهد نمود که در مطالب ایران به قدر مقدور کوشش و سعی نماید. به جهت اعتماد خط گذاشته مهر نمودیم. به تاریخ سیزدهم ماه اکدمیر.

بالجمله میرزا ابو الحسن خان بعد از اتمام امر مصالحه، عزیمت رکاب ظفر مآب را نموده از معسکر روسیه برآمد و در ورود [به] دار الخلافه شرفیاب رکاب مستطاب مظفر شد.

ذکر مرخصی سفرای روم و سفارت میرزا محمد رضای منشی قزوینی به آن مرزوبوم و وصول خبر قتل خواجه کاشغری مهموم

بعد از انجام و اتمام کار مصالحه مبارکه، کارکنان دولت قاهره را فراغتی دست داد. برحسب امر اعلی مقرر آمد که، کار سفرای دولت را به تحقیق رسیده همه رای)

۱- . اکتبر.
۲- . "سپاردنی الك" پسوند نام خانوادگی ژنرال نیکولای ردیشخوف است.
۳- . مجلس: (برای)

مقضـی المرام روانه گردانیده باشـند. یسینچی (۱) زاده سـید عبـد الوهاب و جلال الـدین افنـدی ایلچیان روم که در درگاه ابد ملزوم حاضر بودند، دو سه شبانروز بزم مشاوره آراسته و خلاف ها از میانه برخاسته (۲) شد. مطالب سفرای روم، یکی استرداد امـوال منهوبه عراق عرب بود که اموال منهوبه زوار عجم از دسـتبرد اعراب ضـلالت توام جواب این مطلب را به واجـبی ادا می نمود؛ دیگری موقوفی کاوش به عراق عرب و ترک حمایت جماعت بابان بود که جواب به این سیاق داده شد که چون ایلات بابان (۳) را ییلامیشی (۴) در حدود ولایات کردستان [۲۲۶] و ایلات بابان کردستان را (۵) نیز قشلامیشی (۶) در حدود ولایت بابان است، اولا باید تعیین والی شـهرزور به اطلاع امینان دولت جاوید دستور باشد و ثانیا وزرای بغداد هرگاه بخواهند تعرضی به پاشایـان بابـان برساننـد، پاشایان از توسّل به این دولت قاهره ناگزیرنـد و حمایت ایشان از جمله ملزومات این شوکت مروت تأثیر. کاوش در خاک بغداد هم به سبب (۷) کاوش وزراء در شهرزور است و راهی دیگر ندارد.

چون در دفعه اخیر که نوّاب شاهزاده گردون سـریر محمد علی میرزا، به تدمیر عبد اللّه پاشای وزیر مأمور گردید و عبد الرحمن پاشا را بر مسـند ایالت ولایات بابان نشانیـد، عبـد الرحمن به جز پیشکشـی که نقـد داد، حجّت ده هزار تومان نیز به کارگزاران نواب اشـرف سپرد که همه ساله به صـیغه مالیات، کارسازی نماید و حجّت مزبور در نزد مولف این صـحیفه ثبت و ضـبط بود. عمده مطلب سـفرا این فقره بود که عاقبت کار آن را در دولت داری درست نمی دیدند. امنای دولت قاهره نیز مرخصی ایشان را بی نیـل مرام نمی پسـندیدند، لهـذا آن همـه گفتگـو را بـه ردّ کردن حجت مزبـور مصـالحه کرده سـفیرین مزبـورین بعـد از شرفیابی حضور مرحمت دستور و ظهور تفقدات نامحصور مرخص و حضرت میرزا محمد رضای قزوینی منشی دیوان اعلی که قبل ازین سـفیر دولت فرانسه بود، به جهت طی این مقالات با نامه دوستی علامات به سفارت روم نامزد و به اتفاق آن دو سفیر روانه نزد سلطان محمود خان خداوندگار آن مملکت ارم نظیر شد. در خلال اینب)

۱- . یسـین چی زاده، مولـف یاسـین چی زاده عبـد الوهـاب افنـدی فرسـتاده عثمـانی است (مسـتفاد از اکسـیر التواریـخ)؛ ملی: (بسنجی زاده)؛ مجلس: (یسنجی زاده)

۲- . ملی: (برخواسته)

۳- . ملی:- (بابان)

۴- . ییلاق

۵- . مجلس:- (را)

۶- . قشلاق

۷- . ملی:- (کاوش در خاک بغداد هم به سبب)

احوال، خبر قتل یوسف خواجه کاشغری از فرّ طالع داور ایوان دادپروری رسید و موجب بهجت و سرور خاطر عارف و عامی گردید. تبیین این مقال آن که خواجه مزبور تا نوّاب محمد ولی میرزا در دشت گرگان مشغول تاخت وتاز بود، دست وپایی نمی توانست نمود. چون نوّاب معزی الیه به ارض اقدس همت بربست (۱)، خواجه مزبور چون موش دزد از سوراخی که خزیده بود بیرون جست و از عزیمت استراباد و مقابله با نوّاب محمد قلی میرزای ملک آرای طبرستانات و قشون رکابی بر توسن تعجیل برنشست [و] جمعیتی وافر از ترکمانیه یموت و کوکلان فراهم آورد و به عزم تسخیر ولایت استراباد به آیینی کامل حرکت کرد. نوّاب ملک آرا که در استرآباد توقف داشت، با جمعیت خود بیرون آمد و روی به صوب گرگان گذاشت و ابراهیم خان قاجار دولو را با قشون ابواب جمعی او به آن طرف رود گرگان برگماشت.

یوسف خواجه در یوم پانزدهم شهر رمضان المبارک معادل بیست هزار از جماعت بدعاقبت ترکمانیه را برداشته در برابر جنود مسعود صف آرای شد. [۲۲۷] خود همه جا در پیش روی آن جنود شیطانی تا مرفق آستین جامه را بالا ـ زده و نیزه خطی به دست گرفته پیشتر از همه اسب انداخت و سپاه آن طرف را از پیش برداشته تا لب رود گرگان تاخت. اکثری از قشون رکابی خود را در آب ریختند و ترکمانیه بی پروا در آن گیرودار هنگامه ها انگیختند. ناگاه شخصی از آحاد دسته گرایلی خواجه را در کنار رودخانه دیده بشناخت و جسم مردودش را (۲) هدف مهره آتشین تفنگ ساخت. از قوّت طالع خسروی، خواجه از اسب درغلطید و بر سر نعش او هنگامه غریب (۳) ظاهر گردید.

چون پادشاه بدخشان به تلافی خون پدرش سلطان شاه سر خواجه را به مبلغی زر سرخ از ترکمانان خریدار بود، لهذا در آن حالت ترکمانان غنیمت شمرده بر سر نعش خواجه جمعیت نموده باهم مخاصمات کردند و پس از قتل وافر از آن جمعیت متکاثر سر (۴) منحوس او را گرفته از میان بیرون بردند و قشون رکابی نعش پلید او را لگدکوب ختلیان باد پیما کرده انگشتری او را با کارد کمرش گرفته نزد ملک آرا آوردند.

نوّاب معزی الیه، نشان های مزبور را به اردوی ظفر گنجور گسیل ساخت و به تاریخ ذو القرنین متن ۳۶۹ ذکر مرخصی سفرای روم و سفارت میرزا محمد رضای منشی قزوینی به آن مرزوبوم و وصول خبر قتل خواجه کاشغری مهموم ..... ص : ۳۶۷ر)

۱- . مجلس: (همت بست)

۲- . ملی:- (را)

۳- . ملی: (عرب)

۴- . ملی:- (سر)

عرض فقرات معلومه پرداخت. از یک طرف بهجت مصالحه با دولت روس از یک طرف شادی قتل خواجه منحوس خلاصه، ایام ملالت سر و شاهد مسرت از در به درآمد، غافل که هر نوشی را نیشی است و هر مسرتی را تشویشی. کار صفحات آذربایجان از همت شاهنشاه جهان گذشت و نوبت اختلال امر خراسان گشت.

[مصرا]ع:

فلک مشغول کار خویش و ما مشغول کار خود

ذکر وصول خبر مخالفت خوانین خراسان با نوّاب محمد ولی میرزا در اوجان و حصول خبر مخالفت خوانین با یکدیگر در قزوین و ورود به طهران

نوّاب محمد ولی میرزا مدّت دوازده سال بود که در مملکت خراسان ایالتی به سزا می نمود. پادشاهان افغان و اوزبک از شدّت بأسش پیوسته در اضطراب بودند.

ترکمانان تکّه و سالور و سرخس و یموت و کوکلان، به جهت کثرت هیبتش همواره در انقلاب. خوانین اتراک و اکراد که از قدیم الایام در آن مملکت فتنه آرا و سلاطین ایران از فتنه آرایی ایشان دایم الاوقات گرفتار رنج و عنا، از خوف شحنه احتسابش در زاویه خمول سر در گریبان بودند و میشی از درویشی و خوشه [ای] از صاحب توشه برخلاف حساب نمی ربودند. داد مظلومان را به نفس نفیس دادی و ابواب مواخذت و سیاست بر چهره ظالمان گشادی. احکام شرع مطهّر را از فرط خداپرستی و انصاف با رواج نمودی و در اجراء اوامر عرفی، یوما فیوما بر نظم مملکت افزودی، ولی چون در ایّام جهالت روزی از اسب درغلطید و آسیبی شدید به مغزش رسید، همواره اوقات امرای بزرگ و خوانین سترگ آن مملکت را به نیش زبان آزار می نمود [۲۲۸] و برخلاف رسم حرمت با ایشان رفتار می فرمود. در سلام عام، نام ها از نوامیس آن طایفه بردی و به عدم (۱) عصمت ناموس هریک را ملامت کردی؛ خاصه نجف قلی (۲) خان شادلو که خواهرش از بانویان حریم حرمت او بود، اوقات مواقعه و مواضعه با او را به اقبح وجهی در ملاء عام (۳) ذکر می نمود.م)

۱- . ملی: (ولیدم)

۲- . ملی: (نجفعلی)

۳- . ملی:- (عام)

عربیّه:

جراحات السّنان لها التیام و لا یلتام؟؟؟ ماجرح اللّسان فارسیه:

آنچه زخم زبان (۱)کند با مردزخم شمشیر جان ستان نکند خلاصه، امرا خوانین خراسان درین چند سال از فرط غیرت پیوسته در باطن خیال خلاف داشتند، ولی از بیم صولت قهرمان زمین این حدیث را باهم در میان نمی گذاشتند. چون فتنه اصلاندوز و لنکران در سال قبل و فساد کاشغری درین سال ظاهر گردید [و] خبر مصالحه با دولت روسیه نیز نرسید، در همان صحرای گرگان به جرأت اسحق خان سردار (۲) قرایی با یکدیگر هم سوگند شدند که نوّاب شاهزاده را در عرض راه گرفته مملکت را فی مابین خود قسمت نمایند و لوای خودسری بگشایند و هریک (۳) در محال متعلّقه به خویش، به فراغت و بی تشویش بیاسایند. در ولایات بزونجرد (۴) و خبوشان و سایر محال عرض راه، ابراز این معنی را (۵) نتوانستند و هریک به دست آویزی از خدمت اشرف مرخص گشتند و همّت بر مخالفت بسته از رسم مخالصت گذشتند.

اسحق خان قرایی نیز از منزل بابا قدرت اذن مرخصّی خانه یافت و با یک جهان تزویر و طغیان به تربت حیدریّه شتافت (۶) خوانین اکراد دست از جان شستند و (۷) در روز چهارشنبه بیست و هفتم شهر شعبان المعظم، ایلچیان نوّاب شاهزاده را که در محل چناران بود، تاخت کرده و با جمعیت وافر روی به ارض اقدس آورده در حوالی شهر کمر (۸) به نهب و غارت بستند (۹) نواب (۱۰) اشرف که در ارض فیض قرین توقف داشت، اسحق خان قرایی را بی خبر ازین کار می پنداشت، فورا مسرعی سریع به طلب او فرستاده و مشار الیه بعد از اطلاع، از فرط حیله و تزویر دست افسوس و تشویر بر سر زده با جمعیتی وافر روی به آن دیار نهاد. روز ورود او به حوالی شهر که یوم یکشنبه یازدهمت)

۱- . ملی: (لسان)

۲- . ملی: (سپه دار)

۳- . ملی:+ (را)

۴- . بجنورد

۵- . ملی:- (را)

۶- . ملی: (به تربت حیدر بشتافت)

۷- . ملی:- (و)

۸- . ملی:- (کمر)

۹- . ملی: (گشتند)

۱۰- . ملی: (ذات)

شهر صیام بود، نوّاب شاهزاده غافل از مقصود و اراده، محمد خان قاجار نایب خراسان را با میرزا رضا قلی نوایی وزیر به استقبال آن پیر گرگ پر تزویر مامور ساخت و آن نمک به حرام به سبب کسر صولت شاهزاده، آن امیر و وزیر را گرفته دربند انداخت. به شاهزاده پیغام داد که مرا از سطوت قهرمان قهر والا توهمات کامل در دل است و رفع این توهّمات بی شمار و دفع خوانین غدّار بدون اختیار قلعه جات ارک و شهر کاری مشکل.

نوّاب اشرف اجبارا و اضطرارا به این معنی رضا داد و اسحق خان در اوّل وهله (۱) تفنگچیان قرایی را به برج و باروی قلعه جات مزبوره برگماشت و پس از آن داخل شهر گردیده در چهارباغ بار اقامت بر زمین گذاشت. نوّاب اشرف در وثاقی تنگ تر از قلب مبارک به حیرانی بنشست و دیده بر شاهراه (۲) حکم تقدیر بست. اسحق خان، سایر خوانین را که عبارت از رضا قلی خان کرد زعفرانلو ولد امیر گونه خان و نجفقلی خان شادلو حاکم بزونجرد و بیگلر خان چاپشلو (۳) حاکم دره جز و سعادت قلی خان بغایرلو حاکم جهان ارغیان باشند، به شهر آورده چون خیال خام خودسری در سر داشت، مجلس کنکاشی مهیّا کرد.

جناب میرزا هدایت الله مشهدی خلف مرحوم میرزا محمد مهدی شهید ثالث که از حاضرین آن انجمن و در طغیان [۲۲۹] آن پیر گرگ قرایی همواره رای زن بود، به خوانین مزبوره به این آیین خطاب نمود که مخالفت سلاطین با تاج و نگین، کاری است به غایت بزرگ، خاصه با چنین شاهنشایی کشورستان، مخاصمه و مجادله، مهمی است بی نهایت سترگ. الحمد للّه دامان دولت وسیع است و هر مرزی از ممالک ایران در تحت اختیار ملک زاده [ای] منیع فرداست که از اطراف ممالک لشکرهای وافر چون دریاهای موّاج به حرکت آیند و امکنه و اهالی این مملکت را مانند خس و خاشاک از جای بربایند.

تا زمام اختیار این ملک در قبضه اقتدار یک نفر امیر کارگزار نباشد، خودداری در برابر قشون شهریاری ممکن نیست. اکنون آن که را درین کار سزاوار دانید، کیست؟

خوانین غافل از حقیقت مدعا از راه تعارف اظهار نمودند که: امروز سردار (۴) قرایی به سبب کثرت سنّ و دانایی از همگی بزرگتر و جمیع ما را به منزله پدر عالی گهر است؛ر)

۱- . ملی:- (وهله)

۲- . ملی: (شاهزاده)

۳- . ملی: (پشلو)

۴- . ملی: (سپه دار)

صلاح و صوابدید او را به جان و دل مطیع و منقادیم و رقبه هریک بسته به ربقه انقیاد.

جناب میرزا ازین حرف مطمئن گشته گفت که: در مراتب ملک داری، هریک از مهتر و کهتر را تکلیفی است جداگانه و مهتری و کهتری را هزار نشانه. نشانه مهتری بر مسند عزت نشستن است و لازم کهتری به پای ایستادن و کمر خدمت بستن. اگر درین قول صادق هستید، بسم اللّه! کلّا برخاسته (۱) در پیشگاه ایوان سردار (۲) صف آرای شوید.

چون اسحق خان در میان امرای خراسان زادگی نداشت و در بدایت کار به حیله و تزویر نام خود را سردار و امیر گذاشت، لهذا جمیع خوانین از گفتگوی جناب میرزا دل آزرده گشته از مجلس طرحا برخواستند و دامن ها بر این (۳) داستان افشانده و فی الفور از شهر بیرون رفته در اتفاق با یکدیگر هنگامه ها آراستند.

اسحق خان کار را نه بر وفق مرام دید و از مخالفت کل خوانین با خویش می اندیشید، بنابراین از رفتار گذشته پشیمان شد و پیش دستی به کار خدمت شاهزاده را مایه ثبات جان یافته در روز جمعه بیست و هشتم شهر رمضان المبارک به خدمت اشرف شتافت و اشک های ملحدانه از دیده جاری کرده چندین دفعه زمین ادب را بوسه داده از کار مخالفت ظاهری فراغت یافت. در روز عید فطر نوّاب والا را مجددا بر مسند ایالت نشانید و کوس شادمانی را بلند آوا گردانید. چون ازین تردستی ها مجددا آبی به روی کار آورد، لهذا به جهت اثبات خیانت خوانین و اظهار خدمت خویش، مسرعان سریع السیر به دربار معدلت مدار گسیل کرد و پس از آن میرزا شمس الدین تفرشی (۴) الاصل خراسان مسکن معتمد او که در مراحل شطینت و فساد (۵) شریک بزرگ آن پیر گرگ قساوت (۶) بنیاد بود، به سبب اشتباه کاری به درگاه فلک جاه روی آورد.

بالجمله خبر اوّل، که عبارت از مخالفت خوانین با نوّاب شاهزاده فلک تمکین است، روز نوزدهم شهر رمضان المبارک در چمن اوجان به عرض (۷) دارای زمان رسید و شاهنشاه آگاه بنا بر ملاحظات ملوکانه همان روز این خبر را در سلام عام ظاهر گردانید.

نوّاب ولیعهد زمان با سپاه و نظام آذربایجان داوطلب خدمت خراسان شد و حضرتض)

۱- . ملی: (برخواسته)

۲- . ملی: (سپه دار)

۳- . مجلس: (آن)

۴- . مجلس:+ (نام)

۵- . ملی: (شطیب و فشاد)

۶- . ملی: (قسارب)

۷- . ملی:- (به عرض)

اعلی عذر مخالفت خوانین را عنقریب با یکدیگر رطب اللسان.

چون دیگر در آن صفحات کاری که سزاوار توقف باشد نبود، لهذا در روز پنجشنبه دوازدهم شهر شوال المکّرم رایات ظفر آیات از آن چمن فیروزی علامات شقّه (۱) گشا و در روز ورود به دار السلطنه قزوین، خبر ثانی [۲۳۰] که عبارت از مخالفت خوانین با یکدیگر و تمکین نوّاب شاهزاده فلک تمکین مجددا بر مسند ایالت آن کشور باشد، نقاب از رخ برگشود و چند روز موکب فیروزی کوکب در قلعه مبارکه سلیمانیّه (۲) از زحمت راه آرام یافت و شب یکشنبه نهم شهر ذیحجه الحرام از ورود خسرو بهرام غلام خیول ملالت و کدورت روی از کاشانه خاطر (۳) اهالی دار الخلافه برتافت.

میرزا شمس الدین معتمد اسحق خان قرایی را که در منزل قشلاق شرفیاب درگاه عرش مساق شده بود، در عرض راه سلیمانیه و دار الخلافه طهران عارضه دست داد و در میان صحرا در حالت احتضار بیفتاد. جناب میرزا محمد شفیع در سر راه بر سر او رسید و از اسب پیاده گشته (۴) به دلجویی او کوشید. در آن حالت اقرار کرد که (۵) دو خیانت از من سر زد و از نحوست آن دو خیانت، قاصد مرگم حلقه بر در زد: یکی خیانت با ولی نعمت جهانیان یعنی شاهنشاه جهان، که خود قرآن برداشته یکان یکان خوانین خراسان را بر مخالفت با دولت ابد بنیان و موافقت با اسحق خان قسم دادم؛ دیگری خیانت با فلانی که مولف این روزنامچه منظورش بود.

به تبیین این مقال آن که، میرزا باقری ترشیزی منشی خراسان با حقیر خصوصیّت کامل داشت. قبل از وقوع مصالحه با روسیه، کاغذی از مشار الیه در چمن اوجان آذربایجان به حقیر برسید. جوابی که به او نگاشتم، وقایع گفتگوی مصالحه و تعویق در آن را (۶) داد اعلام داشتم. میرزا شمس الدین به جناب (۷) صدارت گفته بود که این شرح کاغذ فلانی که امر مصالحه نگذشته، بیشتر موجب جرأت خوانین در مخالفت شد. صدر جلیل القدر از روی نصیحت حقیر را متنبّه (۸) ساخت و به کتمان این راز پرداخت.

شاهنشاه آگاه در سلام عام بلفظ معجز نظام فرمود که نصف فساد خراسان بهه)

۱- . ملی: (سفر)

۲- . ملی: (سلیمانید)

۳- . ملی: (خواطر)

۴- . ملی: (گشت)

۵- . ملی:- (که)

۶- . ملی: (داد)

۷- . ملی: (خیانت)

۸- . ملی: (تنبیه)

سبب فقدان این روباه پردستان برطرف شد و نتایج خیالات سردار قرایی را در کار مخالفت هنگام تلف آمد.

ذکر آمدن محمد رحیم خان اوزبک والی خوارزم به دعوت خوانین خراسان و آمدن برخی از خوانین به دار الخلافه طهران

این رحیم خان، التزر خان پسر عوض ایناق پسر محمد امین ایناق را برادر است و برحسب تقدیر خوارزمیان را سرور. اصل ایشان از (۱) اوزبکان دشت قبچاق و پدران آنها در خوارزم ایناق بوده اند که عبارت از بیگ زاده است. در کیفیت احوال ولات بخارا ذکر شد که خان چنگیزی را از میان برداشته خود مباشر کار سلطنت شدند. التزر پسر عوض ایناق نیز همین سنت را پیش گرفته، در خوارزم فرمانروا گردید. بعد از فوت او رحیم خان برادرش بر صدر مسند خانیّت جای گزید.

چون خوانین بدعاقبت خراسان مباشر کاری بزرگ شدند، خواستند پای دیگری را نیز به میان آورده شاید خود را به این وسیله ازین غرقاب به کناری کشند. خان بینوا را به لطایف الحیل در عین شدّت زمستان با تدارکی شایان از خوارزم به دره جز آوردند و خود در خانه های خراب نشسته او را تکلیف به تاخت ارض اقدس کردند. خان مزبور مراتب به ملعنت و شیطان خیالی ایشان را دریافت و به تاخت قلعه [ای] از ولایت دره جز اکتفا کرده روی از آن سامان برتافت. بعد از ورود به خیوه که پایتخت خوانین خوارزم است، ملک علی (۲) نامی از معتمدین (۳) خود را با عریضه [ای] معذرت آیین مشعر بر را اظهار افساد خوانین شرارت قرین به دربار عدالت ضمین گسیل ساخت و از روی کمال ضراعت به عذر [۲۳۱] این جسارت پرداخت. جوابی مطابق سئوال به او داده شد و فرستاده مزبور با نیل مرام مراجعت را آماده آمد.

در خلال (۴) این احوال حسین علی خان قرائی ولد اسحق خان که قبل از وزارتل)

۱- . ملی: (از)

۲- . ملی: (ملک عالی را نامی را)

۳- . ملی: (معتمرین)

۴- . ملّی:- (خلال)

میرزا رضـا قلی نوایی در سـرکار والی ولایـات خراسان وزیر بود، وارد درگاه جهان پناه و در سـرای جناب میرزا محمـد شـفیع صـدراعظم آرامگـاه یـافت. مطلب او دو چیز بود: یکی اثبات خیانت سایر خوانین و رفع خیانت از پـدر خویش و دیگری بردن سپـاه به جهت تنـبیه خوانین خیـانت کیش. در زمسـتان این سـال در دار الخلافه طهران توقف کرد تـا از قراری که- انشـاء اللّه تعالی- ذکر خواهد شد، سپاهی جرّار از رکاب ظفر شعار برداشته روی به ارض اقدس آورد.

امیر حسن خان عرب زنگوئی حاکم طبس که مردی خدمت گزار [بود] و مخالفت خوانین بدآیین، خلاف طبیعت آن صداقت شعار بود، در همان اوقات علی نقی خان ولد خویش را با عریضه و پیشـکش ارادت کیش به دربار خاقانی گسـیل ساخت و به اظهار مخالصت صادقانه پرداخت.

ذکر وقایع واقعه در دار الخلافه طهران اعمّ از تفویض استیفای ممالک به جناب امین الدوله عبد اللّه خان و ورود فرسـتادگان اعراب و ادای قروض جناب معتمد الدوله العلیّه میرزا عبد الوهاب

در ابتـدای این سـال خجسته مآل قبل از حرکت موکب اجلال، جناب حاجی محمـد حسـین خان امین الـدوله به نظم ممالک عراق و فارس مأمور و حضـرت عبد الله خان ولد (۱) ارجمندش که بیگلر بیگی اصـفهان بود، احضار به حضور معدلت دستور گردید. در هنگامی که (۲) عمارت سلیمانیه کرج محل نزول خاقانی شد، معزی الیه از شرفیابی رکاب فیروزی مآب بهره مند و پس از ورود به دار الخلافه طهران، در عوض پـدر ارجمنـد، از منصب وزارت استیفای ممالک سـربلند آمـد (۳) جناب حاجی محمد حسین خان، نظام الدوله لقب یافت و حضرت عبد الله خان از لقب بلند امین الدوله گی به وادی مفاخرت شتافت.د)

۱- . ملی:- (ولد)

۲- . ملی:+ (که)

۳- . ملی:- (آمد)

در همان اوقات، علی رضایی نام از جانب امیر حیدر توره پادشاه مملکت ماوراء النهر وارد درگاه آسمان جاه [شد] و مطلب او را کلکك دانا بدین نمط آگاه گردید که:

پادشاهان ممالك توران خود را کلا خلیفه می خوانند و سلطان روم را به سبب مواحدت مذهب، خلیفه الخلفاء می دانند. در مسایل شرعیه، فتوی ازو جویند و هر حکمی از جانب او صادر گردد، به همان طریق پویند. امیر حیدر مذکور فرستاده مزبور را به سبب دو مطلب اسلامبول (۱) گسیل ساخت و چون عبورش از راه ممالك ایران بود، به ترسیل عریضه [ای] صادقانه پرداخت. مطالب وی به پادشاه روم، یکی استفتای خرید و فروش اسرای شیعه و دیگری چند کتاب از احکام فروعیّه مشایخ حنفی خواسته بود.

خلاصه فرستاده مزبور به پیشگاه فلك جاه خاقانی مشرف و موازی یکعدد قاب بزرگ به انضمام سرپوش که هردو از یشم و به یك اندازه تراشیده بودند و مکلل به یواقیت رمّانی و لعل بدخشانی (۲) گردانیده، با برخی هدایا و تحف از نظر اقدس اشرف گذرانید و از تفقّدات خاطر همایون قرین انواع عزّ و شرف گردید. مهمانداری به همراهی او کرده از راه بغداد روانه روم و مراجعت او با جواب مطالب نامعلوم ماند و هم در آن اوقات دو نفر عرب فصیح اللسان طلیق البیان (۳) با عریضه ارادت ترجمان از جانب یمن [۲۳۲] شرفیاب درگاه مینوون (۴) و مطلب عریضه این که (۵) از تعدیات سعود نامسعود پادشاه نجد شکایت به آستان صاحبقران دشمن شکن آورده بودند. دو سه نفر از اعراب دیگر نیز از جانب سعود نامسعود با تحفی نامعدود که یکی از آن جمله قطعه زمردی ترنجی به اندازه یك کف دست بسیار صاف و روشن و بدون لکه بود وارد و در عریضه انفاذی چنین عرضه داشت که: ازین بعد زوّار (۶) حاجّ عجم را مقرّر شود که به سبب قرب طریق از راه نجد آمدورفت بنمایند که در هر باب رعایت احوال هریک را به واجبی به عمل خواهد آمد.

شیخ علی نامی نیز از جانب حاکم بحرین با چند رشته تسبیح مروارید غلطان و بعضی از نفایس (۷) هندوستان شرفیاب دربار معدلت ارکان و تفصیل مطالب او را کلکس)

۱- . ملی: تاسلامغول.

۲- . ملی: (بداخشانی)

۳- . سخن ور

۴- . ملی: (میبودن)

۵- . ملّی:+ (بعد)

۶- . ملی:- (زوار)

۷- . ملی: (نوایس)

درافشان بدین آیین رطب اللسان است که جماعت اعراب عتوبی ساکن جزایر [خلیج] فارس بعد از قتل نادر شاه افشار بر ولایت بحرین مسلّط آمدند و همواره تابعین ایشان که یکی از آن جمله طایفه جواسم ساکن جزیره قشم می باشند، بر روی دریا بنای سرقت گذاشته کشتی های ایران و هندوستان را به سرقت می برند (۱). بعد از آن که فی مابین دولتین علیّتین ایران و انگریز بنای دوستی و موافقت استوار گردید، به صوابدید اولیای دولت خداداد، چنین قرار داده که کارگزاران هر دو طرف قرین الشرف همت بر استیصال طایفه جواسم، که خاشاک روی دریا گشته، بسته بلکه کشتی ثبات حاکم بحرین را نیز که معاون ایشان است، درهم شکسته باشند. حاکم بحرین خود را غریق بحر اضطراب دید، لهذا متوسل به این دولت جاوید گردید.

بالجمله جواب سفرای یمن و نجد و بحرین به طوری که مصلحت دولت عظمی بود، داده و فرامین عربی در جواب عریضه هریک به مسوّده جناب معتمد الدوله العلیه میرزا عبد الوهاب منشی الممالک (۲) اصفهانی المتخلص به نشاط محرّر و آماده و هریک از آن فرستادگان با انعام و خلعت فراوان روی به صوب مقصد نهاده آمدند.

خلاصه در همین سال خجسته فال همتی از شاهنشاه دریانوال نسبت به جناب معتمد الدوله حمیده خصال مبذول افتاد که تاکنون هیچ یک از سلاطین فلک تمکین را نسبت به چاکران درگاه دست نداد. تفصیل این اجمال آن که، جناب معتمد الدوله معزی الیه از راه مشغولی به کمالات روحانی به هیچ وجه توجهّی به عالم نفسانی نبود و به جز تقّرب به حضرت علیای سلطنت در هیچ امری از امورات دنیوی که عقل معاشش (۳) نامند، اقبال نمی نمود. زر و خاک و گوهر خاشاک در نظر همتش یکسان بودی و در تمامت سال اوقات عزیز را صرف مرمت احوال درویشان پریشان می نمودی. لوازم خلق را به قوت لا یموتی اگر همه نان جوین و سرکه و انگبین بودی اکتفا کردی و ملزومات دلق را به همان ملبوسات همایون (۴) که در عرض سال به او مرحمت می شد (۵) به سر بردی.د)

۱- . مجلس: (می زدند)

۲- . منشی الممالک، وظیفه اش تهیّه و ارسال اسناد و مدارک مربوط به امور مملکتی به طور عموم و ولایات بالاخص که با مهر عالی ممهور گشته، بود. (سازمان اداری حکومت صفوی، ص ۱۱۷).

۳- . مجلس: (معاش)

۴- . ملی: (همیون)

۵- . ملی: (می رود)

مباشـرین و خوان سالاـران میرزا را اقطـاع و اوضاع از مواجب و مرسوسات او که سالی معادل بیست هزار تومان متجاوز بود، از حدّ درگذشت و در اندک زمانی کار او پریشان گشت. شاهنشاه مروّت شـعار که اکثر اوقات مستفسر احوال آن مشیر بزرگوار بود، وقتی التفـات فرمود که جنـاب میرزا معـادل سـی هزار تومـان مقروض است و قبوض (۱) او در دست طلبکـاران مقبوض، دریـای همت بی کران به جوش آمـد و کوس التفات بی پایان نسبت به او در خروش. مبلغ سـی هزار [۲۳۳] تومان زر نقد در عوض قروض جناب میرزا از خزانه عامره مرحمت [فرمود] و این حدیث سامعه افروز هر امت و ناحیت شد.

نام قاآن و حاتم از همّت این خسـرو سـخاوت شـیم از صـفحه روزگار طی شـد و توسن آن همه افسانه های پی درپی از همّت سرشارکی پی آمد.

ذکر عزیمت شاهنشاه دوران به زیارت قم و سـیاحت کاشان و مراجعت به طهران و ورود نایب السـلطنه از آذربایجان و تعیین اسماعیل خان سردار دامغانی به خراسان

چـون شاهنشـاه بـا داد و دین را از مهمّـات ملکی فی الجمله فراغی حاصـل (۲) [شـد] و دم سـردی در آن سـال در دار الخلافه شدّتی کامل داشت، لهذا به عزم زیارت بضـعه (۳) معصومه احمدی- صـلواه الله علیها- و قشلامیشی در متنزّهات کاشان رایت عزیمـت برافراشـت و در همین سـال در قریه فین، که یکفرسـخی کاشـان و چشـمه ای است در آن از صـفا ماننـد آب حیـوان، عمـارتی ملوکانه قریب به چشـمه طرح فرموده صـفای عمارات سـلاطین صـفویه را که هم در آن سـرزمین است، یکی بر هزار فزود. بعد از استیفای خط مسـتوفی در آن مکان دلگشا و فیض زیارت حضـرت معصومه- صلواه علیها- روز یکشنبه هفتم شهر ربیع الاوّل سنه یکهزار و دویست و بیست و نه از ورود موکب ظفر لوا، عرصه دار الخلافه را مجدّدا طراوتی بی منتها دست داد و نوّاب نایب السلطنه العلیّه عباس میرزاند

۱- . مجلس: (قرض)

۲- . ملی:- (حاصل)

۳- . جگرگوشه، فرزند

در همان اوقات تقبیل عتبه علیّه خلافت را از دار السلطنه تبریز پای برگشاد از رهگذر فراغت از زحمت جنگ و فرصت آستان بوسی شهریار با فرهنگ شکرگزاری ها به عمل آورد و از کیفیّت نظم مملکت آذربایجان و ایمنی رعایای آن سامان حکایت ها کرد.

اسماعیل خان سردار دامغانی با فوجی از جنود ظفر مبانی و ذو الفقار خان سرکرده نظام سمنانی و مطلّب خان ناظم جانباز دامغانی و امان الله خان افشار سرتیپ پیاده بختیاری و سوار. خواجه وند و- عبد الملکی از قراری که سابقا اشاره رفت- به دفع خوانین اتراک و اکراد خراسانی از رکاب فیروز حضرت صاحبقرانی برزده و دامان آمدند و در دوازدهم شهر ربیع الاوّل روانه آن سامان شدند. حسین قلی خان ولد اسحق خان قرایی که به جهت استدعای تعیین سپاه در درگاه فلک جاه متوقف بود، مقضی المرام و شادکام به آن صوب صواب انجام سبک عنان و فرامین قضا آیین به افتخار خوانین خائن و امین مشعر بر وعده و وعید (۱) و حاکی از بیم و امید از مصدر خلافت صادر و فرمایشات (۲) علیّه، آن جیوش بحر خروش را در تدمیر دشمنان دولت قوی ارکان، معین و ناصر آمد.

[مصرا]ع:

تا چه باشد قرار کار جهات)

۱- . ملّی: (وعده وعید)

۲- . ملی: (فریشات)

فصل چهارم: نخستین شکست فتحعلی شاه از روسیه و پیامدهای آن

بخش ۱

بهاریّه سال فرّخ فال ایت ئیل ترکی مطابق با سنه یک هزار و دویست و بیست و نه هجری و آمدورفت ایلچیان دولت روس و انگریز

هنگامه آرای عرصه خاور، اعنی خورشید انور در این سال خجسته فر بعد از انقضای چهار ساعت و پنج دقیقه از روز دوشنبه هفتم شهر ربیع الاول سنه یک هزار و دویست و بیست و نه مطابق ایت ئیل ترکی از ساحت حوت به خاورزمین حمل، نقل نمود [و] به محض طلوع طلیعه رایت خویش جنود نامعدود کواکب را به وادی عدم دلالت فرمود.

باز سفیران گل های شکوفه بنای آمدورفت در تختگاه چمن نهادند و ترکان تنگ چشم عنادل به سبب طغیان شحنه خار، به غارت دار المرز گلشن دست برگشادند. زمان دشمنی دی به سرآمد و دیده امیران بهمن و اسپند به حکم خسرو فروردین از نشتر سبزه به درآمد.

نوباوگان سرو و صنوبر هریک از شاهدان گلبن عروسی دربرگرفتند و عندلیبان خنیاگر و قمریان رامشگر تهنیت این عیش نشاطآور را نواهای مؤالف و مخالف از سر گرفتند. سردار چنار در دار السلطنه گلشن بنای باج نهاد و افغان هزاردستان از سبا یک زرّین و سیمین ریاحین الوان به سلطان اردی بهشت خراج داد.

باد نوروزی که بر جمعیّت ازهارش سر پیشوایی است، در کنایس گلزار خمرهای باده لاله و شقایق را شکست و به فرمان خسرو ربیع از دار الخلافه چمن رخت بربست.

خسرو فیروز اعنی شاهنشاه عدالت آموز به مبارکی روز نوروز بر بالای اورنگ آسمان رنگ و فراز مسند خورشید سنگ به آیین جمشید و جم و فریدون ملک عجم برآمد و شعاع تاج و هاّج کیانی و جیقه خورشید تاج خسروانی مهر آسمانی را افسر آمد.

لمؤلّفه:

همایون عید نوروز است و شاهان جهان یکسرنثار عید را بر دوش سردارند و بر کف جان

به درگاه سلاطین سجده گاه داور دنیابه خرگاه خلایق جایگاه خسرو دوران

شه گیتی ستان فتحعلی شاه آن که می باشدفلک عزم و زمین حزم و قضا حکم و قدر فرمان بالجمله بعد از انقضای بزم شیلان، خیال حفظ ثغور اسلام و انتظام مهامّ ممالک سپهر احتشام خورشیدوار از مطلع خاطر شاهنشاه تاجدار سر برزد و به احضار لشکر انجم حشر فرامین قضا آیین نمونه حکم قدر به اطراف بّر و بحر پی سپر آمد. چون در سال قبل که فی مابین دولتین علیّتین ایران و روس عهد موافقت بسته شد، یکی از جمله شروط این بود که ایلچیان طرفین به جهت رسانیدن امضای عهدنامه مبارکه به تختگاه جانبین آمدوشد نمایند و زنگ انگ دار سنوات مخالفت را از آیینه خاطر امنای حضرتین به صیقل دولتخواهی بزدایند. قرعه سفارت دولت روس به توسط سرگور اوزلی بارونت ایلچی دولت انگریز به نام حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی (۱) نیکو افتاد و برحسبرت

۱- . میرزا ابو الحسن خان پسر دوّم میرزا محمد علی، یکی از منشیان حکومت نادر شاه افشار است. وی در سال ۱۱۹۰ ه. ق. برابر با ۱۷۷۶ میلادی در شیراز متولد شده و در دستگاه پدرش پرورش یافته بود. در شبی که نادر کشته شد، میرزا محمد علی در زندان به سر می برد و قرار بود روز بعد به جرم خیانت به نادر، او را زنده در آتش بسوزانند. پس از قتل نادر، میرزا محمد علی هم از مرگ رهایی یافت و در عهد کریم خان نیز در خدمت او می زیست تا این که در اواخر سلطنت این پادشاه بدرود حیات گفت. خواهر حاجی ابراهیم کلانتر شیرازی در عقد میرزا محمد علی بود و میرزا ابو الحسن خان دختر حاجی را به زوجیت انتخاب نمود. زن حاجی ابراهیم دو خواهر داشت که یکی به عقد محمد تقی میرزا حسام السلطنه پسر فتحعلی شاه درآمد و دیگری همسر حاجی محمد حسین خان امین الدوله صدر اصفهانی شد که در ۱۲۳۴ ه. ق به صدارت

امر اعلی در ابتدای همین سنه میمونه به جهت تدارک کار سفارت و رعایت صله ارحام، به دار العلم شیراز روی نهاد و چون ایلچی دولت انگریز را قرار این بود که قبل از وصول میرزا ابو الحسن خان به پایتخت دولت روس، خود از آن راه عازم و ایمپراطور اعظم را ملاقات نموده در باب انجام مطالب این دولت قاهره گفتگویی به سزا نماید و کاری را که خود مباشر بوده از عهده برآید، لهذا از درگاه آسمان جاه استدعای ترخیص نمود و به سبب وفور مراحم ملوکانه درباره او، اذن سفیری چنان دولتخواه، منافی طبع همایون شاهنشاه آگاه بود. بالاخره اصرارش از حدّ درگذشت تا حضرت اعلی به ملاحظه صرفه و صلاح دولت علیّه به این معنی راضی گشت، لهذا او را مورد انواع مرحمت و اعزاز فرموده چنان التفاتی درباره او مبذول افتاد که نسبت به هیچ یک از سفرای بزرگ در هیچ دولتی به عمل نیامده بود.

جواب نامه پادشاه ذی جاه انگریز و ولیعهد آن شوکت با تمیز از جانب اعلی و جواب مراسله بانوی حرم سرای آن سلطان ذی شان از کلک منشیان عطارد نشان از قول خادمان حرم محترم حضرت صاحبقران تحریر شد و هدایا و تحفی که لایق بود، تسلیم آن سفیر صافی تقریر آمد. اسبان تازی نژاد ترکمانی [۲۳۵] با ساخت و ستام مرصّع و شال های کشمیری و زری های اصفهانی مفتول باف مشعشع و ظروف و اوانی طلا- که استعمال آن را (۱) به جز ملک زادگان معظّم سزا نبود، به انضمام اسبابی دیگر به انعام آن سفیر صداقت سیر عنایت و مشار الیه مستر موریه نام نایب خود را لقب سفارت صغیرهی)

۱- . ملی:+ (دیگری)

داده و در پایتخت دولت علیّه نهاده و در اواسط شهر ربیع الآخر سنه یکهزار و دویست و بیست و نه از راه پطرپورغ روانه آن حدود و ناحیت گردید. بدون اغراق هنوز اکثری از کارپردازان دولت قاهره را حسرت مصاحبت و مجالست او در دل است و فقرات حسن رفتار و سلوك او ورد زبان جاهل و کامل. حاجی میرزا ابو الحسن خان نیز بعد از مراجعت از شیراز به سفارت (۱) دولت روس مأمور [شد] و چون از فرستادن او استرداد ولایات متصرّفی منظور بود، لهذا صاحبقران اعظم تدارکی شایان با او همراه نمود که حضرت امپراطور و امنای آن دولت ابد دستور را به ریزش موفور راضی و مسرور دارد و رشته استرداد ولایات را به هر نوع که تواند به دست آرد. مبلغ ده هزار تومان نقد و موازی دو زنجیر فیل و ده راس (۲) اسب بی عدیل و یکصد طاقه شال عمل کشمیر و چند رشته تسبیح مروارید بی نظیر و چند دانه لعل بدخشانی و یاقوت رمّانی و شمشیرهای خراسانی و زری های مفتول باف اصفهانی و قوطی های مرصّع فادزهر و مومیایی و قلمدان استادان نقشبندی و قالی های هراتی ابریشمین و اوضاعی زیاده از اندازه تحقیق و تخمین، به صیغه هدیه امپراطور اعظم و تعارف امینان آن دولت مفخّم تسلیم او گشته در روز بیست و پنجم جمادی الاخره سنه مزبوره روانه آن حدود و ثغور شد و پس از آن نیز متدرجا برات چهل هزار تومان نقد از تجّار گیلان گرفته و به جهت او فرستاده شد که در راه استرداد ولایات صرف نماید، بلکه تواند گوی نیکنامی از میدان برباید. بالاخره از قراری که- انشاء اللّه تعالی- ذکر خواهد شد.

[مصرا]ع:

به نومیدی بدل شد آخر آن امیدواری ها

ذکر دعوای اسماعیل خان سردار دامغانی با خوانین خراسانی و شکست آن جنود شیطانی از تأئیدات ربّانی و طالع فیروز خسروانی

در آخر وقایع سال قبل نگارش یافت که، اسماعیل خان سردار با جمعی از میران دربار و شیران بیشه کارزار به دفع جماعت اشرار روانه خراسان و آن دیار شدند. بعد ازس)

۱- . ملی:- (به سفارت)

۲- . ملی: (مبلغ دوهزار تومان نقره موازی و زنجیل فیل و دو رأس)

ورود او بـه ارض اقـدس رضـوی چنـد روزی به جهت زیـارت آن مهین ذریّه (۱) مصـطفوی و آسودگی سپاه رکاب خسروی توقف ورزیده و در روز پنجشـنبه هفدهم شهر ربیع الآخر از باطن آن بزرگوار همّت طلبیده و به طالع بی زوال شاهنشاه تاجدار متوسّل گردیده از ارض (۲) اقدس حرکت و در حوالی شهر طوس منزل نمود.

طوایف اتراک و اکراد از قبیـل رضـا قلی خـان زعفرانلو حاکم خبوشان و نجفقلی (۳) خـان شادلو حاکم بزونجرد و بیگلر خان چاپشـلو حـاکم اتـک و سـعادت قلی خان بغایرلو (۴) حـاکم جهـان ارغیـان کلّا با لشـکرهای آراسته به عزم جسارت از جای برخواسته هریـک از مقرّ حکـومت حرکت و روی نحس به طـوس بـا سـعادت نهادنـد [و] در شب شـنبه نـوزدهم شـهر مزبـور شبیخونی به اردوی سـردار (۵) مـذکور برده از بخت (۶) بلنـد خسـرو فیروز و جـان فشـانی قشون جلادت آموز تیره روز (۷) [شدند] و جمعی از ایشان نشانه تیر و تفنگ دلدوز گشته تلف گردیدند.

علی الصّباح که سردار تیغ بند [۲۳۶] عرصه خـاور بر خنگ نیلی فام گنبـد اخضـر برآمـد و جنود کواکب را از اولین حمله او عمر گرانمـایه سـرآمد، سـردار دامغـانی جنود ظفر مبانی را فوج فوج و دسـته دسـته کرده و هر فوجی را به دلاوری و هر دسـته [ای] را به گندآوری سپرده چون شـیران خشمناک به آن روباهان بی باک روی نهادند و از هر طرف در (۸) تدمیر آن ملاعین ناخلف، کمین کین برگشادند. جمعیّت خصمان بیست هزار و قشون رکابی پنج هزار بودند و با وجود آن قلّت، از کثرت توجّه شاهنشاه فیروز آیت باده مساوی آن قوم عفریت سیرت برابری می نمودند.

نجف قلی خـان شـادلو و سـعادت قلی خـان بغایرلو در اوّل وهله (۹) بر سـر جانبـازان سـمنانی و دامغانی و توپخانه البرز مبانی تاختند و از ضـرب گلوله های توپ البرز کوب که به منزله صواعق آسمانی و مهره های آتشین تفنگ که به مثابه شهاب ثاقب در رجم جنود شـیطانی است به هزیمت پرداختنـد. رضـا قلی خان زعفرانلو و بیگلر خان چاپشـلو از طرفی دیگر خود را بر تیپ امان اللّه خان افشار زده، داخل شدند. دلاوران خواجه وند وه)

۱- . مجلس: (دودمان)

۲- . ملی: (اراض)

۳- . ملی: (نجفعلی)

۴- . ملی:- (بغایرلو)

۵- . ملی: (سرا)

۶- . ملی: (تخت)

۷- . ملی: (نیروز)

۸- . مجلس: (به)

۹- . ملی: (وحله)

عبـد الملکی و شـیراوژنان بختیـاری دسـت به آلاـت و ادوات حرب برده بـا آن گروه (۱) نکبت پژوه جنـگ در پیوسـتند و در اندک کوششی از یمن طالع خسروی آن خیول ثعالب اصول را چون عهد ناقبولان درهم شکستند.

ترکـان و کردان خراسـانی از هر طرف پـای گریز برگشادنـد و گردان عراقی تـا حوالی شـهر خبوشـان به تعـاقب فراریـان روی نهادند. جمعی کثیر قتیل شمشـیر و جمّی (۲) غفیر اسـیر و دستگیر گشتند. سردار و همراهان، مظفر و منصور به معسکر خویش وارد، و یکروز توقّف کرده، روز دیگر با کسیب بسیار و اسیر بی شمار وارد ارض فیض آثار گردیدند.

در اوایل شـهر جمادی الاولی این خبر بهجت اثر در دار الخلافه طهران به عرض شاهنشاه مظفّر رسـید و در ازاء آن فتـح نمایان هریک از سردار و سران و امیران را مورد التفاتی بی اندازه گردانید.

[مصرا]ع:

قدر خدمت را نداند کس به جز خدمت شناس

ذکر حرکت موکب باشکوه به ولایت فیروزکوه و خبر طغیان محمّد زمان خان قاجار ضلالت پژوه

و گرفتاری آن سراپا اندوه از جان افشانی های (۳) استرآبادی گروه

موکب فیروز در روز شـنبه یازدهم شـهر ربیع الثّانی سـنه یکهزار و دویست و بیست و نه باجیشـی بحر کردار از دار الخلافه ارم آثار حرکت و بعد از نزول اجلال به عمارت مبارکه قصر قاجار، محمّد قاسم خان قوانلوی داماد و فرج اللّه خان آدخلوی افشار نسـقچی باشی و یوسف خان سپهدار و حسن خان قاجار قزوینی را با افواج پیاده و سوار و توپخانه صاعقه بار به منقلای اردوی کیـوان آثـار روانه حـدود بسـطام و چمن کـالپوش و حول وحوش آن دیـار فرمود. پس از آن بـا جیوش بحر خروش از آن جا نهضت کرده دری)

۱- . ملی: (کنه ده)

۲- . ملی: (جمعی)

۳- . ملی: (فانی های)

چمن فیروزکوه، نصب رایات جلال نمود (۱). چون چند شبان روز متوالی اوقات همایون به عیش و شکار گذشت، خبر طغیان محمّد زمان خان عز الدّنیلوی قاجار به توسّط کارگزاران نوّاب محمّد قلی میرزای ملك آرای دار المرز طبرستان مقروع سمع همایون گشت.

تبیین این مقال آن که، سلطان سعید شهید محمّد شاه اوّل معروف به آقا محمّد خان را با طایفه عز الدّینلو به جهات مختلفه التفات بی شمار بوده و این محمّد زمان خان را که ترکی یکه سوار و در جرگ [ه] آقایان قاجار سفرا و حضرا جریده [۲۳۷] و سبای، پی سپار بود، از حضیض ذلت برداشت و بر اوج عزت برافراشت. در اندك زمانی امیری با اعتبار شد و شاهنشاه تاجدار، اقتدا به عمّ بزرگوار کرده بیشتر از پیشتر او را بر روی کار آورد. چندی از حکومت ولایت بسطام و کبود جامه مفتخر و پس از اطفاء نایره طغیان خواجه کاشغر به ایالت ولایت استرآباد سربلند و بهره ور شد.

سالی نگذشت که آن غول جهالت نشان را خیلای نفسانی دماغی گشت [و] چون از کارگزاران نوّاب شاهزاده محمّد قلی میرزا وحشتی کامل در دل داشت، لهذا روزبه روز وحشت زیاده گشته بالاخره روی به کفران نعمت گذاشت. نخست جمعی از معارف قاجاریه و عظمای استرآباد را که خدمت گزار دولت پایدار و از ایشان نامطمئن بود به بهانه استمالت طایفه یموت به دشت ترکمان فرستاد و در خفیه در باب گرفتن ایشان با طایفه ترکمان قرارها داد [و] امیر خان برادرش را به قلعه ماران و محافظت آن سامان روانه و خود بی بهانه، اظهار عصیان و طغیان کرده تیر طعن و لعن را نشانه آمد. برخی از بی مزاجان طایفه قاجار و قلیلی از بی نام و نشانان و رجاله گان استرآباد را با خود یار و هریک را در قریه و سامانی حکم گزار کرد و با خوانین ضلالت آیین خاورزمین نیز کانون مراودت را گرم آورد. معادل سی هزار ترکمان یموت و کوکلان را درین داستان با خود همدستان ساخت و با خیال خام عزیمت دار الخلافه طهران، به فکر حیله و دستان پرداخت غافل از این که: (۲)

اگرچه شعبده باز است چرخ این نکندکه شاهباز درآرد ز بیضه عصفور ر)

۱- . ملی: (از آن جا و نهضت گروه در چمن فیروزکوه به نصب رایات جلال نمود)

۲- . مجلس:+ (شعر)

بالجمله چون حرکات آن دیوانه قابل تعیین لشکر از رکاب خسرو یگانه نبود و در کیش ملکداری نیز دفعش لازم می نمود، لهذا مثالی واجب الامتثال از مصدر خلافت و جلال به عهده سادات و علما و کدخدایان و رعایای استرآباد صادر و حکم محکم خسروانی چنین سایر و دایر آمد که یا محمّد زمان خان دیوانه با دستان بسته به دربار خجسته حاضر آرند یا عنقریب مردان آن دیار را قتیل شمشیر و زنان و صبیان را اسیر دست غازیان شیرگیر شمارند.

جاسوسی از آن دیوانه منحوس را در اردوی اعلی دیده بشناختند و پس از اطمینان، مثال بی مثال را به او سپرده روانه ساختند. پس از ترسیل فرمان مطاع، بلافاصله اختر کاویانی آفتاب شعاع از چمن فیروزکوه حرکت و در علی بلاغ دامغان نزول اجلال دست داد و شاهد گرفتاری آن کافر نعمت خوان احسان شهریاری نقاب از چهره برگشاد.

تفصیل این اجمال آن که، جاسوس مزبور بعد از وصول به خارج شهر استرآباد، تا امر را بر قلعه گیان مشتبه سازد، پشته [ای] از علف ترتیب داده و فرمان همایون (۱) را در میان آن نهاده و بر پشت کشیده وارد شهر گردید و در خانه شیخ الاسلام آن ولایت رفته مثال اعلی را تسلیم گردانید. حضرات سادات عالی درجات آقا محمّد محسن و آقا رضا و سایر نبایر و نتایج سیّد عالی گهر سیّد مفید استرآبادی، بلا توقف و درنگ در همان شب کدخدایان و معارف استرآباد را در سرای خویش جمع کرده و فرمان قضا جریان را بیرون آورده از فقرات بیم و امید خسروانه ایشان را آگاه و علی الصبّاح با جمیع اهل آن ولایت به دفع آن خان خائن ضلالت آیت روی به راه آوردند. سرای خان ناسزا محّاط آن جمع از جان گذشته آمد و بخت [۲۳۸] از آن مجنون با اجل مقرون برگشته؛ خلاصه به هر نوع که بود، خان و متابعان او را دستان بسته و مسرعی به اردوی معّلی فرستاده در انتظار حکم ثانی نشستند.

شاهنشاه آگاه که در همه جا فضل اله رهروی (۲) بخت فیروزش همراه است، میرزا محمّد یوسف اشرفی مازندرانی نایب مستوفی الممالک را به ضبط اموال و میرزا محمّد خان عرب بسطامی [و] یوز باشی غلامان خاصّه را به آوردن خان نکبت خصال وی)

۱- . ملی: (همیون)

۲- . مجلس: احتمالا (نیروی)

سایر متابعان بدحال او مأمور [کرد] و رایات منصور از منزل علی بلاغ شقّه گشا گشته در روز شنبه ششم شهر رجب المرجّب، چمن نمکه دامغان مضرب خیام ظفر دستور شد.

امیر خان برادر محمّد زمان خان را نیز لطفعلی خان کتول در قلعه ماران دستگیر ساخت و هردو برادر را با متابعان دیگر در چمن نمکه مأمورین حاضر آورده و قهرمان مواخذت به کار سیاست پرداخت. نخست آن دو برادر بدگهر را به شراکت بر فلک آویختند و فرّاشان با فروشان به ضرب چوب سندان کوب ناخنان ایشان را ریختند. در زیر فلک آن دو برادر ریش های یکدیگر را گرفته بر سر و مغز هم می نواختند و ظهور آن خیانت را بر گردن یکدیگر مسجّل می ساختند. پس ازین تنبیه قلیل محمّد زمان خان را لوطیان اردو بازار بر الاغی و ارون سوار و سروبر او را مانند (۱) عروسان زینت و نگار داده و چهر زشتش را آرایشی هفت گانه کرده با اسباب و اوضاع مسخرگی در اردوی ظفر شکوه گردانیدند و بعد از آن هردو برادر به جرم کافر نعمتی از دو دیده نابینا گردیدند.

محمّد حسین آقای (۲) قاجار شامبیاتی و علی مردان و ملک عبد الحسین و مرتضی قلی استرآبادی را که به نظم کار آن ضلالت شعار در آن دیار مشغول کار شیّادی و طرّاری بودند، به حکم شهریار ظفرمند بند از بند جدا نمودند. از غرایب اخبار این که، از قراری که در بدایت کتاب ذکر و ایراد شد، فضلعلی بیک شامبیاتی جدّ این محمد حسین آقارا، نوّاب فتحعلی خان خلد مکان به جرم مخالفت از پای درآورد و ولد فضلعلی مذکور را که جدّ دیگرش بود، محمّد حسین خان مغفور به گناه کفران نعمت مقتول و معدوم کرد. محمّد تقی بیک پدر همین محمّد حسین آقا را سلطان شهید محمّد شاه اوّل- انار الله برهانه- به سبب طغیانی که ورزیده بود، سرگردان بیابان فنا نمود و به لفظ درر نثار چنین فرمود که: این محمد حسین آقا رسد (۳) ولیعهد دولت جاودانی، یعنی نوّاب جهانبانی است. مصداق (الملوك ملهمون) به ثبوت رسید و آن کفران نشان از ضرب تیغ دژخیم روانه درکات نیران گردید.

ایّام شوم طغیان محمّد زمان خان چون بخت منحوسش سیزده روز بود [و] در روز چهاردهم کوکب اقبال شومش روی به زوال نمود. بالجمله سادات رفیع الدّرجاتیب

۱- . ملی: (بر در امانند)

۲- . ملی: (محمد حسین خان آقای)

۳- . رسد: بهره، نصیب

استرآباد در ازاء این صداقت شعاری مورد انواع تفقّدات و صاحب تیول و اقطاع بلانهایات شدند. ایالت استرآباد به ضمیمه ملك آرایی دار المرز مازندران به نوّاب محمّد قلی میرزا عنایت و موکب فیروز از چمن نمکه حرکت کرده در نوزدهم شهر رجب المرجّب، ساحات ارباع میدان، جوق مضرب سرادقات فیروزی آیت گردید.

مصرع:

تا چه زاید بعد ازین از طالع شاهنشهی

ذکر عزیمت اسماعیل خان سردار به صوب هرات به جهت امداد حاجی فیروز الدین میرزای افغان و رجعت از آن سامان

[۲۳۹] ابراهیم خان هزاره که یکی از مفسده جویان خراسان بود، بعد از آن که اسحق خان قرایی بساط موافقت را با خوانین بدآیین برچیده از روی ملاحظه مصلحت وقت به نوّاب شاهزاده محمد ولی میرزا خدمتگزار گردید، ابراهیم خان نیز مثل سایر خوانین از ارض اقدس بیرون آمده در قریه ابدال آباد جام منزل نموده و با حاجی فیروز الدین میرزای والی هرات ابواب مراودات برگشود. [و] حاجی فیروز را ترغیب به تسخیر غوریان کرده بهانه عدم استقلال نوّاب (۱) شاهزاده و مفسدت جویی خوانین را دلایل و براهین مسجل در اتمام این کار به میان آورد و تعهد نمود که هرگاه لشکر افغان به محاصره غوریان آید او نیز با جمعیّت هزاره به امداد آمده، هنگامه ها (۲) آراید. حاجی فیروز الدّین، ملك قاسم میرزای ولد خود را با حاجی آقا خان هراتی وزیر و جمعیّتی از سپاه بر سر غوریان فرستاد و محمد خان ولد اسحق خان قرایی در قلعه غوریان محصور افتاد. به مواضعه پدر بدگهرش، آدمی به قندهار نزد کامران میرزای ولد شاه محمود روانه و قرآنی (۳) ممهور به مهر خود و پدر نزد آن دیوانه گسیل و کامران را (۴) به فسانه سپردن ارض اقدس با جمعیتی کامل به محاصره هرات دلیل شد.

حاجی فیروز بعد از وصول خبر کامران میرزا از کردار سابقه پشیمان و ملك قاسما)

۱- . ملی: (ذات)

۲- . مجلس: (هنگامه را)

۳- . مجلس:+ (نیز)

۴- . ملی:- (را)

ولد خویش را از دور غوریان برداشته معتمدین چند نزد اسماعیل خان سردار روان ساخت و دست امید به دامان توسّل دولت علیّه زده به تمنّای حرکت سردار با لشکری جرارّ به دفع کامران میرزای غدّار پرداخت. حجّت های معتبر به مهر خویش و خوانین افغان ارسال داشت که هرگاه سردار بااقتدار عزم این دیار نماید و دفع شرّ کامران را به طوری که داند مباشر آید، علی العجاله مبلغ پنجاه هزار تومان نقد به صیغه پیشکش داده و مالیات همه ساله را به گردن نهاده سکّه و خطبه به نام نامی شاهنشاه گرامی زنند و خوانند و بعد ازین در میدان مخالفت توسن فسادی نرانند. سردار نامدار با برادران خویش ذو الفقار خان و مطلّب خان و همان جمعیّت رکابی که به همراه داشت، روی به صوب هرات گذاشت.

بعد از ورود به منزل پل نقره، سه فرسخی هرات، معلوم آمد که کامران میرزا در منزل روضه باغ، که سه منزل بالاتر از هرات است اقامت دارد. سردار به عزم تلاقی آن بدکردار بنه و اغروق را در پل نقره نهاده پرچم رایات ظفر را به جانب اردوی کامران میرزا تاب داد. پس از وصول سردار به منزل پل مالان که یک منزل فراتر از هرات است، کامران آن سیل بلا را به آن جانب شتابان دید و به مشورت خوانین افغان مصلحت در درنگ ندیده به صوب قندهار برگردید. نصیر خان هزاره قولّلر آقاسی خود را به معذرت نزد سردار فرستاده و عزیمت خود را محض دشمنی با حاجی فیروز به قلم داد و به توسط نامه دوستانه، زبان به عذرخواهی برگشاد. بالجمله حاجی فیروز الدین به عهد خویش وفا کرد و ذو الفقار خان برادر سردار را به شهر برده ادای تنخواه پیشکش را با سایر تعارفات و ملزومات با سردار و همراهان به عمل آورد. سردار بااقتدار در اواسط شهر رجب المرجب مظفّرا منصورا وارد ارض اقدس گردید و این خبر در اوایل شهر شعبان المعظّم در چمن سلطان چوق به عرض (۱) دارای دادگر رسید و موجب خوشنودی [۲۴۰] گردید.

لمؤلفه:

چاکری از باب سلطان باج هندستان ستاندبنده [ای] از جیش خاقان مرز کالنجر گرفت ض)

۱- . مجلس: (عوض)

ذکر ورود نوّاب شاهزادگان

محمد ولی میرزا و حسن علی میرزا (۱) به اردوی همایون و مراجعت ثانی ایشان به خراسان و طهران

در اوقاتی که اسحق خان قرایی ولد خود حسین علی خان را به دار الخلافه فرستاد، یکی از جمله مطالب این بود که: به سبب وحشتی که فی مابین خوانین خراسان و نوّاب شاهزاده محمّد ولی میرزا واقع شده، دیگر سلوک ایشان با یکدیگر ممتنع است. هر گاه شاهزاده [ای] دیگر (۲) به ایالت معیّن و نوّاب معزّی الیه احضار به دربار مینوون گردد، امور خراسان قرین نظامی تازه و خوانین کلّا مصدر خدمات بی اندازه خواهند شد.

درین اوقات نیز این حدیث را با سردار دامغانی به میان آورده به هر طریق که بود، سردار را نیز درین معنی با خود شریک نمود.

شاهنشاه آگاه بنا بر تصدیق سردار و اتمام حجّت بر اشرار، نوّاب محمّد ولی میرزا را از خراسان و حضرت حسن علی میرزا را از طهران به اردوی فیروزی نشان احضار فرمود؛ مقصود این بود که هرگاه مصلحت دولت اقتضا نماید، ایالت آن دو ملک را (۳) میان آن دو ملک زاده تبدیل فرماید.

شاهزادگان نامدار هریک به چاپاری روانه و در چمن میدان چوق شرفیاب رکاب خسرو یگانه شدند. صاحبقران معّظم را در باب این معامله و مبادله تردیدی بود، لهذا این حکم را محوّل به استخاره از کلام اللّه مجید فرمود: فعل تبدیل بدو ترک آن خوب آمد و نوّاب محمّد ولی میرزا به رجعت ارض اقدس، هم آغوش شاهد مطلوب [شد]. جناب معتمد الدّوله میرزا عبد الوّهاب منشی الممالک به جهت استمالت خوانین طاغی در رکاب نوّاب شاهزاده روان شد و فرج الله خان افشار نسقچی باشی به سبب رسانیدن مواجب و علوفه سپاه ظفر پناه به آن سامان شتابان آمد. ایالت دار العباده یزد ضمیمه فرمانروایی دار الخلافه و بسطام [گشت] و نوّاب حسن علی میرزا از ظهور این مکارم سینه در مراجعت دار الخلافه شادکام گردید.ر)

۱- . ملی: (حسین علی میرزا)؛ با توجه به متن اکسیر التواریخ، حسن علی میرزا، درست است.

۲- . ملی:- (دیگر)

۳- . مجلس:+ (در)

ذکر مأموریّت سپاه به تنبیه ترکمانان و رجعت موکب اعلی به دار الخلافه طهران

چون طوایف ترکمانان یموت و کوکلان به سبب موافقت با خواجه کاشغری و محمد زمان خان نادان مستحقّ تنبیه و تأدیب فراوان بودند، لهذا از موکب اعلی، اللّهیار خان دولوی سالاربار و حاجی رضا قلی خان قاجار و عیسی خان دامغانی امیر آخور (۱) و غلام پیشخدمت باشی دربار جهان مدار و جمعی دیگر از سرداران نامدار با فوجی از غازیان شیرشکار اعمّ از پیاده و سوار با زنبورک خانه صاعقه بار روی به دشت گرگان نمودند (۲). ظهیر الدوله محمد قاسم خان قاجار و فرج اللّه خان افشار و یوسف خان سپهدار که از قرار تذکار در چمن کالپوش اقامت داشتند، برحسب امر همایون با جمعیّت خود در جایی معیّن به امرای مأموره ملحق گشتند و همّت بر تدمیر آن قوم بی باک گماشتند.

جماعت بدعاقبت ترکمان به سبب طول اقامت امرا و سپاه در چمن کالپوش و توقّف موکب اعلی در میدان چوق مظنّه دستبردی کرده و قبل از وقت احتیاط کار خود را به عمل آورده اهل و عیال و احمال و اثقال خود را به سمت سقناقات صعب المسالک رانده و مردان ایشان جریده و سبای در آن حوالی و حواشی مانده بودند. چون طلیعه رایات منصور را از دور دیدند، به جنگ [و] گریز [۲۴۱] خود را پس کشیدند. منظور ایشان آن بود که سپاه مظفّر را ازین حیله مستنکر پیشتر برده تا در جایی که از آب و آبادانی دور باشد، منزل سازند و خود با اطمینانی کامل به حصول کام دل پردازند. سرداران لشکر قیامت حشر خدعه آن (۳) جماعت بدگهر را یافتند و صحیحا سالما روی از آن سامان برتافتند. تنبیه آن طایفه موقوف به وقتی دیگر شد و وقوع این واقعه محوّل به تأثیرات قضا و قدر آمد.

بالجمله موکب اعلی در بیست و ششم شهر شعبان المعظم از چمن میدان چوقن)

۱- . کسی که به امور اصطبل قیام کند؛ و میر آخور باشی امیر الامراء بود (معین). امیر آخور باشی در عهد صفوی و سلاطین افشار وزند و قاجار مقام رسمی بود که (مسئول اداره امور موکب سلطان به شمار) می آمد. (ر. ك: سازمان اداری حکومت صفوی، ص ۹۴).

۲- . ملی: (نهادند)

۳- . ملّی: (خدعه دان)

حرکت کرد و چندی در منزل علی بلاغ دامغان و ییلاقات فیروزکوه و لاریجان و نوا به صید و شکار و تماشای مرغزار و انهار به سر برده در اواخر شهر رمضان المبارک در ساعتی سعد (۱) نزول موکب اجلال به دار الخلافه بی زوال دست داد.

[مصرا]ع:

دولت معین و بخت مساعد ستاره یار

ذکر سور پر سرور نوّاب شاهزادگان امام

میرزای (۲) سرکشیکچی باشی دربار گیتی مدار و ایلخانی ایل جلیل قاجار و محمد رضا میرزای عالی مقدار و غیره

صد شکر که ایوان کیان جای سرور است ابنای ملک را که آرایش سور است بعد از مراجعت از سفر فیروزی اثر که شاهنشاه مظفّر را از تنبیه دشمنان و تنظیم مهامّ ممالک محروسه ایران آسایشی دست داد و از هر طرف ابواب بهجت و کامرانی بر چهره اولیای دولت جاوید مبانی برگشاد، رای ممالک آرا به آرایش سور با سرور چهار نفر از ملک زادگان که عبارت از نوّاب امام ویردی میرزای ایلخانی ایل جلیل قاجار و سرکشیکچی باشی دربار جهان مدار و نوّاب محمد رضا میرزا و حیدر قلی میرزا و محمود میرزاست، مصمّم آمد. شاهزادگان خجسته خصال از شرق و غرب و جنوب و شمال و امرا و سران نامدار از هر ناحیت و دیار با اسباب و اوضاع بسیار (۳) از ملزومات این عیش بهجت آثار برحسب احضار به دربار کیوان مدار روی آوردند و ارباب اطراب (۴) شاهراه درگاه مجرّه مآب را قدم از سر کردند به حکم محکم خدیو آفاق، اسواق کهکشان مساق و میادین سپهر آیین را از آرایش دبایج (۵) چینی و رومی و نصب مرایای (۶) روسی و فرنگی و سایر اسباب عیش، رشک نگارخانه چین ساختند و در مدّت هفت شبانروز کارپردازان این عیش فیروز به انجام کار پرداختند. غبار ملالت از صفحه خاطرها

۱- . ملی: (شد)

۲- . ملی:- (میرزا)

۳- . ملی: (زیاد)

۴- . ملی: (از باب اطراف)

۵- . جمع دیباج به معنای نوعی پارچه ابریشمی رنگین؛ مجلس: (وبانچ)

۶- . آینه ها

پیر و جوان برخاسته (۱) شد و دامان آمال غنی و فقیر از زرافشانی دست کان پیوست صاحبقران عرش نظیر مشحون از خواسته های ناخواسته [گردید].

صبیّه مرضیّه (۲) مرحوم حسین قلی خان به نام نامی شاهزاده محمّد رضا میرزا و دو صبیّه محمّد خان قوانلوی قاجار ایروانی از همسری نوّاب امام ویردی میرزای ایلخانی و محمود میرزا فرق اعتبار قرین (۳) فرقد و صبیّه مهر علی خان (۴) بنی عمّ مخطوبه نوّاب حیدر قلی میرزای آسمان مسند بود. در شبی فیروز و ساعتی فیروزتر از روز نوروز چهار برجیس سعادت اندوز را با چهار زهره زهرای آسمان جلالت بر وفق شریعت غرّا شاهد مواصلت دست داد و زهره رامشگر بر فراز چرخ اخضر به جهت تهنیت این سور بهجت سیر، لب به تغنّی (۵) برگشاد. علی الصّباح پیشکش های شایان به مبارکی این عیش مسرت نشان از پیشگاه حضور خاقان عدالت ارکان گذشت و هر صاحب [۲۴۲] شوکتی از فیض همّت دست (۶) بحر خاصیّت به احسان خلاع زرتار قرین انواع عزّت و افتخار گشت.

شاهزادگان و امرا هریک به محل ایالت شتافتند و ارباب اطراب نیز به انعام و احسان بی حساب اذن مراجعت یافتند.

لمؤلّفه:

تا هست تخت آسمان بخت ملك برپا بودهر روز در دوران او صد عیش پابرجا بود

ذکر ورود

هنری الس (۷) سفیر دولت انگریز به جهت تغییر چند فقره از فصول عهدنامه به درگاه معدلت آمیز

عهدنامه [ای] که فی مابین اولیای دولت ابد مدّت یا سرگور اوزلی بارونت ایلچی دولت بهیّه انگریز در سنه یکهزار و دویست و بیست و شش بسته شد، پس از آن که ملحوظ کارپردازان آن شوکت سنیّه افتاد، بنابر ملاحظات چند، دو فصل از آن را چنانت.

۱- . ملی: (برخواسته)

۲- . ملی:- (مرضیّه)

۳- . مجلس: فرق

۴- . مجلس: (مهرخان)

۵- . ملی: (به مغنی)

۶- . ملی:- (دست)

۷- . در متن رسمی عهدنامه مفصل ۱۲۲۹ ه. ق، عالیجاه هنری الیس آمده است.

مصلحت دیدند که تغییر یافته، معتمدی به جهت آن تغییر به دربار دولت شتابد؛ لهذا فی الفور هنری الس نام که جوانی دانا و در انجام مهمّات معظمه توانا بود، از راه اسلامبول به چاپاری به دربار این شوکت سنیّه فرستادند و خطّ وکالت در تغییر فصول مزبوره را به دست او دادند. مشار الیه در اواخر شهر ذی قعده الحرام سنه یکهزار و دویست و بیست و نه وارد (۱) دار الخلافه طهران و پس از دو روز آسودگی شرفیاب حضور معدلت ارکان گردید. با امینان دولت قاهره عهدنامه مزبور را بر وفق معهود و منظور در مجالس متعدّده (۲) نشستند و به صلاح یکدیگر بستند. از آن دو فصل، یکی فصل ولیعهدی مقیّد به اسم بود که بنابر ملاحظات چند مصلحت در آن دیدند که ولیعهد مطلق نوشته شود؛ دیگری فصل دویست هزار تومان وجه امدادی بود که قبل از ظهور صلح دولتین ایران و روس چنان قید شده بود (۳) که در هنگام جنگ همه ساله داده باشند، بعد از ظهور مصالحه به این نوع تغییر داده شد که اگر بعد ازین از طرف روسیه سبقت در جنگ بشود، دولت انگریز کما فی السّابق وجه مزبور را همه ساله کارسازی نمایند و هرگاه سبقت از جانب این دولت علیّه باشد، تنخواه داده نشود. چون مقصود از سبقت، تجاوز از خاک خود نمودن است، بنابرآن از قراری که در فصل چهارم عهدنامه مبارکه ایراد شده و به نظر می رسد باید در تشخیص خاک ایران و روس ایلچیان و وکلای دولت انگریز و دخیل (۴) بوده تا در هنگام ظهور مجادله سبقت را مشخّص نموده باشند. عهدنامه مبارکه را نخستین نموده و وکلا طرفین مهر نموده و خطّ گذاشته به یکدیگر سپردند و صورت آن، این است:

صورت عهدنامه دولتین ایران و انگریز که سرگور اوزلی بارونت از ابتدا بسته و به سبب تغییر دو فصل که تغییر یافته مسترالس در ثانی بهم پیوسته است الحمد للّه الکافی الوافی

امّا بعد (۵) این خجسته اوراق دسته گلی است که از گلزار بی خار وفاق رسته و بهد)

۱- . ملی: (از)

۲- . مجلس: (متعدد)

۳- . ملی:- (بود)

۴- . ملی: (و قبل)

۵- . ملی:- (اما بعد)

دست اتفاق وکلاء حضرتین بهیّتین به رسم عهدنامه مفصّل بر طبق ما صدق و خلود پیوسته می گردد. چون قبل ازین که عالی جاه زبده السّفراء سر هرفردجنس (۱) بارونت از جانب دولت بهیه انگریز به جهت تمهید مقدمات یکجهتی دولتین علیّتین وارد دربار سپهر اقتدار شهریاری شده بود، عهدنامه مجملی فی مابین وکلاء دولت علیّه ایران جناب میرزا محمّد شفیع صدراعظم بالقابه و حاجی محمّد حسین خان مستوفی الممالک (۲) دیوان معظّم باوصافه با مشار الیه که وکیل [۲۴۳] و سفیر دولت بهیّه انگریز بود، به شروط چند که تبیین و تعیین آن به عهدنامه مفصّل رجوع شده مرقوم گردیده بود و عهدنامه مزبوره علی شرایطها به تصدیق و امضای دولت بهیّه انگلتره مصدّق و ممضی آمد. بعد که عالیجاه سر گور اوزلی بارونت بالقابه ایلچی بزرگ دولت مزبور برای اتمام عهود و انجام مقصود حضرتین شرفیاب التزام درگاه خلایق پناه پادشاهی گردید، از جانب آن فرخنده دولت وکیل و کفیل در باب یک جهتی بوده وکلای آن همایون حضرت قاهره به صلاح و صوابدید مشار الیه عهدنامه مفصّله مشتمله بر عهود و شروط معیّنه مرقوم و مشروح ساخته بعد از آن که عهدنامه یک جهتی و اتّحاد مزبور منظور دولت بهیّه انگلتره گردیده بود، چند فصل از آن را با تغییرات چند به مقتضای مراسم یک جهتی و اتّحاد دولتین علیّتین انسب دانسته عالیجاه هنری الس را روانه و در طیّ نامه [ای] دوستانه خواهشمند تغییرات مزبوره گردید، لهذا مجدّدا جناب صدر معزّی الیه و نایب الوزاره).

۱- . در نسخه ملی اشتباه آمده، سرهرفردجنس صحیح است.

۲- . مستوفی در لغت به معنای کسی است که عواید مالیاتی را حساب می کند. معین در توضیح این لغت از احمد هرمزد نقل می کند که تا قبل از دوره مظفر الدین شاه در رشته مالیه معمولا یک مستوفی و یک سردفتردار بود. مستوفی کارش این بود که حساب یک ولایت را می رسید. (مثلا ولایت همدان در وزارت مالیه یک مستوفی داشته). معاون مستوفی را سررشته دار می گفتند. برای ولایات از طرف دفتر استیفاء مرکز مستوفیان خوش نام و درستکار انتخاب می شدند. مستوفیان مذکور کتابچه دستور العمل هر ایالت و ولایتی را از روی دفترهای جزء، جمع و بنابر وضع موجود، می نوشتند. این کتابچه به مهر و ثبت کلیه مستوفیان ذی نظر، وزیر دفتر، وزیر لشکر، وزیر وظائف، وزیر بقایا، صدراعظم و صحه و مهر پادشاه می رسید. امّا مینورسکی در سازمان اداری حکومت صفوی می نویسد: مستوفی الممالک انتصاب کلیه مستوفیان را تحت نظارت داشت و دستور العمل برای مأموران یا عمال مالی مقیم ولایات می نوشت و تحت نظر وزیر اعظم به کار مشغول بود و شخصا وزیر دارایی محسوب می گردید. (سازمان اداری حکومت صفوی، ص ۹۸- ۱۰۱).

میرزا بزرگ قایم مقام و معتمد الدّوله میرزا عبد الوّهاب منشی الممالک و وکلاء دولت علیّه ایران با عالیجاه مستر موریه بالقابه ایلچی جدید دولت بهیّه انگلتره و عالیجاه مشار الیه شروع در تفصیل شروط و عهود کرده مقاصد معاهده میمونه از قراری است که بعد از تغییرات مزبوره در فصول یازده گانه لاحقه شرح داده خواهد شد و امور متعلقه به تجارات و معاملات مملکتین از قراری است که در عهدنامه تجارتنامه جداگانه لاحقه شرح داده خواهد شد.

فصل اوّل: اولیای دولت علیّه ایران بر خود لازم داشتند که از تاریخ این عهدنامه فیروز هر عهد و شرطی که به هریک از دولت های فرنگ که با دولت بهیّه انگلتره در حالت نزاع و دشمنی باید باشد، بسته اند (۱)، باطل و ساقط دانند و لشکر سایر فرنگیان را از حدود متعلقه به خاک ایران، راه عبور به طرف هندوستان و سمت بنادر هند ندهند و احدی ازین طوایف را که قصد هندوستان و دشمنی با دولت بهیّه انگلتره است نگذارند که داخل مملکت ایران، شود و اگر طوایف مزبور خواهند که از راه خوارزم یا تاتارستان و بخارا و سمرقند و غیره عبور به مملکت هند نمایند، شاهنشاه ایران حتّی المقدور پادشاهان و والیان و اعیان آن ممالک را مانع شوند و از راه دادن طوایف مزبور بازدارند، خواه از راه تخویف و تشدید (۲)، خواه از روی رفق و مدارا.

فصل دوّیم: چون این عهد خجسته که در میان دو دولت ابد مدّت به دست راستی و صدق بسته آمد، امید چنانست که به خواست خدای یگانه از هرگونه تغییر و تبدیل مصون و روزبه روز ملزومات و مقتضیّات یک جهتی و یگانگی در میانه افزون و پیوند مواحدت و موافقت در میان این دو پادشاه جم جاه فلک دستگاه و ولیعهد و فرزندان و احفاد و امجاد ایشان و وزرا و امرا و ولات (۳) و حکّام ولایات و سرحدّات مملکتین ابدالآباد برقرار و استوار باشد. پادشاه والاجاه انگریز قرار داد می نماید که اگر بر سر امور داخله ایران فی مابین شاهزادگان یا امرا و سردارها مناقشتی روی دهد، دولت بهیّه انگریز را در آن میان کاری نیست تا شاه وقت خواهش نماید و احیانا اگر احدی از مشارالیهم ولایتی و (۴) جایی [۲۴۴] از خاک متعلّقه ایران را به آن دولت بهیّه بدهند که به ازاء)

۱- . ملی: (باید بستاند)

۲- . مجلس: (تهدید)

۳- . ملی: (ولایت)

۴- . مجلس: (یا)

آن کمک (۱) و اعانتی نمایند، هرگز اولیای بهیّه دولت انگریز به (۲) زیان [ایران] اقبال نکرده پیرامون آن نخواهند گشت و دخل و تصرّف در ممالک متعلّقه به ایران هرگز نخواهند کرد.

فصل سیّم: مقصود کلّی ازین عهدنامه آنست که دو دولت قوی شوکت از جانبین امداد و کمک به یکدیگر نمایند، به شرطی که دشمنان در نزاع و جدال سبقت نمایند و منظور این است که از امداد جانبین به یکدیگر هردو دولت قوی و مستحکم گردند. این عهدنامه محض از برای رفع سبقت نمودن دشمنان در نزاع و جدال استقرار پذیرفته است و مراد از سبقت، تجاوز نمودن از خاک متعلّقه به خود و قصد ملک خارج از ملک خود کردن است و خاک متعلّقه به هریک از دولتین ایران و روس از قراری است که به اطلاع وکلا دولتین ایران و انگلتره و دولت روس بعد ازین مشخّص و معیّن گردد.

فصل چهارم: چون در یک فصل از فصول عهدنامه مجمله که فی مابین دولتین علیّتین بسته شده قرارداد چنین است که، اگر طایفه [ای] از طوایف فرنگیان به ممالک ایران به عزم دشمنی بیایند و دولت علیّه ایران از دولت بهیّه انگریز خواهش امداد نمایند، فرمانفرمای هند از جانب دولت بهیّه انگریز خواهش مزبور را به عمل آورند و لشکر به قدر و خواهش با سردار و اساس جنگ از سمت هندوستان به ایران بفرستند و اگر فرستادگان لشکر امکان نداشته باشد، به عوض آن از جانب دولت بهیّه انگریز مبلغی وجه نقد که قدر آن در عهدنامه مفصّله که من بعد فی مابین دولتین قویمتین بسته می شود، معیّن خواهد شد. الحال مقرّر است که مبلغ و مقدار آن دویست هزار تومان سالیانه خواهد بود. اگر دولت علیّه ایران قصد ملکی خارج از خاک خود نموده در نزاع جنگ سبقت با طایفه [ای] از طوایف فرنگستان نمایند، امداد مذکور از جانب دولت بهیّه انگریز داده نخواهد شد و چون وجوه نقد مذکور برای نگاهداشتن قشون است، ایلچی دولت بهیّه انگریز را لازم است که از رسیدن آن به قشون، مستحضر و خاطر جمع شود (۳) و بداند که در خدمات مرجوعه صرف می شود.

فصل پنجم: هرگاه اولیای دولت علیّه ایران خواهند که برای تعلیم و تعلّم نظامد)

۱- . ملی: (کومک)

۲- . مجلس:+ (این)

۳- . ملی: (مستحضره خواطر جمع شوند)

فرنگ معلّم به ایران بیاورند، مختارند که از مملکتی از ممالک فرنگ که با دولت بهیّه انگلتره نزاع و جدال نداشته باشند معلّم بگیرند.

فصل ششم: اگر کسی از طوایف فرنگ که در حالت مصالحه با دولت بهیّه انگریز می باشند، نزاع و جدال با دولت علیّه ایران نمایند، پادشاه والاجاه انگلستان کمال سعی و دقّت نمایند که فی مابین دولت علیّه ایران و آن طایفه صلح واقع گردد و اگر این سعی به جای نیفتد، پادشاه ذی جاه انگلستان به طریقی که مرقوم شده از مملکت هند عسکر و سپاه به کمک ایران مأمور کند یا آن که دویست هزار تومان مقرّره را برای خرج عساکر و سپاه و غیره کارسازی دولت علیّه ایران نمایند و این اعانت و امداد مادام که جنگ فی مابین دولت علیّه ایران و آن طایفه باشد و اولیای دولت علیه ایران صلح ننمایند، مضایقه ننمایند.

فصل هفتم: چون قرارداد مملکت ایران این است که مواجب قشون شش ماه به شش [ماه] داده می شود، قرارداد تنخواهی که به عوض عساکر از دولت بهیّه انگریز داده می شود چنین شد که تنخواه مزبور را ایلچی آن دولت بهیّه هرچه ممکن شود زود [۲۴۵] تر و پیشتر مهم سازی نماید.

فصل هشتم: هرگاه طایفه افاغنه را با دولت بهیّه انگریز نزاع و جدالی باشد، اولیای دولت علیه ایران ازین طرف لشکر تعیین کرده به قسمی که مصلحت دولتین باشد به دولت بهیّه انگریز امداد و اعانت نمایند و وجه اخراجات آن را از دولت بهیّه انگریز بگیرند از قراری که اولیای دولتین قطع و فصل نمایند.

فصل نهم: اگر جنگ و نزاعی فی مابین دولت علیه ایران و افغان اتّفاق افتد، اولیای دولت بهیّه انگریز را در آن میان کاری نیست و به هیچ طرف کمک و امدادی نخواهند کرد، مگر این که به خواهش طرفین واسطه صلح گردند.

فصل دهم: اگر از روسای ایران کسی بخواهد دشمنی کند و یاغی بشود و فرار به ولایت انگریز نماید، به محض اشارت امنای دولت علیّه ایران، آن کس را از ولایات مزبور بیرون نمایند و اگر بیرون نرود، او را گرفته روانه ایران کنند و در صورتی که پیش از رسیدن آن کس به ولایات مزبوره، اشاره از امنای دولت ایران درباره او به حاکم آن حدود برسد، آن کس را رخصت فرود آمدن ندهند و بعد از ممانعت اگر آن کس فرود آید، او را

گرفته روانه ایران نمایند و همچنین از جانب دولتین معلوم است که شرایط این فصل مذکور از طرفین استقرار پذیرفته [است].

فصل یازدهم: اگر در بحر العجم (۱) دولت علیّه ایران را امدادی ضرور شود، از دولت بهیّه انگریز به شرط امکان و فراغ بال، کشتی جنگ و قشون بدهند و اخراجات آن را موافق برآورد آن وقت قطع و فصل نموده بازیافت نمایند و کشتی های مزبور بر آن خورها و لنگرگاه ها عبور کند که امنای دولت علیّه (۲) ایران نشان می دهند و از جاهای دیگر بی رخصت و ضرورتی عبور نکنند.

خاتمه ما که وکلا حضرتین علیّتین می باشیم، این عهدنامه مفصّله را که سابقا فی مابین وکلای دولتین علیّتین به فصول دوازده گانه نگارش یافته، حال به تغییرات چند که منافی دوستی و یک جهتی دولتین بهیّتین نبود و به صلاح حضرتین انسب می نمود، در فصول یازده گانه تعیین و تقریر و تحریر کرده دستخط و مهر گذاشتیم به تاریخ بیست و پنجم ماه نومبر (۳) سنه یکهزار و هشتصد و چهارده عیسوی مطابق دوازدهم شهر ذی حجّه الحرام سنه یکهزار و دویست و بیست و نه هجری مصطفویّه- علی هاجرها السّلام و التحیّه- تحریرا فی دار الخلافه طهران (۴)- صانها اللّه تعالی عن طوارق الحدثان و السلام و الاکرام.

ذکر ورود فرستادگان اطراف و فرستادگانی که به اطراف مأمور شدند و سایر اوضاع اتّفاقیّه

در وقایع سنه ماضیه ذکر شد که حضرت میرزا محمّد رضای قزوینی منشی دیوان اعلی به جهت تشیید بنیان موافقت به سفارت دولت عثمانی مأمور آمد. بعد از ورودت.

۱- . منظور از بحر العجم یا بحر فارس، خلیج فارس است.

۲- . ملّی: (علیه)

۳- . ملی: (نوینر)

۴- . ملی: (دار العلم شیراز) با توجه به ورود الس به تهران که مولف در ابتدای مطلب آورده است، دار العلم شیراز غلط و دار الخلافه طهران صحیح است. علاوه بر آن در نسخه مجلس، (دار الخلافه طهران) آمده است.

مشار الیه به دار الملک اسلامبول، کمال عزّت و احترام از آن دولت با احتشام نسبت به او مبذول افتاد. بعد از آن که مطالب مقرّره که در وقایع سفارت سفرای روم ایراد شد، صورت انجام یافت، مقضیّ المرام به دربار دولت خداداد شتافت [و] در اواخر شهر ذی حجّه الحرام همین سنه وارد در دار الخلافه طهران و مطالب سفارت خود را معروض رای عالم آرا داشته مورد تفقّدات فراوان آمد. در خلال این احوال احمد چلبی باب العرب از جانب اسعد پاشای وزیر دار السلام بغداد با عریضه ارادت فریضه و پیشکش همه ساله وارد تختگاه دولت و بعد از گذرانیدن عریضه و پیشکش و دریافت انعامات [۲۴۶] و احسانات دلکش رخصت انصراف به آن ناحیت یافت.

در بدایت این سال خجسته فال انجسوف نامی گرجی از جانب ینارال نیکولای ردیشچوف (۱) سردار روسیه به همراهی حاجی میرزا ابو الحسن خان به جهت مبارکی و تهنیت مصالحه میمونه به درگاه آسمان شأن وارد و سردار مشار الیه مراتب شکرگزاری و امتنان خود را از ظهور معاهده مبارکه و اهتمامی که در آن کار به عمل آورده بود، عرضه داشت پیشگاه حضور معدلت فواید داشته پیشکشی فراخور احوال خویش نیز انفاذ درگاه معدلت کیش نمود. از طرف قرین الشّرف همایون، نصر اللّه خان نوری غلام پیشخدمت خاصّه به جهت بروز التفات درباره سردار مزبور به همراهی فرستاده مذکور روانه تفلیس و یک دست خلعت آفتاب طلعت و یک راس اسب صرصر علامت و یک قبضه شمشیر هندی میلاد و یک قطعه نشان مرصّع شیر و خورشید که خاصّه دولت ایران و التفات ملوکانه را ترجمانست، مصحوب او به انعام سردار مشار الیه فرستاده شد.

پس از رجعت نصر اللّه خان مجدّدا سردار روسیه به جهت شکر این موهبت عظمی بولکونوک پالاوانیچ نام وزیر و مباشر امور عسکر را با پیشکشی فزون از مر به درگاه فلک فرّ فرستاده و زبان به شکرگزاری التفات خسرو زمان برگشاد. هریک ازین دو فرستاده که به فاصله شرفیاب شدند، از احسان خسروانه- علی قدر مراتبهم- بهره یاب آمدند و پا به ساحت ایاب زدند.

هنری الس وکیل دولت بهیّه انگریز نیز پس از اتمام عهدنامه مبارکه به صوبد.

۱- . ژنرال لیدنانه نیکولای ردیشخوف سپاردنی الک که عهدنامه گلستان را از جانب روسیه تزاری امضا نمود.

مملکت انگلتره شتافت و روز یکشنبه بیست و سیمّ شهر محرّم الحرام سنه یکهزار و دویست و سی حاجی آقا خان وزیر حاجی فیروز الدّین میرزای والی هرات و ابراهیم خان هزاره و بیگلر بیگی هزاره جات به شرف آستان بوسی مشرّف و وزیر مزبور پیشکش موفور از جانب والی مذکور گذرانیده از نوازشات نامحصور قرین انواع عزّت و شرف آمد. منظور فیروز الدّین میرزا از فرستادن وزیر دانا اوّل این بود که، معذرت جسارت (۱) عزیمت غوریان را بخواهد و ثانی، شکایت از تعدّیات شاه محمود و استدعای حمایت از جانب دولت ابدارکان نماید.

خلاصه حاجی آقا خان چندی در دربار خلافت متوقّف و در دویم شهر ربیع الاوّل سنه مزبور به اتفاق حضرت میرزا محمد صادق وقایع نگار مروزی به صوب هرات متصرف شد. [وی] التفات های بی کران در ایّام توقف دیده خلاع فاخره به افتخار جناب فیروز الدّین میرزا مصحوب حضرت وقایع نگار عنایت گردید.

ابراهیم خان هزاره به سبب فتنه و فسادی که در باب غوریان نموده بود، مأمور به توقّف دار الخلافه آمده امارت طایفه مزبوره برحسب فرمان اعلی به آزاد خان ولد محمّد خان هزاره مفوّض شد. هم در آن اوقات جمعی از معارف ایل جلیل قاجار و برخی از اهالی استرآباد از تعدّیات میرزا رضی حمزه کلایی مازندرانی وزیر نوّاب محمّد قلی میرزای ملك آرای دار المرز طبرستانات به دربار عرش آیات به عرض شکایات آمدند و برحسب امر اعلی مهدی قلی خان دولوی قاجار را که از (۲) حکومت بندر ابوشهر معزول و به خدمت رکاب مشغول بود به ایالت آن ولایت بردند.

ذکر جسارت جناب حاجی

ملا محمد زنجانی در خسارت (۳) [به] ارامنه متوقفین دار الخلافه طهران و خرابی کلیسای ایشان و اخراج شدن از آن سامان

[۲۴۷] طلّاب علومی که بهره از ادراك روحانی ندارند و به سبب شهرت در میانت)

۱- . ملی: (شارب)

۲- . ملی:- (از)

۳- . ملی: (جسارت)

عوام کالانعام و اخذ مال مردم از حلال و حرام همّت به تحصیل مقدّمات می گمارند، پس از آن که در یک سفر عتبات (۱) یا دار السّلطنه اصفهان صرف و نحوی ناقص دیدند و چهار مسئله از روی کتاب شرایع در باب آداب وضو و نماز و حیض و نفاس برگزیدند، فی الفور علم پیشوایی برپا می نمایند و نمازهای مردم را به گردن گرفته سجّاده ریا و سالوس می گشایند. در حضور خواص از مجتهدین و ارباب معرفت و یقین یارای دم زدن ندارند ولی در مجمع عوام، خود را اعلم از جمیع خاص و عام می شمارند. در بدایت کار دست به امر عظیمی زنند که موجب شهرت آید و هریک از عوام کالانعام در ستایش ایشان محفل ها آراید. مقصود ازین تحقیق، داستان جسارت حاجی ملا محمد زنجانی پیشنماز در دار الخلافه طهران است و کلک سخن سرا احوال او را بدین نمط رطب اللسان:

مشار الیه جوانی بود از اواسط النّاس ولایت زنجان و چندی به هوای تقاضای جوانی در دار السّلطنه اصفهان با طلّاب هر سامان زانوزن و همدستان. از جمعی ثقات استماع شد که وقتی طلّاب مازندرانی و رشتی در مدرسه مادر شاه اصفهان از حسد الفت با آن جوان، دعوایی کرده شخص رشتی گوش (۲) طلبه مازندرانی را به دندان خایید و تا برهانی صاحب گوش را در دست نباشد، گوش او را به حلق فرو برده دم درکشید.

بالجمله پس از آن که قلیلی از مقدّمات صرف و نحو و علم فقه را ورزید، به دار الخلافه طهران آمده ساکن گردید. در ایّامی که مسجد جدید البنای سلطانی که قریب به اتمام بود، مشار الیه چند نفر از اتراک خمسه و آذربایجان و غیره جمع کرد و در زاویه [ای] از زوایای مسجد سلطانی پیشوایی می نمود. به سبب استعمال ردا و عصا و انداختن تحت الحنک ریا، رفته رفته مریدان بی معرفت پیرامان (۳) بر دور او جمع آمدند و بزم عوام فریبی را پروانه شمع شدند. بهانه [ای] می خواست که خود را معروف اولیای دولت علیّه سازد، بلکه به این وسیله به اخذ مال (۴) مردم بپردازد. از اتّفاقات، در اواخر شهر محرم الحرام شخصی از رنود بازاری خود را از شراب خلّاری سرمست ساخت و در معبری از معابر با جناب آخوند به کار عربده پرداخت. آخوند را از جسارت آن دیوانه، بهانه به دست افتاد و با جمعی از مریدان جانانه روی به خرابی کلیسای ارامنه نهاد، غافلل)

۱- . مجلس:+ (عالیات)

۲- . ملی: (گوشش)

۳- . پیرامون؛ مجلس: (بیرایان)

۴- . مجلس: (اموال)

از این که پادشاه مغفور شاه عباس ماضـی صـفوی به جهت اطمینان خاطر (۱) اهالی روم و فرنگ (۲) و تشیید بنیان موافقت با دولت هـای ایشان، در هریک از ولایات ایران جماعت گرج و ارمن را آورده ساکن ساخت و از ترتیب کلیساهای دار السّـلطنه اصـفهان و آذربایجـان و غیره به اطمینـان خاطر دول عیسویه پرداخت. علاوه برین آن طایفه از اهل جزیه انـد و موافق شـریعت حضرت رسالت پناهی، اذیّت اهل جزیه حرام است. جناب آخوند علی الصبّاح به کنایس (۳) آن جماعت رفته خم های شراب را سرنگون کرد و در اسباب عشرت و مایحتاج آن جمـاعت پریشانی و شکست آورد بعضـی از اماکن آنها را به تیشه سـتم خراب و به اعتقاد خود بر آبروی شریعت افزود.

کارگزاران نوّاب حسن علی میرزا حکمروای دار الخلافه وقتی آگاه شدند که کار از کار گذشـته و امر دیگرگون گشته است. چون آخوند در سـلک [۲۴۸] طلّاب بود و اذیّت او خلاـف رسم و آداب می نمود، لهـذا حسب الامـر الاـعلی تنبیه آخونـد به اخراج از بلد محوّل و با اهل و عیال از دار الخلافه بیرون رفته مشغول شغل اوّل شد.

سفرای دول عیسوی که در دربار دولت خسـروی بودنـد، از ظهور این عـدالت شادمانی ها نمودند و هریک مراتب مزبور را به دولت خود اعلام داشته، جمیع پادشاهان فرنگ ظهور این حمایت را از فرط دوستی و موافقت پنداشته، همّت بر اظهار امتنان و شکرگزاری گماشـتند. غرامت خرابی و مرتکبین بازیافت و تسـلیم ارامنه گردیـد و این نیز موجب ازدیاد امتنان سـفرای عیسویّه آمد.

وقتی هم جناب شـیخ محمّـد جعفر نجفی در دار العلم شـیراز این عمل را کرد و در خرابی خرابات و شـکست خمخانه جات و منع موذنین از گلدسته خوانی اهتمامات به عمل آورد، مولف این روزنامچه همایون، در آن اوقات جوان و در آن ولایت بودم و این سه رباعی را در آن سه فقره انشاء نمودم:

در منع غنا:

ای شیخ که کارت همه دم طاماتست گویی که غنا حرام اندر ذاتست

آن را که به دین ما غنا می خوانندصوت تو بود که انکر الاصوات است ت.

۱- . ملی: (خواطر)

۲- . مجلس: (فرانسه)

۳- . جمع کنیسه؛ در این جا منظور، کلیسا است.

ص: ۴۰۸

در منع خرابات:

ای شیخ عبث زحمت اوقات مده بر دردکشان درس مقامات مده

خواهی که کنی دل جهانی آبادفتوی به خرابی خرابات مده در شکست خم شراب:

ای شیخ که بی جا خم می می شکنی وندر کف مستان دف و نی می شکنی

آن خم که به میخانه معمور دلت لبریز می ریاست کی می شکنی

بخش ۲

بهاریّه سال خجســته مآل تنگوز ئیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و سی گذشته از هجرت نبی و احضار سپاه نصرت پناه به رکاب ظفر همراه

مشـعل فروزان خورشـید درین سال فرخنـده تأئیـد بعـد از انقضای ده ساعت و پنجاه و سه دقیقه از روز سه شـنبه نهم شـهر ربیع الثّانی سنه یکهزار و دویست و سی پای در شبستان حمل نهاد و قوای نامیه نفایس متنوّعه خویش را که چندی در قلعه زیرزمین پنهان داشت و اوقات بدورگردی مملکت گلشن (۱) می گماشت، بیرون داد.

سلطان بهار با جنود نامعدود ریاحین و ازهار به خوش ییلاق چمن (۲) نزول اجلال نمود و نوباوه نهال را به مصلحت احوال در پیشـگاه جلال احضـار نمود. سـردار چنـار بـا جیش بی شـمار از سبزه مرغزار به محاصـره قلعه خبوشـان گلشن خروشان شـد و عساکر باد بهاری به تسخیر بروج و نسترون خبوشان (۳). امرای طاغی بهمن و دی سبز قبایان غنچه و عمامه داران شکوفه را در حضـرت خسـرو ربیع به شـفاعت برانگیختنـد و به خیال فتنه جویی مسـتقبل به دامان مکر و حیل آویختنـد. باز به حکم سـلطان فروردین (۴) نوبـاوه سـرو آزاد به ایـالت خاورزمین جویبار مأمور آمـد و موکب اردی بهشت به وصول تختگاه گلشن مسـرور [شد]. سفیر وقایع نگار سحاب بهاری با افغان تندر به دار الخلافه چمنن)

۱- . ملی:- (گلشن)

۲- . خوش ییلاق در شـمال شـرقی شهرستان شاهرود در استان سمنان و منتهی الیه رشته کوه البرز است که توسط گردنه ای به همین نام به منطقه چهل دختر در شمال بسطام متصل می شود. (م)

۳- . مجلس: (جوشان)

۴- . ملی: (فیروز دین)

رجعت نمود و سلطان خردادماه به عزم زیارت روضه مطهّره گلزار و صید وحشیان نرگس و ازهار و شکار مرغان الوان منقار (۱) مرغزار نهضت فرمود.

شاهنشاه سپهر دستگاه با چهره رشک مهر و ماه و قامتی طوبی همراه از پای تا سر مانند خورشید منوّر غرق درّ و گوهر از خلوت خانه همایون به دیوان سرای خلافت مقرون خرامید و مبارکی عید سعید را آرایش اورنگ فلک آهنگ گردید. تخت امرای هفت اقلیم را که جای برجای ایستاده بودند، به لفظ گوهربار درر نثار مبارکباد گفت و گوهر ناسفته [۲۴۹] تهنیت را به الماس زبان معجز بیان سفت. سرفرازان عالم رخ ها بر خاک نیاز سودند و گوی سرفرازی در میدان جانبازی از خمیدگی (۲) چوگان قامت از خورشید سرافراز ربودند.

توپ های البرز کوب و نوبت خانه قیامت آشوب در خارج سرای همایون بلندآوا شد و پیلان الوند پیکر در پیشگاه حضور فلک فراز شعبده های عجیب و رقص های غریب تماشاییان آن بزم جنّت نصیب را بهجت افزا. بار یافتگان محفل شیلان (۳) از همت قاآن جمشید پاسبان پیل بالا بدره های (۴) سیم وزر یافتند و شاقان (۵) ماه منظر به پیمودن کاسات شهد و شکر نوبت به نوبت به جانب نام آوران هفت کشور می شتافتند (۶). خطبه خلافت به نام نامی حضرت سلطنت خوانده شد و عفاریت (۷) فتنه و فساد از تیر شهاب خطیب اریب و آمین باریافتگان محفل بهجت نصیب از اطراف سپهر مملکت رانده آمد بالجمله بعد از انقضای بزم شیلان باز بنای رزم میدان شد و شیران (۸) بی سلسله و پلنگان تنگ حوصله، اعنی سپاه کینه خواه برحسب احضار شاهنشاه انجم سپاه به عزم التزام رکاب ظفر مآب از هر طرف خروشان آمدند.ن)

۱- . مجلس:+ (بهر)

۲- . ملی: (خمیده گی)

۳- . موقع صرف ناهار و صلای طعام، سفره امرا و بزرگان، طعام.

۴- . خریطه ای از جامه یا گلیم یا تیماج که طول آن از عرضش بیشتر باشد و آن را پر از پول کنند؛ همیان. (معین، ذیل بدره)؛ ملی: (بدرهای)

۵- . غلام بچگان.

۶- . مجلس: (می شتافت)

۷- . دیوان، اهریمنان (معین، ذیل عفاریت)

۸- . ملی: (شتران)

ذکر طغیان

اهالی قریه (۱) ذلف آباد فراهان و تعیین (۲) سپاه به دفع ایشان و عاقبت کار آن زمره پریشان

ابو دلف (۳) عباسی که یکی از امرا آل عبّاس بوده در اعمال فراهان قم (۴) دو شهر بنا کرده: یکی در زیرزمین و دیگری در بالای آن. شهری که در زیرزمین بنا نهاده، خاک را مجوّف نموده و جایی به ترکیب شهر مشعر بر عمارات و بیوتات و مساجد و معابد و کوچه ها و بازارها ترتیب داده است. اطراف این زیرزمین از روی تحقیق سه فرسنگ بی اغراق است و این حقیقت مذکور در السنه اهل آفاق. شهری دیگر بر بالای این زیرزمین بنا کرده و در هر خانه از شهر بیرونی سوراخی از آن زیرزمین ظاهر آورده است که هم باعث روشنایی زیرزمین است و هم در روز تنگ گریزگاه اهالی آن شهر متین.

بالجمله نام آن شهر را به مناسبت اسم خویش دلف آباد به فتح دال بی نقطه نهاده و چون به قاعده قدیم دال را به (۵) نقطه می گذاشته اند، به مرور ایّام و شهور ذلف آباد بضم ذال معجمه (۶) خوانده شد. به جز اهالی آن جا که بلدیّت دارند، هرکس از غربا در آن زیرزمین رود و بی بلد باشد، تا قیامت (۷) مفقود است و اثبات این معنی (۸) آیتی است، مشهود.

اکنون از شهر روی زمین قلیل آثاری باقی است، ولی از قراین معلوم می شود که طول و عرض آن چیست. خلاصه اهل ذلف آباد را یکنوع رشادت و شجاعتی فطری ذاتست و در مراتب تیراندازی و لوازم آن کامل الصّفات. قانونی دارند که همواره اوقات اموال خود را در آن زیرزمین می گذرانند و در اکثر زمان با حاکم فراهان همت به طغیان می گمارند. به محض ورود محصّل حاکم در هر خانه، صاحب آن در زیرزمین است و محصل بینوا از سوراخ آن زیرزمین نشانه گلوله کین. درین اوقات با ایمانی خان حاکم یاغی آمدند و محصّلان او را جواب داده یکباره طاغی شدند (۹). علاوه بر طغیان در معابره)

۱- . ملی:- (قریه)

۲- . ملی: (تعین)

۳- . ملی: (ابو ذلف)

۴- . ملی: (قسم)

۵- . مجلس:- (به)

۶- . ملی: (معجمه وار)؛ مجلس: (مجمعه نقطه دار)

۷- . ملی:- (تا قیامت)

۸- . مجلس: (دعوی)

۹- . ملی: (شده)

عـام به سـرقت امـوال تجّـار و سـایرین پرداختنـد و روزهـا در سوراخ پنهـان گشـته شب هـا به غـارت اموال مسـلمانان (۱) می پرداختند.

این کیفیّت به توسّط یوسف خان سپهدار عراق به عرض خسرو آفاق رسید و عبد اللّه خان گرجی یوز باشی غلامان شاهیسون بـا سواره خزل و پیـاده جانباز [۲۵۰] اخلاـج سـاوه و فراهـانی به تـدمیر آن تیره بختان و تخریب قلعه ایشان و کوچانیـدن از آن سامـان مـأمور گردیـد. پس از وصول ایشان اهالی ذلف آباد خیرگی کرده معادل پانصـد نفر جمعیّت از تفنگچی در میان خود فراهم آورده و به مقابله جنود ظفر نمود، شتافتند و در اندک زدوخوردی از میدان مجادلت روی برتافتند و باز در آن زیرزمین رفته آرام یافتند.

افواج قـاهره اطراف آن زیرزمین را با قلعه ذلف آباد محصور نمودنـد و آب و آذوقه از ایشان قطع کرده ابواب بلا بر چهره آن قوم بی حیـا گشودنـد. چنـد روز بـدین منوال گـذشت کـار آن جماعت بالمرّه پریشان گشت، لهـذا از در عجز و لابه درآمـده طـالب امـان شدنـد و شب هنگـامی عیـال و اطفـال خود را برداشـته هرچنـد تن به سـمت یکی از ممالک عراق و آذربایجان و خوزسـتان و غیر آن روان آمدنـد. احمـال و اثقال ایشان کّلا کسـیب غازیان ظفرنشان شـد و قلعه و امکنه آن سـرزمین از تیشـه انتقام ویران آمد.

اکنون قلعه ذلف آباد و اماکن آن قوم ضـلالت بنیاد چون مسـکن بوم شوم خراب است و اهالی آن جا آواره به هر قلعه و باب، ولی شـهر زیرزمین به احوال خود باقی است و احـدی را قدرت بر خرابی آن نیست. خلاصه مأمورین در ازاء این خدمت مورد آفرین شدند و محصورین در خداء این خیانت آواره به هر سرزمین آمدند. بمنّه وجوده.

ذکر تعیین اسـماعیل خان دامغانی سـردار به محاصره قلعه خبوشان و حرکت موکب فیروز اعلی به جانب چمن خوش ییلاق و اوضاع و اتفاق تا نزول حضرت خسرو آفاق به دار الخلافه سپهر مساق

در وقایع سال قبل ایراد شد که خوانین اکراد بدنهاد خراسان از صدمات سپاهن)

۱- . مجلس: (مسلمان)

فیروزی نشان خسارت کلّی یافته متعهّد خدمت شدند، [امّا] پس از مراجعت اسماعیل خان سردار سپاه جرارّ، باز به اغوای اسحق خان قرایی مکّار از در خلاف آمدند. تنبیه ایشان مجدّدا در کیش مصلحت اندیشان لازم افتاد و برحسب امر اعلی اسماعیل خان سردار با جمعیّتی از قشون رکابی در اواخر شهر جمادی الثانی سنه مزبوره به محاصره قلعه خبوشان روی نهاد. نوّاب شاهزاده محمّد ولی میرزا به مصلحتی چند احضار به رکاب ظفر مآب و موکب فیروز همایون با جمعیّتی انجم مقرون در روز شنبه هفدهم شهر رجب المرجّب از دار الخلافه طهران حرکت نموده پس از اندک روزی چمن خوش ییلاق که از ارباع ولایت کبود جامه استرآباد است، مضرب خیام مجرّه طناب گردید.

اسماعیل خان سردار از راه جاجرم و اسفراین روانه گشته وارد کردستان و خوانین کرد و ترک نیز به عزم مخالفت کلّا مجتمع در خبوشان شدند. سردار و (۱) سپاه رکابی اطراف قلعه خبوشان را احاطه کرده سنگرهای متین بستند و خوانین بدآیین از بیم سپاه ظفر قرین قدرت مجادله روبرو در خود ندیده مانند مستورات عفّت علامات در احجال اندرون حصار نشستند.

محمّد خان قاجار دولو نایب خراسان نیز برحسب امر خدیو دوران به اتّفاق اسحق خان قرایی و جمعی از قشون رکابی و خراسانی از ارض اقدس حرکت و به محاصره قلعه رادکان شتافتند و روز اوّل قوجه خان کیوانلو حاکم رادکان و بیگلر خان چاپشلو حاکم اتک از قلعه با جمعیّت خود برآمده و جنگی روبرو کرده، هزیمت یافتند.

بیگلر خان بعد از هزیمت به ولایت دره جز که محلّ حکومت اوست [۲۵۱] تاخت و قوجه خان مجدّدا در کار قلعه داری پرداخت. با آن که در آن روز تسخیر حصار رادکان آسان بود، باز اسحق خان قرایی از فرط هرزه درایی محمّد خان نایب را فریب داد و به جهت رفع بحث حاصل دور رادکان را با اموال رعایا تاخته و از دور رادکان برخاسته در خارج خبوشان به اردوی سردار ملحق شدند.

در پیشگاه حضور شاهنشاه عدالت دستور حکایت تزویرات اسحق خان و بازداری لشکر منصور از تسخیر قلاع رادکان و خبوشان معروض افتاد و مجدّدا فرامینو)

۱- . ملی:- (و)

عتاب آیین به عهده سرداران با تمکین در باب تسخیر قلعه خبوشان شرف صدور یافته [و] شاهنشاه آگاه پیغامات غضب آمیز به اسماعیل خان سردار و سایر همراهان داد چون اهتمامات حضرت صاحبقران را درین باب زیاده دیدند، لهذا در یوم بیست و هشتم شهر شعبان المعظّم تسخیر قلعه را آماده گردیدند. پیادگان جانباز بختیاری دامان پردلی بر میان زده و چهار دسته گشته بر چهار برجی که در چهار سمت قلعه خبوشان و مشحون از مستحفظین با نام و نشان [بود] یورش آوردند [و] از یمن طالع فیروز خسروانی به یک حمله هر چهار برج را مسخّر نموده مستحفظین اکراد را کلّا طعمه شمشیر هندی میلاد کردند.

بعد از تسخیر بروج بلافاصله روی به قلعه خبوشان نهادند و بنای بنیاد قلعه- گیان را در اندک زمانی به باد فنا دادند. قریب آن بود که قلعه مسخّر شود، باز اسحق خان قرایی از راه فتنه زایی تسخیر قلعه و تدمیر خوانین را مناسب احوال خود ندیده در نزد سرداران جلیل محمّد خان و اسماعیل خان، متعهّد خدمت خوانین اکراد گردید. امیر گونه خان پدر رضا قلی خان زعفرانلو که مردی سالخورده و تجربه کرده بود، ولد خود و (۱) نجفقلی خان شادلو را در قلعه گذاشته خود به اردوی سپاه ظفر پناه آمد و معتمدین به (۲) ارض فیض قرین فرستاده عالی جنابان میرزا هدایت الله و میرزا عبد الجواد ولدان میرزا محمد (۳) مهدی شهید ثالث را به شفاعت خواسته خود نیز تا آمدن ایشان به این طریق عذرخواه گردید که پسران رضا قلی خان و نجف قلی خان (۴) را با نسوان ایشان با مالیات دو ساله خبوشان تسلیم سازد و خود در خدمت آن دو جناب به عزم درگاه فلک جناب پردازد و پس از آن که موهبت جان بخشی را با خود یار بیند و از رکاب مستطاب مراجعت کرده مجدّدا در خبوشان منزل گزینند. رضا قلی خان و نجف قلی خان را نیز به دار الخلافه طهران فرستاده خود در ارض اقدس همواره در شاهراه خدمت آسوده نشیند.

بالجمله جنابین محترمین از ارض اقدس رسیدند و در انجام این مهامّ همداستان گردیدند. پسران و نسوان مقرّره روانه ارض اقدس و حضرات عالی درجات با امیر گونهن)

۱- . ملی:- (و)

۲- . ملی:- (به)

۳- . ملی:- (محمد)

۴- . ملّی: (نجفعلی خان)

خان زعفرانلو و حسین علی خان قرایی در چمن خوش ییلاق شرفیاب رکاب مقدّس شدند. به شفاعت آن دو سیّد فاضل، گناه آن پیر جاهل و سایر خوانین ناقابل بخشیده شد و اسماعیل خان سردار از تعرض به آن ولایت ممنوع گردیده و مشروط به این که امیر گونه خان بعد از مراجعت به عهد خود وفا نماید و رضا قلی خان و نجفقلی را به دار الخلافه فرستاده متصدّی کار خدمت آید [و] هرگاه پس ازین خلافی از ایشان به ظهور رسد، شفاعت احدی درباره آنها مسموع نباشد و شحنه قهر قهرمانی در اجرای سیاست به هیچ نوع ممنوع نباید.

خلاصه نوّاب شاهزاده محمّد ولی میرزا مجدّدا به والی گری مملکت خراسان سرافراز و به مرافقت آن دو سیّد سعادت انباز [۲۵۲] و سایرین روانه ارض میمنت دمساز شد. پس از انجام ماه صیام موکب با احتشام نیز از چمن مزبور حرکت و چند روزی در ارباع ساواشی (۱) فیروزکوه مشغول شکار و طرب گشته، در روز چهارشنبه بیست و دویم شهر شوّال المکرم عرصه دار الخلافه از فیض ورود شاهنشاه فیروزی آیت قرین هشت جنّت آمد.

ذکر آمدن رشید خان افغان به اتّفاق وقایع نگار و عزیمت شاهانه

به شکار مسیله و زیارت قم و مراجعت به مقر خلافت جاوید تحشم (۲) در وقایع سال قبل ایراد شد که حضرت میرزا محمد صادق وقایع نگار به سبب بروز التفات درباره حاجی فیروز الدین میرزا، مأمور هرات گردید. پس از وصول مشار الیه حاجی فیروز که آن همه ابواب التفات بر چهره خود گشاده دید به طمع افتاد که به حمایت کارپردازان دولت خداداد به برادر خود شاه محمود مسلّط آید و جمعیتی از دربار فلک مدار خواسته که در عزیمت ولایات (۳) قندهار و کابل هنگامه ها آراید، لهذا کمال عزّت وم)

۱- . از این صحنه تصویری بسیار زیبا در این مکان حجّاری شده است. اعتماد السلطنه ساواشی را در روزنامه اردوی همایون نمره دوم. صفحه ۴۴ تنگه واشی خوانده است.

۲- . ملی: (ولایت)

۳- . ملی:- (جاوید تحشم)

اعتبـار دربـاره حضـرت وقـایع نگـار مبـذول داشـته و رشـید خـان درّانی را بـا پیشکشـی فراوان بـه اتفّـاق مشـار الیه به سـفارت برگماشت.

مشار الیهما در اواخر شـهر ذی قعده الحرام وارد آسـتان خلافت نشان [شدند] و پیکش فیروز از نظر معدلت اندوز گذشته موقع قبول و اسـتحسان یافت. چون مطلب رشید خان عمده بود، لهذا چندی در دار الخلافه او را موقوف داشته در سرای جناب میرزا محمـد شـفیع صـدراعظم به خوشـی به سـر می برد تـا از قراری که- انشاء الله تعالی- ذکر خواهـد شـد، روی به صوب مقصود آورد.

بـالجمله در اواسـط شـهر ربیع الاوّل سـنه یکهزار و دویست و سـی و یک که عرصه کوه و هامون از نزول برف سـیمابی سـلب گردید و ساحت دار الخلافه از شدت سـرما و برف به طرزی عجب [شد] موکب همایون به عزم شکار مسیله که از گرمسیرات قم است، عزیمت نمود. پس از آن که عرصه کوه هامون از وجود کبکان خوش خرام و آهوان سیم اندام خالی گردید، به عزم زیـارت حضـرت معصومه- صـلوات الله علیهـا- نهضت فرمود. روزی سه چـار [بـار] در آن روضه مینو آثار اوقات به خضوع و خشوع به سر شد و پس از آن قهستان قم و سامان سایر البلوک و اخلاج از فرّ نزول حضرت صاحبقران معدلت شمول طعنه زن سپهر (۱) اخضر آمد.

یوسـف خـان گرجی سـپهدار عراق و خوانین عراقی (۲) جبهه سای آسـتان فلک پاسـبان و از گذرانیـد پیشـکش دلکش مورد عنایـات و تفقّـدات بی پایـان شدنـد بعـد از استیفـای حـظّ کامل از شـکار کبکان و آهوان شـیرین شـمایل باز خاطر همایون به رجعت دار الخلافـه مایل آمـد. در روز دوازدهـم شـهر ربیع الثانی، آن عرصه بهشت مبانی را از یمن نزول حضـرت صاحبقرانی طراوتی بی اندازه حاصل شد. در خلال این احوال مهدی قلی خان دولوی قاجار بیگلر بیگی استرآباد و یموت، حسـین و قربان نـام ایکـدریموت را که ولـدان یـک نفر از قاتلاـن مرحوم حسـین قلی خان والـد بزرگوار داور تاجـدار بودنـد، گرفته به دربار سلطـانی فرسـتاد در عرض راه، قربـان نـام، شب هنگـام خود را بکشت. حسـین نیز خواست خود را بکشـد، تیغی که در دسـت داشت به زنجیر گردن او کشیده شد و دم تیغی)

۱- . ملی:+ (آمد)

۲- . ملی:- (عراقی)

برگشت و مستحفظین باخبر و از آن پس او را درست نگاهداری کرده به درگاه آسمان فر آوردند. حضرت اعلی بر جان آن خبیث بخشود و چشمان او را از حدقه [۲۵۳] برآورده به جانب دشت روان فرمود. بالجمله در همین سال این بنده مدحت سگال، به تفویض خدمت دار الانشای همایون و کتابت اسرار مکنون بهره ور و ترسل نگاری دیوان صدارت اعظم نیز ضمیمه آن خدمت (۱) معتبر آمد.

[مصرا]ع:

یاد باد آن روزگاران یاد بات)

۱- . ملی:- (خدمت)

بخش ۳

بهاریه

بهاریه (۱) سال میمون فال سیچقان ئیل مطابق یکهزار و دویست و سی و یک هجری و سرداری فرج الله خان به خراسان و رجعت رشید خان افغان

هنگامه آرای عرصه خاور و یکّه تاز ساحت باختر اعنی خورشید انور، درین سال فرخ فرّ بعد از انقضای چهار ساعت و چهل و سه دقیقه از شب پنجشنبه (۲) بیست و یکم شهر ربیع الثانی سنه یکهزار و دویست و سی و یک هجری از سرای حوت به میدان حمل نهضت آرای شد و در عرصه خاورزمین گلشن از ورود جنود سوری و سوسن به دفع خوارزمیان دی و بهمن هنگامه ها برپا [نمود]. نوباوه سرو آزاد با خیول سبزه و ازهار اطراف قلعه چمن را محصور آورد و مسرع باد نوروزی از جانب سلطان بهار او را از مداخلت منع کرد و موکب خسرو اردی بهشت به سلطانیه چمن نزول فرمود.

جگرگوشگان قوای نامیه را به پیشگاه حضور خویش احضار فرمود. (۳) بنیاد امیر خیانت پیشه بهمن با خلف ناخلف اسپند به ضرب تیشه انتقام از پای درآمد و افغان تندر در تصرّف حصار گلشن بر فلک اخضر رسید. سفیر وقایع نگار هزاردستان در شهربند گلستان پای بند شد و نوباوه سرو سهی به ایالت خاورزمین گلزار حکمران بر هر پست و بلند. از عزل و نصب نوباوگان نهال ممالک گلزار را طراوتی دیگر حاصل شد و کوه نشینان لاله و شقایق را از یورش ابر آذار خون ها در سینه و داغ ها بر دل ماند.

کنارنگ (۴) کیهان و خداوند جهان اعنی شاهنشاه صاحبقران و خسرو کشورستان بهر.

۱- . ملی: (بهار)

۲- . مجلس: (شنبه)

۳- . مجلس: (نمود)

۴- . کنارنگ: حاکم، ناظر، فرماندار.

جهت مبارکی نوروز فیروز اورنگ خلافت را از فرّ جلوس همایون رونقی تازه داد و دست دریانوال به افشانـدن بدره های (۱) سیـم وزر بر جیب و دامـان کهـتر و مهـتر برگشـاد. پس از انقضـای بزم شـیلان چنـد روز به عیش و عشـرت گـذشت و بعـد از گذشـتن زمان عیش هنگام نهضت و زمان طیش گشت. چون خوانین خراسان به اغوای آن (۲) پیر گرگ قرایی نقص عهد را پیشه ساختند و به طریق ماسبق خیال خودسری پرداختند، نوّاب شاهزاده محمّد ولی میرزا مستدعی مأموریّت لشکری به جهت تنبیه خوانین اکراد از رکـاب ظفر بنیـاد شـد، لهـذا فرج الله خـان افشـار نسـقچی باشـی بـا معادل ده هزار پیاده و سوار رکابی به صوب خراسان مأمور [و] در اواخر شهر جمادی الاول روانه آن حدود و ثغور شد.

رشـید خان افغان را نیز رخصت داده و حضـرت میرزا محمّد صادق وقایع نگار را نیز با او فرستاده به جناب حاجی فیروز الدّین میرزای والی هرات اعلام داشـتند که اکنون فرسـتادن جمعیّت به جهت امورات منظوره مصـلحت نیست؛ تـا بعـد ازین ملاحظه شود که قرار خوانین بدآیین برچیست. عذر این فقره را موقوف به تقریرات زبانی فرسـتاده داشتند و مشارالیهما به همراهی فرج الله خان روی به آن صوب گذاشتند.

ذکر آمدن محمد رحیم خان خوارزمی به حوالی استرآباد و شـکست او از جلادت لشکر ظفر بنیاد و حرکت موکب اعلی به سلطانیّه خلد نهاد

بعد از قتل خواجه کاشغری، قربان قلیچ خان یموت که همواره اوقات فتنه آرای داشت [۲۵۴] بود، طوایف ترکمان را بی سروپا یافت و باز از راه فتنه جویی خیالی تازه کرده به جانب خوارزم شتافت [و] محمّد رحیم خان اوزبک والی خوارزم را به عزیمت دشت اتـک و گرگان و گرفتن وجه زکوه و گروگان از طوایف ترکمانان دعوت کرد و خان مزبور هم که خود همواره طالب این فقره بود، بـا احتشـادی تمـام روی به ولـایت درون و مهین آورد. از ترکمانـان تکّه زکوتی بی حسـاب گرفت و گروگـانی معتبر ستاند و جمعیی)

۱- . ملی:- (بدره های)

۲- . مجلس: (ای)

سوار همراه کرده گروگـان را به جـانب خیوه رانـد و پس از استیلای بر تکّه، به همین عزم به سوی دشت گرگـان آمـد که با طوایف یموت و کوکلان نیز همین عمـل را معمول دارد و ایشـان را هم مثـل جمـاعت تکه تابع خویش آرد. چون این خبر به عرض دارای دادگر رسـید، فی الفور فرج الله خـان افشـار را که بـا جمعیّت بسـیار به خراسـان مأمور شـده بود، فرمایش داده از ولایت بسطام عازم حدود استرآباد گردید. ذو الفقار خان و مطلّب خان نیز با جانبازان سمنان و دامغان به او ملحق و مهدی قلی خـان بیگلر بیگی استرآبـاد هم بـا جمعیّتی که داشت، روی به موافقت قشون رکـابی گـذاشت. از آن طرف محمّـد رحیم خـان اوزبك به سامان فنـدرسک (۱) و چناشک (۲) و قـانچی روانه و این معنی مقـابله ترکان قاجار و اوزبکان غـدّار را بهانه شـد. خـان اوزبـک بـا کمـال تشویش آدمی از خویش نزد ذو الفقار خان دامغانی فرسـتاد [ه] از روی عجز چنین پیغام داد که: مرا از عزیمت این دشت به جز اخـذ زکوه شـرعی از ترکمانان دیگر منظوری نیست. این اجماع قشون پادشاهی و این طیش سـرداران دولت در مخاصمه و مجادله از چیست؟

ذوالفقار خان آدم او را در خیمه راه نـداد و چون شـنیده بود که اوزبکان ساز چکور را خوش می نوازند، در وقت خواب او را خواسـته و در خارج خیمه او را (۳) بر روی خاک نشانیـده تا هنگام صـبح چکور می نواخت و صـبح بدون جواب به مراجعت پرداخت.

بالجمله در حدود پسـرک من اعمال فندرسک تلاقی عسـکرین دست داد و خان خوارزم در روز اوّل در سنگر توقّف نموده و جمعی از سـران اوزبکیّه را با جنود خوارزمیّه به مقابله شـیران ژیان فرسـتاد. در حمله اوّل در چون روباهان دغل از برابر شـیران رمیدند و جمعی از ایشان مقتول گردیده بقیه السّیف به دامان فرار آرمیدند.

علی الصّـباح که رایت فیروزی آیت مهر، چون اختر کاویانی شاهنشاه خورشـید چهر، از کنار افق طالع و خوارزمیان کواکب را همان شکوه طلیعه آفتاب قالع و قامع آمد،ا)

۱- . فندرسک از توابع شهرستان رامیان در نزدیکی گرگان امروزی.

۲- . چناشک یا خباشک- چوناش: قصـبه ای بود میان جاجرم، خرقان و گرگان که به بزرگی و محکمی شهرت داشته (معین، ذیـل چناشک)؛ قلعه محکم آن سابقه ای دور و طولانی دارد. به طوری که در تواریـخ آمـده است، قابوس بن وشـمگیر زیاری در این مکان به قتل رسید. (ر. ك: تاریخ مفصّل ایران، عباس اقبال، ص ۱۴۳).

۳- . مجلس: (او را)

خان خوارزم باز مثل روز گذشته اراده حرکت از سنگر نداشت و اوقاتی را به دفع الوقت می گذاشت. سرداران سپاه ظفر پناه پرچم رایات خسروانی را گشادند و پیاده و سوار [ه] لشکر منصور را با توپ خانه صاعقه دستور، فوج فوج و دسته دسته کرده و تیپ آرایی خویش را به عمل آورده روی به عرصه رزم نهادند. یکّه تازان سواره لشکر از صف جدا گشته تا حوالی سنگر خان خوارزم راندند و آیات سرزنش و توبیخ به گوش هوش خوارزمیان خواندند.

محمّد رحیم خان لا علاج دست از جان شسته با معادل سی هزار نفر از اولجاریه اوزبکیه و ترکمانیه از سنگر پای جسارت بیرون نهاد، در برابر جنود مسعود صف آرا گشته به آیین خویش بایستاد. نخست توپچیان چابک دست لشکر فیروزی اثر عقدهای گلوله از گلوی توپ البرز کوب گشادند و پیادگان [۲۵۵] سپاه منصور در انداختن تفنگ شهاب دستور به آیین نظام، داد مردی و مردانگی دادند.

خان خوارزم سواران لشکر خود را اذن به یورش داده خود نیز متهوّرانه در میدان رزم پای نهاد. طالع فیروزی مطالع شاهنشاه صاحبقران یاری کرده به یک شیلیک (۱) توپ صاعقه کوب آن قوم بی باک را از پای درآورد. از صدمات مهرهای آتشین توپ و تفنگ، مانند برگ از درخت می ریختند و تاب ثبات نیاورده و چون بخت خویش برگشته به دامان فرار آویختند. خان خوارزم از معرکه رزم به طوری گریخت (۲) که تا باب خیوه (۳) عنان از دستش نگسیخت. تا جایی که قدرت تعاقب بود، شیران لشکر از عقب آن روباهان بدگوهر شتافتند و جمعی را از لباس حیات عاری ساخته روی برتافتند. اردوی خان کلّا بر جا مانده از اشتر و استر و سایر اسباب تجمّل آن خیره سر به قدری کسیب غازیان مظفّر گردید که از حساب بیرون است و محاسب اندیشه در ادراک آن به زاویه عجز مقرون. بالجمله بعد از اعلام این خبر به امنای دولت جاوید اثر، فرج اللّه خان افشار با همان لشکر ابواب جمعی باز به صوب خراسان مأمور شد و موکب فیروز به جهت ییلامیشی در چمن سلطانیّه دلفروز در روز سه شنبه هفتم شهر رجب المرجّب سنه مزبور و با سپاهی منصور عزیمت را به ظهور آورد.د)

۱- . مجلس: (شلیک)

۲- . ملی (از معرکه رزم گریختند)

۳- . ملی: (خیود)

بعد از نزول اجلال به آن چمن طراوت اتّصال شاهزادگان حمیده خصال، حضرت نایب الخلافه عبّاس میرزا از آذربایجان و قوام السّلطنه محمّد علی میرزا از کرمانشاهان و شجاع السّلطنه حسن علی میرزا از دار الخلافه طهران برحسب احضار به تعاقب یکدیگر رسیدند و برادران بلند اختر از دیدار یکدیگر بهره مند و از وفور التفات گوناگون شاهنشاه صاحبقران هریک جداگانه سربلند گردیدند.

[مصرا]ع:

سه آفتاب به یک آسمان نزول نمود

ذکر عزیمت نوّاب شاهزاده محمّد ولی میرزا والی مملکت خراسان به محاصره قلعه رادکان و ممنوع شدن از جانب دیوان

نوّاب شاهزاده محمّد ولی میرزا را معلوم آمد که حرکت محمّد رحیم خان اوزبک از خوارزم و جسارت او تا سامان استرآباد به اشاره خوانین اکراد ضلالت بنیاد بوده، لهذا مجدّدا تنبیه آن جماعت را لازم یافته و جمعیّتی از قشون رکابی و جنود خراسانی فراهم آورده محمّد خان قاجار دولو نایب خراسان با امیر قلیچ خان تیموری و عبد الکریم خان عرب (۱) بسطامی را به محاصره قلعه رادکان و تنبیه قوجه خان کیوانلو مأمور ساخت و خود نیز در ساعتی سعد با اسحق خان قرایی به خارج ارض اقدس نقل مکان کرده به اجماع قشون نیشابور و سبزوار پرداخت.

مأمورین قلعه رادکان را در عرض راه معلوم شد که بیگلر خان چاپشلو حاکم دره جز اراده حمایتی نسبت به قوجه خان حاکم رادکان کرده به عزم شبیخون سپاه منصور جمعیّتی فراهم آورده است، لهذا به قانون سپاهی گری نخست دفع او الزم دیدند و با جمعیّتی که داشتند روانه سامان دره جز گردیدند.

بیگلر خان هم با جمعیّتی که از افواج ترکمانان تکه و چاپشلو داشت، به مقابله شتافته پس از اندک کرّی تاب درنگ نیافته روی به فرار گذاشت. مأمورین به تعاقب اوب)

۱- . ملی:- (عرب)

تاختند و حصار مشهور به قلعه عمارت را از تصرّف او گرفته [به] نهب و غارت او پرداختند. مال و اسباب او از صامت و ناطق آن چه در قلعه بود، کسیب غازیان نصرت [۲۵۶] نصیب شد و بیگلر خان جریده و سبای به دره جز شتافته از ما یعرف بی نصیب ماند.

مأمورین پس از تنبیه آن مفسد بی دین مجدّدا به محاصره قلعه رادکان سبک عنان شدند و نوّاب شاهزاده نیز به ظاهر [از] ارض اقدس حرکت کرده وارد خارج حصار رادکان با همراهان آمدند. اگرچه ظهور این معنی خلاف رای خوانین اکراد بود، ولی تا امر را مشتبه سازند، رضا قلی خان زعفرانلو در خبوشان متوقف و امیر گونه خان پدر خویش را (۱) با جمعیّتی از اکراد خبوشانی به عزم خدمت گزاری دولت خسروانی روانه و مشار الیه در خارج رادکان به اردوی والا پیوست و علی الظّاهر دل بر خدمت و جانفشانی بست.

اسحق خان قرایی را از راه هرزه درآیی با قلعه گیان در خفیه مراودتی بود و شب ها اعانت ها از آب و آذوقه نسبت به قلعه گیان می نمود و روزها در خدمت شاهزاده بر اصرار در محاصره می افزود. امیر گونه خان زعفرانلو را خواست فریب دهد که پسر خود رضا قلی خان و نجفقلی (۲) خان شادلو را با جمعیّتی وافر خواسته شب هنگامی اردوی نوّاب شاهزاده را بر هم زنند و آشوبی تازه برپا کنند. چون امیر گونه خان مزبور در سال گذشته در چمن خوش ییلاق در خاکپای خسرو آفاق تعهّدات زیاد در اجرای خدمت دولت قوی بنیاد کرده بود، لهذا راضی به این معنی نگشته قرار کار را بر آن دادند که معتمدین چند از خوانین ترک و کرد با عرایض ضراعت آمیز به درگاه خسرو معدلت انگیز فرستاده عذرخواه جرایم قوجه خان گردند. بالاخره به تدارک این کار عمل نمودند و یورش به قلعه رادکان را به دفع الوقت گذرانیده منتظر جوابی از امنای دولت ابدارکان بودند.

فرستادگان خوانین قبل از حرکت رایات ظفر قرین به دار الخلافه بهجت ضمین وارد و مطالب ایشان به عرض صاحبقران مروّت فواید رسید. شاهنشاه آگاه چون رای ایشان را درین کار متّفق دید، بنابر مصلحت ملک داری به منع نوّاب شاهزاده از محاصرهی)

۱- . مجلس:- (را)

۲- . ملی: (نجفعلی)

قلعه رادکان جازم گردید. فرمانی قضانشان از مصدر خلافت به افتخار نوّاب شاهزاده صادر و عباسقلی خان پیشخدمت نوایی به چاپاری به صوب خراسان سایر آمد [و] با وجود کبر سنّ در عرض شش روز خود را به اردوی نوّاب والا رسانید و حضرت والا بعد از اطّلاع از حکم صاحبقران قلعه گشا فی الفور از محاصره قلعه رادکان دست کشید و روانه ارض اقدس گردید. امیر گونه خان مستدعی مراجعت به صوب خبوشان شد و اسحق خان قرایی بعد از ورود به ارض اقدس باز آتش فساد را دامن زنان آمد غافل که آن آتش، چنارآسا در وجودش گیرد و عنقریب دودها از دودمانش راه کره اثیر در پذیرد.

فرد:

چو بد کردی مباش ایمن ز آفات (۱)بدی را خود بدی باشد مکافات

ذکر خبر قتل اسحق خان قرایی و ولدش حسین علی خان و حرکت موکب اعلی

از سلطانیه به دار الخلافه (۲) طهران در وقایع سال قبل ایراد شد که نوّاب شاهزاده محمد ولی میرزا در چمن خوش ییلاق از شاهنشاه آفاق نوازش ها دیده با خلعت والی گری مملکت خراسان به اتّفاق علما و سادات و خوانین آن ولایت روانه ارض اقدس گردید. اسحق خان قرایی فتنه جو باز کار را منافی رای خود یافت و کرّه بعد اخری به زاویه مکر و خدیعت شتافت [و] حسین علی خان ولد خویش را با آن که تازه در رکاب نوّاب شاهزاده از اردوی اعلی مراجعت کرده در ظاهر به بهانه استدعای [۲۵۷] تفویض حکومت ولایت ترشیز و در باطن به جهت تدبیر عزل نوّاب شاهزاده از والی گری آن مملکت فیض آمیز روانه دربار دارای معدلت انگیز ساخت و به زبانی که می دانست به عرض فقرات معروضه پرداخت.

شاهنشاه آگاه بنابر مصلحت ملکداری عزل نوّاب شاهزاده را مناسب ندید، ولی به جهت اطمینان خاطر آن پدر و پسر و رفع توهّم و وحشت ایشان از نوّاب شاهزادهه)

۱- . ملی: (اوقات)

۲- . مجلس:- (دار الخلافه)

دوران، حکومت ولایت ترشیز را به اسم حسین علی خان عنایت و قبل از حرکت رایات ظفر آیات به صوب سلطانیّه او را مقضیّ المرام روانه آن حدود و ناحیت گردانید.

مشار الیه از فرط غرور بدون اعتنا به نوّاب شاهزاده (۱) نخست روی به ولایت ترشیز نهاد و مدّتی در آن جا توقّف کرده قرار در کار انضباط آن ولایت می داد که در روز مصلحت قلعه سلطان آباد آن ولایت را مأمن خویش نماید و به سبب استحکام آن قلعه هنگامه ها آراید.

از آن طرف، اسحق خان پدر بدگهرش باز در تفکر (۲) فتنه و فساد افتاد و حسن بیک قرایی را مجدّدا به جهت شکایت از سوء سلوک نوّاب شاهزاده و تعیین شاهزاده دیگر به درگاه معّلی فرستاد. نوّاب معزّی الیه که از رفتار سابقه او زخم ها در دل داشت، این کردارهای لاحقه نیز بر زخم های سابقه نمک می گذاشت، اتلاف او را روزبه روز بل لحظه به لحظه طالب بود، ولی با بودن ولدش حسین علی خان در ترشیز مصلحت اقتضا نمی نمود. بالاخره در روزی که خبر ورود حسین علی خان به ارض اقدس به نوّاب والا رسید در جزو تمهیدات به کار برده به تدارک اتمام کار آن ولد و والد غدّار کوشید. اسحق خان در حضور اشرف ایستاده بود که حسین علی خان با لباس سفر وارد عمارت گشته از دور تعظیمی در کمال رعونت و استغنا کرده و شاهزاده او را پیش خواسته بنای سئوال و جواب شد و آن کفتارزاده را در گفتار جواب و سئوالات نوّاب شاهزاده از روی غرور کار منجّر به خشونت و عتاب آمد. لشکر غضب بر جنود حوصله زبردست گشته (۳) و کار از مرحله رسوم بردباری و ملاحظه فنون ملکداری درگذشت؛ فی الفور به سیاست فرمان داد و پدر بدگهرش را نیز بلافاصله از عقب پسر به درکات سقر فرستاد. یک طناب بر گردن هردو بسته شد و رشته فساد خراسان بل فساد جهان در یکنفس از هم گسسته آمد.

نعش پلید آن دو مفسد عنید را در وسط میدان ارک انداختند و پس از آن به ضبط اموال و حبس متعلّقان بدخصال او پرداختند.

در اواخر شهر رمضان المبارک این خبر بهجت اثر در چمن سلطانیّه به عرض دارای دادگر رسید و دولتخواهان شوکت علیّه را در حقیقت عیدی بزرگ ظاهر گردید.

علی الظاهر به جهت اطمینان خاطر سایر خوانین طاغی، به نوّاب شاهزاده فرمایشاته)

۱- . مجلس:+ (غیور)

۲- . مجلس: (فکر)

۳- . مجلس: (نشسته)

عتاب آمیز صادر، ولی در باطن مورد انواع نوازشات و تحسین و مفاخر شد.

خلاصه چون هوای چمن سلطانیّه را آغاز برودت و دم سردی بود، رای عالم آرای سلطانی به مراجعت اقتضا نمود. نوّاب نائب السلطنه العلیّه بعد از نوازشات سنیّه و تاکیدات در باب تنبیه طوایف بلباس، مراجعت به آذربایجان کرد و حضرت محمد علی میرزا پس از تفقّدات بهیّه و فرمایشات در خصوص اتمام کار کوه نشینان بختیاری روی به دار الدّوله کرمانشاهان آورد. نوّاب حسن علی میرزا نیز قبل از حرکت رایات نصرت آمیز، به جهت تدارک ورود موکب [۲۵۸] سلطان مسعود به دار الخلافه شتافت و در اواخر شهر شوال المکرم عرصه آن روضه ارم توام از وصول موکب شاهنشاه معظّم طراوتی تازه یافت.

ذکر قضایایی که بعد از قتل اسحق خان در خراسان اتّفاق افتاد و فتنه جویی های جماعات قرایی و هزاره و افغان بدنژاد

بعد از قتل اسحق خان قرایی و ولدش، نوّاب شاهزاده محمّد ولی میرزا گماشتگان کارآگاه [را] به ضبط ولایات متصرّفی ایشان روان نمود و ولایات ترشیز و سرجام خواف (۱) را بدون مانع و عایقی تصرّف فرمود. محمّد خان ولد اسحق خان که در تربت حیدریّه تمکّن داشت، ضبط آن جا را به برادر دیگر خویش حسن علی خان محوّل و خود به اطمینان قلعه دولت آباد که از قلاع محکمه آن سامان است روی به آن محلّ گذاشت.

محمّد خان قاجار نایب خراسان با امیر قلیچ خان تیموری برحسب امر والا به ضبط ولایت تربت (۲) و استیصال سایر بازماندگان اسحق خان مأمور آمدند و چون محمّد خان در قلعه دولت آباد متحصن بود، نخست تنبیه و تدمیر او را انسب دانسته وارد آن حدود و ثغور شدند.

سران و سرخیلان قرایی کلّا و طرّا از بازماندگان اسحق خان روی گردان و با نایب خراسان در اضمحلال محمّد خان همداستان آمدند. قلعه دولت آباد محصور لشکرب)

۱- . ملی: (خاف)

۲- . ملی: (ترغیب)

منصور گردید و چون آزاد خان ولد محمّد خان هزاره در همان اوقات داعی حق را لبّیک اجابت گفته بود، لهذا برحسب صوابدید نوّاب اشرف، نوبت ضبط ولایت جام و امارت هزاره جات بی سرانجام به اسکندر خان برادرزاده محمّد خان رسید و چون ولایت جام را با غوریان اتّصالی است، ضبط ولایت غوریان نیز محوّل به اسکندر خان شد. مشار الیه از ارض اقدس به عزم غوریان روان و حسب الامر نوّاب شاهزاده، میرزا عبد الکریم تفرشی قمی مستوفی آن سرکار به سفارت هرات و استمالت حاجی فیروز الدّین میرزای افغان شتابان گردید.

حاجی فیروز و امرای افاغنه را بعد از اطّلاع از قضیّه اسحق خان خاطرها گماشته بر تصرّف غوریان و سایر ولایات آمد. اوّلا فتحعلی خان مروزی ساکن قریه شکیبان من اعمال هرات را با سیصد نفر جمعیّت به تصرّف قلعه غوریان فرستادند و در سایر ولایات جام و باخرز نیز دست تعدّی برگشادند. نوّاب شاهزاده چون ازین داستان باخبر گردید، (۱) اسکندر خان بیگلر بیگی هزاره را که در ابتدا به نظم غوریان فرستاده بود، اکنون به خرابی و نهب و غارت آن جا مأمور کرد و مشار الیه نیز با جماعت هزاره به آن سامان رفته کسیب فراوان گرفت و پس از چند روزی طبل طغیان کوفته بنیاد خان هزاره [ای] را با خود یار و مددکار (۲) آورد. بنیاد خان هم با جمعیتی از جسته و گریخته اویماقات (۳) هزاره [ای] و جمشیدی و فیروزکوهی فراهم آورده در ولایت غوریان، مستعدّ و مستبدّ (۴) نیست و نصیر خان برادر خویش را به تدبیری که می دانست از ولایت قندهار آورده با حاجی فیروز عهد موافقت بربست. محمّد خان نایب خراسان چون فتنه غوریان را دریافت کرد، دست از محاصره دولت آباد و تدمیر محمّد خان قرایی برداشته رو به محاصره غوریان آورد. حاجی فیروز چون محمد خان را در خارج قلعه غوریان تصرّفی خویش دید، لهذا عامل عمل حیله و تزویر گردید.

برخی از ارباب دور از غرض را نزد حضرت [۲۵۹] وقایع نگار میرزا محمّد صادق که نامش با مسمّی مطابق است فرستاد و چنین قرار داد که از راه دلسوزی میرزا را از پیش خود خبر (۵) نمایند که اینک جمعیّت و سرداری از هرات به عزم شبیخونر)

۱- . مجلس: (آگاه گردید).

۲- . ملی:- (کار)

۳- . طوایف، قبایل.

۴- . ملی: (مستند)

۵- . مجلس: (خبردار)

اردوی محمّد خان نایب به غوریان مأمور شده، همان بهتر که نایب مزبور به توسّط حضرت وقایع نگار از این کار خبردار شود و خلاصی خویش را به طرفی که مصلحت داند، رود. حضرت میرزای صادق این معنی را یکی از جمله کارنمایی ها و خدمت های آن سفارت دانسته قبول کرد و به تمهیدی که عین تمنّای حاجی فیروز بود، از هرات برآمده روی به اردوی نایب آورد. چون نایب هم جمعیّتی قلیل داشت و این حرف را مبتنی (۱) بر صدق می پنداشت، شب هنگام راه ارض اقدس پیش و از خوف جان سر خویش گرفت.

حضرت وقایع نگار باز به هرات برگشت و حاجی فیروز را ازین تمهید بجا، کلاه گوشه افتخار از گنبد دوّار برگذشت. ملک قاسم میرزای ولد خویش را به غوریان فرستاد و بنیاد خان هزاره به تحریک محمّد خان قرایی و اعتضاد حاجی فیروز دست به غارت ولایات زورآباد و خواف برگشاد. بالجمله نوّاب محمّد ولی میرزا موافقت افاغنه و هزاره و قرایی را باهم پرزور دید، لا علاج به حرکت مذبوح کوشید. محمّد خان نایب را با دو هزار سوار و پیاده قشون رکابی ابواب جمعی فرج اللّه خان افشار که در ارض اقدس قرار داشت، به دفع آن فتنه روانه و مشار الیه نیز تا می توانست به نهب و غارت اموال حول وحوش ولایات غوریان و کوسویه و باخرز و احشامات هزاره پرداخت.

بعد از آن که لشکر فیروز از اموال بی شمار گران بار شدند، مراجعت به تربت شیخ جام کرده قشون غنیمت آورده را به جهت قسمت اموال و اخذ رسدی (۲) خویش از آن احمال و اثقال در آن جا جمع آورد. اکثر لشکر که رسد خود را از غنیمت گرفتند متفرّق شده به ارض اقدس رفتند. محمّد خان قرایی و اسکندر خان و بنیاد خان و نصیر خان هزاره چون نایب را در تربت شیخ جام بی سرانجام دیدند، لهذا با جمعیّت هزاره و افاغنه و قرایی به عزم مجادلت وی پی سپر گردیدند. حضرت نایب وقتی خبردار شد که خود را محاط افواج دشمن یافت، بنابرآن، لا علاج با آن معدودی که داشت به مقابله شتافت.

اگرچه دستجات استرآبادی در آن دعوا داد مردانگی دادند، ولی بالاخره سودی نبخشیدد.

۱- . مجلس: (مبنی)

۲- . حصه و رصدی که میان اصناف و رعایا تقسیم می شود (معین) در این جا، غنیمت و سهم هر سپاهی را رسد گویند.

و روی به هزیمت نهادند. مصطفی خان سدن رستاقی استرآبادی به دست قرایی اسیر شد [و] محمّد خان نایب عازم ارض اقدس بهشت نظیر آمد.

افغان و قرایی و هزاره را ازین فتح نمایان غروری کامل حاصل و در طمع خامشان خیال تسخیر ارض اقدس کامل شد. محمّد خان قرایی و خوانین طاغی خراسان، وقت را غنیمت شمردند و معتمدین از هر طرف به تحریک حاجی فیروز الدّین روانه هرات کردند. معزّی الیه نیز از عاقبت این جسارت چشم پوشیده مدد خان افغان نایب هرات و حاجی آقا خان وزیر خود و دوست محمّد خان درانی را با فوجی از افاغنه به ولایت جام و آن سامان روانه گردانید. در اندک زمانی در ولایات غوریان و جام و باخرز از جماعت افغان و هزاره و قرایی ازدحامی دست داد و دست زمانه ابواب بلا- برگشاد. معارف ولایات جام و باخرز را کلّا به ولایت هرات راندند و در هر قصبه و قریه مستحفظین از خود نشاندند. حاجی فیروز را باد نخوت و غرور در [۲۶۰] کاخ دماغ رسوخ یافت و به خیال خام مرزبانی به وادی مخالفت با دولت ابد مبانی شتافت.

میرزا عبد الکریم تفرشی مستوفی نوّاب شاهزاده را با پیغامات مخالفت آمیز به ارض اقدس روانه و حضرت وقایع نگار را در سرایی که جغدان را آشیانه بود، محبوس کرد و اولیای دولت خداداد را بالمرّه از ارادت خویش مأیوس آورد.

[مصرا]ع:

عزم دارای جهان دشوارها آسان کند

ذکر تفویض ایالت مملکت خراسان به نوّاب شجاع السلطنه حسنعلی میرزا و احضار نوّاب محمّد ولی میرزا و سایر اوضاع

اخبار شورش افاغنه و قرایی و هزاره و شکست محمّد خان نایب خراسان و سایر اوضاع اتّفاقیه در آن سامان در دار الخلافه طهران به عرض شاهنشاه صاحبقران رسید.

ازانهای الهامات غیبی بر رای عالم آرا چنین واضح گردید که، ازین پس سازش خوانین خراسان با نوّاب محمد ولی میرزا از جمله ممتنعات و توقف نوّاب معزی الیه در آن صفحات به اختلاف جهات خلاف مصلحت دولت جاوید سمات. علاوه بر این فقرات،

خوانین اعراب طبس وقاینات که همواره از فرط سلامت نفس با هر نوع والی و حاکم رفتاری به سزا می نمودند و همواره سالک (۱) طریق خدمت گزاری بودند، بعد از قتل اسحق خان و پسرش از نوّاب معزّی الیه اندیشه مند گشته به کرّات معتمدین به دربار معدلت قرین می فرستادند و زبان ضراعت به استدعای تعیین شاهزاده [ای] دیگر می گشادند.

چون نوّاب حسنعلی میرزا سال ها بود که به دار الخلافه طهران فرمانروا و تربیت یافته انجمن حضور شاهنشاه معدلت آرا و حضرت صاحبقرانش در مراتب ملکداری و مرزبانی و حسن سلوک با اعالی و ادانی آزمایشی به سزا کرده بود و به رجوع خدمات بزرگ و مهمّات سترگ از هر حیثیّت سزاوار می نمودند، لهذا قرعه ایالت مملکت خراسان به نام نامی آن شاهزاده عظیم الشّأن، نیکو افتاد و جمعی از قشون رکابی به سرداری اسماعیل خان دامغانی ابواب جمع او گشته و لقب ارجمند شجاع السّلطنه بر فرق او هشته از اعطای فرمان و خلعت ایالت آن مملکت فرق اعتبارش از گنبد دوّار گذشته، در ساعتی سعید بوسه بر درگاه شاهنشاه فلک جاه داد و به صوب آن ولایت روی نهاد. ابراهیم خان هزاره را که در دار الخلافه- از قراری که ذکر شد- محبوس نظر بود، شفاعت نموده در رکاب خویش برد. امان اللّه خان غلام پیشخدمت افشار به احضار نوّاب محمّد ولی میرزا مأمور و سرعت از باد استعاره نموده به چاپاری روانه آن حدود و ثغور شد.

نوّاب حسن علی میرزا در یوم هفدهم شهر محرّم الحرام سنه یکهزار و دویست و سی و دو به زیارت روضه مطهر حضرت رضا- علیه التحیه و الثنا- مشرف و حضرت محمد ولی میرزا از عزیمت زیارت خاکپای همایون شاهنشاهی قرین انواع عزّ و شرف شد. پس از ورود نوّاب شجاع السلطنه به آن ارض فیض قرین، مخالفین ضلالت آیین کارها را برخلاف خاطر مفسدت ضمین و دست انتقام نوّاب شاهزاده را دراز از آستین دیدند، لهذا بساط مخالفتی که درچیده بودند، برچیدند. حاجی فیروز الدّین افغان ترک شاهی گفته و در گوشه گمنامی خفته و ملک قاسم میرزای پسرش، غوریان را گذاشته درک)

۱- . مجلس: (مالک)

هرات به پدر خویش پیوست. محمّد خان قرایی از هرزه درآیی دست کشید و به تربت حیدریّه شتافته در زاویه فراغت آرمید. بنیاد خان هزاره به قلعه محمودآباد جام گریخت و به دامان عجز [۲۶۱] و بینوایی آویخت. دیگ های هوس از جوش افتاد و طبل های آرزو از خروش ایستاد. حاجی فیروز، عبد الرّشید خان افغان را به تهنیت و مبارکباد ورود مسعود نوّاب شاهزاده به ارض فیض قرین روانه ساخت و به اهدای تحف و هدایای رنگین پرداخت.

بالجمله اسماعیل خان سردار دامغانی برحسب امر والا به استمالت محمّد خان قرایی به جانب تربت شتافت و او را طوعا ام کرها برداشته (۱) از فیض حضور نوّاب شاهزاده و ظهور التفاتی زیاده اعتباری تمام یافت. تعهدات در باب خدمت گزاری خوانین اکراد نمود و حسب الامر الوالا به کردستان شتافته؛ ندانم چه گفت و چه شنود.

بعد از مراجعت به جز وحشت خوانین از عموم کارپردازان دولت ابد قرین، حرفی دیگر بر زبان نداشت و ازین سخن معلوم بود که تخم فساد در مزرع نمک به حرامی می کاشت.

پدر گوربه گور را از گوری به گوری دیگر نقل کرده منهوبات اموال پدر را در نزد هرکس بود، به تصرّف درآورد. مقدار دوهزار خروار غلّه از محصول خالصه ترشیز به انعام او مقرّر شد و غلّه مزبور به جهت روز تنگ در تربت حیدریّه و قلعه دولت آباد متبّر (۲) آمد.

پس از حظّ کامل از التفات های گوناگون شاهزاده باذل، اذن رجعت یافته روی به تربت آورد و حسن علی خان (۳) برادر مهتر خود را در زاویه حسرت محبوس کرد و با بنیاد خان و نصیر خان هزاره که در محمودآباد جام توقف داشتند، عهد الفت و اخوت بست و با کمال خلاف در کمین مکر و خدیعت نشست. بالجمله چون پس از وصول موکب اجلال نوّاب والا به ارض اقدس و رفتن محمد خان قرایی به استمالت خوانین اکراد اخرس، به هیچ وجه اثری از خدمت گزاری ایشان ظاهر نشد، لهذا اسماعیل خان سردار برحسب صوابدید نوّاب شاهزاده باوقار، جمعیتی از سواره و پیاده برداشته ولایت رادکان را تا حول وحوش خبوشان تاخت نمود و ابواب بلا بر چهره متمرّدین آن ولان)

۱- . مجلس:- (برداشته)

۲- . متبّر- منبر: اسم مفعول جعلی از واژه فارسی انبار، به معنی انبار شده، ذخیره شده.

۳- . ملی: (حسین علی خان)

گشود.

خوانین بدآیین لابد از در عجز و انکسار درآمده متعهد خدمت گزاری شدند.

نوّاب اشرف، عبد الرّشید خان فرستاده حاجی فیروز را با اجوبه شافی مشعر بر وعد و وعید و حاکی از بیم و امید و مبنی بر تخلیه ولایت غوریان و امر بر ایصال مالیات دیوان و حاکم بر صدور (۱) سکه و خطبه به نام همایون شهریار زمین و زمان و سایر اوضاع مقتضی آن اوان، روان فرمود و حاجی فیروز را ازین پیغامات دلدوز صبر و آرام از کاشانه خاطر (۲) فرار نمود؛ خواست تدارک خدمتی نماید، نخست حضرت میرزا محمد صادق وقایع نگار مروزی که نه ماه در هرات محبوس بود، از حبس برآورده و به اعتقاد خویش تدارکی کامل از برای او حاصل نموده و بدون اعلام مطلبی یا استدعای حاجتی، روانه کرد و مشار الیه را به سبب امورات (۳) اتفاقیه ایّام سفارت، روی آن نبود که به درگاه فلک جاه دارای سپهر خرگاه شتابد و امنای دولت ابد مدّت را با آن همه خجالت دریابد، لهذا بعد از ورود به ارض اقدس به تکلیف نوّاب شجاع السلطنه العلیّه و امید انتقام از جماعت افاغنه و هزاره و قرائیه چندی در آن جا وقوف یافت تا از قراری که- انشاء اللّه تعالی- ذکر خواهد شد، به دربار دارای ستیه شتافت.

ذکر تنبیه طایفه بلباس و گرفتاری اسد خان بختیاری از سعی دو نوباوه بوستان شهریاری

قبل ازین نگارش که در هنگام [۲۶۲] مرخصی دو شاهزاده آزاده نوّاب ولیعهد زمان و حضرت دولتشاه دوران از چمن سلطانیه، در باب تنبیه اکراد بلباس و الوار بختیاری به هریک فرمایشی جداگانه رفت.

نوّاب نایب السلطنه که چندی قبل از آن امیر خان قاجار خال خود را به استدعای بوداق خان حاکم مکری به اتفاق یوسف خان گرجی سرهنگ فوج بهادران نو مسلمان بهم)

۱- . ملی: (امر بر ایصال مالیات والی بر صدور)

۲- . ملی: (خواطر)

۳- . ملی:+ (ایّام)

تأدیب طایفه بلباس مأمور و قتل و غارتی موفور از ایشان به ظهور رسیده بود، درین اوقات نیز به سبب تعرض به خاک ارومیّه پا از جاده اعتدال بیرون نهادند. علاوه بر آن اولیای دولت جاوید هم اذنی در تأدیب آن طایفه دادند، مجددا امیر خان را با جمعیّت بوداق خان مکری و سرباز ابواب جمعی ابراهیم بیک سرتیپ و جعفر قلی خان مراغه [ای] و جمعی دیگر از سواره و پیاده به تنبیه آن طایفه ضاله مأمور فرمود. طایفه بلباس در محّل گرمیان که قریب به شهرزور و سقناق آن جماعت مغرور است، پای ثبات افشرده (۱) در برابر جنود مسعود صف آرای شدند و پس از اندک کرّی از طالع فیروز خسروی و حملات دلیران، مخذول و منکوب آمدند.

بعد از آن که قریب یکهزار نفر از آن جماعت مقتول گردید، هر تن از طرفی گریخت و هرکس به دامان درّه و کوهی آویخت. دستجات قشون نصرت نمون به سقانات ایشان پی بردند و به قدری که در حوصله خیال گنجد، خرابی کردند. اموال فراوان از جواهرآلات و زرّینه و اقمشه و غیر آن کسیب غازیان ظفر نشان شده و سردار با سپاه مظفر و منصور (۲) راجع به صوب مملکت آذربایجان [گردید].

این خبر در دار الخلافه به عرض دارای دادگر رسید و ضمیر منیر همایون الی غیر النهایه مبتهج و مسرور گردید. بالجمله نوّاب محمّد علی میرزا نیز که مأمور به تنبیه الوار بختیاری بود، بعد از ورود به دار الدوله کرمانشاهان در اواخر فصل خریف به نظم ولایات عربستان نهضت فرمود. پس از انتظام مهام آن حدود، تنبیه اسد خان بختیاری را وجهه همت ساخت و با جمعیتی کامل به سمت جبال آن طایفه پرداخت.

تبیین این مقال آن که، این اسد خان از طایفه بختیاروند هفت لنگ بود و برحسب تجربه، ارشد و اشجع هر تن از طوایف الوار می نمود. در ایامی که زمام اختیار احشامات بختیاری در کف کفایت کارکنان نوّاب محمد تقی میرزا صاحب اختیار بروجرد آمد، اسد خان به اعتقاد خود از سوء سلوک بعضی از چاکران آن حضرت رنجیده خاطر گشته به دزمیران پناه برد. این دزمیران قلعه ای است از کوهستان بختیاری خدا آفرین و از فرط ارتفاع و استحکام، همدوش با چرخ برین. صعود مترددین به آن دز از یک راه مقدورا)

۱- . ملی: (افزوده)

۲- . ملی:+ (را)

است، ولی آن هم به مدد طناب و ریسمان میسور. اگرچه در کوهستانات آن طایفه ازین قبیل دز بسیار است ولیکن دزمیران در رفعت و محکمی مشهود (۱) و مشهور سیّار و امصار. (۲)

خلاصه اسد خان، اهل وعیال و احمال و اثقال خود را به آن قلعه برد و خود را آسوده از زحمات این و آن آورد. وقتی میرزا علی گرایلی وزیر نوّاب محمد تقی میرزا و آقا قاسم طهرانی صندوقدار حضرت محمد علی میرزا از جانب آن دو ملک زاده فیروزی لوا به استمالت آن گروه کرد دیوآسا به دزمیران شتافتند و اسد خان هردو را گرفته و اموال ایشان را ضبط نموده در زاویه غاری از آن کوه منزل یافتند، درین سال ضبط احشامات بختیاری برحسب [۲۶۳] حکم شهریاری به نوّاب محمد علی میرزا محول و معزی الیه نیز لا علاج عازم گرفتاری آن دزد دغل آمد. پس از آن که نزدیک به دزمیران (۳) رسید، میرزا محمد لواسانی وزیر خود را به استمالت اسد خان فرستاد و پیغاماتی مشعر بر بیم و امید داد. حضرت میرزا به هر طریق بود او را راضی کرد و با هزار تدبیرش به پایان درآورد.

نوّاب شاهزاده به سبب عدم وحشت او با یک نفر جلودار تا پای دز (۴) راند و او را از راه التفات نزد خود خواند. چنان او را در صحبت گرم ساخت که مشار الیه از شوق جواب و سئوال با آن حضرت به اطراف خود دیده نینداخت. غلامان همراهان سرکار شاهزاده، یک یک و دودو به تدریج از دور رسیدند و بالاخره آن کوهنورد بادیه وحشت را محیط گردیدند. وقتی خبردار شد که غلامان سواره نوّاب شاهزاده اطراف او را دارند و تفنگ ها بر سر دست درآورده هلاک او را موقوف به اشاره می شمارند از فرط وحشت و اضطراب اعضایش مانند بید به لرزه افتاد و گذشت سرکار اشرف را به جستجوی شفیعی به هر طرف دیده می گشاد. نوّاب اشرف که اضطراب او را به آن طریق ملاحظه فرمود، رسوم مردانگی و فتوت را پیشه کرده در همان حالت باز او را مرخص به مراجعت دز نمود، ولی هنگام رفتن به او چنین خطاب کرد که: موکب فیروز ما به جهت انتظام مهام بختیاری چند روز درین حوالی اقامت دارد؛ ترا مرخص نمودیم که امشب و فردا تدارک نوکری خود را دیده فردا شب در اردوی والا به کشیک سراپرده حاضر شوی.ر.

۱- . ملی: (شهود)

۲- . شهرها.

۳- . مجلس: (بند میران)

۴- . دز: دژ، قلعه، حصار.

اسد خان که چنین فتوت و مردانگی از آن شیر بیشه دلاوری و فرزانگی دید، در مقابل آن مروّت به غیر از سربازی خدمت دیگر نیافت و سر را بر کف دست نهاده در موعدی که نوّاب شاهزاده مقرّر فرموده بود به اردوی والا شتافت. پس از آمدن او، طوایف بختیاری از مراحل راهزنی و دزدی پای کشیدند و در شاهراه خدمت گزاری پایدار گردیدند. مشار الیه در خدمت اشرف با کمال اعتبار چاکر و خدمت گزاری بود تا بعد از قضیّه ناگزیر نوّاب معزی الیه، باز دربه دری و کوهنوردی را شعار نمود. بعد از عرض این خبر به پیشگاه خسرو مظفر، نوّاب شاهزاده مورد انواع تحسین و آفرین و دوش اسد خان نیز از اعطای خلعت مرحمت همدوش چرخ برین آمد.

ذکر تفویض ایالت دار الخلافه به نوّاب ظلّ السّلطان علی خان شاهزاده

و حکومت دار العباده (۱) یزد به محمّد زمان خان آزاده

بعد از مأموریت نوّاب شجاع السلطنه (۲) العلیه حسن علی میرزا به والی گری مملکت خراسان، امر ایالت دار الخلافه طهران به جهت اطمینان از استقرار نوّاب شجاع السلطنه در آن مملکت، علی العجاله وکاله به نوّاب شاهزاده اسماعیل میرزا، که سپرده و تربیت یافته نوّاب معزی الیه بود، محول گردید. نوّاب اسماعیل میرزا به سبب صغر سن، به طوری که باید، به ضبط و ربط مهام غریب و بومی نمی رسید. اهالی دار الخلافه نیز میلی وافر به نوّاب علی خان شاهزاده داشتند و در پنهان و آشکار همت در انتظام کار او می گماشتند. به سبب ولیعهدی برادر مهترش نایب السلطنه العلیه، ایالت پای تخت دولت بهیّه به اسم او سزاوارتر (۳) بود و شاهنشاه صاحبقران هم اطمینان کامل از استقرار شجاع السلطنه العلیه در(۴) ایالت ممالک خراسان زیاده (۵) و حاصل فرمود، لهذا منصب ایالت و فرمانروایی دار الخلافه را به نوّاب معزّی الیه عنایت [۲۶۴] داشت و به علاوه لقب علی شاهی، لقب جلیل ظل السلطانی نیز او را بر سر گذاشت. دوش اعتبارشد)

۱- . ملی: (دار العباد)

۲- . مجلس: (شعاع السلطنه)

۳- . مجلس: (سزاوار)

۴- . ملی:- (در)

۵- . ملی: (زیاد)

را از اعطای خلعتی گرانمایه با خورشید فروزان همدوش ساخت و نوّاب اسماعیل میرزا نیز بعد از چندی به مملکت خراسان تاخت [تا] برحسب صوابدید نوّاب شجاع السلطنه به حکومت ولایت ترشیز پرداخت.

چون مدتی بود که ایالت ولایت دار العباده یزد نیز به سرکار شوکت مدار حضرت شجاع السلطنه محول [شده] و میرزا موسی رشتی وزیر معزی الیه در آن ولایت عامل شغل و عمل [بود] و کار مباشری مملکت خراسان به سبب فقدان وجود آن وزیر دانا موقوف و معطل بود، درین اوقات برحسب خواهش نوّاب شاهزاده و احضار صاحبقران آزاده به دار الخلافه طهران آمده بعد از اخذ دستور العمل از اولیای دولت جاوید محل، روی به صوب خراسان نمود [ه] امر حکومت دار العباده یزد نیز معطّل ماند، لهذا برحسب امر اعلی، خلعت حکومت آن ولایت بر قامت حاجی محمد زمان خان خلف حاجی محمد حسین خان نظام الدوله اصفهانی راست آمد و معاملات سنه سیچقان ئیل به عهده او بی کم وکاست شد.

ذکر مراجعت حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی از سفارت دولت روس و تغییر وکلای دولت انگریز و توقف هنری ولک به دربار شوکت فلک تأسیس

در وقایع سنه یکهزار و دویست و بیست و نه ایراد شد که حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی با تحف و هدایای فراوان به سفارت دولت روس مأمور آمد. چون از خاک مملکت ایران فراتر شتافت، در هر ولایت و قصبه [ای] که رسید، از آن جماعت درباره خود احترامی تازه یافت. چون پادشاه ذی جاه روس به جهت مخاصمه و مجادله با ناپلیون منحوس به ولایات فرانسه و نمسه (۱) رفته بود، مشار الیه مدتی در خارج شهر پطرپورغ در باغ پادشاهی منزل ساخت تا ایمپراطور بعد از فراغ از کار مزبور به عزیمت مملکت خویش پرداخت. در روز ورود حاجی میرزا ابو الحسن خان به شهر پطرپورغ، تایش

۱- . اتریش

سه فرسنگ راه، اساس استقبالی به آیینی تازه چیدند و عراده گاری سلطانی را که به جهت او آورده بودند، سوار گشته [و] مشار الیه را با عزّتی تمام و شوکتی ما لا کلام وارد شهر گردانیدند. چه در عرض راه، چه در ورود به تختگاه، ینارالان معتبر از جانب آن پادشاه (۱) خورشید کلاه می آمدند و از گذاردن پیغام التفات آمیز ایمپراطوری مایه سرور قلب ایلچی مزبور می شدند.

پس از چند روز که از زحمت راه آسوده [گشت] حسب الاحضار به ملاقات ایمپراطور اعظم اقدام نمود نامه همایون و هدایای موافقت مقرون را گذرانیده به قدری که در حوصله اندیشه گنجد، مقبول طبع آن پادشاه ذی جاه گردید. در مجالس متعدده، سرّا و جهرا ملاقات ایمپراطور و سفیر فطانت دستور واقع و مراتب مخالفت و مخاصمت دولتین قویمتین را دافع آمدند. امضای عهدنامه [ای] میمونه مختوم به خاتم سلیمان زمان به جناب ایمپراطور سپرده شد و مطالب این دولت خداداد به تقریر سفیر فطانت نهاد بر رای حضرت ایمپراطوری یک یک شمرده آمد. (۲)

تا ناپلیون پادشاه فرانسه تسلطی داشت، ایمپراطور روس غائبانه به مکاتبه [می پرداخت] و پیغام سفیر دولت بهیّه را در ردّ ولایات مأیوس نمی گذاشت تا بالاخره دولت بهیّه انگریز غیرت فطری به عمل آوردند و اکثری از قرالات فرنگ را در دفع ناپلیون با خود متفق کردند [۲۶۵]. دوک دولینتین نام از جانب دولت انگریز سردار شد و با سی هزار جمعیت و آتشخانه روی به دفع ناپلیون غدّار آورد. پلوخیر (۳) نام نیز با جمعیتی تمام از دولت پروس مأمور آمد. قرالات له و دانمارق (۴) و سایرین هم امدادها دادند و با جمعیّت روسیه و جمعی از قشون فرانسه که از ناپلیون روگردان بودند، به دفع او روی نهادند. در محل واترلوی فرانسه، دوک ولینتین (۵) سردار دولت انگریز مباشر دعوا گردید و۳۶

۱- . ملی: (دو پادشاه)

۲- . ملی: (شمرده اند)

۳- . ملی: (پکوخیر)؛ احتمالا نام اصلی او، گبهارد لبرشت فن بلوخر بوده است. Gebhard Lebrecht Von Bluche¬ ژنرال پروسی که در ۱۷۴۲ در رستبوک به دنیا آمد و در ۱۸۱۹ میلادی از دنیا رفت. وی در جنگ با فرانسه (۱۸۱۴) شهرت یافت. او در لینیی)Ligny(از ناپلئون شکست خورد (۱۸۱۵) ولی برای کمک به ولینگتون به موقع توانست خود را به واترلو برساند. (معین، ذیل بلوخر)

۴- . لهستان و دانمارک.

۵- . دوک ولینگتون Wellington. سردار و سیاستمدار انگلیسی (۱۷۶۹- ۱۸۵۲) از ۱۷۹۶ تا ۱۸۰۵ در هندوستان تاریخ ذو القرنین متن ۴۳۸ ذکر مراجعت حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی از سفارت دولت روس و تغییر وکلای دولت انگریز و توقف هنری ولک به دربار شوکت فلک تأسیس ..... ص : ۴۳۶

جنگی دلیرانه کرده و ناپلیون را شکستی فاحش داده او را در بیابان بی سروسامان حیران و دروا گردانید.

ناپلیون بعد از شکست در جایی قرار نگرفته به دولت انگریز فرار کرد. گماشتگان آن دولت او را در جزیره انگلتره گرفته و برحسب صوابدید جمهور قرالات در جزیره سانتالینا (۱) که در وسط دریای محیط و میانه ممالک افریقا و آمریقاست، برده محبوس داشتند و همواره سه هزار نفر مستحفظ بر وی گماشتند.

پادشاه قدیم فرانسه را که در مملکت انگریز بود، آورده بر تخت نشانیدند و کارکنان عالم قضا پس از سالی چند، زهر فنا در کام ناپلیون چشانیدند. بعد از حبس ناپلیون، پادشاهان روس و قرالات فرنگ در شهر نمسا (۲) مجتمع (۳) گشته صلحی کل نمودند که هرکس مملکت خود را داشته، دست تعدی به جانب مملکتی دیگر دراز نکند. هرگاه دولتی خواهد پا از حدّ خود بیرون گذارد، (۴) سایر دولت ها متفق گشته او را از میان بردارند.

بالجمله با وجود آن که مدتی حاجی میرزا ابو الحسن بی وجود ایمپراطور اعظم در پطرزپورغ توقف کرد و از وعده های کاذبانه امنای آن دولت روزی به شب و شبی به روز می آورد، ایمپراطور روسیه بعد از مراجعت چون خاطری فارغ از اندیشه ناپلیون داشت، سفیر دولت علیّه را در خلوتی خواسته به این سیاق همت بر جواب مطالب گماشت که:

دولت روسیه هیچ یک از ولایات گرجستان و آذربایجان را به زور متصرّف نگردیده اند، بلکه ولات و بیگلر بیگیان و حکام، خود قدم پیش گذاشته به دولت روس گرویده اند. به قاعده [ای] که در میان کفر، نظامش می خوانند و به قانونی که در ممالک اسلام، مروتش ((۵)).

۱- . جزیره سنت هلن.

۲- . اتریش؛ در این جا منظور شهر وین پایتخت این کشور است که کنگره وین در آن جا تشکیل گردید.

۳- . مجلس: (جمع)

۴- . ملی:- (گذارد)

۵- . ملی: (مردیش).

می دانند، آن جماعت را که به پای خود پناه به دولت روسیه آورده اند، دست بستن (۱) و عهد نظام و مروت را شکستن، خلاف رسوم فتوت و ملکداری است. ولایات گرجستان و قراباغ به سبب مواحدت مذهب در تصرّف روسیه باشد، انسب است و چون سابق برین تعرّضات از کوه نشینان داغستان به گرجستان می رسید، لهذا داغستان نیز به تصرّف ما را اقرب. در باب ردّ کردن سایر ولایات گنجه و شیروان و طالش و غیره، مضایقی نیست، ولی وقتی که ایلچی مختار ما که سردار جدید گرجستان است، (۲) بداند که رضای اهالی آن ولایت بر چیست.

خلاصه امیری از امراء آن مملکت را، که مسمّی به الکسندریر ملوف و از قانون امارت و سفارت با وقوف بود، لقب ایلچی مختار داده و نام سرداری مملکت قفقازش بر سر نهاده با تحفی بی کران به همراهی حاجی میرزا ابو الحسن خان به جانب این دولت قوی ارکان روان نمود. سردار مزبور بعد از ورود به تفلیس (۳) چندی به جهت انتظام کار گرجستان و داغستان توقف کرد و دو سه نفر از معارف معتمدین خود را با عریضه ارادت تضمین به اتفاق سفیر مزبور به دربار معلی روان آورد. بعد از ورود ایشان، فقرات مرقومه به عرض [۲۶۶] دارای جهان دار رسید و فرمایشات همایون در باب تدارکات ورود سفیر دولت روس از مصدر خلافت صادر گردید.

بالجمله در همین سنه میمونه، هنری و لک انگریز [ی] که مردی مصلحت گزار و خیرخواه و سال ها به اتّفاق سفرای آن دولت، مقیم این درگاه فلک جاه بود، از جانب دولت خویش لقب وکالت یافت و مستر موریه ایلچی کوچک برحسب احضار امنای شوکت انگلتره آستان اعلی را وداع گفته به مقرّ اصلی شتافت.س)

۱- . ملی: (و سبب متین)

۲- . مجلس:+ (آمده)

۳- . ملی: (بعد از ورود مفلیس)

بخش ۴

بهاریه

بهاریه (۱) سال نیکو مآل اودئیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و سی و دو هجری و ایراد تدارکات ورود ایلچی روس و مأموریت جناب معتمد الدوله میرزا عبد الوهاب به ولایت خمسه به سبب احترام سفیر مشار الیه

رونق افزای کاشانه مسیح و آیت صباحت چهر خوبان ملیح اعنی مهر اضائت توضیح درین سال شرافت تصریح بعد از انقضای ده ساعت و سی و سه دقیقه از شب جمعه دویّم شهر جمادی الاول سنه یکهزار و دویست و سی و دو به بیت الشرف حمل نزول و نوباوگان نهال را عقد (۲) ازدواج با بنات (۳) سوری و سمن حاصل شد. سلطان بهار معتمد ابر آذار را به مهمانداری سفیر روسی نژاد شکوفه و اعلام توجهات خاطر (۴) الهام مألوفه روان ساخت و باد نوروزی که والی ولایت خاورزمین (۵) گلشن است، به تسخیر قلعه جات چمن و تدمیر هزاره جات زاغ و زغن پرداخت. مجددا در شهربند گلستان سکه طراوت به نام نامی سلطان بهار بر سبایک زرّین و سیمین اوراق سوری و ازهار زدند و خطبای فصیح الادای عنادل بر فراز منابر اغصان خطبه خوان شدند.

سلطان فروردین به سلطانیه چمن نزول نمود و سفیر شکوفه را به انجمن حضور حضارت دستور احضار فرمود. هدایای مرایای صافی ضمیر شمر و پیل زرّین پیکر گلبن اصفر و ظروف واوانی گل های اصفر و احمر و دبایج چینی و روسی اوراق الوان شجر از نظر آن خسرو طراوت اثر گذشت و سلطان اردی بهشت باز به مراجعت چمن مایلن)

۱- . ملی: (بهار)

۲- . ملی: (عهد)

۳- . ملی: (نیات)

۴- . ملی: (خواطر)

۵- . ملی:- (زمین)

گشت. دار المرز چمن از نزول موکب خسرو داد تازگی از سر یافت و فرمانفرمای باغ بندر راغ را از مدد جنود سبزه مسخّر کرده خیل اعرابی لون زاغ هزیمت کنان به هر بوم و بر شتافت.

افغان هزاردستان در تسخیر ولایت فیروز گلستان چیره شد و عمامه دار شکوفه به ریختن خون غنچه خضرا لباس خیره آمد. سلطان بهار از فرط عدالت سرشار، غیرتی ملوکانه انگیخت و عمامه دار شکوفه را به مکافات آن جنایت بی شمار بر فلک شاخسار آویخت. اورنگ خلافت مجدّدا از فرّ جلوس شاهنشاه معدلت آیت، همرنگ اورنگ سپهر شد و چهر فروزان خسرو منوچهر چهر، از فرط روشنی و بها غیرت افزای چهر ماه و مهر. شاهزادگان اطراف و نامداران اکناف و سفیران انگریز و روس و دبیران عطارد مأنوس میران پیشگاه و خاصان خرگاه غلامان زرّین کمر و وشاقان حورا منظر هریک در جای خویش ایستاده و آداب رکوع و سجود را در آن قبله اقبال و کعبه آمال آماده بودند.

بزم شیلان نوروزی در کمال بهجت و فیروزی به قانون پار و پیرار گذشت و شیر اوژنان رکاب مستطاب را نوبت میدان رزم گشت. از قراری که ذکر شد فرستادگان ینارال الکسندر یرملوف سردار جدید گرجستان و ایلچی مختار [۲۶۷] مأموره به دولت علیّه ایران به همراهی حاجی میرزا ابو الحسن خان به دربار معدلت نشان وارد [شدند] و از قرار عرض سردار مزبور در اواسط ایّام بهار قرار حرکت او از تفلیس و ورود به آستان معدلت تأسیس خواهد بود. فرستادگان مزبور با انعام و احسان موفور از دربار مروت گنجور رخصت انصراف یافته در جواب عریضه سردار معزی الیه مقرّر آمد که در موعدی معیّن در چمن سلطانیه شرفیاب درگاه مینوون گردد.

فرامین قضا آیین به افتخار نوّاب نایب السلطنه و نوّاب عبد اللّه میرزا صاحب اختیار ولایت خمسه و حسین خان سردار ایروان صادر شد که در هنگام عزیمت ایلچی دولت روس از ابتدای خاک متعلّقه به دولت جاوید مأنوس تا ولایت زنجان معزی الیه را با احترامی شایان وارد سازند و در هریک از ولایات متعلقه به تدارک اسباب تجمّل ما لا کلام و لوازم احترام پردازند. عسکر خان ارومی افشار بر حسب امر اعلی به مهمانداری مشخص آمد و مقرّر گردید که نوّاب ولیعهد دوران مهماندار مزبور را تا منزل اوچ کلیسیا فرستاده رسوم مهمان نوازی را آماده باشد. جناب معتمد الدوله العلیه و

امام الکتاب میرزا عبد الوهاب نیز به عزیمت ولایت خمسه مأمور گردید که پس از ورود سفیر مزبور به آن سامان، او را در چمن سامان ارخی که یک فرسنگی چمن سلطانیه است، نازل سازد و در ایّام غیبت موکب همایون به لوازم سرور خاطر و مسرّت باطن و ظاهر و استطلاع از مکنونات ضمیر و اظهار توجهات خاطر آفتاب نظیر درباره او پردازد.

حضرت مستوفی الثّانی میرزا فضل الله علی آبادی مازندرانی نیز به مرافقت جناب معتمد الدوله العلیه مقرّر شد که به لوازم اخراجات مایحتاج ایلچی مزبور و وصول و ایصال آن بر وفق قاعده و دستور عمل نموده در حواله و اطلاق آن مراقب و مواظب در هر مکان و محل بوده باشد. خلاصه معتمد الدوله و میرزا فضل الله و فرستادگان سردار روس بالاتفاق در یک روز روانه شدند و مسرعان دیگر به احضار نوّاب شاهزاده محمد علی میرزا و امان الله خان اردلانی والی کردستان به دار الدوله کرمانشاهان و قصبه سنندج روان و شتابان آمدند و مقرّر گردید که هریک با سپاهی آراسته در موعدی که حضرت صاحبقران خواسته، در چمن سلطانیه حاضر آیند و دیده بر صدور احکام قضا نظام گشایند.

ذکر عزیمت نوّاب شجاع السلطنه حسن علی میرزا به خبوشان و اوضاع خوانین و فرستادن پیشکش و امداد به جهت هرات

در سال قبل که حاجی فیروز الدین میرزای والی هرات هوای خودسری بر سر آورد و مدد خان افغان و حاجی آقا خان وزیر و غیره را با جمعیت وافر روانه ولایت جام کرد- از قراری که ذکر شد- قلعه جات ولایت جام را خراب و رعایای آن جا را کلا در قلعه محمودآباد نشاندند و رؤسا و معارف آن ولایت را به صیغه گروگان به ولایت هرات راندند. محافظت قلعه محمودآباد از جانب حاجی فیروز به عهده بنیاد خان هزاره محول شد و سایر کارکنان افاغنه در محال جام و غوریان و غیر آن صاحب شغل و عمل گردیدند. در اوقاتی که محمّد خان قرایی در ارض اقدس شرفیاب حضور نوّاب شجاع السلطنه العلیه گردید، در باب انتزاع قلعه محمودآباد از تصرّف بنیاد بدنهاد از

جانب والا به او اشارتی رسید. مشار الیه متعهّد [۲۶۸] آمد که هر هنگام کارکنان نوّاب شاهزاده با احتشام قلعه و قلعه نشین را مطالبه نمایند، تسلیم سازد و به عذری که موهم خلاف باشد، نپردازد و نیز مستدعی آمد که به جهت آگاهی از خیال بنیاد خان و منع او از مخالفت و طغیان، جمعیّتی نیز از قرایی به عنوان محافظت قلعه محمودآباد روانه دارد. (۱) و در ظاهر مرافقت با بنیاد را بهانه آرد. چون قرار رفتار سرکار شجاع السّلطنه با آن روباه مکّار در بدایت کار به مدارا و استمالت بود، بنابرآن این استدعا را قبول فرمود.

درین اوقات به سبب تجربه و امتحان به اشارت شاهزاده والامکان، اسماعیل خان سردار، معتمدی نزد محمّد خان روان کرد و تخلیه قلعه محمودآباد را به میان آورد. محمّد خان جواب چنین داد که هر وقت موکب فیروز سرکار اشرف به جهت قرار امور ولایت جام وارد آن مقام شود، قلعه مزبور را بلامضایقه تسلیم خواهم نمود.

بالجمله چون قلعه غوریان نیز در تصرّف گماشتگان حاجی فیروز بود و اعیان ولایت جام هم در توقّف ظلمتکده هرات تیره روز بودند، غیرت فطرت سرکار شاهزاده اسفندیار شعار اجازه نمی داد که این امورات را مجمل و معطّل گذاشته موقوف به زمانی دیگر داشته باشند، لهذا عزم تخلیه قلعه جات و اقدام در نهضت به صوب هرات، جزم آمد و ترکان خونخوار را از ایوان بزم تمنای میدان رزم شد.

از این که درین عزیمت اطمینانی از جانب خوانین مفسدت نهاد اکراد و رضای آن جماعت لجاجت بنیاد درین عزم صرصر میلاد [نبود] گرفتن جمعیتی از ایشان به جهت امداد لازم بود، لهذا نوّاب اشرف در اوایل شهر جمادی الاول با معدودی از خاصان صداقت عمل، صبحگاهی بدون اظهار مطلب از ارض اقدس سوار بر مرکب و ایلغارکنان در همان شب، نزول اجلال به شهر خبوشان نمود. رضا قلی خان ایلخانی زعفرانلو که پدر پیر خود امیر گونه خان را بنابر مصلحت کار محبوس کرده و خود در تصرّف زمام اختیار ایل والوس (۲) نام برآورده بود، بعد از اطّلاع سراسیمه گشته پای از سر نشناخت و سر خویش را به جهت نثار بر کف دست گرفته به استقبال پرداخت. [و] در همان شب ما یعرف و ما یملک خود را از صامت و ناطق به سرکار اشرف پیشکش کرد و حضرت والات.

۱- . ملی: (سازد)

۲- . طایفه، قبیله، جماعت.

که مایه کان و دریا در نظر همّتش مانند خردلی بی بهاست، پس از قبول باز به انعام او مقرّر آورد. علی الصباح خوانین دیگر مثل نجفقلی خان شادلو حاکم بزونجرد و بیگلر خان چاپشلو حاکم دره جز و سعادت قلی خان بغایرلو حاکم جهان ارغیان و قوجه خان کیوانلو حاکم رادکان به عزم شرفیابی حضور نوّاب شاهزاده گردون توان به خبوشان شتافتند و هریک فراخور احول تفقّدات گوناگون یافتند.

بعد از آن که خاطر آن وحشی خصالان رام گردید، باز شب هنگام نوّاب اشرف والا بر خنگ صرصر کردار سوار و علی الصّباح بی خبر به ارض اقدس رسید. خوانین اتراك و اکراد چند روزی تدارك خدمت را دیده زنان و فرزندان خویش را به صیغه گروگان با اسبان صرصر نشان و هیونان کوه توان به عنوان پیشکش و موازی دوهزار سوار جرّار به رسم امداد به رکاب فیروزی ارکان روان آوردند و تعهدات فراوان در رسوم خدمت گزاری کردند. حضرت شاهزاده بی همال پس از اطمینان از آن قوم وحشی خصال و احتشاد جمعیّتی وافر از رکابی و خراسانی [۲۶۹] تکیه به لطف جناب باری و اقبال بی زوال حضرت شهریاری کرده، نخست در روضه مطهره حضرت رضا- علیه التحیه و الثناء- جبهه ارادت بر خاك نیاز سود و از باطن فیض مواطن آن بزرگوار، استمداد همّت نمود و حضرات عالی درجات علما و سادات آن ارض فیض آیات را نیز ملاقات و طلب دعاگویی کرده پیشخانه کشان موکب ظفر را امر به حرکت فرمود.

[مصرا]ع:

تا بخت همایون شهنشه چه کند باز

ذکر عزیمت نوّاب حسن علی میرزا به هرات و فتح قلعه جات جام و غوریان و خدمت گزاری جماعت افغان

نوّاب شجاع السلطنه العلیه با فوجی قوی و اطمینانی به اقبال بی زوال خسروی در روز سه شنبه بیست و ششم شهر جمادی الثانی به عزیمت مملکت هرات از ارض فیض

سمات حرکت و منزل به منزل رانده، محلّ سنگ بست جام، مضرب سرادقات (۱) با احتشام شد. محمد خان قرایی نیز با معدودی در همان منزل شرفیاب رکاب فیروزی مآب گردید. حسب الامر مقرر آمد که مشار الیه میرزا محمد خان تکلوی جامی را با خود برده قلعه محمودآباد را از قرار اقرار و وعده با نصیر و بنیاد تسلیم سازد و به عذری که موجب پاره [ای] توهّمات است، نپردازد. موکب اشرف از محل سنگ بست حرکت و در کال خیرآباد نزول اجلال دست داد.

روز دیگر که رایات ظفر آیات به صوب محمودآباد شقه گشا شد، محمد خان قرایی در عرض راه، شرف رکاب بوسی حاصل ساخت و در باب تسلیم قلعه مزبوره به عذر مضایقت به بنیاد پرداخت. تبیین این مقال آن که بنیاد از تخلیه قلعه انکاری ورزید و لطفعلی نام برادرزاده خود را مساوی پانصد نفر هزاره [ای] در آن قلعه کوتوال گردانید و خود با جمعیتی کامل از آن جا بیرون تاخته در کمین غدر نشست که هرگاه تواند دستبردی به اردوی والا زده، رشته اجتماع لشکر مظفّر را از هم گسسته باشد. چون قلعه محمودآباد در راه عبور سپاه منصور واقع بود، لهذا در هنگام گذشتن از آن محاذی یک نفر هزاره هرزه درا، تفنگی از درون قلعه انداخته به اعتقاد خود آن سیل سرشار را از خاشاکی دافع آمد. غیرت جبلّی نوّاب والا این جسارت را عظیم شمرد و در همان لحظه لشکر قیامت اثر را به جانب قلعه برد.

محمودآباد از قلاع محکمه مشهوره خراسان [است] و باره [ای] بلند و رفیع و خندقی عمیق و وسیع کشیده بر دور آن. علاوه بر باره و خندق، شهربندی دارد که همواره در استحکام بنیان، بنای برابری با چرخ برین می گذارد. فی الفور از حکم محکم نوّاب اشرف، عبد الله خان ارجمندی فیروزکوهی با دسته جانباز خود قدم جرأت به تسخیر آن باره چرخ علامت برگشادند و رستم خان قراگوزلو نیز با سواره خویش از اسبان پیاده گشته و شمشیرها بر دست گرفته به مرافقت آنها رونهادند. مطلب خان حاکم دامغان با جانباز [ان] دامغانی از طرفی دیگر به تسخیر آن قلعه دامن زنان، و اسماعیل خان سردار در میان توپ خانه شرربار، به خرابی آن برج و باره متین صاعقها.

۱- . سراپرده ها، خیمه ها.

فشان آمد.

نـوّاب شـاهزاده اسـفندیار قرین تهمتن آیین، چون شـیران عرین در جلو لشـکر ظفر آیین زبـان به تحسـین و آفرین می گشود و دست دریـا مثـال از آسـتین برآورده غازیـان مظفّر را به تسـخیر قلعه تحریض و تحریـک می فرمـود. ناگـاه از یمن اقبـال فیروز خسـروی جانبازان مزبوره خود را به پای خندق رسانیده در آنی از فراز خندق چون بلای آسـمانی [۲۷۰] نزول و از قعر خندق به پایان باره و از آن جا برفراز دیوار قلعه مانند دعاهای مسـتجاب صعود کردند و علم های سرخ و زرد که علامت (۱) فیروزی است، بر فراز دیـوار بـاره برپـا نمـوده طبـل هـای نصـرت را به خروش در آوردنـد. لطفعلی کوتوال گوشه [ای] از دیوار قلعه را شکافت و سراسیمه خاطر، با جمعی از هزارگان عازم هرات گشته، روی از آن سامان برتافت.

نوّاب والاـ به نفس نفیس با سواره یموت و کوکلان تا پنـج فرسـنگ راه از عقب آن قوم گمراه تاختن آورد و ادیم زمین را از خون آن مفسدین بی دین رنگین کرد. اکثری را در هنگام تاخت به دست مبارک از ضرب تیغ از صدر زین بر روی زمین می انداخت. و هرکه را بر فرق می نواخت، تا نشـمین زین به دوپاره می ساخت. آن که را شمشیر برّان به میان زدی، مانند خیار تر به دو نیم شـدی. بـالجمله در آن روز عافیت سوز تا هنگام غروب آفتاب مساوی سـیصد و پنجاه نفر زنـده دسـتگیر و یکصـد و بیست نیزه سـر از نظر شاهزاده انجم سریر گذشت و بعد از رجعت موکب ظفر اعتلا به اردوی معلّی گرفتاران مذکور هریک از سیاستی جـداگانه تیر غضب قیامت لهب را نشانه گشت. بعضـی را به مـدد میخ های چوبین بر زمین دوختند و برخی را در (۲) آتش انتقام و کین سوختند. قومی را به صدمه تخماق و تبرزین آهنین سـروتن کوبیده شد و جمعی را از دم شمشیر برّان، اعضا و جوارح پلید بریده آمد. قدری از رؤوس منحوس آن طایفه به جهت عرض هنر به درگاه شاهنشاه مظفّر فرسـتاده شد و از بقیّه سران ایشان کلّه مناری در شارع عام به ده ذراع (۳) ارتفاع و سه ذرع قطر بنا نهاده آمد. بنیاد بی بنیاد که در حول وحوش قلعه محمودآباد منتظر فرصتی بود، از ظهور این هنگامه چنان در فرار سبک عنان گردید که صرصرع)

۱- . مجلس:+ (فتح و)

۲- . ملی: (از)

۳- . ملی: (زراع)

پرشتاب به گردش نرسید.

نوّاب اشرف دو روز به جهت انتظام مهامّ ولایت جام در آن منزل بنای توقف گذاشت و حکومت آن ولایت و ضبط قلعه را به عهده میرزا محمّد خان تکلوی جامی محوّل داشت و از آن پس رایات جلال را شقه گشا کرده همّت به عزیمت هرات گماشت.

در روز نزول به تربت شیخ جام، عطا محمّد خان افغان عرض بیگی از جانب حاجی فیروز الدّین میرزای والی هرات زمین ضراعت بوسه داده زبان به عرض مطالب برگشاد.

خلاصه تمنا این که: شاهزاده فیروز پس ازین شاهراه صداقت را با قدم جهد پی سپار است و در تسلیم قلعه غوریان و اطاعت دولت ابد ارکان خدمت گزار به شرط آن که نوّاب اشرف از ولایت جام قدم سعادت را فراتر نگذارند و ضبط ولایت هرات را که موروثی سلسله احمد شاهی است، به او محول دارند و او را نیز برادری کهتر از خود شمارند.

چون کلمات دروغش از صدق فروغی نداشت، لهذا جوابی سرسری شنیده و از رکاب مظفر مرخّص گردیده روی به مراجعت گذاشت.

ذکر محاصره قلعه هرات و تسخیر محکمه مصلّی و اطاعت افاغنه

بعد از حرکت از تربت شیخ جام، روزی دو، منزل کوسویه مضرب خیام ظفر آیت آمد. امیر حسن خان عرب زنگوئی حاکم تون و طبس با جمعیّت اعراب زنگوئی (۱) و نخعی ولالوئی در آن منزل شرفیاب رکاب مستطاب [شد] و چون والده معظمه نوّاب شاهزاده نبیره قادر خان عرب حاکم (۲) بسطام بود، لهذا آن امیر بااقتدار به لقب (۳) بلند خالویی کامیاب گردید. دو روز دیگر [۲۷۱] موکب والا به سمت ولایت غوریان در ذهاب آمد.

چون یقین بر این معنی بود که بعد از اطاعت حاجی فیروز، قلعه غوریان بدون مانع و عایقی به تصرّف خواهد بود، لهذا از خرابی آن سامان و تعرّض به حال قلعه و قلعه گیان اغماض نموده حضرت والا به منزل شکیبان عزیمت فرمود. خلاصه پس از ورود به منزل پل نقره سه فرسخی هرات معلوم آمد که حاجی فیروز الدّین مصلّای هرات و تل بنگیانب)

۱- . ملی و مجلس: (زنگولی).

۲- . ملی:- (حاکم)

۳- . مجلس:- (به لقب)

را کـه دو محکمـه محکمـه اسـت، مـأمن عـافیت دانسـته و جمعی از شـمخال چیـان را در آن دو محـل به محـافظت گذاشـته و تدارکات خودداری ایشان را مهیّا داشـته و خود در شـهر هرات همت به آسودگی گماشته است. حضرت والا روز دیگر لشکر ظفر اثر را تیپ آرایی کرد و عبد اللّه خان ارجمندی و مطّلب خان دامغانی و رسـتم خان قراگوزلو و محمّد نظر خان مافی را بر میمنه و میسـره و جنـاحین گمـاشت و خود در قلب سپاه در زیر لوای فیروز شاهنشـاه ظفر دسـتگاه بنـای قرار گـذاشت. سـردار بااقتـدار اسـماعیل خـان به اتّفـاق امرای بـا اعتبـار امیر حسن خان و امیر علم خان عرب و امیر قلیـچ خان تیموری و محمـد خان قرایی در سایه علم آفتاب به پرچم (۱) آرام گزین و توپ های تنـدر فغان در جلو تیپ همایون قاعقه فشان و رعد آیین شدند. به این آراسـتگی از پل نقره حرکت کرده تا کنار پل انجیل که قریب به شهر هرات است، آمدند. به اذن و اشاره والا و عزیمت سردار شـهامت انتما محکمه مصلّی از جان فشانی نظام فیروزکوهی و اعراب نخعی ولالویی، مسخر و تل بنگیان نیز پس از آن بلامانعی تسـخیر آن جنود مظفّر درآمد. مسـتحفظین هردو محکمه بعضـی عرضه شمشـیر و برخی اسـیر و دسـتگیر گشته قدری قلیل روی به گریز نهادند.

شب هنگـام موکب والا در کنار رود انجیل سـنگری متین بسـته، منزل ساختنـد و امیر حسن خان عرب و حسـین قلی خان بیات نیشـابوری برحسب اشـاره والاـ به محـافظت مصـلی و تل بنگیان پرداختنـد. علی الصـبّاح که بنای محاصـره قلعه هرات بود، امیر حسن خان به دروازه درب خوش و امیر علم خان به درب قنـدهار و امیر قلیـچ خان به درب قوطی چای و محمّـد خان قرایی به درب عراق و حسین قلی خان نیشابوری به درب ملک مأمور آمدند.

دلاوران جلادت نشان، سواره (۲) به غارت و نهب ولایات سبزار و فراه (۳) الی حدّ کرشک و قندهار مطلق العنان شدند. پس از چند روز که بنیان قرار آن ولایات و حول و حوش هرات چون ارکان عهود لئیمان متزلزل و بی قرار گردید، حاجی فیروز از خواب غفلت بیدار گشته کلید ولایت غوریان را با مبلغ پنجاه هزار تومان زر نقد تسلیم ساخت وه)

۱- . ملی: (برسم)

۲- . مجلس: (سوار و)

۳- . ملی: (سبزوار فراه)

به زدن سکّه و خواندن خطبه به نام نامی شاهنشاه صاحبقران پرداخت. نوّاب اشرف به استدعای خوانین خراسان از تسخیر قلعه هرات درگذشت و به جهت تنبیه جماعت هزاره عازم بادغیسات (۱) مرو گشت.

[مصرا]ع:

تا فلک را ز پس پرده چه آید بیرون

ذکر عزیمت نوّاب حسن علی میرزا به صوب بالا مرغاب و شکست اسماعیل خان سردار از جماعت هزاره و سایر اوضاع واقعه

از قراری که ذکر شد، بنیاد خان و نصیر خان هزاره (۲) بعد از فتح قلعه محمودآباد و قتل هزاره ضلالت بنیاد، بقیه السیف را برداشته به سمت بادغیسات فرار و در آن جا نیز تاب نیاورده به منزل دره بام، که از اعمال ولایت ماروچاق (۳) و در پنج فرسخی رود مرغاب است، قرار یافتند و با اویماقات فیروزکوهی بنای وصلت نهادند و قرار [۲۷۲] توطّن را در همان دره بام دادند. بهرام خان فیروزکوهی نیز اویماقات خود را [از] بادغیسات هرات آورده به مناسبت خویشی با بنیاد خان در دره بام منزل داد. ابراهیم خان بیگلر بیگی هزاره چون با بنیاد خان عداوتی کامل داشت و بنابرآن امیر قلیچ خان تیموری و محمود خان جمشیدی را با خود یار آورده، در حضرت شاهزاده معظّم به استدعای عزیمت دره بام همّت برگماشت. محاسن عزیمت را از وفور غنیمت و کثرت میاه و خضارت و سهولت طرق و شوارع و فقدان مخالف و منازع در نظر انور شاهزاده عالی مقدار جلوه داد و به قبایح عدم عزیمت از قبیل استیلای بنیاد خان و تاخت وتاز ولایات جام و غوریان و ظهور فتنه و فساد در سامان خراسان زبان برگشاد. اسماعیل خان سردار هم (۴) این ترّهات را تصدیق نمود و از کار قضا غافل بود.

نوّاب اشرف، اولا-ابراهیم خان را با فوجی از سواره و پیاده هزاره به استمالت آن طایفه فراری مأمور فرمود و پس از آن اسماعیل خان سردار و امیر قلیچ خان تیموری وم)

۱- . ملی: (بادغیثات)

۲- . مجلس:- (هزاره)

۳- . ملی: (ماروجاق)

۴- . ملی: (از بیم)

مطلّب خـان دامغـانی و عبـد الله خـان فیروزکوهی و رسـتم خان قراگوزلو و محمـد نظر خان مافی و نگاهـدار خان چگنی را با دسـتجات ایشان به منقلای موکب والا روانه و بعد از دو روز دیگر از منزل کهدستان با امیر حسن خان و امیر علم خان عرب و محمد خان قرایی و حسین قلی خان نیشابوری و سواره اکراد و توپ خانه صاعقه بنیاد عزیمت را بهانه نمود.

پس از آن که دو منزل راه طی شد، در منازل از صـعوبت راه و کثرت سـنگلاخ بعضـی از اسـبان کوه توان قشون نصرت نمون پی گردید. معلوم شد (۱) که آن همه تعریفات ابراهیم خان افسانه بوده و به سـبب عداوت با بنیاد خان عرض این محسّـِنات را بهانه می نموده است. بالاخره کار به جایی رسـید که در اکثری از منازل نوّاب شاهزاده به سـبب صـعوبت مراحل خود به نفس نفیس از اسب به زیر آمده با امرای نامدار طناب عراده های توپ های سـلطانی را بر دوش گرفته به فرازونشـیب می گردانیدند و از عدم آب و آذوقه و علف اغلبی از دوابّ اهل اردو در هر منزلی تلف می گردیدند.

بـالجمله چون مراجعت از آن جـا به جهـات مختلفه دور از صواب و موجب جسـارت خصم ضـلالت مآب می بود، بنابرآن، لا علاج حضـرت والا ده منزل را به آن صـعوبت طی کرده در روز یازدهم در محل قلعه نو، که مسکن قدیم طایفه هزاره بود، دو روزی منزل نمود. در آن جا به تحقیق پیوست که اولا ابراهیم خان هزاره از فرط حرصـی که در عداوت با بنیاد خان داشت، به اتفاق محمود خان جمشـیدی بر سر او تاخته و از نصیر خان برادر بنیاد خان شکستی کامل یافته روی به اردوی سردار گذشت. سردار هم از منزل مرغ چوبین سه فرسـخی دره بام حرکت و بنیاد و برادرش را در خارج دره بام با قراولان سپاه رکابی مقابلت دست داده و تاب درنگ نیاورده روی به حصن دره بام نهاده است. سـردار نیز علی التّعاقب رسـید و جانبازان آتش دست را از فراز جبال شامخه به آن دره سـرازیر گردانید. اکثری از هزاره جات لعین از شـرر افشانی تفنگ صاعقه کمین جان دادند و بنیاد و نصیر (۲) لا علاج زبان به تمنای امان برگشادند. قرار به این شد که هرگاه امروز را مهلت یابند، فردا بر سبیل جزم قدم از سر ساخته به اردوی سردار شتابند.ن)

۱- . ملی:- (معلوم شد)

۲- . ملی: (بنیاد خان)

سردار صداقت شعار را عرق مروّت متحرّك شد و غافل از این که:

[مصرا]ع:

[۲۷۳] مار چون شد زخمی اندر آستین مأوا مده (۱)

به دادن یک روز امان سلک جمعیت متفرّقه بنیاد منسلک آمد. نوّاب والا پس از اطّلاع ازین اوضاع از منزل قلعه نو حرکت کرده به منزل مرغ چوبین وارد [و] امیر حسین خان و امیر علم خان را با سه هزار پیاده و دو عرّاده توپ به امداد سردار نامزد کرد که ناگاه پیادگان خسته (۲) و گریخته استرآبادی یک یک و دودو و پنج پنج در رسیدند و مراتب شکست سردار را وقایع گزار گردیدند. معلوم شد که روزگار غدّار را کار دیگرگون گشته و کار سردار عالی تبار از فرستادن امداد درگذشته است.

تبیین این مقال آن که، در روز وعده آمدن بنیاد، قضا کار خود را ساخت و آن بدکردار جمعیت خود را فراهم آورده به مقابله سردار پرداخت. در بدایت کار مطلب خان برادر سردار با جانبازان دامغانی به سنگری که در دم دره بام بود درتاختند و عبّاس قلی برادرزاده بنیاد را با هرکس در آن دره بود عرضه شمشیر آبدار ساختند. قشون نصرت نمون که از فرازونشیب آن فتح غریب را دیدند، کار را تمام دانسته و از اطراف هجوم آورده مشغول غارت و کسیب گردیدند. ناگاه از طرفی غیرمعهود بنیاد با جمعیتی نامعدود بر پیادگان انزانی استرآبادی تاختن آوردند و در داو (۳) اول، مهره حیات (۴) کربلائی باقر انزانی سرکرده آن جماعت و غلام پیشخدمت خاصه دربار دولت را در ششدر ممات محبوس کردند. پیادگان انزانی روی از معرکه برتافتند و سایر جنود مسعود نیز به مرافقت ایشان به وادی هزیمت شتافتند. هزاره هرزه درا تعاقب را سبک عنان شدند و به مدد تیغ برّان سرافشانی را برزده دامان آمدند. در آن درّه های تنگ سواران سپاه سردار را قدرت جولان نبود، لهذا هر تن از بیم جان به طرفی روی نمود. سردار عالی مقدار از فرط غیرت فطرت از اسب پیاده گشته کلاه از سر برداشت و هرقدر خواست آن لشکر (۵) شکسته را برگرداند دست قضا نمی گذاشت. ناچار او هم سوار گشته از عقب گریختگان می تاخت و بنیاد بی بنیاد نیز در عقب ایشان هرکس را که می یافت از خنگ حیات پیاده می ساخت.

بالجمله پیادگان گریخته استرآبادی به خدمت اشرف معروض داشتند که اینکر)

۱- . ملی: (مار آمده)

۲- . مجلس: (جسته)

۳- . داو: مرحله، نوبت، بار.

۴- . ملی: (جناب)

۵- . ملی:- (لشکر)

سواره بنیاد با لشکر ظفر بنیاد مشغول گیرودارند و سردار عالی تبار امداد نوّاب اشرف را سزاوار. حضرت شاهزاده را از استماع این اقوال آتش غضب شعله ور گردیده به شلیک توپ خانه فرمان داد. امیر حسن خان عرب و اسماعیل خان قاجار شامبیاتی را به محافظت اردو نهاد و فی الفور بر باره برق سیر سوار گشته و نیزه خطی در دست گرفته مانند برق و باد به تدمیر سپاه بنیاد بدنهاد پی سپر شده در اندک زمانی که آخر زمان جان فشانی بود، به جماعت بدعاقبت هزاره که در عقب جنود مسعود می تاختند رسید و مساوی یکصد و سی نفر از آن قوم عفریت سیر، اسیر کمند غلامان شیر شکر گردید جمیع آن جماعت را به مدد میخ های چوبین بر زمین دوختند و بقیه السیف هزاره که صدای شلیک توپخانه معلّی را شنیده بودند، به توهم عزیمت حضرت والا، به وادی فرار پی سپار شدند. چون سردار به جانب قلعه نو رفته بود، نوّاب والا چند سواری به عقب او فرستاده خود مجدّدا در مرغ چوبین منزل نمود. اطراف اردوی معلّی را به وجود پیادگان آرایش داده خود با جمعی از غلامان در [۲۷۴] خارج اردو به احتیاط کار چون کوه استوار بایستاد. سه پاس که از شب گذشت، سردار با سواری سه چار وارد اردو گشت.

علی الصّباح نوّاب شاهزاده و بعضی از سران در فکر عزیمت دره بام و خیال انتقام بودند و خوانین خراسان کلّا ازین معنی تحاشی نمودند چون اکثری از سرکردگان و سواران و پیادگان رکابی تا قلعه نو رفته در آن جا توقّف کرده بودند و جمعیّت اردو منحصر به خراسانی بود، لهذا مراجعت انسب می نمود؛ لا علاج نوّاب والا از مرغ چوبین به قلعه نو شتافت و قشون متفرّقه اجتماع یافت و از آن جا کوچ برکوچ وارد قریه شکیبان و پس از ورود، به عرض آن ملک زاده دوران رسید که مدد خان درانی با جمعی از افاغنه در قریه پشنگ من اعمال غوریان اقامت گزین است و عقیده آن جمع، نامعلوم بر رای آن و این.

برحسب امر والا، حضرت میرزا محمّد صادق وقایع نگار مروزی که در آن سفر از همراهان بود، به جهت استعلام احوال روی به قریه پشنگ نمود. بلافاصله به رفاقت

مشار اليه به اردوی والا رسيد و مطلب او بر رای اشرف چنين معلوم گرديد كه، از ظهور استقلال حاجی آقا خان وزير حاجی فيروز دل گير گشته و به دولت ابد مدّت پناه آورده از نوكری شاهزاده افغان گذشته است. نوّاب والا اين معنی را مغتنم و وجود او را محترم شمرد و از اعطا خلاع زرفشان و خنجر مكلّل به جواهر رخشان و ساير انعام و احسان فرق مباهات او را به ذروه گردون برآورد. روز ديگر حضرت اشرف از منزل وارد چمن پرنی تاز [شد] و عطا محمّد خان افغان عرض بيگی از جانب حاجی فيروز با تحفی ممتاز وارد حضور با اعزاز و با حصول افتخاری كامل و احسان كمر خنجری مرصّع و انعامی شامل باز روی به صوب هرات بهشت انباز نهاد. امير علم خان عرب و ابراهيم خان هزاره و محمد خان قرايی از منزل مزبور مرخص به اوطان خود شدند و نوّاب شاهزاده با سردار و امير حسن خان حاكم طبس و ساير همراهان و سركردگان و جمعيت ركابی از چمن مزبور حركت كرده در روز شنبه دهم شهر رمضان المبارك وارد ارض فيض آثار و وقايع آن سفر را از فتح و شكست به دربار معدلت مدار شاهنشاه تاجدار عريضه نگار آمدند.

ذكر سور پر سرور نوّاب علی خان شاهزاده الملقّب به ظلّ السّلطان و حضرت اللّهويردی ميرزا

در صدر (۱) داستان اين سال نيكو مآل ذكر شد كه الكسندر يرملوف سردار جديد گرجستان از دولت بهيّه روس مأمور به سفارت درگاه فلك مأنوس آمده حسب الامر اعلی مقرر شد كه در چمن سلطانيه شرفياب دربار سنيّه شود. چون حركت او از تفليس و ورود به آستان خلافت جاويد انيس (۲) طولی داشت، لهذا حضرت صاحبقران در دار الخلافه طهران همت بر سور پر سرور نوّاب شاهزادگان خورشيد لقا حضرت ظل السلطان علی شاه و بدر الخلافه (۳) الكبری اللّهويردی ميرزا گماشت. از اطراف ممالك خاور و باختر و جنوب و شمال شاهزادگان فرشته خصال و امرای با اجلال و علمای فضيلت اشتمال و اعيان و اشراف ارادت مآل و ارباب اطراب باربد مثاله)

۱- . ملی: (صدور)

۲- . مجلس: (آيتش)

۳- . ملی: (به دار الخلافه)

و مشعبدان هاروت خیال و شاهدان حورا جمال از اطراف شرق و غرب و جنوب و شمال به درگاه (۱) آسمان [۲۷۵] جلال جمع آمدند و بزم آن عیش مهنّا را پروانه شمع شدند.

در روز پنجشنبه هفدهم شهر شعبان المعظّم سنه یکهزار و دویست و سی دو، به حکم محکم خسروانی جمیع اسواق و خانات و میادین دار الخلافه جاوید مبانی را آیینی ملوکانه بستند و مباشرین این سور (۲) خجسته هریک در پی انجام کاری پیوستند. روزها در میدان پیشگاه کریاس بلند اساس، اسباب عیش از هر طرف برپا بود و شاهنشاه همّت دستگاه از فراز غرفه فوقانی عمارت فوق باب عرش قباب، زرافشان و تحسین آرا.

شب ها در دو میدان خارج و داخل ارک همایون اعم از سطح بام و عرصه میادین سپهر نمون، آتشبازان چابک دست به شعله بازی های مختلف شعله ها افروختندی و دل آتش موسی و نار خلیل را از آن آتش افروزی در آتش غیرت سوختندی. عالم، عالم بهجت و نشاط بود و جهان، جهان مسرت و انبساط. پیران را هوس جوانان بر سر افتاده و جوانان را شاهد تقاضای جوانی حلقه بر در زد. آنان را از حسن جوانان غلمان جمال آتش شوق شعله ور شد و اینان را از عشق پیران صنعان مثال ملال صحبت ایشان از دل به در شد. کوتاهی سخن، مدّت هفت شبانروز بازار طرب گرم بود و دل های دلبران در دلداری دلدادگان نرم. در روزی خجسته و ساعتی به سعادت پیوسته عقد یکی از صبایای مرضیّه حسین قلی خان علیّین آشیان، به همخوابگی حضرت ظل السلطان، و کابین صبیه دیگرش به همسری نوّاب اللهویردی میرزا بسته شد و در شبی خرّم تر از روز آن دو نیّر عالم فروز با آن دو زهره زهرای عفت آموز پیوسته آمد.

علی الصباح کمر خنجرهای مکلّل به جواهر رخشان و خلاع آفتاب شعاع درخشان به نوّاب شاهزادگان و امرای ذی شوکت و شأن و وزرای آصف مکان و سایر اشراف و اعیان مرحمت شد و پیشکش های شایان از هریک از ایشان معروض پیشگاه حضور معدلت آیت [گردید].

از حسن اتفاقات، جناب شاه زمان ولد تیمور شاه افغان که هردو دیده اش ازر)

۱- . مجلس: (درکان).

۲- . مجلس: (امور)

قراری که ذکر شد، از گزلک ستم شاه محمود برادرش از حدقه برآمده و نابینا بود، در همان اوقات عیش با یک نفر ولد خویش به عنوان زیارت بیت اللّه الحرام به دار الخلافه آمده در محافل شب وروز آن عیش پر سرور را پدر و پسر سامع و ناظر بودند. بالجمله هریک از باریافتگان، مقضی المرام و شادکام مرخص اوطان خود شدند و پیشخانه کشان اردوی معلّی عزیمت چمن قنقرا و لنگ را دامن زنان آمدند.

تاریخ سور پر سرور نوّاب ظل السلطان از کلک مولف ارادت نشان بدین سان تراوید و یادگار را در این (۱) روزنامچه همایون ثبت گردید.

لمؤلفه:

به عهد دولت شاه جهان دارکه باشد روزگارش زیر فرمان

سرافراز جهان فتحعلی شاه جهانگیر و جهاندار و جهانبان

بپا شد عیش آن شهزاده کآمدعروس زهره اش محرم در ایوان

نژاد ظّل سبحان خسرو دهرعلی شاه آن که آمد ظلّ سلطان

ز یک بطن او برادر با ولیعهدبس است این افتخار او را به دوران

بسال مولدش زد جیقه بر سرمحمد شاه عمّ شاه شاهان

چه عیش آن عیش کز شور تعیّش قمر شد کف زنان ناهید رقصان

سرافرازان عالم اندرین سورهماره دست فشان و پای کوبان

فراوان جمع شد ز اطراف مسکین که نعمت هرچه می جستی فراوان

ز حکم شاه در طهران همی جمع همه اشراف از اطراف ایران

[۲۷۶] ندانی از چه شاهی یافت در نام شنو تا گویمت این نکته آیان

به طفلی شد مر او را جیقه لعل طراز سر ز شاه مغفرت شأن

به عقدش خطبه خوان گردید برجیس عطارد بر ورق بنوشت عنوان

ز احسان شهنشه خلعت و زرجهان را فخر پیکر زیب دامان

چنین طوئی ندیدستی به عالم چنین عیشی نخواندستی بدوران

پی تاریخ سورش خاوری گفت همایون عیش باد از ظل سلطان ن)

۱- . ملی: (آن)

ذکر احوال و اوضاع الکسندر یرملوف ایلچی دولت روسیه و کیفیت ورود او

به ولایات (۱) ایروان (۲) و تبریز و خمسه و حرکت موکب اعلی به سلطانیه

این الکسندر یرملوف را مرتبه از رتبه ینارالی فراتر بود و از منصب بلند صاحب اختیاری کلّ توپخانه روسیه معتبر خود را در نسب نبیره دختری جوجی خان بن چنگیز خان می خواند و در چمن سلطانیه اکثر اوقات به مقبره اولجایتو سلطان معروف به شاه خدابنده رفته خطاب خالویی به وی می راند. با جمعیتی خلاف عادت سرداران سابق به سرداری مملکت قفقاز آمد و این جمعیت و تدارکات او باعث توهمات دور و دراز شد.

همواره با کمال خشونت و سختی سخن گفتی و در کاری که مستبد الرای گشتی، عذر حسابی از کس نشنفتی. با جمعیتی تمام و ثروتی ما لا- کلام و تدارکی افزون از حوصله اوهام به سرداری ممالک قفقاز و حاجی ترخان و غیره سرافراز و به سفارت به دربار این دولت علیّه نیز از همگنان ممتاز گشته وارد تفلیس و پس از چندی از نظم کارهای آن ولایات مطمئن شده روانه دربار فلک تأسیس گردید.

عسکر خان افشار مهماندار با تدارکی که سزاوار بود در قریه اوچ کلیسا او را دریافت و با احترامی تمام به صوب ایروان شتافت. برحسب صوابدید حسین خان سردار آذربایجان، حسن خان برادرش با مساوی پنجهزار سوار جرّار به استقبال او پرداخت و سردار خود در خارج شهر ایروان چادری پنج سری برپا کرده و بزمی مهنّا مهیّا آورده و تا دو فرسخی (۳) ایروان را مشحون از سواران و پیادگان ایلات اتراک نموده خود در خیمه منزل ساخت. در هنگام ورود ایلچی، احتراما چندقدمی پیش نهاد (۴) و دست او را به جهت نشانه دوستی گرفته به چادر آورد و از حسن خان مهمانداری و آداب تعارف و یاری ایلچی را راضی و خشنود کرد. در روز ورود به دار السّلطنه تبریز از حوالی قریه سهلان (۵) تا درب دولت سرای نوّاب ولیعهد زمان، از دو سو سواره و پیاده ایستاده و توپ های سواره بر فراز عرّاده آماده و معادل یکصدهزار جمعیّت از سواره و پیاده وز.

۱- . مجلس: (ولایت)

۲- . ملی: (ایران)

۳- . ملی: (ده فرسخی)

۴- . مجلس: (رفته)

۵- . احتمالا اسفهلان در جنوب غربی تبریز.

تفنگچیان چریک هر قریه و دیار و اهل صناعت و حرفت بازار صف برصف و جای برجا ایستاده، چشم بر ورود ایلچی نهاده بودند.

جناب آصف الحضره میرزا ابو القاسم ولد قائم مقام با جمعی از سواران و سران آذربایجان به استقبال روان شد و ایلچی را با احترامی تمام دریافته به جانب شهرستان آمد. پس از شرفیابی حضور پر نور نوّاب نایب السّلطنه العلیّه و قائم مقام دولت سنّیه سخن ها از کار موافقت و مصالحت گفت و مصلحت وقت را به جز انکار از صلح و اصرار در جنگ جوابی نشنفت. ازین رهگذر قدری ملول گشت، ولی از ظهور مراحم پی درپی حضرت ولیعهد زمان آن کدورت و ملالت از خاطرش درگذشت.

بلی مصلحت چنین بود که سرحدداران دولت علیّه را در جنگ جری داند و از کتاب غیرت ایشان دو حرفی برخواند. خلاصه در ورود [۲۷۷] به ولایت خمسه، نوّاب شاهزاده عبد اللّه میرزا نیز اوضاعی فراخور احوال فراهم آورد و ایلچی معزی الیه با احترامی تمام وارد گشته برحسب امر اعلیحضرت شاهنشاهی در چمن سامان ارخی که از سامان سلطانیّه است، منزل نمود.

جناب میرزا عبد الوّهاب منشی الممالک که از قرار نگارش چندی در خمسه منتظر ورود ایلچی بود، در ایّام غیبت موکب همایون با او رفتاری بسزا نمود و موکب فیروز اعلی در روز یکشنبه بیست و هفتم شهر شعبان المعظّم سنه یکهزار و دویست و سی و دو از دار الخلافه حرکت و چند روز به جهت ورود جنود مسعود از اطراف ممالک و حضور نوّاب محمد علی میرزا و امان اللّه خان والی کردستان در چمن پچقین (۱) سه فرسخی چمن سلطانیّه اقامت دست داده تا آن که سلک جمعیّت اطراف منسلک آمد. در روز نزول موکب اجلال به چمن سلطانیّه که یوم جمعه (۲) هفدهم شهر رمضان المبارک بود، اوضاعی ملوکانه در آن دشت وسیع چیده شد و دهر کهنسال از حیرت آن همه ابّهت و اجلال انگشت تعجّب به دندان گزیده از حوالی چمن صاین قلعه خمسه تا قریب قریه دیزج که معادل هفت فرسخ متجاوز است، فوج فوج و دسته دسته و تیپ تیپ سواران جرّار و پیادگان آتشبار متراکم بودند و سپاهی که از اطراف ممالک جمع آمده بود، باه)

۱- . امروزه روستای چوقین نامیده می شود که نزدیکی رودخانه سجاس از شعبات قزل اوزن و در نزدیکی سلطانیه قرار دارد.

۲- . ملی:- (جمعه)

نظامی تمام در آن دشت متهاجم می نمود. توپخانه صاعقه نشان و زنبورک خانه آتش فشان در جلو شاهنشاه صاحبقران قدم برقدم عقده از دل گشودندی و کره تراب را مانند گوی سیماب متزلزل نمودندی. نوبت خانه خلافت بر بختیان (۱) الوند مهابت بلند آواز و طاس سپهر از نوای کوس سلطنت پرصدا حضرت اعلی چون خورشید (۲) درخشان از پای تا سر غرق جواهر رخشان، مانند خسرو مهر که سوار بر خنگ سپهر آید، برفراز سمند فلک پیوند نشسته و شاهزادگان بهمن سیر و امرای هر بوم و کشور و وشاقان زرّین کمر و سران و سرکردگان نامور و غلامان جلادت اثر در زیر علم آفتاب پیکر بر جانفشانی و آداب دانی کمر بسته بودند. شهریار آفاق با طلعت خورشیدی و شوکت جمشیدی و صولت کیانی و اوضاعی فراخور آن سلطنت و مرزبانی به دولت و کامرانی و ابهت و شادمانی به آن چمن بهشت مبانی نازل و الکسندر یرملوف ایلچی با لباسی مبدل از چمن سامان ارخی سوار گشته با یک دو نفر از محرمان خویش در آن جیش (۳) قیامت کیش مشغول تماشای دریای افواج امواج زلازل بود. نوّاب شاهزادگان و امرا و وزراء و سران و سرکردگان و خاصان و غلامان و توابین لشکر به نظام هریک در جای خویش خیمه و خرگاه بر سر پای کردند و مباشرین دربار اقدس برحسب امر اعلی روی همّت به انجام تدارکات ورود ایلچی مزبور آوردند.

[مصرا]ع:

چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار

ذکر ورود ایلچی دولت روسیه به اردوی اعلی و گذرانیدن پیشکش و هدایا از نظر عنایت سیر شاهنشاه معلّی

در روزی معیّن صفیار خان کرد بچّه افشار با یک رأس اسب مشتمل بر ساخت و ستام مرصّع به احضار ایلچی از چمن سامان ارخی محرمیّت یافت و امان الله خان اردلانی والی کردستان با معادل پنجهزار سوار تا مساوی پنج فرسنگ متجاوز به استقبالش)

۱- . شتران سرخ موی.

۲- . مجلس:- (خورشید)

۳- . ملی: (عیش)

شتافت. از سراپرده همایون اعلی تا دو میل راه از دو طرف جانبازان نظام و توپچیان با انتظام و زنبورک [۲۷۸] چیان آتش فام به قانون، به قادر اندازی (۱) و مشق مشغول بودند و هریک از آنها (۲) به طوری که باعث مسرّت بینندگان است به شعبده بازی و مسخره پردازی (۳) عمل می نمودند. ایلچی معزّی الیه با این احترام وارد معسکر مسعود و در سراپرده جناب میرزا محمّد شفیع صدر اعظم فرود آمد.

امیر کبیر محمود خان دنبلی میریساولان قور در آن منزل بهجت دستور حاضر بود و از جانب رأفت جوانب شاهنشاه عدالت دستگاه، زبان به اظهار التفات گشودند. روز دیگر در سراپرده و خرگاه خدیوانه، که در پایان قصر سلطانیّه برپا بود، بزمی ملوکانه چیدند [و] شاهنشاه جم جاه، با عالم عالم دستگاه و جهان جهان جواهر (۴) خورشید اشتباه بر فراز تخت مرصّع سپهر همراه آرمید و نوّاب شاهزادگان لعل خفتان و امرا و وزرای ذی شان و دبیران عطارد نشان و پیشکاران پیشگاه جلالت بنیان و حاجبان و چاوشان صلابت ارکان در پیشگاه حضور گردون توان صف برصف و جابرجای ایستاده و اسلحه و ادوات و ظروف و اوانی مرصّع که خاصّه استعمال سرکار اقدس است، هریک در چنگ یکی از وشاقان زرّین کمر در انجمن حضور معلّی مهیّا و آماده [بود]. در خارج درگاه عرش اشتباه تا در نگرستی، فوج فوج از انواع چاکران دربار و (۵) مستحفظان بارگاه جلالت آثار و سران و سرکردگان بااقتدار نشسته بودند و پیادگان نظام ایستاده مشق جان بازی می نمودند.

باز امیر کبیر (۶) محمود خان دنبلی قوریساول باشی برحسب امر اعلی به احضار ایلچی مزبور و همراهان کرسی نشین او روانه شد و محسن بیک کرد قراچورلو نایب امیر آخور باشی، یکی از اسبان خاصه را بازین و ستامی مرصّع به جهت سواری او برده [و] این التفات های گوناگون زیادتی شوق ایلچی را به شرفیابی حضور پرنور بهانه آمد. از راه آداب دانی، رکاب آن خنگ مجرّه تنگ را بوسه داده با چهل نفر از اعیان روس و دوا.

۱- . قادرانداز: تیرانداز با مهارت.

۲- . ملی:- (هریک از آنها)

۳- . مجلس: (سحرپردازی)

۴- . ملی: (جوانی را)

۵- . مجلس: (درباره)

۶- . امیر بزرگ: در عهد قاجاریه، عنوان ارجمندی بود که به بعضی از صاحب منصبان عالیقدر داده شده، مانند میرزا تقی خان اتابک و کامران میرزا.

نفر دیلماج فصاحت مأنوس سوار گشته روی به راه نهاد. لحظه [ای] در چادر کشیک خانه اعلی فرود آمد و از صحبت امرای عالی رای و صرف قهوه و چای باقصی الغایه خرّم و خشنود شد؛ ناگاه از موقف همایون حکم به احضار او صادر و ایلچی معزّی الیه با ینارال نقری ترجمان که از ارامنه ولایات افلاق و بغدان و در السنه مختلفه فصیح البیان و فسیح اللّسان بود، به اتّفاق محمود خان به درب سراپرده همایون حاضر آمد. چون عاقبت کارش محمود بود، محمود خانش در آن جا پیشوایی نمود و بعد از دخول به سراپرده معلّی در چهار مکان به مراسم رکوع و سجود قیام کردند و بعد از عرض حاجب بار و اذن شاهنشاه تاجدار، روی به خرگاه جهان پناه آوردند.

چون ایلچی بزرگ به قانون عموم دول، صورت پادشاه است، لهذا از جهت احترام گزاری حضرت ایمپراطوری، اذن جلوس به او داده شد و معزی الیه از فرط آداب دانی امتثال امر حضرت صاحبقرانی را واجب شمرده به قدری که تسمیه جلوس به عمل آید، نشسته و فی الفور برپای ایستاده آمد. (۱) در بدایت استعلامی از احوال ایمپراطوری به عمل آمد و ایلچی مکرّم ازین نوع التفات، صاحب پایه و محل شد. نامه حضرت ایمپراطوری را جناب میرزا محمّد شفیع صدراعظم از وی گرفته بر روی پیکر تخت مرصع نهاد و پس از آن حضرت صاحبقران به احضار همراهان وی فرمان داد. بعد از آن که به آدابی (۲) شایان شرفیاب حضور معدلت [۲۷۹] دستور شدند، ایلچی خود، یکان یکان را معرّفی کرد و هریک علی قدر مراتبهم مورد التفات ملوکانه آمدند. چون مراتب تفقّدات شاهنشاه غریب نواز و مراسم تسیلمات ایلچی و همراهان صداقت انباز به درجه اعلی رسید، به همان آیین که شرفیاب شده بود، مرخّص به ایاب گردید.

جناب صدراعظم اوقات شبانروز خود را صرف سرور خاطر و بهجت باطن و ظاهر او و همراهان می داشت و طوی های (۳) دلکش مهیّا آورده همّت عالی خود را بر مهمان نوازی می گماشت. امرا و وزرا برحسب امر اعلی مبادرت به ملاقات او می نمودند و هر شب در منزلی بزم عشرت گسترده زنگ زحمت راه از خاطر او و یاران همراه می زدودند. روز سیّم هدایا و تحف ایمپراطوری را در سراپرده همایون به رسم و قانونی.

۱- . ملی: (شد)

۲- . مجلس: (به ادائی)

۳- . جشن، مهمانی.

بر روی بساطی وسیع از اخشاب بدیع که میزش می خوانند، چیدند و از فیض قبول حضرت اعلی، ایلچی و متابعانش قرین منّت و مسرّتی بی منتها گردیدند.

تفصیل جمیع آن هدایای بدیع مناسب سیاق تاریخ نیست، ولی چند قطعه از آن را که امتیازی داشت، کلک سخن مدار (۱) بر ورق نگاشت تا آیندگان دانند که تحفه سلاطین بزرگ با یکدیگر چیست. از آن جمله، هیأت پیل و هودجی از طلا بود که در پهلوی چپ آن استاد صنعت ساز ترکیب ساعتی مرتب نمود. کلیدی داشت که چون کوک نمودندی، اعضا و جوارح پیل چون حرکت طبیعی پیلان حرکتی فنری کرده به بینندگان (۲) حیرت بر حیرت افزودندی؛ انواع نغمات دلکش از جوف آن ظاهر شدی و باعث حیرت سامع و ناظر آمدی. تحفه دیگر، موازی سه قطعه آیینه صاف روشن بود که هریک به طول دو ذرع ونیم و به عرض یک ذراع افزون تر و ثخن (۳) آن یک چهار [م] یک کمتر می شد. گفتی مگر آب حیات را منجمد ساخته اند یا صنعت سازان روسی نژاد جرم خورشید را محلول کرده و باز به انجماد آورده به ظهور سحرپردازی پرداخته اند.

شاهنشاه خورشید نظیر را چون مقابل آمدی، از هر آیینه اسکندری دیگر ظاهر شدی.

الرباعی (۴) لمولّفه:

شاهنشه ما ز چهره شد شید دگردر محفل جم نشسته جمشید دگر

در کاخ پر از آینه چون جای کندپیداست ز هرآینه خورشید دگر از بس این تحفه به اعلی درجه قبول طبع همایون اقدس اعلی رسید، برحسب امر ارفع، یک جفت آن که در طول و عرض مشابه یکدیگر بود، در دو جرز ایوان دیوانخانه واقعه در دار الخلافه طهران که محل جلوس خسرو عدالت مأنوس است، نصب گشته، دو خورشید دیگر بر خورشید چهر همایون منضم گردید. یک قطعه که از آن دو قطعه عرضا بیشتر و طولا کمتر بود و چون مرآت خورشید درخشان طاق می نمود، با قاب و اسباب زرّین و سیمین در شاه نشین عمارت مبارکه بلور که در باغ گلستان مشهور به عمارت کلاه فرنگی واقع و خاصّه نشیمن شهریار بحر گنجور است، به عاریت نهاده شد و پیکر پیل نیزی)

۱- . مجلس: (سخن طراز)

۲- . ملی: (بندگان)

۳- . ضخامت.

۴- . مجلس:- (الرباعی)

به محافظت فانوسی از آیینه در همان عمارت مبارکه در پایان مسند خلافت برپای ایستاده آمد. در درک سایر تحف، درایت در کار است نه روایت سزاوار. بالجمله ایلچی مزبور به هریک از امنای دولت قاهره تحفی جداگانه داد و به جهت میرزا محمّد شفیع صدراعظم از قبل امپراطور معظّم، افسری مکلّل به جواهر ثمین و پاره [ای] از تحف رنگین فرستاد.

الرّباعی لمولفه:

ای شاه ترا راه به معراج [۲۸۰] دهندهم تیر ترا قران به آماج دهند

تنها نه همین جهان ترا باج دهندشاهان به وزیر دولتت تاج دهند امنای دولت قاهره نیز هریک در برابر تعارفات او تکلّفات نمودند و از آن تعارفات بر مراتب دوستی و موالات افزودند. چون زمان مراسم تعارفات درگذشت، هنگام سئوال و جواب مطالب گشت.

ذکر سئوال و جواب امینان دولت علیّه با ایلچی شوکت روسیه و مراجعت او از دربار سلطنت سنیّه

اگرچه مقصود کلّی از شرفیابی ایلچی دولت روسیه، تشیید بنیان موافقت و رسانیدن امضای عهدنامه مبارکه مختومه به خاتم قبول ایمپراطور جلالت بنیاد، که در محالّ گلستان مرقوم افتاده، بود ولی زبانی بعضی مطالب به امنای دولت علیّه اظهار نمود. پس از عرض به خاکپای شاهنشاه مالک رقاب جوابی با صواب شنود. از آن جمله یک تمنّایش این بود که: دولت بهیّه روس را پس ازین سازش، در سرحدّات ممالک دولت عثمانیّه بنای کاوش است. طریقه دوستی و موافقت دولتین ایران و روس این است که بعد از کاوش به سرحدّات روم پیوسته به خاک ایران، کارپردازان این دولت قوی ارکان یا امدادی دوستانه به دولت روس نمایند، یا اگر امداد او را مصلحت ندانند، امداد دولت عثمانیّه را نیز قدمی نگشایند.

در بـاب ایـن مطلـب جـواب چنیـن داده شـد که: قرار دوسـتی دولـتین ایران و روس بسـته به مطـالب یـازده فصـلی است که در عهدنامه مبارکه تفصـیل داده شده و مطلقا درین فقره اظهاری به عمل نیامده است. بدیهی است که کارپردازان دولت ایران در وقت کـاوش روسـیه در سـرحدّات مملکت عثمـانی نه امـدادی به روسـیه خواهنـد کرد و نه اعانتی به رومیه؛ ولی چون کاوش دولت روس به سـرحدات روم پیوسـته به خاک ایران، موهم بعضـی خیالاتست و آیت برخی علامات و باعث پاره [ای] مفاسد در سـرحدّات این دولت جاوید سـمات، انسب آن است که کارپردازان دولت روس از سر این هنگامه گذشته با دولت عثمانی نیز قاصـد رسوم موافقت و مصـالحت گشـته باشـند، مبادا خـدای نخواسـته امری حادث شود که نقض عهـدنامه را از آن طرف باعث بوده باز هریک از دولتین ایران و روس بر سر کار مخالفت و مخاصمت برود.

مطلب دیگرش آن که: دشت خوارزم، متصّـِل به خـاک متعلّقه به دولت روس است و همواره قوافل تجّار از مملکت روسـیه به سبب معـامله متـاع روانه آن دیـار. مخـالفت مـأنوس خوارزمیـان، همواره زمـان تعرضـات بی کران به قوافـل [تجار] روسـیه می رسانند و اموال ایشان را به سـرقت یا علانیه ضبط نموده ایشان را عور و بی سرانجام روانه دیار روس می نمایند. طریقه مؤالفت آن است که یـا دولت ایران دو سه سـالی متـوالی لشـکر به دیـار خوارزم فرسـتاده، خـان خوارزم را مسـتأصل سازنـد و خود به تصـرّف آن ولایت و محل پردازنـد، یا به سـبب ظهور یک جهتی به دولت روسـیه اذن دهند که چون از طرف دشت به جهات مختلفه لشکرکشـی صـعوبت دارد، جمعیتی به قـدر کفـایت از راه دریـای خزر به استرآبـاد فرسـتاده و از راه خراسـان یا دشـت ترکمان عزیمت خوارزم نموده تنبیه کامل از خوارزمیان به عمل آورند.

در جـواب این مطلب نیز چنین فرمـایش شـد که: اگرچه این مطلب هم داخـل فصول یازدگـانه نیست ولیکن چون دفع قاطعـان طریـق و مفسـدین [۲۸۱] فی الاـرض موافـق شـریعت غرّا بر ذمّـت همـت اسـلامیان واجـب می باشـد، لهـذا دریـن فقره چنـدان مضایقتی نه؛ امّا عبور سپاه روسیه از خاک متعلقه به دولت علیه ممتنع؛ و ظهور این معنی که تعیین

سپاه از دولت ابد دستگاه به خوارزم باشد، (۱) وقتی واقع خواهد شد که ولایات بخارا و بلخ و هرات ضمیمه ممالک محروسه سلطانی شود تا لشکر سلطانی به خاطر آسوده به عزم تسخیر مملکت خوارزم به آن حدود رود؛ چنان که نادر شاه افشار تا آن دو سه ولایت را مفتوح نساخت، به عزیمت دیار خوارزم نپرداخت و مبادرت به این کار حوصله ها سزاوار است تا به خواست خدا آن چه مقدّر است، از پس پرده تقدیر جلوه گر آید و قشون نصرت نمون در آن دشت و هامون هنگامه ها (۲) آراید.

یکی دیگر از جمله مطالب زبانی، تعیین قونسل (۳) یعنی بالیوز در ولایت گیلان بود.

این فقره را امنای دولت قاهره جواب صرف دادند و وقعی به آن ننهادند.

دو مطلب دیگر از قراری که در عهدنامه مبارکه تفصیل داده شده: یکی تعیین معتمدی از جانب دولتین علیتین به جهت تشخیص حدود طوالش بود، شاهنشاه صاحبقران انجام این کار را به نوّاب ولیعهد زمان محوّل فرمود؛ یکی دیگر توقف وکلای طرفین در سرحدّات جانبین. درین فقره نیز چنین مقرّر گردید که بعد از ورود ایلچی به تفلیس، معتمدی به این دربار علیّه روانه سازد تا به مصلحت کارگزاران این دولت عظمی به انجام این کار پردازد. بالجمله اولیای این شوکت خداداد را- و للّه الحمد- به هیچوجه مطلبی نبود که اظهار شود. در باب استرداد ولایات فی الجمله استمزاجی کردند و همان اجوبه ترّهات مانند ایمپراطوری که به حاجی میرزا ابو الحسن خان گفته بود، شنیده پس از آن دم در نیاوردند. بعد از انقضای محافل مشاورات، ایلچی و همراهانش مهیای رجعت شدند و هریک- علی قدر مراتبهم- مورد عنایاتی بی حد آمدند. سفیر مزبور به احسان خلاع گرانمایه و شمشیر مکلّل آفتاب پایه و اسبان تازی نژاد با ساخت و ستام مرصّع و نشان شیروخورشید الماس نشان مشعشع سرافراز و هریک از همراهانش نیز به علاوه نشان های جواهر و مینا از انعام خلاع مهر شعاع و برخی از اعطای کمر خنجر مرصّع قرین انواع اکرام و اعزاز آمدند. در روز بیستم شهر شوال المکرم به مهمانداری عسکر خان افشار ارومی، هریک از امینان دولت قاهره را وداعی جداگانه کرده عازم گشتند و همه جا به احترام تمام از خاک ایران خرّم و شادکام گذشتند.ل)

۱- . مجلس:- (باشد)

۲- . ملّی: (هنگام ها)

۳- . ملی: (تعیین قونسیل)

ذکر مأموریت

محبعلی (۱) خان خلج حاکم ساوه و سرکرده دسته جانباز خلج به سفارت روم و مراجعت از آن بوم (۲)

در صدر حکایت مأموریّت الکسندر یرملوف ایلچی و سردار جدید گرجستان ذکر شد که، مشار الیه برخلاف سرداران دیگر با شوکتی تمام و ابهّتی ما لا- کلام و لشکری وافر و تدارکی متکاثر به مملکت قفقاز آمد و بعد از ملاقات با امنای دولت جاوید آیات از وضع رفتار و گفتار و اظهار مطالب و اسرار معلوم گردید که کاخ دماغش از دود نخوت و غرور انباشته و خاطر فاتر بر تحصیل ننگ و نام و اجرای خدمتی به آن دولت نافرجام (۳) گماشته است. گاهی کاوش با سرحدات روم را به میان می آورد و زمانی عبور لشکر روس را از خاک ایران به عزیمت خوارزم تمنا می کرد. معلوم بود که چنین شخصی در جای خود به استراحت نخواهد نشست و به هر طریق که باشد کمر مخالفت با دولت علیّه را بر میان [۲۸۲] خواهد بست. شاهنشاه آگاه را از فرط مآل بینی و عاقبت اندیشی به خاطر همایون چنین رسید که نظر به جهت جامعیه اسلامیه، دولت روم را از مکنونات ضمیر آن سردار مخالفت ملزوم آگاه سازد که هر وقت به هر طرف از مملکتین ایران و روم اراده تعرّضی داشته باشد، به مرافقت هم (۴) به دفع او پردازند. این مصلحت که دستور العمل دانایان روزگار است، عقلای دربار را پسندیده آمد و عمده الخوانین العظام محبّعلی خان خلج حاکم ساوه که مردی کهنسال و جهان دیده بود، به سفارت دولت روم برگزیده معادل یک زنجیر پیل کوه پیکر و چهار راس اسب ترکمانی نژاد صرصر اثر و چند طاقه شال کشمیر و چند رشته تسبیح مروارید بی نظیر و برخی هدایای دیگر به او تسلیم و نامه دوستانه به سلطان محمود خان خداوندگار روم ترقیم یافت و مشار الیه در اواخر شهر شوال المکرّم سنه یکهزار و دویست و سی و دو از چمن سلطانیه با تدارکی شایسته به صوب مملکت روم شتافت. چون جمیع امور از توجه خاطر فیض گنجور بر وفق قاعده و قانون بنا نهاده شد، موکب معلّی مراجعت به دار الخلافه اعلی را آماده آمد.م)

۱- . ملک: (مجتعلی)

۲- . ملی: (قوم)

۳- . ملی: (با فرجام).

۴- . ملی:- (هم)

روز شنبه یازدهم شهر ذی قعده الحرام سنه مزبور آن عرصه ارم دستور از یمن ورود صاحبقران همت گنجور طعنه زن بهشت موعود گردید و نوای کوس شادمانی از نوبت خانه (۱) دربار دولت جاودانی به گنبد گردان آسمانی رسید.

ذکر عزیمت ملالی و اهالی دار العباده یزد به قتل میرزا شاه خلیل الله محلاتی امام طایفه ملاحـده اسـماعیلیه و سـیاست مرتکبین از معدلت شاهنشاه سنیّه

این میرزا شاه خلیل الله خلف میرزا ابو الحسن است که اصلش از قریه کهک قم و در عهد امراء زندیّه تا اوایل دولت سلطان شهید در کرمان حاکم و به سیّد ابو الحسن خان معروف بوده (۲) و بعد از عزل از حکومت قرار توقف را در محال محلات قم گذاشته و در آن جا توقّف نموده است. این سلسله معروف به سادات حسینی و (۳) اسماعیلی می باشند و نسب ایشان منتهی به اسماعیل بن باقر بن علی بن الحسین- علیهم السّلام- است و جماعتی که موصوف به اسماعیلیه هستند، ایشان را از اسماعیل بن باقر (ع) (۴) تاکنون، خلیفه می دانند و احکام فروعیه را از روی رساله و کتب ایشان می خوانند. متابعین این سلسله در ایران و توران و هندوستان بسیارند (۵) و وجه زکوه خود را از اقصی بلاد عالم به هر قسم ممکن باشد همه ساله آورده به امام می سپارند. هرگاه احیانا احدی را به سبب صعوبت راه یا از راهی دیگر رسانیدن وجه ممکن نباشد، به تصوّر این که به سرکار خلیفه می رسد (۶) به دریا می ریزند یا با خاک بیابان می آمیزند. بسا (۷) اشخاص متمول معتبر یا مرد یا زن از ممالک بعیده نذر می کنند که مدتی معیّن در آستان امام حیّ خدمت کنند، لهذا اوضاعی که کفایت خرج آن مدّت را نماید، با اهل وعیال به محل توطّن امام آمده، [به] انواع و اقسام خدمت حتّی جاروب کشی و سقّایی و غیر آن اقدام می ورزند و هر وقت کهر)

۱- . نقاره خانه.

۲- . ملی:- (بوده)

۳- . مجلس:- (و)

۴- . در نسخه های ملّی، ملک و مجلس، اسماعیل بن باقر (ع) ذکر شده است که احتمالا اسماعیل بن صادق بن باقر درست است.

۵- . ملی: (بسازند)

۶- . مجلس: (خواهد رسید)

۷- . ملی: (بسیار)

حضور امام به جهت ایشان دست دهـد، ماننـد بید بر خود می لرزند [و] در روز آخر مدّت بدون مزدی و عذری به اوطان خود برمی گردند.

بالجمله این میرزا خلیل اللّه بعد از پدرش امامت حق، او به شاه خلیل الله معروف در میان آن فرق حماقت (۱) خو بود. به سببی از اسباب به دار العباده یزد رفته ده (۲) سال توقف نمود. روزی در بازار فی مابین آدم های او و بعضی از ارباب حرفت (۳) نزاعی واقع و نوّاب میرزا محمد جعفر صدر الممالك آن ولایت از این معنی مطلع شد و به اصرار اشخاص [۲۸۳] منازع آدم های میرزا خلیل الله را (۴) خواست که تنبیهی کرده این مشاجره را دافع آید. آدم های میرزا خلیل الله به سبب واهمه به سرای ارباب خویش رفته از عزیمت به خدمت جناب صدر انکاری کردند. ملا حسین نامی یزدی که مردی ادیب و فاضلی اریب و در خدمت جناب صدر الممالك از جمله مصاحبین و متابعین با نصیب بود، جمعیتی کرده و فوجی از رنود و اوباش را جمع آورده راه سرای میرزا خلیل الله را به جهت دفاع سپردند. حضرات آقا و نوکر، باب سرای را بستند و بر فراز بام سنگری ترتیب داده با ادوات نزاع به جهت دفاع در سنگر نشستند. اراذل و اوباش هجوم آورده و دروب سرای را شکسته میرزا خلیل اللّه و دو سه نفر از کسان او را پاره پاره نمودند و از ظهور این مهمان کشی، خاصّه سیّد قرشی، بر آبروی خویش افزودند.

حاکم آن جا حاجی محمّد زمان خان خلف حاجی محمد حسین خان نظام الدوله مرتکبین این عمل، حتّی ملّا حسین و جمعی از اوباش دزد و دغل را گرفته محبوس کرده حقیقت مطلب را به دربار دولت معروض آورد. محصلین شدید به احضار جناب میرزا محمد جعفر صدر الممالك و آوردن ملا حسین که مایه این عمل بودند، روانه شدند و پس از چندی احضارشدگان به درگاه معلّی حاضر آمدند.

حضرت نوّاب به سبب وفور جلالت شأن، به همان حبس نظر مودب شد و آخوند ملّا حسین در فراشخانه همایون در زیر زنجیر چندی معذّب آمد.

بالاخره حاجی محمد حسین خان نظام الدوله توسط کرد و آخوند مزبور را از حبس برآورد او را در حضور همایون اعلی بر فلك آویختند، و فراشان با فرّ و شأن ازا)

۱- . ملی: (جماعت خو)

۲- . مجلس: (دو)

۳- . ملی: (حرقت)

۴- . ملی:- (را)

ضرب چوب سندان کوب، ناخنان او را ریختند. نوّاب میرزا محمّد جعفر پیشکشی وافر داده نجات یافت و بدون تفقدی از سرکار همایون به دار العباده شتافت. چون قاتلی معلوم نبود، از جمیع مرتکبین بعد از تنبیه کامل دیت مقتول حاصل شد و پس از آن فارغ از اغلال و سلاسل.

حضرت اعلی رعایت سلسله میرزا خلیل الله را زیاده منظور فرمود و جناب آقا خان ولد اکبرش را که به جای پدر خلیفه فرق اسماعیلیه بود، به شرف مصاهرت اعلی سرافراز نمود. (۱) ضبط محال سایر البلوک ولایت قم به علاوه ضبط محلات به او مرحمت و کیفیت این عدالت سامعه افروز هر امت و ناحیت آمد. تاریخ قتل میرزا خلیل الله از کلک مولف تراوید و درین رساله ثبت گردید.

لمؤلّفه:

کشته شد در یزد همنام خلیل حشر او هم با خلیل الله باد

شه خلیل اللّه شهره در جهان با خلیل اللّه هم همراه باد

آن که بر قوم سماعیلی امام زین امامت یاریش (۲)اکراه باد

در جهان چون شاه می بودش خطاب در بهشت جاودان هم شاه باد

کرده نیکش گران چون کوه بودکفّه (۳) جرمش سبک چون کاه باد

تا بود بارش به باب کبریااز رموز بندگی آگاه باد

چون گریبان ها گرفتار گناه دست جرم از دامنش کوتاه باد

در بهشت جاودان با حوریان برتر از اقران و از اشباه باد

آن که کشت او را بدین سان از بلاخود گرفتار بلا ناگاه باد

از برای سال قتلش خاوری گفت از قتل خلیل ای آه باد ه)

۱- . مجلس:- (و جناب آقا خان ولد اکبرش را که به جای پدر خلیفه فرق اسماعیلیه بود، به شرف مصاهرت اعلی سرافراز نمود)

۲- . مجلس: (باریش)

۳- . ملی: (گفته)

ذکر خبر فتح

بندر مغویه (۱) فارس و عزیمت حضرت صاحبقران به مازندران بهشت نشان و مراجعت به دار الملك کیان

بندر مغویه از توابع ولایت لار در کنار دریای عمان واقع است. درین سال اهالی آن جا به سبب وفور [۲۸۴] وحشتی که از سوء (۲) سلوك حاکم لار داشتند، بنای طغیان گذاشتند. با جماعت عتوبی ساکن ولایت بحرین و طایفه جواسم ساکن جزایر درساختند و بالاخره از نحوست (۳) این سازش جان ومال خود را درباختند. نوّاب حسین علی میرزای فرمانفرمای مملکت فارس بعد از اذن از درگاه همایون و جیشی از حد افزون از دار العلم شیراز بیرون آمده به آن سمت تاختن آورد و در سامان پنج فال (۴) که دو منزلی بندر مغویه است، منزل کرد. در آن جا به عرض او رسید که اهالی بندر مغویه از بیم سطوت شاهزاده از طایفه جواسم یاری خواسته و معادل پنجهزار جمعیّت با سفاین و جهازات تا لب دریا آمده، هنگامه ها آراسته اند که اوّلا اهل وعیال و احمال و اثقال اهالی آن بندر را حرکت داده به جزایر خویش رسانند و پس از آن در برابر جنود مسعود صف آرایی کرده کوشش نمایند تا توانند.

نوّاب شاهزاده، محمد زکی خان نوری مازندرانی سردار مملکت فارس را با جمعیتی وافر و تدارکی متکاثر به دفع آن طایفه روان فرمود. اهالی بندر مغویه تاب مقاومت نیاورده در قلعه متحصن گردیدند. جنود مسعود قلعه را محصور داشته تا سه روز متوالی اهتمامات در جنگ وجدال ورزیدند و بالاخره لشکر منصور به صوابدید سردار مزبور (۵) یورش برده به طالع صاحبقران تاجدار قلعه به آن متانت را به آسانی گرفتند و آن چه از صامت و ناطق در آن قلعه بود، به جاروب نهب و غارت و اسر رفتند.

کلّه منارها در کنار بحر عمان از رؤوس منحوس آن طایفه افراشته آمد و نوّاب فرمانفرما، مظفرا و منصورا به مراجعت دار العلم شیراز همّت گماشته، کیفیت این فتح همایون درر)

۱- . این بندر در شرق بندر حسینیه و چارك و در غرب بندر دیوان و لنگه در خلیج فارس واقع است.

۲- . ملی: (سود)

۳- . ملی: (نخوت)

۴- . مجلس: (بیخ فال)

۵- . ملی:- (مزبور)

غرّه شهر ربیع الثّانی سنه یکهزار و دویست و سی و سه در دربار خلافت به رشته عرض کشیده شد و فوجی از اسرای (۱) آن جماعت در پیشگاه حضور به نظر عدالت گنجور رسیده حضرت اعلی را از ظهور این لطیفه غیبی، ضمیر منیر خرّم آمده و تا خرّمی به درجه کمال رسد، عزم تفرّج متنزّهات دار المرز مازندران مصمّم و روز یکشنبه سیّم شهر ربیع الثّانی، موکب جهانگشا از دار الخلافه طهران روانه آن دیار ارم توام شد.

نوّاب شاهزادگان والاتبار محمد ولی میرزا و حیدر قلی میرزا و عبد الله میرزا و محمّد رضا میرزا و همایون میرزا در آن سفر ملتزم رکاب مستطاب شدند و نوّاب محمّد قلی میرزای ملک آرای دار المرز طبرستان با اعاظم و اعیان آن ملک در بدایت خاک مازندران بوسه بر رکاب خسرو مالک رقاب زدند. چندی در عمارت مبارکه بحر الارم بارفروش که قطعه ای است از مرغزار بهشت، با کمال عیش وعشرت به سر شد و چندی دیگر در بلدان ساری و آمل اوقات همایون صرف مرمّت احوال هر درویش و توانگر [شد] و علما و اعیان آن کشور از انعام و صلات و جوایز بی حدّومرّ بهره ور آمد.

مهدی قلی خان دولوی قاجار بیگلر بیگی استرآباد در بلده اشرف با جمعی از سران و سر خیلان ترکمانان یموت و کوکلان با پیشکش فراوان از ختلیان صرصر نشان و غیر آن به شرف ادراک پیشگاه حضور انور پیوستند و پس از اعطای خلاع فاخره و احسان متکاثره اذن رجعت یافته دل بر خدمت بستند. شاهنشاه عادل را پس از استیفای حظّ کامل، میل مراجعت حاصل آمد و در روز پنجشنبه پنجم شهر جمادی الاولی اهالی دار الخلافه را از یمن ورود موکب [۲۸۵] مسعود جانی تازه در تن متواصل آمد.

ذکر ورود فتح خان وزیر شاه محمود افغان به بلده طیّبه هرات و گرفتاری حاجی فیروز الدین میرزا و وقوع بعضی از حالات و واقعات

از قراری که در وقایع متعدده نگارش یافت، بعد از آن که شاهزاده محمود افغانی)

۱- . مجلس:- (از اسرای)

از حمایت کارپردازان این دولت جاوید ارکان بر ولایات (۱) هرات و قندهار و کابل الی حدود دیره جات (۲) و مضافات مسلط شد و نام پادشاهی بر خود اطلاق نمود، ولایات هرات و سبزار (۳) و فراه را به حاجی فیروز الدین برادر خود تفویض داشت و خویشتن با سایر برادران و فرزندان در قندهار و کابل رایت استبداد برافراشت.

در سال قبل که نوّاب شجاع السلطنه حسن علی میرزا به والی گری مملکت خراسان شتافت، حاجی فیروز (۴) از عزیمت نوّاب معزی الیه به صوب هرات که در همین سال اتفاق افتاده بود و (۵) صدماتی که از لشکر فیروز به او رسید، وحشتی کامل یافت. امور ولایت متصرّفی خویش را متزلزل دید، لهذا از متابعت این دولت خداداد روی برتافته به دامان حمایت محمود شاه برادر خویش متوسّل گردید. بنابرآن، ملک حسین ولد خود را با حسن خان ناظر روانه کابل ساخت و به تمنّای جیشی فراوان و سرداری رفیع الشأن پرداخت. استرداد ولایت غوریان را بهانه کرد و این تمنا را در حضرت برادر به عمل آورد.

محمود شاه از تمنای برادر حماقت سیر شاهد مطلوب را در آغوش دید و فتح خان بارکزائی افغان وزیر خویش را به جهت تدارک این عزیمت برگزید. نام این فتح خان در السنه افغان، فتحی خان شهرت دارد، ولیکن از قرار ملاحظه سجع خاتمش فتح خان به فتح اوّل و کسر ثانی به حای حطّی زده است.

سجع مهر:

چو بخت و دولت محمود شه معظم شدغلام خاص فتح خان وزیر اعظم شد بالجمله در مجالس متعدده امیر و وزیر بزم مشاورت آراستند و عاقبت به این نیت برخاستند (۶) که فتح خان با جمعیتی شایان و تدارکی نمایان به صوب هرات شتافته به هر سیاق که داند و به هر طریق که تواند کار هرات را یک طرف و حاجی فیروز و متعابعانش را اسیر زندان حسرت و اسف سازد. پس از اطمینان از کار هرات، به عزیمت تسخیرد)

۱- . ملی: (ولایت)

۲- . ملی: (دیرجات)

۳- . نام شهری است در افغانستان؛ ملی: (سبزوار)

۴- . ملی:+ (را)

۵- . مجلس: (افتاد)

۶- . ملی: (برخواستند)؛ مجلس: (خاستند)

مملکت خراسان بل جمیع ممالک ایران پردازد.

[مصرا]ع:

تو سیاه کم بها بین که چه در دماغ دارد

بالجمله این فتح خان خود مردی جسور و بی باک بود و در عهد وزارت او محمود شاه خویشتن را به نامی از سلطنت راضی می نمود. بیست برادر از یک صلب داشت و هریک را در دیاری و محالی صاحب اختیار کرده همواره تخم مداخلت در خاک هرات بل مملکت خراسان را در مزرع آرزو می کاشت. تمنای حاجی فیروز و اذن محمود شاه تیره روز، مکنونات خاطر او را بهانه شد و با جمعیتی متکاثر و خزانه و توپخانه [ای] وافر به سامان هرات روانه آمد.

پس از ورود او به حدود ولایت فراه، حاجی آقا خان وزیر حاجی فیروز به استقبال او استعجال کرد و مشار الیه را تا خارج بلده هرات آورد. از راه حیله و تزویر فراوان از دخول به شهر انکار ورزید و فتح قلعه غوریان را دست آویز کرده و در خارج شهر خیمه و خرگاه بر سر پای آورده، اقامت گزید. چند روزی تا توانست مردم را به خود رایگان و در روزی معیّن جمیع اعیان دولت حاجی فیروز را به بهانه چیدن [۲۸۶] مجلس مشاوره به خارج شهر دعوت کرده، زمانی گفت وشنود. چون به اعتقاد مزوّرانه خود قراری در کار عزیمت غوریان گذاشت، اعیان دولت فیروزی را در چادری موقوف داشته خود به بهانه وداع از خدمت شاهزاده راه شهر هری برداشت. به محض ورود او، حاجی فیروز و متابعانش در شهر اسیر آمدند و اعیان دولت فیروزی در خارج شهر دستگیر شدند.

با آن که حرمت طایفه سدوزائی افغان بر ذمت جمیع افاغنه واجب بود، فتح خان این قاعده را متروک نمود و دست جسارت به حرم شاهزاده فیروز دراز کرده خزاین زرو گوهر و امتعه و اقمشه هفت کشور را جبرا و قهرا به تصرّف آورد. ملک قاسم پسر حاجی فیروز را بعد از سه زخم منکر دستان از قفا بستند و زنان و دختران ایشان را اسیر کرده عهد حرمت دودمان سدوزائی را درهم شکستند.

لمولّفه:

با آن که دانم دشمنی جای تو در دل داده ام مهمان صاحبخانه کش در خانه منزل داده ام

بالجمله محلّات و خانات و اسواق هرات کلّا از تعرضات کابلیان به یغما رفت و حاجی آقا خان وزیر حاجی فیروز و عبد الرشید خان درّانی افغان مقتول گردیده کالبد هریک در خاک فنا خفت.

فتح خان، حاجی فیروز و اعوانش را از اناث و ذکور روانه قندهار ساخت و خود در دار الاماره نشسته به انتظام مهام منظوره پرداخت [و] کهندل خان برادر خویش را به تسخیر قلعه غوریان روانه نمود و خود بال همت به هوای جذب قلوب مخالفین نزدیک و دور گشود. محمد خان قرائی و ابراهیم خان و بنیاد خان هزاره و سایر اویماقات جمشیدی و فیروزکوهی و تایمنی را از مکاتبات وافر و احسانات متکاثر به موافقت خویش و مخالفت دولت جاوید کیش سرگرم نمود و خوانین اتراک و اکراد خراسان را هم، که (۱) منتظر بهانه بودند، با خود یار آورده به لطایف الحیل بر اطمینان ایشان در خدمت گزاری دولت افغان افزود. محمد رحیم خان خوارزمی را نیز از منظورات خود آگاه ساخت و آن غول وادی خوارزم نیز از نیرنجات او نرم دل گشته، مجددا به وادی عصیان و طغیان پرداخت. بالجمله در حدود خراسان و هرات طبل شورش و غوغا بلند آوا شد و غبار این احدوثه عجیب، دو روز قبل از نوروز فیروز معروض رای شاهنشاه ممالک آرا گردید.

فرمان قضا جریان به افتخار حضرت شجاع السلطنه العلیه در باب اهتمام در کار محافظت قلعه غوریان و انتظام مهام سایر ولایات خراسان صادر آمد و مسرعان سریع السیر به احضار لشکر قیامت اثر به اطراف ممالک ایران سایر و دایر شد. تفصیل این اوضاع- انشاء الله المجیب- عنقریب در وقایع سنه آتیه نگارش و صفحه آرایش خواهد یافت.ه)

۱- . ملی: (خراسان را که هم)؛ مجلس: (خراسان هم که)

بخش ۵

بهاریّه

بهاریّه (۱) سال نیکو مآل بارس ئیل مطابق با سنه یکهزار و دویست و سی و سه هجری و مأموریت جناب معتمد الدوله میرزا عبد الوهاب منشی الممالك به خراسان

ضرغام پلنگ آهنگ کنام گردون و صمصام آینه رنگ نیام (۲) سپهر مرآت نمون، اعنی مهر اضائت مشحون درین سال میمنت مقرون بعد از انقضای چهار ساعت و بیست و دو دقیقه از روز سه شنبه سیزدهم شهر جمادی الاول سنه یکهزار و دویست و سی و سه مطابق بارس ئیل ترکی به دشت خاوران حمل پای نهاد و شورشی از افغان افاغنه عنادل در حدود خاورزمین گلشن دست داد. سلطان بهار سفیر [۲۸۷] باد نوروزی را با تحف گران بهای ریاحین به ممالك اربعه حدود باغ مأمور ساخت و معتمد ابر آذار به استمالت امیران سرو و چنار پرداخت. سرداران فروردین و اردی بهشت با جنود نامعدود سبزه به عرصه باغ روان شدند و عساکر گلگون چهر سوری در رکاب خسرو ربیع به زیارت ارض فیض آثار چمن (۳) و ضریح مقدس (۴) نسترون روان آمدند. سردار افغان شعار بهمن با نوباوه سرو آزاد که والی ولایت گلشن است، مقابله کرد و از طالع فیروز خسرو نوروز تاب مقاومت نیاورده روی به هزیمت آورد.

خوارزمیان زاغ و زغن، که به حدود عرصه چمن تاختن آورده بودند، از عزیمت سلطان فروردین روی برتافتند و جنود سبزه و ازهار در و بام قلعه گلزار را از همّت خسرو بهار مسخّر یافتند. دارای گلستان مهره آتشین صاعقه را هدف شد و غلام شاخسارش)

۱- . ملی: (بهار)

۲- . ملی: (به بام)

۳- . ملی:- (چمن)

۴- . ملی: (موش)

فدایی وار صدمه آن را به جان خریدار گشته، نشانه تیر تلف گردید. قلاع محکمه خبوشان گلشن و تربت مطهره چمن را سلطان خرداد و نوباوه سرو آزاد محصور ساختند و شاهزادگان قوای نامیّه به تسخیر سقناقات کوه نشینان زاغ و زغن پرداختند. امیران نام آور سروهای جویباری و ترکان تنگ چشم عنادل و قماری به خاکبوسی دربار دارای گلشن آمدند و ابر آذار که نظام بخش اردوی گلزار است، با مباشرین صبا و شمال به مهمانداری معیّن شدند. معتمد گلبن که اسیر هزاره جات زاغ و زغن بود، خلاصی یافت و موکب خسرو بهار به رجعت دار الخلافه چمن شتافت.

فرمانفرمای عرصه ایران و حکمروای ساحت توران اعنی شاهنشاه صاحبقران اورنگ جمشیدی را از فرّ جلوس نوروزی آرایش داد و دهر کهنسال از یمن بخت خسرو بااقبال روی به جوانی و آرامش نهاد. به قانون پیرار و پار بزم شیلان نوروزی (۱) سرآمد و چند روزی (۲) به عیش و عشرت اندوزی مکرر شد.

پس از آن، شیران بیشه کارزار را به دفع افاغنه بدکردار و خوارزمیان ضلالت شعار، خون حمیّت در عروق غیرت به جوش آمد و کوس خلافت به عزیمت دیار خاور به خروش. عموم سپاه را وجه مواجب و علوفه از خزانه عامره مرحمت رفت و انعام و احسان شاهنشاه دوران به آن اضافت شد. چون از قراری که نگارش یافت، فتح خان افغان بعد از تسلّط بر ولایت هرات، کهندل خان برادر خود را به تسخیر قلعه غوریان روان و محمد رحیم خان خوارزمی نیز با لشکری فراوان به سامان ولایت سرخس و رود طژن دوان آمده بود، لهذا لوازم ملکداری چنین اقتضا نمود که جناب معتمد الدوله میرزا عبد الوهاب به جهت استمالت خوانین اتراک و اکراد خراسان که با افاغنه و اوزبکیه ضلالت بنیان هم زبان و همداستان بودند، روانه شود و ذوالفقار خان و مطلب خان سرکردگان جانبازان سمنانی و دامغانی، از حرکت به سامان خراسان قبل از نهضت رایات ظفر عنان، احتیاط در کار را بهانه آیند.

مأمورین در روز جمعه یازدهم شهر جمادی الثانی به صوب مقصود روان آمدند و شاهنشاه فیروز بخت چند روزی به جهت انجام سایر مهامّ و تعیین ایلچی به دولتی)

۱- . مجلس:- (نوروزی)

۲- . مجلس: (چند روز متوالی)

انگریز در دار الخلافه میمنت آمیز توقّف کنان.

[مصرا]ع:

تا قرار کار گردون [۲۸۸] چیست اندر روزگار

ذکر مأموریت حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی به سفارت دولت انگریز

در دفعه ثانی و بردن نامه و هدایا به جهت سایر دول فرانسه و نمسا (۱) و عثمانی

درین سنوات بعضی وقایع رخ نمود که تعیین سفیری فطانت تمیز به دولت بهیّه انگریز لازم بود. از آن جمله- از قراری که ذکر شد- بعد از آمدن الکسندر یرملوف سردار جدید گرجستان به عزم سفارت به دربار دولت قوی ارکان، امنای شوکت قاهره هوای او را بد دیدند و از قرار نگارش محب علی خان خلج ساوه [ای] را به سبب همین بدهوایی به سفارت دولت عثمانی روانه گردانیدند. چون دولت بهیّه انگریز به وساطت سرگور اوزلی باورنت ایلچی- از قراری که گذشت- واسطه صلح و صلاح دولتین ایران و روس بودند و لازمه مراعات در استحکام آن ورزیدند و اگر احیانا مصالحت به مخاصمت می کشید، همه ساله مبلغ دویست هزار تومان وجه امدادی به دولت انگریز ضرر می رسید، لهذا قرار برین شد که به جهت آگاهی امنای آن دولت ستیّه ازین مراتب، سفیری دانا مأمور شود و به سبب اعلام حقیقت کار به استعجال به آن مملکت پایدار رود تا ایشان نیز به لوازم آن عمل نمایند و به صیقل تدبیر زنگ خیالات نقض عهد و شکستن پیمان از خاطر امنای دولت روس بزدانید.

مطلب دیگر آن که در سنه یکهزار و دویست و بیست و هشت که از قرار نگارش عقد مصالحه فی مابین دولتین ایران و روس بسته شد، سرگور اوزلی باورنت ایلچی مبلغ یکصدهزار تومان از جمله دویست هزار (۲) تومان وجه امدادی را در آن سال موافق قرار عهدنامه میمونه از بابت ششماهه اوّل سال کارسازی کرد و بعد از ظهور مصالحه در باب ادای یکصدهزار تومان ششماهه ثانی انکاری به عمل آورد و عذرش این بود که، تنخواهر)

۱- . ملی: (نمسه)؛ نمسا: کشور اتریش کنونی.

۲- . مجلس: (هزار و دویست هزار)

مزبور را موافق قرار عهدنامه میمنت دستور در ایّام دعوا باید داد، نه پس از مصالحه.

دولت علیّه را جواب آن که: مواجب شش ماهه ثانی که به لشکر داده می شود، به سبب خدمتی است که در ششماه (۱) اوّل کرده و تدارکات خود را دیده روی (۲) به سفر آورده است. مستر موریه (۳) ایلچی کوچک و هنری ولک وکیل نیز همان اعتقاد ایلچی خود را داشتند و مطلقا خاطر به ادای مبلغ یکصدهزار تومان نمی گماشتند.

بنابر فقرات معلومه، حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی که به سبب دو سفارت دولتین انگریز و روس با فنون کار سفارت مأنوس بود، مأمور گشته چندی اوقات خود را صرف تدارک نمود. از این که از راه اسلامبول و قرالات فرنگ، که هم خشکی است و هم نزدیکتر، روانه مملکت انگلتره می شد، لهذا شاهنشاه آگاه مصلحت چنان دید که به تحریر نامه دوستی ختامه، دوستی قدیم و جدید را با خداوندگار روم سلطان محمود خان، تازه تر سازد و به ارسال نامه و هدیه نیز به دوستی پادشاهان نمسه و فرانسه پردازد. نامه [ای] یک جهتی ختامه مشعر بر امضای نامه که مصحوب محب علی خان فرستاده (۴) به خداوندگار روم نوشتند و چون در اوقات مأموریت مشارالیه هدیه داده بودند، از تحفه فرستادن مکرّر گذشتند. به جهت ایمپراطور نمسه و لوئی هجدهم (۵) پادشاه فرانسه هریک چند طاقه شال کشمیر و چند رشته تسبیح مروارید بی نظیر به عنوان تحفه دوستانه برگزیدند و از جهت پادشاه انگریز که مقصود اصلی [۲۸۹] از آن سفارت بود، موازی یک قبضه شمشیر مرصع خراسانی میلاد و شال و مروارید زیاد و جعبه [ای] از طلای مینا و یک عدد بشقاب یشم مصور به صورت پادشاه صاحبقران، تسلیم حاجی میرزا ابو الحسن خان گردانیدند.

نامه جات سلاطین از کلک دبیران عطارد قرین تحریر یافت و مشار الیه در اواسطم)

۱- . مجلس: (ششماهه)

۲- . مجلس: (مؤدّی)

۳- . james justinian Morierجیمز جوستینین موریه: نویسنده و سیاستمدار بریتانیایی و پسر اسحاق موریه است. وی دوبار به ایران مسافرت کرد و مجموعا بالغ بر شش سال در ایران اقامت داشت. سمت او منشی گری سفارت انگلیس در تهران و یا نیابت سفارت در ایّام غیبت سفیر انگلیس بود. در ۱۸۱۶ میلادی به وطن خود بر گشت و در باب سفرهای خود دو جلد سفرنامه نوشت که هردو به طبع رسید. بیشتر شهرت او به دلیل کتاب حاجی بابای اصفهانی است که در ۱۸۲۴ به طبع رسیده است. (معین، ذیل موریه)

۴- . مجلس:+ (شد)

۵- . مجلس: (لوی هیجدهم)

شهر رجب المرجب سنه یکهزار و دویست و سی و سه به جانب صوب مقصود شتافت [و] محب علی خان خلج را که در سنه ماضیه به سفارت روم رفته بود، در منزل اوچ کلیسیای ایروان ملاقات کرد که مراجعت می نمود. میرزا عبد الحسین خان شیرازی غلام پیشخدمت سرکار همایون که حاجی سفیر را همشیره زاده و به اتفاق او سفارت دولت نمسه را آماده بود، در پایتخت آن مملکت (۱) نهاد و خود پای عزیمت به صوب مملکت انگلتره برگشاد. بقیّه داستان سفارت- انشاء الله تعالی- در تلو وقایع سنه آتیه به رشته عرض کشیده خواهد شد.

بالجمله حضرت اعلی را پس از وقوع فراغت از مهامّ دور و نزدیک و اجماع سپاه از عرب و ترک و کرد و تاجیک، روز شنبه هیجدهم شهر رجب المّرجب از دار الخلافه به باغ بهشت مثال نگارستان، نقل مکان دست داد و یوم چهارشنبه بیست و دویم شهر مذکور از باغ مزبور با سپاهی نامحصور و توپخانه صاعقه دستور به عزم دفع افاغنه جسور و خوارزمیان ضلالت ظهور از راه فیروزکوه و آن ثغور به صوب منظور علم منصور برگشاد. در ارباع فیروزکوه و نمکدوسار (۲) و میدان چوق به جهت عرض سپاه و وقوع خبر از جانب خصم کینه خواه فی الجمله اقامتی روی نمود تا از قراری که- انشاء اللّه تعالی- ذکر خواهد شد، بعد از حصول مژده فتوحات نوّاب حسن علی میرزا و شکست افاغنه بی سروپا، روی همایون به دفع خوارزمیان بی ایمان سست پیمان فرمود- بمنّه وجوده.

ذکر مجادله نوّاب حسن علی میرزا با فتح خان افغان و شکست آن طایفه بی ایمان از فضل قادر سبحان و سایر اوضاع اتّفاقیه در آن عهد و اوان

در زمستان سال گذشته در باب استحکام قلعه غوریان و انضباط قلعه محمودآباد از جانب دیوان قدر بنیان به نوّاب شجاع السلطنه العلیه فرمایشی رفته بود. نوّابر)

۱- . مجلس:+ (روی)

۲- . مجلس: (نمکدوساور)

معزی الیه، محمد امین خان پازوکی کرد و امیر قلیچ خان تیموری را به امداد یکدیگر به جهت حفظ و ضبط آن دو قلعه فرستاد و جمعی از یکّه تازان عرصه رزم را به تاخت وتاز ولایت باخرز و حدود تربت فرمان داد. آنچه باید و شاید، در انضباط قلعه جات کرده شد و در نهب و خرابی باخرز و تربت (۱) به عمل آورده، بعد از نوروز فیروز، فتح خان افغان سیه روز حشری از قزلباشیه کابل و افاغنه قندهار و اویماقات هرات و ایلجاری بلوچستان و سیستان و طوایف هزاره و جمشیدی و فیروزکوهی فراهم کرده با توپخانه و زنبورک خانه کامل و استکبار و استبدادی کامل و شامل از شهر هرات حرکت نموده روی به تسخیر ارض اقدس آورد و رحیم خان خوارزمی هم از قراری که ذکر شد به اغوای اکراد چمشگزک خراسان و اغوای فتح خان افغان به حدود سرخس و سامان درون و (۲) مهین سبک عنان شد.

محمد خان قرائی و ابراهیم خان هزاره از تربت و باخرز، نزد فتح خان رفته خدمت دولت افغان را برزده دامان آمدند. رضا [۲۹۰] قلی خان زعفرانلو و نجف قلی خان شادلو و بیگلر خان چاپشلو و سعادت قلی بغایرلو چون روباهان مکّار که شیران پیکار (۳) را به هم اندازند و خود سلامتی نفس را به سوراخ های تنگ درخزند، کلا در قلعه جات نشستند و دیده بر راه فتح و شکست بستند که در نهایت کار به اقتضای کار روزگار عمل نمایند و با هرکس قوی تر است باز ابواب حیله و تزویر برگشایند.

نوّاب شجاع السلطنه از فرط ذکاوت و ذکا، مصلحت چنان دید که خوارزمیان بی عرضه را به حال خود گذارد و روی همت به دفع افاغنه فراعنه آرد. از بخت بلند خسرو فیروز استمداد نمود و (۴) در تربت مطهره حضرت رضا- علیه التحیّه و الثنا- روی ضراعت بر خاک مذلت سود. در هشتم شهر رجب المرجب با عزمی ثابت و جزمی قوی و نیّتی کامل و سعادتی شامل روی به راه گذاشته با کمال همت به عزم رزم افاغنه راه دیار هری برداشت.

پس از نزول به منزل کال یاقوتی، جناب میرزا عبد الوهاب معتمد الدّوله و خوانین با تمکین مطّلب خان و ذو الفقار خان با جمعیّت رکابی به اردوی ظفر شکوه پیوستند وو)

۱- . ملی: (ترتیب)

۲- . ملی:- (و)

۳- . ملی: (مکار)

۴- . ملی:- (و)

دل بر خدمت و جان فشانی بستند. پس از وصول موکب اشرف به رباط کافر قلعه دو فرسنگی محال کوسویه، به تحقیق پیوست که فتح خان جسور با معادل سی هزار نفر از افاغنه و هزاره ضلالت دستور و آتش خانه موفور در محال کوسویه محاربت را چون کلب عقور است و در استیلای خویش بر سپاه ظفر اندیش با کمال یقین و غرور. نوّاب اشرف آن خبر را از جمله بشارات غیبی شمرده و مستحفظین چند در رباط کافر قلعه گذاشته و بنه و اغروق را کلا به دست ایشان سپرد و خود با معادل ده هزار (۱) پیاده و سوار و توپ خانه و زنبورکخانه صاعقه کردار روی به دفع خصم غدّار آورد. چون تلاقی فریقین در میانه رباط کافر قلعه و محال کوسویه، که صحرایی است وسیع، دست داد، فتح خان را حیله به خاطر فاتر رسیده یکی از امرای افغان را به خدمت شاهزاده فرستاده، چنین پیغام داد که: نوّاب اشرف را آغاز زمان رزم آزمایی و بدایت کار کشورگشایی است. روزگار غدّار را بازیچه ها در پیش است و سپهر خونخوار در فکر خون بیگانه و خویش. دولت خود را متزلزل نخواهند و از صولت خویش نکاهند. (۲) ولایت غوریان را به دولت افغان واگذارند و تربت و باخرز را به محمّد خان و ابراهیم خان بسپارند تا ما هم ازین مجادله درگذریم و راه مراجعه درسپریم.

حضرت اشرف زبان مبارک به مکالمه برگشاد و آن افغان تیره روز را جوابی ملوکانه داد که: اولا فتح خان را آن مایه و پایه نیست که در حضرت ملوك و ملوك زادگان پیغام گزار آید (۳) و زبان به پیغامی که حدّ ولی نعمت او هم نیست، برگشاید. معلوم است که این مقالات زاده از مادّه دود حشیش است و استعمال ورق الخیال باعث جسارت آن کافرکیش. محمود شاه با آن همه حمایات که از دولت خداداد دید، عاقبت الامر شیوه نمک به حرامی ورزید. تو هم که نوکر اویی، درین صفت با ولی نعمت چون آمیزش آب و سبویی. در حرم حاجی فیروز همین دیروز دست درازی کردی و حرمت سدوزایی را به دست صرصر بی نیازی سپردی. بدیهی است که با این نوع نمک به حرامان رفتار چگونه باید و با هریک معامله به چه طریق شاید. یا آن دو سه نفر قرائی و هزاره فراری را با دستان بسته روانه درگاه سازد، یا به دست خویش [۲۹۱] بنیاد دولت افغان را براندازد.د)

۱- . ملی: (دوهزار)

۲- . ملی: (نخواهند)

۳- . ملی: (گزاید)

پس از روانه ساختن آن امیر افغان، قامت قیامت علامت را به اسباب و اسلحه حرب بیاراست و از پای تا سر غرق آهن و پولاد گشته به عزم رزم خصم بدنهاد برخاست. (۱) لشکر قیامت اثر را پنج تیپ کرد و هر تیپ را به امیری دلاور سپرد. و فضل علی خان قوانلوی قاجار را با معتمد الدّوله میرزا عبد الوهاب و سواران خواجه وند و عبد الملکی و یک عراده توپ، در میمنه جای داد و پیادگان صاعقه فشان استرآبادی را در جلو میمنه نهاد. ذو الفقار خان حاکم سمنان را با جانبازان سمنانی و سواره کرد قراچورلو در میسره بازداشته و خود با سواره [ایل] ما فی ابواب جمعی محمّد نظر خان و غلامان جلادت نشان و توپ خانه آتش فشان در قلب لشکر همّت به دفع خصم بداختر گماشت.

حسین قلی خان بیات نیشابوری را با پیادگان خراسانی در جناح میمنه استوار ساخت و مطلّب خان حاکم دامغان را با علی اصغر خان عجم بسطام و جانبازان دامغانی و عجم در جناح میسره رایت برافراخت.

از آن طرف فتح خان، لشکر نکبت اثر خویش را هفت تیپ ترتیب داد و شیردل خان برادر خود را با افواج بلوچ سیستان و فیروزکوهی و جمشیدی در میمنه نهاد و کهندل خان برادر دیگر خویش را با جنود نامسعود هراتی و تایمنی و درزی در اقامت میسره حکم نمود و بنیاد خان با سواران هزاره و چیچکتو و میمنه (۲) در جناح میسره بال تهوّر گشودند. محمد خان نهی افغان با خیل فراهی و سبزاری و غیره در جناح میمنه آسودند و فتح خان باقزلباشیه کابل و افاغنه قندهار و ابراهیم خان هزاره و محمّد خان قرائی و توپ خانه و زنبورک خانه چون زر قلب درقلب سپاه کینه خواه دیده بر رزمگاه گشودند.

دو تیپ دیگر از رجّاله (۳) لشکر را در ساقه و کمینگاه از دو طرف بازداشت و همت قاصر به محاربت و مجادلت گماشت. القصّه آتش حرب از طرفین شعله ور شد و شعله جانسوز توپ های اژدر دهان، برق خرمن خشک وتر آمد. فرستادگان مهره های (۴) آتشین از جانبین پیغامات غضب آمیز به یکدیگر بردندی و به جز اقطاع عروق و مفاصل خصمان، جوابی با صواب نیاوردندی. از تراکم گردوغبار روی هوا تیره شد و جنود ظفری)

۱- . ملی: (برخواست)

۲- . مجلس: (میمند)؛ میمنه و میمند، هردو نام شهرهایی در افغانستان است.

۳- . پیادگان

۴- . ملی: (مهرهای)

نمود بر اضمحلال خصمان ضلالت آموز (۱) خیره. چون تنور حرب گرم گردید و تن های دلاوران از ضرب گرز البرز کوب نرم آمد، شیردل خان برادر فتح خان با دلاوران افغان به میسره سپاه ظفر عنان حمله آور شدند و از شرر افشانی جانبازان سمنانی و جلادت سواره قراچورلو در چشم زدنی (۲) چون خیل بنات النعش متفرق و دربدر آمدند. اکثری از سواره ایشان از صدمات مهره های آتشین تفنگ سمنانیان مانند برگ از درخت ریختند و بقیّه السّیف به دامان فرار آویختند. باز فوجی دیگر خود را به آن شعله آذر زدند و از فرط جلادت ذو الفقار خان چون فوج اوّل زیروزبر شدند.

کهندل خان برادر کهتر فتح خان با دلاوران سیستان و اویماقات هرات از میمنه خویش به میسره سپاه ظفراندیش حمله بردند و شیردل خان هم که در افواج میسره قرار یافته بود، به او ملحق گشته پای دلاوری افشردند. پیادگان استرآبادی را قزلباشی به خاطر رسیده به ملاحظه این که خصم را نزدیکتر کشند، اقدام به مدافعه نکردند؛ ناگاه سواره خواجه وند و عبد الملکی و غیره بدون صدمه و آسیبی برخلاف معهود روی از جنگ [۲۹۲] برتافتند و به جانب فرار شتافتند.

بنیاد خان هزاره از طرفی خود را به محل قلیل بنه که از سپاه ظفر پناه بود رسانید و هنوز دستی به غارت نزده، جمعی از سواران رکاب اشرف را به سوی بنه سبک عنان دید. از نهایت وحشت و اضطراب پای از سر نشناخت و به صوب گریز پرداخت. سواره خواجه وند و عبد الملکی و بنیاد خان هزاره که هردو فرقه روی به فرار نهاده بودند، در سمتی از میدان رزم به هم رسیدند و با تیغ و سنان و خنجر و پیکان قاصد جان یکدیگر گردیدند. از زدوخورد بسیار، مخالفین راه فرار به جانب کوسویه برداشتند و مؤالفین هزیمت کنان روی به ارض اقدس گذاشتند. فتح خان را در جنگ مغلوبه مهره آتشین تفنگ بر دهان آمد و با قزلباشیه (۳) کابل و افاغنه قندهار خاک بر دهان ننگ وعار انباشته فرارا به صوب سبزار (۴) و فراه سبک عنان شد. ذو الفقار خان به تصوّر این که خدای نخواسته وهنی به سپاه ظفر پناه رسیده با کمال جلادت جنگ کنان خود را به کنار رودت.

۱- . مجلس: (ضلالت آمود)

۲- . ملی: (خشم زولی)

۳- . ملی: (قزلباشید)

۴- . مجلس: (سبزوار)؛ مقصود شهر شیندند کنونی در شمال رباط خشک و فراه در خاک افغانستان است.

هری، که قریب به میدان رزم بود، کشید و از وفور گردوغبار و آمیزش پیاده و سوار معلوم نبود که فتح و شکست با کیست و عاقبت این مغلوبه و هنگامه چیست؟

نوّاب شجاع السلطنه در آن روز عافیت سوز (۱) با نفری چند از غلامان جلادت آموز در آن معرکه هولناک که موالف و مخالف را باهم فرق نبود، مانند کوه استوار پایداری نمود و دست بهمن مثال از آستین دریانوال به مجادلت و محاربت برگشود- فوجی از افاغنه حضرتش را با شرذمه [ای] قلیل دریافتند و با تیغ های آخته به اطفاء نور آن شمع ایوان خلافت شتافتند. تائید الهی او را سپر شد و بخت بلند شاهنشاهی جسم مبارکش را جوشنی پولاد اثر. از صدمه تیغ آن کافران، صورت خنگ (۲) مجرّه تنگش خونین گشت و چهار نفر از آن کافران را با شمشیر هندی نشان چنان بر فرق نواخت که از تنگ زین درگذشت.

بقیّه السّیف آن کافران را غلامان جلادت نشان صفر علی بیک و مشهد قلی بیک قلیچی و رستم بیک شادلو، طعمه شمشیر آبدار ساختند و سایر سواران سپاه ظفر پناه به سبب پایداری حضرت والا در رزمگاه به تعاقب آن خیول حال تباه با تیغ های آخته پرداختند. کوتاهی سخن، (۳) آن وادی از خون افاغنه فراعنه چنان رنگین شد که گفتی مگر در آن صحرا یاقوت و مرجان ریخته اند یا خاک آن بیابان را با جوهر لاله و شقایق آمیخته اند. از حومه میدان تا سامان سبزار که بیست فرسنگ مسافت است از کشتگان افاغنه پشته ها انباشته بود و مدتی از عفونت کالبد خبیثه ایشان قافله و زوار از آن راه تردد نمی نمود.

بالجمله جناب معتمد الدّوله در آن مغلوبه حیران شده و بی تحاشانه (۴) به جانب کوسویه سبک عنان آمد و در آن جا شنید که نوّاب اشرف در حومه میدان پایدار است و آن شیر بیشه هیجا در آن رزمگاه برقرار، لهذا مراجعت را عنان بگردانید و در کنار رود هری بنیاد خان هزاره را با جمعی از سواره دیده و گمان موکب شاهزاده کرده و به آن طرف روی آورده، دستگیر گردید. چون یکّه تاز سپهر اخضر در کافر قلعه باختر پنهان شد، نوّاب اشرف روی مبارک به رباط کافر قلعه نهاده در آن جا اقامت کنان آمد. بنیاد خان نیز در رباط کوسویه با معتمد الدوله منزل ساخت. محمد خان قرائی نیز به ایشان ملحقه.

۱- . ملی: (عاقبت سوز)

۲- . مجلس: (تیغ)

۳- . ملی:- (سخن)

۴- . تحاشی: دوری جستن، پرهیز کردن؛ بی تحاشانه: ناپرهیزانه.

[۲۹۳] گشته به جهت فرستادن معتمد الدوله به هرات به وسوسه بنیاد خان پرداخت.

بنیاد خان خود مردی عاقبت نگر بود و اقدام به این جسارت در اندیشه او خلاف رسم مآل بینی می نمود. معتمد الدّوله نیز در آن گرفتاری بنیاد را به لطایف نرم نرم دلگرم ساخت و به وساطت عریضه در حضرت شاهزاده به استدعای عفو گناهان او پرداخت.

خلاصه علی الصباح که رایت فیروز خورشید فروزان از کافر قلعه افق نمودار گشت، نوّاب شاهزاده از رباط کافر قلعه سوار شده به اردوی بی صاحب فتح خان رسید. ذو الفقار خان سمنانی قبل از وقت خود را به آن اردو انداخته کار دستجات ابواب جمعی را از غنیمت بی نهایت ساخته بود. نوّاب اشرف در خیمه مخمل زراندوز فتح خان قرار یافت و برحسب امر والا هر تن از سواره و پیاده لشکر به سوی غنیمت شتافت. بالجمله نوّاب شاهزاده فیروزی لوا به استدعای معتمد الدوله مصلحت نما خلعت و رقم حکومت ولایت غوریان و باخرز و کوسویه را مصحوب میرزا علی رضای رشتی برادرزاده میرزا موسی وزیر به اسم بنیاد خان روانه و ظهور این مرحمت خلاصی معتمد و صداقت بنیاد را در خدمت بهانه شد.

بنیاد خان جناب معتمد الدّوله را با تدارکی شایان و جمعی از بنی اعمام خود به صیغه گروگان به حضور پر نور والا فرستاد و حضرت اشرف پس از انتظام آن حدود و ثغور، به جهت تدارک ورود موکب منصور، به مراجعت ارض فیض ظهور روی نهاد. این اخبار مختلف متدرّجا و مختلفا در ارباع فیروزکوه و ساور به عرض خسرو مظفر، رسید و خاطر همایون بعد از یقین بر فتح، الی غیر النّهایه مبتهج و مسرور گردید.

لمؤلفه:

چون خبرها مختلف دارد اثرها برخلاف (1)ورنه بوی ماه کنعان آید از هر پیرهن بالجمله فرامین مرحمت آیین به افتخار نوّاب شجاع السّلطنه و سایر جانبازان رکاب سنّیه صادر و حضرت والا به محاصره قلعه تربت حیدریه و تدمیر محمد خانف)

۱- . مجلس: (اثرها اختلاف)

قرائی مأمور آن حکم آمر آمد. حسن خان قاجار قزوینی با مساوی پنجهزار سوار جرّار و پیاده آتشبار به تسخیر قلعه صفی آباد جهان ارغیان و تدمیر سعادت قلی خان بغایری نادان تعیین گشت و نوّاب محمد تقی میرزا صاحب اختیار بروجرد و احشامات بختیاری و امیران نامدار مهدی قلی خان و محمد خان دولوی قاجار و ده هزار لشکر خونخوار به مدافعه رحیم خان خوارزمی غدّار از حدود اردوی ظفر شکوه درگذشت. مقرّر آمد که هرگاه رحیم خان مزبور به سامان دره جز آمده باشد، او را محصور ساخته و به اعلام ماجرا پرداخته منتظر موکب ظفر شمول آیند و هرگاه از ولایت درون و مهین قدم جسارت پیشتر ننهاده (۱) قلعه بزونجرد را محاصره نمایند و نجف قلی خان شادلو را دست به تخریب کار گشایند.

تاریخ شکست فتح خان و سپاه افغان از کلک مولف تراوید و درین صحیفه ثبت گردید.

لمؤلفه:

شد ز افغان آن فتح خان وزیردر خراسان فتنه جویی را مثل

در جدالش شد شجاع السّلطنه سوی کافر قلعه با طبل و کتل

پهلو سمنانی آمد ذو الفقارآن که اندر پهلوانی بی بدل

جیش او بشکست از اقبال شاه عاید او شد در آخر آن حیل

تند بادی شد عیان از دشت جودگشت افغان را تبه کاخ امل

خود تفنگی بر دهانش خورد و مرداین هم از لطف خدای لم یزل

[۲۹۴] بی جدل بشکست جیش آن دنی از کرامات شه دین و دول

روشن آمد دیده یاران ز نورکور شد چشم اعادی از سبل

این عمل را کرد در خصمیّ شاه خصم او گردید آخر این عمل

خصمی شاه مؤیّد شد روادر کدامین مذهب و دین و ملل

این شکست بی جدالش آیتی بر وفور لطف دارای ازل

خاوری جستی همی تاریخ فتح خامه گفتا هزم افغان بی جدل ه)

۱- . ملی: (بیشتر نهاده)

ذکر حرکت موکب عیّوق طوق از چمن میدان چوق و فرار رحیم خان خوارزمی و فتوحات نمایان و اوضاع تربت حیدریّه و غیر آن و ورود اردوی کیوان پوی به دور خبوشان و محاصره آن سامان

چون از فیض فضل الهی و نیروی بخت بلند شاهنشاهی، فراعنه افاغنه رو به دیار ادبار نهادند و هریک از مخالفین بار ادبار در دیار اضطرار گشادند، وقت آن شد که پرچم رایات ظفر آیات به دفع خوارزمیان بدنهاد شقّه گشا آید و رحیم خان تیره روز نیز چون آن نکبت اندوزان ازین عزیمت راه هزیمت پیماید، لهذا شاهنشاه صاحب قران پیشکاران درگاه سدره نشان را به تدارک نهضت ملوکانه فرمان داد و لشکر قیامت اثر را هفت تیپ کرده هر تیپ را به قبضه یکی (۱) از درارى بحار خلافت اختیار نهاد. محمد ولی میرزا و محمد رضا میرزا و همایون میرزا با تیپ های ابواب جمعی خود در میمنه موکب ظفر طراز مقرّر شدند و حیدر قلی میرزا و اللهویردی میرزا و محمد قاسم خان قوانلوی داماد که خطاب فرزند مقامی داشت، در میسره اردوی کیوان پوی مقرّر و مفتخر آمدند. امام ویردی میرزای ایلخانی ایل جلیل قاجار و سرکشیک چی باشی سراپرده سپهرمدار با سی هزار نفر سواره جرّار و پیاده آتشبار در زیر سایه اختر کاویانی برقرار شده در هر تیپی یکی از امراء قاجار نامزد آمد و سایر امیران نامدار در رکاب نوّاب ایلخانی استقرار جستند. بهمین آیین از چمن میدان چوق حرکت و از راه جاجرم و اسفراین عازم دیار خراسان و آن ناحیت شدند. در منزل میان آباد اسفراین فرستادگان شجاع السلطنه، نقاره خانه فتح خان افغان را با زنبورک خانه و جزایر و نصیری های عمل سند (۲) آوردند و هریک را جزو بیوتات مبارکه کردند.

روز سه شنبه سیّم شهر رمضان المبارک سنه یکهزار و دویست و سی و سه، عرصه بام، که از بلوك جهان ارغیان و مأمن سعادت قلی خان نادان بود، مضرب خیام ظفر فرجام گردید. قبل از ورود، به عرض خسرو جهاندار رسید که سعادت قلی خان نحوست ارکانه)

۱- . ملی:- (یکی)

۲- . ملی: (سنه)

خود در قلعه صفی آباد به استنکار نشسته و مرتضی قلی خان برادر بدسیرش، دروازه قلعه بام را به استکبار بسته است. استماع این فقرات (۱) موجب ظهور غضب قهرمان مظفر شد و در حین ورود، بر سر تلی که مشرف بر قلعه بود رفته، نخست عبد الله خان ارجمندی را با جانبازان فیروزکوهی مأمور کرد که خرابه های دور قلعه را به نظر درآورده سنگر سازند و هرگاه کسی از قلعه برآید، از صدمه گلوله به ممانعت پردازند. عبد اللّه خان با آن شیران بیشه دلاوری دامن ها بر کمر استوار و در حضور همایون در آن خرابه شتافته هرچند تن در پشت دیواری برقرار شدند. حضرت اعلی جا و محلّ یورش و سایر اوضاع قلعه گیری را مشخص فرمود و به فیروزی و اقبال نزول به سراپرده اجلال نمود.

خلاصه علی الصباح [۲۹۵] چند توپ شهرآشوب را به سر تپه گان (۲) سرکوب کشیدند و جانبازان فراهانی و کزازی به جهت یورش با فوج فیروزکوهی متّفق گردیدند. سنگرها از اطراف ترتیب داده شد و در عرض دو روز از صدمات توپ البرزکوب بنیاد قلعه و قلعه گیان را بر آب نهاده صدای الامان از اهل قلعه برخاست و مرتضی قلی برادر سعادت قلی خان شمشیر بر گردن در اصطبل خاص پناه برده از خربندگان طویله همایون امان خواست. چون ماه مبارک صیام، بود حضرت اعلی از فرط پایداری شریعت غرّا یورش قلعه و نهب و اسر اجازت نفرمود، بر جان آن مشت ضعیف رحمت آورده مبلغ سه هزار تومان زر نقد در عوض غنایم قلعه از خزانه عامره به مأمورین مرحمت کرد.

سعادت قلی خان که در قلعه صفی آباد (۳) بود بعد از استماع قضیه قلعه بام (۴) خود را گمنام و ناکام دید، لهذا به جهت ظهور اطمینان، متوسّل (۵) به امنای دولت جاوید گردید.

محمد قاسم خان قوانلوی داماد به استمالت او شتافت و پس از دو روزی از شرفیابی آستان معدلت نشان اعتباری تمام یافت.

از غرایب اتفاقات این که، روزی حوالی غروب، حضرت اعلی به جهت تماشای سحرطرازی توپچیان چالاک با جمعی از غلامان خورشید فتراک به دور قلعه بام گردش می فرمود، ناگاه یک نفر از خدا بی خبر، ذات کامل الصفات آن شهریار مظفر را هدفد)

۱- . مجلس: (فقره)

۲- . ملی: (سرتبه کان)

۳- . در خراسان در شمال شهر سبزوار و جنوب اسفراین قرار دارد.

۴- . در جنوب غربی بجنورد در استان خراسان واقع شده است.

۵- . ملی:+ (گردید)

گلوله شمخال نمود. آن، مهره آتشین بر شقیقه غلامی که در محاذی خنگ مجرّه تنگ به فاصله چندین قدم پی سپار بود، خورده از اسب درغلطید و فی الفور تصدّق فرق همایون گردید. بعد از فتح قلعه معلوم شد که عامل، این عمل محمد نامی بغایری بوده و از خوف فرار نموده است. مروّت فطری بر جان بازماندگانش بخشود و مطلقا درین فقره بازخواستی نفرمود.

سعدی:

دوستان را کجا کنی محروم تو که با دشمنان نظر داری در خلال این احوال (۱) جناب معتمد الدّوله میرزا عبد الوهاب از رکاب نوّاب شجاع السلطنه وارد اردوی معلّی گردید و وقایع اهتمامات نوّاب معزّی الیه را در محاصره تربت حیدریه و سایر وقایع به عرض رسانید و نیز معروض گردانید که خان ملّا خان درّانی ملّا باشی و ملّا شمس مفتی هرات از جانب شاه محمود افغان و پسرش کامران میرزا در دور تربت حیدریّه به خدمت نوّاب شجاع السلطنه آمده، در مراسله سرکار، عدم تقصیر خود را در جسارت فتح خان صحیفه نگار شده و فرستادگان مزبور در باب شرفیابی حضور در مقام استدعا برآمده اند که فقرات عدم اطّلاع محمود و کامران را ازین فقره و ندامت ایشان را بعد از آن و تعهدات در باب ارادت و صداقت دولت ابد ارکان را بالمشافهه العلیّه معروض داشته، همت بر ظهور عفوزلّات آن دو شاهزاده گماشته باشند. غیرت ملوکانه فرستادگان را رخصت شرفیابی نفرمود و به نوّاب شجاع السلطنه چنین حکم نمود که، از جانب خویش در جواب آن دو کافر کیش نگارش دهد که: در جزای جسارتی که از فتح خان صادر شده، یا او را با دستان بسته روانه درگاه فلک جاه سازند، یا در کیفر کافر نعمتی چشمان او را از حدقه برآورده به اتمام کارش پردازند تا نوّاب همایون [و] ما هم مجدّدا باب التفات بر [۲۹۶] چهره ایشان برگشاییم و پدر و پسر را برادر و فرزندی از خود دانسته مورد نوازش فراوان فرماییم.

جناب معتمد الدّوله باز مرخّص مراجعت شد و موکب اعلی در روز سه شنبه دهم شهر رمضان المبارک از منزل بام حرکت نموده، منزل پیر شهباز (۲) مضرب سرادقات سپهر)

۱- . ملی:- (احوال)

۲- . مجلس: (پر شهباز)

علامت آمد. در آن جا مشخص گردید که رحیم خان خوارزمی به محض اطّلاع از حرکت موکب فیروز به سامان خراسان، از فرط وحشت بی پایان پای از سر نشناخته و اردوی خود را کلّا گذاشته و قشون را جریده و سبای (۱) برداشته به صوب خیوه تاخته است و نوّاب محمد تقی میرزا قلعه بزونجرد را به شدّت محاصره نموده و نجف قلی خان شادلو از راه اضطراب دست نیاز به دامان استیمان (۲) سوده است.

خلاصه در همان منزل جمعی از علما و سادات معروف و آقا خان ولد نجف قلی خان موصوف و محراب خان بیک و شرف خان بیک برادرانش با بیست نفر از کدخدایان و خویشان ایشان و پیشکشی فراوان وارد دربار عیّوق شأن و نوّاب محمد تقی میرزا به توسّط عریضه، عفوزلات نجف قلی خان و قبول پیشکش و گروگان او را لابه کنان آمده بود. بنابراین فقرات، این استدعا به شرف قبول مقبول [افتاد] و فرستادگان اذن دخول یافته آن چه گروگان بود، مصحوب معتمدین روانه ارض فیض قرین شدند و بقیّه فرستادگان با صلات و جوایز مرخّص گشته در امکنه خویش مکین آمدند.

چون رضا قلی خان زعفرانلو به اغوای محمد خان قرائی به جانب تربت روی نهاده و به سبب محصور بودن تربت در مقام حیرت ایستاده بود، لهذا حسب الامر همایون حسن خان قاجار قزوینی و عیسی خان امیر آخور باشی دامغانی با ده هزار سوار و پیاده رکابی به محاصره قلعه خبوشان به منقلای موکب ظفر عنان روان شدند و روز دوشنبه شانزدهم شهر رمضان المبارک نیز ملتزمین رکاب فیروز در التزام موکب ظفراندوز بلافاصله وارد خارج قلعه خبوشان آمدند. اسماعیل خان سردار و یوسف خان سپهدار با جانبازان عراقی در سمت شرقی قلعه و حسن خان و عیسی خان در سمت جنوبی سنگرها بستند و به عزم خدمت گزاری در کمین کین نشستند. اردوی همایون در پیش روی دروازه معروف به دروازه مشهد به قلیل فاصله [ای] برقرار شد و آوای چاوشان در وقوف سه ماهه بر فلک دوّار حسب الامر همایون اسباب یورش و قلعه گیری از هرچیز آماده گشت و در اندک روزی حصاری دیگر بر دور حصار خبوشان از گنبد دوّار برگذشت. رضا قلی خان نیم شبی از تربت حیدریه فرار و اسب و اسباب خود را درن.

۱- . ملی: (سپاهی)

۲- . امان خواستن.

عرض راه ریخته و فرصت دخول به قلعه خبوشان نیافته به قلعه شیروان که ده (۱) فرسخی خبوشان است، استقرار جست. در آن روز قبل از طلوع صبح فیروز نوروز خان چاردولی با دسته سواره مزبور قراول بود، رضا قلی خان از دور به مدد دوربین او را دیده بشناخت و به طور اشتباه به سمتی دیگر پرداخت. نوّاب محمد تقی میرزا برحسب امر اعلی از دور بزونجرد حرکت کرده قلعه شیروان را محصور ساخت و روزگار ناپایدار کوس ادبار به نام رضا قلی خان بنواخت.

[مصرا]ع:

بدی را هم بدی باشد مکافات

ذکر اتمام کار قلعه تربت حیدریه و شرفیابی نوّاب شجاع السلطنه البهیّه به دربار دولت علیّه با خوانین و رؤسای ترکمانیه سامان سرخس و اوضاع اتفاقیه

در اوقاتی که [۲۹۷] نوّاب شجاع السلطنه عازم جدال (۲) با فتح خان افغان بود، به جهت ازدیاد وحشت و اضطراب محمد خان قرائی به امیر حسن خان عرب زنگوئی (۳) حاکم تون و طبس حکم نمود که بر سر قلاع متعلقه به ولایت تربت رانـد و خاك آن سامان را بر گردون گردان افشانـد. معزی الیه نیز با جمعیتی فراخور احوال و اسباب قلعه گیری و جدال و یک عراده توپ قلعه کوب به سامان محولات (۴) آمد و همت به تسخیر قلاع آن سرزمین گماشت. قلعه دوغ آباد (۵) من قری محولات (۶) را که از قلاع متین آن سرزمین بود از صدمه گلوله های توپ البرزکوب با خاك یکسان نمود. تا نوّاب شاهزاده با فتح خان مجادله می ورزید، امیر حسن خان نیز در سامان محولات به تخریب بنیان قلعه جاتت)

۱- . ملی: (دو)؛ با احتساب فاصله ده فرسخ صحیح است.

۲- . ملی:- (جدال)

۳- . ملی و مجلس: (زنگولی)

۴- . فیض آباد شهرستانی است امروزه در جنوب غربی تربت حیدریه و مرکز محولات. متأسفانه در مجمع التواریخ حاشیه صفحه ۸۸، مرحوم عباس اقبال به اشتباه روستای فیض آباد در جنوب شرقی تربت حیدریه را مرکز محولات معرفی نموده که با توجه به متن موجود دوغ آباد از آن جا فاصله بسیار دارد.

۵- . دوغ آباد در شمال شرقی شهرستان فیض آباد قرار دارد.

۶- . مجلس:- (آمد و همّت به تسخیر قلاع آن سرزمین گماشت. قلعه دوغ آباد من قری محولات)

می کوشید. بعد از آن که حضرت والا به دور قلعه تربت حیدریّه آمد، امیر حسن خان حسب الاحضار به اردوی آزاده ملحق و شکوه قلعه داری محمد خان به این سبب بی رونق شد. لا علاج دست ضراعت به دامان استیمان (۱) زد و قدم جناب میرزا عبد الوهاب را از حضرت اشرف مستدعی آمد. معزّی الیه حسب الامر رفته و او را مستمال (۲) کرده به همراه خویش به اردوی والا آورد و بعد از ظهور عوارف بی پایان و پوشیدن خلعت امان، باز اذن مراجعت به قلعه یافت.

روز دیگر نوّاب اشرف برحسب دعوت محمد خان در درون قلعه به مهمانی شتافت و مشار الیه جمیع ما یعرف خویش را حتّی فرزندان و خواهران پیشکش نمود و حضرت والا از فرط استغنای طبع بر آنها دیده نگشود. پس از فراغ از مهامّ محمّد خان را برداشته عازم اردوی ظفر آیت شد و بعد از زیارت مشهد مقدّس رضوی- علیه السلام- قاصد رکاب نصرت علامت آمد. از خوانین مملکت خراسان، امیر حسن خان طبسی و محمد خان قرائی و امیر قلیچ خان تیموری و ابراهیم خان و کریم دادخان ایضا و ندر محمّد خان برادر بنیاد خان هزاره و پلنگ توش خان برادر صید محمّد خان جلایر حاکم کلات و خوانین چاپشلو و منصور خان فرستاده (۳) کامران میرزا و حکیم خان حاکم سرخس و رؤسا و ریش سفیدان طوایف ترکمانیّه سالور و ساروق و سرخس و مرو و سران یمرعلی و علی ایلی (۴) و مهچه و مهنه و درون و نساو ابیورد و آخال، کلّا در رکاب نوّاب شاهزاده خاکبوسی درگاه معلّی را آماده آمدند.

جمیع نوباوگان بوستان خلافت و کل امرای بزرگ و خوانین سترگ و سرکردگان عظام، برحسب امر دارای ظفر غلام تا یک فرسخ راه به استقبال آن ملك زاده بی همال شتافتند و زیاده از سابق به احترامی تمامش دریافتند. پس از ورود در مقابل آن فتوحات مسعود و زحمات موجود مورد نوازش نامعدود شد.

محمّد خان قرائی از عرض راه به اصطبل ثریّا دستگاه پناه برده به توسّط خربندگان مستدعی عفوزلّات آمد. چون رعایت جانب شاهزاده در نظر بود، شاهنشاه دادخواه از گناهان او قطع نظر فرمود. امیر حسن و محمّد خان را در جنبی)

۱- . امان طلبیدن، پناه بردن به

۲- . راضی کرده.

۳- . ملی: (فرستادگان)

۴- . مجلس: (علی املی)

سراپرده همایون منزل دادند و خوانسالاران کارخانه معلّی دست همت به مهمانداری ایشان برگشادند. بقیّه امرا و خوانین و ریش سفیدان خراسان و ترکمان که قریب به هزار نفر می شدند، به جناب نظام الدّوله العلیّه حاجی محمّد حسین خان اصفهانی سپرده شد و خوان های الوان [۲۹۸] نعمت از همّت آن وزیر بی ظنّت در مهمانداری ایشان شب وروز گسترده آمد. این مطلب به تحقیق پیوست که در شبی تار دو نفر از ترکمانان سواره در گودی عمیق که فاضل آب مطبخ او بود، غریق گشتند و هرچه دست وپا زده خلاصی نیافته در نار هلاک حریق و از دار فانی درگذشتند.

فرد:

دریای اخضر فلک و کشتی هلال هستند غرق نعمت دستور به اجلال عربیّه:

رحم الله معشر الماضین

ذکر عزیمت جناب میرزا محمّد شفیع صدر اعظم به قلعه شیروان به جهت استمالت رضا قلی خان زعفرانلو حاکم خبوشان و اوضاع اتّفاقیه در آن سامان و مراجعت او به اردوی حضرت صاحبقران

بعد از آن که رضا قلی خان از تربت حیدریّه مراجعت به قلعه شیروان کرد، اطراف کار را با کمال دقت به نظر آورد؛ از یک طرف رفقای هم عهد و هم سوگند چندین ساله را از خود دور دید و هریک را به واسطه [ای] از توسل به دامان دولت خداداد مفتخر و مسرور فهمید؛ از یک طرف موکب اعلی را با پنجاه هزار جمعیت به محاصره قلعه خبوشان مشغول یافت و تخریب بنیان شیروان را به نوّاب محمّد تقی میرزا موکول.

محمد رحیم خان خوارزمی که مایه استظهار او بود، به طرفی گریخت و فتح خان افغان که باعث فراغت او از آزار، به دامان بینوایی آویخت از هر طرف که مأیوس شد، دست توسل به اذیال دولت ابد مأنوس زد. قدوم جناب میرزا محمّد شفیع صدراعظم را به جهت استمالت و اطمینان استدعا کرد و این فقره را برآمدن خویشتن دلیل آورد.

قبل از ورود نوّاب شجاع السّلطنه به اردوی کیوان پوی شاهنشاه مروت همراه از جهت اتمام حجّت به آن غول گمراه جناب صدارت را به این خدمت برگماشت و در ایّام غیبت معزی الیه قشون نصرت نمون را از شدّت در محاصره ممنوع داشت. از دبیران دفترخانه معلّی، میرزا محمد رضای قزوینی منشی و میرزا فضل الله علی آبادی مازندرانی مستوفی به التزام انجمن حضور حضرت صدارت مأمور و این بنده مدحت گزار نیز از فیض مصاحبت آن سرکار مسرور بود. در اواسط عشر آخر شهر رمضان المبارک از دور (۱) خبوشان حرکت و بعد از طیّ ده فرسنگ مسافت وارد قریه شیروان و آن ناحیت شدیم.

رضا قلی خان با معادل پانصد نفر جزایرچی (۲) تا یک میدانی قلعه به استقبال شتافت و رکاب جناب صدارت را بوسه داده اذن سواری یافت.

خلاصه مطلب هشت شبانروز حضرت صدر جلیل القدر در آن قلعه ماند و آیات بیم و امید و وعد و وعید به قدری که می دانست و می توانست به گوش آن بی هوش خواند.

فرد:

آه سعدی اثر کند در کوه نکند در تو سنگدل اثری در روز هشتم که جناب صدارت از آمدن او مأیوس گشته، اراده مراجعت داشت، نوّاب شجاع السلطنه العلیه نیز برحسب امر بهیّه به جهت معاونت صدر شوکت علیّه روی به قلعه مزبور گذاشت. آن یک روز هم توقّف کرده با او سخن گفتند و به غیر از حرف یاس جوابی با صواب نشنفتند. پدر پیرش امیر گونه خان که در همان قلعه محبوس آن ناخلف جوان بود، بالمشافهه به او گفت که: بعد از آن که چنین صدری جلیل القدر را به استمالت تو مأمور کنند، سر خویش را بر کف دست گذار و راه اردوی اعلی را بردار. اگر کشته شوی، دولت را عار است و اگر زنده ماندی، تا زندگانی داری مایه اعتبار.

حرف آن [۲۹۹] پیر سالخورد را نیز نشنود و باز بر سر همان لجاجت باقی بود.

بالجمله بعد از قیل وقال زیاد قرار چنین داد که، هرگاه موکب شاهنشاه فیروز بعد ازد.

۱- . مجلس: (ورود)

۲- . جزایری یا جزایرچی به سربازانی که به شمشیر و خنجر و تفنگهای کوتاه مجهز بودند گفته می شد، که حافظ جان شاه به شمار می آمدند. این رسته در نظام و لشکر ایران از عهد شاه عباس صفوی به وجود آمد.

زیارت ارض شرافت اندوز به دار الخلافه رجعت فرماید، من نیز قدم از سر ساخته به ارض اقدس خواهم شتافت و از آن جا هم در رکاب شاهزاده به عزیمت دار الخلافه استسعاد (۱) خواهم یافت.

خلاصه حاجی آقا بزرگ لاهیجی منجّم باشی برحسب امر همایون از اردوی اعلی نزد جناب صدارت پیغام آورد که هرگاه رضا قلی خان در مقام لجاجت است، زیاده در آن جا توقّف نکرده و او را به حال خود گذاشته روانه شوند که بر آن نادان حجت تمام است و لشکر منصور را وقت انتقام. بالجمله یکشب در اردوی نوّاب محمّد تقی میرزا به سر بردیم و روز دیگر راه اردوی همایون را سپردیم. قبل از طلوع آفتاب از محاذی قلعه خبوشان، که عبور موکب صدارت اتّفاق افتاد، تفنگی شماتت آمیز از قلعه به سمت او انداختند و از ظهور این جسارت آتش قهر قهرمانی را شعله ور ساختند.

بیت:

لطف حق با تو مداراها کندچون که از حّد بگذرد رسوا کند

ذکر تاخت وتاز سقناقات ولایت خبوشان و اتمام کار محاصره آن و عزیمت زیارت ارض اقدس و رجعت به دار الخلافه مقدس

بعد از مراجعت صدر جلیل القدر از قلعه شیروان به آن روش که نگارش پذیرفت، حضرت شاهنشاه زمان و زمین و قهرمان ماء و طین را آتش قهر زبانه کشید و شعله غضب قیامت لهیبش سیمرغ قاف سپهر را به آشیانه رسید.

رضا قلی خان، اموال و اسباب و مواشی و مراعی (۲) خود و ایلات زعفرانلو را در ایّام فرصت در سه محلّ که سقناق (۳) محکم آن ولایت بود، کشیده داشت: یکی مکان مستحکم راز و قوشخانه (۴) و دیگری محلّ محکم فارج (۵) و اسپید جرد؛ سیّم سقناق استاد جزوه.د.

۱- . نیک بخت شدن، نیک بختی خواستن، سعادت جستن (رج معین، ذیل استسعاد)

۲- . ملی: (مواش و مراع)

۳- . سرزمین تحت اختیار.

۴- . در لغت به محلی که در آن قوش های شکاری را نگهداری کنند، گویند و در این جا منظور روستای قوشخانه در ۷۸ کیلومتری کلات نادری است.

۵- . روستایی در شمال غربی قوچان؛ امروزه فاروج خوانند.

نوّاب محمـد ولی میرزا بـا فوجی چون دریـای طوفان زا به تسـخیر سـقناق فارج و اسپیـد جرد روان و نوّاب امام ویردی میرزای ایلخانی به افتتاح محل استاد جزوه (۱) سبک عنان و نوّاب محمد رضا میرزا و حضرت محمد قاسم خان قوانلو به غارت خیال و حول وحوش خبوشان شـتابان [شدند] و محمد خان قاجار دولو که در اردوی نوّاب محمّد تقی میرزا بود، از همان جا به تاخت سقنـاق راز و قوشـخانه برزده دامـان آمدنـد. در عرض سه روز کوه و هـامون، فربه (۲) و زبـون خیـل و دشت مخزن و کشت، مسـخّر و به حیطه ضبـط غازیـان مظفّر درآمـد. شـعله قتـل و اسـر، سـر به کره اثیر کشـید و اردوی اعلی، از صـامت و نـاطق آن سقناقات مملو و مشحون گردید.

حسن خان ولد روشن خان زعفرانلو با نوّاب محمّد رضا میرزا، متهوّرانه جسارتی کرد، ولی بالاخره سودی نبرد. حاصـرین قلعه خبوشان از چهار طرف سنگرها پیش بردند و نقّابان چابک دست، نقب ها پیش برده زیر بروج و باره را مجوّف (۳) کردند.

مهره های آتشـین توپ و خمپاره، عمارات شـهر را ویران ساخت و دیوار قلعه را چون خانه زنبور کرده هر آنی به خرابی دیگر می پرداخت. کار قلعه گیان خبوشان و شـیروان چون حوصـله رضا قلی خان نادان تنگ شـد و آن دیوانه حیران (۴) باب صلح کوفته تارک جنگ آمد.

علما و سادات و اشـراف و اعیان و کدخدایان و ریش سـفیدان ولایت و ایل را با زنان و دختران و پسـران و شش عرّاده توپ و آنچه از خمپاره [۳۰۰] و زنبوره و شمخال (۵) و جزایر و تفنگ داشت، همه را به اردوی اعلی فرسـتاد و جناب علی بن موسـی الرضا- علیه التحیه و الثنا- را به شفاعت برگماشت که شاهنشاه عالم، این یک وجود خیانت (۶) توام را از آمدن معاف فرمایند و شـرفیابی مرا به وقتی دیگر موقوف نماینـد و اکنون بر جان این مشت ضـعیف ببخشایند. نوّاب شـجاع السـلطنه و جمیع امرای خراسان او را مصدّق آمدند و رای امینان دولت قاهره نیز به آن موافق شد. لهذا حضرت اعلی از تسخیرم)

۱- . با کلیه متون از ملی و ملک و مجلس مطابقه شد استاد جزوه صحیح است.

۲- . ملی: (قریه)

۳- . خالی.

۴- . ملی: (نادان)

۵- . تفنگ های سرپر یا حربه ای آتشین سرپر که در قدیم به کار می بردند.

۶- . مجلس: (خباثت قوام)

قلعه خبوشان درگذشت و گروگان رضا قلی خان را به ارض اقدس فرستاده خود نیز با آن همه لشکر عازم زیارت آن روضه مقدّس گشت.

منصور خان بارکزائی (۱) و سایر فرستادگان قدیم و جدید کامران میرزای افغان که خبر کوری فتح خان و امتثال فرمان حضرت صاحبقران را آورده بودند، مورد انواع نوازش آمدند. و مرخّص شدند و نجف قلی خان ساوجبلاغی نسقچی باشی نوّاب شجاع السلطنه با فرامین مرحمت آیین (۲) و فرمایشات عنایت انگیز و خلعت آفتاب طلعت و کمر خنجر جواهر مأمور به سفارت هرات گشته با فرستادگان مزبور روانه آمدند. امرا و خوانین و کدخدایان و ریش سفیدان که ذکر شد، هریک- علی قدر مراتبهم- از احسان کمر خنجر مرصّع و خلاع زر تار مشعشع، بهره ور گشته و امیر حسن خان عرب زنگوئی (۳) حاکم طبس را از لقب وکالت مملکت خراسان فرق اعتبار از سپهر دوّار گذشته مرخّص اوطان خویش گردیدند و موکب اعلی در اواسط شهر شوّال المکرّم به عزم زیارت مشهد حضرت رضا- علیه التحیه و الثنا- از دور خبوشان حرکت کرد و ملتزمین رکاب ظفر مآب که از هر رهگذر زیاده از یکصد هزار نفر بودند، از تصدّق فرق همایون و فیض زیارت آن ارض سعادت مشحون، به زیارت دارین رسیدند.

صاحبقران نامدار در درب خیابان بالا از فراز باره به زیر آمده در هرچند قدم بر خاک ضراعت افتاده و لعل همایون بر آن خاک شرافت مقرون نهاده در حقیقت عرش مسیر شد.

رعایت ادب را از دار الحفّاظ قدم پیشتر نگذاشت و در آستان حرم محترم در جایی که ضریح مقدّس در نظر است با گردنی افتاده ایستاده و قطرات عبرات (۴) از دیده سر داده و زبان به خواندن زیارت نامه برگشاده، دست به دعا برداشت. شش روز در خارج شهر توقّف فرموده و در آن اندک زمان، علما و سادات و خدمه آن ارض فیض سمات را جیب و دامان از جوایز و صلات، گران بار فرمود. صحنی جدید در پایان پای مبارک بنا نهاد و مبلغ ده هزار تومان زر نقد به جهت مصارف آن تسلیم میرزا موسیک.

۱- . از دیگر رهبران بارکزایی ها، دوست محمد خان بود که از ۱۲۴۲ ه. ق برابر با ۱۸۲۶ سلسله ای در افغانستان ایجاد نمودند.

۲- . مجلس: (آمیز)

۳- . ملی و مجلس: (زنگولی)

۴- . اشک.

رشتی وزیر سرکار شاهزاده کرده، روز هفتم ورود عقاب رایات ظفر آیات به عزیمت دار الخلافه بال همایون فال برگشاد و در ورود ولایت بسطام بنه و اغروق را به اتّفاق جناب نظام الدوله حاجی محمد حسین خان از راه سمنان و خار روانه و خود از راه چشمه علی دامغان صید و نخجیر را بهانه نمود. بعد از استیفای حظّ کامل روز پنجشنبه هفتم شهر ذی حجه الحرام سنه یک هزار و دویست و سی و سه عرصه وسیع دار الخلافه از یمن ورود شهریار عادل طراوتی کامل حاصل [نمود].

[مصرا]ع:

(دولت معین و بخت مساعد ستاره یار)

ذکر ورود فرستاده شاهزاده کامران افغان و آوردن پیشکش و عرض اختلال دولت افغان و شرفیابی نواب شجاع السلطنه به دربار و وفات حاجی محمّد حسین خان مخاطب بار

بدانکه پادشاهان مؤیّد را اکثر اوقات تدبیر موافق تقدیر است و قول و فعل ایشان کلا- در هر موردی از موارد با تأثیر. در هنگامی که موکب همایون در دور خبوشان و حکم کور کردن فتح خان افغان را به کامران میرزا صادر فرمود، بعضی از عقلای دربار کمال حیرت را داشتند و این حکم را بدون تصوّر و دور از امتثال می پنداشتند. بالاخره محاسن آن بروز کرد و زمانه بازیچه های عجیب به روی کار آورد. تفصیل این اجمال آنکه، بعد از نزول موکب اجلال به دار الخلافه تهران و طیّ ایّام خریف و حصول فصل زمستان، خالق داد خان نام درّانی با یک زنجیر فیل و سی طاقه شال عمل کشمیر و مبلغ پنج هزار تومان زر نقد از جانب کامران میرزای والی حرات شرفیاب درگاه سپهر علامات [شد] و بعد از استسعاد به حضور مرحمت دستور و گذرانیدن عریضه و پیشکش، مراتب اختلال دولت افغان را معروض داشت و حقیقت این مطالب را به این سیاق بر طبق عرض گذاشت که: اوقاتی که فتح خان در مقام جدال با

حضرت شجاع السّلطنه برآمد، شاه محمود افغان، و کامران میرزای ولدش را به سبب بعضی خیالات زاده از ماده سودا از قندهار وارد هرات [کرد] و کامران در آن جا مانده شاه محمود در فراه توقّف نمود. در ایّامی که از دیوان اعلی حکم محکم به کوری فتح خان صادر شد، کامران میرزا لا علاج شده بدون ملاحظه عواقب کار، فتح خان را به تدابیر حسنه گرفته کور ساخت و با برادرش شیردل خان در کنجی محبوسا درانداخت. شاه محمود فارغ بال به صوب قندهار شتافت و پر دل خان برادر دیگر فتح خان از هرات فرار کرده در قریه نادعلی با جمعیّتی از طایفه بارکزائی و غلیجایی (۱) بر دور خود مجتمع یافت. اراده داشت که هرگاه کامران از هرات برآید، سر راه بر او گرفته، شاید به این وسیله برادران خود را خلاص نماید. کامران میرزا ازین داستان آگاه و هردو برادر را از حبس درآورده به دست پر دل خان سپرد و فارغ ازین مخمصه جانکاه آمد.

خلاصه چون خبر کوری فتح خان به اطراف ممالک افغان رسید، هریک از برادران او که در اطراف حاکم بودند، سر به طغیان برداشتند و با دولت شاه محمود بنای طغیان گذاشتند. محمّد عظیم برادر اعظم ایشان که صوبه دار (۲) کشمیر بود، دوست محمّد خان و یار محمّد خان برادران دیگر را روانه ملک پیشاور ساخت و شاهزاده ایّوب (۳) را بر تخت برنشانیده و با شاه محمود دعوایی ملوکانه کرده او را به وادی شکست و حیرانی درانداخت. شاهزاده ایّوب الکای پیشاور را تا حدود جلال آباد متصرف و پیشاور را پایتخت ساخته در آن جا متوقف شد.

محمد عظیم خان باز برادر دیگر عبد الجبار خان را فرستاد و تدارکی وافر بر سر آن کار نهاد که به مرافقت دوست محمّد خان شهر کابل را نیز مسخّر سازند و به تخریب دولت سدوزائی (۴) پردازند. محمّد عظیم خان و سایر برادران، برادر دیگر خود محمّد زمان خان را به صوب مملکت هندوستان فرستادند و شجاع الملک ولد تیمور شاه را که).

۱- . مجلس و ملک (غلیجائی) ذکر نموده اند. اعتماد السّلطنه در اکسیر التواریخ نیز غلیخائی نوشته است امّا مینورسکی در سازمان اداری حکومت صفوی غلجائی و مرحوم عباس اقبال در تاریخ مفصل ایران غلجائی آورده است.

۲- . حاکم، والی.

۳- . ملی: (ابواب)

۴- . از قبایل افغان ساکن در هرات است که در آن زمان، کامران میرزا اداره این قبیله را به عهده داشت (این قبیله دشمن خونی قبیله بارکزائی بود که در رأس آنها دوست محمد خان قرار داشت) (ر. ک: رقابت های روس و انگلیس در ایران و افغانستان، ص ۵۴)؛ ملی: (سدوزانی).

به دولت انگریز پناه برده بود، آورده و با سمندر خان حاکم دره مقاتله [۳۰۲] کرده او را شکست دادند.

محمد هاشم میرزا و سلطان اسد میرزا نیز (۱) از نزد شاه محمود فرار و نزد شیردل خان و برادران او قرار جستند. پردل خان با جمعیّت فراوان در رکاب محمد هاشم میرزا (۲) روانه بلوچستان شد که مالیات آن جا و ولایت شکارپور را وصول نماید. شجاع الملك میرزا و محمد زمان خان و محمّد هاشم میرزا و پردل خان در پیشاور و بلوچستان و دوست محمّد خان و برادران دیگر در رکاب شاهزاده ایّوب در کابل و شیردل خان با سلطان اسد در سایر محالات قندهار و غیره، همگی لشکرها آراسته و با شاه محمود و کامران میرزا به کینه خواهی برخاسته اند. همان ولایت هرات و چهار دیوار قندهار در تصرّف ایشان است و بس. برادران فتح خان را اراده این است که بعد از نوروز فیروز در رکاب نوّاب شاهزادگان به قندهار و هرات لشکر رانده، دامان استغنا بر دولت محمودی افشانده باشند. محال قندهار با ایل و الوس و طوایف غلجایی و مهمند و یوسف زائی و نصف درّانی در تصرّف شیردل خان است. میر افضل خان اسحق زائی که با شاه محمود سر خدمت داشته، راهش را زده اند و او را به جانب بلوچستان نزد پردل خان رهنما شده اند.

بالجمله فتنه عظیمی در آن مملکت برپاست و عاقبت آن را خداوند عالم داناست.

بعد از ابراز این (۳) مراتب، معلوم شد که حکم کور کردن فتح خان ناشی از الهامات خاطر همایون و کدام اندیشه صدور این حکم را اقتضا نموده است. چون از عریضه کامران میرزا صورت اضطرابی ازین رهگذر حاصل بود، خالق داد خان فرستاده اش نیز این معنی را اظهار می نمود، لهذا کمال (۴) مرحمت درباره او مبذول افتاد و فرستاده مزبور با نویدهای حمایت و اعانت و انعام و احسان فزون (۵) از غایت به صوب هرات روی نهاد.

خلاصه پس از آن که موکب همایون (۶) از ارض اقدس روانه دار الخلافه شد، رضا قلی خان حاکم خبوشان بنابر وعده [ای] که کرده بود، به خدمت نوّاب شجاع السّلطنه شتافت و چند روزی در ارض اقدس از شرفیابی حضور مقدّس اعتباری تمام یافت. چون نوّاب والا، اراده شرفیابی حضور حضرت صاحبقرانی داشت، لهذای)

۱- . ملی: (را)

۲- . مجلس:- (میرزا)

۳- . ملی: (ابرازین)

۴- . ملی: (اجمال)

۵- . ملی: (فراوان)

۶- . مجلس:+ (اعلی)

رضا قلی خان به جهت انجام تدارک آن سفر روی به معاودت خبوشان گذاشت. در هنگام میعاد از آمدن انکار نمود، والی غیر النّهایه بر مراتب استکبار افزود و نوّاب والا ـ او را به حال خود گذاشت و راه دربار همایون برداشت. بعد از ورود به دار الخلافه مورد تفقّدات فراوان شد و مأمور توقّف تا نوروز فیروزی نشان آمد. نوّاب حسین علی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس هم حسب الاحضار به درگاه معلّی (۱) شتافت و نعمت ملاقات برادر خجسته اختر را دریافت.

از وقایع جانگدازی که سه روز قبل از نوروز فیروز اتّفاق افتاد این که، امیر کبیر حاجی محمد حسین خان عز الدینلوی قاجار مروزی مخاطب بار روی به عالم بقا نهاد.

عموم مردم از فقدان آن امیر فاضل کامل ادیب اریب حسرت ها خوردند و نعش عزیزش را به اماکن مشرّفه عتبات عالیات برده در آن خاک شریف سپردند.

[مصرا]ع:

حیف دانا مردن و افسوس نادان زیستن

تاریخ وفات او از کلک مولف تحریر و درین رساله تسطیر یافت

لمؤلّفه:

درین میخانه آخر درد مرگ است نیرزد صاف دوران با چنین درد

[۳۰۳] جوانان پیر کرد و برد از راه فریب او نشاید ای جوان خورد

فتد در چنگ مرگ آدمی خوارچه تازی چه عجم چه ترک و چه کرد

دریغ از خان مروی آن امیری که گوی مردی از اهل جهان برد

حسین اسم و حسن رسم آن که می بودبزرگش جود و آز عالمش خرد

ز ایل خاص عز الدینلوی قاجارکه از اجداد پا در مرو افشرد

به باب شه مخاطب بود درباربناگه از قضای مبرم آزرد

درین گلشن کهن سروی سرافرازز جور تند باد مرگ افسرد

ربودی خود زرّین از سر مردگرفتی گرز رویین از کف گرد

فصاحت هرچه خواهی در کلامش فصیحی مثل او گردون نیاورد ی)

۱- . مجلس: (اعلی)

هر آن کس را که سنجیدم ز حسرت به تاریخ وفاتش سبحه بشمرد

رقم زد خاوری هم با دل زارکه خان کامیاب مروزی مرد

ذکر ورود معتمد دولت روسیه بولکونوک مزراویچ به دربار شوکت مدار و رجعت میرزا عبد الحسین خان از سفارت نمسا

این بولکونوك مزراویـچ اصـلش از مملکت ایتالیاست و در دولت روس، معتمـدی با برگ و نوا. چون قرار معاهده میمونه این است که وکلاـی طرفین در مملکت جانبین اقامت نموده مشـغول امور تجّار مملکتین باشـند، و از قراری که ذکر شـد، بنا چنین بود که الکسـندر یرملوف سـردار گرجستان، معتمدی از برای اتمام امور روانه درگاه سپهر دستور نماید و بولکونوك مزراویچ هم از جـانب دولت روس به اسم وکالت این شوکت ابـد مأنوس نامزد گشـته در تفلیس می زیست؛ لهـذا درین اوقات، سـردار گرجستان او را با شاه میر خان ارمنی ترجمان که به ترکی دیلماجش نامند، روانه داشت و بعد از ورود به دار الخلافه در سرای جناب میرزا محمد شفیع صدراعظم، بار اقامت گذاشت. بعد از شرفیابی در حضور باهر النّور شاهنشاهی قرار بر آن (۱) شد که در باب توقف او اختیار با ولیعهـد زمان باشد؛ یا در دار السـلطنه تبریز، یا در دار الارشاد اردبیل یا هر جا از مملکت آذربایجان که خواهد او را منزل دهند.

در خصوص تعیین حدود طوالش، که قبل ازین اشاره شد نیز، مقرّر گردید که نوّاب معزّی الیه معتمدی با او همراه و این امر را یك طرف نموده از هر طرف آسوده باشـند. در باب امر اسـرا موافق فصل ششم عهدنامه، پاره [ای] گفتگو داشت. بالاخره قرار بر این شد که خاطر بر سـکونت گماشت. الحمد لله که هیچ یک از اسـرای متوقفه در ایران میل به مراجعت ننمودند. مگر یک دو نفر و آنها نیز بلا علاقه و بلا مـذهب بودند: یکی فریدون خان نامی از غلامان گرجی نوّاب حسـین علی میرزای فرمانفرمای مملکتن)

۱-. ملی: (برین)

فـارس بود و دیگری غیر معروف می نمود. فریـدون خان پس از دو سال نادما برگشت و با گـدایی در دیار اسـلام از توانگری در ولایت کفره ظلام درگذشت.

بـالجمله بولکونوک مزبور پس از چنـدی روانه مملکت آذربایجـان [شـد] و به اتفاق میرزا محمـد علی آشتیانی مسـتوفی نوّاب نایب السـلطنه العلیه به حدود طوالش رفته درین باب اهتمامات نمود و پیوسته در دار السلطنه تبریز متوقف بود. در همان اوقات هم، میرزا عبد الحسـین خان شـیرازی غلام پیشـخدمت خاصه، که به اتفاق خالوی خود حاجی میرزا ابو الحسن خان به سفارت نمسا رفته بود، با جواب نامه ایمپراطور آن مملکت وارد و برخی اسـباب که به هـدیه آورده بود، از نظر آفتاب سـیر گذرانید و وقایع سفارت خود را [۳۰۴] از دیده و شنیده با اوضاع آن ملک بعیده عرض نمود.

بخش ۶

بهاریه سال فرخ مآل توشـقان ئیل ترکی مطابق با سـنه میمونه یکهزار و دویست و سی و چهار و مراجعت نواب شجاع السلطنه العلیّه به ارض اقدس رضویه و حرکت موکب بهیّه به چمن سلطانیه

دارای سـعید و جهان آرای رشـید، اعنی جمشـید خورشـید درین سال فیروزی تأئیـد، بعد از انقضای ده ساعت و یازده دقیقه از روز چهارشنبه بیست و چهارم شهر جمادی الثانی سنه یکهزار و دویست و سی و چهار مطابق توشقال ئیل ترکی، از دار الخلافه حوت به سلطانیه حمل، حمل ونقل نمود. (۱) نوباوه سـرو جویبار به حکم خسرو بهار با جنود نامعدود سبزه و ازهار و سرداری چنـار به نظم خاورزمین گلشن شـتابان شـد و مؤکـب سـلطان فروردین با یک جهان شوکت و تمکین به عزیمت سـلطانیه چمن روان. عندلیب داود (۲) شـعار در دار السّلام گلزار منصب ایالت یافت و از فرمانبرداری نوباوه سرو آزادی روی برتافت و سفیر وقـایع نگـار قمری به اسـتمالت او شـتافت. وزیر شـکوفه که صـدر نشـین ایوان دیوان سـلطان بهار بود، کلک و دفتر شاخسار و اوراق اشجار را وداع گفت و از صرصر شیب روی به (۳) نشیب آورده با یک جهان حسرت در خاک هلاک خفت.

امرا و وزراء اشـجار از سالخورده و خردسال از فیض تربیت باغبانان نهال، تغییر و تبدیل یافتند و سـفرای شمال و صبا از اطراف اتلال و مدمن به دار الملک چمن شتافتند.

شاهدان ریاحین را نوبت عروسی شد و با شاهزادگان نهال هنگام ازدواج و دیده بوسی.

بـاز خسرو نـوروز بـه زیـارت روضـه مطهره گلزار آمـد و خسـرو صـاحبقران به جهت جشن نـوروزی هنگـام جلـوس بر تخت گوهرنگار شد. باز به قانون کیان تخت گوهرین و بزمه)

۱- . ملی: (از دار الخلافه حوت سلطانیّه جمل حمل و نعل نمود)

۲- . ملی: (داد و)

۳- . ملی:- (به)

شیلان سنگین آراسته و رنگین گردید و رامشگر گردون به تهنیت آن محفل میمون با قدی موزون، دست افشانی و پای کوبی را از جای برخاسته (۱) آمد.

چون آن محفل ارم مشاکل انقضا یافت، (۲) حضرت سلطنت در خلوت سپهر علامت بر صدر مسند خلافت به نظم ممالک شتافت. از قراری که ذکر شد، نواب شجاع السلطنه حسن علی میرزا والی مملکت خراسان در دار الخلافه طهران شرفیاب رکاب معدلت بنیان بود و مراتب نظم خراسان و اطاعت خوانین ضلالت ارکان را در خاکپای حضرت صاحبقران چنین جلوه آرا می نمود که: چون در در سال قبل از صدمات سپاه ظفر همراه محصولات ایشان کلّا از دست رفت، هرگاه امسال هم قبل از رسیدن غلات سپاهی مأمور شود، حاصل امساله نیز در معرض تلف خواهد بود و اهلیت آن طایفه به جهت فقدان آذوقه با ایشان یک طرف خواهند نمود. بالمآل کار آن طایفه تباه است و مقصود اولیای دولت قاهره موافق دلخواه.

از این که عرضی از روی کمال آگاهی و مطابق با مراسم دولتخواهی بود، قبول افتاد و اسماعیل خان سردار دامغانی با برادرش ذو الفقار خان و ده هزار سوار و پیاده ظفر عنان در سلخ شهر جمادی الثانی در رکاب نواب شاهزاده به ممالک خراسان روی نهاد.

موکب فیروز شاهنشاه نصرت اندوز نیز در روز پنجشنبه بیست و هفتم شهر شعبان المعظم از دار الخلافه طهران حرکت و پس از چند روز ساحت چمن سلطانیه مضرب [۳۰۵] سرداقات ظفر آیت [شد] و طنطنه کوس ورود خسروی خسرو سیارگان را به گوش هوش رسید.

ذکر تعیین سپاه به تنبیه داود پاشای وزیر بغداد و تفویض ایالت گیلان به نواب محمّد رضا میرزا و سایر امور اتّفاقیه تا ورود به دار الخلافه بهیّه

داود پاشا که از گرجی زادگان بغداد بود، در اوقات وزارت اسعد پاشا در آن جا منصب دیوان آفندی داشت. چون مردی با عرضه بود، اسعد پاشا او را از شهر (۳) بغدادر)

۱- . ملی: (برخواسته)

۲- . ملی:- (یافت)

۳- . ملی: (سپهر)

اخراج نمود. داود پاشا چندی به اعانت پاشایان کرکوك (۱) و موصل و شهرزور و غیره دربه در می گردید، تا آن که بخت سعیدش به دربار نواب شاهزاده محمد علی میرزا کشانید. حضرت شاهزاده بعد از عرض به دربار صاحبقران آزاده اعانتش را لازم شمرد، اندوخته های وافر صرف نموده تا او را بر مسند ایالت بغداد مبسوط الید کرد.

اسعد پاشا از جانب کارپردازان دولت عثمانی به قانون رومی باشی فرمانلو شد و داود پاشا کامیاب از شاهد امید و آرزو آمد. چون متقبل شده بود که بعد از وصول به معارج عالیه امارت، مبلغ پنجاه هزار تومان زر نقد در ازاء آن همه مرحمت به سرکار شاهزاده پیشکش نماید و ازین پس دوش ارادت از غاشیه ارادت دولت ابد آیت آراید، لهذا بعد از استیلا انکار ورزید و به این عذر متمسک گردید که خدمت من به دولت علیّه، خلاف رای اولیای شوکت عثمانیه است و منافی طریقه چاکری و بندگی آن دولت سنیّه.

حضرت شاهزاده از کمال غیرت زیاده حوصله اش این معنی را برنتافت و با لشکری جرّار به عزم تنبیه آن بدکردار از کرمانشاهان به سامان بغداد شتافت خود در عقبه کرند (۲) منزل کرده و لشکر منصور را به تاخت وتاز مندلیج (۳) و زهاب (۴) الی محال بعقوبه (۵) مطلق العنان آورد (۶) از جهت استخلاص قلعه بغداد از دربار همایون مستدعی تعیین سپاه شد. برحسب امر اعلی، عیسی خان دامغانی غلام پیشخدمت باشی و امیر آخور باشی با معادل دوهزار (۷) سواره جرّار و پیاده آتشبار مأمور به امداد شاهزاده بهمن شعار آمد. میرزا محمد صادق وقایع نگار مروزی نیز از دیوان خلافت به جهت اصلاح ذات البین به سفارت بغداد مأمور و به مرافقت عیسی خان روانه آن حدود و ثغور شد.

داود پاشا چون سیلاب بلا را به جانب دجله روان دید (۸) و کشتی تن را غریق آن بحر بی کران یافت، لا علاج به دامان ضراعت دست توسل و استیمان زده به وادی عجز و قصور شتافت. جناب قدوه المحقّقین (۹) آقا احمد کرمانشاهانی را که از مجاورین ارضن.

۱- . ملی: (کوکوك)

۲- . در شمال غربی اسلام آباد و از مرتفعات استان کرمانشاه است.

۳- . شهر مندلی در جنوب غربی سومار و امروزه واقع در خاك عراق است.

۴- . شهرستان سرپل زهاب کنونی که در شرق قصرشیرین قرار دارد.

۵- . در شمال بغداد در کنار دجله در خاك عراق واقع است.

۶- . لشکرکشی دولتشاه از دو سو اوّل از جبهه کرند- سومار و جبهه دوّم از سرپل ذهاب و قصرشیرین به سوی بعقوبه در شمال بغداد بوده است.

۷- . مجلس: (ده هزار)

۸- . مجلس:- (دید)

۹- . پیشوای محقّقان.

فیض قرین کربلای معلّی بود، به شفاعت فرستاد و احمد چلبی بغدادی مصاحب نیز با پیشکش معهود از جانب داود پاشا به اردوی نواب شاهزاده روی نهاد. مروت فطری حضرت شاهزاده مقتضی عفو و اغماض گشت و از تاخت وتاز آن حدود، لشکر مسعود را ممنوع داشته از قصور داود مردود (۱) درگذشت.

بالجمله در ایام وقوف اردوی ظفر موقوف در چمن سلطانیه، رعایای گیلان از تعدیات خسرو خان غلام گرجی حاکم آن ولایت به درگاه عالم پناه شکایت آوردند و از فرط عدالت داری دادگر، بعد از ثبوت اجحافات، او را از حکومت معزول کردند. نواب محمد رضا میرزا، که در [۳۰۶] جرگ شاهزادگان معروف به سلامت نفس بود، به ایالت آن ولایت نامزد و جناب معتمد الدوله میرزا عبد الوهّاب نیز مأمور به تفریغ محاسبات (۲) خسرو خان (۳) گشته در خدمت شاهزاده آزاده به صوب گیلان روی نمود. نواب نایب السّلطنه العلیه نیز به اتفاق جناب میرزا بزرگ قائم مقام به اردوی ظفرآمیز استسعاد یافت و پس از استیفای حظّ کامل از مراحم شاهنشاه باذل باز به سامان آذربایجان شتافت. موکب با احتشام بعد از فراغ از جمیع مهام، از چمن سلطانیه رکضت را دامن زنان و در روز جمعه نوزدهم شهر ذی قعده الحرام سه ساعت از روز گذشته شرف افزای دار الخلافه طهران گردید.

ذکر وفات جناب میرزا محمّد شفیع صدراعظم و تفویض این منصب معظم به جناب حاجی

(۴) محمّد حسین خان نظام الدّوله و اوضاع واقعه در دار الخلافه از عیش شاهزادگان و کیفیات مملکت خراسان و عزیمت موکب اعلی به کاشان و آمدن ایلچی روم به طهران

در هنگامی که موکب اعلی را به عزیمت چمن سلطانیه در عمارت مبارکه سلمانیه کرج چند روزی اقامت بود، جناب میرزا محمد شفیع صدراعظم را عارضه [ای] رخ نمود. تا ورود به دار السلطنه قزوین، مرض بر قوه استیلا یافت و از التزامی)

۱- . ملی: (مردو)

۲- . واریز کردن حساب و فراغت از آن، پرداخته کردن، آماده کردن.

۳- . ملی: (خسروان)

۴- . ملی:- (حاجی)

موکب همایون به سبب عدم قدرت روی برتافت. حضرت صاحبقران عدالت ارکان از فرط مرحمت ذاتی که با آن وزیر عدم النظیر داشت، حضرت میرزا احمد حکیم باشی اصفهانی و حاجی آقا بزرگ منجم باشی گیلانی و محمود خان دنبلی قوریساول باشی را به عیادت و مصاحبت او برگماشت. این بنده مدحت گزار نیز، چون عرض که لازم جوهر است، با او همراه بودم و روزبه روز برحسب امر همایون احوالات او را عرضه داشت می نمودم. با آن که جالینوس الزمانی کمال دقت در معالجه نمود، ولی به سبب حکم قدر [مصرا] ع:

(از قضا سرکنگبین (۱)صفر افزود). در روز نوزدهم شهر رمضان المبارک سنه یکهزار و دویست و سی و چهار، همای روح پرفتوحش به عزم غرفات جنان بال همایون فال گشود. نواب علی نقی میرزا صاحب اختیار دار السلطنه قزوین، تجهیز و تکفین را اساسی که فراخور شان آن وزیر با تمکین بود، مهیّا آورده، نعش شریفش را با شوکتی شایان (۲) روانه چمن سلطانیه کرد. چند روزی [ی] در بقعه ملا حسین کاشفی واقعه در سلطانیه به امانت گذاشته و پس از اتمام مراسم تعزیت با حفاظ و روضه خوان و عمله و تخت روان و جنیبت (۳) کشان به اهتمام جعفر خان مکری نایب قوریساول باشی و جمعی دیگر از غلامان گرجی به ارض فیض فرض (۴) کربلای معلّی ارسال داشته مأمورین حسب الوصیه در آن رواق عرش مساق مدفونش ساختند و پس از انجام کار به مراجعت دار الخلافه پرداختند.

تاریخ وفاتش از کلک مولف تراوید و درین صحیفه ثبت گردید.

لمؤلّفه:

سر شد زمان و از کرم کردگار گشت مأوا (۵)جنان به صدر جهان میرزا شفیع

صدری به شهریار نشاید: چنان جلیل نقشی به روزگار نیامد چنین بدیع

دادی (۶) نظام عالم و عالم ازو به نظم بودی مطاع کشور و کشور به او مطیع ی)

۱- . ملی: (سرکه انگبین)

۲- . ملی: (ثنایان)

۳- . اسب کتل، بالاده، یدک، در فارسی جنیبت گویند و در عربی (جنیب) (ر. ک: منتهی الارب).

۴- . ملی: (فیوض)

۵- . ملی: (بادا)

۶- . ملی: (وادی)

بر قامت موالی تشریف او شریف ر دیده اعالی توقیع او وقیع

فرق فلک ز سایه جاهش شدی عزیزجاه ملک ز پایه کلکش بدی رفیع

درگاه خلق مایه کلکش بسی مزیددر نظم ملک عرضه فکرش بسی وسیع

یارش همیشه بدی با فطرت لطیف[۳۰۷] خصمش هماره بدی با هیئت شنیع

کلکش به جود توام در حالت صریرخلقش چو باغ خرّم در موسم ربیع

دادی به هرکه خواستی از جود خواسته دیگر نیافتی که شریفست یا وضیع

زهر اجل به کامش از کینه ریخت دهرآری اجل به کام چو سمی بود نقیع

هفتاد ساله مردی ازین خاکدان گذشت با عصمتی فراوان چون کودکی رضیع

دادند تا صلای و نمودند تا که جای بر آن صلای و جای بصیر آمد و سمیع

بعد از صلا نکرد زمانی به جا درنگ شوقش به دوست همچو سمندی بدی سریع

قدوسیان پذیره شدندش به اجتماع تا باغ خلد راهنمایش مر آن جمیع

اندر بهای طاعت خلد برین ستاندبایع چو آن چنان بودش همچنین منیع

در این جهان چو بکر خیالش بدی جمیل در آن جهان حجال جلالش بسی منیع

تاریخ فوت او را بنوشت خاوری مأوی جنان به صدر جهان میرزا شـفیع بالجمله چون اولادش منحصـر به یک دختر و آن دختر مخطوبه شـاهزاده همـایون فرّ همایون میرزا بود، لهـذا ما یعرف چهل ساله ایام وزارت او به انعام آن شاهزاده آزاده مقرّر شـد و این بنده مدحت گزار به سبب نحوست بخت ناسازگار به وزارت آن جوان کامکار از نکبت روزگار بهره ور گشت. روزی در حضـرت سلطنت زبـان ضـراعت به عرض نیـاز گشـودم و مقصود بـاطنی خود را به این سیاق عرضه داشت نمودم که: پس از خـدمت وزیر هشـتاده سـاله، وزارت شـاهزاده هجـده سـاله کـاری است مشـکل و بالمـآل مورث مرارت کامل و کـدورت دل. حضرت صاحبقران مروت شعار این مراتب را تصدیق نمود و به منصب جلیل ملفوفه نگاری حضور اعلی و کتابت اسرار مخفیه را بر آن خدمت مزید فرمود.

خلعت وزارت اعظم بر قامت قابلیت جناب نظام الدّوله العلیّه حاجی محمد حسـین خان اصفهانی راست آمد و خدمت استیفای ممالک به عهـده ولـدش عبـد اللّه خان امین الدّوله بی کم وکاست شد. لفظ وزیر اعظم تاریخ جامعی است که در وفات صدر سابق و وزارت صدر لاحق می توان نگاشت و نگارنده را مورد آفرین و تحسین می توان داشت.

لمؤلّفه:

برفت صدر جهان میرزا شفیع و به جایش نشست حاج محمّد حسین خان به وزارت

ز کلـک خاوری آن مقتـدای خیل معارف وزیر اعظم تاریـخ فوت گشت و صـدارت بالجمله از قراری که نگارش یافت، نواب شجاع السّـلطنه حسن علی میرزا بعد از استر خاص از درگاه معلّی چندی با سپاه ابواب جمعی در چمن میدان چوق اقامت نمود و بعـد از آن عقاب رایت عزمش به محاصـره قلعه جات بزونجرد و خبوشان، بال همایون فال گشود. خوانین اکراد به هیچ وجه من الوجوه مفرّی از جهت خویش ندیدند، لهذا

فرستادگان چرب زبان به دربار معدلت ارکان فرستاده متوسل به دامان مرحمت شاهنشاه عاجز نواز گردید. مروت فطری باز به جهت اتمام حجّت بر آن تیره روزان رحمت آورده نواب شاهزاده والا را از مزاحمت ممنوع کرد.

حضرت والا به ارض اقدس شتافت و اسماعیل خان سردار با مأمورین در دوازدهم شهر ربیع الاوّل سنه یکهزار و دویست و سی و پنج از شرفیابی آستان همایون استسعادی تمام یافت.

[۳۰۸] ذکر سور با سرور نوّاب ولیعهد ثانی محمد میرزا خلف اسن و ارشد نواب نایب السّلطنه العلیه

عباس میرزا و نوّاب همایون میرزا و سرکار خان خانان سلیمان خان (۱) نبیره دختری حضرت صاحبقران

چون نوّاب شاهزاده نامدار و ولیعهد ثانی دولت پایدار محمد میرزا، خلف ارجمند حضرت ولیعهد شوکت جاوید اقتدار برحسب احضار به جهت انجام عیش سعادت آثار روی سعادت به دار الخلافه جاوید قرار آورده بود، لهذا حضرت اعلی، عیش نوّاب همایون میرزا و سلیمان خان ملقّب به خان خانان ولد محمّد قاسم خان قوانلو را که بطنا نبیره شاهنشاه فیروزلو [ا] است، بر آن افزود. بزم های عشرت (۲) در هر سرایی آراسته شد و غبار کدورت از صفحات قلوب برنا و پیر برخاسته (۳) آمد. اسواق و میادین دار الخلافه باز آرایش از سر گرفت و رامشگر چرخ اخضر به جهت مبارکی این عیش همایون فر بر لب مزمر نهاد.

صبیّه محمد قاسم خان مزبور که ایضا نبیره شاهنشاه عدالت دستور است، به نام نامی ولیعهد ثانی نوّاب محمد میرزا نامزد (۴) و صبیّه معظّمه جناب میرزا محمد شفیع صدراعظم، به همسری نوّاب همایون میرزا قرین فرقد شد. صبیّه محمد قلی میرزای ملک آرای طبرستان معروف به ملک زاده با خان خانان سلیمان خان هم بالین و امرا زادگان قاجار محمّد صادق خان قوانلو و علی محمّد خان دولو نیز از شرف مصاهرتد)

۱- . ملی:- (خان) تاریخ ذو القرنین متن ۵۱۰ [۳۰۸] ذکر سور با سرور نواب ولیعهد ثانی محمد میرزا خلف اسن و ارشد نواب نایب السلطنه العلیه عباس میرزا و نواب همایون میرزا و سرکار خان خانان سلیمان خان نبیره دختری حضرت صاحبقران ..... ص : ۵۱۰

۲- . مجلس: (عیش)

۳- . ملی: (برخواسته)

۴- . ملی:- (نامزد)

اعلی به افتخاری بی نهایت قرین آمدند. در ساعتی سعید، عقد یک جهان ماه و خورشید بسته شد و در شبی خرّم تر از روز نوروز آن کواکب فیروز به هم پیوسته آمد.

چون نوّاب ولیعهد ثانی نسبت به هریک از چاکران دربار خسروانی اکرامی فراوان نمود، این بنده آستان را زیاده از همگنان انعام نمود، لهذا تاریخ این جشن همایون به نام نامی او موزون و درین روزنامچه میمون ثبت افتاد.

لمؤلّفه:

ثانیّ ولیعهد محمد شه داناآمد سوی ری دید پی طوی تدارک

از لطف شهنشه رسدش باج ز ایران وز فیض تبارک بودش (۱)تاج به تارک

آراست یکی جشن در آن عرصه چو مینوبگذاشت به تارک ز شرف تاج تبارک

زین شاه بود یاور ناهید سعادت زین سور بود بر سر مرّیخ بلارک

آثار نشاطش ز یبارک به ورامین آوای سرورش ز ورامین به یبارک

اکرام در و لعل بری از عدد و وزن انعام زروسیم عری از من و چارک

در سور بلی نقل شهان است در و لعل گر نقل گدایان بود از کشمش و خارک

خیرات ز بس صرف درین سور همایون شد خصم گرفتار به آسیب خیارک

پس کرد رقم خاوریش از پی تاریخ سوری چه به ثانّی ولیعهد مبارک بعد از فراغ ازین سور همایون در روز یکشنبه دوازدهم شهر جمادی الاول موکب همایون به عزم زیارت روضه مطهّره بضعه جناب احمدی به دار الایمان قم شتافت و از آن جا نیز چند روزی به تماشای عمارت جدید چشمه فین به دار المؤمنین کاشان تشریف فرما گردید و بعد از طی محافل عشرت، عازم مراجعت [شد] و روز جمعه دویّم شهر جمادی الثانی مجددا عرصه دار الخلافه از یمن ورود خسرو مسعود آرایشی تازه یافت.

چون بعد از مأموریت محبّعلی خان خلج به سفارت دولت علیّه عثمانی لازم بود که سفیری از آن دولت سنّیه رهسپار این شوکت علیّه گردد، لهذا درین اوقات، سلیمان افندی نام از جانب سلطان محمود خان خداوندگار روم به اتفاق احمد چلبی فرستاده داودش)

۱- . ملی: (رسدش)

پاشای وزیر بغداد وارد این مرزوبوم و حضرت میرزا محمد صادق وقایع نگار مروزی به استقبال وی شتافته، پس از ورود در سرای جناب حاجی محمد حسین خان صدر جلیل القدر جدید منزل نمود. خلاصه مدّعای سفارت، امضای مطالب [۳۰۹] محبعلی خان بود، که کلك سخن سرا قبل ازین ایراد نمود. از جمیع امرا و امنا، احترامات کامل درباره او مبذول افتاد و با کمال سرافرازی و مفاخرت و اعطای کمر خنجر مجوهر و خلعت آفتاب پیکر در اواخر شهر رجب المرجّب سنه مزبور، به صوب منظور روی عزیمت نهاد- بمنّه و جوده.

بخش ۷

بهاریه

بهاریه (۱) سال نیکو مآل لوی ئیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و سی و پنج و ورود جمعی از فرستادگان افغان و روس و وقایعی که در سفر سلطانیّه تا ورود به دار الخلافه بهیّه روی نمود

هنگامه آرای عرصه سپهر، اعنی ترک گلگون چهر مهر، درین سال فرخنده چهر، بعد از انقضای چهار ساعت و یک دقیقه از شب سه شنبه هشتم شهر جمادی الثانی سنه یکهزار و دویست و سی و پنج هجری مطابق لوی ئیل ترکی، در قرارگاه حمل آرام یافت و سفیر باد نوروزی با هدایای رنگین ریاحین به درگاه خسرو بهار شتافت. افغان هزاردستان عجزآمیز شد و خسرو گل بر عجزآمیزی او رحمت انگیز. شهزاده قوّه نامیه در تربت چمن پای نهاد و با بنت نباتش عقد ازدواج دست داد. صوفیان صوف پوش زاغ و زغن از پشت گرمی ملک زاده بهمن در دار المرز چمن شورشی داشتند و از عزیمت سلطان ربیع از آن مکان رفیع روی برگاشتند. امرای نامدار صنوبر و چنار از تعدیات سردار روسی نژاد دی به دربار دارای بهار آمدند و مباشرین کارخانه سلطنت جاوید، ایوان خلافت ابد تائید را به جهت جلوس صاحبقران رشید زینت نگار شدند.

بزم شیلان به قانون مستمر آراسته شد و شادی ها افزوده، غم ها کاسته آمد. در خلال این احوال، عبد الصمد خان بارکزائی افغان از جانب شاه محمود و ولدش کامران میرزا و پیشکشی شایان به دربار معدلت ارکان رسید و ضعیف نالی و ضراعت ایشان رار)

۱- . ملی: (بهار)

به این نهج و آیین رطب اللسان گردید که: از طرفی برادران فتح خان با افاغنه قندهار و کابل همدست گشته، عزیمت استخلاص هرات را در سر دارند؛ از طرف دیگر نوّاب شجاع السلطنه به جهت ضعیف حالی ما همّت بر استیصال دودمان سدوزائی می گمارند؛ استدعا آن که کارپردازان این دولت خداداد، اولا نوّاب شاهزاده را از مزاحمت ما بندگان مانع آیند و ثانیا هرگاه از برادران فتح خان، حرکتی به سمت هرات واقع شود، اعانت ما بندگان را پای همّت برگشایند. در صورت حصول این مستدعیات، متعهّدیم که همه ساله پیشکشی معیّن به سرکار کیهان مدار تسلیم آریم و تا جان در تن داریم فرق ارادت از خاک این آستان برنداریم.

حضرت صاحبقران معدلت آیت را دریای مروّت به جوش آمد و آن درماندگان تیه (۱) مرارت را آیت عاطفت (۲) زیور گوش شد. برحسب خاطر (۳) خواه ایشان، احکام مطاعه به افتخار نوّاب شجاع السّلطنه صادر و عبد الصمد خان فرستاده، بعد از نوازشات زیاده، به صوب مقصود سایر آمد. بالجمله در روز پنجشنبه بیست و ششم شهر شعبان المعظم از دار الخلافه طهران، موکب همایون را حرکت واقع شد و بعد از نزول اجلال به عمارت مبارکه سلیمانیه کرج، فرستادگان ایمپراطور روسیه با انواع تحف و طرایف وارد آن منزل پر بدایع گشتند. تبیین این مقال آن که ایمپراطور مزبور، از آمدورفت فرستادگان موفور، میل شاهنشاه عدالت دستور را به تحف ممالک فرنگ زیاده از حدّ فهمید و هر روز از فرط مواحدت و موافقت به انفاذ تحفه [ای] تازه مبادرت می ورزید. از جمله تحفی که درین اوقات ارسال داشت، یک قطعه مصنع کوثر [۳۱۰] منبعی است که از قطعات بلور الماس تراش مشتمل بر دو ذرع (۴) طول و عرض و یک ذرع عمق، به ترکیب مثمن ترتیب یافته و یک عدد فواره از یکپارچه بلور الماس تراش به اندازه (۵) یک ذرع ارتفاع، مانند خط شعاعی مهر از وسط آن تافته بود. هدایای دیگر از قبیل آینه های دو ذرعی و سه ذرعی و چهل چراغ های بلور فروزان و قنادیل رخشان و غیر آن بدان منضم ساخته به تشیید (۶)د)

۱- . بیابان بی آب وعلف که در آن سرگردان شوند. (معین، ذیل تیه)

۲- . مجلس:+ (را)

۳- . ملی: (خواطر)

۴- . در نسخه ملّی، واژه (ذرع) همه جا به صورت (زرع) آمده است.

۵- . مجلس:- (یک ذرع عمق به ترکیب مثمن ترتیب یافته و یک عدد فواره از یکپارچه بلور الماس تراش به اندازه)

۶- . ملی: (تشتید)

ارکان دوستی و یک جهتی پرداخته بود. حضرت اعلی، فرستادگان را نوازش فراوان فرمود و هدایای مزبور را به دار الخلافه طهران گسیل نمود. حوض بلور را در وسط تالار ارسی وار آینه مسمّی به عمارت بلور که در باغ مبارکه گلستان واقع است، نصب کردند و چهل چراغ های مرسله و قنادیل با سلسله را نیز در همان عمارت برپای آوردند تا همواره اوقات شاهنشاه آگاه را منظور نظر انور باشد و این معنی، موجب ازدیاد میل خاطر همایون به موافقت آن دولت خورشید شرر.

لمؤلّفه:

دارای جهان ز چهره شد شید دگربر مسند جم نشسته جمشید دگر

در کاخ پر از آینه چون جای کندپیداست زهر آینه خورشید دگر بالجمله بعد از انصراف فرستادگان روس، موکب ظفر مأنوس از عمارت سلیمانیّه نهضت آرا و در یوم دوازدهم شهر رمضان المبارک، چمن سلطانیّه مضرب سرادقات فلک فرسا گردید. نوّاب نایب السّلطنه از آذربایجان و حضرت ظلّ السّلطان از طهران از شرف بساطبوسی بهره کامل یافتند و پس از انقضای شهر صیام، خرّم و شادکام هریک به محل ایالت شتافتند. چون ایّام صیف منقضی شد و در آن صفحات کاری که متضمّن توقف در چمن سلطانیه باشد، نبود، لهذا رایات ظفر آیات در غرّه شهر ذی قعده الحرام از آن منزل شقه گشا و روز یکشنبه یازدهم شهر مزبور عرصه دار الخلافه از یمن ورود موکب مسعود سپهرفرسا شد.

ذکر عزیمت نوّاب شجاع السلطنه حسن علی میرزا به تربت حیدریّه و اتمام کار محمد خان و رسیدن فرستادگان شوکت افغان

از قراری که ذکر شد، بعد از مراجعت عبد الصّمد خان افغان از دربار دولت علیّه

باز شاه محمود را غول غوایت (۱) در کاخ دماغ منزل ساخت و به اغوای بنیاد خان هزاره و اویماقات جمشیدی و فیروزکوهی پرداخت. ظاهرا نوّاب حسن علی میرزا، صیت عزیمت هرات را در داد و در باطن به عزم تدمیر محمد خان قرایی به سامان تربت حیدریّه روی نهاد. علی العجاله ولایات باخرز (۲) و شهرنو (۳) را از تصرف بنیاد خان انتزاع نمود و نظم آن جا را به عهده امیر قلیچ خان تیموری محوّل فرمود.

از سرکردگان رکابی ذو الفقار خان و مطلّب خان با جانبازان سمنان و دامغانش در رکاب بودند و از امراء خراسان، امیر حسن خان طبسی و محمّد خان قرایی با سواره و پیاده خویش در عرض راه رخ بر خاک پای سمند صرصر تک سودند.

چون بنای کار محمّد خان قرایی بر حیله و تزویر بود و از قراری که به عرض اشرف رسید، در آن سفر بعضی خیالات خام نسبت به سرکار شاهزاده با احتشام تصوّر می نمود، نوّاب والّا می خواست او را به سلسله گرفتاری اندازد، [امّا] امیر حسن خان طبسی نمی گذاشت که حضرت اشرف به این کار پردازد. از قضایای اتّفاقیّه در سامان تربت شیخ جام درحالی که امیر حسن خان در چادر محمد خان نشسته، همّت بر انتظام مهّام جزایرچیان خویش بسته بود، به مرگ مفاجات درگذشت. ظهور این قضیّه باعث گرفتاری محمّد خان گشت. کارکنان قضا آن یک را روانه دیار بقا نمودند و فرّاشان شاهزاده قضا امضا این یک را پالهنگ سیاست بر گردن افزودند. بعد از ظهور [۳۱۱] این مقدّمه به جانب تربت حیدریّه شتافتند و بازماندگان محمّد خان (۴) که در قلعه بودند چند روزی خودداری کرده روی از خدمت برتافتند. بالاخره به سبب پیغام عجزآمیز محمّد خان، مادرش با دو پسر دیگر علی خان و مهدی قلی خان و کلیّه [اهالی] قلعه تربت به اردوی معّلی آمدند و مستدعی عفوزلّات او شدند.

نوّاب شجاع السّلطنه این مطلب را از روی استمزاج (۵) به درگاه خسرو با تخت وتاجج)

۱- . گمراهی

۲- . ولایت باخرز در خراسان، از شمال به تربت جام از مشرق به هری رود در مرز افغانستان، از مغرب به کاشمر (ترشیز قدیم) و از جنوب به قائنات یا بیرجند امروزی ختم می شده است. امروزه بخشی از این ولایت شهر تایباد (طیبات) خوانده می شود.

۳- . در جنوب غربی شهرستان تربت جام در استان خراسان.

۴- . مجلس: (و باز محمّد خان)

۵- . زمینه به دست آوردن، استفسار کردن (معین ذیل استمزاج)

عرضه داشت نمود و شاهنشاه آگاه در جواب چنین فرمایش فرمود که: هرگاه شاهزاده از صداقت آن طایفه اطمینان دارد باز محمّد خان را مورد التفات داشته او را به حکومت ولایت تربت و سرداری مملکت خراسان کماکان برگمارد و هرگاه به منزله مار زخم خورده در صدد تلافی و فرصت است، دفعش را لازم داند و قلعه تربت را متصرّف گشته بازماندگان را مغلولا به ارض اقدس یا دار الخلافه مقدس رساند.

نوّاب شاهزاده چون خاطر جمعی کامل از او حاصل کرده بود، امتثال فرمان همایون را لازم شمرده او را به اخلاع فاخره و مادر و برادران روانه تربت حیدریّه نمود.

روز دیگر حضرت اشرف با معدودی چند از خاصّان وارد قلعه گردید [و] محمد خان در ازاء مرحمت جان بخشی، مانده مال و جان و ناموس [را] در خوان ارادت چید. یکی از خواهران او را با حضرت اشرف عقد ازدواج بسته شد و در همان اوقات ماه و خورشید به هم پیوسته آمد.

شاه محمود افغان هراسی کامل ازین عزیمت غافل در دل داشت، بنابرآن صید کریم خان افغان را با پیشکش معهود به سفارت درگاه همایون برگماشت. مشار الیه در تربت حیدریه زمین ادب بوسه داد [و] در ترک عزیمت به صوب هرات زبان ضراعت برگشاد.

حضرت والا نیز امیر قلیچ خان تیموری را به نظم ولایات خواف (۱) و باخرز نهاده، به ارض اقدس مراجعت کرد و صید کریم خان با پیشکش شاه محمود افغان به دار الخلافه طهران روی آورد. چون حضرت اعلی را در آن اوقات نظر به پاره [ای] جهات اعتمادی به قول شاه محمود نبود، لهذا ردّ و قبول معاذیر او را محوّل به نوّاب شجاع السّلطنه فرمود. صید کریم خان خلعتی فاخر پوشیده و رخصت مراجعت یافته، روانه هرات گردید و هم در آن اوقات برحسب استدعای نوّاب شجاع السّلطنه فرمان حکومت ولایت طبس و مضافات و لقب وکالت مملکت خراسان حسب الارث به نام امیر علی نقی خان ولد امیر حسن خان صادر [گردید] و مشار الیه از ظهور این مرحمت قرین انواع اعتبار و مفاخر شد. تاریخ وفات والد ماجد خود را از مؤلّف کتاب خواست وف)

۱- . ملی و مجلس: (خاف)

مؤلّف نیز قطعه ناقابلی درین باب آراست.

لمؤلّفه:

امیر مؤیّد حسن خان که داشت به ملک طبس خیمه و بارگاه

زایل عرب، افتخار عجم زهی میر با رتبه و قدر و جاه

جلیل خوانین شد از فضل حق وکیل خراسان بد از لطف شاه

ثمر بردی از هرچه اسمش ثواب حذر کردی از هرچه نامش گناه

ز فرط صداقت در ایّام بودسفیدش رخ و روی خصمان سیاه

شجاعت چنانش که در روز رزم زدی یک تنه خویش بر یک سپاه

دعای گوی سلطان بد و وز دعانگهدار آن بخت و تخت و کلاه

به مرگ مفاجات شد از جهان دو صد حیف از آن میر با دستگاه

شه از مرگ او بیش افسوس خوردکه شه را بدی بنده بی اشتباه

چو از مرگ او شد خبر خاوری ازین غصّه گردید حالش تباه

به تاریخ بنوشت بی قلب شادوکیل خراسان بمرد آه آه

ذکر ظهور

ذکر ظهور (۱) صوفیه نعمت اللهی در ولایت گیلان و عزیمت موکب اعلی به قریه لوشان و دفع ایشان و رسیدن اخبار آذربایجان و رجعت به طهران [۳۱۲] و مراجعت حاجی میرزا ابو الحسن خان از سفارت دولت انگریز به این سامان

چون نوّاب محمّد رضا میرزای والی گیلان و علی خان اصفهانی وزیرش و برخی از عمله جات ایشان را میلی کامل به مذاق جماعت صوفیه نعمت اللهی و به قانون عموم آن سلسله با کمال اصرار در معاصی و مناهی بودند، لهذا درین مدّت قلیل که در گیلان تسلّطی یافتند، جماعت صوفیّه که در هر ولایت بودند به امیّد منفعت به صوب گیلان شتافتند. کار معاصی در آن ولایت به جایی رسید که پیشوای انام (۲) پای از محراب و منبر کشید.ق.

۱-. ملی: (حضور)

۲-. مردم، خلق.

شاهنشاه دین پرور همین مطلب را دست آویز فرمود و به شکار ولایت طارم میل فرمود. (۱) نوّاب نایب السّلطنه در منزل طارم شرفیاب خرگاه سپهر جناب شد و پس از فراغ از صید و شکار و استیفای حظّ کامل از مرحمت شاهنشاه تاجدار مأمور ایاب آمد.

حضرت اعلی از منزل طارم به قریه لوشان نزول اجلال کرد و نوّاب محمد رضا میرزا والی ولایت گیلان را با عمله جات کلّا برحسب احضار به آن دیار آورد. بعد از تحقیق مراتب پاره [ای] از صوفیّه و عمله جات نوّاب شاهزاده به سیاست رسیدند و وزیر مزبور با بعضی دیگر از شغل و عمل معزول گردیدند. چون بانی این اعمال حاجی محمد جعفر قراگوزلو ساکن قریه کبوترآهنگ همدان عراق و سید حسن همدانی بودند، لهذا برحسب امر اعلی، فاضل خان گرّوس، (امیرجار) (۲) با بعضی از چاوشان صلابت شعار محصل گشته مبلغ ده (۳) هزار تومان نقد (۴) به صیغه جریمه از ایشان وصول نمودند.

در همان منزل لوشان فرستاده [ای] از نوّاب نایب السّلطنه وارد و معلوم شد که سرخای خان لگزی و مصطفی خان شیروانی و مهدی قلی خان جوانشیر از تعدّیات جماعت روسیه روگردان، و روی توسّل به دولت جاوید ارکان آورده اند. فرامین مرحمت آیین به افتخار خوانین مذکور صادر و بر ودوش اعتبارشان از اعطای خلاع فاخره ذو المفاخر شد. (۵) جناب عبد اللّه خان امین الدّوله به جهت تفریغ محاسبات مأمور رشت گشت و عرصه دار الخلافه طهران را از ورود موکب مسعود پایه از ساحت سپهر کبود درگذشت. چون فی مابین طوایف بختیاری عراق و ایلات فارس به سبب ییلاق و قشلاق نزاعی شده بود، محمّد قاسم خان قوانلوی داماد، به جهت اصلاح ذات البین برحسب امر همایون به دار السّلطنه اصفهان عزیمت نمود. در خلال آن احوال حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی که از قرار نگارش مدّت سه سال می شد که به سفارت (۶) دولت بهیّه انگریز رفته بود، وارد گردید.ت)

۱- . مجلس: (نمود)

۲- . جارچی در ترکی یعنی منادی یا چاوش و یحتمل جارچیان نوعی صاحب منصب رابط میان فرمانده و افراد بودند. رئیس جارچیان را جارچی باشی گویند. (سازمان اداری حکومت صفوی، ص ۶۱) در این زمان جارچی باشی عهد صفوی را امیر جار یا (میر جار) می نامیدند.

۳- . مجلس: (دو)

۴- . مجلس:- (نقد)

۵- . ملی: (و المفاخره)

۶- . ملی:- (سفارت)

تبیین سفارت او این که، سلاطین روم و نمسه و فرانسه را در عرض راه ملاقات نموده نامه و هدیه هریک را تبلیغ کرد. بعد از فراغ، پای عزیمت به مملکت انگلتره برگشود. مدّت نه ماه در دار الملک لندن و سایر اماکن به عشرت گذرانید و مطالبی که سابقا نگارش یافت، مقرون به انجاح گردانید. مبلغ یکصدهزار تومان وجه امدادی را از بابت ششماهه ثانی سال مصالحه با دولت روس به او تسلیم و نوشته [ای] مشعر بر امضای ولیعهدی نوّاب نایب السّلطنه العلیه عباس میرزا، که در هنگام سفارت مسترالس انگریز از عهدنامه مبارکه اخراج شده بود، ترقیم یافت و مقضیّ المرام از راه اسلامبول به دار الملک ایران شتافت. پادشاه ذی جاه انگریز، موازی یک قطعه خاتم الماس پربها به مبارکی امضای ولیعهدی به یادآوری ولیعهد دوران مصحوب مشار الیه فرستاد و از ظهور این معنی مراتب دوستی و مرافقت دولتین بهیّتین روی در ازدیاد نهاد؛ امید که ابدالآباد برقرار باد.

[۳۱۳] ذکر بواعث فتنه و فسادی که فی مابین دولتین علیّتن ایران و روم اتّفاق افتاد و دوستی قدیم و جدید را بر باد داد

مدّتی بود که فی مابین دولتین علیتین ایران و روم به هیچ وجه من الوجوه کدورت و نقاری واقع نبود و احدی از اهالی دور و نزدیک به این زودی ها مظنّه فتنه و فسادی درین (۱) میانه نمی نمود. اولیای دولت علیّه همواره رعایت دولت عثمانی منظور می داشتند و در هنگام مصالحه با هردولتی، خاصّه دولت روس تا دولت عثمانی را شریک نمی کردند، بنای موافقت نمی گذاشتند. الحق از آن طرف هم کمال ملایمت و بردباری معمول می افتاد و احدی از سرحدداران (۲) پای جسارت به جادّه خلاف نمی نهاد.

درین دو سه سال از تغییر و تبدیل سر عسکران بنای بدسلوکی و خلاف با قوافل و اهل حاج و همسایگان واقع شد و کیفیّت سوء سلوک ایشان به اطراف و اکناف شایع آمد.ن)

۱- . مجلس: (در)

۲- . مجلس: (سرداران)

از آن جمله درین سال، قاسم آقای حیدرانلو به تحریک سلیم پاشای حاکم بایزید و موش از محلّ (۱) چالدران و سایر محالات خوی با ایل و عشیره کوچیده به طرف روم شتافت و ایل سیبکی را با خود یار ساخته از سرحدّات ایران روی برتافت. هرقدر از حکّام ایروان و خوی در باب استرداد آنها اصرار شد، از آن طرف به معاذیر ناموجه متمسّک گشته کمال انکار به عمل آمد. باعث دیگر آن که صادق بیک پسر سلیمان پاشای وزیر سابق بغداد از داود پاشای وزیر جدید وحشت کرده و از بغداد آمده پناه به این دولت خداداد آورده بود. حافظ محمد (۲) پاشای سر (۳) عسکر ارزنه الرّوم از سرکار ولیعهد دوران مستدعی شد که او را خاطر جمع نموده به ارزنه الرّوم روانه سازند. بعد از انجاح مسئول به اغوای داود پاشای مجهول، آن جوان معقول را مقتول ساخت و به عملی چنین نامعقول پرداخت. علاوه بر آن نوشته جاتی که در باب اغوای ایلات سیبکی و حیدرانلو به سلیم پاشای حاکم موش (۴) نوشته بود به دست آمد و معلوم شد که در همه حال ناموس و خون و مال شیعه را مباح دانسته و رشته موافقت دولتین علیّتین را بالمرّه گسسته است. علاوه بر این ها، رفتار ناهنجارش با اهل حاجّ و تجّار و قوافل ایرانی است که شرح این قضیّه دور و دراز است و ایراد این وقایع دلدوز و جانگداز. اموال تجّار را گاهی به سرقت و گاهی به بهانه گمرک عنفا می بردند و اگر کسان سر عسکر از مرتکبین چیزی پس می گرفتند، خود می خوردند.

از رفتاری که درین سال با اهل حاج نمودند، نقار خاطر اولیای این دولت خداداد را زیاده افزودند. تفصیل این قلیل آن که، امسال جمعی از خادمان حرم محترم شاهنشاهی که عمده ایشان والده نوّاب علی نقی میرزا، صاحب اختیار قزوین و امام ویردی میرزای ایلخانی ایل جلیل بود، از راه ارزنه الرّوم و شام عازم بیت اللّه الحرام شدند و تقریبا معادل دوهزار نفر از حاج عجم از هر ولایت ایشان را همراه آمدند. حضرت حاجی میرزا علی رضای شیرازی، خلف مرحوم حاجی ابراهیم خان اعتماد الدّوله دیوانت.

۱- . ملی:- (از محل)

۲- . مجلس:- (محمد)

۳- . ملی:- (سر)

۴- . شهر موش در کنار رودخانه مرادنهری، امروزه مرکز استان موش در شمال غربی استان بتلیس و در جنوب استان ارزروم قرار دارد. ملازگرد معروف از شهرهای مهمّ این استان در شرق ترکیه امروزی است.

اعلی که در ایام سیاست والد مرحومش مقطوع الآله شده بود، به منصب جلیل امیر حاجی عجم سرافراز و با تدارکی شایان روانه آن دیار لازم الاعزاز شد. جمعی از خوانین آذربایجان و عراق و غیره نیز در آن سفر عزیمت بیت اللّه کردند و هریک با تدارکی شایسته روی به راه آوردند. در ورود به ولایت ارزنه الرّوم، در خارج شهر منزل ساختند و چند روزی به سبب استجمام و استحمام به توقّف پرداختند. روزی از تجّار عجم که در ارزنه الرّوم می باشند، خبری به امیر حاج رسید که به سر عسکر چنین حالی شده که اموال بسیاری از تجّار ایرانی به همراه حاج است [۳۱۴] و همه را به سبب فرار از گمرک در سراپرده حرم محترم جا داده اند. اهالی گمرک ارزنه الرّوم به اذن سرعسکر جمعیتی نموده اراده دارند که فردا از شهر برآمده بی محابا به حرم محترم ریخته اموال را بیرون آورند. امیر حاج معظّم که جوهری است از غیرت صرف، ظرف حوصله اش تصوّر این سخن را برنمی تافت تا به استماع و وقوع چه رسد. فی الفور خوانین عراقی و غیره و اشراف اهل حاج را احضار و این داستان را به ایشان اظهار کرده گفت که: علاوه بر حمیّت تشیّع، پای حفظ ناموس ولی نعمت اهالی اسلام در میان است و ماها همگی ریزه خوار خوان احسان شاهنشاه اسلامیان. باید تا جان در بدن داریم، مراتب جانفشانی را به عمل آریم.

همگی اهل حاج که قریب به ده (۱) هزار نفر بودند، متّفق اللّفظ تعهدات کامل در امتثال امرونهی او نمودند. در همان شب قرار کار را حسب الواقع داد و اختیار این قرار را در کف کفایت حاجی ربیع خان و حاجی علی خان کزازی و حاجی نگهدار خان چگنی و دو سه نفر دیگر از معارف نهاد. علی الصّباح معادل چهارهزار نفر تفنگچی جرّار صاعقه بار از ترک و تاجیک و غیره که به همراه بودند فراهم آورد [و] در چهار طرف سراپرده همایون جابرجا و همگی تفنگ ها بر سر دست گرفته به انتظار نشستند و دل بر جان فشانی و جان ستانی بستند. امیر حاج معزّی الیه خود نیز اسلحه حرب بر خود بسته و با جمعی از هواخواهان مسلّح و مکمّل در خیمه که قریب سراپرده بود، نشسته آمدند.

ناگاه از طرف ارزنه الرّوم گمرک آقاسی و معتمدین سرعسکر با معادل دوهزار جمعیّت ازر)

۱- . مجلس: (دوهزار)

ینگی چریان (۱) و غیره بـا تهوّری تمام رسـیدند و در قریب اردوی حاجّ از حقیقت کار مطلع گردیـدهماننـد خر در وحل (۲) سرگردان و معطل شدند.

گمرک آقاسـی هوا را دیگرگون دیـده از جـان خود و همراهـان ترسـید. جمعیّت خویش را در خارج اردو گـذاشت و خود با معـدودی چنـد راه خیمه امیر حاجّ ارجمنـد را برداشت با کمال آداب تکریمات کرده و تعظیمات به جای آورد. بعـد از زمانی اذن جلوس یافت و پس از صـرف شیرینی و قهوه و چای (۳) بدون اظهار مطلبی برخواسـته، خائبا خاسرا به جانب شهر شتافت. خلاصه در هنگام مراجعت هم که از راه حلب به بغداد می آمدند، طوایف اکرادی که در آن میانه ساکن می باشند، قدری بی اندامی کردند ولیکن سودی نبردند.

ذکر سفارت حاجی حیدر علی خان شیرازی نزد محمد علی پاشای والی مصر و دفع طایفه وهابی از اهتمامات سلطان عصر

این محمّـد علی پاشـا مردی است با کمال جوهر رشادت و از جانب سـلطان روم والی مملکت مصـر و آن ناحیت. نظم مهمّات حرمین شـریفین نیز به او محوّل و شـرفای مکّه معظّمه را مختـار در تغییر و تبـدیل شـغل و عمـل. رفتارش با عامّه حاج خاصّه با آنان که از راه مصـر عازم می شونـد، بر وفق قانون رأفت و مهربانی است و از قرار معروف شـیعی مـذهب و آذربایجانی. چون جماعت وهّابی ساکن دیار نجـد مـدّتی بود که به اعراب بادیه تسلّطی کامل یافته نسبت به (۴) دولت روم نیز به وادی طغیـان شتافته بودند و بارها ازب)

۱- . ینگی چری/ ینی چری: واژه ای است ترکی؛ ینگی/ ینی: جدیـد؛ چری: سپاه، چریـک. ینگی چری، نام سـپاه منتخبی بود در ارتش قـدیم عثمـانی (از قرن ۱۴ میلادی به بعـد) که از جوانان مسـیحی به گروگان گرفته شـده تشکیل می شـد که تعالیم سخت نظامی و انضـباطی دیـده بودنـد. سپاه ینی چری بعـدها چنان قـدرتی به دست آورد که اغلب در عزل و نصب سلاطین عثمـانی دخـالت می کرد و در قرن هفـدهم میلاـدی عضویت در این سـپاه جنبه موروثی گرفت و گروگان گیری از مسـیحیان پایان یافت. قدرت و شـکوه و نظم سـپاه ینی چری در ارتش عثمانی نمونه یک لشـکر و سـپاه کامل به شـمار می رفت. سلطان محمد دوم در ۱۸۲۶ آن ها را قتل عام کرد و به قدرتشان پایان بخشید.

۲- . ملی: (خر در دسل)

۳- . ملی: (و از جای)

۴- . ملی: (به سبب)

جانب این دولت خداداد به وزرای بغداد و سفرای روم اظهار شد که هرگاه خلاف رضای دولت عثمانی نباشد، لشکری از سمت فارس به تنبیه آن جماعت مأمور شود. اولیای آن دولت به ملاحظات چند به این معنی تن در ندادند و طایفه وهّابی جری شده دست تعدّی به نهب و غارت سرحدّات مملکت فارس برمی گشادند. لهذا رای عالم آرای شاهنشاه فیروزی لوا چنان قرار گرفت که معتمدی زبان دان نزد محمّد علی پاشای والی مصر مأمور گشته هم مراتب رضای خاطر همایون را از حسن سلوک او با حاج عجم بیان سازد، هم به سخنان [۳۱۵] غیرت انگیز در باب اضمحلال طایفه وهّابی بی تمیز به تحریک او پردازد. انجام این خدمت را به عهده نوّاب نایب السلطنه محول نمود و نوّاب معظم الیه نیز حضرت حاجی حیدر علی خان شیرازی برادرزاده حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله سابق را که هم نایب الوزاره و هم صندوقدار محرم او بود، عامل این عمل فرمود. موازی یک قبضه شمشیر خراسانی مکلّل به یواقیت (۱) رمّانی و لعل بدخشانی به افتخار پاشای مزبور عنایت و خان مذکور با تدارکی موفور روانه آن ناحیت شد.

بعد از ورود رسم سفارت را به واجبی به عمل آورد و در باب استیصال جماعت وهّابی و اضمحلال عبد اللّه بن سعود پادشاه نجد- از قراری که از امنای دولت قاهره دستور العمل داشت- با او مکالمات کرد. محمّد علی پاشا را از طرز (۲)مکالمات او آتش غیرت زبانه کشید و ابراهیم پاشای برادرزاده خود را در همان سال با جمعیتی وافر به سامان نجد روانه گردانید.

پس از استیلای بر آن جماعت، شهر درعیّه را که پای تخت ایشان بود، خراب کردند و عبد اللّه بن سعود را با دست بسته به دار الملک اسلامبول گسیل آوردند (۳) برحسب حکم قیصری در حومه میدان تنش از بار سر آزاد شد و روانه دیار میعاد گردید.

در عرصه نجد از وجود خبیث آن ناپاکان آثاری کس ندید و رؤوس وهابیان، سواران مصری نژاد را بسته فتراک گردید. القصّه حاجی حیدر علی خان بعد از ادای سفارت مقضیّ المرام (۴) مراجعت نمود و در حوالی مکّه معظّمه با جماعت حاج مکرمه ملحق گشته و از راه شام عازم شده با ورود در ولایت تبریز گشود.اب

۱- . جمع مکسر یاقوت

۲- . مجلس: (طراز)

۳- . ملی: (آورد)

۴- . کامیاب

بخش ۸

بهاریّه سال نیکو فال ئیلان ئیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و سی و شش هجری

و مأموریّت جناب معتمد الدّوله (۱) میرزا عبد الوهاب به خراسان و عزیمت موکب اعلی به خوش ییلاق و گرفتن گروگان از خوانین خراسان

رایت قلع مادّه رومی نژادان انجم و زینت آرای ایوان این بلند طارم، اعنی مهر انجم تحشّم درین سال فیروزی تهاجم بعد از انقضای نه ساعت و پنجاه دقیقه از شب چهارشنبه، شانزدهم شهر جمادی الثّانی سنه یکهزار و دویست و سی و شش، مطابق با ئیلان ئیل ترکی به ورود بیت الشّرف حمل شقّه گشا گشت و معتمد ابر آذار به استدعای امرای صنوبر و چنار و حکم سلطان بهار، به خاورزمین گلزار گذشت. ملک زادگان صبا و شمال به آمدورفت تختگاه گلشن پای برگشودند و فرّاشان باد نوروزی، خیمه زمرّدگون سبزه بدیع را به جهت آرامش خسرو ربیع در عرصه خوش ییلاق چمن برپای نمودند.

زادگان غنچه و ازهار که جگرگوشگان (۲) امرای شاخسارند، از سعی معتمد ابر آذار در دار الخلافه گلزار اقامت گزیدند و هزاره جات زاغ و زغن از یورش نوباوگان سنبل و سوسن، هزیمت کنان به وادی عدم رخت کشیدند.

خسرو افغان نژاد تندر، پشمینه کشمیری نهاد اوراق الوان شجر را به پارنج شهزاده قوّه نامیه گسیل ساخت و نوباوه سرو آزاد، که ملک آرای دار المرز چمن است، به اسر جنود تنگ چشم قماری پرداخت. امین باد نوروزی باب مرصّع گلبن سوری را در روضه مطهّره گلزار به ضریح سیمین نسترون نصب نمود و سلطان اردی بهشت به دار الخلافهن)

۱- . ملی: (جناب میرزا عبد الوهاب جناب معتمد الدّوله)

۲- . مجلس: (گوشه گان)

چمن رجعت فرمود.

ابر آذار که نـایب سـلطان بهار است، با رومی نژادان (۱) دی و بهمن مقـابله کرد و قلاـع محکمه بـاغ و راغ را به یـورش جنود سبزه و ازهار مفتوح آورد. خطبه خلافت به نام نامی سـلطان بهار در شـهربند گلزار بر منابر شاخسار از زبان هزار خوانده شد و (۲) والی صحرانورد شمال را که چندی صحرانورد [۳۱۶] دورگردی بساط بهار بود، دامن ارادت بر دورگردی افشانده آمد.

شهزاده سحاب که زاده دارای دریاست پس از تسخیر شهرزور چمن و زیارت روضه مطهّره گلشن، به دیگر چمن رحلت نمود و خسرو خضرا لباس گلشن در ماتم او کسوت نیلی نیلوفر (۳) را زیب اندام فرمود. بزم شیلان نوروزی به عیش و فیروزی چیده و جمشـید زمـان و فریـدون دوران جلوس این سـال میمنت مـانوس را برفراز اورنـگ خلاـفت آرمیـد و پس از طیّ بساط ایوان هنگـام عزیمت میـدان آمـد و شـیر اوژنـان دشـمن شـکار از اطراف هر ناحیه و دیار برحسب احضار به التزام رکاب ظفر شـعار عزیمت کنان [شدند].

باز سال نو شد و امرای خراسان را خرقه ارادت در مصطبه (۴) تزویر و حیلت به گرو رفت.

خوانین قرایی و هزاره و اکراد، عهد صداقت دولت خداداد را درهم شکستند و در مخالفت شاهزاده آزاده به اتفاق عهود زیاده بستند تا به اعتقاد سست خویش عزیمت موکب ظفراندیش را به صوب مملکت خراسان موقوف دارند.

معتمـدین چنـد به دربـار فلک پیونـد فرسـتاده، اسـتدعا نمودنـد که جناب معتمـد الـدّوله العلیّه میرزا عبـد الوّهاب به سـبب رفع وحشت ایشـان از سـرکار شـاهزاده و قرار برخی از امورات مأمور به آن صـفحات شود. داور عاقبت نگر به جهت اتمام حجّت، مسـئول آن جماعت بدعاقبت را قبول نمود و در بیست و دویّم شـهر رجب المرجّب معظّم الیه را با احکام محکمه به آن صوب روان فرمود. در اوایـل شـهر شـعبان المعظّم نوّاب حسن علی میرزا به جهت القای مکنونات امرای خائن خراسان شـرفیاب دربار عـدالت ارکان شـد و نوّاب دولتشاه مالک رقاب محمّد علی میرزا را نیز به سـبب چاره فتنه جویی های محمود پاشای بابان ولد عبـد الرّحمن پاشای متوّفی، و تحریک داود پاشای وزیر دار السـلام بغـداد، در اواخر شـهر رجب المرجّب شـرفیاب سـدّه سـنیّه آسمان شأنن)

۱- . ملی: (روم نژادان)

۲- . ملی:- (و)

۳- . مجلس: (نیلی فر)

۴- . سکویی که بر آن نشینند. جایگاهی بلندتر از سطح زمین. (معین)

گردید. پس از آن که مراتب حیله سازی و روباه بازی خوانین خراسان حسب الواقع بر رای عالم آرا معلوم شد، نوّاب شجاع السلطنه عنان به راهی که آمده بود راجع ساخت. نور محمّد خان دولوی قاجار پس از روزی سه چار با لشکری جرّار به حکم شاهنشاه تاجدار به رکاب نوّاب شجاع السّلطنه ملحق و موکب نصرت شعار صاحبقران اعظم در روز چهارشنبه پانزدهم شهر شعبان المعظّم به عزیمت چمن خوش ییلاق قرین نظام و رونق آمد.

نوّاب محمّد علی میرزا نیز پس از حرکت رایات ظفر آیات از دار الخلافه طهران به دار الدوله کرمانشاهان شتافت و موکب فیروز چند صباحی در ارباع فیروزکوه و نمکه [دامغان] به سبب سان سپاه ظفر همراه توقّف نموده بالاخره در چمن خوش ییلاق اقامت یافت. در ورود به چمن مزبور به فاصله یک دو روز حسین قلی خان ولد رضا قلی خان زعفرانلو و علی مراد خان ولد نجفقلی خان شادلو و مهدی قلی خان برادر محمّد خان قرایی و محمّد صادق خان برادر امیر علی نقی خان عرب زنگویی (۱) و اسد الله خان ولد امیر علم خان عرب خزیمه شرفیاب اردوی اعلی و تفصیل آمدن ایشان به این سیاق معروض رای عالم آرا شد که: جناب معتمد الدّوله اوّلا در خبوشان رضا قلی خان و نجف قلی (۲) خان را ملاقات و از آن جا به تربت حیدریّه رفته محمّد خان قرایی و امیر علم خان را نیز دیده ایشان را به لطایف الحیل، نرم نرم در خدمت سرگرم گردانیده پسر و برادر هریک را به صیغه گروگان روانه درگاه سدره نشان داشته است.

صاحبقران معدلت بنیان نیز هرکدام را مورد نوازشات فراوان ساخته به دار الخلافه طهران روانه ساخته (۳) و دیده بر راه وصول اخبار ساره از جانب سعادت جوانب نوّاب شجاع السّلطنه العلیه گشود.

انوری:

کی بود از روم و چین پیک ظفر در رسدکان دو سپاه گران شاه مظفّر شکست

[۳۱۷] جوشن (۴)چینی به تیر در تن فغفور دوخت مغفر رومی به گرز بر سر قیصر شکست ش)

۱- . ملی و مجلس: (زنگولی)

۲- . ملی: (نجفعلی)

۳- . مجلس: (فرمود و)

۴- . ملی: (جوش)

ذکر وصول اخبار فتوحات قلعه جات هزاره و خدمت گزاری شاه محمود افغان و ظهور التفات نمایان درباره نوّاب هلاکو میرزای رشادت بنیان

در هنگـامی که نوّاب شـجاع السّـلطنه العلیّه به عزم شـرفیابی حضور معـدلت دسـتور به دار الخلافه طهران آمـده بود، بنیاد خان هزاره [ای] از کثرت هرزه درایی جمعیّتی برداشـته قلعه شـهرنو را که برحسب حکم شـاهزاده در تصـرّف گماشـتگان امیر قلیچ خان تیموری بود، محاصـره نمود [و] حول وحوش دیار باخرز را تاخت کرد و جمعی از رعایای سرگردان را به کمند خسارت اسیر آورد.

نوّاب شاهزاده پس از ورود به ارض اقـدس، ظرف حوصـله اش ظهور این جسارت را برنتافت و با ولدان نامدار خویش، نوّابین هلاـکو میرزا و ارغوان میرزا (۱) و جمعیتی از خراسـانی و غلامـان جلادت مبانی به تنبیه بنیاد بـدنهاد شـتافت. قریب به شـهرنو جناب معتمـد الـدوله العلیه میرزا عبـد الوهاب از سامان تربت حیـدریه به اردوی والا رسـید و توقف شاهزاده را در آن حدود و رفتن خویش را به اسـتمالت بنیـاد مردود مسـتدعی گردیـد. بعـد از ظهور اذن بنیـاد بـد بنیاد را ملاقات و او را از محاصـره قلعه شهرنو ممنوع ساخت و مشار الیه نیز بـدون این که به خـدمت اشـرف تشـرّف جوید، جمعیت خود را از دور شـهرنو برداشـته به اقامت قریه (۲) کـاریز من اعمـال باخرز پرداخت. نوّاب شاهزاده را ازین جسارت بی اعتنایی، شـعله غیرت بیشتر زبانه کشـید و قشون جرّار را که زیاده از سه چهارهزار نبودنـد، به عزم تـدمیر آن نابکار به قلعه کاریز کشانیـد. بنیاد بدنهاد از فرط تهوّر و بی بـاکی با مساوی ده هزار سوار از طوایف هزاره و جمشـیدی و فیروزکوهی و غیرهم قـدم جسارت پیش نهاد و در روز پنجشـنبه بیست و چهارم شهر رمضان المبارک در حدود قلعه (۳) کاریز تلاقی جنود شـیر و خیل روباه دست داد. از هنگام طلوع آفتاب تا وقت زوال عرصه گیرودار گرم بود و تن های هزارگان از صدمات گرز البرزکوب خراسانیان نرم.

هلاکو میرزا که زاده شیر ژیان است و در خیل احفاد حضرت صاحبقران زمان به رشادته)

۱- . مجلس: (ارغون میرزا)؛ سایر متون و اکسیر التواریخ، ارغوان میرزا ضبط کرده اند.

۲- . ملی:- (قریه)

۳- . مجلس: (قریه)

و پردلی معروف جهان، ظرف حوصله اش از طول زمان محاصره به تنگ آمد و سنان خیزرانی میلاد در چنگ گرفته مانند شیران شرزه به آن روباهان هرزه تاختنی بی درنگ کرد. از طالع بی زوال خسروی در همان حمله، بنیاد سکون بنیاد خان از پا درآمد و سراسیمه اسباب خود و سپاه را ریخته به جانب قریه کوسویه پی سپر شد. نوّاب شجاع السّلطنه بر احمال و اثقال او التفات نکرده و از تعاقب او تاخته، بنیاد در قلعه کوسویه نیز تاب درنگ نیاورده به جانب اویماقات جمشیدی و فیروزکوهی روی نهاد و اندوخته چندین ساله او که در کوسویه بود، با احمال ابطال رجالش که در صحرای کاریز ریخته، کلّا به دست سپاه ظفر پناه افتاد. اسرای مسلمانان که به جهت خرید و فروش در کوسویه جمع آورده بود، آزاد شدند و هریک روانه مسکن و بلاد آمدند.

ابراهیم خان هزاره [ای] به حکومت ولایت شهرنو و باخرز و به نظم ایلات سرافراز شد و عقاب رایات ظفر آیات به عزیمت استخلاص بلده هرات در پرواز آمد.

در منزل پرنی تاز معتمدین شاه محمود با جمعی از اعاظم افاغنه به رکاب والا پیوستند و در باب خدمت گزاری او و ادای وجه پیشکش همه ساله عهود تازه بستند. وزیر الثّانی میرزا موسی گیلانی روانه هرات گردید و موازی یکصد طاقه شال عمل کشمیر و حجّت مبلغ ده هزار تومان نقد به صیغه پیشکش همه ساله از کارکنان شاه محمود گرفته باز در چمن پرنی تاز به اردوی [۳۱۸] اشرف رسید. نوّاب اشرف سالما غانما به ارض اقدس راجع آمد و در روز پنجشنبه ششم شهر شوّال المکرّم مژده این لطایف غیبی در چمن خوش ییلاق، اولیای دولت جاوید را زینت آرای مسامع شد. نوّاب هلاکو میرزا به لقب ارجمند بهادر خانی ملقّب و به سبب ظهور این خدمت و بروز آن رحمت به وادی کامرانی شتافت.

ذکر فتوحات ترکمان و انفاذ باب مرصّع به جهت ضریح مقدّس روضه حضرت رضوی علیه السّلام و رجعت موکب خسروی به دار الملک کسروی و خبر وقوع زلزله در شیراز و اوضاع جانگداز

ترکمانان بام و بورمه که متّصل به دشت خوارزم است، در سال قبل به اغوای

محمّد رحیم خان اوزبک، اذیّت بسیار به حول وحوش ولایت جوین و سبزوار رسانیده بودند. اگرچه در همان اوقات علی مراد خان قلیچی حاکم جوین در عقب ایشان تاخت و بسیاری از غنایم را استرداد نموده معادل هفتاد نیزه سر و یکصد نفر زنده از آن طایفه خیره سر گرفته به درگاه همایون گسیل ساخت، ولی باز غیرت ملوکانه این معنی را برنتافت.

درین سال از رکاب فیروزی مآل ذو الفقار خان سرکرده جانبازان سمنانی و علی مراد خان افشار سرکرده سوار خمسه به التزام رکاب نوّاب محمد قلی میرزای ملک آرای دار المرز طبرستان مأمور و نوّاب معزّی الیه برحسب امر اعلی دستجات پیاده استرآبادی و مازندرانی را (۱) نیز برداشته روانه آن حدود و ثغور شد.

پس از ورود به حدود سندر و چندر که از منازل معروف دشت است، نوّاب ملک آرا خود به قانون حزم و احتیاط در آن جا متوقّف و ذو الفقار خان و علی مراد خان را با لشکر قیامت اثر به تاخت وتاز ترکمانان بام و بورمه مأمور فرمود. خوانین مزبور سرعت از باد استعاره کرده، علی الصباح عید فطر علی الغفله در اوبه (۲) ایشان ریختند و خون اکثری از آن جماعت را با خاک راه آمیختند. زنان و پسران و دختران کلا اسیر شدند و احمال و اثقال آن طایفه جمیعا کسیب غازیان شیرگیر [گشت]. بعد از قسمت مال و اسیر به جیوش بحر خروش، سالما و غانما مراجعت نمودند و از ظهور این جان فشانی بر آبروی خویش افزودند.

حضرت صاحبقران اعلی به شکرانه این موهبت عظمی موازی یک زوج باب مرصّع که به مبلغ ده هزار تومان زر نقد در دار الخلافه طهران ترتیب یافته و به جهت ضریح مقدّس سریرآرای ارض اقدس به همراه آورده بودند، به اتّفاق جناب عبد اللّه خان امین الدّوله در روز شنبه شانزدهم شهر شوّال روانه آن ارض فیض نشانه نمودند. در روز چهارشنبه غرّه ذیقعده الحرام نوّاب شجاع السّلطنه در خارج شهر مشهد، مقدّس با جمیع علما و سادات و متولّی و خدّام آن روضه عرش مقام به استقبال شتافتند و آن باب مطهّر را بر سر دست گرفته تکبیرگویان و ذکرکنان همه جا رفتند تا در حرم محترم اذند.

۱- . ملی: (استرآبادی را و مازندرانی را)

۲- .awba؛ چادر ترکمانان و خیمه ای که در زیر آن زندگی می کنند.

دخول یافتند. در روز شنبه یازدهم شهر مذکور که روز مولود مسعود آن امام سعادت آمود بود، شیلانی در دار الحفّاظ داده جناب مجتهد الزّمانی میرزا هدایت اللّه، آن باب سعادت مآب را در پایین پای ضریح نقره مقدّس نصب نمود و زبان به دعای دوام دولت شاهنشاه اسلام پناه برگشود. جناب امین الدوله بعد از تعارفات به خدمه و سادات عازم مراجعت گردید و موکب اعلی در روز جمعه بیست و ششم شهر شوّال المکرّم از چمن خوش ییلاق حرکت کرده روز سه شنبه یازدهم شهر ذی قعده الحرام به روضه دلگشای نگارستان (۱) رسید و در یوم سه شنبه بیست و دویّم شهر مزبور عرصه دار الخلافه از یمن ورود مسعود طعنه زن چرخ کبود گردید. تاریخ باب مرصّع از کلک مؤلّف تراوید و درین رساله ثبت گردید.

[۳۱۹] لمؤلّفه:

جهاندار فتحعلی شاه عادل که چون وی نیاورد چرخ مقوّس

امل با عطایش چو خاشاک و آذراجل با عدویش چو مردار و کرکس

ز بس رأفت او همی مجرمان رابود عمر جاوید حاصل به محبس

اگر تا قیامت بگویم صفاتش نگوید به من کس که اکنون بود بس

چو این شاه عادل به خیرات مایل نجستم دگر شه ندیدم دگر کس

ز فرط ارادت به شاه خراسان به خدمت کمر بسته از پیش و از پس

چو نذری به دل داشت مر خدمتی رادرین بارگاه همایون اقدس ت.

۱- . باقی مانده این عمارت در شمال میدان بهارستان جزو بنای وزارت ارشاد اسلامی و دانشکده ادبیات است.

ز جود گرامیش با بی مرصّع بشد زینت این رواق مقرنس

چه باب آن که ز اوصاف او جاودانه زبان خردمند گردیده اخرس

به چرخ کرامت نیاراست یک دربه بحر امامت فرستاد یک خس

چو شد خاوری آگه از این کرامت طلب کرد تاریخش از طبع نورس

برید از الم سر پس آنگه به تاریخ رقم کرد باب ضریح مقدّس بالجمله در همین سال در شهر ذی حجّه الحرام، زلزله غریبی در مملکت فارس واقع و کیفیّت آن به این سیاق اولیای دولت قاهره را قرین مسامع شد که: در روز چهارشنبه بیست و پنجم شهر مزبور در قصبه کازرون و دو روز بعد از آن در نفس دار العلم شیراز چنان زلزله شدیدی شد که جمیع عمارات قدیم و جدید از مساجد و مدارس و بقاع و بیوتات و خانات، عالیها سافلها گردید. چون فصل تابستان و هنگام طلوع آفتاب در شیراز زلزله شد و اکثری از مردم در حیاط خانه بودند، زیاده از هشتصد نفر تلف نیآمد.

در اواسط شهر صفر المظفّر سنه یکهزار و دویست و سی و هفت نیز زلزله [ای] دیگر در شیراز اتّفاق افتاد که جنبش زمین کمتر از زلزله اوّلین بود. اکثری از مردم در زلزله اوّل و ثانی از فرط وحشت و اضطراب خود را از عمارات رفیع فوقانی پرتاب نمودند و به جراحت اعضا و کسر دست و پا بر مرارت افزودند- نعوذ باللّه من غضب اللّه. جمعی از خانواده اقوام قریب و بعید مولف به این بلا گرفتار گشته از جان گذشتند. تاریخ زلزله مذکور از کلک محرّر اوراق، مسطور و در این جا مذکور شد.

لمؤلّفه:

آه که ازجور چرخ، وز ستم روزگارزلزله در ملک فارس، آمد و طوفان نمود

رحمت حق بی نیاز، آمد از اهل فارس زلزله را کرد حکم، کاین همه طغیان نمود

رحمت محض این غضب، چون بود از حکم ربّ حرف اگر غیر ازین، گوش نه بتوان نمود

در عوض این غضب خلد نصیب است و بس دوست بشارات را ثبت به فرمان (۱)نمود

رفت از اقوام ما، چند نفر مرد و زن در دل من این عزا غصّه فراوان نمود

خویش فکند از رواق، یکتن ازین خاندان دست و سر او شکست، گریه فراوان نمود

همدم کم ظرفی آه، آمد و گفت این خبرآه چگویم چه کرد، خلد چو نیران نمود

فخر همی می کند، از خبر بد ظریف خنده بسی آن حریف، بر من حیران نمود

خاوری از قلب شاد، چشم بپوشید و گفت خانه امّید من، زلزله ویران نمود

ذکر فتوحات قلاع توپراق قلعه و آق سرای و بایزید و سایر قلعه جات سرحدّات روم از سعی نوّاب ولیعهد جلادت ملزوم

علاوه بر اسباب نقاری که از قرار نگارش قبل ازین فی مابین سرحدداران دولتین ایران و روم اتفاق افتاد، بعضی فقرات دیگر نیز به تازگی دست داد؛ مثل این که در ابتدای سال نوّاب نایب السلطنه، حسن خان قاجار قزوینی را مأمور فرمود که به ملایمت و حسنن)

۱- . مجلس: (فرقان)

سلوک ایلات حیدرانلو و سیبکی را کوچانیده به این طرف بیاورد. سلیم پاشا علی الغفله به اردوی حسن خان ریخت و لازمه فتنه و شور برانگیخت. حسن خان نیز به مدافعه پرداخت و بی نیل مرام رایت مراجعت برافراخت. خسرو محمّد پاشا که سر عسکر شد، علاوه بر این که ایلات را نداد، معتمدی [۳۲۰] به خدمت والا فرستاد و ادّعای محلّ چهری (۱) را که من اعمال سلماس بود، کرد. نوّاب اشرف حاجی علی بیک کدخدای تبریزی را در باب گفتگوی چهری به اتّفاق معتمد او روانه و سرعسکر، حاجی مزبور را محبوس کرده این معنی حرکت موکب اشرف را به آن سمت بهانه شد. بعد از عرض و اذن از امنای دولت قاهره در دوازدهم شهر ذی الحجه الحرام سنه یکهزار و دویست و سی و شش از دار السلطنه تبریز با جمعیتی از سواره و پیاده ظفرآمیز حرکت کرد و در ورود به خوی احمد آفندی از جانب سر عسکر وارد و در ظاهر از در چاپلوسی درآمده نوشته جات و پیغاماتی حیله انگیز آورد. چون مکالمات و مکاتباتش از صدق فروغی نداشت، لهذا با جوابی سرسری رای بر مراجعت گماشت. برحسب امر والا، حسن خان قاجار قزوینی به منقلای موکب ظفر کوکب روانه گردید و نوّاب اشرف پس از دو روز حرکت فرمود. در منزل چالدران کیفیّت فتوحات حسن خان به این طریق به عرض والا رسید که: حسن خان در منزل الشکرد شنید که جمعیّتی از ارزنه الرّوم آمده در حوالی توپراق قلعه مکان دارند و همّت به تجاوز از خاک روم و مداخلت به خاک این مرزوبوم می گمارند. حسن خان، خویش خود سبحان قلی خان را در مقدمه فرستاده خود نیز در عقب او پای عزیمت برگشاد. سبحان قلی خان در عرض راه به قراول لشکر رومی برخورد و در میانه جنگی عظیم واقع گشته و قراولان را از پیش برداشته تا محلّ سنگر برد. سرعسکر از سنگر به عزم مقابله برآمد و از اتفاقات حسنه، حسن خان نیز علی التّعاقب، سبحان قلی خان را یاور آمد. از طلوع آفتاب تا هنگام زوال فی مابین فریقین نزاع و جدال بود تا بالاخره سرعسکر (۲) از حسن خان شکست یافته دیوار توپراق قلعه را پناهر)

۱- . چهری یا چهریق، این همان قلعه محکمی است که در کنار رود (زولاچای) در جنوب سلماس واقع بوده است. سید علی محمد باب در فتنه بابیه در زمان محمد شاه در این قلعه محبوس بود. این قلعه در حوادث بعد از جنگ جهانی اوّل و شورش اکراد به سرکردگی اسماعیل خان سمیتقویی با خاک ویران شد و امروزه فقط نامی از آن برجاست.

۲- . ملی:- (سرعسکر)

عـافیت نمود. علی الصّباح حسن خان تـدارک انتزاع قلعه را دیـده به جمعیّت سرعسکر یورش آورد و از طالع فیروز خسروی بنیـاد قرار ایشـان را زیروزبر کرد. معادل چهارهزار نفر از ایشان مقتول و بقیّه فرار کرده از قلعه داری معزول شدنـد. حسن خان حصار (۱) توپراق قلعه را متصرف و به انتظار وصول موکب اشرف در آن جا متوقف شـد. نوّاب والا بعد از اسـتماع این فقره بلادرنـگ از چالـدران به سـمت بایزیـد و وان حرکت و به محض وصول به آن عرصه، قلعه زنـگ زور را که در سـمت غربی بایزید است، به قهر و غلبه متصرّف و فوجی را در آن جا متوقّف فرمود. (۲)

اهالی شـهر از بیم سـپاه ظفر پناه، علما و قضاه و سادات را بیرون فرسـتاده طالب امان گشـتند و غازیان فیروز به سـبب منع نوّاب شاهزاده از غارت شهر درگذشتند.

خسـرو محمّـد پاشا، بهلول پاشای حاکم سابق بایزید را که در ارزنه الرّوم محبوس داشت، از حبس برآورده به محافظت بایزید برگمـاشت. مشـار الیه در قلعه آق سـرای بایزیـد نـازل و شب هنگام از انـداختن مهره های آتشـین توپ و تفنگ، ساکنین قلعه زنـگ زور را رعب افکن جـان و دل شـد. کـاری از پیش نـبرد و از آن نخـل آرزو ثمری جز نیش نخـورد. علی الصّباح نوّاب اشـرف فوج بهادران و یوسف خان گرجی سـرتیپ ایشان را به سـرکردگی امیر اصـلان خان دنبلی بر سر قلعه آق سرای مأمور نمود و بهلول پاشـا را به اردوی والاـ احضـار فرمود. مأمورین کار را بر محصورین تنگ کردنـد تا بالاخره بهلول پاشا را بر سـر اطاعت آوردنـد. چون یک برادرش در ارزنه الرّوم بود، خود از آمـدن اندیشه مند گشـته برادر دیگر خود را روانه نمود. نوّاب نـایب السّـلطنه به این معنی متقاعـد نگشـته حکم به شـدّت محاصـره کرد تـا بهلول پاشـا را جبرا و قهرا از قلعه برآورد. قلعه آق سرای نیز به دست افتاد و بهلول پاشا به تشـریف پاشایی بایزیـد و عبـد الحمیـد پاشا که از اقوام او بود به ضـبط محال الشـکرد، دلشاد [شد] و حسین خان سردار به اتّفاق ایشان به ورود شهر بایزید رونهاد. [۳۲۱] در ساعتی سعد در جامع بایزید خطبه دولت به نام نامی شاهنشاه معدلت آیت خوانده شد و دست جود و احسان ولیعهد دوران بر جیب و دامان علما و).

۱- . مجلس:- (حصار)

۲- . بنا به نوشته مرحوم عباس اقبال، این قلعه بین بایزید و ایروان قرار داشته است. (ر. ک: تاریخ مفصل ایران، ص ۷۸۹).

سادات و اشراف و اعیان حتّی اواسط النّاس آن شهر افشانده آمد. معادل شانزده عرّاده توپ از قلعه جات زنگ زور و آق سرای با سایر آلات و ادوات حرب به تصرّف درآمد و موکب والا به عزیمت ولایت ارزنه الرّوم پی سپر شد.

ذکر عزیمت نوّاب نایب السلطنه به تسخیر ولایت ارزنه الرّوم و فتوحات واقعه در آن مرزوبوم تا هنگام ورود موکب ظفرانگیز به دار السّلطنه تبریز

در حین عزیمت نوّاب نایب السلطنه به سمت ارزنه الرّوم، حاجی حسن پاشای چچن اوغلی سرعسکر بایزید به قلعه سنگ، که در قلّه کوه واقع است، پناه برد و از مأموریّت امیر اصلان خان دنبلی در آن جا نیز تاب درنگ نیاورده راه ارزنه الروم سپرد در منزل الشکرد به عرض والا رسید که جمعیّت بسیاری از رومی در حسن قلعه بوده و بعد از فتح بایزید به سمت قراحصار و معدن و نریمان که آن طرف ارزنه الرّوم است، فرار نموده اند و محالات این طرف کلّا از سپاه و رعیّت خالی است و سپاه منصور را زمان قلعه گیری و کوه مالی. نوّاب نایب السلطنه، محمد زمان خان دولوی قاجار خالوزاده خود و حسن خان قاجار قزوینی و عبد الله خان دماوندی و رحمت الله خان فراهانی را با ده هزار پیاده و هشت هزار سواره به تعاقب جمعیّت فراری رومی فرستاد و خود نیز از راه ملازگرد (۱) به آن سامان روی نهاد. در منزل خامور (۲) صدقی آفندی مدرّس ارزنه الرّوم با جمعی از علما از جانب اوجاقلویان و سوباشیان شهر و سرخیلان ایلات به خدمت والا تشرف (۳) جست. سرعسکر هم که در نارین قلعه بود، عریضه و معتمدی فرستاد و استدعای عفو تقصیرات خود را نموده متقبّل پیشکش و خدمت شد. از اتفاقات درف)

۱- . ملازگرد: در استان موش ترکیه و شمال دریاچه وان قرار دارد.

۲- . خامور: در استان آغری و در شرق ترکیه واقع است.

۳- . ملی: (تشریف)

همان اوقات خبر رسید که سلیم پاشای (۱) والی ارمنیه که در حدود بولانلوق (۲) بود، قبل از اطاعت سرعسکر به اذن او با بیست هزار نفر جمعیت از عقب محمّد زمان خان و مأمورین رفته و لشکر رومی از دو طرف ایشان را به میان گرفته نوّاب نایب السّلطنه را عرق حمیّت به حرکت درآمده آتش غضب مشتعل گردید.

ملّا باقر سلماسی قاضی عسکر خویش را به اتّفاق صدقی آفندی و تحریرات تند و تلخ نزد سرعسکر به ارزنه الرّوم فرستاد و خود ایلغارکنان به اعانت مأمورین روی نهاد. به محض وصول رایت فیروزی آیت، سلیم پاشا با جمعیّت خود روی به فرار آوردند و غازیان منصور، ایشان را تا محلّ گلی سولمز (۳) تعاقب کردند. از همان منزل بولانلوق محمد زمان خان و سایر خوانین با ده هزار جمعیّت و دو عرّاده توپ به جهت آوردن ایل حیدرانلو به سمت دیاربکر (۴) تاختند و چون ایل مزبور فرار کرده بود، قری و قصبات و سقناقات عرض راه را غارت کرده پنج هزار نفر اسیر و هفده عرّاده توپ با دویست هزار دوابّ و اغنام گرفته و اکثری از اغنام را به جهت سبکباری در آب فرات ریخته سالما غانما به مراجعت پرداختند.

اسماعیل خان بیات برحسب امر والا قلعه ملازگرد را مسخّر ساخت و حسین خان سردار به فتح قلعه میژ که معروف به موش است، پرداخت. فی مابین حسین خان و سلیم پاشا مجادله صعب واقع شد و بدون عزیمت موکب والا فتح قلعه ممتنع آمد. نوّاب اشرف از جبال شامخه و جنگل صعب بر سر قلعه موش راند و در حوالی قراسو توپ خانه را نهاده خود با افواج قاهره به محاصره قلعه، دامن پردلی برافشاند. علما و سرخیلان، با مصاحف و نان و نمک از شهر میژ برآمده امان طلبیدند و تا چهارده ساعت مهلت یافته سلیم پاشا را ناصح گردیدند.

محمّد حسین خان زنگنه نایب ایشیک (۵) آقاسی باشی به آوردن سلیم پاشا مأمور گردید و به هر زبان که می دانست او را از قلعه برآورده در ازاء این خدمت، نیابت راک)

۱- . ملی:- (خود را نموده متقبّل پیش کش و خدمت شد. از اتفاقات در همان اوقات خبر رسید که سلیم پاشا)

۲- . امروز بولانلیق خوانده می شود و در غرب ملازگرد در استان موش ترکیه واقع است.

۳- . احتمالا منطقه سویلمز و گوگ سو در نزدیکی ارزروم امروزی است.

۴- . دیاربکر در جنوب ترکیه امروزی و مرکز استان دیاربکر است.

۵- . ملی: (الیک)

گذاشته به منصب باشی گری رسید.

علی الصّباح [۳۲۲] جناب میرزا ابو القاسم فراهانی وزیر به جهت خواندن خطبه به جانب شهر موش شتافت و رؤوس منابر از خطبه دولت شاهنشاه اسلام آرایشی تازه یافت. قلعه جات خنوش و ارجیش (۱) نیز به سعی محمد زمان خان و حسن خان مسخر آمد و سلیم پاشا به اعطای خلعت حکومت ارمنیه مفتخر شد.

موازی ده هزار نفر از ایلات آن طرف به رسم ملازمت، ملتزم رکاب ظفرمآب شدند و از سرکردگی محمّد بیک برادر سلیم پاشا و لقب خانی او بهره یاب آمدند.

بالجمله درین عزیمت از فیض فضل الهی و یمن طالع فیروز شاهنشاهی، قلاع محکمه بایزید و الشکرد و دیاوین (۲) و ملازگرد و بلیس (۳) و موش و عادل جواز (۴) و ارجیش و خنوش، سوای توپراق قلعه که حسن خان مفتوح کرد، ضمیمه ممالك محروسه سلطانی شد و چهل و هشت عرّاده توپ با اموالی وافر و غنائم و دوابّی متکاثر کسیب غازیان نصرت نصیب گردید.

موکب والا- با جهانی فتح و ظفر عزم مراجعت نمود [و] در اواخر شهر صفر المظفّر مراجعت به تبریز فرمود. مژده این لطایف غیبی در دار الخلافه طهران به عرض شاهنشاه دادگر رسید و نوّاب اشرف به اعطای شمشیری مرصّع در ازاء آن همه خدمات و زحمات مفتخر گردید. حسن خان و سایر جان فشانان از خلاع فاخره بهره ور و موجب تحسین و آفرین شاهنشاه دادگر شدند.

این دو شعر در روی توپ هایی که از دولت عثمانی مسترد گشته نقش آمد.

شعر:

چون سال بر هزار و دو صد رفت و سی و هشت قیصر بشد ز فتحعلی شاه رزم خواه ت.

۱- . در ساحل شمال شرقی دریاچه وان.

۲- . همه این نقاط در استان آغری ترکیه در شرق این کشور قرار دارند. دیاوین در سرچشمه رود مرادنهر قرار دارد.

۳- . بلیس: مرکز استانی به همین نام در غرب دریاچه وان.

۴- . در شمال دریاچه وان واقع شده است.

عباس شه ز امر ملک شد به مرز روم زین توپ صد گرفت به یک حمله ز آن سپاه [مصراع]:

چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار

ذکر عزیمت نوّاب دولتشاه محمّد علی میرزا به تسـخیر ولایت شـهرزور و دعوای او با محمّد آغای کهیای مغرور و شکست کهیا از لشکر منصور

چون محمود پاشای ولد عبد الرّحمن پاشای بابان از جانب اولیای دولت قاهره به حکومت شهرزور منصوب بود و داود پاشای وزیر دار السّلام بغداد به دست آویز این مرحله فی مابین دولتین علیتین ایران و روم فسادی می نمود، لهذا درین سال که هنگامه نزاع سرحدداران طرفین گرم شد، از دار الملک اسلامبول معادل دوهزار نفر از جماعت دلوباش با ده عرّاده توپ به استخلاص ولایت شهرزور مأمور و وارد بغداد گردیدند.

داود پاشا نیز به دمدمه و افسون روی محمود پاشا را از خدمت گزاری دولت باهره منحرف ساخت و محمّد آقای کهیای خود را با ده هزار از متجنّده بغداد ضمیمه جمعیت دلوباش کرد و به شهرزور فرستاده با نوّاب شاهزاده محمّد علی میرزا رایت مخالفت برافراخت.

محمود پاشا نیز معادل سه هزار نفر از سوار جرار بابان جمع آوری کرد و خویشتن [را] در کنار آب سیروان به اردوی کهیا ضمیمه آورد. نوّاب دولتشاه را از جسارت آن قوم حال تباه، نایره غضب زبانه کشید و در اوایل شهر ذی حجّه الحرام سنه یکهزار و دویست و سی و شش با معادل پانزده هزار سواره و پیاده و ده عرّاده توپ از دار الدّوله کرمانشاهان به جانب شهرزور روانه گردید. حسن خان فیلی والی لرستان که از بدایت عهد سلطان شهید تا آن زمان دورگرد بساط عزّت بود، از مأموریّت میرزا محمّد لواسانی طهرانی وزیر شاهزاده به صوب پشت کوه مستمال شده با جمعیّت لرستانی ملحق به اردوی کیوان مثال آمد. حسین پاشا خان ولد علی خان افشار خمساوی و محمّد باقر خان ولد محمّد نظر خان مافی را با فوجی از سپاه از راه سنندج مأمور فرمود و خود در چهاردهم شهر

ذی حجّه الحرام از عقبه چیـان (۱) عبور کرده در (۲) همـان عقبه نزول نمود. مأمورین مزبوره نیز به اردوی والا رسـیدند و در هجدهم شهر مزبور از پای عقبه حرکت کرده وارد صحرای [۳۲۳] وسیعی که در حوالی شهرزور بود گردیدند.

محمّـد آقـای کهیا و محمود پاشای بابان در یاسـین تپه که از دو طرف متّصل به رودخانه پرآب و از طرفی دیگر زراعت گاه و خلاب بود، سـنگری بسته و مساوی پانزده عراده توپ در پیش روی سـنگر ترتیب داده به فراغت نشسته بودنـد. آن دو روباه مزوّر را حیله [ای] به خاطر رسید و محمود پاشا جمعی از رؤسای بابان را با قرآن و ضراعت بی پایان روانه رکاب والا گردانید که: اگر مطمئنّ به عفـو زلّـات شوم، در هنگـامی که صف جـدال آراسته می گردد و بـا جمعیّت خود (۳) از صف کهیا جـدا گشته خود را به لشکر فیروز ملحق می سازم و از یمن طالع شاهنشاهی به دفع سپاه رومی می پردازم.

چون کلامش دروغ و از صدق بی فروغ بود، ازین طرف نیز نویدات مصـلحت آمیز به او داده شد و موکب اشرف در آن شب بی بنه و آغروق در کنار آبی که نزدیک سـنگر کهیا بود، پهلو بر بستر استراحت نهاده آمد. علی الصّـباح که روز نوزدهم بود، حضـرت دولتشـاه سـر و بر مبـارک را از خـود پولاـدی و زره داودی برآراسـت و به عزم رزم خصم کینه خـواه برخـاست. (۴) پیادگان نظام را با فوجی از سواران بهرام انتقام و توپ خانه و زنبورک خانه از میان درّه [ای] که از نظر خصـمان پنهان بود، به سرکردگی موسـی دده معلّم فرانسه روانه ساخت که از عقب سـنگر رومیان درآیند و به آن قوم شـیطان منش شعله ور [شوند]. خود نیز تکیه به یاری باری و بخت بلند شاهنشاهی (۵) کرده میمنه و میسـره و جناحین لشکر را ترتیب داده، نظم هر تیپی را به عهـده جان نثاری نهاد. قـدغن فرمود که تا از جانب رومیان مبادرت در جـدال نشود، احدی دست به قتال نگشاید. خود برفراز تپه [ای] رفیع صـعود نموده، جبین ضـراعت در درگاه ایزد بی منّت بر خاک مـذلّت سود و از حضـرت خداونـد کارساز، طلب یـاری کرده و بواطن ائمّه اسـلام را به یـاری آورد. چون صـفوف ایرانی و رومی به مقابـل رسـید، کره زمین از گیرودار دلیران متزلزل گردید.

دلاوران زنگنه و کلهر از پیش رو حمله آور شدند و توپ خانه و زنبورک خانه و پیاده نظامی)

۱- . ملی: (چنان)

۲- . مجلس:+ (پای)

۳- . ملی: (و با جمعیّت خود را)

۴- . ملی: (بر جانب)

۵- . مجلس: (شهریاری)

از پشت سر شعله بار بر آن قوم عفریت سیر آمدند.

از طالع فیروز حضرت ظلّ اللّهی و تـدبیر دشـمن سوز جناب دولتشاهی، در انـدک کرّی بنیاد قرار رومیان از بیخ برکنده شد و کهیا و تابعین فرارا به جانب کرکوک شتابنده.

محمود پاشا نیز از عقب کهیا شـتافت و حضـرت اشـرف با هزار عزّ و شـرف به اردوی کهیا فرود آمد و در خیمه بی صاحب او آرام یـافت. توپ خـانه و قورخـانه و زنبورک خـانه و اسـباب اردوی کهیا کلّا به دست آمـد و هریک از جان فشانان از انعام و احسان فراوان مفاخرت کنان بر هر بلند و پست شد. روز دیگر حضـرت والا به قصـبه سلیمانیّه نزول اجلال فرمود و کهیا نیز که روی رفتن به بغداد نداشت شمشـیر بر گردن، خود را در اصـطبل اشـرف انداخته از حوادث زمان برآسود. مژده این فتح نمایان در اواخر شـهر ذی حجّه الحرام به عرض دارای مظفّر رسـید و حضـرت دولتشـاه از وفور التفات شاهنشاه آگاه بهره ور گردیـد. چون عبـد اللّه پاشـای عمّ علی پاشـای والی دیـاربکر در همـان سـفر از صـدمات دهر دون پرور، پنـاه به دولت قاهره آورده در خدمت حضـرت دولتشاه منتظر بروز مرحمتی بود، لهذا نوّاب اشـرف نیز ایالت ولایت شهرزور را به او محوّل فرمود و ایّام شهر محرّم الحرام در قصبه مزبوره به راحت و تعزیه داری نبیره پاک رسول امت (ص) برآسود.

[مصرا]ع:

تا فلک را ز پس پرده چه آید بیرون

تاریخ این فتح نمایان از کلک مؤلّف ارادت بنیان تراوید و یادگار را درین رساله ثبت گردید.

لمؤلّفه:

لشکری آراست آن داود پاشای وزیرهمّتی بر دعوی دولتشه فرخنده بست

بس خیال خام پخت و از غرور بی قوام فرق او از باده نخوت همی گردید مست

[۳۲۴] کرد از بهر جدل کهیا محمّد را گسیل بعد از آن از فرط اطمینان دلش ز اندیشه رست

چون مقابل شد صفوف روم و ایران در جدال فتنه ها برخاست از جا ایمنی برپا نشست

بس خیال خام پخت و از غرور بی دوام فرق او از باده نخوت همی گردید مست

گشت کهیا هازم از یک حمله گندآوران کوکب شاهی بلند و بخت آنان گشت پست

از طلوع طالع شه عزم رومی شد تباه خاطر ایشان ز نیش خار این احدوثه خست

بهر مرغ جان او دامی به ره گسترده شدمگذر از حق زیرکی ها (۱)کرد و از آن دام جست

این علی دارد معین و آن عمر جوید مآب صرفه بی دین را (۲) کجا اندر جدال حق پرست

خاوری کهیا شکست از دولت شاه جهان فتح با دولتشه آمد سال تاریخ شکست

ذکر عزیمت نوّاب محمد علی میرزا به زیارت عسکریّین و خاتمه کار

او از ظهور حوادث خافقین (۳) و سایر حوادث شور و شین

چون بعد از فتح معروضه شورشی در دار السّلام بغداد از عزیمت سرکار شاهزاده به آن بلاد به هم رسید، لهذا نوّاب اشرف به ملاحظه همین اختلال عازم آن ولایت گردید [و] در غرّه شهر صفر المظفّر سنه یکهزار و دویست و سی و هفت از قصبه سلیمانیّه حرکت کرد و روی سعادت به عزم زیارت حضرت عسکریّین و محل غیبت امام خافقین).

۱- . ملی: (زیره کهیا)؛ مجلس: زیره کیها.

۲- . ملی:- (را)

۳- . تثنیه خافق در حالت نصبی (در فارسی مراعات این قاعده نکنند)، مشرق و مغرب، خاور و باختر. (معین، ذیل خافقین).

آورد. روزی سه چهار در قصبه سرّمن رای در روضه ارم آثار به دعای دوام دولت شاهنشاه تاجدار و استدعای عفو زلّات از درگاه حضرت آفریدگار استقرار یافت و پس از انعام و احسان به سادات و خدّام و فقرای آن دیار به عزیمت استخلاص قلعه بغداد شتافت. در منزل دلوعبّاس مزاج مبارک از حدّ اعتدال درگذشت و به سبب عروض عارضه اسهال به شدّت مریض گشت. با همین احوال باز لشکر دشمن مآل در حول وحوش بغداد مشغول ترکتازی بودند، تا بالاخره از ضراعت داود پاشای وزیر و شفاعت جناب شیخ موسی نجفی به اذن سرکار دولتشاهی خویش را از تعرّض نفوس و اموال فارغ نمودند.

خلاصه چون آن مرض شدّتی داشت، نوّاب اشرف چشم از پاره [ای] تکالیف پوشیده و جناب شیخ موسی را مقضّی المرام روانه گردانیده همت بر مراجعت گماشت.

در منزل طاق گرّا (۱) به سبب وفور ضعف و اسهال چند روزی توقّف دست داد و طبیب انگریزی که در دار السّلام بغداد بود، حسب الاحضار به اردوی والا روی نهاد. وقتی رسید که کار دیگرگون گشته و تیر اجل از کمان قضا گذشته بود. حضرت دولتشاه در آن حالت بی حالی از فرط مروّت درباره ادانی و اعالی حسن خان فیلی والی و اسد خان بختیاری را که هردو آزاد کرده آن سرکار و مظنّه آفتی بعد از آن به جهت ایشان بود، مرخّص فرمود [و] در شب پنجشنبه بیست و ششم شهر صفر المظفّر سنه مزبور هنگام سحر، طایر روح پر فتوحش به عزم غرفات جنان بال همایون فال گشود. اسفندیاری از تخت دولت رخت بربست و بهمن شعاری در کام اژدهای اجل رشته عمرش از هم بگسست.

بیت:

منسوخ شد مروّت و معدوم شد وفازان هردو نام ماند چو سیمرغ و کیمیا).

۱- . در نزدیکی کرمانشاهان قرار دارد. بنای کوچکی است از دوران ساسانی که با تخته سنگ هایی به شکل مکعب مستطیل ساخته شده و آن تخته سنگ ها بدون ملاط روی هم قرار دارند. در بالای آن قوس هلالی شکلی است و معلوم نیست این بنا برای چه بوده ولی احتمالاـ استراحت گاهی برای روزهای شکار، یا بنای یادگار، یا مهراب یا محل استراحتی در میان راه بوده که مورد استفاده پادشاه قرار می گرفته است. (واندنبرگ، لویی، باستان شناسی ایران باستان، ترجمه عیسی بهنام، ص ۱۰۲).

امیر و وزیر، صغیر و کبیر درین ماتم خون از دیـدگان باریدنـد و جمله با گریبان های دریده لباس سوگواری پوشـیدند. نعش مطهّر را در تخت روان سیاه پوش زرّین جـای دادنـد و با یک جهان ماتم و شـیون روی به دار الـدّوله نهادنـد. در منزل هارون آباد نوّاب محمّد حسـین میرزا خلف ارشد و ارجمند آن شاهزاده بی مانند از خرّم آباد فیلی به استقبال در رسید و بعد از دیدن آن اوضاع کشید، آنچه کشید.

بیت:

یک پسر گم کرد یعقوب از فراقش کور شدچون نگریم من که یک عالم پدر گم کرده ام در ورود به دار الدّوله کرمانشاهان گفتی در و دیوارش از ریزش اشک ماتم دریای خون است و سـیلاب خون روان تا کوه بیسـتون. آن نعش شـریف را در باغی [۳۲۵] که از مسـتحدثات آن مرحوم است به امانت نهادند و در شـشم شـهر ربیع الاوّل این خبر مصیبت ثمر [را] در دار الخلافه طهران به دارای زمین و زمان دادند.

حضرت صاحبقران سلیم بردباری و صبوری پیشه فرمود و عموم خلایق را به عزاداری امر نمود. ابواب دکاکین اسواق بسته شد و هر جمعی در جـامعی (۱) به عزاداری نشسـته در اطراف ممالـک ایران شور روز محشـر برپا گشت و در عزای آن ملک زاده اسـفندیار شـعار سـیلاب اشـک از رود جیحون و بحر عمّـان درگـذشت. ولایـات ابو ابجمعی آن مرحوم برحسب ارث به نوّاب امیرزاده محمّـد حسـین میرزا عنـایت و ملقّب به لقب بلنـد حشـمت شه شـد. عیسـی خان دامغانی غلام پیشـخدمت و امیر آخور باشـی به جهت ابلاغ فرامین مرحمت قرین و تسلی خاطر اولاد امجاد و بازماندگان آن ملک زاده بی قرین، مأمور به دار الدوله کرمانشاهـان [شـد]. از غرایب واقعـات این که، حضـرت صـاحبقران تحریر فرمـان دلجویی بازمانـدگان آن مغفرت نشان را در خلوت همایون به مولّف فرمود و در حین تحریر در حضور صاحبقران کشورگیر بی اختیار سیل سرشک از دیده ام جاری بود؛ این قطعه ادخال و اخراج در تاریخ وفات آن برازنده تخت و تاج از کلک مولّفی)

۱- . مجلس:- (جامعی)

تراوید و درین صحیفه ثبت گردید.

لمولّفه:

ای سپهر کینه ور ای رو به شیران شکارتا به کی با شرزه شیران مکرهای روبهی

چاکری از درگه شاهنشهی خاکت به سرنیک دانستی سپاس نعمت شاهنشهی

بنده از حضرت ظلّ اللّهی خارت به پای خوب پیمودی طریق خدمت ظلّ اللّهی

شاه را غمناک خواهی وه وه از این جاهلی خویش را خائن پسندی خه خه از این ابلهی

تندباد مرگ سر دادی به میدان جهان سرنگون کردی به یک دم رایت دولتشهی

راستی بر باد دادی خیمه افراسیاب باز ره طی می کنی شرمت بود زین گمرهی

ماه خرگاه شهنشه را مکان دادی به خاک آن که مهرش بود در مجلس چو ماهی خرگهی

آن که بزمش آسمانی بود در آن می نمودنای ناهیدی و می خورشیدی و ساغر مهی

آن که بود از سطوتش مرز عرب در اضطراب آنکه بود از همتش ملک عجم در فرّهی

رای اندر هند چون میران ایرانش غلام قیصر اندر روم چون ترکان تورانش رهی

هر غلام درگهش حتّی به قیصر همسری هر وشاق خرگهش کردی به خاقان همرهی

چاکری از وی به مرز باختر بودی ملک بنده از وی به ملک کاشغر کردی شهی

بسته کین راز مهر او خوشی اندر خوشی خسته غم را ز جود او بهی اندر بهی

از خلایق وقت تصدیقش بلی اندر بلی و ز ملایک گاه تمجیدش زهی اندر زهی؟؟؟

چون بی کران پای بنهادی یلی اندر یلی چون به ایوان پای بگزیدی مهی اندر مهی

هم از آن ذات لطیف و هم از آن شخص شریف پشت یکران گشت خالی صدر ایوان شد تهی

چون شد آن نیکو خیالی ها که می گفتی جهان دولتش با دولت آخر زمان شد منتهی

چون شد آن (۱)ثعبان دشمن (۲)خوار او کاندر جدال می ندانی (۳) امتیاز لاغری از فرّبهی

حیف از آن افسر که دور از تارک افلاک سای حیف از آن تارک که عور از افسر فرماندهی

حیف از آن طلعت که بودی غیرت مهر و منیر (۴)حیف از آن قامت که بودی عبرت سروسهی

حزن عالم زین ملالت جست ره در ازدیاد (۵)عیش دوران زین مصیبت کرد رو در کوتهی

با خرد گفتم که چون در عهد دولت رحلتش ده به تاریخی مناسب خاوری را آگهی

گفت از دولت برون کن انهدام آنگه بگوی وای وای از انهدام دولت دولتشهی ر)

۱- . ملی:- (آن)

۲- . ملی:- (دشمن)

۳- . مجلس: (می نداد)

۴- . مجلس: (مهر منیر)

۵- . ملی: (از دریار)

ذکر وقوع بلای وبا در مملکت فارس و اتلاف انبوهی از مسـلمانان و تحریر قصـیده [ای] که درین باب در مدح جناب ولایت مآب عرض شده نغوذ باللّه من غضب اللّه

از قراری که به تحقیق پیوسته، مآخذ و منشاء بلای وبا از مملکت ینگی دنیاست و از وقتی که حضرت افرنگان (۱) به آن مملکت پی برده اند، این بلای مسری را به سبب کثرت آمدورفت به این طرف ارض نیز آورده اند. بلای طاعون نیز چنین است و هردو بلای مزبور به شدّت مهلك و بی تمکین. استغنایی است که حضرت معبود حقیقی را به سبب بی انصافی عباد به یکدیگر دست می دهد و در ازاء جرایم پی درپی از جان می رهد. (۲)

بیت:

به اندك التفاتی زنده دارد آفرینش رااگر نازی کند از هم فرو ریزند قالب ها بالجمله بسیار عسیر العلاج است و اطبّاء در [۳۲۶] علاج این مرض ناگهانی به الهامات حضرت سبحانی محتاج. گاهی انداختن در آب سرد و استعمال سیر سبزی تجربه شده که دافع است و دیگر چاره ندارد. بالجمله در سال نکبت مآل سنه یکهزار و دویست و سی و هفت هجری، این بلا از سمت هندوستان به سواحل بحر عمّان و ولایت بصره و گرمسیرات فارس الی دار العلم شیراز سرایت کرده تحقیقا بیست هزار نفس را به معرض تلف درآورد. از نفس شیراز معادل شش هزار نفر در خوابگاه عدم خفتند و از یک محوّطه خانه این مدحت گزار معادل بیست و چهار نفر از منسوبان قریب و بعید به فاصله سه چهار روزه داعی حق را لبّیك اجابت گفتند. این بلای وبا علاوه بلای زلزله بود که کلك مؤلّف تفصیل آن را ایراد نمود. خلاصه مدّت چهارده سال این بلای ناگهانی در اطراف ملك ایران گردش کرد و از قراری که در محلّ خود ذکر خواهد شدد)

۱- . مجلس: (فرنگان)

۲- . ملی: (می برند)

دود از دودمان ها برآورد. زیاده از همه جا در مملکتین مازندران و گیلان بود که اکثر از خانواده های قدیم را بلا وارث نمود. مؤلّف این روزنـامچه همـایون وقتی در دار الخلافه طهران در بحبوحه این ناخوشـی گرفتار بودم، قصـیده [ای] در مصـیبت این حادثه انشاد نمودم و درین محلّ به مناسبت عزای متعلّقان شیراز بر این داستان افزودم.

لمؤلّفه

امل شد سخت در کوشش اجل شد گرم در جولان نه مردی ماند از آن لشکر نه گردی ماند از آن جولان

قضای آفرینش یافت آثار دم عقرب هوای آخشیجان دید تاثیر دم ثعبان

تخلخل دید اندر صد کرت ارکان هفت آباتزلزل یافت اندر شش جهت اوضاع چار ارکان

عدوی قوم قبطی شد ظهور عیسی مریم بلای جان سبطی شد عصای موسی عمران

فلک را ظلم شد لازم اجل را عزم شد جازم زمین را مرگ شد مرکز جهان را جسم شد بی جان

بجوشید از زمین خون جفا پیوسته چون چشمه ببارید از هوا تیر بلا همواره چون باران

جفا چون این چنین باشد که را جان ماند و قالب بلا چون این چنین بارد که را سر ماند و سامان

بلا رو کرد از چرخ و هلاک آورد در عالم صبا برخاست از هند وبا آورد در ایران

به هر جولان که شد باران (۱)هزاران صید و یک ناوک به هر میدان که شد تازان هزاران گوی یک چوگان ن)

۱- . مجلس: (یازان)

نجست از این بلای ناروا یک نفس از آدم نرست از این وبای ناسزا یک جنس از حیوان (۱)

اساس حشر قبل از حشر شد ازین عنا پیداحدیث مرگ پیش از مرگ گشت ازین بلا آیان

و با خنگ جفا در تاخت در معموره عالم بهر جا بود معموری از آن در تاختن ویران

نجست از این بلا یک کس نرست از این عنا یکتن ز جیحون تا به رود دجله از قفقاز تا عمّان

قضا را بود در هستی به اسرافیل پیمانی بلای این و با بشکست اسرافیل را پیمان

در اطراف جهان با این عقوبت نیست گمراهی گنه بخشیده شد یکجا هبا شد وعده شیطان

خضر می دید اگر این فتنه را در خواب از اوّل نمی کرد از دل و جان آرزوی عمر جاویدان

اگر در عالم امکان نشان و نامی از هستی و با برداشت آن نام ونشان از عالم امکان

قرین با آتش حسرت مکین در گوشه ذلّت یکی در دخمه گلخن یکی در صفّه ایوان

بلا چون رو کند در آفرینش یک اثر داردتفاوت کی بود ارذال را در مرگ با اعیان

قضا چون ناگزیر آید بر از صاحب بود حاجب بلا چون سر به زیر آید کم از دربان بود سلطان

نه آن فرصت پسر را تا بخواند بر پدر تلقین نه آن مهلت پدر را تا بجوید از پسر درمان ن)

۱- . مجلس: (ایران)

اگر جان را خبر کآخر بود این سخت هنگامه کجا می کرد از اوّل قبول قالب انسان

ز آهن کوبی این آهنگر گردون نشد فارغ چو حدّادی که هر دم می نوازد پتک بر سندان

زمین بکر بهر مردگان نایاب در عالم به روی هم بسی افتاده چون زندانی و زندان

ندارد تاب گوشی تا ازین در بشنود بابی مرا گفتن بسی مشکل شنیدن کی بود آسان

ز دست ساقی غم جای می خونست در ساغردر آن محفل که می باشد اجل خندان امل گریان

به چندین قرن جان بخشد برد در یک نفس جان هابه کار آفرینش مختلف شد قدرت یزدان

خرد گفت این قیامت چیست اندر دوره عالم فلک ناکرده طی یک دوره دور عالم امکان

بگفتم باد استغنا وزد در ساحت گیتی که یکسانست با رفتار او ویران و آبادان

چو از درگاه حق دیوان استغنا شود برپاندارد حاجب درگاه فرق از صاحب دیوان

به گلزار جهان گردد وزان چون باد استغناناپاید سوری و سنبل نماند لاله و ریحان

خوشا روزی که استدعا قضا را می شود مانع بدا وقتی که استغنا بلا را می دهد فرمان

چو پای حکمت دانا دراید در میان خوشترکه از چون و چرا دم بسته دارد حکمت نادان

به هر مرزی ز ایران رفت جیش این وبا لیکن فزون از جمله کشور تاخت در (۱)مازندر و گیلان

[۳۲۷] چنان شد خاندان ها (۲) خالی از خویشان و بیگانه که یک وارث نه پیدا تا شود میراث را خواهان

بناها گشت (۳) بی بانی سراها گشت بی صاحب وزین غم خاک هر ایوان گذشت از عرصه کیوان

به قرب بیست سال افزون به ایران بود این فتنه وبا می داد خنگ کینه را از هر طرف جولان

غرض چون تاخت اندر ری که بود آرامگاه کی خلایق جمله از بازیچه ایّام سرگردان

گریزان شد ز من هرکس به کوه و دشت ازین وحشت به جز من کس نماند از اقربا و یاور و اعیان

به دریای ولایت ریختم بار توسّل رارها شد کشتی تن اندر آن غرقاب ازین طوفان

ولایت چیست دانی بحر ذخّاری که می باشددر آن شاه ولایت حارس ذرّات از طغیان

کدامین شاه آن شاهی که با ذات همایونش ازل برپا ابد برجا فلک گردان ملک حیران

دلیل صورت معنی کفیل دنیی و عقبی علیّ عالی اعلی سمیّ قادر سبحان

جمال طلعت اجمل کمال خلقت اکمل وصیّ احمد مرسل ولیّ خالق منّان

دلش آیینه خلّت کفش گنجینه رحمت رخش پیرایه ملّت دمش سرمایه ایمان د)

۱- . ملی:- (در)

۲- . ملی: (خوابدانها)

۳- . مجلس: (ماند)

حسامش شرک را ماحی کلامش کفر را ناهی سجودش عرش را رفعت وجودش ذات را برهان

ز بحر لطف او آمد غدیری لجّه [ای] کوثرز نار خشم او آمد شراری آتش نیران

ملک در آستان پیشگاه اوست زانو زن فلک در پیشگاه آستان اوست شادروان

به پایش عاشقان را تحفه تن خاک تا محشربه راهش عارفان را جامه جان چاک تا دامان

ز طینت خلقت اوّل به خلقت علّت غایی به دانش معدن فکرت به ریزش منبع احسان

به گیتی یک حدیث از وی دلیل کشوری گمره به محشر یک نگاه از وی شفیع عالمی عصیان

کلام با نظامش گوهری از معدن قدرت وجود با قوامش جوهری از رحمت یزدان

ذلیل دست او بهمن قتیل تیغ او دارااسیر بند او رستم گدای کوی او (۱)قاآن

نهان کردی خدا در باطن او ظاهر قدرت عیان خواندی نبی از ظاهر او باطن قرآن

اگر در نور واحد منکری را بحث بی حاصل نبوّت در نبی بود آشکار و در علی پنهان

تهی می خواست قالب را به هردم اندرین عالم نخواهد تن اگر جانی قبول درگه جانان

رضای او اگر یزدان نمی دیدی نمی دادی کلید دوزخ و جنّت به دست مالک و رضوان و)

۱- . مجلس:- (او)

مزیّت بر گناه اوّلین و آخرین داردگذارند ار ز مهرش خردلی در (۱)کفه میزان

اگر کم گردد از فرق گدایان درش مویی هزاران گوهرین تاج سلاطین نیستش تاوان

قلم بر لوح چون خواهد نویسد حکم یزدانی نخستین نام او را می کنید آرایش عنوان

به طبع دایه ابر بهاری مایه از جودش که اطفال نباتی سیر کرد از شیره پستان

صفات و ذات او را نیست امثالی و اقرانی که تا گویم شبیه اوست این امثال و آن اقران

سلاطین جمله از زور وجودش گشته نام آوریکی در ماوراء النّهر و آن دیگر به ترکستان

رواج دین آن شه شاه اسماعیل دریادل به نام او زدی شمشیر کین بر فرق شیبک خان

اعادی گر به ظاهر جفت او گشتند بی حاصل چه حاصل چون نهنگی شد اگر یک کرم در کرمان

نه سودی بل زیان بود از علوّ رتبه اعدا راخلاف باعث آن شد که افتادند در خذلان

گرفتم این که خصمان هم قریشی بود از اوّل کجا بودند با ذات خبیث این کار را شایان

خلافت با کسی باشد که نص کرده بر او ایزدبرو آیات فرقانی تمامی از نبی بر خوان

به دوش انداخت آخر خرقه غصب خلافت راخری کاوّل نبودی قالب او قابل پالان ر)

۱- . ملی: (بر)

نخواهد گشت چون بلبل به فرق شاخ دستان زن اگر زاغی به گلشن جا کند با حیله و دستان

کجا برپاست بنیانی که آن را پست شد پایه چه سان برجاست (۱)ایوانی که آن را سست شد بنیان

الا ای خسرو قصر ولایت ای که می باشدغلام آستانت حکمران بر قیصر و خاقان

دو صد همچون کلیمت مانده در کوه صفا قایم دو صد همچون ذبیحت کشته در کوی وفا قربان

چه خواهد بود عیسی چون کلیم آمد ترا خادم چه خواهد بود موسی چون شعیب آمد تو را چوپان

به حیرت از کلامت عارفان پاک فرّخ رخ به فکرت از مقامت صوفیان صاف عالی شان

ز بندرگاه کویت در دیار قدسیان دایم ملایک برده کالای رضا بالا چو بازرگان

به پیش هر سبق خوان دبستان کمالاتت ارسطو کودک نادان فلاطون طفل ابجد خوان

به یک حرف از لبت تفسیر فرقانی بود ظاهرکلامت را بلی فرقی نباشد هیچ با فرقان

شدی تا صاحب دیوان تو اندر ملّت احمدکشیدی از سر کلکت به هر ملّت خط بطلان

به اسرار ازل هستی تو تا روز ابد داناسلونی گفتن از جرأت بر این معنی بود برهان

نباشد لایقت کس در جهان بهر پرستاری غلامان سر کوی ترا عار است از غلمان ت)

۱- . ملی: (چنان برپاست)

نثار آرند در راه گدایان سر کویت سپهر این نیّرین و انجم و دریا در و مرجان

مگر مردود می گردد ز باب آسمان جاهت که ماه آسمانی می فتد هر ماه در نقصان

نسیم صبحدم آرد خبر از روی و کوی توکه در گلزارها بلبل نوا خوان است و گل خندان

[۳۲۸] ز ضرب ذو الفقار گشته جاری چشمه خونی هنوز آن چشمه خون دارد از بئر العلم جریان

بدرّی مغفر دارا بهسر خفتان جم در برچو سوی رزمگه تازی به سر مغفر به برخفتان

تو از زور شجاعت صد چو رستم در کمند آری به رویین تن ز دستان غالب ارشد رستم دستان

نبود و نیست هم رزمت به زیر آسمان مردی به میدان تو این مردان زنانند ای شه مردان

کف جود و دل یارت شبیه مهر در ظلمت سر تیغ و تن خصمت نظیر ماه با (۱)کتّان

خداوندا شهنشاها جهاندارا که سال و مه مدیحت می سراید بلبل طبعم به صد الحان

به پایان صفات و ذات تو کی می رسد فکرت خیالی خسته از غوّاصی و این بحر بی پایان

تو هستی احمد و شد خاوری حسّان بلی باشدز مدح احمدی قاصر زبان کوته حسّان

مرا سرمایه اصل ونسب از تست و نفروشم متاعم را اگر عالم گران گیرند یا ارزان ر)

۱- . مجلس: (در)

بلی کالا امانت گر شود وانگاه از منعم همان بهتر که دایم بسته دارد کس در دکّان

به ملّت اصل وفرع دین احمد را نیم منکر گواهم باش که این معنی خود از جان می کنم اذعان

به جز این اصل وفرعم اعتقاد دیگری باشد که سنجیدم حدیث اختلاف بوذر و سلمان

هوایت خاوری را کرده مأوا در رگ وریشه ولایت این رهی را گشته توام با دل و با جان

ز کویت تا به کی پایم جدا چون ماهی از دریاز بابت تا به کی دستم جدا چون بلبل از بستان (۱)

به زنجیر جفا من پای بستم تا به کی حسرت به زندان بلا من مبتلایم تا به کی حرمان

عزیزان جمله اندر راه و من سرگشته در منزل حریفان جمله اندر وصل و من پا بسته در هجران

به محشر نیست یک ثوب ثوابم در بر و خواهم که گردد جامه لطف تو زیب قامت عریان

ز گوشم صوت چاوشان رباید هوش و پس بینم که دل از شوق کویت پای کوبانست و دست افشان

در آن هنگام یاران از ملامت می سرانیدم که این هنگامه از بهر فلان شخص است یا بهمان

خوش آن ساعت که ختلی را فشارم پای بر پهلوخوش آن حالت که بختی را گذارم بار بر کوهان

بخوان و میهمانی کن سگان آستانت راکه از شوق زمین بوست جگر شد پاره دل بریان ن)

۱- . ملی: (ز بابت تا به کی دستم رها شد چون بلبل بستان)

ولی با این حقارت (۱)از سگانت شرمسارم من که بی حد میزبان ناقابل آمد محترم مهمان

همی تا افسر و دلبر (۲) بود آیاتی از عشرت همی تا خنجر و پیکان بود ادواتی از عدوان

بود احباب جاهت را به سر افسر ببر دلبربود اعدای دینت را به تن خنجر به دل پیکان ر)

۱- . ملی: (محقر)

۲- . ملی: (دکبر)

بخش ۹

بهاریّه سال میمنت مآل یونت ئیل مطابق با سنه یکهزار و دویست و سی و هفت هجری و حرکت موکب اعلی به سلطانیّه

لاله نعمان چمن سپهر اخضر و شمع فروزان شبستان این بلند منظر، اعنی مهر انور بعد از انقضای سه ساعت و سی و نه دقیقه از روز پنجشنبه بیست و ششم شهر جمادی الثّانی سنه یکهزار و دویست و سی و هفت هجری مطابق با یونت ئیل ترکی به مأمن بیت الشرف حمل قرار یافت و عرصه خاورزمین گلشن از تعیین معتمد ابر آذار رونق پیرار و پار دید. پاشایان رومی نژاد دی و بهمن که به استرداد توپراق قلعه چمن با جنود نامعدود زاغ و زغن پای در دامن بودند، از عزیمت باد نوروزی که نایب سلطان بهار است، روی به هزیمت نمودند. نوباوگان سرو و صنوبر به تاخت ولایات دار السّلام گلشن و شهرزور چمن تاختند و قلعه جات باغ و راغ را از یورش جنود بهاری مسخّر ساختند.

هوای گلستان که از فور ریاحین الوان غیرت فزای نافه تاتار بود، در طبیعت بهمن اثر کام ثعبان یافت و از تأثیر آن فوج فوج خیول بهمنی از شهربند گلزار به عزم دیار عدم روی برتافت. یغماگران تنگ چشم زاغ و زغن به تاخت حوالی ارض فیض آثار چمن دست گشادند و از عزیمت باد نوروزی که والی خاورزمین گلشن است روی به هزیمت نهادند.

شیخ عمامه دار شکوفه به شفاعت جرم پاشای اسفند به درگاه دارای بهار رسید و ایوان جمشید از فرّ شکوه جمشید رشید طعنه زن طارم خورشید گردید و بزم شیلان نوروزی طعنه بر مخترعات جمشید زد. همّت دریانوال خسروی جیب و گریبان آمال را پر ساخت و پس از انقضای بزم شیلان به نظم کیهان پرداخت ترکان خونخوار و پلنگان

هژبر ادبار از هر ناحیت و دیار برحسب احضار به دربار معدلت مدار روی آوردند و نسقچیان ضرغام آهنگ حسب الفرمان شهریار با فرهنگ به قرق ارباع قنقرا و لنگ روی کردند.

چون نوّاب شجاع السّلطنه حسنعلی میرزا والی ملک خراسان استدعا کرده بود که درین سال نیز جناب معتمد الدّوله میرزا عبد الوهّاب [۳۲۹] منشی الممالک به جهت قرار برخی از مهمّات مأمور به خراسان شود و از عرض راه استمالت خوانین بدبنیاد را به صوب خبوشان و آن سامان رود، لهذا آیات مکنونات ضمیر منیر یک یک به گوش هوش او خوانده شد. در روز سه شنبه پنجم شهر شوّال المکرّم موکب اعلی وارد عمارت مبارکه سلیمانیه کرج گشته جناب معزّی الیه از آن منزل دامن عزیمت به صوب مقصود افشانده آمد. یوم دوشنبه یازدهم شهر مزبور چمن سلطانیّه مضرب سرادقات جلال شد و عرصه آن دشت پهناور از هجوم لشکر مالامال گردید.

ذکر آمدن پاشایان عظام از دولت عثمانی به سرحدّات و عزیمت نوّاب نایب السّلطنه به آن ولایات و ایراد برخی روایات

وقایع تسخیر قلاع توپراق قلعه و غیر آن از بایزید و سایر در وقایع سال قبل مفصّلا نگارش داده شد و به جهت اطّلاع خوانندگان کلّیّات و جزئیات مطالب بر طبق اظهار نهاده آمد. در این سال، امینان دولت عثمانی محمّد رؤف پاشا و جلال الدّین محمّد پاشای معروف به چاپان اوغلی را که از اعاظم پاشایان آن دولت بودند با ابراهیم پاشا و حافظ علی پاشا به سرعسکری ولایت ارزنه الرّوم و استرداد قلاع متصرّفی کارپردازان این دولت ابد ملزوم بل به عزیمت استخلاص ولایات آذربایجان با هفتادهزار جمعیّت و توپ خانه افزون از غایت نامزد و روان نمودند.

بعد از ورود پاشایان به ولایت ارزنه الرّوم پای جلادت به استرداد قلعه جات متصرّفی گشودند. محمّد امین رئوف پاشا خود در ارزنه الرّوم توقّف کرد و جلال الدّین محمّد پاشای چاپان اوغلی را با سایرین به سمت ولایات وان و بایزید گسیل آورد.

نوّاب نایب السّلطنه در اواخر شهر شعبان المعظّم با جیشی انبوه و توپخانه صاعقه شکوه از دار السّلطنه تبریز حرکت نمود و در ولایت خوی نزول اجلال فرمود و چون حسن خان قاجار قزوینی برحسب امر والا در بدایت بهار با جمعی از جماعت ایروانی به تاخت وتاز ولایت قارص و نریمان و گرفتن قلعه مغازبرد رفته بود، لهذا بعد از جدال با سپاه رومی، سعید آقا نام سیواسی را با یکهزار نفر اسیر روانه حضور والا نمود. نوّاب اشرف از فرط مروّت ذاتی جمیع اسرا را آزاد ساخت و چون سعید آقا مرد معتبر زبان دانی بود، او را نزد جناب محمّد رئوف پاشای سرعسکر ارزنه الروم سفیر کرده به اعلام نصایح مشفقانه پرداخت که: اولا سوء سلوک را با اهالی حاج عجم موقوف دارند و ثانیا واسطه صلح گشته همّت به موافقت دو دولت علیّه گمارند.

بعد از وصول سعید آقا به ارزنه الرّوم شدّت سوء سلوک با اهالی حاج زیاده شد و حضرت ولیعهد دوران تنبیه آن سرکشان را آماده آمد. اوّلا مراتب را به اولیای دولت علیّه معروض داشت و جناب اللّهیار خان دولوی قاجار برحسب امر صاحبقران نامدار با ده هزار سوار و پیاده جرارّ در روز سه شنبه بیست و پنجم شهر شوّال المکرّم به عزم امداد نوّاب ولیعهد دوران از چمن سلطانیّه روی به آذربایجان گذاشت [و] حضرت ولیعهد ظفر فرجام در اواسط شهر صیام باکمال شوکت و احتشام و ازدحامی ما لا کلام از بلده خوی حرکت فرمود و در منزل چالدران نزول اجلال نمود. چون منظور نظر آن بود که افتتاح کارها از طرف وان شود، لهذا جمعی از افواج قاهره را به سمت الپاق و سلماس مأمور داشت و بلافاصله خبر رسید که جلال الدّین محمّد پاشای، چاپان اوغلی و سایر پاشایان به طرف توپراق قلعه رفته و حافظ علی پاشا کمر همّت به تسخیر قلعه بسته و جلال الدّین محمّد پاشا سنگری ترتیب داده و در آن نشسته و ابراهیم پاشا به محافظت او در خارج سنگر پیوسته است، بنابرآن نوّاب ولیعهد دوران جمعیّتی را که به سمت وان روان فرموده بود، احضار به رکاب ظفرمآب و عقاب رایات فیروزی آیات را از چالدران در پرواز آورده به عزم الشکرد وارد اواچق شد.

از اتفاقات، معادل سه چهار هزار نفر از اکراد رومی دلوباش و هیطا سکنه وان (۱).

۱- . ملی: (میکنند و آن).

[۳۳۰] فرصت [را] غنیمت شمرده و بر سر ایلات خضرلو و تکوری که در توره و حاجی بیک مقام داشتند، ریختند. جماعت تکوری با آنها موافقت نموده قدری گوسفند از ایلات خضرلو غارت کرده روی به راه آوردند. سهراب خان غلام گرجی با فوج سرباز مراغه [ای] و سواره ایشان که از غازیان مأموره به سلماس جدا شده به رکاب والا می شتافت، در عرض راه به اکراد وان مقابله یافت. از هنگام ظهر تا وقت غروب جنگ درپیوست و رشته ثبات اکراد از جان فشانی ایشان از هم بگسست. ایل تکوری را برگردانیدند و غنایم خضرلو را نیز استرداد کرده بقیه السیف اکراد مخذولا منکوبا برگردیدند و همچنین فتحعلی خان دولو بیگلر بیگی خوی و محمّد زمان خان خالوزاده حضرت ولیعهد خجسته پی که به تاخت وان رفته بودند، در منزل اواچق با غنیمت بسیار و دواب و اغنام بی شمار به رکاب ظفر آثار پیوستند و از قراری که خبر رسید، حافظ علی پاشا و جمعیّت رومی با کمال اصرار کمر همّت به تسخیر توپراق قلعه بستند و مستحفظین آن جا که یکصد نفر خلج بودند، جواب لشکر روم را محوّل به تقریرات مهره های آتشین تفنگ نمودند.

چون کار بر ایشان تنگ شد، مسرعی نزد حسن خان فرستادند و پیغاماتی که محرّک عرق نام و ننگ باشد دادند. حسن خان نیز مراتب را به خدمت والا ـ عرض کرد و موکب فیروزی کوکب بلادرنگ از منزل اواچق حرکت نموده روی سعادت به صوب مقصود آورد. در هنگام عبور از قراکلیسیا، موازی دوهزار خانوار از ارامنه را که در آن جا توقّف داشتند کوچانیده در دیاوین و محالات متصرفی کارپردازان دولت ابد قرین بنای توقّف گذاشتند.

حضرت ولیعهد دوران از منزل آل عرب صبح روز شنبه یازدهم شهر شوّال المکرّم حرکت و قرار داد چنین فرمود که آن شب در اردوی حسن خان استراحت نموده روز یکشنبه به مقابله و مقاتله اعدا پردازد.

ذکر مجادله نوّاب نایب السّلطنه با سرداران سپاه دولت عثمانی و شکست آن

خیول شیطانی از تأئیدات حضرت سبحانی و بخت بلند اعلیحضرت صاحبقرانی و گردشات آسمانی (۱) و قرار معاهده ثانی

بعد از آن که پاشایان دولت عثمانی قرار توقّف نوّاب اشرف والا را در اردوی حسن خان شنیدند، در تسخیر توپراق قلعه بیشتر مصرّ گردیدند. مستحفظین قلعه باز آدم به اردوی والا تعیین و مراتب را عرضه داشت رای خورشید قرین نمودند. آتش غضب قیامت لهب زبانه کشید و قرار توقّف یکشنبه را نیز موقوف کرده و حسین خان سردار و حسن خان برادر او را برداشته، با فوجی از غلامان و چند نفر بلد به سمت اردوی رومیان روانه گردید. قریب به سنگر که رسیدند، رومیان جمعیّت قلیلی به نظر درآورده و معادل چهارهزار نفر دلوباش منتخب کرده با چهار عرّاده توپ از پناه پشته [ای] که سرکوب بود آمدند و با آن جمعیّت قلیل مشغول زدوخورد شدند.

جلال الدّین محمّد پاشای چاپان اوغلی، ابراهیم پاشا را با ده هزار نفر به محافظت سنگر گماشت و حافظ علی پاشا را کماکان به محاصره توپراق قلعه گذاشت و خود با سلیم پاشای حاکم بایزید و پنجاه هزار نفر از رومیان عنید و توپخانه شدید از سنگر برآمده در صحرایی وسیع چند تیپ ترتیب داده در برابر صفوف سپاه ایرانی جلوه گر شد. چون هنوز جمعیّت سرباز و توپ خانه سرکار والا در عقب بودند، رومیان به ملاحظات چند در ابتدا سرکوب ها و پشته هایی که در آن دشت بود تصرّف نمودند. در هر سر پشته و سرکوبی جمعی از قدراندازان زبردست و چند عراده توپ گذاشتند و همّت قاصر بر آن گماشتند که بعد از صف آرایی خود از نشیب و مأمورین فراز بر لشکر ظفر طراز عرصه را تنگ آرند- و العیاذ باللّه- نیّت بر چشم زخم گمارند.

پس از آن که افواج قاهره و توپ خانه شاهره (۲) از عقب رسید، حضرت ولیعهد زمان بدون ملاحظه خستگی و تشنگی ایشان که شصت و هفت فرسخ راه پیموده بودند)،

۱- . مجلس: (حضرت صاحبقرانی و تأئیدات آسمانی).

۲- . ملی: (شاهزاده).

در همان لحظه مصمّم جدال شد. چون در تصرّف [۳۳۱] سرکوب و پشته از خیالات خام رومیان آگاه شده بود، نخست لشکر قیامت اثر را حکم به یورش آنها فرمود. از طرفی حسن خان قاجار قزوینی با افواج قاهره خوئی و ایروانی و نخجوانی، و از سمتی دیگر نجف قلی خان گرّوس و جعفر قلی خان مرندی و قاسم خان ترکمان و محمّد رضا خان برادر ابراهیم خان بادکوبه [ای] با سربازان تبریزی و مرندی چون دعاهای مستجاب بر آن پشته ها یورش برده و از گلوله های پی درپی توپ و خمپاره رومیان روی باز پس نکرده بر فراز پشته رسیدند (۱) و افواج ابواب جمعی حسن خان کمال کوشش و جلادت به عمل آورده توپخانه رومیان را متصرّف گردیدند.

چاپان اوغلی چون این نوع جانفشانی از لشکر ایرانی ملاحظه نمود، جمعی دیگر را به امداد اشخاصی که در سرکوب ها مشغول جدال بودند پای تهوّر برگشود. رومیان در فراز پشته مردانگی ها کردند و یک دفعه توپ خانه خود را پس گرفته بار دیگر از وقوف و جلادت حسن خان به طوری که گرفته بودند، سپردند. بالجمله ازین جسارت رومیان حوصله حضرت ولیعهد زمان به سر رسید و نوبت جدال در آن دشت پهناور گردید. قول همایون و تیپ امیر خان خالو را که در برابر تیپ چاپان اوغلی و تیپ سلیم پاشا بود، حکم به یورش داد و سایر تیپ های میمنه و میسره و قلب و جناح را کلّا بر سر تیپ های رومیان فرستاد.

آن دریاهای موّاج به یک دفعه از جا حرکت و روی به افواج رومی آوردند و رومیان نیز در اوّل وهله (۲) خیرگی کرده پای ثبات افشردند. در آن یورش لطفعلی [خان] کتول که بر سر توپخانه رومیان تاخته دو نفر توپچی را نیز از پا درانداخته بود، به سبب گلوله [ای] که بر دهانش خورد فی الفور بمرد. بالجمله در آن هنگامه کار از پیکار توپ و تفنگ درگذشت و از آمیزش آن دو سپاه کینه خواه نوبت جدال خنجر و شمشیر گشت.

القصّه از تفضّلات خداوندگار کارساز و بخت بلند صاحبقران عدو گداز و سعی حضرت ولیعهد جلادت انباز و دلیری دلاوران ظفر طراز، چاپان اوغلی کار را دیگرگون دید و سلامتی تن را خواسته چون بخت وارون خویش برگردید. تا اندرون سنگر در).

۱- . ملی: (رمیدند).

۲- . ملی: (وحله).

جایی درنگ ننمود. سواره بی نظام لشکر ظفر اثر در عقب او پای جلادت برگشود. حافظ علی پاشا که در تسخیر توپراق قلعه اصراری داشت، بعد از فرار چاپان اوغلی در عقب او روی به سنگر گذاشت. چون ابراهیم پاشا مستحفظ سنگر بود، نوّاب ولیعهد زمان تصوّر فرمود که شاید آسیبی به سواره بی نظام رسد، لهذا توپخانه و پیاده نظام را علی التّعجیل برداشته به امداد سواره بی نظام شتافت و ابراهیم پاشا ازین ملاحظه تاب درنگ نیافته روی برتافت.

چاپان اوغلی در سنگر نیز ثبات قدم نورزید و خاک بر فرق عار و ننگ بیخته روانه ارزنه الرّوم گردید. پاشایان دیگر هریک به طرفی گریختند و از عقب هرکدام جمعیتی مأمور گشته خون آن بی دینان را با خاک راه آمیختند. نوّاب ولیعهد مظفّر با یک جهان فتح و ظفر وارد سنگر چاپان اوغلی بداختر شد و جمیع توپ خانه و قورخانه و بیوتات و خزاین سه اردو به انضمام خیمه و خرگاه و علم و دستگاه و احمال و اثقال (۱) کلّا کسیب غازیان غضنفر (۲) شد. (۳) هفتادهزار جمعیتی که به همراه پاشایان در دعوا بود، بی اغراق معادل پنجاه هزار نفر از صدمه غازیان ظفر اثر روی به دیار سقر نمود. بالجمله حضرت والا یک روز به جهت ضبط اموال در سنگر توقّف کرد و روز دیگر به منزل خالباز که بهترین ییلاقات است، روی آورد.

این معنی از تحقیق گذشته و خود رومیان نیز درین مسئله متّفق گشته اند که هرگاه رای مبارک نوّاب نایب السّلطنه در همین سال و سال قبل تعلّق گرفته بود، به یک عزیمت ولایت ارزنه الرّوم را تصرّف می نمود. هرقدر امنا و وزراء و امرا اصرار کردند، در جواب فرمود که امروز دولت اسلام منحصر به ایران و روم است و در حقیقت دولت روم سپری است فی مابین قرالات فرنگ و این دولت ابد ملزوم. ستیزه این دولت با دولت علیّه عثمانی تیشه برپای خود زدن است و دشمنان را بر سر کار آوردن. همان بهتر که باب صلح زنیم و خصم را با کمال قدرت از خود ممنون کنیم. از همان منزل خالباز حضرت میرزا محمّد تقی آشتیانی مستوفی را با احکام بلیغه نزد [۳۳۲] محمّد امین رئوف پاشا گسیل ساخت و بعضی تکالیف در باب قرار کار مصافات کرده خود به اقامت پرداخت.).

۱- . ملی:- (و بیوتات و خزاین سه اردو به انضمام خیمه و خرگاه و علم و دستگاه و احمال و اثقال)؛ با استناد به نسخه مجلس.

۲- . مجلس: (غظنفر).

۳- . مجلس: (آمد).

محمّد امین رئوف پاشا بعد از وصول میرزا محمّد تقی عرض نمود که با توقّف موکب اشرف درین سرحدّ، کار موافقت ممتنع است و وقوع مسالمت و قرار کارها در ابتـدای بهار به تعیین وکلای طرفین واقع. نوّاب نایب السّلطنه تدبیر او را پسـندیده میرزا محمّد تقی را احضار فرموده به جانب تبریز راجع گردید. مژده این فتح نمایان در هشتم شهر ذی حجه الحرام در چمن سلطانیه به عرض داور دوران رسـید و حضـرت والا مورد تفقّدات گوناگون گردید. حسن خان قاجار قزوینی شـیراوژن ملقب به سار و اصـلان شـد و هریک از جانفشانان به علاوه لقب ارجمنـد خانی از اعطاء خلاع فاخره قرین افتخاری بی پایان آمـد. تاریـخ این فتوحات نمایان از کلک مؤلّف مدحت ارکان تراوید و به جهت یادگار درین نامه فصاحت شعار ثبت گردید.

لمؤلّفه:

عبّاس شاه غازی شد سوی روم و آمداز طالع شهنشاه آن مرزوبوم مفتوح

شهباز دولت آورد از طالع شهنشاه آباد صعوه مغلوب ویران بوم مفتوح

کی باشد ای خداوند کز فرّ یاری بخت هم بوم هند مغلوب هم شام روم مفتوح

صد رسم تازه آورد تا کرد خصم مغلوب وان مرز بی نهایت از آن رسوم مفتوح

شد فتح هرچه باره زان جیش بی شماره یا کرده حصن گردون جیش نجوم مفتوح

بر منبر مدن شد هر عالمی سخن سنج بر چهر هرچه نادان باب علوم مفتوح

تاریخ فتح از عقل شد خاوری طلبکارگفتا ز شاه عبّاس ابواب روم مفتوح

ذکر تعیین نوّاب شاهزادگان به خرابی ساحات بغــداد و شــهرزور و حرکت موکب اعلی به جانب عراق و وقایع بلای و باو غیره تا هنگام ورود خسرو آفاق به دار الخلافه جاوید میثاق

بعد از وصول مژده فتوحات حضرت ولیعهد مظفّر رای همایون صاحبقران ظفر پرور بر آن (۱) مقرّر شد که چون هنگام گزک و فرصت است، عقاب رایات ظفر آیات به عزم استخلاص ولایت بغداد بال فیروزی فال گشاید، شاید به این وسیله سعادت زیارت مشاهد مطهّره عتبات عالیات نیز رخ نماید، لهذا در منقلای موکب فیروز، اولًا نوّاب محمّد حسین میرزا صاحب اختیار سرحدات عراقین عرب و عجم را با سواره و پیاده ابواب جمعی آن حدود و ده عراده توپ البرزکوب به صوب بغداد نامزد نمود و امیر کبیر محمّد قاسم خان قوانلوی قاجار را با قادراندازان (۲) استرآبادی و هزار جریبی به التزام رکاب معزّی الیه روان فرمود. پس از آن نوّاب عبد اللّه میرزا صاحب اختیار ولایت خمسه را به انضمام سواران خمسه [ای] و پیادگان استرآبادی (۳) و سمنانی و دامغانی به تسخیر ولایت شهرزور مأمور ساخت و مطلّب خان و ذو الفقار خان دامغانی را نیز با دستجات مأموره در رکاب حضرت معزیّ الیه به سربازی درانداخت و از امراء با اعتبار فضل علی خان قوانلوی قاجار و امان اللّه خان والی کردستان هریک با سواره خویش مأمور و میرزا فضل الله علی آبادی مازندرانی مستوفی، که خدمت لشکرنویسی نیز داشت، به جهت رسانیدن مواجب و علوفه سپاه منصور از مأموریّت مسرور شد. این جمعیّت موفور در بیست و دویّم شهر ذی قعده الحرام از چمن سلطانیّه روانه و ظهور این مراتب حرکت موکب اقدس را نیز بهانه آمد. در روز چهارشنبه سیّم شهر ذی حجّه الحرام از چمن مزبور حرکت دست داد و عید اضحی را در چمن بیجین من محالّ اسفندآباد به سر برده روی سعادت به چمن پارسیج نهاد. مژده فتوحات دراری بحار خلافت در آن سرزمین به گوش هوش صاحبقران بی قرین رسید و صورت ماجرا از کلک دبیران ایشان به این سیاق).

۱- . ملی:- (پرور بر آن).

۲- . تیرانداز و کمانداری که تیر او خطا نکند. (معین، ذیل قادرانداز).

۳- . مجلس:- (استرآبادی).

محرّر گردید که: نوّاب محمّد حسین میرزا ولایات مندلیج و جستان (۱) و بدرائی (۲) و زرباطیه (۳) را از طالع فیروز خسروی مسخّر و به خیال عزیمت بغداد در منزل بعقوبه ماوی و مقرّ دارد و داود پاشای وزیر بغداد، جناب سیّد عبد الله شبّر را (۴) به شفاعت برانگیخته و عبد اللّه میرزا نیز در سامان شهرزور و ایل بابان تا توانسته [۳۳۳] خون ها ریخته است.

از آن جا که همواره نیش با نوش توام و ماتم و سور باهم است پس از دو روز اخبار متواتره رسید که بلای وبایی عظیم در اردوی نوّاب شاهزادگان لازم التّکریم افتاده و هردو اردو را متفرّق کرده است و هرکسی به دیاری و هر تنی به مرغزاری روی آورده و مطلّب خان سرکرده دسته دامغانی نیز ازین بلا جان داده. بالجمله این بلا نیز در اردوی همایون سرایت کرد و بر سبیل استمرار هر روز جمعی را به معرض تلف درآورد. احدی را جرأت این عرض نبود تا این که مفخّر السادات میرزا محمّد حسین اصفهانی حکیم باشی زبان به عرض این مراتب گشود. چون یکی من جمله تدبیرات، از جمعیّت دور بودن و در متنزّهات و ییلاقات آسودن است، لهذا صاحبقران اعظم به مفاد (عرفت الله بفسخ العزائم) عزیمت بغداد را موقوف داشت و لشکر ظفر اثر را مرخّص اوطان نموده با معدودی از خواصّ محارم در باغات خارج شهر همدان و دامنه کوه الوند چند روزی بار اقامت گذاشت. از اتّفاقات، این بلا در آن ولا نیز سرایت کرد و چند نفر از خاصّان حضرت را عقاب مرگ به چنگال وبا اسیر آورد.

جعفر قلی خان نوایی قوریساول باشی و دوستعلی خان بسطامی معیّر الممالک و میرزا مقیم مستوفی ساروی مازندرانی، تصدّق فرق فرقدسا شدند و این بنده مدحت گزار نیز نیم شبی گرفتار این رنج جان گزا آمد. چون بلای وبا از قرار تجربه سه مرتبه است و این بنده به مرتبه اولین که عبارت از خفگی قلب و پیچش سر باشد گرفتار گشتم، لهذا از استعمال آب سیر و تریاک از مرض موت درگذشتم. خلاصه موکب اعلی از دامنه الوند نیز نهضت آرا و روزی چند که عبارت از ایّام عاشوراست، و در قصبه نهاوند بهشت).

۱- . امروزه جصان خوانند در جنوب غربی بدره در خاک عراق امروزی قرار دارد.

۲- . امروزه بدره خوانند در جنوب غربی زرباطیه.

۳- . زرباطیه در شمال غربی مهران در خاک عراق امروزی.

۴- . ملی: (شیراز).

مانند اقامت آرا گردید. اگرچه وجود مسعودش را به سبب هواخوردگی (۱) عارضه [ای] رسید، ولی- الحمد للّه و المنّه- از یاری حضرت خالق و سعی اطبای حاذق، آن ذات کامل الصّفات آسیبی ندید. امیر معظّم اللهیار خان دولوی قاجار که از قرار نگارش به سرداری سپاه ظفر همراه از چمن سلطانیه به سامان آذربایجان شتافت، بعد از شکست (۲) چاپان اوغلی به تبریز رسیده و از همانجا با جمعیّت ابواب جمعی برگردیده در بلده نهاوند از شرف بساطبوسی اعتباری کامل یافت.

تقریبا در این سال در ولایات آذربایجان و عراق و فارس و غیر آن معادل یکصد هزار نفس از بلای وبا جان دادند و بار اقامت در صحرای عدم گشادند. خلاصه بعد از تعزیه داری جناب خامس آل عبا- علیه التّحیه و الثّنا- چند روزی نیز در دار السّرور بروجرد به عیش و نشاط به سر شد [و] نوّاب محمّد تقی میرزا از پیشکش های گوناگون به شاهنشاه عدالت مقرون و تعارفات از حد افزون با امنای دولت همایون خدمت گزار و چاکرپرور آمد.

بعد از آن که از شدّت این بلا در دار الخلافه طهران (۳) و عرض راه اطمینانی دست داد، موکب فیروز به عزیمت رجعت به مقرّ خلافت روی نهاد. دو (۴) روزی در روضه مطهره معصومه قم به زیارت سر شد و روز چهارشنبه بیست و چهارم محرم الحرام سنه یکهزار و دویست و سی و هشت، عرصه دار الخلافه از یمن ورود شهریار مظفّر جنّت سیر و سپهر اثر آمد.

ذکر وقوع واقعات در دار الخلافه اعّم از خبر فتوحات آذربایجان و صفحات ترکمان و وصول نوّاب شاهزادگان و غیر آن و سایر وقایع زمان جنت سبز سپهر خضرا

از جمله اخبار سارّه که در دار الخلافه طهران به عرض خسرو صاحبقران رسید،).

۱- . مجلس:+ (فی الجمله).

۲- . مجلس:- (شکست).

۳- . مجلس:- (طهران).

۴- . مجلس: (و).

یکی آن که در ایّام غیبت ولیعهد دوران، متمرّدین ولایت وان به مرافقت اکراد بدنژاد علی الغفله بر سر سلماس ریختند و پس از غارت بی کران خون جمعی بی گناه را با خاک راه آمیختند.

نوّاب ولیعهد دوران بعد از مراجعت به دار السّلطنه تبریز، یوسف خان گرجی را با دسته بهادران و فوج روسیه نو مسلمان به دفع آنها گماشت و پس از حرکت یوسف خان از سلماس، عثمان بیک هرتوشی و نصیر خان بیک، ولد مصطفی خان حکاری [۳۳۴] که با پدر رفتاری برخلاف آداب فرزندی و بردباری داشت، با سه هزار نفر از اکراد آن حدود روی به مقابله یوسف خان گذاشت.

از بخت فیروز خسروی شکست کامل به طایفه اکراد رسید و عثمان بیک و نصیر خان بیک هریک روانه دیار ادبار گردید. یوسف خان بعد ازین فتح نمایان به عزم تسخیر قلعه باشقلان رایت برافراخت و از ابتدا برجی را که در برابر قلعه برفراز پشته و از قادراندازان اکراد مشحون گشته بود، به فاصله دو ساعت مسخّر ساخت. قلعه باشقلان نیز به سهولت به دست آمد و مستحفظین قلعه و برج کلا عرصه شمشیر مجاهدان حق پرست شدند. یوسف خان، ابراهیم خان حاکم باشقلان را مصحوب (۱) عسکر خان افشار ارومی به دربار ولیعهد نامدار فرستاد و تفرقه ایلات را از هر طرف جمع آوری کرده در امکنه قدیم منزل داد. مصطفی خان حاکم حکاری که خود را از اولاد خلفای بنی عبّاس می داند، با هزارگونه امیدواری به تبریز آمد و ساغر آمالش از باده تفویض حکومت آن ولایت لبریز شد. در ازاء این موهبت عظمی، یک نفر صبیّه خود را نامزد حرم محترم نوّاب محمّد میرزا ولیعهد ثانی نموده با اوضاعی شایان به دربار ولیعهد دوران فرستاد و از ظهور قبول این منظور رایت مباهات برافراخت. بعد از مراجعت او، نصیر خان بیک پسرش از دیار فانی رخت بربست و مصطفی خان فارغ از مخالفت پسر نادان بر مسند حکومت حکاری برنشست.

یوسف خان دویست نفر از فوج بهادران را به محافظت قلعه باشقلان گماشت و خود راه (۲) دار السّلطنه تبریز برداشت. نوّاب ولیعهد دوران، ایالت ولایت خوی و سرداری).

۱- . همراه، به همراهی، به مصاحبت.

۲- . ملّی: (راه راه).

آن حـدود را به امیر خـان دولوی قاجار محوّل نموده اختیار قلعه باشـقلان و حکاری و کردسـتان را به عهـده او مفوّض فرمود. بالجمله در همین سال جناب میرزا عیسی فراهانی ملقّب به میرزا بزرگ قائم مقام صدارت عظمی، که از التزام موکب ولیعهدی دور، و در دار السّلطنه (۱) تبریز مشـغول انتظام امور بود، از بلای وبای عام درگذشت و آن منصب جلیل برحسب [امر] خسـرو نبیل به جناب میرزا ابو القاسم ولد ارشد او محوّل گشت.

منصب وزارت حضـرت ولیعهدی به حاجی میرزا موسی خان، ولد دیگر او محوّل شد و نعش آن مرحوم با احترامی تمام روانه ارض فیض محلّ گردید.

تاریخ وفات او از کلک مولف انشاد و درین روزنامچه ثبت افتاد.

لمولفه:

افغان که رفت پاک وزیری ز روزگارعیسی دم و خجسته قدم پیر و رهنمای

عیسی به نام و شد به لقب میرزا بزرگ قائم مقام صدر به باب جهان گشای

فرّخ وزیر راد ولیعهد ملک گیرعبّاس شاه پور شهنشاه پاک رای

زیبنده رخت و نیک پی و شاد و دلپسندفرخنده بخت و پاک و دل و راد و پارسای

بس پاکدل ز کثرت فکر خوشی طلب بس نکته دان ز همّت رای طرب فزای

از صلب شاه مرز عرب آن که ذات اودر انتظام شرع سزاوار مرحبای

جم را خلاص کردی از دام اهرمن بهمن برون نمودی از کام اژدهای).

۱- . ملّی: (دالسلطنه).

گشتم جهان تمام و ندیدم چو او کسی از ابتدا گرفته گذشتم ز انتهای

افتاد در وبا و بمرد آن جلیل مردو ز مردنش غمین همه یاران و اقربای

عالم نهاد ورست ازین بی دوام دهرمینو گزید و رفت ازین ناپسند جای

بگذر دلا ز ذکر عزای چنین بزرگ این قصّه غصّه پرور و این نکته غم فزای

تاریخ فوت او را بنوشت خاوری قائم مقام ملک ببین کشته از وبای بالجمله خبر دیگر که در دار الخلافه جاوید سیر به عرض دارای (۱) دادگر رسید این که: در اوایل شهر ربیع الاوّل سنه یکهزار و دویست و سی و هشت، موازی دوهزار نفر از جماعت ترکمانان تکّه (۲) ساکن مرو، به سالاری مراد سردار و تحریک والی خوارزم و اغوای خوانین اکراد چمشگزک حول وحوش ارض اقدس را تاختند و اسیر و مال فراوان گرفته به مراجعت پرداختند. نوّاب شجاع السّلطنه حسن علی میرزا فرصت جمع آوری لشکر نیافت، لاجرم با هفصد نفر از سواره (۳) مروزی و غلامان جلادت نشان در عقب آن طایفه شتافت [۳۳۵] [و] در چهار فرسخی ارض اقدس به آن جماعت رسید. (۴) مراد سردار تکّه جسارت ورزیده و خود را بر پشته [ای] کشیده در برابر سرکار شاهزاده به مدافعه کوشید. حضرت اشرف بی باکانه مانند شیر ژیان بر آن قوم روباه سان (۵) حمله آور شده و به اندک کوششی از اقبال بی زوال خسروی، بنیاد قرار ایشان را زیروزبر کرد. اسرا و اموال را کلّا ریختند و توسن فرار برانگیختند. حضرت والا به نفس نفیس از عقب ایشان تاخت و معادل سیصد نیزه سر و یکصد و پنجاه نفر اسیر از آن قوم بداختر گرفته به مراجعت ارض اقدس پرداخت. جناب معتمد الدّوله العلیّه میرزا عبد الوهّاب نیز).

۱- . مجلس:- (دارای).

۲- . ملّی: (یکه).

۳- . مجلس: (هفتصد سواره).

۴- . ملی:+ (و)

۵- . ملّی: (روباسان).

در اواسط شهر ربیع الاوّل به اتّفاق صید محمّد خان جلایر حاکم کلات شرفیاب آستان کیوان پاسبان شد و حضرت شیخ الملّه و الدّین، شیخ موسی نجفی هم به شفاعت وزیر بغداد استدعای استرداد ولایت مندلیج و دیگر بلاد، وارد دربار معدلت ارکان آمد.

نوّاب حسین علی میرزای، فرمانفرمای مملکت فارس در روز سه شنبه بیست و دویّم شهر ربیع الاوّل از شرف تقبیل سدّه ستیّه اعلی مفتخر گشت. حضرت شجاع السّلطنه نیز در پنجم شهر رجب المرجّب وارد دار الخلافه [شد] و چون خوانین خراسان حضرتش را به داعیه خودسری نسبت داده بودند، بالطّوع و الرّغبه از مرزبانی آن ملک درگذشت. خلاصه چون مدّت هفت سال بود که نوّاب شاهزاده محمّد ولی میرزا بعد از عزل از (۱) والی گری خراسان در دار الخلافه طهران اوقات شریف را صرف می نمود و به سبب برخی رفتارهای ناهنجار که با اهالی محله آبهنه (۲) طهران که محل سکنای او بود به عمل آورد و درین مدّت مدید (۳) مغضوبا در دار الخلافه طهران به سر می برد، لهذا درین سال فرّخ فال به توسّط نوّاب ظلّ السّلطان علی شاه خجسته خصال او را از گوشه بی اختیاری برآورده به صاحب اختیاری دار العباده یزد سرافراز فرمود. محمّد زمان خان، خلف حاجی محمّد حسین خان صدر اعظم حاکم سابق یزد بعد از زیارت بیت اللّه الحرام به دربار فلک احتشام شتافت و از منصب نیابت استیفای ممالک که با برادرش عبد اللّه خان امین الدّوله بود، اعتباری زیاده از حوصله اوهام یافت.).

۱- . ملی:- (از).

۲- . مجلس: (آبهند).

۳- . ملی: (پدید).

بخش ۱۰

بهاریّه سال فرخ مآل قوی ئیل مطابق با سنه یکهزار و دویست و سی و هشت هجری و مأموریّت میرزا محمّد علی آشتیانی به ولایت ارزنه الرّوم و تفویض امور بابان به ولیعهد دوران

جلوه آرای قله البرز مثال سپهر، اعنی دارای جبل آرای مهر درین سال میمون مآل خجسته چهر بعد از انقضای نه ساعت و بیست و هشت دقیقه از روز مبارکه جمعه بیست و هشتم شهر رجب المرجّب سنه یکهزار و دویست و سی و هشت هجری مطابق قوی ئیل ترکی از هامون حوت به قلّه جبل حمل میل نمود و نوباوه سرو آزاد قلعه سرحدّ ولایت گلشن را که به عدوان در تصرّف والی بهمن بود، از فرّ حشمت خسرو بهار گشود.

شهزادگان قوای نامیّه هریک در حدی از مملکت خراسان چمن فرمانروا گشتند و برخی نیز مایل گشت کوه و دشت گشته از والی گری ولایت گلشن درگذشتند. خسروگل بر قله البرز مثال گلبن قرار یافت و از چهر تابناکش انوار آتش طور بر ساحات گلزار و مرغزار تافت. شیخ عمامه دار شکوفه تکالیف والی چمن را از دارای بهار شنید و از دار الخلافه گلشن برگردید و وقایع نگار عندلیب به حمل خزاین ارض فیض فرض چمن به مخزن روضه مطهّره گلزار رخت کشید. سفیران باد نوروزی به ذهاب و ایاب پای گشادند و صدراعظم ابر آذار (۱) را بعد از نظم ممالک گلزار به چمن دیگر جای دادند [و] عهد موافقت دارای بهار و سلطان مرغزار به وکالت قائم مقام ابر آذار و سفارت صرصر نجیب).

۱- . ملّی و مجلس: (آزار).

شعار به هم بسته شد و زمام اختیار شهرزور چمن به کف کفایت باد نوروزی، که نایب سلطان بهار است، پیوسته آمد. معتمدین شمال و صبا به نیابت دارای بهار به طوف کعبه گلزار شتافتند و صحن دیوان خانه سلطنت و [۳۳۶] بزم ایوان خلافت به جهت جلوس میمنت مأنوس شاهنشاه معدلت آیت آرایشی تازه یافتند.

بعد از انقضای بزم نوروزی چند روزی به (۱) بهجت و عشرت اندوزی به سر شد و دارای کشور را نوبت اهتمام در نظم مهام بحر و بّر. از قرار تحریر و عرض حضرت ولیعهد دوران، سلطان محمود خان خداوندگار مرزوبوم روم، محمّد امین رئوف پاشای سرعسکر ارزنه الرّوم را در باب کار مصالحت با این دولت ابد ملزوم، وکیل ساخت و مشار الیه نیز در خدمت حضرت ولیعهدی به عرض مراتب معلومه پرداخت. شاهنشاه فیروزی لوا هم، نایب خلافت عظمی را به اتمام این مهمّ وکیل فرمود و معزّی الیه نیز میرزا محمّد علی آشتیانی مستوفی را به ولایت ارزنه الرّوم گسیل نمود. بعد از ملاقات طرفین با یکدیگر، گفتگویی صادقانه کردند و دو وثیقه ترکی و فارسی مشعر بر فصول چند نوشته به هم سپردند. (۲)

چون کار موافقت و مسالمت دولتین علیّتین در همین سال به وساطت جناب میرزا ابو القاسم قائم مقام و نجیب افندی سفیر آن دولت با احتشام انجام یافت، لهذا بنده مؤلّف از تحریر وثیقه مزبور عجاله روی برتافت. به خواست خدا صورت عهدنامه مبارکه در محلّ خود ایراد و خوانندگان را از ملاحظه آن قرار کار مواحدت دولتین خداداد مستفاد خواهد شد و هم درین سال خدمات سرحدّیه ولایت بابان به عهده کارپردازان حضرت ولیعهد دوران مقرّر شد و از اهتمامات ایشان، عبد اللّه پاشا از حکومت شهرزور معزول و محمود پاشا والی گشته، عامل شغل و عمل معتبر گردید.

ابراهیم خان بادکوبی با سربازان تبریز و مراغه به آن طرف شتافت و تا کرکوک و موصل رفته و پیشکش ها گرفته قلعه کوی را مسخّر ساخت.).

۱- . مجلس:- (به).

۲- . مجلس: (می بردند).

ذکر تصـرّف داود پاشای وزیر بغداد در قصـبه مندلیج و مأموریّت نوّاب محمّد حسـین میرزا حشـمت الدّوله به استرداد قلعه مزبور از گماشتگان آن وزیر گیج و پشیمانی داود پاشا و مراجعت شیخ موسی و مأموریّت وقایع نگار به آن ولا

بعد از آن که داود پاشا جناب شیخ موسی نجفی را به استدعای عفو زلّات و استرداد قلعه مندلیج به دربار عالم مدار برانگیخت، به تصوّر این که با وجود توقّف جناب شیخ در دار الخلافه اکنون تصرّف در مندلیج منافی رای امنای دولت قاهره نیست، رشته انقیاد را بگسیخت. مصرف افندی نام معتمدی از خود را با حشری انبوه مأمور کرد و مشار الیه قلعه مزبوره را به شرارت اشرار از آن جا مفتوح آورد و ایمانی خان حاکم فراهان که مستحفظ قلعه بود، راه فرار برداشت و محمّد علی خان کلهر به سبب ثبات قدم دستگیر گشته روی به دار السّلام بغداد گذاشت. بعد از عرض مراتب مزبوره به دارای جهاندار آتش غضب قیامت لهب زبانه کشید و نوّاب حشمت الدّوله مجدّدا به استرداد قلعه مزبوره مأمور گردید خسرو خان غلام گرجی خاصه، که از توادزادگان ولایت تفلیس و از اسرای سال سرداری ایشپخدر سردار مملکت قفقاز است، با جانبازان بختیاری از درگاه آسمان جاه شهریاری امداد او را نامزد شد. قبل از ورود خسرو خان، از طالع فیروز خسرو دوران، قلعه مزبور به تصرف امیرزاده آسمان مسند آمد.

تبیین این مقال آن که، نوّاب امیرزاده بعد از زیارت احکام علیّه با معادل پنج هزار سوار جرّار و پنج عرّاده توپ آتشبار از دار الدّوله کرمانشاهان حرکت نمود و در همان روز ورود از یورش جنود مسعود کلهر و زنگنه و صاعقه باری توپ دوزخ روزنه، قلعه [ای] به آن استحکام را از فرّ طالع شاهنشاه فیروزی غلام در ظرف سه ساعت و نیم گشود. تیغ هندی میلاد و خنجر مصری نهاد، بر جان اشرار بغداد نهاد و قریب هشتصد نفر از آن فرقه را در درکات نیران جای داد. صورت این فتح نمایان در اواخر شهر شوّال المکرّم به عرض شاهنشاه معظّم رسید. خسرو خان غلام گرجی مأمور به توقّف [در] مندلیج گشته

نوّاب (۱) [۳۳۷] حشمت الدّوله محمّد حسین میرزا به دار الدّوله کرمانشاهان برگردید. لقب حشمت الدّوله، در آن اوقات یافت و از اعطای شمشیر مجوهر به وادی مباهات شتافت.

داود پاشای وزیر ازین سوء تدبیر پشیمان شد و معتمدی را با عریضه به دربار علیّه فرستاده به معاذیر ناموجّه رطب اللسان آمد. جناب شیخ موسی شفاعت او را زبان به ضراعت بگشود. شاهنشاه مروّت آیت از فرط رعایت جانب شرع مطهّر معاذیر داود را قبول فرمود و شروطی چند با جناب شیخ به میان آورد و صورت شروط را در فرمانی، که به افتخار داود پاشا شرف صدور یافت، حکم به تحریر کرد:

اوّل آن که، از خانقین عرب و عجم الی بغداد در سر جسر و شریعه امام اعظم، مراسم باج خواهی از زوّار عجم موقوف گردد.

دوّم آن که، خزانه نجف اشرف را که در فتنه جماعت وهّابی به ارض فیض فرض کاظمین- علیهما السّلام- آورده اند، باز به اطّلاع معتمدین عتبات عالیات و معتمدی معتبر از جانب این دولت جاوید سمات برگردانند و طومار ممهوره به دربار معدلت سمات ارسال دارند تا مستوفیان دیوان اعلی در دفاتر معلّی ثبت آرند.

سیّم آن که، در نجف اشرف و کربلای معلّی و کاظمین- علیهما السلام- حکّام خوش رفتار برگمارند و به توقیر و احترام علمای شیعه از عرب و عجم و رفتار با زوّار آن روضات ارم توام همّت مصروف دارند و دعاوی (۲) شرعی اهالی عجم به مجتهدین شیعه رجوع نمایند و از عهده این مهمّات حسب الواقع برآید.

چهارم آن که، علی العجاله مبلغ پنج هزار تومان زر مسکوک به شکرانه این حسن سلوک به دربار معدلت کیش ارسال دارد و همه ساله نیز همت بر انجام این خدمت گمارد.

بالجمله حضرت میرزا محمد صادق مروزی وقایع نگار به انجام این خدمات به اتّفاق جناب شیخ موسی مأمور شد و مقرّر گردید که بعد از آن که داود پاشا فقرات مفصّله را قبول کرد، وثیقه معتبری نوشته ممهور به مهر علمای اعلام و اشراف و اعیان دار السّلام به حضرت وقایع نگار سپارد و گماشتگان نوّاب حشمت الدّوله محمّد حسین میرزا به).

۱- . ملی:- (نواب).

۲- . ملی: (دعای).

تخلیه مندلیج پردازند و به معتمدین وزیر تسلیم سازند.

بعد از ورود وقایع نگار به آن دیار، وزیر مزبور مخالفت آن احکام علیّه را در قوّه قدرت ندید و جمیع شروط را ممضی داشته معتمدی از خود به اتّفاق حضرت وقایع نگار و (۱) پیشکشی سزاوار به دربار کیوان مدار گماشته مشار الیه را مقضیّ المرام راجع گردانید.

ذکر تغییر

و تبدیل ولات (۲) خراسان و قزوین و بسطام و تعیین خدمت پاسبان باشی گری و سایر امور ایّام

خوانین مملکت خراسان چون ملاحظه نمودند که نوّاب شجاع السّلطنه حسن علی میرزا را حریف شمشیر و تدبیر نیستند، لهذا تدبیرات اندیشیده از قراری که ذکر شد نوّاب معزّی الیه را در حضرت خلافت- العیاذ باللّه- به داعیه خودسری نسبت دادند و گاه وبی گاه به وساطت معتمدین خود گنجینه این ترّهات را سر می گشادند. (۳) اگرچه دارای عاقبت نگر را علّت این ترّهات معلوم بود و اعتنایی به این مزخرفات نمی فرمود، ولیکن نوّاب شاهزاده به محض اطّلاع ازین اوضاع مصلحت خود را در استعفا دید و در حضرت سلطنت به دقّت تمام و رقّت ما لا کلام مستدعی ترک ایالت گردید. صاحبقران اعظم منظور او را از کمال فراست دریافت نمود و چون نوّاب علی نقی میرزا صاحب اختیار دار السّلطنه قزوین داوطلب این خدمت شده بود، لهذا منصب (۴) والی گری مملکت خراسان را به او مفوّض فرمود. مشار الیه لقب (۵) حجه السلطانی یافت و در غرّه شهر رمضان المبارک به پیشکاری جناب معتمد الدّوله میرزا عبد الوهاب و وزارت حضرت میرزا ابو القاسم اصفهانی مستوفی به صوب خراسان شتافت. اختیار ولایت بسطام نیز به نوّاب شاهزاده اللّهویردی میرزا رسید و به همراهی نوّاب حجّه [۳۳۸] السّلطان روانه آن سامان گردید.).

۱- . ملی:- (و).

۲- . ملّی (ولایت).

۳- . ملی: (سر می گشایند).

۴- . مجلس:- (منصب).

۵- . ملی: (گفت).

چون صاحبقران اعظم معامله ایالت مملکت خراسان را به جهات چند عاریه فهمید، لهذا نوّاب امام ویردی میرزای ایلخانی ایل جلیل و سرکشیکچی باشی درگاه نبیل را که برادر صلبی و بطنی نوّاب حجّه السّلطان است، به عاریه مأمور به ایالت قزوین گردانید تا خدمات درب سرای همایون معطّل نماند. میرزا اسد اللّه نوری وزیر عسکر به لقب ارجمند پاسبان باشی سرافراز شد و از تفویض خدمت کشیک سرای همایون در غیبت موکب ایلخانی بین الاقران قرین اعتبار و اعزاز آمد. چون مشاغل او در امورات عسکر زیاد بود، لهذا برحسب امر اعلی مستوفی الثّانی میرزا هدایت اللّه ولد مشار الیه به نیابت پدر به انجام این خدمت اقدام نمود. به نوّاب حسین علی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس اذن مراجعت داده شد و نوّاب شجاع السّلطنه به رفاقت معزّی الیه و به جهت معالجه سوء مزاج، روی سعات به دار السّلطنه اصفهان نهاده چندی در آن دیار بهجت آثار به عیش و نشاط و صحبت ارباب انبساط به سر برده باز برحسب احضار در هفدهم شهر ذی قعده الحرام روی ارادت به کعبه آمال آورد.

ذکر ترک عزیمت سفر درین سال خجسته فرّ و وقایع واقعه در دار الخلافه جاوید اثر و زیارت [حضرت] معصومه (ع)

چون درین سال در اطراف ممالک محروسه سلطانی کاری که موجب حرکت رایات ظفر مبانی باشد، نبود، لهذا صاحبقران اعظم (۱) ترک عزیمت سفر کرده اوقات همایون را صرف صید و شکار در ییلاقات شمران و قرب جوار می فرمود. چون شعبه [ای] از جبل مرتفع مطوّل البرز در شمال دار الخلافه طهران به دو فرسنگی واقع و بلوک شمران در دامنه آن جبل مرتفع است، لهذا شاهنشاه آگاه را در هنگام توقّف ییلاقات شمران خیال صعود بر فراز قله (۲) آن کوه باشکوه، خورشیدوار از گریبان خاطر انورش سر برزد و فرّاشان با فرّ و شان دو روز قبل از حرکت حضرت صاحبقران خیمه و).

۱- . مجلس: (معظّم).

۲- . ملی: (قلعه).

خرگاه سپهر ارکان را در آن جا برده، سپهری دیگر برفراز آن کوه سپهر اثر برپا کردند و مباشرین کارخانجات سلطنت انواع مأکولات از اطعمه و اشربه و فواکه و غیره به قدر گنجایش چند روزه برده سفره عام در آن کوه سیمرغ مقام گستردند. شهریار بـا احتشـام در اوایـل شـهر ذی قعـده الحرام در روزی سـعادت فرجـام سوار بر بـاره صرصـر تک کوه مقام و با جمعی از ملک زادگان و خاصان با احترام، عازم آن قلّه کوه فلک فرجام شدند. از قراری که خود از لفظ گوهربار شاهنشاه تاجدار شـنیدم، از هنگـام حرکت اعلی از قصـر کاوس امامزاده قاسم تا وصول برفراز کوه، مـدّت چهار ساعت تمام توسـنان باد پاره سـپار از گام بدند. برفراز آن کوه چشـمه ای است که در شدّت گرمای تابستان آبی که از آن چشمه می تراود، بی امتداد زمانی منجمد می گردد و قرن های نامعدود است که کوه کوه یخ در قله آن کوه بر سر هم ریخته و آب سیال و صخره صمّا باهم آمیخته است.

رودخانه کرج که از سـمت غربی دار الخلافه به بلوک شـهریار جاری و رودخانه جاجرود که از طرف شـرقی به بلوک ورامین ساری است، چشـمه هردو یکی [است] و در همان مکان واقع بی شـکی است. هوایش در ایّام تابسـتان به مرتبه [ای] سرد است که زیست بی آتش ممکن نیست. آیا سورت سرمای زمستان چیست؟

خلاصه شب ها برفراز آن کوه آتشـبازان زبردست به حکم حکمران هر بلند و پست سـحرپرداز و شـعبده باز بودند و اهالی دار الخلافه، انوار آتش موسـی را در آن کوه طورآسا مشاهـده می نمودند. مهدی قلی خان دولوی قاجار از شدّت سـرما از پای تا سر منجمـد گردید و جناب جالینوس انتساب میرزا محمّد رحیم شـیرازی طبیب خاصّه از پیمودن آتش سیّال آن انجماد را رفع گردانید.

مولّـف قطعه غزلی در آن اوقـات انشـاد و برفراز قلّه آن کوه به خاکپـای همـایون فرسـتاد. موازی یـک قطعه کبـک دری زنـده [۳۳۹] که از طیور آن جبل ارزنـده است، به انعام این بنـده مقرّر شـد و از ظهور (۱) این عـاطفت عظمی بر امثال و اقران مفتخر آمد و هی هذه.

لمولّفه:

ساحت قلّه البرز که شه جسته مکان عرصه طور و در آن نور خدا گشته عیان).

۱- . مجلس: (طیور).

بندگان در طلب نور تجلّی چو کلیم ربّ ارنی همه را ذکر لب و ورد زبان

همگی ما صدق آیه فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ (۱)همگی ما حصل پایه پور عمران

زان تجلّی شد اگر سینه سینا روشن زین تجلّی شده روشن همه تن کون ومکان

زان تجلّی شد اگر جسم جهانی بی روح زین تجلّی شده ساری به تن مرده روان

زآن تجلّی شد اگر موسی عمران مدهوش این تجلّی سبب قوّت هوش است و توان

هر طرف آتشی افروخته از امر ملك که همی گویی از آتش موسی است نشان

کوه طور آمد و هم وادی ایمن الحق اینك این نور حق و آتش موسی برهان

خاوری کحل بصرخواه از آن سنگ که یافت شرف از نور حق و دیده فروز است چنان

ذکر احوال و اوضاع جناب حاجی محمّد حسین خان صدراعظم و موجبات رحلت او ازین سرای وحشت توام و غیره

جناب حاجی مزبور از جمله کدخدا و کدخدازادگان معتبر دار السّلطنه اصفهان و به سبب وفور فراست و کیاست در امور معاملات و دادوستد با مباشرین و رعات و جلب منافع و مداخل از جمیع امورات، بسیار ماهر و نکته دان بود، از فرط کیاست۲.

۱- . سوره طه، آیه ۱۲.

متدرّجا از مرتبه اولین، پایه پایه ترقی کرده تا بالاخره به منصب ارجمند ایالت دار السّلطنه اصفهان برقرار گردید و چندی پس از آن عمل به دربار دولت ابد مدّت شتافته به شرف منصب رفیع صاحب دیوانی و مستوفی الممالکی رسید و از آن مرتبه ترقّی کرده بعد از وفات جناب میرزا محمّد شفیع- رحمه اللّه علیه- صدراعظم شد و دربارش مرجع اهل عالم آمد.

جناب عبد اللّه خان ولد اسنّ [و] ارشد خود را که در اصفهان بیگلر بیگی آن سامان بود، به دار الخلافه آورد و او را در دیوان اعلی مستوفی الممالک کرد. با وجود کثرت مشاغل در دربار دولت، باز به سبب وفور مداخل دست از ایالت اصفهان برنداشت و سالی یک دفعه چند ماهی به آن سامان رفته قرار در کارها می گذاشت.

ولدش عبد اللّه خان امین الدّوله خیالی در خاطر پخت که ولد خود میرزا علی محمّد خان را به جای خویش در اصفهان بیگلر بیگی سازد و بدون مداخله پدر عالی مقدار به جلب منافع آن ولایت پردازد جناب والد بزرگوارش به این معنی راضی نبود و او را منع می نمود. بالاخره حضرت عبد الله خان، حدیث احترام ابوّت و بنوّت را فراموش کرد و به توسّط محارم بیرون و اندرون و تقبّل پیشکش و خدمت فراوان، حضرت صاحبقرانی را به این معنی راضی آورد. صدر معزّی الیه بعد از اطّلاع ازین داستان چاره دفع این واقعه را نداشت، لهذا از فرط غم و اندوه فراوان مریض گشته تن به بستر ناتوانی گذاشت.

[مصرا]ع:

از قضا سرکنگبین صفرا فزود

و علّت مزمن یرقان قبل از سابع رخ نمود. جناب عبد اللّه خان بدون اطّلاع پدر فرمان ایالت اصفهان را به جهت سپر (۱) حاصل کرد و روزی پسر را با خلعت ایالت فرمان حکومت بر سر زد و بدون اخبار به محضر پدر حاضر آورد. از اتّفاقات در همان حالت مولّف این رساله به جهت عیادت جناب صدارت در آن محفل رسیدم و اوضاع و احوال صدر بینوا را بالمشافهه دیدم. بعد از آن که نبیره خود را صاحب منصب خویش دید بی اختیار آهی سرد از دل پر درد برکشید و در بستر در غلطید. روزبه روز مرض تزاید یافت و در صبح روز چهارشنبه سیزدهم شهر صفر المظفّر سنه یکهزار و دویست و سی و).

۱- . ملی:- (پسر).

نه، به سوی دیار آخرت شتافت.

در حقیقت صدری کریم بود و در ایّام اختیار در کار با عموم اهل روزگار به ریزش و بخشش زندگانی می نمود. خدمات دیوان صدارت بدون اسم مزبور به علاوه منصب مستوفی الممالکی به حضرت عبد اللّه خان ولدش عنایت شد و از ظهور این عارفه کبری قرین مفاخرتی بی نهایت آمد. تاریخ [۳۴۰] وفات صدر عالی قدر از کلک مولّف تراوید و درین روزنامچه ثبت گردید.

[مصرا]ع:

حیف دانا مردن و افسوس نادان زیستن

لمولفه:

معدن جود و سخاوت صدراعظم ای دریغ رفت و از آن رفتنش چشم امل در خواب شد

آن حسین اسم و حسن رسم آن که باب جاه اوسجده اهل یقین را تالی محراب شد

تا کلید کلک او در قفل روزی شد به چرخ باب های بسته را از جود فتح الباب شد

از رسوم او فرو بگرفت عالم را ادب زان که ذات پاک زادش منبع آداب شد

گردن همّت نشد از پنجه رادش رهاپنجه اش بر گردن جود و سخا قلّاب شد

درد فقر مستمندان جهان را شد طبیب در مزاج فقر جودش تالی جلّاب شد

تا شهاب کلک او اندر هوای دهر تاخت ز آسمان ملک دیو مفسدت پرتاب شد

از قضای مبرم تب جسم او آمد بتاب رشته ارباب آز از این بلا بی تاب شد

حیف از آن ذات شریف او که در باب ملک کارگاه انتظام ملک بی اسباب شد

رفت در ایّام شیخوخیّت از دنیای پیرباعث حزن و ملال جمله شیخ (۱)و شاب (۲)شد

راه جست از شور فقدانش تزلزل در جهان قلب اهل عالمی لرزنده چون سیماب شد

هرکه بود اندر جهان در ماتم او خون گریست وز بلای او چه خون ها در دل اصحاب شد

داشت از سوگ چنین صدری خبر کاندر ازل چرخ سرگردان مثال هیئت دولاب شد

دست رضوان در گلویش ریخت آب سلسبیل جاودان مست طهور از آن شراب ناب شد

رفت چون از دهر آن بحر سخا کان کرم بحر و کان را هردو قلب از حسرت او آب شد

از برای سال فوتش عقل گفت ای خاوری کو کرم آواره آمد صدر چون نایاب شد بالجمله حضرت اعلی را پس از وقوع قضیّه آن صدر دانا، ملالت بی منتهی دریافت و به جهت رفع ملال به زیارت حضرت معصومه [ع] قم شتافت. پس از مراجعت شوق زیارت بیت اللّه الحرام پیرامون خاطر عاطر گردید و حاجی عبد اللّه خان اصفهانی خواجه سرا و حاجی علی محمّد کاشانی پارسا را از جانب ستر کبری، والده مرحومه عزّت کیش و از قبل خویش به صوب کعبه مقصود نایب گردانید. هر نفری را مبلغ یکهزار تومان زر نقد از وجه حلال امدادی دولت انگریز داد و صیغه نیابت بر وفق شریعت غرّا خواند و هردو را با سامانی شایان فرستاد. غزلی که مطلعش زاده از طبع مبارک شاهنشاه مهان، و ما بقی از این بنده مدحت ارکان و کاشف اسرار نهان است، بر سنگی مرمر منقور و مصحوب حاجی عبد اللّه مزبور روانه آن صوب سعادت دستور ون.

۱- . پیر.

۲- . جوان.

در اصل حرم محترم بیت اللّه الحرام بیادگار منظور آمد.

غزل:

محرمی باید که پیغامی بردنزد جانان نام گمنامی برد

بندد احرامی نخست از احترام در حریمی ره به احرامی برد

از دو چشمش زمزمی سازد عیان ارمغان را مختصر جامی برد

با تن و جان و دلی لبیک گوی پی به درگاه دلارامی برد

هم در آن درگاه تکریمی کندهم بران خدام اکرامی برد

بار یابد چون در آن دلکش حرم قصّه از بی سرانجامی برد

عرض درویشی به سلطانی کنددرد ناکامی به خودکامی برد

دل کند قربانی خدام دوست پیش خاصان هدیه از عامی برد

ذکری از آن جا برد (۱)از عاشقان نامی از خون دل آشنا می برد

نیست عاری گر ز ما ذکری کندنیست ننگی گر ز ما نامی برد

مطلب خاقان مگوید (۲) پیش دوست پخته را عرضی از خامی برد

ذکر ورود نجیب افندی سفیر دولت روم و وقوع مصالحه و تحریر عهدنامه با امنیان دولت ابد ملزوم

در اواسط شهر جمادی الثانی سنه یکهزار و دویست و سی و نه [هجری قمری] نجیب افندی نامی از اعاظم دولت عثمانی به سفارت این شوکت ابد مبانی رسید و مستوفی الثانی میرزا ابو القاسم اصفهانی وزیر خراسان که تازه از آن مملکت مراجعت کرده بود به استقبال او شتافته و مشار الیه را به احترامی تمام دریافته در سرای جناب امین الدّوله عبد اللّه خان مستوفی الممالک وارد گردانید. بعد از رجعت موکب اعلی از دار الایمان قم در عمارت مبارکه [۳۴۱] گلستان به دلالت امیر کبیر محمود خان دنبلی).

۱- . مجلس: (رود).

۲- . ملّی: (مگربد).

قوریساول باشی شرفیاب انجمن حضور رأفت دستور شد و از وفور تفقّدات شاهانه قرین افتخاری نامحصور آمد.

نـامه موافقت علامه سـلطان محمود خان خداونـدگار روم را به آدابی شایسـته تسـلیم ساخت و امضای وثیقه [ای] که فی مابین جنـاب محمّـد امین رئوف پاشـای سرعسـکر ارزنه الرّوم و مسـتوفی الثانی میرزا محمّـد علی آشتیانی ترقیم یافته و به دست خط قیصری رسیده بود، نیز داده [و] بعد از عرض پیغامات دوستانه به رجعت دار الوزاره پرداخت.

چون بعضـی فقرات در آن وثیقه بود، لهـذا حضـرت اعلی اعتنـایی به آن نکرده، میرزا ابو القاسم قائم مقام صـدارت عظمی در مجالس متعـدّده با سـفیر مذکور مکالمات کرده، در ثانی برحسب امر صاحبقرانی عهدنامه [ای] مقرون به صـلاح دو دولت ابد مبانی به اسم میرزا محمّـد علی آشتیانی و محمّـد امین رئوف پاشای صدراعظم سابق آن شوکت جاودانی به تحریر درآورد [و] بعـد از اتمام ممهور به مهر شاهنشاه اسـلام [شد] و در هنگام مرخصـی سـفیر مزبور از دربار فلک احتشام، قاسم خان سـرهنگ فوج خاصّه تبریزی به سـفارت روم مأمور و عهدنامه مبارکه به او سپرده گشته، به مرافقت نجیب افندی مذکور روانه آن حدود و ثغور شـد. امضای این عهدنامه همایون را نیز به مهر سـلطان روم، قاسم خان مزبور در حین مراجعت آورد و این بنده صورت آن را درین روزنامچه همایون ثبت و ضبط کرد.

ثبت عهدنامه جات بر ذمّت تاریخ نگار واجبست تا حقیقت قرار و مدار دولت با سایر دول معلوم شود. بعضی از ارباب تواریخ، مطـالب دولت را رجوع به عهـدنامه جـات کرده و مطلقـا ذکری از مطـالب به میان نیاورده انـد؛ مثل جناب میرزا محمّـد صادق وقـایع نگـار مروزی که تاریـخ مسـمّی به جهانگشـایش از مطـالب کلّی و جزئی خالی است و این معنی از ملاحظه آن تاریـخ، بینندگان (۱) را حالی- رحمه اللّه علیه.

[مصرا]ع:

پردلی باید که بار غم کش).

۱- . ملی: (به بندگان).

صورت عهدنامه دولتین علیّتین ایران و روم

غرض از تحریر این کتاب مستطاب آن که، درین چند سال به سبب وقوع بعضی از حوادث میان دولتین علیّتین ایران و روم اسلام، روابط صلح و صفوت و ضوابط دوستی و الفت قدیمه مبدّل به نقار و خصومت و مودّی به حرب و کدورت گشته بود. به مقتضای جهت جامعه اسلامیّه اسلام و عدم رضای طرفین به سفک دماء و وقوع این گونه حوادث و اوضاع و اعادت سلم و مودّت و تجدید دوستی و محبّت از جانب دولتین علیّتین اظهار رغبت و موافقت شده و به موجب فرمان همایون اعلیحضرت شاهنشاه ممالک ایران بالقابه فتحعلی شاه قاجار- خلّد اللّه ملکه و اقباله- و حکم مأموریّت نامه نوّاب (۱) ولیعهد دوران عبّاس میرزا باوصافه، این عبد مملوک و چاکر جان نثار به وکالت نامه مباهی و مخصوص گشته، از جانب دولت علیّه عثمانی نیز به امر و فرمان اعلیحضرت سلطان غازی سلطان محمود خان بتحمیده، وکالت نامه [ای] به جناب والی ولایت ارزنه الرّوم محمّد امین رئوف پاشای سرعسکر جانب شرق عنایت شده بود این عبد مملوک در مدینه ارزنه الرّوم با جناب سرعسکر مشار الیه ملاقات بعد از مبادله وکالت نامه های مبارکه عقد مجلس مکالمه کرده مصالحه مبارکه به این آیین ترتیب و تعیین یافت.

اساس: از قراری که در تاریخ یکهزار و یکصد (۲) و پنجاه و نه به موجب مصالحه و عهدنامه واقعه گشته، حدود و ثغور (۳) قدیمه و شرایط سابقه از امر حجّاج و تجّار و ردّ (۴) فراری و تخلیه سبیل اسرا و اقامت شخص معین در دولتین علیّتین تماما و کمالا بین الدولتین مأتیّ (۵) و مرعیّ و معتبر بوده به ارکان آن وجها من الوجوه خللی عارض نشده در مابین دولتین علیّتین شرایط دوستی و مقتضای الفت [۳۴۲] و محبّت ابدا در کار باشد. بعد ازین شمشیر خلاف در غلاف بوده در میانه دو دولت معامله [ای] که مؤدّی کدورت و برودت و منافی سلم و صفوت باشد، وقوع نیابد و آنچه داخل حدود قدیمه دولت علیّه (۶) عثمانی می باشد و در اثنای حرب و قتال به دست دولت فخیمه ایران آمده).

۱- . ملی:- (نواب).

۲- . ملی: (سیصد).

۳- . ملی و مجلس: (سنور).

۴- . ملی: (رود).

۵- . ملی: (مافی).

۶- . ملی:- (علیّه).

از جمله قری و اراضـی و قلاع (۱) و فضا و قصـبه (۲) حال تحریر از تاریـخ این تمسّک معتبره الی مدّت شـصت روز به طرف دولت عثمـانی تمامـا تسـلیم شود و به مراعـات حرمت این مصـالحه خیریّه گرفتـاران طرفین را بلا‌کتم و اخفا تخلیه سبیل کرده آنچه در اثنای راه محتاج الیه آنها باشد، از مأکولات و غیرها (۳) عطا شود و به سرحدّات طرفین ایصال نمایند.

مـادّه اولی (۴): دولتین علیّتین را در امور داخله یکـدیگر مـداخله نیست. فی مـا بعـد از جانب بغـداد و کردسـتان مـداخله جایز نداشـته از جمله محـالّی که از توجیهات سـنجاقات و کردسـتان داخل حـدودی باشـد، سـببا من الاسـباب و وجها من الوجوه از طرف دولت علیّه ایران مـداخله و تجاوز و تعرّض در متصـرّفین سابق و لاحق تصاحب نشود و در حوالی مـذکوره اگر از اهالی طرفین به ییلاـق و قشلاق عبور نماینـد، در بـاب رسومات عادّیه ییلاقی و قشـلاقی و سایر دعاوی که وقوع یابـد، مابین وکلای نوّاب ولیعهد ایران (۵) و وزیر بغداد مخابره شده رفع نمایند که باعث کدورت در میان دو دولت نگردد.

ماده ثانیه (۶): از اهالی ایران کسانی که به کعبه معظمه و مـدینه مکرّمه و سایر بلاد اسـلامیّه آمدوشد می نمایند، مثل حجّاج و زوّار و تجّار و متردّدین اهـالی بلاـد اسـلامیّه رومیّه، با آن جماعت مثل اهالی خودشان معامله نماینـد و از ایشان دورمه و سایر وجوه خلاف قانون شـرعیّه اصـلا چیزی مطالبه نشود و کـذالک از زوّار عتبات عالیات. مادامی که مال التّجاره داشـته باشـند بر وفـق حسـاب گمرک مطـالبه شود و زیـاده طلب ننماینـد و از طرف دولت علیّه ایران نیز بـا تجّار طرف [دولت] بهیّه عثمـانی و اهـالی ایشـان بر این وجه معـامله نماینـد و به مقتضـای شـرایط سـابقه فی مـا بعـد در حق حجّاج و تجّار دولت علیّه ایران، تنفیذ اجرای شـرایط قدیم از جانب وزرای عظام و امیر حاج و میر میران کرام و سایر ضابطان و حکّام دولت علیّه عثمانی کمال دقّت و رعـایت شود. و از شـام شـریف الی حرمین محترمین و از آن جـا الی شام شـریف از جانب امین (۷) صـرّه همایون به معرفت معتمدی متعیّن که در میان آنهاست، نظارت نماید و از مخدرات حرم محترم شاهنشاهی).

۱- . مجلس:- (قلاع).

۲- . ملی: (قضیه).

۳- . ملی: (چیزها).

۴- . ملی: (اول).

۵- . ملی: (دوران).

۶- . ملی: (ثانی).

۷- . ملی:- (امین).

و حرم هـای شاهزادگـان عظـام و سایر اکابر دولت بهیّه ایران که به مکّه معظّمه و عتبات عالیات می رونـد، فراخور مرتبه ایشان حرمت و اعزاز شود و کـذلک در خصوص رسومـات گمرک تجّار و اهـالی دولت بهیّه ایران ماننـد دولت علیّه عثمانی معامله شود و از مـال تجـارت ایشان، یکـدفعه به قرار یکصـد قروش (۱)، چهـار قروش گمرک گرفتـه و به دست ایشـان تـذکره داده مادامی که از دست ایشان به دست دیگری منتقل نشده است، مکرّر از ایشان گمرک نگیرند. تجّار ایران لاجل التّجاره چوپوق شیراز که به دار السّعاده می آورند، در بیع و شرای آن انحصار نباشد و به هرکس که خواهند بیع نمایند و با تجّار و تبعه اهالی دولتین علیّتین که به ممالک جانبین آمدوشد می نمایند، به مقتضای جهت جامعیّه اسلامیه، معامله دوستـانه شده و از هر ایذا و اضرار محفوظ باشند.

مادّه ثالثه: آنچه از عشیره حیدرانلو و سیبکی متنازع فیها بوده و امروز در خاک دولت علیّه عثمانی ساکن می باشند، مادامی که در سمت آنهاست، اگر به حدود ممالک ایران تجاوز کرده خسارت رسانند، سرحدداران در منع و تربیت ایشان دقّت نمایند و اگر از تجاوز و خسارت دست برندارند و از [۳۴۳] جانب سرحددار، منع ایشان نشود، از تصاحب (۲) ایشان دولت علیّه عثمانی کفّ بد (۳) نمایند. اگر ایشان به رضا و اختیار خود به جانب ایران بگذرند، دولت عثمانی ایشان را منع و تصاحب نکنند و بعد از آن که به طرف دولت بهیّه ایران گذرند، بعد اگر به خاک عثمانی بیایند قطعا تصاحب و قبول ایشان نشود.

در صورتی که ایشـان به طرف ایران نگذرنـد و آن وقت از حـدود دولت عثمـانیه تجـاوز کرده خسـارت بزننـد، سرحدنشینان دولت علیّه ایران در منع و تجاوز ایشان دقّت نمایند.

مادّه رابعه: به موجب شرط قدیم، فراری دولتین از طرفین (۴) تصاحب نشود و کذلک از جمله عشایر و ایلات هرکسی که بعد از این تاریخ از دولت علیه عثمانی به دولت فخیمه ایران و از دولت بهیّه ایران به دولت علیّه عثمانی بگذرد. باید آن گذشتگان تصاحب نشوند.

مـادّه خـامسه: آنچه در دار السّلطنه و سایر ممالک دولت علیّه عثمانی اموال تجار ایران موافق شـرع و دفتر محفوظ نگاه داشـته شده است. از تاریخ این وثیقه در ظرف).

۱- . ملی: (یکصد قروش زر).

۲- . ملی: (نصاحت).

۳- . ملی: (کفایت).

۴- . ملی: (از دولتین از طرفین).

شصت روز در هر محلّی که باشد، به موجب دفاتر مرقوم و معرفت شرع و معتمد دولت ایران به صاحبان آنها تسلیم شود و سوای اموال محفوظه آنچه در اثنای وقوع عداوت، از حجّاج و تجّار و سایر اهالی ایران که در ممالك عثمانی بعضی ضابطان جبرا از بعضی گرفته باشند، بعد از افاده و اظهار دولت علیّه ایران از دولت عثمانی فرمان بر طبق همان (۱) افاده به عهده وکیل آنها در هر (۲) محلّ صادر و بعد از اثبات شرعی گرفته تسلیم نمایند.

مادّه سادسه: در ممالك دولت علیّه عثمانی از اهالی ممالك طرفین از کسانی که فوت می شود، اگر وارث و وصیّ شرعی نداشته باشد، مأمورین بیت المال، ترکه همان متوفّی را به معرفت شرع دفتری کرده به ثبت و سجلّ شرعی برسانند و آن مال را به عینه در محلّ مأمن تا مدّت یکسال حفظ نمایند تا وارث و وکیل شرعی آن آمده به موجب دقت و سجلّ شرعیّه، اشیاء متروکه تسلیم شود و رسوم عادیّه و کرایه محلّ آن اشیا را گرفته باشد و آن اشیا اگر در مدّت مذکوره حریق و تلف شود، ادّعای آن نشود و اگر در مدّت مزبوره وارث و وصی نرسد ترکه محفوظه را مأمورین بیت المال، به اطّلاع معتمد دولت علیّه ایران، فروخته ثمن آن را حفظ نمایند.

مادّه سابعه: به موجب شرط سابقه برای تأیید و تأبید دوستی و مودّت در هرسه سال، یک نفر از طرفین در دولتین علیّتین، معتکف و مقیم باشند و از تبعه دولتین علیّتین که در اثنای حرب به طرفین گذشته اند، در حقّ ایشان بنا به حرمت مصالحه خیریه سیاست این اسائت (۳) نشود.

خاتمه: آنچه از اساس و شرایط و مواد که در فوق مذکور شد، بر منوال محرّره که بالمذاکره قرار داده شده و از طرفین قبول گشته، ادّعای اموال منهوبه الصنیعات و تضمین مصارف جزئیه از جانبین، مضی ما مضی گفته، صرف نظر شود و از جانبین دولتین علیّتین موافق عادت تصدیق نامه ها مبادله شده بواسطه سفراء از تاریخ این تمسّك الی مدّت شصت روز در سرحدّ دولتین به یکدیگر ملاقات کرده به آستانه دولتین ایصال و تسلیم شود و به این جهت وجه عقد و تجدید این مصالحه خیریّه به مسالمه حقیقیّه از تاریخ تمسّك معتبره مرعی و معتبر گشته و از هر جهت نایره کدورت و خصومت منطفی (۴) بودهش.

۱- . ملی: (همایون).

۲- . ملی:- (هر).

۳- . ملی: (آسأت).

۴- . منطفی: خاموش.

و منـافی دوستی. و خلاف این عهود و شـروط معقوده مربوطه از جانبین وضع و حرکتی و معامله [ای] جایز ندارنـد و از جانب جناب وکیل مشار الیه نظر به رخصت کامله از جانب دولت عثمانی در این تاریخ یکهزار و دویست و سی و هشت یوم یکشنبه نوزدهم شهر ذیقعده الحرام این تمسّک ممهور ممضی شد. الخاتمه بالخیر و السّعاده و الحمد للّه اوّلا و آخرا و باطنا و ظاهرا.

تحریرا [۳۴۴] فی اواخر شهر ربیع الثّانی سنه یکهزار و دویست و سی و نه در دار الخلافه طهران این عهدنامه مبارکه در حضور نجیب افندی ایلچی دولت عثمانی تصحیح شد.

بخش ۱۱

بهاریّه سال میمون فال بیچین ئیل ترکی مطابق با سـنه یکهزار و دویست و سی و نه هجری و حرکت به سلطانیه و اجماع ملک زادگان و تغییر و تبدیل در ولات و رجعت به دار الخلافه موکب فیروزی کوکب

سلطـان چـارم حصـار، اعنی مهر عـالم مـدار درین سـال میمون آثـار بعـد از انقضای سه ساعت و هجـده دقیقه از شب یکشـنبه نوزدهم شـهر رجب المرجّب سـنه یکهزار و دویست و سـی و نه مطـابق با سـنه میمونه بیچین ئیل ترکی از دار الخلافه حوت به سلطانیه حمل، نقل و تحویل نمود و از نوباوگان نهال خرّم، حشری در اردوی چمن جمع نمود.

چهره گلبن صـفرا رنگ که ولیعهد خسرو سوری است، چون مریضان بستری از سوء مزاج شکایت کرد و دارای بهار طبیب ابر آذار را از دار الملک بحار به معالجت آورد.

نوباوگـان نهـال به دارایی خاورزمین گلشن و دار المرز چمن تغییر و تبـدیل یافتنـد و از فیض موهبت گلشن آرا هریک به مقر ایالت شـتافتند. سـلطان بهار امیرزاده شـقایق مرغزار را بر خیل غزالان قراگوزلو شـعار امیر ساخت و دارای اردیبهشت به رجعت دار الخلافه گلزار تاخت.

امین باد نوروزی به نظم دار السّـلطنه چمن مأمور شد و خسـرو سوری به صـید قلوب عنادل مسـرور آمد. بزم شیلان نوروزی به حکم شاهنشاه تاجدار چون پیرار و پار آراسته شد و از اعطای خلاع زرتار و انعام آن جوهر مسکوک کامل عیار، غبار غصّه و

آزار از صفحه قلوب باریافتگان (۱) دربار عرش مدار برخاسته (۲) [آمد]. بعد از انقضای بزم شیلان اگرچه کاری که مستلزم حرکت موکب ظفرنشان در اطراف ممالک نبود، ولی چون سال قبل در دار الخلافه توقّف دست داده بود، لهذا شاهنشاه عاقبت نگر به سبب ترتیب لشکر، عزیمت سفر فرمود. در روز پنجشنبه دوازدهم شهر شوّال المکرّم از دار الخلافه طهران به روضه دلگشای نگارستان و روز شنبه بیست و دویّم از آن جا به جانب چمن سلطانیّه سبک عنان و یوم چهارشنبه دویّم شهر ذی قعده الحرام، چمن مزبور مضرب خیام ظفر فرجام آمد.

رعایای گیلان از تعدّیات کارکنان نوّاب شاهزاده محمّد رضا میرزا به دربار همایون شکایت آوردند و از فرط مروّت و دادرسی دارای مظفّر شاهزاده آزاده را از ایالت معزول کردند [و] نوّاب یحیی میرزا به والی گری آن مملکت سرافراز شد و حضرت منوچهر خان غلام ایچ آقاسی باشی که از وزیرزادگان ولات ولایت گرجستان و از اسرای سال جدال با ایشپخدر سردار روسیّه بی ایمان و اجلّ مقرّبان دربار خلافت علیّه است، به نظم امور آن ثغور و تربیت شاهزاده ایرج دستور قرین اعزاز آمد. نوّاب حجه السلطان علی نقی میرزا که در سال قبل- از قراری که نگارش یافت- داوطلبانه به دارایی مملکت خراسان رسید، ظرف حوصله اش رفتار با خوانین اکراد را برنتافت و استعفاکنان به دربار جهان مدار شتافت. حضرت والا شجاع السّلطنه حسن علی میرزا که چندی بود به دار العلم شیراز رفته بود، برحسب احضار در مدّت هفت روز، یک ماهه راه را طی کرده در ثانی خلعت والی گری آن مملکت را پوشید و بعد از نزول موکب اجلال به دار الخلافه بی زوال به عزیمت ارض اقدس کوشید. نوّاب علی نقی میرزا را لقب حجه السلطانی به لقب رکن الدّوله تبدیل یافت و مثل سابق به حکمرانی دار السّلطنه قزوین شتافت.

حضرت امام ویردی میرزای ایلخانی کماکان از منصب ارجمند کشیک سرای همایون اعتباری تمام حاصل ساخت و میرزا اسد الله نوری [۳۴۵] نیز به همان شغل قدیم پرداخت.

در زمستان سال قبل نوّاب ولیعهد دوران را سوءمزاجی عارض شده بود و).

۱- . ملی: (بارباختگان).

۲- . ملی: (برخواسته).

جالینوس الزّمانی میرزا احمد طبیب اصفهانی احمدآبادی برحسب امر خاقانی از اصفهان به تبریز رفته در معالجه آن حضرت ید بیضا نمود. درین اوقات که چمن سلطانیّه مضرب سرادقات فیروزی آیات شد، شوق ملاقات فرزند خجسته پیوند شاهنشاه ظفرمند را به پیرامون خاطر خطیر خطور کرد و حضرت ولیعهدی از دار السّلطنه تبریز به سلطانیه بهجت انگیز روی آورد. امیرزادگان معظم، اعنی نوّاب ولیعهد ثانی محمّد میرزا و خسرو میرزا و سیف الملوك میرزا که خلف اسنّ و ارشد نوّاب ظل السلطان و صهر پر مهر نوّاب ولیعهد زمان است، به التزام موکب ولیعهدی از حضور همایون سعادتی از حد افزون یافتند و پس از استیفای حظّ کامل از سعادت حضور شهریار باذل مجدّدا در رکاب ولیعهد دریادل به دار السّلطنه تبریز شتافتند. ایالت ولایات (۱) طوایف قراگوزلو به نوّاب ولیعهد ثانی محمّد میرزا عنایت شد و روز یکشنبه دوازدهم شهر ذی حجه الحرام، موکب با احتشام از چمن سلطانیه رکضت آرا گشته در دوشنبه بیست و دویم شهر مزبور وارد دار الخلافه بهشت آیت گردید. جناب امین الدوله عبد الله خان حسب الامر الاعلی روی به نظم مهام اصفهان گذاشت و نوّاب ولیعهد ثانی محمّد میرزا برحسب صوابدید والد بزرگوار به جهت نظم امور جماعت قراگوزلو از دار السّلطنه تبریز حرکت (۲) کرده همت بر توقّف قصبه جوزقان واقعه در محال مقرّره گماشت.

مثنوی:

هر کجا باشد شه ما را بساطهست صحرا گر بود سمّ الخیاط

هر کجا که یوسفی باشد چو ماه جنّت است ار چه که باشد قعر چاه).

۱- . ملی: (محالات).

۲- . مجلس: (عزیمت).

بخش ۱۲

بهــاریّه سال فرخ مآل تخاقوی ئیل ترکی مطابق با ســنه یکهزار و دویست و چهل و عزیمت اصــفهان و مراجعت به طهران و حرکت [به] سلطانیه و سایر وقایع آن زمان

عنقـای قـاف خـاور و سیمرغ کوه بـاختر، اعنی مهر انور درین سال همایون فرّ بعـد از انقضای نه ساعت و هشت دقیقه از شـب دوشـنبه غرّه شـهر شـعبان المعظّم سنه یکهزار و دویست و چهل مطابق سال فرّخ فال تخاقوی ئیل ترکی به عزم آشیانه حمل بال همایون فال گشود و دارای بهار به نظم مملکت گلزار عزیمت فرمود. فتنه جویان دی و بهمن در گوشه خمول خفتند و از نشتر سبزه جهان بین خود را وداع گفتند. غراب امین را امانت به خیانت رسـید و هزاردسـتان نغمه سرا، خلعت وزارت پوشید. نوباوه نهال به حکم دارای بهار در دار السّـلطنه گلزار صاحب اختیار شد و موکب سلطان اردی بهشت به سلطانیه چمن پی سپار آمد. سفیر روسـی نژاد شـکوفه از جانب سـردار اسـپند به سفارت گلستان شتافت و وقایع نگار عندلیب به گرجستان گلشن، رخصت سفـارت یـافت. فتنه جویان دی و بهمن باز به فکر مـداخلت در ایران زمین گلشن افتادنـد و نوباوگان نهال به دربار دارای بهار روی نهادند. پادشاه روسـی نژاد شتا (۱) رخت از جهـان بربست و ملـك زاده قوه نامیه، خوارزمیان زاغ و زغن را به یک حمله برشکست.

بعد از انقضای بزم شیلان نوروزی رای عالم آرای همایون به جهت تنبیه حاجی).

۱- . (شتا) واژه ای است عربی به معنی (زمستان).

هاشم خان بختیاری ساکن اصفهان، به عزیمت آن سامان قرار گرفت و دو روز بعد از نوروز فیروز باده هزار سپاه رزم خواه و توپ خانه صاعقه همراه عازم آن دیار جنّت آثار گردید.

تبیین این مقال آن که، این حاجی هاشم خان ولد حاجی رجبعلی بختیاری ساکن محلّه لبنان اصفهان است و برادر زن جناب امین الدوله عبد اللّه خان، چندی بود که از کثرت شرارت ذاتی سر به طغیان برآورد و جمعی از الوار لنبان و الواط [۳۴۶] اصفهان را به پیرامون خود جمع کرد [ه] شب ها به خانه متموّلین و تجّار آن ولایت می ریخت و بعد از تقاضای مال در صورت انکار رشته جان صاحب خانه را از هم می گسیخت. روزها علی رؤوس الاشهاد دیوان خانه و فراشخانه داشت و آدم های شریر او مردمان بی تقصیر را از کوچه و بازار به بهانه گرفته پای آن بیچارگان را به طمع مال در فلک می گذاشت. تا مرحوم حاجی محمّد حسین خان صدراعظم در حیات بود، به سبب وفور دانایی او و بردباری زیاد، این مطلب بروز نمی نمود. هر وقت امری واقع می شد، به کدخدایی می گذرانید و اموال مردم را از خود تاوان داده در اخفای راز می کوشید. بعد از فوت او که ایالت دار السّلطنه اصفهان به میرزا علی محمّد خان ولد امین الدوله مفوّض شد، حضرت امین به سبب واهمه [ای] که از والده آن ولد، که همشیره حاجی هاشم خان است، داشت کفایت این کار را نتوانست و چاره آن را ندانست.

بالاخره روزی حاجی هاشم خان مزبور جوان سید هاشمی نسبی را از دار سیاست آویخت و خون آن سیّد پاکزاد را با خاک راه آمیخت. مادر پیر آن جوان به توسّط علمای اصفهان عریضه (۱) [ای] غیرت انگیز به دربار صاحبقران معدلت آمیز گسیل داشت و صاحبقران شریعت پرور به سبب بازخواست خون آن سید عالی گهر روی سعادت به دار السّلطنه اصفهان گذاشت. در روز ورود موکب مسعود، حاجی هاشم خان با الواط و الوار نامعدود به استقبال (۲) رسید و پس از ورود بلافاصله در پیشگاه سیاست حاضر گشته از دو دیده نابینا گردید. ما یعرف او که از مردم به زور گرفته بود، به ضرب چوب استرداد شد و مرحمت باطنی اعلیحضرت شاهنشاهی مرهم نه جراحات اهل آن بلد جنّت نهادل)

۱- . ملی:- (عریضه)

۲- . ملی: (استیصال)

آمد. بعد از تفریغ محاسبات معلوم شد که جناب امین الدّوله حسب الواقع از عهده امانت برنیامده و مانند پدر عالی گهر از پیشکش خزاین زر و گوهر و رسانیدن مال و جهات کشور، رضاجوی خاطر شهریار مظفر نشده، امتحانا مبلغ پنجاه هزار تومان نقد در ازاء عفو جرایم تکاهل ازو خواسته شد و مشار الیه از در انکار برخاسته، شاهنشاه آگاه [امور] رعیت را خراب و ویران دیده و کار را بی سامان؛ لا علاج منصب دارایی دار السّلطنه اصفهان را به نوّاب شاهزاده سلطان محمّد میرزا، که والده محترمه اش تاج الدوله اصفهانیه و محبوبه خاطر ستّیه بود، مفوّض و او را از لقب ارجمند سیف الدّوله و وزارت یوسف خان غلام گرجی سپهدار عراق، سربلند نمود. مبلغ دویست هزار تومان نقد از اصل مالیات که بر ذمه رعایای پریشان بود، به تخفیف و تصدّق مقرر گردید و جناب امین الدوله ملتزم رکاب فیروزی فرّ آمد.

نوّاب حسین علی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس که با عمّال و اعیان آن ملك شرفیاب دربار آن بحر فلك فلك گردیده بود، پس از تفریغ محاسبات و اعطای سی هزار تومان تخفیف از اصل مالیات به مقرّ ایالت برگشت و بعد از انقضای ایّام صیام، موکب فیروزی احتشام در غرّه شهر شوّال المکرّم عازم رجعت گشته از ورود مسعودش فرق اهالی دار الخلافه از فرق فرقد درگذشت.

مصلحت ملکداری مقتضی آن بود که، جناب امین الدّوله با وجود عزل از امارت، پس از آن بر مسند وزارت ننشیند، (۱) لهذا رای همایون بر آن تعلّق یافت که به جهت انجام مهامّ ملکداری و نظام دربار دولت و کامکاری، وزیری با دیانت برگزینند. جناب اللّهیار خان دولوی قاجار که امیری بزرگوار و دربار فلك مدار را سالار بار (۲) و از شرف مصاهرت شاهنشاه تاجدار باکمال اعتبار بود، به منصب جلیل وزارت اعظم سرافراز گردید و از لقب نبیل [۳۴۷] آصف الدوله گی قرین انواع افتخار و اعزاز آمد. حضرت محمّد حسن خان ولد ارجمندش که بطنا نبیره خاقان ظفرمند است، از منصب سالاری بار صاحب نام و لقب شد. روز هشتم شهر ذی قعده الحرام، موکب فیروزی غلام از دار الخلافه به باغ نگارستان نقل مکان کرد و پس از مأموریّت جناب منوچهر خان ایچ).

۱- . ملی: (بنشیند)

۲- . رئیس تشریفات (معین، ذیل سالاربار).

آقاسی باشی به نظم مهامّ گیلان روی سعادت به صوب چمن سلطانیّه آورد [و در] یوم هیجدهم شهر مزبور، آن چمن بهجت دستور، مضرب سرادق جاه وجلال شد و عرصه آن دشت وسیع از هجوم شیران بیشه هیجا مالامال گردید. جناب آصف الدّوله وزیر جدید، اوضاعی فراخور احوال منصب وزارت سدید چید و این قصیده غرّا از طبع مولف در تاریخ این وزارت حمید زیب آرای صفحه روزگار گردید.

لمؤلّفه:

بحمد اللّه که شد از سیر چرخ و یاری کوکب وزیر آستان شه امیر آسمان موکب

وزارت با امارت جمع شد در بی قرین ذاتی که کلکش ثانی تیر است و تیغش ثانی (۱)عقرب

وزیراعظم اللّهیار خان آن آصف ثانی که صد افزون ز آصف را به خاک آستانش لب

نظام الملک دربانش گذارد پا چو بر مسندملک شه خاک میدانش فشارد پا چو بر مرکب

ارسطو طور و افلاطون منش بوذر جمهر آیین که باشد آصف بن برخیا طفلیش در مکتب

نصیر الدّین طوسش با نظام الملک ملک آراچو شمس الدین و صاحب در خطاب اهدنا یا رب

علامات وزیران سلف شد محو از خاطربلی چون آفتاب آمد نمی ماند نشان از شب

سر دست وزارت راست کلک او چو شهبازی که ظلم و فتنه اش مانند عصفوری است در مخلب

چو هم صهر جهاندار است هست از هر شریف اشرف چو هم از ایل قاجار است هست از هر نجیب انجب ی)

۱- . مجلس: (تالی)

چنین ذاتی امورات صدارت را بود اولی چنین شخصی مهمات وزارت را بود انسب

بلی اندر موارد نفی از اعلی است بر ادنی بلی اندر صوادر منع بر ابعد ز هر اقرب

چو کلکش را عدو خواری چه باک از کینه دشمن چو ضیغم (۱)را توانایی چه بیم از حیله ثعلب

ز فرط احتسابش عدل اندر جلوه چون آهوز بیم انتقامش فتنه اندر خواب چون ارنب (۲)

ضمیرش را بود با ماه گردون پیش هر دانادواتش را بود با چاه زمزم نزد هر مشرب

همان نسبت که دارد چاه زمزم با چه بابل همان صورت که دارد ماه گردون با مه نخشب

قوام او دوام او یکی لازم یکی الزم وجود او سجود او یکی واجب یکی اوجب

جمال او جلال او یکی حسن و یکی احسن همان او زوال او یکی صعب و یکی اصعب

مه و مهرش دو پیک آید یکی شامی یکی رومی شب و روزش دو خنگ آید یکی ادهم یکی اشهب (۳)

زمین را هرقدر ساحت دوابش را بود مرتع فلک را هرقدر وسعت خیامش را بود مضرب

به عهد عدل او بر گردنی طوق تظلّم نه مگر بر گردن خوبان دلارا طوقی از غبغب

ز توقیعش معطر می شود هر دم مشام جان مرکب مشک اذفر (۴) شد مگر با عنبر اشهب و.

۱- . شیر بیشه.

۲- . ارنب: خرگوش.

۳- . ادهم: اسب خاکستری مایل به سیاهی؛ اشهب: اسب سیاه و سفید.

۴- . اذفر: تیز، تیزبو، تندبو.

ز بدو آفرینش تاکنون از اغلبی افزون سخندان داند این معنی که باشد حکم بر اغلب

أب و امّ را بود نازش ازین فرزند نام آورکسان دارند اگر نازش یکی از امّ یکی از أب

مقیم کعبه شاید گر نهد بر آستانش رخ که می باشد طواف درگهش از هر ثواب اثوب

به هم افتاده خصمانش چه حاجت انتقام وی چنان کز کینه عبد الملک شد چاره مصعب

ز ضرب دست و تیغ او عدو مشهور در عالم یکی از ضرب حیدر شد سمر اندر جهان مرحب

چه بهر از رحمت آبای علوی خصم جاهش راخلف چون ناخلف آمد چه سود از گفتن ارکب

بود جرّاره آتش فشان او طبیب آساکه درمان مریض خصم او را می کند ارجب

دو تن از جو فروشان مدتی گندم نمایی هاهمی کردند تا گشتند خود مردود هر مذهب

[۳۴۸] وجود آصف دوران بحمد اللّه شد باعث که گشت از بار ناهموارشان آسوده هر مکتب

به طول افتادی از اهمال ایشان مطلب عارض وجود او چو آمد در میان کوتاه شد مطلب

چو بر صدر وزارت شد مکین از بهر تاریخش در اندیشه را هر دم خرد می سفت با مثقب

یکی آمد برون از مصرع و با خاوری گفتاوزیر ملک اللّهیار خان تاریخ این منصب

ذکر ورود نوّاب نایب السّـلطنه العلیه و بولکونوک وکیل دولت روسیه و مأموریت وقایع نگار مروزی به تفلیس و اوضاع واقعه تا ورود به دار الخلافه جاوید انیس

اگرچه در عهـدنامه مبارکه که فی مابین دولتین علیّتین ایران و روس بسـته شـد و صورت آن درین کتاب مسـتطاب ثبت است، حـدود جمیع ولایات سوای ولایت طالش معیّن است، ولی جزئیّات اراضـی و صـحاری و کلّ دهات را اسـما و رسـما به سـبب عدم احتیاج قید ننموده اند. درین چهارده سال سنوات مصالحه، اکثر اوقات معتمدین و مهندسین به سرحدّات معلومه می رفتند و دلایل و براهین در باب حـدّ و سـنور با معتمـدین روسـیه می گفتند و جواب ها می شـنفتند. درین سال جماعت روس بر سـر لجاج و احتجاج ایستاده و قرار گفتگو را بر این دادند که محلّ مشهور به بالغلو و گونی و گوگچه تنگیز من توابع ایروان داخل رسـدی روس است و عـدم قبـول این دعوی موجب وقوع دریغ و افسوس حسـین خـان سـردار ایروان مراتب لجـاجت جمـاعت روس را دریـن بـاب عرضه داشت نمـود و ینـارال یرملـوف سـردار (۱) گرجسـتان نیز به جهت اثبـات مطلب خـود بولکونـوک مرزاویـچ وکیـل دولـت روس را بـا شـاهمیر خـان ارمنی ترجمـان فرسـتاده در دربـار دولـت عظمی مهر از سـر گنجینه این ادعا برگشود.

نوّاب نایب السّـلطنه العلیّه به جهت تشخیص همین مراتب احضار شد و حسن خان قاجار قزوینی ساروASلان نیز (۲) وارد دربار فلک مدار چند روز متوالی حضـرت نایب السّلطنه و جناب آصف الدّوله و ساروASلان و حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی که واسـطه صـلح نامه بود و میرزا محمّد علی آشتیانی که بارها با مهندسین روس درین مواد مکالمات می نمود، با بولکونوک مزراویچ و شاهمیر خان (۳) نشسـتند و به رشـته دلایل مسـجّل زبان لجاجت او را بستند. باز از فرط غرور و عدم انصاف موفور خود را راضی نمی کرد و گاهی دعوی خویش را به طور خواهش و استدعا به میان می آورد. بالاخرهن)

۱- . ملی: (سرو)

۲- . مجلس: (از ایروان)

۳- . ملی:- (شاهمیر خان)

صریحا گفت که: عدم حصول این تمنّا موجب ترک مصالحه و وقوع مجادله است و دولت روس را، صرفه ها درین معامله.

شاهنشاه آگاه حضرت میرزا محمّد صادق وقایع نگار مروزی را به سفارت تفلیس معیّن فرمود که شاید ینارال یرملوف را انصافی باشد و مثل مرزاویچ به ناخن بی انصافی چهر موافقت را نخراشد. مرزاویچ را بالمشافهه العلیّه نصایح مشفقانه نمود و یک عدد گل الماس پر ثمن و چند طاقه شال کشمیری به او مرحمت و او را با وقایع نگار روانه تفلیس فرمود.

در همان سفر حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی به سبب اطّلاع از اوضاع دولت های خارج، به منصب ارجمند وزارت امور دول خارجه سرافراز شد و عقاب رایات فیروزی آیات در شب پنجشنبه نوزدهم شهر محرّم الحرام سنه یکهزار و دویست و چهل و یک به عزیمت دار الخلافه طهران در پرواز آمد.

نوّاب نایب السلطنه العلیّه به جهت نظم امور همدان که در همان سفر به او مرحمت شده بود و سرکشی محالّ قراگوزلو، روانه عراق شد و نوّاب یحیی میرزا والی ولایت گیلان با جناب منوچهر خان ایچ آقاسی باشی و عمّال و اعیان، در دار السّلطنه قزوین وارد دربار عرش سیاق آمد. چون فی الجمله شورشی در ولایت گیلان واقع شده بود، حضرت همایون، مفسدین را پس از [۳۴۹] تنبیه روانه ولایت سمنان نمود. مبلغ شصت هزار تومان نقد بابت مالیات به رعایای بی سامان گیلان تخفیف داده شد و موکب همایون به دار الخلافه طهران روی سعادت نهاده چند روزی در حدود ساوجبلاغ به صید و شکار، مشغولی دست داد و یوم یکشنبه چهاردهم شهر صفر المظفر عرصه دار الملک ری از؟؟؟ ورودکی داغها بر قلب ساحات جنان نهاد.

[مصرا]ع:

دولت معین و بخت مساعد ستاره یار

ذکر تصرف روسیه در قریه بالغلو و مراجعت وقایع نگار مروزی از تفلیس با انواع افسانه و گفتگو

مرزاویچ وکیل دولت روسیه بعد از ورود به دار السلطنه تبریز از رفاقت حضرت

وقایع نگار درگذشت و به تعجیل تمام روانه تفلیس گشت. ذرّه پروری های حضرت صاحبقران را فراموش کرد و به دمدمه و افسون یرملوف سردار را بر سر کار آورد. ینارال مزبور که خود مردی فتنه انگیز بود، کینیاز مستحفظ اوچ کلیسیا را در تصرف قلعه بالغلو اشاره مفسدانه نمود و خود در ظاهر به بهانه نظم حدود داغستان و در باطن به جهت طفره از ملاقات وقایع نگار دولت ابد ارکان پای عزیمت برگشود. کینیاز مذکور برحسب اشاره سردار مذکور قریه بالغلو را تصرّف کرده یک نفر مایور و دویست نفر صالدات در آن جا گذاشته خود به مراجعت اوچ کلیسیا روی آورد و وقایع نگار چندی در تبریز اقامت ورزید تا حضرت ولیعهد زمان از صفحات عراق برگردید. بعد از اخذ دستور العمل در روز دوشنبه دوازدهم شهر ربیع الاوّل روانه ایروان گردید و در ورود به آن سامان، داستان تصرّف روسیه را در قریه بالغلو و عزیمت یرملوف را به داغستان شنید با آن که کینیاز اوچ کلیسیا شرحی به سردار ایروان نگاشته و وقایع نگار را در ایّام غیبت یرملوف از عزیمت [به] تفلیس ممنوع داشته بود، باز مشار الیه ممنوع نگشته از راه بالغلو عازم آن دیار و روز سه شنبه بیست و پنجم شهر ربیع الاوّل، وارد آن بلده ارم آثار شد. در عرض راه در روز ورود [به] تفلیس، کمال عزت و احترام از وی به عمل آوردند و او را در منزلی مناسب وارد کردند ولیمنوف نام نایب یرملوف حضرت وقایع نگار را ملاقات کرد و مأموریت خود را در باب گفتگوی بالغلو با او به میان آورد. چند روز گفتگو به طول انجامید و بالمآل به جایی نرسید. ولیمنوف به سبب سکوت وقایع نگار، نوشته [ای] به تحریر درآورد و مهر کرده به او سپرد و رخت سلامت از میدان مشاجرت بیرون برد که قریه بالغلو را از جمله رسدی خود دانسته ایم و تصرف در آن نموده ایم. بدون حکم امنای دولت روسیه، تخلیه ممکن نیست، دیگر این همه گفتگو و مشاجره چیست؟

در خلال این احوال، خبر وفات الکسندر پاولیچ پادشاه روسیه به تفلیس رسید و حضرت وقایع نگار همان نوشته ولیمنوف را دست آویز کرده به درگاه آسمان جاه راجع گردید. بعد از ورود او به دار الخلافه و عرض فقرات معلومه بی تردید و گزافه دریای طوفان زای غیرت ملوکانه را نوبت خروش گردید و نوای کوس تلافی جسارت روسیه روسیه، ساکنان ملاء اعلی را به گوش رسید.

[مصرا]ع:

ببین تا چه زاید شب آبستن است

یکی از مؤیّدات طالع مؤلّف این که، حضرت صاحبقران معظم در بدایت کار به جای حضرت وقایع نگار، این مدحت گزار را می خـواست مـأمور به این خـدمت نمایـد. دو نفر از اربـاب غرض که (فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ) (۱) در میـان افتادنـد و به دوستی این وقایع نگار و دشمنی این مدحت گزار قرار را به آن کردار دادند و این سفر بدعاقبت از گردن این بی بضاعت افتاد.

[مصرا] ع: [۳۵۰]

عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد

ذکر وفات بعضـی از امراء دربار و شـرفیابی نوّاب سیف الدّوله سلطان محمّد میرزا به درگاه دولت پایدار و کیفیت ریزش و بخشش او با منتسبان شوکت جاوید قرار

اشاره

یکی از امراء متوفی (۲) در این سال، حضـرت ظهیر الدّوله ابراهیم خان عم زاده بود که ربیب دارای دوران است. مدت بیسـت و دو سـال در دار الامان کرمان به ایالت زنـدگانی نمود و درین سال در دار الخلافه مریض گشـته طایر روح پرفتوحش به عزم غرفـات جنـان بـال گشود. نوّاب شاهزادگـان عظـام و امرای کرام به مشایعت جنازه او پی سپار شدنـد و از بی وفایی عمر طعنه زنان بر روزگار آمدند. چون برادر بطنی نوّاب محمّد قلی میرزای ملک آرای دار المرز طبرستان بود، لهذا برحسب امر همایون اعلی میرزا محمّـد جعفر حمزه کلاـیی (۳) مازنـدرانی وزیر نوّاب معزّی الیه به جهت نظم کـار ولاـیت و قرار امور بازمانـدگان ابراهیم خـان به دار الامـان کرمـان روی نمود. فرمـان و خلعت ایـالت آن جـا به اسم عبّاسـقلی خـان ولـد اکبرش که بطنـا نبیره صاحبقران معـدلت اثر است، صادر گردیـد و میرزا محمد جعفر بعد از نظم کارها مراجعت کرده اوضاع آن ولایت را معروض رای عالم آرا گردانید.

یکی دیگر از جمله امرای متوّفی، امان اللّه خان والی ولایت کردستان است کهی)

۱- . سوره بقره، آیه ۱۰.

۲- . ملی: (امرا و متوفی)

۳- . مجلس: (کلابی)

اباعن جدّ به این منصب جلیل سرافراز و در هردولت به صداقت خدمت می نموده اند.

مشار الیه با وجود غلوّ در مذهب تشیّع، مدت سی سال از روی کمال تسلّط در میان آن جماعت بر عصبیت حکمرانی می نمود و همواره در حضور اعزّه آن ولایت زبان به تشنیع خلفای ثلاث (۱) می گشود. درین سال از تأثیرات قدر و نحوسات اختر مادّه [ای] از سودا در مزاجش رسوخ یافت و بالاخره مادّه دماغی گشته و کار از معالجه گذشته روی از عالم برتافت. منصب والی گری به ولد ارجمندش خسرو خان که شرف از مصاهرت شهریار زمان داشت، عنایت گشت و از ظهور این عارفه کبری، فرق اعتبارش از فرق فرقد درگذشت. یکی دیگر از جمله وفات یافتگان، محمد حسین خان قراگوزلوست که از بدایت طلوع نیّر این دولت رفیع الشأن تا این زمان، به حکومت همدان و سرکردگی سواره دستجات قراگوزلو می زیست و مدتی نیز در حضرت دولتشاه مرحمت دستگاه محمد علی میرزا با منصب جلیل وزارت آن سرکار با کمال اعتبار و اختیار بر زیر (۲) دستان آن دیار و دربار می نگریست و درین سال دیده بخت بر فقدان آن امیر نامدار و وزیر عالی مقدار گریست. تاریخ ذو القرنین متن ۶۰۴ ذکر وفات بعضی از امراء دربار و شرفیابی نواب سیف الدوله سلطان محمد میرزا به درگاه دولت پایدار و کیفیت ریزش و بخشش او با منتسبان شوکت جاوید قرار ..... ص : ۶۰۳

کردگی دستجات قراگوزلو کماکان به رستم خان ولد اکبرش قرار یافت و در حضرت امیرزاده اعظم و ولیعهد ثانی مکرّم محمّد میرزا که حکمروای ولایات همدان و محالّ قراگوزلو بود، شتافت.

یکی دیگر از حضرات متوفّی، یوسف خان گرجی سپهدار است که در بدایت این سال از قرار نگارش به وزارت اصفهان رسید و در آن جا مریض گشته تصدّق فرق فرقدسا گردید. چون ولد ارجمندش غلامحسین خان جوانی هفده ساله بود و کابین مصاهرت دارای دوران عروس شوکتش را در قباله، لهذا مروّت فطری اعلیحضرت شاهنشاهی از تفویض منصب سپهداری، مشار الیه را مورد مرحمت و تربیت فرمود.

خدمت وزارت دار السّلطنه اصفهان به خسرو خان گرجی غلام خاصه عنایت شد. نوّاب سیف الدوله العلیه سلطان محمد میرزا با جمیع عمّال و اعیان آن سامان و وزیر جدید خجسته ارکان وارد دربار معدلت آیت آمد. درین سفر به جز خدمتی که از مالیات ور)

۱- . ملی: (ثلث)

۲- . مجلس: (زبر)

پیشکش به سرکار خلافت کرد، ریزش غریبی درباره هریک از چاکران حضرت به عمل آورد. مبلغ سی هزار تومان از نقد و زری و اقمشه و غیره به نعام جمیع چاکران دربار علیّه مقرّر نمود [۳۵۱] و بر مراتب برتری خویش از جمیع ملک زادگان افزود. بـا مؤلّف این روزنـامچه زیـاده از همگنان همّت ورزیـد و از همت بی دریغش فزون از حوصـله گمان خواسـته های ناخواسـته رسید.

سعدی:

شرف مرد به جود است و کرامت به سـجودهرکه این هردو نـدارد عـدمش به ز وجود بـالجمله حضـرت صـاحبقران اعظم را از فقـدان امرای اربعه مـذکوره در فوق، خـاطر مبـارک بی انـدازه ملول گردیـد و مولف این روزنـامچه را به انشـاد تاریـخ وفـات هریک مأمور گردانید. چهار قطعه تاریخ حسب الفرمایش از طبع مؤلّف تراوید و درین رساله به عرض مستمعین رسید.

تاریخ وفات ابراهیم خان:

بود ای دل حیف از ابراهیم خان ابن عمّ حضرت صاحبقران

آن که در کرمان ز انصاف ملک بود چندین سال فرّخ حکمران

دایم از انصاف او در کوه و دشت گرگ خود بر گله می بودی شبان

خوار او گشتند افغان و بلوچ در بلوچستان و هم در سیستان

از شکوهش لرزه اندر قندهاروز جلالش صدمه در هندوستان

بود اندر باب دارا محترم آن ربیب راد دارای جهان

شد جوان و پیر از این غم حزین زان که بگذشت از جهان آن نوجوان

همت او چاره ساز حرص و آزدولت او کارساز انس و جان

عاقبت از تندباد مرگ کردنوبهار شوکتش رو در خزان

داستان زندگانی کرد طی لیک ماند از همتش صد داستان

گفت تاریخ وفاتش خاوری حیف از آن ابن عم ابراهیم خان

تاریخ وفات امان اللّه خان

والی (۱) کردستان:

ببین صیّاد گردون را که دایم هزاران صید در یک دم زند سیخ

به چشم والیان عزّت و جاه به دست انتقامش هست گل میخ

ز کردستان ایران رفت والی قدم زد بر سر ایوان مریخ

امان اللّه خان کاندر عزایش قضا را می کند ایّام توبیخ

به کام دشمنش در روزگاران بدی چون زهر قاتل شهد بطّیخ

بگوش دشمنانش سور سیماب به چشم حاسدانش نور زرنیخ

به رزم او سپهدار اجل تاخت بنای هستی او کند از بیخ

ز کلک خاوری بهر وفاتش بمرد ای حیف خانی کرد تاریخ

مثنوی تاریخ وفات محمّد حسین خان قراگوزلوی همدانی:

محمّد حسین خان فیروزمندوزیری ز دولتشه ارجمند

به خیل قراگوزلویان امیربه کرمان شهان سال ها شد وزیر

کفایت چنانش که در آن دیاردد و دام بودند پیوسته یار

به سن کهولت ز گیتی برست به تخت جنان چون وزیران نشست

ز فقدان آن خان والامقام بشد کار آن مملکت بی دوام

اجل چون رسد کیست شاه و گداتوانگر ز مسکین نباشد جدا

از آن میر گردون توان ای دریغ که خورشید عمرش بشد زیر میغ

چو شد آن سرافراز از جان بری بدین طرز از خامه خاوری

رقم شد به تاریخ بی گفتگومحمد حسین خان قراگوزلو

تاریخ وفات یوسف خان سپهدار عراق:

افتاد وبا به دهر خونخوار افسوس شد یوسف ما نیز ز بازار افسوس

چون رفت سپهدار پی تاریخش گو وای زاین خان سپهدار افسوس ت)

۱- . مجلس:+ (ولایت)

ذکر آمدن رحمان قلی توره خوارزمی به تاخت حوالی ارض اقدس و شکست او از باطن حضرت مقدّس

این رحمان قلی توره ولـد محمّد رحیم خان والی خوارزم است. پدرش درین سال وفات کرد و خود بر تخت خانیّت نشسته به سنّت رذیله پـدر بـدگهر، به تاخت ارض اقـدس روی آورد. جمعیّتی کامل از جماعت اوزبکیه و ترکمانیه آن ناحیه از سالور و ساروق و تکه و یمرلی و علی ایلی ساکن ابیورد و درون و مهنه برداشت و به خیال خام تسـخیر ارض اقـدس رانـده علی الغفله در حومه شهر، خیام اقامت برافراشت. از باطن [۳۵۲] فیض توطن (۱) حضرت رضا- علیه التّحیّه و الثّنا- و طالع شاهنشاه فیروزی لوا در همـان شب ورود برفی عظیم باریـدن گرفت و بـادی شدیـد ماننـد صرصـر عـاد وزیـدن؛ در ظرف چهـار ساعت انسان و حیوان از حرکت افتادند و اکثری از ایشان از شدّت سرما روی به درکات نیران نهادند. رحمان قلی توره با بقیه آن گمراهان از بیم جان آن چه داشتند، گذاشتند و در همان شب تیره بعضی سواره و برخی پیاده راه سامان سرخس برداشتند.

علی الصّـباح اهل شـهر ازین مقـدمه خبردار گشـته به محلّ اردوی او شـتافتند و بی مایگان از انواع کالای نفیسه مایه ها یافتنـد. اسب و استر و اشتر و چادر و خزانه و انـدوخته کلا در لحظه [ای] به یغما رفت و ابدان خبیثه خوارزمیان طعمه کلاب شـهری و وحشیان صحرا آمد.

رحمان قلی بعد از ورود به سرخس چند روزی استراحت گزید تا بقیه قشون خسته و گریخته اش از هر طرف جمع گردید. دو فوج از ترکمانان سالور و ساروق را به تاخت حـدود جام و سـرجام فرسـتاد و فوجی از آن گمراهان را در منزل شـریف آباد با سـواران نوّاب ارغوان (۲) میرزا که برحسب احضـار نوّاب شـجاع السّـلطنه روانه ارض اقـدس بودنـد، تلاقی دست داد. به حمله [ای] از سواران جرّار کلّا طعمه شمشیر آبدار و گرفتارن)

۱- . مجلس: (مواطن)

۲- . مجلس: (ارغون)

قیـد اسار شدنـد و فوجی دیگر در حـدود ولایت جام به امیر نصـر اللّه خان تیموری، که با جمعیت خود عازم ارض اقدس بود، دچار و جمیعا به دست دلاوران تیموری روانه دیار بوار آمدند.

رحمـان قلی به تلافی این دو وهن عظیم، موازی سه هزار نفر از جماعت قنقرات و طایفه قراقلپاق را با فوجی از سواران سالور و ساروق به سرداری دولت نظربی و عوض ایناق و رجب مهتر و دولت مراد پروانه چی و مراد سردار تکه و تراب بی و سعید نیاز خان، بتاخت حوالی ارض اقدس روان نمود و جمعیت مزبور در یوم چهارشـنبه چهاردهم شـهر رجب المرجّب در سامان ارض فیض فرض، دست به غـارت و یغما گشود و حضـرت شـجاع السّـلطنه ازین معنی آگاهی حاصل فرمود. در همان روز جمعیّتی که در شهر داشت، برداشت و به دفع ایشان همت برگماشت. در دامان اژدرکوه جمعیت خراسانی را با آن جنود شیطانی صف مبـارزت آراسـته شـد و دلیران رزم آزمـا از طرفین به کینه خواهی برخاسـته طـالع فیروزی مطالع دارایی قوت کرد و در انـدک کوششـی دمار از روزگار آن قوم غدّار برآورد. ترکمانان پشت دادند و دلیران جرّار در عقب ایشان روی نهادند. معادل پانصد نیزه سـر و موازی یکهزار نفر زنده از آن قوم بداختر به دست آمد و بقیه السـیف روی به وادی شـکست [نهادند]. نوّاب شـجاع السّـلطنه در همـان محـل اردوی رحمان قلی توره، کلّه مناری از رؤوس منحوس آن مشـرکان برپا نمود و این خبر بهجت اثر را روز عیـد نوروز مسـرعی سـریع، معروض رای جهـان آرا داشـته بر سـرور نوروزی افزود. رحمان قلی پس از وقوع این واقعه از سامان سرخس به صوب خوارزم شتافت و بعد از این شکست، خیال این آرزوی محال در حوالی خاطر فاتر نیافت.

بخش ۱۳

بهاریه سال فرخ مآل ایت ئیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و چهل و یک هجری که سال آخر از قرن اوّل دولت جاوید محل است و حکم سکّه صاحبقرانی و وزیر دفائن قدیمه در امکنه متعدده به آسانی

خسرو صاحبقران اورنگ چهارم سپهر و دارای اولو الامر مهر درین سال فرخنده چهر بعد از انقضای دو ساعت و پنجاه و شش دقیقه از روز سه شنبه دوازدهم شهر شعبان المعظّم سنه یکهزار و دویست و چهل و یک مطابق ایت ئیل ترکی از شهربند [۳۵۳] حوت به بیت الشّرف حمل خرامید و سکّه صاحبقرانی دارای بهار در دار الضّرب گلزار بر سبایک زرّین و سیمین رعنا و ازهار سکه به زر گردید. دفاین قدیمه که در خزاین گلشن محزون بود، از قوّت قوای نامیه و جلوه گری نمود و خسرو بهارش به معیر الممالك ابر آذار علی الامانه تسلیم فرمود. مغنّیان عنادل و قماری بر منابر شاخسار، جنود نامعدود سبزه و ازهار را به جهاد با لشکر روسی نژاد دی ترغیب نمودند و سفیران شمال و صبا با تحف گران بهای ریاحین در تختگاه چمن پای آمدورفت گشودند.

موکب سلطان فروردین به تدمیر روسی نژادان دی و بهمن عزیمت کرد و نخست از فرّ یاری بخت پایدار و سعی نوباوگان سروهای جویبار و اهتمام سرداران صنوبر و چنار، قلاع محکمه باغ و گلزار را که در تصرف جنود کافر شعار شتا بود، مفتوح آورد و ابر آذار ازین گنبد آبنوسی چون سردار روسی توپ های صاعقه فشان تندر را بر خیول سبزه سرافراز بست و شکوه مرغزار را که نایب سلطان بهار است، از شکست خیول سبزه سرافراز شکست.

دارای بهار، ولیعهد مرغزار را در آن سرافکندگی یاری کرد و از فرّ یاری او باز سر به سرافرازی برآورد. باد نوروزی که والی خاورزمین مرغزار است، به دخول شهر بند گلزار روی نمود و شاهزاده افغان شعار تندر، خزاین قوای نامیه را به پارنج او درگشود [و] خوارزمیان زاغ و زغن که در خاورزمین گلشن سرگرم آشوب و فتن بودند، از غوغای توسنان صرصر نوروزی رم نمودند.

سلطان خردادماه به دار الخلافه گلشن برگشت و حضرت صاحبقران معظّم را از جلوس بر تخت جم درین سال صاحبقرانی سر از سپهر دوّار برگذشت. در دو محفل تحویل و شیلان خطبه صاحبقرانی به نام نامی ذو القرنین ثانی خوانده شد و بدره های سیم وزر به شکرانه این لقب همایون فرّ بر فرق مهتر و کهتر افشانده آمد. در دار الضرب همایون به حکم شاهنشاه معدلت مقرون سکّه صاحبقرانی به سبایک سیم و زر زدند و رخسار سیم و زر از این مصراع موزون تر از سرو کشمر که، [مصرا]ع:

(سکّه فتحعلی شه خسرو صاحبقران)

مفتخر شدند.

درّ اشرفی لفظ کشورستان در عوض صاحبقران زده، ریال را صاحبقرانی نام نهادند و اشرفی را کشورستانی لقب دادند. وزن ریال یک مثقال و نیم نقره و قیمت آن یکهزار دینار و وزن اشرفی هیجده نخود طلا و قیمت نه هزار دینار شد.

در خلال این احوال در بلوک ورامین ری و کوهستانات سمنان و دامغان قدری زر و سیم مسکوک از زیر خاک پیدا شد. یک دانه اشرفی در آن میان سکه شاپور ذو الاکتاف بود. صورت این مدعا از پرده خفا چنین جلوه گری نمود که، صورت شاپور را در بعضی از امکنه فارس و شوشتر بر سنگ نقش بسته اند و از سحرپردازی و نیرنگ سازی لوح نقوش مانوی را درهم شکسته اند. چون صورتی در یک طرف اشرفی به همان هیئت نقش بود، لهذا هرکس که دید بلا تامل همین مظّنه را نمود. بقیه آن، بعضی سکه خلفای اربعه و خلفای بنی امیّه و بنی عبّاس و بعضی دیگر از سلاطین اتراک چنگیزی و تیموری و صفویه حق شناس بود [که] کلاـ به رسم امانت به مقرّب بارگاه سلطنت حسین علی خان معیّر الممالک سپرده شد و در سلک سایر گنج های مخزون شمرده آمد.

پس از انجام این مهام، فرامین واجب الاحترام از مصدر خلافت و حکمرانی به

احضار جیوش بحر خروش ایرانی صادر شد و نسقچیان پلنگ صولت به جهت قوروق (۱) ارباع خمسه و آذربایجان پی درپی سایر و دایر آمد- بمنّه وجوده.

قطعه تاریخ سال صاحبقرانی از طبع مؤلّف تراوید [۳۵۴] و یادگار را درین صحیفه ثبت گردید.

لمؤلّفه:

شکر کز فرّ خداوند جلیل ذو الجلال سال قرن ثانی است از حضرت صاحبقران

خسرو صاحبقران فتحعلی شاه آن که زدسکه صاحبقرانی بر زر اینک جاودان

این زمان یک قرن شد کآرایش تاج است و تخت عمر کو تا قرنها بینیم با این توامان

خوش خیالی دارد این شه کاین چنینش بهره هاست بهره ها در خوش خیالی به که دشمن بدگمان

نیّت صافی به کار آفرینش واجب است کاین امانات از خداوند جلیل مهربان

در امانت وانگهی از حق دیانت لازم است در دیانت این چنین شاهی نیامد در جهان

از کیومرثش بود میراث شغل سلطنت پشت در پشتش شهنشاه جهان در هر زمان

خلقت او از نظام مملکت شد تربیت نیت او بر دوام سلطنت شد ترجمان

کثرت اولاد هم باشد دلیلی بر ثبات رو بخوان تورات و از داود در آن جو نشان ق)

۱- . مجلس: (قروق)

یادگار اولادها از صلب این شه یکهزاراین چنین کثرت بماند جاودانی حکمران

سال اول شد ازین صاحبقرانی آشکارزیبد ار صاحبقران تیمور او را پاسبان

از برای سال تاریخش رقم زد خاوری وه که هست این سال سال اول از صاحبقران

ذکر موجبات نقار دولتین ایران و روس و اجماع مجتهدین به جهت جهاد و وقایعی که دست داد

در وقایع سال قبل کیفیت تصرف روسیه (۱) در قریه بالغلوی ایروان بدون اذن از امنای دولت علیّه نگارش یافت و کلک وقایع نگار شرحی از آن قضیه نگاشت.

درین مدت که ولایات گنجه و قراباغ و شیروانات و غیره در تصرّف دولت روس بود، بعد از وفور استیلا و تسلط بنای تعرّض به عرض و ناموس مسلمانان گذاشتند و در باب دین و مذهب و ملّت نیز خاطر قاصر بر ایذا و اضرار گماشتند. این مطلب به توسط علما و فضلای آن دیار و تحریک کارپردازان دربار حضرت ولیعهدی که راضی به مصالحه نبودند و قوام عزت خود را در مخاصمه با دولت روس تصوّر می نمودند، به عرض جناب مجتهد الزّمان حضرت آقا سیّد محمّد ولد آقا سیّد علی اصفهانی ساکن عتبات عالیات رسید و معزّی الیه تکلیف شرعی خود و مسلمانان را در جهاد با کفره روس دید. چون مظّنه داشت که شاید شاهنشاه صاحبقران را بر هم زدن عهد مصالحه روسیه بی ایمان صلاح دولت ابد ارکان نباشد، لهذا در ابتدا آخوند ملّا محمّد رضا نام خویی آذربایجانی معتمد خود را که مردی جسور و بی مبالات بود، با صورت حکم وجوب جهاد به درگاه عالمیان معاد روان ساخت و به استمزاج از خاطر خطیر اعلیه)

۱- . مجلس: (روسیه روسیه)

پرداخت. حضرت صاحبقران شریعت پرور به حکم شرع مطهّر رضا داد و ملّا رضا را با مراتب رضامندی به خدمت جناب مجتهد الزّمانی فرستاد. معزی الیه نیز جمعی از معارف مجاهدین و مروّجین دین مبین را از آن ارض فیض قرین برداشت و روی به آستان معدلت ارکان حضرت صاحبقران گذاشت [و] در اوایل شهر شوال المکرم وارد دار الخلافه طهران گردید و کمال توقیر و احترام از شاهنشاه اسلام و شاهزادگان عظام و امرا و وزرای کرام درباره خود دید.

مراسلات متعدّده به عموم مجتهدین و فضلای بلاد اسلام به تحریر درآورد و عموم مسلمانان را به اقدام در جهاد دعوت کرد. شاهنشاه اسلام، مبلغ سیصدهزار تومان به علاوه مواجب و علوفه سپاه به جهت صرف جهاد معیّن فرمود و به حمل دوابّ توانا از خزانه عامره به اردوی قاهره حمل ونقل نمود. چون در آن اوان، خبر ورود [سر] جان مکدانلد کینر (۱) انگریز ایلچی سرکار کمپنی به بندر ابوشهر رسیده [۳۵۵] بود، لهذا میرزا ابو القاسم مستوفی اصفهانی حسب الامر حضرت صاحبقرانی به مهمانداری او عزیمت نمود.

تبیین این مقال آن که، هنری ولک وکیل دولت بهیّه انگریز، که کیفیت احوالش قبل ازین ایراد شده، از جانب اصل دولت در دربار این شوکت جاوید آیت مقیم بود و نوّاب ولیعهد زمان به جهات مختلفه از او ناراضی و اعتنایی زیاده به قول و فعلش نمی نمود.

میرزا صالح شیرازی مهندس را به دار الملک لندن سفیر ساخت و مشار الیه به معزولی هنری ولک از خدمت وکالت پرداخت. ارباب مشاوره دولت بهیّه انگریز قرار دادند که بعد از عزل وکیل دولت، ایلچی سرکار کمپنی در دار الملک ایران وکیل باشد. بنابرآن فرمانفرمای هندوستان ایلچی مشار الیه را به سفارت فرستاد. چون بریدن از اصل دولت و پیوستن به فرع آن خلاف رای امنای دولت جاوید ارکان بود، لهذا جان مکدانلد کینر به سبب عدم اذن یکسال تمام در بندر بمبئی توقّف نمود. بالاخره از استدعای متوالیه حضرت ولیعهد دوران، شاهنشاه صاحبقران به این معنی رضا داده و قاسم خان سرهنگ فوج تبریز به جهت آوردن ایلچی مزبور با فرمان قضا دستور روی به بندر بمبئی نهاد. بعدز.

۱- . جان مک دونالد کینز.

از ورود ایشان به بندر ابوشهر- از قراری که ذکر شد- میرزا ابو القاسم مستوفی مهماندار گردید تا از قراری که- انشاء اللّه تعالی- نگاشته خواهد شد، وارد دربار آسمان مدار آمد.

بالجمله در همان اوقات نوّاب شاهزاده محمود میرزا، به ایالت ولایت لرستان فیلی مأمور و نوّاب همایون میرزای برادرش، به حکومت ولایت نهاوند مسرور شد.

بنده مدحت گزار را شاهنشاه اعلی مقدار، به اسم وزارت آن ناحیت فرستادند تا بالاخره مایه عمر گران مایه ام را آن حق شناسان بر باد غارت دادند.

خلاصه جناب امین الدوله عبد الله خان که در آن اوقات از عمل معزول و در کنج عزلت به امر دعاگویی دولت مشغول بود، به مهمانداری جناب آقا سیّد محمّد و عموم فضلا مأمور شد و روز شنبه بیست و ششم شهر شوال المکرم موکب معظّم از دار الخلافه طهران حرکت کرده وارد عمارت مبارکه سلیمانیّه بهجت دستور گردید. پس از چهار روز توقّف، موکب فیروز از آن جا حرکت کرد و روز دوشنبه هشتم (۱) شهر ذی قعده الحرام، چمن سلطانیه از فیض ورود شاهنشاه اسلام، سر به اوج ثریا برآورد. خبر مأموریّت ایلچی روس از جانب ایمپراطور جدید رسید و فرمان همایون به افتخار ولیعهد دوران در باب لوازم ورود او، از مصدر خلافت صادر گردیدند.

ذکر کیفیات ورود نوّاب نایب السلطنه العلیه و ایلچی روسیه و جناب آقا سید محمد و سایر پیشوایان امامیه در چمن سلطانیه و مشاورات در صلح و جنگ و مراجعت ایلچی از دربار فلک اورنگ

نوّاب نایب السّلطنه العلیّه روز جمعه دهم شهر ذی قعده الحرام برحسب احضار شاهنشاه بهرام غلام، در چمن سلطانیه شرفیاب درگاه کیوان مقام گردید.

کینیاز بخسکوف نام ایلچی دولت روسیه نیز به احترامی تمام در همان اوقات وارد دار السّلطنه تبریز و بعد از ظهور اذن از سرکار خلافت، عازم درگاه معدلت انگیز شد.م)

۱- . مجلس: (ششم)

سبب مأموریت این که الکسندر پاولیچ پادشاه روسیه در زمستان سنه ماضیه به جهت سرکشی ولایات خویش از پطرپورغ حرکت و در عرض راه به سبب ظهور عارضه ذات الجنب (۱) به تاریخ نوزدهم شهر ربیع الثّانی، وداع عالم فانی نمود. قسطنطین برادر کهترش که سردار مملکت له بود، به حکم وراثت و ولیعهدی و تصدیق رؤسای روس، بر تخت سلطنت نشست و پس از قلیل زمانی [۳۵۶] به سبب انکار جمعی دیگر که وحشت کامل از بطش و سیاست او داشتند، رشته امید از پادشاهی بگسست. با برادر دیگرش نیکولای پاولیچ عهد سلطنت بسته شد و قسطنطین در کنجی نشسته آمد. ظهور این دو سبب، باعث اختلاف امت و جماعت گردید تا در نفس پطرپورغ کار به مجادلت و محاربت رسید. جمعی کثیر از هواخواهان قسطنطین تلف گردیدند و بسیاری از ینارالان و بزرگان روس را گرفته در محبس نیکولای محبوس گردانیدند تا بالاخره از ظهور این قتل و قید، شورش تسکین یافت و نیکولای پاولیچ مستقلا بر مسند سلطنت (۲) شتافت.

بالجمله الکسندر پاولیچ در ایّام حیات، تختی بلور به جهت جلوس صاحبقران عدالت دستور تمام کرد، اجل موعود مهلتش نداد که از اهدای تخت مزبور مراتب دوستی باطنی را منظور دارد.

درین اوقات که نیکولای پاولیچ بر اورنگ ایمپراطوری جلوس نمود، سنت ستیّه برادر را ممضی و قبل از آن که ایلچی تعزیت و تهنیت از این دولت مأمور شود، تخت مزبور را با بعضی از هدایای دیگر مصحوب ینارال کینیاز بخسکوف به دربار دارای مظفر برگماشت.

صفت آن اورنگ فلک رنگ این که، قطعات بلور الماس تراش ابیض و فیروزجی متصل به هم و به اندازه سه ذرع طول و دو ذرع عرض، تختی حاصل آورده بودند. بلور فیروزجی منحصر بر پلّه و نشمین بود و بقیّه از بلور الماس تراش ابیض مانند جوهر بیضا جلوه گری می نمود. از هر طرف نشیمن صورت، سه شیر به جهت فوران آب ساخته بودند و در پشت سر آن، صورت خورشیدی از یک قطعه بلور الماس تراش پرداخته. این روایت را درایت ضرور است و ادراک کیفیت آن جوهر صرف بدون درایت نامقدور.ت)

۱- . ملی: (ذات النخیب)؛ درد پهلو، سینه پهلو.

۲- . ملی: (خلافت)

خلاـصه در روز سه شـنبه چهـاردهم شـهر ذی حجّه الحرام خسـرو خان اردلانی والی کردسـتان و فرج اللّه خان آدخلوی افشار برحسب امر شاهنشاه تاجدار او را اسـتقبال کردند و بعد از ورود در منزل جناب آصف الدوله اللهیار خان قاجار وزیر اعظم بار اقامت آوردنـد. روز دیگر میرزا ابو القاسم قائم مقام و حاجی میرزا محمّد رحیم شـیرازی طبیب خاصّه، که در آن سـفر خطاب مسـتطاب منشـی الممالکی یافته بود و میرزا محمّد تقی علی آبادی مازندرانی منشـی دیوان اعلی، به اذن حضرت صاحبقران از جانب جناب آصف الدوله ملاقات و ایلچی را به احترام تمام دریافتند و در روز پنجشنبه شانزدهم شهر مزبور پیشکاران پیشگاه خلافت به احضار وی شتافتند. (۱) به همان سـبک و سیاق و قاعده و قانونی که سابق الکسندریر ملوف سردار گرجستان را بار دادند، ایلچی مزبور را نیز با هشت نفر از کرسی نشینان و شاهمیر خان ترجمان در سراپرده همایون، پای برگشادند.

نـامه دوستی ختـامه ایمپراطوری را داد و زبان به عرض نیاز برگشاد و از طرف قرین الشـرف شاهنشاهی نوازشات دیـده پس از ظهور نوازشات به آدابی که آمده بود، برگردید.

روز جمعه هفدهم [ذیحجه الحرام] جناب مجتهد الزمانی آقا سـید محمد اصـفهانی و حضرات عالی درجات حاجی ملّا جعفر و آقا سـید نصر اللّه استرآبادی و جناب حاجی سید محمّد تقی قزوینی و سیّد عزیز اللّه طالش با سایر علما و فضلای هر بلد، وارد اردوی کیـوان پوی شدنـد و نوّاب شاهزادگـان و جمیع امرا و خوانین و توابین لشـکر ظفر قرین به اسـتقبال ایشـان سـبک عنـان آمدند. مجتهدین انام را با انواع احترام و اقسام تکبیرات و درود و سلام وارد خلوت سرای با احتشام کردند و ازدحام خواص و عوام ایلچی و همراهـانش حسـاب ها بردنـد. روز دیگر به همین سـیاق جناب مجتهـد انام حاجی ملّا احمـد نراقی و مرجع الانّام حاجی ملّا عبـد الوهاب قزوینی وارد [۳۵۷] گشـتند و از اجمـاع مجتهـدین عظام در اردوی ظفر فرجام و تحریض جهاد با کفره ظلاـم عموم لشـکر به طیبِ خاطر از جان و سـر گذشـتند. مجتهـدین را کلّا صورت فتوی این که: جهاد با کفره روسـیه واجب است و منکر این عمل، متابعت شیطان و خلود در نار نیران را طالب.د)

۱- . مجلس: (به احضار می شتافتند)

شاهنشاه آگاه به سبب رعایت شریعت غرّا، این معنی را مصدق می بود و نوّاب نایب السلطنه نیز به جهات مختلفه تصدیق می نمود. جمیع امرا و وزراء اقدام در جنگ را راغب بودند، مگر جناب مستطاب معتمد الدّوله میرزا عبد الوهاب و حاجی میرزا ابو الحسن خان وزیر امور دول خارجه که به جهت ملاحظه عواقب کار این معنی را انکار می نمودند. جناب آقا سیّد محمد و سایر آن دو نفر را پیغامات واهمه انگیز دادند و پس از آن پیغامات از واهمه تکفیر، دیگر لب به انکار برنگشادند.

ایلچی دولت روسیه با امنای شوکت علیّه هرچه سخن از صلح گفت، به جز انکار از آن و اصرار در جنگ جوابی نشنفت. چون از قانون ملت داری بی وقوف (۱) بود، سخن از قاعده دولتداری ادا نمود، که درین اوقات لازم چنین بود که به جهت ادای آداب تعزیت و تهنیت ازین دولت ابد آیت در فرستادن سفیر مبادرت شود، حال که از طرف ایمپراطور جدید اقدام در تشیید (۲) بنیان موافقت شدید شده، اصرار در جنگ دور از انصاف است و مهجور از رسوم انتصاف. اگرچه موافق قاعده دولتداری این معنی حقیقت داشت، ولی از باطن ملّت حنیف امری تازه واقع شد که اولیای دولت قاهره را در جواب این فقره نیز عاجز گذاشت. کینیاز و سرحدّداران پنبک و قرا کلیسیا از حد خود تجاوز کردند و به آباران ایروان آمده رفتاری خلاف طریقه مسالمت به عمل آوردند. بالاخره ایلچی استدعای ملاقات مجتهدین عظام را نمود که خود از تعهد رد ولایات و اخراج روسیه از سرحدات ایشان را راضی دارد و همت بر انجام تعهدات خویش گمارد. مجتهدین در جواب فرمودند که: مهربانی با کفار بنابر نص کلام ایزد جبّار حرام است و این معنی خلاف رسوم رسول انام و در صورت رد ولایات باز جهاد با ایشان واجب تر از روزه ماه صیام است.

شاهنشه شریعت پرور بالمشافهه العلیّه به ایلچی فرمایش فرمود که: اکنون امر دایر فی مابین قوام ملت و صلاح دولت است و اختیار قوام ملت مرجّح بر صلاح دولت؛ در جایی که پای ملّت در میان است، دولت را منزل بر طاق نسیان.

کوتاهی سخن، بعد از مکالمات بسیار، عموم مجتهدین ملت و ملتزمین حضرت،د)

۱- ملی: (موقوف)

۲- - ملی: (بستند)

جنگ را بر صلح ترجیح دادند و شقّه رایات ظفر آیات را به عزم جهاد با آن طایفه کفر علامات برگشادند. ایلچی بعد از یأس فراوان، تخت بلور و هدایای دیگر را داد و پای عزیمت به مراجعت برگشاد. مبلغ یکهزار تومان زر نقد و چهار طاقه شال کشمیر سوای انعام همراهان به انعام ایلچی به تنهایی عنایت شد و روز جمعه بیست و چهارم شهر ذی قعده الحرام به مهمانداری میرزا اسماعیل انجدانی فراهانی منشی مدبّر امور غربا، روانه آذربایجان و آن ناحیت گردید و از آن جا نیز عازم تفلیس گشت و کار دولتین بهیّتین از مصالحت و مسالمت و مراودت درگذشت.

شعر:

قضا چون به گردون فرو هشت پر همه عاقلان کور گردند و کر

ذکر مأموریت نوّاب شاهزادگان و امرا به اطراف ولایات متصرّفی روسیه

و فتوحات خوی (۱) و قصبات و ولایات قراباغ و گنجه و شیروان و طوالش و غیره و ورود ایلچی دولت انگریز

بعد از روانه شدن ایلچی دولت روس، به اقتضای مصلحت شوکت ابد مأنوس، نوّاب شاهزاده اسماعیل میرزا و قادر اندازان استرابادی و هزار جریبی [۳۵۸] و فندرسکی به منقلای موکب فیروزی کوکب در روز دوشنبه چهارم شهر ذی حجه الحرام از چمن سلطانیه روانه آذربایجان و پس از آن محمد قلی خان دولوی قاجار خلف ارجمند جناب آصف الدّوله العلیه اللهیار خان، با دستجات خواجه وند و عبد الملکی و مافی، در روز جمعه هشتم عازم آن سامان و نوّاب نایب السّلطنه در روز دوشنبه یازدهم به صوب دار السلطنه تبریز دامان برزده و جناب آقا سید محمّد و سایر مجتهدین و فضلا به جهت تحریص مجاهدین در روز پنجشنبه چهاردهم، عزیمت را سبک عنان و حاجی محمد خان دولوی قاجار با دسته توابعی به جانب ولایت طالش شتابان آمد. احکام عدیده [ای]ی)

۱- . مجلس: (قری)

به عهـده حسـین خـان سـردار ایروان و برادرش حسن خـان ساروا‌صـلان صادر شـد که در اخراج طایفه روسـیه از قریه بالغلو و حدود گوگچه دنکیز حاضر و آماده شوند.

موکب فیروز در روز پنجشـنبه بیست و یکم شـهر مزبور از راه ارمغان چای نهضت آرا و روز سه شنبه بیست و ششم [ذی حجه الحرام] ساحات اردبیل مضرب خیام ظفر فرجام (۱) گردید و در همان روز ورود از جانب حاجی محمّد خان دولوی قاجار که مـأمور به حـدود طالش بود، موازی سـی نیزه سـر و بیست نفر زنـده از روسـیه بـداختر و دو (۲) عرّاده تـوپ الـبرز پیکر در نظر فیروزی اثر جلوه نمود. تبیین این مقال آن که بعـد از ورود حاجی محمـد خان به محال اوجارود، به قریه گرمی که در تصـرف جمعی از صالـدات روسـیه بود، تـاختن آورده از یمن طـالع خسـروی آن محـل را به قهر و غلبه گرفته سـرها و اسـرا و دو توپ معروضه را به اردوی اعلی گسیل کرد.

روز دیگر مسـرعان بشـارت رسـان از جـانب حسـین خـان سـردار ایروان رسـیدند و از مژده فتوحـات سـردار، بهجت افزا خاطر شاهنشـاه تاجـدار گردیدنـد. تفصـیل این اجمـال آن که، حسـین خان در یوم یکشـنبه نوزدهم شـهر ذی حجه الحرام از کیفیت احکـام قضا نظام آگاه (۳) [شـد] و بـا اسـتعدادی تمـام در شب جمعه بیست و دویم شـهر مزبور بر سـر سـنگر بـاش آباران که مشـحون از یکهزار نفر صالدات روسیه بی ایمان بود، تاخت و بعد از فتح سنگر، اکثری از آن جماعت را روانه داربوار ساخت. کینیاز آن جا با بقیه السیف به جنگل گریختنـد و خاک نام و ننگ بر سر بیختند. سـبحان قلی خان قاجار قزوینی نیز در همان شب جمعه بر سـنگر بالغلو یورش برد و بعد از فتح آن جا، ده عراده توپ گرفته و جمیع مستحفظین آن سنگر را به دست شحنه اجل سپرد. حسن خان ساروا‌صـلان از طرف کمری بر قراکلیسـیا راند و چهارهزار نفر صالدات روسـیه و مردان ارامنه را آیه (وَ قاتِلُوا الْمُشْرِکِینَ کَافَّةً) (۴) به گوش هوش برخواندند. دو (۵) عراده توپ گرفته و جمعی از نسوان ارامنه را گرفته محالّ شوره گـل را یکبـاره از لـوث وجـود آن ناپاکـان پـاک کرده بـوداق سـلطان آیرملو را بـا سـایر مسـلمانان به چخور سـعد (۶) ایروان آورد.ت.

۱- . مجلس: (فیروزی لوا)

۲- . ملی: (ده)

۳- . مجلس: (احکام)

۴- . سوره توبه، آیه ۳۶؛ ملی و مجلس: (فَاقْتُلُوا)*

۵- . ملی: (ده)

۶- . چخور در ترکی به معنی فرورفتگی زمین است و در این جا مقصود، زمین پست طرفین ارس است.

تقی خـان بزچلوی سـاکن گوگچه دنکیز (۱) از طرف دره چچـک بر سـر اسـبان توپ خانه کینیاز که در حمزه چمنی بودنـد، تاختن نموده و مسـتحفظین را یک جا از تیغ (۲) گذرانیده و اسبان را گرفته کینیاز پای فرار به قراکلیسیای پنبک برگشود. این فتوحـات متوالیه در یکشب از فرّ طالع خسـروی نقاب از چهره برگشود. سـرها و اسـرا در پیشـگاه حضور انور جلوه نمود. نوّاب نایب السّـلطنه بعد از ورود به تبریز اولا الکسـندر میرزای والی گرجستان و مصطفی خان شیروانی و محمد حسین خان شکاری را با تـدارکات لازمه از نقد و غیره به صوب گرجسـتان و شـیروان و شـکّی روان فرمود و حاجی محمّد خان قراگوزلوی کبوتر آهنگی را بـا فوجی از غازیـان به اتفاق مصـطفی خان شـیروانی نامزد نمود. پس از آن امیر خان قوانلوی قاجار [۳۵۹] سردار با مهدی قلی خان جوانشـیر از راه مقری و محالّ برگشاط (۳) روانه کرد و هریـک از مأمورین را فرمایشات در باب اجماع ایلات و اجتمـاع اهـالی ولایات به عمل آورد و خود- متوکلا علی اللّه- به آراسـتگی تمام در روز شـنبه بیست و دویم شـهر ذی حجّه الحرام روانه قراباغ شد و روز جمعه بیست و شـشم شهر مزبور از باده فتوحات نمایان تر دماغ آمد. تفصیل ماجرا این که، طایفه روسـیه از عزایم ملوکانه صاحبقران کشورستان آگاه شدند و ده (۴) هزار نفر صالدات مسـتحفظین محالّ گروس و خنزیرک و چناقچی را به قلعه شوشی خواسته مهیّای کارزار آمدند.

صالـدات مزبور در عرض راه بـا نوّاب اسـماعیل میرزا تلاـقی کردنـد و از طرفین آتش حرب شـعله کشـید. حـاجی آقا لر بیک قرابـاغی هم بـا فوجی از اهـل قرابـاغ از عقب روسـیه درآمدنـد و مجاهـدین اسـلام به شوق جانفشانی و جانسـتانی بر آن جنود شیطانی حمله آور شدنـد. نوّاب ولیعهـد زمان نیز در هنگام گیرودار در رسـیده خیول مجاهـدین را یاور کردنـد. (۵) از هنگام زوال تا وقت غروب، جنگ پیوسته بود تا بالاخره از فیض بخت شاهنشاه با احتشام و برکت (۶) تکبیرات مجاهدین اسلام رشته قرار آن کفره ظلام گسستهب)

۱- . مجلس: (گوگچه و نکیز)

۲- . ملی: (منع)

۳- . نـام منطقه اطراف رودی به همین نـام در جنـوب گروسـی. این رود به ارس می پیونـدد. (ر. ك: سازمـان اداری حکومت صفوی، صفحه ۱۹۵).

۴- . مجلس: (دوهزار نفر)

۵- . مجلس: (گردید)

۶- . ملی: (موکب)

آمـد. موازی پانصـد نیزه سـر و یک هزار نفر زنـده از آن قوم بـداختر و چهار عراده توپ و سایر اسـباب دیگر به دست آمـد و سرهـا و اسـرا در روز چهارشـنبه یـازدهم شـهر محرّم الحرام سـنه یکهزار و دویست و چهـل و دو در خـارج اردبیـل منظور نظر شهریـار حق پرست شـد. در قلعه جات گروس و خنزیرک و چناقچی، مسـتحفظین امین نهادنـد و آن چه لوازم مایحتاج بود، به ایشان دادنـد. بالجمله حاجی محمـد خان قاجار دولو بعـد از تصـرف قلعه گرمی به همراهی میر حسن خان ولـد مصـطفی خان طالش و آقا سـلیمان گیلانی سـرهنگ فوج شقاقی بر سر قلعه لنکران رفتند و از باطن اسلام و یمن بخت شاهنشاه با احتشام آن محکمه محکم را به اندک کوششی گرفتند.

از غرایب اتفاقـات آن که، در چهـارده سال قبل ازین- از قراری که ذکر شـد- جماعت روسـیه بـد آیین قلعه لنکران را در (۱) شب تاسوعا برگشادنـد و باز در همان شب از تصـرف دادند. اموال اندوخته در آن قلعه کلّا غازیان مظفر را کسـیب شد و مژده این فتح نمایان در روز پنجشـنبه دوازدهم شـهر محرّم الحرام سامعه افروز اولیای دولت جاوید نصـیب آمد. دویست نفر اسـیر با چند (۲) عراده تـوپ در همـان روز منظـور نظر اولیـای دولت شوکت همـایون گردیـد و فرمـان اعلی به تخریب قلعه لنکران به شرف صدور رسـید. در نهضتی از مجاهدین اسـلام قلعه سالیان نیز مفتوح شد و پیکر مخالفین از ضـرب خنجر مؤالفین مجروح آمـد از جمله اجناس متبره در قلعه سالیان، یکصـدهزار خروار آرد بود که مجاهـدین را بر کسـیب افزود و باقی غنایم را بر این فقره قیاس می توان نمود.

حکومت ولاـیت طـالش با لقب اسـبق المجاهـدین به میر حسن خان ولـد مصـطفی خان داده شـد و ابواب مرحمت بی کران بر چهره او گشاده آمد. معادل پنج کلّه منار در برابر معابر شرقی اردبیل از رؤوس منحوس روس افراشته گشت و در امتداد زمان، این آثار شـگرف در روزگار به یادگار گذاشـته [شد]. موازی چهارصد نفر از اسـرای آن قوم بد اختر با ده عرّاده توپ به انعام سرکار شاهزاده سـیف الدّوله العلیه سلطان محمود میرزا (۳) به اصـفهان فرسـتاده و بقیه اسرا برحسب امر اعلی عزیمت [به] دار الخلافه طهران را آماده آمدند بالجمله نوّاب نایب السلطنه اغورلو خان پسر جواد خان زیادلوی قاجار حاکما)

۱- . ملی: (تا)

۲- . مجلس: (سه)

۳- . مجلس: (محمد میرزا)

گنجه را خواست و او را به اتفاق محمد ولی خان افشار ارومی با نوشتجات متعدده [۳۶۰] مشعر بر تحریک علما و فضلا و ایلات روانه گنجه نمود. علی قلی خان (۱) آقای برادر اغورلو خان را که در ایروان بود، از راه ایروم (۲) بر سر ایلات قاجار و آیروملو (۳) و قزاق و شمس الدینلو روان فرمود.

پس از ورود اغورلو خان به حوالی گنجه، مردم شهر و ایلات هجوم کرده سر به شورش برآوردند و ایلات قزّاق و شمس الدّینلو مورد خود را که به زبان معروف عبارت از ایل بیگی است، مقتول کردند. روسیه ساکن گنجه و زورآباد به فکر کار افتادند و روی به شهر گنجه نهادند. اهالی شهر و ایلات را در خان باغی گنجه با روسیه مقاتله [ای] خشنا رخ داد و باطن ائمه اطهار و طالع شاهنشاه تاجدار یاری کرده جمعی از روسیه قتیل و فوجی دستگیر و موازی هشت عراده توپ به دست غازیان شیرگیر افتاد. معدودی از آن طایفه با یک عرّاده توپ به جانب شمکور پای فرار گشودند و اغورلو خان جمعی از سواره ایلات را به تعاقب فرستاده در خرابه شمکور آنها را کلّا اسیر نمودند. قلیلی از ایشان در ظلمت شب فرارا به جانب تفلیس تاختند و احمال و اثقال خود را تماما انداختند.

اغورلو خان از فیض همّت دارای زمان وارد گنجه گشته در مکان اصلی آباء و اجداد برقرار گردید و صورت ماجرا در روز یکشنبه یازدهم شهر محرّم الحرام به عرض شاهنشاه تاجدار رسید. سرها و اسرا نیز از نظر انور گذشتند و برحسب امر ولیعهد دوران، عبد الله خان دماوندی و نوروز علی خان سرکرده دسته سمنانی، مأمور به محافظت قلعه گنجه گشتند. امیر خان دولوی قاجار سردار نیز با فوجی از سواران جلادت آمیز مأمور به توقّف آن ولایت شد و خاطر هواخواهان آسوده از فتنه روسیه ضلالت آیت آمد.

خلاطه مصطفی خان شیروانی هم تا حوالی شیروان رفت و از اردوی معلّی ابراهیم خان قاجار دولو با دو (۴) عراده توپ و جمعی از غازیان کینه جو از طرف سالیان و حاجی محمّد خان قاجار نیز با سواران و پیادگان جرّار به عزم حمایت مصطفی خانه)

۱- . مجلس:- (خان)

۲- . مجلس: (اروم)

۳- . ملی: (آیرلوملو)

۴- . ملی: (ده)

شیروانی و محمّد حسین خان شکّی روانه منزل جواد شدند.

روسیه شیروان و شکّی، کار را دیگرگون دیدند و هردو ولایت را بدون منازعه خالی کرده خود را به محل برمک که در آن جا سقناقی محکم بود، کشیدند. و مصطفی خان در شیروان و محمد حسین خان در شکّی پای به حکمرانی افشردند و از بخت فیروز خسروی گوی افتخار را از میدان بیرون بردند. کینیاز قرا کلیسیا از عزیمت حسن خان سارو اصلان، خانه و عمارت و انبار و مایملک خود را یک جا آتش زد و نیم شبی به قلعه لری شتافته در آن جا محصور شد.

مختصر کلام از روز جمعه بیست و دویم شهر ذیحجه الحرام تا روز جمعه هشتم (۱) شهر محرّم الحرام، ولایتی به آن طول و عرض از باطن ائمه انام و بخت فیروز شاهنشاه اسلام ضمیمه ممالک سلطانی شد و قریب به چهارهزار صالدات قتیل و اسیر سپاه حضرت صاحبقرانی آمد و آذوقه و اندوخته چهارده ساله سنوات مصالحه، کسیب غازیان ظفر مبانی [شد]. نوّاب شیخعلی میرزا صاحب اختیار ولایات ملایر و تویسرکان از منزل اردبیل با فوجی از غازیان ظفر دلیل به عزم استخلاص قلاع قبه و بادکوبه مأمور و روان گردید و موکب ظفر کوکب به عزیمت قلعه شوشی در روز شنبه بیست و یکم شهر محرّم الحرام از خارج دار الارشاد اردبیل حرکت کرده، روز سه شنبه بیست و چهارم [محرم] در کنار رودخانه طویله شامی یک فرسخی اهر، قبه خرگاه آسمان جاه به ماه رسید. جناب آصف الدوّله العلیّه اللهیّار خان وزیر اعظم با بیست هزار لشکر جرّار و ده عرّاده توپ صاعقه بار به التزام رکاب نوّاب ولیعهد دولت پایدار مأمور شد و از اعطای مبلغ یکصد هزار تومان زر نقد که در مصارف غازیان همراه صرف شود، بی نهایت مسرور آمد. حکم محکم چنین شرف [۳۶۱] صدور یافت که: بعد از فتح قلعه شوشی به استخلاص گرجستان و ولایت تفلیس روند و بر هم زدن بنیان روسیه پر تلبیس شوند.

در صبح جمعه بیست و هفتم (۲) [محرم] از خارج اردوی انجم تحشّم حرکت کرده، روز چهارشنبه دهم شهر صفر المظفّر در خارج قلعه شوشی وارد معسکر ولیعهد مظفّر آمد. در خلال این احوال، جان مکدانلد ایلچی جدید دولت بهیّه انگریز به مهمانداریم)

۱- . مجلس: (بیستم)

۲- . مجلس: (بیست و هشتم)

میرزا ابو القاسم اصـفهانی مستوفی روز یکشنبه بیست و نهم شهر محرّم الحرام وارد اردوی کیوان مقام شد و برحسب امر اعلی، محمد حسن خان قاجار نسـقچی باشـی و محمد ولی خان قاسـملوی افشار به اسـتقبال او شتافتند و مشار الیه و همراهان او را به احترام تمـام وارد اردوی کیوان مقـام کرده در منزلی مناسب اقامت یافتنـد. روز دیگر میرزا محمـد صادق مروزی وقایع نگار و داروغه دفترخانه عطارد قرار و میرزا فضل الله علی آبادی مازنـدرانی مسـتوفی دیوان سـعادت آثار حسب الامر دارای تاجدار او را دیدن کردند و در روز پنجشـنبه چهارم شهر صفر المظفر پیشکاران پیشگاه انور مشار الیه را به قانون مشروطه (۱) [ای] مکرر و آدابی در خور به حضور صاحبقران معدلت پرور آوردند.

[مصرا]ع:

این زمان بگذار تا وقت دگر

ذکر مجادله فی مابین نوّاب نایب السـلطنه العلیه و ینارال مددوف سردار دولت روسیه در خارج قلعه گنجه و وقایع قضیه اتفاقیه از حکم تقدیرات ازلیّه و تدبیرات لم یزلیّه

پس از آن که محـالّ گروس و خنزیرک و غیره، که از معظمات ولایت قراباغ است، به دست آمـد و عموم اهالی آن ولایت از مسـلمانان و ارمنی تابع دولت ابد آیت پادشاه حق پرست شد، نوّاب نایب السـلطنه با کمال اطمینان در تسـخیر قلعه شوشی پای جلادت افشرد و از هر طرف سنگرها و سیبه (۲) ها پیش برد. مستحفظین آن قلعه محکم بنیان، بنا را به خدعه و تزویر گذاشتند و از پیغامات نرم نرم مجاهـدین اسـلام را از شـدت در محاصـره غافل داشـتند. نوّاب نایب السـلطنه العلیّه حضـرت ولیعهـد ثانی محمّد میرزا و محمد قلی خان قاجار را با دسـتجات خواجه وند و عبد الملکی، و نظر علی خان مرندی را با فوج مرندی مجددا به جهت حراست شـهر و قلعه گنجه روان فرمود و تاکیدات اکیده در باب قلعه داری و عدم مجادله با روسیه بی ایمان به ایشان نمود، ولی از کار قضا غافل بود. خودز.

۱- . ملی: (مشروعه)

۲- . سیبه: دیوار، حصار دور شهر، سنگر، خاکریز.

به محاصره قلعه شوشی اقدام ورزید و جناب آصف الدّوله نیز درین باب با او همداستان گردید که اول باید قلعه شوشی را به دست آوریم و پس از آن همت به تسخیر ولایت تفلیس صرف بریم.

از آن طرف ینارال مددوف نام که از جمله ینارالان با اعتبار روسیه بدفرجام بود، جمعیّتی کامل از پیاده و سوار قزّاق و ارامنه و صالدات روسیه جمع نمود و مساوی بیست عرّاده توپ البرزکوب برداشت و روی زشت به استرداد شهر و قلعه گنجه گذاشت. امیر خان سردار قاجار را هوای جان فشانی بر سر افتاد و قلعه گنجه را به نظر علی خان مرندی سپرده روز یکشنبه چهارم (۱) شهر صفر المظفر در رکاب نوّاب امیرزاده اعظم محمد میرزا به جانب شمکور روی نهاد.

در خرابه های شمکور فی مابین جنود منصور و مددوف مغرور مقابله واقع شد و امیر خان سردار را از ضرب گلوله آتشین تفنگ شربت شهادت نافع افتاد. تاریخ قتل امیر خان از کلک مؤلّف تراوید و یادگار را درین رساله ثبت گردید. (۲)

لمؤلّفه:

تیغ بیداد روس بد بنیادبند جان امیر خان ببرید

خاوری بهر آن امیر دلیرزد گریبان خویشتن بدرید

با سر آه گفت تاریخش آه آه از امیر خان شهید بالجمله بعد از قتل سردار با احتشام، خیل اسلام از مجادله دست کشیدند و مددوف و همراهان همه جا توپ زنان [۳۶۲] عازم گنجه گردیدند. نظر علی خان مرندی را قوه واهمه طغیان کرد و قلعه و شهر را گذاشته جان خود را از آن غوغا بیرون آورد.

مددوف قلعه و شهر گنجه را تصرّف نمود و این اوّل زهر جان گزایی بود که در کام نصرت و ظفر آلود. در هنگامی که نوّاب نایب السّلطنه در استخلاص قلعه شوشی گیروداری گرم داشت، شاهد زشت سیمای این خبر وحشت اثر از چهره برقع فروگذاشت فی الفور مهدی قلی خان جوانشیر را به خدمت کوچانیدن ایلات قراباغ به سمت قراچه داغ مأمور ساخت و خود از محاصره قلعه شوشی دست کشیده با آن چه قشون به همراه داشت، به).

۱- . مجلس: (چهاردهم)

۲- . ملی:- (تاریخ قتل امیر خان از کلک مؤلّف تراوید و یادگار را در این رساله ثبت گردید).

مدافعه مـددوف و حفظ ولایت گنجه پرداخت. وقتی به حوالی گنجه رسید که کار از کار گذشته و تیر از کمان جدا گشته بود. حضرت ولیعهد زمان قرار کار دعوا را به فردا داد و مددف از شـهر و قلعه بیرون رانده با جمعیّت و توپ خانه خود پشت به شـهر بیفتاد. در همان شب ینارال پسقاویچ با چهارهزار صالـدات دیگر از تفلیس به او ملحق شد و شکوه لشکر مددوف با رونق گردید.

نوّاب اشرف در همان شب قرار تیپ و جای دعوا را داد و علی الصباح روز دوشنبه بیست و هشتم شـهر صفر المظفّر صفوف اسلام و کفر در مقابل هم ایستاد و حضرت ولیعهد بعضی از سواران رکابی را از قبیل دستجات خواجه وند و عبد الملکی و جانبـازان عراقی و بختیاری در میمنه بازداشت و سواران دیگر را با قادرانـدازان استراباد و مازنـدران در جانب میسره گماشت. سواره و سرباز آذربایجانی را بـا کلّ توپ خانه در قلب برپا نمود و نوّاب امیرزاده جهانگیر میرزا و دو نفر از امیرزادگان دیگر را در میـان ایشـان سرتیپ فرمود. خود به نیت کمین با معـدودی جلادت قرین در پناه دره [ای] جای ساخت و مـددوف نیز به طرح سپاه خویش پرداخت. کـل صالـدات و توپ خانه را در مقابل قشون آذربایجانی که مشحون از توپ خانه صاعقه مبانی بـود، بـازداشت و جمیع سـواره قزّاق و غیره را از دو طرف دره در برابر جانبـازان و قادرانـــدازان عراقی و مازنـدرانی و سـواره رکابی برگماشت.

افواج آذربایجانی در ابتدا پشته [ای] را که جمعی از صالدات و سوار روسی قبل از وقت گرفته بودند، به نظر درآورده یورش بردند و به اندک کوششی آن جا را متصرف گشته روسیه پشته فرارا روی به سایر افواج خود کردند. از دو طرف خیل اسلام، سواران جلادت فرجام و پیادگان آتش انـدام دلیری ها کردنـد و به سواران قزّاق و غیره که در برابر ایشان بودنـد، حمله بردند. به یک حمله از طالع فیروز خسروی آن جمع پریش را از پیش برداشتند و تا باغات شـهر برده همّت بر دفع سایرین گماشتند. مددوف چون امر را چنین و سواره خود را مغلوب لشکر ظفر قرین دید، به کار ایشان نپرداخت و توپ خانه خود را بر سر پشته [ای] برده به جانب خیل آذربایجانی شعله ور ساخت.

نوّاب نـایب السّلطنه به توهم این که در آن مغلوبه مبـادا به سرکار امیرزادگـان آسیبی برسـد، سواری را به تعجیل فرستاد که امیرزادگان را لله های ایشان به کناری برند و از

میان مغلوبه بیرون آورنـد. لله های دله بی احتیاطی کردند و نوّاب امیرزادگان را علی رؤوس الاشـهاد بیرون آوردند. سـرهنگان سرباز هم که سـرتیپ خود را رفته دیدند، شیپور رجعت نواخته خیول آذربایجانی بدون اقدامی در دعوا برگردیدند. نوّاب والا را آتش غضب شـعله کشید، ولی سودی نبخشید. خیول آذربایجانی به اسبان جانبازان بختیاری و عراقی که مشغول دعوا بودند سوار گشـته فرار نمودند. مازندرانی و عراقی از سواره و پیاده پس از فرار آذربایجانی [ها] دست از جنگ کشیدند و دوهزار و پانصد نفر عراقی [۳۶۳] و بختیاری که بی اسب مانـده بودنـد، در کوهی متحصّن گردیدنـد. سه توپ از نوّاب نایب السّلطنه و یک توپ رکابی به دست روسـیان افتاد و قشون فراری از حوالی گنجه تا کنار رود ارس در یک روز و یکشب رانده در جایی نایسـتاد. حضرات مجتهدین و علما که این فتنه را برپا نموده بودند و در آن دعوا از روی طیش و عربده حضور داشتند، بیشتر و پیشتر از همه روی به فرار گذاشـتند. خیـل روسـیه جماعت عراقی و بختیاری را که در کوه متحصّن بودنـد، محصور ساختنـد و پس از یـک روز و یکشب خودداری به اسـر جمیع ایشان پرداختنـد. نوّاب ولیعهـد زمان و جناب آصف الـدّوله بعـد از اجتماع لشـکر آذربایجانی و رکابی در کنار رود ارس ماندند و آیت ندامت از مصحف شرمساری خواندند. شاهنشاه دریادل از مقدّمه شکست و توقّف ایشان در کنار رود ارس آگاه گردیـد و معتمدین چرب زبان فرسـتاده از پیغامات مرحمت آمیز غبار کدورت از صـفحه خاطر ایشان دور کرده به اردوی اعلی طلبید. در روز یکشـنبه بیست و هشتم شهر صفر المظفّر شرفیاب درگاه آسمان جاه شدند و قصور در آن مقدمه را با زبان بی زبانی عذرخواه آمدند. پس از روزی سه چهار از همّت شاهنشاه تاجدار لشکرها آراسـته گردیـد و دلیران رزمخواه از هر طرف به خیـال تلافی و انتقام از جای برخاسـته نوّاب نایب السّلطنه به توقّف کنار رود ارس مأمور شد و قلوب لشکریان از مرمّت بی کران شهریار زمان بی نهایت معمور آمد.

ذکر وقایعی که بعد از قضیّه مددوف اتّفاق افتاد اعم از رجعت موکب اعلی به دار الخلافه و اوضاعی که بعد از آن روی داد

در شب جمعه غرّه شهر ربیع الاول برفی شدید در منزل طویله شامی بارید که امکان زیست در آن مکان نبود، لهذا به ناچار موکب اعلی از آن جا حرکت و در چمن اهر که یک فرسخی طویله شامی است، نزول اجلال نمود. روز دیگر به دار السلطنه تبریز شتافت و در خارج آن شهر طرب انگیز موکب نصرت آمیز اقامت یافت. جناب آقا سیّد محمّد و سایر فضلا در این مدت در دار السّلطنه تبریز بودند و عوام تبریز به جهات مختلفه با ایشان بی اندامی می نمودند. یکی از جمله جهات این که سیّدی جلیل القدر از خطبای تبریز در دعوا کشته گشته و جمعی دیگر نیز از مجاهدین آن جا از جان گذشته بودند. عوام تبریز چون جناب سیّد را مباشر مجادله و شکست عهد مصالحه می دانستند، آزار او را می خواستند و نمی توانستند. جناب امین الدّوله عبد اللّه خان که مهماندار مجتهدین بود، حقیقت این مراتب را به خاک پای مبارک اقدس عرض نمود.

شاهنشاه شریعت پرور به جهت رعایت جانب شرع مطهّر روزی به دیدن جناب سیّد و سایر فضلا تشریف فرما و از صیقل توجّهات خاطر همایون از آیینه ضمیر کدورت تأثیر ایشان زنگ زدا شد. اهالی تبریز که این نوع التفات را دیدند از نیت آزار و اذیّت برگردیدند.

بعد از سه روز موکب فیروز از خارج تبریز حرکت و در قشلاق دهخوارقان که شش فرسخی مراغه است، اقامت دست داد و رؤسای محالّ چچن و معارف داغستان را در آن منزل شرفیابی آستان عدالت ارکان اتّفاق افتاد. نوّاب شیخ علی میرزا نیز با حاجی محمّد خان دولو و ابراهیم [خان] ایضا از صوب قبه مراجعت کردند و عظمای داغستان و چچن بعد از بروز توجّهات خاطر شهریاری و تعهّدات در خدمت گزاری روی به اوطان خویش آوردند.

مهدی قلی خان جوانشیر که از قرار نگارش به کوچانیدن ایلات قراباغ [۳۶۴] مأمور بود، با شش هزار خانوار وارد و نوّاب نایب السلطنه که در کنار رود ارس توقف

داشت، ایلات مزبور را روانه حدود مغان و قراچه داغ کرده ییلاق و قشلاق ایشان را معیّن فرمود و سپاه جرّار را به تاخت ولایت قراباغ مأمور نمود.

حسن خان ساروا‌صلان و مصطفی خان شیروانی و محمّد حسین خان شکّی نیز از ایروان و شیروان و شکّی دست به غارت اطراف برگشودند و در اندک زمانی حول و حوش آن ولایت را تا دو فرسخی بلده تفلیس ویران نمودند. امیر حسن خان طالش به نظم کامل در حکومت محالّ طوالش مستقل شد و حضرت ولیعهد دوران را در کنار رود ارس تا اوایل زمستان حسب الامر دارای زمان منزل آمد. دوهزار نفر از پیادگان هزار جریبی و انزانی به علاوه یک هزار نفر سوادکوهی به محافظت ایروان تعیین و موکب اعلی روز یکشنبه بیست و ششم شهر ربیع الاوّل حرکت و از راه مراغه روانه و روز پنجشنبه بیست و دویم شهر ربیع الثّانی وارد دار الخلافه جنّت قرین آمد.

بعد از مراجعت موکب اعلی، مددوف حاکم قراباغ عرصه را خالی یافت و با چند نفر از مایوران معروف و صالداتی به شهامت موصوف در اوایل شهر جمادی الثّانی (۱) به جهت برگردانیدن ایلات، از آب ارس عبور نموده به حدود مشکین شتافت و بعد از ورود به محال کنگرلو از آن جا به احمد بیک لو و از آن جا به میزان آمده در محل کرملو اقامت گزید.

نوّاب نایب السّلطنه قاسم خان و حسین پاشا خان یوز باشی را به اتّفاق رحمت اللّه خان سرتیپ دو فوج قراچه داغی و محمّد رضا خان سرهنگ فوج (۲) تبریزی به مقابله او روانه گردانید. نوّاب عبد اللّه میرزا صاحب اختیار ولایت خمسه نیز در روز جمعه سیزدهم شهر جمادی الثّانی برحسب امر خاقانی روانه اردبیل گشت و هجوم لشکریان اطراف از خیل نجوم درگذشت. مددف را در آن میانه محصور آوردند و او را به شدّت مستاصل کردند. [وی] چون حریف را سخت دید، تاب درنگ نیاورده چون بخت خویش برگردید. اسبان توپخانه او با سایر (۳) عراده های آذوقه، غازیان نصرت [نصیب] را کسیب شد و روز جمعه بیست و ششم شهر جمادی الثّانی این خبر بهجت اثر معروض رای شهریار فیروزی نصیب آمد.ر)

۱- . ملی: (ربیع الثانی)

۲- . مجلس:+ (دویّم)

۳- . ملی: (سرایر)

جناب مجتهد الزّمانی آقا سیّد محمّد در تبریز مریض گشته و از آن جا حرکت نموده در عرض راه از مرض اسهال درگذشت. این قطعه از طبع مؤلّف در تاریخ وفات او تراوید [و] درین صحیفه مرقوم گشت.

لمؤلّفه:

قطب دین سیّد محمّد آن که علم خردسالی بود و طبعش سالخورد

پیشوا و رهنمای روزگارآن که با طبع بزرگش عقل خرد

صیت کوس اجتهادش شد بلندعلم را صاحب شد از یک دستبرد

شد بر از ابرار در اصل و تبار (۱)گوی سبقت در (۲) نسب از خلق برد

مدتی در آستان کربلازنگ جهل از آینه دل ها سترد (۳)

شد غلام او صغیر و هم کبیرشد مطیع او شگرد و هم زمرد

در جناب او وضیع و هم شریف در رکاب او زمرد هم شگرد

از ره شوق جهاد قوم روس راه آذربایجان از سر سپرد

سیم پاشیدند قوم خاص و عام جمع گردیدند خیل ترک و کرد

جیش افزون برد و رخت خود نهادطیش بی حد کرد و پای خود فشرد د)

۱- . مجلس: (اصل ونسب)

۲- . ملی: (از)

۳- . ملی: (سپرد)

چندیش می بود جان بی خورد و خواب چندیش می بود تن بی خواب و خورد

آسمان گردید بر کام عدوآن عزیز از این الم پر غصه خورد

باغ او افسرده شد از باد تندصاف او آلوده شد از جام درد

درد شد از کین زلال او که صاف خورد شد از غم نهال او که ترد

[۳۶۵] آن که دو شش (۱)بار خلقی می کشیدزیر بار این الم گردید خرد

زین بلا خست (۲) و دلش از دام جست زین قضا مرد و تنش بر جا فسرد

الغرض آن خواجه چون رفت از جهان خاوری تاریخ فوت او شمرد

بانگ بیرون کرد و این مصرع نوشت ناکهان بانگی برآمد خواجه مرد

ذکر عزیمت نوّاب شجاع السّلطنه به صوب هرات و آمدن اللّه قلی توره خوارزمی به ولایت جام و فرار از آن صفحات

شاه محمود افغان از ولد خود کامران میرزا وحشتی به هم رسانید و از بلده هرات بیرون تاخته با افاغنه فراه و سبزار در دفع پسر همداستان گردید. کامران میرزا به نوّاب شجاع السّلطنه متوسل آمد و محمّد امین خان پازوکی کرد امین آن سرکار با پانصد نفرت)

۱- . مجلس: (دستش)

۲- . ملی: (جست)

سوار جرّار به هرات رفته کامران میرزا را مایه اطمینان کامل شد.

شاه محمود به طلب اعانت رو به طرف میمنه و مرغاب و بادغیس و غرجستانات نهاد و از اوزبکیّه و اویماقات آن حوالی معادل چهارهزار لشکر ترتیب داد. کامران میرزا ولد خود جهانگیر میرزا را با جماعت افاغنه به دفع پدر نامزد کرد و شاه محمود این خبر را شنیده از منزل سرچشمه بادغیس ایلغار کرده از دامنه معروف به کمر کلاغ به خارج بلده هرات بار نزول آورد. اولا جمعی را بر سر محمّد امین خان و سواره خراسانی که در باغ شاه منزل داشتند، تعیین نمود و بعد از دعوا، کوشش ایشان سودی نبخشود بالاخره بر سر جهانگیر تاخت و کار او را به یک حمله بساخت.

کامران میرزا در قلعه محصور آمد و محمد امین خان نیز در ارک قلعه و خزانه را گنجور شد. کامران میرزا از ترس شورش اهالی شهر مراتب را به خدمت نوّاب شجاع السّلطنه معروض داشت و معزّی الیه در اوایل شهر ذی حجّه الحرام سنه یکهزار و دویست و چهل و یک از نیشابور ایلغار کرده و در روز پنجم در چمن پرنی تاز (۱) غوریان بار اقامت گذاشت. کامران میرزا دل قوی گشته به این استظهار در خارج هرات با پدر در آویخت. شاه محمود فرار نمود و نوّاب شجاع السلطنه در چمن معروف به سنگ بست نزول اجلال نمود. کامران میرزا با امرا و عظمای افغان در منزل مزبور شرفیاب رکاب ظفر مآب شد و از ظهور نوازشات بی حساب، کامران و کامیاب آمد.

نوّاب والا برطبق استدعای کامران میرزا به شهر هرات نازل گشت و کامران را فرق مباهات از اوج سموات درگذشت. کلید شهر و حصار را با خزاین زر و گوهر شاهوار آورده، پیشکش نمود و نوّاب والا از همت اعلی مطلقا با آنها اعتنایی نفرمود.

یک حلقه انگشتر عقیق از میان آن همه جواهر آبدار برداشت و بقیه را به کامران گذاشت.

به استدعای کامران میرزا، نوّاب امیرزاده ارغون میرزا را با پنج هزار سواره و سه عرّاده توپ آتشپاره در هرات نهاد و خود در اوایل شهر محرّم الحرام سنه یکهزار و دویست و چهل و دو به عزیمت ارض اقدس صلای رجعت در داد.

مژده این اخبار در روز ورود به طویله شامی اهر، معروض رای شاهنشاه دادگرز)

۱- مجلس: (بیرنی تاز)

شـد و طبع همـایون قرین بهجت و انبساطی بی مرّ آمـد. بالجمله در همین سال اللّه قلی توره برادر رحمان قلی توره ولـد محمّد رحیم خان اوزبک، به اغوای محمد خان قرایی با جمعیتی وافر در اوایل شـهر رجب المرجّب از راه مرو سرخس به ولایت جام رانده در اطراف قلعه محمودآباد اقامت گزیده در آن ولایت مباشر کار یغما و غارت گردید.

خوانین ترک و کرد هم به اسـتظهار او در خارج ارض اقدس احتشادی کرده منتظر فسادی بودند. ناگاه از طالع فیروز خسروی، شـبی در ثلـث آخر شب در اردوی خـان خـوارزم [۳۶۶] چنـد سـر اسب به هم افتـاده غوغایی آراسـته شـد و از غوغای اسـبان شورشی که عین صلاح بود از هر طرف برخاسته آمد. خوارزمیان که مدهوش از دود حشیش و ورق الخیال کافر کیش بودند، تصوّر شبیخون نوّاب شجاع السّلطنه را نمودند. توهّم خیالات بنگ اردویی به آن عظمت را متفرق کرد و هر تنی به طرفی روی آورد.

اللّه قلی توره از بیم جان تا حدود سـرخس راند و از آن جا نیز به عزم خوارزم و دامان تعجیل برافشاند. روز دیگر علی الصّباح اهـالی جـام به اردوی خوارزمیان بـدفرجام درآمدنـد و از غارت اموال ایشان از صامت و ناطق توانگر شدنـد. مژده این خبر در اواخر شـهر شـعبان المعظّم در دار الخلافه ارم توام به عرض شـهریار اعظم رسید و طبع همایون از توجّه بخت میمون بی نهایت خرّم گردید.

شکر مر خدای را که جلد اوّل این روزنامچه همایون که مسمّی به نامه خاقان و حاکی از جمیع وقایع این دولت روزافزون و به داستان یک قرن مشحون است، از یمن توجه خاطر مبارک اعلی، از مدد کلک این بنده ارادت انتما به انجام رسید و این گوهر آبدار آویزه گوش مسـتمعان روزگار گردید. امید چنان که از فیض تربیت حضرت صاحبقرانی وقایع قرن ثانی نیز به آسانی بر ورق تحریر کشیده آید و بر رای مشکل پسند شهریار جهان و دارای دوران پسندیده گردد.

تاریخ تالیف، روز پنجشـنبه شـشم شـهر ربیع الثّانی سنه یکهزار و دویست و چهل و نه و تاریخ تحریر، روز چهارشنبه سلخ شهر ذی قعده الحرام سنه یکهزار و دویست و شصت، به ید مولف در دار العلم شیراز جنت طراز- بمنّه و جوده.

جلد ۲

اشاره

ص: ۱

فهرست مطالب

فصل ۱

فقره بیست و نهم: در ذکر اولاد امجاد نوّاب کیقباد میرزا ۱۱۲۷

فقره سی ام: در ذکر اولاد امجاد نوّاب کیخسرو میرزا ۱۱۲۷

فقره سی و یکم: در ذکر اولاد امجاد نوّاب کیکاوس میرزا ۱۱۲۸

فقره سی و دوم: در ذکر اولاد امجاد نوّاب ملك ایرج میرزا ۱۱۲۹

فقره سی و سیم: در ذکر اولاد امجاد نوّاب سلطان مصطفی میرزا ۱۱۳۰

فقره سی و چهارم: در ذکر اولاد امجاد نوّاب سلیمان میرزا ۱۱۳۰

فقره سی و پنجم: در ذکر اولاد امجاد نوّاب سلطان سلیم میرزا ۱۱۳۰

فقره سی و ششم: در ذکر اولاد امجاد نوّاب بهمن میرزا ۱۱۳۱

فقره سی و هفتم: در ذکر اولاد امجاد نوّاب سیف الله میرزا ۱۱۳۱

ص: ۱۲

فصل ۱ : جنگ های دوم ایران و روس و پیامدهای آن

اشاره

بسم اللّه الرحمن الرحيم عنوان رساله صاحبقران، حمد خداوند ذوالجلالی است- جلّ شأنه- که فرمان خلافت سلاطین صاحبقران را به طغرای غرّای التفات بی کران موشّح داشته و همّت خداوندی را بر اجرای احکام و اوامر ایشان برگماشته است. پادشاهان را مشفق درویشان کرده و درویشان را بی نیاز از حضرت ایشان آورده است. در هر دلی از خود سودایی نهاده و هریک از رهبران و گمراهان را راهی به دست داده است که: (الطرق إلی اللّه بعدد أنفاس الخلائق).

لمؤلفه:

بود هزار در از هر دری به سوی تو راهی ز هر درم که برانی درآیم از در دیگر و درود نامعدود بر روان مطهّر و تربت معطّر بهترین کائنات و اوّلین موجودات، واضع شرع واصل هر فرع، خواجه کل و ختم رسل، عقل اوّل و احمد مرسل- علیه و علی أحفاده و أولاده صلوات اللّه الملک الأجلّ.

شکر مر خداوند بی ضنّت را که از دریافت این عهد خجسته و زمان به خرّمی پیوسته، بر ما بندگان منت نهاده و بر چهره ارباب مکنت از فضل رحمت حضرت خلافت مرتبت، ابواب دولت گشاده، اعنی اعلیحضرت قدر قدرت قضا مهابت

اسکندر صولت دارا درایت السلطان الاعظم و الخاقان الاکرم، فرمانفرمای ممالک عرب و عجم، حکمروای اهالی ترک و دیلم، شاهنشاه بحر و برّ و ملک آرای هفت کشور، قامع بنیان الاکاسره و قالع ارکان القیاصره، ظلّ حضرت اله و نایب جناب خلیفه اللّه السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان شاهنشاه صاحبقران کشورستان، السلطان فتحعلی شاه- خلّد اللّه [۳۶۷] ملکه و سلطانه إلی یوم القرار بمحمّد و آله الأطهار الأخیار الأبرار.

امّا بعد چنین گوید بنده مدحت گزار و چاکر صداقت شعار، فضل اللّه بن عبد النبی الحسینی الشیرازی المتخلّص به خاوری، که چون از قراری که در عنوان جلد اول این رساله فصاحت بنیان که مسمّی به نامه خاقان است، نگارش یافت، بایست بعد از اتمام جلد اول شروع در نگارش جلد ثانی، که مسمّی به رساله صاحبقران (۱) است، کرده آید و این صحیفه را نیز از ذکر محامد شهریار جهان و خسرو صاحبقران- خلّد اللّه ملکه- آراید، لهذا در این وقت که از فیض فضل خداوند عالم و یمن توجه اعلیحضرت صاحبقران اعظم و یاری قلم مشکین رقم از تحریر آن کتاب مستطاب فراغت یافت، به تسطیر این رساله بلاغت انتساب شتافت. امید از طالع بی زوال خسرو بلند اقبال آن که، اگر ودیعه حیات مستعار کفایت نماید، کیفیت قرن ثانی دولت ابد مبانی را نیز چون قرن اول به عاریت رساند و نام نامی آن دو صحیفه را با ما صدق تمام ذو القرنین خواند.د.

۱- . ملی و مجلس و ملک: (رساله صاحبقرانی)؛ گفتنی است مؤلّف ذوالقرنین در همه جای کتاب، چه در مقدّمه جلد اوّل و چه در آغاز جلد دوم، نام جلد دوم را رساله صاحبقران ذکر کرده است و تنها در همین مورد خاص رساله (صاحبقرانی) آورده که ما به جهت موزون بودن با جلد اوّل (نامه خاقان) و تعمیم اغلب، (رساله صاحبقران) آورده ایم و شاید با استناد به همین یک مورد باشد که بعضی فهرست نگاران نسخ خطّی نام جلد دوم کتاب را (رساله صاحبقرانی) ذکر کرده اند.

بخش ۱ بهــاریه ســال نیکو مآل تنگوزئیل ترکی مطابق با ســنه یک هزار و دویست و چهل و دو هجری که اول سال از قرن ثانی دولت جاودانی است و ذکر تنبیه طایفه ترکمان و نظم گیلان

اشاره

زنده سازنده پیکر خاک و طرازنده طارم افلاک، اعنی مهر تابناک درین سال فرحناک، بعد از انقضای هشت ساعت و چهل و پنج دقیقه از روز چهارشنبه بیست و دویم شهر شعبان المعظّم مطابق سال تنگوزئیل ترکی، به بیت الشرف حمل نزول اجلال یافت و امین الدوله ابر آذار (۱) به حکم دارای بهار به نظم مملکت گلزار شتافت.

جنود تنگ چشم زاغ و زغن که با روسی نژادان دی و بهمن سر فتنه و سازش داشتند، از یورش سبزه بدیع که نبیره سلطان ربیع است، روی به هزیمت گذاشتند. قندیل زرّین مرصّع گلبن صفرا رنگ بر روضه مطهّره گلزار وقف گردید و موکب فیروز خسرو فروردین را هنگام حرکت به عرصه چمن رسید.

ابر آذار که نایب سلطان بهار است، با روسی نژادان دی و بهمن مقابله کرد و از مدد توپ های صاعقه فشان تندر و باریدن مهره های آتش (۲) فعل مکرّر بنیان ایشان را از ریشه برآورد. بالاخره قلاع محکمه باغ و بستان و شهربند معظمه گلستان، حشر روسی نژاد شکوفه را مسخّر شد و وزیر اعظم شاخسار، اسیر آن قوم خیره سر آمد.

نوباوگان نهال با افواج پر امواج سبزه دریا مثال از اطراف مملکت گلزار هجومن)

۱- . ملی و مجلس: (آزار)؛ گفتنی است که در سراسر متن نسخه، هم در جلد اول و هم در جلد دوم، واژه (آذار) که نام یکی از ماه های سریانی است، به صورت (آزار) با (زاء) آمده که نادرست بود و ما همه را به صورت (آذار) با (ذال) آورده ایم.

۲- . ملی: (آتشین)

کردند تا از اهتمام ولیعهد ابر آذار سردار روسی نژاد چنار را بر سر صلح آوردند. ابواب خزاین زرّین و سیمین خاک از ریاحین ابیض و احمر شکسته شد و عهد مودّت سلاطین باغ و بهار به هم پیوسته آمد. روسی نژادان ازهار، قلعه و شهربند گلزار و مرغزار را به ترکان گلگون چهر سوری سپردند و رخت اقامت خویش از آن بلدان طراوت کیش بیرون بردند. در سرحدّات ایران زمین گلشن، از هجوم فتنه جویان زاغ و زغن، شورشی دست داده بود. نوباوه نهال به حکم دارای بهار، دفع آن فتنه را پای همّت برگشود.

اورنگ خلافت از فرّ ذات کامل الصفات شاهنشاه کیوان شأن و کنارنگ جهان، اعنی خسرو صاحبقران کشورستان- خلّد اللّه سلطانه- آرایشی تازه یافت و نوبتخانه سلطنت به مبارکباد نخستین سال از قرن ثانی دولت جاوید مبانی، بلند آوازه شد. شاهزادگان اطراف و امینان اکناف، رخ ها بر خاک بارگاه سودند و از این خاکساری، بر آبروی خویش افزودند. بر [۳۶۸] و دوش میران درگاه و خاصّان خرگاه، از خلاع زرتار همدوش اعتبار گردید و از زرپاشی دست دریا مثال، مایه داران و بی مایگان را مایه التفات رسید.

پس از نظم بزم شیلان، خیال تلافی با طایفه روسیه بی ایمان، خورشیدوار از مطلع خاطر شاهنشاه تاجدار زمین سر برزد و فرامین قدر آیین به احضار جنود ظفر قرین از برّ و بحر عالم درگذشت. پس از اندک زمانی، خارج دار الخلافه، از هجوم لشکر بی مرّ چون عرصه سپهر اخضر از وفور اختر مشحون آمد و تیغ های دلاوران از شوق مکافات با خصمان بی مدد تیغ زبان (۱) از غلاف بیرون. در خلال این احوال، خبر بهجت اثر تدمیر جماعت جعفر بایلی (۲) ترکمان یموت رسید و در افتتاح کار به فال میمون گردید. تبیین این مقال آن که، طایفه روسیه بعد از ظهور قضیّه سال قبل به فکر کار افتادند و از طرف دریای خزر نیز در سرحدّات استراباد و (۳) مازندران بنای شورش نهادند و دو فروند کشتی جنگ به فرضه جات (۴) آن دو ولایت راندند و از ابلاغ سیم و زرّ بی مرّ، آیت فریب (۵) به گوش ترکمانان یموت ساکن دشت خزر خواندند.

قیات نامی از ایل یموت که شیطانی فتنه انگیز بود، فریب خورد و ایل مزبور راب)

۱- . ملّی: (تیغ زنان)

۲- . مجلس: (بالی)؛ اعتماد السلطنه در روزنامه همایون (جعفربای) نوشته است.

۳- . مجلس:- (و)

۴- . بندرگاه ها

۵- . ملی: (فریب)

مباشـر فتنه و فساد کرده بالمرّه از جادّه اطاعت بیرون برد. نوّاب محمد قلی میرزای ملک آرای طبرسـتان شرفیاب درگاه خاقانی بود و (۱) ولد ارجمندش، نوّاب بدیع الزمان میرزای صاحب اختیار ولایت استراباد، که در دشت گرگان، شـیری جلادت نشان بود، بـدون اعلاـم این خبر به امنـای دولت جاویـد اثر پای جلادت برگشود. مهـدی قلی خان و محمّـد تقی خان هزار جریبی و اسـماعیل خـان فندرسـکی و نقـد علی خـان کتول را بـا قـادر انـدازان استرابـاد و مازنـدران و یـک هزار نفر از سواره کوکلان ترکمان برداشت و روی همّت به تاخت ایل جعفر بایلی گذاشت.

در شب پنجشـنبه نوزدهم (۲) شـهر شـعبان المعظّم، قبل از طلوع صـبح صادق در اوبه آن قوم کاذب ریختند و (۳) خون مردان ایشان را از صغیر و کبیر جمیعا با خاک راه آمیختند.

زنان و دختران را کلّا اسیر کردند و با احمال و اثقال آن طایفه به صوب استراباد آوردند.

از ظهور این فتح نمایان، روسیه دریا حساب ها برداشتند و بادبان هزیمت کشیده روی به دیار ادبار گذاشتند.

حضـرت صاحبقران نامدار پس از استماع این اخبار بهجت آثار، به (۴) احتیاط کار، منوچهر خان ایچ آقاسی باشی دربار فلک مدار را به نظم ولایت گیلان و محافظت فرضه انزلی فرسـتاد و جناب امین الدوله عبد اللّه خان که از عمل معزول بود، به التزام دار السلطنه اصفهان و انتظام امور نوّاب سیف الدوله العلیّه سلطان محمد میرزا حکمروای آن سامان پای برگشاد.

ذکر عزل و نصب سـرداران گرجستان و عزیمت طایفه روسیه بی ایمان به تسخیر قراچه داغ و ایروان و مخذولی آن جماعت پرخذلان و حرکت موکب اعلی به آذربایجان و فتح سارواصلان

چون از قراری که در آخرین سنه قرن اوّل در جلد مسمّی به نامه خاقان نگارشه)

۱- . ملی:- (و)

۲- . مجلس:- (نوزدهم)

۳- . ملی:- (و)

۴- . مجلس:- (به)

یافت، تـدارک چهارده (۱) سـاله ایّام مصالحه را، الکسـندر یرملوف سـردار گرجسـتان به سـبب مخالفت با کارپردازان دولت ابدبنیان به باد فنا داد و قلعه جات متصرّفی روسیه کلّا به دست غازیان رکاب ستیّه افتاد، لهذا مشارالیه در دولت روس به خیانت منسوب و ینارال پسقاویچ (۲) به سـرداری گرجسـتان منصوب آمد. کینیاز مددوف حاکم قراباغ و شیروان و شکّی نیز [۳۶۹] از عمل معزول گردید و نوبت حکومت به انجسوف نام رسید. ینارال پسقاویچ به تلافی و تدارک خسارت سال قبل، ینارال دویچ نام را با ده هزار صالدات و بیست عراده توپ قبل از حرکت خویش به تسخیر قلعه ایروان روان کرد (۳) و انجسوف نیز با شش هزار نفر صالدات و ده عراده توپ به عزیمت قراچه داغ روی آورد.

دویچ کیج در غرّه شـهر شوّال المکرّم وارد اوچ کلیسـیا، و انجسوف نامعروف در کنار پل خداآفرین اقامت آرا گشت. حسـین خان سـردار، خود با استعدادی بی شمار در قلعه ایروان نشست و برادرش حسن خان ساروواصلان با پنج هزار سوار جرّار و یک فوج سرباز آتشبار در خارج قلعه همّت بر دفع خصمان بست. از طرف قراچه داغ، نوّاب امیرزاده اعظم محمد میرزا با شش هزار سوار و چهار فوج سـرباز صاعقه بار و پنج عراده توپ دوزخ شرار در کنار رود ارس رایت جلادت را برافراخت و ینارال دویچ با سه بطالیان (۴) سـرباز و یک هزار نفر سوار قزاق و چهار عراده توپ از اوچ کلیسیا به عزم استخلاص قلعه سردار آباد ایروان پرداخت. سـردار آبـاد مزبور که (۵) از مسـتحدثات حسـین خـان [است] و فی مـابین اوچ کلیسـیا و قلعه طالین واقع و در شـش فرسـخی ایروان است و آبش از رودخـانه ارس روان. متـانت آن قلعـه از درک خیـال افزون بـود و از ذخیره و آذوقـه فراوان مشحون.

حسن خان ساروواصلان در کنار قراسو، که فی مابین سردارآباد و اوچ کلیسیاست،ه)

۱- . مجلس: (چارده)

۲- . جنرال پاسکویچ(General Paskevitch)

۳- . مجلس:+ (انجسوف)

۴- . نام واحد نظامی در روسـیه. در انگلیسـی ¬Battalion به معنی گردان است و در زبـان روسـی نیز به همین معنـا به کار رفته است. این واژه در اواخر دوره قاجار در نامه های رسمی به صورت (باتالیان) نوشته می شد.

۵- . مجلس:- (مزبور که)

خود را به خیل دویچ کیج زد و از طالع فیروز خسروی دویست نفر زنده دستگیر و یک صد و سی نفر از آن قوم بی تدبیر قتیل شمشیر غازیان شیرگیر شد. باز به هر طوری که ممکن بود، روسیه خود را به قلعه سردارآباد رسانیدند و شب هنگام یورش برده و از اهتمام جان فشانان اسلام کاری نکرده چون بخت خود برگردیدند، لاعلاج روی به تسخیر قلعه طالین گذاشتند و در آن جا نیز سودی نبرده راه مراجعت برداشتند.

سارواصلان در کنار رود زنگی قرار یافت و ینارال دویچ به اوچ کلیسیا به جانب ایروان شتافت.

روسیه متوقّفین در کنار پل خدا آفرین (۱) نیز خواستند از آب ارس عبور نمایند و دست تطاول به تسخیر قراچه داغ برگشایند، نوّاب ولیعهد ثانی محمد میرزا از کمین کین برجست و در وسط رودخانه رشته قرار روسیان را از هم بگسست. پاره [ای] در آب فنا غرق شدند و اکثری از شعله سوزان توپ فروزان، قرین حریق آمدند. لاعلاج بنه و اسباب خود را ریختند و به صوب دیار ادبار گریختند.

مژده این فتوحات در اواخر شهر شوّال المکرّم در دار الخلافه ارم توأم به عرض صاحبقران معظّم رسید و قلب مبارک الی غیر النهایه مبتهج و مسرور گردید و به شکرانه این فتح نمایان و نذری که در سال قبل مرکوز خاطر (۲) معدلت بنیان بود، موازی یک عدد قندیل طلای مینا که وزنش یک هزار و دویست مثقال و مشحون از انواع جواهر و لآل (۳) گردید و قیمتش به مبلغ یک هزار تومان (۴) رسیده بود، وقف روضه مطهّره بضعه احمدی- صلوات اللّه علیها- فرمود و به دار الایمان قم گسیل نمود.

پس از آن در یوم سه شنبه هشتم شهر ذی حجّه الحرام سنه یک هزار و دویست و چهل و دو، با عزمی عدو شکن و لشکری اهریمن فکن، از دار الخلافه میمون حرکت و سه روز در عمارت مبارکه سلیمانیه متوقّف و روز جمعه یازدهم [این ماه] رایات ظفر آیات به عزم مملکت آذربایجان شقّه گشا آمد.ن)

۱- . در ساحل جنوبی ارس و شمال شهرستان کلیبر

۲- . ملی: (خواطر)

۳- . لآلی؛ جمع لؤلؤ

۴- . مجلس: (پنج هزار تومان)

در منزل میانج، معادل پانصد نیزه سر از رؤوس (۱) منحوس روس از نظر مرحمت مأنوس گذشت و کیفیت ماجرا [۳۷۰] به این سیاق معروض گشت که، روسیه اوچ کلیسیا، بعد از آن صدمه که از حسن خان ساروصلان دیدند، به تلافی کار، عازم شبیخون به اردوی او گردیدند.

ینارال منکروف با کینیاز سواریمیز نام و چهار هزار صالدات و یک هزار سوار قزّاق و چهار عراده توپ، شب هنگام از آب ارس عبور نمودند و قراولان اردوی ساروصلان به تعجیل شتافته، مهر از گنجینه این راز سربسته گشودند. ساروصلان بنه و اغروق را به جا گذاشت و خود با چهار هزار سوار در خارج سنگر، رایت کمین برافراشت. روسیه غافل از حقیقت کار، به اردوی او ریختند و سواران ساروصلان در عقب سنگر ایشان به سنگرها درآمده، خون آن بی دینان را با خاک راه آمیختند. ینارال منکروف توپخانه خود را گذاشت و با بقیّه السیف راه فرار برداشت. سواران جرّار عقب او پی سپار شدند و آن گمراهان در آن شب تار در رود ارس غریق آمدند. بالجمله، از طالع فیروز خسروی [مصرا] ع:

پاره [ای] را سوخت آتش پاره [ای] را

برد آب ساروصلان اسیران را کلّا سر بریده و رؤوس منحوس را روانه دربار همایون گردانید. حسب الامر دارای جهان، سرهای آن بی دینان به دار الخلافه طهران فرستاده شد و اطفال ری را از همّت کی، اسباب لهو و لعب آماده آمد. (۲)

پس از ورود موکب اعلی به دار السلطنه تبریز مژده فتحی دیگر، سامعه افروز شاهنشاه نصرت انگیز گردید. تبیین این مقال این که: موازی پانصد عراده آذوقه از تفلیس به جهت حاصرین قلعه ایروان می بردند. حسن خان ساروصلان از حقیقت کار آگاه [گشته] و شب هنگام، آن قوم رو سیاه را بر سر راه تاخت و قوم مستحفظین آذوقه را کلّا قتیل تیغ بی دریغ ساخت. عرّاده های آذوقه را به قلعه سردارآباد روان کرد و وقایع را به دربار اقدس عرضه آورد.

پس از وصول این اخبار سارّه، موکب ظفر کوکب از دار السلطنه تبریز حرکت نمودد)

۱- . ملی و مجلس: (رؤس)؛ در نسخه های ملّی و مجلس همه جا واژه (رؤس) آمده که اصلاح شد.

۲- . ملی:- (آمد)

و در غرّه شهر ذی حجّه الحرام در چمن قبله، من محال اورنق تبریز، نصب سرادقات جلال فرمود. چون از فیض فضل الهی و طالع فیروز شاهنشاهی در سنه اوّل قرن ثانی از دولت خسروانی چنین فتوحات دست داد، مؤلّف واقعه نگار، تهنیت این سال خجسته فال و فتوحات خیر مآل را قطعه [ای] مشعر بر تاریخ قرن ثانی انشاد و درین رساله ثبت افتاد.

لمؤلّفه:

شکر کز فرّ خداوند جلیل ذو الجلال سال قرن ثانوی از حضرت صاحبقران

خسرو صاحبقران فتحعلی شاه آن که زدسکّه صاحبقرانی بر زر اینک جاودان

این زمان یک قرن شد کآرایش تاج است و تخت عمر خواهم تا ببینم قرن ها چون این قران

خوش خیالی دارد این شه کاین چنینش بهره هاست بهره ها در خوش خیالی به که دشمن بدگمان

نیّت صافی به خیل آفرینش واجب است کاین امانات از خداوند جلیل مهربان

در امانت وانگهی از حق دیانت لازم است از دیانت این چنین شاهی نیامد در جهان

از کیومرثش بود میراث شغل سلطنت پشت در پشتش شهنشاه جهان در هر زمان

خلقت او از نظام مملکت شد تربیت نیّت او بر دوام سلطنت شد ترجمان

کثرت اولاد هم باشد دلیلی بر ثبات رو بخوان تورات و از داود جو در آن نشان

یادگار اولادها از صلب این شه یک هزاراین چنین کثرت بماند جاودانی حکمران

سال اول شد ازین صاحبقرانی آشکارزیبد ار صاحبقران تیمور او را پاسبان

شد به سال اول صاحبقرانی بس فتوح وین فتوحات است آیات سعادت را نشان

[۳۷۱] تهنیت گو زین فتوحات است اهل روزگارطبع من نیز از پی این تهنیت شد مدح خوان

خاوری دید این فتوحات از پی تاریخ گفت وه که هست این سال سال اوّل از صاحبقران

ذکر تسخیر قلعه عبّاس آباد نخجوان و خیانت احسان خان نادان و سایر اوضاع اتفاقیّه در آن اوان تا زمان نزول موکب نصرت نشان به چمن مهربان و ذکر هرگونه داستان

عبّاس آباد که از مستحدثات نوّاب ولیعهد زمان و واقع در دو فرسخی قصبه نخجوان و قریب به رودخانه ارس به فاصله دو میدان است، دریـن اوقات که موکب اعلی به دیار آذربایجان نهضت آرا شد، جماعت روسیه به مصلحت وقت دست از محاصره ایروان کشیدند و به سبب مجادله با سپاه ظفرپناه، قاصد نخجوان گردیدند. نوّاب نایب السلطنه نیز که در بلده خوی بود، از آن جا حرکت و در محال (۱) چورس اقامت فرمود و احسان خان ولد شیخ علی خان، حاکم سابق نخجوان، با فوج نخجوانی را مأمور به حراست قلعه عباس آباد نمود؛ محمّد امین خان دولوی قاجار را، که شرف از مصاهرتّ)

۱- . مجلس: (محلّ)

حضرت خلافت داشت، به شراکت احسان خان و جمعی از قادراندازان جانبازان بختیاری با خواجه عباس خان سرکرده ایشان به محافظت آن قلعه برگماشت. احسان خان حرامزاده، نمک خوان احسان آن دودمان رفیع الشأن را فراموش کرد و به پیغامات نرم نرم، ینارال پسقاویچ را به محاصره قلعه عبّاس آباد آورد. شاهنشاه اسلام پناه، نوّاب رکن الدوله علی نقی میرزا را با پنج هزار سوار جرّار و پنج هزار پیاده آتشبار روانه محال چورس فرمود و نوّاب نایب السلطنه العلیّه را به جهت اعلام فرمایشات به رکاب سنیّه احضار نمود. رایات ظفر آیات از چمن قبله شقّه گشا و خارج بلده خوی، مضرب خیام فیروزی لوا گردید و در همان روز، نوّاب ولیعهد زمان با معدودی از خاصان به شرف عتبه بوسی رسید. چهار روز در اردوی همایون توقّف کرد و پس از اطلاع از مکنونات خاطر اعلی مجدّدا روی به محال چورس آورد. جناب آصف الدوله العلیّه اللّهیار خان، وزیر اعظم با مساوی پنج هزار سواره و پیاده رکابی در رکاب ولیعهدی حسب الامر روان [شد] و ولد ارجمندش محمّد حسن خان سالار با دو نبیره شاهنشاه تاجدار از جانب پدر عالی مقدار، نایب دیوان و کار شد و خبر شدّت روسیه در محاصره قلعه عباس آباد گوشزد حضرت ولیعهد نامدار آمد. نوّاب نایب السلطنه و حضرت رکن الدوله و جناب آصف الحضره با معادل شش هزار سوار جرّار و ده عراده (۱) توپ آتشبار از محال چورس به عزم مجادله با روسیه غدّار حرکت نمودند و از طرفی حسن خان ساروا‌صلان را نیز با فوجی از سواران گردانگیز پای جلادت برگشودند. منظور این که موکب حضرت ولیعهد نامدار در گوشه [ای] کمین کرده، حسن خان- علی رؤوس الأشهاد- سواران معدود خود را به جولان آورده باشد تا سردار روسیه، مجادله با آن قوم قلیل را غنیمت شمارد و دست از تسخیر قلعه عباس آباد بردارد؛ در هنگام عبور روسیه از آب ارس، از کمین کین برآیند و دست جلادت به استیصال آن قوم بی دین برگشایند. تدبیر درست بود، ولی تقدیر کار خود را نمود. یک نفر از ارامنه ایروان که در اردوی ساروا‌صلان بود، شب هنگام بر اسبی از اصطبل او سوار گشته به جهت اعلام خبر، روی به اردوی پسقاویچه)

۱- . مجلس: (دو عرّاده)

نمود. علی الصباح حضرت ولیعهد زمان غافل از ماجرای جاسوسی [۳۷۲] ارمنی ایروان، از منزلی که بودند با همراهان عزیمت راه نمودند.

روسیه چون از حقیقت کار آگاه گشتند، با کمال آراستگی و احتیاط از رود ارس گذشتند. ولیعهد نامور کار را نه بر وفق مرام دید، لهذا لاعلاج در برابر آن قوم غدّار صف کشید. پس از کرّ و فرّی چند از تاثیر قضای ناپسند، کار دیگرگون شد و عنان حوصله از تصرّف سپاه ظفرپناه بیرون. چهار نفر از دلاوران روسیه قاصد رزم نایب السلطنه البهیّه شدند و هر چهار نفر از صدمه تیغ آبدار و تفنگ پرشرار آن شیر بیشه کارزار بی جان آمدند. فضلعلی خان قوانلوی قاجار در آن روز عافیت سوز مردانگی ها نمود و چون خنگش به غایت مجروح شده بود، پیاده شده، دست به مجادلت برگشود. از زخم های متوالی که دید از پای در غلطید، ولی از یمن طالع خسروانی آسیبی به جانش نرسید.

پرستارانش از میان کشتگان (۱) جستند و همّت بر التیام جراحاتش بستند. به سبب ظهور این جلادت فدوی جان نثار لقب یافت و نسلا بعد نسل از بروز این موهبت به وادی مفاخرت شتافت.

بالجمله قشون فراری و قراری کلّا به محال چورس برگشتند و از مجادله با روسیه درگذشتند. پسقاویچ علمی را که نشانه دولت ایران داشت برافراشت و از رود ارس گذشته، به این حیله، همّت به تسخیر عباس آباد گماشت. احسان خان نمک به حرام که سابقا با او مراود بود، در روز بیست و هفتم شهر ذی حجّه الحرام سنه یک هزار و دویست و چهل و دو، حرسه قلعه را بند برپا نهاده، باب مراد بر چهره روسیان بدنهاد برگشود.

ینارال پسقاویچ، سردار محمّد امین خان قاجار و خواجه عباس خان، سرکرده جانبازان بختیاری و برخی از خوانین آن طایفه را محبوسا روانه تفلیس کرد و احسان خان حرامزاده در اجر آن خدمت از تفویض حکومت محال نخجوان نام برآورد. سبحان اللّه! پدر بدگهرش در ایّام دولت سلطان شهید- أنار اللّه برهانه- خیانت ها نمود تا بالاخره از دو دیده نابینا گشته، در زاویه گمنامی غنود. این ولد الزنا، کفر را بر اسلام ترجیح داد ون)

۱- . ملی و مجلس: (کشته گان)

باب بلایی چنین بر روی اسلام برگشاد.

[مصرا]ع:

از کوزه همان برون تراود که دروست

خلاصه، بعد از اطلاع امنای دولت علیّه از این قضیه، برحسب امر صاحبقران تاجدار، حاجی محمّد خان دولوی قاجار و اسفندیار خان غلام گرجی نایب و داماد یوسف خان سپهدار به انضمام جانبازان اخلاج ساوه و قم به محافظت قلعه خوی مأمور شدند و عبد اللّه خان فیروز کوهی با دسته ابواب جمعی به محارست قلعه تبریز دامن زنان آمدند.

موکب اعلی از خارج بلده خوی حرکت کرد و چمن مرند، مضرب خیام ظفر پیوند شد و تاخت ولایت قراباغ، به عهده نوّاب محمّد میرزا امیرزاده بی مانند [گذاشته و] امیرزاده جهانگیر میرزا نیز به صوب سالیان (۱) سبک عنان آمد (۲) و حضرت رکن الدوله علی نقی میرزا مأمور به توقّف محال چورس (۳) و آن سامان و نوّاب ولیعهد دوران به صوب ولایت ایروان روان گردید. پس از انجام این مهام، اردوی ظفر فرجام را از منزل مرند (۴)، مکان در قریه النجق (۵) گشت و پس از روزی چند در چمن مهربان (۶)، که من جمله توابع بلوکات آلان براغوش (۷) تبریز است، قبّه بارگاه از گنبد مهر و ماه درگذشت.

ذکر وقایع اتفاقیه در توقّف چمن مهربان و ظهور بلای وبا در اردوی روسیه بی ایمان و طالب صلح شدن ایشان

پسقاویچ بدنهاد بعد از تسخیر قلعه عباس آباد روزی چند در آن جا توقّف کرد و ازان

۱- . از مناطق ساحلی خزر، جزو طالش علیا در خاک جمهوری آذربایجان قرار دارد.

۲- . مجلس:- (آمد)

۳- . از مناطق ساحلی خزر، جزو طالش علیا در خاک جمهوری آذربایجان قرار دارد.

۴- . مجلس:- (مرند)

۵- . شرق شهرستان مرند

۶- . در شمال غربی سراب در نزدیکی شعبات تلخه رود

۷- . واقع در شرق مهربان

طالع فیروز خسروی، بلای وبا در اردوی او روی آورد. هر روز [۳۷۳] معادل سیصد نفر ازین بلا می مردند و بقیه از الم فوات ایشان و بیم از حیات خویش حسرت ها می خوردند تا بالاخره راه ییلاقات قراپاپای قراباغ را سپردند. پسقاویچ به توهّم تلافی عباس آباد، میرزا گربایدوف نام را که از اعاظم آن دولت و همشیره زاده او بود، به خدمت نوّاب نایب السلطنه به جهت طلب صلح روان نمود. بعد از عرض این خبر بر پیشگاه (۱) دارای دادگر، به لفظ پرگوهر مکرّر فرمود که، مقصود پسقاویچ از فرستادن گربایدوف، حیله بازی است، نه صلح سازی و به سبب شدّت وبا ترسیده و تا لشکر متفرقه خود را بی آسیبی جمع نماید، به این حیله متمسّک گردیده است. بالجمله، این استدعا مقبول نیفتاد و گربایدوف مزبور بدون شرفیابی حضور پرنور از اردوی ولیعهد جلادت ظهور به معسکر پسقاویچ مغرور روی نهاد. در خلال این احوال به عرض عاکفان سدّه جلال رسید که، شیخ علی خان برادر احسان خان کنگرلو که حاکم اردوباد نخجوان بود، درعین حرام زادگی حلال زادگی کرده و برادری خود را با آن حرامزاده دیگر به سر حدّ ثبوت آورده است. قلعه نظّاره من اعمال اردوباد نخجوان را به روسیه داده و خود نیز چون کلب عقور قلّاده خدمت سگی دیگر را بر گردن نهاده است.

از موقف خلافت مقرّر شد که ابراهیم خان قاجار دولّو با دلاوران مقدّم و قراگوزلو به سمت اردوباد رو آرند و همّت بر استرداد قلعه نظّاره گمارند. برحسب امر اعلی، مأمورین به سرعت باد شتافتند و در همان ساعت ورود از طالع خسرو مسعود، قلعه را به غلبه گرفته، در آن جا توقف یافتند؛ سرهای مستحفظین را کلّا از تن بریدند و ابدان خبیثه ایشان را از فراز برج و باره سرازیر گردانیدند. خلاصه، نوّاب امیرزادگان اعظم محمد میرزا و جهانگیر میرزا که از قرار نگارش به تاخت قراباغ و سالیان رفته بودند، شور روز رستاخیر در آن بلاد برپا نمودند: آن یک ولایت قراباغ را زیر و زبر ساخت و این یک حارسین سالیان را اسیر کرده و توپخانه و آلات حرب ایشان را به سبب تعسّر حمل و نقل به دریا انداخت.ی)

۱- . مجلس:+ (رأی)

مژده این اخبار بهجت آثار در روز جمعه هفدهم شهر صفر المظفّر سنه یک هزار و دویست و چهل و سه در چمن مهربان (۱) به عرض حضرت صاحبقران رسید و خاطر (۲) خطیر اعلی بغایت مبتهج و مسرور گردید.

بیت:

ظفر آماده به شهر صفر است فتح در فتح و ظفر در ظفر است

ذکر شکست طایفه روسیه در قریه اشترک ایروان و قریه خوک نخجوان و حرکت موکب اعلی از چمن مهربان به سراب و اوضاع اتفاقیه تا ورود به دار الخلافه جاویدمآب در هر مواد و باب

چون از قراری که نگارش یافت، نوّاب نایب السلطنه العلیه مأمور به صوب ایروان بود، لهذا بعد از انقضای ایّام عاشورا، نوّاب رکن الدوله علی نقی میرزا را با الوار مافی و غیره و اتراک شاهسون در محال چورس گذاشت و (۳) خود با استعدادی شایان راه آن سامان برداشت. پس از ورود مایحتاجی وافر و توپخانه و قورخانه و اوضاعی متکاثر، بر تدارک قلعه داری ایروان افزوده شد. قاسم خان تبریزی سرهنگ فوج خاصه با جعفر قلی خان مقدم سرهنگ فوج مراغه و حاجی میرزا محمد خان مقصود لوی استرآبادی و لطفعلی خان ملایری را، ضمیمه مستحفظین آن قلعه فرموده حسین خان سردار را ملتزم رکاب ظفر مآب ساخت و به محاصره قلعه اوچ کلیسیا پرداخت. حارسین قلعه اوچ کلیسیا از [سپاه] روسیه [در] آباران امداد خواستند. و ایشان نیز با استعدادی شایان به نیت امداد از جای برخاستند. حضرت نایب السلطنه ازین داستان آگاه و یوسف خان گرجی سرهنگ توپخانه و سهراب خان [۳۷۴] گرجی، غلام پیشخدمت باشی را با چهارهزار نفر جمعیت به محاصره اوچ کلیسیا گماشت و خود باو)

۱- . مجلس: (مهربان)

۲- . ملی: (خواطر)

۳- . مجلس:- (و)

استعدادی نمایان راه آباران برداشت. روسیه آباران غافل از حقیقت کار اعانت محصورین قلعه اوچ کلیسیا را روان شدند و از کمال شکستگی بخت در قریه اشترک، من اعمال ایروان، با غازیان رکاب حضرت ولیعهد کامیاب، دست و گریبان آمدند. از دو طرف، نایره حرب افروخته شد و جان های مخالفین از آتش فشانی مجاهدین چون بوته خار از شعله نار سوخته آمد. از هنگام طلوع مهر فروزان تا وقتی که از جانب سمت الرأس به سمت مغرب روان گشت، ابواب مجادله باز بود و دست مجاهدین اسلام به سرافشانی آن کفره ظلام دراز. بالاخره از طالع فیروز خسروی، نور بر ظلمت و اسلام بر کفر غلبه کرد و جنود روسیه از شهاب ثاقب، چون جنود ابلیس روی به هزیمت آورد.

توپخانه و اسباب خود را کلّا ریختند و بقیّه السیف به اوچ کلیسیا گریختند (۱) و از عقب ایشان، سواران جلادت انتما و از پیش رو، سربازان متوقف در خارج اوچ کلیسیا درآمدند و آن جمع پریشان بغایت مضطرّ شدند. به علامت امان تفنگ ها از دست انداختند و غازیان مظفر کلّا را دستگیر ساختند. احدی از آن قوم بدبخت رهایی ندید مگر قلیلی مجروح که به حکم نوّاب اشرف خود را به قلعه کشید.

حضرت اعلی یک روز در معسکر فیروز متوقف و یحیی خان امیر آخور باشی و قوللر آقاسی خود را با سرها و اسرا به دربار اعلی فرستاده، موکب فیروز به صوب ایروان منصرف گردید. ینارال پسقاویچ سردار روسیه بعد از اطلاع ازین شکست، ینارال ارستوف گرجی را به حراست قلعه عباس آباد گذاشت و از منزل قراپاپای نخجوان حرکت کرده راه ایروان برداشت. نوّاب رکن الدوله علی نقی میرزا و حسن خان سارواصلان نیز از محال چورس حرکت و به جانب ایروان راندند و ایلات و احشامات سامان ایروان را که در کنار رود ارس توقف داشتند، به سبب ایمنی از تطاول جماعت روسیه حرکت داده در سقناقات محکم نشاندند و فوجی از سپاه ظفرپناه به محافظت ایشان، دامان پردلی افشاندند.

نوّاب نایب السلطنه، حضرت رکن الدوله را در ایروان ملاقات نمود و به احتیاط این که روسیه قاصد ایروان شده اند، از آن جا حرکت کرده در دامنه آقری داغ که قریب بهو)

۱- . مجلس:- (و)

قریه آبخوره است، اقامت فرمود. پسقاویچ بعد از آگاهی از توقف نوّاب ولیعهد زمان در آبخوره روی به قلعه اوچ کلیسیا نهاد و چند روزی توقّف کرده زخم داران سپاه را به تفلیس فرستاد و پس از آن به محاصره قلعه سردارآباد پای برگشاد. نوّاب اشرف، حسن خان ساروصلان را به محافظت سردار آباد روان کرد و به جهت اضطراب پسقاویچ، خود به تاخت حول و حوش قریه عباس آباد روی آورد. ینارال ارستوف از قلعه عباس آباد با استعدادی زیاد برآمده در حوالی قریه (۱) خوک نخجوان به مقابله پرداخت و حضرت ولیعهد مظفر در برابر، پای ثبات افشرده، از دستبرد غازیان ظفرنشان، سلسله آن جمع را پریشان ساخت.

ینارال ارستوف مخذولا منکوبا به جانب عباس آباد برگشت و حضرت والا به منزل چشمه شاهی خوی نزول نموده، قبه خرگاه فلک جاه از ذروه ماه درگذشت.

بالجمله، صاحبقران نامدار که در چمن مهربان (۲) توقف داشت، بعد از آگاهی از مژده فتوحات شایان، همّت ملوکانه بر نظم ولایات گماشت. جناب آصف الدوله را به حراست قلعه تبریز نامور (۳) فرمود و خوانین ذی شأن، عبد اللّه خان ارجمندی و طهماسب قلی خان لاریجانی و ولی خان [۳۷۵] تنکابنی و حاجی حسن خان (۴) دامغانی و علی نقی خان قراگوزلو سرهنگ فوج همدانی و عبد اللّه خان دماوندی را با دسته جات ابواب جمعی به همراهی جناب آصف الدوله حکم نمود. مبلغ ده هزار تومان زر نقد به انعام نوّاب نایب السلطنه از خزانه عامره داده شد و موکب اعلی به جهت وصول رؤوس و اسرای روس (۵)، از چمن مهربان به منزل سراب، روی سعادت نهاده در اواخر شهر صفر المظفّر، یحیی خان امیر آخورباشی با سرها و اسرای روس وارد اردوی ظفر مأنوس گردید. در روز بار، موازی دو هزار و سیصد نیزه سر و یک هزار و پانصد نفر زنده از آن قوم بداختر و پنج عراده توپ دشمن شکن (۶) به نظر دارای بحر و برّ رسید. یک صد ور)

۱-. مجلس: (قلعه)

۲-. مجلس: (مهربان)؛ در نسخه مجلس همه جا به این شکل آمده که نادرست است و صحیح آن (مهربان) است.

۳-. مجلس: (مأمور)

۴-. مجلس:- (خان)

۵-. ملی: (پروس)

۶-. ملی و مجلس: (دشمن شکر)

پنجاه نفر اسـرا از جمله معارف ینارالان و افیسـران بودند که رخ ها در حضور اعلی بر خاک عجز و انکسار سودند. سایر آلات حرب، از تفنـگ و شمشـیر و غیره و نشان های مرصّع، از حساب بیرون بود. یک فوج از اسـرا (۱) به انضـمام ده عراده توپ به انعام نوّاب سـیف الـدوله سـلطان محمد میرزا روانه اصـفهان شد و بقیّه گسـیل به دار الخلافه طهران. خلاصه، پس از انجام این مهام گیسوی لیلای رایات (۲) ظفر را تاب دادند و با یک جهان فتح و فیروزی از منزل سـراب حرکت کرده، روی سـعادت به دار الخلافه طهران نهادند. روز شـنبه دوازدهم شـهر ربیع الاوّل سنه یک هزار و دویست و چهل و سه، عرصه ری از ورود کی، طعنه بر اختر جدی زد و گندآوران میدان رزم را در ایوان بزم، نوبت استماع آواز رود و نی شد.

سعدی:

وقت عیش و طرب بستان است روز بازار گل و ریحان است

ذکر وقوع حوادث دهر فتنه ارکان و تصرف روسیه در قلعه سردار آباد ایروان و سایر وقایع حسرت افزای آن زمان

تـا موکب همایون اعلی در ارباع ولایات آذربایجان اقامت آرا بود، پسـقاویچ سـردار روسـیه جرئت اقـدام در کاری نمی نمود. بعد از آن که آن عرصه را از وجود خسرو دشمن شکن خالی یافت، بی باکانه به وادی طغیان شتافت.

نوّاب نایب السلطنه نیز که گاهی در ایروان و وقتی در نخجوان به سر می برد، به سبب عدم آذوقه از رود ارس گذشته، روی به محـال چورس آورد. جنـاب آصف الـدوله پس از محرومی از خاکپای خسـروی، دسـته جات مازنـدرانی و غیره را روانه تبریز سـاخت و بـه اتفـاق جنـاب میرزا ابـو القـاسم قـائم مقـام و فـوجی از سـپاه ظفر فرجـام از آب ارس گذشـته بـه نظـم قریه النجق پرداخت.ت)

۱- . ملی: (اسر)

۲- . ملی: (ریاست)

نوّاب نـایب السـلطنه پس از چنـد روز توقف از محـال چورس به ولایت خوی گراییـد و جناب آصف الـدوله و قائم مقام را به حضور پرنور طلبیـد. ینـارال پسـقاویچ بعـد از گذشـتن نوّاب نـایب السـلطنه و آصف الـدوله از رود ارس بـا اطمینـان کامل در محاصـره سـردار آباد رایت شـدّت برافراشت و حسن خان ساروا‌صـلان که همواره اصـرار در جنگ و انکار در صـلح داشت و شب و روز همّت بر محـارست آن قلعه می گمـاشت، از بیم جـان نیم شـبی دیـوار قلعه را (۱) شـکافت و فرارا به جانب ایروان شتافت. علی الصباح که ارامنه ساکن سردارآباد از قضیّه روباه بازی ساروا‌صلان آگاه شدند، ابواب قلعه را گشوده روسیه را به دخول رهنما آمدند. پسـقاویچ در روز شنبه نهم شهر ربیع الاول وارد سردار آباد گردید و صاحب آذوقه و اندوخته زیاد [شد]. پس از آن کـه آذوقـه سـپاه خـود را از آن قلعه فراهم آورد، بلا‌ـتوقّف و درنـگ به تسـخیر قلعه ایروان روی آورد؛ در اوّل بـار [۳۷۶] جعفر قلی خان مقدم که با فوج مراغه [ای] از جمله مسـتحفظین عمده بود، یا از بیم جان، یا به سـبب اغوای احسان خان نادان فرار نمود؛ ثانیا حسن خان ساروا‌صلان که به سبب سوء رفتار خود از اهالی قلعه نامطمئن بود، دست اهتمام در قلعه داری نگشود و از ده شـبان روز، روسـیه از اطراف قلعه ایروان سـنگرها بسـتند و از شدّت باریدن مهره های آتشـین تفنگ، بنیان قرار اهـل قلعه را درهم شکسـتند. بالا‌ـخره در شب جمعه دوازدهم شـهر ربیع الاـول سـنه یـک هزار و دویست و چهل و سه، هنگام طلوع صـبح صـادق، روسـیه کـاذب پای جلادت پیش نهادنـد و از سـمت [مسـجد] جامع ایروان، دست قـدرت به آتش فشانی گشادنـد. حارسـین قلعه را از تردّد گلوله هـای آتشـین پی درپی از پشت دیوار باره یارای سـر برآوردن نبود و ساروا‌صـلان نیز دست از قلعه داری کشیده و در مسجدی که در درون قلعه از مستحدثات اوست رفته، اقامت نمود. باب قلعه به آن استحکام را بر چهره روسیان بدفرجام گشادند و کلید آن حصار استوار را به دست آن قوم بدکردار دادند.

حضـرت ساروا‌صـلان را با دست بسـته در حضور پسـقاویچ آوردند و مشار الیه را با حاجی میرزا محمد خان مقصودلو و حمزه خان انزانی و سایر تبعه و لحقه محبوسا روانه تفلیسا)

۱- . ملی:- (را)

کردند. جماعت روسیه به شکرانه این فتح ستیّه به عیش و عشرت پرداختند و مسرعان، سریع این خبر وحشت اثر را در بلده خوی معروض رای نوّاب نایب السلطنه ساختند.

نوّاب رکن الدوله علی نقی میرزا و جناب آصف الدوله اللّهیار خان احتیاط کار را به دار السلطنه تبریز شتافتند و خوانین مازندرانی و غیره از ورود ایشان اطمینانی زیاده یافتند.

رحمت اللّه خان فراهانی با فوجی از سربازان صاعقه مبانی از بلده خوی به حفظ دره دزگرگر، که معبر روسیه به صوب تبریز بود، شتافتند و نوّاب نایب السلطنه به جانب محال مرند با همراهان از آن جا روی برتافتند. پس از ورود به آن حدود معلوم شد که مستحفظین دره دزگرگر (۱) را غفلتی دست داده و ارستوف گرجی ینارال نخجوان با صالدات و توپخانه فراوان از آن معبر گذشته و چندی در مرند توقف کرده، روی زشت به تبریز نهاده است.

نوّاب اشرف، فتحعلی خان ولد هدایت اللّه خان رشتی را که بیگلربیگی تبریز بود، روانه نزد پسقاویچ ساخت و از مراتب بیم و امید داستان ها پرداخت. خود لاعلاج به بلده خوی معاودت فرمود و انتظام آن ولایت را به نوّاب امیرزاده بهرام میرزا و حاجی محمّد خان قاجار و اسفندیار خان (۲) نایب سپهدار کماکان محوّل نمود. پس از انجام این مهام، روانه دار السلطنه تبریز و در منزل طیسوج (۳) چنین به عرض رسید که ینارال ارستوف در قریه صوفیان به جهت اطمینان حرکت پسقاویچ از ایروان و جذب قلوب تبریزیان توقّف دارد و در همین دو روزه، همّت به تسخیر شهر می گمارد. حضرت والاـ را آتش غضب زبانه کشید و معجّلا سوار گشته به دو فرسخی دار السلطنه تبریز رسید و در آن جا شنید که از تأثیرات قضا، امر دیگرگون گشته و تیر تدبیر از کمان تیرانداز قدر گذشته است. از فرط الجا و اضطرار، جناب قائم مقام را روانه تبریز فرمود و خود ناچار به صوب سلماس عزیمت نمود.ج)

۱- . ملی: (گزگرگر)؛ این قریه در جنوب شهرستان جلفا قرار دارد.

۲- . مجلس:- (خان)

۳- . طسوج امروزی، در شمال غربی بندر شرفخانه در شمال دریاچه ارومیه؛ مجلس: (طسوج)

انوری:

هزار نقش برآرد زمانه و نبودیکی چنان که در آیینه تصوّر ماست

ذکر بواعث تصرف روسیه در ولایت تبریز و سایر اوضاع ملالت افزای کدورت انگیز

بواعث تصرف روسیه در ولایت تبریز یکی آن که، نظر علی خان یکانلوی حاکم مرند- از قراری که نگارش یافت- در سال قبل قلعه گنجه را به روسیان گذاشت [۳۷۷] و خود راه فرار برداشت. درین سال به جرم این خیانت از تیغ قهر نوّاب ولیعهد زمان کشته شد و طایفه یکانلوی ساکن محال مرند به سبب همین مرحله، از خدمت کاری دولت قاهره برگشته، کفره فجره روسیه را طوعا ام کرها آوردند و باب بلایی چنین بر چهره اسلامیان مفتوح کردند؛ یکی دیگر آن که، احسان خان حرام زاده، که قلعه محکمه عباس آباد را به باد داده بود تا دیگران را نیز با خود شریک سازد، اهالی ولایات آذربایجان را کّلا در اطاعت روسیه تحریک و تحریض نمود. ینارال ارستوف هم چندی که در مرند و صوفیان توقف داشت، همّت بر جذب قلوب تبریزیان گماشت. میر فتّاح نام خلف ناخلف جناب مجتهد الزمانی حاجی میرزا یوسف تبریزی، که جوانی کبوترباز و در سلک رنود حیلت ساز و عاق والد سعادت انباز و بعد از پدر به جای او پیشنماز بود، مردم شهر را به اطاعت روسیه اغوا نمود و بر رؤوس منابر، زبان به دعای دوام دولت ایمپراطور روس برگشود. اوباش و الواط شهر را در روز ورود روسیه به صوفیان، به اخراج حفظه قلعه و نهب اموال ایشان جری کرد و آن جمع را به سبب غوغای عام بر حفظه مسلّط آورد.

نوّاب رکن الدوله، که برحسب امر اعلی احضار به رکاب شده بود، از شهر تبریز بیرون تاخت و جناب آصف الدوله در شدّت غوغای تبریزیان، حرم محترم نوّاب ولیعهد

زمان را از شهر بیرون کرده، در قریه باسمنج (۱) به نوّاب رکن الدوله ملحق ساخت. خود هر قدر کوشید که این فتنه را ساکن سازد و به اسکات اهل شهر پردازد، مفید نیفتاد و احدی تن به تمکین درنداد. بی شرمی اهل شهر به جایی رسید که یک نفر از توپچیان را که بر فراز باره به حکم جناب آصف الدوله به انداختن توپ مشغول بود، در حضور او از دیوار قلعه به زیر انداختند و اعضا و جوارح او را مجروح ساختند.

جناب آصف الدوله، عار فرار را بر خود روا نداشت و با افراط عدم استعداد، همّت به مدافعه گماشت. بعد از آن که توپ های روسیه از محل آچی چای دو فرسخی شهر صدا کرد، میر فتاح شطّاح، علمی برپا نموده، به اتفاق معارف و کدخدایان و عامّه تبریزیان روی به استقبال آورد. در روز جمعه سیم (۲) شهر ربیع الثانی سنه یک هزار و دویست و چهل و سه، [سپاهیان] روسیه توپ زنان و آتش افشان شدند و در ورود به ارک خارج شهر گشاده (۳) میان آمدند. جناب آصف الدوله را که در راه خدمت دولت قاهره تن به قتل داده بود و رشته عار فرار بر گردن ننهاده، به ارک بردند و در نهایت احترام محبوس کردند. میر فتاح فضّاح را علی الحساب در شهر، آمر و ناهی ساختند و به اعلام ینارال پسقاویچ سردار پرداختند. مشارالیه بعد از آگاهی، سرعت از باد استعاره کرده به صوب تبریز از ایروان پای برگشود. فتحعلی خان رشتی که از جانب نوّاب ولیعهدی نزد او می شتافت، در محال نخجوان ملاقات سردار را دریافت و (۴) پیغامات را کلّا گفت و جوابی که می بایست شنفت. چون پسقاویچ از فرط مآل بینی، تصرّف در ولایت تبریز را به عقل خود درست نمی دید و از هجوم عام اهل ایران و پایداری ایشان در خدمت دولت ابدارکان بی نهایت می اندیشید، لهذا فتحعلی خان را با خود به صوب تبریز برد و با جناب آصف الدوله ملاقاتی دوستانه کرده، به اعتقاد خود راه موافقت و مصالحت سپرد و علی العجاله تا از حقیقت مکنونات خاطر اهل تبریز آگاه گردد، ایالت آن ولایت را کماکان به عهده فتحعلی خان محوّل نمود و با مشارالیه، راه سخن از ملایمت و وفاق برگشود.

پس از وقوع این واقعات، ولایات و محالات [۳۷۸] مأخوذه را از فرستادن مباشرینو)

۱- . مجلس: (باسمج)

۲- . مجلس: (بیستم)

۳- . ملی:+ (به)

۴- . مجلس:- (و)

کاردان، نظمی کامل داد و جمعی را به تسخیر ولایت خوی فرستاد. نوّاب نایب السلطنه که با معدودی از غلامان در سلماس توقف داشت، مخالفت با پسقاویچ را در چنین هنگام، خلاف رویّه عقل می پنداشت؛ مستحفظین خوی را با توپخانه و آلات حرب کلّا به سلماس طلبید و ایالت آن ولایت را به امیر اصلان خان دنبلی که با روسیه در نهانی متّفق بود، محوّل گردانید. روسیه بلامانعی به شهر خوی داخل شدند و از تصرّف برج و باره به کام دل متواصل آمدند.

در خلال این احوال، جناب میرزا ابو القاسم قائم مقام، که از دو فرسخی تبریز، مأمور نزد روسیه فتنه انگیز شده بود، مراجعت نمود و نوّاب اشرف از سلماس به صوب ارومیه عزیمت فرمود [و] حاجی بیژن خان گرجی غلام پیشخدمت خود را مجددا نزد پسقاویچ روانه داشت و فقرات چند از مراتب غیرت و حمیّت ملوکانه و اجماع اهل عالم از آشنا و بیگانه و تسلط دولت علیّه ایران و شورش عام ایرانی و وفور اولاد و احفاد و خزائن حضرت صاحبقرانی از روی شدّت و غضب به او برنگاشت.

پس از ورود موکب اشرف به خارج ارومیه، حاجی بیژن خان از نزد پسقاویچ برگشت و از قرار تحریرات و تقریرات، این مطلب از حد تحقیق درگذشت که پسقاویچ از چنین دولتی بزرگ اندیشه مند است و از تصرّف تبریز همواره منتظر گزند. در نزد حاجی بیژن همواره سخن از صلح گفته و به مثقب ملایمت، گوهر خصوصیت سفته است؛ ملاقات با حضرت ولیعهد دولت را استدعا کرده و منزل دهخوارقان- هشت فرسخی مراغه- را به جهت ملاقات معیّن آورده است.

نوّاب نایب السلطنه تن به قضای الهی و مصلحت دولت شاهنشاهی درداد؛ بنه و اغروق را با نوّاب امیرزاده بهرام میرزا و امرای قاجار و افواج پیاده و سوار از راه ارومی و سلدوز به میاندوآب مراغه که اکنون معروف به رحمت آباد و سابقا موصوف به جغتو (۱) بود، فرستاده و خود متوکلا علی اللّه با معدودی از خواص درگاه به اردوی روسیه روسیاه روی نهاد. خلاصه نوّاب رکن الدوله علی نقی میرزا پس از رسیدن حرم محترم تاریخ ذو القرنین ج ۳ ۶۶۱ ذکر بواعث تصرف روسیه در ولایت تبریز و سایر اوضاع ملالت افزای کدورت انگیز ..... ص : ۶۵۹ت.

۱- . این نام امروزه تنها بر روی رودی در منطقه میاندوآب به نام جغتوچای باقی مانده است.

نوّاب ولیعهد معظّم به قریه باسمنج (۱) به راه عراق روان شد و نمک به حرامان قبایل یکانلو و شقاقی به عزم دستبرد در عقب ایشان شتابان [شدند]. تا ورود به قصبه زنجان، حضرت رکن الدوله با آن طایفه بی حیا با معدودی از سواره که در رکاب داشت، بنای زد و خورد گذاشت.

بعد از ورود به زنجان، اهالی حرم محترم را با عمده الخواص حاجی علی اصغر مازندرانی خواجه باشی و عبد اللّه خان دماوندی روانه همدان ساخت و خود به عزیمت دار السلطنه قزوین پرداخت.

[مصرا]ع:

تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون

ذکر عرض سوانح اتفاقیه به درگاه اعلی و اجماع ملک زادگان و قشون های آراسته از هر ولا و تکالیف شاقه روسیه بی حیا در باب موافقت با دولت دارا و سایر قرارها و بنا

در روز جمعه دهم شهر ربیع الثانی سنه یک هزار و دویست و چهل و سه، فقرات قضایای اتفاقیه و افتادن ولایات ایروان و غیره به دست روسیه به عرض امنای دولت بهیّه رسید (۲) و دریای غضب نامتناهی اعلیحضرت شاهنشاهی را نوبت تلاطم گردید تا محرمان دور و نزدیک و عموم نوکر و رعیت از ترک و تاجیک مظنّه اضطرابی نکنند، با کمال حلم و وقار، که سرشته با ذات فرشته شعار است، روی به نظم مهمّات نمود و مباشرین دربار علیّه را به نظم امور توپخانه و قورخانه و غیره امر فرمود و جناب معتمد الدوله العلیّه میرزا عبد الوهاب اصفهانی را که در آن اوقات با [۳۷۹] منصب منشی الممالکی مباشر امور وزارت بود، به احضار نوّاب شاهزادگان با قشون های آراسته ممالک ایران در آن فصل زمستان فرمان داد و از کلک معجزنگار او فرامین قضا آیینه)

۱- . ملی و مجلس: (باسمج)

۲- . مجلس: (روسیّه)

مشعر بر عبارات رنگین و حاکی بر مضامین دلنشین ترقیم یافته به هر ولایتی بریدی رو نهاد. چون ینارال پسقاویچ سردار روسیّه ینارال رازن را که از معتمدین دولت روس بود با استعدادی تمام مأمور به توقّف میانج گرم رود نمود و مظنون این که ینارال رازن، اهالی ولایات خمسه و خلخال و اویماقات شقاقی و غیره را راهزن و ابواب فریب و تحریک بر چهره ترک و تاجیک گشاید، لهذا به چاره این کار برحسب حکم صاحبقران تاجدار، میرزا محمّد تقی علی آبادی مازندرانی معروف به آقا که چندی به وزارت نوّاب عبد اللّه میرزا و مباشری ولایت خمسه سرافراز بود و با استحضار کامل در مدّت وزارت با اهالی آن ولایت رفتاری به سزا نمود، مأمور به رتق و فتق مهام (۱) خمسه و جذب قلوب رعایای آن ناحیه گردید [و] در غرّه شهر جمادی الاول با احکام ستاره محل به عزیمت آن ناحیت گرایید.

نوّاب شیخ علی میرزا صاحب اختیار ولایات ملایر و تویسرکان برحسب امر شاهنشاه معدلت ارکان با جمعیّتی وافر (۲) از محل اختیار خود به صوب زنجان شتافت و دفع فتنه جویی ینارال رازن را که در میانج بود، در آن ولایت مسکن یافت.

خلاصه کلام، در اندک زمانی عرصه دار الخلافه از هجوم لشکرهای از حد افزون چون سپهر اخضر آراسته شد و خاطر الهام مظاهر شهریار زمان به کینه خواهی از روسیه بی ایمان برخاسته (۳) [آمد]. غلام حسین خان سپهدار عراق ولد یوسف خان گرجی سپهدار سابق برحسب امر خسروی با معادل دو هزار پیاده آتشبار و ده (۴) عراده توپ صاعقه شرار به انضمام تدارک و آذوقه ماهی چهار در روز پنجشنبه چهاردهم شهر ربیع الثانی وارد قصبه ساوه گردید و حسب الامر الاعلی تا قشون های دیگر دررسد، در آن سامان اقامت گزید.

در اوایل شهر رجب المرجب، نوّاب محمّد قلی میرزای ملک آرای دار المرز طبرستان با مساوی دو هزار نفر از (۵) سواره گرایلی و اوصانلو و افغان و پیاده استر آبادی و هزار جریبی وارد گشت و نوّاب محمّد تقی [میرزا] حکمروای ساحات خوزستان و لرستان و بروجرد، که در همان سنه ملّقب به حسام السلطنه شده بود، با شش هزار نفر ازز)

۱- . ملی: (رتق دقیق مهام)

۲- . مجلس: (فراوان)

۳- . ملی: (برخواسته)

۴- . مجلس: (دو)

۵- . مجلس:- (از)

سواران جرّار باجلان و بیرانوند و پیاده. بختیاری و سیلاخوری و پنج عراده توپ در اواخر شهر مزبور از دخول به خاک ری و زیارت آستان کی فرق اعتبارش از فرق فرقد درگذشت. نوّاب شجاع السلطنه العلّیه حسن علی میرزا والی مملکت خراسان با جمعیتی از سواره اکراد و اتراک خراسانی و علم مبارک جناب رضوی (ع) (۱) دررسید و هریک از شاهزادگان دیگر و حکّام هر بوم و بر، جمعیت ولایات خود را مهیّا داشته، احکام قضا نظام را منتظر گردیدند. بالجمله، موافق قراردادی که نگارش یافت، نوّاب ولیعهد زمان و پسقاویچ سردار روسیه بی ایمان به عزم ملاقات یکدیگر از بلده ارومی و دار السلطنه تبریز روانه دهخوارقان شدند و روسیه قبل از ورود موکب مسعود نوّاب نایب السلطنه با جمعیّتی گران و توپخانه آتش فشان به آن سامان وارد آمدند. در روز ورود نوّاب نایب السلطنه به دهخوارقان، پسقاویچ سردار و جمیع ینارالان با اعتبار به آدابی سزاوار به استقبال شتافتند و با احترام تمام به آداب خویش کلاه از سر گرفته و تعظیمات به جای آورده، هریک- علی قدر مراتبهم- از حضرت ولیعهدی التفاتی زیاده یافتند [و] به خدمتی [۳۸۰] که لازم مهمانی چنان بود، اقدام نمودند (۲) و هریک از ینارالان و صاحب منصبان، خدمتی را نامزد گشته، روزبه روز بر مراتب مهمان داری می افزودند.

جناب آصف الدوله اللّهیار خان را نیز از تبریز آوردند و روزی سه چهار مجالس مشاوره و گفتگو آراسته کردند. پسقاویچ را در باب ردّ ولایات سخن این بود که دولت روس را کرورات در راه تصرف این ولایات صرف گشته و از قرار سررشته دفتر ایمپراطوری، جمع آن از پانزده و بیست درگذشته است. در سال قبل اندوخته چهارده ساله ایّام موافقت در ولایات قراباغ و گنجه و شیروانات و طوالش کلّا کسیب غازیان ایرانی (۳) شد و باز به جهت استرداد ولایات مزبوره ضررها عاید دولت روسیه از صرف گنج های شایگانی آمد. یا مملکت آذربایجانی را چندی به تصرف دولت روس واگذارند که بعد از تلافی خسارت باز به اولیای دولت ابد آیت بسپارند، یا مساوی پانزده کرور وجه نقد در عوض خسارت دولت روس داده تا به تخلیه ولایات همّت گمارند.

چون قبول این تکالیف بدون اذن از شهریار تاجدار خلاف قرار بود، لهذا حضرتی)

۱- . مجلس: (ص)

۲- . ملی: (نمود)

۳- . مجلس: (ایروانی)

ولیعهد فطانت آیت، فتحعلی خان رشتی را به جهت عرض فقرات معلومه روانه دربار آسمان مدار نمود و مشار الیه در اوایل شهر جمادی الاول به دار الخلافه وارد گشت و بعد از اطلاع مراتب، شعله غضب قیامت لهب شهریاری از کره اثیر درگذشت. به نوّاب نایب السلطنه العلیه حکم محکم صادر شد که دریای طمع روسیه از بحر همّت خاقان کان مظاهر افزون است و قبول تکالیف شاقّه ایشان از حوصله اندیشه بیرون؛ اینک شیران بیشه هیجا را قلاده از گردن برداشته ایم و دریا دریا لشکر را به عزیمت آن کشور و استرداد ولایات از تصرّف روسیه بداختر گماشته ایم. ربع این تنخواه تکلیفی را به مصارف سپاه ظفرپناه خرج آریم و همّت خسروانه را به دفع خصمان کینه خواه برگماریم. نوّاب شاهزادگان حسن علی میرزا و محمد تقی میرزا و غلامحسین خان سپهدار با قشون های آراسته به مملکت آذربایجان مأمور شدند و در اواسط شهر رجب المرجب در دار السلطنه قزوین جمع آمدند. اطراف کوه و دشت از هجوم آن سپاه، چون صفحه سپهر از خیل نجوم مالامال گشت و صیت شورش و غوغای مجاهدین اسلام از فلک دوّار برگذشت. پسقاویچ سردار روسیه از کیفیت اجتماع ایرانیان آگاه گشت و از آن سخت گیری ها قاید ندامت را همراه آمد. اختیار قرار کار را به اولیای دولت قاهره تسلیم کرد و دالخسکی نام معتمد خویش را به جهت اظهار ارادت و انجام کار موافقت به دربار همایون گسیل آورد. نوّاب نایب السلطنه نیز جناب میرزا ابو القاسم قایم مقام را به جهت اطفاء نایره غضب شهریاری فرستاد و مشار الیه بعد از ورود به زلال عرایض ضراعت آمود، شعله قهر قهرمانی را تسکین داد. بعد از گفتگوی بسیار، وجه مصالحه به ده کرور قرار یافت که هشت کرور را از خزانه عامره نقد تسلیم سازند و در باب دو کرور دیگر، امنای دولت روسیه به مهلت و مدارا پردازند.

حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی وزیر امور دول خارجه به سبب قرار کار دوستی و بستن عهدنامه روانه دهخوارقان شد و افراط خنکی دالخسکی روس از تحریر نوشته جات نامأنوس مایه سردی هنگامه آمد.

تبیین این مقال آن که، درین سفر که نوّاب شجاع السلطنه حسن علی میرزا برحسب امر اعلی با جمعیّت خراسانی به دار الخلافه جاوید مبانی آمد، عامّه مردم به جهات چند او را دوستدار شدند و لاعن شعورانه درباره او تفألات بی شمار می زدند که یکی از جمله

تفألّات، [۳۸۱] تفویض منصب جلیل ولیعهدی بود که هر تن این فقره را در نزد خود خیال می نمودند. دالخسکی مزبور این کیفیت نامعلوم را از روی عدم شعور به پسقاویچ مرقوم داشت و مشارالیه نیز بنای سردی و خنکی گذاشت، زیرا که از قرار نوشته جات معتبره، دولت روس به کرّات، ولیعهدی نوّاب نایب السلطنه عباس میرزا را تصدیق نموده بودند و به قانون نظام نقض عهد نمی نمودند. بالجمله، حاجی میرزا ابو الحسن خان، وقتی وارد منزل دهخوارقان گشت که پسقاویچ به سبب تحریرات پوچ دالخسکی کیج بنای خنکی گذاشته از سر صلح درگذشت. جناب آصف الدوله را به طوری که آورده بود، برداشت و روی به صوب تبریز گذاشت. نوّاب ولیعهد زمان هم از راه صاین قلعه افشار و سامان مکری به جانب ولایت گروس گرایید و نوّاب امیرزاده بهرام میرزا که با بنه و اغروق در میان دوآب مراغه متوقف بود به او ملحق گردید. حاجی میرزا ابو الحسن خان برحسب قرارداد حضرت ولیعهد زمان در قصبه زنجان توقف نمود و مسرع سریع السیر به جهت عرض این خبر به دارای دادگر پای استعجال برگشود. حضرت اعلی را بعد از اطلاع ازین اوضاع مجددا کانون غضب مشتعل گشت (۱) و از ادای وجه مصالحه انکار ورزید تا از قراری که- ان شاء اللّه تعالی- زبانزد کلک بیان خواهد شد، به سعی امنای دولت انگریز، نایره قهر شهریاری فرونشست و پس از ارسال تنخواه، عهد موافقت دولتین ایران و روس- بعون اللّه تعالی- به هم پیوست.

ذکر توسط امنای دولت انگریز و ظهور مصالحه فی مابین دولتین مخاصمت آمیز و آمدن ینارال رازن از جانب سردار روسیه به جهت امضای عهدنامه و سایر اوضاع اتفاقیه

دولت بهیّه انگریز را قانونی است که تا در قوّه دارند دولت های بزرگ را با یکدیگر به مخاصمه نمی گذارند [و] با هر دولتی از قریب و بعید بنای خصوصیّتد)

۱- . مجلس: (گردید)

گذاشته اند، خاصّه با این دولت پایدار که از بدایت کار، رسم موافقت مرعی داشته اند.

سرگور اوزلی بارونت، ایلچی آن دولت بهیّه- از قراری که در جلد اول این کتاب مستطاب تحریر شد- واسطه صلح فی مابین دولتین ایران و روس گردید و پس از انقضای چهارده سال از ایّام موافقت، باز به سبب لجاجت سرحدداران طرفین کار موافقت به مخاصمت رسید.

بالجمله، بعد از آن که در منزل دهخوارقان به علت خنکی خسکی (۱) نادان از قراری که نگارش یافت، اوضاع درچیده برچیده شد و نوّاب نایب السلطنه العلیه و ینارال پسقاویچ سردار دولت روسیه هریک به طرفی گراییده، سرجان مکدانلد ایلچی مختار دولت بهیّه انگریز، که در سال قبل- از قراری که اشاره شد- به سفارت دولت علیّه آمده در دار السلطنه تبریز متوقف بود، بنابر رسوم خیرخواهی و مصلحت جویی اقدامی ارادتمندانه در کار موافقت دولتین ایران و روس نمود: اولاـ ینارال پسقاویچ را ملاقات کرد و به این سیاق حدیثی با او به میان آورد که بعد از قلع مادّه ناپلیون ایمپراطور فرانسه، قرار دولت های بزرگ بر این شد که بدون جهت، پاپی ممالک یکدیگر نشوند و بدون دست آویزی صحیح بر سر مخالفت نروند. این اقدامی که دولت روس با شوکت ابد مأنوس در مخاصمه کرده اند، موافق تصدیق جمیع اهالی دول، نقض عهد به عمل آورده اند. هرگاه عن قریب رفع آن نشود، دولت بهیّه انگریز ناچار است که کل دولت های قریب و بعید را با خود یار نموده، زنگ مداخلت روس را از صفحه آذربایجان زدوده باشد.

بعد از آن که پسقاویچ را از تکرار این گونه مکالمات به کار موافقت راضی ساخت، به اطفاء نایره غضب [۳۸۲] شهریاری پرداخت. حکیم مکنیل صاحب انگریز را روانه خاکپای شاهنشاه صاحبقران داشت و از فقرات خیرخواهی و مصلحت جویی آنچه دانست، به امنای دولت جاوید ارکان نگاشت. مؤلّف را با خصوصیت حکیم صاحب مودّت فرجام و مناسبت مقام، از ایراد تفصیل احوال او گریزی نیست تا آیندگان وی)

۱- . مجلس: (دال خسکی)

خوانندگان دانند که مراتب بینش و دانش او چیست: اسمش جان است و لقب طایفه او مکنیل و لفظ جان و مکنیل اسم و طایفه او را دلیل است. اصلش از مملکت اسکاتلاند (۱) است و در مراتب حسن وفا و ظهور ذکا بی مانند. در اوقاتی که هنری ولکك به وکالت و توقف دولت علیّه مأمور شد، حکیم مزبور نیز به همراهی او مأمور به اقامت دربار دولت جاوید دستور آمد. در بدایت کار، خدمت طبابت داشت و به سبب وفور حذاقت، اوقات به معالجه نوّاب ملك زادگان و معارف دربار دولت و سایر امّت می گذاشت. درین وقت به لوازم مرتبه نیابت در کار است که پس از آن مرتبه وزارت مختار است که بالاخره این مرتبه را نیز دریافت و به اعلی مدارج عزّت شتافت. زبان فارسی و انگریزی و فرانساوی (۲) و قدری از یونانی را نیکو داند و خطوط این السنه را نوشتن تواند. در علم نجوم به قاعده حکمای فرنگ و سایر علوم حساب و هندسه و هیئت و طب، بی عدیل است و در زبان لاتینه، که در میان قرالات فرنگ به منزله زبان عربی و درس آن از جمله لوازم است، بی بدیل [می باشد]. از تواریخ کل جهان با اطلاعی کامل است و در علم طبیعیات با مهارتی شامل. مؤلّف را در علوم تاریخ و طبیعی و نجوم استاد است و در حسن وفا و وفاق، دوستی صداقت بنیاد. خلاصه، بعد از ورود به دار الخلافه طهران و شرفیابی حضور معدلت ارکان آنچه را دانست و توانست عرض کرد تا حضرت اعلی را از اعلی مدارج غیظ و غضب فرود آورد. از جمله تشبیبات او و در ادای وجه مصالحه، یکی آن که همواره اوقات این معاملات در میان دول بزرگ متداول است و از ادای تنخواه ایّام دشمنی در عوض خسارت، نوکر و رعیّت را فراغتی کامل حاصل. دولت روم را به کرّات با شوکت روس (۳) مخاصمات اتفاق افتاده و به جهت استرداد ولایات متصرفی روسیه بیست کرور و سی کرور داده اند. به خواست خداوند ودود، مملکت وسیع است و بنیان دولت رفیع؛ لشکر بسیار است و اوضاع لشکرکشی بی شمار. نوّاب شاهزادگان اطراف را تیغ ها در قلع کارهای لشکرکشی قصوری است و نه در امر دشمن کشی فتوری؛ ولی بهم)

۱- . مجلس: (اسکاتلند)

۲- . مجلس: (فرنساوی)

۳- . مجلس: (روم)

قانون هر ملت، صلح بهتر از جنگ است و به قاعده هر دولت، سکون خوش تر از آهنگ.

هرگاه غیرت سلطنت مانع ادای این تنخواه است، دولت انگریز به جهت ظهور دوستی و موافقت، در ادای آن بی اکراه. از امنای دولت علیّه فی الجمله اشارتی رود تا کلّ وجه مصالحه در هرجا خواسته باشند فی الفور تسلیم شود.

حضرت صاحبقران نامدار، عرایض صادقانه حکیم مصلحت گزار (۱) را تصدیق نمود و محض از جهت رعایت جان و مال و ناموس مسلمانان و حفظ شریعت غرّای رسول عالمیان و (۲) خلاصی اهالی آذربایجان از چنگ عدوان روسیه بی ایمان، مبلغ هشت کرور زر نقد، که عبارت از هشت پانصد هزار تومان است، از خزانه عامره اندرونی عنایت فرمود [و] در حقیقت واقع، اناث و ذکور اهالی اسلام را از آن کفره ظلام به زر نقد خرید و کلّ اهل ایران را به علاوه حلقه به گوشی، زرخرید ساخته آزاد گردانید.

حکیم صاحب مشارالیه به جهت اعلام [۳۸۳] این خبر بهجت اثر روانه آذربایجان شد و حضرت منوچهر خان ایچ آقاسی باشی حامل وجه مصالحه دو دولت ابدارکان آمد. جناب قائم مقام از دار الخلافه طهران و حاجی میرزا ابو الحسن خان از قصبه زنجان و پسقاویچ با جناب آصف الدوله از دار السلطنه تبریز و نوّاب ولیعهد دوران از حدود گروس، العود احمدگویان روان شدند و امنا و وزراء و وکلاء دو دولت علیّه در قریه ترکمان چای من اعمال دار السلطنه تبریز جمع آمدند. نوّاب نایب السلطنه العلیّه و پسقاویچ سردار روسیه، فرامین وکالت خود را به یکدیگر سپردند و در شب پنجشنبه ششم شهر شعبان المعظّم سنه یک هزار و دویست و چهل و سه مطابق سال فرّخ فال تنگوزئیل ترکی، عهدنامه مبارکه را به انجام آوردند. یک نسخه به مهر مبارک حضرت ولیعهد زمان عباس میرزا و حاجی میرزا ابو الحسن خان وزیر امور خارجه مختوم و به ینارال پسقاویچ سپرده شد و نسخه دیگر به مهر ینارال مذکور به دربار معدلت دستور فرستاده. [جماعت] روسیه به شادمانی مصالحه توپ ها انداختند و دو روز و دو شب به عیش و عشرت پرداختند و پسقاویچ به جهت تخلیه ولایت تبریز شتافت و نوّاب ولیعهدو)

۱- . ملی و مجلس: (مصلحت گذار)

۲- . مجلس:- (و)

زمان به سبب ساعت ورود به مقرّ ایالت به جانب سراسکند هشترود رفته اقامت یافت.

جناب آصف الدوله و حضرت منوچهر خان شرفیاب دربار معدلت مدار شدند و حاجی میرزا ابو الحسن خان به مرافقت ینارال رازن که سردار سوار نظام دولت روسیه بود، با پنج نفر از معتبرین به جهت رسانیدن صلح نامه به جانب دار الخلافه سبک عنان آمدند.

در اواخر شهر شعبان المعظّم ینارال مزبور وارد گردید و پس از سه روز دیگر به آیینی که معهود بود از شرف حضور شهریار صاحبقران به مفاخرتی بی نهایت رسید [و] عریضه ینارال پسقاویچ با پیشکش مرسله از نظر همایون گذشت و مشارالیه پس از صدور امضای عهدنامه میمونه و ظهور نوازشات معلومه با جواب عریضه پسقاویچ به صوب مقصود راجع گشت. لشکرهای آراسته از سرحدات دو دولت برخاسته شد و گلزار مملکت از خس و خاشاک فتنه و آشوب پیراسته آمد. مؤلّف در تاریخ این مصالحه میمونه قطعه [ای] پرداخت و به جهت یادگار ثبت ساخت.

لمؤلفه:

ای دل آخر از قضایای سپهر کج مدارروس را آمد به ضبط ملک ارمن دسترس

ناگهان قوم بنی اصفر به ایران رخنه کردوز قضای ناگهان در قعر بحر افتاد خس

از غلط کاری گردون لاشه های خنگ (۱)تاخت اندر آن بیدای ناپیدا که لنگ آمد فرس

این بلا هرگز نبودی در ضمیر هیچ تن وین قضا هرگز نیامد در خیال هیچ کس

هرچه جان گیرد قَدَر گردون نمی پرسد که چه هرچه خون ریزد قضا اختر نمی گوید که بس

حضرت صاحبقران دید از نفس افتاده انداهل آذربایجان مانند طوطی در قفس

داد پسقاویچ روسی با شهنشه بس قرارآه کز کین قضا همبال عنقا شد مگس

نایب ایوان جم عبّاس شاه سرفرازاز وفور گفتگوی صلح بگسستش نفس

بعد چندین دشمنی ها دوستی آمد به پیش تا شود موقوف رسم دشمنی از این سپس

گشت پس حدّین از رود ارس منظور و شدخاطر (۲) روسی ازین اندیشه شاد از پیش و پس

خاوری از بهر تاریخش همی با قلب زارگفت امان سرحد ز ایرانی ز روسی دان ارس ر)

۱-. مجلس: (لنگ)

۲-. ملی: (خواطر)

بـالجمله، چون عهـدنامه مبـارکه به سـبب طولی که داشت مناسب ثبت در کتاب نبود، لهـذا مؤلّف مختصـری از هر فصل را به جهت اطلاـع خواننـدگان ایراد نمود. اصل عباراتی که مطالب از آن دریافت می گردد، معاینه نوشـته شـده و عبارات دیگر که دخلی به مطلب ندارد و از جمله زواید و عوارض است، انداخته آمد.

صورت مختصری از عهدنامه دولتین [۳۸۴] ایران و روس

اعلیحضـرت ایمپراطور اعظم کل ممالک روسـیه بالقابه و اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران باوصافه، علی السویه اراده دارند که به نوایب جنگی نهـایتی بگذارنـد و به سـبب همجواریت صـلحی بی نفـاق به عمـل آرنـد، لهـذا ایمپراطور اعظم، جنـاب ایوان پسـقاویچ جنارال انوتار را و پادشاه والاجاه ممالک ایران، نوّاب نایب السلطنه عباس میرزا را وکلای مختار خود تعیین کردند و ایشان در محل ترکمان چای، اختیارنامه های خود را به هم سپردند و فصول آتیه را تعیین و قرارداد کردند.

فصل اول: بعد الیوم ما بین اعلیحضـرت ایمپراطور کل ممالک اروسیه و اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران و ولیعهدان و اخلاف و حکّام ممالک و رعایای ایشان مصالحه مودّت و وفاق کامل ابدالآباد واقع خواهد بود.

فصل دوّم: از تاریخ حال، هر دو پادشاه با اجلال، عهدنامه واقعه در گلستان قراباغ را متروک و این عهدنامه جدیده میمونه را با عهود و شروط مسلوک داشته اند.

فصـل سـیم: پادشاه ممالک ایران از جانب خود و ولیعهـدان، کل اولکای نخجوان و ایروان (۱) را، خـواه این طرف رود ارس، خواه آن طرف، به دولت روسـیه واگذار می کند و تعهد می نماید که بعد از امضای این عهدنامه در مدّت شش ماه، همه دفتر و دستور العمل که متعلق به اداره این دو ولایت باشد، به تصرف امرای روسیه بدهد.ن)

۱- . ملی: (ایران)

فصـل چهـارم: در باب سـرحدّ دولتین ایران و روس بـدین موجب خط وضع شـده از نقطه سـرحد مملکت عثمانی، که در خط مسـتقیم به قله کوه آغوی کوچـک اقرب است، ابتـدا کرده و از آن جـا تا به سرچشـمه رودخانه قراسوی پایین که از سراشـیب جنوب آغری کوچـک جـاری است، فرود آمـده به متـابعت مجرای این رودخـانه تـا به التقای آن به رود ارس در مقابل شـرور ممتـد می شود. چون این خط به این جا رسـید، به متابعت مجرای ارس تا به قلعه عباس آباد می آیـد و در دور تعمیرات و ابنیه خـارجه آن- که در کنـار راست ارس واقع است- نصـف قطری به قـدر نیم فرسـخ رسم می شـود و به این نصـف قطر به همه اطراف امتـداد می یابـد. همه اراضـی و عرصه [ای] که درین نصـف قطر محـاط و محـدود می شـود، بالا نفراد تعلـق به روسـیه خواهد داشت و در مدّت دو ماه مشـخص خواهد شد و بعد از آن از جایی که طرف شرقی این نصف متّصل به ارس می شود، خط سرحد شروع و متابعت مجرای ارس می کند تا به معبر یدی بلوک و از آن جا خاک ایران به طول مجرای ارس امتداد می یابـد تا به فاصـله و مسافت سه فرسـخ بعد از وصول این نقطه خط سـرحد به اسـتقامت از صـحرای مغان می گذرد تا به مجرای رودخانه بالهارود به محلی که در سه فرسخی واقع است، پایین تر از ملتقای دو رودخانه کوچک موسوم به آدینه بازار و ساری قمش و از این جا این خط به کنار چپ بالهارود تا به ملتقای رودخانه مـذکور صعود کرده به طول کنار راست رودخانه آدینه بازار (۱) و از آن جا تا به منبع رودخانه و از آن جا تا به اوج بلنـدی های چکیر امتداد می یابد به نوعی که جمله آب هایی که جاری (۲) به بحر خزر می شود، متعلق به روسـیه خواهد بود و همه آب هایی که سراشـیب و مجرای آنها به جانب ایران است، تعلق به ایران خواهـد داشت. چون سـرحد دو مملکت این جا به واسـطه قلل جبال تعیین می یابد، لهذا قرارداد (۳) شد که پشته هایی که ازین کوه ها به سـمت بحر خزر است، به روسـیه و طرف دیگر آن به ایران متعلق باشـد. از قله بلنـدی های چکیر خط سرحد تا به قله کمرقوئی (۴) به متابعت کوه هایی می رود که طالش را از محال ارسی)

۱- . مجلس: (آدینه بازار شرقی)

۲- . ملی، ملک و مجلس: (جائی)

۳- . ملّی: (اقرار)

۴- . ملی: (کمرقوتی)

متصل می کند. چون قلل جبال از جانبین مجرای میاه را فرق می دهند، لهذا درین جا نیز خط سرحد را همان [۳۸۵] قسم تعیین می کند که در فوق در باب مسافت واقعه در مابین آدینه بازار و قلل چکیر گفته شد. بعد از آن خط سرحد از قله کمرقویی به بلندی کوه هایی که محال زونـد را از محال روس فرق می دهد، متابعت می کند تا به سرحد محال ولیکج (۱) همواره برطبق همان ضابطه که در باب مجرای میاه معیّن شـد، محال زوند به غیر از آن حصّه [ای] که در سمت مخالف قلل و جبال مذکوره واقع است، ازین قرار حصّه و رسد خواهد بود.

از ابتدای سرحد محال ولیکج، خط سرحد مابین دو دولت، به قلل جبال کلوپوتی (۲) و سلسله کوه های عظیم که از ولیکج می گذرد، متابعت می کند تا به منبع شمالی رودخانه موسوم به آستارا پیوسته به ملاحظه همان ضابطه در باب مجرای میاه و از آن جا خط سرحد متابعت مجرای این رودخانه خواهد کرد تا به ملتقای دهنه آن به بحر خزر، و خط سرحد را که بعد ازین متصرفات روسیه و ایران را از هم فرق خواهد کرد (۳) تکمیل خواهد نمود.

فصل پنجم: اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران و ولیعهد آن، تمامی الکای اراضی و جزایر و جمیع قبایل خیمه نشین و خانه دار را که در میانه خط حدود معیّنه و قلل برف دار کوه قفقاز و دریای خزر است، الی الابد متعلق به دولت روسیه می دانند.

فصل ششم: اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران به تلافی خسارت دولت و رعیّت روسیه، مبلغ ده کرور نقد که عبارت از بیست ملیان منات (۴) سفید (۵) روسی است، قرار داده موعد (۶) و زمان وصول این وجه در قرارداد علیحده که لفظ به لفظ گویا (۷) درین عهدنامه مندرج است، معیّن خواهد شد.

فصل هفتم: چون پادشاه ممالک ایران، نوّاب عباس میرزا را ولیعهد دولت قرار داده، ایمپراطور روسیه نیز تصدیق بر این مطلب نموده تعهد کرد که نوّاب معزی الیه را از تاریخ جلوس بر تخت شاهی، پادشاه بالاستحقاق آن ملک داند.)

۱- . ملی و مجلس: (ولکیج)

۲- . ملی: (کوتوتی)؛ مجلس: (کلوبوتی)

۳- . ملی و مجلس:+ (و)

۴- . مجلس: (مناط)

۵- . ملی: (سفته)

۶- . مجلس: (قرارداد و عهد)

۷- . مجلس:- (گویا)

فصل هشتم: کشتی های تجارت دولتین روس و ایران از هر دو طرف اجازه دارند که در بحر خزر و طول سواحل آن به طریق سابق سیر کرده به کنارهای آن فرود آیند و در حالت شکست کشتی از هر دو طرف امداد و اعانت خواهد شد. در باب سفاین حربیّه که علم های عسکریه روسیه دارند، مثل سابق اذن تردّد در بحر خزر دارند و به غیر از دولت روس، دولت های دیگر این اذن را ندارند.

فصل نهم: وکلا و سفراء طرفین، اعم از متوقّفین و عابرین باید از دو طرف مورد کمال اعزاز و احترام شوند و درین باب دستور العملی مخصوص از طرفین مرعی و ملحوظ گردد.

فصل دهم: در باب امر تجارت، هر دو پادشاه والاجاه، موافق معاهده جداگانه، که به این عهدنامه ملحق می گردد، تصدیق نمودند و اعلیحضرت پادشاه ممالك ایران در باب کونسل ها و حامیان تجارتی که از دولت روس کما فی السابق در هر جا که مصلحت دولت اقتضا کند معیّن شود، تعهد می کند که این کونسل ها و حامیان را که زیاده از ده (۱) نفر اتباع نخواهند داشت، حمایت و احترام نماید. ایمپراطور روسیه نیز در باب کونسل ها و حامیان تجارت ایران وعده می کند که همین نحو مساوات منظور دارد. هرگاه از دولت ایران محققا شکایتی از کونسل های روس واقع شود، وکیل یا کارگزار (۲) دولت روس که در دربار دولت ایران متوقف است و اختیار کونسل ها و حامیان تجارت با اوست، اذن دارد که امر مزبور را به عنوان عاریه به دیگری رجوع نماید.

فصل یازدهم: همه امور و ادعای تبعه طرفین که به سبب جنگ به تأخیر افتاده، بعد از انعقاد مصالحه، موافق عدالت به اتمام خواهد رسید. مطالباتی که رعایای جانبین از یکدیگر یا از خزانه داشته باشند، به تعجیل و تکمیل وصول پذیر خواهد شد.

فصل [۳۸۶] دوازدهم: دولتین علیّتین معاهدتین بالاشتراك در منفعه تبعه جانبین قرارداد می کنند که برای آنهایی که ما بین خود به سیاق واحد در دو جانب رود ارسر)

۱- . ملی: (دو)؛ با اصل قرارداد ترکمان چای مطابقه شد، ده نفر صحیح است.

۲- . ملی و مجلس: (کارگذار)

املاک دارند، موعدی سه ساله مقرّر نمایند تا به آزادی در بیع و معامله آنها قدرت داشته باشند، لکن ایمپراطور ممالک روسیه در منفعت قرارداد در همه آن مقداری که به او متعلق و واگذار می شود، سردار سابق ایروان حسین خان و برادر او حسن خان و حاکم سابق ایروان کریم خان را مستثنی می دارد.

فصل سیزدهم: اسرایی که در جنگ آخر و قبل از آن و تبعه [ای] که از هر مدت به اسیری افتاده اند، از هر دو طرف قرارداد شد که در مدّت چهار ماه با اخراجات راه به قلعه عباس آباد فرستاده شوند که وکلای طرفین که در آن جا مأمور به این کار می باشند آنها را گرفته به اوطان خود برسانند و هرگاه در مدّت مذکوره تعویقی واقع شود، هر وقت از طرف مطالبه شود (۱) یا اسرا خود استدعا نمایند، بلا مضایقه ردّ کرده آید.

فصل چهاردهم: از دو طرف قرین الشرف تعهد می شود که رعایای جانبین، اعم از فراری و غیر فراری که در حالت جنگ و قبل از آن به مملکت طرفین رفته اند یا بعد ازین بروند، در صورتی که وجود ایشان منشأ ضرر و فسادی نباشد، مطالبه نشود ولیکن اشخاص صاحب رتبه و شأن، اعم از حکّام یا خوانین یا رؤسا و ملّاهای بزرگ و غیر آن را که وجود ایشان در ممالک دو طرف به سبب مکاتبات و مخابرات خفیه منشأ ضرر و مرارت است، در ممالک طرفین نگاه ندارند و از حدود معیّنه در فصل چهارم اخراج سازند.

فصل پانزدهم: اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران باید از تقصیر اهالی آذربایجان از خاصّه و عامّه که در مدّت جنگ و تصرف عساکر روسیه در ولایات استردادی که مباشر خیانتی شده اند، درگذرند و هریک خواسته باشند با عیال از آن ولایت بیرون روند تا مدّت یک سال به ایشان مهلت داده شود که اموال خود را یا بیع یا نقل به مملکت روسیه نمایند و احدی از حکّام به هیچ وجه متعرّض (۲) خسارت آنها نشود و در باب بیع املاک پنجساله باید مهلت داده شود. هرگاه در مدّت یک سال مذکوره از احدی خیانتی تازه به ظهور رسد داخل در عفو و گذشت هستند.ض)

۱- . مجلس: (کنند)

۲- . مجلس: (متعارض)

فصل شانزدهم: بعد از امضای این عهدنامه، میمونه فی الفور وکلای مختار جانبین دستور العمل های لازمه به حدود خود روانه سازند که به ترک خصومت و تعدّی پردازند.

این مصالحه نامچه در دو نسخه به یک مضمون ترتیب یافته و به دستخط وکلای طرفین رسیده و ما بین ایشان مبادله گردیده است. باید امضای این به تصدیق دو پادشاه ذی جاه در مدّت چهار ماه اگر ممکن شود زودتر مابین وکلای مختار ایشان مبادله شود.

تحریرا در قریه ترکمان چای به تاریخ دهم شهر فیورال (۱) سنه یک هزار و هشتصد و بیست و هشت مسیحیّه که عبارتست از پنجم شهر شعبان المعظّم سنه یک هزار و دویست و چهل و سه هجری به ملاحظه و تصدیق نوّاب نایب السلطنه العلیّه رسید، به امضای وزیر امور خارجه حاجی میرزا ابو الحسن خان رسید.

فصول عهدنامه تجارت

بدان که این عهدنامه میمونه نیز مشعر بر فصول تسعه و تفصیل فصول ازین قرار است که ایراد می گردد:

فصل اول: چون دولتین علیّتین معاهدتین تمنّیا دارند که اتباع خود را از جمله منافع و فوایدی که از آزادی و رخصت نجات حاصل می شود بهره مند دارند، لهذا به این تفصیل قرارداد کردند که رعایا و اتباع روس که تذکره متعارفه در دست داشته باشند، در همه ممالک ایران می توانند تجارت کرد و کذلک به ممالک مجاوره دولت مذکوره می توانند رفت و به همین نسبت اهالی ایران امتعه خود را از دریای خزر یا از راه خشکی سرحد دولتین ایران [۳۸۷] و روس (۲) به مملکت روس می توانند برد و معاوضه و بیع نمود و خرید کرده متاع دیگر بیرون برد و از هرگونه حقوق و امتیازاتی که در ممالک اعلیحضرت ایمپراطوری به اتباع کامله الوداد دولت های اروپا داده می شود، بهره مندن)

۱- . فوریه

۲- . مجلس: (روس و ایران)

خواهند شد. در حالتی که یکی از اتباع دولت روس در مملکت ایران وفات یابد، اموال منتقله او چون متعلّق به دولت روس است، بدون قصور به اقوام یا شرکای او داده خواهد شد که به اختیار تمام به نحوی که شایسته دانند معامله نمایند و در صورتی که اقوام و شرکای او موجود نباشند، اختیار ضبط و کفالت همین اموال به وکیل یا کارگزار یا کونسل های روسیه واگذار می شود، بدون این که هیچ گونه ممانعتی از جانب حکّام ولایت ظاهر شود.

فصل دوّیم: حجج و بروات و ضمانت نامه ها و دیگر عهدها که برای امور تجارت خود مابین اهالی جانبین و مکتوب ها می گذرد، نزد کونسل روسیه و حاکم ولایت و در جایی که کونسل نباشد تنها نزد حاکم ولایت ثبت می شود تا این که هنگام منازعه بین الطرفین برای قطع دعوی برطبق عدالت لحقات لازمه نتوانند کرد، اگر یکی از طرفین خواهد بدون این که به نحو مذکور فوق تمسّکات محرّره و متصدّقه که لایق قبول هر محکمه عدالت است، در دست داشته باشد از دیگری ادعایی نماید و جز اقامه شهود دلیلی دیگر نیارد، این قبیل ادعاها و این گونه (۱) مدّعی علیه، خود تصدیق به حقیقت آن ننماید، مقبول نخواهد شد.

همه معاملات منعقده که به صورت مذکوره ما بین اهالی جانبین واقع شده باشد، با دقّت تمام مرعی و ملحوظ شده، هرگونه مجانبت که در انجام آن به ظهور رسد و باعث ضرر یکی از طرفین گردد، مورث تلافی خسارت مناسبه از طرف دیگر خواهد شد و در صورتی که یکی از تجار روس در ایران مفلس و شکسته شود، حق به ارباب طلب از امتعه و اموال او داده می شود، اما اگر از وکیل و کارگزار (۲) یا کونسل استعلام نمایند که مفلس مذکور، مال ممکن الصّرف [را] که به کار استرضای همان ارباب طلب بیاید در ولایت روسیه گذاشته است، باز برای تحقیق کردن این مطلب مساعی خود را مضایقه نخواهند کرد. این قراردادها که درین فصل معیّن گشته همچنین درباره اهالی ایران که در ولایت روس موافق قوانین ملکیه تجارت می کنند، مرعی خواهد شد.ر)

۱- . مجلس: (این که)

۲- . ملی و مجلس: (کارگذار)

فصل سیم: برای این که به تجارت تبعه جانبین منافعی را که علت غایی شروط سابقه الذکر گشته اند محقق و مستحکم نمایند، قرارداد شد که از هرگونه متاعی که به توسط تبعه روس به ایران آورده یا ازین مملکت بیرون برده شود کذلک از امتعه محصوله ایران که به توسط تبعه آن دولت از دریای خزر یا از راه خشکی سرحد دولتین ایران و روس (۱) به ولایات روس برده می شود و همچنین از امتعه روس که رعایای ایران با همان راه ها بیرون می برند، کما فی السابق در وقت داخل شدن و بیرون رفتن هر دو، یک دفعه پنج از صد گمرک گرفته می شود و بعد از آن هیچ گمرک دیگر از ایشان مطالبه نخواهد شد و اگر دولت روس لازم داند که قانون تازه در گمرک و تعریف های (۲) مجدد قرارداد کند، متعهد می شود که درین حالت نیز گمرک مزبور را که پنج از صد است، اضافه نمایند (۳).

فصل چهارم: اگر دولت روس با دولت ایران یا دولت دیگر جنگ داشته باشند، تبعه جانبین ممنوع نخواهند (۴) شد از این که با امتعه خود از خاک دولتین علیّتین معاهدتین عبور کرده به ممالک دولت مزبوره بروند.

فصل پنجم: چون موافق عاداتی که در ایران موجود است، برای اهالی بیگانه مشکل است که خانه و انبار و مکان مخصوص برای وضع امتعه خود به اجاره پیدا کنند، لهذا به تبعه روس اذن [۳۸۸] داده می شود که خانه برای سکنی و انبار و مکان برای وضع امتعه تجارت هم اجاره نمایند، هم به ملکیت تحصیل کنند و متعلقان دولت ایران، آن خانه و انبارها و مکان ها را عنفا داخل نمی توانند شد، لیکن در وقت ضرورت از وکیل یا کارگزار (۵) و یا کونسل روسیه استرخاص می توانند نمود که ایشان صاحب منصب یا ترجمانی تعیین کنند که در وقت ملاحظه خانه یا امتعه حضور داشته باشد.

فصل ششم: چون وکیل و کارگزار دولت ایمپراطوری و صاحب منصبان مأموره ایشان و کونسل ها و ترجمان ها در ایران امتعه [ای] که به کار ملبوس ایشان بیاید، و اکثر اشیاء ضروریه معیشت برای ابتیاع پیدا نکنند (۶)، لهذا می توانند بدون باج و خراج، هرگونهد)

۱- . مجلس: (روس و ایران)

۲- . تعرفه های

۳- . مجلس: (ننماید)

۴- . مجلس: (نخواهد)

۵- . ملی و مجلس: (کارگذار)

۶- . مجلس: (نمی کنند)

امتعه و اشیا که خاصه به مصارف ایشان تعیین شده باشد، بیاورد و کذلک این اختیارات به تمامه درباره وکیل و کارگزار و کونسل دولت ایران که مقیم دربار دولت روس باشند، مرعی و ملحوظ خواهد شد و کسانی که از اهل ایران برای خدمت ایلچی یا وکیل و کونسل ها و حامیان تجارت دولت روس لازم است، مادامی که نزد ایشان باشند، مانند تبعه روس از حمایت ایشان بهره مند خواهند بود، ولیکن اگر شخصی از آنها مرتکب به جرمی شود که موافق به قوانین ملکیه مستحقّ تنبیه باشد، در آن صورت وزیر دولت ایران یا حاکم، یا در جایی که آنها نباشند، بزرگ ولایت، مجرم را به واسطه [ای] از ایلچی یا وکیل یا کونسل در نزد هرکدام که باشد مطالبه می کند تا اجرای عدالت شود و اگر این مطالبه مبنی باشد بر دلایلی که جرم و تقصیر متهم را ثابت کند، ایلچی یا وکیل یا کونسل در دادن آن مضایقه نخواهند کرد.

فصل هفتم: همه ادّعاها و امور متنازع فیها که ما بین تبعه روسیه باشد، بالانحصار به ملاحظه و قطع و فصل وکیل یا کونسل های اعلیحضرت ایمپراطوری برطبق قوانین و عادات (۱) دولت روسیه مرجوع می شود و همچنین است منازعات و ادعاهایی که ما بین تبعه روس و تبعه دولت دیگر اتفاق افتد، در حالتی که طرفین آن راضی شوند و منازعات و ادعایی که ما بین تبعه روس و ایران واقع شود، به دیوان حاکم شرع یا حاکم عرف ولایت، معروض و محوّل می گردد و ملحوظ و طیّ نمی شود مگر در حضور ترجمان وکیل یا کونسل ها، چون این گونه ادعاها که یک دفعه موافق قانون طیّ شده باشد، دوباره استعلام نمی تواند. هرگاه اوضاع نوعی باشد که اقتضای تحقیق و ملاحظه، ثانی کند، بدون این که وکیل یا کارگزار یا کونسل روسیه را سابقا از آن اخبار شود، ملاحظه نمی تواند شد. درین حالت آن امر استعلام و محکوم علیه می تواند گردید مگر در دفترخانه اعظم پادشاهی که در تبریز یا در طهران باشد، کذلک در حضور یک نفر ترجمان وکیل یا کونسل روسیه.

فصل هشتم: کار قتل و امثال آن گناه های بزرگ که در میان خود رعایای روسیهت)

۱- . مجلس: (عادت)

واقع شود، تحقیق و قطع و فصل آن مطلق در اختیار (۱) ایلچی یا وکیل یا کونسل روسیه باشد بر وفق قوانین شرعیه که به ایشان در باب اهل ملت خود داده شده است. اگر یکی از تبعه روسیه به دعوی جرمی مستلزم السیاسه با دیگران متهم باشد، به هیچ وجه او را تعاقب و اذیّت نباید کرد مگر در صورتی که شراکت او به جرم ثابت و مدلّل شود. درین حالت نیز مانند حالتی که یکی از تبعه روسیه بنفسه به جرمی متهم می شد، حکّام ولایت می توانند که به تشخیص جرم پردازند مگر در حضور گماشته [ای] از طرف وکیل و کونسل های روسیه. اگر در اماکن صدور جرم، از وکیل و کونسل ها کسی نباشد، حکّام ولایت مجرم را به جایی که کونسل یا صاحب منصبی از دایره ولایت روسیه در آن جا باشد، روانه می کند و استشهاد مانند که در باب برائت [۳۸۹] شغل ذمّه متهم به واسطه حاکم و مفتی آن مکان از روی صداقت مرتّب و به مهر ایشان رسیده باشد و به این کیفیت عملی که حکم جرم خواهد شد، فرستاده شود. این گونه استشهاد نامه ها، سند معتبر و مقبول ادعا خواهد بود، مگر آن که متهم عدم صحّت آن را علانیه ثابت نماید و در صورتی که متهم چنان که باید ملتزم گشت و (۲) فتوی صریح حاصل شود، مجرم را به وکیل یا کونسل روسیه تسلیم می سازند که برای اجرای سیاستی که در قوانین مقرّر است به مملکت روسیه بفرستد. (۳)

فصل نهم: دولتین علیّتین معاهدتین، اهتمام تمام در باب رعایت و اجرای شروط این معاهده خواهند داشت. حکّام ولایات و دیوان بیگیان و سایر رؤسای طرفین هم (۴) مؤاخذه شدیده داشته در هیچ حالت تخلّف و تجاوز نخواهد کرد، بل در حالتی که تکرار تخلف چنان که باید محقق شود، موجب معزولی ایشان خواهد بود.

خلاصه، ما وکلای مختار اعلیحضرت ایمپراطور کلّ ممالك اروسیه (۵) و اعلیحضرت پادشاه ممالك ایران که در ذیل دستخط نوشته ایم به شروطی را که درین معاهده مندرج است و از نتایج فصل دهم عهدنامه عمده است که در (۶) همان روز دررر)

۱- . مجلس: (اخبار)

۲- . مجلس:- (و)

۳- . فصل های ششم، هفتم و هشتم از زمره فصولی است که سیاست کنسولی یا کاپیتولاسیون را رسما در ایران مرعی می داشت.

۴- . مجلس:+ (از)

۵- . مجلس: (روسیه)

۶- . مجلس:- (در)

ترکمان چای اختتام پـذیرفته است و چنـدان اعتبار و قوه خواهـد داشت که گویا لفظ به لفظ در خود عهـدنامه مرقوم و مصدّق گشته است، منتظم و مقرّر داشتیم؛ لهذا این معاهده جداگانه که مشتمل بر دو نسخه است به توسط یا دستخط گذاشته و به مهر ما رسیده، مبادله شد.

تحریرا در قریه ترکمان چای به تاریخ دهم شـهر فیورال سـنه یک هزار و هشتصد و شصت و هشت مسیحیّه که عبارت است از پنجم شهر شعبان المعظّم سنه یک هزار و دویست و چهل و سه هجریه محمّدیه (ص).

ذکر فتنه و شورش واقعه ای در کرمان و یزد و اوضاع نوّاب محمّد ولی میرزا و حسن علی میرزا در آن دو ولایت و سیاست درباره محمّد قاسم خان

در سالی که مرحمت پناه ابراهیم خان عم زاده- از قراری که نگارش یافت- از دار الامان کرمان به دار الخلافه طهران آمده به سرای دیگر شـتافت، نوّاب عباس قلی خان ولـد ارشـد خود را، که بطنا نبیره حضـرت صاحبقران تاجدار است، در کرمان نایب الایاله ساخت. محمد قاسم خان دامغانی برحسب صوابدید او به مباشری کار عباس قلی خان پرداخت [و] رستم خان ولد دیگر خود را به قلعه بم فرسـتاد و ابو القاسم خان گرّوس را در نزد او به مباشـری نهاد. این ابو القاسم خان سـلفا بعد سلف از معارف حکّام گروس بوده، ولی آن محمد قاسم خان دامغانی در سـلک قلندران نامأنوس و چون نودولتان بر مسـند عزّت کامرانی می نموده است. در ایّام حیات ابراهیم خان، یک دفعه طغیانی شدید ورزید و در قلعه بم شـتافته، در مراسم طغیان با اهالی سیسـتان همداستان گردید.

شاهنشاه آگاه که ملکی را به سواری ستاند و سپاهی را از پیغامی مغلوب گرداند، آقا محمد حسن مازندرانی پیشخدمت خاصه را مأمور فرمود و مشار الیه را از قلعه بم به تدابیر صائبه بیرون آورده باز در خدمت ابراهیم خان، سردار و کارگزار نمود. بعد از فوت

ابراهیم خان، باز آن نادان، حقوق جان بخشی حضرت صاحبقرانی را فراموش کرد و خان زاده جوان عباس قلی خان را فریب داده سر به طغیان برآورد. از ابتدا علی الغفله با جمعیتی کامل روی به قلعه بم گذاشت و ابو القاسم خان گرّوس را که مخلّ کار و دولتخواه صاحبقران تاجدار می دانست، از میان برداشت. برادر ابو القاسم خان را نیز در شهر کرمان به برادر ملحق ساخت و شورشی عجیب در کرمان و کرمانی انداخت. طوایف بلوچ (۱) فرصت غنیمت شمرده حوالی آن ولایت را یغما و غارت کردند. از قراری که قبل ازین اشاره شد، میرزا محمد جعفر حمزه کلایی (۲) [۳۹۰] مازندرانی وزیر مازندران برحسب امر صاحبقران زمان به نظم کرمان روی آورده، از فرط اخلال محمد قاسم خان مزبور کاری نساخت و به مراجعت پرداخت. جمعی از معارف آن ولایت به دربار معدلت آیت به دادخواهی آمدند و به جهت نظم کار آن جا مستدعی تعیین امیری کارگزار شدند.

خانلر خان غلام پیشخدمت خاصّه همایون، که ولد علی مراد خان زند و بطنا نبیره خاقان ظفرمند اعنی محمد حسن خان غفران پیوند و همنام آن جدّ ارجمند بود، حسب الامر الاعلی به نظم ولایت کرمان روی نمود. درین دو سال که هنگامه شورش روسیه در آذربایجان واقع گردید، محمد قاسم خان مزبور، عباس قلی خان جوان مغرور را وسوسه کرده، زیاده از سابق به وادی طغیان کشانید. خانلر خان مذکور اوضاع را دیگرگون یافت و قهرا از آن جا بیرون آمده به عزم دار الخلافه طهران شتافت. محمد قاسم خان، نوّاب عباس قلی خان را تحریک کرد که: خانلر خان از دو طرف، نژاد از سلاطین بزرگ دارد و شاید در ایّام سروری، چند روزی ما را معطّل بگذارد، همان بهتر که اکنون به دفعش پردازیم و خاطر از دغدغه او فارغ سازیم.

بالجمله، ارباب حسین نامی را که از اراذل و اوباش کرمان بود، با پنجاه نفر از اوباش و رنود از عقب خانلر خان جوان تاختند و در شب چهارشنبه بیستم شهر ربیع الثانی سنه یک هزار و دویست و چهل و سه در رباط قلعه باغین کرمان بر سر وی ریخته، او و یک نفر پیشخدمتش را مقتول ساختند و علی الصباح کوس مخالفت نواختند).

۱- . مجلس: (بلوج)

۲- . منسوب به حمزه کلا که اینک جزئی از شهر بابل است؛ مجلس: (کلابی).

این قطعه در تاریخ قتل خانلر خان از طبع مؤلّف تراوید و در این صحیفه ثبت گردید.

لمؤلفه:

دریغا از آن خانلر خان که بودز شاهان دوران مر او را نژاد

پدر زند و مادر ز قاجار ایل ز مام و پدر هر دو او شاهزاد

دریغا از آن تارک سرفراز که در قلعه باغین کرمان فتاد

ستم شد ز کرمانیان بر کسی که کرمان صفت بودیش صد بلاد

چه مهمان کش این خیل کرمانیان نکرد این ستم کس جز ابن زیاد

به کرمان قتالی ز شاه شهیدهمی رفت و کرمانیان از عناد

بکشتند آن نوجوان در عوض زهی دونی و فطرت کج نهاد

ادیبی چو او از ملک زادگان ندارد کسی در جهان هیچ یاد

به نظم و به نثر و به خط و به ربطبه هر فرقه [ای] بودی او اوستاد

اگرچه منش می نرفتم به بربه من مهربان وی زیاد از زیاد (۱)

رقم خاوری کرد بی قلب شادبه تاریخ از خان مقتول داد بالجمله، علی الصباح کار را برملا کردند و جمعی از محصّلین مالیات و گماشتگان دیوان معدلت پیمان (۲) را گرفته محبوس آوردند. از اتفاقات در همان اوقات- از قراری که ان شاء اللّه تعالی عنقریب ذکر خواهد شد- امور دار العباده یزد اختلالی داشت، لهذا محمد قاسم خان دامغانی، جمعی از جماعت بلوچستانی و سیستانی را فراهم آورده، به اتفاق نوّاب عباس قلی خان روی به تسخیر دار العباده یزد (۳) گذاشت. چون اهالی کرمان در ایّام شورش لطفعلی خان زند- از قراری که در بدایت جلد اول اشاره شد- صدمه پرزوری به سبب قتل عام دیده بودند، از سطوت شاهنشاه صاحبقران اندیشه نمودند، در منزل رباط شمس که آخر خاک کرمان است و دوازده فرسنگ تا دار العباده یزد مسافت دارد، اردوی نوّاب عباس قلی خان را برهم زدند و مباشر این خدمت نمایان شدند. معزّی الیه از همان جا به دار العلم شیراز نزد خالوی خود حضرت حسین علی میرزای فرمانفرما و پسد)

۱- . مجلس: (ریاد)

۲- . مجلس: (سمات)

۳- . مجلس:- (یزد)

از چندی از آن جا به مازندران نزد نوّاب محمد قلی میرزای ملک آرا که از طرف پدر عم و از جانب مادر خال او بود، گریخت و محمد قاسم خان به قلعه بم شتافته و در آن جا راهی نیافته از عزیمت سیستان به دامان امان [۳۹۱] سیستانیان آویخت.

بالجمله، بعد از عرض فقرات مزبور به دربار دارای عدالت دستور، نوّاب شجاع السلطنه حسن علی میرزا به ایالت ولایت کرمان و سرکشی دار العباده یزد مأمور شد و با جمعیتی که همراه داشت، روانه آن حدود و ثغور آمد. چندی- از قراری که ذکر خواهد شد- به محاصره دار العباده یزد کوشید و بالاخره برحسب امر همایون روانه دار الامان کرمان گردید.

پس از وصول به کرمان، چندی در باغ نظر که قلعه ای است در خارج شهر، منزل کرد و آقا علی نامی که نبیره تقی خان افغانی درّانی و در فتنه جویی و آشوب طلبی جدّ خود را ثانی بود، سر به طغیان برآورد. چند روزی در دروب باغ نظر هنگامه گیرودار گرم بود و محمد حسین خان قاجار در آن گیرودار کشته گشته روی به سرایی دیگر نمود. ولد میرزا عبد الجبار کلارستانی مازندرانی، میرزا علی قلی نام، که پدر و پسر هر دو وزیر مرحوم ابراهیم خان بودند، چون با اهل شهر زبان داشت، مستحفظین باغ نظر او را هدف گلوله تفنگ نمودند. دوازده شبان روز، آن شورش و غوغا طول کشید تا آخر الامر نایره آن فتنه به زلال تدبیرات آقا محمد حسن پیشخدمت خاصه شهریاری- که از قرار نگارش- مأمور به نظم کار نوّاب عباس قلی خان شده بود، منطفی گردید. چندی دیگر که (۱) باز کرمانیان شبی در خانه شیخ حسن نامی کرمانی که شیطان را در فساد ثانی بود، همّت بر جمعیت گماشتند و مجددا سر شورش داشتند، نوّاب شاهزاده ازین معنی خبردار و علی الصباح ایشان را احضار نمود و کلبعلی خان نامی را که رأس و (۲) رئیس آن قوم غدّار بود، مقتول فرمود. هفت نفر (۳) دیگر از رؤسا را از دو دیده نابینا کرد. شیخ حسن صاحب خانه از خوف، خود را به چاهی انداخته روی به چاه عدم آورد.

خلاصه، نوّاب شاهزاده، محمد قاسم خان دامغانی را به تدابیر صائبه از سیستانر)

۱- . مجلس:- (که)

۲- . ملی:- (رأس و)

۳- . ملی:- (نفر)

به کرمان کشید و آن مفسد عنید را روانه دربار صاحبقران رشید گردانید. در موقف سیاست قاهره به جرم آن همه جسارت شاهره، دیده از دیدن جهان بربست و در وطن مألوف خویش رفته، در کنج قناعت بنشست.

ذکر شورش عبد الرضا خان حاکم دار العباده یزد و اوضاع نوّاب محمد ولی میرزای شاهزاده و رفع آن از حسن اهتمامات صاحبقران آزاده

در اوقاتی که امر دار الامان کرمان- از قراری که نگارش یافت- از سوء خیالات فاسده محمد قاسم خان دامغانی اختلالی کامل یافت، نوّاب محمد ولی میرزای والی ولایت یزد، به طمع اخذ ایالت کرمان، یزد را خالی گذاشته به سمت دار الخلافه طهران شتافت و (۱) عبد الرضا خان یزدی ولد محمد تقی خان بیگلربیگی قدیم یزد که وزیر و کارگزار حضرت شاهزاده بود، به دو سه جهت دست به طغیان برگشود: اول آن که، نوّاب شاهزاده به سبب سوء خلقی که داشت و قبل ازین کلک مؤلّف آن را نگاشت، همان رفتار و کرداری که با اهالی مملکت خراسان می کرد، با اهالی (۲) دار العباده اشدّ از آن به میان گذاشت؛ در شش ماهه اول سال، مردم را از معاملات معاف فرمود و در شش ماهه ثانی، روزی یک هزار تومان نقد جبرا قهرا از ایشان مطالبه می نمود. هرگاه احیانا دیناری از آن مبلغ در آن روز قصور می یافت، حضرت والاـ در ابتدا از ضرب سنگ، فرق خویش می شکافت و در انتها، مباشر آن کار از ضرب سیاست آن حضرت روی از عالم برمی تافت.

طغیان سوء خلق به جایی رسید که بالاخره به جهت اراجیفی چند که شنید، قاصد جان اللّه قلی میرزای ولد ارشد خویش و میرزا مهدی قلی نوایی وزیر مصلحت کیش گردید. عبد الرضا خان و اهالی آن سامان را ازین (۳) رفتارهای ناهنجار باعث)

۱- . ملی:- (و)

۲- . مجلس: (اعالی)

۳- . مجلس: (این)

وحشت کامل گشت و کار از رسوم خدمت گزاری و وفاداری درگذشت.

دویم آن که، شورش روسیه را عبد الرضا [۳۹۲] خان به طرزهای عجیب شنید و- العیاذ باللّه- رشته امید از پایداری دولت سرمد برید.

سیم آن که، حاکم و مباشر کرمان را که همسایه یزد است، طاغی یافت و خود هم به مرحله طغیان شتافت.

چهارم آن که، نطفه کثیفه اش در رحم خبیثه یکی از نسوان خفیفه بنی اسرائیلیه انعقاد یافته بود؛ به اقتضای سرشت زشت، با ولی نعمت خویش نمک به حرامی پیشه نمود. با آن که سالیان دراز در اوقات فلاکت و نیاز در دار الملک خراسان و دار الخلافه طهران (۱) با اعزاز از نوّاب شاهزاده سرافراز نوازش ها دید، باز به علت فطرت پلید، کفران نعمت ورزید و مباشر کار طغیان گردید. در غیبت نوّاب شاهزاده به فریب ولد ارجمندش چنگیز میرزا گرایید و آن جوان صاف اعتقاد را فریب داده، اشراف و اعیان و رعایای دار العباده را با خود متفق ساخت و اهل و عیال و متعلّقان نوّاب شاهزاده را به طوری مخفّف روانه دار الخلافه کرده، به ضبط خزینه و دفینه و گنجینه پرداخت.

نوّاب محمد ولی میرزا بعد از آن که امر مصالحه روسیه- به طوری که نگارش یافت- از هم گذشت، از دار الخلافه به عزیمت دار العباده یزد (۲) راجع گشت. در قصبه نائین به اهل و عیال پریشان رسید و از کیفیت ماجرا مطلع گردید. لاعلاج از قصبه نائین با اهل و عیال پریشان عازم رجعت به طهران گشته، در خلط آباد نائین به ملاقات نوّاب شاهزاده شجاع السلطنه رسید. نوّاب معزی الیه هر قدر اصرار کرد که او را برگرداند و ولایت دار العباده را مستخلص ساخته مجددا وی را بر مسند ایالت بنشاند، تن در نداد و با آن همه سوء احوال روی به دار الخلافه نهاد. نوّاب شجاع السلطنه بعد از وصول به دار العباده یزد، چندی در باغ خارج شهر که به دولت آباد معروف است، مقیم شد و در تسخیر آن قلعه متین مستقیم آمد.

روزها به شورش و جدال مشغول بود و شب ها یورش به قلعه برده کار را بر محصورین تنگ می نمود. در خلال این احوال، جمعی از معارف دار العباده با عریضهد)

۱- . مجلس:- (طهران)

۲- . مجلس:- (یزد)

خان یزد و پیشکشی زیاده به درگاه صاحبقران آزاده آمدند و از سوء سلوک کارکنان نوّاب محمد ولی میرزا شکایت گزار شدند. بلافاصله جمعی دیگر از عقب ایشان رسیدند و مستدعی دفع تعرض نوّاب حسن علی میرزا گردیدند. چون فضلا و علما و اعیان آن کشور، مستدعی ایالت عبد الرضا خان خیره سر شده بودند، لهذا اولیای دولت قاهره، دفع آن (۱) فتنه جو را محمول به وقتی دیگر نمودند. علی العجاله خلعت و فرمان حکومت به اسم عبد الرضا خان از مصدر خلافت صادر شد و آقا محمد جعفر کاشانی تفنگدار خاصه شریفه به منع نوّاب حسن علی میرزا از محاصره قلعه به صوب آن ولایت سایر آمد. نوّاب معزّی الیه امتثال فرمان همایون را واجب شمرده، دست از محاصره قلعه برداشته- از قراری که تحریر شد- به دار الامان کرمان روی آورد. آقا محمد اسماعیل پیشخدمت باشی اصفهانی که حسب الامر حضرت صاحبقرانی به همراهی نوّاب شجاع السلطنه به جهت استرداد اموال نوّاب محمد ولی میرزا از عبد الرضا خان به آن سامان رفته بود، مبلغی از نقد و جنس اموال را از مشارالیه جبرا و قهرا گرفته روی به دار الخلافه نمود. نوّاب ظل السلطان علی شاه برحسب امر صاحبقران آگاه، مباشر رتق و فتق مهام دار العباده و ترقّب احوال عبد الرضا خان ناموس برباد داده گردید و امر اختلال آن ولایت، قلیل انتظامی به هم رسانید.ن)

۱-. مجلس: (این)

بخش ۲ بهاریه سال سیچقان ئیل مطابق با سنه یک هزار و دویست و چهل و سه و تجدید وزارت امین الدوله

اشاره

شیر اژدها چنگ بیشه گردون و اژدهای شیر آهنگ این فیروزه هامون، یعنی مهر آیینه گون، درین سال میمون، بعد از انقضای دو ساعت و سی و پنج دقیقه از شب جمعه پنجم شهر رمضان المبارک سنه یک هزار و دویست و چهل و سه هجری مطابق [۳۹۳] با سال فرّخ فال سیچقان ئیل ترکی به جانب خرگاه حمل آهنگ نمود و سلطان بهار امین الدوله ابر آذار (۱) را مجدّدا به وزارت دیوان گلزار امر نمود (۲). باد نوروزی که نایب خسرو ربیع است، در دار الخلافه گلشن بدیع به آمدورفت پای گشاد و مشیر شکوفه بر فلک شاخسار آبروی وزارت را برباد داد و سرداران صنوبر و چنار به نظم خاور زمین گلزار مأمور شدند و امیران عرعر و شمشاد در تصرّف ارض فیض قرین گلشن و نیشابور چمن جسور آمدند.

سلطان فروردین به زیارت روضه گلشن و عزیمت سلطان آباد چمن، رخت کشید و سپهدار نسیم بهار خزاین متنوعه گلزار را به پارنج آن شهریار طراوت آثار پیشکش گردانید. سفیر روسی نژاد دی به سبب جسارت های پی درپی در دار الخلافه گلشن مقتول شد و باد نوروزی که نایب سلطان بهار است، به اطفاء نایره این هنگامه مشغول آمد.

بزم شیلان نوروزی به آیین سنوات خلافت آراسته شد و غبار کدورت از صفحهد)

۱- . ملی و مجلس: (آزار)

۲- . مجلس: (فرمود)

خاطر (۱) امنای دولت برخاسته (۲) [گردید].

چون در سنوات پار و پیرار به سبب مشغولی جناب آصف الدوله العلیه اللهیار خان قاجار به امورات لشکرکشی بی شمار و مجادله با روسیه بدکردار و گرفتاری او در قید اسار، رشته مهمات دادوستد هر مملکت و دیار از هم گسسته بود، لهذا مجددا مشغولی او به کار دیوان قدر بنیان به جهات عدیده، خلاف قاعده ملکداری می نمود. جناب امین الدوله عبد الله خان نیز در دار السلطنه اصفهان با نوّاب سیف الدوله سلطان محمد میرزا به طوری که در نظر داشت رایگان نگردید و مصلحت خود را در توقف آن دیار ندید و به مأمن عافیت که عبارت از دربار دولت ابد آیت است، رخت کشیده، آرام گزید. بنابرآن در بدایت این سال فرّخ حال به حکم وراثت و لیاقت و وفور حق شناسی صاحبقران فتوّت آیت، بر مسند وزارت استیفای ممالك کماکان شتافت و زمام مهام دادوستد سنه سیچقان ئیل را که اول سال سنوات دوازده گانه ترکی است، در قبضه اختیار یافت. جناب آصف الدوله نیز به رسم سابق در ایوان امارت کل نشست و همّت بر نظم امور دربار و کشیکخانه کیوان آثار بست. محمد حسن خان ولد ارجمندش که در ایّام غیبت او- از قرار نگارش- نایب دیوان بود، برحسب امر شاهنشاه تاجدار کماکان به لوازم شغل سالاری بار اقدام نمود. خاطر خطیر شاهنشاه زمان از امورات قدر بنیان آسوده گشت و از همّت دارای تاجدار، نظم هر کار و بار از حوصله اندیشه معیارشناسان کار درگذشت.

ذکر مصلحت جویی های سردار روسیه و آمدن نوّاب نایب السلطنه العلیّه به دربار سنیّه و سایر امور اتفاقیه بر قانون و رویّه

ینارال پسقاویچ سردار روسیه بعد از آن که ولایات تبریز و خوی و ارومیه را تخلیهه)

۱- . ملی: (خواطر)

۲- . ملی: (برخواسته)

ساخت، در بـاب تخلیه ایروان و لنکران به عـذری موجّه پرداخت که ظهور این مطلب موقوف به اذن و اجـازه ایمپراطور اعظم نیکولای پاولیـچ است و اجازه ایمپراطوری نیز بسـته به سـفارت نوّاب امیرزاده اعظم حضـرت محمـد میرزا و دیگر هیچ. هرگاه صاحبقران کشورگیر بنابر مصـلحت ملکداری، نوّاب امیرزاده معزی الیه را به نیت تهنیت جلوس ایمپراطوری بر تخت سـلطنت، به دار الملـک پطرزبـورغ گسـیل فرماینـد و ابـواب مـوافقت را از ظهـور این نـوع مهربـانی و الفت بر چهره اولیـای آن شـوکت گشاینـد، بی شـایبه تردیـد و تشـکیک، ولایـات مزبوره نیز مثـل خوی و ارومیه و تبریز به پارنـج نوّاب امیرزاده داده شود، بلکه معادل تنخواهی که اولیای دولت علیّه ایران خسارت کشیده اند، به صیغه تکلف در قبضه تصرف (۱) او نهاده آید. نوّاب نایب السـلطنه بـه جهت عرض فقرات [۳۹۴] معلومه و قرار آن به اذن اولیـای دولت جاویـد ارکـان عـازم دربـار دولت شـده، در روز چهارشنبه بیست و ششم شهر محرّم الحرام وارد آستان معدلت آیت گردید. در مجالس متعدّده در انجمن معدلت دستور سخن از صـحّت و سـقم این مطلب گفته شد و بالاخره گوهر این مدّعا به منقبت بیان شاهنشاه مشـکل گشا به این طریق سفته گردید که: نـوّاب ولیعهـد زمـان، خـود بنفسه عـازم ملاقـات ایمـپراطور اعظم گشـته و مشـقت این سـفر را خـود متحمـل شـده، در راه استخلاص ولایات اسلام از تصرف کفره ظلام، از راحت تن گذشته باشد.

رأی ملـک آرای اعلیحضـرت شاهنشـاهی را جمیع عقلای دربار شوکت مـدار و امنا و وزرای درگاه فلک اقتـدار پسـندیدند و مباشر تهیّه و تدارک این کار، برحسب امر خسرو اعلی مقدار گردیدند.

تحف و طرفی که مناسب عزیمت ولیعهدی چنین و لایق شأن پادشاهی چنان بود، به انضـمام اسـباب و اوضاع عزیمت و ادوات مکلّل به جواهر پرقیمت، تسلیم کارکنـان نوّاب نـایب السـلطنه العلیّه نمودنـد و رونق ولاـیت عهـد را از بروز تفقّـدات شاهـانه افزودند.

چون جنـاب آصف الـدوله اللهیـار خـان در بـدایت ایّام وزارت خویش در بـاب استرداد ولایـات متصـرفی روسیه ازین دولت نصرت کیش اصراری داشت و عزّت خود راف)

۱- . ملی: (تکلّف در قبضه به صیغه تصرف)

بسته به ظهور جنگ و مجادله می پنداشت و بالاخره ولایات دیگر را با خزانه بی مرّ بر سر این کار گذاشت و منظور نظر اقدس آن بود که تربیتی ازو فرماید تا ازین پس به جسارت این گونه مطالب لب نگشاید، لهذا نوّاب ولیعهد دوران برحسب امر شاهنشاه زمان در میدان درب سرای دولت، معزی الیه را از دست رأفت پیوست خود تربیتی مشفقانه نمود.

مثنوی:

نار تو این است نورت چون بودماتمت این است سورت چون بود بالجمله، حضرت ولیعهدی پس از اتمام کار و استماع هر نوع فرمایشات از شاهنشاه تاجدار، پای عزیمت به انتظام مهام ولایت همدان برگشود. حضرت اعلی به اقتضای فصل صیف در، ییلاقات حول و حوش دار الخلافه، اوقات همایون را به صید و شکار و تماشای ارباع و مرغزار مصروف داشت و از قراری که به خواست خدا عن قریب نگاشته کلک فصاحت نصیب خواهد شد، همّت ملوکانه بر انتظام امور خراسان گماشت.

[مصرا]ع:

آفتاب دولتش هرجا که تابد جنّت است

ذکر اوضاع مملکت خراسان بعد از عزیمت حضرت شجاع السلطنه به دار الخلافه طهران و مأموریت حسین خان و حسن خان قاجار قزوینی به آن سامان

در سال قبل که نوّاب شجاع السلطنه العلیّه حسن علی میرزا، برحسب امر شاهنشاه خورشیدلوا به عزم دعوای روسیه بی حیا روانه صوب دار الخلافه جاوید انتما (۱) شد، حسب الاستدعای نوّاب معزی الیه، فرمان ایالت مملکت خراسان به نام نامی نوّاب امیرزاده اشجع هلاکو میرزا الملقب به بهادر خان صادر شد و ولد ارجمند دیگرش ارغون میرزا نیز به حکومت ولایت سبزوار و توقف در آن دیار کماکان صاحب مفاخرا)

۱- . ملی:- (انتما)

آمد. (۱) ولایت ترشیز را نیز به امیر علی نقی خان عرب زنگوئی (۲) حاکم طبس داد و منگوقاآن میرزا ولد اصغر خود را به اسم ایالت نزد او نهاد. پس از انقضای مدّت سه ماه، محمد خان قرایی حاکم تربت حیدریه به عادت معهوده طغیان ورزید و در سایه دیوار قباحت و وقاحت آرمید.

رضا قلی خان کرد زعفرانلو حاکم خبوشان معروف به ایلخانی به سبب عداوتی که با محمد خان داشت، نوّاب هلاکو میرزا را به عزیمت تسخیر تربت برگماشت. در اندک زمانی از جمعیّت خراسانی معادل شش هزار نفر در خارج ارض اقدس جمع شدند و رضا قلی خان مزبور به اتفاق نجف قلی خان حاکم بزونجرد و صید محمد خان جلایر حاکم کلات و بیگلرخان [۳۹۵] چاپشلو حاکم دره جز، هریک با جمعیّت خود، نوّاب امیرزاده را پروانه شمع آمدند. در اواسط شهر رمضان المبارک سنه یک هزار و دویست و چهل و سه از ارض فیض فرض، حرکت دست داد و نوّاب امیرزاده با خوانین و آن جمعیّت آماده، روی سعادت به تسخیر ولایت تربت نهاد. در منزل رباط سفید، امیر علی نقی خان عرب زنگوئی و امیر اسد اللّه خان عرب خزیمه، حاکم طبس و قاینات، با جمعیّت خود رسیدند و با آن احتشاد زیاد و دو عراده توپ صاعقه بنیاد، قاصد تربت گردیدند.

یار محمد خان افغان هم که از جانب کامران میرزا (۳) والی هرات در غوریان با دو هزار افغان منتظر اشارتی بود، در دور تربت خود را به معسکر فیروزی نشان ملحق نمود.

یک نفر از خویشان بنیاد خان هزاره نیز به استصواب رضا قلی خان ایلخانی با هفتصد (۴) نفر سوار جلادت مبانی وارد گشت و محمد خان قرایی عرصه را تنگ و خود را عاجز از جنگ دیده در ظاهر از مرحله نافرمانی درگذشت. در جزو با نوّاب هلاکو میرزا بنای مراوده گذاشت و از فرط شیطان خیالی، چنین معروض داشت که: هرگاه نوّاب امیرزاده، حمایت و رعایت مرا قصد فرماید و گوش به عرض غرض آمیز خوانین نگشاید و به دستخط مبارک مرا مطمئن نماید، پالهنگ صداقت به گردن اندازم و عن قریب به شرفیابید)

۱- . مجلس:- (ارغون میرزا ... آمد)

۲- . در تاریخ جهان آرا، اثر میرزا محمد صادق وقایع نگار مروزی، زنگویی و زنگولی هر دو املا آمده است؛ ملی و مجلس: (زنگولی)

۳- . مجلس: (میرزای)

۴- . ملی: (هفصد)

آستان پردازم. نوّاب امیرزاده جوان صادق الجنان غافل از مراتب فتنه جویی آن ثانی شیطان، از فرط سادگی، بعضی نقوش مشعر بر منظورات مشارالیه بر صفحه رقم نمود و محمد خان بلافاصله همان شرح مرقومه را نزد خوانین معلومه گسیل نمود.

بالجمله، به یک شیطان خیالی محمد خان، اوضاع درچیده برچیده شد و نوّاب امیرزاده از دورنگی خوانین، مصلحت خود را در توقف به دور تربت ندیده و به جانب ارض اقدس گراییده آمد. فی مابین محمد خان و سایر خوانین خصوصیّت و موافقت تازه شد و سواره هزاره به استصواب رضا قلی خان، حول و حوش ارض اقدس را تاخته، نوای این هنگامه بلند آوازه آمد. بعد از عرض این مدعا به اولیای دولت نصرت انتما، مصلحت چنان اقتضا کرد که نوّاب اسماعیل میرزا را که قبل ازین حاکم ترشیز بود، والی گردانند و فتنه [ای] که در خراسان تازه برخاسته (۱)، فرو نشانند. میرزا محمد رضای فراهانی الاصل معتمد رضا قلی خان ایلخانی، مراتب والی گری نوّاب اسماعیل میرزا را از دار الخلافه طهران تحریر کرد و چاپار سریع این خبر بدیع را در رباط سفید- دومنزلی مشهد مقدس- آورد. جمعیت خراسانی به جهت اخبار خدمت به والی ثانی متفرق شدند و نوّاب هلاکو میرزا با خوانین اکراد و یار محمد خان افغان به ارض اقدس آمدند.

رضا قلی خان چون تشویش کامل از گرفتاری خود داشت، لهذا با نوّاب هلاکو میرزا بنای کفران گذاشت. چون والی گری نوّاب اسماعیل میرزا درست مشخص نبود، لهذا از فرط ناپاکی، امیرزاده دیگر نوّاب اباقا خان میرزا را که برادر هلاکو میرزاست، والی نمود. دو روزی به خواهش نفس، او را بر سبیل عاریت بر مسند والی گری کشانید و نوّاب هلاکو میرزا را به طوری مخفّف، محبوس گانه به ولایت خبوشان کشانید. چند روز که ازین مقدمه گذشت، هنگامه پشیمانی درین عمل از رضا قلی خان ظاهر گشت. نوّاب هلاکو میرزا را که به خبوشان برده بود، رها ساخت و امیرزاده نیز به ولایت سبزوار نزد نوّاب ارغون میرزا آمده به عرض فقرات اتفاقیه به دربار اعلی پرداخت. رضا قلی خان چون عرصه را خالی دید، شهر نیشابور و بلوکات را کلّا متصرف گردید و جعفر قلی خانه)

۱- . ملی: (برخواسته)

ولد نجف قلی خان شادلو داماد خود را در آن جا نایب گردانید.

خلاصه، نوّاب اسماعیل میرزا با فرمان والی گری خراسان به ارض اقدس شتافت و چون اهل و عیال نوّاب شجاع السلطنه با مستحفظین سبزواری در ارگ بودند، راهی نیافت. با وجود منع خود از [۳۹۶] دخول در ارگ، مصلحت در توقف شهر ندیده، در خارج شهر آمده، آرام گزید. چون وجود نوّاب اسماعیل میرزا با وجود اقامت نوّاب امیرزادگان در ارگ مشهد مقدس و قلعه سبزوار مانعه الجمع بود و هیچ یک اطاعت دیگری را نمی نمود، لهذا صاحبقران کشورگیر، خواست ثالثی را در این کار برگزیند تا فتنه برخاسته، فرو نشیند؛ حسین خان قاجار قزوینی سردار سابق خراسان و آذربایجان را به سرداری مملکت خراسان مفتخر فرمود و مشارالیه را به اتفاق برادرش حسن خان ساروا‌صلان با جمعیتی از سواره و پیاده رکاب ظفرعنان، به آن صوب گسیل نمود. نوّاب اسماعیل میرزا را احضار به دربار آسمان مدار کردند و مأمورین در اواسط شهر صفر المظفر سنه یک هزار و دویست و چهل و چهار به ارض فیض آثار روی آوردند. حسین خان سردار پس از وصول به آن دیار، شهر و ارگ مشهد مقدس را به تدابیر صایبه متصرف شد و نوّاب امیرزاده ارغون میرزا، کماکان در ولایت سبزوار حکمروا و متوقف آمد- بمنّه وجوده.

ذکر وصول عریضه قزلباشیه کابل مصحوب حسین علی خان جوانشیر و بهبود خان کابلی و وقایع سفارت حسین علی خان جوانشیر به مملکت سند از روی حیله و تزویر و اخذ منافع کثیر

از قراری که در وقایع جلد اول این کتاب مستطاب تحریر شد، بعد از سپری شدن دولت محمود شاه افغان و توقف او در ولایت هرات و کور کردن فتح خان شرارت آیات، برادران او بنای شورش و طغیان در ولایات متصرّفی جماعت افغان گذاشتند و هرکدام

یـک نفر از اولاد تیمور شاه را علی الظاهر به امارت برداشـتند. چنـدی که کار بـدین کردار گـذاشت، از وفور تعـدّیات ایشان، ولایات (۱) مزبوره زیر و زبر گشت. رنجیـده نام هنـدو از طایفه سـنکه (۲)، که به زبان هنـدو موی سـر است، از جمله مریدان بابانانـک، تسلطی کامـل یـافته ولاـیت کشـمیر را مسـخر سـاخت و در آن دیـار رایت استیلاـ برافراخت. اهالی ولایات کابل و پیشاور، تعـدّیات برادران فتـح خان را برنتافتنـد و اسـتخلاص خویش را منحصـر در تمسّک به اذیال حمایت اولیای دولت علیّه یافتند. جمیع خوانین و سـرخیلان طوایف قزلباشـیه که در آن ولایت بودند، عریضه ارادتمندانه قلمی داشـته، مصـحوب حسـین علی خان نام جوانشیر که از معارف آن طایفه بود، به دربار شاهنشاهی گسیل نمودند.

مشارالیه چون در عزیمت از راه هرات واهمه داشت، لهـذا از راه بیابان بلوچسـتان روی به صوب کرمان گـذاشت. نوّاب حسـن علی میرزا را در کرمـان دریافت و معجّلا به دربار شوکت شـتافت. بعـد از ورود به توسط امنیان دولت معـدلت آموز به شـرف استسـعاد حضور معدلت دستور مشرّف گردید و مستدعیات خوانین قزلباشیه به این نحو به عرض رسید که: (ما بندگان از قدیم الایـام رعیت سـرکار سـلاطین بـا تمکین ایران بوده ایم و مـدتی است که به علت تصـاریف زمان در ولایات متصـرفی افغان به فراغت در مهـد آسایش غنوده ایم. اکنون از تعـدّیات فتـح خان بارکزائی عرصه بر ما تنگ شده و شـیشه راحت این بندگان بر سنـگ آمـده؛ هرگـاه صـاحبقران کشورگیر را رأی عـالم آرا به اسـتخلاص آن مملکت و استرخـاص این رعیت قرار گیرد، از فرسـتادن یک نفر از نوّاب شاهزادگان اعظم با جمعیّتی شایان مسـتدعیات ما بندگان را درپذیرد، جمیعا ملتزم و متعهدیم که به محض وصول موکب نوّاب شاهزاده به حوالی هرات، برادران فتح خان را با دسـتان بسته به حضور آوریم و ولایت هرات را نیز مستخلص نموده به کارکنان دیوان همایون بسپریم.

ولایات قندهار و کابل و پیشاور نیز تا حدود پنجاب، غازیان ظفرمآب را در زیر پی ختلیان نصـرت رکاب است و ما بندگان از ظهور این خدمت شایان [۳۹۷] جاودان و بهره مند وه)

۱- . ملی:- (هرات و کور کردن ... ولایات)؛ افتادگی نسخه ملّی، در مطابقه با نسخه های کتابخانه ملک و مجلس اصلاح شد.

۲- . مجلس: (رسکه)

کامیاب).

اعلیحضرت شاهنشاه معدلت انگیز بنابر مظنّه عدم رضای اولیای دولت انگریز و ظهور فتنه و آشوب در سرحدّات هندوستان و وقوع کدورت خاطر جمهوریت آن شوکت موافقت ارکان، درین فقره تأمّلی بی نهایت فرمود. علی العجاله فرستادگان مزبور را مورد تفقّدات نامحصور داشته، به بهانه اقتضای وقت در دار الخلافه چندی مأمور به توقف فرمود. چون حسین علی خان خود در مملکت سند کاری داشت، لهذا مستدعی صدور فرمانی مشعر بر سفارش نامه ای به ولایت سند گشته، بعد از اصدار فرمان، از راه مملکت فارس و بحر عمّان، روی به ولایت سند گذاشت. از قراری که- ان شاء اللّه تعالی- رقمزد کلک بیان خواهد شد، در ولایت سند خود را ایلچی دولت علیّه به قلم داد و با خدمتی نمایان بعد از چندی، پای به مراجعت ایران بر گشاد.

ذکر عزیمت شاهنشاه انجم تحشّم به زیارت حضرت معصومه قم و رفتن به صوب سلطان آباد کزاز و اوضاع اتفاقیه در آن بلده بهجت انباز

بعد از قرار و مدار کار مملکت خراسان و انتهای فصل تابستان و ابتدای میزان، رأی عالم آرا به زیارت روضه بضعه احمدی- صلوات اللّه علیها- و مشغولی به صید و شکار در ولایات عراق مینو آثار قرار یافت و در اواسط شهر جمادی الاول سنه یک هزار و دویست و چهل و چهار، موکب ظفر شعار به آن سامان و دیار شتافت. در روز ورود موکب انجم تحشّم به دار الایمان قم، این بنده مدحت گزار با اهل و عیال بی شمار از سامان نهاوند و ولایت الوار، به طریق فرار وارد آن دیار و شرفیاب درگاه فلک مدار شاهنشاه تاجدار و مورد تفقّدات بی شمار آمد.

تبیین این مقال آن که، بعد از مدت سه سنه افزون که در آن دیار به مباشری افتادم و آدابی نیکو که موجب مزید امیدواری رعیّت و دعاگویی دوام دولت ابدآیت بود نهادم،

از وفور حق شناسی (۱) نوّاب شاهزادگان آزاده محمود میرزا و همایون میرزا، اوضاع سی ساله (۲) نوکری دربار دولت جاوید را بر باد دادم [و] مدّت هفت ماه در قلعه روئین دز نهاوند که از مستحدثات محمود میرزای ارجمند است، محبوس بودم و از زندگی و زندگانی مأیوس. بالاخره حضرت صاحبقران دادرس به توسط امنیان شوکت خداداد به دادم رسید و به نوشته و پیغام مقرّبان و حمایت همسایگان، فرار اختیار کرده، بخت سعیدم (۳) به آستان خلافت نشان کشید.

هادی خان ترکمان، ساکن قریه آورزمان (۴) ملایر، که در دو فرسخی نهاوند واقع است، سه روز در قریه مذکوره ما را ضیافت کرد و بقیه متعلّقان و متعلّقات را به طرز مختلفه از بلده نهاوند برآورد. بالجمله، بعد از ورود به قریه چوبین ملایر، که اکنون معروف به دولت آباد است و مقرّ ایالت شاهزاده آزاده شیخ علی میرزا، در سرای حضرت میرزا محمد حسن شیرازی که وزیر آن دیار و ربیب خالوی این مدحت گزار بود، منزل کردم و مدّت دوازده شبان روز در آن مکان بهجت اندوز در عین احترام، روز و شبی به سر آوردم.

نوّاب شیخ علی میرزا، نهایت رحمت و رأفت منظور داشت و همّت بر مرمّت احوال این جمع پریشان گماشت. تدارکی که شایسته بود، از نقود سیم و زر و اسب و استر و کجاوه و چادر مرحمت فرمود. معتمدین امین به همراه کردند تا ما را سالما غانما به شهر سلطان آباد کزاز (۵) آوردند. این سلطان آباد که از مستحدثات مرحوم یوسف خان سپهدار عراق (۶) است و مشحون از آبادانی و نعمت بی شمار؛ حضرت غلامحسین خان سپهدار تازه که از شرف مصاهرت شاهنشاه دوران بلند آوازه است با وجود مشغولی به خدمات ورود مسعود [۳۹۸]، لازمه لطف و مهربانی به عمل آورد و تدارک دیگر از مرکوب و زر بر تدارک نوّاب شاهزاده همّت سیر مزید کرد. بعد از روز استجمام، عازم دار الایمان قم شدم و در آن دیار، شرفیاب دربار انجم تحشّم آمدم. از فرط مروّت فطری،ق)

۱- . مجلس: (شناسی)

۲- . مجلس و ملک:+ (ایام)

۳- . مجلس: (سفیدم)

۴- . بر سر راه نهاوند به ملایر، در شمال شرقی نهاوند قرار دارد.

۵- . اراک امروزی

۶- . مجلس:- (عراق)

زخم های نوّاب شاهزادگان را مرهم عاطفت و مرحمت نهاد و چون اهل و عیال به همراه داشتم از التزام رکابم معاف فرموده به دار الخلافه طهران فرستاد.

و خلاصه، موکب همایون پس از چهار روز از آن روضه دلفروز، نهضت آرا گشت و از ورود به سلطان آباد کزاز، فرق سپهدار با اقتدار از گنبد دوّار برگذشت. خدمتی که در آن سفر، حضرت سپهدار به سرکار شاهنشاه تاجدار کرد، تاکنون هیچ نوکری در هیچ عهدی به عمل نیاورده و نخواهد آورد. مایعرف خود را نقدا جنسا بر طبق ارادت نهاد و در همان روز ورود، آن چه مایملک داشت حتی قباله املاک موروثی و مکتسبی، همه را به پارنج دارای با تاج و گنج داد. دروب انبارهای نعمت را بر روی عموم همراهان گشادند و در خصوص ادای سیورسات و علوفه، صلای یغما و غارت در دادند. در چند روز توقف موکب فیروز، حضرت سپهدار آداب آموز، افکار بوذر جمهری به کار آورد و اهل کسب سلطان آباد را از خرید و فروش مأکولات رطبا و یابسا منع کرد. درین منع دو خاصیت بود: یکی آن که ملتزمین رکاب ظفرمآب، مایحتاج خود را از انبارهای نعمت برند و چون خلاف قانون ضیافت است، از بازار چیزی نخرند؛ خاصیت دیگر آن که، به قدر ضرورت، مایحتاج از خوان نعمت بردارند و اجناس را به جهت فروش به بازار نیارند.

خلاصه، علاوه برین خدمات، با هریک از نوّاب شاهزادگان و امرا و امنا حتی آحاد لشکر، تعارفات فراخور حال از نقد و جنس معمول شده در ازاء آن همه خدمات، مراحم زیاده درباره آن خانه زاد دولت خداداد مبذول افتاد: اولا- به خطاب مستطاب کدخدایی عراق سربلند گردید و پس از آن به اعطای نشانی مکلّل و مصوّر به تمثال بی مثال دارای آسمان محل (۱) و انعام متوجّهات دیوانی و رقبات به صیغه تیول ابدی بهره مند آمد. موازی پنج عراده توپ قلعه کوب از توپ های رکاب ظفرمآب به جهت حفظ آن قلعه ظفر انتساب به او عنایت رفت و معادل دویست نفر غلام که مواجب و علوفه انعام آنها از سرکار معدلت فرجام است، به التزام خدمت سپهداری نیز مرحمت و هم مقرّر شد که خندقی عمیق که اخراجاتش از دیوان همایون داده شود، بر دور آن شهر ارزنده کنده آید و حضرت سپهدار جلیل آسوده از تعرّضات آزاد و بنده.ل)

۱- . مجلس: (مخل)

بعد از قرار این امورات، موکب ظفر آیات را هنگام رجعت گشت [و] در روز پنجشنبه بیست و هفتم شهر جمادی الثانی، عرصه دار الخلافه را از یمن ورود مسعود، پایه از سپهر برین درگذشت. این بنده مدحت گزار به همان خدمت ملفوفه نگاری و کتابت اسرار در حضور همایون، کماکان سربلند و با اعتبار شدم و از مراحم گوناگون در میان امثال و اقران بهره مند آمدم.

سعدی:

دشمن آتش پرست بادپیما را بگوخاک بر سر کن که آب رفته باز آمد به جو

ذکر ورود ینارال گربایدوف ایلچی دولت روسیه و وقوع قتل مشار الیه در دار الخلافه [دولت] بهیّه و رستگاری نایب اول و شهادت او در تقصیرات ایلچی دغل

این ینارال گربایدوف همشیره زاده ینارال پسقاویچ سردار روسیه بود و از معارف امرای آن شوکت بهیّه. در دربار ایمپراطوری در سلک وزرا منسلک بودی و حضرت ایمپراطورش، برخلاف واقع، همواره امین و خیرخواهش خطاب می نمودی. در هنگام انعقاد مصالحه ترکمان چای حضور داشت و با ینارال پسقاویچ قرارها [۳۹۹] در کار می گذاشت. پس از طیّ معاهده، به جهت اعلام کیفیت معامله روانه نزد ایمپراطور شد و در حضرت ایمپراطوری سخن گزار اوضاع نزدیک و دور. چون امنیان دولت روس، مشار الیه را از طرز و قانون اهل ایران آگاه و با کارگزاران نوّاب نایب السلطنه اش همراز و همراه دیدند، لهذا او را به سفارت و وکالت و توقف در دربار دولت به جهت اتمام لوازم شروط عهدنامه موافقت برگزیدند. تحف و طرفی غریبه از قبیل چهل چراغ های بلور و ظروف عجیبه از قطعات سنگ یشم و سماق و غیره تراشیده و مباشر کمال تصنّع گردیده بودند، با او همراه کرده و مشارالیه را با نامه دوستی ختامه ایمپراطوری به دربار دولت گسیل نمودند.

بعد از اطلاع کارپردازان نوّاب ولیعهد زمان از ورود او به تفلیس، نظر علی خان افشار ارومی را به مهمان داری تعیین گماشتند و تا ورود به دار السلطنه تبریز، کمال احترام درباره او مرعی داشتند. چون موافق عهدنامه میمونه قرار داده شده بود که یک نفر کونسل در یکی از ولایات ایران به جهت نظم امور تجارت متوقف باشد و هنوز با امنای دولت قاهره، قطع و فصل این گفتگو نشده بود، لهذا مشار الیه معتمدی بر سبیل عاریه روانه گیلان ساخت و خود به عزیمت دربار همایون پرداخت.

محمد خان بکشلو سرکرده افشار از دربار فلک مدار، مهمان دار شد و با کمال عزّت و احترام روانه دربار جاوید آثار آمد. در روز ورود او که یکشنبه پنجم شهر رجب المرجّب سنه یک هزار و دویست و چهل و چهار بود، میرزا محمد علی خان کاشانی وزیر نوّاب ظلّ السلطان به اتفاق محمد ولی خان قاسملوی افشار، حسب الامر شاهنشاه تاجدار استقبالش نمودند و در سرایی که مهمان خانه ایلچیان دولت روس و در محله، بازار و در جنب دروازه عراق واقع است، او را فرود آورده روزبه روز بر مراتب اعتبارش می افزودند.

یک روز بعد از ورود [او]، برحسب حکم صاحبقران مسعود، حضرت حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی وزیر امور دول خارجه و اللّه قلی خان دولوی قاجار نایب نسقچی باشی دربار کیوان مدار و میرزا فضل اللّه علی آبادی مستوفی دیوان قضا آثار به دیدن او شتافتند و حضرتش را به احترامی تمام دریافتند. سه روز دیگر به آیینی که معهود ایلچیان بود و به کرّات، کلک مؤلّف آن آیین را در محل خود ایراد نمود، پیشکاران پیشگاه خلافت به درگاه آسمان جاهش آوردند و لمحه [ای] او را در کشیک خانه همایون در صحبت امرای جلالت مقرون مشغول کردند.

این ینارال گربایدوف، مردی جسور و کلبی عقور بود. برخلاف سفرای سابق، از راه و رسم آدمیت و معقولیت دور و مهجور می نمود و همواره سخنان ناهموار بر زبان راندی و امنای بزرگ دولت را در حین مکالمات در عین خشونت به نام خواندی. ادب را نام بردی که از کدام بوم و بر است و آزرم را خوردی که ثمر کدام شجر. امرا و وزرای

ملوک را بـا رعایـای شـهر و بلوک فرق نگـذاشتی و بـا اعلی و ادنی به طریق جسـارت و خشونت سـلوک مسـلوک داشتی. در هنگام احضار، سـردی و خشونت بسـیار نمود و نصایح مشفقانه وزیر امور دول خارجه و غیره بر عدم بردباری او افزود. پس از استسعاد به بارگاه خلافت، رفتاری که از فرط جسارت و بی شرمی به عمل آورد، کلک فصاحت قرار را از اقرارش آزرم است و گفتـاری کـه بـا عـدم ضـراعت از روی بی شـرمی بیـان کرد، مؤلّف را از بیـانش شـرم. اعلیحضـرت شاهنشـاه دانـا، که ذات همایونش سرشـته از جوهر شرم و حیاست، درشتی های او را به نرمی جواب فرمود و سردی های وی را به گرمی التفات نمود. باریافتگان بارگاه فلک دسـتگاه، هر قـدر به اشارات خفیّه و جلیّه [۴۰۰] منعش کردنـد، سودی نـداد و تا آن که بعد از سپردن نامه ایمپراطور و ظهور تفقّدات نامحصور شاهنشاه مروّت گنجور عود به منزل را پای برگشاد.

حضـرات امنـا و وزرا مجالس متعـدده ترتیب دادنـد و به مقام (اکرم الضّـیف و لو کان کافرا) پای نهادنـد. چون از امنای دولت روس مـأمور بود که شـروط فصول عهـدنامه را به عمـل آرد، لهـذا از ابتـدا خواست که قراری در فصـل سـیزدهم، که در بـاب اسرای قدیم و جدید مرقوم شده، گذارد. از این که از قانون ایران و تعصّب دین داری ایرانیان بی خبر بود، لهذا اسیران گرج و ارمن را، که از قـدیم الایام در حرم محترم دولت و ارباب شوکت و اکثری ذات ولـد بودنـد، از فرط حماقت ادعا می نمود. دو نفر از گرجیه مسلمه را که در سرای جناب آصف الدوله العلیّه اللّهیار خان قاجار سالیان دراز بودند، خواست و درخواستن آنها هنگامه ها آراست. جناب معزی الیه به توهّم این که هرگاه از در مضایقه درآیـد، شاید از آن مضایقه رخنه [ای] در سدّ سدید موافقت دولتین علیّتین گشایـد و این جرم بر جنایـات سـابقه افزایـد، لهـذا بلاـ مضایقه هر دو را تسـلیم کرد و از لا و نعم دم در نیاورد.

یعقوب نامی که از اراذل ارامنه ایروان و در سـلک عامّه خواجه سـرایان حرم با عزّ و شأن بود، چون مبلغی از مال دیوان بر ذمّه داشت، بنابرآن از مطالبه وجه انـدیشه و نمک به حرامی را پیشه نموده، از زشتی سـرشت، روی زشت از کعبه به کنشت نهاد و (۱) سفیر بی حیا او را تصاحب کرد و دعاوی دیوانیان را با او محوّل به دار الشرع روسیه می آورد.و)

۱- . مجلس:- (و)

امنای دولت قاهره، جرأت عرض وقوع این معاملات را در حضرت خلافت نداشتند، لهذا پی درپی بنای نصیحت به سفیر پر فضیحت می گذاشتند. چون گوش کفر نیوشش از پنبه ضلالت انباشته بود، لهذا نصیحت ناصحان به هیچ وجه اثری نمی بخشود. بالجمله، آن دو نفر مسلمه، شب و روز اوقات خویش را صرف صوم و صلوه و تلاوت کلام اللّه مجید می نمودند و در نزد اهالی شرع شریف به واسطه نامه و پیغام، زبان به استدعای خلاصی از چنگ کفره ظلام می گشودند. ائمه دین که بر مسند شریعت غرّا مکین بودند، تکلیف شرعی خود را در استرداد آن دو مسلمه دانسته، شورشی عام برپا نمودند. در روز چهارشنبه ششم شعبان المعظّم سنه یک هزار و دویست و چهل و چهار، علما و صلحا و فضلا و اتقیا و پیشوایان ملّت بیضا و مجتهدین شریعت غرّا در جوامع دار الخلافه جمع شدند و خواص و عوام، بزم شریعت را پروانه شمع آمدند.

منظور ایشان از آن اجماع آن که، سفیر بی حیا اندیشه مند گشته، از نگاهداری آن دو نفر مسلمه و یعقوب نام درگذشته باشد و از پیش تکالیف بی جا قلب امنیان دولت حق شناس را نخراشد. عوام کالانعام غافل از تدابیر فضلای اسلام چنین یافتند که منظور، قتل ایلچی و همراهان است و ثواب این فقره، مانند جهاد در میدان. در صبح روز مزبور هرکس در شهر بود، از غریب و بومی و نوکر و رعیت و عرب و عجم و ترک و دیلم با آلات و ادوات جدال روی به سرای ایلچی نمود.

امنای دولت علیّه وقتی از کار آگاه شدند که هجوم عامّه از یک صدهزار گذشته بود و احدی چاره این کار را نمی توانست نمود. حضرت صاحبقران اعظم، نوّاب شاهزادگان اعظم و امرای معظّم و جمعی از همیشه کشیکان دربار خلافت توأم را به ممانعت و دفع، بلکه قتل عامّه برگماشت، ولی بالاخره سودی نداشت. عوام کالانعام، خروش عام برآوردند و نوّاب شاهزادگان و همراهان ایشان را با خشونت و جسارت فراوان از ممانعت منع کردند [و] علانیه گفتند که: (اکنون پای حمایت دین مبین در میان است و حکم سلطنت را درین معامله جای بر طاق نسیان؛ اگر شما را نیز با ما شرکت

است، بسم اللّه و هرگاه رأی ممانعت است، اینک تیغ های آخته اسلامیان در خونریزی کافران و هواخواهان ایشان جانکاه).

بالجمله، ایلچی مغرور [۴۰۱] زنان (۱) عفّت توامان و یعقوب نام بی ایمان را بیرون فرستاد و دروب سرای و بیوتات را بسته از روزنه و پنجره خانه دست به مدافعه برگشاد.

طفلی چهارده ساله از مسلمانان نشانه تیر تفنگ روسیان بی ایمان شده و ظهور این فقره باعث مزید غیرت مسلمانان آمد. عامّه خلق، یعقوب نام را در خارج سرای ایلچی پاره پاره نمودند و از دیوارهای اطراف سرای چون دعاهای مستجاب صعود نموده و در خانه او چون بلاهای ناگهانی فرود آمده، دست قدرت به دفع ایلچی و همراهان گشودند.

خلاصه، در لمحه [ای] سفیر حماقت نظیر را با معادل سی وهفت نفر از همراهان روس و گرج و ارمن مقتول ساختند و به کار یغما و غارت پرداختند. میرزا سلیمان نامی که در سلک ارامنه و برادرزاده حضرت منوچهر خان ایچ آقاسی و تازه از تفلیس به دیدن عمّ خود آمده، در آن روز به سبب آشنایی و اتحاد مذهب به دیدن ایلچی و همراهان رفته بود، او نیز درین میانه از ضرب تیغ خونریز، وداع (۲) سرای زندگانی نمود.

بیت:

آتش چو به نیستان فروزدیکسر تر و خشک را بسوزد عوام به قتل و یغما اکتفا نکرده، عمارت نشیمن ایشان را چون خانه جغدان ویران و پس از اطفاء حرارت متفرق گشته، هر فوجی به طرفی روی نمودند. از قراری که به صحّت پیوست، در حالتی که ایلچی گریبانش را به جهت خونریزی گرفته بودند، به ملاحظه این که شاید راه نجاتی به دست آید، چندین دفعه مکرّر کلمه لا اله الا اللّه مبارکه را بر زبان جاری نمود، ولی سودی نبخشود.

بالجمله، قاتلی معلوم نبود که گریبانش به چنگ آید و باعثی پیدا نه که کسی تواند ادعای خونی یا مالی نماید. اجماع عامّه را چاره خدای داند و احدی در اجماع عامّه چاره [ای] نتواند.ع)

۱- . ملی: (زبان)

۲- . ملی:- (وداع)

بالجمله، ملسوف نامی از معارف روسیه که نایب اول ایلچی بود، در هنگام مغلوبه خود را به گوشه [ای] کشید و از نظر مردم نهان گشته، از قتل ایمن گردید. بعد از تفریق عامّه، مراتب را به اولیای دولت قاهره اعلام کرد و سلامتی خویش را به معرض عرض درآورد. باز امنیان دولت خداداد این معنی را مغتنم شمردند و مشار الیه را در خفیه از آن سرای برآورده، در ارگ همایون بردند. اجساد ایلچی و همراهان را به آیین دین مسیحی حرکت داده، در کلیسیای ارامنه به عاریت نهادند و پس از آن دست همّت به مرمّت حال نایب ایلچی گشادند. ملسوف نام مزبور، تقصیرات سفیر مذکور را یکان یکان اعتراف کرد و از ظهور تفقّدات بی شمار صاحبقران تاجدار و انعام و احسان بسیار بر مراتب عزّت و اعتبار افزود. به مهمان داری نظر علی خان افشار ارومی به صوب دار السلطنه تبریز شتافت و احکام مطاعه در خصوص کیفیت وقوع این واقعه و جسارت ایلچی (۱) و اجماع امت، شرف صدور یافت و انجام این مهمّ خطیر و عذرخواهی این کار سترک، محوّل به تدابیر نوّاب نایب السلطنه گردید.

[مصرا]ع:

تا چه در کار کند فکرت او

تاریخ قتل ایلچی مزبور از کلک مؤلّف ارادت دستور تراوید و به جهت یادگار درین رساله ثبت گردید.

لمؤلفه:

سفیر روس آن گربایدوف اسم بشد مقتول در ری از قضایا

کسی را نیست تقصیری درین کارکه خود انداخت زنگ اندر مرایا

ازو پر شد به مظلومان تطاول وزو بس شد به دین داران خطایا

طمع در کارها می کرد بسیاربه هر کاری همی جستی هدایا

نمی دادی ثمر در وی عنایات نمی کردی اثر در وی عطایا

پلنگ آهنگ او را آهنین چنگ گر از آیین مر او را هم ثنایا

شب و روز از جفایش مردمان رابرفتی بر فلک داد خدایا ی)

۱- . مجلس:+ (و ایلچی)

کجا می کرد چرخ این بدلگامی اگر می دید این را در منایا

نبودی مایه کاری به عالم چو لفظ شبهه ای کاش و آیا

برای قتل خود بس جرم مستوربرون آورد ناگه از خفایا

[۴۰۲] پی تاریخ قتلش خاوری گفت سفیر روس مقتول از بلایا

ذکر اطلاع کارپردازان نوّاب ولیعهد زمان از قتل ناگهان ایلچی روسیه و فرستادن ملسوف نام نایب اوّل را نزد سرداران دولت سنیّه و شهادت عدم اطلاع امنای این شوکت علیّه

بعد از ورود ملسوف (۱) نام نایب اول ایلچی مقتول به دار السلطنه تبریز و اطلاع نوّاب ولیعهد زمان از قضیّه قتل سفیر شرارت انگیز، فی الفور به قاعده نظام، چاکران دربار سپهر مقام را مأمور به استعمال لباس عبّاسیان، که نشانه ماتم و سوگواری است، فرمود و عمله نوبتخانه پادشاهی را از نواختن کوس و نای منع نمود. سه روز متوالی ابواب دکاکین اسواق و خانات بسته شد و رشته معاملات اصناف از هم گسسته آمد. ملسوف نام مزبور را تفقّدی بی نهایت مبذول داشت و همّت بزرگانه بر عذرخواهی این مطلب برگماشت.

ملسوف مزبور را با تدارکی شایسته مصحوب معتمدی امین به تفلیس روانه ساخت و از تحریر ارقام مصلحت قوام به (۲) رفع تشکیک و تردید خاطر ینارال پسقاویچ سردار روسیه پرداخت. در رقم مزبور از کلک استاد المترسّلین میرزا ابو القاسم قائم مقام صدارت دولت ابد قرین مسطور چنین شد که: ینارال گربایدوف، ایلچی آن دولت جاودانی، بعد از ورود به دار الخلافه جاوید مبانی و شرفیابی حضور اعلیحضرت صاحبقرانی دست به پاره [ای] رفتارهای ناهنجار زد و مباشر برخی از جسارت های ناهموار شد. همراهانشه)

۱- . تلفّظ صحیح نام خانوادگی وی (مالنسوف) است که سمت دبیر اوّل سفارت روسیه تزاری را در این زمان دارا بود و همراه با شش تن دیگر از این معرکه جان سالم به در برد.

۲- . مجلس:- (به)

آنچه منع کردند، سودی نبخشید و اعیان دیوان همایونش آنچه نصیحت فرمودند، فایده پذیر نگردید. بالاخره دست به کاری زد که خلاف طریقه دین غرّای اسلامیان بود و هیچ یک از اهالی شرع شریف، حوصله چنان خلاف شرعی را نمی نمود. رفته رفته کار از مصلحت دولتداری درگذشت و پیشوایان دین مبین را بنا به رعایت شرع جناب سیّد المرسلین، نوبت دین داری گشت. به جهت رعایت دین، حرمت دولت را فراموش کردند و شورشی عام در دار الخلافه دست داده، ایلچی و همراهانش را به قتل آوردند.

حکم قضا با اقدام پیشوایان شریعت غرّا و هجوم عوام بی سر و پا موافق افتاد و ایلچی دولت بهیّه روسیه به سبب جسارت های اتّفاقیه، جان خود و همراهان را بر باد فنا داد.

اولیای دولت قاهره را از این معنی خبری نه و از وجود مباشر و قاتلی که توان سیاست نمود اثری نه. همان تعصّب دین داری بر عدم اطلاع امنیان دولت ابد مدّت دلیلی روشن است و شهادت ملسوف صاحب نایب بر جسارت های ینارال گربایدوف و شورش عامّه از غنی و ملهوف برهانی مبرهن. هرگاه امنای دولت روس رجوع به حکم عقل خرده بین نمایند، دانند که دولت علیّه ایران بعد از ظهور موافقی چنان و خسارت گنجی شایگان، مباشر عملی چنین قبیح، که مایه انواع تفضیح است، نخواهند شد و خود را در دولت های بزرگ، بدنام نخواهند خواست: (لیس أوّل قاروره کسرت فی الإسلام).

حاجی خلیل خان قزوینی، ایلچی این دولت نیز در هندوستان بی جرم و خیانت کشته شد و حکایت خونخواهی او به سبب وفور انصاف امنیان این شوکت مروّت اتصاف (۱) در نوشته آمد. اگر این معاذیر حقّه را می پذیرند و شهادت ملسوف صاحب را که خود حضور داشته به نظر قبول می گیرند، اولیای دولت علیّه نیز تلافی این امر خطیر را بر وجه احسن به عمل خواهند آورد و آنچه از آن سردار با اقتدار دستور العمل رسد، معمول خواهند کرد. هرگاه خدای نخواسته باز امر به اشتباه است و قرار کار (۲) بر کدورت و اکراه، خواست خداوندی در میانه حکم است و قطع این گفتگو موقوف به حکم دو شاهنشاه معظّم.ر)

۱- . ملی: (در انصاف)

۲- . ملی:- (کار)

بـالجمله، بعـد از ورود ملسـوف صـاحب به تفلیس و ادای شـهادت در بـاب عـدم آگـاهی اولیـای دولت جاویـد انیس، ینـارال پسـقاویچ که سرداری با فطانت [۴۰۳] و ذکـا و در مهمـات ملکـداری به غایت دانا بود، از قراین خارجه و داخله دریافت نمود که ظهور این قضـیه از تأثیرات قضا و قـدر و جسارت های ایلچی خیره سـر بوده و دولت علیّه ایران به هیـچ وجه اقـدامی درین کار ناهنجار ننموده است. ملسوف صاحب نایب را بلافاصـله به جانب پطربورغ گسیل ساخت و به دفع تردید و تشکیک امنای دولت ایمپراطوری پرداخت. به توسط عریضه صـداقت ترجمان به نوّاب ولیعهد زمان عرضه داشت نمود که: (فقرات مزبوره در نامه مبارك والا را من حیث المجموع پذیرفتم و شـهادت نایب را در باب وفور جسارت های ایلچی و اجماع عام و عدم اطلاع اولیـای دولت ابـدفرجام شـنفتم. از هر رهگـذر خاطر خطیر را آسوده دارنـد و همّت ملوکانه بر آن گمارنـد که تا هنوز هنگامه گرم است، سـفیری دانا از جانب آن دولت توانا به شوکت قوی بنیاد ایمپراطور گرایـد و گنجینه این معاذیر دلپذیر را به وجهی احسن سرگشاید تا ساز دوستی و موافقت زیاده بلندآوازه گردد و عهد مصالحت و یک جهتی تازه آید.) و نیز اظهار کرده بود که: (هرگـاه یک نفر از معارف ملّایان را که دخیل درین کار نمایان بوده از سامان مملکت به ولایات خارجه روانه سازنـد، هر آینه زیـاده به امتنـان و استرضـای خواص ایمپراطور اعظم می پردازنـد). نوّاب نـایب السـلطنه نیز مراتب را به دربار گیتی مـدار معروض گردانید و (۱) در باب سـفارت حضـرت میرزا محمد صادق مروزی وقایع نگار مصـلحت جویی خود را آشکار و این فقره را در نهایت اصرار مستدعی گردید.

[مصرا]ع:

تا مصلحت چگونه کند باز اقتضا

بـالجمله، اگرچه قتل ایلچی در نظر دوربینان بساط قرب، قـدری غرابت دارد و احـدی این فقره را انگشت تمکین نمی گـذارد، ولی از روی انصـاف که ملاحظه شـود، احـدی به جز طریق تصـدیق و اعـتراف به راهی دیگر نمی رود، زیرا که همـان فصول عهدنامه میمونه که در منزل ترکمان چای از روی اضطرار و سخت گیری های ینارالو)

۱- . ملی:- (و)

پسقاویچ سردار بسته گشته است، هر فقره اش مورث چنین شورش و آشوب است و آن شروط و عهود مرقومه در نظر دوست و دشمن نامطلوب. الحمد لله و المنّه این وقایع واقعه باعث آن شد که بعد از آن ایلچیان مأموره از جانب دولت روس، قسمت را از آن سر بریده یاد می گیرند و دست از خشونت و سخت گیری برداشته با عامّه اهل ایران از اعلی تا ادنی بنای سلوک درمی پذیرند [و دیگر] نامی بر زبان از فصل سیزدهم منحوسه عهدنامه مبارکه نمی برند و پرده ناموس و دوستی را از تقاضای اسرای قدیم و جدید نمی درند. این فقره هم در حقیقت از مؤیّدات طالع بی زوال بود وگرنه احدی علاج نمی توانست نمود.

لمؤلفه:

اگر طالع کند یاری بسی آسان شود مشکل بنازم طالع سلطان که مشکل ها کند آسان

بخش ۳ بهـاریه سـال فرخ مآل اودئیل ترکی مطابق با سـنه یک هزار و دویست و چهل و چهار هجری و عزیمت نوّاب علی نقی میرزا و وقایع نگار به تبریز و سفارت خسرو میرزا به دولت روسیه و آمدن سفیر از جانب آن دولت بهیّه و مراجعت رکن الدوله العلیّه

اشاره

پیرایه بند باغ و گلسـتان و مایه آرایش عرصه بسـتان اعنی آفتاب عالمتاب تابان درین سال فیروزی نشان بعد از انقضای هشـت ساعت و بیست و پنـج دقیقه از شب شـنبه یازدهم (۱) شـهر رمضـان المبارک سـنه یک هزار و دویست و چهل و چهار هجری مطابق با سال فرّخ مآل اودئیل ترکی از ایوان حوت به بیت الشـرف حمل حمل و نقل فرموده، نوباوه سـرو آزاد که رکن رکین دربار سلطان فروردین است با قمری وقایع نگار به جهت قرار سفارت سفیر شمال، روی به دار السلطنه گلستان نمود.

قوّه نـامیه که نبیره سـلطان بهـار است، به عزم ملاقات شـهریار روسـی نژاد چمن عزیمت نمود و سـفیر روسـی شـعار شـکوفه به عزیمت ایران زمین گلشن پای برگشود.

عمـامه دار ابر بهمن که بـاعث شـورش عرصه [۴۰۴] گلشن بود، از دار الخلافه بـاغ اخراج شـد و از اخراج او، کالای اعلای موافقت سـلاطین باغ و بهار بغایت با رواج آمد. دبیران غنچه پس از کمال شـکفتگی در حضرت دارای بهار، کلک شاخسار و دفتر اوراق اشجارم)

۱- . مجلس: (پانزدهم)

را وداع گفتند و از تطاولات باد بهاری در خاک هلاک خفتند. نوباوه نهال به انتظام مهام خاور زمین گلزار شتافت و ارض فیض قرین گلشن و عرصه نیشابور چمن را به مدد جنود سوری و سوسن مسخّر یافت. سرو سالخورد را هوای ایالت کشمر جویبار در پیرانه سری بر سر افتاد و از تطاول برادر شمر (۱)، زنجیر موج بر پای نهاد. سلطان فروردین به عزم دار الملک ارم همدم گلشن خرّم رخت کشید و عمامه دار شکوفه از جانب امیر خیانت پیشه دی به عذرخواهی دررسید. عرصه عربستان گلشن که اعراب خوش الحان عنادل را مسکن است، محلّ رجعت دارای اردی بهشت شد و شاهنشاه صاحبقران را هنگام جلوس در ایوان چون بهشت آمد. بزم شیلان نوروزی بهتر از پار و پیرار آراسته گشت و نعره کوس فیروزی در نوبتخانه خلافت از ساحات زمین و زمان درگذشت.

بعد از انقضای بزم شیلان- از قراری که در وقایع سنه ماضیه نگارش یافت- بنابر عرض نوّاب نایب السلطنه و مصلحتی که ینارال پسقاویچ سردار روسیه بی ایمان در باب ابعاث سفیری کاردان به عذرخواهی قتل ایلچی و همراهان دیده، حضرت اعلی نوّاب (۲) رکن الدوله علی نقی میرزا را مأمور فرمود که به دار السلطنه تبریز شتافته و ملاقات نوّاب نایب السلطنه را دریافته و (۳) قراری که در کار سفارت و تعیین سفیر و انفاد هدایا و تحف بی نظیر به مشورت یکدیگر داده، مراتب را معروض رأی خسرو آزاده دارند تا بدانچه مصلحت اقتضا کند، همّت برگمارند.

میرزا محمد صادق مروزی وقایع نگار نیز برحسب استدعای ولیعهد زمان به التزام خدمت نوّاب رکن الدوله مأمور آمد و در روز سه شنبه یازدهم شهر شوال المکرّم از دار الخلافه حرکت نموده، روانه آن حدود و ثغور شدند. پس از ورود به منزل میانج از وقایع سفارت نوّاب امیرزاده آزاده خسرو میرزا آگاه و برحسب امر شاهنشاه معدلت همراه در دار السلطنه تبریز شرفیاب حضور نوّاب ولیعهد جلادت دستگاه گشتند.

تبیین این مقال آن که، بعد از ورود ملسوف صاحب نایب ایلچی به پطربورغ وت)

۱- . شمر: تالاب، حوضچه

۲- . مجلس:+ (اعلی)

۳- . مجلس: (دریافت)

عرض تفصیل وقایع قتل گربایدوف و همراهان بر رأی ایمپراطور اعظم، امنای آن دولت، مصلحت شوکت خود را درین دیدند که از طرف قرین الشرف دولت علیّه ایران یکی از نونهالان بوستان خلافت به جهت عذرخواهی این قضیّه به دار الملك پطربورغ روی آورد و همّت بر دلجویی امنای آن شوکت بهیّه برگمارند تا ظهور این نوع عزّت در میان دول نزدیك و دور مشهور گردد و بلای فتنه و فساد از سرحدّات دو دولت خداداد به سبب مراودت دو شوکت قوی بنیاد مهجور آید.

ینارال پسقاویچ مراتب را به عرض کارپردازان نوّاب ولیعهد زمان رسانید و حضرت ولیعهدی نیز بنابر مقتضیات دولت، فی الفور نوّاب امیرزاده خسرو میرزا را نامزد این امر خطیر گردانید. محمد خان زنگنه امیر نظام را که امیری با دیانت و احترام است به همراهی آن امیرزاده با احتشام مأمور فرمود و جمعی از اعیان دربار، اعم از مشیر و دبیر و طبیب و لبیب (۱) و غیره نیز همراه نمود. تحف و طرفی ممتاز از قبیل شدّه و رشته های مروارید غلطان و اسبابی جواهرنشان و شال های کشمیری و غیر آن از لطایف و ظرایف دار الملك ایران به جهت تعارف سرکار ایمپراطور اعظم و امنای آن دولت محترم تسلیم کرد و نوّاب امیرزاده به صوب مقصود روی آورد. چون نوّاب ولیعهد دوران از مأموریت نوّاب رکن الدوله خبردار بود، لهذا به نوّاب امیرزاده امر نمود که در عرض راه الی تفلیس به ملایمت و تأنّی حرکت کرده، در تفلیس نیز چند [۴۰۵] روزی اقامت نمایند تا نوّاب معزی الیه وارد گشته از حقیقت فرمایشات علیّه آگاهی حاصل و نامه پادشاهی نیز به یادآوری ایمپراطور اعظم متواصل آید. بالجمله، نوّاب رکن الدوله در روز شنبه بیست و هفتم شهر شوال المکرّم وارد دار السلطنه تبریز [شد] و ساغر آمالش از باده ملاقات و التفات ولیعهد زمان لبریز آمد. بعد از ملاقات و اطلاع از وقایع حالات، مراتب را به دربار دولت علیّه معروض داشتند و مسرعی سریع السیر به چاپاری دار الخلافه برگماشتند.ند

۱- . عاقل، خردمند

حضرت صاحبقران نامدار، به مصلحت هایی نوّاب ولیعهد دولت پایدار را به اقصی الغایه تحسین گزار گردید و معجلا مبلغ یک صد هزار تومان زر نقد به جهت مخارج سفارت نوّاب خسرو میرزا، مصحوب حضرت میرزا نبی خان قزوینی وزیر نوّاب علی نقی میرزا به دار السلطنه تبریز گسیل گردانید. نوّاب نایب السلطنه پس از رسیدن تنخواه تدارکی که لازم بود مهیّا داشته به بلده تفلیس فرستاد و حضرت امیرزاده با شوکتی تمام و ابهتی مالاکلام به صوب پطربورغ روی نهاد.

در خلال این احوال، ینارال دالغورکی (۱) نام، که از معارف دولت روس بود، در روز سه شنبه بیست و پنجم شهر ذی حجه الحرام به عنوان سفارت وارد دار السلطنه تبریز شد و وقایع سفارت او را طوطی کلک مؤلّف به این آیین سخن گزار و شکرریز آمد که:

در هنگامی که نوّاب نایب السلطنه العلیّه در سامان دهخوارقان تبریز با ینارال پسقاویچ سردار روسیه در باب ظهور مصالحت و موافقت دو دولت جاوید ارکان همداستان بود، این ینارال دالغورکی از جانب پسقاویچ مهماندار و کمال خدمت و صداقت به سرکار ولیعهدی می نمود. نوّاب نایب السلطنه مراتب خیرخواهی او را به امنای دولت روس اظهار کرد (۲) و بعد از انتشار خبر قتل گربایدوف، ایمپراطور اعظم تا از حقیقت این کار درست مطلع گردید (۳)، دالغورکی مزبور را به جانب دولت علیّه سفیر و گسیل آورد. مشار الیه سرعت از باد استعاره نموده با دستور العمل ایمپراطوری به صوب مملکت ایران پای استعجال برگشود. بعد از ورود به دار السلطنه تبریز، قرار کار بر این شد که مشار الیه تا هنگام مراجعت نوّاب خسرو میرزا، در دربار حضرت ولیعهدی مقیم آید و (۴) پس از مراجعت مشارالیه به درگاه آسمان جاه خاقانی گراید.

بالجمله، چون نوّاب رکن الدوله علی نقی میرزا را دیگر کاری که به موجب توقف در آن دیار باشد نبود، لهذا بعد از آگاهی از مطالب سفارت دالغورکی در روز شنبه دوازدهم شهر محرم الحرام سنه یک هزار و دویست و چهل و پنج از تبریز حرکت و (درو)

۱- . کینیاز دالگورکی

۲- . مجلس:- (کرد)

۳- . ملی و مجلس: (گردد)

۴- . ملی:- (و)

روز پنجشنبه بیست و دویم شهر مزبور شرف از استسعاد انجمن حضور دارای خلافت دستور حاصل نمود. میرزا محمد صادق وقایع نگار مروزی (۱) نیز در رکاب نوّاب معزی الیه وارد گشت و وقایع سفارت ینارال دالغورکی و تکالیف حضرت ایمپراطوری به تقریرات رکن الدوله از پیشگاه خاطر همایون (۲) شاهنشاه آگاه درگذشت.

ذکر تکلیف مجاورت عتبات عالیات به جناب میرزا محمد مسیح استرآبادی و شورش عامّه خلق از وفور بدنهادی

تکالیفی که امنای دولت روسیه در تلافی خون گربایدوف کردند، یکی مأموریت یک نفر از نوباوگان ریاض سلطنت بود و از تعیین نوّاب خسرو میرزا شاهد این مدعا از جوف پرده خفا رخ نمود؛ دویم در باب یک نفر قاتل بود که هرگاه باسمه پیدا شود، در ملأ عام قصاص فرمایند که هر آینه منّتی بزرگ بر سر روسیه تحویل می نمایند؛ سیم آن که جناب فاضل کامل و عالم عامل میرزا محمد مسیح استرآبادی امام جماعت را که در روز نخست مباشر اجماع امّت شده به ولایات خارج از مملکت ایران تکلیف نمایند تا از ظهور این فقرات، خون ایلچی دولت روس بسته گردد و رشته نقاری که به این سبب فی مابین دو دولت [۴۰۶] عظمی واقع گشته، گسسته آید. اگرچه قصاص قاتل، تکلیف شاق بود و به سبب شورش عامّه، احدی درباره احدی مظنّه نمی نمود، ولیکن از فرّ اقبال خسروی و امداد شریعت نبوی، رضا قلی بیک نامی ولد پناه بیک طالش که او را در روز قتل ایلچی با تیغ برهنه خون آلود دیده بودند، در بلوک شمران (۳) دار الخلافه، مباشر قتلی دیگر شد و فرارا عازم هر بوم و بر آمد. گماشتگان نوّاب ظل السلطان حکمران دار الخلافه طهران او را در بیابانی دیده، دستگیر کردند و به درگاه خلافت مسیر آوردند.

در میدان همایون از تیغ دژخیم صلابت مقرون، تنش از بار سر آزاد شد و روانه دیار میعاد گردید.ن)

۱- . مجلس:- (مروزی)

۲- . مجلس:- (همایون)

۳- . مجلس: (شمیران)

در خصوص جناب میرزا محمد مسیح، دارای عدالت توضیح را تامّلی در دل بود؛ به اندیشه این که شاید طرد و منع او خلاف شریعت غرّا باشد، اقدامی نمی فرمود.

چون جناب مجتهد الزمانی حاجی ملّا (۱) محمد ابراهیم کلواسی خراسانی ساکن دار السلطنه اصفهان در آن اوقات به جهت مهمی به دار الخلافه آمده بود، لهذا از معزی الیه این مسئله را تحقیق کردند و (۲) کمال دقت در این مرحله به عمل آوردند.

بالاخره به ملاحظه رعایت شرع رسول انام و حفظ بیضه اسلام و اجازه آن مجتهد کرام، قرار کار بر این شد که جناب میرزا محمد (۳) مسیح از جهت اسکات روسیان قبیح، به جانب عتبات عالیات رود و چندی مجاور آن ارض فیض سمات شود.

اعلیحضرت شاهنشاه شریعت پرور جناب میرزا را احضار فرمود و به لفظ گوهربار از روی رأفت و التفات بی شمار او را راضی نمود. جمعی از عامّه مریدین امر را بر جناب میرزا مشتبه نموده و گفتند که: این تکلیف نه از جهت مجاورت است، بلکه منظور گرفتن و سپردن به دست روسیه ضلالت آیت. جناب میرزا از فرط صداقتی که داشت، خیالات مریدین بی دین را مبنی بر صدق می پنداشت، غافل از این که هرگاه امنیان دولت قاهره را- العیاذ باللّه- چنین خیالی فاسد در نظر باشد، به جهات چند در دار الخلافه بهتر ممکن است. بالجمله، چند روزی در باب عزیمت مسامحه (۴) کرد و درین فقره تردید و تعطیل به عمل آورد. امنای دولت ابد فرجام به سوگندهای مغلّظه او را مطمئن ساختند و علمای عظام نیز به دلایل شرعیه به حصول رضای او پرداختند. در روز یکشنبه هشتم شهر صفر المظفر سنه یک هزار و دویست و چهل و پنج که بار عزیمت می بست، از اجتماع مردم عوام به منع جناب میرزا از عزیمت آن صوب صواب، انجام کار به شورش عام پیوست. گروهی مختلف اللسان و متفق الجنان بر دور سرای میرزا و جوامع دار الخلافه جمع و بزم ممانعت را پروانه شمع شدند. این شورش جدید از شورش روز قتل ایلچی عنید درگذشت و دریای قهر قهرمانی را نوبت تلاطم گشت؛ه)

۱- . ملی:- (ملّا)

۲- . ملی:- (و)

۳- . مجلس:- (محمد)

۴- . مجلس: (مساهله)

نزدیک به آن بود که حکم به قتل عام از دربار خلافت ابدفرجام صادر آید و قهرمان قهر شهریاری، دریای خون در هامون ری جاری نماید. جناب مجتهد الزمانی حاجی محمد ابراهیم کلواسی حضرت میرزا را در خلوتی خاص ملاقات نمود و از مصالح و مفاسد این کار به دلایل شرعیه با وی مکالمات فرمود و آخر الامر جناب میرزا، شب هنگام از راهی غیر معهود با لباسی مبدّل از شهر (۱) بیرون شتافت و بعد از اطلاع مردم از رفتن وی، شورش عامّه تسکین یافت. امنای دولت روس از این اهتمامات کارپردازان شوکت ابد مأنوس و اجماع عامه منحوس، خبردار و بی نهایت راضی و امیدوار گشتند و به سبب این محاسن تدبیر و توجّه خاطر شهریار کشورگیر از تلافی خون سفیر پرتقصیر و همراهان گذشتند.

ذکر اوضاع خراسان و تعیین نوّاب احمد علی میرزا به ایالت آن سامان و کیفیت احوالات حسن خان و حسین خان

در وقایع سنه ماضیه نگارش یافت که، حسین خان سردار سابق ایروان به سرداری مملکت خراسان روان و عازم آن [۴۰۷] ارض شرافت بنیان گردید. در بدایت کار، خوانین ضلالت آثار از ترک و کرد با مشارالیه رایگان بودند و آمد و رفتی ملحدانه می نمودند. چون رضا قلی خان کرد زعفرانلوی ایلخانی حاکم خبوشان به سبب انقلاب زمان در ولایات نیشابور و چناران و رادکان به علاوه خبوشان تسلطی یافته بود، لهذا چندان اعتنایی به سردار عظیم الشأن نمی نمود و سردار به تصوّر این که هم چشمی در مقابل وی برگزیند و ایشان را به یکدیگر مشغول داشته خود بر مسند ایالت به فراغت برنشیند، با محمد خان قرایی که عرصه گرد وادی بی سروپایی و راه نورد بیابان هرزه درایی بود، خصوصیت نمود. محمد خان نیز در ظاهر بنای صداقت نهاد و در اضمحلال خوانین بدکیش و امداد خویش درین کار بی بنیاد قرارها می داد. رضا قلی خانر)

۱- . مجلس:- (از شهر)

ایلخانی این معنی را دریافت و علی رؤوس الاشهاد به وادی طغیان شتافت.

محمد خان قرایی به صوابدید حسین خان و مرافقت حسن خان ساروا‌صلان با هشت هزار نفر جمعیت بر سر نیشابور تاخت و کاری نساخت؛ ساروا‌صلان را با خود به ولایت تربت برده در موافقت با او و برادرش سوگندهای مغلّظه خورد و بعد از مراجعت به ارض اقدس به مرافقت حسن خان به اغوای حسین خان پرداخت و مشارالیه را از تعرّض اکراد به قلعه ارض سعادت بنیاد متوهّم ساخت. بعد از گفت و شنید بسیار، قرار کار بر این شد که جمعیتی از قرایی به محافظت ارض اقدس آوردند و قلعه جات ارگ و شهر را به ایشان سپردند.

محمد خان قرایی، صید محمد خان جلایر کلاتی (۱) را نیز با خود یار کرده، سر به طغیان برآورد و دسته جات مستحفظین سابق را بیرون نمود و روزبه روز بر شوکت خویش می افزود. رفته رفته حسین خان در ارگ، محصور قرایی شد و محمد خان در شهر مشغول هرزه درایی آمد. به علاوه مال، دیوان مردم توانگر را گریبان گرفتی و به جاروب نهب و غارت اموال ایشان را رفتی. از فرط شیطان خیالی، روزی یک دفعه به دیدن سردار در ارگ رفتی و اوضاع اتفاقیه را بر سبیل حکایت گفتی و جوابی که به کار کس نیاید، شنفتی. حضرات علمای عظام و سادات ذوی المجد و الاحترام از تعدّیات او به جان آمدند و مراتب را به دربار فلک مدار عریضه نگار شدند.

رضا قلی خان زعفرانلو نیز تا امر را مشتبه سازد و به اظهار خدمت خود و خیانت محمد خان پردازد، میرزا محمد رضای فراهانی الاصل معتمد خویش را به دربار دولت خداداد فرستاد و به استدعای تعیین یکی از درای بحار خلافت زبان برگشاد.

استخلاص ارض اقدس را از تصرف قرایی تعهد نمود و التزام رد کردن ولایت نیشابور را نیز بر آن افزود.

قرعه والی گری ولایات خراسان به نام نامی نوّاب شاهزاده آزاده احمد علی میرزا نیکو افتاد و برحسب امر خسروی با جمعیتی از سواره و پیاده رکاب کسروی در روزر)

۱- . تاریخ جهان آرا: (سید محمد خان جلایر)

سه شنبه سیم شهر صفر المظفر سنه یک هزار و دویست و چهل و پنج از دار الخلافه به صوب مقصود روی نهاد و حضرت میرزا موسی رشتی که چندی در طهران و خراسان به وزارت نوّاب حسن علی میرزا سرافراز بود، به سبب آگاهی از کار، حسب الامر خسرو تاجدار با نوّاب شاهزاده به اسم نیابت و رسم وزارت شتافت. مصطفی قلی خان عرب میش مست حاکم سابق ترشیز، که سالی بیست در دار الخلافه حیران و سرگردان می زیست و دیده (۱) امیدش بر فقدان اقبال می گریست، به استدعای شاهزاده جوان بخت در آن پیرانه سری خلعت و فرمان حکومت یافت و با یک جهان امیدواری و دعاگویی در رکاب نوّاب معزی الیه به آن صوب با صواب شتافت. در منازل عرض راه، فرستادگان خوانین اکراد و اتراک و اعراب پی درپی رسیدند تا نوّاب اشرف و همراهان در یوم دوشنبه دوازدهم شهر ربیع الثانی [۴۰۸] وارد چمن چناران گردیدند. رضا قلی خان ایلخانی و نجف علی خان (۲) شادلو در آن منزل شرفیاب رکاب والا گشتند و ولایت نیشابور را خالی کرده از منفعت خویش گذشتند. به جهت استخلاص ارض اقدس از تصرف قرایی، معادل بیست هزار نفر از ترک و کرد و نیشابوری (۳) و مروزی و غیره فراهم آوردند و به مرافقت جمعیت رکابی و هشت عرّاده توپ که در رکاب والا بود، روی به استخلاص ارض فیض نشان کردند. خوانین اعراب و هزاره و تیموری نیز در محل خواجه ربیع- یک فرسخی مشهد مقدس- با جمعیت خود شرفیاب آمدند و قاصد تسخیر ارض فیض انتساب شدند.

صید محمد خان جلایر حاکم کلات خود را از محمد خان جدا ساخت و از شهر بیرون رانده، در اردوی والا به امر خدمت گزاری (۴) پرداخت. بهرام خان ولد بنیاد خان هزاره که در آن اوقات بیگلربیگی جام و باخرز بود، به جهت بروز خدمتی به دولت قاهره، جمعیتی کامل برداشته، ولایت تربت را تاخت و تاز نمود و این معنی نیز بر اضطراب محمد خان قرایی افزود؛ از هر طرف عرصه را بر خود تنگ دید و چون قوهی)

۱-. ملی: (دو دیده)

۲-. مجلس: (نجف قلی خان)؛ تاریخ جهان آرا نیز (نجف علی خان) ضبط کرده است.

۳-. مجلس: (نیسابوری)

۴-. ملی و مجلس: (خدمت گذاری)

آهنگ نداشت، تارک جنگ گردید. بالاخره از تمهید مصلحین اندرون و بیرون، قلعه جات شهر و بلوک (۱) را تخلیه کرد و با جمعیت قرایی بیرون آمده روی به تربت حیدریه آورد.

نوّاب شاهزاده، هریک از خوانین اکراد و غیره را با جمعیتی که آورده بودند، مرخص نمود و در یوم هفتم شهر رجب المرجّب در ساعتی سعد در ارگ معلّی نزول فرمود و (۲) مصطفی قلی خان عرب را با فرمان و خلعت شاهنشاهی به حکومت (۳) ترشیز فرستاد و امیر علی نقی خان عرب زنگویی حاکم تون و طبس که از قرار نگارش در آن ولایت از جانب امیرزاده منگوقاآن میرزا ولد ارجمند نوّاب شجاع السلطنه حسن علی میرزا نایب [بود]، به سبب عصبیت عربیّت، رشته انتظام مهام ترشیز و استقلال حاکم جدید را به گردن نهاد.

مصطفی قلی خان، بعد از استقلال شایان دست به کاری که مصلحت نبود زد و عامل عزل و نصب رئیس و کدخدا و سربلوک شد. اشخاص بلند کرده قدیمی خود را که بر زمین خورده بودند، برداشت کرده، منصوبین جدید را معزول نمود و ادّعای اموال منهوبه ایّام گرفتاری خویش را از این و آن کرده، بر توهّم اهالی شهر و بلوکات افزود.

بالاخره مردم تاب تعدّیات او را نیاورده و محمد تقی خان برادر کهتر او را بر خود حاکم کردند؛ شبی علی الغفله به سرای مصطفی قلی خان پرداختند و او را گرفته، محبوس ساختند. محمد تقی خان، کار ولایت ترشیز را منتظم ساخت و از فرستادن معتمدین چرب زبان به جذب قلوب امنای دولت ابدقران پرداخت. حسین خان سردار و برادرش حسن خان سارواصلان برحسب احضار حضرت صاحبقران، عازم دربار معدلت ارکان گردیدند. سارواصلان از فرط انفعالی که داشت، از همان عرض راه روی به مجاورت عتبات عالیات گذاشت و حسین خان باز در آن پیرانه سری و نود سالگی، از فرط حرص و آز، خاطر بر چاکری حضرت گماشت. چندی نیز حکومت فریدن و چهار محال اصفهان و سرداری ایل بختیاری و آن سامان را بر گردن گرفت تا بالاخره از دستبرد اجل بر خاک هلاک بخفت- اللّهمّ اغفره.ت)

۱- . مجلس:- (و بلوک)

۲- . ملی:- (و)

۳- . مجلس:+ (ولایت)

ذکر وفات جناب میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله اصفهانی و میرزا خانلر بندپی مازندرانی و تفویض منصب ایشان به دیگران

جناب معتمد الدوله العلیه میرزا عبد الوهاب منشی الممالك اصفهانی، که از فحول مترسّلین دربار دولت خاقانی بود، قریب به سی سال در درگاه آسمان جاه، خدمت گزاری می نمود. اگرچه لقب و منصب منشی الممالکی داشت، ولی [۴۰۹] از فیض تربیت شاهنشاهی، همواره اوقات را به صرف مهمّات متعلقه به کار وزارت می گماشت. در سال شکست عهد روسیه، به طمع اطلاق اسم وزارت خود در خاکپای مبارك استدعا کرد و منصب منشی الممالکی را- از قراری که ذکر شد- به میرزا محمد رحیم شیرازی طبیب خاصه محوّل آورد. مشار الیه به جهات چند که یکی از آنها عدم خط و سواد و املاست، تن به این کار در نداد و باز قرعه این کار به نام معتمد الدوله افتاد.

بالجمله، تا اواخر کار مسمّی به اسم وزارت نبود، ولی همواره اوقات، کار وزارت را می نمود. خود در خاکپای همایون استدعا کرد و در ایّام غیبت خویش از درگاه معدلت کیش این بنده صداقت اندیش (۱) را نایب خدمات محوّله به خویش آورد. خلاصه، درین سال به مرض مزمن سل و دقّ مبتلا گشت و در یوم الاثنین پنجم شهر ذی حجه الحرام سنه یك هزار و دویست و چهل و چهار از عالم فانی درگذشت.

شاهنشاه حق شناس را از فقدان چنان دبیری فطانت اساس، کمال کدورت رخ نمود و نعش شریفش را به آدابی شایسته روانه ارض مقدّس نجف اشرف فرمود و لقب ارجمند معتمد الدوله گی به مقرّب بارگاه خلافت حضرت منوچهر خان تفلیسی ایچ آقاسی باشی مرحمت شد.

[مصرا]ع:

کو زهر بهر دشمن و کو مهره بهر دوست

منصب ارجمند منشی الممالکی به جناب میرزا فریدون الملّقب به میرزا خانلر مازندرانی ولد حاجی خانجان خان حلالخور ساکن بندپی عنایت رفت و پس از فراغت اولیای دولت جاوید آیت از نظم کار خراسان و تدارك قتل ایلچی روسیه بی ایمان،ش)

۱- . مجلس: (کیش)

حضـرت اعلی را به اقتضای فصل تابسـتان، هوای صـید و شکار و تفرّج ارباع مرغزار ییلاقات قریب به دار الخلافه بر سر افتاد و در اواسط شـهر صـفر المظفر سـنه یک هزار و دویست و چهل و پنج به صوب شمران عزیمت فرموده، در قریه سوهانک که به سلامـت آب و هـوا معروف است، اقـامت دست داد. از تـأثیرات اخـتر شوم، بلاـی وبـای میشوم در دار الخلافه سـرایت کرد و معـادل ده هزار نفس در عرض چهـل روز روی بـه دیـار آخرت آورد. جنـاب میرزا خـانلر مسـتوفی الممالـک سـابق و منشـی الممالک جدیـد از صدمه آن بلای مهلک در روز پنجشـنبه بیست و دویم شـهر ربیع الاول سـنه یک هزار و دویست و چهل و پنج، سرای فانی را وداع گفت و با جهانی حسرت در خاک هلاک بخفت.

منصب جلیل منشی الممالکی به حضرت میرزا محمد تقی المتخلص به صاحب، خلف میرزا محمد زکی علی آبادی مازندرانی مسـتوفی الممالـک خاقـان شـهید- انـار اللّه برهـانه- مفوّض گشت و در اواسط شـهر ربیع الثانی، عرصه دار الخلافه را از ورود موکب مسـعود پایه از فرق فرقـد درگـذشت. دو قطعه در تاریـخ وفات آن دو منشـی الممالک جلیل از کلک مؤلّف تراویـد و یادگار را درین صحیفه ثبت گردید.

تاریخ وفات جناب میرزا عبد الوهاب

نهال عمر به بازار روزگار مخواه که کند تیشه نجّار و آلت خرّاط

هلاک معتمد الدوله از جفای سپهررسید موسم اندوه و رفت وقت نشاط

نشاط داشت لقب نامِ نامیش وهّاب که دست واهب او از نشاط چید بساط

حکیم و مفتی و دستور و عارف و مرتاض ادیب و عالم و منشی و شاعر و خطّاط

به چشم خشمش خورشید همسر ذرّه به دست جودش خروار همبر قیراط

ز جود او ثمر سرو بود به زر عنب ز داد او گذر دزد بود به ز رباط

نبود طالب افراط و مایل تفریطاگرچه همّت و جودش گذشت از افراط

میان دوزخ آز و بهشت استغناز دست جود بیاراست بی نظیر صراط

حکیم باشیِ دیوان تمام اجدادش همه نظیر فلاطون و همسر بقراط

درید جامه جانش اجل ز کینه بلی قبا لباس جهانی چو مرگ شد خیّاط

[۴۱۰] رقم ز خاوری افتاد (۱)سال رحلت اوبه روی دنیا برچیده شد بساط نشاط

تاریخ وفات میرزا خانلر مازندرانی

بُرید آن میرزا خانلر در آسیب وبا از جان دو صد افسوس از آن فرّخ دبیر راد نیکوفر

فریدون داشت نام و میرزا خانلر لقب از آب دریغ از آن سرافراز و فریدونِ فریدون فر

به ملک کشور مازندران اشرف زِ هَر اعلی به مرز بندپی ز آبا و اجداد آمده سرور

پدر او را ز رفعت رشک خورشید جهان آراپسر او را ز دانش صهر دارای جهان داور

به دفترخانه دولت به کتّاب آمده باشی به خطّ و ربط ز ابن مقله و صابی شد افزون تر

ز شور جود و همّت تالی قاآن شد و حاتم ز فرط زهد و تقوی ثانی سلمان شد و بوذر

ز لفظ او گواهی رتبت هر بینوا مسکین (۲)ز کلک او سیاهی زینت این نیلگون منظر

به شوق طلعت او آمدی خور از افق بالاعجب نبود که خور بیرون نیاید دیگر از خاور

وبا آمد به ری افتاد در آرامگاه کی بسی اشراف از وی طی چه از مهتر چه از کهتر (۳)

چو رفت از دار دنیا خاوری می جست سال وی خرد بنوشت تاریخش که حیف از میرزا خانلر ر)

۱- . ملی: (افتاط)

۲- . مجلس: (مشکین)

۳- . مجلس: (چه از کهتر چه از مهتر)

ذکر سفارت نوّاب خسرو میرزا به دولت روس و مراجعت به درگاه شوکت عدالت مأنوس

پس از آن که مراتب مأموریت نوّاب خسرو میرزا به سفارت مملکت روسیه به عرض حضرت ایمپراطوریه رسید، ازین نوع احترام داری و عزت گزاری، الی غیر النهایه مشعوف و خرسند (۱) گردید. کارگزاران درست و خدمت شعاران چست به جمیع ولایات عرض راه فرستاد و به هریک از حکّام و ینارالان، در باب رعایت عزّت و احترام نوّاب امیرزاده والامقام دستور العمل ها داد. از ابتدای خاک نخجوان تا ورود به شهر پطربورغ، منزل به منزل، به طرز و آیینی که ورود جناب ایمپراطور اعظم را سزاوار بود، نوّاب امیرزاده را در منزلی باصفا فرود آوردندی و به طرز و قانونی که نسبت به پادشاهان معمول است، خدمت ها از پای انداز و پیشکش کردندی. در هر ولایت وارد شدی، حاکم آن جا مباشر امور دیوانی را با مفاتیح ابواب ولایت در خدمت کارگزاران نوّاب امیرزاده آزاده نهادی و اختیار دادوستد سیورسات و اخراجات را به کفّ [با] کفایت ایشان دادی و خود بی اختیار و بیکار در گوشه [ای] ستادی. نظم کار به طریقی استوار بود و از فیض تربیت شاهنشاه صاحبقران و دستور العمل نوّاب ولیعهد دوران، سرکار امیرزاده خود به نوعی دقت می فرمود که احدی دینار و حبّه [ای] برخلاف نظام حواله و اطلاق نمی نمود و خربنده [ای] یک سیر کاه برخلاف دستور العمل در جوال نمی افزود.

به این رسم و آیین منزل به منزل می راندند و در هر منزلی، عراده گاری سلطانی به استقبال آورده، نوّاب امیرزاده را با احترامی تمام در آن می نشاندند. در روز ورود به شهر پطربورغ، حضرت ایمپراطور اعظم و فورتمشان معظّم و ینارالان مکرّم و جمیع صاحب نشانان و صاحب منصبان جلادت توام با هرچه سواره و صالدات و توپخانه نظام که در آن شهر حاضر بود، قریب به یک فرسنگ نوّاب امیرزاده را به احترام تمام دریافتند و در رکاب او به جانب شهر شتافتند. به قدری که در هنگام ورود ایمپراطور اعظم شیپورد)

۱- . ملی: (خورسند)

و توپ می نواختند و می انداختند، در آن روز نیز انداختند و نواختند، نوای ساز نشاط و خروش طبل انبساط به نوعی بلندآواز شد که از گنبد دوّار درگذشت. حضرت ایمپراطور اعظم، نوّاب امیرزاده معظّم را به قدر دو سه قدم بر خود مقدّم داشت و به همان رسم و آیین روی به شهر گذاشت.

در سرای دلگشای ایمپراطوری، که نشیمن نوّاب امیرزاده را معیّن (۱) بود، نزول اجلال [۴۱۱] فرمود. حضرت ایمپراطور والامقام از فرط رعایت و احترام در هنگام صرف چاشت و شام، در منزل امیرزاده با احترام حاضر شدی و مراتب گفت و شنید و رفتار بزرگانه آن امیرزاده رشید را سامع و ناظر آمدی. در وقت قعود، نوّاب امیرزاده را به طرف راست خود که از علامات برتری است نشاندی و لحظه به لحظه، آیات توقیر و احترام به گوش راست نیوش او خواندی. اکثری از روزان و شبان در محافل ارم نشان، بزم عشرت و نشاط چیدی و دختران ماه پیکر و زنان حورامنظر پرداخته از پای تا سر حاضر گردانیدی. اگرچه جلوه دختران مسیحی دل از کف شیخ صنعان ربودی، ولی امیرزاده نوجوان از فرط عصمت و حیا، دیده بر دیدار آن ماه وشان حوری لقا نگشودی.

اهالی دولت روس را قانونی است که ایلچیان اطراف و غربای اکناف را در محفل دانس که عبارت از بزم رقص است، آزمایش می نمایند. هرگاه در شرب شراب ارغوانی و عشق پری رویان صباحت مبانی، کسی خود را باخت و به مراسم لهو و لعب پرداخت، باب احترام بر چهره اش نگشایند و مهمانان در نظرشان کم وقع آیند. شبی در محفل دانس که مشحون از بهشتی رویان مسیحی بود، نوّاب شاهزاده، عجوزه عفریتی را به نظر درآورده با او به زبان فرنساوی گفت و شنود می نمود. ایمپراطور اعظم که در آن محفل ارم توام گردش می کرد و به قانون معمول آن دولت با رقّاصان بهشتی گشتی به عمل می آورد، نوّاب امیرزاده را با آن عجوزه عمر بر باد داده گرم صحبت دید و از روی شوخی و مزاح ملامت گزار گردید که: این خیل مهوشان که در این بزم ارم نشان چون ماه آسمان و سرو بوستان روند و ایستاده اند، همه منتظر اظهار التفاتی از نوّاب شاهزاده اند؛ن)

۱- . مجلس: (تعیین)

این عجوزه عفریت مانند چیست که در هیچ مذهب و ملتی قابل تخاطب نیست.

بیت:

می بده، می بستان، دست بزن، پای بکوب در خرابات نه از بهر نماز آمده [ای] نوّاب امیرزاده به جهت احترام حضرت ایمپراطور آزاده از جای برخاست (۱) و به جوابی بزرگانه، آن شهریار یگانه را ساکت خواست، فرمود که: مرا درین سفارت، منظور رضاجویی و رفع کدورت این حضرت و اطلاع کامل از کمّ وکیف قوانین این دولت ابد آیت است، نه مقصود مشغولی به کار عیش و عشرت؛ اگر درین توقف قلیل به رسم عیش و نشاط پردازم، چگونه از حقیقت رموز دولت حضرت ایمپراطوری اطلاع حاصل سازم. چون این عجوزه را از فرط سالخوردی، آگاه از کمّ وکیف احوالات دولت حضرت ایمپراطوری یافتم، لهذا از وفور شوقی که به این معنی دارم، به صحبت او شتافته روی از همه برتافتم.

فرد:

تا به افسوس به پایان نرود عمر عزیزهمه شب ذکر تو می رفت و مکرّر می شد بالجمله، تحف و طرفی که نوّاب امیرزاده از طرف قرین الشرف به همراه داشت، به آدابی شایسته و بزرگانه برطبق اظهار گذاشت و با هریک از متعلّقان و متعلّقات آن سرکار و خود ایمپراطور جلالت شعار (۲) از اعلی تا ادنی تعارفی جداگانه نمود و از فرط بزرگ منشی و آداب دانی، قولاً و فعلاً بزما و رزما، بر عظم دولت علیّه ایران افزود [و] حضرت ایمپراطور اعظم را از طور (۳) مکالمات خوش و آداب دلکش چنان سرگرم ساخت که مطلقا به تحقیق قتل گربایدوف ایلچی نپرداخت.

قبل از وقوع قتل گربایدوف- از قراری که در وقایع سال قبل نگارش یافت- وز)

۱- . ملی: (برخواست)

۲- . ملی: (جلادت شعار)

۳- . مجلس: (طرز)

تکلیف ینارال پسقاویچ سردار گرجستان، قرار این بود که نوّاب نایب السلطنه یا خود یا سرکار ولیعهد ثانی محمد میرزا به این سفارت پردازند که شاید به خواست خدا ولایات ایروان و قراباغ و لنکران را برحسب تعارف ایمپراطوری مستخلص سازند. روزگار غدّار کار را [۴۱۲] دیگرگون خواست و از وقوع قتل گربایدوف ایلچی آن دولت بهیّه هنگامه ها آراست.

چون مأموریت نوّاب خسرو میرزا محض از جهت رفع کدورت ایمپراطور اعظم از قتل ایلچی مکرّم بود، لهذا در باب مطالب و مآرب این دولت خداداد لب به اظهار نگشود. چون از قراری که در وقایع مصالحه اشاره شد، مبلغ دو کرور از بابت ده کرور وجه نقد را پادشاه ذی جاه روس مهلت داده بود، لهذا درین اوقات، مبلغ یک کرور (۱) آن را پنج ساله مهلت جدید داد و یک کرور دیگر را به علاوه تدارکات ملوکانه به پای رنج نوّاب امیرزاده یگانه تکلّف نمود. محمد خان زنگنه امیر نظام را بی نهایت محترم داشت و همّتی بزرگانه به رضاجویی خاطر او و سایر همراهان برگماشت.

پس از طیّ هر نوع گفت و شنید و رفع غایله قتل ایلچی عنید و حصول لوازم عزّ و شرف و ظهور تعارفات و تکلّفات از هر دو طرف، نوّاب امیرزاده با عزّت و احترامی زیاده از حضرت ایمپراطوری رخصت یافت و به آیینی که رفته بود، به مراجعت دار الملک ایران شتافت. در اواخر شهر جمادی الثانی سنه یک هزار و دویست و چهل و پنج به دار السلطنه تبریز رسید و مدّت سفارت او به هفت ماه صحیح کشید و نوّاب نایب السلطنه تفصیل ذهاب و ایاب (۲) او را به درگاه دولت عریضه نگار گردید.ت)

۱- . ملی: (یکرور)

۲- . ملی: (آیات)

فصل ۲ : سفر فتحعلی شاه به عراق و فارس و انتظام امور

بخش ۱ ذکر بواعث چند که در ممالک عراق و فارس به هم رسید و محرّک سلسله عزیمت موکب اقدس به آن طرف گردید

اشاره

درین دو سه سال مجادله و مصالحه با دولت روسیه، اموری چند در ولایات فارس و عراق و خوزستان و لرستان به هم رسید که موجب حرکت موکب ظفرنشان به آن صفحات گردید:

اول، فتنه دار العباده یزد بود که کلک مؤلّف، آن کیفیت را به تفصیل ایراد نمود؛

دویم، در ولایت قمشه و سیمرم و چارمحال و فریدن به جهت آمدورفت ایلات فارس و عراق، بعضی غوایل واقع شد که حکمروایان آن صفحات از رفع آن عاجز آمدند؛

سیم، به سبب اخراج جمعی از خانواده های (۱) نوری مازندرانی از دار العلم شیراز بود که امور مملکت فارس را قدری مختل نموده و خدمات دیوان قدر بنیان مهمل و معطّل ماند. تبیین این مقال آن که در سنه یک هزار و دویست و چهارده (۲) هجری که نوّاب حسین علی میرزا برحسب امر اعلی- از قراری که نگارش یافته- به فرمانفرمایی مملکت فارس نامزد گردید، شاهنشاه صاحبقران، معادل یک هزار نفر دسته تفنگچی نوری مازندرانی را با کوچ و بنه مأمور به توقف آن دیار گردانید. شکر اللّه خان نوری ولد میرزا اسد اللّه وزیر عسکر به سرکردگی آن جماعت مأمور و چون در صغر سن بود، نصر اللّه خان‌ل)

۱- . مجلس: (خانوادهای)

۲- . ملی: (چهل)

و محمد زکی خان دو برادر میرزا اسد اللّه به نیابت سرکردگی و خدمت غلام پیشخدمتی روانه آن حدود و ثغور شدند. جماعت مذکوره مدّت سی سال صحیح در آن ولایت مسکن داشتند و همّت بر انجام خدمات آن مملکت برمی گماشتند. نصر اللّه خان برادر اکبر چندان دوامی نکرد [و] در بدایت کار روی به دیار آخرت آورد. محمد زکی خان به سبب رشادتی که داشت رفته رفته در حضرت شاهزاده، رایت اجلال برافراشت. با دو طایفه حاجی محمد ابراهیم خان اعتماد الدوله سابق و میرزا محمد ابراهیم کلانتر لاحق وصلت کرد و در اندک زمانی از فرط صداقت و جانفشانی به منصب سرداری آن ملک سرافراز گشته، در آن دیار نام برآورد. جمیع وزرای فارس که متدرّجا منصوب می گشتند به جهت (۱) وفور التفات نوّاب شاهزاده به مشار الیه محتاج بودند و به سبب پاره [ای] مواد در وزارت دوامی نمی نمودند. بالاخره شرف از مصاهرت دارای زمان یافت و نوّاب مهد علیا همشیره حضرت فرمانفرما را به جهت خود خطبه کرد و (۲) برحسب امر اعلی [۴۱۳] بر مسند وزارت آن مملکت شتافت. آن مخدّره معظّمه نیز، نظر به وفور کمال و تمیز، از شاهنشاه معدلت آمیز، ملقّبه به همدم السلطان شده و جوهر رشادت و کمال او ورد زبان عالمیان آمد. چون در مدت سی سال ایّام جلالت جماعت نوریه، میان ایشان و اهل شیراز به جهت وقوع نزاع و جدال جاهلانه چند نفر مقتول گردیده بودند، لهذا همواره اوقات یکدیگر را به خونخواهی نظر می نمودند. بالاخره کار به جایی رسید که طرفین، روزان و شبان در کوچه و بازار، قاصد جان یکدیگر گشتندی و به سبب وفور عصبیّت از جان و مال گذشتندی. اهالی آن مملکت از تعدّیّات آن طایفه به جوش آمدند و در حضرت فرمانفرما، مباشر ناله و خروش شدند. مصلحین خیراندیش و عاملین مصلحت کیش چاره را در اخراج آن طایفه دیدند و برحسب امر والا عامل این عمل گردیدند. محمد زکی خان نیز به همین سبب از وزارت معزول و در زاویه عزلت مغضوب گشت و میرزا محمد علی شیرازی سر رشته دار سابق، که سیّدی با نسب و عالمی با حسب بود، به وزارت منصوب آمد.ه)

۱- . ملی: (به سبب)

۲- . مجلس: (کرده)

در سال گذشته، خیل نوری از آن مملکت اخراج شد و بعد از اندک زمانی کار آن ملک بی رواج آمد. وصول و ایصال تنخواه دیوانی در عقده تعویق ماند و هر بی دولتی از مصحف طغیان، آیتی می خواند.

چهارم، بعد از قضیه وفات نوّاب مغفرت مآب شاهزاده محمد علی میرزا، ولایات ابواب جمعی او، کّلا از خوزستان و لرستان و کرمانشاهان، به ولد ارجمندش نوّاب حشمت الدوله محمد حسین میرزا محوّل گشت و چندی کار آن ولایات با نظمی کامل گذشت. بالاخره شاهزادگان همسایه اخلال ها در ولایات خوزستان و لرستان کردند تا بر حسب امر اعلی، آن دو ولایت را از قبضه اختیار او بیرون آوردند. طهماسب میرزای برادر کهترش نیز به سبب مصاهرت نوّاب نایب السلطنه، اهالی کرمانشاهان را با خود یار ساخت و به عزل برادر بلنداختر پرداخت. خوزستان را نوّاب حسام السلطنه محمد تقی میرزا و لرستان را نوّاب محمود میرزا و کرمانشاهان را نوّاب طهماسب میرزا صاحب شدند و نوّاب حشمت الدوله با متعلّقان و متعلّقات خود به دار الخلافه متوقف آمدند. پس از چندی اهالی کرمانشاهان مجددا اجماعی به دار الخلافه کرده، نوّاب حشمت الدوله محمد حسین میرزا را با هزاران عجز و انکسار بردند و زمام اختیار ولایت و رعیّت را به کارکنان او سپردند.

نوّاب محمود میرزا هم در ولایت لرستان به جهات چند بی دخل گردید و حکومت آن ولایت نیز به علاوه ایالت خوزستان به نوّاب محمد تقی میرزا رسید. با وجود حشمت الدوله در کرمانشاهان، اهالی ولایات خوزستان و لرستان چندان اعتنائی به کارکنان نوّاب حسام السلطنه محمد تقی میرزا نمی کردند و همه روزه سر به شورش و طغیان برمی آوردند. امنای دولت قاهره، اصلاح این علل مختلفه مذکوره را در حرکت موکب فیروز به صفحات عراق و فارس دیدند و عامل اموری که از لوازم این عمل است، گردیدند.

ذکر حرکت موکب جهانگشا از دار الخلافه طهران و وقوع وقایع اتفاقیه تا ورود به دار العلم شیراز

چون بـواعث مرقـومه، حرکت را جزم سـاخت، شاهنشـاه آگـاه به لوازم عزیمت پرداخت. در ابتـدا میرزا (۱) عبـد العظیم خان قزوینی غلام پیشخدمت نوّاب ظلّ السلطان را به دار العباده یزد فرستاد و عبد الرضا خان حاکم یزد را پیغاماتی قهرآمیز داد که: هرگـاه درین عزیمت شـهریاری قـدم ازسـر سـازد و با مالیات ولایت و رؤسا و رعیّت در دار العلم شـیراز به خاکبوسـی آسـتان راستان [۴۱۴] نواز پردازد، مورد انواع مرحمت و احسـان است و هرگـاه به طریق ایّام سابق مساهله نمایـد، عرصه آن ولایت از تعیین لشکری فزون از غایت ویران است. پس از آن، حسین علی خان معیّر الممالک را به جهت وصول مالیات دیوان تا ورود موکب ظفرنشـان روانه دار السـلطنه اصـفهان [کرد] و میرزا یوسف لاهیجانی گیلانی المتخلّص به عزیز پیشـخدمت خاصّه را به احضار نوّاب حسن علی میرزا به دار الامان کرمان روان نمود و پیشـکاران پیشگاه خلافت را به تدارک عزیمت مملکت فارس امر فرمود.

نوّاب الله ویردی میرزا را بـا دسـته تفنگچی نوائی به سـرکردگی عبـد المجیـد خان ولـد حاجی (۲) رضا قلی، منشـی الممالک سابق، به نظم محال قمشه و سـمیرم روانه کرد و میرزا محمد قلی پیشکش نویس مازندرانی را به نام مباشری نوّاب معزی الیه به همراه آورد. نـوّاب معزی الیـه، قبـل از حرکت مـوکب فیروز به آن سامـان روان شـد و توپخـانه مبـارکه را پیش از وقت، روانه محال کمره [کرد] و به امیر نامـدار غلامحسـین خان سپهدار مقرّر شـد که با معادل شـش هزار نفر از جانبازان عراقی و ده (۳) عرّاده توپ دیگر، توپخانه مبارکه را روانه دار السـلطنه اصـفهان و منتظر وصول موکب ظفرنشان باشد. نوّاب شاهزادگان نامدار رکـن الـدوله علی نقی میرزا صـاحب اختیـار دار السـلطنه قزوین و برادرش امـام ویردی میرزای (۴) ایلخـانی ایل جلیل قاجار و سرکشیکچی باشی دربار سپهر مدار و عبد اللهی)

۱- . مجلس: (میر)

۲- . مجلس:+ (میرزا)

۳- . مجلس: (دو)

۴- . مجلس: (میرزانی)

میرزای صاحب اختیار سابق ولایت خمسه و فتح الله میرزای حکمران سابق و بهمن میرزای حکمروای ولایات خوار (۱) و سمنان و دامغان و شاهقلی میرزا و محمد مهدی میرزا و ملک ایرج میرزا، ملتزم رکاب ظفرمآب شدند و از سرکردگان جلادت نشان سواره، محمد ولی خان قاسملو و محمد خان بکشلوی افشار و فضل الله خان قراگوزلوی (۲) ساکن قریه شورین (۳) همدان و محمد حسین خان قراگوزلوی خرقانی با دسته جات خویش و از سرکردگان پیاده، عبد الله خان فیروز کوهی و عبد الله خان دماوندی و مصطفی قلی خان سمنانی با پیادگان جلادت کیش، التزام رکاب ظفراندیش را مأمور آمدند. جناب امین الدوله عبد الله خان مستوفی الممالک دیوان اعلی به جهت انتظام امور خراسان و طبرستان و اطلاع از اوضاع هر مملکت و سامان، مأمور به توقف دار الخلافه طهران و التزام خدمت نوّاب ظل السلطان گردید. و از امنای دولت سنیّه، جناب آصف الدوله العلیه الهیار خان قاجار و معتمد الدوله البهیه منوچهر خان ایچ آقاسی باشی دربار فلک مدار و از امرای واقفان حضور، محمد خان و ولدش علی محمد خان دولوی قاجار و محمد صادق خان دنبلی مخاطب بار و حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی وزیر امور خارجه و ایلچی بزرگ دولت پایدار را از استسعاد همراهی رکاب ظفرشعار، پای بر پایه فلک دوّار رسید. از باشیان پیشگاه حضور، حضرت سالاربار محمد حسن خان نبیره صاحبقران تاجدار و محمد حسن خان دولوی قاجار نسقچی باشی دربار کیوان دثار و محمود خان دنبلی قور یساول باشی سرکار گیتی مدار، سرافراز به ملازمت پیشگاه سپهر آثار گشتند و از دبیران جان نثار، حضرت میرزا محمد تقی علی آبادی مازندرانی منشی الممالک جدید و میرزا محمد تقی نوائی منشی خاصه دفتر سدید و میرزا محمد صادق مروزی وقایع نگار و این بنده مدحت گزار و ملفوفه نگار محفل مینوقرار و میرزا محمد قلی مازندرانی پیشکش نویس و از مستوفیان عظیم الشان، میرزا احمد و میرزا ابراهیم نوری مازندرانی و میرزا اسماعیل گرکانی آشتیانی قمی و از عارضین لشکر، میرزا آقا خان و میرزا زمان نوری، به سبب افتخار التزام اردوی اعلی، از فوق ثریّاان

۱- . ملی و مجلس: (خار)

۲- . مجلس: (قراگوزی)

۳- . روستایی در شرق همدان

در گذشتند.

[۴۱۵] موکب همایون در روز یکشنبه بیست و چهارم شهر جمادی الاول سنه یک هزار و دویست و چهل و پنج با آراستگی تمام از دار الخلافه با احتشام حرکت کرد و روز اوّل، عرصه قریه خانلق من بلوک فشافویه طهران که از مستحدثات جناب معتمد الدوله منوچهر خان است، از نزول موکب فیروز، سر به ثریّا برآورد. جناب مشارالیه خدماتی شایان و تعارفاتی بی پایان نسبت به شاه و سپاه نمود و روز دیگر از آن جا حرکت دست داده، از راه بیابانی که از محاذات دیرکاج است، عزیمت نموده، قریه قمرود قم را از ورود خسرو انجم تحشّم بر مراتب اعتبار افزود. چهار روز به جهت زیارت روضه رضیّه واقعه در قم و دیدن سان بختیان کلائی کهکشان دم، در آن منزل اقامت فرمود و پس از آن، عازم دار المؤمنین کاشان گشته، روز یکشنبه دویم شهر جمادی الثانی، عمارت سرچشمه فین- یک فرسخی شهر مزبور- را محل نزول موکب فیروزی نشان نمود. میرزا علی محمد خان نظام الدوله، ولد عبد الله خان امین الدوله حاکم آن ولایت، خدمات شایان کرد و به سبب آن خدمات شایان، از تفویض لقب نظام الدولگی (۱) موروثی خود، نام برآورد. جناب آصف الدوله دو روز قبل از حرکت موکب اعلی به جهت تدارک ورود شاهنشاه خورشیدلوا به اتفاق میرزا محمد تقی نوائی منشی دیوان اعلی روانه دار السلطنه اصفهان شدند و میرزا علی محمد خان نظام الدوله و عموم اشراف و اعیان دار المؤمنین کاشان مورد انعام و احسان بیکران آمدند و پس از آن، کوس عزیمت از آن مکان کوبیده شد و در قریه جز- که سه فرسنگی اصفهان است- به فاصله دو روز صدای شلیک ورود به گوش ساکنان سپهر رسیده آمد.

نوّاب سلطان محمد میرزای سیف الدوله حکمروای دار السلطنه اصفهان با جناب علامه دوران (۲) و افلاطون زمان ملا علی نوری- زاد اللّه نور فضله- و جمیع عمّال و اعیان، در آن منزل شرفیاب شدند. حضرت اعلی در روز دوشنبه دهم شهر جمادی الثانی با شوکت جمشیدی و صولت کیانی با خاصان ارادت مبانی وارد باغ سعادت آبادن)

۱- . ملی: (نظام الدوله گی)

۲- . ملی: (دواران)

بهشت انتساب آمدنـد. پس از انقضای مـدت شـش روز که در امورات آن ولایت نظمی کامل داده شد، موکب همایون، روی سعادت به صوب قمشه نهاده آمد. امورات آن ولایت که سپرده به خان خانان سلیمان خان نبیره دختری حضـرت صاحبقران و ولد محمد قاسم خان بود، نظمی تازه حاصل نمود. سپهدار با اقتدار دو روز قبل از حرکت موکب ظفرشعار با توپخانه صاعقه شرار و جانبازان جرّار به منقلای اردوی نصـرت شعار روان شـد و پس از سه روز توقف در قمشه، رایات فیروزی آیات از آن سامان جلوه کنان و به جانب دار العلم شـیراز شـتابان آمد. در صـبح روز حرکت از قمشه سورت سـرما به مرتبه [ای] رسـید که این بنـده مدحت گزار بر فراز باره راهوار با وجود ملبوسات بی شـمار، منقطع اللسان و منجمد الجنان گردید. شدّت نزول برف و سـرما در هریک از منازل، زیاده از اندازه حساب بود و در هر منزلی از منازل، ده نفر و بیست نفر یا کمتر یا بیشتر از سـرباز و غیره از شدت سرما وداع جان می نمود، ولی پشت گرمی به التفات شاهنشاه زمان، سورت سرما را نیز چاره می فرمود.

نوّاب حسـین علی میرزای فرمانفرمـا با جمیع عمّال و اعیان آن کشور در منزل شولکسـتان آباده از شـرف رکاب بوسـی خسـرو آزاده استسـعاد یافت و در منزل اقلید مرخّص گشـته با نوّاب رکن الدوله علی نقی میرزا و سـهراب خان غلام گرجی تحویلدار وجوه خاصّه به جهت تدارک ورود مسعود به صوب دار العلم شیراز شتافت. در روز ورود مسعود که سیّم شهر رجب المرجب بود [۴۱۶] از کثرت مسـتقبلین، اعم از توپخـانه صـاعقه قرین و جانبـازان رکـاب ظفرآیین و علمـا و فضـلا و اشـراف و اعیان و کدخدایان و ریش سـفیدان و عموم رعایای آن سرزمین، نوای شورش شادمانی از گنبد آسمانی درگذشت و شاهنشاه با اقبال، بـا جهـانی شوکت و اجلال، وارد باغ نواحـداثی فرمانفرما، که در خارج شـهر شـیراز است، گشت. مبلغ دویست هزار تومان زر نقـد، که از دفاین حضـرت فرمانفرما بود، در ایوان آن باغ بهشت نشان به عنوان پیشـکش و پای رنج صاحبقران معدلت ارکان چیـده بودنـد و از وفور پـای انـداز ترمه دوزی و غیره بر مراتب خـدمت گزاری افزودنـد. در چهـار روزه توقف آن باغ دلگشا، دسته جات سواره و پیاده

رکاب ظفرلوا را به گرمسیرات آن (۱) ولایت تقسیم کردند و هر دسته با یک نفر از شاهزادگان به قشلاقی که مأمور بودند روی آوردند. پس از آن که امکنه نشیمن همراهان در شهر مشخص گردید، آن عرصه بهشت نشان را از فیض ورود حضرت صاحبقران، پایه بر ذروه کیوان رسید. نوّاب فرمانفرما مدّت ده روز، سیورسات سپاه و همراهان را به صیغه ضیافت داد و بقیّه اخراجات ایّام توقّف، بر حسب فرمان شهریاری از بابت مالیات مستمرّه، مجری و محسوب افتاد.

ذکر وقایعی که در ایّام توقف شیراز از هر جهت روی داد تا هنگام حرکت از آن ارض فیض نهاد

مدت چهل روز در نفس دار العلم شیراز توقف موکب نصرت انباز شهریاری بود و در آن مدّت، بر سبیل اتصال، رشحات مرحمت شاهنشاهی از سرچشمه رحمت الهی به توسط ابر بهمنی، جاری معابر بازار و برزن، نمونه رودخانه کر و کرن گشت و در اکثری از محلات شهر آب از سر عابرین درمی گذشت و شاهنشاه صاحبقران را با وجود طغیان باران (۲)، باز فراغ از کار مظلومان نبودی و روزها علی التّوالی، از بام تا شام، ستم رسیدگان را سرپرستی و دادگری می نمودی. خرابی های چهل ساله از فرّ عدالت خسرو فیروز در چهل روز آباد شد و احکام عدالت فرجام قاطعه، دستور العمل حکّام و فرمانروایان هر محال و بلاد آمد.

از خزانه مکرمت و عاطفت، به عجزه و ملهوفین، تخفیفات و تصدّقات عنایت رفت و از سرکشان و متمرّدان، مؤاخذت ها در ازای جرم و جنایت شد. اندوخته های ملتزمین رکاب ظفرمآب در توقف آن ولایت صرف گردید و منافع آن به عموم تجّار و اهل حرف و ارباب صناعت رسید. مبلغ دویست هزار تومان پیشکشی نوّاب فرمانفرما بهن)

۱- . مجلس:+ (به)

۲- . مجلس:- (باران)

عوض مالیات و بقایا محسوب شد و اخراجات و سیورسات ایّام توقّف از بابت متوجّهات دیوانی منظور و منسوب.

بالجمله- از قراری که اظهار شد- نوّاب شجاع السلطنه حسن علی میرزا برحسب احضار اعلی از دار الامان کرمان با جمیع عمّال و اشراف آن سامان در دار العلم شیراز شرفیاب رکاب سعادت انباز گردیده، مطالب و مستدعیات نوّاب معزی الیه و اهالی آن ولایت به عرض خسرو عدالت دمساز رسید. محاسبات ولایت کرمان از کلک مستوفیان دیوان همایون پرداخته شد و کار اهالی آن ولایت از فرط مروّت صاحبقران معدلت آیت ساخته. یکی از جمله مستدعیات نوّاب حسن علی میرزا، تفویض ایالت دار العباده یزد بود و این فقره به جهات متعدده، خلاف طریقه ملک داری می نمود، خاصه در آن اوقات که عبد الرضا خان بیگلربیگی یزد از در عجز و استیمان درآمده، از زلال ضراعت و مسکنت، منطفی شعله غضب شهریار هفت کشور شد. تبیین این مقال آن که، بعد از ورود حاجی میر عبد العظیم خان قزوینی و استماع آن همه پیغامات غضب آمیز که ذکر شد، از خواب غفلت بیدار و از مستی شراب غرور هشیار گشت و از سر طغیان و نافرمانی درگذشت. جناب مجتهد زمان و سلمان دوران، میرزا سلیمان طباطبایی یزدی را با جمعی از [۴۱۷] برادر و برادرزادگان و بنی اعمام خویش و پیشکش فراوان و مالیات دیوان به اتفاق میر عبد العظیم خان، روانه آستان معدلت کیش داشت و همّت بر تلافی مافات گماشت. جناب میرزا سلیمان و سایرین، در باب خدمات بعد ازین تعهدات کردند و در خاکپای اقدس سوگندهای مغلّظه خوردند. نوّاب حسن علی میرزا ازین استدعا و تعرّض به آن ولایت ممنوع گردید (۱) و میرزا سلیمان و همراهان را از ظهور این گونه مرحمت، سر بر اوج آسمان رسید.

محمد زکی خان نوری که بعد از عزل از وزارت فارس، در سلک غلام پیشخدمتان خاص درگاه فلک جاه منسلک بود، از وزارت دار الامان کرمان و پیشکاری نوّاب شاهزادهد)

۱- . مجلس:- (میرزا سلیمان و سایرین ... گردید)

اسفندیار شأن، کمال سرافرازی حاصل نمود. میرزا سلیمان و همراهان بعد از اعطای خلاع فاخره و صلات متکاثره روانه یزد شدند و نوّاب شجاع السلطنه و محمد زکی خان و عمّال کرمان به صوب مقصد روان آمدند.

از قراری که نگارش یافت، ینارال دالغورگی ایلچی دولت روسیه مأمور شد که در دار السلطنه تبریز توقف نماید و بعد از مراجعت نوّاب امیرزاده خسرو میرزا از سفارت روس، به درگاه فلک جاه گراید. از قرار نگارش، نوّاب معزی الیه مراجعت کرد و ایلچی مزبور نیز برحسب صوابدید ولیعهد زمان به مهمان داری محمد حسین خان زنگنه ایشک آقاسی باشی آن سرکار جلالت ارکان به دربار اقدس روی آورد و در ورود به دار السلطنه اصفهان، مراتب توقف و عزیمت خود را عرض نمود. حضرت میرزا محمد مهدی فراهانی ملک الکتّاب و بنی عمّ جناب میرزا ابو القاسم قائم مقام، که وکیل مهمّات سرکار ولیعهدی بود، حسب الامر الاعلی به صوب اصفهان پای استعجال برگشود. مقرّر گردید که ایلچی مزبور را از دار السلطنه مذکور چنان حرکت دهد که مقارن ورود موکب مسعود به ولایت همدان، او نیز دررسد. نوّاب نایب السلطنه العلیّه برحسب امر بهیّه، احضار به دربار فلک مدار گردید و حکم محکم چنین به شرف صدور رسید که امیرزاده خسرو میرزا را که از سفارت روس مراجعت کرده با خود بردارد و به ولایت همدان روی آرد.

در خلال این احوال، محمد علی خان ایلخانی مملکت فارس، چند نفر از دزدان جماعت بختیاری را که به قطع طرق و سرقت اموال هر فرق مشغول بودند، در معبری گرفته، به دربار گیتی مدار گسیل ساخت و حضرت صاحبقران شریعت پرور به حکم حکّام دار الشرع مطهّر به سیاست ایشان پرداخت. بعد از انجام این مهام، ساز رکضت بلندآوازه شد و نسبت به نوّاب فرمانفرما و هریک از مباشرین و عمّال بنای بروز مرحمتی بی اندازه. میرزا محمد علی وزیر آن سرکار به سبب خدمات بسیار به لقب مشیر الملکی ملقب گردید و میرزا علی اکبر کلانتر مملکت فارس، خلف مرحوم حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله، از لقب قوام الملکی به اعلی مدارج حسب رسید. آقا بابا خان بارفروشی مازندرانی که از چاکران قدیم نوّاب فرمانفرما و مردی با کمال آدمیّت و

فطانت و ذکا و در آن حضرت، وقتی فرّاشباشی و گاهی لله باشی بود، به سرداری مملکت فارس سرافراز شد و به سبب خدمات قدیم و جدید، به این منصب لازم الاعزاز دمساز آمد. به هریک از چاکران معتبر شاهزاده جلالت سیر و عمّال و اعیان آن کشور، خلاع فاخره و انعام متکاثره داده شد و از سعی پیشکاران پیشگاه خلافت، اسباب رکضت آماده آمد. چون مراجعت از راه دار السلطنه اصفهان، خلاف رسوم رعیّت پروری و ملکداری بود و سرکشی ولایات خوزستان و لرستان و نظام آن سامان نیز انسب و الزم می نمود، لهذا از ابتدا بنه و اغروق بزرگ و خزانه و صندوقخانه سترگ مصحوب [۴۱۸] نوّاب شاهزاده بهمن میرزا صاحب اختیار ولایات خوار (۱) و سمنان و دامغان، از راه دار السلطنه اصفهان به دار الخلافه طهران فرستاده شد. مصطفی قلی خان سرکرده دسته سمنانی، با نوکر ابواب جمعی خود به التزام رکاب نوّاب شاهزاده آزاده آماده آمد.

محمد علی خان ایلخانی قشقائی (۲) که استسعاد از شرفیابی آستان سپهرپاسبان جسته بود، مأمور شد که با یک صد نفر سوار با نوّاب شاهزاده بهمن شعار تا انتهای خاک فارس و ابتدای سامان عراق همراهی نماید و پس از آن پای مراجعت برگشاید. این بنده مدحت گزار به سبب بیست سال مفارقت از وطن و دیار، از دربار آسمان مدار، اذن توقّفی چند روزه حاصل ساختم و به مرمّت احوال متعلّقان و متعلّقات وطن پرداختم. درین مدت بیست سال دوری، در وطن غریب می نمودم و از شوق شرفیابی آستان شهریاری بال پرواز می گشودم. پس از توقّف بیست روز از راه اصفهان مراجعت کردم و در شب نوروز فیروز از ورود دار الخلافه نام و کام برآوردم.

سعدی:

سعدیا حبّ وطن گرچه حدیثی است صحیح نتوان مرد به سختی که من این جا زادم ی)

۱- . مجلس: (خار)

۲- . مجلس: (قشقائی ایلخانی)

ذکر حرکت موکب ظفرطراز از دار العلم شیراز به عزیمت ولایت اهواز و ایراد اوضاع اتفاقیه تا هنگام ورود به دار الخلافه بهیّه

بعد از انقضای مدت چهل روز از زمان ورود و انتظام آن ثغور و حدود، حضرت شاهنشاه مسعود را، هوای گشت و تماشای ساحات خوزستان و لرستان ساعت به ساعت در دل الهام منزل می افزود، لهذا پیشخانه کشان اردوی ظفرشکوه را به حرکت امر فرمود. به امیر نامدار سپهدار با اقتدار مقرّر شد که سه روز بعد از حرکت موکب فیروز، توپخانه مبارکه و افواج جانباز عراقی را برداشته از راه فهلیان روانه و در قصبه بهبهان ملحق به رکاب شاهنشاه یگانه شود. رایات ظفرآیات در حین نزول رحمت بلانهایات در عصر روز جمعه پانزده هم شهر با بهر شعبان المعظّم (۱) از دار العلم شیراز حرکت و منزل چنار راه دار- دو فرسخی شهر- محل نزول موکب ظفرآیت گردید. میرزا منصور خان حاکم سابق بهبهان را که سیّدی بزرگوار و چاکری خدمت گزار بود، مقرّر گردید که به سبب اطلاع از کمّ و کیف منازل، همه جا قاید و دلیل موکب فیروزی دلایل باشد. صباح روز سه شنبه از راه دشت ارژن روانه قصبه کازرون و اعتدال آب و هوای آن ملک، پسند خاطر همایون افتاد. پنج روز در آن ملک دلفروز در باغی باصفا که مشحون از درختان مرکّبات با رنگ و بها و از مستحدثات حاجی علی قلی خان کازرونی افشار حاکم آن ولایت بود، توقف دست داد. در این پنج شبان روز، علی الاتّصال دیده سحاب گوهرافشان بود و ساحات جبال و هامون و انهار و اتلال، غیرت (۲) دریای عمّان. اگرچه در چنان هنگامه [ای] احدی همّت بر حرکت نمی گماشت، ولی به جهات مختلفه، حرکت بر سکون ترجیح داشت. لاعلاج موکب همایون عازم گردید و در دو فرسخی کازرون به رودخانه [ای] که معروف به چشمه شاپور است، رسید. اگرچه آن رودخانه برخلاف سایر انهار بود و سالیان دراز کسی واهمه [ای] از عبور بر آن نمی نمود، اما در آن اوقات از کثرت سیلاب بدتر از گرداب گشته و آب از کمر راکب و گوش مرکوب گذشته بود.ر)

۱- . ملی:- (شهر بابر شعبان المعظم)

۲- . ملی: (غریب بر)

شاهنشاه اعظم، مانند شاه افریدون عجم که از دجله بغداد گذشت، باره دریا شکاف را جهاند و از یاری جناب باری، رودی به آن پهناوری را به سلامت طی کرده به آن طرف رود وارد گشت. اکثری از قشون نصرت نمون که آن جلادت را از شاهنشاه معدلت آیت دیدند، باره عزیمت در آب رانده، صحیحا سالما وارد آن طرف آب گردیدند. شاهنشاه ارجمند خود بر سر تلی بلند چون تخت (۱) ایستاد و آب بازان و شناوران فیروزکوهی را به گذرانیدن بقیه مردم از آب فرمان داد. به یک بار آن نهنگان دریای جلادت در آب ریختند [۴۱۹] و هریک به عنان امیری و وزیری و دبیری و فقیری آویختند. احمال و اثقال شاهی و سپاهی بدون آسیب و گزند از آب گذشت و روز دیگر منزل معروف به سراب بهرام، مخیّم سرادقات جلال گشت. فردای آن روز نیز، زین بر بارگی عزیمت نهادند و بار سعادت به منزل فهلیان گشادند.

این فهلیان، جایی است معروف به شعب بوّان و از جنّات اربعه مشهوره، یکی آن مکان. از منزل سراب بهرام تا فهلیان که شش فرسخ مسافت دارد، تا درنگری، صحرا صحرا نرگس و ریحان است و تا درگذری، هامون هامون شقایق و ضمیران. قلعه سفید که از قلاع معروفه مرز ایران [است] و کلک جناب حکیم [ابو القاسم] فردوسی طوسی در تعریف آن رطب اللسان و واقع بر فراز کوهی آسمان شأن، در آن سامان واقع است و از فرط رفعت، پیک خیال را از آمد و رفت مانع؛ رودخانه [ای] عظیم دارد که در هنگام طغیان آب، نهنگ دریا شکاف نیز تاب عبور نمی آورد (۲). شاهنشاه صاحبقران به طریق معهود، از یاری باری، از آن رود هولناک به آسانی رهسپار شد و در اردوی اعلی که در آن طرف رود بود، قرار و استقرار یافت. همراهان به مدد شناوران با احمال و اثقال از آن آب گذشتند و به اردوی همایون وارد گشتند. از غرایب اتفاقات آن که، در آن روز حضرت صاحبقران مروّت اندوز میلی به صرف غذای معتاد نفرمود و به جام شربتی اکتفا نموده، نهار خویش را به خاصّان بخشود. هرکس را که آن غذا از گلو گذشت، به مرض قی و آشوب قلب مبتلا گشت. معادل پنجاه نفر زیاده از آن غذا خوردند و رخت هوش بهد)

۱- . مجلس: (بخت)

۲- . مجلس: (نمی آرد)

سر منزل بی هوشی بردند. ابراهیم خان ناظر که صلبا خلف حاجی محمد حسین خان اصفهانی صدراعظم و بطنا نبیره حاجی ابراهیم خان شیرازی اعتماد الدوله دیوان قدر توأم است و از شرف مصاهرت دارای زمان بی نهایت محترم، از آن غذا صرف نمود و مثل دیگران پا به وادی اغما گشود.

میرزا محمد حسین اصفهانی حکیم باشی چنین یافت که، سمّی نقیع ممزوج به مطبوخ کرده اند و چون قلیل بوده، اشخاصی که خورده اند نمرده اند؛ ولی از قراری که به تحقیق پیوست، طبخ مزبور را دوشینه در منزل سراب بهرام کرده و شاگرد طبّاخان کارخانه همایون، اهتمامی در آب آن به عمل نیاورده اند. در حوالی کارخانه مبارکه چشمه [ای] بوده به سمّیت آب معروف و در السنه و افواه به این صفت موصوف؛ چون مباشرین کارخانه را اطلاعی از آن نبوده، خبطی نموده اند.

بالجمله، نوّاب حسین علی میرزای فرمانفرمای مملکت فارس در منزل فهلیان با انواع نوازشات شامله از رکاب ظفرمآب رخصت یافته، مراجعت نمود. علی الصباح به عزم سراب سیاه برپای خاستند و در عرض راه، شاه و سپاه از صید درّاج و تیهو هنگامه ها آراستند. گفتی مگر قطعه مرزی از بهشت در آن عرصه مینو سرشت افتاده که از وفور سبزه و ریاحین صحرا و طراوت آب و هوا آبروی ارم را بر باد داده است.

سراپرده خلافت را برفراز پشته [ای] بلند زدند و جمیع شاهزادگان و امرا و سپاه چون هاله به گرد ماه محیط آمدند. از ابتدای شام تا هنگام بام، ناودان رحمت الهی علی الدوام در ریزش بود و زمان زمان، طغیان ریزش افزایش می نمود. هنگام بام که به عزم رکوب دیده باز کردند، عرصه آن هامون را چون دریایی پر از آب به نظر درآوردند. رودی عظیم معروف به سنگ شیر، در یک فرسخی آن منزل، عبور را جاهل بود و بغایت خطرناک و هائل می نمود. به سبب قلّت نان و کثرت آب، نه جای درنگ بود نه پای آهنگ. شهریار دریادل بر پاره [ای] دریا شکاف برنشست و با عزمی ملوکانه به عبور از آن رودخانه همّت [۴۲۰] بربست.

از اتفاقات حسنه، ازین رودخانه، بهتر از رودهای سابق بی کلک و هلک گذشتند و

وارد محل باشت، که منزل اردو بود، گشتند. نوّاب نجف قلی میرزای والی کوهکیلویه خلف ارجمند نوّاب فرمانفرما در آن منزل شرفیاب شد و مورد انواع تفقّدات خسرو مالک رقاب آمد. یک روز در آن منزل به سبب صید درّاج و کبک و تیهو اقامت دست داد و روز دیگر منزل دوگنبدان، توقّف اردوی معلّی را معیّن افتاد. از آن جا به منزل بست و از بست به خیرآباد وارد شدند و از رودخانه خیرآباد که عابرین از آن جا هرگز به خیریّت نگذشته اند، از میمنت رکاب مستطاب و همّت شناوران جلادت مآب، صحیحا سالما گذشته، به منزل مزبور فرود آمدند. روز دیگر در منزل معروف به آب کردستان، که در خارج شهر بهبهان است، رسیدند و به جهت استهلال هلال ماه میمون رمضان المبارک، یک روز در کنار آن رودخانه دلفروز اقامت گزیدند. سپهدار عالی مقدار با توپخانه شرربار (۱) در آن منزل استسعاد یافت و روز دیگر اردوی مظفّر به عزم منزل کوه سیاه شتافت. باز حدیث رودخانه و آب بود، ولی از فرّ همّت شهریاری، احدی واهمه و اضطراب نمی نمود. پس از عبور از آب، شاهنشاه مالک رقاب را هوای شیر شکاری بر سر افتاد و غلامان شیرآهنگ را به دواندن شیر از بیشه و جنگل فرمان داد. موازی دو شیر دلیر ببرگیر از بیشه درآمدند و در صیدگاه شاهنشاه شیرشکار غرّان شدند. یکی از آن دو شیر دلیر، شهریار شیرگیر را نشانه مهره آتشین تفنگ شد و دیگری، هژبران رکاب مستطاب را گرفتار تاب و چنگ آمد.

بالجمله، شهریار شیراوبار، همه جا صیدکنان و شیرزنان وارد سراپرده عیّوق شأن شد و نوّاب حسام السلطنه محمد تقی میرزا در همان منزل کوه سیاه شرفیاب آستان معدلت ارکان [گردید]. دو روز در آن منزل فرح افزای، اردوی معلّی متوقّف گشت و پیشکش شیخ مساور، حاکم محال کعب از نظر همایون گذشت. سپهدار با اقتدار باز به رسم معهود، توپخانه شرربار را برداشته به منقلای موکب ظفرشعار روانه شوشتر گردید و حکم محکم چنین به عزّ صدور رسید که، در ورود به محال شوشتر، دسته جات جانباز عراقی را مرخّص به اوطان سازد و خود به انتظار موکب فیروز پردازد.ر)

۱- . مجلس: (شهریار)

پس از انجام این مهام، از منزل کوه سیاه، پرچم رایات ظفرآیات را گشودند و در منزل رامهرمز نزول اجلال نمودند. مشهور است که انوشیروان کسری، نهال نارنجی در آن عرصه دلگشا به دست خویش غرس نمود و بعد از نموّ، روزی بر آن درخت تکیه کرده و حکمی به عدالت فرموده است. از یمن عدالت آن خسرو عادل، هنوز آن درخت سرسبز و شبیه نهالان تازه مغروس است و سالیان دراز زیارتگاه جماعت مجوس.

بیت:

عدل کن زان که در ولایت دل در پیغمبری زند عادل خلاصه، از آن منزل به سعادت و اقبال حرکت کرده روز جمعه نهم شهر رمضان المبارک وارد قصبه شوشتر گردیدند و در کنار شطّ دجله مثال اقامت گزیدند. اغلبی از عساکر نصرت مآثر را در همان روز ورود مرخّص ساخت و روز دیگر به تماشای سدّ احداثی نوّاب شاهزاده غفران مآب محمد علی میرزا، که معروف به سدّ دولت است، پرداخت. تبیین این مقال آن که، اوّل کسی که در قصبه شوشتر، که خوره شاپور عبارت از آن است، مباشر ساختن سدّ شد، شاپور ذو الاکتاف بود که سدّی سدید ساخته و آب رودخانه را از مجرای قدیم برگردانیده، از نشیب قلعه سلاسل که واقع در کمرکوه و به معموره شوشتر متّصل است، به کندن نقب و تراشیدن سنگ به صحرای شوشتر جاری نمود. در مرور و دهور زمان، آن سدّ محکم بنیان [۴۲۱] از لطمه سیلاب خراب شد و آن وادی از هجوم آب بی آب ماند.

در سنه یک هزار و دویست و بیست و پنج، نوّاب شاهزاده با تاج و گنج، به استدعای اهل شوشتر، گنج های باد آورد صرف نمود تا از یاری همّت بلند، آن بند استوار را به تازگی ساخته (۱)، آب رودخانه را به آن وادی که نمونه سراب بود، جاری فرمود.

[مصرا]ع:

چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار رحمه الله علیه)

۱- . مجلس:- (ساخته)

بالجمله، روز یکشنبه یازدهم ماه صیام، از قصبه شوشتر به محال دزفول نهضت آرا و به جهت استجمام مراکب، پنج روز در آن خطّه دل افروز راحت افزا و زحمت زدا گردید. روز جمعه شانزدهم از آن جا حرکت کرده، در ده فرسخی دزفول به رودخانه بلارود (۱) رسیدند. به مفاد: (الأسماء تنزل من السماء) رودخانه مزبور در حقیقت بلایی است که از آسمان به جهت جان و مال عابرین نازل گشته و شرح و وصف آن از حوصله اندیشه و بیان گذشته است. شاهنشاه صاحبقران به مدد تخت روان و بخت باروان در آب روان شد و سایر همراهان به کمک (۲) بخت بلند حضرت صاحبقران و سعی شناوران آن سامان که از سپاهیان افزون به طمع زر آمده بودند، شتابان آمدند.

بعد از ورود به منزل حسینیّه، باز ناودان سحاب را سرگشادند و بنیاد خاکیان را از کثرت آب بر باد دادند. نوّاب حشمت الدوله محمد حسین میرزا از کرمانشاهان دررسید و مورد نوازشات بی پایان گردید. القصه، از منزل حسینیّه تا ورود به قصبه خرّم آباد لرستان، که عبارت از پنج منزل است، دیده سحاب علی الاتصال مزارع زمین را آبیاری می نمود.

روز جمعه بیست و سیّم شهر رمضان المبارک، عرصه خرّم آباد از یمن ورود شهریار معدلت بنیاد خرّم شد و از وقوع جشن نوروز فیروز، شاهنشاه عدالت آموز را هنگام جلوس بر اورنگ جم آمد.ک)

۱- . در اطلس راه های ایران (بالارود) آمده.

۲- . مجلس: (بکومک)

بخش ۲ بهاریه سال بارس ئیل مطابق با ســنه یک هزار و دویست و چهل و پنج و ورود موکب همایون به ولایت همدان و اوضاع اتفاقیه تا ورود به دار الخلافه طهران

غزّال شوخ چشم شیر شکار و پلنگ کوهنورد هامون سپار، اعنی مهر سپهرمدار سیّار در این سال بهجت آثار، بعد از انقضای ده ساعت و چهارده (۱) دقیقه از روز یکشنبه بیست و پنجم شهر رمضان المبارک سنه یک هزار و دویست و چهل و پنج هجری مطابق با سال فرّخ مآل بارس ئیل ترکی از بلارود حوت در خرّم آباد حمل رخت کشید و خسرو گل را در گلشن خرّم، نوبت جلوس بر اورنگ گلبن رسید. باد نوروزی که نایب سلطان بهار است، با امیرزاده نهال نورس به دربار دارای گلشن آمد و سفیر روسی نژاد شکوفه به مهمان داری ملك الکّتاب شاخسار وارد عرصه گاه چمن شد. نشاط سفیر شکوفه را امرای نامدار صنوبر و چنار در ساحت گلزار، بزم های ملوّن چیدند و رقّاصان سرو آزاد و رسن بازان قمریان دلشاد، دست افشان و پای کوبان گردیدند. خوارزمیان زاغ و زغن که به اغوای امیر خیانت پیشه بهمن به خاور زمین گلشن پای گشوده بودند، از عزیمت ابر آذار که والی ولایت گلزار است، هزیمت نمودند. نوّاب هندی انتساب سرو جویباری که اسیر ترکمانان تنگ چشم قماری بود، از همّت سلطان فروردین آزاد شد و ابر آذار که خاورزمین گلزار را سردار است، روانه چمن میعاد آمد. شهزادگان نهال در دعوی ایالت لرستان گلستان، سربرسر هم گذاشتند و الوار کج زبان زاغ و زغن از عزیمت امیرزاده بار)

۱- . مجلس: (چهار)

حشمت گلشن، راه هزیمت برداشتند. دار العباده بوستان که معبد زهّاد هزاردستان گلستان است، محصور شجاعان ابرهای آذاری گشت و لشکر نامعدود نوباوه اردی بهشت که نایب سلطان فروردین است [۴۲۲] از عرصه باختر به ساحت خاور گذشت. ایلچیان سندی نژاد ابر آذار با سند ارادت دارای بهار به عرصه گلزار روی کردند و پیلان کوه پیکر نسترون و طاقه های کشمیری میلاد سوری و سوسن را در پیشگاه خسرو گلشن پیشکش آوردند. هوای گلشن در مزاج امیر و وزیر دی و بهمن، طبیعت بخار کام ثعبان یافت و فرستاده بهبودشعار ابر آذار از کابل زمین دریابار به جهت عرض نیاز قزلباشیّه قمری و هزار به دربار شهریار گلزار شتافت.

سریر آرای سلطنت ایران و رونق افزای ساحات مملکت توران، خداوندگار هفت اقلیم و آموزگار خسروان با تعظیم، اعنی شاهنشاه صاحبقران و ظلّ الله کشورستان، در قصبه خرّم خرّم آباد لرستان بر تخت شیلان نوروزی جلوس فرمود و باریافتگان بارگاه خلافت را از اعطای خلاع آفتاب شعاع، قرین افتخاری بی نهایت نمود. طنطنه کوس نوروزی و غلغله زرّین نای فیروزی به گوش ساکنان ملأ اعلی رسید و از زرافشانی دست کان پیوست، هر بی نوایی قرین نوایی بی منتها گردید. در نشیب ایوانی که شاهنشاه صاحبقران جلوس فرمود، باغی است مسمّی به علی آباد، بل قطعه مرزی است از بهشت میعاد؛ سروستانی شگرف دارد که غیرت قامت هر سرو آزادش، سرو کشمر را تا قیامت پای در گل آرد. اگرچه این بنده مدحت گزار به رأی العین ندیده ام، ولی از روات موثّق که خود ادّعای شهود می کردند، به کرّات و مرّات شنیده ام که در ساعت تحویل شمس به برج حمل، همه ساله بر سبیل استمرار، سروهای آن گلزار چون مرغان اولی اجنحه (۱)، بال های زمرّدگون از هم گشایند و به جهت افشاندن گرد و غبار از قامت قیامت آثار، دو سه بار جنبش نمایند. در حین حرکت، فضا و هوای آن باغ را چنان گردوغبار فرو گیرد که بیننده، حیرت پذیرد.

درین سال نیز که شاهنشاه معدلت آمیز، در آن دیار بهجت انگیز جلوسا)

۱- . عبارتی است عربی، به معنای: (صاحبان بال ها)

فرمود، جمعی از ملتزمین رکاب ظفر انتساب که این روایت را به درایت طالب بودنـد، بعد از ورود به دار الخلافه این مطلب را تقریر نمودند؛ ظنّ این بنده به یقین رسید و چون روایتی عجیب بود، در ذیل حکایت مرقوم گردید.

بـالجمله، بعـد از انقضـای بزم شـیلان نوروزی و توقّف دو روزه به بهجت و عشـرت انـدوزی، عقـاب رایات اقبال به صوب دار الشوکه بروجرد، بال همایون فال گشود و پس از دو روز اسـتجمام و اسـتحمام، از راه دولت آباد ملایر عازم گشـته، در اواسط عشـر اول شـهر شوّال المکرم، در بلـده طیّبه همدان نزول اجلال نمود. ینارال دالغورکی ایلچی دولت روسـیه قبل از نزول رایت اقبـال، به همراهی میرزا محمـد مهـدی ملـک الکتّاب فراهـانی و مهمان داری محمـد حسـین خان زنگنه کرمانشاهی (۱) وارد همـدان آمدنـد و نوّاب نـایب السـلطنه و امیرزاده کامکـار خسـرو میرزا، بعـد از ورود موکب اجلاـل، شـرفیاب دربار عزّ و شأن شدنـد. مطـالب ایلچی مزبور- از قراری که در وقـایع سال قبل اشاره شـد- همان مطالب ثلاثه بود که قبل از رسـیدن او حصول جمله از ورای حجله خفا به عرصه ظهور جلوه نمود.

خلاصه، سـفیر مذکور با چند نفر از همراهان فطانت دستور به عادت مستمرّه معهوده، شرفیاب حضور معدلت گنجور گشتند و از ظهور تفقّـدات گونـاگون شـهریار زمان از فراز گنبـد کیوان گذشـتند. حسب الامر الاعلی احترام سـفیر آگاه را امرای دربار معلّی بزم های طرب فزا چیدنـد و ایلچی و همراهان، قرین بهجت و انبساطی بی منتها گردیدند؛ خاصه در دو مجلس که جناب آصف الـدوله العلیّه اللهیار خان قاجار و امیر نامـدار غلامحسـین خان سـپهدار چیـده بودنـد، سـفیر مزبور و همراهانش از تعدّد نغمـات و وفور نعمـات و انواع طرب و سـاز و سـحرپردازی مشـعبدان رسن باز، ساعت به ساعت بر مراتب حیرت می افزودنـد. تبیین این مقـال آن که، موازی شـش نفر از مشـعبدان رسن باز [۴۲۳] هنود، مـدتی بود که از ولاـیت سـند به دار الامان کرمان آمده، در اوقاتی که حضرت شجاع السلطنه حسن علی میرزا در دار العلم شیراز شرفیاب رکاب ظفرانباز شد، مشعبدانی)

۱- . مجلس: (کرمانشاهانی)

مزبور را به سبب غرابت سحرپردازی به همراه آورد و صاحبقران شعبده بند، محض از جهت تماشای سفیر فطانت پیوند، ایشان را به التزام رکـاب اعلی مأمور کرد؛ ایلچی دانا از وضع و رسم آن مشـعبدان شـعبده آرا در هنگام رسن بازی، بل سـحرپردازی تعجّبـات بی منتهـا نمـوده گفت که، یکی از جمله هـدایای مرغوب ایمـپراطور اعظم، روایت این رسن بـازان است که از جمله درایـات عظیمه سـفارات ایران از این که مشـعبدان و حقّه بـازان و اربـاب اطراب رکاب ظفرمآب، سـحرپردازی آن طایفه را به احسن الوجوه آموخته اند، بلکه بهتر و عجیب تر از ایشان کانون این شـعبده بازی را افروخته اند و آیندگان را به سـبب شهرت این صنعت در مملکت ایران، کار به درایت خواهد کشید، لهذا کلک مؤلّف از روایت کمّ وکیف آن احتراز ورزید.

بـالجمله، در همـان اوقـات، میرزا محمـد علی خـان کاشـانی وزیر نوّاب ظـلّ السـلطان حکمروای دار الخلافه طهران بـا معـادل دویست نفر از اشـراف و اعیـان و کدخـدایان و ریش سـفیدان مملکت ری در بلـده همـدان شـرفیاب دربار کی شدنـد و مورد تفقّـدات و نوازشات پی درپی آمدند. تفصـیل این اجمال آن که، مدت سـی و سه سال تمام بود که حضـرت اعلی بزم شـیلان نوروزی را در دار الخلافه طهران آراسـته می نمود و بر اورنگ خلافت جلوس می فرمود. درین سال خجسته فال، که برخلاف سنوات، در قصـبه خرّم آبـاد بزم شـیلان برپـا گشت، اهـالی دار الخلافه را واهمه این مطلب چنین به خـاطر گـذشت که شـاید شاهنشـاه صـاحبقران، ایّام بهار و تابسـتان را نیز در ارباع این (۱) بلـدان و دیار، ییلامیشـی نماینـد و چون حکایت تأدیب وزیر بغداد نیز در میان است، احتمال دارد که رایات ظفرآیات به آن ولایات نهضت نماید؛ ایّام سـفر خیریت اثر از شـش ماه به یک سـال کشـد و اهـالی ری را به سـبب دوری موکب کی، کـار به فلاکت بل به هلاکت رسـد؛ غلّات با ریع بلوکات ری را کس نخرد و اقمشه و اجنـاس هر دیـار را که به امیـد نفع کامـل آورده انـد، احـدی نـبرد؛ مملکت ویران آیـد و رعیّت به سامـان بی سامانی گراید.

ارادت فطری و صـفت شـاه پرستی، که خاصّه اهالی ملک ری است، بر این معنی مزیـد شـد و رعیّت را اجماعی در درگاه ظل السّلطان رشید؛ چون نوّاب معزی الیه خود نیزآن

۱- . مجلس: آن

این مطلب را زیاده از ایشان طالب بود، لهـذا عموم رؤسای دار الخلافه را به عزیمت این سـفر و اسـتدعای رجعت موکب فیروز دارای دادگر امر فرمود. بعد از شـرفیابی حضور باهر النور، زبان به دعاگویی گشودند و ظهور این موهبت عظمی را با ضراعتی تمام و مسـکنتی مالاکلام اسـتدعا نمودند. خاقان رعیّت پرور استدعای اهالی آن کشور را قبول فرموده و نوّاب نایب السلطنه را به جهت نظم ولایات شـهرزور و سـرحدّات عراق عرب چند صباحی به توقف همدان امر نمود. ینارال دالغورکی و همراهان را بعـد از اعطای نشان مکلّل به جواهر رخشان و انعام نقـد و جنس فراوان مرخّص ساخت و خود به رجعت دار الخلافه پرداخت. در اواخر شـهر شوّال المکرم، پرچم رایات ظفر علامات را از بلـده طیّبه همـدان گشودنـد و روز یکشـنبه هشـتم شـهر ذی قعده الحرام در دار الخلافه طهران نزول اجلال فرمودند.

فصل ۳ : جنگ های داخلی و درگذشت عباس میرزا

بخش ۱ ذکر آمــدن الله قلی توره اوزبک به حوالی خراسان و مراجعت از آن سامان و قتل صــید محمد خان جلایر حاکم کلات و فتح محال پشتکوه و تبادگان و سایر واقعات و عرض به درگاه جاوید آیات

اشاره

در وقایع سال قبل ایراد شد که صید محمد خان جلایر حاکم کلات از جهت اجرای خدمت در حضرت خلافت از محمد خان قرایی جدایی جسته از ارض اقدس برآمد و در حضرت شاهزاده آزاده نوّاب [۴۲۴] احمد علی میرزا والی مملکت خراسان، صداقت شعار و خدمت گر شد و پس از چندی خباثت فطرت او را اغوا کرده، به سبب برخی رفتارهای ناهنجار سر به طغیان برآورد؛ به اغوای کریم خان زعفرانلو معادل یک هزار سوار ترکمان برداشت و روی به غارت و تاخت محالات چناران و رادکان گذاشت.

اسیری بسیار و مالی بی شمار از آن دیار برد و راه دورگردی بساط عزّت را با قدم خیانت در سپرد. رضا قلی خان چاپشلو را که بعد از فوت پدرش بیگلر خان به حکومت ولایت دره جز سرافراز و به سبب صغر سن با ساده دلی و ساده لوحی دمساز بود، اغوا نمود و بر مراتب طغیان افزود [و] الله قلی توره والی خوارزم را تحریک کرد و در اوایل شهر ذی قعده الحرام همین سال، مشارالیه را با جمعیّتی از ترکمانان تکّه و اوزبکیه خوارزم به نیّت تسخیر محالات خراسان تا حوالی رود طژن آورد.

نوّاب شاهزاده احمد علی میرزا، امرا و خوانین ملک خراسان را از اکراد و اعراب و غیره با قشون های آراسته احضار فرمود و در هیجدهم شهر مزبور از ارض اقدس

حرکت نمود. بعد از ورود به صحرای آلان دشت، خبر اجماع خراسانیان در رکاب ملک زاده دوران به خان خوارزم رسید و از طالع فیروز خسروی اندیشه مند گشته چون بخت خود برگردید. نوّاب شاهزاده بعد از فرار خان خوارزم به عزم تاخت بلوک پشتکوه، که در تصرف صید محمد خان نادان و در تلو جمع کلات بود، نهضت فرمود.

صید محمد خان به امید اعانت چاپشلو لاعلاج روی به محال دره جز نمود. چون فی ما بین رضا قلی خان و سلیمان آقای ولدان بیگلر خان بعد از فوت پدر نزاعی دست داد، لهذا صید محمد خان به سبب طغیان فساد، در پهلوی رضا قلی خان افتاد. سلیمان آقا، امدادی از ترکمانیّه دشت و ایلات علی ایلی و غیره خواست و قلعه محمدآباد دره جز را مأمن عافیت کرده، هنگامه ها آراست. صید محمد خان با جمعیتی از اتراک چاپشلو و ترکمانان دیگر در هشتم ذی حجه الحرام همین سنه روی به قلعه محمدآباد نهاد و از اقبال بی زوال دولت خداداد به ضرب مهره آتشین تفنگ قلعه گیان محمدآباد، از اسب درافتاده در همان (۱) ساعت جان بداد. نوّاب شاهزاده بعد از ورود به محال پشتکوه قلعه جفری را که از بلوک تبادگان و در تصرف صید محمد خان و قلعه محکم بنیان بود، از یورش توپچیان و تفنگچیان جرّار تصرف نمود. سایر قلاع پشتکوه و قلعه جات بلوک (۲) فیوخور که در خارج در بند قلعه کلات است نیز، به تصرف ملتزمین رکاب نوّاب شاهزاده مالک رقاب آمد و جمیع خانوارهای ایل جلایر اسیر سرپنجه غازیان مظفّر شد. نوّاب والا خانوارهای مزبور را در عوض اسرای اکراد چناران و رادکان که صید محمد خان نادان برده بود، به جعفر قلی خان ولد نجف قلی خان شادلو مرحمت کرد و خود با یک جهان فیروزی روی سعادت به ارض اقدس آورد. مژده این لطایف غیبی در اواسط شهر محرم الحرام سنه یک هزار و دویست و چهل و شش در دار الخلافه طهران معروض صاحبقران دادگر شد و نوّاب اشرف والا مورد نوازشات و تفقّدات بی مرّ آمد.

بالجمله، درین سال فرّخ فال، حضرت صاحبقران بی همال به سبب سفر زمستان پارسال، قشون دشمن مآل را از سفر بهار معاف داشت و روی سعادت به ییلاقات قریب به دار الخلافه گذاشت. ایّام عافیت انجام به صید و شکار و بهجت و استبشار مصروفک)

۱- . مجلس:- (همان)

۲- . مجلس:- (بلوک)

شـد و پس از انقضـای ایّام صـیف، موکب فیروزی لوا به صوب دار الخلافه جاویـد انتما معطوف آمـد. هم درین سال به سـبب عروض عارضه وبا، جمعی از خلایق در دار الخلافه و بلوکات تلف گشـتند و از چاکران معروف درگاه همایون، محمد حسـن خان دولوی قاجار نستقچی باشی و میرزا محمد زکی نوری مستوفی نیز از همان بلا از دار فنا درگذشتند.

[۴۲۵] منصب نسقچی باشی گری به محمد امین خان ولد محمد حسن خان داده شد و میرزا محمد تقی نوری از رجوع منصب استیفا، خدمت پدر غفران، اثر را آماده آمد.

بیت:

تـا نمیرد یکی به ناکـامی دیگری شادکـام ننشـیند تاریـخ وفـات این هر دو مسـتوفی از کلـک مؤلف تراویـد و یادگار را درین صحیفه ثبت گردید.

تاریخ وفات محمد حسن خان قاجار نسقچی باشی دربار

چو امروزت بقا دلشاد می باش مباش ای دل غمین از فکر فردای

اجل با تن چو آن پتک است و سندان تو را کی تاب ای مرد تن آسای

حسن خان آن خواص ایل قاجارکه بر درگاه دارا فرّخش جای

نسقچی باشی دارای اعظم تبرزینش شکستی فرق دارای

مرصّع جیقه اش بر سر چو خورشیدز دارای جهان دار جهان پای

صلابت در صلابت در دو چشمش چو آن کیفیت اندر جام صهبای

دریغ از رنج جانکاه وبا مردوبا آری برد جان از یک ایمای

به دست ساقیان مرگ آخرز جام دهر آمد باده پیمای

ز پیکی خاوری این قصه بشنیددرید از غم گریبان را سراپای

به سالش از سر اندیشه گفت آه کجا خان نسقچی باشی ای وای

تاریخ وفات میرزا محمد زکی مستوفی

سربازی جهان به ره حق به روزگارای دل گمان مدار که کاری است سرسری

زادند عالم از پی مردن عجب مدارگر می روند از پی هم مثل لشکری

چون ذرّه عاقبت متفرق شود ز هم این قالبی که جمع ز ذرّات عنصری

آیا کجاست صولت گیوی و رستمی آیا چه گشت شوکت طوسی و نوذری

مستوفی فرید جهان میرزا زکی مرد از وبا و رفت به درگاه داوری

مازندری و نور ورا موطن و مآب از نوریان همی به حسب داشت برتری

پیوسته موشکافی وی در حساب بودآموزگار جمله دبیران دفتری

از بس عزیز بود عزادارِ آن عزیزدر کعبه طایفی شد و در دیر آذری

فن دبیرش به حساب مباشرین برتر ز خاوری شد در فن شاعری

مستوفی فرید جهان میرزا زکی با قلب صبر شد رقم از کلك خاوری رحمت الله علیهما

ذکر تفویض ایالت ولایات خوزستان و لرستان به نوّاب حشمت الدوله محمد حسین میرزا در دفعه ثانی و ظهور مجادلات فیما بین نوّاب شاهزادگان عراق در باب ایالت و مرزبانی

قبل ازین مفصلا نگارش یافت که، بعد از آن که نوّاب حشمت الدوله محمد حسین میرزا از ایالت ولایات موروثی، به اسباب مختلفه معزول و در دار الخلافه به خدمت رکاب ظفرمآب مشغول شد، اهالی دار الدوله کرمانشاهان مجددا اجماعی در دار الخلافه کرده، معزی الیه را به ایالت خواستند و پس از ظهور حصول مطلب، از فرط خدمت و صداقت هنگامه ها آراستند. اهالی ولایات لرستان و خوزستان (۱) نیز از وفور تعدّیات مباشرین نوّاب حسام السلطنه محمد تقی میرزا به جان رسیدند و مانند اهالی کرمانشاهانن)

۱- . مجلس: (خوزستان و لرستان)

مجددا طالب ایالت نوّاب حشمت الدوله گردیدند. نوّاب معزی الیه نظر به وفور ضراعت ایشان و سرپرستی رعایای پریشان، با جمعیت کرمانشاهان عازم لرستان شد و پس از وصول به قصبه خرّم آباد بلامانعی وارد آن قلعه فلک شأن آمد. جمیع طوایف لرستان از پیش کوهی و پشتکوهی، دامان صداقت و خدمت بر کمر زدند و در نزد او جمع شدند، مگر دو طایفه حسن وند و یوسف وند که به سبب قرب به ولایت سیلاخور با کارگزاران نوّاب حسام السلطنه همداستان آمدند.

نوّاب حسام السلطنه را عرق عصبیّت حرکت کرد و با جیشی کامل از جماعت بختیاری و باجلان و بیرانوند (۱) و غیره به جهت استخلاص ولایت کرمانشاهان روی به آن صوب آورد. قبل از حرکت خود، نوّاب شاهزاده همایون [میرزا] صاحب اختیار ولایت نهاوند را به بهانه امر مصالحه نزد نوّاب محمد حسین میرزا فرستاد که به این حیله او را سرگرم سازد و خود به عزیمت (۲) کرمانشاهان پردازد. محمد حسین میرزا این معنی را [۴۲۶] ادراک نمود و شاهزاده همایون [میرزا] را گرفته محبوسا به طوری مخفّف روانه کرمانشاهان نمود. از آن طرف نوّاب شیخ الملوک شیخ علی میرزا صاحب اختیار ولایات تویسرکان و ملایر از فرط خصوصیتی که با نوّاب حشمت الدوله داشت، تا حضرت حسام را مضطرب سازد، با جمعیتی از الوار و توپی سه چهار، روی به تسخیر دار الشوکه بروجرد نهاد. چون اهل و عیال نوّاب محمّد تقی میرزا در بروجرد [بود] و نور محمد خان دولّوی قاجار به تنهایی با قلیل تفنگچی در آن جا مانده بودند، بنابراین اهالی بروجرد به سبب نگاهداری اهل و عیال او مردانگی ها کردند و دروب قلعه را کلّا خاکریز نموده بر روی سپاه شیخ الملوک مسدود آوردند. صغیر و کبیر اهالی آن ولایت با آلات و ادوات قلعه داری در پشت دیوارهای برج و بارو نشستند و از فور احتیاط و حزم، شوکت بیرونیان را درهم شکستند. حضرت شیخ الملوک خود در یک فرسخی شهر اقامت فرموده، قشون بی سروپای الوار را که نزد او جمع گشته بودند، مأمور به تسخیر قلعه نمود. سه روز متوالی دست به انداختن توپ و خمپاره گشادند و دلاوران خارج و داخل، داد مردی و مردانگی دادند. نوّاب حسام السلطنه، در عرض راه، از این معنی آگاه گشتهم)

۱- . مجلس: (پیرانوند)

۲- . مجلس: (عزم)

فورا مراجعت کرد و در نیم شبی جمعیّت خود را در خارج شهر بروجرد گذاشته، خود روی به ارک آورد. علی الصباح قشون سرکار حسام السلطنه که در خارج شهر بودند، به سبب وقوف اهل و عیال ایشان در شهر در دفع قشون زندیه ایستادگی ها نمودند. اهالی شهر نیز از ورود نوّاب معزی الیه خبردار شدند و از فراز برج و باره بر آن طایفه بیکاره شرربار آمدند. خلاصه، از بیرون و اندرون دور ایشان را گرفته، مردانگی ها کردند تا برخی را قتیل و جمعی را دستگیر نموده، بقیّه روی به فرار آوردند.

میرزا محمد حسین شیرازی وزیر نوّاب شیخ علی میرزا، که خالوزاده مادری این بنده مدحت طراز و با کمال کارگزاری و صداقت انباز بود، زخم گلوله تفنگ برداشت و میرزا اسماعیل خان گلپایگانی ناظر نوّاب معزی الیه، که مردی متهوّر و شرارت طلب و بر خلاف وزیر مزبور با فطرت و ملعنتی عجیب بود، خنگش در گل ولای مانده و از صدمات زخم دلاوران، روی زشت به دیاری دیگر گذاشت. حضرت حسام السلطنه را از این فتح نمایان غروری که بود، زیاد شد و در همان ایّام با احتشادی تمام به عزم رزم نوّاب حشمت الدوله محمد حسین میرزا روانه خرّم آباد [شد] و (۱) در هشتم شهر محرم الحرام سنه یک هزار و دویست و چهل و شش در خارج قصبه خرّم آباد با نوّاب معزی الیه مقابله کرد و با دلاوری های جماعت زنگنه و کلهر و گوران، تاب درنگ نیاورده نوّاب امیرزاده نصر الله میرزا، که برادر اعیانی حضرت حشمت الدوله و به سبب مصاهرت سرکار حسام السلطنه در پیش او بود، با طوایف باجلان و بیرانوند از صف سرکار حسامی جدا گشته، به صفوف نوّاب حشمت الدوله پیوستند و لشکر سرکار حسامی را به یک حمله در هم شکستند. بالجمله، معادل دویست نفر از ایشان دستگیر شدند و به سبب منع نوّاب محمد حسین میرزا از قتل رهایی یافته، برهنه و عور آمدند. حضرت حسام السلطنه معجّلا تاخته، در همان شب به دار الشوکه بروجرد رسید و سرکار حشمت الدوله در ولایات لرستان و خوزستان مستقل گردید.

شاهنشاه صاحبقران را بعد از اطلاع این داستان، آتش غضب مشتعل گشت و به سبب وفور التفات ابوّت، به اندک مؤاخذه ای از قصور ایشان درگذشت. علی العجاله تاو)

۱- . مجلس:- (و)

نوّاب شاهزادگان مجددا به قصد یکدیگر نتازند و فتنه [ای] تازه حاصل نسازند، امیر نامدار غلامحسین خان سپهدار را با پنج هزار نفر جانباز عراقی به صوب دار الشوکه بروجرد مأمور فرمود و نایره این فتنه را از زلال تدبیرات ملوکانه خاموش نمود. مؤلف را در این وقایع قطعه تاریخی از طبع وقّاد تراوید [۴۲۷] و یادگار را درین صحیفه ثبت گردید.

لمؤلفه:

آمد برون حسام خلافاز غلاف خویش گفتم به او ز معرکه بی حد گریختی

با صد هزار طیش به دولت گریستی با ده هزار جیش ز نهصد گریختی

چون منکر غدیر ز حیدر گسیختی چون کافر قریش ز احمد گریختی

نشناختی ز پای سر اندر گریختن بی پا و سر شدی و ز مقعد گریختی

مقصد دیار خرّم و مقصود خرّمی مقصود را ندیده، ز مقصد گریختی

حشمت شه آیتی ز ید اللّه اعظم است تو چون یهود خیبر از آن ید گریختی

زان شیروش به مهلکه چون سگ شتافتی زان پیلتن ز معرکه چون دد گریختی

سدّی به راه فتنه کشید از صف جدال یأجوج وار از دم آن سد گریختی

خاشاک وار سیل چو آمد شتافتی خفاش طور مهر چو سر زد گریختی

از سیلی ادیب چو کودک گریستی وز صدمت قضیب (۱)چو امرد گریختی

از فکرهای راد ابو القاسم مشیرچون قوم موسوی ز محمّد گریختی

سردار با سپاه گریزند توأمان تو آن سپه کشی که مجرّد گریختی

بعد از گریز با همه تدبیر عاقبت تجدید کرده جیش و مجدّد گریختی

چون بد گریختی ز صف کار خصم تاریخ آن نوشت خرد بد گریختی ت)

۱- . ملی: (قضیت)

ذکر جسارت ترکمانان به تاخت خراسان و گرفتاری نواب هندوستان و خلاصی او از همّت صاحبقران زمان

در زمستان این سال فرّخ مآل، معادل دو هزار نفر از ابطال رجال ترکمانیه ضلالت خصال تکّه به اغوای الله قلی توره والی خوارزم به تاخت و تاز ارض اقدس آمدند و در آن حول و حوش، اسب انداز و ترکتاز شدند. نوّاب احمد علی میرزا والی مملکت خراسان، بعد از اطلاع ازین داستان با سواره ارض فیض قرین و غلامان تهمتن آیین، بیرون تاختند و برخی ازآن طایفه را اسیر و دستگیر ساختند. جماعت مذکوره خود را به گوشه [ای] کشیده در سر راه زوّار کمین کردند و فی مابین منزلین عباس آباد و میامی به زوّاری که از ارض اقدس مراجعت می نمود تاخته، دمار از روزگار ایشان برآوردند. مردان پیر را کلّا از تیغ بی رحمی کشتند و جوانان و نسوان و اطفال را اسیر کرده، روانه دشت گشتند. شمار اسیران به پانصد رسید و عدد مقتولین از دویست افزون گردید. اموالی که به غارت برده بودند، از حساب بیرون بود و از حوصله اندیشه افزون.

یکی از جمله اسرای معروف، نوّاب هندوستان است و احوال او را کلک مؤلف به این آیین نگارنده داستان: مشار الیه موسوم به مهدی علی خان ملقب به جلال الدوله ولد سعادت علی خان که برادر مرحوم آصف الدوله وزیر لکناهور بوده و پدر بر پدر در آن کشور، بر وجه احسن زندگانی می نموده اند. مهدی علی خان مذکور در این سال از راه دریا شرف زیارت عتبات عالیات را دریافت و با شوقی کامل به زیارت جناب علی بن موسی الرضا- علیه التحیه و الثناء- شتافت. بعد از حصول مأمول به اتفاق زوّار مراجعت می کرد و از قراری که نگارش یافت، در عرض راه، مال و حال را در معرض غارت واسر درآورد. در دار الخلافه طهران این خبر به دارای جهان رسید و دریای غضب شهریاری متلاطم گردید. فی الفور حاجی اسماعیل خان شام بیاتی را با جمعیتی از منتخب سواره رکاب ظفر عنان به جهت تنبیه ترکمانان بی ایمان و استرداد اسرای مسلمانان از ایشان روانه خراسان فرمود و از صدور احکام غضب آمیز، نوّاب شاهزاده احمد علی میرزا را

سیاستی بی اندازه نمود. ثانیا چون مهدی علی خان مزبور از اجلّه معارف و اعاظم هندوستان [بود] و اسیری او در دست طایفه ضالّه ترکمان موجب بدنامی دولت ابدارکان و علاوه بر آن رعایت دوستی [۴۲۸] و موافقت دولت بهیّه انگریز در میان بود، لهذا فرمان قضا جریان به افتخار رضا قلی خان زعفرانلو حاکم خبوشان در نهایت تأکید، شرف صدور یافت و مسرعی سریع السیر به جهت خلاصی نوّاب هندی انتساب نزد مشارالیه شتافت. مقرّر گردید که معتمدین آگاه به دشت اتک روانه سازد و به هر سیاق که داند و به هر طریق که تواند به خلاصی نوّاب معزی الیه پردازد. اولا بدون اطلاع ترکمانان که این نوّاب کیست و اصرار فرستادگان در خلاصی او چیست، شاید او را به مبلغی قلیل بیع نماید و هرگاه ترکمانان از مراتب حسب و نسب او با اطلاع آیند و در باب زیادتی قیمت گنجینه طمع را سرگشایند، تا مبلغ ده هزار تومان داده او را در هر جا برده باشند مستخلص ساخته، به دربار گیتی مدار فرستاده باشد که تنخواه مزبوره نقد از خزانه عامره عنایت خواهد رفت.

بالجمله، رضا قلی خان نیز چند نفر از معتبرین خود را با یک دو نفر از تجّار خبوشانی، که با طوایف تکّه معاملات داشتند، به صوب دشت فرستاد و برحسب امر صاحبقران عدالت بنیاد، فرستادگان فطانت نهاد را تدبیرات زیاد یاد داد. از اتفاقات حسنه، گماشتگان وقتی وارد اوبه آن طایفه ضلالت بنیان آمدند که ایشان اسیران را بار کرده و به جهت فروش روانه خیوه می شدند. بعد از گفتگوی بی حساب، نوّاب هندی انتساب را با زوجه افضل الفضلاء شیخ ابراهیم عرب جزایری (۱) به مبلغ یک هزار تومان خریدند و از یمن همّت شاهنشاه با احتشام، مقضی المرام و شادکام برگردیدند.

رضا قلی خان، نوّاب معزی الیه را با سامانی شایان به دار الخلافه گسیل ساخت و حضرت صاحبقران اعظم به مرمّت احوالش پرداخت. در روز سیّم ورود، عبد الحسین خان ولد مرحوم حاجی محمد حسین خان صدر اعظم و این بنده ارادت شیم را به دیدن او فرستادند و حضرت اعلی و عبد الله خان امین الدوله دیوان معلّی هریک جداگانه پیغاماتیی)

۱- . ملی: (جلایری)

التفات انگیز و محبت آمیز دادند. از قراری که خود در نزد ما تقریر نمود، در آن سفر معادل یک صد هزار تومان نقد و جواهر و سایر اسباب از معزی الیه غارت کردند، ولی از فرط تدابیر ملوکانه، بر حسب ونسب او پی نبردند.

خلاصه، حاجی اسماعیل خان قاجار شام بیاتی، در عرض راه به مرضی مهلک گرفتار گشت و در یک منزلی مشهد مقدس ازین دار فانی درگذشت. نعش او را با احترامی تمام در آن ارض فیض مقام برده، مدفون کردند و در اندک زمانی لشکرها بر سر ترکمانان فرستاده و از طالع خسروی، دمار از روزگار ایشان برآوردند.

و هم در آن اوقات، یوزباشی عبد الرحمن فرستاده منوّرخان افشار والی میمنه (۱) و شبرغان (۲) با عریضه و پیشکش، به رهنمایی معتمدی از نوّاب احمد علی میرزا وارد دار الخلافه [شد] و عریضه و پیشکش خان مزبور از نظر الطاف ظهور گذشته، مطالب او به این سیاق معروض رأی آفتاب گنجور گشت که، یک نفر از دراری بحار خلافت را به ما بندگان عنایت فرمایند که در رکاب او همّت به تسخیر ولایت بلخ و سایر ولایاتی که در این طرف رود جیحون است، برگماریم و پس از تسخیر، جمیع آن ولایات را به مباشرین دولت جاوید علامت بسپاریم. امنای دولت قاهره این مراتب را ناشی از حسن ارادت فقط فهمیدند و جوابی امیدوارانه داده، فرستاده را با انعام و خلعت فراخور شأن و جواب عریضه آن خان ذی شأن راجع گردانیدند. هم در آن اوقات، بهرام خان هزاره ولد بنیاد خان که بیگلربیگی جام و باخرز بود، به جهت استرداد تفرقه ایل خود به ولایت سرخس شتافت و به دست هزاره که با پدرش خونی بودند، مقتول [۴۲۹] گشته روی از عالم برتافت. تاریخ ذو القرنین ج ۳ ۷۶۶ ذکر جسارت ترکمانان به تاخت خراسان و گرفتاری نواب هندوستان و خلاصی او از همت صاحبقران زمان ..... ص : ۷۶۴

مد خان قرائی عرصه را خالی دید و با جمعیّت و توپخانه بر سر ولایت جام و باخرز تاخته، آن جا را متصرّف گردید. یعقوب خان و آقا خان بنی اعمام بهرام خان را بان)

۱- . میمنه: شهری قدیمی بر سر راه بلخ، در دو منزلی طالقان در افغانستان امروزی؛ مجلس: (میمند).

۲- . شبرغان/ شبرقان: یکی از شهرهای شمال شرقی خراسان قدیم، واقع بر سر راه مرو به بلخ، در ناحیه کوهستانی، و بین آن و بلخ یک روز راه بود. (معین)

پنجاه نفر از اناث و ذکور ایشان کلّا مقتول ساخت و آن سلسله را بالمرّه برانداخت.

ذکر ورود فرستادگان ولات سند به دربار فلک ارکان و مأموریت نظر علی خان قاجار قزوینی به سفارت آن سامان

در وقایع سنه یک هزار و دویست و چهل و سه ایراد شد که، حسین علی خان نام جوانشیر از جانب قزلباشیه (۱) ولایت کابل و غیره عریضه آورده، چون خود کاری در ولایت سند داشت، فرمان سفارشنامه [ای] از مصدر خلافت صادر کرده به آن ولایت عزیمت کرد و در نزد ولات سند خود را ایلچی دولت علیّه خواند و از مأموریت قشون نصرت نمون به تسخیر ولایت کابل بعضی فقرات بر زبان راند. والی مزبور و اعیان آن کشور از تعرّض لشکریان ایران به ولایت سند توهّمات کردند و میرزا محمد علی نام شیرازی را با جمعی دیگر به انضمام سه زنجیر فیل و سی طاقه شال کشمیر به دربار دولت بی نظیر سفیر ساخته، مأمورین از راه بیابان بلوچستان روی به بندرعبّاسی آوردند.

حسین علی خان جوانشیر از راه دریا به بندر بمبئی هندوستان شتافت و به سبب نسبت چاکری دولت ابد آیت از ملکم بهادر انگریز (۲) حاکم آن ولایت، تکلّفات و تعارفات فراوان یافت. دو ماه قبل از ورود فرستادگان سند، وارد تختگاه خلافت گردید و از ظهور این خدمت شایان به اعلی مدارج التفات امنای دولت ابدارکان رسید.

در خلال این احوال، بهبود خان جوانشیر باز از جانب قزلباشیه (۳) کابل عریضه [ای] ارادتمندانه آورد و همان فقرات مستدعیات سابق را که نگارش یافته، مجددا به امینان دولت قاهره عرض کرد. بالجمله، محمد حسن بیگ کتول غلام پیشخدمت سرکاری به مهمان داری سفرای سند معیّن گردید و به جهت آوردن ایشان و اهتمام در رسانیدن پیلان تا بندرعباسی رسید. ایلچی مزبور با همراهان و پیلان، در روز یازدهم شهر ربیع الآخرد)

۱- . ملی: (قزلباشید)

۲- . ملی: (بهادرانگیز)

۳- . ملی: (قزلباشید)

سنه یک هزار و دویست و چهل و شش وارد درگاه دولت گشتند و به سبب تعیین منزلی مرغوب و ظهور التفاتی مطلوب از اعلی مدارج مباهات درگذشتند. در یوم سیم شهر مذکور با سه زنجیر فیل و سی طاقه شال کشمیر در دیوانخانه خلافت، هنگام سلام عام، به زیارت پیشگاه حضور معدلت دستور فایض شدند و بعد از عرض عریضه و گذراندن پیشکش ارادت فریضه، مخاطب به خطاب با صواب شاهنشاه مالک رقاب آمدند. از قرار تقریر میرزا محمد علی سفیر، سفر ایشان از حیدرآباد سند الی دار الخلافه بی نظیر، یازده ماه طول کشیده بود و پیلان کوه پیکر به سبب طول سفر و قلّت آذوقه در آن بوم و بر قدری لاغر می نمود. یکی از آن سه زنجیر فیل [که] از فرط درشتی و تنومندی گفتی کوهی است سیّار و نهنگی است پیل کردار، حمل هودج زرّین همایون اقدس را نامزد گردید و پیل بان باشی رکاب ظفرمآب، فربهی آن را چهل روزه متعهد آمد؛ پس از فربهی آدم خوار شد و حکمت لاغری آن آشکار گردید. بالاخره یک نفر از پیل بانان [را] که به خدمت آن معیّن بود، از ضرب دندان بکشت و خودش نیز برحسب امر اعلی کشته گشت. بالجمله، مطلب والی سند، یکی شکایت از تعرّضات رنجید سنکه (۱) که والی کشمیر است، به عرض رسید و دیگری به سیاق قزلباشیه کابل او نیز مستدعی تعیین یکی از نوّاب شاهزادگان به ولایت کابل گردید که شاید به این وسیله اهالی سند از تعرّض کشمیریان آسوده آیند و از این پس [۴۳۰] زیاده از سابق به وادی صداقت و خدمت گرایند. مطلب دیگر در باب مصاهرت حضرت اعلی داشت و در نزد امینان دولت قاهره بر طبق عرض گذاشت. امنای حضرت او را به دلایل مسجّله مجاب فرمودند و در اظهار این مطلب لب نگشودند.

[مصرا]ع:

تو سیاه کم بها بین که چه در دماغ دارد

امنای دولت جاوید آیت، حصول مطالب را موقوف به وقت فرصت نمودند و نظر علی خان قاجار قزوینی نایب ایشیک آقاسی باشی دیوان اعلی را، که مردی معقول و).

۱- . روضه الصفای ناصری: (رنجید سنکه)؛ ناسخ التواریخ: (رنجید سنکه)؛ اکسیر التواریخ: (رنجید سیئنگ).

زبـان دان بود، به سـفارت سـند نـامزد نمودنـد. موازی یک قبضه شمشـیر مرصّع خراسانی نژاد و یک دست خلعت مفتول باف اصـفهانی میلاد به افتخار مراد علی خان مرحمت شـد و مبلغ یک هزار تومان نقد به صـیغه انعام میرزا محمد علی مزبور و سایر همراهان به انضـمام خلاع فاخره عنایت آمد. نظر علی خان مزبور با سـفرای مذکور در اواخر شـهر جمادی الثانی (۱) از درگاه سپهر مبانی رخصت یافته به راه افتادند. بعد از ورود به بندر بمبئی از راه دریای هندوستان روی به ولایت سند نهادند.

ذکر عزیمت نوّاب حسن علی میرزا به محاصـره دار العباده یزد و بواعث حرکت نوّاب نایب السـلطنه از آذربایجان به عزیمت استخلاص یزد و کرمان

از قراری که در وقایع سال قبل ایراد شـد، نوّاب شـجاع السـلطنه حسن علی میرزا در دار العلم شـیراز در حضـرت شاهنشاه بنـده نواز، مسـتدعی اسـتخلاص ولایت یزد از تصـرّف عبد الرضا خان گردید و به جهات چند عرض نوّاب معزی الیه به درجه قبول نرسـید: یکی آن که، جناب مجتهد الزمانی میرزا سـلیمان طباطبایی یزدی با جمعی از خویشان و متعلقان خان مزبور وارد دربار عیّوق شأن [شد] و متعهد خدمت مالیات و پیشـکش همه ساله گشـته، اولیای دولت قاهره را مطمئن نمودند و حضـرت اعلی به سبـب آسـودگی رعیّـت، تعیین لشـکر را به آن حـدود موقـوف فرمودنـد؛ دیگری آن که، بر مرآت رأی عـالم آرا، نقـوش این مراتب منطبع بود که نوّاب حسن علی میرزا بـدون قشون رکـابی بالبـدیهه از عهـده این کـار برنخواهـد آمـد و حکما امر مزبور بالاـخره گردن گیر امنـای دولت قاهره خواهـد شـد و از عزیمت لشـکر ظفر اثر رعیّت خراب و آن ولایت نمونه سـراب خواهد گردیـد؛ علت دیگر آن که، چون از صـدر خلاـفت عظمی، وکـالت امور دار العبـاده- از قراری که نگارش یافت- با نوّاب ظل السـلطان حکمروای دار الخلافه طهران بود، لهذا پرداختن نوّاب شـجاع السـلطنه به تسـخیر آن ولایت موافق مصلحت ملکداری نمی نمود.ه)

۱- . مجلس: (ثانیه)

همین قدر به نوّاب معزی الیه زبانی فرمایش شد که به جهت واهمه عبد الرضا خان و اهتمام او در خدمات دیوان، ارجوزه (۱) عزیمت خود را در السنه و افواه دراندازد تا مشارالیه از این توهّم درست به کار خدمات دولت پردازد.

بالجمله، نوّاب معزی الیه بعد از ورود به دار الامان کرمان بعضی فقرات از جسارات زبانی عبد الرضا خان شنید و مراتب مزبور در ظرف حوصله غیرت و حمیّتش نگنجید. علاوه بر آن، خان نادان با شفیع خان حاکم بلوک راور که من محال بلوک کرمان و مشار الیه دورگرد بساط خدمت دیوان قدربنیان بود، در ساخت و وصلتی با مشار الیه کرده، به تحریک او پرداخت. نوّاب اشرف بدون حصول اذنی از سرکار گیتی مدار همایون، جمعیتی از متجنّده (۲) سیستان و جسته و گریخته [ای] کرمان و معدودی از خراسانیان فراهم کرد و در اواخر شهر ذی حجه الحرام سنه یک هزار و دویست و چهل و پنج روی به تسخیر دار العباده آورد.

چون در آن اوقات، نوّاب حسام الدوله تیمور میرزا خلف ارجمند نوّاب حسین علی میرزای فرمانفرمای مملکت فارس به سبب نظم محال سرحدّ در آباده سورمق توقف داشت، لهذا به موجب اشاره [۴۳۱] عمّ بزرگوار و اذن پدر عالی مقدار روی مبارک به امداد عمّ گذاشت. شاهنشاه کشورگیر بعد از اطلاع از این دار و گیر تدبیری ملوکانه اندیشید که هرگاه علی رؤوس (۳) الاشهاد، نوّاب شجاع السلطنه را از محاصره آن ولایت منع نماید و به مراجعت دار الامان کرمان گراید، در نظر کوته خردان یک نوع تخفیف و ذلتی (۴) به جهت او خواهد بود و هرگاه او را به حال خود گذارند و احدی را بر منع او نگمارند، کار او از دو صورت بیرون نیست: اگر در تسخیر قلعه عاجز آید، بالاخره باید لشکرها فرستاد و یک ولایت معظّم را بر باد فنا داد و اگر در تسخیر قلعه گوی از میدان برباید، مظنون آن که از فرط غرور شباب و عدم امتثال فرمان خسرو مالک رقاب، دست به کارهای بزرگ زند و تهمت امرای خراسان را که نگارش یافته دری)

۱- . ملی و مجلس: (ارجوفه)؛ ارجوزه: رجزخوانی

۲- . لشکریان، سپاهیان.

۳- . ملی و مجلس: (رؤس)

۴- . مجلس: (دولتی)

حق خویش ثابت کند. بنابرآن، از عین مصلحت جویی عقل دوربین، نوّاب امیرزاده سیف الدوله ولد ارجمند سرکار ظلّ السلطان را به سبب نسبت وکالت، از صدور خلعت و فرمان ایالت آن ولایت سرافراز و با معدودی از عمله جات روانه آن دیار فرمود و مرکوز خاطر انور آن بود که نوّاب شجاع السلطنه بعد از ورود حضرت سیف الدوله میرزا به دار العباده یزد، نکته این حکمت ملوکانه را خواهد یافت و دست از محاصره یزد برداشته به دار الامان کرمان خواهد شتافت.

امیرزاده سیف الدوله میرزا وارد شهر یزد گردید و حضرت شجاع السلطنه بیشتر از پیشتر در امر محاصره کوشید. عبد الرضا خان به بهانه این که ولایت مزبور از دیوان اعلی به نوّاب ظل السلطان موکول و اینک ولد ارجمندش در شهر به کار ایالت مشغول است، دروازه های قلعه را دربست و در پشت دیوار احتیاط برنشست. حضرت شجاع السلطنه در هریک از بلوکات که اطاعت کردند، نایب و ضابط برگماشت و هریک را که در مقام خلاف بودند، مورد نهب و غارت داشت. عبد الرضا خان به سبب پشتگرمی سیف الدوله میرزا که در شهر بود، اکثر روزها با جمعیّت بیرون آمدی و از اردوی نوّاب والا نیز فوجی به دفع او مأمور شدی. بالجمله، علی اختلاف الایّام گاهی شکست خوردی و روزی نام برآوردی. محمد کاظم خان سوادکوهی مازندرانی که نوّاب شجاع السلطنه را میر شمشیر و لشکر و مردی متهوّر و خیره سر بود، در ایّام جدال بی باکانه بر صف مخالف تاخته و زخم گلوله برداشته روی به میدان وسیع عدم نمود.

محمد زکی خان نوری وزیر آن سرکار نیز که شرف از التزام رکاب داشت، به مرض فلغمانی که مقدّمه ناخوشی شقاقلوس (۱) است، همّت به عزیمت دارباقی گماشت.

بالجمله، ایّام محاصره تا مدّت نه ماه به طول انجامید و به هیچ وجه شاهد فتحی جلوه گر نگردید. به سبب طول مدّت محاصره، هرگاه نوّاب شجاع السلطنه مأمور به مراجعت می شد، خالی از بدنامی نبود و مدّتی بود که نوّاب نایب السلطنه عباس میرزا نیز از درگاه معلّی استدعای عزیمت خراسان و نظم آن سامان را می نمود، لهذا مصلحت ملوکانهد.

۱- . شقاقلوس- غانغرایا، به مردگی یک ناحیه کم وبیش وسیع از یک عضو گفته می شود که بر اثر عفونت های موضعی در اعضا حاصل می شود.

چنان اقتضا کرد که حضرت ولیعهد جاویدمبانی با جمعیّت آذربایجانی به دار الخلافه طهران گراید و قبل از مرخّصی به صوب خراسان، در ابتدا به استخلاص قلعه یزد پنجه گشاید.

در فصلی که از سورت سرما، خون ها در عروق منجمد شدی و پیک خیال از واهمه برودت، از شهربند خاطر بیرون نیامدی، همّت شاهنشاه ستاره سپاه، ولیعهد سیّاره دستگاه را با ده هزار نفر سرباز صاعقه انباز و بیست و پنج عراده توپ برق گداز و سایر آلات و ادوات حرب از دار الارشاد اردبیل حرکت داد و در آخر شهر رجب المرجّب سنه یک هزار و دویست و چهل و شش روی سعادت به تقبیل آستان راستان نواز نهاد. در قصبه زنجان، نوّاب امیرزاده اعظم محمد میرزا را با سرباز و توپخانه از [۴۳۲] راه ساوه روانه بلده طیّبه قم فرمود و خود با جناب میرزا ابو القاسم قائم مقام و معدودی از خاصّان ارادت فرجام از راه دار السلطنه قزوین به دار الخلافه طهران پای استعجال برگشود. در روز پنجشنبه دوازدهم شهر شعبان المعظّم شرف از تقبیل سدّه سنّیه اعلی یافت و پس از اطلاع از مکنونات ضمیر منیر همایون که یکی از آن، روانه داشتن نوّاب شجاع السلطنه به طهران بود، در روز سه شنبه بیست و چهارم شهر مزبور به عزیمت استخلاص قلعه دار العباده شتافت و در منزل عقدا عبد الرضا خان بیگلربیگی با جمیع برادران و برادرزادگان و اشراف و اعیان شمشیر بر گردن و مصاحف بر دست پیمان شکن شرفیاب رکاب سرکار ولیعهد شیراوژن شدند و مورد تفقّدات نایب السلطنه زمان (۱) آمدند.

روز دوشنبه ششم شهر شوال المکرّم که روز سعادت اندوز نوروز فیروز بود، نوّاب نایب السلطنه از ورود به دار العباده یزد اهالی، آن سامان را مورد مباهاتی بی غایات (۲) فرمود.

شعر:

مبارک منزلی کان خانه را ماهی چنین باشدهمایون کشوری کان عرصه را شاهی چنین باشد ت)

۱- . ملی و مجلس: (زمَن)

۲- . ملی: (مغایات)

بخش ۲ بهاریه سال نیکومآل توشـقان ئیل ترکی مطابق با سـنه یک هزار و دویست و چهل و شـش هجری و عزیمت نوّاب نایب السلطنه العلیّه عباس میرزا به کرمان و احضار نوّاب شجاع السلطنه به طهران

اشاره

خسرو سیّاره سپاه و خواجه هفت بارگاه، اعنی مهر اضائت دستگاه، درین سال میمنت همراه، بعد از انقضای هشت ساعت و سه دقیقه از روز دوشنبه ششم شهر شوّال المکرّم سنه یک هزار و دویست و چهل و شش هجری مطابق با سال فرّخ مآل توشقان ئیل ترکی به بیت الشرف حمل نزول اجلال فرمود (۱) و دارای فروردین به عزم اقامت گلباران گلشن نهضت فرمود. نوباوگان سرو جویبار از اطراف گلزار روی به دربار دارای بهار آوردند و مباشرین دولت ربیع، شهزاده قوای نامیه را به تختگاه گلشن بدیع وارد کردند.

والی گری ولایت خاور زمین گلزار به ابر آذار که نایب سلطان بهار است، رسید و از بلبلان ترکی زبان شیرین الحان، شوری عجب در آن عرصه مینونشان ظاهر گردید.

امیران اهریمن تن دی و بهمن که در قلعه جات گلشن پای به دامن بودند، از یورش جنود سلیمان صبا و ریاحین مصری نژاد یوسف لقا، پای هزیمت برگشودند. قلعه کشمر گلشن، امیرزاده سرو آزاد را مسخّر گشت و از ظهور التفات دارای بهارش طراوت و خضارت از حدّ درگذشت.

خسرو اردی بهشت به تختگاه گلشن رجعت فرمود و دارای هفت اقلیم، اعنید)

۱- . مجلس: (نمود)

شاهنشاه واجب التعظیم بر اورنگ جشن نوروزی به بهجت و فیروزی جلوس فرمود و بعد از انقضای بزم شیلان، رأی عالم آرا به عزیمت سفر عراق الی چمن گندمان (۱) و سرکشی رعایای دار السلطنه اصفهان قرار یافت و برحسب فرمان قضا توان، هر منهی و مسرعی به احضار فوجی از سواره و پیاده رکاب ظفرعنان به ثغری (۲) از ممالك ایران شتافت.

در خلال این احوال، از طرف قرین الشرف نوّاب نایب السلطنه، چاپاری به تعجیل وارد و کیفیّت وقایع دار العباده یزد و دار الامان کرمان به این نهج معروض رأی دارای معدلت فواید شد که، نوّاب حسن علی میرزا بعد از وصول موکب فیروز ولیعهد والا به منزل عقدا و اطلاع از اوامر شاهنشاه فیروزی لوا دست از محاصره دار العباده یزد برداشت و روی به دار الامان کرمان گذاشت. حضرت نایب السلطنه العلیّه بعد از ورود به دار العباده یزد، روزی سه چار در آن دیار سعادت آثار توقّف نمود و پس از جبر کسور رعایا و نظم امور برایا (۳) مجدّدا ایالت آن ولایت را به امیرزاده سیف الدوله میرزا محوّل فرمود.

ازاین که در توقف نوّاب شجاع السلطنه- از قراری که در وقایع سنه ماضیه اشاره رفت- ایّام محاصره تا مدّت نه ماه طول کشید و آذوقه خارج [۴۳۳] و داخلی که از رطب و یابس در آن ولایت بود جمیعا صرف جمعیت رکاب او گردید. ولایت مزبور تاب توقف سرباز و سوار و توپخانه شرربار را زیاده از روزی سه چار نداشت، بنابرآن حضرت ولیعهد نامدار به جهت تدارک کار سیورسات ملتزمین رکاب و ملاقات برادر کامیاب و امتثال اوامر شاهنشاه مالك رقاب روی به دار الامان کرمان گذاشت.

نوّاب شجاع السلطنه بعد از اطلاع از این فقره، از ابتدا ولد ارجمند خود بهادر خان، اعنی هلاکو میرزا را به عزیمت استقبال تا دو منزلی کرمان فرستاد و خود نیز بعد از قرب موکب اشرف با سامان احترام سرکار ولیعهد با احتشام به استقبال پاییق

۱- . از توابع شهرستان بروجن؛ امروزه منطقه سرد و کوهستانی در استان چهارمحال و بختیاری است.

۲- . ثغر: مرز، حد

۳- . خلایق

برگشاد. در اواخر شهر شوّال المکرّم حضرت نایب السلطنه وارد گشته، در خارج شهر منزل کرد و نوّاب شجاع السلطنه اهتمامی که درخور بود در باب مهمان داری به عمل آورد. چون در اوقاتی که ولیعهد دوران به جانب دار العباده یزد عازم بود، صاحبقران اعلی، آقا محمد کریم خان (۱) پیشخدمت خاصه را به احضار حضرت حسن علی میرزا گسیل نمود. به نوّاب ولیعهد زمان نیز از قرار نگارش در باب فرستادن او فرمایشات مؤکده فرمود و از قرائن خارجه و داخله چنین مستفاد می شد که حضرت شجاع السلطنه از مؤاخذه عزیمت محاصره یزد بدون اذن، تن به عزیمت رکاب اقدس درندهد و آن مرغ زیرک از دام این فرمایش بجهد؛ لهذا در خارج شهر یک فوج قراول احترام بر دور او گذاشتند و محمد زمان خان دولوی قاجار خالوزاده ولیعهد نامدار را با دویست سوار به احتیاط کار به همراه او کرده به دار الخلافه طهران روان داشتند.

تهنیت و تاریخ این فتوحات سدید را مؤلف قصیده [ای] غرّا سرایید و به انعام یک رأس اسب خراسانی از سرکار ولیعهد دولت جاوید مبانی سرافراز گردید. قصیده مزبور به جهت یادگار درین رساله ثبت افتاد.

لمؤلّفه:

جیش ارمن را به عمّان بردن از بیراه و راه نیست اندر قوّه شاهی به جز عبّاس شاه

از درِ تفلیس تا عمّان گروه اندر گروه از در تبریز تا کرمان سپاه اندر سپاه

اهل ارمن را و عمّان را ز بعد و قرب او گریه های های های و خنده های قاه قاه

پادشه را دید عزم و شد به خدمت رهسپارباختر را داد نظم و زد به خاور بارگاه ن)

۱- . مجلس:- (خان)

از سپاه مغربش در پی قدوم اندر قدوم وز بلوک مشرقش بر در جباه اندر جباه

خیره از برق حسامش دیده ناهید و تیرتیره از گرد سپاهش چهره خورشید و ماه

رعشه از عزمش به اورگنج و نشابور و هری لرزه از جیشش به خوارزم و به غزنین و فراه

باج ده ترکان ز دشت او را و خانان از ختاتاج ده اوزبک (۱)ز بلخ او را و افغان از هراه

نظم ایوان سلیمان زان سکندر آستان فتح زندان سکندر زان سلیمان دستگاه

حصن باز و بخت دمساز و رعیّت سرفرازجیش منصور و عدو مقهور و رحمت عذرخواه

با چنان قدرت ورا رأفت چنین قلبی لدیه با چنان سطوت ورا رحمت چنین روحی فداه

جان نثاران بانوید و بینوایان پرامیددادخواهان روسفید و ظلمکاران روسیاه

دردمندان باطبیب و مستمندان با نصیب بی نظامان با نظام و بی پناهان با پناه

مشتبه بود انتزاع ملک بی جنگ و نزاع اندرین عزم شهنشه رفع شد این اشتباه

پست شد کیوان ز قدرش مرحبا زیبنده قدرتنگ شد کیهان به جاهش حبّذا فرخنده جاه

هرکه رفت اندر خیالش دوخت لب از ماسبق هرکه دید اندر جمالش بست چشم از ما سواه گ)

۱- . ملی: (اورنگ)

چاکر سلطان گیتی، گیتی از وی در امان بنده دارای عالم، عالم از وی در رفاه

ای که با نیروی تیغت مهر اندازد سپروی که در تعظیم جاهت ماه برگیرد کلاه

در چنان فصلی که می افسرد خون ها در عروق[۴۳۴] با چنان جیشی که می نشناخت آذر از میاه

راندی از مغرب به مشرق همچو مهر رستخیزخلق گفتندی قیامت ظاهر و ما پر گناه

شرق را دادی نظام و ملک را دادی قوام عدل را دادی رواج و ظلم را کردی تباه

دید از عزمت همان خصمت که شبنم از تموزکرد با خصمت همان عزمت که صرصر با گیاه

تهنیت گو از سفیران ممالك بر درت هم جباه اندر جباه و هم شفاه اندر شفاه

شاه افزودت ز شمشیر مجوهر جاه و قدرباش تا بینی ز اکلیل مکلّل قدر و جاه

باش تا دادار کیهانت کند فیروز و شادباش تا دارای دورانت دهد دیهیم و گاه

میل شاهنشاه اکنون این که تازی سوی چین اینک اینك هندوی شمشیر سلطانت گواه

زین به یکران نه که سقسینی همی با آه و دردتن به هجران ده که سقلابی همی با درد و آه

آن همی گوید به ما بگذر که دوران غم فزای این همی راند به ما بنگر که گردون عیش گاه

ماوراء النهر و خوارزمت چو صیدی بس زبون تا سیاوش دزبران و از ختن شو باج خواه

با وجودت گر سلاطین جهان را منزلت در زمانت گر خواقین زمین را دستگاه

کوه پابرجای باید کو پلنگان در روش بحر عالم گیر باشد کو نهنگان در شناه (۱)

ختم بر احمد نبوّت بر تو شاهی ختم نه هرکه از صلبت برآید تا قیامت پادشاه

آن که بر درگاه سلطان صدر را قایم مقام بر درت از لطف شه اکنون مشیری خیرخواه

با نشاط از فکر و رأی تو چون عالم ز علم در نمو از رأی او بخت تو چون کودک ز راه

نهی او اکسیر را سازد همی همسنگ خاک امر او کافور را بخشد همی تأثیر باه

هم ز افلاطون و آصف بر درش رخ ها به خاک هم ز شمس الدین و صاحب در برش قدها دو تاه

این زمان چون مه به ماهی می برد پیشت سجوداین زمان چون شه به شاهی می کند سویت نگاه

لطف کن با اهل عالم خاصه با خاصان شه وز کرم کن خاوری را هم نگاهی گاه گاه

این بود تاریخ فتح یزد و کرمان ای ملک یزد و کرمانی مطیعِ صارمِ عباس شاه

باد تا باشد ز جاه و چاه در عالم نشان دوستانت بر به جاه و دشمنانت در به چاه ت.

۱- . (شنا) که به ضرورت شعری (شناه) آمده است.

از نصیبت مهر سیما چهره یاران چو گل وز نهیبت کوه آسا پیکر خصمان چو کاه

در برت درع سلامت از چه از لطف ملک بر سرت تاج کرامت از که از فضل اله

ذکر احوال میر حسن خان طالش بعد از مصالحه دولتین ایران و روس و رفع فتنه او از سعی امینان دولت ابد مأنوس

این میر حسن خان ولد مصطفی خان طالش و به سبب نسب سیادت و رشادت، از عمده ارباب کوشش و چالش بود. در وقایع سنه یک هزار و دویست و چهل و یک نگارش یافت که مشار الیه به پشت گرمی موکب فیروز اقدس که در اردبیل توقف داشت و به امداد قشون رکابی که شاهنشاه صاحبقران به استخلاص ولایت طالش برگماشت، دعواهای مردانه کرد و دودمان روسیه را در قصبات لنکران و ارکوان دور از کاشانه برآورد. در درگاه خلافت به جهت پیشدستی در جهاد، اسبق المجاهدین لقب یافت و در ازای آن همه خدمت او، حکم وراثت و لیاقت و امر شاهنشاه مروّت آیت به حکومت آن ولایت شتافت. پس از مصالحه دولتین ایران و روس که از قرار عهدنامه مبارکه ولایت طالش رسدی آن ولایت گردید، میر حسن خان مزبور به تصوّر این که شاید در دولت روسیه نیز صاحب حکومت و ولایت شود، لهذا نزد ینارال پسقاویچ سردار شتافته، به دولت روس گروید. چون موافق فصل چهاردهم عهدنامه مبارکه، که در باب فراریان نوشته شده، قرار این است که فراریان با نام و نشان را که وجود ایشان مایه فتنه و فسادی باشد، تصاحب نکنند، لهذا نایب السلطنه العلیه [۴۳۵] برحسب امر بهیّه، مشار الیه را از ینارال پسقاویچ طلبیده و ینارال مزبور نیز نقض عهد [نامه] جایز نداشته و همّت بر

رضای خاطر (۱) امنای دولت جاوید گماشته، مشار الیه را روانه گردانید. (۲)

در اوقاتی که حضرت ولیعهد نامدار به عزیمت دار العباده یزد روانه رکاب فیروزی مآب بود، امیر حسن خان را به احتیاط کار به دست محمد قلی خان سعدلو حاکم محال خلخال سپرده، کمال تأکید در نگاهداری او فرمود. بعد از وصول موکب ظفر شمول به دار العباده یزد، خبر رسید که میر حسن خان مزبور از خلخال فرار کرده و روی به ولایت طالش آورده است و به دست آویز برخی نوشته جات مجعول و اراجیف نامعقول، اهالی طالش را به دور خود جمع آورده بر سر قصبات لنکران و ارکوان تاخته و صالدات روسیه را بعد از دو سه دعوا دربدر ساخته، خودسر به امر حکومت آن ولایت پرداخته است.

ینارال پسقاویچ نیز ظهور این مقدمه را به اذن و اجازه امنای دولت قاهره فهمیده و به توسط مکاتیب و عرایض از کارکنان حضرت ولیعهدی گله مند گردیده، چون خود به تنهایی حریف دفع میرحسن خان نبود، لهذا از راه حیله و تزویر چنین عرض نمود که، هرگاه فساد میر حسن خان به اشاره امینان شوکت ابدارکان نیست، پس این مساهله در دفع و رفع او چیست؟ جمعیتی به دفع او تعیین فرمایند و او را از آن ولایت آواره نمایند.

نوّاب نایب السلطنه العلیّه بعد از صدور اجازه از درگاه ستیّه، جمعیّت اردبیل را به دفع مشارالیه فرمان داد و در اواخر شهر شوال المکرّم سنه یک هزار و دویست و چهل و شش، آن لشکر را آراسته به صوب ولایت طالش روی نهاد. (۳) پسقاویچ نیز فوجی از روسیه را از سمت شیروانات فرستاد. میر حسن خان خود را محاط دو لشکر دید و تاب توقف نیاورده فرارا عازم انزلی گیلان گردید. از آن جا به دار المرز مازندران شتافت و به حکم شهریار عالم به دار الخلافه طهران آمده آرام یافت.

ینارال پسقاویچ باز به توهّم فتنه جدید، فرستادن آن سیّد رشید را به صوب تفلیس استدعا نمود و در این فقره گنجینه ابرام و لجاج را سرگشود. بالاخره از طالع فیروز خسروی، پس از چندی مشار الیه به مرض استسقاء گرفتار گشت و به حکم قدر و امر قضا از دار فنا درگذشت.و)

۱- . ملی: (خواطر)

۲- . مجلس: (گردید)

۳- . ملی:+ (دو)

ذکر مراوده

برخی از (۱) خوانین خراسان با خان خوارزم و فرستادن جمعیّتی از ترکمانان تکّه به عزم تاخت و رزم و گرفتاری ایشان به کمند اسار و ظهور ارادت خان مزبور به دولت پایدار

چون در بدایت والی گری نوّاب شاهزاده احمد علی میرزا در مملکت خراسان، رضا قلی خان کرد زعفرانلو حاکم خبوشان کمر خدمت و ارادت بر میان جان بست و به سبب اخراج محمد خان قرائی از ارض اقدس، صولت خوانین طاغی را شکست، محمد خان دست توسّل خود را از اطراف بریده دید، لهذا از فرط هرزه درآیی و علی رغم رضاقلی خان ایلخانی به دامان الله قلی توره خان خوارزم متمسّک گردید. پلنگ توش خان برادر صید محمد خان حاکم کلات هم بعد از قتل برادر و تصرّف نوّاب شاهزاده در بلوک پشتکوه متعلّقه به آن خیره سر، سر از دایره صداقت برتافت (۲) و نزد خان خوارزم شتافته، سردار سرحدّات ترکستان لقب یافت. خان مزبور ترکمانان ساروق را به تاخت سامان ارض اقدس فرمان داد و نوّاب احمد علی میرزا نیز جمعیتی از خراسانی به دفع آن جماعت فرستاد. در محلّ پل خاتون قریب به سرخس تلاقی فریقین واقع گردید و پس از قتل وافر، جمعی اسیر و دستگیر گشته، چشم زخمی عجیب به آن طایفه رسید. فرستاده الله قلی توره خوارزمی که نزد محمد خان قرائی می شتافت، در همان سفر خود را اسیر غازیان شیرگیر یافت. نوّاب شاهزاده فرستاده مزبور را نوازش بسیار کرد و معتمدی به همراهی او نمود و شرح چند در باب جذب قلب خان خوارزم به تحریر [۴۳۶] درآورد.

خان مزبور که این نوع مردمی و مروّت از شاهزاده والاتبار ملاحظه نمود، تارک مراسم عداوت گشته، ابواب ارادت و صداقت برگشود. رؤسای ترکمانان تکّه و ساروق را به نیّت خدمت به دربار والا گسیل ساخت و حضرت اشرف نیز به نوازش ایشان پرداخت و پیشکشی فراخور احوال خویش از اسب و غیره دادند و اسرای خود را که در ارض اقدس بود، خلاص ساخته روی به مراجعت نهادند. محمد خان قرائی بعد از وقوعت)

۱- . مجلس:- (از)

۲- . ملی: (برتاخت)

این معاملات دست از هرزه درایی برداشت و پلنگ توش خان جلایر نیز سالک طریق ارادت گشته، محمد علی آقای برادرزاده خود را با جمعی از ریش سفیدان جلایر به عزیمت ارض اقدس برگماشت. بالجمله، نوّاب شاهزاده از فرط سلامت نفس با اهالی دور و نزدیک از ترک و تاجیک رفتاری به سزا کرد تا از قراری که- ان شاء الله تعالی- عن قریب ذکر خواهد شد، نوّاب نایب السلطنه العلیّه به آن مملکت روی آورد.

ذکر حرکت موکب نصرت میعاد از دار الخلافه جاوید بنیاد به سمت ییلاقات عراق جنّت نهاد و وقایعی که روی داد

پس از آن که فضای دار الملک ری از لشکر کی مشحون گردید، موکب فیروز در روز پنجشنبه ششم شهر ذی حجّه الحرام سنه یک هزار و دویست و چهل و شش، از نفس دار الخلافه نهضت آرا و روز شنبه هشتم به بلده طیّبه قم رسید و مدت سه روز به آداب زیارت مخصوصه در روضه مطهّره بضعه احمدی- صلوات اللّه علیها (۱)- عمل شد و از آن جا منزل به منزل حرکت نموده چمن کمره، مضرب خیام ستاره محل آمد.

ملک زادگان معظّم، نوّاب حسام السلطنه محمد تقی میرزا و حضرت شیخ الملوک شیخ علی میرزا و امیرزاده عظام حشمت الدوله محمد حسین میرزا از ولایات بروجرد و ملایر و کرمانشاهان، سعادت از تشریف رکاب بوسی حاصل نمودند و هریک در گذرانیدن پیشکشی دلکش، بر مراتب عزّت و اعتبار افزودند.

اگرچه آب و هوای چمن کمره مطلوب نبود، ولیکن حضرت اعلی به جهت رسیدن بقیّه قشون فیروزی نمون و گذشتن غوایل و مشاجرات فی مابین شاهزادگان جلالت مقرون، مدّت چهارده روز در آن سرزمین توقف فرمود. چون ولایت کمره در تلو ولایات ابواب جمعی امیر نامدار غلام حسین خان سپهدار است، لهذا در مدّت توقفا)

۱- . مجلس: (علیهما)

موکب فیروز، شب و روز از خدمات شایان و تعارفات نمایان به سرکار گیتی مدار و سایر چاکران دربار معدلت شعار کرده، نسبت به دسته جات سواره و پیاده رکابی نیز زیاده از سیورسات مقرّره تعارفات به عمل آورد. پس از رفع هرگونه غوایل نوّاب شاهزادگان حسام السلطنه و شیخ الملوک اذن انصراف حاصل و هریک به مقرّ ایالت شتافتند و رایات فیروزی آیات از آن جا عازم گشته و چون نوّاب حیدر قلی میرزای صاحب اختیار ولایات گلپایگان و خوانسار را قوّه مالی و حالی هیچ یک نبود، به عزم عبور از آن ولایت گذشته، روز یکشنبه غرّه شهر محرّم الحرام سنه یک هزار و دویست و چهل و هفت در چمن قهیز مِن اعمال چارمحال اقامت یافتند.

چمن مزبور قطعه مرزی از مرغزار بهشت است و در عذوبت آب و طراوت هوا و وسعت مرغزاران و نزهت ایّام بهاران مینوسرشت، محل ییلامیشی ایلات بختیاری و غیره از فارس و عراق است و در خضارت و طراوت، از چمن های مشهوره آفاق. چون هوای آن چمن مینوون، طبع اعلی را پسند افتاد، بنابرآن مدّت یک ماه در آن سرزمین اقامت دست داد. جناب امین الدوله عبد الله خان به جهت تفریغ محاسبات مملکت فارس از چمن مزبور روانه شد و در منزل قمشه نوّاب حسین علی میرزای فرمانفرمای آن ملک را که عازم اردوی معلّی بود، ملاقات و این معنی، رجعت او را [۴۳۷] بهانه آمد.

نوّاب سیف الدوله سلطان محمد میرزا نیز از اصفهان با جمیع عمّال و اعیان دررسید و ده روزه ایّام عاشورا صرف تعزیه داری جناب سیّد الشهدا- علیه التّحیه و الثّناء- گردید.

فرمان همایون در چمن مزبور به احضار نوّاب نایب السلطنه العلیّه عباس میرزا شرف صدور یافت و مسرعی سریع السیر به جهت اعلام این خبر به جانب دار الامان کرمان شتافت. امیر کهنسال حسین خان قاجار قزوینی سردار سابق خراسان و آذربایجان به حکومت محال چهارمحال و انتظام امور بختیاری سربلند گردید و مهمّات آن صفحات که خالی از اختلالی نبود، از همّت ملوکانه به نظمی کامل رسید. آقا اسد اللّه نامی که از کدخدایان خوانسار و با جماعت قطّاع الطّریق بختیاری دستیار بود، از دو دیده نابینا [شد] و موازی دو عرّاده توپ کوچک که در زیر خاک پنهان کرده بود، ضمیمه

توپخانه معلّی آمد و آقا نصر الله برادرش، از کدخدایی آن ولایت، قرین مفاخرتی بی منتها شد. نوّاب سلطان محمد میرزا به جهت تدارک ورود مسعود، روانه اصفهان گشت و در روز شنبه چهارم شهر صفر المظفر موکب اعلی از چمن قهیز حرکت کرده، عصر همان روز در چمن سنگباران، که حسب الامر دارای جهان اکنون مسمّی به گلباران است، قبّه بارگاه از چمن این سبز خرگاه درگذشت- بمنّه و جوده و احسانه.

ذکر وقایعی که در چمن گلباران از هر مقوله رخ داد تا زمان

ورود به چمن دهکرد (۱) جنّت بنیاداوضاعی که در چمن گلباران دست داد، یکی ورود نوّاب ارغون میرزا خلف ارجمند نوّاب حسن علی میرزا است. تبیین این مقال آن که، از قراری که سابقا نگارش یافت، در سالی که نوّاب شجاع السلطنه از دار الملک خراسان به جهت مجادله با روسیه بی ایمان به رکاب فیروزی مآب احضار شد، امیرزاده هلاکو میرزا در ارض اقدس و ارغون میرزا در سبزوار و منگوقاآن میرزا را در ترشیز (۲) گذاشت و خود راه تختگاه اعلی را برداشت. بعد از تعیین نوّاب شجاع السلطنه به دار الامان کرمان و رفتن حسین خان سردار به دار الاحسان خراسان، هلاکو میرزا برحسب امر شاهنشاه دانا، جمعی از اهل و عیال پدر عالی مقدار را برداشته به دار الامان کرمان روی کرد و منگوقاآن میرزا، که در ترشیز (۳) بود، مریض گشته روی به سرایی دیگر آورد.

نوّاب ارغون میرزا در سبزوار توقف نموده و الحق در دو سه ساله توقف، ولایت سبزوار را از تعرّض خوانین بدآیین چمشگزک محافظت فرمود. خلاصه، به سبب منتهای رشادت در جوانی، از فرط بی باکی پروایی از دوست و دشمن نداشت و هموارهز)

۱- . شهرکرد امروزی مرکز استان چهارمحال بختیاری

۲- . مجلس: (شیراز)

۳- . مجلس: (شیراز)

اوقـات همّت بر تعرّض دوست و دشـمن می گمـاشت. با عابرین و مجاورین رفتاری به سیاق ترکمانان قطّاع الطّریق می کرد و همواره اوقـات از این قبیـل رفتارهـای ناهنجار به عمل می آورد. درین سال، اهالی سبزوار از سوء سـلوک مباشـرین او به تنگ آمده، شورشی کرده و عنان توسن اختیار را به دست رایض بی آزرمی سپردند.

نوّاب امیرزاده مصلحت خود را در توقف ندید و لاعلاج به ولایت دامغان آمده، از راه بیابان جندق عازم اردوی معلّی گردید. از بیم بازخواست ملوکانه به اصطبل اعلی شتافت و به توسط عمّ بزرگوار و رعایت پدر عالی مقدار مورد عفو و اغماض گشته، به سبب جوهر رشادت در حضرت خلافت، اعتباری تمام یافت.

یکی دیگر از جمله وقایع واقعه در چمن گلباران، سیاست درباره میرزا حسن ملقّب به نظام العلما است. تبیین این مقال آن که، مشارالیه ولد مرحوم ملا علی اصـغر هزار جریبی دودانگه مازندرانی معلّم ایّام نمای حضـرت صاحبقران و ملاباشی زمان دولت شاهنشاه جهان و چنـدی در ایّام حیات پـدر در دار السـلطنه اصـفهان مشـغول تحصـیل هر فن از فنون بود [۴۳۸]. چون فطرتش مجبول (۱) به ریـاست و سـروری بود، لهـذا در لباس فضـیلت قـدم در راه نوکری دیوان گشود. در اوقاتی که نوّاب حسن علی میرزا از قرار تحریر به جهت معـالجه مرض مالیخولیـا به جانب اصـفهان شـتافت، نظام العلمای مزبور در همان جا با نوّاب معزی الیه مراوده یـافت. پس از آن به هوای نوّاب معزی الیه به جانب کرمان عزیمت کرد و رشـته وزارت نوّاب شـجاع السـلطنه را به دست آورد. چنـدی نگـذشت که به سـعایت مفسـدین در دربـار اقـدس اعلی متهم گشت و از خوف جان فرارا روی به عتبات عالیـات نهـاد و درین اوقـات به جهات مختلفه رفع وحشت او گشـته، به اردوی معلّی پای برگشاد. نوّاب شـجاع السـلطنه که در اردوی همـایون محبوس نظر بود، به سـبب قـدمت خـدمت نظـام العلما، به صـحبت و ملاقات او میل نمود. مشار الیه از فرط بی پروایی، روزها در حضور مسـتحفظین دیوانی، خود را به منزل معزی الیه می انـداخت و به گفت و شـنید سـخن های بی مایه و تدابیر بی پایه می پرداخت. مستحفظین نوّابته

۱- . سرشته

شاهزاده این حدیث را در جزو به محرمان بارگاه خلافت رسانیدند و خاطر مبارک اعلی را از مشارالیه متغیّر گردانیدند. روزی هنگام غروب، قبله عالمیان، آن جوان غافل را در سراپرده اقدس احضار کرد و به لفظ گوهربار چنین اظهار کرد که: همانا در لباس فضلیت خود را تالی خواجه نصیر الدین می دانی (۱) و هلاکوئی را به دعوت سلطنت می خوانی.

بالجمله، فرّاشان با فرّ و شأن به امر دارای خسرو نشان او را بر فلک سیاست آویختند و تقریبا دو هزار چوب سندان کوب برپای او نواخته، ناخنانش را ریختند. از فرط غیرتی که داشت دامان قبا را در دهان فرو برده، با آن همه صدمه بنای ناله و التماس نگذاشت. بعد از فراغ، حسب الامر به فراشخانه همایونش بردند و به جهت اخذ چهار هزار تومان، به فرّاشان غلاظ و شدادش سپردند. بالاخره نوّاب حسین علی میرزای فرمانفرما توسّط کرده، جریمه مزبور را خود به گردن نهاد و او را از بند رهایی داده و به دار الملک فارس برده، رشته اختیار آن ملک را به دست او داد.

خلاصه واقعه دیگر در توقف آن چمن خلد اثر این که، چون زمان ورود نوّاب نایب السلطنه قریب بود، شاهنشاه صاحبقران در ازای آن همه خدمات نمایان موازی یک قبضه شمشیر جواهرنشان مصحوب محمد حسن خان سالار بار و نبیره دختری شاهنشاه تاجدار به جهت زینت کمر اعتبار او گسیل نمود. در خلال این احوال، یک نفر مهندس روسی نژاد از نزد ینارال پسقاویچ سردار گرجستان که مأمور به خدمت حضرت ولیعهد دوران بود، وارد اردوی اعلی و به همراهی معتمدی روانه خدمت والا گردید [و] در هنگام ورود نوّاب ولیعهد زمان به محال قمشه، به رکاب اشرف مشرّف و از التفات آن سرکار قرین انواع عزّت و شرف شد. چون فرستادن او محض از جهت خدمات قلعه گیری و سایر امور متعلّقه به مهندسی بود و در آن اوقات وجود او بی مصرف می نمود، لهذا خلعت و انعامی فراخور حال به او عنایت گشته از راه اصفهان پای به مراجعت برگشود. از قراری که مذکور گردید، مهندس مزبور بعد از گذشتن از دار السلطنه تبریز به مرض مالیخولیا گرفتار گشت و خود را در رود ارس یا زنگی (۲)د.

۱- . مجلس: (خواجه نصیر طوسی)

۲- . زنگی یا زنگمار چای از شعبات ساری سو از شهر ماکو می گذرد.

انداخته، ازین سرای ناپایدار درگذشت.

نوّاب حشمت الدوله محمد حسین میرزا در چمن گلباران از رکاب فیروزی مآب مرخّص شده، اختیار محال سنقر و کلیایی به علاوه ایالت ولایات سابقه به عهده کارگزاران او مشخص آمد. پس از فراغت از کار صید و شکار و انجام مهام هر ملک و دیار، رایات ظفر آیات از چمن مزبور عازم گشته، روزی سه چار در سرچشمه آب زنده رود اصفهان و سرچشمه آب کرون (۱) اقامت دست داد. کلک سخن طراز را از کیفیّت آن دو سرچشمه که در حقیقت هریک بهتر از چشمه زندگانی است و کلک فصحا را در وصف آن آب، حسرت در دهان است و چاک [۴۳۹] حیرت بر زبان؛ این روایت را درایت در کار است نه روایت سزاوار.

سراپرده اسکندر دوران را بر فراز آن چشمه حیوان، که عبارت از سرچشمه زنده رود اصفهان است، زدند و شاه و سپاه در آن سه چهار روزه توقف، دو سه دفعه به عزم تماشا عازم سرچشمه آب کران که در دامنه زردکوه بختیاری و قریب به چهار فرسنگ تا محلّ سراپرده شهریاری است، شدند. پس از آن از راه کوهستان و کنار رودخانه زنده رود اصفهان به قریه دهکرد چارمحال نزول اجلال کردند و به سبب ظهور هنگام هوای معتدل اصفهان و انتظار ورود ولیعهد زمان چند صباحی در آن منزل نزهت نشان متوقّف آمدند.

ذکر عزیمت نوّاب نایب السلطنه از کرمان به اردوی ظفرنشان و مأموریت او به خراسان و ورود موکب اعلی به اصفهان

سابقا نگارش یافت که، احضار نوّاب نایب السلطنه از دار الملك آذربایجان در اصل به جهت انتظام مهام خراسان بود و افتتاح قلعه یزد و سرکشی ولایت کرمان، فرعا برن)

۱- . کارون؛ مجلس: (کرن/ کران)

آن افزود. در هنگـامی که از دار الخلافه به صوب دار العباده یزد (۱) می شـتافت، از سرکار اعلی چنین فرمان یافت که، بعد از نظم ولایات یزد و کرمان از راه بیابان طبس عازم مملکت خراسان شود و جمعیتی نیز از رکاب مستطاب از راه سمنان و دامغان به امداد آورد. (۲) درین اوقات امینان دولت قاهره مصـلحت در آن دیدنـد که نوّاب معزی الیه، جمعیّت آذربایجانی را با یکی از امیرزادگـان در دار الامـان کرمـان متوقف سـازد و خود بـا معـدودی به زیـارت خاکپـای همایون پردازد، تا در باب عزیمت خراسان از کدام راه و در چه هنگام، سـخن ها گفته شود و به طریقی که مصلحت رأی عالم آرا اقتضا فرماید، عمل رود. نوّاب نایب السلطنه بعـد از نظم ولایت کرمان به جانب خراسان عازم بود که از دربار اقدس چاپاری که ذکر شد وارد گشـته، فرمان احضار خود را زیارت نمود. امتثال امر اقدس را واجب شـمرده، سرباز و توپخانه را با نوّاب امیرزاده خسرو میرزا و یوسف خان گرجی امیر توپخـانه مأمور به توقف کرمان و انتظار صـدور حکم جدیـد داشـته و سـلیمان خان گیلانی سـرهنگ را نیز با فوج شقاقی احتیاطا در یزد نزد نوّاب سـیف الدوله میرزا گذاشته و (۳) خود با سه فوج سـرباز و شش عراده توپ صاعقه گداز، مشیا علی الرّأس راه اردوی اعلی را درسپرد و در قصـبه قمشه محمـد حسن خـان سالار بار که حامل شمشـیر مرصّع انعامی شاهنشاه تاجدار بود، دررسید و حضرت ولیعهد دوران را آن تیغ آفتاب مهر (۴) زیب میان افتخار گردید.

روز پنجشـنبه غرّه شـهر ربیع الثـانی در منزل دهکرد شـرفیاب انجمن حضور عـدالت دسـتور و مورد نوازش و التفـات نامحصور گشته، وقایع گزار (۵) از اوضاع نزدیک و دور شد. پس از دو سه روز که مجالس مشاوره انعقاد پذیرفت و هرکس حکایتی از صحّت و سـقم آن سـفر با ثمر گفت، رأی مبارک اعلی بر آن (۶) عقیده عازم گردید که نوّاب ولیعهد دوران از راه سـمنان و دامغان به جانب خراسان عزیمت فرماید و نوّاب امیرزاده خسرو میرزا که در دار الامان کرمان منتظر حکم جدید است، با سرباز و توپخانه از راهن)

۱- . مجلس:- (یزد)

۲- . مجلس:+ (و)

۳- . مجلس:- (و)

۴- . مجلس: (مهد)

۵- . ملی و مجلس: (وقایع گذار)

۶- . مجلس: (این)

بیابـان طبس پـای عزیمت برگشایـد. مبلغ پنجاه هزار تومان زر نقـد از خزانه عامره به صـیغه انعام به جهت مصارف تـدارکات عزیمت خراسـان و معادل ده هزار تومان دیگر به انعام سـرباز و عمله توپخانه متوقّفه در دار الامان کرمان مرحمت آمـد. فرمان اختیـار ممالـک شـرقی متعلّقه به دولت قـاهره طولاـ تا رود جیحون و ارضا تا آب اترک به نام نامی حضـرت ولیعهـد گرامی از مصـدر خلافت صادر و احکام مطاعه در باب اطاعت امرا و خوانین و اویماقات کل مملکت خراسان به اطراف آن ولایت سایر آمـد. چون در اوقـاتی که حضـرت ولیعهـد دوران از دار الارشاد اردبیل روانه درگاه نبیل بود، ولـد ارجمنـد خود [۴۴۰] نوّاب فریـدون میرزا را در دار السلطنه تبریز کارگزار و نایب الایاله فرمود؛ لهـذا درین وقت برحسب اسـتدعای او فرمان قدربنیان در بـاب نیـابت کـل ولایـات آذربایجـان به نـام نامی امیرزاده معزی الیه صادر گشت و قرار انتظام مهام آن مملکت، چنین بر زبان الهام بنیان گـذشت که: محمـد خان زنگنه امیر نظام که از چاکران قـدیم و با احترام دربار ولیعهد کرام است، در خدمت نوّاب امیرزاده به امـارت مملکت آذربایجـان پردازد و بـا زمره مجـاورین و مسافرین دور و نزدیک از ترک و تاجیک رفتاری به سـزا ظاهر سازد و همواره اوقات از مکنونات خاطر (۱) روسیه، که در آن طرف رود ارس اقامت دارند، آگاه و یوما فیوما صادرات ایّام را معروض رأی امینـان درگـاه فلـک جـاه دارد و میرزا اسـحق نبیره مرحوم میرزا بزرگ قائم مقام سابق نیز به اسم وزارت آذربایجان همّت بر تنقیـح (۲) معاملات و توجیه مصادرات و تفریغ محاسـبات گمارد. ایالت ولایت کرمان برحسب اسـتدعای ولیعهـد دوران به حضـرت سـیف الملـوک میرزا خلف نوّاب ظـل السـلطان عنـایت و در سـاعتی سـعد از رکـاب فیروزی مـآب رخصت حاصل کرد و روانه آن ولایت شد. به نوّاب امیرزاده خسـرو میرزا و یوسف خان امیر توپخانه مقرّر گردید که سرباز و توپخـانه را از دار الامـان کرمـان به دار العبـاده یزد آورده و از آن جا روانه طبس گشـته، در هرجا ممکن شود، به رکاب نوّاب ولیعهد کامیاب ملحق شوند. چون حسین علی خان و بهبود خان جوانشیر فرستادگان طوایف قزلباشیه (۳) کابل، که ذکر ایشان در محل خود علی التفصیلد)

۱- . ملی: (خواطر)

۲- . اصلاح

۳- . ملی: (قزلباشید)

نگارش یافته، مدتی بود که در رکاب همایون، منتظر صدور حکمی جدید بودند و امینان دولت خداداد جواب ایشان را به مصلحت وقت می فرمودند، لهذا درین وقت که موکب فیروز حضرت ولیعهدی عازم خراسان و داستان عزیمت هرات نیز در میان بود، برحسب امر اعلی در رکاب ولیعهد فیروزی لوا همراهی نمودند که هر هنگام مصلحت اقتضا نماید حضرت ولیعهد دوران از قوّت سرپنجه بخت بلند حضرت صاحبقران، عقده از کار کابلیان برگشاید.

مقرّر گردید که نوّاب ولیعهد فیروز چند روز در ولایت اصفهان به جهت استجمام و استحمام آرامی به عمل آورد و پس از آن از راه کاشان روی همّت به صوب مقصد برد.

نوّاب اشرف، علی خان ولد عبد الرضا خان یزدی را که با اهل و عیال او به رسم گروگان آورده بود، روانه آذربایجان نمود و خود بوسه بر رکاب خسرو دوران زده پای عزیمت برگشود. موکب فیروز صاحبقران تاجدار پس از مرخّصی نوّاب ولیعهد دولت پایدار از منزل دهکرد حرکت نموده و پنج روز در قصبه نجف آباد از جهت مشغولی به کار عیش و عشرت اقامت فرموده، روز دوشنبه دوازدهم شهر ربیع الثانی با شوکت جمشیدی و طلعت خورشیدی وارد دار السلطنه اصفهان و از یمن وجود همایون شادی افزای خاطر پیر و جوان آن سامان گردید.

ذکر فرار عبد الرضا خان یزدی و شفیع خان راوری کرمانی به قلعه جات بافق و راور و گرفتاری آن دو خیره سر

شفیع خان از اهالی بلوک راور من محال کرمان و در ایّام خودسری های عبد الرضا خان یزدی به سبب نسبت سببی با او در مخالفت همداستان بود. در اوقاتی که قلعه یزد مفتوح و موکب نوّاب ولیعهد دوران به کرمان رسید، شفیع خان به سبب اطاعت عبد الرضا خان تاب مخالفت در خود ندیده و با پیشکشی فراوان در رکاب نوّاب ولیعهد

زمان مشرّف گردید. عبد الرضا خان هم که برحسب استدعای نوّاب نایب السلطنه العلیّه مورد عفو و اغماض اولیای دولت سنیّه گشت، از اعطای خلاع زربار و چاکری دربار ولیعهد دولت پایدار و التزام رکاب ظفرشعار، فرق اعتبارش از فلک دوّار برگذشت. آن دو بدعهد بعد از این همه نوازش از حضرت ولیعهد آسمان مهد، باز صفت نمک به حرامی را پیشه کردند و در [۴۴۱] اوقات توقف در کرمان، در مجالس متعدده، یکدیگر را ملاقات و در باب کار مخالفت، مشاورت ابلهانه به عمل آوردند. در حالتی که موکب ولیعهدی به عزم اردوی فیروز حرکت می فرمود، آن دو مفسد پلید را در دار الامان کرمان و التزام خدمت نوّاب خسرو میرزا مأمور نمود. بعد از بعد موکب ولیعهدی، آن دو نمک به حرام نیم شبی حیله و تدبیری مزوّرانه انگیختند و به دامان فرار آویختند.

شفیع خان کماکان در قلعه راور نشست و عبد الرضا خان به قلعه بافق من محال بهاآباد، که از قدیم الایّام مأمن حکّام آن بلاد است، رفته دل بر مخالفت بست. نوّاب نایب السلطنه العلیّه در قصبه قمشه این داستان عجیب را شنید و فی الفور، یوسف خان گرجی را که در کرمان می بود با جمعیّت سرباز و توپخانه به تسخیر قلعه راور، و سلیمان خان گیلانی را که در یزد بود با فوج شقاقی به عزم افتتاح حصار بافق مأمور گردانید. مأمورین بعد از اطلاع از احکام مطاعه، هریک به خدمت مقرّره اقدام ورزیدند و از قوت طالع شاهنشاه با احتشام مقضیّ المرام و شادکام گردیدند. یوسف خان قلعه راور را در ظرف سه ساعت مفتوح ساخت و شفیع خان راوری را با دو پسر برحسب دستور العمل ولیعهد دوران به صوب دار الارشاد اردبیل به راه انداخت. سلیمان خان قلعه بافق را از یورش سربازان آتش فشان در عرض یک شبانروز تسخیر نمود و [به] حکم همایون، آن حصار استوار را با خاک راه یکسان فرمود. عبد الرضا خان در نیم شبی که سربازان یورش به قلعه می بردند، با چند نفر از اقوام و ایتام فرصت کرده، از معبری غیر معهود فرار کردند و روی ادبار به صوب طبس و قائنات آوردند. کیفیّت این فتوحات در عشر آخر شهر ربیع الثانی سنه یک هزار و دویست و چهل و هفت در دار السلطنه اصفهان به عرض دارای زمین و زمان رسید و در ازای این خدمت و جان فشانی، موازی یک

قبضه شمشیر مکلّل به انعام یوسف خان و یک دست خلعت آفتاب طلعت به افتخار سلیمان خان مرحمت گردید.

[مصرا]ع:

مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

ذکر ایراد وقایعی که در اصفهان دست داد تا هنگام ورود موکب مسعود به دار الخلافه جنّت بنیاد

یکی از جمله وقایع واقعه در دار السلطنه اصفهان، عزل و نصب نوّاب شیخ الملوک شیخ علی میرزای صاحب اختیار ولایات تویسرکان و ملایر است. تبیین این مقال آن که، نوّاب معزی الیه بعد از آن که از چمن کمره مراجعت کرد و روی به مقر ایالت آورد، اهالی ولایات متعلقه به او که در ایّام غیبت معزی الیه از کارکنان آن سرکار به جهات مختلفه رنجیده بودند، علی الغفله شورشی نمودند. نوّاب شاهزاده هرقدر اهتمام فرمود که آن شورش را تسکین دهد، چاره ننمود؛ لاعلاج اهل و عیال را در قصبه دولت آباد ملایر گذاشت و خود با یک دو نفر از امیرزادگان راه دربار همایون را برداشت. شاهنشاه دادگر علی العجاله اختیار ولایت ملایر را به صیغه عاریه به امیر نامدار غلامحسین سپهدار محوّل فرمود و مشار الیه نیز میرزا شریف تفرشی معتمد خود را به آن صوب گسیل نمود.

مستوفی الثانی میرزا فضل الله علی آبادی مازندرانی هم برحسب امر صاحبقرانی به جهت تحقیق احوال و آوردن کدخدایان و عمّال به درگاه سپهرمثال پای استعجال برگشود. معادل یک هزار نفر از اهالی آن دو ولایت در چمن کردان به دربار دارای زمان آمدند و مخالفت و موافقت را دو فرقه شدند. شهریار رعیّت پرور شریعت گستر از فرط عدالت و انصاف و وفور مروّت و انتصاف رعیّت را دلجویی کرد و اتمام این امر را به دار الشّرع انور محوّل آورد [و] طرفین را به خدمت جناب حجت الاسلام و فخر مجتهدین انام حاجی سیّد محمد باقر شفتی گیلانی ساکن دار السلطنه اصفهان فرستادند و احدی

[۴۴۲] از معتمدین درگاه را به جهت منع تغیّر زبانی نوّاب شاهزاده از رعیّت افتاده در نزد او نهادند. جناب معزی الیه به حقیقت دعاوی جمیع اهالی آن دو ولایت رسید و کل آن دعاوی را به مصالحه یا به دادن عوض از سرکار شاهزاده رفع گردانید. آن جمع پریشان را با حضرت والا رایگان ساخت و به جهت تجدید ایالت به استخاره کلام الله مجید پرداخت: فعل ایالت خوب و ترک آن بد آمد و برحسب امر اعلی، خلعت ایالت جدید، زینت قامت شاهزاده سپهرمسند شد و مقرّر گردید که معتمدی از جانب جناب فخر المجتهدین به اتفاق سرکار شاهزاده با تمکین به آن ولایت شتابد و ازین پس کار معاملات و رفتار با رعیّت و رعات (۱) به قانون شرع سعادت آیات رونقی بی نهایات یابد.

معتمدی دیگر هم از جانب سرکار دیوان قدربنیان مأمور گردد که جمع آن دو ولایت و خرج شاهزاده جلالت آیت را بر وفق حساب پرداخته رسوم اجحافات و تعدّیات سابقه را موقوف ساخته باشد. از جانب جناب فخر المجتهدین، ملااحمد نام خراسانی مأمور شد و از طرف قرین الشّرف دیوانی، میرزا قوام الدّین بهبهانی روانه آن حدود و ثغور آمد.

یکی دیگر از جمله وقایع واقعه در دار السلطنه اصفهان، آوردن سارقین بلوچستان و سیاست ایشان است. تبیین این مقال آن که، مستحفظین حدود بیابانک و جندق به جمعی از سارقین بلوچ که در عدد بیست نفر بودند، برخوردند و معادل پانزده نفر از آنها را مقتول کردند و پنج نفر را اسیر نمودند. نوّاب بهاء الدوله بهمن میرزا صاحب اختیار آن ولایت و غیره، سارقین و رؤوس مقتولین را به دربار فرستاد و دژخیم قهر قهرمان زمان هر پنج نفر را در میدان نقش جهان اصفهان سرها بر باد داد. دیگری از وقایع آن که، مبلغ دویست هزار تومان از اصل مالیات مملکت فارس به سبب طغیان ملخ و آفت غلّات و وقوع بلای وبا در آن ولاء به صیغه تخفیف و تصدّق عنایت گشت و از ظهور این مرحمت، فرق اعتبار اهالی آن ناحیت از فرق فرقد درگذشت.

نوّاب حسین علی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس مقضیّ المرام بار رجعت بربست و امیرزادگان عظام هلاکو میرزا و ارغون میرزا و اباقا خان میرزا و اوگتای قاآنان

۱- . نگاهدارندگان، حارسان، والیان، امیران، شاهان

میرزا ولـدان نوّاب شـجاع السـلطنه را حسب الامر الاعلی ملتزم خویش ساخته بر بارگی عزیمت برنشـست. موکب اعلی بعـد از اتمام کارها روز شنبه هشتم شهر جمادی الاوّل از دار السلطنه اصفهان حرکت کرد و از میانه نطنز و جوشقان و قصبه نراق روی سعادت به دار الخلافه طهران آورد [و] روز شـنبه هفدهم شهر مزبور وارد دار الایمان قم شدند و نوّاب ظلّ السّلطان حکمروای دار الخلافه طهران و حضرت یحیی میرزا والی ولایت گیلان، در خارج شهر قم شرفیاب رکاب شهریار انجم تحشّم آمدند. بعد از زیارات مخصوصه و انعام بر فقرای آن روضه منعوته، شـقّه رایات ظفرآیات از آن بلده سـعادت سمات گشاده شد و روز سه شنبه بیست و پنجم، بـاغ دلگشای نگارسـتان از ورود مسـعود دارای زمان، قرین طراوتی بی انـدازه آمـد. در [روز] یکشـنبه غرّه جمـادی الثـانی عرصه دار الخلافه طهران از فرّ نزول دارای دوران صـفایی تازه یافت و به سـبب ظهور بلای طاعون در ولایات گیلاـن و طبرســتان، نـوّاب یحیی میرزای والی مـأمور بـه توقـف دار الخلاـفه گشـته [و] نـوّاب محمـد قلی میرزای ملـک آرای طبرستان نیز فرارا به دربار فلک شأن شتافت.

[مصرا]ع:

زیرا که مأمن دو جهان است کوی او

ذکر القای مکنونات خاطر همایون به نوّاب نایب السـلطنه جلادت مقرون و عزیمت معزی الیه به مملکت خراسان و اوضاع واقعه در آن اوان

در اوقـاتی که شاهنشـاه صاحبقران، نوّاب ولیعهـد زمان را در منزل دهکرد و چهار (۱) محـال- از قراری که نگارش یافت- از رکاب فیروزی مآب مرخّص می فرمود، بعضی فقرات از مرموزات ضمیر فطانت آیات به او القا نمود تا موجب اطمینان خاطر و ازدیاد شوق او به خدمت گزاری دولت جاوید تأثیر شود؛ از آن جمله یکی داسـتان حکم جناب بطلیموس انتساب میرزا محمد حسین منجّم اصفهانی بود که در باب احکام آینده درل)

۱- . مجلس: (چارمحال)

حقیقت ساحری می نمود؛ در سنه یک هزار و دویست و بیست و نه که خوانین بدآیین مملکت خراسان با نوّاب محمد ولی میرزای والی آن سامان بی اندامی (۱) کرده و طغیان [۴۴۳] ورزیدند و از قراری که به کرّات نگارش یافته، در خانه های خود نشسته پیرامون خدمت نگردیدند. این خبر در چمن اوجان آذربایجان به عرض دارای جهان رسید و حضرت اعلی، حقیقت اوضاع کواکب و تأثیرات را از جناب میرزا محمد حسین مزبور مستفسر گردید؛ مشار الیه بعد از دقّت و اهتمام تمام عرض نمود که: تا مدّت هفده سال سرکشان خراسان به همین احوال باقی [هستند] و ستیزه کردن با ایشان، آهن سرد کوبیدن و بر مرارت جیوش بحر خروش باعث گردیدن است، ولی پس از آن مدّت، در عهد همین دولت، صاحب شوکتی از متعلقان حضرت سلطنت، جمیع اشرار آن مملکت را زیر و زبر کند و کشور خراسان را عرضا و طولا۔ مسخّر ساخته، علم قدرت و جلالت خویش را بی واهمه و تشویش در اقصای آن کشور زند.

حضرت اعلی را چون اعتقادی شامل به احکام آن منجّم کامل بود، لهذا در این مدّت معیّنه اقدامی ملوکانه در باب اضمحلال سرکشان نفرمود، به مدارا با ایشان رفتار می کرد و چون از حقیقت این حکم آگاه بود، در آن یک سال عزیمت هم که نگارش یافته، اهتمامی به عمل نیاورد. در این سال فرّخ مآل که ابتدای سال هیجدهم بود، نوّاب نایب السلطنه را به عزیمت آن مملکت مأمور فرمود؛ امّا فرمایش آن که باید آن فرزند دلبند، نیّت خود را درباره بندگان خدا که ودایع حضرت خالق البرایا می باشند، نیکو سازد و تا افتتاح قلعه جات و امتثال ایلات و اویماقات به عقل و تدبیر ممکن است، به استعمال نیزه و شمشیر نپردازد که خون مسلمانان ملّت اثنی عشریه را بدون تقصیر ریختن، فتنه در دین و دولت انگیختن است، مگر آنان که از طوایف افغان و اوزبک و ترکمان [هستند] و خون و مال مسلمین اثنی عشری را بر اهل سنّت و جماعت مباح و بی نقصان می دانند و به فتوی جمعی از علما، ایشان را از جمله کفّار حربی می خوانند، باید در قتل و اسر آن جماعت کوتاهی جایز ندارند تا توانند.

فرمایش دیگر آن که، آن عبد الرضا خان یزدی و رضا قلی خان زعفرانلوی ایلخانیی)

۱- . مجلس: (بی ندامی)

و محمد خان قرائی را اگر همه در جوف سنگ یا تک دریا یا فوق هوا رفته باشند، به دست آورد و پس از گرفتاری، آنها را زنده با خود برداشته، راه درگاه فلک جاه را به تعجیل در سپرد، زیرا که آن مفسد یزدی به علاوه اقدام در چنان جنایتی با ولی نعمت خویش، باعث فتنه جمیع مرز ایران شد و از اسیر فروشی آن دو مردود بی دین خراسانی نیز، شورشی در بلاد ایران و توران افتاد. به حکم شریعت غرّا، خون این سه مباح است و هریک از ایشان در مرحله بی دینی مقلّد پیشوای تبریزیان، میرفتّاح. حضرت ولیعهد نامدار وقوع این واقعات را موقوف به خواست خداوند بی چون و قوّت طالع همایون نمود و یاری از حضرت باری و بخت بلند حضرت شهریاری خواسته پای عزیمت برگشود. سه روز در دار السلطنه اصفهان توقف کرد و پس از آن روی همّت به راه آورد.

از راه کاشان به ورامین ری شتافت و در آن منزل چند روزی اقامت یافت. در منازل عرض راه، جانبازان سمنانی و دامغانی و فوجی از سواران اوصانلوی افشار ساکن محال مازندران و خوار (۱) به موکب ظفرعنانش پیوستند و دل بر خدمت و جان فشانی بستند.

ذکر ورود موکب نوّاب ولیعهد زمان به صفحات خراسان و فتح قلعه سلطان میدان و سایر اوضاع اتّفاقیّه در آن اوان

بعد از ورود موکب سرکار ولیعهدی به ولایت سبزوار، امور آن جا را از هر رهگذر نظمی سزاوار داد و نوّاب امیرزاده قهرمان میرزا و محمد رضا خان فراهانی خویش قائم مقام را در آن ولایت به ایالت و وزارت نهاد. از قراری که ذکر شد، در بدایت والی گری نوّاب احمد علی میرزا در خراسان، رضا قلی خان زعفرانلو قلعه نیشابور را که در تصرّف داشت، علی رغم محمد خان قرائی به کارکنان نوّاب شاهزاده واگذاشت و بلوک سر ولایت نیشابور را به سبب قرب به [۴۴۴] خبوشان، خود تصرّف کرد و جمعی از سواره و).

۱- . ملی و مجلس: (خار).

شمخال چیان (۱) زعفرانلو را به ریش سفیدی اسماعیل بیک میدانی در قلعه سلطان میدان سرولایت به محافظت گماشت. در این اوقات که موکب فیروز نوّاب ولیعهد ظفرطراز وارد سبزوار گردید، از وفور فطانت ملک داری چنین اندیشید که، سلطان میدان را به این حالت گذاشتن و راه ارض اقدس برداشتن، تخم غرور در مزرع جسارت خوانین غیور کاشتن است؛ همان بهتر که در بدایت کار، به کار افتتاح سلطان میدان پردازیم و پس از آن بنیاد شوکت خوانین بدآیین را براندازیم.

در روز حرکت از سبزوار، محمد حسین خان زنگنه ایشک آقاسی خود را که مردی زبان دان و آگاه بود، برای اتمام حجّت با پیغامی مشعر بر وعد و وعید و حاکی از بیم و امید نزد رضا قلی خان عنید به خبوشان فرستاد و خود با جمیع سوار و سرباز و توپخانه روی سعادت به قلعه سلطان میدان نهاد و در حوالی قلعه، اردوی والا را اقامت دست داد. در بدایت ورود، سربازان مسعود و توپچیان جلادت نمود را حکم به یورش قلعه فرمود و اسماعیل بیک میدانی از صدمات آن بلاهای ناگهانی مضطرب گشته، به توسط عریضه استدعای مهلتی دو روزه نمود. این خبر را اهالی قلعه به رضا قلی خان دادند و از وفور جلادت سربازان و توپچیان چابک دست، ابواب قلق و اضطراب بر چهره او گشادند. مشارالیه میرزا محمد رضای فراهانی الاصل معتمد خود را لاعلاج به اردوی والا گسیل ساخت و به استدعای مأموریت جناب میرزا ابو القاسم قائم مقام پرداخت.

چون مشارالیه از مراتب حیله و تزویر خراسانیان بی خبر بود، نوّاب نایب السلطنه، میرزا موسی رشتی نایب را که در سنوات والی گری شاهزادگان حسن علی میرزا و احمد علی میرزا به وزارت و نیابت عمری صرف می نمود، به مرافقت او روان فرمود. بعد از انواع گفت و شنید، سخن رضاقلی خان به این فقره قطع گردید که: حضرت ولیعهد دوران مرا با حصار خبوشان تصدّق فرق فرقدسای شاهنشاه صاحبقران فرماید و به اخذ سایر مایعرف و مایملک من در خارج قلعه پنجه گشاید؛ از دادن زن و پسر و دختر بهد.

۱- . شمخال: حربه آتشین سر پر که در آن زمان به کار می رفت؛ به گروه یا دسته ای که دارای این سلاح بودند، شمخال چیان می گفتند.

صیغه گروگان و سپردن لشکر به جهت سفر هرات و خوارزم و غیر آن به هیچ وجه مضایقه ندارم، ولی از فرط وحشت پای از دروازه خبوشان بیرون نمی گذارم.

بالاخره کس فرستاده قلعه سلطان میدان را در روز چهارشنبه نهم شهر رجب المرجّب سنه یک هزار و دویست و چهل و هفت تخلیه کرده به دست کارگزاران سرکار ولیعهد زمان داد و حسین قلی خان ولد رضا قلی خان و جعفر قلی خان ولد نجف قلی خان در روز پنجشنبه دهم [شهر رجب المرجّب] با پیشکشی فراوان وارد اردوی کیوان شأن شدند و مورد تفقّدات گوناگون آمدند. قلعه محمدآباد من بلوک میان ولایت مشهد مقدّس را هم در تصرّف مستحفظین اکراد زعفرانلو بود، رضا قلی خان طوعا ام کرها تخلیه نمود. نوّاب نایب السلطنه آن قلعه را با منفعت به صیغه تیول ابدی به میرزا موسی مرحمت فرمود. پس از آن محمد جعفر خان باجمانلو را با یک صد نفر سرباز به محافظت قلعه سلطان میدان برگماشت و راه ارض اقدس برداشت. تاریخ افتتاح قلعه سلطان میدان از کلک مؤلف تحریر و درین مقام تسطیر یافت.

لمؤلّفه:

گشت مفتوح چو سلطان میدان خاوری از مدد کلک و بیان

یادگاری که بماند در دهرپی تاریخ رقم کرد چنان

که بود نایب سلطان جلیل فاتح قلعه سلطان میدان بالجمله، محمد زمان خان قاجار دولوی پسر خالو را در ولایت نیشابور نایب کرده، روز پنجشنبه هفدهم شهر رجب المرجّب سنه مرقومه با شوکتی تمام وارد شهر مشهد مقدّس گشته، در بدایت ورود، زیارتی ضراعت نمود در روضه مطهّره به عمل آورده، بعضی از خوانین جزو مثل دو نفر علی مراد خان جوینی و خورشاهی، و ابراهیم خان کیوانلو و رستم خان چوله [ای] و محمد خان بغایری و غیره متدرّجا شرف از سعادت رکاب [۴۴۵] بوسی یافتند و بعد از ادای پیشکش و مرسومات و بروز نوازشات و قرار خدمات به امکنه خود شتافتند.

پلنگ توش خان جلایر حاکم کلات در بیست و دویم شهر رجب المرجّب در ارض اقدس به شرف بساط بوسی رسید و چون مردی زبان دان و آگاه بود، به سفارت خوارزم مأمور گردید که اوّلا، خان خوارزم را از ورود موکب مسعود حضرت ولیعهد با عزم آگاه سازد و ثانیا، به اظهار استخلاص اسرای خراسان و غیره پردازد. مشار الیه بعد از ورود به کلات مریض گشته وقوع این مطلب به تعویق درگذشت. چون نوّاب احمد علی میرزای والی سابق برحسب فرمان قضا موافق احضار به رکاب ظفر مطابق گشته بود، لهذا پس از ورود موکب نوّاب ولیعهدی چندی در محلّ بابا قدرت نقل مکان کرد و روز یکشنبه هفدهم شهر شعبان المعظّم از آن مکان پای استعجال برگشود. روز پنجشنبه سیزدهم شهر رمضان المبارك وارد دار الخلافه طهران گردید و از شرف حضور مرحمت دستور خسرو سعادت گنجور، به اعلی مدارج مباهات و سرور رسید.

ذکر عزیمت نوّاب خسرو میرزا از یزد به خراسان و فتح قلعه سلطان آباد ترشیز و قتل حاجی فیروز الدین میرزای فتنه انگیز

قبل ازین اشاره رفت که نوّاب امیرزاده خسرو میرزا برحسب فرمان خسرو فیروزی لوا مأمور گردید که با جمعیّت سرباز و توپخانه از دار الامان کرمان به دار العباده یزد آمده از راه بیابان طبس عازم ارض اقدس شود و از قرار دستور العمل حضرت ولیعهدی بر سر هر خدمتی که مأمور آید، رود. به امیر علی نقی خان عرب زنگوئی (۱) حاکم تون و طبس و وکیل مملکت خراسان نیز مقرّر گردید که آب و آذوقه [ای] بی منتها به حمل شتران توانا به جهت مصارف منازل آن بیدای (۲) کران ناپیدا مهیّا و تا هر کجا قدرت داشته باشد رفته، نوّاب امیرزاده را وارد طبس سازد و از صدور این خدمت، به عرض مراتب ارادت پردازد. نوّاب خسرو میرزا در اواسط شهر شعبان المعظّم، به قدری کهان

۱- . ملی، ملك و مجلس: (زنگولی)

۲- . بیدا: بیداء، بیابان

امکـان داشت آذوقه و سیورسات از دار العبـاده [یزد] برداشت و بـا افواج سواره و پیاده و توپخانه از معبر ریگ اشتران روی به راه گـذاشت. از همّت طالع فیروز خسـروی در هر منزلی اوقات به وسـعت و خوشـدلی گذشت تا- الحمد لله و المنّه- در سلخ شهر مزبور صـحیحا سالما وارد ولایت طبس گشت. الحق امیر علی نقی خان وکیل در آن سـفر، خدمات جمیل کرد و در ادای سیورسات و رسوم ضیافت و مرسومات، اجتهادی بلانهایات به عمل آورد.

چون محمـد تقی خـان عرب میش مست حـاکم ترشـیز- از قراری که سابقا ذکر شـد- در بـدایت والی گری نوّاب احمـد علی میرزا، برادر مهتر خود مصـطفی قلی خـان را در ترشـیز محبوس سـاخت و خود به ضـبط و ربـط امر حکومت پرداخت، در اوّل حـال فی الجمله خـدمت و صـداقتی تحویـل نمود و بالاـخره از هرزه درایی محمـد خان قرائی، باب مخالفت و طغیان برگشود. پس از ورود موکب فیروز ولیعهـدی به خـاک خراسان، آدمی محقّر و پیشکشـی مختصـر فرسـتاده، در باب شـرفیابی خویش و دادن اختیار قلعه و شـهر به دست غازیان ظفرکیش، بنا را به دفع الوقت گذاشت. حوصـله نوّاب ولیعهدی اهمال او را برنتافت و نوّاب امیرزاده خسرو میرزا رخصت عزیمت به صوب ترشیز یافت. به امیر علی نقی خان وکیل نیز مقرّر شد که با جمعیّت نخعی و لالوئی و زنگوئی در رکاب نوّاب امیرزاده همراهی نمایند و پنجه دلیری در تسخیر قلعه ترشیز برگشایند.

معادل دو فوج سـرباز صاعقه انباز هم از مأمورین نیشابور به امداد ایشان شتافتند و در روز یکشنبه هشتم شهر رمضان المبارک، مأمورین وارد ولایت ترشیز گشته، در نیم فرسخی قلعه سلطان آباد اقامت یافتند. فوج مأموره از نیشابور نیز به ایشان ملحق شده، از کثرت و ازدحام، شـکوه حاکم و تفنگچیان بدفرجام بی رونق آمد. محمّد خان قرائی نوّاب شاهزاده و مأمورین را در تسـخیر قلعه بی قـدرت پنداشت و معادل چهار هزار جمعیّت برداشـته از ولایت تربت روی به بلوک کوه سـرخ گذاشت. منظورش این بود که هرگاه قلعه مزبوره از سـعی [۴۴۶] غازیان منصوره مسـخّر آید، در خدمت سرکار ولیعهدی اظهار خدمتی از خود نماید و هرگاه خدای نخواسته کار دیگرگون بود، شاید در آن بازار آشفته با جمعیّت

خویش، بی پریشانی و تشویش به ترشیز رود و قلعه و شهر را به این تلبیس متصرّف شود.

حضرت ولیعهد دوران، این معنی را از فرط فراست دریافت و محصّلین شدید گماشته مشار الیه بی نیل مرام به تربت روی گذاشت. بالجمله، محمد تقی خان حاکم دو سه دفعه با جمعیّت کامل از قلعه برآمده، جسارتی ورزید و از طالع فیروز خسروی مخذولا منکوبا برگردید. امیر علی نقی خان به سبب عصبیّت عربیّت به جهت استمالت محمد تقی خان به قلعه رو کرد و او را طوعا ام کرها برداشته به اردوی والا آورد. جعفر قلی خان برادر کهتر او که در قلعه بود، از فرط غرور دروازه را دربست و در پشت دیوار قباحت و وقاحت برنشست. غیرت امیرزاده باحمیّت را ظهور این جنایات در ظرف حوصله نگنجید و سرهنگان افواج سرباز را با یوسف خان امیر توپخانه مأمور به یورش گردانید. از اطراف سلطان آباد سنگرها پیش بردند و نقّابان چابک دست به کار نقب و مورچل اقدام کردند.

توپ های اژدرتوان، دهان به آتش فشانی گشادند و سربازان صاعقه فشان از یورش پی درپی، داد مردانگی دادند.

سطح هوا از شرار [ه] های توپ و تفنگ، نمودار کره اثیر گشت و فضای آن از وفور مهره آتشین رنگارنگ، به چندین پایه از آتش خانه برزین درگذشت. هوا به جای مهره تگرگ، گلوله آتشین باریدی و نعره دلاوران، مانند بلای ناگهان زلزله کره زمین را متزلزل گردانیدی. برج و باره قلعه از صدمه گلوله های توپ و زنبوره، چون خانه زنبوران مشبّک گردید و آه و ناله قلعه گیان چون دود تفنگ غازیان سر بر فلک کشید. اهل قلعه دریاهای آتش را به سوی خود شتابان دیدند و فریاد الامان برآورده، قاصد گرفتاری حاکم گردیدند. جعفر قلی خان نادان، این معنی را دریافت کرد و فی الفور با جمیع علما و سادات و اشراف و اعیان و کدخدایان قرآن ها در دست و شمشیرها بر گردن از قلعه بیرون تاخته روی به آن دریای آتش آورد. نوّاب امیرزاده را عرق مروّت موروث حرکت نمود و قشون نصرت نمون را از اقدام به جنگ منع فرمود. برادر حاکم و همراهان از دور، روی ضراعت بر خاک نهادند و از دو دیدگان، ابواب سیلاب برگشادند. حضرت امیرزاده بر جان آن جمع پریشان بخشود و در همان رزمگاه، علی اصغر خان عجم را با دسته ابواب

جمعی مأمور به تصرّف برج و باره فرمود. روز سه شنبه هیجدهم شهر رمضان المبارک سنه یک هزار و دویست و چهل و هفت از طالع بی زوال شاهنشاه دریانوال، قلعه [ای] به آن استحکام مسخّر آمد و در روز دوشنبه عید سعید فطر، مژده این لطیفه غیبی در دار الخلافه طهران معروض رأی دارای دادگر شد. در تاریخ این فتح نمایان، یک رباعی فصاحت بنیان از کلک مؤلف تراوید و یادگار را درین رساله ثبت گردانید.

الرباعی لمؤلفه:

گویند امیرزاده ترشیز گشودچون سرو به جویبار کشمر آسود

از خامه خاوری رقم شد به ورق تاریخ صحیح لفظ ترشیز گشود بالجمله، نوّاب خسرو میرزا، فردای آن روز وارد قلعه سلطان آباد گردید و کدخدایان و ریش سفیدان و اعیان آن ولایت را مورد انواع تفقّدات گردانید. انبارهای مشحون از ذخایر و گنجینه های مخزون از زر و جواهر، اسب و استر و اشتر بیرون از حساب و گلّه گلّه اغنام گذشته از حدّ نصاب، به تصرّف غازیان ظفر اکتساب درآمد و یکان یکان لشکر را قسمتی درخور میسّر شد. نوّاب امیرزاده کامران، مباشرین کاردان در شهر و بلوک برگماشت و علی اصغر خان عجم را با دسته ابواب جمعی به محافظت قلعه گذاشت و مصطفی قلی خان و محمد تقی خان و جمیع برادر و برادرزادگان و قبیله ایشان را اناثا و ذکورا از آن ولایت حرکت داده به ارض اقدس روان داشت و حضرت ولیعهد کامران، [۴۴۷] نوّاب امیرزاده و سایر امرا و سرهنگان را در ازای این خدمت نوازشی بی نهایت کرد. آوازه تسخیر قلعه ترشیز به گوش اهالی دور و نزدیک رسید و هر مایه دار و بی مایه حساب ها از کار برداشته، در کار خود حیران گردید.

ذکر قتل حاجی فیروز الدین میرزای افغان از حیله بازی فلک فتنه انگیز در ولایت ترشیز

از قراری که در سنه یک هزار و دویست و سی و سه مرقوم قلم خجسته رقم آمد،

فتح خان بارکزایی افغان وزیر محمود شاه بعد از فتح هرات، این حاجی فیروز الدّین میرزا را، که برادر شاه محمود و ولد تیمور شاه است، با اهل و عیال و متعلقان روانه قندهار ساخت و بعد از انقضای دولت محمودی و فرار او به فراه، حاجی مزبور وقت را غنیمت شمرده با اهل و عیال به صوب ارض اقدس پرداخت. نوّاب شجاع السلطنه حسن علی میرزا مقدم او را محترم داشت و همّت دریا خاصیت به مرمّت احوالش برگماشت.

محمود شاه بعد از مخالفت پسرش کامران میرزای والی هرات، در سنه یک هزار و دویست و چهل و پنج در قصبه فراه از بلای وبا، روی به دیاری دیگر نمود و کامران میرزا بدون واهمه تعرّض برادر بینوا، در ولایات هرات و سبزار و فراه، دست تصرّف و تسلط برگشود. شاه پسند خان افغان که از جمله امراء با رتبه و شأن و دولتخواه محمود شاه و با برادرش کامران میرزا مخالفت داشت، قبل از وفات محمود شاه به امید حمایت کارپردازان این درگاه روی به خراسان گذاشت. بعد از خبر فوت محمود میرزا خواست که حاجی فیروز الدین را به دست آویزی از مشهد مقدّس به هرات برد و بساط شوکت کامران را درسپرد. در بدایت ورود مسعود نوّاب نایب السلطنه حاجی فیروز به صوابدید شاه پسند خان که در تربت حیدریّه بود، روی به ولایت ترشیز نمود که از آن جا تدارک کار خود را دیده به هرات رود و مخرّب کار کامران میرزای برادرزاده شود. به مفاد: (من حفر بئرا لأخیه، فقد وقع فیه)، داستان فتح ترشیز اتفاق افتاد و فیروز تیره روز، سر را بی گناه بر باد داد. حقیقت این مطلب آن که، فضای بیاضی مشهور به باغ در خارج قلعه سلطان آباد ترشیز واقع است و خانه [ای] در جنب آن نیز احداث کرده اند که باب آن سرا در فضای مشهوره به باغ گشوده می شود. حاجی فیروز با اهل و عیال در آن خانه منزل داشتند و فوجی از سرباز هم بعد از فتح قلعه در فضای مزبور بار اقامت گذاشتند. نیم شبی یک نفر از جواری اندرون فیروز به جهت آوردن آب از خانه برآمد و سربازان سفر کشیده با او قیل و قالی درگرفتند و محرمان این مطلب را به حاجی فیروز گفتند. آن بی نوا از فرط غیرت و عصبیّت شمشیر خود را برداشت و به جهت منع و طرد قراولان سرباز روی به خارج سرا گذاشت. چون سربازان جرّار در آن شب تار جنابش را نمی شناختند، لهذا

بی باکانه به قتلش پرداختند. نوّاب امیرزاده نعش او را با کمال احترام برداشت و همّت بر مرّمت احوال بازماندگانش گماشت. این قطعه در تاریخ قتل وی از طبع مؤلف تراوید و به جهت یادگار درین صحیفه ثبت گردید.

لمؤلفه:

حاج فیروز الدین افغان کشته شددر خراسان از سر گردنکشی

بود در آن ملك مهمانی عزیزمهربان با خلق از شیرین وشی

سود سرها خوی او از مردمی روی دل ها سوی او از دلکشی

کس چنین مهمان نوازی کی کندبخت چون شد کار آبی آتشی

بهر مهمانان که تیرانداز چرخ دارد اندر زه کمان آرشی

گشت او را از جفا سرباز ترک بی گنه کشتن به محشر دلخوشی

بهر سالش خاوری گفتا که وای کار سرباز ای پسر مهمان کشی

بخش ۳ بهاریه سال نیکومآل لوی ئیل مطابق با ســنه یک هزار و دویست و چهل و هفت هجری و ایراد مأموریت نوّاب بدیع الزمان میرزا به خراسان و آمدن برخی از ایلچیان

اشاره

قلعه گشـای هفت اقلیم سـپهر و روشـنی افزای طلعت خوبان بهشتی چهر، اعنی دارای هنگامه آرای مهر، در این سال فرّخ مآل، بعـد از انقضـای یک ساعت و پنجاه و سه دقیقه از شب چهارشـنبه هفـدهم شـهر شوّال المکرّم، که سـنه یک هزار و دویست و چهـل و هفت هجری مطابق با لوی ئیل ترکی بود، محکمه حمل را مفتوح نمود [۴۴۸] و ترکان تنگ چشم کواکب را از یک عزیمت پـای به هزیمت برگشود. بـاز سـلطان بهـار بر اورنگ دارایی گلزار جلوس کرد و سـفیر فرنگی نژاد شـکوفه که در دار السـلطنه گلشن مقیم بود، با عمری دو روزه روی به دیاری دیگر آورد. سـفرای صـبا و شـمال در تختگاه گلشن نزول نمودند و هریک به عزیمت چمنی پای برگشودند. دارای بهار انعام ولیعهد گلزار را از سبایک زر و سیم رعنا و ازهار، خزانه [ای] ترتیب داد و سالار چنـار را بـا جیوش سبزه و ازهـار به دفع خیانت پیشه گان قبایل دی و بهمن غـدّار به امـداد فرسـتاد. امیرزاده نهال، سربازان و توپچیان سـحاب توانا را با توپ های تنـدر برحسب صوابدید باد نوروزی که نایب سـلطان ربیع است، به خاور زمین باغ رسانید و قلاع محکمه تربت چمن و خبوشان گلشن از یورش جنود سنبل و سوسن مفتوح گردید. اسیران اشجار که گرفتار امیران توران نشین دی و بهمن بودند، از همّت ولیعهد باد نوروزی خلاصی حاصل نمودند.

شهزادگان گلبن باز به سبب ایالت مملکت چمن باهم درآویختند و خون غنچه های بی گناه را از پیکان ستم و خار آزار در آن درآویختن، فروریختند. امیرزاده ارغون مثال نهال، ارغوان مهره آتشین صاعقه را نشانه شد و فرمانفرمای بهار را قلعه باغ نظر گلزار مفتوح سرپنجه دلیرانه آمد. از عزل و نصب نونهالان اشجار ممالک، دار الامان چمن و دار العباده گلشن، صفایی دیگر یافت و ایل ترکی زبان زاغ از دار الملک باغ و ییلاقات راغ روی برتافت.

اورنگ جم از فرّ جلوس فرمانفرمای ممالک عرب و عجم، زیوری از سر گرفت و طنطنه کوس نوروزی از نوبتخانه خلافت راه فلک اخضر به آداب سنوات بزم شیلان عید سعید به خوشی و خرّمی درگذشت و دارای هفت اقلیم را در ممالک محروسه سلطانی، نوبت فرمایش احکام جدید گشت.

نوّاب امیرزاده افخم بدیع الزّمان میرزای صاحب اختیار ولایت گرگان و ترکمانان یموت و کوکلان را با سواره و پیاده استرآبادی و مازندرانی به عزیمت مملکت خراسان و امداد حضرت ولیعهد دوران فرمان داد و نوّاب معزی الیه امتثال فرمان همایون را با قشون نصرت نمون از راه دشت ترکمان به آن مملکت پای برگشاد. احکامات بلیغه در باب اهتمام نوّاب ولیعهد ظفرمآب در باب تدمیر امرای خیانت پیشه خراسان و تسخیر قلاع محکمه ایشان، شرف صدور یافت و برید صرصرنشان به جهت ابلاغ احکام قضا نظام به مملکت خاور شتافت. در خلال این احوال، وقایع وفات ایلچی دولت انگریز و تعیین سفیری دیگر، به عرض دارای دادگر رسید و حکم محکم به تهیه اوضاع ورود او از مصدر خلافت صادر گردید.

تبیین این مقال آن که: جان مکدانلدکیز ایلچی دولت انگریز- از قراری که نگارش یافت- در سنه یک هزار و دویست و چهل و یک، شرفیاب دربار معدلت مدار گردید و در دار السلطنه تبریز مقیم و برقرار شد. هنری ولک که قبل ازین، از قرار نگارش، منصب وکالت از جانب اصل دولت داشت، اوقاتی در نیابت ایلچی مزبور می گذاشت. چون قرار دولت انگریز چنین است که در صورت فقدان ایلچی، نایب اول، سفیر است و صوابدید

ایلچی سابق نیز درین فقره ناگزیر، لهذا هنری ولک مزبور، مستعدّ السفاره بود و هر تن از غریب و بومی، سفارت او را بعد از ایلچی مظنّه می نمود. بالجمله، از تأثیرات قضا و تدبیرات قدر، جان مکدانلد سفیر را در دار السلطنه تبریز ناخوشی صعبی دست داد و در بدایت این سال نیکومآل، روی به سفارت عالمی دیگر نهاد. کارپردازان نوّاب نایب السلطنه به آیین دین مسیحی و تقویت ارامنه آن ولایت، نعش او را به قانون دین مسیحی مدفون ساختند و به عرض فقرات مزبوره پرداختند. کاغذی به خط و مهر ایلچی متوّفی در نزد مستر کمبل (۱) نایب دویم او ابراز شد که مشار الیه را بعد از خود، ایلچی کرده و مطلقا نامی از هنری ولک به میان نیاورده است. هنری ولک ازین معنی آشفته خاطر گشت و عازم مملکت انگلتره [۴۴۹] گشته از وکالت و نیابت و سفارت کلّا درگذشت.

امنای دولت بهیه انگریز نیز وصیّت ایلچی متوفّی را ممضی داشتند و به امضای سفارت مستر کمبل نامه [ای] به مهر پادشاه ذی جاه خود نگاشتند. بعد از وصول نامه مزبور به دار السلطنه تبریز، مستر کمبل سفیر جدید به اتفاق جان مکنیل حکیم، که اکنون نایب اوّل است و طبابت ایلچی به دیگری محوّل، عازم دار الخلافه طهران [شد] و میرزا محمد علی شیرازی برادرزاده حاجی میرزا ابو الحسن خان که خدمت دار الانشای امور دولت خارجه به او موکول است، برحسب امر اعلی به عزم استقبال ایلچی تا دار السلطنه قزوین روان گردید و بعد از آن که قرب ایشان به دار الخلافه طهران به عرض دارای جهان رسید، در روز ورود ایشان، امان الله خان افشار ادخلو و سلیمان خان افشار قاسملوی همشیرزاده او، که یکی غلام پیشخدمت خاص بل اخصّ و دیگری سرکرده هزاره افشار است، برحسب امر صاحبقران تاجدار به استقبال او شتافتند و ایلچی و همراهان به احترامی تمام وارد گشته، در عمارت متعلّقه اقامت یافتند. فردای آن روز، این بنده مدحت گزار (۲) و میرزا محمد تقی نوری و میرزا محمد رفیع آشتیانی مستوفیان دیوان اعلی به دیدن او مأمور شدیم و از فقرات توجّهات خاطر (۳) ملوکانه سخن گزار (۴) آمدیم. پس ازر)

۱- . ملی و مجلس: (کمیل)

۲- . ملی و مجلس: (مدحتگذار)

۳- . ملی: (خواطر)

۴- . ملی و مجلس: (سخن گذار)

انقضای مدت سه روز به آداب مستمرّه متداوله، شرفیاب بزم حضور معدلت دستور گردید و نامه دوستی ختامه پادشاه ذی جاه انگریز را به آدابی شایسته به نظر معدلت سیر شهریاری رسانید و پیشکشی مرغوب از نقد و جنس و چهل چراغ بلور از پیشگاه حضور معدلت ظهور گذرانید و برحسب قرارداد در نفس دار الخلافه مقیم گردید و در مقام صداقت و خدمت و اهتمام در موافقت دو دولت جاوید آیت مستقیم گردید.

هم در آن اوقات، نظر علی خان قاجار قزوینی نایب ایشک آقاسی باشی دیوان اعلی، که از قرار نگارش در دو سال قبل به سفارت مملکت سند رفته بود، مراجعت نمود. میر مراد علی خان والی سند، منشی مهر علی نامی را با عریضه ارادت فریضه به انضمام و پیشکشی صداقت روش به همراهی مشارالیه فرستاد و منشی مزبور بعد از شرفیابی حضور معدلت گنجور و اعطای خلعت و انعام موفور با جواب عریضه والی مزبور، به مراجعت آن حدود و ثغور پای برگشاد.

ذکر جسارت میر رواندوز و کیفیت شکست مشار الیه از فرّ طالع خسرو فیروز و سعی جان فشانان دولت نصرت اندوز

رواندوز لقب طایفه [ای] از اکراد است که در کوهستانات کردستان روم، میانه کرکوک و وان سکنی دارند و به سبب شرارت ذاتی که خاصه جماعت اکراد است، همواره با همسایگان بنای اذیت و آزار می گذارند. به طریق طایفه بابان هر وقت از زمان، مصلحت وقت را ملاحظه می نمایند و با یکی از دولتین ایران و روم ابواب خدمت و صداقت می گشایند. با هریک از این دو دولت عظمی که رایگان می شوند، با دیگری بر سر خیانت و طغیان می روند. تا طوایف بلباس صاحب قوّه و قدرت بودند، طایفه رواندوز اقدام به جسارت و خسارتی نمی نمودند. از قراری که به کرّات نگارش یافت، نوّاب نایب السلطنه بر اضمحلال طوایف بلباس کمر بسته، روی ایشان را از مزاحمت

سرحدّات آذربایجان برتافت. پس از استیصال آن جماعت، طایفه رواندوز رفته رفته زبردست شدند و مزاحم همسایگان بلند و پست آمدند. شاه مراد بیک نامی از رؤسای آن طایفه، رتبه مهتری حاصل کرد و پس از اندک زمانی به میر رواندوز نام برآورد و وقتی از اوقات، معتمد و پیشکشی به خدمت نوّاب نایب السلطنه العلیه فرستاد و در باب ایالت ولایات کوی و حریر زبان به استدعا برگشاد. امنای آن حضرت استشمام رایحه صداقتی از عریضه و فرستاده او نمودند [۴۵۰] و از تفویض حکومت کوی و حریر بر مراتب تسلط او در آن حدّ افزودند. چندی ره نورد وادی اردات و خدمت بود و به هیچ وجه من الوجوه خلافی با همسایگان اطراف نمی نمود. در بدایت این سال فرّخ مآل که موکب فیروز ولیعهدی را از دار الملک آذربایجان دور دید، علی الغفله بر سر بلوک لاهیجان مکری ساوجبلاغ تاخته، قاصد مال و حال مردم گردید. بعد از وصول این خبر به دارای دادگر، فرمان قضا جریان به افتخار خسرو خان والی کردستان در باب تنبیه و تدمیر آن ضلالت بنیان صادر فرمود و نوّاب ولیعهد دوران نیز از دار الملک خراسان مسرعی به آذربایجان فرستاده، محمد خان سرهنگ فوج تبریزی را با جمعی از پیاده و سوار به دفع او نامزد نمود.

مأمورین در اواخر شهر ذی حجّه الحرام سنه یک هزار و دویست و چهل و هفت به یکدیگر ملحق شدند و تا بنگاه شاهمراد بیک مزبور تاخته، قاصد خرابی بلوکات آن حدود آمدند. مشارالیه نیز جمعیّتی زیاد از اکراد بدنهاد آماده برداشت و با تهوّری تمام رو به مدافعه لشکر فیروزی فرجام گذاشت. در جایی که قریب به سقناقات آن طایفه است، تلاقی فریقین دست داد و تیغ های هندی میلاد از خیل اکراد بدنهاد بنای شررافشانی نهاد. کردان رواندوز در ابتدا خیرگی کردند و از فرط تهوّر و بی باکی خود را به سواره لشکر فیروز زدند و جلادتی به عمل آوردند. سربازان آتش دست از مهره های آتشین پی درپی شعله ها افروختند و خرمن هستی آن بی دینان را از آتش قهر و انتقام سوختند. از اقبال بی زوال خسرو دشمن مآل، قشون نصرت نمون را فتحی نمایان نصیب شد و احمال و اثقال آن طایفه، غازیان مظفّر را کسیب آمد. معادل یک هزار نفر متجاوز از

شررافشانی سربازان صاعقه بار از صدر زین بر زمین ریختند و جمعی نیز دستگیر گشته، بقیّه السیف به دامان فرار آویختند. در اواخر شهر محرم الحرام سنه یک هزار و دویست و چهل و هشت، در دار الخلافه طهران این خبر به عرض شاهنشاهی رسید و محمد خان سرهنگ در ازای این خدمت، مورد التفاتی بی نهایت گردید.

طایفه رواندوز پس از وقوع این صدمه عافیت سوز در سقناقات خویش پای به دامان احتیاط کشیدند تا بالاخره از صدمات سرعسکران آل عثمان، بالمرّه ضایع و گمنام گردیدند.

ذکر منازعه نوّاب شاهزادگان عراق در دفعه ثانی و دفع آن از حکم محکم اعلی حضرت صاحبقرانی

در وقایع سنه یک هزار و دویست و چهل و شش ایراد شد که نوّاب شاهزادگان عراق را باهم منازعه دست داد و حضرت حسام السلطنه محمد تقی میرزا صاحب اختیار بروجرد و جاپلق و احشامات بختیاری را خسارات کلی اتفاق افتاد. در اوقاتی که معزی الیه و نوّاب حشمت الدوله محمد حسین میرزا صاحب اختیار سرحدّات عراقین عرب و عجم در چمن کمره شرفیاب رکاب فیروزی مآب بودند، امنای دولت قاهره خسارت نوّاب حسام السلطنه را به گرفتن تمسّکی از سرکار حشمت الدوله رفع نمودند که مبلغی معیّن در عوض آن خسارت داده، پس از آن پیوسته با همسایگان در مقام موافقت ایستاده باشد.

از اتفاقات، نوّاب محمد حسین میرزا از ادای وجه خسارت با وجود وجه حجّت نکول کرد و صورت این معنی در ظرف حوصله نوّاب حسام السلطنه تاب نیاورد. بدون مراجعه به اولیای دولت قاهره، به خیال تصرف در ولایات خوزستان و لرستان افتاد و نوّاب امیرزاده ابو الفتح میرزا ولد ارجمند خود را که بطنا نبیره مرحوم حاجی ابراهیم خان

شیرازی اعتماد الدوله سابق دیوان اعلی است، در میان طوایف بختیاری به جهت امداد فرستاد. خود نیز جمعیتی از جماعت باجلان و بیرانوند و سیلاخوری و جاپلقی و بریرودی نموده در روز [۴۵۱] سه شنبه بیست و یکم شهر ذی حجّه الحرام سنه یک هزار و دویست و چهل و هفت در باغ شاه برودجرد که از مستحدثات او در خارج شهر است، نقل و مکان کرد و بعد از سه روز توقف به عزیمت تسخیر قلعه خرم آباد فیلی روی آورد.

نوّاب ابو الفتح میرزا با دو هزار نفر از جمعیت بختیاری در گردنه رازان به خدمت پدر بزرگوار رسید و سرکار حسام السلطنه قوی دل گشت عازم راه گردید. دو روزی هم در منزل آبستان ماند و از آن جا به دور خرّم آباد رفته دامان پردلی از گرد راه برافشاند.

امیرزاده والاـ نصر اللّه میرزا برادر اعیانی نوّاب حشمت الدوله، که صهر نوّاب حسام السلطنه و بطنا از والی زادگان لرستان است، در آن اوقات از جانب برادر بلنداختر خود نایب ولایت لرستان بود و در قصبه خرّم آباد، پای به دامان. پس از وصول موکب نوّاب حسام السلطنه، قلعه محکم حصار مسمّی به فلک الافلاک را دربست و در پشت دیوار احتیاط برنشست.

نوّاب حشمت الدوله محمد حسین میرزا نیز بعد از اطلاع از عزیمت سرکار حسام السلطنه و حرکت او از بروجرد، معادل پنج هزار سوار و پیاده از لرستانی و کرمانشاهانی برداشت و از دار الدوله کرمانشاهان بیرون آمده روی به راه بروجرد گذاشت. چند روز در حوالی چشمه گاماسا (۱) من توابع نهاوند نشست و نوّاب همایون میرزا صاحب اختیار آن ولایت به علت صدمه [ای] که در دو سال قبل از قرار نگارش خورده بود، کمر همّت بر دادن سیورسات و ادای تعارفات بست. بالجمله، نوّاب محمد تقی میرزا که این مقدّمه را در دور خرّم آباد شنید، در کار تسخیر قلعه زیاد ساعی گردید [و] به امیرزاده نصر الله میرزا پیغام داد که به سبب نسبت مصاهرت باب قلعه را برگشاید و کلید ولایت و اختیار رعیت را تسلیم نماید. امیرزاده معزی الیه از فرط فراست جواب داد که: تا دشمنی مثل حشمت الدوله در مقابل است، توقّع تصرّف در حصار وا)

۱- . با نسخه ملک مطابقه شد. به نظر می رسد سرچشمه رود گاماسب باشد؛ مجلس: (کاهاسا)

ولایت خیالی [است] باطل؛ از ابتدا به دفع دشمن کوشند و در صورت غلبه پس از آن به طلب ولایت بر خروشند.

نوّاب محمد حسین میرزا نیز از مقابله نوّاب محمد تقی میرزا، گذشته عازم تسخیر بروجرد گشته بود، لهذا حضرت حسام السلطنه در روز جمعه دویم شهر محرم الحرام سنه یک هزار و دویست و چهل و هشت از دور خرّم آباد برخاسته روی همّت به مقابله نوّاب حشمت الدوله نمود. چون امیرزاده، ابو الفتح میرزا قراولی لشکر پدر والا-گهر را داشت، لهذا با قراول قشون حشمت الدوله در عرض راه برخورده، لشکر حشمت روی به هزیمت گذاشت و ما صدق حدیث شریف: (الأسماء تنزل من السّماء) همّت بر بروز ما صدق گماشت. کوتاهی سخن در روز دوشنبه دوازدهم شهر محرم الحرام سنه مزبوره، محمد تقی میرزا و محمد حسین میرزا را در محل مرند پیرزاد، که فی مابین خاک خاوه و هرسین لرستان است، مقابله دست داد. اوّل وهله (۱) لشکر کرمانشاهان را فی الجمله صدمه [ای] اتفّاق افتاد. از این که طایفه بیرانوند از جمله ایلات لرستان و به سبب سکنای ایشان در ولایت سیلاخور، نوّاب محمد تقی میرزا آنها را از روی اکراه و اجبار با خود آورده بود، لهذا در بین دعوا از صفوف حسامی جداشده روی برتافتند.

جمعیّت حسام السلطنه از حرکت طایفه بیرانوند روی به هزیمت گذاشتند و خیول کرمانشاهانی در تعاقب ایشان راه بروجرد برداشتند. خسارت این دعوا بر خسارت سابق سرکار حسام السلطنه افزود و نوّاب حشمت الدوله تا سامان بروجرد رفته شهر را محاصره نمود.

کیفیت این خبر در روز جمعه شانزدهم شهر محرم الحرام در دار الخلافه طهران به عرض شهریار زمان رسید و دریای غضب قیامت لهب را نوبت تلاطم گردید؛ فی الفور امیرکبیر نامدار غلامحسین خان سپهدار عراق را با احکامات لازمه و شش هزار جمعیت از سرباز عراقی به منع نوّاب حشمت الدوله از محاصره بروجرد مأمور فرمود و ضبط ولایت سرکار محمد تقی میرزا را علی العجاله به سپهدار جلیل الاقتدار محوّل نمود.

نوّاب محمد تقی میرزا را با امیرزادگان به رکاب [۴۵۲] فیروزی مآب احضار کرد وه)

۱- . ملی و مجلس: (وحله)

حضرت سپهدار با اجلال بر سبیل استعجال روی به راه آورد. قبل از ورود به بروجرد که نوّاب حشمت الدوله مشغول به محاصره بود، سه دفعه نوّاب ابو الفتح میرزا با معادل چهارصد سوار، خود را به لشکر او زده فتحی فراخور نام نمود. بالجمله، نوّاب محمد حسین میرزا مدت چهل و پنج روز در دور بروجرد نشست و همّت بر خرابی باغات و زراعات و بلوکات بست. در اواخر شهر صفر المظفر، حضرت سپهدار وارد گردید و نوّاب حشمت الدوله برحسب امر شاهنشاه خورشیدکلاه فردای آن روز را از دور بروجرد برخاسته، پس از دو روز به قصبه خرّم آباد رسید.

نوّاب حسام السلطنه و سه نفر از امیرزادگان عازم دربار فلك مدار آمدند و در ایّامی که باغ دلگشای نگارستان محل توقف شاهنشاه صاحبقران بود، در روز چهاردهم شهر ربیع الثانی شرفیاب درگاه با عزّ و جاه شدند. سپهدار با اقتدار زمام اختیار ولایات بروجرود و جاپلق و غیره را به دست داشت تا پس از مدت چهار ماه و اطفاء نایره غضب شاهنشاه، نوّاب شاهزاده روی به مقرّ ایالت گذاشت.

ذکر وقایعی که بعد از تسخیر ولایت ترشیز در ارض اقدس اتفاق افتاد و از آمد و رفت خوانین و غیره و مراودات کارگزاران سرکاری و غیره با خوانین و سایرین

بعد از آن که نوّاب نایب السلطنه العلیّه را- از قراری که ذکر شد- فراغت از کار ولایت ترشیز دست داد، به خیال تسخیر ولایت خبوشان و تدمیر طوایف اکراد بدنهاد افتاد. از دربار خلافت مستدعی امدادی از خزانه و سپاه گردید و مسرعان سریع السیر به آذربایجان فرستاده، نوّاب طهماسب میرزا خلف ارجمند مرحوم محمد علی میرزا را با معادل چهار هزار نفر از پیاده نظام و سواره آذربایجان طلبید. در خلال این احوال، امیر اسد اللّٰه خان عرب خزیمه حاکم قاینات در روز دوشنبه هفتم شهر ذی قعده الحرام وارد ارض اقدس گشته، عبد الرضا خان بیگلربیگی سابق یزد را نیز به همراه آورد و در حضرت والا، جرایم او را شفاعت کرد. تبیین این مقال آن که، عبد الرضا خان بعد از فرار از

قصبه بافق به اتفاق ده دوازده نفر از متعلقان خود از راه بیابان عازم هرات شده، فی ما بین راه قاین و هرات گرفتار سارقین اویماقات آن صفحات آمد. اموالی که از جواهر و نقد به همراه داشت، همه را در راه مخالفت دولت خداداد گذاشت و لاعلاج همّت بر مراجعت قاین گماشت. امیر اسد الله خان، نظر به اصالت و فتوّت ذاتی، به مرمّت حالش پرداخت و در هنگام عزیمت ارض اقدس مشار الیه را به اتفاق خود گسیل ساخت. نوّاب نایب السلطنه بنابر شفاعت خان مذکور از جرایم او درگذشت و در اندک زمانی از فرط چاپلوسی و نکته دانی مورد انواع احترام و کامرانی [واقع شد].

خلاصه، محمد خان قرائی هم برحسب احضار در روز سه شنبه یازدهم شهر ذی قعده الحرام به آستان والا مشرّف گردید و از وفور تفقّدات گوناگون به اعلی مدارج عزّ و شرف رسید. یک نفر از ولدان او به رتبه مصاهرت نامزد آمد و یک صبیّه محترمه اش نیز مخطوبه یکی از امیرزادگان آسمان مسند شد. در باب سفر هرات و پرداختن به کار خوانین ضلالت آیات، تردیدات و تشکیکات در میان بود، تا بالاخره انامل فیض شامل ضمیر منیر نوّاب اشرف، عقده ازین کار مشکل برگشود. قرار کار بر این شد که از ابتدا، صیت عزیمت هرات را در میان خاص و عام دراندازند و پس از آن علی الغفله به اضمحلال اکراد بدنژاد پردازند. چون یار محمد خان افغان ملقب به امین الدوله وزیر کامران میرزای والی هرات در آن اوقات در غوریان و به کار انتظام آن ولایت و استحکام قلعه، که در محال کوسویه و از مستحدثات اوست، مشغول بود، لهذا در باب اظهار تکالیف چند که منظور نظر ولیعهد سعادت پیوند بود، حضرت میرزا محمد علی آشتیانی مستوفی خود را با احکامات مقرّره روانه غوریان فرمود. بعد از ملاقات یار محمد خان و گفت و شنید فراوان معلوم شد که، آن افغان تیره روز را از فرط غرور سر خدمت نیست، سهل است که با کمال خاطر جمعی از استیلای آقای خویش، واسطه کار رضا قلی خان ایلخانی است. میرزا قریش نامی را به همراهی میرزا محمد علی مزبور به دربار والا [۴۵۳] گسیل ساخت و خود با جمعیتی کامل به عزم اعانت رضا قلی خان مزبور در قلعه غوریان به توقف پرداخت. بعد از ورود ایشان به ارض اقدس و اطلاع سرکار والا از پیغامات آن خرس اخرس، میرزا قریش مزبور مأمور به توقف

رکاب ظفرمآب، و یورش هرات موقوف به وقت فرصت شد.

بالجمله، محمد خان قرائی در روز چهارشنبه غرّه شهر ذی حجه الحرام از رکاب ظفرمآب رخصت یافت و به جهت آوردن جمعیت خود به صوب ولایت تربت شتافت.

رضا قلی خان ایلخانی حاکم خبوشان ازین ذهاب و ایاب محمد خان و قراری که در کارها داده بودند، مستحضر گردید و به غایت متوحّش گشته، نجف قلی خان شادلو حاکم بزونجرد را به جهت اصلاح کار روانه قلعه چناران گردانید [و] از دربار شوکت مدار حضرت ولیعهد نامدار استدعا نمود که جناب میرزا ابو القاسم قائم مقام را روانه امیرآباد فرمایند تا با نجف قلی خان گفتگوی سازشی به میان آورده، ابواب موافقت را برگشایند.

نوّاب اشرف به جهت اتمام حجّت، جناب معزی الیه را روانه فرمود و در روز چهارشنبه پانزدهم شهر ذی حجه الحرام، نجف قلی خان در قریه امیرآباد با جناب قائم مقام ملاقات نمود.

خان مزبور به جهاتی چند که ایراد می گردد، در میان کار موافقت و مخالفت حیران می زیست و مصلحت کار خود را نمی دانست که چیست. تفصیل این اجمال آن که، در بدو طلوع نیّر این دولت خداداد که حضرت ولیعهد فلک رفعت حکمروای دار الخلافه بود، نجف قلی خان شادلو در درگاه شاهنشاه معدلت خو، به رسم گروگان مقیم و خدمات عظیم به سرکار ولیعهد فلک تعظیم نمود. با وجود قدمت خدمت، مخالفت با آن حضرت فلک رفعت را نوعی از نمک به حرامی می دانست و چون با رضا قلی خان ایلخانی نیز خویشی و وصلت متعدده کرده بود، علانیه مخالفت نمی توانست. بالاخره به صوابدید جناب قائم مقام قرار کار بر این شد که نوّاب نایب السلطنه با جمعیتی که در رکاب مبارک موجود است، به عزیمت تسخیر خبوشان از ارض اقدس حرکت فرماید و نجف قلی خان نیز به تدبیری که داند اختیار قلعه خبوشان را در دست گرفته به عزم حضور پرنور اشرف پای استعجال برگشاید که در صورت وقوع این دو مقدمه، کار ایلخانی تباه است و لامحاله قاید ارادت و خدمت را همراه. بالجمله، بعد از دو روز توقف قائم مقام در امیرآباد، طرفین از یکدیگر ظاهرا به مخالفت و باطنا به موافقت جدا گشتند و از سر عهد و پیمان زبانی گذشتند.

ذکر حرکت موکب حضرت ولیعهد ظفرمبانی و فتح قلعه امیر آباد چناران به آسانی از فرّ طالع فیروز حضرت صاحبقران

پس از مراجعت جناب قائم مقام و اطلاع ولیعهد دوران از آغاز و انجام، نوّاب امیرزاده خسرو میرزا را در شهر مشهد مقدس به نیابت نهاد و علی الظاهر صلای عزیمت هرات درداد. در روز دوشنبه دوازدهم شهر محرم الحرام سنه یک هزار و دویست و چهل و هشت با جمعیتی کامل از سربازان نظام آذربایجانی و دسته جات سمنانی و دامغانی و سواره خراسانی و توپخانه صاعقه مبانی از ارض اقدس حرکت فرمود و در اولنگ یاقوتی که مایل به سمت هرات و در دو فرسخی شهر واقع است، نزول اجلال نمود. پس از شش روز توقف که خصم بدنهاد فی الجمله اطمینانی یافت، از اولنگ یاقوتی حرکت کرده به چمن قهقهه، که سه فرسخی مشهد مقدس و مایل به سمت خبوشان است، شتافت. چند روز نیز در آن چمن دلاویز تدارک جیش خونریز را دیده و از آن جا عازم گشته، در روز یکشنبه چهارم شهر صفر المظفّر به دور قلعه امیرآباد چناران وارد گردید. و کیفیت قلعه امیرآباد این که، رضا قلی خان ایلخانی بعد از آن که به ولایات چناران و نیشابور و غیره مسلط شد، قلعه چناران را که از بناهای قدیم و محکمه [ای] ضخیم بود، از ریشه برآورد و بنیان آن را با خاک یکسان کرد. در بالای سر چناران به فاصله نیم فرسنگ قلعه [ای] محکم مشعر بر نه ذرع عرض دیوار، بنا نهاد و خندقی عمیق بر دور آن کنده خاکریز را با کنگره قلعه مقابله اتفاق افتاد. جمعی از ایل زعفرانلو را که در چناران بودند با برخی از گروگان ترکمان تکه کوچانیده در قلعه مزبور نشانید و معادل سیصد نفر [۴۵۴] شمخال چی از طایفه زعفرانلو را به سرکردگی یوسف خان تاتار (۱) مستحفظ آن قلعه گردانید. چنان می پنداشت که کمند اندیشه را از عروج بر آن قلعه دست کوتاه است، ولی غافل از این که نوّاب ولیعهد دوران را الطاف شامله حضرت اله و توجّه بخت شاهنشاه آگاه همه جا همراه [است].و)

۱- . ملی و مجلس:+ (و)

خلاصه، در روز شنبه هشتم صفر المظفر، رأی مبارک اشرف به یورش قلعه تعلّق یافت و یوسف خان گرجی امیر توپخانه به انجام خدمت پرداخت. چند روز متوالی نقّابان چابک دست از اطراف قلعه به کار نقب و مورچل مشغول شدند و سربازان زبردست به ترتیب سیبه و سنگر عامل آمدند. قلعه گیان دو دفعه از صدای تیشه و کلنگ نقب را یافتند و از اندرون برج و باره سوراخ ها کرده، آن نقب ها را شکافتند. توپچیان چابک دست سنگر خود را تا کنار خندق بردند و شاه برجی از سمت جنوب را که در برابر بود، به نظر درآوردند و نقب را تا زیر برج برده از باروت انباشته کردند. در روز شنبه نوزدهم شهر صفر المظفّر، طالع فیروزی مطالع شهریاری مدد کرد و توپچیان آتش فشان نقب متعلقه به خود را که به زیر شاه برج برده بودند، آتش زده، زور باروت آن برج را از ریشه برآورده، نصف آن در خندق فرو ریخت و گرد از دودمان قلعه گیان برانگیخت. سربازان و توپچیان چابک دستی کرده پشته های علف خشک و تری که به جهت چنین روز جمع آورده بودند، به فراز خاکی که از برج در خندق فرو ریخته بود، ریختند و آن خندق عمیق را با زمین هموار کرده رشته قرار قلعه گیان را گسیختند.

یوسف خان امیر توپخانه، سی نفر سرباز را منتخب ساخت و برحسب امر والا معادل سیصد باجاقلو (۱) به انعام آن ها داده به کار یورش چهار برج پرداخت. سربازان مزبوره در لمحه [ای] از خندق گذشتند و از آن برج مخروبه صعود کرده، بر فراز آن نازل گشتند. یوسف خان با کمال تهوّر خود را بر فراز مردرو قلعه رسانید و سربازان اطراف را از ظهور این جلادت در کار یورش جری گردانید. از بیرون و اندرون قلعه شور روز رستاخیز برپا شد و دود توپ و تفنگ و شمخال برفراز گنبد مینا. در هنگامی که یوسف خان امیر توپخانه مشغول تعلیم سربازان و توپچیان بود، ناگاه گلوله شمخالی از برجی دیگر بر پیشانی او خورده، در همان لحظه روی به سرایی دیگر نمود. سی نفر سربازی که بر فراز شاه برج بودند به هیچوجه اضطرابی نکرده بر جای خود توقف نمودند. سربازان از وقوع قضیه قتل یوسف خان دست از جنگ برداشتند و روی به بازی.

۱- . باجاقلو/ باجاغلو/ باج اوقلو/ باجغلو: نوعی از مسکوکات طلا در حکومت عثمانی.

پس گذاشتند. نوّاب نایب السلطنه فی الفور امیرزاده قهرمان میرزا را با فوجی دیگر از سرباز به امداد فرستاد و بخت بلند شهریاری قلعه به آن استحکام را به قهر و غلبه بر گشاد. یوسف خان تاتار و ساکنین قلعه از دروازه، دیگر، شمشیرها به گردن بیرون شتافتند و از فرط مروّت نوّاب اشرف، خود و اهالی قلعه حکم امان یافتند.

حضرت والا به جهت منع سربازان از قتل و غارت، خود وارد قلعه گردید و سربازان ممنوع نگشته بالاخره قلعه و ساکنین را از ایشان به مبلغ بیست هزار تومان خرید. موازی سیصد رأس اسب و سیصد قبضه شمخال و پنج خروار سرب و باروت و ششصد خروار غلّه، که در آن قلعه بود، به سرکار اشرف تعلق یافت و کریم خان زعفرانلو برادرزاده ممش خان کرد برحسب امر والا به حکومت چناران شتافت. قلعه به آن استحکام از حکم اشرف کوبیده شد و موکب ولیعهد فیروز به جهت انجام کار رضا قلی خان تیره روز مدّت ده روز در آن صفحه آرمیده آمد. نوّاب امیرزاده طهماسب میرزا، که از قرار نگارش احضار شده بود، با معادل چهار هزار جمعیت از سرباز و سوار و پنج عراده توپ دوزخ شرار از دار الملک [۴۵۵] آذربایجان در رسید و به اردوی کیوان پوی ملحق گردید.

مژده فتح قلعه امیرآباد در روز دوشنبه دویم شهر ربیع الاول سنه مزبوره به رسالت اسد الله خان افشار یاور توپخانه در دار الخلافه جاودانه معروض رأی صاحبقران یگانه شد و ظهور این خدمت، بروز مرحمت خاطر التفات علامت را درباره حضرت ولیعهد جلادت آیت بهانه آمد. مبلغ پانزده هزار تومان زر نقد به صیغه انعام جان فشانان و موازی پنجاه دست خلعت آفتاب طلعت به سرافرازی نوّاب نایب السلطنه و سایر خدمت گزاران [اعطا شد] و معادل پنج هزار نفر سواره و پیاده رکابی به جهت امداد تسخیر خبوشان مصحوب محمد حسن خان سالاربار و نبیره شاهشاه تاجدار به دار الملک خراسان فرستاده شد و در روز یکشنبه پانزدهم شهر ربیع الاول، حضرت سالاربار با آن خزانه و لشکر بی شمار به صوب مقصود روی نهاد. نوّاب شاهزاده ملک قاسم میرزا نیز که برحسب احضار ولیعهد نامدار از دار الملک آذربایجان آمده، در دار الخلافه طهران

موقوف بود، به اتفاق همین خزانه و لشکر، عزیمت خراسان نمود.

تاریخ فتح قلعه امیرآباد از کلک مؤلف تراوید و در این رساله ثبت گردید.

لمؤلفه:

بهانه عزم کشورگیری عبّاس شاه ای دل یکی حصن امیرآباد در ملک چناران شد

امیرآباد ویران شد به یک جنبش ز جیش اوبه یک جنبش ز جیش او امیرآباد ویران شد

همه گردان جوشن پوش ایل زعفرانلو راشفاعت جو به گردن تیغ و اندر دست قرآن شد

بشد آن قلعه معمور ویران و در آن وادی یکی آرامگه برپا برای خیل غولان شد

حساب سال تاریخش همی شد خاوری جویاخرد گفتا امیرآباد فتح الباب قوچان شد

ذکر حرکت موکب ظفر میعاد از امیرآباد و محاصره قلعه خبوشان و یورش غازیان ظفرنشان و آمدن رضا قلی خان به اردوی نصرت شأن

پس از آن که رضا قلی خان ایلخانی داستان افتتاح قلعه امیرآباد را شنید، در کار قلعه خبوشان متوحّش گردید. اهالی قلعه جات حول و حوش را اناثا و ذکورا کوچانیده در شهر خبوشان جای داد و حسین قلی خان ولد خود را با یک هزار نفر سواره و شمخال چی به محافظت شیروان (۱)، که ده فرسخی خبوشان است، فرستاد. نجف قلی خان شادلو در ظاهر به اسم موافقت با رضا قلی خان و در باطن به جهت بروز خدمتی به دولت ابدارکان، ولد خود جعفر قلی خان را که داماد ایلخانی است، با معادل یک هزار نفر شمخال چی از طایفه شادلو به شهر خبوشان آورد و برج و باره و دروازه های شهر را کلا به ایشان سپرد و وصیتی که لازم بود به جعفر قلی خان ولد خود کرد.

بالجمله، نوّاب نایب السلطنه در روز دوشنبه دویم شهر ربیع الاول با جیوش بحر خروش از دور امیرآباد حرکت نمود و یک روز به جهت انضباط کار رادکان در آن جان)

۱- . مجلس: (شروان)

توقف فرمود. ابراهیم خان کیوانلو خـدمات شایان کرد و مجددا از احسان خلعت حکومت آن ولایت نام برآورد. یک صد نفر از تفنگچیـان بلوک قهپایه ارض اقـدس، مأمور به محافظت قلعه رادکان آمدنـد و موکب اشـرف در روز چهارم شـهر مزبور از دور رادکان حرکت کرده در روز جمعه ششم وارد منزل طاس تپه دو فرسخی خبوشان شدند.

نجف قلی خان شادلو به علت وعده [ای] که با جناب قائم مقام کرده بود، در روز یکشنبه هشتم شهر مذکور در منزل طاس تپه از شـرف خاکبوسی دربار سرکار ولیعهدی بر مراتب اعتبار و قدر افزود. نوّاب والا، مقدم (۱) او را بغایت محترم داشت و همه روزه همّت بر بروز مرحمتی تـازه می گمـاشت. حسـین قلی خـان ولـد رضا قلی خان که در شـیروان بود، شب ها با جمعیتی از ترکمانان و اکراد بی ایمان به دور اردوی والا آمده جسارتی می نمود، ولی از بخت بیدار شـهریاری و سـعی قراولان سرکاری سودی نمی بخشود.

در روز سه شـنبه دهم شهر ربیع الاول، آدمی از یارمحمد خان افغان که با جمعیت افاغنه در غوریان توقف داشت، وارد درگاه والاـ گردیـد و عرایض کامران میرزا و یار محمـد خان به نظر اشـرف [۴۵۶] رسـید. خلاصه مضـمون آن که: هرگاه منظور والا اتلاف رضا قلی خان است، ما را از هواخواهی او چاره نیست و هرگاه مقصود اصـلاح است، ما را نیز در این کار اقـدامی وافی است.

حضـرت والاـ آدم او را زیـاده از دو سـاعت نگـاه نـداشت و جواب او را به این طریق نگـاشت که: مـا را با رضا قلی خان سر سازش است نه میل کاوش، اگر شما را نیز میلی به اصلاح ذات البین است، شتافتن به این صوب فرض عین [خواهد بود].

بالجمله، روز پنجشـنبه دوازدهم [ربیع الّاول] موکب والا از محل طاس تپه حرکت کرده قریب به قلعه خبوشان اقامت دست داد و دست روزگـار ابواب بلاـیی عظیم بر چهره رضـا قلی خان برگشاد. ملاحسـین کوچک سبزواری ساکن خبوشان به کرّات از جانب رضا قلی خان به اردوی والا آمد و رفت می نمود و جوابی بجز سپردن قلعه و آمدن مشار الیه نمی شنود. یار محمد خان افغان بعد از زیارت رقم اشرف و اطلاع از تسخیر قلعهم)

۱- . ملی: (مقام)

امیرآباد و آن نوع استیلای ولیعهد جلادت نهاد، عقل و هوش خود را بالمرّه باخت و جمعیت افاغنه را به صوب هرات راجع ساخت و خود با یک صد نفر از عمله خویش به عزیمت اردوی والا پرداخت. در یوم شنبه بیست و دویم شهر ربیع الاول وارد گشته در قرب سراپرده مبارک رحل اقامت انداخت. از جانب مرحمت جوانب التفات های گوناگون درباره خود دید و از بروز آن نوع التفات، قرین مباهاتی بی نهایات گردید.

امیرزاده بدیع الزمان میرزای صاحب اختیار استرآباد- که از قرار نگارش مأمور به خدمت حضرت ولیعهد دولت بود- در روز پنجشنبه بیست و هفتم شهر مزبور با جمعیت سواره و پیاده استرآبادی و مازندرانی وارد گشته دست خدمت برگشود. پلنگ توش خان جلایر نیز از کلات وارد خدمت سعادت سمات شد و از وفور التفات خاطر اشرف، قرین مباهاتی بی نهایات آمد. معادل پنجاه نفر از آن بیگیان و ریش سفیدان طوایف سالور ساکن سرخس، با پیشکشی فراوان، از قبیل توسنان ختلی نشان و غیر آن وارد دربار شوکت نشان شدند و بعد از گذرانیدن پیشکش و دیدن احسان و خلاع دلکش به همراهی معتمدی چند به ارض اقدس شتافته تا مراجعت موکب منصور به توقف مأمور آمدند. به نوّاب امیرزاده خسرو میرزا اشاره شد که ایشان را در مشهد مقدس موقوف دارند و اگر اراده عزیمتی نمایند، نگذارند.

خلاصه، چون رضا قلی خان در قلعه داری اصراری داشت، نوّاب ولیعهد زمان افواج قاهره را از اطراف قلعه خبوشان به محاصره برگماشت. سمت شرقی قلعه اردوی بزرگ را توقف دست داد و در سمت شمالی، حضرت بدیع الزمان میرزا با جمعیت استرآبادی و مازندرانی بار اقامت نهاد. سهراب خان گرجی غلام پیشخدمت با سرباز و توپخانه در سمت جنوبی که برابر ارگ و کردمحله است، متوقف شدند و حسین پاشا خان مقدّم مراغه [ای] با فوج مراغه در سمت غربی خیمه اقامت زدند و افواج منصوره از اطراف آن معموره به لوازم قلعه گیری مأمور آمدند. نقّابان چابک دست به کندن نقب و مورچل اقدام ورزیدند و عرض و عمق مورچل به جایی رسید که سه نفر سواره در پهلوی یکدیگر در آن می گردیدند و اهالی قلعه ایشان را نمی دیدند. سربازان جرّار و

توپچیان شرربار، سیبه و سنگر را تا کنار خندق بردند و اهالی قلعه را از آن تردستی به دست شحنه قلق و اضطراب سپردند. راه آمد و رفت بر اهالی قلعه چنان بسته گشت که کار از نفس کشیدن نیز درگذشت.

در خلال این احوال، خبر ورود محمد حسن خان سالاربار با لشکر و خزانه و خلاع بی شمار رسید و نوّاب نایب السلطنه العلیّه در روز سه شنبه هشتم شهر ربیع الثانی عازم استقبال خلعت شاهانه گردید. در هنگام عبور از حوالی قلعه خبوشان مستحفظین آن قلعه عیّوق شأن به وادی بی شرمی تاختند و توپی به جانب تیپ سرکاری انداختند.

دریای غضب قیامت لهب حضرت ولیعهدی متلاطم گردید و در همان بین، سواری به جهت اتمام حجت [۴۵۷] به آن غول حصاری، محمد طاهر خان قزوینی معتمد نوّاب رکن الدوله علی نقی میرزا را با پیغاماتی عدوگداز روانه نزد رضا قلی خان گردانید و خود بعد از پوشیدن خلعت آفتاب به اتفاق حضرت سالار، به اردوی ظفرکردار برگردید.

در همان روز، تنخواه انعامی اعلیحضرت شاهنشاه صاحبقران را در میان افواج قاهره قسمت نمود و بعد از مراجعت محمّد طاهر خان از نزد رضا قلی خان و استماع اجوبه ترّهات مانند آن نادان، لشکر قیامت اثر را به یورش امر فرمود. توپچیان آتش فشان، توپ های اژدردهان را به حواله بستند و از انداختن مهره های آتشین پی درپی، بنیان قرار قلعه گیان را درهم شکستند. رضا قلی خان نادان وقتی از خواب غفلت بیدار گردید که از یک طرف، نجف قلی خان شادلو را که با وی در کار مخالفت یار بود، در اردوی والا خدمت گزار و از یک طرف قلعه خبوشان را نیز در دست طایفه شادلو برقرار و جعفر قلی خان ولد نجف قلی خان را هم سرکرده مستحفظین آن قلعه محکم حصار دید.

علاوه بر آن، خبر وصول محمد حسن خان سالاربار با خزانه و لشکر بی شمار، پشت او را شکست و از فرط حیرت، عقل را باخته متفکّرانه در زاویه خمول نشست. اهالی قلعه بر سر او هجوم آوردند و او را از مخالفت حضرت و قعود در آن حصار بی خاصیت منع کردند. ابواب چنان بلایی عظیم را بر روی خود بازدید و معتمدی نزد جناب قائم مقام و نجف قلی خان به اردو فرستاده، متمنّی چاره کار گردید. حضرات مزبوره به او پیغام دادند

که: هرگاه سلامتی خود و اهل و عیال و اهالی قلعه را طالبی، سرقدم ساخته به اردوی والا خرام، و الّا مستعد بلا باش و السلام!

جناب قائم مقام نیز میرزا علی ولد اصغر خود را که از جان شیرین عزیزتر داشتی، از فرط رعایت احترام به جهت رسانیدن این پیغام نزد او فرستاد و رضا قلی خان پیغامات مصلحین خیراندیش را سمع قبول برگشاد. چون دست خود را از هرگونه چاره بریده یافت، لهذا لاعلاج شمشیر بر گردن اندخته به اتفاق میرزا علی مزبور به معسکر فیروزی، اثر سرکار والا شتافت.

ذکر افتتاح قلعه خبوشان و ورود نوّاب ولیعهدی به آن قلعه رفیع الشأن و انتظام امور آن سامان و مراجعت به ارض فیض بنیان و اوضاع اتفاقیه در آن عهد و اوان

بعد از خروج رضا قلی خان از قلعه خبوشان، میرزا علی ولد ارجمند قائم مقام، آن گمراه وادی ظلام را دلیل شد و او را با هزاران امید به اردوی ظفر تبجیل آورده از گرد راه به چادر جناب قائم مقام پناه برد و وجود خویش را به دست شحنه انصاف شاهزاده اسلامیان پناه سپرد. قائم مقام برحسب امر والا به حضور پرنور اشرفش دلالت نمود و در اوّل وهله (۱)از ظهور التفات سرکار ولیعهدی بر مراتب اعتبار افزود. قراولان احترام، حسب الامر شاهزاده خورشید غلام بر دور او جمع شدند و بزم محافظتش را پروانه شمع آمدند.

روز چهارشنبه نهم شهر ربیع الثانی که فردای آن روز سعادت مبانی بود، نوّاب اشرف به عزم استحمام به شهر خبوشان نزول اجلال فرمود. حضرت منیت درّ جهان خانم، زوجه رضا قلی خان که صبیّه نجف قلی خان شادلوست، موازی یک دست ملبوس تیرمه و ده طاقه شال کشمیری و ده رأس اسب و سی نفر شتر در سر حمّام پیشکش نموده)

۱- . ملی و مجلس: (وحله)

و سام خان ولدش از منصب ایلخانی بر نام افزود. حضرت والا در ذهاب و ایاب، مستحفظین قلعه را که از طایفه شادلو بودند، به دادن انعام از دست مرحمت ارتسام سرگرم ساخت و فوج سرباز خاصه متدرّجا پنج پنج و ده ده به دخول قلعه پرداخت.

بالاخره دروازه و بروج و باره را به این تدبیر متصرف شدند و کدخدایان و ریش سفیدان و سرخیلان ایل زعفرانلو به خدمت اشرف تشرّف جسته مورد الطاف بی کران آمدند.

بیست عراده توپ سواره و پیاده و ده هزار قبضه شمخال جزایر آماده و انبارهای غلّه و سرب و باروت و ایلخیان ایلخانی مبهوت به ضبط مقرّر شد و قلعه خبوشان به حکم ولیعهد والاشأن با خاک برابر آمد. حکومت ولایات [۴۵۸] خبوشان و سر ولایت نیشابور و بام و صفی آباد جهان ارغیان را به نور محمد خان برادر جناب آصف الدوله مرحمت فرمود و ده روز صحیح بعد از ظهور این فتح ملیح، به جهت انجام بعضی از امور در خارج شهر خبوشان توقف نمود و مژده این لطیفه غیبی در روز شنبه چهاردهم شهر جمادی الاوّل در دار الخلافه جاویدمحل به رسالت محمد طاهر خان قزوینی به عرض حضرت صاحبقران بی بدل رسید و ضمیر منیر همایون از مسرّت افزون، مشحون گردید.

تاریخ فتح قلعه خبوشان از طبع مؤلّف سرزد و درین رساله به جهت یادگار مقرّر و محرّر آمد.

و هی هذه لمؤلفه:

عبّاس شه آن قوّت سرپنجه اسلام آن شه که بود تیغش چون صاعقه جوشان

چون حصن امیرش ز قدر گشت میسّرآمد به خبوشان چو یکی رعد خروشان

نشنید کسی صوتی از وحشی و انسی گفتی که خبوشان شده وادی خموشان

یک نفس نه یک لحظه در آن مخمصه برپای یک مرد نه یک لمحه در آن بادیه جوشان

حاکم هم از اندیشه مال و سر و ناموس افتاده در آن معرکه چون باخته هوشان

هم آیه محرومی از آن واقعه بر لب هم باده نومیدی از آن میکده نوشان

زد دست توسل ز ره عجز و فقارت بر رشته تسبیح چو تسبیح فروشان

از گوش برون کرد همی پنبه غفلت داخل شده در دایره حلقه بگوشان

آن قلعه که بودی هدف تیر حوادث شد مسکن هر طایفه از جوشن پوشان

پس کرد رقم خاوریش از پی تاریخ دائم ز ولیعهد بود ملك خبوشان بالجمله، صادق آقا نامی برادر بیگلر خان چاپشلو که با رضا قلی خان در مخالفت متفق و در اردوی والاـ ظاهرا در خیل هواخواهان موافق بود، قبل از وقت، بعضی نوشته جات به ایلخانی نوشته، او را تحریک بر شبیخون نمود. از اتفاقات، نوشته جات او در مجره رضا قلی خان بیرون آمد و باعث ظهور غضب شاهزاده التفات مشحون شد. بعد از نمودن نوشته جات به او، تنش را از بار سر آزاد آوردند و نعش او را بر در چادر ایلخانی انداخته او را از مآل کار مخالفت آگاه کردند. خلاصه، حضرت والا را در باطن اراده عزیمت سرخس بود، لهذا در ظاهر قشون رکابی و آذربایجانی را مرخّص اوطان فرمود و در مخفی امر نمود که از راه ولایت نیشابور به ولایت جام رفته و در آن دربند مجتمع گشته، منتظر حکم جدید باشند و در روز یکشنبه بیست و دویم شهر ربیع الثانی موکب فیروز را از دور خبوشان حرکت واقع شد و روز پنج شنبه دویم جمادی الاول وارد ارض فیض بدایع آمد. سه روز بعد از ورود موکب ظفراندوز، رضا قلی خان تیره روز که در ارك منزل داشت، به جهت استحمام بنای ضراعت گذاشت. بعد از مرخّصی به حمّامی که در خیابان بالا و مشهور به حمّام معمارباشی است گرایید و پس از خروج از حمام قاصد فرار گردید. آدمی از مشار الیه طپانچه و شمشیری در خفیه به او داد و رضا قلی خان سوار گشته از راه خیابان فرارا روی به دروازه نهاد. سه نفر قراولی که با او بودند، جلو اسب را از دست او ربودند؛ یکی را به گلوله طپانچه و دیگری را به زخم شمشیر از پای در انداخت و از اسب پیاده گشته دوان دوان به جانب بست روضه مقدّسه پرداخت. سایر سربازانی که به زیارت می رفتند، ازین مقدمه آگاه گشته او را گرفتند. بعد از گرفتن صدمه زیادی به او زده، ریش او را از ریشه برآوردند و او را عور و برهنه به خدمت والاـ برده مراتب را عرض کردند. نوّاب والا از فرط مروّت ذاتی، جبّه مبارك را به او پوشانیده مجددا او را در ارك محبوس گردانیده، موازی پنجاه نفر سرباز به او موكّل کرد.

ذکر اوضاع ولایت سرخس و موجبات عزیمت نوّاب نایب السلطنه به آن ولایت و اوضاع واقعه در عرض راه

سرخس ولایتی است از توابع مرز خراسان و وطن ترکمانیه سالور در آن سامان.

قصبه آن عظیم است و قلعه [ای] ضخیم و همواره پنج هزار خانوار از طوایف ترکمانان سالور در آن ولایت مقیم. این طایفه منسوب به تولی خان بن چنگیزخانند و لقب او سالور خان بوده و همواره اوقات در میانه ایلات اتراک زندگانی می نموده است. در ایّام حکومت بیرامعلی خان [۴۵۹] عزالدینلوی قاجار در مرو، چندین دفعه آن ولایت را تاخت و بنیان قرار ساکنین را زیر و زبر ساخت. در بدایت این دولت روزافزون که سفر اوّل خراسان اتفاق افتاد، جماعت سالور که دربدر بودند، به استدعای یورتی از دربار اقدس زبان گشودند و حسب الامر الاعلی به فراغ بال در آن سامان مکان نمودند.

بالجمله، جماعت مزبور به سبب بستگی به تولی خان جمیعا به قاعده ترکمان، خود را بای می دانند و هرگز به عزیمت قتل و اسر به سمتی لشکر نمی رانند. از طوایف ترکمانان تکه و ساروق مرو و یمر علی و علی ایلی و غیره همواره به صیغه مزدوری به آن ولایت می آیند و اسب از طایفه سالور عاریت گرفته اطراف ولایات خراسان را تاخت و تاز می نمایند. پس از مراجعت، نصف اسیر و مالی که گرفته اند به سرخسی می سپرند و نصف دیگر را خود برداشته به اوطان خویش می برند. پیوسته تجّار اسیرفروش از اویماقات هزاره و جمشیدی و تایمنی و تیموری در ولایت سرخس به تحصیل منافع می کوشند و اسرای شیعه را از ساکنین آن ولایت و سایر طوایف غریب خریداری کرده و به اطراف ترکستان برده، می فروشند. در حقیقت، ولایت مزبور، بندرگاه اسیران هر دیار است و دائم الاوقات، بنده و برده و تجّار اسیردار در آن دیار بی شمار. خود طوایف سالور نیز اکثر اوقات در ولایات خوارزم و خراسان به تجارت اسب و پوست بخارایی و غیره مشغولند و قانون تجارت در میان ایشان معمول. چون چهل سال بود که آن ولایت آسیبی ندیده بود، لهذا روزبه روز بر دولت و ثروت ایشان می افزود. پول آن غولان را پیلان توانا از حمل و نقل عاجز بودند و به سبب کثرت تجارت و اسیرفروشی همواره

جوال جوال پول بر روی هم انبار می نمودند.

قبل ازاین از قرار نگارش در باب استخلاص اسرای شیعه از جانب معدلت جوانب شاهنشاهی به نوّاب ولیعهد دوران فرمایشی به صدور پیوست، لهذا درین اوقات امتثال فرمان دارا را به استخلاص ولایت سرخس و اسرای مسلمانان کمر همّت بست. در اوقاتی که محمد خان قرائی از قرار نگارش در شهر مشهد مقدّس تصرف نموده بود، ابراهیم خان بیگلربیگی هزاره را که مخذولا و معزولا در نزد او می زیست، به استمالت ایل هزاره نامزد نمود. مشاراليه مبلغ یک هزار تومان است از جماعت سالور سرخس خریداری نمود و چون تنخواهی موجود نداشت، ایل و عیال و عروس خود را گرو داده و جمعی سوار آماده کرده روی به ایل هزاره آورد. اسکندر خان برادرزاده اش با شیر محمد خان اسب ها را از مشار اليه گرفته، او را بی نیل مرام راجع ساختند و طایفه سالور سرخس در عوض تنخواه خویش به نگاهداری اهل و عیال او پرداختند.

محمد حسن خان ولد ابراهیم خان که کوچکش در درست سرخسیان بود، به دربار شوکت مدار نوّاب نایب السلطنه آمده خلاصی عیال خویش را استدعا نمود.

بالجمله، حضرت والا بعد از مراجعت از فتح خبوشان، مدت ده روز در شهر مشهد مقدس توقف فرمود و یورش به ولایت سرخس را تدارکی به سزا نمود. در ظاهر، صلای عزیمت به ولایت هرات درداد و روز یکشنبه دوازدهم شهر جمادی الاوّل از ارض خلد محل حرکت نموده روی به ولایت سرخس نهاد. ریش سفیدان ایل سالور را که از قرار اظهار در دور خبوشان به حضور پرنور آمده بودند، در مشهد مقدس گذاشت و آنچه لشکر از رکابی و آذربایجانی و خراسانی و توپخانه و غیره آماده بود، به همراه برداشت و روز پنجشنبه شانزدهم به منزل آق دربند رسید و لشکر مأموره از دور خبوشان در آن منزل به اردوی والا [۴۶۰] ملحق گردید. مهدی قلی خان و محسن خان برادران محمد خان قرائی با سیصد نفر جمعیت در آق دربند به شرف رکاب بوسی مشرّف آمدند و از ظهور الطاف شامله مورد انواع عزّ و شرف شدند. حضرت والا به قانون سپاهی گری، افواج قاهره را از سواره و پیاده نظام و غیر نظام چهار قسمت فرمود و هر قسمتی را به عهده احدی محوّل نمود. نوّاب امیرزاده طهماسب میرزا را با سواره شاهیسون و افشار

خمسه و قراگوزلو، قراول لشکر منصور کرد و خود با سواره و پیاده مازندرانی و استرآبادی، که ابواب جمع نوّاب بدیع الزمان میرزا بودند، به انضمام هزاره جات سمنانی و دامغانی از عقب نوّاب طهماسب میرزا روی به راه آوردند. موازی دو هزار سوار خراسانی به سرتیپی جعفر قلی خان ولد نجف قلی خان شادلو را قرار داد فرمود که پنج فرسنگ در عقب تیپ بزرگ حرکت نمایند و نوّاب امیرزاده اعظم محمد میرزا را با افواج نظام و سواره آذربایجانی و توپخانه صاعقه مبانی مقرّر نمود که به اتفاق سهراب خان گرجی غلام پیشخدمت باشی معادل پنج فرسخ در عقب تیپ جعفر قلی خان، پای استعجال برگشایند. با عزمی چست و نیّتی درست به همین آیین از آق دربند حرکت نمود و همه جا منزل به منزل رانده در روز سه شنبه بیست و سیم شهر جمادی الاول در عرصه سرخس نزول اجلال فرمود. در پل خاتون موازی سیصد نفر از جماعت ساروق مرو، که به تاخت قائنات رفته، اسیر و مال فراوان گرفته بودند، به تیپ نوّاب امیرزاده اعظم محمد میرزا برخوردند و سهراب خان گرجی با سواره آذربایجانی، ایشان را تعاقب نموده و به قلب جعفر قلی خان رسانیده به او سپردند. جعفر قلی خان نیز با سواره خراسانی از تعاقب ایشان تاخت تا همه را با اسیر و مال در دور سرخس وارد اردوی والا ساخت. از طالع بی زوال شاهنشاهی، جمیع آن سیصد نفر دستگیر آمدند و از سرافشانی سربازان نظام کلّا عرضه قمه و سرنیزه و شمشیر شدند. اسرای قائنات به همراهی معتمدین روانه اوطان خود گردیدند و صاحبان اموال نیز به مال منهوبه خویش رسیدند.

ذکر یورش بردن به قلعه سرخس و افتتاح آن قلعه و قتل و اسر و نهب فراوان و فرستادن اسرای شیعه و ترکمان به ارض فیض بنیان و اوضاع اتفاقیه از طالع بی زوال شاهنشاه دوران

بعد از آن که لشکر منصور از اموال ترکمانان مغرور، بر اسب و اسلحه و ادوات (۱)ب)

۱- . ملی: (ادواب)

حرب از هر قبیل افزودند، برحسب امر ولیعهد دوران، عزیمت یورش قلعه سرخس را همت نمودند. علی الصباح نوّاب طهماسب میرزا با معادل دو هزار سوار به عزم قراولی از اردوی والا بیرون خرامید و قدری که از معسکر ظفراثر دور گردید، جمعی از سواره سالور سرخس که در قلعه بودند، به عزم دستبرد لشکر فیروز برآمده با نوّاب معزی الیه ملاقات نمودند. گیر و داری صعب فی ما بین ایشان دست داد و دست روزگار ابواب بلا بگشاد. برخی از سواران ابواب جمعی نوّاب امیرزاده از جان گذشتند و بقیه جنگ [و] گریزکنان وارد اردو گشتند. نوّاب امیرزاده اعظم ولیعهد ثانی محمد میرزا در همان ساعت از گرد راه در رسید و حسب الامر والاـ بر سر ترکمانان مزبور تاخته، ایشان را متفرّق گردانید. روز دیگر حضرت والا پیاده نظام و توپخانه با احتشام را به سرکردگی سهراب خان گرجی به یورش قلعه سرخس فرمان داد و مشارالیه به انداختن مهره های آتشین توپ و خمپاره، بنیاد قرار قلعه گیان را بر آب نهاد. اهالی قلعه، تدبیری که در آن بلای ناگهان اندیشیدند این بود که، هرچه از اسرای شیعه از اناث و ذکور و صغیر در قلعه سرخس جمع بودند، همه را در دور خاکریز قلعه جای داده، ایشان را هدف تیر بلا نمودند. لشکر منصور به این سبب دست از کاوش برداشتند و اهالی قلعه نیز بنای سازش گذاشتند. بالی محرم بهادر نام معروف به قراول باشی و آدینه قورت خان سالور به اتفاق نسوانی که شوهران ایشان از قرار نگارش در ارض اقدس به گروگان بودند، روی ضراعت به اردوی والا نمودند. بالی محرم بهادر قراول باشی [۴۶۱] متعهّد انجام کار قلعه گردید و نسوان مذکوره ملتزم ردّ کردن اسرای شیعه. اولیای آن سرکار شوکت مدار، نسوان مزبوره را در اردو موقوف گذاشتند تا آن که اهالی قلعه اسرای شیعه را که قریب به سه هزار نفر بودند روانه معسکر والا داشتند. بالی محرم بهادر و آدینه قورت خان به جهت استمالت اهالی قلعه مراجعت کردند و باز آن خیره سران سر به طغیان برآوردند.

در این دفعه، دریای غضب ولیعهدی به جوش آمد و از اطراف آن قلعه توپ های تندر فغان به خروش. سربازان جرّار آذربایجانی و توپچیان شرربار صاعقه مبانی بدون ترتیب سیبه و سنگر و کندن نقب و مورچل تکبیرگویان به یک دفعه، روی به یورش آوردند و از یمن طالع فیروز صاحبقران ظفراندوز در لحظه [ای] آن قلعه عیّوق شأن را

مسخّر کردند. در مدت یک ساعت صحیح، تیغ انصاف دلاوران، غوغای آن جمع بی ایمان را قطع و فصل نمود و بالی محرم بهادر قراول باشی نیز که قاصد خدمت بود در میان مغلوبه از ضرب سربازان پای به دیار سقر گشود. سربازان و توپچیان و آحاد لشکر از پیاده و سوار، بعد از منع از قتل، دست جلادت به نهب و غارت برآوردند و اموال آن قلعه را از پنهان و آشکار یغما کردند. از قراری که به تحقیق پیوست، اکثری از توّابین سربازان و توپچیان معادل یک هزار تومان یا کمتر یا بیشتر کسیب داشت و نظر همّت والا، دست تصرفی بر آن نگذاشت. سه هزار خانوار سالور با اسبان خاصّه سرخس، که تخمینا سیصد رأس می شد، در قسمت نصیب نوّاب اشرف را کسیب آمد و بقیه اموال ایشان از صامت و ناطق، لشکر ظفر موافق را نصیب شد. کوچ و عیال و عروس ابراهیم خان هزاره را صحیحا سالما مستخلص ساخته به دست محمد خان ولدش سپردند و برحسب امر والا قلعه سرخس را خراب نموده با خاک مساوی کردند.

غربای اطراف از تکه و ساروق و یمرلی و علی ایلی و غیره و تجّار اویماقات جمشیدی و تایمنی و هزاره و تیموری که به سبب تاخت و تاز حول و حوش و خرید و فروش اسرای مسکین در سرخس و از روی عدد چهار صد و پنجاه نفر بودند جمیعا را اسرای شیعه حسب الامر والاـ به ضرب کارد و قمه و خنجر و ساطور و سوزن و دندان پاره پاره نمودند. معادل یک هزار و پانصد نفر از سواره ساروق مرو که به امداد سرخسیان می آمدند، در عرض راه این خبر را شنیده مأیوسا روانه اوطان خود شدند.

چون در ارض اقدس غلای غلّه وفوری داشت، لهذا نوّاب اشرف آذوقه سرخس را کلّا به حمل دوابّ سرخسیان به مشهد مقدّس فرستاد و بلای غلا به سبب این حسن تدبیر روی به نقصان گذاشت. سه هزار اسیر شیعه و سه هزار خانوار ترکمانان سرخسی را به سرداری جعفر قلی خان شادلو و سرکردگی مصطفی قلی خان سمنانی و سواره خمسه و هزاره جات سمنان و دامغان به ارض اقدس فرستادند و از ظهور این جلادت و مردانگی، ابواب بهجت و شادمانی بر چهره اهالی شیعه برگشادند.

روز سه شنبه سیزدهم شهر ربیع الثانی، اسرای شیعه به خارج ارض اقدس رسیدند و جمیع فضلا و سادات و پیشوایان اهل اسلام و اهالی آن شهر از خواص و عوام

به استقبال گراییدند. صاحبان آن اسیران که از دور و نزدیک به همین امیدواری جمع بودند، هریک اسیر خود را گرفته، دعاگویی ها به دولت قاهره نمودند. جناب مجتهد دوران میرزا هدایت الله در مصلّای خارج شهر با اهالی آن ولایت از غریب و بومی و اسرای شیعه نماز ظهر و عصر را ادا نمودند و پس از ادای نماز بر فراز منبر رفته و دولت جاوید آیت را دعاها گفته، صدای گریه شادمانی و خنده کامرانی ایشان را ملائکه هفت آسمان شنودند. در خارج شهر و پس از ورود، شور روز رستاخیز در آن دیار پدید آمد و این نیکنامی تا قیام قیامت نصیب دولت پایدار شد. اسرای شیعه هریک روانه اوطان خود شدند و اسرای ترکمانان برحسب امر نوّاب ولیعهد زمان موافق بنیچه در بلوکات و دهات حول و حوش قسمت آمدند.

مژده این فتح نمایان در روز یکشنبه بیست و چهارم شهر جمادی الثانی به رسالت حضرت قلی خان [۴۶۲] شاهیسون دویرن غلام پیشخدمت در دار الخلافه طهران به عرض شاهنشاه زمان رسید و اولیای دولت قاهره را از ظهور این الطاف لاریبی، عیدی بزرگ ظاهر گردید.

تاریخ فتح قلعه سرخس و استخلاص اسرای شیعه و غیره و وصول ایشان به ارض اقدس، یک رباعی و یک مثنوی از کلک مؤلف تراوید و به جهت یادگار در این صحیفه ثبت گردید.

رباعی در افتتاح قلعه سرخس

چون خنگ ولیعهد شد اندر تک و تازبگرفت سرخس و برد گردونش نماز

زد خاوری از برای تاریخ رقم از سعی ولیعهد سرخس آمد باز تاریخ وصول اسرا مثنوی:

ولیعهد چون شد به توران زمین بدو خواند افراسیاب آفرین

هزاران اسیر از سرخسی ستاندپس آنگاه تا ارض اقدس رساند

هزاران سعادت وش و بت پرست خود از شیعه و سنّی آمد به دست

جهاندند خنگ سعادت ز جوی به ارض مقدّس نهادند روی

پس آزاد دربند معتاد شدبسی بنده از بند آزاد شد

چو شد آن اسیر از سرخس اسپری خرد خواست تاریخش از خاوری

در آن عرصه دار و گیر سرخس بگفتا بیامد اسیر سرخس [مصرا]ع:

چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار

ذکر حرکت نوّاب نایب السـلطنه از سرخس و فتوحات قلعه جات تربت حیدریه و محمودآباد و سایر اوضاع اتفاقیه تا ورود به ارض روضه رضویّه

بعد از فتح ولایت سرخس و کوبیدن قلعه آن، نوّاب نایب السلطنه العلیّه به جهت روانه کردن اسرای شیعه و ترکمان و فرستادن آذوقه سرخس به ارض فیض بنیان، مدت ده روز در آن جا توقف فرمود و (۱) پس از آن، روی سعادت به منزل آق دربند نمود. هشت روز متوالی نیز در آن منزل اقامت یافت و نوّاب بدیع الزمان میرزا را [۴۴۷] با رتبه مصاهرت خویش و سواره و پیاده سپاه ظفرکیش به رجعت استرآباد مرخّص فرموده، جمعیتی هم که آذوقه سرخس را به ارض اقدس برده بودند، مراجعت نموده، به آدابی شایان به صوب ولایت جام شتافت. از اتفاقات در آن اوقات، از شدت برودت هوا، آسمان لباس سنجاب و قاقم بر سر کشیدی و پرویزن سحاب همواره دانه های قطرات منجمد و غیر منجمد بر فرق خاکیان باریدی. حضرت ولیعهد فلک مهد در آن شدّت برف و سرما، لشکر فیروز را چنان حرکت دادی که احدی از آحاد لشکری تعطیل را در عقب بایستادی. خلاصه، در اواخر شهر رجب المرجب به منزل محمودآباد جام رسید و در همان ساعت ورود، قلعه مزبوره، که در تصرف کسان محمد خان قرائی بود، بلامانعو)

۱- . ملی:- (و)

مفتوح گردید.

محمد خان خود را اسیر سرپنجه استیلای نوّاب ولیعهد نامدار دانست و با آن که در باطن سر مخالفت داشت، [اظهار آن] نمی توانست. تبین این مقال آن که، سه قلعه دولت آباد و سنگان و زاوه را قبل از وقت، تدارکی بسزا کرد و مستحفظین معتمد در آن جا نشانیده، اموال اندخته خود را کلّا از تربت حیدریه حرکت داده در قلعه سنگان جمع آورد. منظورش این بود که هرگاه نوّاب نایب السلطنه قلعه تربت را به غلبه تصرف نماید، مشارالیه در یکی از آن قلاع ثلاثه پناه برده، شاید چندی از دستبرد لشکر منصور بر آساید. مهدی قلی خان و محسن خان برادرانش که از قرار نگارش در هنگام عزیمت سرخس به رکاب اشرف پیوستند، به سبب مخالفتی که در باطن با او داشتند، در جزو کمر همت بر استیصال و اضمحلال او بستند. به لطایف الحیل اوّل ایل قرائی را کلّا با او مخالف ساختند و ازین حسن تدبیر در حضرت والا به اظهار خدمت و صداقت پرداختند.

نوّاب اشرف پس از افتتاح قلعه محمودآباد، حکومت جام و باخرز را به ابراهیم خان بیگلربیگی سابق ایل هزاره مرحمت فرمود و جمعی را در قلعه جات آن دو ولایت مستحفظ نموده، از آن جا پای همّت به جانب تربت حیدریه برگشود. نوّاب امیرزاده محمد میرزا را قراول لشکر منصور کرد و معزی الیه همه جا یک منزل در جلو آن حضرت روی به منزل مقصود آورد. محمد خان قرائی که در تربت بود، هوای مردم را با خود بطوری دیگر ملاحظه نمود [و] از فرط وحشتی که او را دست داد، از بلده تربت بر آمده دو روزی در قلعه سنگان بار اقامت نهاد. عقیده ایل خود را در باطن چنان دید که هرگاه خود عازم و وارد اردوی والا نشود، متعلّقانش او را گرفته با دست بسته خواهند برد و حسن خدمتی از خود در آن حضرت ظاهر خواهند آورد. از این که دست خود را از هرگونه چاره [ای] بریده یافت، لهذا با چهل و هفت سوار از قلعه سنگان برآمده در چمن هفت چشمه باخرز به خدمت [۴۶۳] نوّاب امیرزاده اعظم محمد میرزا شتافت.

چون به سبب خلف وعده [ای] که در باب شرفیابی خود با جمعیت به دور امیرآباد و خبوشان کرده بود، خجالت و وحشتی کامل داشت، بنابر آن به شفاعت نوّاب امیرزاده

روی ضراعت به موکب مسعود ولیعهد ظفر آمود گذاشت. فی مابین هفت چشمه و قلعه اسکندرآباد به رکاب اشرف مشرّف و از ظهور التفات شامله، قرین انواع عزّ و شرف شد.

حضرت والا را با شوکتی تمام و ابّهتی مالاکلام وارد تربت حیدریه ساخت و در دو سه روزه ورود، به ترتیب انواع پیشکش و طوی های دلکش پرداخت.

دو قلعه دولت آباد و زاوه را، که دو محکمه سخت است، کس فرستاده به تصرف گماشتگان سرکار ولیعهد نامدار داد و در باب قلعه سنگان که اموالش کلّا در آن بود، بنا را به دفع الوقت نهاد. در خلال آن احوال، معتمدی از جانب جناب کامران میرزای فغان والی هرات به دربار ولیعهد نامدار گرایید و نوشته جاتی که محمدخان به کامران میرزا در باب کار مخالفت نوشته بود، به رسالت فرستاده مزبور، به نظر مبارک نوّاب اشرف رسید. خلاصه مضمون این که: عزیمت حضرت ولیعهد جلالت مهد به این ولایات، نه همین منظور استیصال این صداقت آیات است، بلکه منظور کلّی عزیمت هرات. چون ایل قرائی با من سر مخالفت دارند، چنان می دانم که عن قریب مرا به دست دشمن گذارند؛ بهتر آن که شما جمعی از افاغنه را به ولایت تربت روان سازید که مستحفظ قلعه جات متعلّقه به من شوند، من هم فوجی از ایل قرائی را که از ایشان مطمئن هستم به هرات فرستاده، به حراست قلعه جات سرکار روند، شاید به این وسیله توانیم دست تعدّی گماشتگان حضرت ولیعهدی را از این دو ولایت کوتاه سازیم و طرفین به حمایت یکدیگر به حراست ولایات خویش پردازیم. بالجمله، کامران [میرزا] فرستادن نوشته جات مزبور را به خدمت والا نوعی از صداقت و ارادت فهمید و به تصوّر این که شاید آن بلای ناگهانی را از خود دافع آید، این نوشته جات را گسیل گردانید.

محمد خان از کیفیت اطلاع نوّاب والا از این داستان آگاه شد و از فرط وحشت و اضطراب عازم فرار گشته، قاید مخالفت را علانیه همراه آمد. سرکار ولیعهد مروّت آیت که به جز مرحمت درباره او منظوری نداشت، لاعلاج او را گرفته بندش بر پا گذاشت.

چون از برادران او محسن خان و مهدی قلی خان در چنین حالتی، اطمینان، خلاف قانون ملکداری بود، لهذا لابدّا ایشان را نیز از راه مصلحت محبوس نمود. قلعه سنگان را که

اموال محمد خان کلّا در آن بود، تصرف کرد و اندوخته موروثی و مکتسبی او را که فزون از حوصله اوهام می نمود، به حیطه ضبط و ربط درآورد. حکومت ولایات تربت و برسن (۱) و کدکن و محولات و سرجام، به سهراب خان غلام پیشخدمت باشی مرحمت شد و اختیار کار ابراهیم خان هزاره و ولایات جام و باخرز نیز از راه حزم و احتیاط، به مشار الیه عنایت آمد. مصطفی قلی خان سرکرده هزاره سمنانی را که خدمات شایان در آن سفر کرده بود، قرین التفاتی کامل نموده با جانبازان سمنان و دامغان مرخّص فرمود.

جناب محمد حسین خان سالاربار را هم که در ارض اقدس توقف داشت، احضار کرده معزی الیه پس از بروز تفقّدات سرکار ولیعهدی، مقضیّ المرام مرخّص گشته روی سعادت به دار الخلافه طهران آورد. بعد از انتظام کار آن [۴۶۴] ولایات و مرخّصی حضرات، برادران محمد خان را از حبس برآورده و خود مشارالیه را محبوسا با خود برداشته عازم ارض فیض قرین گردید و در اواسط شهر شعبان المعظمّ به آن مکان سعادت تضمین رسید.

محمّد خان قرائی را در ارک مشهد مقدّس با رضا قلی خان ایلخانی محبوسا همخانه و همزانو داشتند و کارگزاران آن سرکار شوکت مدار برحسب امر ولیعهد مروّت شعار، شبان و روزان همّت بر مرمّت احوال ایشان گماشتند. مژده فتح قلعه تربت و گرفتاری خان خیانت آیت در اواخر شهر شعبان المعظّم در دار الخلافه طهران به عرض شاهنشاه اعظم رسید و ضمیر منیر همایون از تدابیر صائبه فرزند کامران بغایت شادمان گردید. تاریخ فتح قلعه تربت از کلک مؤلف ارادت آیت تراوید و یادگار را در این صحیفه ثبت گردید.

لمؤلفه:

حاکم تربت یک چند محمد خان بودبا غلامان در شه به صداقت انباز

نفس امّاره بزد راه مر او را و نمودطایر صدق وی از بام ارادت پرواز

باب آن قلعه محکم به جهان بست و نشست تا چه زاید پس ازین از فلک شعبده باز کن

۱- . احتمالا بردسکن

آتش خشم شهنشاه برافروخت ز کین خصم ازین حادثه افتاد به صد سوز و گداز

حکم فرمود به فرزند گرامی که کنددفع این واقعه از همّت دریا دمساز

نایب ملك شهنشاه ولیعهد رشیدراد عباس شه آن داور انصاف طراز

رفت و بگرفت مر آن قلعه محکم بنیان زین چنین فتح طرازنده جهان پرآواز

شد گرفتار هرآن کس به محمد خان یارجمله در محبس شهزاده فرخنده نواز

پشت آن ناحیه بل پشت خراسان لرزیداز چنین فتح که دارد شرف فتح حجاز

فتح آن قلعه چو شد خاوریش گفت به سال باب تربت ز ولیعهد جهان آمد باز

ذکر قرار و مدار کار هرات با یار محمد خان افغان و آمدن ایلچیان خوقند و روانه شدن به درگاه فلک پیوند

قبل ازین نگارش یافت که، یار محمد خان افغان وزیر کامران میرزای والی هرات در دور خبوشان به دربار عزّ و شأن و شرفیابی خدمت ولیعهد دوران شتافت. چون آمدن او از جهت انجام کار رضا قلی خان ایلخانی بود، لهذا بعد از اتمام کار خبوشان و گرفتاری آن نادان رجعت به صوب هرات را عزیمت نمود. از قرار فرمایش شاهنشاه تاجدار، نوّاب ولیعهد کامکار را منظور نظر این بود که، بعد از تمشیت امورات داخلی مملکت خراسان به انجام مهام خارجی از قبیل کار خوارزم و هرات، پنجه دلیری گشاید و به هر طریق که ممکن آید، فرمانروایان و حکّام و اهالی آن صفحات را مطیع و منقاد نماید.

این یار محمد خان از امرای معتبر افغان و در نزد کامران میرزا وزیری نامدار و کامران بود و در دور خبوشان اصراری فراوان در باب مرخّصی خود می نمود و مظنون این بود که بدون رخصت، بارگی مراجعت به جانب هرات راند و اموراتی که منظور نظر است در عقده تعویق ماند و شاه پسند خان افغان نیز که با کامران میرزا مخالفت داشت، در آن اوقات از ولایات سبزوار و فراه روی به اردوی ولیعهد جلالت همراه گذاشت. به

کارگزاران دربار والا چنین عرض نمود که: هرگاه حضرت اشرف والا، یار محمد خان را در دربار عزّ و شرف موقوف دارد، کامران میرزا ناگریز است که بنائی درست در کار خدمت و صداقت گذارد؛ بنابر آن موازی پنجاه نفر قراول نظام، در ظاهر به صیغه احترام و در باطن به سبب احتیاط از فرار آن افغان بدفرجام به محافظتش برگماشتند و تا زمان مراجعت سرکار ولیعهدی از فتح تربت حیدریه، مشار الیه را چه در شهر مشهد مقدس، چه در اردوی اقدس موقوف داشتند.

کامران میرزا که در بدایت حال، داستان گرفتاری او را شنید، چون ترخیص چنان وزیری را به ضرب و زور در قوه قدرت نمی دید، لهذا عامل عمل تدبیر و تزویر گردید.

معتمدی دیگر را با پیشکشی مختصر به خدمت والا فرستاد و حقّه تزویر را به این آیین سرگشاد که: (یار محمد خان را چون در مملکت هرات به سبب وفور استیلا بر رعیّت و رعات مخلّ کار خود دیدم، لهذا مشار الیه را به بهانه معهود روانه درگاه والا گردانیدم؛ اکنون توقّع دارم که مشارالیه را در آن حضرت موقوف دارند و هرگاه اراده مراجعه نماید، نگذارند.) منظورش ازین استدعا آن بود که حضرت ولیعهد کامکار، یار محمد خان را با کامران میرزا دشمن دانند و اگر همه به جهت اخلال در کار هرات باشد، مشار الیه را از آن دربار برانند. یار محمد خان نیز مطلب باطنی کامران میرزا را از مضمون نوشته یا از پیغام فرستاده، دریافت کرد و از روی حیله و تزویر، همان تمنّای ظاهری کامران میرزا را دست آویز دشمنی خود با او کرد و تعهدات در انجام کار هرات به عمل آورد. ظهور این خدمت را موقوف به مرخّصی خویش ساخت [۴۶۵] و در باب مراجعت به صوب هرات به ابرام و اصرار پرداخت. نوّاب ولیعهد فطانت مهد از فرط فراست منظورات آن امیر و وزیر را از بروز این استدعای مختلف دریافت فرمود و در محافظت خان مزبور تأکیدات زیاد بر زیاد نمود. بعد از فتح تربت حیدریه، عزیمت هرات را داشت، ولی به سبب شدّت سرمای زمستان و کثرت برف و باران و عدم آذوقه به جهت مصارف سپاه ظفرارکان بنا را به وقت دیگر گذاشت. پس از مراجعت از فتح تربت، داستان قرار و مدار کار هرات را با یارمحمد خان به میان آورد و مکنونات ضمیر

منیر را به این سیاق بیان کرد که: (در ازمنه سالفه، ولایات متصرّفی افاغنه همواره در تصرّف سلاطین با تمکین ایران بوده و پیوسته حکّام ایشان در آن ولایات حکمرانی می نموده اند. طوایف افاغنه در سلک ایلات هندوستان و جمعی از ایشان که در ولایات هرات و قندهار و کابل و غیره توقف داشته اند، باج ده و خراج گزار (۱) سلاطین ایران بوده اند. پس از قتل نادرشاه افشار، احمد خان ابدالی، برخلاف یاسا و نظام، از روی تقلّب (۲) و تزویر تمام بر آن ولایات تسلّطی کامل یافت و نام شاهی بر سر اسم نهاده به وادی خودسری شتافت. امرای زندیه قدرت تسخیر هرات و سایر آن ولایات و تدمیر آن جماعات را نداشتند و این کار را معوّق گذاشتند. سلطان شهید- انار الله برهانه- که قدرت همه کار را داشت، تأثیرات قضا او را در این دار فنا نگذاشت. شاهنشاه صاحبقران هم در مدّت دولت ابدارکان به کار جهاد با کفّار روسی نژاد مشغول بود که اقدامی ملوکانه درین کار نفرمود. اکنون از فیض فضل باری و بخت بلند شهریاری، مهمّات دین و دولت آراسته و خلاف هایی که فی مابین ممالک کفر و اسلام بود، از میانه برخاسته [است]. من که ادنی چاکری از درگاه معلّی هستم، برحسب امر اعلی، بر طلب ملک موروث کمر همّت بستم.

علاوه بر این فقرات، از ولایات کابل و قندهار فرستادگان متواتره و عرایض متکاثره به درگاه اقدس همایون به استدعای تعیین چاکری از درگاه معدلت مشحون و سپاهی نصرت مقرون فرستاده اند و شاهد این مدّعا آن که، اینک حسین علی خان و بهبود خان جوانشیر فرستادگان قزلباشیه (۳) کابل، در دربار ما به جهت همین استدعا حاضرند. کوتاهی سخن، یا باید کامران میرزا (۴) با جمیع اهل و عیال شاهراه درگاه مجرّدپناه شاهنشاه فلک بارگاه را قدم از سر سازد و به تخلیه ولایات هرات و غیره پردازد، یا مثل سایر فرمانروایان و حکّام ممالک محروسه سلطانی مالیات و صادریّات ولایات متصرفی را به گردن گرفته و سکّه و خطبه را نیز به نام اعلیحضرت شاهنشاه اسلامیان پناه درپذیرفته، به جهت اطمینان امینان دولت خداداد، کوچ و پسر و دختر خود را به صیغه گروگان فرستاده»)

۱- . ملی و مجلس: (خراج گذار)

۲- . مجلس: (تغلّب)

۳- . ملی: (قزلباشید)

۴- . ملی و مجلس:+ (را)

در سالیان دراز، انجام هر خدمت مقرّره از جانب اولیای دولت جاوید طراز را مهیّا و آماده باشد تا ملک زادگان اعظم را به منزله برادری خجسته سیر آید و به سبب وفور صداقت و ظهور خدمت، روزبه روز بر مراتب اعتبار و شوکت بیفزاید. هرگاه هیچ یک ازین شقوق دوگانه را به گردن نگیرد و نصیحت ناصح مشفق را در نپذیرد، منتظر باشد که عن قریب با همین سپاه ظفر نصیب بر سر هرات خواهیم تاخت و از فیض فضل جناب اقدس الهی و یمن اقبال بی زوال شاهنشاهی، بنیان شوکت او را زیر و زبر خواهیم ساخت.)

یار محمد خان افغان از استماع این فرمایشات غضب ارکان، عنان صبر و شکیبایی را از دست داد و به خیال تدبیر کار افتاد و (۱) بالاخره بعد از گفت و شنید بسیار، برحسب امر نوّاب ولیعهد نامدار و تصدیق آن افغان نابکار، مقرّر شد که یک نفر از معتمدین و محارم یار محمد خان به صوب هرات پای استعجال برگشاید و بعد از ادای تکالیف مقرّره و صدور جواب از کامران میرزا، مراتب را عرضه داشت نماید تا موافق مصلحت دولت، کاری که باید به عمل آید و فرمایشات صاحبقران معدلت ارکان را موقوف و معطّل ننماید.

خلاصه، معتمد مزبور در اوایل شهر شوّال المکّرم به صوب هرات پای برگشود [۴۶۶] و یار محمد خان به طوری که بود، در دربار ولیعهد شوکت مدار توقف نمود. چون مدّت دو سال متجاوز بود که افواج قاهره آذربایجانی در سر خدمت و از وطن مهجور بودند، لهذا کارگزاران حضرت ولیعهدی یک فوج خاصّه را نگاهداشته، بقیه را مرخّص وطن نمودند. نوّاب خسرو میرزا که به همراهی ایشان مأمور بود، مقرّر شد که در هنگام بهار به جهت یورش به جانب هرات چند فوج دیگر را تدارک دیده [و] مباشرین آذربایجان [را] روانه دار الملک خراسان سازند تا به هر خدمت که مأمور آیند، بپردازند.

بالجمله، قبل از مراجعت نوّاب نایب السلطنه از تربت حیدریه، عبد الرحمن بیگ نامی از جانب محمد علی خان والی خوقند ترکستان به اتفاق قاضی آن سامان به عزم سفارت دربار دولت قاهره به ارض اقدس رسیده، به جهت انتظار ورود موکب مسعود چند روزی در آن دیار متوقف گردید. نوّاب اشرف بعد از ورود به آن ارض با عزّ و شرفو)

۱- . مجلس:- (و)

بلافاصله ایشان را با معتمدی از خویش روانه درگاه معدلت کیش داشت و سفیر مزبور به اتفاق قاضی مذکور در اواخر شهر رمضان المبارک وارد دار الخلافه گشته، بار اقامت گذاشت. در روزی خاص، شرفیاب درگاه معدلت اختصاص گشته، عریضه محمد علی خان والی خوقند را با دو نفر غلام و کنیز ختایی از نظر انور گذرانیدند. خلاصه مطلب این که، خوقند ولایتی است از مملکت ترکستان و محمد علی خان مزبور ابا عن جدّ در آن ولایت حکمران. در سال قبل، پادشاه ختا ملک کاشغر را تصرف کرد و به تسخیر ولایات ترکستان نیز دستی برآورد. محمّد علی خان مزبور، جمعیّتی از اهالی ترکستان که مذهب اهل سنّت و جماعت دارند فراهم ساخت و به استرداد ولایت کاشغر پرداخت. بر ختائیان خطاکار تسلطی کامل به هم رسانید و جمعی از ایشان را مقتول و برخی را اسیر گردانید. جمیع لشکر ختا را از مملکت کاشغر بیرون کرد و به سبب این حسن (۱) جلادت در هر مملکت و ناحیت نام برآورد. خواست اهالی اسلام را از وقوع تسلط خود بر بت پرستان ظلام آگاه نماید، لهذا عبد الرحمن بیگ معتمد خود را به اتفاق قاضی خوقند به سفارت ایران و روم فرستاد و فقرات اتفاقیه را در عرایض خویش تفصیل داد.

القصه، سفیرین مزبورین بعد از عرض ارادت و اکرام انعام و خلعت، به اتفاق بلدی امین از راه آذربایجان روانه مملکت روم گردیدند و پس از چندی مراجعت کرده، ایضا از راه ایران به صوب مملکت ترکستان گراییدند.

ذکر اوضاع متفرقه [ای] که در بدایت ورود ولیعهد مسعود در خراسان اتفاق افتاد و قراری که در هر امری از امورات [مقرّر شد]

بعد از آن که نوّاب نایب السلطنه العلیه از دربار سنیّه به مشهد مقدّس رضویّه- علیه الثناء و التحیه- شتافت، رأی ملک آرایش بر آن تعلق یافت که برحسب امر امناین)

۱- . ملی:- (حسن)

دولت عظمی، نظام درستی در کار مملکت خراسان داده، ابواب رفاهیت و آسودگی بر چهره مسافرین و مجاورین آن بلاد گشاده باشد.

نخست در باب منصب ارجمند والی گری آن مملکت به اسم نوّاب امیرزاده اعظم محمد میرزا از جانب امنای دولت جاویدآیت استفساری و صدور فرمان همایون را استدعایی نمود و اعلیحضرت شاهنشاه (۱) تاجدار استدعای فرزند نامدار را قبول فرمود و خلعت فرمان والی گری کلّ مملکت به نام نامی نوّاب امیرزاده شرف صدور یافت و معتمد حضرت ولیعهد جلیل الشأن به جهت اعلام این مژده شایان به مملکت خاور شتافت. در ساعتی سعد و روزی فرخنده تر از روز عید خلعت آفتاب طلعت، زیب قامت امیرزاده با جلالت گردید و کلاه گوشه افتخارش از جیقه فرمان همایون ایالت به افسر آفتاب رسید. چون میرزا موسی رشتی گیلانی در بدایت والی گری نوّاب احمد علی میرزا به اسم نیابت آن مملکت سرافراز بود، لهذا درین وقت نیز نوّاب ولیعهد ظفرانگیز حکم سابق صاحبقران عدالت آمیز را امضا فرموده و مقرّر شد که در خدمت نوّاب امیرزاده، شبان و روزان به نظم امورات جزئی و کلّی مملکت خراسان پردازد و میرزا محمد صادق نبیره مرحوم میرزا بزرگ قائم مقام سابق و برادرزاده قائم مقام لاحق را نیز حکم شد که به امر وزارت صغیره نوّاب معزی الیه قیام و مهمّات داخلی آن حضرت، از قبیل مخارج و مواجب اندرون و بیرون را قرین انتظامی تمام سازد و بالجمله، چون این معنی به تجربه رسیده که سپاه با نظام ایران به جز مقابله با کفره روسیه بی ایمان با هر دولت بی نظام، اعم از کفر و اسلام، مجادله نمایند، بی شایبه تردید اوهام ابواب فتوحات بر چهره گشایند، لهذا نوّاب ولیعهد نامدار بعد از صدور اذن از حضرت صاحبقران تاجدار موازی شش فوج سرباز نظام که عبارت از چهار هزار و هشتصد نفر است از ولایات اربعه مشهد مقّدس نیشابور و سبزوار و ترشیز، اعم از شهر و بلوکات، آراسته کرده، معلّمین زبردست به جهت مشق ایشان گماشته، مواجب و مرسوم (۲) آن ها را از بابت وجوهاتد.

۱- *. حدود پنجاه سطر که میان دو ستاره در این صفحه و صفحه ۸۴۳ آمده، در نسخه مجلس موجود نیست.

۲- . حقی که علاوه بر مواجب به مستخدمان مخصوصا لشکریان، هر ساله از طرف دولت داده می شد.

دیوانی آن ولایت مقرّر آورد [و] معادل چهارهزار سوار معتبر هم از ایلات ترک و کرد خراسان به اسم نوکری معیّن کرده، همه را از توجّهات و عوارضات معاف فرمود و اسامی نفری ایشان را در دفترخانه والا امر به ثبت نمود که همواره اوقات با اسبان مرغوب و اسلحه مطلوب نوکری را آماده و به هر خدمت که مأمور آیند، بدون توقف و درنگ پای استعجال برگشایند. خوانین زادگان خراسان را از ولایات اربعه به اسم سرهنگ و یاور و سرهنگ و سلطان در میان ایشان برگماشت و بر سر هر فوج و دسته، از پیاده و سواره، یک نفر از نوکرهای معتبره خویش را نیز گذاشت. این سواره و پیاده علاوه بر نوکرهای پیاده و سواره سابق است که در نزد هریک از حکّام ولایات بوده و در هنگام ضرورت به حکّام آن مملکت خدمت می نموده اند.

خلاصه، درهریک از ولایات مملکت خراسان، اعم از آنچه سابقا در دست بوده و آنچه را مجددا به ضرب شمشیر و تدبیر گشوده، موافق بازدید و ممیّزی نقد و جنسی بر وفق [۴۶۷] حساب جمع نمود و جمع و خرج آن مملکت را بر وفق نظام به مقابل هم بازداشت و بر سر هر کاری مباشری برگماشت. بر دور هر قلعه و شهری که لشکر کشید، بنابر وصایای سرکار صاحبقران مروّت ارکان که نگارش گردید، همّتی کامل مبذول می فرمود که بدون آسیبی به اهالی اندرون و بیرون که در سلک شیعه اثنی عشری بودند، باب قلعه به تدبیر گشوده گردد و اکثری از قلعه جات را به تدابیر ملوکانه مفتوح نمود، مگر قلعه جات ترشیز و امیرآباد و سرخس؛ به سبب آن که خون و مال شیعه را مباح می دانند، از کثرت قتل ترکمانان، خون از رود جیحون درگذشت.

در خصوص تاخت و تاز ترکمانان تکه و سالور و ساروق و غیره، از نجف قلی خان شادلو حاکم بزونجرد و رضا قلی خان چاپشلو حاکم دره جز و سایر حکّام و نایبان سرحدّات، التزام نامه جات بازیافت نمود و به هر سر دربند و معبری، مستحفظین امین تعیین کرده، این مهام را نیز قرین انتظام تمام فرمود. اهالی آن مملکت، اعم از سپاهی و رعیّت، که ابدا اسم نظم و نظام نشنیده بودند، به سبب قواعد مقرّره حضرت ولیعهدی که کلّا بر وفق نظام بود، در مهد استراحت غنودند و دعاها به دولت ابد مدّت قاهره

نمودنـد و همچنین، چون مـدّت هـا بود که مهمّات روضه رضویّه- علیه و علی آبائه و اولاده آلاف الثناء و التحیّه- از موقوفات نزدیک و دور و مواجب و مرسوم خـدّام سعادت دستور و قرار کشیک شبان و روزان حرم محترم و اخراجات آن روضه ارم توأم و بازدیـد خزانه سرکار فیض آثـار و سلوک بـا مجاورین و زوّار هر دیار معوّق و مختلّ می نمود، لهـذا حضـرت ولیعهد جلالت آیت بعـد از عرض به سرکار امنای دولت جاوید علامت، حاجی میرزا موسـی خان برادر کهتر جناب میرزا ابو القاسم قائم مقام را که به شـرف مصاهرت اعلی و وزارت ولیعهـد والا سـرافراز بود و در مراتب زهد و تقوی و تهجّد در میان همگنان ممتاز می نمود، در روضه مطهّره ناظم کلّ فرموده و مقرّر شد که جناب سیّدین سندین محترمین میرزا محمد علی متولّی باشی [و] حـاجی میرزا کاظم ناظر آن سرکار فیض آثار و سایر باشیان و سرکشـیکان و خـدمه آن آسـتان بلنـد مقـدار، امر و نهی و صلاـح صواب دیـد او را در هر جهت اطـاعت نماینـد و پس ازین بـدون اذن و اجازه مشار الیه به انجام مهمّی از جزئی و کلّی دست نگشاینـد. در انـدک زمـانی این امر خطیر نیز از قوت طالع صاحبقران (۱) بی نظیر و فطانت حضـرت ولیعهـد کشورگیر، نظـامی کامـل دیـده، موجب مزیـد دعـاگویی مجـاورین و مسـافرین و خـدمه آن سـرکار فیض آثـار و زوّار هر مملکت و دیار گردید.

حـاجی میرزا موسـی خـان معظم الیه اهتمامات به کار برد و املاک و رقبات موقوفات را، چه در مملکت خراسان، چه در سایر ممالک که از تصرّف وقف بیرون رفته بود، به تدابیر صائبه باز به حیطه تصرف درآورد. در هر ولایت که موقوفات سـرکاری را داشت، معتمـدی از خـدمه آسـتانه مقـدّسه را به ضـبط و ربـط آن برگمـاشت و قرارهـای مطلوب در کـار نظم روضه مطهّره گـذاشت. مـداخل سالیانه سـرکار فیض آثار را یک بر ده افزود و مخارج را نیز به انـدازه مداخل زیاد نمود. جمعیّتی از عمله و خـدّام حضـرت، شب و روز بر سـر خـدمت حاضـر و آماده گردید و نظم کار دار الحفّاظ و خزانه و فرّاش خانه و چراغ خانه و آش خانه و اطعام روزان و شبان بر فقرا و غربا [۴۶۸] و متردّدین و نظام کار

۱- *. از صـفحه ۸۴۱ که علامت سـتاره (*) روی واژه (شاهنشاه) آمده، تا واژه (صاحبقران) در این صـفحه، در نسـخه مجلس موجود نیست.

دار الشّفا و پرستاری مرضای هر سرزمین به سر حدّ اعلی رسید. وجوه نقد که [از] اخراجات خارج و داخل زیاد آید، همه ساله در خزانه سرکار فیض آثار مخزون است و مایعرف و مایملك اکثری از اهل آن مملکت به سبب احتیاج به استقراض در خزانه سعادت نشان مرهون. فقرای غریب و بومی، از مجاور و مسافر، هریک وظیفه و انعامی معیّن دارنـد و مباشـرین آن دربار، دقیقه [ای] از دقایق را نامرعی نمی گذارند. امید که همواره این نظم بر دوام و از اجر اخروی شادکام باد.

ذکر بواعث حرکت نوّاب حسین علی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس بر استمالت ایلات فراری و اوضاع اتفاقیه آن بوادی و صحاری

در وقـایع سـال قبـل نگارش یافت که، نوّاب حسـین علی میرزای فرمانفرمای مملکت فارس در دار السـلطنه اصـفهان، از رکاب ظفرمآب شاهنشاه صاحبقران به صوب دار العلم شیراز شتافت. در بدایت زمستان سنه توشقان ئیل، به جهت انتظام امورات بنادر و دشتستانات به آن سامان روی کرد و مهمّات آن صفحه را قرین نظمی کامل آورد.

حاجی میرزا علی اکبر قوام الملك و کلانتر مملکت فارس که خلف مرحمت پناه حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله دیوان اعلی است و محمد علی خان قشـقائی ایلخانی آن مملکت چون وحشتی کامل از میرزا محمد علی مشیر الملك وزیر نوّاب فرمانفرما در دل داشـتند، لهـذا در ایّام غیبت موکب والاـ بنـای خصوصـیّت و وصـلت بـاهم گذاشـتند. میرزا محمـد علی مزبور در بنـدر ابوشـهر، این مطلب را به نـوعی دیگر در حضـرت فرمانفرمـا جلـوه داد و نوّاب اشـرف به سـبب سوء ظنّی که از آن دو حاصـل فرمود، شـیخ عبد الرسول خان دریابیگی حاکم بندر ابوشـهر را با خود برداشته، ایلغارکنان روی به مراجعت نمود. چون وصلت ایشان منافی رأی والا افتاد، لهذا مدتی با حاجی قوام الملك و ایلخانی مزبور بنای بی التفاتی نهاد.

مشارالیهما حقیقت این مطلب را دریافت نمودند و گنجینه، چاره و احتیاط را سرگشودند. حاجی میرزا علی اکبر به دادن پیشکش و وسایط و وسایل دلکش، طبع مبارک را به خود رایگان ساخت، ولی محمد علی خان ایلخانی به سبب کثرت حبّ اندوخته، به فکر شیطان خیالی و فتنه جویی پرداخت. پس از نوروز فیروز این سال خجسته مآل لوی ئیل که بایست به قانون استمرار ایلات فارس از بنادر و گرمسیرات گذشته باشند، برخلاف معهود، اثری از حرکت آن ها به سمت سردسیرات به وقوع نرسید و پس از چندی معلوم گردید که مرتضی قلی خان برادر کهتر ایلخانی که معروف به ایل بیگی بود، به اغوای برادر بزرگ خود، ایلات را برداشته و از گرمسیرات فارس روی به سردسیرات کرمان گذاشته است.

محمد علی خان ایلخانی نیز کاری را بهانه ساخت و به همراهی علی اکبر خان ریش سفید ایل نفر و بهارلو و جمعی از محارم خود فرارا به جانب ایل تاخت. در حوالی بلوک فسا به مرتضی قلی خان و ایل رسیدند و میرزا محمد حسین فسائی را که وکیل مملکت فارس و از احفاد افضل الفضلاء العظام سیّد علی خان شیرازی [بود] و از طرف مادر علویه با مؤلّف این روزنامچه قرابتی قریب دارد، در کار مخالفت محرّک گردیدند.

به اتفاق ایلات از بلوکات فسا و دارابجرد گذشتند و همه جا ایل را رانده داخل خاک کرمان گشتند.

نوّاب سیف الملوک میرزا خلف ارجمند حضرت ظل السلطان که از جانب نوّاب ولیعهد دوران در [۴۶۹] دار الامان کرمان حکمران بود، این مطلب را غنیمت شمرده، معتمدین معتبر به جذب قلوب ایشان روان نمود، یورتی چند به جهت ایلات مزبوره از ولایات کرمان و بم و نرمانشیر معیّن آورد و محمّد علی خان ایلخانی ایلات را به اتفاق برادران خود مرتضی قلی خان و مصطفی قلی خان به آن امکنه معیّنه فرستاده، خود به همراهی میرزا محمد حسین فسائی و میرزا قاسم خان خلج داماد خویش، روی به دار الامان کرمان کرد. بعد از ورود به آن جا به استصواب نوّاب امیرزاده سیف الملوک میرزا، میرزا محمد حسین وکیل و میرزا قاسم خان خلج را با عریضه ضراعت ارکان از راه

دار العباده یزد به خدمت نوّاب ولیعهد دوران به خراسان فرستاد و خود در دار الامان کرمان بار اقامت نهاد.

بالجمله، چون ایلخانی مزبور مباشر مبلغی از متوجّهات دیوانی مملکت فارس بود، به سبب فرار او و ایلات، مال و منال دیوانی روی به نقصان می نمود، لهذا نوّاب فرمانفرما به جهت برگردانیدن آن ها لاعلاج در اواسط شهر محرّم الحرام سنه یک هزار و دویست و چهل و هشت با جمعیتی کامل از دار العلم شیراز حرکت کرد و روی به جانب قصبات نیریز و دارابجرد آورد. شیخ عبد الرسول خان دریابیگی را قبل از حرکت از شیراز مرخّص فرمود و مشارالیه در عرض راه بندر از صدمه دشتستانیان خیره سر که ادّعای خونی با او داشتند، مقتول گشته روی به سرایی دیگر نمود. نوّاب والا از منزل سروستان جناب شیخ محمد امین تمامی شیخ الاسلام فارس را به اتفاق حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک به استمالت فراریان مأمور ساخت و مدّت چهل روز در بلوکات فسا و دارابجرد و نیریز بار اقامت انداخت؛ معتمدی از خود به دربار اعلی فرستاد و مراتب فرار ایلات و حرکت خود را به آن صفحات عرضه داد. چون ما به النّزاع ایلخانی مشار الیه وجود میرزا محمد علی وزیر بود، لهذا شاهنشاه صاحبقران، رضا خان سپانلوی قاجار امیر جار را به احضار مشارالیه مأمور فرمود. خلاصه، نوّاب فرمانفرما چون از مراجعت ایلات مأیوس گردید، بنابر آن جمعیتی دیگر از لار و سایر بلوکات آن دیار بر لشکر خود افزوده و از آن صفحات با معادل دو هزار سواره و پیاده حرکت نموده در اواسط شهر ربیع الاوّل سنه مزبور به خارج قصبه شهر بابک رسید.

از اتفاقات، جناب شیخ الاسلام و حاجی میرزا علی اکبر قوام که به استمالت ایلخانی خیره سر رفته بودند، در آن منزل مراجعت نمودند. چون نوّاب متعالیه همشیره نوّاب فرمانفرما ملقّبه به خانم خانمان، که زوجه مرحوم ابراهیم خان حاکم سابق کرمان بود، برحسب امر اعلی در شهر بابک توقف داشت، بنابر آن نوّاب فرمانفرما، جناب شیخ محمد امین شیخ الاسلام و میرزا محمد علی مشیر الملک را به استعلام احوال معزی الیها برگماشت. نوّاب متعالیه برادر بلنداختر را به ضیافت دعوت نمود و

مستحفظین آن قلعه، که دویست نفر از فوج همدانی بودند، بالطوع و الرغبه باب قلعه را گشوده حضرت والا بلا مانعی در قصبه مزبوره نزول فرمود. دویست نفر مذکور در حضرت فرمانفرما استدعای چاکری نمودند؛ نوّاب والا آن ها را با معتمدی امین روانه شیراز ساخت و از تعیین مکان و مواجب و سیورسات به مرمّت احوال ایشان پرداخت.

بالجمله، از تقریرات جناب شیخ الاسلام و حضرت حاجی قوام چنین معلوم شد که ایلخانی مراجعت خود و ایلات را موقوف به عزل میرزا محمد علی از کار وزارت دانسته و با کمال جدّ و جهد، همّت بر انجام این کار بسته است. چون نوّاب فرمانفرما مراجعت از آن سفر را بی نیل مرام در قوه قدرت و غیرت نمی دید، لهذا از راه احتیاط میرزا محمد علی را به بهانه سرکشی گرمسیرات و وصول وجوه مالیات روانه دار العلم شیراز گردانید. در عرض راه، رضا خان قاجار امیرجار را که به احضار او مأمور بود، ملاقات کرد و چون بختش سعادتی نداشت، عزیمت دربار اعلی را معاذیر چند گفته، روی به صوب شیراز و کازرون آورد. پس از آن جناب شیخ الاسلام را با نوّاب فرمانفرما مرّه بعد اولی به دار الامان کرمان فرستاده و محمد علی خان ایلخانی را برداشته، بلاعذری وارد اردوی والاـ ساخت، ولی نوّاب امیرزاده سیف الملوك میرزا بعد از رفتن ایلخانی به نگاهداری ایلات مزبوره پرداخت.

ذکر شکایت اهالی کرمان از نوّاب سیف الملوک میرزا و تصرّف نوّاب فرمانفرما در کرمان و اوضاع واقعه تا هنگام ورود به دار العلم شیراز

[۴۷۰] در دوازده روزه ایّام توقف نوّاب فرمانفرما در شهر بابک، اهالی دار الامان کرمان از تعدّیات نوّاب امیرزاده سیف الملوك میرزا شکایت گزار شدند و بعضی از رؤسا عریضه [ای] نگاشته، برخی خود آمدند. پاره [ای] نوشته جات هم به خط و مهر نوّاب امیرزاده مزبور به نظر اشرف فرمانفرما رسید که به کدخدایان بلوکات کرمان مرقوم و

بعضـی عبارات سـخیف نسبت به عمّ بزرگوار منیف معلوم داشـته بود. نوّاب اشرف از راه رعایت حرمت سرکار ولیعهد دوران اعتنائی به عرایض اهالی کرمان و نوشـته جات جلافت ارکان نفرمود و از همان شهر بابک، حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک را به دار العلم شـیراز راجع و خود محض از جهت برگردانیدن ایلات روی سـعادت به جانب صـفحات بم و نرماشـیر نمود. در عرض راه میرزا محمـد برادر میرزا محمـد حسـین فسائی را نزد نوّاب سـیف الملوک میرزا فرسـتاد و به تحریرات متعدّده ابواب نصایـح مشـفقانه را برگشـاد. از اتفاقـات، امیرزاده معزی الیه به شـکار رفته بود و پس از مراجعت از شـکار، کرمانیـان او را راه نداده لاعلاج روی به اردوی عمّ بزرگوار نمود. بعد از وصول او به اردوی والا، کرمانیان جمیعا از صغیر و کبیر به دربار اشرف ریختنـد و از تعـدّیات نوّاب امیرزاده نـاله کنـان به دامان حمایت آن سـرکار آویختنـد. حضـرت والا خواست التیامی فی ما بین حاکم و رعیّت دهـد و خود از قید این مرارت رهد [امّا] افتضاح کار از آن گذشـته بود که توان حرف اصـلاحی مذکور نمود. نوّاب فرمانفرما به جهت اسـکات کرمانیان، حضـرت سـیف الملوک میرزا را به بهانه این که به فارس می فرسـتد، به اتفاق علی نقی خـان قوانلوی قاجـار به سـمت بوانـات فرسـتاد و علی نقی خان مزبور بعـد از ورود به قصـبه بوانات، معزی الیه را به سـبب فرمایشـی که نوّاب فرمانفرمـا در جزو به او کرده بود، روی به دار العباده یزد نهاد. ایلات فراری هم بعـد از مراجعت ایلخانی از حدود بم و نرماشـیر برگشتند و درین سال ییلامیشی در سرحدّات فارس را موقوف داشته و مجددا روی به گرمسیرات گذاشته از سامان کرمان گذشـتند. مرتضی قلی خان ایل بیگی معادل دو هزار سوار زبده از ایلات اتراک و اعراب فارس فراهم آورد و آن ها را به سرتیپی مصطفی قلی خان برادر کهتر خود روانه اردوی اشرف کرد.

خلاصه، کرمانیان به شـدّتی عجز و لابه کردند که نوّاب فرمانفرما را خواهی نخواهی به شـهر کرمان بردند. زوجه نوّاب سـیف الملوک میرزا (۱) که صبیّه محترمه حضرتد.

۱- . سـیف الملوک میرزا فرزنـد علی شـاه ظـل السـلطان برادر بطنی و صـلبی عباس میرزاست که به دامادی عموی خود عباس میرزا رسید.

ولیعهد والاست، در قلعه باغ نظر ارک کرمان بود و علی نقی خان قراگوزلو سرهنگ فوج همدانی برحسب حکم ولیعهد جلادت مبانی با دسته ابواب جمعی به محافظت آن قلعه قیام می نمود. کرمانیان در حضرت فرمانفرما استدعا کردند که باید به هیچ وجه نشانه [ای] از نوّاب سیف الملوك میرزا در کرمان باقی نماند و پس از این نامی از کرمان بر زبان نراند. منظورشان این بود که حضرت فرمانفرما، متعلّقات آن امیرزاده را از قلعه باغ نظر بیرون نماید و احدی را از جانب خود در کرمان گذاشته، مراتب را به امینان دولت قاهره عریضه نگار آید تا حاکمی دیگر بر ایشان گمارند و ایشان را از تعدّیات امیرزاده فارغ بال آورند (۱). نوّاب فرمانفرما به کرّات آدم های معتبر به قلعه باغ نظر می فرستاد و در باب حرکت ایشان پیغامات محبّت آمیز می داد. علی نقی خان قراگوزلو، هم به ملاحظه قانون نظام، هم به سبب تهوّر و بی باکی تمام که داشت [۴۷۱] پیغامات آن حضرت را وقعی نمی گذاشت. بالاخره باب قلعه را بر روی عابرین اردوی والا بستند و در پشت دیوار نافرمانی نشستند. روزی اهالی کرمان بدون اطلاع والا جمعیّت کرده به قلعه باغ نظر یورش بردند و حضرت فرمانفرما، نوّاب ارغون میرزا خلف سرکار حسن علی میرزا را با مصطفی قلی خان قشقائی برادر ایلخانی، در ظاهر به ممانعت کرمانیان و در باطن به مداخلت در آن قلعه رفیع الشأن فرستاده، مستحفظین قلعه که فوج همدانی بودند، آن دو جوان ناکام را هدف مهره آتشین تفنگ نمودند. بعد از وقوع این قضیّه جانکاه، آتش غضب و غیرت نوّاب والا زبانه کشید و این دفعه به آیینی کامل و عزمی شامل، تسخیر آن قلعه را عامل گردید. مدّت پنجاه روز در شهر کرمان توقف نمود تا به علت قلّت آذوقه قلعه گیان، قلعه باغ نظر را مفتوح فرمود.

بعد از افتتاح قلعه، مطلقا نامی از جسارت علی نقی خان قراگوزلو و فوج همدانی و قتل ارغون میرزا به میان نیاورد و صبیّه محترمه نوّاب ولیعهد دوران را با همراهان، مورد محبّت و التفاتی کامل داشته، بدون تعرّض به مال و حال ایشان با تدارکی شایان روانه دار العباده یزد کرد. اهالی دار العباده نیز بعد از فتح قلعه باغ نظر عرایض بی منتها به دعوتد)

۱- . ملی و مجلس: (آمدند)

حضرت فرمانفرما فرستادند و از وفور تعدّیات که دیده بودند، ابواب این استدعا را برگشادند. نوّاب اشرف جواب به این طریق داد که: تصرّف ما در کرمان به سبب انتساب آن سردار خجسته سیر حضرت شجاع السلطنه، راهی دیگر داشت، لیکن بدون اذنی از اولیای دولت قاهره پا به خاک یزد نمی توان گذاشت.

خلاصه، لترجان نام انگریز [ی] که معلّم فوج سرباز همدانی بود، با الله ویردی خان نایب توپخانه سرکار ولیعهدی از چاکری سرکار فرمانفرما، بالطوع و الرغبه مباهات نمودند و از خدمت حضرت ولیعهدی گذشته، با مواجب و مرسومی زیاد در سایه بندگی آستان فرمانفرمای زمان آسودند. بالجمله، نوّاب اشرف کیفیّت وقایع آن سفر را مفصّلا عریضه نگار و حاجی محمد صادق خان ولد مرحوم حسین قلی خان که بنی عمّ و صهر و ربیب او بود، روانه دربار گیتی مدار صاحبقران تاجدار داشت و نوّاب امیرزاده هلاکو میرزا را، که خلف اسنّ و ارشد حضرت شجاع السلطنه است، به حکمرانی کرمان برگماشت.

جناب میرزا محمد حسن نظام العلما خلف ملّا علی اصغر مازندرانی هزار جریبی ملاباشی معلّم حضرت اعلی را، که در بدایت کار محرّک نوّاب فرمانفرما به صوب کرمان و بعد از عزل میرزا محمد علی منسوب به وزارت آن سرکار جلالت ارکان بود، چندی به جهت انتظام مهام آن ولایت در آن جا گذاشت. نوّاب فروغ الدوله اباقاخان میرزا، خلف دیگر نوّاب شجاع السلطنه را، که به رشادت معروف است، با جمعیتی از فارسی و کرمانی احتیاطا به رباط شمش، که رأس الحدّ یزد و کرمان است، فرستاد و خود در اوایل شهر جمادی الاوّل با کمال شوکت و کامرانی روی سعادت به جانب شیراز نهاد. در عشر ثالث شهر جمادی الثانی، وارد آن دیار خلد مبانی شد و مشغول انتظام امور اعالی و ادانی آمد.

کیفیّت این وقایع در دار الملک خراسان، در هنگامی که نوّاب نایب السلطنه العلیّه مشغول تسخیر خبوشان بود پرده از رخ برگشود. فی الفور محمد نظر خان مافی و بدرخان جلیلوند را با معادل پانصد نفر تفنگچی نیشابوری و ترشیزی به امداد قلعه گیان باغ نظر روانه فرمود. حضرات وقتی به دار العباده رسیدند که کیفیت فتح قلعه و مراجعت

فرمانفرما را شنیدند و در همان جا اقامت گزیدند. چون اهالی دار العباده نیز- از قراری که ذکر شد- از تعدّیات نوّاب سیف الدوله میرزا، خلف دیگر حضرت ظلّ السلطان به ستوه بودند، لهذا این مطلب را به دربار حضرت ولیعهد نامدار، عرضه داشت نمودند.

حضرت ولیعهد نامدار تصوّر نمود که شاید بالاخره از تعدّیات ایشان، امر یزد مثل کار کرمان شود و از دعوت رعیّت دیگری مثل فرمانفرما بر سر یزد رود، لهذا نوّاب امیرزاده [۴۷۲] قهرمان میرزای ولد خود را که در نیشابور حکمروا بود، به اتّفاق محمد رضا خان فراهانی به ایالت و وزارت دار العباده فرستاد. سیف الملوک میرزا و سیف الدوله میرزا [را] که در عرف عامه سیفین لقب یافته بودند، مأمور به مراجعت طهران فرمود. حضرات مأموره در اواخر شهر جمادی الآخره به دار العباده یزد رسیدند و اهالی آن جا را مطمئن خاطر کرده، امیرزادگان مزبوره با متعلّقان و متعلّقات روانه دار الخلافه گردیدند.

بعد از آن که این اخبار، به رسالت حاجی محمد صادق خان مذکور در فوق، به عرض شاهنشاه صاحبقران رسید، نوّاب فرمانفرما را به جهت آن همه اهتمامی که در اطمینان رعایای کرمان به عمل آورده بود، مورد التفاتی بی پایان گردانید. علی العجاله مقرّر گردید که امیرزاده هلاکو میرزا در دار الامان کرمان متوقف شود تا بعد ازین حکم درستی در باب کار کرمان و کرمانی رود. از قتل دو جوان کامران، اعنی ارغون میرزا و مصطفی قلی خان طبع مبارك اعلی را افسردگی بر افسردگی افزود و محرّر این نامه را به انشاد دو تاریخ قتل امر فرمود؛ این است که به نظر می رسد:

تاریخ قتل نوّاب ارغون میرزا ولد نوّاب حسین علی میرزا

کشته شد ارغون به کرمان از جفای روزگارآن نبیره پاك زاد حضرت صاحبقران

در رشادت همسر رستم شد و اسفندیاردر عدالت همسر قاآن بد و نوشیروان

در خراسان تیغ او کرد آنچه کرد افراسیاب محو شد در روزگارش داستان هفت خوان

با سپاهی بود همسر درگه جنگ و جدال او توانا و برش هر باتوانی ناتوان

فوجی از ترک قراگوزلوی در باغ نظرخود تحصّن داشت از امر ولیعهد زمان

رفت ارغون میرزا تا گیرد آن حصن حصین خورد تیری از قضا بر جسم پاکش ناگهان

پس وداع روح کرد و در زمان زآن صدمه مردآه آه از آن جوان کامکار کامران

شد مصیبت ها به پا در هر ولایت زین عزااز دیار فارس تا سرحدّ آذربایجان

گشت غائب چون که ماه آسمان سلطنت کاش از مشرق قمر بیرون نیاید جاودان

جاه او افزون ز گردون بود در نزد خردرفت بیرون از سریر جاه و شد سوی جنان

از سریر جاه بیرون شد چو ارغون خاوری جاه را بیرون کن از ارغون و تاریخش بدان

تاریخ قتل مصطفی قلی خان قشقائی در باغ نظر کرمان

به تیر ترکان آن مصطفی قلی خان رفت از آن جوان سرافراز نوجوانان حیف

ز پشت پشت به ایلات فارس ئیل بکی بشد نتیجه آن دودمان پریشان حیف

ازو رسید به سامان هزار بی سامان برید جانش پیوند خود ز سامان حیف

گه محاصره آن حصار باغ نظربشد نشانه تیر قضای دوران حیف

مهی بخفت درین تیره جا شبستان وای گلی برفت ازین با صفا گلستان حیف

ازو به خاطر هر منعم و پریشان غم و زو به گفته هر کافر و مسلمان حیف

چو رفت از پی تاریخ خاوری گفتادلا بنال که از مصطفی قلی خان حیف

ذکر آمدن میرزا ابراهیم فرستاده سردار گرجستان و سفارت میرزا مهدی نوری مستوفی به آن سامان

ینارال پسقاویچ سردار سابق گرجستان به سبب طغیان اهالی قرال له (۱) بر پادشاه روسیه احضار شد و مملکت له را سردار آمد. دعواهای نمایان در آن مملکت کرد وان

۱- . کشور لهستان

دشمنان دولت روس را مستأصل ساخته و به تسخیر آن ملک پرداخته، در ممالک اروپا نام برآورد. به سبب حسن این خدمت، رتبه او از پایه سرداری گذشت و با مرتبه شاهزادگی همدوش گشت. خلاصه، چون وجود سرداری دیگر در مملکت گرجستان ضرور بود، لهذا ایمپراطور روسیه ینارال بارون رازن نامی را اسم سرداری بر سر نهاد و به قانون ایران و هند، لقب فرمانفرمایی داده روانه ملک قفقاز نمود. چون موافق عهدنامه مبارکه قرار این است که همواره در سرحدّات مملکتین ایران و روس یک نفر ایلچی مختار از جانبین مقیم آمده، امورات اتفاقیه را اعمّ از کار دولتی و تجارتی منتظم نماید، لهذا اولیای دولت روسیه یک نفر از معتبرین را، که- ان شاء الله تعالی- کیفیت احوالش در وقایع سنه آتیه ذکر خواهد شد، به سفارت برگزیدند و روانه تفلیس گردانیدند که در هر هنگام از امنای این دولت علیّه رخصت یابد به دربار فلک مدار شتابد.

ینارال [۴۷۳] بارون رازن فرمانفرمای گرجستان خواست که اولا اعلامی در باب سرداری خود به اولیای دولت خداداد کرده و ثانیا در خصوص آمدن ایلچی مزبور اذنی حاصل آورده باشد، لهذا میرزا ابراهیم مسیحی را که ابا عن جدّ دبیر ولایت و سرداران آن سامان و برادر مهتر جناب معتمد الدوله ایچ آقاسی باشی سرکار دیوان قدربنیان است، با پیشکشی نمایان به دربار عیّوق شأن فرستاده، مطالب خود را در عریضه [ای] تحریر داد.

مشار الیه در اواسط شهر ربیع الاوّل سنه یک هزار و دویست و چهل و هشت وارد دار الخلافه طهران گشت و در سرای جناب معتمد الدوله معزی الیه بار اقامت هشت. در روزی معیّن، شرفیاب پیشگاه حضور مینوون شد و عریضه و پیشکش را گذرانیده مطالب معیّنه، معروض رأی پادشاه دشمن شکن آمد. الطاف شاهانه بغایت شامل احوال او گردید و حسب الامر الاعلی به لقب ارجمند خانیّت رسید. چون اظهار التفاتی کامل درباره فرمانفرمای جدید گرجستان و تهنیت ورود او به آن سامان ضرور بود، لهذا حضرت اعلی میرزا محمد مهدی نوری مستوفی دیوان ولد محمدزکی خان امیر و وزیر سابق مملکت فارس را، که مردی معقول و زبان دان است، به سفارت تفلیس نامزد فرمود. یک عدد نشان شیر و خورشید الماس در مرتبه اوّل، که سزاوار امرای با رتبه و

محل است، به سرافرازی فرمانفرمای مزبور عنایت رفت و دو طغرا فرمان عنایت نشان در جواب عریضه و اعطای نشان صادر آمده میرزا ابراهیم مزبور همدوش خلاع آفتاب طلعت و مورد انعامی بی نهایت گردید.

در روز جمعه بیست و پنجم شهر جمادی الاول، میرزا محمد مهدی و میرزا ابراهیم خان مزبور از درگاه عالمیان پناه عازم راه شدند و چون در آن اوقات جناب معتمد الدوله در ولایت گیلان بود، لهذا برحسب امر اعلی ملاقات او را روانه آن جایگاه آمدند. جناب معتمد الدوله ایشان را نوازشی بسزا کرد و با کمال خوشنودی از راه خلخال و اردبیل و تبریز به صوب تفلیس گسیل آورد.

خلاصه، میرزا محمد مهدی سفارت خود را به طرزی خاص به ادا رسانید و سردار نیز ایلچی مأموره را از جانب سرکار همایون به رسالت دربار ایمپراطور زمان مأمور گردانید. مدّت بیست روز که از موقف او در تفلیس گذشت، بار رجعت بر بارگی تعجیل بست [و] در یوم چهارشنبه بیست و هفتم شهر شوال المکرّم سنه مذکوره در فوق، وارد دار الخلافه طهران گشت.

ذکر وقایع واقعه در طهران اعمّ از شرفیابی نوّاب شاهزادگان و تخفیف مالیات هر سامان و وفور قحط غلّات و کثرت سرما و التفات شاهنشاه با غربا

درین سال، نوّاب شاهزادگان مکرّم محمد قلی میرزای ملك آرای دار المرز طبرستانات و یحیی میرزای والی گیلانات و سیف الدوله العلیّه سلطان محمّد میرزای حکمران اصفهان خلد آیات، به سبب وفور طاعون و ملخ خوارگی و سایر حوادث آسمانی و زمینی، که تفاصیل هریک پس ازین ذکر خواهد شد، به درگاه عالم پناه شتافتند و از ظهور تفقّدات گوناگون شاهنشاه معدلت مقرون سرافرازی ها یافتند.

مالیات ولایات طبرستان به سبب وفور طاعون در آن سامان و اتلاف مردم

پریشان، بخشیده شد و بساط مطالبات متوجّهات گیلان نیز به همین سبب برچیده آمد.

مبلغ چهارصد هزار تومان به سبب وفور ملخ خوارگی و ظهور بلای قحط و اتلاف و تفرقه مردم به صیغه تخفیف به دار السلطنه اصفهان رسد رسید و هر ملک زاده، مقضیّ المرام و شادکام به مقرّ ایالت خود راجع گردید. فرامین مرحمت آیین تخفیف وجوهات دیوانی را در هریک از آن ولایات، بر فراز منابر اسلام خواندند و اهالی هر ناحیت زبان به دعاگویی دولت ابدمدّت گشوده، به شکرانه این مواهب عظمی دامن دامن سیم و زر به عنوان نثار فرمان قضا اثر بر فرق ساکنین هر بوم و بر افشاندند و هم درین سال شدّت برف و سرما در دار الخلافه و سایر بلدان به مرتبه [ای] رسید که هیچ گوشی در هیچ عهدی نشنید.

از قرار تحقیق در ولایات عتبات عالیات و گرمسیرات و بنادر و عربستانات (۱) که هرگز نام برف نشنیده بودند، به رأی العین مشاهده نمودند. در دار الخلافه طهران از بدایت میزان تا نهایت حمل سنه آتیه ئیلان ئیل، که مدّت هفت ماه است، علی الاتّصال هوا سنجابی لباس و زمین کافوری اساس بود و از وفور برف و سرما در بیوتات و بازار و برزن، احدی [۴۷۴] به آسودگی قعود و ورود نمی نمود. در هر خانه و کوچه از انبوهی برف، گفتی مگر جبل دماوند روییده و سر به عیّوق کشیده است. کوه و وادی ویران و آبادی کلّا یک پارچه یخ گردید و نزول برف، علی وجه التحقیق به هفتاد هشتاد کرّت رسید.

مردم از فراز بام ها و روی برف، در خانه یکدیگر تردّد می نمودند و در کوچه و بازار، میان برف را سوراخ کرده ابواب آمد و رفت، می گشودند. ابریق پر از آب در زیر کرسی مشحون از آتش، نصفی آب بود و نصفی منجمد می نمود. خانه [ای] از قدیم و جدید نماند که بوم شوم در آن بوم آیت ویرانی نخواند. معابر هر ولایت، اعمّ از دور و نزدیک، بسته شد و رشته آمد و رفت قوافل از هم گسسته آمد. تسعیر اجناس در طهران به مرتبه [ای] کشید که قرص نانی به نرخ جانی رسید.

اهالی اصفهان و یزد به سبب قحط غلای آن دو بلد، در دار الخلافه طهران جمع بودند و به علّت آن اجماع، روزبه روز بر تسعیر اجناس می افزودند. شاهنشاه دریادلت)

۱- . ملی و مجلس: (عربستات)

ابواب خزانه و صندوق خانه و انبارهای غلّه را سرگشاد و معادل پنجاه هزار نفس از فقرای غریب و بومی را موافق ثبت و سیاهه در آن مدّت هفت ماه جیره و جامه داد.

نسوان و اطفال خردسال را ماهی یک بار در اندرون همایون بردی و جیب و دامان آمال ایشان را از نقد و جنس گرانبار کردی. از فیض فضل الهی و توجّه و همّت سرشار شاهنشاهی احدی از گرسنگی جهان را وداع نگفت و کسی در آن مدّت هفت ماه از امراض دیگر هم بر خاک هلاک نخفت. اوقات مردم به خوشی به سر شد تا بعد از اعتدال هوا هر بینوایی به جانب دیار خویش پی سپر آمد. این روایت را درایت در کار است نه روایت سزاوار.

[مصرا]ع:

شنیدن کی بود مانند دیدن

قطعه [ای] در همان اوقات از طبع مؤلف تراوید و یادگار را ثبت گردید.

لمؤلفه:

از قحط درین دیار مردم با خاک خورند روغن زیت

هر شب به فلک رود فغان هااز گرسنگی ز اهل هر بیت

پُر طاس سپهر مانده از صوت کر گوش زمانه گشت از صیت

چون قرص سر از افق برآیدبر چرخ ز اهل بیت یالیت [۴۵۵] الحمد لله علی کل حال

بخش ۴ بهاریه سال نیکوفال ئیلان ئیل ترکی مطابق با سـنه یک هزار و دویست و چهل و هشت هجری و ایراد آمدن ایلچی دولت روسیه به دربار شوکت علیّه و قرار توقف در تبریز در حضرت ولیعهد شوکت بهیّه

اشاره

بیضه بیضـای سـیمرغ گردون و غرّه غرّای توسن سـپهر نیلگون، اعنی مهر اضـائت مشـحون در این سـال میمنت مقرون، بعـد از انقضای هفت ساعت و چهل و دو دقیقه از شب پنجشـنبه بیست و هشـتم شـهر شوال المکرّم سنه یک هزار و دویست و چهل و هشت هجری مطابق با سال فرّخ فال ئیلان ئیل ترکی از بطن حوت به بیت الشّـرف حمل، نقل نموده خسـرو بهار به مبارکی این سـال بهجت آثـار بر اورنـگ زمرّدگون چمن جلوس فرمود. سـفیر روسـی نژاد شاخسـار بـا تحف الوان اوراق و ازهار به دربار دارای بهار گرایید و اقامت دار السلطنه گلشن را از آن دربار مینوون مأمور گردید.

اسـرای ترک چشم ترکمانان زاغ و زغن مبلغی سیم و زر از سبایک الوان ریاحین ابیض و احمر در ازای قیمت خویش دادند و از روضه مطهّره گلزار مرخّص گشته روی به اوطان خود نهادند. باد نوروزی که نایب سلطان بهار است، برحسب احضار به دار الخلافه گلزار روی کرد و میران خیـانت پیشـه ابرهـای آذاری را کـه دورگرد بسـاط بهـاری بودنـد، بـه تختگـاه گلشـن آورد. امیرزادگان نهال، دشـنه سبزه و خنجر بیـد را از مـدد فسان اغصان بر تنـدی و تیزی افزودنـد و امیر خان ابر آذار را در ازای آن همه جنایات بی شمار از صدمات بسیار، ریزریز و پارپار نمودند.

نوباوگان نهال صحیح و سقیم و دبیران اغصان جدید و قدیم در دار الایاله گلشن و دار الکتّاب چمن تغییر و تبدیل یافتند و خوانین بدآیین ریاح مختلف المزاج از صفحه خاور به عرصه باختر شتافتند و از وفور گل های اصفر اللّون اخلاط صفراوی در مزاج اشجار طغیان نمود و تحریکات صبا و شمالشان بر بروز تب لرزه افزود. ابرهای آذاری در سرحدّات دریابار سر به شورش برآوردند و جمرات ثلاثه در طبیعت الوار سرحدّنشین شتا اثر بخار کام ثعبان یافته [۴۷۵] ایشان را به صحرای عدم آواره کردند.

باد نوروزی بدیع که نایب سلطان ربیع است، امیرزاده سوسن را با سپاه سنبل و سمن به تسخیر دار السلطنه گلشن مأمور فرمود و خود در عرصه چمن قدرت توقف نیافته به چمنی دیگر رحلت نمود. شاهد سنبل را ازین ماتم گیسو برآشفت و بنفشه سوگوار با یک جهان حسرت در خاک هلاک بخفت. قرّاء خوش الحان عنادل در روضه، باغ زبان به تلاوت مصحف فصاحت برگشادند و شاهدان سوری از ضرب ناخن رنجوری، علامت مصیبت بر چهرگان نهادند. همانا سلطان صاحبقران بهار را رشته توانایی گسیخته به دامان رنجوری آویخت و از قطرات شبنم عرق ها ریخته، از شاخه های شقایق و ارغوان خون ها برانگیختند.

لمؤلفه:

هوا و خاک ز آسیب وی دو رنجورندبهار بهر مداوایشان چو افلاطون

یکی ز قطره شبنم همی بریزد خوی یکی ز شاخ شقایق همی بگیرد خون جلوس همایون به عادت سنوات دولت روزافزون، برفراز اورنگ سپهرنمون زمرّدگون واقع شد و ایوان خلافت از چهروشاقان بهشتی طلعت، مشحون از صنایع و بدایع آمد. پس از انقضای بزم شیلان، کیفیّت عزیمت ایلچی دولت بهیّه روسیه به درگاه معدلت ارکان به عرض اقدس شهریار زمان رسید. برحسب امر اعلی، علی خان آدخلوی افشار نسقچی باشی نوّاب ولیعهد نامدار که در دار السلطنه تبریز مقیم بود، به مهمان داری معیّن گردید. تبیین این مقال آن که از قراری که در وقایع نهایت سنه ماضیه نگارش یافت، ایلچی مزبور که به نام گراف سیماناویچ، و به رتبه از معتبرین دربار ایمپراطور روسیه

نیکولای پاولیچ است، وزیر مختار لقب یافته، موافق شروط عهدنامه مبارکه، به سبب اقامت در سرحدّ این دولت ابدآیت، به سفارت دربار معدلت درایت شتافت. در روز ورود او به دار الخلافه طهران که یوم پانزدهم شهر با بهر ذی قعده الحرام سنه مذکوره در فوق بود، حسب الامر همایون، امان الله خان آدخلوی افشار غلام پیشخدمت خاصّه سرکار جهان مدار و سلیمان خان قاسملوی ایضا سرکرده سواره مزبور که همشیره زاده امان الله مذکور است، به استقبال او شتافتند و ایلچی و همراهان او را، که دو سه نفر از معارف روسیه بودند، در یک فرسخی دار الخلافه به احترامی تمام دریافتند. از کمال حرمت داری و احتیاط قتل گربایدوف ایلچی سابق، عمارت مرغوبی که در ارگ همایون واقع در پشت دیوار حرمسرای خلافت روزافزون و از مستحدثات نوّاب ظل السلطان است، منزل گزیدند و گماشتگان نوّاب معزی الیه به میزبانی او اقدام ورزیدند. دو روز بعد از ورود، برحسب امر صاحبقران مسعود، حضرت حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی وزیر امور دول خارجه و میرزا محمد صادق مروزی وقایع نگار و داروغه دفتر قضاشعار و این بنده مدحت گزار و دو سه نفر دیگر از دبیران و خوانین دربار به دیدن او مأمور شدیم و پس از ادای مبارکباد، از مراتب تفقّدات شاهنشاه مروّت نهاد سخن گزار آمدیم.

فردای آن روز به آیین معهوده سفرای سابق، که مکرّر مرقوم آمده، به اتفّاق میرزا الکسندر نام ترجمان و میرزا محمد صالح شیرازی مهندس دربار ولیعهد دوران که به زبان روسی و فرنساوی و انگریزی آشنا و به غایت نکته دان و ایلچی را از همراهان بود، شرفیاب انجمن حضور اعلی و مورد التفات بلانهایات خاطر معلّی گردید و بعد از سه روز دیگر، پیشکشی فراخور احوال خویش از نظر مرحمت اثر گذرانید. امنای دولت قاهره برحسب اشارت شاهره قرار اقامت او را در دار السلطنه تبریز دادند و مبلغ یک هزار تومان نقد و موازی چهار طاقه شال عمل کشمیر و چهار عدد نشان مکلّل به جواهر و مزیّن به مینای دلپذیر و چند دست خلعت آفتاب طلعت بی نظیر، به جهت ایلچی و همراهان فرستادند. چون نامه و هدیه به جهت نوّاب ولیعهد مکرّم از جانب

ایمپراطور اعظم داشت، لهذا میرزا الکسندر ترجمان خود را به عزیمت خراسان و شرفیابی خدمت ولیعهد دوران برگماشت و خود و همراهان دیگر به مهمان داری علی خان افشار [۴۷۶] نسقچی باشی سرکار ولیعهد نامدار در اواسط شهر ذی حجه الحرام، خرّم و شادکام به دار الملک تبریز روی گذاشت.

ذکر وقایع مرخّصی اسرای ولایت سرخس برطبق استدعای خان خوارزم و حسب الترخیص شاهنشاه با حزم و حکم حضرت ولیعهد صاحب عزم و تعهّدات مقرون به حتم و جزم

از قراری که در وقایع سنه ماضیه نگارش یافت، از یمن اقبال شاهنشاه بی همال و دستبرد ولیعهد دشمن مآل، ولایت سرخس چنان ویران شد که بومی در آن مرزوبوم آشیان نداشتی و از فرط ویرانی احدی از همسایگان و عابرین در آن سرزمین قدم نگذاشتی. اندوخته های چندین ساله ایشان از آشکار و پنهان بر باد فنا رفت و قلعه و عمارت و بیوتات، عالیها سافلها شد. رجال و اطفال نسوان و عیال از غریب و بومی کلّا اسیر شدند و صیت آن خرابی و ویرانی عالم گیر آمد.

الله قلی توره خان خوارزم (۱) را به سبب مواحدت مذهب، عرق عصبیّت متحرّک گردید و جمعی از رؤسای اویماقات ترکمانیه تکه و ساروق مرو و غیره را که همواره زکوهگزار خان مزبور می باشند، با عریضه [ای] ارادتمندانه روانه ارض مقدس و حضور ولیعهد اقدس گردانید. خلاصه استدعا آن که: (ازین عزیمت سرکار ولیعهدی، تنبیهی که سزاوار بود درباره ترکمانان سالور رخ نمود [و] سایر ترکمانان تکه و ساروق نیز از این عزیمت حساب ها بردند و عنان توسن یغما و غارت را از این پس به دست رایض فراموشی سپردند. اکنون پنج هزار نفر اسیر سالور و غیره را در حول و حوش ارضم)

۱-. مجلس و ملّی: (الله قلی خان توره خان خوارزم)

اقـدس نگاه داشـتن و ولایتی را که در عهد این دولت خجسـته پیوسـته آبادان بوده ویران گذاشـتن، از رسوم مروّت اولیای آن دولت معـدلت آیت دور است و خرابی ولایتی چنین، از طریقه ملکـداری و مرزبـانی مهجـور. ترکمانـان تکه و سـاروق ایلیّت کرده انـد و به امیـد اسـتخلاص سرخسـیان روی نیاز به آن آسـتان عاجزنواز آورده انـد. خسارت این عزیمت را هرچه باشـد به گردن می گیرند و در صورت استخلاص اسرای مزبور تکالیف آن سرکار را به جان و دل می پذیرند).

میرزا موسی [منجم] رشتی نایب مملکت خراسان واسطه این مطلب گردید و چنین به عرض اشرف رسانید که: (نگاهداری پنج هزار نفر اسیر مایه دو خسران کبیر است: یکی آن که، رعایای این ولایت از عهده اخراجات ایشان برنمی آیند؛ دیگری آن که مهمّات تجارت اسب و پوست بخارایی و سایر اجناس که به توسط سرخسـیان به ارض اقـدس می آمد و به اطراف ممالک می رفت معوّق مانـده، تجّار عراق و غیره روی به این سامان نمی آینـد. در اسـتخلاص ایشان هم چند خاصـیت مندرج است: یکی آن که تنخواهی معتـدّبه در ازای خسـارت موکب ولیعهـدی می دهنـد و دیگری آن که گروگـان معتـبر داده از قیـد اسـار می رهند. عمده خاصیت منافع تجارت است که باعث آبادانی مملکت [می گردد]).

بـالجمله، حضـرت ولیعهـد نامـدار مراتـب مزبـوره را معروض رأی شاهنشـاه تاجـدار داشت و همّت شاهـانه خلاصـی ایشـان را موقوف به چنـد شـرط گـذاشت که ذکر آن خواهـد آمـد. بعد از اذن از دربار علیّه مبلغ پنجاه هزار تومان نقد در عوض قیمت پنـج هزار نفر اسیر از رؤسـای تکه و سـاروق باز یافت شـد و از هر طایفه سالور و سـرخس، جمعی از رؤسا و عیال و نسوان به صیغه گروگان دریافت آمد. وثیقه [ای] معتبر به اسم و مهر جمیع رؤسای تکه و ساروق مرو و سالور سـرخس گرفتند و اسـرای مزبور آستان مروّت گنجور را وداع گفته کلّا به اوطان خویش رفتند.

شروط فرمایشی امنای دولت علیّه از قراری است که ایراد می گردد:

اوّل آن که، طوایف سالور خود به عزیمت تاخت و تاز حوالی و حواشی، بل کلّ

مملکت خراسان پای عزیمت نگشایند؛ دویم آن که، قراول در اطراف دشت نهاده، طوایف ساروق و تکه و غیره را از تاخت و تاز ممانعت نمایند؛ سیم آن که، احیانا هرگاه طایفه ای از طوایف علی الغفله بتاخت آیند، یا کارگزاران خراسان را اعلام دارند، یا آن که اگر اسیر و مالی برده باشند، خود استرداد نموده به صاحبان برسانند؛ چهارم آن که، تجّار خراسان را از آن طرف تا رود جیحون و از این طرف تا آق دربند صحیحا سالما [۴۷۷] برسانند و هرگاه مالی از ایشان در ولایت سرخس به تاخت رود، از خود تاوان دهند؛ پنجم آن که، تجّار اسیرفروش را در ولایت خود راه ندهند و اسیر شیعه را نیز نخرند؛ ششم، هر وقت سوار امدادی به جهت خدمت اطراف ضرور شود، به قدر کفایت تدارک دیده روانه سازند و همه ساله پیشکشی از اسب و غیره داده همواره به اظهار خدمت و صداقت پردازند. بالجمله، فواید بسیار درین قرار و مدار است، که حقیقت آن بر ارباب فراست از اهل دولت و شوکت آشکار [است].

ذکر أجوبه ترّهات مانند کامران میرزا و گفتگوی یورش هرات و احضار حضرت ولیعهد جلادت آیات به دربار معدلت سمات

در وقایع سنه ماضیه نگارش یافت که، معتمدی از یار محمد خان افغان، برحسب امر ولیعهد دوران مأمور به ولایت هرات شد. در این اوقات، مشارالیه برگشت و مراتب أجوبه ترّهات مانند کامران میرزای والی هرات از پیشگاه ضمیر منیر والا- چنین گذشت که: تکالیف آن سرکار برگردن این ارادت شعار بغایت شاق است و کشیدن چنین باری مالایطاق. اولا- آن که، حضرت ولیعهد دوران مثل سایر برادران با ما سلوک فرمایند و هرگاه توقّع ایشان زیاده است، مبلغ پانزده هزار تومان نقد به صیغه پارنج از ما گرفته ابواب ملاطفت بگشایند. ثانیا، اگر به این خدمات متقاعد نمی شوند، در راه تقدیر ایستاده ایم و جنگ و صلح هر دو را آماده [ایم].

نوّاب نایب السلطنه که سر به گنج قارونی و مخزن فریدونی بیرون نمی آورد، از استماع این جواب ناصواب بغایت برآشفت و این کیفیّت را با هواخواهان نزدیک و دور از روی مصلحت گفت. جمیعا متفق اللفظ قرار کار را بر یورش هرات دادند و گنجینه این مصلحت را سرگشادند. علی العجاله مراتب را به حضرت اعلی معروض آورده، مأموریت سواره و پیاده نوکر رکابی از استرابادی و مازندرانی و سمنانی و دامغانی را استدعا کرد. مسرعان سریع به دار الملک آذربایجان فرستاده در تعجیل نوکری که از قرار نگارش خواسته بود، اصرار نمود و حصر هرات را از روی حتم و حکم تصمیم فرمود.

شاهنشاه کامران، نظر به استدعای فرزند کاردان، دسته جات استرآبادی و مازندرانی را مأمور ساخت و در باب یورش هرات به فرمایش این فقره پرداخت که: سفر هرات، وجود نوّاب امیرزاده اعظم محمد میرزا را کفایت است و الحمد لله لشکرهای آراسته از هر طرف عازم آن مملکت [است]. چون قریب به دو سال است که آن فرزند کامران در رکاب ظفر عنان مهجور بوده و خدمات شایان در سرحدّات نزدیک و دور نموده است، مسلّم آن که سفر هرات را به عهده نوّاب امیرزاده واگذارد و خود شاهراه درگاه مجرّه پناه را به اقدام سعی درسپارد که هم در ازای آن همه زحمت، رحمتی بیند و هم چندی ترک زحمت گفته در ظلّ ظلیل ظلّ اللّهی استراحت گزیند. آن یک نفر خان خائن یزدی و آن دو نفر ابتر خراسان را نیز به همراهی خود گسیل سازد و در آوردن ایشان به ظهور خدمتی نمایان پردازد.

بالجمله، بعد از آن که نوّاب ولیعهد دوران از فرمایشات شاهنشاه صاحبقران آگاه گردید، از فرط شوق شرفیابی درگاه اعلی به جایی رسید که از فرط خوشوقتی در پوست نمی گنجید.

فی الفور کارپردازان دربار شوکت مدار را به تدارک عزیمت دار الخلافه طهران حکم فرمود و امیرزاده اعظم محمد میرزا را در توقف ارض اقدس مأمور نمود که تا هنگام وصول لشکر رکابی و آذربایجانی عزیمت هرات نماید و حضرت میرزا موسی رشتی نایب خراسان را قرار داد که با معادل پانزده هزار نفر از سواره و پیاده اتراک و اکراد

و اعراب خراسان در رکاب نوّاب امیرزاده ذی شأن پای استعجال برگشاید. خود جناب میرزا ابو القاسم قائم مقام و آن سه نفر خائن نمک به حرام و محمد تقی خان عرب میش مست حاکم سابق ترشیز و مهدی قلی خان قرایی برادر محمد خان فتنه انگیز و جعفر قلی خان ولد نجف قلی خان شادلو و جمعی از خدمتکاران این صداقت خو را برداشته روی به دار الخلافه طهران آورد. ایّام عاشورا را در ولایت سبزوار به تعزیه داری جناب خامس آل عبا- علیه التحیّه و الثناء- به سر برد و پس از آن شاهراه درگاه [۴۷۸] مجرّه پناه را مشیا علی الرّأس درسپرد. رضا قلی خان زعفرانلو و محمد خان قرایی را دو روز قبل از ورود خود فرستاده، روز چهارشنبه بیست و سیم شهر محرّم الحرام سنه یک هزار و دویست و چهل و نه مغلولا وارد دار الخلافه شدند و نوّاب نایب السلطنه العلیه نیز با جناب قائم مقام و عبد الرضا خان نمک به حرام و سایر همراهان در روز جمعه بیست و پنجم شهر مزبور عازم دخول آن دیار ارم دستور آمدند و حسب الامر اعلی، جمیع نوّاب شاهزادگان و امرا و خوانین با فرّ و شأن و توپخانه و زنبورکخانه آتش فشان به استقبال حضرت ولیعهد دوران شتافتند و آن حضرت را در یک فرسخی دار الخلافه به احترامی تمام دریافتند. خلاصه، حضرت ولیعهدی بعد از ورود در اندرون همایون شرفیاب انجمن حضور گردید و در بدایت ملاقات التفاتی از صاحبقران معدلت آیات دید که تا کنون گوش احدی در هیچ عهدی از عهود نشنید. چون ابتدای فصل تابستان و هنگام توقف شاهنشاه عالمیان در باغ دلگشای نگارستان بود، لهذا منزل نوّاب ولیعهد دوران در برخی از مستحدثات شاهنشاه با فرهنگ و هوش و قریب به آن گلستان گلفروش و معروف به برج نوش است، معیّن فرمود.

رضا قلی خان ایلخانی و محمد خان قرایی را در ارگ همایون محبوسا نگاه داشتند و عبد الرضا خان یزدی را در فرّاشخانه خارج ارگ اعلی غلّ و زنجیر بر دست و پا گذاشتند- بمنّه و جوده.

ذکر وقایعی که قبل از ورود و بعد از ورود نوّاب نایب السـلطنه در دار الخلافه دست داد تا هنگامی که روی مبارک به خراسان نهاد اعمّ از وفات و قتل رضا قلی خان ایلخانی و عبد الرضا خان یزدی و سایر اوضاع اتفاقیّه

قبل از ورود نوّاب نایب السلطنه العلیه به دربار سنیّه، دعوایی فی مابین نوّاب امیرزادگان یزد و کرمان دست داد و کیفیت آن را کلک دو زبان به این طریق زبان برگشاد که: نوّاب امیرزاده قهرمان میرزا خلف ارجمند حضرت ولیعهدی که حاکم دار العباده یزد بود، جمعیتی از جماعت یزدی و نائینی و غربا فراهم آورده آن ها را ضمیمه پانصد نفر سواره و پیاده خراسانی که قبل ازین نگارش یافته، کرد [و] محمدنظر خان مافی و بدر خان جلیلوند را که سرتیپ نوکر خراسانی بودند، برداشت و با جمعیّت مزبور روی به ولایت کرمان گذاشت. از آن طرف نیز نوّاب فروغ الدوله اباقا خان میرزا خلف حضرت حسن علی میرزا، احتشادی از اهل کرمان نمود و به عزیمت مقابله با یزدیان پای جلادت برگشود. در قلعه باغین کرمان تلاقی فریقین دست داد و دست زمانه ابواب بلا برگشاد. به یک حمله از کرمانیان قشون یزد و متجنّده خراسان پشت دادند و محمد نظر خان مافی و جمعی از آن جمعیّت در بین گیرودار به قید اسار درافتادند. معادل دویست نفر از ایشان مقتول گردید و بقیه السیف در جایی قرار نیافته به دار العباده یزد رسید. نوّاب فروغ الدوله در آن دعوا خود مباشر کار جدال بود و جمیع احمال و اثقال و دوابّ ایشان را کسیب نمود.

بعد از عرض فقرات معلومه به دارای دادگر، جسارت نوّاب قهرمان میرزا به اقصی الغایه موجب اشتعال نایره قهر قهرمانی شد و به جهت دفع مایقال فرمان و خلعت ایالت ولایت کرمان به نام نامی نوّاب امیرزاده هلاکو میرزا خلف ارشد نوّاب حسن علی میرزا، صادر از مصدر خلافت و حکمرانی آمد. بالجمله، بعد از ورود نوّاب نایب السلطنه العلیّه به دار الخلافه بهیّه، برحسب امر سنیّه قرار ایالت دار العباده یزد را به طوری دیگر دادند و نوّاب سیف الدوله میرزا ولد حضرت ظلّ السلطان را که سابقا در آن دیار حکمروا

بود، مجددا به حکومت فرستادند. نوّاب قهرمان میرزا و محمد رضا خان فراهانی و پانصد نفر نوکر خراسانی، حسب الامر اعلیحضرت صاحبقرانی معزولا روی به خراسان نهادند.

خلاصه اوضاع دیگر، داستان قتل عبد الرضا خان یزدی بود که اتفاق افتاد و حقیقت آن را کلک سخن دان به این آیین عرضه داد که: بعد از آن که عبد الرضا خان نادان- از قراری که نگارش یافت- مباشر آن نوع بی حرمتی نسبت به اهل و عیال نوّاب محمد ولی [۴۷۹] میرزا، ولی نعمت خویش گردید و نوّاب معزی الیه به دربار فلک مدار شتافته، اقامت گزید؛ همواره در خاک پای مبارک استدعایش این بود که مرا در آرزویی که در قلب بی آرام است، استیلای بر آن یزدی نمک به حرام است. حضرت اعلی از فرط ملاطفت بی منتها وعده های ملوکانه به او می فرمود و قلب امیدوارش را به این نوع تسلّی می نمود. طالع فیروزی مطالع شهریاری یاری کرد و نوّاب نایب السلطنه، به نوعی که نگارش یافته، آن نمک به حرام را به دست آورد. عبد الرضا خان در روز ورود به دار الخلافه طهران از راه خباثت باطنی قدری تریاک خورد و به سبب تعویق در اجل موعود نمرد. در کریاس بلند اساس نیز کاردی از کمر فرّاشی که مستحفظ او بود کشید و بر شکم خویش زد و کارگر نگردید. ظهور این دو صورت موجب وفور غضب شاهنشاه صاحبقران گشته، به وعده کریمانه ملوکانه وفا نمود و آن نادان را به دست نوّاب محمد ولی میرزا داده تأکیدات شدیده در باب سیاست او فرمود. نوّاب معزی الیه به شکرانه این موهبت عظمی چندین بار روی بر خاک نیاز گذاشت و آن بی حیای نمک به حرام را با غلّ و زنجیر از حضور شاهنشاه کشورگیر گرفته، راه سرای خویش برداشت. به ملاحظه این که شاید به همین دو زخم که بر خود زده درگذرد و راه دیار آخرت درسپرد، او را به خانه خود برد و علی مراد خان افغان غلام پیشخدمت و جرّاح باشی سرکار اقدس را با آقا میرزا بابای حکیم باشی نوّاب ولیعهد مقدّس بر سر او آورد. در عرض راه از ارگ معلّی تا دولت سرای شاهزاده والاـ هجوم عامه زیاد گشت و نوّاب اشرف به ملاحظه عصبیّت عامه، آن روز و آن شب از سیاست او درگذشت.

روز دوشنبه بیست و هشتم شهر محرم الحرام سنه یک هزار و دویست و چهل و

نه، هنگام طلوع فجر که زمان افول کوکب حیات آن فاجر بود، ولدان حضرت محمد [ولی] میرزا و سایر اهل و عیال از سفید و سیاه که هریک داغ ها از آن مردود حال تباه در دل داشتند، با آلات و ادوات جارحه از شمشیر و کارد و خنجر و تبرزین و دبّوس (۱) و ششپر (۲) و مقراض و ساطور و سوزن و نشتر روی به منزل او گذاشتند. سه نفر از نوّاب امیرزادگان که عبارت از چنگیز میرزا و ناصر الدّین میرزا و نصر الله میرزاست با یک نفر داماد او که به نام امام قلی میرزا و نبیره امیربیک جان پادشاه بخاراست، مباشر قتل او شدند و باقی اهل و عیال از ذکور و اناث هریک سیاستی درباره او به عمل آورده و از ضرب ساطور و مقراض و سوزن کالبد او را پاره پاره کرده از حصول این مأمول آسوده و فارغ بال آمدند. نعش پلیدش را در معبری عام انداختند و او را عبره للنّاظرین ساختند و بعد از دو روز به کفن و دفنش پرداختند.

بالجمله، در باب سایر خوانین خائنین خراسان، دریای رحمت شاهنشاه مروّت آیت به جوش آمد و ایشان را آیت رستگاری زیور گوش شد. محمد تقی خان عرب میش مست حاکم ترشیز را غلّ و زنجیر از دست و پا برداشتند و از نسبت چاکری سرکار ولیعهد زمان و عزیمت دار الملک خراسان فرق اعتبارش را بر فوق آسمان برافراشتند. رضا قلی خان زعفرانلو را با دو پسر کوچک و محمّد خان قرایی را به نیّت توقف در تبریز روانه دار الملک آذربایجان فرمودند. رضا قلی خان در منزل میانج شقاقی روی به عالم باقی کرده، محمد خان را صحیحا سالما وارد دار السلطنه تبریز نمودند.

دو تاریخ قتل و وفات عبد الرضا خان یزدی و رضا قلی خان ایلخانی از کلک مؤلف تراوید و درین رساله ثبت گردید.

تاریخ قتل عبد الرضا خان حاکم سابق یزد

آن خان پست فطرت عبد الرضای یزداز شوری نمک به حرامی ز پا فتاد

مامش به روزگار ز قوم یهود بودبر زاده یهود کجا باشد اعتماد د.

۱- . عمود آهنین، گرز آهنی، چوبدستی ستبر که سر آن کلفت و گره دار باشد.

۲- . نوعی گرز آهنین که دارای شش پهلو باشد، چوبدستی ضخیم و کوتاه دارای سری گرد که به وسیله خطوط به شش قسمت شده و بر آن میخ های درشت کوبیده باشند.

مشتش گره به جبهه و دستش به کاسه درآری یهودزاده خبیث است و بدنهاد

با آن که کیقباد بدی دشمن یهودخود را همی شمردی همدوش کیقباد

مفعول من یراد کجا می سزد همی فَعّال مایُرید شود در چنین بلاد

[۴۸۰] این شعر خواجه حافظ در وصف او بخوان شاها روا مدار که مفعول من یراد

اوّل ز شاهزاده محمّد ولی گرفت در یزد اختیار و فرو هشت انقیاد

خود بعد از آن همی در دار العباده بست بس در زفتنه در همه اطراف برگشاد

از فرط بدنژادی کافر نهاد شدکافر نهادی است بلی کار بدنژاد

عبّاس شه به حکم شهنشاه رفت و کرداو را اسیر پنجه عباسیان راد

آورد سوی ری به مکافات این عمل زین کار شاهزاده ولی شد زیاد شاد

خاقان زوعده های ملوکانه اش بدادبر دست پور و پور هم از روی اجتهاد

انداخت زادگان را بر جان او ز قهراز بسکه دیده بودند از وی ستم زیاد

شمشیر و خنجر و قمه و کارد بر تنش افکنده و شدند بَرو چیره از عناد

پاداش این نمک به حرامان چنین بودداریم بس حکایت از رفتگان (۱)بیاد

کس با ولیّ نعمت خود کی کند چنین هرگز به روزگار ازو نام هم مباد

تاریخ قتل کرد رقم کلک خاوری عبد الرضا حاکم یزد از بلا بباد تاریخ وفات رضا قلی خان ایلخانی

ز آباء در خراسان ایلخان بودبه لب آبای او را زان بنی حیف

ز مرگ اوست در مضراب چنگ آه ز سوگ اوست در بن های نی حیف

ازو اندر دل آزاد نِی دادوزو اندر لب مینای مِی حیف

چو بودی قطب گردون رشادت ز مرگش بر لب قطب و جُدی حیف

به خارستان دهر او را گل روی فسرد از تندباد سرد دی حیف

نبرد از زندگانی کام و او رابساط زندگانی گشت طی حیف

چو اندر راه آذربایجان مردسرایت کرد در تبریز و خوی حیف ن)

۱-. مجلس و ملی: (رفته گان)

به ارمن بر رخ ارباب خوی خوی به طهران بر لب اشراف جی حیف

بکش هی وای و هی افغان و هی آه بگو هی وا و هی بیداد و هی حیف

ازین غم جاودان باشد سزاواربه لب در خاوری را پی به پی حیف

چو شد پای ادب داخل بشد سال ز خان زعفرانلو گوی ای حیف بالجمله، در خلال این احوال، نوّاب امیرزاده خسرو میرزا که از قرار نگارش به عقب جمعیّت آذربایجانی رفته بود، با افواج قاهره در رسید و دو سه روزی در خارج دار الخلافه توقف کرده برحسب امر اعلی و صوابدید حضرت والا- با جمعیّت مزبوره روانه خراسان گردید. محمد حسین خان زنگنه ایشک آقاسی باشی حضرت ولیعهدی و آقا میرزا بابای تبریزی حکیم باشی آن سرکار به صوابدید نوّاب معزی الیه به سفارت دولتین روس و انگریز نامزد آمدند و به سبب مطالبی که- ان شاء اللّه المجیب- عن قریب ذکر خواهد شد، با نامه جات و نوشته جات روانه دار السلطنه تبریز شدند که در آن جا تدارک کار خود را دیده روانه شوند.

[مصراع]:

غافل که قرار کار نوعی دگر است

بالجمله، اوضاعی دیگر که در ایّام توقف سرکار ولیعهدی اتّفاق افتاد، یکی آمدن نوّاب شاهزادگان از عراق و مازندران است. نوّاب محمّد قلی میرزا ملک آرای دار المرز طبرستان باز به سبب طاعون روی به درگاه همایون نهاد و نوّاب حسام السلطنه محمد تقی میرزا صاحب اختیار بروجرد و جاپلق نیز به علت وفور همین بلا- در آن ولا- شرفیاب گشته چندی در درگاه همایونش اقامت دست داد. چون در ولایات کرمانشاهان و لرستان هم بلای طاعون از حدّ افزون رخ داده طولی کشید، لهذا نوّاب حشمت الدوله محمد حسین میرزا صاحب اختیار سرحدّات عراقین عرب و عجم نیز احضار گردید، ولی در توقف نوّاب نایب السلطنه نرسید. نوّاب بهاء الدوله بهمن میرزا هم از ولایت سمنان به دربار عیّوق شأن شتافت و چندی (۱) در آن مأمن امن و امان آرام یافت.ی)

۱- . مجلس و ملی:+ (چندی)

یکی دیگر از اوضاع اتفاقیه، داستان عزل و نصب دو نفر میرزا محمد تقی [۴۸۱] علی آبادی و نوائی در منصب جلیل منشی الممالکی است. تبیین این مقال آن که جناب میرزا محمد تقی علی آبادی که مدّت سه سال منشی الممالک دیوان قدربنیان اعلی بود، از فرط تربیت و مرحمت شاهنشاه صاحبقران روزبه روز بر مراتب عزّت و اعتبار می افزود؛ فرمان قریه [ای] از خالصه جات بلوک شهریاری را بدون عرض حضور از دفترخانه مبارکه گذرانید و به سبب ظهور این خبایت (۱) از آن منصب جلیل معزول گردید.

شاهنشاه قدردان خواست مؤلّف این روزنامچه همایون را به این خدمت باز دارد، علّتی به هم رسید که رأی همایون اعلی، الجاء منحرف گردید. تبیین این مقال آن که حضرت صندوق دار اندرون همایون ملقبه به خازن الدوله، منسوبه [ای] اناثیه از اسرای ارامنه داشت و او را در عقد میرزا اسد الله ولد حاجی میرزا رضا قلی نوائی منشی الممالک سابق گذاشت. برادر مهتر میرزا اسد الله، که عبارت از میرزا محمد تقی نوائی است، به سبب این نسبت و حکم موروثیت دست توسل به گوشه مقنعه خازن الدوله زد و مشارالیها در سرکار اقدس با جدّ و جهد تمام واسطه این کار گردید و چون به سبب کرورات نقدی و جنسی کمال احترام و اعتبار را داشت، به مطلب رسید. شاهنشاه قدردان، این بنده مدحت ارکان را به وزارت دار الامان کرمان وعده داده به اظهار این نوید به خیال سکوت من در این کار افتاد.

بالجمله، نوّاب نایب السلطنه العلیه در مدّت توقف در دربار سنیّه، هر روز به مرحمتی جدید سرافراز می گشت و لحظه به لحظه از ظهور عنایتی سدید فرق اعتبارش از فلک دوّار می گذشت. از بدایت ورود تا ساعت مرخّصی تحقیقا مبلغ پنجاه هزار تومان انعام و اکرام از نقد و جنس در وجه او عنایت شد و خلاع آفتاب شعاع پی درپی علاوه این مرحمت آمد. در نوزدهم شهر ربیع الاوّل آستان همایون را وداع نمود و با یک جهان حسرت عزیمت خراسان فرمود.ری

۱- . خبایت: پنهان کاری

ذکر اوضاع اتفاقیه در طهران اعم از ناخوشی تب لرزه و تغییر مزاج همایون و آمد و رفت نوّاب شاهزادگان

درین سال از تأثیرات اختر شوم، بلای تب لرزه به اقسام مختلف در دار الخلافه طهران شیوع یافت و تحقیقا در نفس آن بلد بیست هزار نفس از نوبه (۱) غش و سایر نوب مختلفه روی از عالم برتافت. در اکثر ممالک محروسه از عراق و فارس و آذربایجان و گیلانات و طبرستانات نیز به همین دستور، نوب متنوّعه می کردند و تقریبا معادل دویست هزار نفر در ولایات ممالک مذکوره ازین بلای ناگهانی مردند. بالجمله اعلیحضرت شاهنشاهی بعد از مرخّصی حضرت ولیعهد دوران و اتمام فصل تابستان، از باغ دلگشای نگارستان نزول اجلال به دار الخلافه طهران فرمود و پس از روزی چند، مزاج همایون از حدّ اعتدال انحراف نمود. چندین نوبه از غبّ و شطر الغبّ و غیره عارض گردید تا بالاخره کار به مواظبه رسید. ساکنین دار الخلافه اعم از متعلّقان و متعلّقات دودمان خلافت و سایر مردم از نوکر و رعیّت، الی غیر النهایه مضطرب شدند و هریک- علی قدر مراتبهم- دعاگو و صدقه گزار آمدند. ارادت و فدویّت اهل عالم نسبت به این دولت معظّم در ظهور این مرض معلوم گشت که شب و روز در مساجد و مدارس و بقاع و خانه های مردم، اصوات یا الله و آمین از فلک دوّار می گذشت.

بیت:

پریشانی پادشاهان دمی پریشان کند خاطر عالمی اطبّای حاذق کثرت معالجه را باعث ضعف طبیعت دیدند و بالاخره ناخوشی مزاج مبارک را به قانون اطبّای فرنگ معالج گردیدند. گنه گنه درختی است در مملکت ینگی دنیا که استعمال پوست آن بالخاصیّه دافع نوب مختلفه [۴۸۲] می باشد. لاعلاج نوبه سرکار اعلی را به جوهر پوست آن درخت، که هم آن جوهر از جمله اختراعات اهل فرنگ است، معالجه نمودند و از دواهای غذایی و غذهای دوایی بر اضمحلال ضعف وت.

۱- . نوبه: تب، تب و لرز؛ نوب جمع نوبه است.

استقلال قوه افزودند. مردم به شکرانه این موهبت عظمی صدقات بی منتها به فقرا دادند و ابواب نشاط بر چهره غربا و ضعفا گشادند. نوّاب حشمت الدوله محمد حسین میرزا صاحب اختیار سرحدّات عراقین عرب و عجم، که به سبب وفور بلای طاعون در کرمانشاهان و لرستان از قرار اظهار احضار شده بود، شرفیاب دربار اعلی گردید و پیشکشی نمایان به شکرانه صحّت ذات میمنت اقتران از پیشگاه حضور معدلت ارکان گذرانید و از وفور تفقّدات شاهانه بر مراتب اعتبار افزود. نوّاب شجاع السلطنه العلیه حسن علی میرزا به صوب دار الامان کرمان مرخّص گردید و چون اوضاع بنادر فارس و مهمّات ولایات کوهکیلویه فی الجمله اختلالی داشت، لهذا برحسب امر اعلی از راه اصفهان و دار العلم شیراز به صوب مقصد گرایید که هم تنخواه بقایای اصفهان را وصول فرموده، به خزانه عامره ایصال سازد و هم مدّت دو ماه در دار العلم شیراز مانده، به صوابدید برادر خجسته خود فرمانفرما، قراری در امور آن صفحات داده، بعد از اطمینان به مراجعت دار الامان کرمان پردازد.

[مصراع]:

ما در چه خیالیم و فلک در چه خیال

ذکر وقایع نوّاب نایب السلطنه در عرض راه خراسان و مأموریت نوّاب محمد میرزا به هرات و فتح کوسویه و اوضاع دیگر تا هنگام ورود به روضه علیّه رضویه- علیه و علی آبائه و أولاده آلاف الثناء و التّحیّه

قبل ازین نگارش یافت که، نوّاب نایب السلطنه العلیه در یوم نوزدهم شهر ربیع الاوّل از دربار سنّیه رخصت انصراف حاصل نموده به صوب خراسان شتافت.

سواره دسته جات شاهیسون و خمسه [ای] نیز در عرض راه، برحسب امر خسروی، ملتزم رکاب نصرت مآب شدند و جانبازان سمنانی و دامغانی هم به سرکردگی مصطفی قلی خان و غیره در عرض راه، او را همراه آمدند. به سبب رسیدن نوکر استراباد،

به سمت چمن کالپوش عزیمت فرمود و مدت ده روز در آن جا توقف کرده، پس از وصول نوکر استرآباد روی سعادت به شهر خبوشان نمود. در زمان توقف سرکار ولیعهد با احتشام در ولایت بسطام، نوّاب امیرزاده اعظم محمد میرزا که از قرار نگارش در ارض اقدس به انتظار مأموریت هرات توقف داشت، حسب الفرمایش سرکار ولیعهدی روی به آن صوب گذاشت. نوّاب خسرو میرزا با افواج آذربایجانی و توپخانه صاعقه مبانی در رکاب برادر بلنداختر روان شد و ملك قاسم میرزای افغان ولد حاجی فیروز الدین والی سابق هرات و شاه پسند خان افغان که هر دو مدّعی کامران میرزای والی لاحق بودند، به همراهی موکب اشرف شتابان آمدند.

نجف قلی خان شادلو و سایر خوانین اتراك و غیره با سواره خود علاوه بر افواج آذربایجانی گشتند و امیر علی نقی خان عرب زنگوئی وکیل خراسان و حاکم طبس و امیر اسد الله خان عرب خزیمه حاکم قاینات با تفنگچیان اعراب در عرض راه هرات ملحق گشته، در راه خدمت گزار از سر و جان گذشتند. میرزا موسی رشتی نایب خراسان برحسب قرارداد ولیعهد دوران، در آن سفر مباشر خدمات نوّاب امیرزاده شد و از افواج آذربایجانی و سواره و پیاده خراسانی معادل پانزده هزار جمعیّت در رکاب سرکار امیرزاده آماده آمد.

بالجمله، حضرت ولیعهد دوران نیز بعد از حرکت فرزند ارجمند از ارض اقدس، در اوایل شهر جمادی الاول از خبوشان حرکت فرموده، وارد آن روضه مقدس گردید و سواره و [۴۸۳] پیاده رکابی را که همراه داشت، به اتفاق جناب میرزا ابو القاسم قائم مقام در عقب نوّاب امیرزاده با احترام روانه هرات گردانید. چون ولایات کوسویه و غوریان از قراری که سابقا نگارش یافت، در تصرّف یار محمّد خان وزیر [بود] و خود مشار الیه در ارض اقدس دستگیر و متعلّقان او در قلعه جات آن دو ولایت با کمال تیقّظ و تدبیر بودند، لهذا بعد از وصول موکب فیروز نوّاب امیرزاده، (۱) مستحفظین آن قلعه در سپردن حصار مضایقه نمودند؛ حضرت امیرزاده، افواج قاهره و توپخانه شاهره را حکم به یورشو)

۱- . ملی و مجلس:+ (و)

فرمود و طالع بی زوال شاهنشاه صاحبقران، آن قلعه آسمان شأن را در عرض یک ساعت مفتوح نمود. جمعی از افاغنه فراعنه که در آن قلعه بودند، دستگیر گشته، فوجی از پیادگان خراسانی را مستحفظ نمودند. این قطعه در تاریخ فتح آن حصار از طبع مؤلف مدحت سپار تراوید و به جهت یادگار درین صحیفه ثبت گردید.

لمؤلفه:

عزم امیرزاده بگشود کوسویّه داخل شد اندران حصن و آن حصن جسم و او روح

فرمایش ولیعهد خوش آن حصار بگشادآن کس که صاحب عزم فرمان اوست ممدوح

ز آفات رست آن ملک از طالع شهنشاه کشتی است با سلامت گر ناخدا بود نوح

از زمره اهالی سودی نداد کوشش پیداست تا چه مقدار جنبش ز جسم مذبوح

بی قال وقیل آمد آن قلعه در تصرّف یک تن نماند رنجور یکسر نگشت مجروح

در وادی سلامت یاران ستاده قائم در عرصه سیاست خصمان فتاده مطروح

بعد از گشایش حصن از حسن یاری بخت در حضرت ولیعهد شرحی نوشت مشروح

پس خاوری به تاریخ پا برنهاد و گفتااز عزم آن ولیعهد شد کوسویّه مفتوح بالجمله، بعد از نظم ولایت کوسویّه روی به ولایت غوریان گذاشتند و چون منظور کلّی تسخیر ولایت هرات بود، علی العجاله پیچیدگی به ولایت غوریان را موقوف به وقتی دیگر داشتند. کامران میرزای والی هرات از فرط بدبختی چنان اندیشید که راه

سیل بی زنهار را از خاشاکی توان بست، لهـذا معادل پنج هزار سواره و پیاده افغان را به اسـتقبال سپاه ظفرعنان از هرات بیرون فرستاده، خود به امیـد فتح ایشان در شاهراه انتظار برنشست. پس از وصول موکب فیروز امیرزاده اعظم به سامان پل نقره، سـه فرسخی هرات، غولاـن افغـان نیز در رسیدند و نور و ظلمت بـاهم مقابـل گردیدنـد. از یمن اقبال بی زوال شاهنشاهی، به یک شلیـک توپ صـاعقه فشان و یک حرکت تیپ ظفرعنان، ماننـد برگ از درخت ریختنـد و بقیّه السّیف به دامان فرار آویختنـد. سواران خراسانی، آن قوم عفریت مبانی را تا دروازه هرات تعاقب نمودند و اردوی والا در نیم فرسخی شهر بار اقامت انداخته، لحظه لحظه بر نظم کار سپاه می افزودند. جناب قائم مقام بعد از ورود به غوریان، احتیاطا معادل دو هزار پیاده و سواره در دور قلعه به محاصره گـذاشت و خود بـا سـایر دسـته جـات راه هری برداشت. بعـد از الحـاق دسـته جات رکابی به موکب والا، باز کامران میرزا احتشادی دیگر کرد و جمعیّت او به جهت جـدال روی به معسـکر فیروز آورد. این دفعه کوشـش دلیرانه کردند و شکستی مردانه خوردند. نوّاب نایب السـلطنه که در ارض اقدس توقّف داشت، بعد از اطلاع ازین اوضاع مسرعی سریع السیر به دربار فلک شأن برگماشت.

در اواخر شـهر جمـادی الاـوّل، این اخبار بهجت مثل در دار الخلافه جاویـد محلّ، معروض رأی شاهنشاه بی بـدل شـد و زیاده موجب انبساط و سـرور خاطر خورشـید محل آمد؛ غافل که زمانه غدّار است و روزگار غدّار ناپایدار؛ هر انبساطی را انقباضـی در پی است و هر بهاری را خزانی به علاوه دی. عن قریب- ان شاء الله المجیب- وقایع آن مرقوم قلم خجسته رقم خواهد شد.

لمؤلّفه: (۱)

میشود بیرون ز خرگاه فریدون ایرجی یا که از ایوان گشتاسب رود اسفندیار [۴۸۴] المقدّر کائن (۲)د.

۱- . ملی و مجلس: (مولفه)

۲- . آن چه مقدر شده، خواهد آمد.

ذکر ترتیب نقوش صف سـلام حضرت اعلی در محل چشمه علی واقعه در خاک ری بر سنگ و اظهار حقیقت مکنونات خاطر شاهنشاه فلک اورنگ و تحریر قطعه تاریخ زاده از طبع با فرهنگ

سلاطین سـابق را از پیشـدادیان تـا زمـان بعثت، بلکه بعـد از بعثت نیز قـانون این بوده که نفوس خویش را در امکنه متفاوته بر وضع مختلفه بر سـنگ نقش می بسته اند و نقاشان با صنعت و حجّاران سنمّار صفت از فرط نیرنگ سازی، رونق کارخانه مانی را می شکسته اند؛ چنان که نقوش عمارت تخت جمشید در بلوک خفرک و مرودشت فارس و بعضی نقوش دیگر در بلوکات مملکت مزبور، اعمّ از کازرون و دارابجرد و جهرم و قیر و کارزین و غیره و همچنین در ممالک عراق و خوزستان بر ثبوت این مـدعا، دلیلی است واضـح و برهـانی است لایـح. شاهنشاه صاحبقران خواست مثل سایر، سـلاطین از خود آثاری در روزگار به یادگار بگذارد و نقشی از کرده سلاطین سلف بردارد.

در عرض راه دار الخلافه و بقعه مقـدّسه شاهزاده عبد العظیم، چشـمه ای است معروف به چشـمه علی (۱) که رودی موجود از وسـط کوه کوچکی برمی آیـد و در آن صـحرا جـاری می شود. محوطه وسـیعی دارد که قابل و لایق این عمل است. اسـتادان چابک دست نقاش و سـنگتراش را امر فرمود که در یک ضـلع از اضـلاع آن محوطه برابر جنوب صف سـلام سـرکار اقدس و ملک زادگان مقدّس را منقوش و منقور سازند و با جهدی کامل به مراتب سحرسازی پردازند.

عبد الله خان اصفهانی نقّاش باشی و معمارباشی که در صنایع مهندسی و نقاشی، ثانی سنمّار و مانی است، به انجام این خدمت کمر همّت بربست و از وسط سال ماضی تا اوایل این سال نیکومآل، این صنعت را جلوه بروز داده، از توّجه خاطر همایون اعلی بر قلّه جبل افتخار و اعتبار برنشست. به این بنده مدحت گزار امر شد که قطعه تاریخیه.

۱- . در ضـلع شـمالی بـاروی ری قـدیم صـخره ای است که از سوراخ آن آب زلالـی بیرون می آیـد در شـمال گورسـتان ابن بابویه.

سراید (۱) و حقیقت نسب و حسب این دودمان رفیع الشأن را در آن قطعه مذکور نماید.

بنابرآن، برحسب امر همایون قطعه [ای] موزون و دو مصراع شعر بر تاریخ خوش مضمون بدان مقرون ساخت و به جهت اطلاع آیندگان به تحریر آن پرداخت. قطعه مزبور بر دور آن نقوش محرّر است و بینندگان را در نظر.

لمؤلفه:

حضرت صاحبقران فتحعلی شاه جلیل کش بود فرمانده روی زمین جدّ و تبار

جد اعلایش بود همنام او فتحعلی آن که از تیغ جهانگیرش جهان جست اعتبار

جدّ دیگر شد حسن شاه آن که از نیروی بخت ملك ایران را مصفّا ساخت چون نعم القرار

شد جهانسوزش پدر عمش محمد شاه رادکز وجود آن دو دارند ایل قاجار افتخار

مرز گرگان مسکن و آفاقشان زیر نگین ملك توران مأمن و ایرانشان در اختیار

آن چهار از تیغ بودند افتخار کائنات خسرو صاحبقران شد افتخار آن چهار

باجش آمد از فرنگ و زنگ و هند و روم و چین وندرین دعوا بود برهان کتاب روزگار

قرب چل سال است کآن آرایش ملك و سریرملك را رونق گزار و تخت را زینت نگار

تاکنون اولاد و احفادش فزون از هشتصدهر یکی در رزم دشمن رستم و اسفندیار د)

۱-. ملی و مجلس: (سرآید)

بختش ایمن از وبال و اختر آزاد از زوال ملك بیرون از حساب و دولت افزون از شمار

دین احمد را معین و کیش حیدر را مطیع حق پرست و حق شناس و حق پذیر و حق گزار

بین درین سرچشمه تمثال شهنشاه و بخوان قصّه ظلمات و جم را بعد ازین افسانه وار

بنگر از این صخره انوار خدایی چون کلیم کآن روایت را درایت گشته نقش شهریار

تا ز هر مصراع تاریخی دگر باشد عیان خاوری گفتا دو مصرع چون دو درّ شاهوار

نقش اسکندر بود از چشمه حیوان پدیدباز یا انوار حق از طور موسی آشکار

ذکر خاتمه کار نوّاب نایب السلطنه در ارض اقدس و عرض مراتب قضیه واقعه به درگاه مقدس و ظهور التفات درباره بازماندگان و نونهالان نورس

در سنه یک هزار و دویست و سی و هشت هجری مطابق با سال فرخ مآل قوی ئیل ترکی، نوّاب مستطاب نایب السلطنه العلیّه عبّاس میرزا را، ناخوشی مزمنی که عبارت از ورم کلیه باشد [۴۸۵] به هم رسید و برحسب امر اعلی جناب میرزا محمد طبیب اصفهانی احمدآبادی- از قراری که نگارش یافت- به جهت معالجه آن حضرت روانه تبریز گردید. مدّت یک سال در آن ولا توقف کرد تا- الحمد للّه و المنّه- ناخوشی مزبور روی به بهبودی آورد. چون بی احتیاطی در حلق و جلق لازمه ذات انسانی است، رفته رفته امراض دیگر از قبیل بواسیر و نواسیر رخ داد و بالاخره حرارت کبد شدّت کرده روز

به روز، روی در ازدیاد نهاد. اطّبای ایران و انگریز در معالجه، یدبیضا کردند تا مزاج مبارک آن حضرت را فی الجمله به اصلاح آوردند. مدّت دوازده سال صحیح به حکمت های علمی و عملی طبیعت را به حالت خود برپای داشتند و از قوّت طالع شاهنشاهی، آن امراض مزمن را به حالت قوّت و قدرت نگذاشتند.

درین سال که ولیعهد خجسته خصال از قراری که ذکر شد، از خراسان به درگاه معدلت نشان گراييد و به سبب شدت حرکت، مرض مزمن تر گرديد و ورمی سخت از پنجه هر دو پای مبارک تا بیخ ران به هم رسید، اطبای انگریز که عبارت از حکیم کارمل و جان مکنیل باشند، به مرافقت اطّبای ایرانی کلّا متفق اللّفظ آن حضرت را منع از حرکت نمودند و لحظه بر لحظه بر انکار می افزودند. جناب میرزا ابو القاسم قائم مقام، از فرط دولتخواهی، حقیقت این مطلب را به خاکپای اقدس عرض نمود. اعلیحضرت شاهنشاه جهان نیز به توسط نوّاب شاهزادگان و محارم اندرون همایون، ولیعهد دوران را ازین عزیمت منع فرمود و آن حضرت این ممانعت را از جناب قائم مقام دانست و در حضور والا او را معاتب ساخته، از دست مرحمت پیوست او را کوبید تا توانست. چون غیرتی فطری لازمه ذات ولیعهدی بود و لحظه به لحظه تسلط بر ولایات هرات و خوارزم را خیال می نمود، لهذا آن همه ممانعت را قبول نفرمود.

از قراری که ذکر شد، در روز نوزدهم شهر ربیع الاوّل با کمال شوق به دار الملک خراسان شتافت و به سبب حرکت زیاد، مرض مزبور اشتداد یافت. چون حضرت آقا میرزا بابای تبریزی حکیم باشی خود را موافق نگارش به سفارت انگلتره نامزد کرده بود، طبیبی دیگر هم که از مزاج مبارک به واجبی اطلاع داشته باشد در رکاب آن حضرت نبود، لهذا حضرت اعلی حکیم کارمل انگریز را مبلغ پنج هزار تومان نقد به صیغه حق القدم داده به اتفاق میرزا علی نقی رکن مازندرانی خویش و معتمد جناب آصف الدوله اللهیار خان قاجار دولّو از عقب او به دار الملک خراسان فرستاد و از قضایای اتفاقیه، حکیم مزبور در عرض راه گرفتار نوبه غش گشته، در منزل میامی بسطام قدم به عالمی دیگر گشاد و میرزا علی نقی مزبور به ارض اقدس شتافته، مراتب را به حضرت ولیعهد

دوران عرضه داد. بعـد از اطلاع امنای دولت قاهره (۱) از وفات حکیم مـذکور، جان مکنیل را، که از قرار نگارش، نایب اوّل و مسـتعدّ السّفاره بود، تکلیف به عزیمت خراسان نمودند. چون مشار الیه از کیفیّت ناخوشی ولیعهد نامدار اطلاعی کامل داشت، از در انکار صـرف درآمـده اولیای دولت نیز اصـرار را موقوف فرمودند. حکیم داود خان مسـیحی را که در دار الخلافه طهران بود، تـدارکی شایـان دیـده، خواسـتند روانه نماینـد. از اتفاقـات، مشار الیه را نیز بلای نوبه عارض گشت و از عزیمت این سـفر درگذشت.

صاحبقران اعلی مسرعی سریع السیر به دار السلطنه تبریز فرستاده، حکم فرمود که آقا میرزا بابای حکیم باشی سفارت انگلتره را موقوف سازد و به جهت معالجه معجّلا به دار الملک خراسان پردازد. به مصـداق: (إذا أراد اللّه شـیئا، هیّأ أسـبابه) این تـدبیرات کلّا برخلاف تقدیر بود تا قضیه ناگزیری که قلم را در تحریرش کمال تقصیر است، رخ نمود.

تبیین این مقـال آن که نوّاب نـایب السـلطنه العلیّه بعـد از روانه کردن جنـاب [۴۸۶] میرزا ابو القـاسم قـائم مقام به صوب هرات بلافاصـله بستری شد و ورمی که در اعضای سافل بود، مایل به برتری آمد. بالاخره کار به استفراغ کبد کشید و علامت وصول هادم اللـذّات ظاهر گردیـد. میرزا علی نقی رکن معتمـد جناب آصف الـدوله را که در ارض اقدس بود، احضار نمود و فقراتی چند جانگداز به این آیین در نزد او ادا فرمود که:

(از طالع بی زوال شاهنشاهی مرا چنـد فقره نشانه سـعادت است و علامت وصول بر مـدارج عزّت و دولت: اوّل آن که، از عهد صبی تاکنون که سـنین عمرم به چهل و هفت رسـیده، با کفره روسـیه و فجره رومیّه در زدوخورد بودم و از فیض سعادت ذات همـایون اعلی، تمامت عمر خود را صـرف جهاد نمودم؛ دویم آن که، الحمـد للّه در حین خـدمت شاهنشاه اسـلام پناه، عالم را وداع کردم و حسـرت فقدان خدمتی را در خاک نبردم؛ سیم آن که، در چنین تربت پاکی زندگانی را بدرود گفتم و بر خاک هلاک خفتم؛ چهارم آن که، در عهـد دولت روزافزون با عزّتی شایان مرگ را دریافتم و در صورت رضای خـدا و سایه خـدا، به اعلی فرادیس جنان شتافتم. عیالم، عیال شاهنشاه است و بازماندگانم، خانه زادد)

۱- . ملی و مجلس:+ (بعد)

آن درگاه. للّه الحمد آرزویی در دل ندارم و با کمال شوق و انبساط روی به بساط انحطاط می آرم).

بالجمله، در صبح پنجشنبه دهم شهر جمادی الثانی سنه یک هزار و دویست و چهل و نه، مطابق با سال ئیلان ئیل ترکی، طایر روح پرفتوحش از قفس تن، بال پرواز گشود و در شاخسار درخت طوبی آشیان نمود. خروش از حریم حرمت برخاست و هر تن از خاصان در این مصیبت عظمی هنگامه ها آراست. میرزا علی نقی را در همان روز وفات، به عزیمت دار الخلافه برگماشتند و سه روز و سه شب، نعش شریفش را در ارگ منیف ضبط کرده، این قضیه را از اهل شهر پنهان داشتند. پس از بروز این فقره، اهالی شهر ماتمی عام برپا کردند و آن نعش مطهّر را به آدابی شایان به روضه رضیّه جناب رضویّه- علیه الثّناء و التحیّه- برده، در محلّی مرغوب مدفون آوردند (۱). در یوم جمعه بیست و چهارم شهر مزبور، میرزا علی نقی مذکور وارد دار الخلافه طهران شد و پس از دو روز دیگر این خبر وحشت اثر به جسارت دو نفر از شاهزادگان کهتر معروض رأی صاحبقران عدالت ارکان آمد. کیفیّت کدورت و ملالت خاطر خطیر اعلی در این مصیبت عظمی، وجدانی است نه تحریری. آنچه فریدون عجم را از فقدان ایرج و شاه گشتاسب را از سوگ اسفندیار بر سر آمد، این سلطان صاحبقران را در قضیه آن فرزند ایرج خصال اسفندیار مثال میسّر شد.

جمیع شاهزادگان اعظم و خادمان حرم محترم و خاصّان درگاه و وشاقان خرگاه و عموم رعیّت و سپاه بر رسم عبّاسیان، ملبّس به لباس سیاه آمدند و از وفور خروش و ناله، برهم زن بنیان ارکان هفتمین بارگاه شدند. بزم تعزیت و قرائت در سرای نوّاب ظل السلطان علی خان شاهزاده، که برادر صلبی و بطنی اوست، تا سه روز متوالی برپا بود و هر طایفه دسته دسته علی التوالی در آن سرا آمده تعزیه داری می نمود. علی العجاله فرامین قضاآیین به افتخار نوّاب امیرزاده اعظم محمد میرزا و جمیع امرا و وزرا و خوانینت.

۱- . محل دفن عباس میرزا در پای پلکان صحن گوهرشاد، در جوار حرم حضرت امام رضا (ع) روبه روی ضریح مبارکه است.

دربار ولیعهد غفران نشان و مملکت خراسان شرف صدور یافت و به جهت تسلیه خاطر بازماندگان آن مرحوم، لاچین خان ترکمان غلام پیشخدمت خاصّه دربار فلک شأن، به دار الملک خراسان شتافت.

خلاصه احکام این که قرار کار بر همان منوال است که بود. ممالک آذربایجان و خراسان از [آن] نوّاب محمد میرزاست و تربیت او به اقصی الغایه منظور نظر مرحمت آرا. به طریقی که در حضرت ولیعهد مرحوم خدمت می نموده اند، زیاده به کار صداقت پردازند و درباب انجام کار هرات خود را به قصوری راضی نسازند و همچنین آقا علی اکبر مازندرانی پیشخدمت را با احکام لایقه روانه آذربایجان، و حضرت اعلی به بازماندگان آن مملکت نیز به همان سیاق خراسان [۴۸۷] رطب اللسان آمد.

خلاصه تاریخ وفات آن حضرت از کلک مؤلف تراوید و درین رساله درج گردید.

لمؤلفه:

ای دریغ از کینه این چرخ غم پرور که هست با بد و نیک جهانش عادت کین پروری

آوَرَد از بهر بردن، پرورد از بهر مرگ هان مپنداری پسر کار فلک را سرسری

عزم او جان کاهی است ای دل ز ماهِ مغربی کار او بی مهری است ای جان ز مهر خاوری

غم دهد اهل جهان را، جان ستاند در عوض عالمی او را درین بازار باشد مشتری

فرق او را دور کرد از افسر فرماندهی دید اگر خورشید بر فرق مهی کرد افسری

دست بیرون کرد و با سرپنجه کین بردریدآن گریبانی که گوی اوست ماه و مشتری

برد آن شهزاده کاو تاج سر شاهنشهان از سرِ شاه جهان برداشت تاج سروری

نایب سلطان اعظم حضرت عبّاس شاه آن که در رسم جلالش سیرت پیغمبری

صارم اعدا شکار او به روم و روس کردآنچه اندر خیبر و صفّین حسام حیدری

بس غزا با کافران بودش عزیز از تیغ اوخوارتر ترسای روسی از یهود خیبری

در شکار جرگه کفّار کردی پردلی در قرار احمد مختار کردی یاوری

خواستی فارغ شهنشه را زِ حزم و عزم و رزم شه به بزم عیش او دائم به نظم لشکری

در خراسان تیغ او کرد آنچه کرد افراسیاب کردی ار بودی ز جان افراسیابش چاکری

داشت در دل عزم توران و هری کز حادثات در جناب ثامن آل عبا شد بستری

کارداران قضا دست از عمل برداشتندروح قدسی شد ز جسم نازنینش اسپری

نعش پاکش را در آن والا مکان کردند دفن حبّذا خوش زندگانی مرحبا نیک اختری

بهمنی رفت از میان اسفندیاری از جهان ای دریغ آن یال و کوپال و شکوه و سروری

زین عزا بر سر فلک را توده خاکستر است زین عنا در بر ملک را جامه نیلوفری

جامه عبّاسیان آمد شعار روزگارلیک دایم چاک چاک از فرط ماتم گستری

جای او را داد شاهنشه به پور رادِوی ز آن که بر نوباوگان خویش دیدش برتری

این ولیعهد دوم را پادشاهی درخور است هان دلا این داستان را خود حکایت نشمری

الغرض زد خاوری از بهر تاریخش رقم شد ولیعهد زمین عبّاس شاه از جان بری

ذکر مراجعت نوّاب امیرزاده محمّد میرزا از هرات و تذکار هرگونه اتّفاقات تا هنگام نوروز فیروزی آیات

قبل از وصول خبر وحشت اثر قضیّه هائله ولیعهد مرحوم به نوّاب امیرزاده جلادت مرسوم، کارگزاران آن سرکار با کامران میرزای والی هرات بنای مراوده و مصالحه گذاشته، میرزا موسی رشتی نایب خراسان را با نجف قلی خان کردشادلو روانه شهر داشته بودند که قراری در کار موافقت نهاده، مراجعت نمایند. پس از رسیدن این خبر به امیرزاده مظفّر، چون قحط و غلا روزبه روز در اردوی ظفر اثر بیشتر و دشمن هم در پهلو خیره سر بود، نوّاب امیرزاده به جهت چندین مصلحت، میل به مراجعت فرمود.

میرزا موسی از شهر هرات به اردوی اشرف گرایید و نجف قلی خان به سبب گذرانیدن امور و قرار پیشکش دربار خلافت دستور، در نزد کامران میرزا متوقف گردید.

موکب والا ـ به آیینی شایان از دور هرات حرکت و بعد از نزول به حوالی قلعه کوسویّه معادل دویست خانوار سکنه آن جا را اناثا و ذکورا کوچانیده ایشان را به امیر اسد الله خان عرب خزیمه حاکم قاینات بخشید. خوانین اعراب را در همان منزل مرخّص

فرمود و با کمال آراستگی در رباط کافر قلعه منزل نمود. دسته جات سواره رکابی را نیز در آن منزل مرخّص ساخت و در آخر شهر جمادی الاخره به ورود ارض اقدس پرداخت.

باز ماتم زدگان عزاداری از سر گرفتند و عزاداران در هر گذرگاهی، شور روز محشر را وداع گفتند. پس از انجام رسوم عزا، نوّاب امیرزاده آزاده مقرّر فرمود که هشت هزار نفر پیاده نظام [۴۸۸] آذربایجانی را به سبب طول ایّام سفر مرخّص اوطان نمایند. چون فصل زمستان و عزیمت از آن جا به آذربایجان ممتنع بود، لهذا خوانین خراسان نظر به حسن خلوصی که با مرحوم ولیعهد زمان داشتند، نگذاشتند و استدعا نمودند که نوکر مزبوره در جمیع ولایات آن مملکت به قدر طاقت قسمت شود تا هنگام ظهور ایّام بهار هر دسته [ای] بر سر هر خدمتی که مأمور است، رود.

پس از چند روز نجف قلی خان شادلو به اتفاق معتمدی از کامران میرزا به عریضه [ای] ضراعت آرا وارد و معلوم آمد که معزی الیه اتمام کار موافقت را محوّل به یار محمّد خان وزیر خویش که در مشهد مقدّس بود، داشته و رشته اطاعت دولت خداداد را بر گردن صداقت گذاشته است. یار محمّد خان مذکور با کارگزاران سرکار امیرزاده جلادت دستور، چند روزی بزم مشاورت چیدند تا کار را به جایی که منظور بود، رسانیدند. قرار پیشکش به مبلغ پانزده هزار تومان، و پنجاه بسته شال کشمیری داده شد و بنای سکّه و خطبه و مالیات همه ساله نیز نهاده کامران میرزا قرار یار محمد خان را تن درداد و مبلغ پنج هزار تومان نقد وجه پیشکش را از ابتدا فرستاد. یکی از پسران خود را به جهت ادای آداب تعزیت نامزد ارض اقدس کرد و معزی الیه با بقیه پیشکش روی به آن مکان مقدّس آورد. بالجمله اهالی دو مملکت آذربایجان و خراسان از وضیع و شریف و قوی و ضعیف و رعیّت و سپاهی کلّا در جواب فرامین مطاعه شاهنشاهی که بعد از قضیه ولیعهد مرحوم به افتخار ایشان شرف صدور یافته بود، عرایض ارادتمندانه تحریر گردیدند و در حضرت اعلی رشته اطاعت و ارادت امیرزاده اعظم را بر گردن صداقت ثابت آوردند.

چون از قراری که نگارش یافت، مبلغ یک کرور از جمله ده کرور خسارتی دولت

روسیه باقی بود و ایمپراطور روس در هنگام رسالت نوّاب خسرو میرزا موقوف به مهلتی معیّن نمود. مرحوم نایب السلطنه پس از آن دو سال دیگر نیز مهلت گرفت و این مطلب را بنابر مصلحتی چند به امنای دولت قاهره نگفت. شاهنشاه عالم به تصوّر این که موعد اوّل گذشته و وعده ادای کرور مزبور گشته است، لهذا اراده فرمود که قبل از وقت، چاره [ای] درین کار نماید و ابواب تقاضای وکلای دولت روس را مسدود فرماید. حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی وزیر امور خارجه داوطلب این مطلب شد که خود به سفارت روس رود و دو برهم زن مطالبه یک کرور مزبور شود و اگر در دولت روس این معنی تحقق نپذیرد، به دولت انگریز رفته نظر به قرارداد تنخواه امدادی که در دو ساله جدال با روسیه داده نشده این کرور را خواهی نخواهی از کارکنان سرکار کمپنی بگیرد. تاریخ ذو القرنین ج ۳ ۸۸۶ ذکر مراجعت نواب امیرزاده محمد میرزا از هرات و تذکار هرگونه اتفاقات تا هنگام نوروز فیروزی آیات ..... ص : ۸۸۴

رکنان دولت علیّه داوطلبی او را پذیرفتند و آنچه باید و شاید در انجاح این مطلب کردند و گفتند. مبلغ پنج هزار تومان نقد به جهت تدارک به او داده شد و مشار الیه در پی این کار افتاده؛ نوّاب امیرزاده آزاده محمد میرزا بعد از اطلاع ازین اوضاع عریضه [ای] به خط و مهر خویش به درگاه اعلی گسیل داشت که یک کرور تنخواه خسارتی دولت روسیه از قراری که سابقا بر ذمّه ولیعهد مرحوم بوده، اکنون بر ذمّه این غلام است و زحمت امینان شوکت قاهره درین راه موجب شرمساری این ارادت فرجام. نه سفیری روانه سازند، نه به انفاد هدیه و تحفه پردازند که- ان شاء اللّه المجیب- عن قریب خود از عهده این کار برمی آیم و موافق قراری که با کارکنان دولت روس داده شده خود تسلیم می نمایم.

عریضه مزبور به جهت حجّت در سرکار همایون ضبط و حاجی میرزا ابو الحسن خان مذکور از سفارت ممنوع گشته، نادم ازین داوطلبی و خبط شد. مبلغ پنج هزار تومانی که به جهت تدارک گرفته بود پس داده، سایر خسارت هایی که از مال خود تدارک دیده بود، بر سر این کار نهاد. بالجمله، برحسب امر اعلی جناب میرزا ابو القاسم قائم مقام به رکاب فیروز احضار شد که در شب نوروز فیروز شرفیاب درگاه آسمان جاه گشته، امور منصب ارجمند نیابت سلطنت و قرار مهمّات مملکت آذربایجان و ساحت

خراسان و تعیین سفر بهار از هم گذشته باشد.

محمد باقر خان قاجار دولّو کوتوال قلعه طهران که خال خجسته فال نوّاب امیرزاده با جلال است، تا حضرت امیرزاده محمّد میرزا و سایر امیرزادگان و اهالی مملکت خراسان را [۴۸۹] از تعزیت برآرد، برحسب امر اعلی با یک صد دست خلعت آفتاب طلعت روانه خراسان شد و میرزا محمّد خان ملقب به بیگلربیگی ولد جناب آصف الدوله که بطنا نبیره شاهنشاه صاحبقران است نیز با یک صد دست دیگر عازم آذربایجان آمد که نوّاب امیرزادگان و اعاظم آن دو مملکت از سپاهی و رعیّت در شب نوروز فیروز کلّا از عزا برآیند و از همّت سرشار خسروی ابواب بهجت و فیروزی بر چهره گشایند.

بیت:

برومند باد آن همایون درخت که در سایه آن توان برد رخت

ذکر گرفتاری ایل بیگیان ایلات فارس و برخی از عمّال آن مملکت در ازای انواع جنایات و جسارت

طایفه ترک قشقائی، که در مملکت فارس ساکن می باشند، اصل ایشان از طایفه اخلاج است که در خلجستان قم و ساوه سکنی دارند و نژاد ایشان از مغول ترکستان است که در زمان سلطان سنجر سلجوقی به مملکت روم رفته و در ایّام شاه عباس بزرگ صفوی مراجعت نمودند. در اوقاتی که جماعت خلج از مملکت روم به دار الملك ایران می آمدند، طایفه قشقائی به سببی از اسباب از جماعت مزبوره جدایی جسته فرارا به سمت مملکت فارس رفتند و به این سبب آن ها را (قاچقائی) گفتند که در لغت ترک به معنی گریخته است و از کثرت استعمال قشقائی شده. رؤسای این طایفه همواره اوقات به طریق کدخدایی و فروتنی مدار می گذرانیدند و به سبب این فروتنی و کدخدایی بر سایر ریش سفیدان ایلات فارس از عرب و ترک و غیره، ریش سفید و ایل بیگی

می گردیدند. در سالی که حاجی میرزا رضا قلی نوائی از وزارت خراسان معزول و بعد از زیارت بیت الله الحرام از راه عمّان به دار العلم شیراز رفته به خدمت وزارت فارس مشغول شد، جانی خان قشقائی معروف به ایل بیگی که مردی نیکوروش و کدخدامنش بود، با او خصوصیّت کرد تا به توسط مشارالیه به قاعده ملک خراسان از لقب ایلخانی نام برآورد.

بعد از فوت ایلخانی چند خلف از او مخلّف شد و ولد ارشدش محمد علی خان که به طرز پدر، بویی از کدخدایی داشت، ایلخانی گشت و ولد دیگرش مرتضی قلی خان لقب ایل بیگی یافته در مرحله مغروریت و تهوّر از هرچه در تصوّر آید، درگذشت.

محمد علی خان ایلخانی از فرط کدخدایی و تن آسایی به توقف شیراز پرداخت و امورات ایل گردانی و وصول مالوجهات دیوانی و مهمّات زراعت و فلاحت و گردش در هر ولایت و ناحیت را محوّل به ایل بیگی، یعنی مرتضی قلی خان ساخت. مشارالیه در حسن ظاهری از حیثیت چهره و سیما و شانه و بالا و ریش فراخ و هوش صماخ بی نظیر بود و در محاسن باطنی از رهگذر عزم کامل و حزم شامل و دوستی در امور و غور در مرحله غرور، آوازه اش عالمگیر. بالجمله، از فرط غرور به خیالات دراز و دور افتاد و قرارهای جدید در کارها داد. ریش سفیدان سایر ایلات را از اتراک و اعراب و غیره متدرّجا در حضرت فرمانفرما منسوب به خیانت کرد و دست همه را از کار کوتاه کرده جمیع اختیار ایلات فارس را در قبضه اقتدار آورد.

مرتضی قلی خان از شصت هزار خانوار ایلات فارس، موازی دو هزار خانوار متموّل زبده برگزید و دو هزار نفر نوکر ازین دو هزار خانوار برگزیده به جهت خویش گرفته مربّی ایشان گردید. این دو هزار خانوار (۱) را عمله نام گذاشت و آن دو هزار نفر نوکر را دایم الاوقات مسلّح و مکمّل با اسب و یراق بی بدل همواره در پیش خویش می داشت.

در حرکت و سکون به طوری که نه شایسته شأن او بود، رفتار می کرد و در افراشتن خیمه های بزرگانه و آراستن کارخانه جات امیرانه از قبیل فرّاش خانه و صندوق خانه ور)

۱- . ملی و مجلس: (خانور)

کارخانه و قهوه خانه و اصطبل و غیره و تربیت ارباب اطراب و ترتیب هرگونه آلات و ادوات و اسباب، به بدنامی نام برآورد. در محفل او ارباب طرب در [۴۹۰] اشعار فارسی و ترکی او را سلطان می خواندند و ندمای خاصّ‌یش دامان استغنا بر داستان سلاطین با تمکین می افشاندند. گاهی ایلات بختیاری را به بهانه [ای] بی جا می تاخت و زمانی به تسخیر بعضی از ولایات عراق که ایلات را ییلاق بود، می پرداخت.

وقتی، آن دو برادر راه کارکنان نوّاب فرمانفرما را زدند و امیرزاده شاهرخ میرزای فرزند ارجمند او را برداشته با معادل هشت هزار جمعیّت از ایلات عازم تسخیر ولایت قمشه شدند؛ خان خانان سلیمان خان را که نبیره دختری حضرت صاحبقران و حاکم آن سامان بود، از قمشه بیرون کردند و امیرزاده شاهرخ میرزا را در آن دیار مقیم آوردند.

بالاخره از حکم محکم صاحبقران عدالت ارکان از آن ولایت دست کشیده به جنایات دیگر مشغول شدند.

حضرت شاهنشاه در [بار] ثانی، محمد زکی خان نوری وزیر معزول آن مملکت را نظر به استدعای نوّاب فرمانفرما به اسم سرداری روانه فارس فرمود و خان مزبور حسب الامر خاقان عدالت دستور به آن ملک روانه شد و این مطلب مجدّدا طغیان آن دو برادر و اعوان ایشان را بهانه آمد. معادل پنج هزار جمعیت، باز از ایلات برداشته در میان حدّ فارس و عراق نشستند و همّت بر اتلاف محمد زکی خان و همراهان او بستند.

مشار الیه در اصفهان می زیست تا دانست به جز مراجعت چاره نیست. در سالی که موکب اعلی به دار العلم شیراز تشریف فرما شد، مرتضی قلی خان مزبور در شرفیابی حضور پر نور معاذیر آورده از بنادر فارس روی به دار العلم شیراز نکرد و ایلات را نیز به قانون مستمرّه به جهت ییلامیشی به سمت عراق نیاورد.

از قراری که نگارش یافت، در همان سال آقا بابا خان مازندرانی فرّاشباشی معتمد قدیم نوّاب فرمانفرما به منصب سرداری مملکت فارس سرافراز شد و در باطن، در ازای بروز این مرحمت مأمور به گرفتن مرتضی قلی خان فتنه انباز آمد. وقایع وصلت ایشان با حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک خلف مرحوم حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله سابقا

ذکر شد؛ شاهنشاه مروّت ارکان که رعایت احوال بازماندگان حاجی مرحوم را زیاده منظور می فرمود، راضـی به این مواصلت نبود، از فرط مرحمت و وفور التفات، همشیره نوّاب کامران میرزا را که برادر و خواهر هر دو محبوب و محبوبه بودند، به میرزا علی محمـد خـان دامـاد ایلخانی مزبور خطبه کرد و اقطاعی نیز در حومه شـیراز به او داده، به اعتقاد صاف خویش قوام الملک مصلحت کیش را ازین تهمت و تشویش برآورد. ایلخـانی و برادرش باز از خیال بیهوده دست برنداشـتند و از قراری که اظهار شد، ایلات فارس را برخلاف معهود برداشته روی به ساحات کرمان گذاشتند از عزیمت نوّاب فرمانفرما به صوب کرمان فتنه و فسادی که قبل ازین ذکر شد، روی داد و شاهنشاه عاقبت نگر به فکر تدمیر آن تیره بختان افتاد.

در سـال قبـل که نوّاب شـجاع السـلطنه، حسن علی میرزا را مـأمور به اصـفهان و فـارس می فرمود، در باب گرفتاری حضـرات، بعضـی فرمایشـات به او نمود. نوّاب شـجاع السـلطنه العلیّه در توقف اصـفهان، فروغ الـدوله اباقـا خـان ولـد خویش را نزد نوّاب فرمانفرمـا به دار العلم شـیراز فرسـتاد و فرمایشات سـرکار اقـدس را پیغام داد. معزی الیه نیز آقا بابا خان سـردار را که در باطن، حکمی از سرکار عالم مدار داشت، به جهت گرفتاری مرتضی قلی خان به بهانه دیگر به سمت بلوک فیروزآباد روانه ساخت و خود در شیراز به گرفتاری محمد علی خان ایلخانی و داماد او میرزا قاسم خان خلج پرداخت.

حـاجی میرزا علی اکبر قوام الملـک را در آن حـالت مطلق العنـان داشـتن، و او را به حـال خود گذاشـتن، خلاف رسوم حزم و احتیاط بود، لهـذا امام قلی میرزا ولـد خود را به خانه او فرسـتاده، مشار الیه را که در بقعه امام زاده سـیّد علاء الدین حسـین در همان روز به عنوان بست رفته بود، به اقبـح وجهی برآورده، از میان بازار و برزن با بی انـدامی های هر مدّعی و دشـمن برده، با آن دو فتنه گر در یـک جـا محبوس نمود. میرزا محمـد خـان کلانـتر ولـد حاجی میرزا علی اکبر را نیز بر آن محبوسـین افزود. خلاصه، آقا بابا خان سـردار در قلعه [ای] از قلاع [۴۹۱] فیروزآباد منزل کرد و مرتضـی قلی خان ایل بیگی را که در خارج آن قلعه در میـان ایـل با طمطراقی جلیل بود، به تـدابیر صائبه به درون قلعه آورد. مشار الیه غافل از حقیقت کار، چهل نفر از همان نوکرهای مسلّح را که مذکور شد، با خود برداشت

و روی به قلعه مذکور گذاشت.

آقـا بابـا خان قبل از آمـدن او، در خارج و داخل قلعه احتیاط کار خود را کرده بود و جمعیتی از غلامان نوّاب فرمانفرما و غیره را در هر گوشه [ای] مخفی نمود. بعـد از آن که فی مـا بین ملاقـات واقع شـد، آقـا بابـا خـان در هنگـام صـحبت، کاغـذ نوّاب فرمانفرما را که در باب گرفتاری مرتضـی قلی خان نوشـته بود، به دست او داد و مشار الیه بعـد از خوانـدن، عربده کنان و یاوه گویـان بـا آدم هـای خـویش روی به دروازه قلعه نهـاد و در پیش روی دروازه از خـارج قلعه تفنگچیـانی که احتیـاط را آمـاده بودند، ایشان را هدف گلوله نمودند.

مرتضی قلی خان و آدم هایش چون راه بیرون شدن را مسدود دیدند، باب قلعه را بر روی خود بستند و در دهلیز دروازه اقامت گزیدنـد. تفنگچیـانی که در قلعه بودنـد از روزنه بـام و دامنه دهلیز، ایشـان را هـدف تیر بلاـ ساختنـد و نوکرهـای مزبوره، دور مرتضی قلی خان [را] گرفته و او را در میان خود پنهان کرده به مدافعه پرداختند؛ تا آن چهل نفر یک جا در هواخواهی او جان ندادند، دامان نگاهداری او را از کف ننهادند. خلاصه، بعد از گرفتاری مرتضی قلی خان معلوم شد که یک پایش زخم گلوله برداشـته، بعد از ورود به شـیراز به فاصله چند روزی روی به عالم دیگر گذاشت. میرزا قاسم خان خلج به جرم جنایات بسیار از دو دیـده نابینـا شـد و اموال و اسـباب او و گرفتـاران از صـامت و نـاطق دسـتخوش غـارت و یغما گردیـد. باغی از مسـتحدثات ایلخـانی مزبور در خـارج دروازه کـازرون شـیراز و مقبره اموات آن طـایفه فتنه انبـاز است، مبلغ شـصت هزار تومـان زر نقـد به تدبیرات مختلفه از آن مقابر بیرون آوردند و اضافه اسباب یغمایی کردند: (فَاعْتَبِرُوا یا أُولِی الْأَبْصارِ).

بالجمله، چون خمیر مایه فتنه و فساد مرتضـی قلی خان بود، لهـذا نوّاب فرمانفرما بعد از هلاک او، سایرین را از حبس برآورده در کار خود مشغول نمود. تاریخ وفات مرتضی قلی خان مزبور از کلک مؤلف تراوید و یادگار را درین صحیفه ثبت گردید.

لمؤلفه:

منعت نمی کنم که مکن تکیه بر جهان مرگ است چون که عاقبتش رأی رأی تست

گر صد هزار سال بمانی که یک دم است تا آخرین نفس بنگر از دم نخست

جان گیردت سپهر در آخر به صد حیل بر روزگار دل منه و کار سخت سست

ننهاد بر عذار بتی غازه حیات کز آب دیدگان عزادار وی نشست

یک تن گلی نچید ز گلزار روزگارکآخر چو مرگ خاری از خاک او نرست

بنگر که هیچ نام ز دستان بود به جای در سیستان سفر کن و بگذر به شهر بست

خان بلند مرتبه آن مرتضی قلی پیوند جان برید و به مینو مقام جست

در احترام یاران دل گرم بود و شاددر انتقام دشمن چالاک (۱)بود و چست

چون لفظ را فکندی از نام مرتضی کن خاوری حساب که تاریخ شد درست ک)

۱- . ملی و مجلس: (چاک)

بخش ۵ بهاریه سال خجسته خصال یونت ئیل ترکی مطابق با سنه یک هزار و دویست و چهل و نه و آمدن سرکردگان انگریزی

اشاره

پلنگ شیرآهنگ و نهنگ بحر ادبار، اعنی مهر سپهرمدار، درین سال فرخنده آثار بعد از انقضای یک ساعت و سی دقیقه از روز جمعه دهم شهر ذی قعده الحرام سنه یک هزار و دویست و چهل و نه مطابق با یونت ئیل ترکی به خلوتخانه حمل تحویل کرد و دست زمانه شاهدان پژمرده باغ را به تازه آبی به روی کار آورد. خسرو گل با یک جهان تجمّل به زیارت روضه مطهّره گلزار شتافت و از همّت سرشارش طاق و رواق اغصان رعنا و نسترون از خشت زرّین و مرآت سیمین گل های رنگین آرایشی دیگر یافت.

عیش نوباوگان چمن را بزم های ملوّن در عرصه گلشن چیده شد و نوعروسان سنبل و سوری در حجال عزّت و خوبی آرمیده. فرنگی نژادان شکوفه از پی تعلیم سربازان اغصان به ایران زمین گلشن تاختند و پرستاران قوای نامیه ناتوانی خسرو زرد گل را جامه قواهای ملوّن در صحن چمن انداختند. امیرزادگان سروهای آزاد، ترکمانان تنگ چشم قماری را اسیر [۴۹۲] سرپنجه رعونت نمودند و کارپردازان دولت بهار، سفیر روسی نژاد سمن را به درگاه سلطان سوری پای تعجیل برگشادند. امیرزاده قوّه نامیه از خاور زمین طبیعت به دار الخلافه گلشن شتافت و از فرّ یاری شهریار بهاری، منصب ارجمند نیابت سلطنت یافت. خسرو سوری، مایل به گشت متنزّهات چمن گشت و پس از چند روزه وقوف، مزاج طراوت امتزاجش از حدّ اعتدال درگذشت. صدمات صرصر

بهارش از تخت مرصّع گلبن بر خاک هلاک افکند و دست گلچین صبا دهان نوشخندش را از خاک تیره آکند.

رباعی:

گل صبحدم از شاخ برآشفت و بریخت با باد صبا حکایتی گفت و بریخت

بد عهدی عمر بین که یک هفته ز شاخ گل سرزد و غنچه کرد و بشکفت و بریخت چنار را ازین غم، دست حسرت بر سر و غنچه را ازین ماتم، خون محنت در جگر و نیلوفر را ازین مصیبت، جامه نیلی در بر شد. شهزادگان غنچه رخت صبوری چاک و بنات نبات ازین غصّه بر سر خاک کردند. عالم گلشن تغییر یافت و ایمنی از اقطاع چمن روی برتافت. شاهزادگان سرو و صنوبر هریک به هوای خودسری سرها افراختند و شوکت اردی بهشت را، که ولیعهد سلطان فروردین است، بر طاق نسیان انداختند.

اندوخته های سیم و زر اوراق الوان ریاحین و ازهار را از دفینه خاک بیرون دادند و بدره بدره انعام و تنکه تنکه (۱) احسان از آن اندوخته های فراوان بر جیب و دامان گلچینان نهادند. رونق افزای کعبه و کنشت، اعنی ولیعهد اردی بهشت با شوکتی تازه و طراوتی بی اندازه به تختگاه چمن خرامید و اورنگ با فرّ و فرهنگ گلستانش قرارگاه سلطنت گردید. سرکشان سرو و صنوبر ندای اطاعت در دادند و خطیبان عنادل و قماری به آوای خطبه خلافت آن آرایش اورنگ با زیب و رنگ بهاری لب برگشادند. در دار الضرب گلشن سکّه سلطنت به نام آن برازنده بزم طراوت بر سبایک ازهار زدند و ملک زادگان ابرهای پراکنده به هر بوم و بر به دربار نزهت اثر گلزار احضار شدند.

شاهنشاه صاحبقران و ظل اللّه کشورستان به سبب ضعفی که از ناخوشی پار در مزاج همایون آثار داشت، به جهت جلوس بزرگ شیلان سترگ پای همایون بر پایه تخت فلک رخت نگذاشت و به همان آرایش بزم تحویل در خلوت بهشت تبجیل کفایت فرمود و آرایش محفل شیلان را به روز عید غدیر محوّل نمود. درین سال نکبت مآل، اضلاع مستمرّی عید سعید را بالمرّه موقوف ساخت و این عمل بر آن شهریار خورشیدمحلمس

۱- . تنکه: آهن سفید، سکه رایج از زر و سیم و مس

میمون نگشته به شیلان عالمی دیگر پرداخت. بالجمله، بعد از نوروز فیروز، موازی بیست و چهار نفر از سرکردگان و معلّمین انگریز، که سرتیپ ایشان کرنیل نام داشت و حسب الامر الاعلی به جهت تعلیم سربازان آذربایجان از دولت بهیّه انگریز فرمایش دوستانه شده بود، از دار الملک هندوستان رسیدند و در خانه [ای] که متعلق به ایلچیان آن دولت است، منزل گزیدند. مستر لینسین (۱) معلّم توپخانه که سابقا احوال او اعلام شده نیز با قدری تفنگ انگریزی فرمایشی سرکار اعلی در رسید و مشمول عواطف ملوکانه گردید.

خلاصه، چون شاهنشاه آگاه در ایّام ناخوشی، زیارت حضرت بضعه احمدی- علیها السّلام- را از روی نذر بر ذمّت همّت اعلی واجب شمرده بود، لهذا در روز سه شنبه پنجم شهر ذی حجه الحرام از دار الخلافه طهران به دار الایمان قم نهضت فرمود و بعد از ورود و فیض زیارت آن حرم فردوس نمود، مقرّر فرمود که به سرکاری حضرت میرزا محمد علی خان کاشانی وزیر سابق نوّاب ظلّ السلطان که از عمل معزول و در آن مکان شریف به زیارت و دعاگویی مشغول بود، طاق پیش روی رواق عرش مساق از سقف و جدار کلّا زراندود و طلاکوب شود و اصل رواق از نصیب آیینه های روسی و چینی، چون آیینه خانه سپهر مقرنس مطلوب و مرغوب آید. دست دریا نوال برگشاد و نقود زر و سیم، به قدری که آن کار را کافی باشد، تحویل و او غافل که روزگار ناپایدار غدّار است و عن قریب از فقدان سرکار شهریاربنیان این کار ناپایدار.

در خلال این احوال، نوّاب سیف الدوله سلطان محمد میرزا [۴۹۳] حکمران دار السلطنه اصفهان برحسب احضار وارد گردید و حضرت اعلی عزیمت مراجعت را تصمیم فرمود. روز شنبه شانزدهم شهر مزبور به مقرّ دولت قاهره رسید. در روز دوشنبه عید غدیر، نظر به وعده مقرّره در خلوت خاص، به افشاندن سیم و زر در دامان کهتر و مهتر مشغول شد و هریک از چاکران انعام عامش را مشمول آمد.ن)

۱- . مجلس: (لینین)

ذکر سور پرسرور نوّاب سیف الدوله سلطان محمد میرزا حکمران دار السلطنه اصفهان و سایر شاهزادگان والاشأن

باز جهان پیر را پیرایه از نو بستند و مشعبدان پرهنر رونق شعبدهای سپهر لعبت گر را درهم شکستند. جهان پر از عیش و نشاط شد و جهانیان مایل سرور و انبساط.

حضرت اعلی را عزیمت طوئی بزرگ و عیشی سترگ از جهت نوباوه ریاض سلطنت نوّاب سیف الدوله العلیه سلطان محمد میرزا حکمران دار السلطنه اصفهان تصمیم یافت و هریک از کارپردازان دربار سلطنت، انجام این مهم را از پی کاری شتافت. ارباب اطراب از اطراف رسیدند و مشعبدان صنعتگر در هر گذرگاهی اسباب سحرپردازی درچیدند.

اسواق دار الخلافه را، من اوّله الی آخره، آیین بستند و شب ها از افروختن شموع و مشاعل، رونق وادی ایمن و طور را شکستند. پرکاری شعبده بازان پرفن به جایی رسید که چرخ مشعبد، انگشت حیران به دندان گزید. از آن جمله، در سبزمیدان خارج ارگ همایون یک رأس الاغ سترگ را به امداد یک رشته مفتول باریک و یک تخته نازک، شب و روز در هوا باز داشته تعلیف و تعلیق می نمود و بر حیرت ناظرین می افزود. آتشبازان هنرپیشه در میادین خارج و داخل ارگ همایون کمال اندیشه به کار بردند و از ترتیب ترکیب اشجار باثمار و هیاکل حیوانات بی شمار و کاسات آفتاب و ماهتاب و سهام شهب انتساب، افزون از حدّ نصاب، زنگ غم از مرآت خاطر ستردند. طوی نوّاب شاهزادگان را پختند و امرا و وزرای ذی شأن و اشراف و اعیان اطراف و چاکران درگاه عرش مطاف و وضیع و شریف و قوی و ضعیف را محافل ملوکانه برپا ساختند و به جهت صرف این عیش مهنّا، خانات و اسواق دار الخلافه را از جنس هر نوع مأکولات و مشروبات پرداختند. نظم محافل را امیران توانا و وزیران دانا کمر خدمت بر میان جان بستند و سرفرازان هفت کشور در محافل فردوس اثر، اظهار فروتنی و مهمان نوازی را در صفوف نوال نشستند.

در اندرون همایون نیز اوضاعی پرزیب تر از بیرون چیدند و در دعوت این سور پر سرور، نسوان نوّاب شاهزادگان و امرا و وزرا و خوانین و ارباب قلم و اشراف و اعیان

نزدیک و دور را طلبیدند. گفتی همانا بهشتی است پر از حور، یا آن که سپهری است مملوّ و مشحون از ماه و هور. گنج های بادآورد کسروی برحسب امر خسروی پرداخته شد و کار این عیش مهنّا بر احسن وجهی ساخته. عیش نوّاب نیّر الدوله العلیّه فرّخ سیر میرزا صاحب اختیار ولایت همدان، که برادر صلبی و بطنی نوّاب سیف الدوله است، با سور نوّاب صاحبقران میرزا سالار توپخانه و زنبورک خانه مبارکه، ضمیمه این جشن والا گردید و سلیمان خان افشار قاسملو سرکرده هزاره افشار و حسین علی خان ولد دوستعلی خان بسطامی معیّر الممالک درگاه سپهرمدار را نیز از شرف مصاهرت اعلی فرق اعتبار به اوج ثریّا رسید.

بالجمله، در روز دوشنبه عید غدیر، که بدایت این جشن کبیر است، تا مدّت یک هفته تمام روزان و شبان بازار طرب گرم بود و زهره خنیاگر از صنعت سازی و شعبده بازی شاهدان رامشگر در شرم. شاهنشاه صاحبقران همه روزه طرف عصر علی التّوالی دو ساعت به غروب مانده در تالار فوقانی کریاس بلند اساس نشستی و همّت ملوکانه برافشاندن بدره های سیم [۴۹۴] و زر و احسان و تحسین مشعبدان رامشگر و کشتی گیران پیل پیکر و رسن بازان غلمان منظر و ارباب اطراب دیگر بستی.

شب ها سطوح میدان و هوا از شررافشانی آتشبازان پرفن رشک وادی ایمن بود و روزها از صدای کوس و کرّنای و آواز مطربان طرب افزای، شورشی در فرق مرد و زن عموم متوطّنین دار الخلافه می افزود. در نهار و شام، هر فرقه [ای] از خواص و عوام، از خوان احسان و انعام شهریار با احتشام نعمت های الوان خوردندی و سیم و زر بی پایان بردندی.

القصّه، در روزی سعیدتر از عید نوروز و شبی خرّم تر از نوروز فیروز، عقد خورشید و ماه به هم بسته شد و قران زهره و ناهید به یکدیگر پیوسته آمد. پس از انقضای این جشن مهنّا، برحسب امر اعلی خلاع آفتاب پایه و ملبوسات گران مایه به هریک از نوّاب شاهزادگان و امرا و وزرای دیوان و سران و سرکردگان و اشراف و اعیان، بلکه آحاد چاکران و عموم رعیّت و سپاهی داده شد و هرکس فراخور احوال، پیشکشی به جهت مبارکباد این جشن میمنت اتصال برطبق ارادت نهاده. نوّاب سیف الدوله العلیّه

دو روز بعد از انقضای جشن روانه دار السلطنه اصفهان شد و حضرت نیّر الدوله عازم همدان گردید و هریک از آن دو شاهزاده کامکار و کامران به کام دل رسید. تاریخ این عیش مهنّا از کلک مؤلف تراوش کرد [ه] یادگار را به تحریر درآورد.

لمؤلفه:

زهی سوری که از شورش فلک شد دف زنان چون مه خهی بزمی که از سورش جهان شد نغمه ران چون نی

عروسی های دیگر پیش این جشن همایون فرّبسی می بود ابتر چون به جنب نوبهاران دی

زمین گردید پرنعمت ز بذل شاه نام آورزمان افتاد در راحت ز جود صهر فرّخ پی

بیا جمشید نقد اینک به تخت شهریاری بین چرا گویی که کی جمشید بود و همسرانش کی

ببینید این طراز مسند کی را به بزم جم سخن دیگر مرانید ای عزیزان از جم و از کی

ببین این نقد و از آن نسیه بگذر ای دل و کم گوکه قاآنی ز ترکستان درآمد حاتمی از طی

زهی نام آوری کز فرط جود و مکرمت بخشدز شیراز آن گزین زرقان و از ری نام آورجی

جواد نامور سلطان محمّد میرزا کز فرّبه خیل جمله ابنای ملک افزونتر آمد وی

همی از فیض داراگشت همسر با پری رویی که ماه آسمان دارد ز شرم وی رخی پرخوی

پر آمد تختگاه جم ز صاحب منصب و مطرب ز ملک خاور و از شهر شیراز و ز مرز خوی

اياغ مهر و مه از بهر فيض شب نشينان شدهمی در بامداد و شام از راح شفق پر می

يکی از می پرستان چرخ دگر دی مهر چون می راهمی در شامگاهان بلع و اندر بامدادان فی

چنين گنجی که او را شد ميسّر کی کسی داردفلك با آن همه سيم و زر آمد پيش او لاشی ء

چنان بذلی درين عيش مهنّا کرد در عالم که آمد نام آن نام آوران قاآن (۱)و حاتم طی

پی تاريخ سال سور دلکش خاوری گفتاکه نای سور از سلطان محمد ميرزا در ری

ذکر گرفتاری ترکمانان آق دربند و بسطام و ورود فرستادگان ايمپراطور روسيه و سوء مزاج سرکار همايون و انقلاب دهر دون

در اواسط شهر محرّم الحرام سنه يک هزار و دويست و پنجاه به توسط مسرعان سرکار اميرزاده با احتشام محمد ميرزا والی مملکت خراسان، خبر رسيد که بعد از وفات سرکار وليعهد مغفرت آيات، نوّاب خسرو ميرزا که به حفظ محل آق دربند رفته، امر آن جا را انتظامی کامل داده بود. از اتّفاقات حسنه، جمعی از ترکمانان تکه که به تاخت ولايات حول و حوش رفته بودند، مراجعت می نمودند. نوّاب خسرو ميرزا ايشان را ملاقات و دعوايی صعب روی داده، پس از اندك کرّی از طالع بی زوال خسروی، ترکمانان برخی اسير سرپنجه تدبير و بعضی طعمه شمشير اميرزاده شير گير گشته روانه ارض اقدس شدند.ن)

۱- . مجلس و ملی: (قاءآن)

نـوّاب خسـرو میرزا بعـد از ظهـور این خـدمت باطنـا هوای زیـاده سـری داشت، لهـذا بهـانه [ای] را دست آویز کرده و از برادر فرخنـده اختر کـدورتی به خـاطر آورده روی فرار به دار الخلافـه طهران گـذاشت. در یوم بیست و چهارم شـهر محرّم الحرام با معادل یک سوار در رسـید و به سـبب رعایت جانب نوّاب والی والاشأن، به هیـچ وجه من الوجوه مورد [۴۹۵] التفاتی نگردید. در دولتخانه حضرت ظل السلطان منزل کرده با هزاران حسرت و محرومی از حسرت، شبی به روز و روزی به شب می آورد.

در خلال این احوال، از ولایت بسطام نیز خبر رسید که جمعی از ترکمانان تکه به تاخت ولایت ترشیز رفته بودنـد و اموال و اسیر بسیار گرفته، مراجعت می نمودند. نوّاب اسماعیل میرزا صاحب اختیار ولایت بسطام جمعیتی از سواره ابواب جمعی خود را بر سر راه فرستاده به ترکمانان مزبوره دوچار (۱) و بعـد از زد و خورد بسیار، موازی بیست نفر از آن قوم شـرار گرفتار قید اسار و پانزده نفر دیگر طعمه شمشیر آبـدار گردیـد. اموال منهوبه را از صامت و ناطق استرداد کردنـد و تسلیم اهالی آن بلاد آوردند. سرهای مقتولین را به دار الخلافه روانه و این معنی التفات درباره اسماعیل میرزا را بهانه آمد.

بالجمله، چون فی مابین دولتین ایران و روس بعد از ظهور مصالحه جاویدمأنوس، کمال خصوصیت و الفت منظور بود و روزبه روز به سبب بروز پاره [ای] ملزومات دوستی بر مراتب یک جهتی می افزود، لهذا حضرت نیکولای پاولیچ پادشاه روسیه بعد از قضیّه هایله حضرت نایب السلطنه مغفور- البسه اللّه حلل النور- لازمه عزاداری را به عمل آورده، ارستوف نامی از معتمدین درگاه را با نامه تعزیت همراه به درگاه شاهنشاه آگاه گسیل کرد و مؤمی الیه در اواسط شـهر محرّم الحرام وارد گردیـده و در زمانی با اختصاص، به شرف حضور اعلی مشرّف گشته نامه دوستی ختامه را از نظر انور گذرانید.

در آن نامه بعد از اظهار تعزیت، سفارشـی از بازماندگان ولیعهد دوران خاصّه والی والاشأن خراسان رفته بود و فرستاده مزبور نیز بعضـی پیغامـات زبـانی درین بـاب عرض نمود. در همـان اوقـات، شاهنشـاه معـدلت آیـات به سـبب ظهور التفـات و برخی مهمّات،ت.

۱- . در نسخه ملی و مجلس، واژه (دچار) به صورت (دوچار) آمده است.

نوّاب امیرزاده اعظم را از مملکت خراسان احضار کرد و گماشته [ای] از بندگان آصف الدوله العلیّه اللهیار خان به جهت این مهم روی به آن دیار آورد. فرستاده روسیه پس از حصول کام از انعام عام شهریار با احتشام، با جواب نامه موافقت انجام راجع گشت و مجددا به قانون پار، مزاج مبارک شهریار تاجدار از حدّ اعتدال درگذشت. مدّت دو ماه ناخوشی های مختلف از نوبه و ذات الجنب و ذات الصدر و بواسیر و غیره امتداد یافت و به سبب ظهور اضطراب ساکنین دار الخلافه از اعلی و ادنی، هرکس در پی کاری شتافت. در بین ناخوشی مزاج مبارک، دو سه دفعه اخبار ارجوفه موحش از اندرون اعلی به بیرون رسید و اضطرابی عجیب در مردم دار الخلافه ظاهر گردید. این اخبار وحشت آثار از اطراف مملکت گذشت و ناامنی غریب در اوضاع طرق و شوارع اطراف ظاهر گشت. خزانه دار السلطنه اصفهان را که معادل بیست هزار تومان بود، جماعت بختیاری فی مابین منزلین سرو و قهرود نطنز غارت کردند و از اموال تجّار و زوّار هرچه توانستند بردند (۱). جمیع متوطّنین و ساکنین هر دیار، صدقات و نذورات بی شمار به ارباب استحقاق دادند و اصحاب زهد و ورع، دست دعا به درگاه حضرت کریم علی الاطلاق برگشادند.

حضرت اعلی تا خلق را اطمینانی حاصل آید، در عمارت مبارکه چشمه، که اندرون خاصّه است، بار عام دادی و با جسم رنجور خود را منظور اهالی نزدیک و دور ساخته، ابواب سرور بر چهره جمهور گشادی تا- الحمد للّه و المنّه- از فیض فضل الهی و سعی اطبّای دولت دربار شاهنشاهی، در امراض ذات شریف ضعفی کامل حاصل و روزها در دیوانخانه همایون به عادت مستمرّه ایّام دولت روزافزون، حاضر شدی و باعث اطمینان خاطر هر سامع و ناظر آمدی.

بیت:

از محاق قضا برون شد ماه وز عریّ (۲)قدر برآمد شاه ی

۱- . ملی و مجلس: (برد)

۲- . (عِری) که در نسخه به ضرورت شعری (عِریّ) آمده است، در شطرنج به مهره ای گویند برای حفاظت شاه، میان شاه خود و رخ حریف حایل سازند. در شعر فارسی واژه محاق و عری باهم بسیار آمده، مانند این بیت از خاقانی: کنون برآمد این ماه از وبال محاق کنون برون جست این شاه از بلای عری

ذکر آمــدن نوّاب امیرزاده محمّـد میرزا به دار الخلافه طهران و ســرافرازی به منصب بلند ولیعهدی دولت جاویدارکان و عزیمت او به مملکت آذربایجان و سایر وقایع

از قراری که ذکر شد، نوّاب امیرزاده اعظم محمّد میرزا والی مملکت خراسان، به درگاه سپهرارکان احضار و مسرعی از دربار جهان مـدار روانه آن دیار گردیـد. بعد از اطلاع نوّاب معزی الیه از احکام قاهره، حضـرت قهرمان میرزای برادر صـلبی و بطنی خود را به وزارت محمّد رضا خان فراهانی و حراست دو فوج از سرباز [۴۹۶] آذربایجانی در ارض اقدس نهاد و در باب نظم مهمّات آنچه بایـد و شایـد دستور العمل داد. بقیّه سرباز و سواره آذربایجانی و توپخانه صاعقه مبانی را به همراه برداشت و به اتّفاق جناب قائم مقام صدارت عظمی روی نیاز به آستان راستان نواز نهاد. روز شنبه ششم شهر صفر المظفّر سنه مذکوره، که به جهت ورود او مشخّص شده بود، شاهنشاه صاحبقران، نوّاب صاحبقران میرزای سالار توپخانه و زنبورکخانه را با چهار عرّاده توپ جلوی و جناب امین الـدوله عبـد الله خان مستوفی الممالک دیوان همایون را با ده نفر از دبیران ذی شأن، که بنده مؤلف نیز از جمله ایشان بود، به استقبال روانه فرمود. مستقبلین مزبوره تا قریه دولاب من توابع دار الخلافه طهران به تعجیل شتافتند و نوّاب امیرزاده را با احترامی تمام دریافتند.

حضـرت امیرزاده اعظم بـا هریـک التفاتی فراخور احوال فرمود و پس از ورود به ارک معلّی روی سعادت به انـدرون همایون نمود. از شاهنشاه صاحبقران چندان نوازش و التفات دید که تا آن روز گوش احدی نشنید. چون حکایت ولایت عهد و نیابت سلطنت در میان و خسرو صاحبقران را به عادت مستمرّه اراده چنان که، این زیبنده پسر چون آن فرخنده پدر، زیب آرای مسند و ایوان نیابت خلافت جاویدان باشد، و به سبب احترام نوّاب ظلّ السلطان، لازم بود که قبل از وقت رضای او نیز درین باب به عمل آید، لهذا بعد از استیفای حظّ کامل از ملاقات امیرزاده باذل، مقرّر گردید که حضرت معتمد الدوله

العلیّه منوچهر خـان ایـچ آقاسـی باشـی، نوّاب امیرزاده را برداشـته در کشـیکخانه سـرکار ظـلّ السـلطان در حضور امینان دولت ابـدارکان کیفیّت مکنونـات خـاطر همـایون را بیـان سازد و به طوری که دانـد و توانـد به استرضای خاطر معزی الیه پردازد. در کشیکخانه سرکار ظلّ السلطان برحسب امر همایون، جمعیّتی از امرا و وزرا و امینان و دبیران منعقد بود و معتمد الدوله العلیّه به اتفاق نوّاب امیرزاده روی به آن مکان نمود. فرمایشات شاهنشاه آگاه را به ابلغ وجهی بیان کرد و احکام قاطعه را چنین بر زبان آورد که: تا ولیعهد غفران مآب حیات داشت، از شما دو برادر یکی با منصب ولایت عهد مشغول محافظت و محارست ثغور و سنور ایران و همواره با دشمنان دولت قاهره دست و گریبان بود [و] یکی دیگر نایب دار الخلافه طهران و حافظ وجود همایون شهریار زمان و حافظ خزینه و دفینه و ناموس دولت ابدارکان؛ اکنون برادر برتر از میان رفته و صاحب خدمت نخستین از نظرها نهفته است. آن فرزنـد ارجمنـد، یـا برادرزاده را به جـای برادر گزینـد، یـا خـدمت خویش را به او داده خود در عوض برادر بر مسند ولایت عهد برنشیند.

نوّاب ظلّ السّـلطان که جوهری از گوهر دانایی و آگاهی و با کمال اطلاع از مرموزات و مکنونات ضمیر منیر شاهنشاهی است، بعد از ادای شـکرگزاری از مراحم گوناگون شـهریاری، حضرت امیرزاده را در اخذ میراث پدر بزرگوارش پسند کرد و مراتب رضـای خـاطر خویش را در رجوع این منصب ارجمنـد بر زبـان آورد. شاهنشـاه آگـاه بر کمـال فراست و آگـاهی او آفرین ها فرسـتاد و نوّاب امیرزاده اعظم را بـا افواج آذربایجـانی در داخل و خارج باغ دلگشای نگارسـتان منزل داد. حضـرت صاحبقران میرزا برحسب امر اعلی مهمانـدار شد و اخراجات سـرکار شاهزاده و همراهان از کارخانه معلّی برقرار. تا مدّت شـش روز نوّاب شاهزادگـان اعظـم و امیران و وزیران و دبیران معظّـم بـه دیــدن او شــتافتندی و خـدمتش را بـا اظهـار مراسـم تعزیـت و تهنیت دریافتندی.

روز پنجشـنبه دوازدهـم شـهر صـفر المظفّر سـنه مـذکوره در باغ نگارسـتان بزمی ملوکانه برحسب اشاره (۱) امر شاهنشـاه یگانه چیدنـد و اعاظم فضـلا و علما و امرا و وزرا و ارباب مناصب و سـرکردگان و اشـراف و اعیان بلـدان را طلبیدنـد. اسـباب [۴۹۷] مرصّعیه)

۱- . مجلس:- (اشاره)

که از ملزومات منصب جلیل ولایت عهد است، از قبیل شمشیر و خنجر و زنّار و کمر و نشان شیر و خورشید مجوهر، به انضمام یـک دست خلعت آفتـاب طلعت و فرمان قضا جریان مشعر بر رجوع منصب نیابت سـلطنت جاویـد به رسالت نوّاب صاحبقران میرزای فرشـته منظر به افتخار امیرزاده مظفّر فرسـتاده شد و در ساعتی سـعید خلعت مهرطلعت را با اسباب جواهر علامت، زینت بر و دوش اعتبار ساخته و فرمان همایون چون تاج بر سـر نهاده، زبان گوهر بیان به شـکر احسان شـهریار زمان برگشود و لحظه بر لحظه بر مراتب سـپاس گزاری می افزود. طبـق طبق سـیم و زر نثـار آن محفـل مینوفر گردیـد و هر تن از حاضـرین را بهره و نصـیبی رسـید. علمـا و فضـلا و امینان دولت جاویـد انتما مراسم تهنیت را ادا ساختنـد و خطبه خوانان دولت به افصـح لسانی به خطبه خوانی پرداختند.

حضرت نایب السلطنه العلیّه با هریک از حاضرین آن انجمن- علی قدر مراتبهم- التفاتی جداگانه فرموده به اتفاق همان اجماع روی ارادت به خدمت شاهنشاه یگانه نمود. از کلام معجز نظام آن حضـرت، لفظ مبارک مبارکباد شنید و از ظهور این موهبت عظمی، شاهـد آرزو و کـامرانی جاویـد را در آغـوش کشـید. نسـبت بـه هریـک از شاهزادگـان اعظم و خادمـان حرم محترم، تعارفات دوسـتانه کرد و هدایای محبّانه گسیل آورد. چاکران درگاه عرش اشتباه را از اعالی و ادانی مورد التفات و احسانی بی اندازه ساخت و فرق اعتبار هریک را از اعطای خلاع فاخره به ذروه سپهر برین برافراخت.

رأی عـالم آرای خسـروانی بعـد از اتمـام این امر بر آن قرار یافت که نوّاب نایب السـلطنه العلیّه به سـبب نظم امور آذربایجان و گذرانیـدن امر یـک کرور وجه خسـارت دولت روسـیه بی ایمـان، که از قرار نگـارش بر ذمّه گرفته بود، به آن سامان شـتابد و فصول خریف و زمسـتان را در آن سرزمین از رنج سفر سه ساله آرامی یابد و (۱) در بهار آتیه با سپاهی آراسته به جهت انجام کار هرات به خراسان رود و در آن دیار، برهم زن بنیان دشـمنان بی دین شود. امینان دولت را به تدارک عزیمت آن حضـرت مأمور ساخت و حضرت معزی الیه خود نیز به تهیّه کار پرداخت.و)

۱- . مجلس:- (و)

نـوّاب امیرزاده خسـرو میرزا، کـه از قرار نگـارش از خراسـان فرار کرده بـود، در نزد امینـان دولت قـاهره اظهـار نـدامت نمـود. حضـرت اعلی او را به توسط نوّاب امام ویردی میرزای ایلخانی نزد ولیعهد نامدار فرسـتاد و سـفارش او را پیغامی مرحمت آمیز داد. میرزا محمـد خلف جنـاب قـائم مقـام، به رضـای پـدر با احترام منصب وزارت آذربایجان یافت و از ظهور این مکرمت بی شمار به وادی اعتبار شـتافت. بالجمله، روز شنبه شانزدهم شهر صفر المظفّر حضرت ولیعهد جلادت اثر با یک جهان کامرانی و ظفر، آسـتان مروّت نشـان را وداع کرد و روی سـعادت به دار الملـک آذربایجـان آورد. جنـاب قائم مقام به جهت اتمام کار و قرار و مدار یک کرور، چند روزی وقوف یافت و روز یکشنبه بیست و یکم، او نیز از عقب نوّاب اشرف شتافت.

بعـد از ورود موکب ولیعهـد منصور، عموم اهالی آذربایجان شادمانی ها کردنـد و اکثری اولاد خویش را به نیّت قربانی بر سـر راه آورند. نوّاب نایب السلطنه العلیّه قلوب ایشان را که از قضیّه ولیعهد مرحوم جراحات بی شمار داشت، مرهم التفات گذاشت و نظم امـور نزدیـک و دور را همّـتی ملوکـانه گمـاشت. مراودت پـدر بزرگـوار را بـا دولـتین روم و روس، تـازه کرد و کـوس شوکت و عظمت خویش را بلنـدآوازه آورد. روزبه روز بر مراتب عظمت و نصـفت افزود و در بـاب یـک کرور وجه خسارتی دولت روس با وزیر مختار آن دولت، قرار چنین داد که دو ساله پانصـد هزار تومان مزبور را از بابت مالیات آذربایجان دهـد و از قید این مرارت رهد. چون نوّاب خسرو میرزا و جهانگیر میرزا و احمد میرزا و یک نفر دیگر، که هر چهار برادر از یک مادر بودنـد، به سـبب فراری که از خسـرو میرزا مـذکور شـد، قـدری بی اعتدالی و بی اعتنائی می نمودند، لهذا نوّاب نایب السـلطنه العلیه بنابر مصالـح ملکی که مبادا فسادی رخ نماید و تلافی آن دشوار آید، هر چهار را گرفته محبوسا به قلعه اردبیل فرسـتاد و بنیان شوکت ایشان را هنوز استوار نگشته، شکست داد.

تاریخ سال ولیعهدی از کلک مؤلّف تراوید و یادگار را درین رساله ثبت گردید.

لمؤلفه:

خدیو کی مکین فتحعلی شاه که گرزش خصم را باشد به تارک

ز دست قدرت دادار بی چون به فرق او بود تاج تبارک

ز حقد جاه او باشد که دارد گلوی دشمنش رنج خیارک

به دست دوستان از وی کرامت به فرق دشمنان از وی بلارک

به هرکس می دهد اقطاع بی حدّهم از قم، ساوه از روی یبارک

گدایان را ازو خروارها سیم به چشمش در نیاید منّ و چارک

محمد میرزا را دید افزون ز ابناء گزین اندر معارک

بلی مطبوع شد میوه رسیده که خرمایی نمی آید ز خارک

پس از عبّاس شه کردش ولیعهدبه کارش مرحبا شایان و بارک

کسی نبود به وی همسر به هرحال که در شغل ولیعهدی مشارک

رقم زد خاوری از بهر تاریخ که ثانیّ ولیعهدش مبارک

ذکر برخی از وقایع مملکت خراسان و حرکت شجاع الملک افغان به صوب قندهار و آن سامان و شکست آن

در اوقاتی که نوّاب نایب السلطنه العلیه محمد میرزا عزیمت دربار همایون را داشت، نور محمد خان قاجار دولّو خال خود را به جهت احتیاط کار در خراسان گذاشت.

رضا قلی خان چاپشلو حاکم دره جز، که ولیعهد مرحوم عباس میرزا مشار الیه را عباس قلی خان نام نهاده بود، در قلعه جات خود قدری سرکشی می نمود. نور محمّد خان جمعیتی از سواره و سرباز آذربایجان و خراسان و چند عرّاده توپ صاعقه فشان منتخب کرد و روی جلادت به قلعه دره جز آورد. عباس قلی خان اهل و عیال خود و اهالی قلعه را دستگیر و خویشتن را نیز اسیر سرپنجه تقدیر یافت، لهذا با جمیع کدخدایان و سربلوکان قدم از سر ساخته به اردوی خان شتافت. زنان و اولاد خود و اعیان دره جز [۴۹۸] را به قدری که قبول افتد، به صیغه گروگان به ارض اقدس فرستاد و به خان سردار و قشون

نصرت شعار آنچه باید و شاید از تعارفات و سیورسات داد و پلنگ توشخان جلایر حاکم کلات نیز به سبب قرب جوار، معامله دره جزی را شنید و از بیم دستبرد سپاه منصور به همراهی اتباع خویش وارد معسکر ظفراندیش گردید. او نیز به قدر قوّه خدمتی که باید ادا ساخت و خان سردار بعد از نیل مرام به مراجعت ارض اقدس پرداخت. در عشر اوّل شهر ربیع الاوّل، این خبر به عرض دارای مظفّر رسید و موجب انبساط خاطر انور گردید.

خبر شورش شجاع الملک میرزای افغان به ولایت قندهار نیز ضمیمه این خبر شد و باعث تعجب خاطر دارای دادگر آمد. تفصیل این جمال آن که، مرحوم نایب السلطنه عباس میرزا بعد از گوشمال متمرّدین خراسان، عزیمت تسخیر هرات را داشت و ولایات قندهار و کابل و کشمیر را هم از خود می پنداشت. کارپردازان دولت انگریز اندیشه نمودند که هرگاه ولیعهد مرحوم به آن طرف گراید، شاید در اوضاع حدود هندوستان، که سال هاست در تصرّف ایشان است، اختلاف و اختلالی پدید آید، لهذا مستر کمبل (۱) ایلچی آن دولت، حکیم جان مکنیل نایب اوّل خود را که مردی داناست، روانه خراسان و خدمت ولیعهد ظفرنشان کرد که شاید به لطایف الحیل، ولیعهد آسمان محل را از عزیمت هرات مانع شود و بر سر کار دیگر رود. در اوقاتی که ولیعهد مسعود مشغول تسخیر تربت حیدریه می بود، جان مکنیل حکیم شرفیابی از خدمت رفیع حاصل نمود؛ فقراتی چند که منظور نظر داشت در حضرت والا- بر طبق عرض گذاشت. ولیعهد فلک مهد مشارالیه را به دلایل مسجّل و براهین مدلّل ساکت فرمود و پس از یأس این مطلب، میل به مراجعت نمود. کارداران دولت بهیّه انگریز را درین باب اندیشه زیاد شد و به خیالات دور و دراز افتاده، تدبیر کار را آماده آمدند. شجاع الملک میرزای افغان، که بعد از فوت پدرش تیمور شاه به سبب مقدّمات برادران خود، فرار اختیار و در سایه دولت بهیّه انگریز قرار یافته بود و مدّت سی سال گاهی در مملکت انگلتره و گاهی در کشور هندوستان اوقات خود را به امیدواری صرف می نمود و راه حرفی به دست آورد ول)

۱-. ملی و مجلس: (کمیل)

در باب عزیمت ولایت افغان به اعانت آن دولت قوی ارکان اصرارها کرد، امنای آن دولت نیز صرفه خود را درین دیدند و قاصد اعانت او گردیدند. موازی سه هزار نفر از جمعیّت هندوستانی با او همراه نمودند و رنجید سنکه (۱) صوبه دار مملکت کشمیر و میر غلامعلی خان والی ولایت سند هم به خواهش دولت انگریز به اعانت زر و لشکر بر شوکت او افزودند. افاغنه جسته و گریخته اطراف نیز بر دور او جمع شدند و عازم مملکت افغان آمدند. با معادل سی هزار لشکر و توپخانه [ای] بی مر از راه پنجاب و کنار رودخانه سند، روی به ولایت قندهار نهاد و در آن حدود و سامان صلای فتنه و فساد در داد.

کامران میرزای والی هرات که برادرزاده شجاع الملک است، از عزیمت عمّ خویش به قندهار کمال اضطراب و اضطرار به هم رسانید و معتمدین چرب زبان به خراسان فرستاده، مستدعی اعانتی از نوّاب قهرمان میرزای والی آن ولایت گردید.

بالجمله، برادران فتح خان افغان که داستان ایشان درین کتاب مستطاب در جلد اوّل ذکر شده و در قندهار و کابل و پیشاور حکم گزار بودند، توهّمات کامل نمودند. بعد از وصول رایات شجاع الملک به حوالی قندهار و محاصره آن محکم حصار [۴۹۹] برادران مذکور تدابیر به کار بردند و به اعانت یکدیگر در خارج قلعه با شجاع الملک میرزا مقابله [ای] خشنا کرده، لشکر هندوستانی راه شکست و فرار سپردند. شاهنشاه صاحبقران بعد از استماع این داستان، تعجبّات زیاده از حدّ نمود و چون شجاع الملک مزبور را مقصود حاصل نشده بود، گله این مطلب را به کارپردازان دولت بهیّه انگریز اظهار نفرمود. کامران میرزا نیز از غم تعدّیات عمّ رست و بر مسند کامرانی به اطمینان کامل نشست.ه)

۱- . مجلس: (رنجید سکه)

فصل ۴ : آخرین سفر فتحعلی شاه و پایان کار او

بخش ۱ ذکر بواعث حرکت به اصفهان و ورود شاهزادگان و اوضاع اتفاقیه در آن اوان

یکی از جمله بـواعث حرکت موکب ظفرمیثـاق به سـمت عراق این که، از قرار نگـارش، در سـالی که جمـاعت الوار بختیـاری مستحفظ قلعه عباس آباد نخجوان بودنـد، در نگاهداری آن حصن متین بی اهتمامی نمودند. به سـعایت احسان خان نخجوانی نمک به حرام، قلعه مزبوره به دست روسـیه بدفرجام افتاد و دست زمانه ابواب فتنه بزرگ برگشاد. شاهنشاه صاحبقران سیاسـت طـایفه بختیـاری را پیشـنهاد خـاطر همـایون فرمود و موازی دو هزار نفر نوکر ایشان را که برابری با ده هزار می کردنـد، اخراج نمود. چون خـانوار نوکر مزبور در دار الخلافه طهران و بلوکـات آن به گروگـان بودنـد، بعـد از اخراج شـدن نوکر، گروگان مزبوره را نیز بیرون نمودنـد. چون دست آن نوکر از مـداخل نوکری پاره و خانوارهای ایشان نیز از دار الخلافه آواره شد، بنابر آن بدون واهمه و تشویش بنا را به راهزنی و دزدی گذاشـتند و همّت قاصر بر سدّ طرق و شوارع گماشتند. در مدّت چهار پنج سـال، از مـال عـابرین و تجّـار صاحب مایه و پایه گشـتند و بینوایان آن قوم از فرط مکنت و ثروت از قارون گذشـتند. صاحب اختیـاران ولایـات عراق به غرض یکـدیگر اهتمـام در انتظـام این کـار نمی کردنـد و چـون طوایف هفت لنـگ و چهارلنـگ و سرلک و غیره را مجزّی کرده بودنـد و هر طایفه [ای] را به دست یکی از شاهزادگان سپرده، لهـذا هیچ یک از غرض یکدیگر سر به این امر فرود نمی آوردند.

محمّد تقی خان ولد علی خان کنورسی، که از جمله معتبرین آن جماعت و سردفتر

ارباب شجاعت است، رفته رفته موازی هشت هزار جمعیّت مهیّا کرده با تدارکی شایان و اوضاعی نمایان روی جلادت به ولایت شوشتر آورد. چون نوّاب اسد الله میرزا که از جانب برادر ارشد خویش حضرت حشمت الدوله محمد حسین میرزا در آن ولایت حکمروا بود، حریف را سخت شناخت و از روی اضطرار با او در ساخت. شوشتر و دزفول را تصرّف نمود و پای تهوّر به جانب ولایت رامهرمز که از توابع فارس است، برگشود. شاهنشاه دشمن شکن چون کارها را بدین منوال و فقرا و ضعفا و قوافل و زوّار را از صدمه تطاولات آن طایفه پایمال دید، مصلحت را در حرکت به سمت عراق پسندید.

امر دیگر که تحریک لوای ظفر را باعث آمد، بی انتظامی مملکت فارس بود. تبیین این مقال آن که چند سال قبل ازین الی حال، اهالی سامان کوهکیلویه و محال ممسنی و دشتی و دشتستانی و برخی از بنادر و غیره، هریک به سببی از اسباب، بنای شورش و غوغا گذاشته و لوای خودسری افراشته بودند و میرزا منصور خان بهبهانی و ولی خان ممسنی و جمال خان خشتی به سازش با یکدیگر پرداخته و با محمد تقی خان کنورسی بختیاری نیز در ساخته بودند و اهمال و تهاون در ادای تنخواه دیوان می نمودند. در همین سنوات، نوّاب حسین علی میرزای فرمانفرما، یوسف خان گرجی مقرّب خود را به حکومت و سرداری آن ولایت فرستاد و ولی خان ممسنی به تدابیر کامله او را به دست آورده سرش را بر باد داد. علاوه بر این اختلالات و اختلافات، مدّت دوازده سال کامل آفت ملخ خوارگی در سرحدّات و گرمسیرات آن ولایت به هم رسید و غلّات و محصولات شتوی و صیفی از این آفت تلف گردید. امراض طاعون و وبا و آفت زلزله نیز [۵۰۰] به تدریج واقع شد و این بواعث، انفاد وجوه مالیات دیوان را مانع آمد. معادل یک کرور و یک صد هزار تومان، که مالیات چهار ساله آن مملکت است، بر زمین ماند و هرکس از آن ملک تردّد به دربار دولت معدلت آیت می نمود، آیت مأیوسی به گوش امینان دولت می خواند.

اگرچه به سبب تکسّر وجود مبارک، جمیع نوّاب شاهزادگان و خوانین اندرون

همایون و امینان شوکت ابدارکان حرکت شاهنشاه صاحبقران را مصلحت نمی دیدند و اطبّای حاذق نیز سکون را بر حرکت برمی گزیدند، ولی جناب امین الدوله العلیّه عبد الله خان اصفهانی مستوفی الممالک به سبب وحشتی که خود به جهات مختلفه از وقوف در طهران و حدوث فتنه [ای] ناگهان داشت، مطلقا وقعی به حرف این و آن نمی گذاشت. تبیین این مقال آن که، میرهاشم نامی هندی که از علوم هندسه و اعداد و نجوم و جفر و نیرنجات با کمال بهره بود، به دار الخلافه آمده و در خانه امین الدوله منزل کرده، شب و روز با او مصاحبت می نمود؛ خبر مرموز تغییر دولت را به او داد و معزی الیه نیز به فکر چاره افتاد. چون دار السلطنه اصفهان را خانه و مأمن روز تنگ می دانست، عزیمت رجوع به آن ولایت را داشت و نمی توانست. بالاخره قوام سلطنت و دولت را موقوف به این عزیمت نمود و در حضور پرنور همایون زبان به جسارت این مطلب برگشود. بواعث مرقومه و عرض جناب امین الدوله چون به هم رسید، تحریک لوای ظفر را به جانب دار السلطنه اصفهان باعث گردید. فرامین مطاعه به احضار سواره و پیاده عراق و مازندران صادر گردید و مسرعان سریع السیر به اطراف ولایات سایر و دایر آمد.

روز یکشنبه سیم شهر جمادی الاوّل سنه یک هزار و دویست و پنجاه، حضرت اعلی از شهر دار الخلافه به باغ دلگشای نگارستان نقل مکان فرمود و به جهت حضور لشکر منصور و اتمام تدارکات ملتزمین رکاب ظفردستور، چندی در آن عرصه فردوس ظهور توقف نمود. معتمدی چند به احضار نوّاب حسین علی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس و برادرش شجاع السلطنه حسن علی میرزا حکمران دار الامان کرمان و حسام السلطنه محمد تقی میرزا صاحب اختیار دار السرور بروجرد روان ساخت و بعد از انضباط امور و اجماع لشکر منصور، به تحریک لوای ظفر دستور پرداخت. روز سه شنبه شانزدهم شهر مذکور، که سه روز به ابتدای میزان مانده بود، از آن روضه ارم دستور با فرّ خسروی و شوکت کسروی حرکت کرد و یوم دوشنبه هیجدهم، چتر فیروز را بر فرق ساکنین دار الایمان قم سایه گستر آورد.

چون عبور توپخانه مبارکه از راه قهرود نطنز متعذّر بود و به علّت قلّت آذوقه و

کثرت ازدحام بسیار، خلاف طریقه عدالت و ملکداری می نمود، لهذا نوّاب امام ویردی میرزای ایلخانی سرکشیکچی باشی و صاحبقران میرزای سالار آتشخانه مبارکه را با توپخانه و زنبورکخانه و بنه [ای] بزرگ و جمعی از سواره و پیاده مازندرانی و عراقی از راه جوشقان روانه فرمود، مقرّر نمود که از آن راه به آراستگی تمام روند و در منزل مورچه خورت اصفهان شرفیاب رکاب ظفرمآب شوند.

پس از سه روز توقف، از دار الایمان قم نیز عازم دار المؤمنین [۵۰۱] کاشان شد و روز جمعه بیست و دویم وارد عمارت فرح فزای فین گشته، مدّت هشت روز در آن سرزمین فردوس قرین، عیش کنان آمد. بعد از ظهور انواع مکرمت درباره اهالی آن ولایت، عزیمت دار السلطنه اصفهان تصمیم یافت و لوای ظفر به تعجیل هرچه تمامتر به جانب آن صوب شتافت. در منزل مورچه خورت نوّاب حسام السلطنه العلیه محمد تقی میرزا شرفیاب رکاب همایون گشت. شاهزادگان مأموره از راه جوشقان نیز وارد گشته ولوله توپ البرزکوب از گنبد دوّار درگذشت. حضرت سیف الدوله سلطان محمد میرزا حکمران دار السلطنه اصفهان هم به استقبال دررسید و یوم چهارشنبه چهارم شهر جمادی الثانی اردوی ظفر شکوه را در باغ مبارکه سعادت آباد اصفهان معروف به هزار جریب نزول اجلال واقع گردید. نوّاب سیف الدوله با جمعیّتی کامل به سرداری جناب آصف الدوله العلیه اللهیار خان قاجار، به جهت تنبیه جماعت بختیاری نامزد شدند و به جهت اطلاع از یورت و مکان و جمعیت آن طایفه، چند روزی احتیاطا متوقف آمدند.

نوّاب حسین علی میرزای فرمانفرمای مملکت فارس روز سه شنبه دهم شهر مزبور با معدودی چند به خاکبوسی آستان اعلی شتافت و به سبب قصور در خدمت ادای مالیات، شبان روزی واحد مورد بی اعتنائی گشته، پس از آن در عمارت مبارکه سعادت آباد، سعادت از شرف حضور صاحبقران معدلت مقرون یافت. در باب ادای تنخواه مالیات چهارساله، کار را به دفع الوقت می گذرانید و به معاذیر چند که در صدر حکایت مذکور شد، متمسّک می گردید. بالاخره حکم محکم چنین صادر شد که نوّاب حسام السلطنه محمّد تقی میرزا به اتفاق حضرت فرمانفرما به دار الملک فارس رفته،

محصّل وصول تنخواه باقی آن مملکت شود و جناب امین الـدوله عبـد الله خان مستوفی الممالک نیز به جهت تنقیح معاملات هـذه السّـنه و تنبیه مفسدین ولایات و تنبیه مفسدین ایلات بختیاری و ممسـنی با معادل هفت هزار سواره و پیاده رکابی دو روز بعد از عزیمت نوّاب شاهزادگان به آن مملکت رود.

حضـرت حـاجی میرزا ابو الحسن خان شـیرازی وزیر امور دول خارجه و میرزا سیّد علی تفرشـی مسـتوفی دیوان اعلی به جهت محاسـبه و محصّـلی بـاقی وجوه به مرافقت جناب امین الـدوله از محل اردوی اعلی کوچیـده به جهت نقل مکان چنـد روزه در عرصه لسان الارض تخت پولاد [در] خارج شهر اصفهان متوقف شدند.

نوّاب فرمانفرمـا و حسـام السـلطنه در عصـر روز سه شـنبه هفـدهم [شـهر جمادی الثانی] از رکاب فیروزی انتساب رخصت یافته روان گشتند و کارداران عالم قضا و قدر در راهی که منظور داشتند، قدم هشتند.

انوری:

هزار نقش برآرد زمانه و نبودیکی چنان که در آیینه تصوّر ماست

بخش ۲ ذکر خاتمه کار شاهنشاه دوران و وفات او در دار السلطنه اصفهان و آشوب زمان

اشاره

سر فتنه دارد دگر روزگارمن و مستی و فتنه چشم یار

فریب جهان قصّه [ای] روشن است ببین تا چه زاید شب آبستن است بر ارباب بصیرت و عرفان پوشیده نیست که هر دولت را زوالی است و هر شوکت را وبالی. ذات قدیم، وجود پاک خداوند کریم است و وجود قویم، ذات قدیم کردگار رحیم.

[مصرا]ع:

آن که پاینده و باقی است، خدا خواهد بود

زوال هر دولت را نشانه هاست و وبال هر شوکت را بهانه ها؛ چند بهانه به جهت زوال این شوکت ارجمند به هم رسید که موجب تغییر مزاج اقدس اعلی گردید و جسم مبارک را از فرط غم و غصّه کاهید. سه فقره از آن جمله، اکبر نوائب بود:

اوّل: تسلط جماعت روسیه بر ولایات آذربایجان و اخذ هشت کرور تنخواه نقد از خزانه دولت ابدارکان.

دویم: وفات دو نفر از شاهزادگان عظیم الشأن که ضمیر منیر اقدس را بغایت افسرده [نمود]. یکی حضرت دولتشاه غفران پناه محمد علی میرزا [۵۰۲] صاحب اختیار ولایات کرمانشاهان و خوزستان و لرستان و دیگری ولیعهد جنّت آرامگاه عباس میرزا- طاب ثراهما- که در حقیقت، دولت متین را دو رکن رکین بودند و روزبه روز بر بروز

شوکت قوی ارکان می افزودند.

سیم: اختلاف نوّاب شاهزادگان بود که به سبب وفور اغراض نفسانی به هم افتادند و از قراری که در این کتاب مستطاب مکرّر درج شده، خانمان مسلمانان را بر باد فنا دادند. صاحبقران معظّم نظر به محبّت مفرطی که با عموم اولاد امجاد داشت، بنای درستی در کار هیچ یک نمی گذاشت. خار این کدورت را در دل می شکست و در هر حالت، همّت اعلی بر رضای خاطر هریک می بست. جمع اضداد در حقیقت جانگاه است و جانکاستن جمع اضداد بی اشتباه. بالجمله، از وفور غصه و اندوه، مزاج مبارک از حد اعتدال انحراف یافت و لشکر امراض مزمنه به میدان وجود مسعودش دو اسبه شتافت. از کثرت امراض داخلی و خارجی اخلاق کریمانه نیز تغییر پذیرفت و با هر نفسی از امین و خائن سخن از روی خشم و خشونت می گفت.

خلاصه، در سال اودئیل ترکی مطابق با سنه یک هزار و دویست و چهل و شش بعد از مراجعت از مملکت فارس، مرض قولنجی صعب در مزاج همایونش به هم رسید و بالاخره از استعمال شراب ناب رفع گردید. پس از آن، همه ساله امراض ظاهری و باطنی روی می آورد تا رفته رفته کبد را معیوب کرد. عاقبت منجر به ناخوشی سل و دق شد و ضعف بر قوّت فائق آمد. اکثر از منجمین رکاب مستطاب و غیره، خاصّه میرزا محمد رضای مجوس جدید الاسلام کرمانی، که خود را از احفاد استاد الکلّ فی الکلّ حکیم الهی جاماسب بنی عمّ گشتاسب می دانست، در خفیه رحلت مرحوم ولیعهد دوران عباس میرزا را یک سال قبل از وفات شاهنشاه زرّین لوا به او عرض کرد و این مطلب را به دلایل و براهین نجومی مسجّل آورد. در سال قبل که قضیه هایله ولیعهد مرحوم اتفاق افتاد، شاهنشاه دانا، هم از قرینه حکم منجمین، هم به مفاد (الملوک ملهمون) تن به قضای اقدس الهی از روی یقین و آگاهی درداد. در گوشه جنوبی از سمت قبلی صحن سیّم روضه پاک حضرت معصومه [در] قم- صلوات الله علیها- مضجعی چون روضه فردوس به جهت خویش پرداخت و در اوقاتی که نوّاب علیّه صبیّه مرضیّه اش، فخر الدوله البهیّه فخر النساء خانم به زیارت عتبات عالیات می رفت، بر

حسب امر صاحبقرانی موازی پنجاه من تربت از اصل مرقد تابناک برگزیده خالق آب و خاک- صلوات الله علیه و علی آبائه و أولاده- آورده، در مضجع همایون اعلی به امانت نهاد. یک تخته سنگ مرمر به جهت لوح مزار فیض پرور معیّن فرمود و سطح آن را به سعی حجّاران پرفن از مثال همایون و اشعار موزون زاده از طبع وقّاد حضرت میرزا محمد تقی مازندرانی علی آبادی منشی الممالک المتخلّص به (صاحب) منقّش نمود.

احوال خود را که می نگریست، همواره اوقات متزلزل و مضطرب می زیست.

در اوقاتی که از دار الخلافه طهران به دار السلطنه اصفهان حرکت می کرد، طرح ضریحی سیمین به جهت مرقد مطهّر حضرت عبّاس علی- علیهما السلام- با کمال اهتمام ریخت و مبلغ شش هزار تومان به مصارف این کار داده و میرزا هدایت الله و میرزا محمد تقی نوری مستوفیان دیوان اعلی را بر سر این کار نهاده، استادان صاحب فن را نیز در اتمام این امر برانگیخت.

خلاصه کلام، در روز دوشنبه پانزدهم شهر جمادی الثانی هنگام صبح، قدری کاهو تناول فرمود و بعد از آن به اکل کباب آهو میل نمود. طرف عصر همان روز از فرط غیرت سلطنت بدون بالاپوش در کنار رودخانه زاینده رود اصفهان به تیراندازی مشغول شد و حاکم طبیعت به حکم کهولت از حفظ صحت معزول آمد. علاوه ناخوشی سینه، مرض قولنج و ذات الجنب هر دو حاصل گشت و کار از کار گذشت. حضرت حکیم باشی میرزا محمد حسین اصفهانی در معالجه ید بیضا نمود و اندک سودی بخشود، ولی بالاخره بی حاصل بود. حکیم باشی مزبور از فرط صداقتی که داشت، چنین می پنداشت که شاهنشاه صاحبقران به سبب وفور حذاقت [۵۰۳] او زنده جاوید است. اعتقادش این بود که آن حضرت مسموم است وگرنه مرگ با این حذاقت در وجود مبارک او معدوم.

خلاصه، در همان دو سه روز ناخوشی به جهت اطمینان خلایق بدون امداد محرّکی به دیوانخانه مبارکه به استمرار می خرامید و با کمال خودداری مشغول حلّ و عقد امور دولت می گردید. بالجمله، در روز پنجشنبه نوزدهم شهر جمادی الثانی سنه یک هزار و دویست و پنجاه مطابق با سال نکبت مآل یونت ئیل ترکی، سه ساعت به

غروب مانـده، در عمـارت قزل اوطـاق هفت دست سـعادت آبـاد واقعه در باغ هزار جریب خارج دار السـلطنه اصـفهان از جامه خواب استراحت برخـاست و پس از صـرف غـذای مزوّرانه (۱) و ادای فریضه هشت گـانه به درگـاه خـالق یگـانه، تا به جهت اطمینان خلق به سـراپرده همایون خرامد، قامت قیامت علامت را به لباس خلافت بیاراست. در هنگامی که ایستاده بند قبا را می بست، ضـعفی بر مزاج همـایونش مسـتولی گشـته، بی اختیـار بر زمین نشـست. آغا بهرام قراباغی را که یکی از خواجه سـرایان محرم بـود، طلـب کرده از فرط ضـعف و بی حـالی به او تکیه نمـود و نفسـی چنـد گسـیخته کشـیده، طـایر روح پرفتـوحش بر شاخسار درخت طوبی آشیان نمود.

شاهزادگان با شوکت و خواتین پرعصـمت و امینان حضـرت، مصـلحت را صـبوری پیشه کردند و در بروز این مصیبت و ظهور فتنه و فسـاد انـدیشه نمودنـد. تـا صـبح جمعه بیسـتم این کیفیت را پنهـان داشـتند و افکـار صـائبه به کار بسـته همّت بر حرکت گماشتند.

نعش مطهّر را در همان عمارت هفت دست تغسیل و تکفین داده نماز کردند و پس از آن روی به انجام مهمات آوردند. نوّاب عبـد الله میرزا صاحب اختیار سابق ولایت خمسه و محمد رضا میرزا والی اسـبق ولایت گیلان، در ساعت وفات آن حضـرت بر اسبان صرصر علامت سوار گشته، هریک به طمع خام ایالت و خودسری به طرفی شتافتند.

بالاـخره نوّاب عبـد الله میرزا به ولاـیت خمسه شـتافت و محمـد رضـا میرزا به مملکت آذربایجان رفته در سایه التفات حضـرت ولیعهد دوران آرام یافت.

نوّاب سیف الدوله سـلطان محمد میرزا حکمران دار السـلطنه اصـفهان، مصـلحت خود را در دخول به محل ایالت ندید و چون یک فوج سـرباز جدیـد اصـفهانی به سـرهنگی مایور خان ارمنی در محل چارمحال بودند، معزی الیه به معاضدت ایشان به آن مکان رفته آرام گزید. دسـته جات شاهیسون خارج اردو را قدری غارت کرده به عزیمت اوطان روی برتافتند و اهالی اصـفهان ابواب شـهر و خانات و اسواق و مساجد و مدارس و سایر بیوتات را کلّا بسته و کوچه ها را سیبه بندی (۲) کرده و آمدورفت را با اهل اردو موقوفدی

۱- . غذای مزوّرانه، غذایی است که به بیمار دهند.

۲- . سنگربندی

نموده، به وادی طغیان شتافتند.

حضرات شاهزادگان و امرا و امنا، بر در باب عمارت هفت دست جمع گشته، درین رجعت به دار الخلافه، نوّاب رکن الدوله علی نقی میرزا را که بزرگتر از شاهزادگان رکاب بود، بر خود امیر ساختند و پس از آن به تهیّه و تدارک حرکت پرداختند. جناب امین الدوله عبد اللّٰه خان اصفهانی مستوفی الممالک، که در لسان الارض تخت پولاد توقف داشت، با جمعیت ابواب جمعی خود داخل اردو گشته، مستوره کبری تاج الدوله العلیّه اصفهانیه را، که والده نوّاب سلطان محمد میرزا و صبیّه محترمه اش الملقبه به خورشید کلاه عروس امین الدوله [و] زوجه میرزا علی محمد خان نظام الدوله ولد اوست، برداشته به اتفاق خود روی به شهر گذاشت. یک زوج صندوق جواهرآلات تاج الدوله مزبوره را، که از روی ثبت سررشته جات مبلغ دو کرور ارزش داشت، سربازان عراقی به استصواب غلامحسین خان سپهدار از میان بارهای او بردند و در عهد دولت ولیعهد مؤید به سعی جناب میرزا نبی خان قزوینی امیر دیوان آورده سپردند و ولیعهد نامور از فرط همت وافر، همه را به محرمان و امینان درگاه قسمت کرد.

بالجمله، نوّاب علی نقی میرزا اسباب سلطنت را از قبیل تاج و حقّه و بازوبند و شمشیر و کمر خنجر و خفتان و غیر آن را که هر دانه [ای] از آنها خراج اقلیمی است، به نوّاب [۵۰۴] امام ویردی میرزا برادر صلبی و بطنی خود سپرده، در حفظ آنها او را امین گردانید. چون دوابّ کارخانه جات همایون و اهل اردو به صحرا و چمن ها رفته بودند و سواره فراری اکثری را غارت نمودند، لهذا جمیع اسباب بیوتات سرکار اعلی را در همان مکان انداختند و به عزیمت طهران پرداختند. هریک از کارپردازان دولت را کاری مناسب به دست دادند و نعش مطهّر را در تخت روانی زرّین مرتب داشته صبح شنبه بیست و یکم با اسباب و اثاثه سلطنت و توپخانه و زنبورکخانه صاعقه علامت و نوّاب شاهزادگان و خواتین حرم عزّ و شأن و آن همه سپاه بی کران به همان آیین ایّام حیات شاهنشاه غفران نشان توپ و تیپ همایون را در جلو و عقب قرارداده با وضعی شایان به عزم دار الایمان روی آوردند.

ذکر وقایع عرض راه و دفن نعش مطّهر در دار الایمان قم و اوضاع اتفاقیه تا هنگام ورود به دار الخلافه بهیّه

چون راه متعارفی که به سمت دار الایمان قم بایست حرکت کرد، از وسط شهر دار السلطنه اصفهان بود که از دروازه خواجو داخل گشته و به خط مستقیم از راسته بازار گذشته از دروازه طوقچی بیرون روند و عازم صوب مقصود شوند و- از قراری که ذکر شد- اهالی آن ولایت از خوف دستبرد قشون نصرت نمون دروازه های (۱) شهر و ابواب دکاکین اسواق و خانات و بیوتات را بسته و سیبه بندی کرده بودند و از کثرت وحشت، شبان و روزان بر پشت بام ها تیراندازی می نمودند، لهذا عبور از وسط شهر ممکن نشد و قرار عبور را از طرق غیر معهود که بر دور شهر اصفهان می کردند، دادند و روی به راه نهادند. به سبب عدم جادّه و کثرت میاه و انهار و شدّت گل ولای، آن قلیل راه را در مدت سه روز به هزار زحمت و مرارت طی گردید، و دوابّ اهل اردو اکثر در آن مدخل و ممرّ پی شد. پس از آن که به راه متعارف افتادند، بنای حرکت را از راه نطنز دادند. دسته جات سواره و پیاده استرابادی و مازندرانی، که در آن سفر سرتیپ ایشان نوّاب اسکندر میرزای نایب الایاله خلف الصدق حضرت محمد قلی میرزای ملک آرای دار المرز طبرستانات بود، کشیک اسباب و اوضاع سلطنت را معیّن شدند و در حرکت و سکون با کمال تیقّظ و هشیاری عامل این عمل آمدند.

سربازان عراقی، که ابواب جمع امیر نامدار غلامحسین خان سپهدار بودند، چندین دفعه اراده دستبردی نمودند، ولی به سبب احتیاط نوکر استرابادی و مازندرانی میسّر نگشته و از یاری باری، امور کشیک دستگاه سلطنت و شهریاری به خوشی گذشت. بالجمله، فدویّت و ارادتی که در تعزیه داری در آن سفر از اهالی ولایات نسبت به آن برگزیده درگاه حضرت قاضی الحاجات دیده شد، معلوم گردید که قدر و منزلت او در ایّام سلطنت در نظرها چه بوده و اهالی ایران به چه اعتقاد به او خدمت می نموده اند.ا)

۱- . ملی و مجلس: (دروازها)

در ورود هر شـهر و قصـبه و دهکده، مردان و زنان از صغیر و کبیر جامه های سیاه در بر و گریبان های دریده تا کمر، خاک بر سر کنان و گل بر فرق زنان، شاه گویان و شاه جویان، موی کنده و مویه کننده به هیئت اجماع به اسـتقبال محفّه مهر شـعاع می آمدنـد و بـا اسـبان کتـل بسـته در جلو و رجـال و اطفـال پلاـس بر گردن پیشـرو و علم هـای سـیاه بر دوش و طبل های عزا در خروش، گرد راه به فلـک رسـیده و افغـان و آه سـر به عیّوق کشـیده وارد می شدنـد. [۵۰۵] عمله درگاه عرش اشـتباه و سـپاه نصـرت پنـاه که ایشـان را به این هیئت می دیدنـد، بی اختیار خود را از اسب انـداخته بر روی خاک می غلطیدنـد. در حقیقت، قیامت موعود در همان ایّام بود که سـپهر کینه ور از قضـیه هایله آن سـلطان بحر و برّ، شور روز محشـر برپا نمود. اشهد باللّه در هنگـام تحریر این فقره، کلـک درر سـلک را بی اختیـار اشـک هـا جـاری گشت و احوال مؤلف بینوا از هرچه در تصور آیـد، درگذشت.

خاقانی:

گر به قدر سوزش دل چشم من بگریستی بر دل من مرغ و ماهی تن به تن بگریستی

کاشکی آدم به رجعت در جهان بازآمدی تا به مرگ این خلف بر مرد و زن بگریستی بالجمله، در روز ورود به دار الایمان قم که روز پنجشـنبه چهـارم شـهر رجب المرجب بود و محرّر این کتـاب را قـدرت تحریر وضع و اوضـاع آن نیست، جمیع علما و سادات، عمامه های سـیاه و سبز بر گردن انداخته و مویه کنان به تلاوت و روضه خوانی پرداخته، علم های حضرت معصومه را سیاه بسـته و رجال و اطفال و نسوان شهر کلّا با گریبان های دریده و سرهای گل ولای مالیده و روی های ناخن خراشیده و دل هـای شکسـته، فریادزنـان و موی کنـان و مویه کنان با اوضاعی شایان به اسـتقبال رسـیدند و به آن هیئت وارد شـهر گردیدنـد. جنازه مغفرت نشان را بر دور ضـریح مقـدس گرانیـده در مضـجع همایونی که ذکر شد، بردند و آن تربت با شـرافتی را، که از قرار نگارش از عتبات عالیات آورده بودند، در دخمه اعلی به ترکیب قبر ترتیب داده، نعش مبارک را در جوف

آن سپردند. باب آن دخمه را به آیین ملوک عجم بستند و قرّاء داود الحان با ملزومات امور معیشت بر سر مزار آن غارق بحار رحمت نشستند.

این شاهنشاه معدلت دستگاه، که بالفعل وارث بالاستحقاق جدّ بزرگوار است، بعد از جلوس بر مسند سلطنت، قرارها در انضباط آن مضجع شریف نهاد و طاق آن را کلّا از مرآت چینی و رومی ترتیب داد. حاجی علی محمد دار المرزی که در بدایت جوانی طبع نظمی داشت و در جرگ اهل خلوت سرکار اقدس، اوقاتی به فراغت می گذاشت، بالاخره سعادت فطرت او را دامنگیر گشته و به سبب میل به عبادات و تحصیل معاش از ممرّ حلال و خیرات، از چاکری دربار عرش سمات درگذشت. زیارات اماکن مشرّفه را به جا آورد. مدت ها در زاویه عبادت و تحصیل معرفت سر می کرد. چند سال قبل از وفات خاقان مغفور، محرمان خلوت سرای اقدس که سبقت آشنایی و دوستی با او (۱) داشتند، به لطایف الحیل مجددا او را بر درگاه اعلی آورده لقب لله باشی بر سر او گذاشتند. این دفعه به سبب وفور تقدّس و ظهور تدیّن، اعتبارش از بدایت افزون شد و برحسب امر خاقان مغفور، به زیارت بیت الله الحرام شتافته پس از رجعت، زیاده در نظر انور و مردم دیگر معتبر آمد.

این برازنده مسند کیانی پس از جلوس بر مسند سلطانی، مراتب معرفت حاجی مزبور را حاصل نمود و فقرات میل باطنی خاقان مغفور را به او از نزدیک و دور شنود؛ لهذا مشار الیه را در آن مضجع شریف متولّی ساخت و به جهت مخارج سالیانه وی و فرش و روشنایی و ادرارات (۲) و مرسومات قرّاء و خدّام آن آرایش مسندِ کی، قریه علی آباد واقعه در محال قم را معیّن فرمود و حاجی را با متعلّقان و متعلّقات به توقف دار الایمان قم و خدمت آن مضجع فردوس تحشّم امر نمود. مشارالیه نیز در عمارت احداثی خاقان مغفور، که در جنب آن مرقد پر نور واقع است، منزل کرد و دست همّت در خدمت گزاری از آستین ارادت برآورد. عمارتی فوقانی که مشرف بر صحن مقدّس حضرت معصومه است، بر فراز آن مرقد شریف برپا ساخت و به نظم کار و ملزومات آنها

۱- . ملی و مجلس: (اوّل)

۲- . ادرارات: مقرری ها، مستمری ها

مرقد عالی مقدار پرداخت. اکنون آن مضـجع شریف زیارتگاه جمیع عابرین و زائرین روی زمین گشته و مراتب احترام گزاری های خلق از هرچه نویسم درگذشته است.

حاجی مزبور میزبان اهالی نزدیک و دور است و محفل وی شبان و روزان مرجع ارباب شوکت و عزّت و سرور.

بالجمله، نوّاب رکن الـدوله علی نقی میرزا و همراهان آن نعش مغفرت لوا، سه روز و سه شب متوالی شـیلان عزاداری ملوکانه کشیدند و کافّه رعایا و برایای اطراف و اهالی آن بلده، کعبه مطاف به حظّی وافر و احسانی متکاثر رسیدند.

بعـد از فراغ از امور کفن و دفن و تعزیه داری، متعلّقان و متعلّقات سـلطنت را برداشـتند و روی به دار الخلافه طهران گذاشـتند. جناب آصف الـدوله اللهیار خان قاجار به انتظار موکب حضـرت ولیعهـد سـلطنت مدار در دار الایمان قم، مقیم شد و حضـرت غلامحسـین خان سپهدار [۵۰۶] افـواج سـرباز عراقی را مرخّص کرده خـود به صـوب سـلطان آبـاد کزّاز که مقرّ حکـومت و از مستحدثات والد مغفرت آیت اوست رفته، چندی مقیم (۱) آمد.

خلاـصه، عمر مبـارک خاقـان مغفور موافق تحقیق، هفتاد سال بود و خود در ایّام حیات به قانون متـداوله کمتر ازین می فرمود. این بنـده مؤلف از بس حسـرت فقـدان آن مغفرت نشان را داشت، شب و روز اوقات خود را صـرف تاریـخ نگاری کرده، این چند قطعه و غزل و رباعی را به یادگار گذاشت.

غزل

خاقان چو رفت از غم او دربدر شدم ایّام بی پسر شد و من بی پدر شدم

گفتم که سهل در غم او آب چشم تراز سرگذشت آب چون من باخبر شدم

بدتر ز مرگ در غم او گشته زندگی او مُرد پیش از من و من مُرده تر شدم

از فیض او نهال وجودم ثمر گرفت شد باغبان و چون شجری بی ثمر شدم

از من نیافت خدمتی از بعد وی ظهورجز این که در مصیبت او نوحه گر شدم م)

۱- . ملی و مجلس: (مستقیم)

او در بلیّه ام سپری بود پیش روی برتافت روی از من و من بی سپر شدم

پروازم از هوای تو ای شاهباز قدس رفتی تو در فراق تو بی بال و پر شدم

از فرّ قدرت تو که با زور فرّ بدم وز چشم همّت تو که صاحب نظر شدم

چون بی نشان شدی تو مرا نام گشت گُم بگذشت آن زمان که به عالم سمر شدم

گوش از پی شنیدن حرف تو بود و بس خاموش چون شدی تو من از گوش کر شدم

ماند از طلوع کوکب اقبال خاوری از خاوران گذشته سوی باختر شدم قطعه [ای] در تاریخ وفات

دریغا ز فتحعلی شاه رادکه مُرد و ز ایّام نیکی ببرد

ز شاهان گیتی ندانم کسی که با او به مردی توانم شمرد

به ایوان یکی نورافزای شیدبه میدان یکی نام بردار گُرد

به عهد خود از صیقل عدل و دادز آیینه دهر ظلمت سترد

بسنجیده ام عقل او با جهان جهان خردسالی و او سالخورد

به ملک سپاهان جنّت مثال که آرایش هر بزرگ است و خُرد

بیاراست قامت که آید به باربه آرایش لشکر ترک و کُرد

به گاه خرامیدن از پا نشست چو آتش که از آب برجا فسرد

بزد آهی و تن به بستر نهادبشد شاهی و جان به جانان سپرد

شهی را که بُد دست و پای هژبر (۱)گهِ پایداری دم دستبُرد

نه قدرت که دستی تواند فشاندنه قوت که پایی تواند فشرد

چه جان ها که گیتی ازین غصه دادچه خون ها که دوران درین قصه خورد

به هر کام شکر همه زهر زهربه هر جام صهبا همه دُرد دُرد

به تاریخ او زد رقم خاوری به صد آه فتحعلی شاه مُرد ر)

۱-. مجلس و ملی: (هزبر)

ایضا قطعه

ظلّ حق فتحعلی شاه آن که بودبا مخالف در جدال و در نزاع

آن که در هر صبح و شام انداختی مهر را از چهر در تحت الشعاع

کشوری او را مرید و او مرادعالمی او را مطیع و او مطاع

داوری هر روز بودش بر مزیدخسروی چل سال بودش بی نزاع

چون نمودی جای در ایوان جوادچون نهادی پای در میدان شجاع

اختر خصمش بدی در انحطاطکوکب بختش شدی در ارتفاع

[۵۰۷] بینوایان را همی می داد مال کاین تجارت را بسی بود انتفاع

رونق است از دار دنیا بیشتردر دیار آخرت او را متاع

آن سری کز تاج بیضا داشت عاراز اجل آخر رسید او را صداع

خلق دهر از هجر او اندر ملال اهل حشر از وصل او اندر سماع

خاوری کرد از خواص محرمان چون وداع آخرینش استماع

از پی تاریخ سالش زد رقم با جهان فتحعلی شه در وداع تاریخ اربعه در یک شعر

فتحعلی شه از تخت شد خاوری و آمدهر پاره زین دو مصراع تاریخ فوت سلطان

کیخسرو دوم شد امّت ز فتنه ویران سلطان ز تخت افتاد، وارونه گشت ایران تاریخ دیگر

فتحعلی شاه چه شد وای وای خسرو آگاه چه شد وای وای

رونق آفاق برفت آه آه زینت خرگاه چه شد وای وای

میر جهاندار کجا حیف حیف شاه فلک جاه چه شد وای وای

تاج سر مهر چه سان آخ آخ نور رخ ماه چه شد وای وای

آن که همی بود به جیش ظفربدرقه راه چه شد وای وای

آن که همی بود به ملک جلال مرتبه گاه چه شد وای وای

خاوریش از پی تاریخ گفت فتحعلی شاه چه شد وای وای رباعی در تاریخ

شد فتحعلی شاه ز خرگاه افسوس تا مهر بشد ناله و تا ماه افسوس

زد خاوری از برای تاریخ رقم کو جان جهان فتحعلی شاه افسوس

فصل ۵ : به تخت نشستن محمد شاه

بخش ۱ ذکر وقایع اوضاع نوّاب شاهزادگان و طغیان بعضـــی از ایشان در برخی از ولایات ایران تا هنگام جلوس ولیعهد دوران بر تخت سلطنت جاودان

بعد از قضیه خاقان مغفور- نوّر اللّه مضجعه- نوّاب شاهزادگانی که در اطراف دار الملک ایران بودند، اکثری به سبب متابعت حکم وصیّت و ولیعهدی نوّاب شاهزاده اعظم محمد میرزا قبل از رحلت، در محل ایالت، منتظر لطیفه غیبی نشسته حرکتی بر خلاف قانون نمی نمودند، مگر دو سه نفری از ایشان که هریک به سببی از اسباب حرکتی مذبوحانه کردند، ولی بالاخره به جز ندامت و خسارت سودی نبردند. یکی از آن جمله، نوّاب حسین علی میرزای فرمانفرمای مملکت فارس بود که از قرار نگارش، یک روز قبل از قضیه ناگزیر خاقان مغفور به اتفاق نوّاب حسام السلطنه محمد تقی میرزا از دار السلطنه اصفهان عزیمت دار العلم شیراز را نمود. در محال قمشه این خبر را شنید و حسام السلطنه را به دار الشوکه بروجرد فرستاده، خود عازم شیراز گردید. بعد از ورود بلافاصله بر تخت سلطنت دو روزه تکیه کرد و از خواندن خطبه و زدن سکّه نام برآورد.

یکی دیگر، نوّاب شجاع السلطنه حسن علی میرزا [است] که در دار الامان کرمان این مراتب را شنید و در بدایت احوال قاصد تسخیر دار العباده یزد گردید. ولد خود هلاکو میرزا را با معدودی به آن ولایت فرستاد و شجاع الملک میرزا ولد نوّاب ظلّ السلطان که از جانب برادر خود سیف الدوله میرزا در آن ولایت بود، بدون آسیبی دار العباده را نهاده به عزم دار الخلافه به راه افتاد. شجاع السلطنه خود به نیّت خدمت گزاری برادر فرخنده سیر به دار العلم شیراز شتافت و میر شمشیر آن دولت گشته

اعتباری تمام یافت.

یکی دیگر، نوّاب ظلّ السلطان علی خان شاهزاده است که در دار الخلافه طهران حکمروا بود و همواره اوقات این خیال را درباره خود می نمود. با آن که بعد از وفات مرحوم نایب السلطنه مغفور عباس میرزا- طاب ثراه- در باب منصب ولیعهدی هنگامه ها [۵۰۸] آراست و به سبب عدم رأی خاقان مغفور- نوّر اللّه مضجعه- از سر این تقاضا برخاست، باز بعد از ظهور قضیه خاقان خلد آشیان که نوّاب علی نقی میرزا به اتفاق شاهزادگان و خواتین (۱) حرم عزّ و شأن، و اساس و اسباب سلطنت و آن همه لشکر با جلادت به دار الخلافه رسید، نوّاب ظل السلطان به طمع سلطنت جاوید، طالب چاره گردید. اهالی دولت از ابتدا انکاری داشتند و گردن در زیر این بار نمی گذاشتند.

چاره [ای] که به خاطرش رسید، سه چیز بود: یکی آن که، دستخطّی به مهر خاقان مغفور و خط نوّاب ضیاء السلطنه العلیّه منشی الممالک اندرون عصمت دستور بروز داد که اسم ولیعهدی را به او داده و ولیعهد سلطنت جسیم را لقب نایب السلطنه بر سر نهاده است؛ یکی دیگر آن که، ابواب خزانه اندرونی را سرگشاد و موازی دو کرور نقد به جهت مصارف این کار بیرون فرستاد. مردم به طمع زر بر دور او جمع شدند و بزم شوکت چند شبانه را پروانه شمع آمدند؛ چاره سیّم، جناب حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی وزیر امور خارجه که بطن طمعش از اطعام عام و انعام مالاکلام مملوتر از گلخن حمام بوده، به جهات چند از جناب میرزا ابو القاسم قائم مقام واهمه می نمود که بعد از ظهور سلطنت نوّاب ولیعهد دولت مآب و وزارت معزی الیه در مملکت ایران چگونه توقف نماید و آن همه اندوخته و ذخایر و اقطاع و سایر را گذاشته به کدام طرف پای فرار برگشاید، لهذا وثیقه [ای] مجعول از پیش خود نوشت که: در دولت های خارج از قبیل روم و روس و فرنگ، وصیّت سلطان متوفّی در تعیین ولیعهد معتبر نیست، بلکه عمده شرط درین باب، رضای جمهور است و با وجود عدم رضای جمهور، ولیعهد وصیّتی را، سلطنت نامیسور.

پس از مهر کردن این وثیقه، شاهزادگان و امنا و امرا و وزرای دربار و علما ون)

۱- . ملی و مجلس: (خوانین)

فضلای هر دیار و سایر اهالی و سکنه دار الخلافه جاویدمدار به سبب طمعی که از نوّاب ظلّ السلطان داشتند، هریک خط و مهر خود را بر آن وثیقه گذاشتند.

حضرت ظلّ السلطان شبی را که ساعت سعد در آن شب بود، برگزیده پای بر تخت سلطنت نهاد و از آن تنخواه موجوده به (۱) هرکه هرچه خواست، داد. هر بینوایی از بخشش بی جای او به نوایی کامل رسید و حضرت ظلّ السلطان به سبب این همت بی پایان و طعن ظرفای زمان، به عادلشاه معروف گردید. او نیز چون نوّاب فرمانفرما، مباشر خطبه و سکّه گشت و مدّت بیست روز از ایّام سلطنت عاریت او نگذشت تا از قراری که- ان شاء الله المجیب- عن قریب ذکر خواهد شد، سرکار شوکت مدار ولیعهد سلطنت شعار، جلوس مختصری در دار السلطنه تبریز کرد و پس از آن دو اسبه به دار الخلافه طهران روی آورد.

مستر کمبل (۲) ایلچی دولت بهیه انگریز که در تبریز بود، مبلغ هفتاد هزار تومان به جهت تدارک حرکت پیشکش نمود و حضرت معتمد الدوله العلیّه ناظم گیلان، در ولایت خمسه شرفیاب رکاب گشته، مبلغ چهل هزار تومان نقد بر آن پیشکش افزود. حضرت ظلّ السلطان هریک از شاهزادگان و کارپردازان دولت ابدارکان را با تدارکات لازمه مقابله داد و با جمعیتی زیاد و توپخانه [ای] صاعقه بنیاد، متدرّجا به دفع عزیمت سرکار سلطنت فرستاد و هرکس که به آن اردوی ظفر شکوه رسید و آن همه جلال و استقلال را دید، از روی طوع و رغبت مطیع گردید.

بالجمله، شاهنشاه با فطانت از عرض راه به امیر نامدار [۵۰۹] محمد باقر خان قاجار کوتوال قلعه دار الخلافه طهران، که خال خجسته فال اوست، حکم محکم به گرفتاری ظلّ السلطان و وزیرش محمد جعفر خان کاشانی که با کراهت منظر و لحیه [ای] از دم گاو و خر افزونتر، محبوب او بود، صادر ساخت و معزی الیه به امتثال این امر پرداخت. حاجی میرزا ابو الحسن خان که مباشر چنان خیانتی بزرگ شده بود، به دار الایمان قم گریخت و به دامان محافظت آن مأمن امن و امان آویخت.ل)

۱- . مجلس:- (به)

۲- . ملی و مجلس: (کمیل)

شاهنشاه فیروزبخت، به سعادت و اقبال به دار الخلافه رخت کشید تا- الحمد للّه و المنّه بر مسند جلوس جاوید آرمید. تواریخ چند در عزل و نصب سلاطین شعرای فصاحت پیوند سابق بر این به نظم درآورده اند، ولی هریک اسم مبارک سلاطین با تمکین را بی ادبانه به تخفیف ذکر کرده اند. جناب صباحی حاجی سلیمان کاشانی بیدگلی در سلطنت جعفر خان زند فرموده:

صباحی:

نوشت کلک صباحی ز قصر سلطانی علی مراد برون شد نشست جعفر خان و همچنین مرحوم صبا، اعنی فتحعلی خان ملک الشعرای کاشانی در جلوس خاقان مغفور ادا نموده و اسم مبارک را از دست داده، همان لقب شریف را ذکر فرموده است.

صبا:

ز تخت آقا محمد خان شد و بنشست بابا خان

اگرچه این بنده مدحت گزار کمتر خوشه چینی از خرمن فصاحت آن دو بزرگوار است، ولی طرز فصاحت از این دو سه قطعه که ایراد شد آشکار [است].

لمؤلفه خاوری:

از پس فتحعلی شه شد محمد شه به تخت رفت سلطانی جلیل و خسروی آگه نشست

خاوری بنوشت تاریخش که از تخت شهان شد برون فتحعلی شه پس محمد شه نشست عزل ظلّ السلطان

رفت از ایوان علی شاه و محمد شه نشست خاوری سال جلوسش را چنین آگاه شد

چون علی شه ای دل از خرگاه دولت شد برون بعد از آن با قلب شاد آن جا محمد شاه شد

تاریخ براسه

دو فروردین به عالم ظاهر قدرت سبحان ز فرّ بخت سلطان و ز فیض ابر نیسانی

بنازم بخت سلطان را که آمد ثانی مانی سَقَی اللّه ابر نیسان را که باشد مانی ثانی

زهی سلطان که از او مانده برپا عدل دارایی خهی بنیان که از وی گشته خرّم کِشت دهقانی

مهی آمد به جمشیدی که جمشیدش به جان ریزی شهی آمد به دارایی که دارایش به دربانی

فریدون کو که آموزد به او رسم فریدونی سلیمان کو که فرماید به او طرز سلیمانی

به بخشش حاتم طایی به کوشش رستم دستان چه کوشش عزم هندستان چه بخشش ملک قاآنی

پس از فتحعلی شه خسرویّ ملکت ایران محمد شاه را حاصل ز تأئیدات یزدانی

بسی کس مستعد و منتظر بودند شاهی رابه او این رتبه مشکل مسلّم شد به آسانی

اگرچه پنجمین شاه از صف قاجار شد لیکن محمد شاه اول را ز اسم و رسم شد ثانی

رقم زد کلک طبع خاوری از بهر تاریخش محمد شاه ثانی بانی ایوان سلطانی

بخش ۲ ذکر شمه [ای] از احوال خسرو بی همال بعد از جلوس بر اورنگ سلطنت لایزال به طریق اجمال

[۵۱۰] اگرچه از قراری که به کرّات عرض و اظهار شده، این بنده مدحت گزار قرار داده که تاریخی جدید در ذکر وقایع این دولت سدید ترتیب دهد و هرگاه ودیعه حیات عاریت چندی یاری کند- ان شاء الله تعالی- تفصیل آن در جلد دیگر ذکر خواهد شد، ولیکن تا رشته کلام از هم نگسلد، مختصری از کلّیات را درین صحیفه درج نمود.

بعد از آن که مسند سلطنت و فرمانروایی از فرّ ذات با برکات این زیبنده اریکه کشور خدایی آرایشی تازه یافت، از یمن طالع همایون و فرّبخت روزافزون در مدت سه ماه، سرکشان اطراف و شاهزادگان اکناف از سعی کارگزاران این شوکت جاوید اتّصاف، هریک به سزای خود رسیدند و در گوشه انزوا و مسکنت آرمیدند. نوّاب حسین علی میرزا و حسن علی میرزا که در دار العلم شیراز لوای خودسری افراشته بودند، از مأموریت جناب معتمد الدوله منوچهر خان و منصور خان سرتیپ فراهانی و ینارال لنسین (۱) انگریز [ی] توپچی باشی با دو فوج سرباز آذربایجانی و توپخانه صاعقه مبانی گرفتار گشته در دار الخلافه طهران در زاویه مسکنت غنودند. چند نفر از ولدان آن دو بزرگوار، در بین این گیرودار، از نقدینه و زرینه و جواهرآلات بی شمار برداشته به سمت عتبات عالیات.

۱- . احتمالا این همان لیندسی معروف است که از افسران ارشد انگلیس و فرمانده نظامی ایران نیز به شمار می آمد کاتب نسخه این واژه را گاهی لینین و گاهی لینسین آورده است.

رفتند و هریک مرسومی از دولت علیّه روم حاصل کرده در آن اماکن مشرّفه آرام گرفتند.

نوّاب حسین علی میرزا به سبب سوء مزاجی که داشت، در دار الخلافه روی به دیار آخرت گذاشت. نوّاب شجاع السلطنه حسن علی میرزا بدون اطلاع شاهنشاه زرّین لوا به سعایت جناب میرزا ابو القاسم اتابک اعظم از دو دیده نابینا شد و در گوشه بطالت مشغول انزوا آمد. شاهزادگان دیگر از قبیل نوّاب شیخ الملوک شیخ علی میرزا و حشمت الدوله محمد حسین میرزا را به عزیمت جمعی از هواخواهان از ملایر و کرمانشاهان آوردند و با برخی دیگر از قبیل ظلّ السلطان علی شاه و رکن الدوله علی نقی میرزا و امام ویردی میرزای ایلخانی و حسام السلطنه محمد تقی میرزا و محمود میرزا و امیرزاده استراباد و مازندران سلطان بدیع الزمان میرزا، روانه دار الارشاد اردبیل کردند.

نوّاب ظلّ السلطان و علی نقی میرزا و امام ویردی میرزا در محبس مزبور نقبی به خندق خارج قلعه مذکور زده، شب هنگامی از قلعه مذکوره فرار و آدم های معهود ایشان در خارج شهر با اسب و اسباب بسیار به آنها دوچار و از آن جا سوار گشته به سمت سالیان و انزلی و لنکران نزد روسیه مستحفظین آن سرزمین قرار جستند و بالاخره بعضی به دولت روم و برخی به دولت روس و انگریز رفته در پناه هریک نشستند. چند نفری هم از فرزندان مرحوم فرمانفرما با اسباب زرّینه و نقدینه، خود را به سمت عتبات عالیات کشیده و از دولت روم مستمرّیات گذرانیده در آن جا متوقف شدند.

بعد از مقدمه فرار نوّاب ظل السلطان و غیره از اردبیل، بقیه شاهزادگانی که در آن جا بودند، همه را به رسم گروگان به دار السلطنه تبریز فرستادند و مخارج هریک را به قدر کفایت قراری دادند. جناب میرزا ابو القاسم قائم مقام از قراری که محقّق آمد، با نوّاب ظلّ السلطان در جزو داستان طغیان چیده بود، بالاخره پس از مدت شش ماه از وزارت، سر را در این خیال بیهوده بدرود نمود. جناب فخر الاسلام و المسلمین حاجی میرزا آقاسی بیات [۵۱۱] ماکویی ایروانی که از بدایت حال در سرکار سلطنت، ادیبی با جلال بوده، مشیر عالم شد و کارگزار امور جمهور بنی آدم آمد. این لطیفه غیبی در اطراف جهان مشهور گردید که شاهنشاه با توان در مدت سه ماه، مملکت و سلطنت ایران را با

وجود یک هزار شاهزاده عظیم الشأن در ید تصرف درآورد و خارستان روزگار را از آبیاری ابرهمّت سرشار رشک گلستان ارم کرد. امید که جاودانی به دولت و کامرانی بر اریکه سلطنت و شادمانی برقرار ذات کامل الصفاتش به جهت آرایش جهان پایدار باد.

این قصیده از طبع مؤلف بعد از فتح غوریان در مدح شاهنشاهی تراوید و یادگار را ثبت گردید.

لمؤلفه:

طریقت ملک جاوید و محمد شاه سلطانش چه سلطان عرصه ملک حقیقت زیر فرمانش

شریعت با طریقت جمع شد در بی قرین ذاتی که در ملک حقیقت نیز می خوانند سلطانش

چو از علم الیقین پی برد در عین الیقین آسان هم از عین الیقین حق الیقین گردید آسانش

کلامش باشد آن رمزی که دانایی است تفسیرش وجودش باشد آن رکنی که بینایی است بنیانش

چو در ملک غنا در ملک فقرش نیز سلطانی کدامین فقر آن (کالفقر فخری) مهر عنوانش

کمال انزوا را با جلال سلطنت مایل ولیکن گوشه گیری باشد اندر صدر ایوانش

حقیقت خواهی ار دانی محمد را بود ثانی همین برهان بود کافی که باشد تیغ برهانش

قضا رمزی ز نیرویش قدر زوری ز بازویش ازل روزی ز ایّامش، ابد دوری ز دورانش

ببین تاج کیومرثی به فرق از فرّ دادارش بجو فرّ فریدونی ز چهر از مهر یزدانش

امیر روم می باشد ز دل ممنون انعامش عزیز مصر می گردد ز جان محبوس زندانش

ببین کاین روز و شب همچون غلام رومی و زنگی نیاز آرند بر درگه ز گردون مهر و کیوانش

دگر خیل قطار بُختی ابر جهان پیمانثار آرند از دریا به کوهان درّ و مرجانش

دو اسبه تاخت ز آذربایجان زی تختگاه کی عراق و فارس شد مفتوح تا مرز خراسانش

ز فرّ ایزدی شد کشور موروث را صاحب حمایت نز فلان آمد به کارونی ز بهمانش

فریدون ز ایزدی فر یافت در ملک جهانشاهی حدیث کاوه را بگذار با آن پتک و سندانش

بحمد اللّه سامانی ز یزدان یافت در شاهی که ساسانی کنند ایدون به درگه آل سامانش

به رویین تن ز دستان گشت رستم غالب و دارابرد از یادها رویین تن و دستان و دستانش

کسی کش دعوی شیری ز سهم شاه شیراوژن کنون چون روبهان سرگشته بینم در بیابانش

دو خسرو را ز عمّان و ز کرمان کرد آواره به نام ایزد سپاه با نظام و رزم میدانش

کسی را کاژدهای تیغ خونریز اژدها افکن[۵۱۲] چه باک از کِرم کرمان است و از خرچنگ عمّانش

نبیره بود خاقان را در میدان سربازی ز ابناء ملک یکتن نبودی مرد میدانش

اگر خاری چو نشتر کی توانی خواندنش نشتروگر خاکی چو انسان کی توانی گفت انسانش

پس و پیش جهان را نیستم آگه همی دانم که در این آفرینش آفریده نیست همسانش (۱)

پی عزم جهان کردی و نظم جیش پیغامی سروش از عالم غیبی به گوش آورد آسانش

گرفت آن نیزه خطّی، جهاند آن توسن ختلی از آن رمح و از آن توسن به غم توران و ختلانش

علم از ملک خاور زی جنوب آورد و از مردی به آمد پشت خِنگ از خوابگه اندر شبستانش

به زحمت داد تن تا راحت آرد بهره ایران راکه بادا برخی جان، جان ایرانی و ایرانش

بود ننگی بزرگ او را به تخت آسودگی زیراکه از خردی به آسایش نبودی میل چندانش

ز عیش بزم بِه آمد به جیش آرایش رزمش ز شوق رزم نرم آمد به پا خار مغیلانش

تزلزل در ملوک ترک از یک عزم سردارش تطاول در بلوک هند از یک کام یکرانش

رسید از قندهار و کابل و پیشاور کشمربه لشکرگه امیران و رسولان فراوانش

دگر از اندخود و بادغیس و فاریاب از جان بسی گردن فراز آمد به باب فتح دربانش ش)

۱- . مجلس: (همشانش)

یکی بر لب کلام افتتاح مرز هندستان یکی بر کف کلید فتح باب ملک تورانش

چو سبزار و فراه و غوریان و کرخ بس کشورهمی بودند گوی آسا به زیر خمّ چوگانش

بر و بوم ولایات عدو یکسر مسخّر شدولیکن ماند بر جا چار دیواری ز ارکانش

یکی غول اندران ویرانه متواری شد از آن روکه بر اعمال شیطان رهنما گردید شیطانش

چو عالم زیر پر طیّ کرده شهباز جهان پیماچه غم گر بوم شوم آورده در ویرانه سامانش

ز بس از یاورانش کشتگان در خارج و داخل بسی در قرن ها زین پس دَد و دامند مهمانش

کسی کاو روی خود برتافت از این نور یزدانی نباشد لایق نیرنگ غیر از نار نیرانش

برآر از غوریان دود ار بخواهی سال فتح آن که توپ خسروی برداشت دود از بیخ و بنیانش

شهنشاها فلک جاها جهانگیرا خداونداکه باشد بنده جاهت را سپهر و چار ارکانش

غلامی پیر همچون خاوری استاده بر درگه ولی باشد اسیر پیر گرگ غم گریبانش

بسی سال اندرین در بوده با جمعیّتِ خاطرپس از چل سال خدمت آسمان دارد پریشانش

نظر کن لحظه [ای] از خشم بر این چرخ دون پرورکه شاید از پریشان ساختن سازی پشیمانش

نوشتم قرن ها تاریخ آثار نیاکانت[۵۱۳] کنون دارم به کف آثار شاه و رسم دیوانش

چنین چاکر روا نبود پریشان خاصه در وقتی که ظلّ رأفت شاهی بود بر سر نگهبانش

مرا مستغنی از احسان خود کن تا شوم فارغ ز قرض و خرج و تیمار عیال و ظلم و طغیانش

اگر خود مالک دینار دارد درد مسکینی بود در روزگاران شربت دینار درمانش

بود تا هست احسان بر غنای فقر اصرارش بود تا هست مسلم با طواف کعبه پیمانش

حریم درگه سلطان مطاف زمره انسان به زیر بار احسان فرقه گبر و مسلمانش بالجمله، در جلد وی این قصیده غرّا مبلغ سیصد تومان انعام مرحمت فرمود و روزبه روز بر مراتب التفات باطنی و ظاهری افزود- اللّهم خلّد بنیان دولته و سلطنته الی آخر الزمان بحقّ محمّد و آله الأخیار الأبرار آمین آمین آمین یا رب العالمین.

بعون الله و توفیقه به اتمام رسید این کتاب مستطاب از نسخه [ای] که به خط مرحوم میرزا فضل الله خاوری مؤلف است در ماه ظفر المظفر سنه ۱۳۲۶ یک هزار و سیصد و بیست و شش هجری برحسب فرمایش جناب مستطاب علّام فهّام سلاله السادات العظام آقای اعتماد الدوله- أدام اللّه إفضاله (۱).ت.

۱-. پاراگراف آخر ضمیمه نسخه مجلس است.

ص: ۳۰۳

خاتمه روزنامچه همایون

اشاره

[۵۱۴] بسم اللّه الرحمن الرحيم و به نستعين خاتمه هر كلام، حمد ملك علّامى است كه سلطنتش را بدايتى نيست و مملكتش را نهايتى نه. نبوّت حقّه را به خاتميت [جناب خاتم] (۱) پيغمبران- صلّى اللّه عليه و آله و سلّم- ختم ساخت و از ظهور شاهنشاهى عادل و ظلّ اللهى باذل، به ختم سلطنت پرداخت.

لمولفه:

محمد شه نبيره خسرو عادل (۲)كه مى باشدفلك طيش و ملك جيش و قضا حكم و قدر فرمان اما بعد، چنين گويد بنده احقر فضل الله الحسينى شيرازى المنشى المتخلّص به خاورى كه: از قرارى كه به كرّات در روزنامچه دولت جاويد سمات تحرير يافته، اين بنده مدحت گزار برحسب امر صاحبقران مغفرت آثار، مأمور بود كه خاتمه [اى] بر آن روزنامچه همايون افزايد و اين كتاب مستطاب را به ذكر شمايل مآثر و محامد و آثار و اطوار و اولاد و نباير اين دودمان والاتبار و متعلّقان و خويشان و امرا و وزراى دربار سپهراقتدار و اوضاع و اسباب سلطنت پايدار و ساير ملزومات ايّام دولت شاهنشاهن)

۱- . ملى و مجلس:- (جناب خاتم)؛ از تذكره خاورى اقتباس شده است.

۲- . تذكره خاورى: (خسرو دوران)

غفران آثار- نوّر اللّه مضجعه- آراید.

بعـد از آن که- الحمد للّه و المنّه- ایوان سـلطنت ایران بدون جور و عدوان به وجود فائض الجود شاهنشاه گردون توان آرایش یافت و از فرط دادش، هر غولی از وادی غوایت به بیغوله عدم شـتافت، این بنده مأمور آمد که تاریخ جدیدی در احوال و آثار این دولت سدید به شـرح و بسـطی نمایان تحریر و به عرض خسـرو عالمگیر رساند. چون خاتمه این روزنامچه ناتمام بود، لهذا در ابتدا دست قدرت به تحریر آن برگشاد و بنیان این کاخ رفیع را بر چند باب و فصل نهاد.

باب اول در ذکر شمایل موزون و اخلاق حسنه آن شهریار معدلت مشحون

اشاره

و در آن دو فصل است:

فصل اول در ذکر شمایل موزون آن برگزیده خالق بی چون است.

بـدان که خداوند آب و خاک را آفریننده انجم و افلاک تا ذات کامل الصـفاتی را مسـتجمع جمیع محاسن و محامد ظاهری و باطنی نبینـد، بـدون جهت او را در مقام فرمانروایی کائنات برنگزینـد. (۱) فرمـانروایی در کاینات برتری ذات و صـفات درکار است و برتری سـلاطین بـا تمکین را در ذات و صـفات، وجود ملکوتی انتساب سـزاوار. و للّه الحمـد که آن سـلطان عادل را به علاـوه محـاسن بـاطنی، حسن ظـاهری به مشـابهی بود که خرد خرده بین از طرز آن شـمایل موزون و حسن روزافزون، انگشـت حیرت بر دهان و آیه وافی هدایه (فَتَبارَکَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخالِقِینَ) (۲) بر زبان. طلعتش مهری فروزان و قامتش سروی خرامان بود که جان مشـتاقان آن را به منزله حربا و قلب گرفتاران این را به مثال قمری در دام. هرگاه خواهـد صـفت سـر تا پای همایون را جزءا فجزءا بیان نماید، کلک دو زبان به زاویه عجز و نقصان گراید.

مختصر کلام آن که، هرگاه شخص مجهول الحالی از غربای ممالک بعیده، آن۴.

۱- . تـذکره خـاوری:+ (آفتـاب عالمتـاب را به سـبب آن همه ضـیاء و التهاب، فرمانفرمای ثوابت و سـیّارات سازد و ظلّ تربیت سپهر برین را به جهت آن همه رفعت و تمکین بر کره خاک اندازد.)

۲- . سوره مؤمنون، آیه ۱۴.

ذات همـایون را در میـان یـک صـدهزار قشون با [۵۱۵] لبـاس متعـارف خلق دیـدی، دانسـتی که آن عنصـر لطیف، برآن جمع شهریـار است و شـهریاری به چنین وجـودی سـزاوار. تمثـال چهر مهر مثـالش را پادشاهـان جهـان به دست آویز هـدایا و تحف بردنـدی و دربارگـاه نشـیمن خـویش بر طـاق رفعت نصب کرده، گـاه وبیگـاه از تماشـای آن قـامت طوبی مثـال برخوردنـدی. پریرویان بهشتی طلعت در همخوابگی آن فرشته قدسی فطرت، غرق عرق خجلت شدندی و نوگل رخسارش را آشفته عندلیب صفت آمدندی. در حقیقت روحی مجسّم بود و فرشته [ای] به صورت آدم می نمود.

لمؤلفه:

همه گویند که جان بِه ز جسد باشد و من در وجودت نگرم خوبتر از جان جسدی امید که جاودان در روضه شادمان و کامران باد- بمحمّد و آله الأمجاد.

فصل دوم در ذکر اخلاق حمیده و صفات پسندیده آن حضرت

بـدان که این مراتب لاتعدّ و لاتحصی [است] و عقل نکته دان در تعداد آن به زاویه عجز و قصور مشغول انزوا. اگر خواهد جمیع خصایل حسنه و فضایل مستحسنه را بیان سازد، باید به جز این مختصر به ترتیب مفصلّی دیگر پردازد به مفاد: (ما لا یدرک کلّه لا ـ یترک کلّه) برخی از صفات حسنه را که از لوازم ذات سلطنت است، مذکور ساخت و به تذکار شطری از هریک پرداخت.

اوّل: صفت برگزیده عدالت است و این صفت با ذات اقدس همایون چون آمیزش باده با کیف است. در اثبات این صفت مستحسن، دلایل قاطعه در دست است و حقیقت آن ظاهر بر رأی هر بلند و پست. یکی از جمله دلایل قاطعه، آبادی و معموری مرز ایران است که هر ملکی از عدل آباد و از ظلم ویران. از ایّام طغیان افاغنه فراعنه تا اواخر دولت امراء زندیه، مملکت ایران چون خانه جغدان ویران بود. در چند ساله سلطنت سلطان سعید شهید محمّد شاه اول- أنار اللّه برهانه- نیز چندان میلی به آبادانی ننمود و- للّه الحمد- از روزی که دست قدرت ازلی، افسر خلافت بر فرق آن برگزیده لم یزلی نهاد، دست عدالت و رأفت بر فرق جهان و جهانیان برگشاد. دیوانگان، ویرانه نیافته به ویرانه عدم گریختند و غولان، بیغوله ندیده دست امید از حیات گسیختند. قرای (۱) مخروبه، قصبات معموره گشت و قصبات ویرانه از بلدان مشهوره نیز درگذشت.

جمعیت ایران به مثابه [ای] شد که مردم از تنگی شهر، در کوه و دشت خانه ساختند و غربای اکناف از اهل حرفت و صنعت و تجارت از اطراف ممالک بعیده آمده در مرز ایران به اقامت پرداختند. هر خوشه چینی دارای خرمنی گردید و هر دانه از محصولات از فرط ریع (۲) و برکت به خروار و من رسید. بازار دین مبین رواجی بی نهایت یافت و هر تن از اهل معرفت و یقین به جلوس بر مسند اجتهاد شتافت. ارباب کمال و اصحاب حالیش

۱- . ملی و مجلس: (قری)

۲- . ریع: فزونی و افزایش

در هر بلدی از بلدان به مرتبه [ای] به هم رسید که خربندگان را نیز کار به تعلیم و تعلّم کشید. ظهور این همه محاسن از فرط عدالت داور با داد و دین بود که وجود با شرافتش موجب آبادی هر سرزمین گردید.

دیگر از جمله دلایل عدالت آن که، نوّاب شاهزادگان با تمکین را در صوادر و مصادر امور با رعایای مسکنت ظهور، به دار الشرع انور حکم نمودی و در میان ایشان به طریق مساوات عمل فرمودی؛ چنان که در مجلد ثانی در احوال نوّاب شیخ الملوک شیخ علی میرزا و رعایای ولایات ملایر و تویسرکان گذشت و آن گوهر بدیع، آویزه گوش مستمعان گشت.

دیگری از براهین قاطعه عدالت، رفتار آن زیبنده اورنگ کیان با برادر صلبی و بطنی خویش نوّاب حسین قلی خان است و کیفیت آن را کلک دو زبان به این سیاق رطب اللسان: در اوقاتی که خان معزی الیه به ایالت ولایت کاشان سرافراز بود، همواره از روزنه و پنجره بیوتات، دختران ماه پیکر و زنان حورامنظر را به خطا نظر می نمود. این معنی به عرض شاهنشاه عدالت اثر رسید و از قراری که در جلد اول این روزنامچه همایون نگارش یافته در آخر کار مخالفت به بهانه کیفر همین خیانت، از دو دیده نابینا گردید.

فرد:

عدل کن زان که در ولایت دل در پیغمبری زند عادل دوم: یکی از لوازم سلطنت، صفت برگزیده شجاعت است و صاحبقران مغفرت [۵۱۶] آیت را این صفت مسلّم امّت و جماعت. به کرّات بر رسم درایت مشهود افتاده که پرندگان تیزبال را به مدد مهره آتشین تفنگ که از ادوات رشادت است، از هوا به زیر آوردی و کالبد حیوانات چرنده و درنده را از ضرب شمشیر برّان که از اسباب شجاعت است، به دو نیم کردی. شیران شرزه را به دست رشادت پیوست، قلاده بر گردن افکندی و در روزگار زار، از ضرب سم ختلیان باد رفتار، خاک ادبار در دیده دشمنان آکندی. در اکثر غزوات و معارک مدّت یک ماه و چهل روز، جامه و اسلحه از جسم مبارک بیرون نیاوردی تا به مدد بخت سعید و نیروی گوهر رشید، بنیاد قرار دشمنان عنید را با خاک

راه یکسان کردی. عروس دلارای دولت را از هم آغوشی شمشیر جهانگیر در آغوش کشید و از کثرت زحمت در غزوات، آسوده بر بستر راحت آرمید.

پس از اطلاع از قضیه هایله سلطان شهید، در ظرف هفت روز از دار العلم شیراز به دار الخلافه طهران ایلغار کرد و بلافاصله روی شهامت به دفع خصم نکبت علامت آورد. در بدایت کار، دست دشمنان دولت را از کمند سیاست بربست و تا نهایت روزگار، آسوده و کامکار بر اورنگ خلافت پایدار به عزّت و اعتبار بر نشست.

شعر:

عروس ملک کسی تنگ در بغل گیردکه بوسه بر دم شمشیر آبدار دهد سیم: صفت برگزیده سخاوت است و این صفت از جمله اعظم صفات سلطنت.

بدان که این صفت حمیده در پادشاهان پسندیده بر دو قسم است: یکی خدم و حشم را جیره و جامه و مواجب و علوفه به وقت دادن و دیگری ابواب نعمت و احسان بر چهره عموم جهانیان گشادن.

[مصرا]ع:

شاه ما آن دارد و این نیز هم

اگرچه عیال نیکومآل آن خسرو عدیم المثال، اعم از آنان که در اندرون همایون اقامت دارند و نوّاب شاهزادگانی که در خارج و داخل دار الخلافه اوقات می گذرانند، از ده هزار افزون است و پرستاری ایشان عموما از حد حوصله انسانی بیرون، ولی به طریقی، رعایت فرد فرد هریک را منظور نظر داشتی که احدی را در هیچ وقت از اوقات از انعام و ادرارات محروم نگذاشتی.

بیت:

جدا کار هریک چنان ساخته که گویی به غیری نپرداخته مواجب و علوفه سپاه را نیز در مواعیدی که مقرّر بود، از خزانه عامره در وجه ایشان عنایت می فرمود و در هنگام ظهور خدمتی تازه، علاوه بر مواجب و علوفه تیولات ابدی در ولایات کرامات می نمود. در سنوات غزوات با عساکر دولت روسیه، به علاوه

مالیـات مملکت آذربایجـان که متجاوز از یک کرور می شـد و به تیول ابـدی نوّاب ولیعهـد دوران عباس میرزا مقرّر بود، مبلغ دویست هزار تومـان زر نقـد نیز هر سـاله به جهت مخارج مجاهـدین اسـلام روانه آن مملکت می نمود. مملکت خراسان نیز به سبب مجـادله بـا اوزبـک و افغـان و ترکمـان همواره به سـیورغال حکمروایـان آن کشور برقرار و انعامـات بیکران علاوه بر آن مستمر و پایدار بود. (۱)

شعر

به زر می توان لشکر آراسـتن ز دشـمن بسی کینه ها خواستن بالجمله، قسمی دیگر از دو قسم سخاوت که مذکور شد، انعام و احسـان نسـبت با عموم جهانیان است [۵۱۷] و کلـک دو زبـان در ذکر آن به این نوع رطب اللسـان: یـک انعـام آن شاهنشاه با احتشام، داسـتان ادای سـی هزار تومان قرض جناب معتمد الدوله العلیه میرزا عبد الوهاب منشی الممالک اصفهانی است که در جلـد اول این روزنامچه همایون (۲) ایراد شـده و دیگری آن که، از قرار تحقیق همه ساله، مبلغ یـک صـد هزار تومـان نقـد و مقـدار یک صـد هزار خروار جنس در ممالک محروسه به صـیغه مواجب و تیول (۳) و وظیفه و مـدد معـاش در وجه سادات و علما و مقتدایان و مشایخ و قضاه و اشـراف و اعیان و طلاب و فقرا از بابت مالیات، ابدا برقرار است و این احسان متوالی در نزد شخص همّت بحر خاصیتش، بی مقدار.

از مالیـات ولایـات ممالـک ایران در حقیقت همـان اسـمی بـاقی بود و اکثر از آن را در سـنوات به تخفیف تصـدّق می فرمود. علاوه بر این تخفیفات، همه ساله وجوهی متکاثر مصـحوب معتمـدان امین به جمیع ولایات ایران زمین به جهت فقرا و مساکین گسیل ساختی و باوجود مشغولی به امر خطیر سلطنت، به مرمّت احوال درویشان و فقرایب)

۱- . ملّی:+ (آری)

۲- . شـرح مفصّل این واقعه در جلـد اوّل همین کتاب در زمره وقایع سال ۱۲۳۸ آمـده است. در زمانی نزدیک به زمان مؤلف، شاهزاده عضد الدوله در تاریخ عضدی آن را نقل کرده است. اعتماد السلطنه در تاریخ منتظم ناصری و سپهر در روضه الصفای ناصری از زمره مورّخینی هستند که بعدها این واقعه را نقل می نمایند.

۳- . تذکره خاوری: (به صیغه موالات و مواجب)

بی سامان پرداختی. در دار الخلافه طهران همه ساله بر سبیل استمرار تحقیقا ده هزار نفس از عجزه و ایتام و ملهوفین، موافق طومار، از خوان نعمتش، راتبه خوار و از جامه خانه عنایتش، جامه دار بودند و جمعی از فقرا، خاصه همسایگان بینوا از خوان خاصه چاشت و شامش، کاسات شادی و عیش می پیمودند. تا خادم قسمت فقرای همسایه را از چاشت و شام خاصه نبردی، حضرتش لقمه [ای] از خوان نعمت نخوردی.

شعر:

جهان را شاه دریا دل چنین باید که خلق عالم اندر سایه لطفش بیاساید وقتی، در تعریف همّت آن بزرگوار این قصیده آبدار از طبع مؤلّف مدحت گزار تراوید و یادگار را ثبت گردید.

برگذشت از فرق کیوان سقف ایوان کرم از طفیل همت معمار بنیان کرم

فاتح باب نعم فتحعلی شاه آن که شدجا به استحقاقش اندر صدر ایوان کرم

آن که گردونش دوان شد بر در کوی عطاآن که دورانش روان شد بر سر خوان کرم

آسمان را قدر او بخشند بنیان رفیع بحر و کان را حکم او فرمود فرمان کرم

عدل او پیراست از آفاق خارستان ظلم جود او آراست در دوران گلستان کرم

جود او واماندگان منزل امید راکاروان سالار گردد در بیابان کرم

کشتزار آرزو را کآسمان پژمرده راست کرد خرّم ابر دست او به باران کرم

بزم دوران را کَفَش خوانی بود آراسته کاندران گسترده نعمت های الوان کرم

شحنه جودش برون تا کرده دست از آستین کرده است امساک را پا بست زندان کرم

ثبت چون در دفتر ایجاد شد نام جهان گشت نام نامیش عنوان دیوان کرم

بس که می بخشد دُر و زر از کرم اکنون ز عجزدست ها دارند بحر و کان به دامان کرم

[۵۱۸] چون طبیبی شد که بیماران درد آز راایمنی از درد می بخشد به درمان کرم

هرکه را بینی وجودش زنده هست از جان ولی زنده دایم از وجود وی بود جان کرم

دست او آمد گران تر عقل باهم چون نهادکان و دریا را و دستش را به میزان کرم

سیم و زر هر دم دو دست او به رغم هم دهندگوییا بستند باهم عهد و پیمان کرم

کاروان ها دایم از ملک کف او می برندسوی شهر آرزو جنس فراوان کرم مطلع ثانی:

ای دبیری کت بود اندر دبستان کرم حاتم طائی یکی طفل سبق خوان کرم

هست گوهر بخش طبعت بحر عمان عطاهست لؤلؤ بار دستت ابر نیسان کرم

این رُخَت اندر نظر با مهر تابان جلال وین کفت اندر بصر یا بحر عمان کرم

بهر جولان چون به میدان سخا راندی سمندگوی سبقت بردی از اقران به چوگان کرم

غرق می گردد به یک دم کشتی امید و آزچون رسد بحر کَفَت را وقت طوفان کرم

هرکه را بینی که جان داد است در ظلمات حرص عمر جاویدش دهی از آب حیوان کرم

زاید از وی هر زمان لعل درخشان ای عجب گوییا دست تو شد کان بدخشان کرم

کی توانم گفتنش گردون که دارد روز و شب مطلع دست تو تابان مهر رخشان کرم

شهسواران کرم یکران ز زیر ران کَشندچون کَشی در زیر ران خویش یکران کرم

بشکند از جلوه اش دَرهم سپاه شوم بخل بهر جولان خنگ چون رانی به میدان کرم

بسکه می بخشی دُر و زر بی سؤال و بی حساب هست حیران بر تو دائم چشم حیران کرم

هست از چشم و کف و طبع و دلت در روزگارچون بنای چرخ محکم چار ارکان کرم

جان دهد خلق جهان را در تن از الحان خوش در گلستان کَفَت مرغ خوش الحان کرم

ای کرم رسمی که از فرط کرم بر این و آن در جهان یزدان ترا کرد است یزدان کرم

آنچه اکنون می کند بخل اهرمن هرگز نکردداد از اهریمن بخل ای سلیمان کرم

گرچه خفّاش است پنهان از ظهور آفتاب این دم از بخل است پنهان مهر رخشان کرم

خار بخل از بیخ برکن آن زمان از نو بده دهر را آرایش از گل های الوان کرم

این زمان آورده می سازد نثار مقدمت کن سخن را فهم از طبع سخندان کرم

یاد اکرام تو یارم شد درین اشعار از آن دست را کوته نکردم از گریبان کرم

[۵۱۹] تا نگوید رازدار دهر از نامحرمی با بخیلان شمّه [ای] از راز پنهان کرم

آشکارا باد پیشت راز پنهان کنوزتا که عالم را دهی جا بر سر خوان کرم (۱) چهارم: صفت حمیده مروّت است و بدان که، گذشت از خطای زیردستان و سیّئات واجب المکافات دشمنان و رأفت و رحمت با رعیت بی سامان را، در اصطلاح مروّت خوانند و در مروّت آن شاهنشاه معدلت ارکان نسبت به عموم اهالی زمان، خلق جهان همداستانند. بندگان و زیردستان را به خطاهای لازم العقوبه نگرفتی و عذر ایشان را در سیئات رفته درپذیرفتی. در سنوات قحط و ملخ خوارگی و ظهور وبا و طاعون، از رعیت خراج نخواستی و آبروی خلق را به جهت افزونی مال از مطالبه منال نگاشتی. تا ممکن داشتی، قوی را بر ضعیف و وضیع را بر شریف مسلّط نساختی و طوایف طاغی را پس از استیلای بر دشمن، از دستبرد سپاهیان ایمن ساختی. اسیران گرج و ارمن وت.

۱- . در نسخه دوم ملی و تذکره خاوری اشعار فوق موجود نیست.

بنـدگان از ایلات ختا و ختن را از مرد و زن به سـبب محرومی و مهجوری از اقربا و وطن، چنان رعایت فرمودی که احـدی در مدت عمر یاد رجعت ننمودی. هر نفسـی از آن فرقه بر لشکری سپهدار بود و هر تنی از آن طایفه بر کشوری شهریاری نمودی. اگر مملکتی بر هم زدنـدی یا خزانه [ای] غارت کردنـدی، در عزّت نقصـی ندیدندی و از مرتبه فراز به نشیب نرسیدندی (۱). وقتی، ازین بنـده مـدحت گزار به سـبب قلّت تجارب ترک اولایی فی الجمله سـرزد، اگرچه در ظاهر از فرط شـرم و حیا اظهار نفرمـود، ولی در بـاطن از طبع مبـارکش سـنگینی تفرّس نمود. این غزل مرقومه را در یوم السبت به قاعـده متـداوله بـا شـیرینی معهود فرستادم و مراتب شرمساری را درین لباس جلوه دادم؛ همان روز اثرها نمود و از آن پس بر التفات سابقه افزود.

غزل لمؤلفه:

ببین در آیینه دل جمال جانان راکه تا معاینه بینی کمال یزدان را

کمال یزدان حسن جمال جانان است برو در آینه بنگر جمال جانان را

چو عشق بر سر خشم است ترک جان اولی که چاره می نتوان کرد خشم سلطان را

گهی ز همّت دانا تغافلی شرط است به هر گناه نشاید گرفت نادان را

نخوانده آمده ام شرط مردمی اینست که شرمسار نخواهی نخوانده مهمان را

به خاک سینه ما طعنه می زنند جهان ندیده اند مگر چاک آن گریبان را ت.

۱- . از این عبارت تا عنوان پنجم در تذکره خاوری و نسخه دوّم ملی موجود نیست.

به این خیال که روزی گرفته دامن دوست همی بدیده کَشم خار این بیابان را

اسیر عشق برش لطف و قهر دوست یکی است مریض آن که نداند ز درد درمان را

به محفلی که بود مهر خاوری تابان کجاست تاب نظر آفتاب تابان را پنجم: صفت دیانت که عبارت از دین داری است و این اعظم صفتی از صفات حمیده شهریاری. اعتقاداتش در اصول و فروع دین مبین بر وفق طریقه شریعت جناب سیّد المرسلین (ص) بود و رساله [ای] که جناب مجتهد الزمانی میرزا ابو القاسم جیلانی- رحمه الله علیه- در باب عقاید حقّه آن شهریار مغفرت مبانی نوشته، بر اثبات این مدّعا برهانی مبین [است]. اصول عقاید خویش را در حضور ارباب فنّ چنان تقریر فرمودی که فاضل کامل لب به آفرین گشودی. در مرحله عبادت به درگاه ایزد بی منّت چنان مشتاق بود که در میان امت رسول مختار، طاق می نمود. در اسفار بعیده چون وقت عبادت در رسیدی، از سردی و گرمی هوا نترسیدی. چون [۵۲۰] از سجاده صدق عرصه پیشگاهش قامتی خمیده داشت، خود عرض ضراعت را روزان و شبان بر درگاه ایزد منّان چهره بر خاک نیاز می گذاشت. در اجرای سیاسات بنا را بر فتوای (۱) اهالی شرع انور می نهاد و در سیاست احدی بدون حکم شرعی دست نمی گشاد. در توقیر و احترام علمای دین مبین و مروّجان شریعت جناب سیّد المرسلین چندان اهتمام نمودی که بلاشبهه روح پر فتوح صاحب شریعت تحسین فرمودی. اکثر اوقات کتب احادیث و تفسیر را در پیش می گذاشت و صورت احکام حقّه بر لوح خاطر کالنقش فی الحجر می نگاشت. ترویج دین مبین را مساجد و مدارس متین در ممالک روی زمین ساخته و سالیان دراز به مرمّت احوال پیشوایان دین قویم و طلاب علوم صراط مستقیم پرداختهی)

۱-. ملی و مجلس: (فتوی)

است که تفصیل هریک- ان شاء اللّه تعالی- در بابی جداگانه ذکر خواهد شد.

لمؤلفه خاوری:

شاه را در ملک اگر معمار دین داری بوددائما ملکش ز ویرانی همی عاری بود

گر گرامی دین ز سلطان است دولت هم گرام باعث اکرام دولت نیز دین داری بود

دین و دولت لازم هم در وجود خسروان دین اگر دارد به دولت حکم او جاری بود

فتنه اندر خواب شد بخت ملک بیدار ماندبخت دین داران حق را وقت بیداری بود

در زمان سلطنت ویرانه ها آباد کردحق پرستی زین ملک شایان معماری بود

بر سر احرار ای جان عدل او افسر نهدبر دل اشرار ای دل تیغ او کاری بود

خاک بر سر حاسدش از کثرت اندوه شودخار بر دل دشمنش از شدّت خواری بود

شکر للّه عالمی هستند دین را مشتری نرخ کالا در جهان ارزان ز بسیاری بود

راه دین دشوار شد توسن ز کافر لنگ ماندکافران را دوری از آن بهر دشواری بود

شکر للّه در ره جنّت سبکبار است شاه آن که دین دار است در راهش سبکباری بود

زار شد از قوم بی دینان به خلقی روزگارزان سبب از قوم بی دینانش بیزاری بود

رو طلب زین خسرو دین دار یاری خاوری زان که با ارباب دینش نوبت یاری بود (۱) ششم: صفت برگزیده عصمت است و عصمت در لغت پاکی دامان است از هر معصیت. بدان که از روزی که دست دهقان قضا، نهال قدر مثال وجود مسعودش را در گلشن روزگار پروریده، نسیم معصیتی بر قامت طوبی علامتش نوزیده. با غرور سلطنت و شباب و وفور مکنت و اسباب، همواره از ارتکاب به شرب شراب ناب اجتناب فرمودی و عاملان این عمل را در صورت اطلاع سیاستی به سزا نمودی. در سال یک هزار و دویست و چهل و چهار که سنه سیم از قرن ثانی بود، مرض قولنج صعبی عارض ذات همایونش گردید که کار محرمان به دست و گریبان رسید. اطبّای حاذق معالجه را منحصر به شراب ناب دیدند و این کیفیت را از حضرت اعلی مستدعی گردیدند؛ طبع مبارک ازین فقره انکاری صرف داشت و کلام اطبّای درگاه را وقعی نمی گذاشت. علمای دین مبین که وجود همایونش [را] مایه آرامش اهل زمین می دانستند، همّت بر اجرای احکام شرع متین بستند. بالاخره به فتوای (۲) علمای اعلام، استعمال را به قدر کفایت تن درداد تا- الحمد للّه و المنّه- آن مرض مزمن روی در انحطاط نهاد. از ملاعبه با جوانان مهوش و مطالبه وصال مهوشان دلکش همواره احتراز داشتی و همّت ملوکانه بر منع و طرد نامحرمان از امارده (۳) و نسوان گماشتی.

وقتی در ایّام شباب که غرور [۵۲۱] جوانی در حدّ نصاب بود، بر وفق طریقه شرع مطهّر با شاهدی زیبا منظر هم آغوشی نمود و با کثرت شبق در عین مباشرت خود را عنین یافت و از آن محبوبه محرومه (۴) روی برتافت؛ با سعی بی شمار زمین آرزو را ناهموار و کُمیت هوس را کند رفتار دید تا بالاخره حقیقت این ماجرا بر رأی عصمت آرایش چنین حالی گردید که، آن شاهد مطلوب را جامه [ای] از ملکه مکرّمه یعنی والده معظّمهفع

۱- . این قطعه در تذکره خاوری و نسخه دوم ملّی نیامده است.

۲- . ملی و مجلس: (فتوی)

۳- . امارده/ امارد: جمع امرد به معنای پسران نوجوانی که هنوز موی صورتشان در نیامده است.

۴- . بی خیر و نفع

در تـن است و ظهـور این معنی بـاعث عجز در اظهـار این هنر و فن. فی الفـور او را به اخراج آن جـامه فرمـان داد و پس از آن ابواب کامرانی و آمال بر چهر چون مهرش برگشاد.

لمؤلفه:

پادشاهان جهان را شرط دولت عصمت است شه اگر عصمت ندارد ابلهی بی دولت است

بیشتر از خسروانش بود زینت این ملک زینت دولت به عالم خسروان را عصمت است (۱)

حالت شاه جهان را در جهان شاهی نداشت در وجود خسروان عصمت نکوتر حالت است

باب دین را بسته دان گر نی کلید عصمتی از برای قفل دین مفتاح عصمت آلت است

شور دولت با جوانی می دهد عصمت به بادشاهِ با این هر دو عصمت دوست، جای حیرت است

در رواق این چنین سلطان صاحب عصمتی فرقه کرّ و بیان را نیز میل خدمت است

همّت این است ای برادر گر هوس را سر بری از وصال دلبران دوری ز فرط همّت است

هرگز اندر طبع دارای جهان ذلّت نبوداین نیاز عاشقی هم آیتی از ذلت است

در جهان هرکس که بند عصمت اندر پا گذاشت رستگاری در جنانش نیز خوشتر آیت است

شوکتش از فرط عصمت بود حاصل در جهان راست خواهی خاوری ملزوم عصمت شوکت است ت.

۱- . از این بیت تا عنوان هفتم در تذکره خاوری و نسخه دوم ملی موجود نیست.

هفتم: صفات حمیده حلم و حیا و تواضع (۱) است که در حقیقت این سه صفت مستحسنه باهم دست و گریبانند و شاهنشاه غفران پناه را از جمله اعظم صفات ذات محمدت (۲). ارکان حلمش به مشابه [ای] بود که در ظهور حوادث کلیه که کوه پابرجای را از جا درآوردی، مطلقا ابرو ترش نکردی و در بروز جنایات مجرمان حرفی از جنایت بر زبان نیاوردی. تا جرم زیردستان از حد اعتدال نگذشتی، نامی از بازخواست بر زبان او جاری نگشتی. تا ممکن داشت، عقوبت را به تأخیر می گذاشت؛ این تأخیر را سبب آن که، مجرم به تلافی مافات پردازد و خود را از خیانت رفته بری الذّمه سازد. دشمن را چندان مهلت فرمودی که در هنگام کیفر از ملامت دوستان ایمن بودی. در صفت پرمنفعت حیا نیز بی نظیر بودی و این صفت، سرآمد صفات مستحسنه آن شهریار کشورگیر. در هنگام تکلّم از کثرت حیا رخسار آفتاب کردارش مانند برگ گل از شبنم عرق تر شدی و در افراط این صفت در السنه جهانیان مشتهر آمدی.

اگر از بندگان خطایی معاینه دیدی، از فرط حیا خموشی گزیدی. درگاه ظهور خطای زیردستان، خود شرمگین شدی و تا ممکن بودی با دوست و دشمن بر وفق و مدارا پی سپر آمدی. در کارهای دولت با ملک زادگان با فطنت خطاب مشافهه را جایز نداشتی. سئوال و جواب عرایض و مطالب ایشان را با امینان حضرت گذاشتی.

[۵۲۲] تواضعش چنان که بندگان مملوک خدّام را نیز به توقیر و احترام نام بردی تا چه رسد به خدّام با احترام، و از رعایای بی نام سخن از احترام کردی تا چه رسد به حکّام با نام. کلمات سخیف در حضور و غیاب بندگان و زیردستان از زبان همایونش جاری نگشتی و در عین غضب و بازخواست، باز از مرحله تواضع نامحصور، زنگ ملالت از خاطرش زدودی.

لمؤلفه:

به ذات خسرو دوران خدیو عرش بساطحیا و حلم و تواضع گذشته از افراط د)

۱- . ملی و مجلس:- (و تواضع)؛ اقتباس از ملك.

۲- . نسخه دوم ملی و تذکره خاوری: (محامد)

حیا و حلم و تواضع به ذات میمونش سرشته اند چو در باده رنگ و بوی و نشاط

شهان عالم و وی را چه جای همسری است که قبطیان را بس فرق هاست با اسباط

به بازخواست وی هست رحمتی پنهان همی ز ظاهر او گشته باطن استنباط

کسی ندید خطایی ازو که در همه عمربه کار دینی (۱)و دنیا بسی بود محتاط

اساس زینت عالم (۲) بود ز تندی فکرچنان که تیزی مقراض زینت خیّاط

چگونه نظم قدر همسر نظام ملک کجاست همسر خروار وزن از قیراط

شهی که دوشش آسوده شد ز بار گناه گذشتش بسی آسان بود ز راه صراط

شه است قافله سالار اندرین صحرا که خفته اند بسی کاروان به کهنه رباط

همیشه جرم جهان را ز عفو می گذرد که خود خطا به کتاب است لازم خطّاط

به یک دم از مدد طبع این غزل منظوم که نظم چون خشت و طبع خاوری خرّاط (۳) هشتم: صفات جلالت و سطوت و سیاست است و این سه صفت نیز از جمله ارکان معظمه سلطنت. جلالت و سطوت آن برگزیده ایزد بی ضنّت (۴) را اگر خواهم تحریرت)

۱- . اقتباس از ملک.

۲- . اقتباس از ملک.

۳- . در نسخه دوم ملّی این قطعه نیامده و در تذکره خاوری، تنها بیت دوم آمده است.

۴- . ملّی و ملک: (بی ظنّت)

دهم، قلم از خود بلرزد و جبروت ملکوت در برابر آن به جوی نیرزد. با آن همه حلم و بردباری که مذکور گردید، سطوت آن صاحب دولت به مرتبه [ای] رسید که محرمان نزدیک را هنگام احضار نفس ها گسیخته می گشت و رنگ ها از رخ ریخته. بعد از شرفیابی حضور، این مطلب را از فرط فراست دریافت فرمودی و پس از اطمینان از آسودگی حال شخص حاضر، به ملایمت تمام تکلّم فرمودی. این معنی را خود به کرّات بالمشافهه دیده ام و نیز این مطلب را از مرحمت پناه میرزا محمد شفیع صدر اعظم شنیده ام که: در بدایت مخاصمه با دولت روسیه، سلیمان آغا نامی از جانب سلطان سلیم خداوندگار روم به جهت سفارش آرایش سپاه نظام به عزم سفارت به درگاه سپهر احتشام آمده بود، در روز احضار به حضور سعادت شعار به محاذی پیشگاه حضور اقدس که رسید، از ملاحظه آن همه کبریا و جبروت دل از دست داده مدهوش گردید.

بیت:

در بحر جلال او فلک فلک سبحان اللّه مالک الملک فامّا صفت سیاست آن معدن فراست، نه چنان بود که صفت مروّت را نابود نماید و برخلاف حساب و زیاده از حدّ نصاب سیاست فرماید، بلکه در هر نوعی از انواع گناهان، موافق شرع مطهّر عمل و اکثر گناهکاران را به دار الشرع انور محوّل کردی و با سارق هر که بود و هرچه بود، حکما سیاست شرعی به عمل آوردی. با دشمنان دولت بعد از گرفتاری، مدارا مسلوک داشتی و چون خیانت به حدّ اسراف (۱) رسیدی، بنای سیاست گذاشتی. قاطعان طریق از بیم شحنه احتسابش، سر به گریبان خمول می دزدیدند و آهوان علیل از فرط عدل دارای انتصافش در تطاول با شیران شرزه عجول می گردیدند. وقتی، خود در نصیحت نوّاب حسین علی میرزای فرمانفرمای مملکت فارس می فرمود که: دولت و سلطنت به منزله خیمه ای است که عدالت [۵۲۳] به مثابه عمود و مروّت طناب و سیاست میخ آن است؛ هریک از این سه جزو مفقود باشد، افراختن خیمه محال و آن خیمه بر فرق خیمه گی وبال. (کلام الملوک ملوک الکلام)ط)

۱- . نسخه دوم ملی و تذکره خاوری: (افراط)

- اللهم اغفره بالرحمه و الغفران و احشره مع محمّد و آله- صلی الله علیه و آله- أئمه المله و الإیمان.

لمؤلفه:

سطوت ای دل لازم ذات جناب خسروی هم جلالت هم سیاست تا جهان گیرد نوی

خسرو دین این سه با ذات شریفش توأمان رو بپرس از محرمانش تا ز یک یک بشنوی

سطوتش آنسان که انسان در حضورش خوفناک گر نبودی زافتش سطوت همی بودی غوی

از جلالت گر سخن داری بپرس از آسمان زان که در نزد جلالش این ضعیف و آن قوی

از سیاساتش نشاید گفت کلکم عاجز است اندرین بیدا بسی عاجز قلم از رهروی

زین سه گر رانم قلم هم تا قیامت ناتمام با زبان تازی و ترکی و لفظ پهلوی

شاه در این هر سه با چرخ برین شد هم رکاب لیک از رتبت شه آمد اولی وی ثانوی

این سه حالت چون شود غالب بر آن ذات شریف محو اندر صحف انگلیون نقوش مانوی

تا ابد کس را نه از روز ازل این سروری از ازل کس را نه تا روز ابد این خسروی

بگسلد از شدّت عدلش کمند رستمی بگسلد از کثرت جاهش شکوه کسروی

حق گذار دُنیی است و حق شناس آخر است شهریار صوری است و تاجدار معنوی

این چنین شه تا قیامت نیز باشد پادشاه خاوری وی را کند اندر دو عالم پیروی (۱) ت.

۱- . در نسخه دوم ملی و تذکره خاوری این دوازده بیت شعر نیامده است.

باب دویّم در باب ایراد اسامی و تعداد اولاد امجاد بلافصل و زوجات محترمه آن شهریار پاک اصل، و در آن سه فصل است

فصل اول در ذکر اسامی اولاد ذکور آن برگزیده دادار غفور

اشاره

که تا هنگام وفات آن خسرو معدلت آیات، دو نفر از ایشان متوفی و موازی پنجاه و پنج نفر در قید حیات بوده اند. اولا این مطلب ثابت باشد که از بدایت سلطنت ابو الملوک، اعنی شاه کیومرث پیشدادی تاکنون، احدی از ارباب تواریخ، پادشاهی را به این کثرت اولاد از عرب و عجم و ترک و دیلم ذکر نکرده اند، مگر حضرت داود- علی نبیّنا و علیه السلام- را در پادشاهان و انبیای بنی اسرائیل و گودرز کشواد را از امرا دولت سلاطین عجم.

از بدایت عهد تکلیف تا زمان مفارقت روح از آن قالب شریف، موافق ثبت ارباب تنجیم، معادل دویست و شصت اولاد ذکور و اناث از صلب آن برگزیده امهّات و آباء از کتم عدم به عرصه وجود آمده و مساوی یک صد و پنجاه و نه نفر در ایّام حیات آن خلاصه ممکنات متدرجا سرای هستی را وداع گفته، در خاک نیستی خفته اند. یک صد و یک نفر ذکور و اناث بعد از وفات موجود بودند و از قراری که ذکر خواهد شد، دو نفر ذکور هم به فاصله قلیلی روی به دیار آخرت نمودند. اکنون موازی پنجاه و سه پسر و چهل و شش دختر در عرصه شهود آشکارند و اولاد و نبایر ایشان نیز افزون از حوصله

شمـار. عـدد بنین و بنات بلافصل و زاده از صـلب و بطن شاهزادگان پاک اصل که درین رساله به تحریر آمـد، بجز نبایر نوّاب شاهزادگان، موازی هفتصد و هشتاد و چهار نفر است که هریک در جای خود تفصیل داده خواهد شد.

اگر [این بنـده] می خواست به تـذکار اسامی و احوال سایر نوّاب شاهزادگان پردازد، یا همان عـدد به تنهایی را مـذکور سازد، اولاـ تعـداد ایشـان نـاممکن بود و ثانیا کلک دو زبان، ازین کار بی حاصل که به قانون تسـلسل مقابل است، اعراض می نمود. اسـامی و احوال این پنجاه و هفت نفر از نوّاب [۵۲۴] شاهزادگان ذکور که چهار نفر از ایشان متوفی می باشـند، از قراری است که ایراد می گردد:

اوّل: نایب السلطنه

العلیه ولیعهد دولت علیه عباس میرزا (۱)

در سـنه یک هزار و دویست و سه در قصـبه معموره (نوا) که در بدایت دولت قاجار ییلاق آن دودمان عالی مقدار بود، از بطن برگزیـده صبیّه محترمه امیرکبیر محمـد قلی خـان دولوی قاجـار (۲) به عرصه وجود خرامیـد و از سـلطان سـعید شـهید بزرگوار محمـد شـاه قاجـار- انـار الله برهـانه- ملقب به ولیعهـد دولت پایـدار گردیـد. مجاهـدات او با طوایف روسـیه روسـیَه و افاغنه و ترکمـانیه از قراری است که در اصـل تاریـخ مرقوم قلم عنبرین شـیم گشـته و آوازه جلالت و شـهامتش از فرط اشـتهار از گنبد دوّار درگذشته است.

سالیان دراز مملکت آذربایجان به تیول ابـدی او مقرّر و پس از چنـدی ولایات شـهرزور و سـلیمانیه و کوی و حریر و زهاب و احشامات بابان و جاف و همچنین ولایات همـدان و گروس و قراگوزلو نیز ضـمیمه آن کشور، و مملکت خراسان و دار العباده یزد و دار الامان کرمان نیز شمشیر و تدابیر او را مسخّر آمد.د.

۱- . چهارشـنبه چهارم ذی حجه ۱۲۰۳ برابر با ۱۷۸۸ میلادی و ۱۱۶۶ هجری شمسـی به دنیا آمد. او چهارمین پسر فتحعلی شاه بود.

۲- . تـذکره خاوری (فتحعلی خان دولوی قاجار) نوشـته و اکسـیر التواریـخ اعتضاد السـلطنه نیز (فتحعلی خان برادر جان محمد خان) آورده است. محمـد قلی خان، فرمانـدهی فوج خواجه وند و عبد الملکی را در جنگ های ایران و روس به عهده داشـت امّا آنچه از اکسیر التواریخ برمی آید، لقب امیر کبیر نداشت. فتحعلی خان دولوی قاجار به نظر صحیح می رسد.

اگرچه برحسب ظاهر ولیعهد دولت پایدار بود، ولیکن دخل کلّی در جمیع امور مملکت و سلطنت می نمود. قرار و مدار معاهدات با دولت های خارج، از روم و روس و فرنگ کلّا به کف [با] کفایت او محوّل گشت و مرتبه ولیعهدیش (۱) به چندین پایه از رتبه سلطنت درگذشت. سلطان روم لقب اخوّت بر سر او هشتی و در نامه جات و رسائل، بعد از القاب کلیه به این طرز نوشتی که: (سمّی عمّ نبیّ، ثانی عباس علی، ثالث عباس صفوی، قارداشیم عباس میرزا.)

بالجمله، یک سال قبل از وفات خاقان مغفور- نور اللّه مضجعه- در شهر جمادی الآخره سنه یک هزار و دویست و چهل و نه در ارض اقدس مشهد مقدس رضوی (ع) وفات یافت و در همان خاک پاک مدفون گشته، به سبب اجر مجاورت مذکوره، فی الفور روح پاکش به اعلی فرادیس جنان شتافت. تاریخ ولادتش درین محل مذکور آمد:

آمد از فیض احد عباس شاه اندر وجوددر لوای دلگشا همسایه فیروز کوه

حبّذا مولود مسعودی که اندر کودکی با وقار و با عیار و با قرار و با شکوه

خسروی صاحب عیار و کسروی صاحب وقارسروری بینش پذیر و داوری دانش پژوه

از فشار پای او اندر جهان سیر و گشت گردن و دوش پرستاران همی اندر ستوه

از ولیعهدی او باشد پیاپی بر زبان بس تفاوت ها جهانی را گروه اندر گروه

در رکاب او زِ هر ساحت سپاه اندر سپاه در هوای او ز هر جانب وجوه اندر وجوه ش)

۱- . ملّی: (ولیعهدش)

از برای سال مولودش رقم زد خاوری شد ولیعهد دگر موجود در البرز کوه (۱)

دویّم: نوّاب علی شاه الملقب به ظل السلطان

برادر صلبی و بطنی مرحوم نایب السلطنه العلیّه عباس میرزا [است] و وجود مسعودش در بدایت سنه یک هزار و دویست و ده باعث آرایش دهر زیب آرا. چون در آن سال فرخنده فال، سلطان سعید شهید اسم شاهی بر خود اطلاق نمود و افسر و جیقه سلطنت، زیب فرق همایون فرمود، لهذا وجود آن شاهزاده جوان بخت را به فال نیکو گرفته نام شاهی بر او نیز مقرر و جیقه مجوهرش زیور سر ساخت و من المهد الی العهد به استمرار این قرار پرداخت. از حیثیت (۲) شکل و شمایل با خاقان مغفور مقابل است و آن ذات همایون را سایه ای است متمایل؛ به این جهت لقب مبارکش ظل السلطان است و این سایه را با آن ذات تا هنگام وفات اقتران. در محاسن اخلاق مشهور آفاق است، خاصه در مراحل سخاوت و مروّت و تواضع و بردباری و تفقّد و عدالت شعاری و پاک دامانی و حسن صورت و صفای سیرت از همگنان طاق. در دربار خلافت باشی نوّاب شاهزادگان است و به این لقب شریف مذکور. در میان ایشان در ظاهر فرمانروایی دار الخلافه را داشت و در باطن انگشت ردّ و قبول بر اکثر امورات معظمه دولت پایدار می گذاشت.

[۵۲۵] بعد (۳) از قضیه خاقان مغفور، چندی در دار الارشاد اردبیل محبوس بود؛ بالمآل از قراری که درین روزنامچه نگارش یافته، با دو سه نفر از ملک زادگان از آن قلعه فرار و به دول روم و روس و انگریز رفته و مرسوم معلوم زیاد گرفته. اکنون در عتبات عالیات اوقاتی به فراغت می گذارد و اندوهی به جز آرزوی سلطنت ندارد.

[مصرا]ع:

تا یار که را خواهد و میلش به که باشد

وقتی، این قطعه در تاریخ ولادت او از طبع مولف تراوید و یادگار را درین صحیفهت.

۱- . در تذکره خاوری و نسخه دوم ملی موجود نیست.

۲- - ملی: (خشیت)

۳- . از این جا تا آخر ابیات در تذکره خاوری و نسخه دوم ملی موجود نیست.

ثبت گردید:

ز معمار سروران قلب شاهنشاهی آبادان الهی جاودانی باد با شادیش همراهی

علی شاه آمد از بطنی همایون در وجود ای دل ز مولودش جهانی شاد شد از ماه تا ماهی

ولیعهد جهان عباس شه را همسری پیدایکی جمشید ایوانی یکی خورشید خرگاهی

ندارند این دو دُردانه به سایر نسبتی آری تفاوت ها پرستاران بزمی را ز خرگاهی

تفأل زد به مولودش که دید از چهره اش دولت محمد شاه در میلاد او زد جیقه شاهی

چو دیدش لایق آرایش اورنگ دارایی نهادش تاج بر سر جیقه بر تاجش ز آگاهی

تفأل زن دلا آید زمانی کان زمان بینی که آن شه ظل سلطانی کند از ظل اللّهی

اگرچه شه نمی بخشد به آنان افسری چون این ولی بهتر حسودان را درین خواهش طمع گاهی

عدویش آن روایاتی که خواند از قضا باطل حسودش آن خیالاتی که جوید از قدر واهی

رقم زد خاوری با قلب شاد از بهر تاریخش زهی آباد شاهنشاه ز میلاد علی شاهی

سیم: نوّاب محمد علی میرزا الملقب به دولتشاه

اکبر و اسنّ از جمیع شاهزادگان ذکور بود و در سنه یک هزار و دویست و سه از بطن گرجیه ارمن در قصبه (نوا) مهر چهرش از مطلع دولت طالع شد و در سنه یک هزار

و سی و هفت هجری بعد از مراجعت از سفر بغداد در منزل طاق گرای کرمانشاهان، نور روح لامعش به جانب ریاض رضوان ساطع آمد. از قراری که در اصل تاریخ نگاشته شده، در سن دوازده سالگی به ایالت مملکت فارس رسید و پس از مدت پنج سال به حکمرانی دار السلطنه قزوین نامزد گردید. بعد از دو سال دیگر صاحب اختیاری ولایات خوزستان و لرستان و کرمانشاهان و بختیاری و جاف و بابان به او محوّل گشت و در اندک زمانی به سبب حسن رفتار با اهالی هر شهر و دیار، آوازه شوکت و اعتبارش از گنبد دوّار درگذشت. غزوات او در سرحد روم و روس زینت افزای تواریخ روزگار است و مراتب سخاوت و عدالت و مروّت و صولت و شوکت او در السنه جهانیان با کمال اشتهار. به مناسبت لقب خویش، شاهد دولت هر هفت گروه را دربرگرفت و رسم قاآنی و شیوه سلیمانی را با اعالی و ادانی ازسرگرفت. همّتش دستور العمل امثال و اقران بود و در ایّام حیات او هرکس از امثال و اقران او به مناسبت هم چشمی او با جهانی ریزش می نمود.

وضیع و شریف هر مملکت از ممالک ایران همه ساله از خوان احسانش بهره یاب بودند و از وفور احسان های متواتره بر مراتب ارادت می افزودند.

شادروانی (۱) که بر رودخانه شوشتر ساخته، ناسخ سد سدید شاپور ذو الاکتاف است و شهرت آن شادروان کهکشان شأن، گذشته از قاف تا قاف. روزگارش مهلت نداد وگرنه بنیادی تازه در روزگار از عدل و داد می نهاد. دیوان اشعار آبدارش در روزنامه معروف است و در تخلّص به لفظ دولت موصوف. تاریخ وفات او در اصل این روزنامچه نگارش گردید و این قطعه در تاریخ ولادتش از طبع مؤلف تراوید: (۲)

ز صلب شهنشاه آمد برون[۴۲۹] محمد علی میرزا در نواجا

به دولت شه آمد ملقب ز خسروکه دید از جبین دولتش هست پیدا

به همراه او پای همت به گردش ز دامان او دست تهمت مبرّا ه)

۱- . شادروان: سدی که بر رود و نهر بندند

۲- . تذکره خاوری:+ ع: (وای وای از دولت دولتشهی) از زاده های طبع مولف ماده تاریخ اوست- الهم اغفره)

بیاید مرآن روز کای بخت بینم خود امثال اویست و او رفته بالا

بود کی که بینم تاجش به تارک جهان را چنین شد ز یزدان تمنّا

به خردی بود بر ز بهمن تنومندبه طفلی بود به ز رستم توانا

دوپایش دو فرّخ ستون زیر کوهی که جسمش چو کوه است سنگین و والا

به دولت کند فخر زین نام میمون بلی ز آسمان گشته نازل مرا اسما

به پا گشته در این جهان دولت اوبه نکبت بدل دولت جمله اعدا

به تاریخ او خاوری خود رقم زدمحمد علی میرزا دولتش پا (۱)

چهارم: نوّاب محمد قلی میرزا الملقب به ملک آرا

خاقان مغفور را دویّمین اولاد ذکور است و در سنه یک هزّار و دویست و سه در قصبه معموره (نوا) زینت بخش عالم ظهور. والده معظمه اش، صبیه مرضیه محمد خان قاجار قوانلو و همشیره امیرکبیر نظام الدوله العلیّه سلیمان خان سردار است و در سن دوازده سالگی برحسب امر خاقان مغفرت مدار در مازندران بهشت آثار صاحب اختیار.

ملک زاده ای است ملک خصال و در حوصله و بردباری سرآمد اقران و امثال. ولایات مازندران و استرآباد از یم شحنه احتسابش قرین امنیت و راحت بود و اهالی آن مرز و بلاد از فیض دست انتصافش همنشین راحت و استراحت. مجادلات او با طوایف ضالّه ترکمانیه در السنه و افواه مشهور است و درین روزنامچه همایون نیز مذکور. از فرط معمّریت و معقولیّت، در آخر حال خاقان مغفرت مآلش ابوی مقام خطاب می فرمود و از وفور کدخدامنشی و دقت در امور، در اخذ اجناس ملزمی رعیّت، حتی گوسفند و بره و مرغ و تخم مرغ، به کیل و وزن عمل می نمود. جمیع شاهزادگانش همت بر احترام می گماشتند و او را در هر حالت بر خود مقدم می داشتند.

در تذکار اشعار پهلوی متخلّص به خسروی است. تاریخی در مآثر دولت قاهره در دست دارد. اگر فرصت اتمام یابد، به غایت مطلوب و بی نهایت مرغوب خواهد افتاد.

مولف را قطعه [ای] مشعر بر تاریخ ولادت او از طبع تراوید و یادگار را درین مقام ثبتت.

۱- . این قطعه در تذکره خاوری موجود نیست.

گردید:

محمد قلی میرزا از رحم بشد زینت مهد و ایوان و گاه

ز صلب شهنشاه دوّم پسرکه قدرش فزون از نهم بارگاه

ز اعیان قاجار مامش بنام زهی شان و شوکت خهی قدر و جاه

مسالک سپار و مهالک سپرممالک فروز و ملایک سپاه

چو خورشید رخشان به گردون مهدکه خورشید پرور شدش مام و داه (۱)

بلندش سر و دشمنش سر به زیرسفیدش رخ و حاسدش رو سیاه

بر ادوات افلاک عهدش سپربر آفات ایّام مهدش پناه

ز بس روشنی روشنان سپهربپایش گذارند هر دم جباه

فرازنده تخت و تاج و کمربرازنده رخت و مهد و کلاه

ازو قدر احباب شوکت بلندوزو روی اعدای دولت سیاه

شه او را همی خاوری تاج خواندبگو سال تاریخ بی اشتباه

بکن داخل آن پای تاج و بگوی محمد قلی میرزا تاج شاه (۲)

پنجم: نوّاب حسین علی میرزا الملقب به فرمانفرما

معزی الیه نیز در سنه یک هزار و دویست و سه در قصبه نوا از بطن صبیّه مرضیّه محمد جعفر خان عرب حاکم بسطام، چون مهر انور که بر افق سپهر اخضر برآید، به عالم شهود جلوه گر شد. چهری داشت که مهر منیر از تابش در تاب و ماه عالمگیر از التهابش در اضطراب بود. دایه روزگار از شیر لطافتش پرورش داده، مادر عهد در مهد طراوتش به استراحت نهاد. بی شابیه اغراق، مردم دیده در اول نظر بر جمال فرشته مثالش چون نجوم ثابته بر چرخ حیران شدی و از کثرت [۵۲۷] حیرانی چون گل میخ بر باب حربا در آفتاب و جوان در خواب بر جای خود خشک آمدی. در بحبوبه جوانی، اعنی در سن دوازده سالگی به ایالت دار الملک فارس رسید و از حکم دارای دوران ملقب به فرمانفرما گردید. مدت سی و شش سال در آن مملکت مینو مانند به عیش و عشرت سرت.

۱- . دایه، کنیز

۲- . این قطعه در تذکره خاوری و نسخه دوم ملی موجود نیست.

برد و از فرط عـدالتش شـیر و آهو در یـک مرغزار چرا می کرد. به غایت مهربان و بی نهایت مهربان و در تربیت ارباب حال و اصـحاب کمـال، سـرآمد همگنان بود. در وقتی که صاحبقران معظم ممالکی چنـد نامزد ملک زادگان ارجمنـد می نمود، او را هم به فرمانفرمـایی مملکت فـارس نـامزد فرمود و به اعیـان و عمال آن ملک به لفظ گوهربار فرمود که: این شاهزاده لبّ جمیع ملک زادگان بلکه لبّ الالباب ایشان است.

شعر:

مبارک منزلی کان خانه را سـروی چنین باشدهمایون کشوری کان عرصه را شاهی چنین باشد در ایامی که تازه به آن مملکت آمـده بود، چند سال مولف این نامه را در نزد خود به خدمت ندامت (۱) مشغول ساخت و پس از چاکری درگاه خاقان مغفور نیز مستمرّا به انفاد مرسومات مستمرّه مع شی ء زاید می پرداخت (۲)

خلاصه، بعـد از رحلت خاقان مغفور ازین دار پرغرور، به سـبب غروری که ورزیـد گرفتار کمنـد قهر قهرمان زمان گردیـد. در سنه یـک هزار و دویست و پنجـاه و یک در محبس دار الخلافه طهران به عالم دیگر انتقال فرمود و بعـد از نقل نعش به عتبات عالیـات در جوار ائمه اطهـار آسود. دولت و ثروت سـی و شـش ساله اش از نقـدینه و جواهرآلات و سایر مخلفات که از چهار کرور می گذشت، اکثری کسیب جناب معتمد الدوله العلیّه منوچهر خان گشت و بقیه نصیب اهالی شهر و دشت.

دو قطعه تاریخ در ولادت و وفات او از کلک مولف تراوید و یادگار را درین رونامچه همایون ثبت گردید:

تاریخ ولادت

ز صلب شاه جهان زیب مهد آمده ماهی که مهر چرخ برش دم نمی زند ز اصالت د)

۱- . منظور مؤلف از واژه (ندامت) در این جا، (همنشینی) و (ندیمی) است و (پشیمانی) منظور نیست.

۲- . ملی: (اقدام می فرمود)

به طریق اعدا تیغ و سنان اوست چو آتش به قفل روزی دست و زبان اوست چو آلت

سرشته اند وجودش همی ز عشرت و شادی از آن ز دامن او کوته است دست ملالت

ز فیض شاه جهان عن قریب آن شه عادل جهان و اهل جهان را برآورد ز کسالت

شود ز عدلش آباد هرچه ناحیه آری چنین کنند ملک زادگان به ملک ایالت

ز فرّ او که اعادی به جا نهند عداوت ز عدل او که اراذل رها کنند رذالت

شریک عیش محبّش هماره باد به شادی قرین مرگ عدویش همیشه باد به حالت

نبیل آمده ز اجداد خود جلیل به عالم جلالت است مراو را که شد قرین نبالت

ز فرط زادگی آن شه جلیل باشد و عادل زهی فنون جلالت خهی رسوم عدالت

قرین او نه کسی در جهان ز شور ملاحت ز شرم عارض او ماه (۱)و مهر غرق خجالت

به راه راست جهانی رود ز رهبری اوبلد چو رهبر رهرو کجا فتد به ضلالت

ز قلب شاد به تاریخ خاوری شده گویادری حسین علی میرزا به گاه جلالت تاریخ وفات فرمانفرما

رفت شهزاده با جاه و جلال یعنی آن حضرت فرمان فرما

نام نامیش حسین است و علی داشت هم کنیت فرمان فرما

بود شه بر همه ملکت جم برزجم حشمت فرمان فرما

کرد چل سال ایالت در فارس بود این شوکت فرمان فرما

گرگ با میش در آن ناحیه دوست از چه از همت فرمان فرما

خصم با خصم به هر حادثه یاراز چه از صولت فرمان فرما

سال و مه روز و شب اندر خجلت مهر از طلعت فرمان فرما

صورتش هرکه ندید است بگوی بنگر سیرت فرمان فرما

حالتش بود عدالت با خلق مرحبا حالت فرمان فرما (۲) ت.

۱- . ملی: (ما)

۲- . قطعات تاریخ ولادت و وفات فرمانفرما در تذکره خاوری موجود نیست.

[۵۲۸] ششم: نوّاب حسن علی میرزا الملقب

میرزا الملقب به شجاع السلطنه البهیّه (۱)

برادر کهتر صلبی و بطنی نوّاب فرمانفرمای مرقوم است و ذکر مآثرش درین دفتر ذو المفاخر مذکور و معلوم. در مرحله شجاعت به غایت بی باك بود و در قبول عامه مشهور سمک تا سمّاك. در ولایات دار الخلافه طهران و مملکت خراسان و یزد و کرمان و بسطام متدرّجا فرمانفرما بود و از فرط غلوّ در تقاضای مسند ریاست، در فرمانروایی هیچ یک از ولایات دوامی نمی نمود. چون عندلیب آشفته از عشق گل، هر لحظه از شاخی به شاخی می پرید و به مضمون این کلام رطب اللسان می گردید.

فرد:

نوبت به من افتاد بگویید که دوران آرایشی از نو بدهد مسند جم را چون همواره از عشق سروقدان سهی اندام قراری نداشت، روزگارش مسند سروری (۲) را مستقر و برقرار نگذاشت و در حضور خلق به ایشان از روی مهربانی می نگریست، ولی در غیاب به ریزه خوانی و بذله دانی می زیست. وقتی، به هوای خودسری بدون اذن و اجازه صاحبقران عرصه سروری، از دار الامان کرمان به دار العباده یزد تاختن آورد. نوّاب ولیعهد جنّت مهد برحسب فرمان خسرو عهد او را از یزد و کرمان آواره کرد و بعد از رحلت خاقان مغفور، دو دیده نازنین را بر سر کار خودسری نهاد و در دار الارشاد اردبیل در گوشه محبس خوار و ذلیل افتاد. روزگاری دراز با منش الفتی زیاد بود، ولی غایبانه باز به رفتار عادی خود سلوك می نمود. اگر روزگار غدار وفا نماید، تفصیل این احوالات او در تاریخ جدید- انشاء [اللّه] المجید- ذکر خواهد شد.

فرد:

ور بمردیم عذر ما را بپذیرای بسا آرزو که خاک شده

هفتم: نوّاب محمد ولی میرزا

فرد:

عاجزم در ثنای او عاجزآه اگر این چنین بمانم آه ی)

۱- . تولد: جمعه اوّل ذی الحجه ۱۲۰۴ هجری (اکسیر التواریخ، ص ۱۹۲).

۲- . ملك: (بزرگی)

در سنه یک هزار و دویست و سه از بطن مستوره اصفهانیّه متولد و در بدایت ایّام تمیز در کمالات صوری و معنوی منفرد شد. در علوم ظاهری خاصه نجوم و احکام و ریاضی سرآمد همگنان آمد و در حلّ و عقد مسائل فقاهت و التزام عبادات شاقّه و صلات (۱) جماعت، اعجوبه زمان. در بدایت حال، صاحبقران مغفرت مآل را با او توجّهی به کمال بود. از قراری که درین دفتر به تفصیل نگارش یافته، سال ها در ولایت سمنان و مملکت خراسان و در دار العباده یزد فرمانروایی می نمود، ولی روزگار نامساعد با وی مساعدتی نکرد و به سبب آسیبی که در طفولیت بر مغز مبارکش رسیده بود، سر به شوریدگی برآورد. تفصیل این اجمال آن که در ایّام حکومت سمنان روزی در جولان بازی از اسب در غلطید و آسیبی شدید بر فرق سدیدش (۲) رسید و مغز پریشان گردید.

رفتار حسنه اش بدل به سیّئه گشت و کار از معالجه اطباء و جرّاحان درگذشت. امرای خراسان را در سلام عام به خشونت نام بردی و نوامیس ایشان را در حضور و غیاب به رسوایی و فضیحت خطاب کردی. هرچه از هرکس به حساب و بی حساب خواستی، در مطالبه آن هنگامه ها آراستی. بالاخره مملکتی به آن طول و عرض را از سوء تدبیر به باد فنا داد و در دار العباده یزد بنای شوریدگی و سوء سلوک نهاد. الله قلی میرزای ولد ارشد خویش و میرزا مهدی قلی نوایی وزیر مصلحت کیش را متّهم ساخت و به اتلاف هر دو پرداخت؛ آن را به ضرب مشت و این را از سم نقیع (۳) کشت. در شش ماهه اوّل سال، مردم را از معاملات معاف می نمود و در شش ماهه ثانی روزی مبلغ یک هزار تومان نقد جبرا و قهرا از ایشان دریافت می فرمود. هرگاه احیانا دیناری از آن مبلغ در آن روز قصور می یافت، در ابتدا به ضرب سنگ فرق خویش می شکافت و در انتها مباشر آن کار از سیاست آن حضرت روی از عالم برمی تافت. امرای خراسان مدت هفده سال در مقام سرکشی بودند تا از وفور تدبیر و ضرب شمشیر نوّاب نایب السلطنه العلیّه عباس میرزا، در بیغوله خمول غنودند.

در ایّام ایالت ولایت یزد وقتی، به طمع کرمان به دار الخلافه عزیمت فرمود وده

۱- . ملی و مجلس: (صلوه)

۲- . ملک: (فرقش)

۳- . خالص، کشنده

عبـد الرضـا خـان یزدی از قراری که در اصـل این تاریـخ نگـارش یافته، سـر به طغیان برآورده اهل و عیال شاهزاده آزاده را به طوری مخفّف از شهر اخراج نمود.

[۵۲۹] نوّاب نایب السلطنه، آن ولایت [را] نیز به عزیمتی مفتوح ساخت و به تعمیر خرابی های شاهزاده مزبور پرداخت. بالجمله نوّاب معزی الیه سـال هـا در دار الخلافه طهران به سـبب جنایت فراوان محبوس نظر بود و از فقـدان جاه و عـدم کشور و سـپاه، کف حسـرت بر کف می سود، اما بعد از وفات خاقان مغفور، به دست آویز احکام کاذبه نجومی، نوّاب ظل السـلطان را فریب داد و مبلغ بیست هزار تومان زر نقد [و] مساوی آن جواهرآلات از خزانه عامره اندرونی دریافت نموده بر اندوخته های سابق به یادگار نهاد.

اللهم اصلح مفاسد اموره و امدد ایّام سنینه و شهوره آمین یا ربّ العالمین.

هشتم: نوّاب محمد تقی میرزا

الملقب به حسام السلطنه (۱)

از بطن مخـدّره بختیاریه جانکی (۲) گرمسـیر است و در مراحـل دنیـاطلبی و دنیاداری بی نظیر. شاهزاده ای است عظیم الوقار و در مراتب سـکینه و طمـأنینه، چـون کوه گران پایـدار. در ایّـام طفولیت از شاهنشـاه عـالم، شـهنشاه لقب یـافت و به مرافقت عمّ بزرگوار خویش، نوّاب حسـین قلی خان به ایالت ولایت کاشان شـتافت. در سـنه یک هزار و دویست و بیست و چهار به ایالت دار السـرور بروجرد و احشامـات بختیـاری هفت و چهار بهره منـد گشت و آن شـهر خراب، از یمن معمار همت و تـدبیر او در آبادانی از سواد اعظم در گذشت. یک دو سال نیز ولایات لرسـتان فیلی و خوزسـتان را حکمرانی کرد تا بالاخره، از قراری که درین دفتر مسطور است، از صدمات پی درپی نوّاب حشمت الدوله).

۱- . تولد: ششم صفر ۱۲۰۶ (اکسیر التواریخ، ص ۱۹۴).

۲- . در شـمال شرقی اهواز قرار دارد و ایلی به همین نام در این منطقه ساکن است. از طرف شمال به ایذه، از مشرق به بهبهان، از جنوب به رامهرمز و از مغرب به هفتگـل محـدود است. بخشـی است کوهسـتانی، گرمسـیر و آب آن از رودخـانه های زرد، میـداود و ابو العباس تأمین می شود. محصول عمـده آن، غلات، برنـج، کنجـد، مرکبات، انار، بلوط و بادام کوهی است. مرکز بخش آبادی باغ ملک در ۱۵۰ کیلومتری اهواز است. (دهخدا، ذیل جانکی).

محمد حسین میرزا خلف ارشد غفران پناه محمد علی میرزا سر به بی حاصلی برآورد. در قانون ملکداری و رسوم شهریاری و آداب رفتار و سلوک با اهالی شهر و بلوک نمونه [ای] از کار خاقان مغفور برداشت و لیکن به سبب وفور عقل معاش، ظرف حوصله اش این معنی را برنگاشت. تفصیل احوالات آن ملک زاده نبیل بعد از وفات خاقان جلیل و وقوف در دار الارشاد اردبیل- انشاء الله المجید- در تاریخ جدید مذکور خواهد شد.

نهم: نوّاب علی نقی میرزا الملقب

به رکن الدوله العلیّه (۱)

از بطن مخدّره قزونیّه است و از برگزیدگان خاندان دولت علیّه. ملک زاده ای است با شرم و وجود شریفش سرشته از آزرم. عقلی با کفایت دارد و حسن تدبیری بی نهایت. در اکثر مهمّات مشکله در محفل انس با خاقان مغفور دمساز بود و اغلب تدابیر صایبه او را به حسن قبول تلقی می نمود. در رتق و فتق مهمّات دولت خداداد با دولت های خارجه گاهی پای عزیمت بر سرحدّات می گشاد و تدابیر صایبه او در نظر اهل قبول مقبول می افتاد. از ایّام صبی تا زمان رحلت خاقان مغفور در دار السلطنه قزوین حکمروا بود و یک سال صحیح نیز در مملکت خراسان فرمانروایی نمود. در هر دو محل ایالت رفتارهای مرغوب کرد تا رفته رفته در کل ممالک به حسن سلوک نام برآورد. نعش مطهر خاقان را با آن همه سپاه نامحصور و نقد و جواهر و سایر اثاثه دولت جاوید دستور، از دار السلطنه اصفهان به دار الایمان قم نقل فرمود و بعد از دفن نعش مطهر صحیحا سالما با آن همه اوضاع به دار الخلافه طهران نزول نمود. یکی از براهین تدابیر صایبه اش، رستن از حبس اردبیل به مرافقت یک پسر و دو نفر از برادران نبیل است که- انشاء الله المجید- در تاریخ جدید ذکر خواهد شد. اکنون به اتفاق نوّاب ظل السلطان و حضرت امام ویردی میرزای برادر بطنی خویش گاهی در ملک روس است و زمانی در مملکت روم و مآل حال ایشان بر عالمی نامعلوم.

مصراع:

تا چه باشد قرار کار جهان ۵)

۱- . تولد: نوزدهم شوال ۱۲۰۷ (اکسیر التواریخ، ص ۱۹۵)

دهم: نوّاب امام ویردی میرزا

الملقب به ایلخانی (۱)

بطنا برادر کهتر نوّاب علی نقی میرزا در مراحل شجاعت و فرزانگی و مروّت مردانگی بی مثل و همتاست. مدت بیست و هفت سال در دربار صاحبقران بی همال به منصب ارجمند سرکشیکچی باشی گری سرافراز بود و به سبب سرپرستی ایل جلیل قاجار، لقب ایلخانی را بر منصب مزبور افزود. نظمی در کار کشیک دربار همایون در سفر و حضر گذاشت که ترک تیغ بند سپهر حساب ها از کار برداشت. بلوک طالقان من اعمال دار السلطنه قزوین به تیول ابدی او مقرر بود و در یکسال صحیح که برادر والاگهرش در خراسان می زیست، او نیز ایالت قزوین نمود.

[مصرا]ع:

هر کجا هست خدایا به سلامت دارش

یازدهم: نوّاب شیخ علی میرزا

الملقب به شیخ الملوک (۲)

از بطن صبیّه مرضیّه شیخ علی خان سردار با اقتدار زند است و در مرحله شجاعت و سخاوت بی مانند. طبعش موزون است و شیرینی کلامش از حد افزون. در فن سواری و استعمال اسلحه حرب چندان مهارت دارد که شجاعان روزگار را در جنگ و بازی دقیقه [ای] فارغ نمی گذارد. خود [۵۳۰] به رای العین مشاهده کرده ام که در یک میدان اسب تازی هنگام جولان و بازی، موازی نه تیر تفنگ و طپانچه و غیره پر کرده خالی می نماید و گوی سبقت از ارباب این فن به چالاکی می رباید.

در سنه یک هزار و دویست و بیست و چهار به صاحب اختیاری ولایت ملایر رسید و پس از چندی حکمروایی ولایت تویسرکان نیز به او ضمیمه گردید. قریه چوبین ملایر را آرامگاه ساخت و به اجماع تفرقه ایل الوار زند پرداخت. آن قوم متفرق را از هر ولایت جمع کرد و در اندک فرصتی از عدت لشکر و آبادانی کشور سر به نیکنامی برآورد. قریه چوبین را از کثرت عمارات دلکش و باغات جنّت وش سودای اعظم و دولت آباد نام نمود و مدت بیست و هفت سال تمام در آن سرزمین به عزت و عشرت).

۱- . تولد: چهاردهم شوال ۱۲۱۱ (همان، ص ۲۰۲).

۲- . تولد: ۱۴ رجب ۱۲۱۰ (همان، ص ۱۹۷).

آسود. توپخانه و سرباز مهیا ساخت و به دستبرد ولایات دور و نزدیک پرداخت. تفصیل احوالات او درین دفتر مذکور است و اکنون در دار الارشاد اردبیل از انظار ناظرین مستور.

دوازدهم: نوّاب عبد الله میرزا

المتخلص به دارا (۱)

از بطن مستوره لالابادیه مازندرانیه است و از طراوت رخسار تازه گلی از گلستان دولت علیّه. شاهزاده ای است فرشته شرشت و گلشن خلقش از فرط خرّمی و طراوت، غیرت فصل اردی بهشت.

لمولفه:

در روز رزم دارا دارد دوان دوان ادوات رزم او را در دوش اردوان

داراب زاب زدری و دارای زال دل در راه او ز روی ادب اردوان دوان

آن داور دِرَم دِه و دارای دادرس ارزاق را رواج و ارواح را روان

از راوی درودش دوران دوات داردر وادی ورودش دارا دواب ران

راز درون دوران دارد درون دل از ذات رازدارش و از رای رازدان

آوازه [ای] ز دادش آرام درد دل آرام روزه داران آوازی از اذان

از دور و از اوان وز داد وز وِداد (۲)دادار داده داد دل داد آوران

آداب را رواج از آن داد و آن وِدادآرام را و رام در آن دور و آن اوان

درد از درون زدوده ز ادراک ذوق زای در رود ذوق ادراک او روان

دوران دراز اراده دادار از ازل دارد دواب وار از او داغ روی ران

دروان زراد رودش آوازه ورودوز رای راد رخ زی روم آورد روان

داده زرای و رخ درق ور در رواج آزرم و داغ در دل و روی ارم از آن

آن روی آب دُرد وز آزرم روی اوز اوراق ورد در ره أودی ورق دران

رزاق او ز روز ازل دور از دول در دام راه دارد از آرزوی وان

آری ز رزق او را روی آورد دول زال ار درر درآورد از دوک و دوک وان

دارد ز زرق درّ ورق زر ززرد رخ در زرد روی او دم دوران دی و زان و)

۱- . تولد: ۲۴ جمادی الاولی ۱۲۱۱ (همان، ص ۲۰۰).

۲- . ملک: (از داد و داد او)

رزاق را زروزن دل روزی درام روزی و دود او را زآب دل رزان

دارا و دور داورش از داوری زوال دور از زوال وارث دارا و اردوان در انشاد هر قسم از اقسام نظم قدرتی کامل دارد و در علوم هیئت و نجوم و احکام مهارتی شامل. مربی ارباب کمال است و مقوّی اصحاب حال. طراوت عذارش طعنه بر بدر لامع زده و تیغ زبان آبدارش در هنگام محاورات و مشاجرات، اسکات خصم را برهانی قاطع آمده. به غایت ظریف و نکته دان است و بی نهایت حریف و شیرین زبان. در ظرافت و بذله گویی بی مانند است و در شرافت و خوش خویی بی چون و چند.

رساله [ای] در علم سلوک نوشته و نام آن را قانون دارایی هشته است؛ اگرچه از فرط ظرافت که به کار برده مضحک است، ولی در بعضی مواد، دستور العمل هر طالب و سالک. مدت بیست و چهار (۱) سال در ولایت خمسه فرمانروایی داشت و همواره اوقات شریف را به رفاهیت خلق می گماشت. در اکثری از قرای و قصبات آن ولایت، عمارات نیکو ساخته و به اعلای ایوان های رفیعه ملوکانه پرداخته است. کوشش های او در سرحدات روم و روس درین روزنامچه همایون مذکور است و در السنه وافوه عالمیان مشهور. درین اوقات فراغت در ایّام هفته روزها تقسیم کرده، در هر روزی با طایفه [ای] مجالست را خوش آورده است. مولف را در دو روز از ایّام هفته، روزی با وزرا و ارباب مناصب و روزی با ادبا و اصحاب مصاحب رفیق نموده و یوما فیوما بر مراتب التفات افزوده است. خوان نعمتی به قدر قوه دارد و احدی از دوستان را محروم نمی گذارد. امید که همواره اوقات خرسند باد- بمحمّد و آله الامجاد.

سیزدهم: نوّاب محمد رضا میرزا المتخلص به افسر

سیزدهم اولاد ذکور است و در سیزدهم شهر صفر المظفر سنه یک هزار و دویست و سیزده از بطن گرجیه ارمن شورافکن عالم شهود [و] ظهور. سیّاح بیدای عرفان و سبّاح دریای ایقان؛ در سلسله جلیله نعمت اللهی از مریدان حاجی محمد جعفرت.

۱- . تذکره خاوری: (بیست و هفت سال)؛ علت آن است که تذکره خاوری سه سال بعد از نگارش این کتاب، خلاصه تاریخ ذو القرنین را آورده است.

قراگوزلو است که او از جمله خلفای نور علی شاهی است و در مراتب وحدت و طریقت و حقیقت، با کمال آگاهی. در نظم غزلیات با قدرتی بلانهایات [۵۳۱] است و در تنظیم امور معاش، با مهارتی فوق الغایات. چند سالی به والی گری ولایت گیلان سرافراز بود، تا از قراری که در این نامه ثبت است، به سببی از اسباب به دربار معدلت آیت آمده، اقامت نمود. اکنون خویش را از جمله خلفای سلسله جلیله نعمت اللهی می شمارد و اوقات شریف را مصروف تربیت سالکان این طریق می دارد.

چهاردهم: حیدر قلی میرزا

المتخلّص به خاور (۱)

از حیثیت والده ماجده، انجب از هر شاهزاده و والده معظمه اش صبیّه مرحوم مرتضی قلی خان قاجار عم بزرگوار صاحبقران آزاده که سال ها در دولت روسیه به سربرد و در همان جا با صد هزاران حسرت بمرد. معزی الیه شاهزاده ای است به کمالات ظاهری موصوف و به حسن اخلاق در میان اهل آفاق معروف. در فن نظم، طبع روشنی دارد و مضامین نیکو به وزن می آورد. مدتی برحسب امر شاهنشاه زمان در دیار گلپایگان عراق در حکمرانی طاق بود و رفتار پسندیده اش مشهور آفاق. با حقیر الفت و اختصاصی خاص دارد و دقیقه [ای] از دقایق حفظ الغیب را فرو نمی گذارد.- اللهم احفظه.

پانزدهم:

نوّاب محمود میرزا (۲)

از بطن مستوره بنی اسرائیلیه مازندرانی و در مراحل جلالت و بزرگی صاحب قانون و رویه است. شاهزاده ای است غیور و پیوسته سرمست از باده غرور. با وجود خویش احدی را در روزگار موجود نمی شمارد و از مقام سلطنت پای خود را فراتر نمی گذارد. در محفل شاهزادگان از ایشان دور نشسته حرفی از لا و نعم بر زبان نمی راند، زیرا که احدی را قابل به خاطب خویش نمی داند. بی نهایت مربی ارباب کمال بود و جمعی کثیر از اهل هر فن را در دربار خویش پرستاری می نمود. اکثری از ارباب نظم و نثر).

۱- . تولد: روز جمعه پانزدهم شهر صفر المظفر سنه ۱۲۱۴ هجری (اکسیر التواریخ، ص ۲۰۷)

۲- . تولد: روز سه شنبه دوازدهم شهر صفر المظفر سنه ۱۲۱۴ (همان، ص ۲۰۴).

را در دربـار خود مواجب و مرسوم می داد و کسب نظم و نثر از تالیفات ایشان به نام خود به یادگار می نهاد. در فنون کمالات به اسم تنها قانع بود و این اعتقاد را نیز نوعی از کمال فرض می نمود. از بـدو اوقات طفولیت با حقیر الفتی داشت و لحظه [ای] مرا فارغ نمی گذاشت. زحمت ها بردم و خون ها خوردم و به کنه جمودت او پی نبردم.

خاقانی:

چون طفل اشک عاقبت آن شوخ شوخ چشم از من برون شـد و بر روی من دویـد بعـد از آن همه خـدمت و تربیت، عاقبت در خیالات من انگشت ایراد می نهاد و از فرط خودپسندی، سخنان حسابی به سمع آن سرکار مقبول نمی افتاد. مرحله بی لطفی او به جایی کشید که دو دفعه در لرستان و نهاوند قاصد جانم گردید. به انواع لطایف الحیل از چنگ او رستم و به چاکران درگاه صاحبقران روزگار پیوستم. در اجرای سیاست زیاده سفاک بود و در هر فنّی از فنون سواری و تیراندازی و جرید (۱) بازی با وقوف و بی باک.

اکثر اوقات حریفان را در جولان بازی از ضـرب جرید، سر و پا می شکست و به ضـرب گلوله تفنگ جسم طیور تیزبال را در هوا می خست. چنـدی در دیـار لرستان فیلی و ملک نهاونـد حکمروا بود و مجرمین را در دیـگ آب نهاده، جسم ایشان را از جوش آتش بیداد می فرسود. حاجی محمد مهدی نهاوندی مشهور به مولوی را که مرد حکیم فاضل دانشمندی بود، به ظهور اندک جرمی از صدمه طناب ستم از میان برداشت و نام این بی رحمی را سیاست مدن گذاشت.

قلعه رویین در نهاونـد که از عجایب روزگار است، به انضـمام عمارات و میـدان و خانات و بازار در انـدرون شـهر و باغ شاه و کـاخ همـایون در خـارج، از مسـتحدثات اوست و الحـق هریـک از آنهـا در نظر اربـاب بینش به غـایت مسـتحسن و نیکـوست. برحسب امر صاحبقران فلک صدر از ایّام طفولیت در حجر تربیت جناب میرزا محمد شفیع صدراه

۱- . جرید: نیزه کوتاه

اعظم پروریده شد و بالاخره بر روی او نیز دویده. شاهنشاه آگاه را از حرکات ناهنجار او روزبه روز رنجشی تازه دست می داد و باز به سبب وفور حبّ اولاد، ابواب [۵۳۲] عفو اغماض بر چهره او می گشاد. بعد از فوت خاقان مغفور تاکنون گاهی در دار الارشاد اردبیل گاهی در دار السلطنه تبریز با جمعی از برادران گرفتار است و در محبس نیز به سبب فرار از صحبت اخوان در آزار. وقتی، در حضرت خاقان مغفور از تطاولات او شکایت بردم و برحسب امر اقدس این چند شعر به طریق مثنوی ایراد و انشاد کرده درین دفتر بیت یادگار در مقام تذکار و اظهار آوردم.

لمولفه:

چه خوش گفت خاقان با تاج و تخت به شهزاده محمود فیروزبخت

نجابت به فطرت بود ای پسرنه از بطن و از صلب مام و پدر

[۵۳۳] اگر ز اهل عصمت تو و پارساترا قلتبان گوید و نارسا

چو محمود غزنین گیرم شوی مکن خویش را ثانی غزنوی

نه محمودی ای پورکم کن عبوس ببین حال محمود و دانای طوس

اگرچه بسی داد گنجش نهفت ولی باز مرد سخن سنج گفت

یقین دان که شه مطبخی زاده است به جای طلا نقره ام داده است

شانزدهم: نوّاب همایون

میرزا (۱)

با شاهزاده موصوف در صلب و بطن شریک است و در سیئات و اعمال شنیعه معروف در میان ترک و تاجیک. در شمایل ظاهری به خاقان مغفور اشبه از سایر شاهزادگان جلالت ظهور است و این معنی بی شائبه اغراق، بر زبان نزدیک و دور مشهور. صورتی زیبا دارد و قامتی رعنا ولیکن

[مصرا]ع:

تن آدمی شریف است به جان آدمیت

در کسب کمالات کاری نکرده و به جز با ساقیان سیمین ساق و گل رخان در).

۱- . تولد: شب جمعه بیست و هشتم شهر جمادی الثانی ۱۲۱۶ (اکسیر التواریخ، ص ۲۰۹).

نیکویی طاق، شبی به روز و روزی به شب نیاورده است. چنـدی حکومت نهاوند با او بود و در سلوك با رعیت ید و بیضا می نمود. مدتی حقیر اسیر سرپنجه تربیت او بودم و در بدیهیات امور به جز مهملات و مجملات حرفی دیگر از وی نمی شنودم. جمودت و بلادتش عجیب است و در آسایش رخسار و قامت با طرزی غریب. وقتی غزلی سرودم و در یوم السبت به حضرت سلطنت انفاد نمودم، یک شعرش این که:

لمؤلفه:

با نامم و از جور توام نیست نشانی اکسیر به خاك اندر و سیمرغ به قاف است آن پلید نادان در حضور شهریار زمان گفته بود که: با آن که خود گفته (سیمرغ به قاف است)، چرا با غین کتابت کرده [است].

شعر دیگر را نیز در غزل دیگر ایراد گرفت و آن این که، لمولفه:

به جوش آورده شعر خاوری بی باده رندان راکه از خمخانه الطاف جم نوشیده سرجوشی گفته بود سرجوش حلیم بازار قزوین را ما خورده ایم چیز پوچی است؛ فلانی چرا تعریف سرجوش را کرده است.

مهارتش در مشّاطگی غریب است و غازه رخسارش بر ظهور این معنی دلیلی عجب.

لمؤلفه:

غازه بر رخسار مردان چون کله بر فرق زن غازه کرمانی به رخ رو لاف از مردی مزن

هفدهم: نوّاب احمد علی

میرزا (۱)

در صلب و بطن با آن دو شاهزاده فوق یکی است و در خصائل حمیده، نقطه مقابل ایشان بی شکّی. در فنون حکمت و طب و نجوم و هندسه و نظم اشعار و حسن۲)

۱- . تولد: روز جمعه ششم شوال المکرم سنه ۱۲۱۸ (همان، ص ۲۱۲)

خطوطی سه چهار، خاصه شکسته، مهارتی درست دارد و بعضی اوقات، اوقات خود را به علم و عمل طب مصروف می آورد. در بدایت سن مدتی در دار الملک فارس در حجر تربیت مرحوم حسین علی میرزای فرمانفرما و لله گی چراغعلی خان نوایی وزیر آن مملکت مهذّب و قلیل زمانی نیز در ولایت نهاوند در خدمت برادر اکبر خویش محمود میرزا معذّب گشت و به تلافی آن چند سال، از ایالت مملکت خراسان نام نامیش از ذروه گردون درگذشت. باوفور لحیه پرزور، جناب معتمد الدوله میرزا عبد الوهاب منشی الممالک را منظور بود و علی رؤوس الاشهاد با او نظر بازی می نمود. حکومت خراسانش را همین نظر بازی معتمد الدوله سبب شد و ظهور این حکایت داستانی عجب:

شعر:

عشق ازین بسیار کرد است و کند سبحه را زنّار کرد است و کند

هجدهم: نوّاب جهان شاه

میرزا (۱)

از بطن [والده] نوّاب شاهزادگان ثلثه فوق، چارمین ولد است و از بدایت تا نهایت در حجر تربیت برادر اسنّ خویش محمود میرزا به غایت معتبر و معتمد. شاهزاده سلیم النفس رقیق القلبی بود. با آن که حقوق بی اندازه بر گردن مولف داشت، روزبه روز بر مراتب التفات می افزود. در اوقاتی که در بلده نهاوند از چنگ عدوان محمود میرزای سفاک بی باک چاره جوی فرار بودم، رعایت زیاد در حق من به عمل آورد و شب هنگام عیال و اطفال و احمال و اثقال را بی اطلاع احدی از آن ملک بیرون کرد.

در سنه یک هزار و دویست و پنجاه و یک (۲) در دار الخلافه طهران از بلای وبای عام مرغ روحش از [۵۳۴] قفس تن رست و بر رخسار درخت طوبی آشیان بست- طوبی له و حسن مآب. تاریخ وفات او از طبع مولف تراوید و یادگار را درین صحیفه ثبت گردید:د.

۱- . تولّد: ۱۲۲۵ (همان، ص ۲۲۰)

۲- . منتظم ناصری (ج ۳، ص ۱۶۵) و مرآه البلدان (ص ۹۱۷) همین تاریخ را ذکر نموده، امّا اکسیر التواریخ ۱۲۵۱ می نویسد.

پس از قضیه خاقان مغفرت بنیادفتاد نخل جهان شاه میرزا از بیخ

ز مرگ کور جهان شد ز زندگی روشن کجا دلا اثر توبناست با زرنیخ

فغان ز کینه آبای چرخ چون مهرش بود به دیده ابنای روزگاران سیخ

چه شاهزاده جهانی ز مردی و وقارکه مردمیش بُدی بهر مردمان توبیخ

هزار حیف از آن زیب بخش تخت شهی که بود جاهش بر دیده عدو گلمیخ

به هیچ چیز جهان عاقبت ثباتی نه که زهر دور ز تریاک و شهد از بطّیخ

چو رفت خاوری آن شاهزاده از دنیابرفت حیف جهانشاه از میان تاریخ (۱)

نوزدهم: نوّاب الله ویردی

میرزا (۲)

از بطن بنی اسرائیلیه ارومیه و عاقبت متوسل به دولت رومیه. آزاده سروی بود از گلستان دولت شاهنشاهی و تابنده ماهی بر اوج خلافت ظل اللهی. بدون شائبه اغراق، از فرط صباحت و ملاحت، غازه رخسار جهان بود و لعل شکرینش طعنه زن لعل بدخشان. وقتی بر بتخاله لب میگون زلولی انداخته در جرگ شاهزادگان به ذکر این معنی پرداخته بود که: هلاک زلو (۳) معروف است که از نمک است و مرا به تجربه حاصل که این حرف ادعایی [است] لاطائل.

بی شک این بنده بلاتامل سرود که: ز اول لب مبارک شارب آب حیوان است و چنین حیوانی بالبدیهه زنده جاویدان.

سعدی:

وجود هرکه نظر می کنم ز جان و جسدمرکب است و تو از پای تا به سر جانی طبعش در نظم اشعار دری، خالی از ملاحتی نَه و مشتاقان کویش را بی ملاحظه مهر رویش استراحتی نَه. چندی برحسب امر خاقانی در ولایت بسطام به حکمرانیو)

۱- . این قطعه در تذکره خاوری نیامده است.

۲- . تولد: بیست و هشتم رمضان المبارک ۱۲۱۶ (اکسیر التواریخ، ص ۲۱۰).

۳- . ملی: (زو)

منصوب بود و در کمال رعیت پروری و عدالت گستری سلوك می نمود. در ایّام فتور آذربایجان از تطاولات روسیه بی ایمان، اهالی بسطام با او بی اندامی ها به عمل آوردند و معزی الیه و اتباعش را از آن ولایت بیرون کردند. بعد از رحلت خاقان مغفور به زیارت عتبات عالیات رفته از آن جا به ملك اسلامبول شتافت و از پادشاه ذی جاه روم التفات و احترام تمام یافت [و] با توقیع سیورغالات باز به آن ارض فیض آیات آمده، آرام یافت.

(یا لَیْتَنِی کُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِیماً) (۱)

بیستم: نوّاب اسماعیل

میرزا (۲)

از بطن ترکمانیّه دشت است و مدتی از حکم دارای زمان، حاکم ترشیز و بسطام و بدشت. شاهزاده سلیم النفس با وقاری است و در مرحله شجاعت در میان اهل سلاح با اعتبار. اکثر اوقات در دشت ترکمان به نفس نفیس مردانگی ها کردی و نبردها به عمل آوردی. جدال او با جماعت روسیه در ایّام فترت آذربایجان، به رشادت او دلیلی واضح و برهانی لایح است. در بدایت سنّ شباب در اوقاتی که نوّاب شجاع السلطنه العلیّه حسن علی میرزا روی به عزیمت خراسان داشت، چون شاهزاده معزی الیه مربّای تربیت [او] بود، چند صباحی او را در دار الخلافه طهران به خدمت نیابت خویش گذاشت و پس از آن در ولایت ترشیز به حکومت برگماشت. معزی الیه نیز رفتاری به عدالت کرد تا از حکومت بسطام نام برآورد. اکنون در جرگ محبوسین اردبیل (۳) است و بازماندگانش با دلی خونریز.

بیست و یکم:

نوّاب علی رضا میرزا (۴)

برادر صلبی و بطنی سلطان الموحّدین محمد رضا میرزاست و در مراحل طراوت و خوش مشربی بی همتا. به غایت مایل عیش و نشاط و همواره طالب ارباب عشرت و انبساط. اوقات شبان و روزانش صرف اقداح راح است و هر اوضاعی که از لوازم اقداح۲)

۱- . سوره نساء، آیه ۷۳.

۲- . تولد: شب جمعه چهاردهم شعبان المعظم سنه ۱۲۱۷ (اکسیر التواریخ، ص ۲۱۱).

۳- . ملی: (تبریز)

۴- . تولّد: ششم ذی قعده الحرام سنه ۱۲۱۸ (همان، ص ۲۱۲)

راح است، در مذهب او مباح. طبع نظمی دارد وسط و در انشاد اشعار قانع به وزن فقط.

اکثر اوقات مضامین اشعار حقیر را تحریف می کرد، به نام خویش می خواند و قدمی در میدان شرم و آزرم نمی راند، چنان که از تحریف این [۵۳۵] شعر مستفاد می شود.

لمولفه:

همان نوری که موسی داشت اندر آستین پنهان بود اندر تو ظاهر لیک از چاک گریبانت تحریف:

آنچه موسی داشت اندر آستین خود نهان حالی از چاک گریبان آشکارا کرده تذکره [ای] در ذکر اشعار معاصرین نوشته و دیوان مسارقت ارکانش نیز مدوّن گشته است. در مرافقت برادر مهتر خویش مدتی در ولایت گیلان به سر می برد و طریق عیش و عشرت می سپرد. در ایّام سادگی خالی از ملاحتی نبود و در ولایت گیلان، با لباس نظام مشق سربازی می نمود.

بیست و دویم: نوّاب حاجی شاه قلی

میرزا (۱)

از بطن صبیّه محمد علی خان سردار زند و زیبا سروی از گلستان دولت ارجمند. با چهر مجدّر (۲) مطبوع هر نظر و همواره ملتزم دربار دارای دادگر. طبعی سلیم دارد و سلیقه [ای] مستقیم. بعد از رحلت خاقان مغفور به زیارت بیت الله الحرام مشرف گشته و به سبب این نسبت شریف از سایر همگنان به رتبت و فضیلت درگذشته است. چون با جدّ مرحوم فتحعلی خان بزرگ همنام است، لهذا به سبب این همنامی واجب الاحترام.

چندی هم راتق و فاتق امور ولایت اردستان بود و در غیبت خویش آن ولایت را قرین نظم می نمود.و.

۱- . تولّد: چهارشنبه یازدهم محرم الحرام سنه ۱۲۲۳ (همان، ص ۲۱۸).

۲- . آبله رو.

بیست و سیم: نوّاب ملک قاسم

میرزا (۱)

از بطن صبیّه مرضیّه امام قلی خان افشار بیگلربیگی ارومیه آذربایجان است و از بدایت طفولیت تربیت یافته دست مرحمت پیوست حضرت ولیعهد دوران. از حیثیت قواره ترکیب، با شوکت و مهابتی عجب است و در رشادت و شهامت با جرأتی غریب.

مهندسی بی عدیل است و در فنون هنر خاصه در فهم و نطق السنه مختلفه و خطاطی و نقاشی بی بدیل. تمامت عمرش در رکاب نوّاب نایب السلطنه العلیّه صرف جهاد با کفره بوده و از حسن این رشادت، روزبه روز بر مراتب عزت می افزوده است. اکثر اوقات به حکم آن خلاصه کائنات در برخی از ولایات آذربایجان خاصّه ارومیه حکمرانی می نمود و با اهالی از ادانی و اعالی رفتار به سزای فرمود. از اولاد ذکور و اناث بی نصیب است و این فقره در سلسله ابنای ملک به غایت غریب- اللّهم ارزقه.

بیست و چهارم: نوّاب یحیی

میرزا (۲)

از بطن صبیّه حسین قلی خان ولد امام قلی خان افشار ارومی آذربایجان است که در فوق گذشت. جوانی است در کمال صباحت و بردباری و مظلومی. از سن پنج سالگی تاکنون در ولایت گیلان والی است و رفتار ستوده اطوارش، مطبوع طبع اهالی از ادانی و اعالی. امید که روزگارش یار و طالع مددکار باد.

بیست و پنجم: نوّاب ملک منصور

میرزا (۳)

از بطن والده معظّمه نوّاب ملک قاسم میرزا [است و] در مراتب فروتنی و بردباری بی همتا. اگرچه هنوز خدمتی که موجب بروز جوهر رشادت باشد به او محول نیست، ولی خرد خرده دان داند که جوهرش چیست.

بیست و ششم:

نوّاب حسين قلى خان (۴)

اگرچه از اكثر شاهزادگان كه ذكر ايشان خواهد آمد از همه كوچك تر است، ولى۹)

۱- . تولد: دوّم جمادى الاولى ۱۲۲۷ هجرى (اكسير التواريخ، ص ۲۱۴؛ جمادى الآخر ۱۲۲۲ (ناسخ التواريخ).

۲- . تولد: اوّل محرم ۱۲۳۳ (همان، ص ۲۲۶)

۳- . تولد: ۲۲ رجب ۱۲۲۶ (همان، ص ۲۲۲)

۴- . تولد: سنه ۱۲۴۶ (همان، ص ۲۳۹)

به سبب نسبت افشاریت والده، درین مقام ایرادش بهتر است. برادر صلبی و بطنی نوّاب یحیی میرزاست و به سبب همنامی جدّ پدری ملقب به جهانسوز شاه و به جهت هم اسمی جدّ مادری، مکنّی به خان بابا. با (۱) آن که عمر شریفش هنوز از مرحله ده نگذشته، در فنون تیراندازی و درس و مشق سرآمد همگنان گشته است.

بیست و هفتم:

نوّاب ملک ایرج میرزا (۲)

از بطن مجوسیّه کرمان است و در حدت ذهن و ذکاء معروف جهان. در اکثر از فنون هنر مثل عربیت و هیئت و نجوم و هندسه و خطاطی خاصّه نستعلیق و شعرشناسی سرآمد اهل روزگار است و در بزم آرایی و نشاططلبی و ارتکاب به باده عنبی بی شمار:

یار ما این دارد و آن نیز هم

بیست و هشتم: نوّاب سلطان مصطفی

میرزا (۳)

برادر صلبی و بطنی نوّاب ملک ایرج میرزا است و با اهل روزگار به غایت بردبار و باوفا. در حفظ اشعار فارسی بی بدل است [۵۳۶] و قوّه حافظه او در میان امثال و اقران، ضرب المثل. اکثر از اشعار مولف را از حفظ دارد و اغلب اوقات خویش را به شکار می گذارد.

بیست و نهم: نوّاب حاجی کیومرث

میرزا (۴)

از بطن گرجیّه ارمن و صاحب انواع هنر و فنّ ملقب به ابو الملوک است و با اهل روزگارش به استغنا سلوک. عجبی عجیب دارد که احدی از چاکران دربار را به نظر نمی آرد، به همین جهت طباع مردم را ازو نفرتی کامل است و به سبب نفرت خلق، همواره تنهایی او را شامل. در علم نجوم فی الجمله مربوط است و در آرایش قامت از البسه ملوّن سلیقه اش مضبوط. در بدایت طفولیت چندی در دار السرور بروجرد در حجر تربیت حسام السلطنه محمد تقی میرزا آرمید و پس از آن به دربار فلک مدار آمده ساکن۹)

۱- . ملی: (تا)

۲- . تولد: اوّل جمادی الثانی ۱۲۲۲. (اکسیر التواریخ، ص ۲۱۶)
۳- . تولد: ۱۱ ذی قعده ۱۲۲۸ (همان، ص ۲۲۴)
۴- . تولد: بیست و پنجم جمادی الثانی ۱۲۲۴. (همان، ص ۲۱۹)

گردید. بعد از وفات خاقان مغفور به زیارت بیت الله الحرام شتافت و باز میل مراجعت نمود و در دار الخلافه آرام یافت.

سی ام: نوّاب منوچهر

میرزا (۱)

که در بدایت، نامش الله بخش میرزا بوده از بطن مخدره اصفهانیه. شاهزاده ای است سلیم و در زاویه سلامت و قناعت مستقیم. دامانش از لوث هرگونه هوس پاک است و حسن کردارش، طعنه زن کار هر هوسناک. به رسوم عبادات شاقه میلی کامل دارد و دقیقه [ای] دریافت ساعات عبادات فرو نمی گذارد و برخلاف حاجی کیومرث میرزا، از کبر و نخوت بویی نشنید و از بدو فطرت به مهربانی و محبّت مایل گردیده است. او نیز در ایّام طفولیت در دار السرور بروجرد در خدمت حضرت حسام السلطنه [بود]. با آن که بخت کامرانش به دار الخلافه آورده در میانه رأفت ظل اللهی آسود، به زیارت عتبات عالیات مشرف گشت و مراتب تقدسش از هرچه درگذشت.

سی و یکم: نوّاب کیقباد میرزا

از بطن مطربه شیرازیه و از جمله ملتزمین رکاب علیّه است. به اقتضای جوانی همواره مایل به استعمال راح ارغوانی است. اعمالش چون جمالش قبیح است و این دعوی در حق او صریح.

سی و دویم: نوّاب کیکاوس میرزا

برادر صلبی و بطنی نوّاب کیقباد میرزا است و در حسن صورت و صفای سریرت برخلاف برادر والاـ چون صبیّه محترمه ابراهیم خلیل خان جوانشیر حاکم قراباغ که زوجه دائمی حضرت صاحبقران مهراياغ بود، اولادی از ذکور و اناث نداشت، لهذا بر حسب امر اعلی همت بر تربیت وی گماشت. در عهد صاحبقران رشید مدتی مدید به نیابت آن مستوره معظّمه به حکومت دار الایمان قم رسید و بی شائبه اغراق، از حسن تدبیر باعث آبادانی آن ولایت گردید. عمارات عالیه از دار الاماره و بازار و کاروان سرا و۵)

۱- . تولد: چهارم جمادی الاولی ۱۲۲۲ (همان، ص ۲۱۵)

حمام و غیره در آن دیار بسیار پرداخت و از کثرت مکنت و ثروت خود را محسود امثال و اقران ساخت. حسن تدبیرش به مثابه [ای] بود که وقتی جمعی از مؤدّیان تنخواه دیوانی و مقصرین اعمال شیطانی در روضه مقدسه پناه برده، بیرون نمی آمدند، باب بیت الخلای صحن مقدس را امر به انسداد نمود تا مجاورین به ستوه آمده از آن خارج شدند. در سنه یک هزار و دویست و پنجاه و سه به زیارت بیت الله الحرام شتافت و بعد از مراجعت در دار الخلافه آرام یافت.

سی و سوّم: نوّاب کیخسرو

میرزا (۱)

از بطن [والده] آن دو شاهزاده فوق است و طبیعت پاکش مایل به ارباب ذوق. در نهایت سلامت نفس انزوا را طالب است و این قانون برگزیده بر طبیعتش غالب. امید که بر دوام باد.

سی و چهارم: نوّاب شاپور

میرزا (۲)

از بطن مخدّره شیر کوهیه لاهیجانیه گیلانیه است و در ایّام طفولیت چندی دست پرورد مرحوم نایب السلطنه العلیّه [بود]. حسب الامر الاعلی سفری به مملکت آذربایجان کرد و از حسن تربیت نوّاب معزی الیه نام برآورد.

سی و پنجم: نوّاب حاجی بهرام

میرزا (۳)

از بطن مطربه اصفهانیه و با اخلاقی مرضیّه است. در فن موسیقی با مهارتی کامل و او را در طباع حریفان به این سبب مطبوعیتی تمام حاصل. در شب های ایّام صیام، مؤذّن اندرون همایون [۵۳۷] بود و هر ساله به این خدمت قیام می نمود. بعد از رحلت خاقان مغفور به زیارت بیت الله الحرام شتافت و پس از آن به دار الخلافه آمده، آرام یافت.

سی و ششم: نوّاب هرمز

میرزا (۴)

برادر صلبی و بطنی نوّاب حاجی بهرام میرزاست و در فن سواری و تیراندازی و۶)

۱- . تولد: سیزدهم صفر المظفر ۱۲۲۴ (همان، ص ۲۱۸)

۲- . تولد: سیزدهم صفر المظفر ۱۲۲۲ (همان، ص ۲۱۴)

۳- . تولد: سنه ۱۲۲۱ (همان، ص ۲۱۴)

۴- . تولد: چهاردهم جمادی الاولی ۱۲۲۲ (همان، ص ۲۱۶)

اکثر امور سپاهی گری ممتاز و بی همتا. در عهد خاقان مغفور چندی به حکومت ولایت ساوجبلاغ قزوین رسید و در این دولت سدید جدید به سبب جوهر ذاتی محترم و معتبر گردید.

سی و هفتم: نوّاب محمد مهدی

میرزا (۱)

که در طفولیت مظفر علی میرزا نام داشت و به سبب ظهور ناخوشی مهلک، این نام را گذاشت. در سنه یک هزار و دویست و بیست و دو و از بطن مطربه شیرازیه زینت دوران آمد و مهر چهرش باعث آرایش کیهان شد. از فرط تنگی دهان سخنانش شکسته وش برآید و در هنگام تکلّم به انواع جد و جهد سخن فرماید. صبیّه مرضیّه محمد تقی خان که نبیره محمد صادق خان زند و از زوجات محترمه خاقان مغفرت پیوند است، به فیض تربیتش فایض گردید و به سبب زیبایی رخسار به رتبه محبوبیت خاقان نامدار رسید.

سی و هشتم: نوّاب محمد امین

میرزا (۲)

برادر صلبی و بطنی شاهزاده مذکور است و در تنومندی جثه و زور بازو در میان همگنان مشهور. بسیار جوانی متواضع است و رسم تواضع را با چاکران درگاه در میان ملک زادگان واضع - اللهم احفظه.

سی و نهم: نوّاب محمد هادی

میرزا (۳)

برادر صلبی و بطنی آن دو شاهزاده آزاده است و در شکستگی کلام از برادر ارشد خود زیاده. در حفظ اشعار خوب است و چهره اش در نظرها مطلوب.ت.

۱- . تولد: اوّل شوال ۱۲۲۳ (همان، ص ۲۱۸).

۲- . تولد: دهم ربیع الثانی ۱۲۳۴ (همان، ص ۲۲۶).

۳- . تنها در نسخه دوّم ملی و تذکره خاوری آمده است؛ اکسیر التواریخ (هادی میرزا) متولد ۱۲۳۹ آورده که پنجاهمین فرزند فتحعلی شاه بوده است.

چهلم: نوّاب سلیمان

میرزا (۱)

از بطن ترکمانیه دشت است و همواره اوقات مایل [به] شکار و سیر و گشت. شیر بیشه رشادت است و ضرب المثل تیشه جلادت. پیوسته دستش از خون شیران دلیر خضاب است و همواره از شستش بر گردن شیر سپهر طناب. شمشیر آبدارش موازی دو من تبریز است و در شکار شیران چون ابروی آن شیرافکن پیوسته خونریز. اکثر اوقات به دیده شهود دیده شده که حیوانات انسی را از قبیل اشتر و الاغ و غیره به یک ضربت شمشیر به دو نیم کرده و به سبب این ضرب دست در میان نامداران ایران نام برآورده است. ظروف جسیم مس و آهنین چون هیکل مومین ریزریز کند و میخ طویله های آهنین استوار را به یک قوت با زور از زمین برکند. از بدایت سن تا هنگام تکلیف، زیاده از همگنان منظور نظر صاحبقران نامدار بوده جلوه ماه رخسارش مهر فلک را [۵۳۸] در زاویه مغرب متواری می نمود. بی شائبه اغراق، مهر چهرش از فرط طراوت و نزاکت، طاقت نظر حیرت آمیز مشتاقان را نداشت و گاه نگاه مشتاقان، صورت گل های رنگارنگ از وفور شرم بر صفحه چهره می نگاشت. (۲)

قلعه سلیمانیه (۳) با عمارات و باغات ملوکانه که کنار رودخانه کرج در هفت فرسخی دار الخلافه طهران از مستحدثات شاهنشاه زمان است، به نام نامی اوست و الحق در طرز و آیین پاکیزه و نیکو. بعد از رحلت خاقان مغفور، (۴) مصلحت اندیشی را در توقف ایران ندیده و به عتبات عالیات رفته در آن مکان شریف مجاور گردید. از دولت علیّه روم وجهی به جهت مخارج او معیّن شد و دوستی و یک جهتی دولتین علیتین به سبب ظهور این غایت بر عالمی مبرهن آمد.

[مصرا]ع:

هر کجا هست خدایا به سلامت داره)

۱- . تولد: چهارم محرم ۱۲۲۶ (همان، ص ۲۲۶).

۲- . تذکره خاوری:+ (همواره اوقات میل به شکار می کرد و وحشیان صحراگرد را از تاب کمند مشکین خویش به بند می آورد. فرد: به دل پیوسته اش میل شکار است شکارش لیک دلهای نگار است).

۳- . این عمارت در حال حاضر داخل دانشکده کشاورزی کرج قرار دارد. (اکسیر التواریخ، ص ۲۲۱).

۴- . تذکره خاوری:+ (نور الله مضجعه)

چهل و یکم: نوّاب سلطان سلیم

میرزا (۱)

تاریخ ذو القرنین ج ۳ ۱۰۰۰ چهل و یکم: نواب سلطان سلیم میرزا ..... ص : ۱۰۰۰

مش چون اسمش سلیم و برادر صلبی و بطنی نوّاب سلیمان میرزای حلیم.

چون صبیّه مرضیّه صادق خان کرد شقاقی که از جواری حرم سرای خلافت بود، از بدایت تا نهایت به هیچ وجه اولادی نیاورد، لهذا حضرت اعلی معزی الیها را مأمور به تربیت شاهزاده مزبور کرد. بلوك گرم رود شقاقی به نام او نامزد شد و مجاور خدمت نوّاب ولیعهد آسمان مسند آمد. در قریه میانج اقامت نمود. او نیز چون برادر ارشد میل به شکار داشت تا بالاخره برحسب امر دارای زمان در دار السلطنه قزوین بار اقامت گذاشت. حسنی به کمال او را هم میسّر و جامه و زیبایی هر هفت کره وی را دربر.

[مصرا]ع:

افسوس که اطراف گلش خار گرفت

چهل و دوّم: نواب حاجی سلطان ابراهیم

میرزا (۲)

از بطن والده معظمه نوّاب رکن الدوله العلیّه علی نقی میرزا، سیّمین ولد است و از تاب رخسار آفتاب کردار، مهر سپهر انجمن صاحبقران آفتاب مسند. در عنفوان جوانی سعادت جاودانی او را یار شد و از زیارت مکّه معظمه برخوردار آمد.

[مصرا]ع:

در جوانی کن نثار دوست جان

چهل و سوم: نوّاب

فتح الله میرزا (۳) الملقب به شعاع السلطنه

از بطن مخدره راهبریه کرمانیه ملقبه به خانم و مهر چهرش نورافزای ماه و انجم شاهزاده [ای] رئوف است و با زیردستان به غایت مهربان و عطوف. طراوت ماه رخسارش، طعنه بر مهر تابان زده، لعل آبدارش به شکر فروشی رطب اللسان شده. در حقیقت جانی در تن جهان بود و تازه گلی از گلستان کیهان. از بطن مام یکتا در دامان مام ایّام بی همتاست. در عهد دولت خاقان مغفور در ولایت خمسه حکمرانی [۵۳۹] می کرد. در این دولت عظمی نیز از ایالت ولایات همدان و کاشان نام برآورد.).

۱- . تولد: بیست و ششم شوال ۱۲۲۸ (اکسیر التواریخ، ص ۲۲۴).

۲- . تولد: نوزدهم جمادی الاخر ۱۲۲۸ (همان، ص ۲۲۵).

۳- . تولد: نهم رجب ۱۲۲۶ (همان، ص ۲۲۱).

چهل و چهارم: نوّاب سلطان محمد میرزا

الملقب به سیف الدوله (۱)

نور دیده دولت و نور حدیقه شوکت عندلیب گلستان شاهنشاهی و شمع شبستان حضرت ظل اللهی. از بطن مرضیّه نوّاب خورشید احتجاب تاج الدوله العلیه طاوس خانم مستوره اصفهانیه است که محبوبه پسندیده خاقان جهان بوده. شاهزاده معزی الیه به سبب اصفهانیت والده معظمه، مدتی در آن دیار حکمرانی نمود. شاهزاده ای است سخی الطبع و زکی الضمیر و در مراحل جذب قلوب و دلربایی خلق بی نظیر. در ایّام اختیار آن ولایت، عامه چاکران دربار از احسان متواتره انعام متکاثره او پیوسته بهره یاب بودند و او را ثانی قاآن بل قاآن را ثانی او خطاب می نمودند. در خدمت صاحبقران اعظم از اکثر برادران معظّم مقدم می نشست و به سبب این مرتبت، خار حسرت در قلب اهل غیرت می شکست. میلش به ارباب کمال بسیار است و در نظم اشعار آبدارش نیز شوق بی شمار. قبل از ایالت اصفهان در حضور شاهنشاه صاحبقران راوی اشعار من بود و غزلیات حقیر را به طرزی خاص در پیشگاه حضور همایون عرض می نمود. زیاده از اندازه تصوّر، عیّاش است و از کثرت سخاوت معروف به عدم عقل معاش. (۲)

عمارات احداثی او در اصفهان ناسخ عمارات سلاطین صفویه است، خاصه خلوت سرپوشیده اش که احسن از جمیع عمارات احداثی در دولت علیّه.

چهل و پنجم: نوّاب فرخ سیر

میرزا (۳)

برادر بطنی و صلبی نوّاب سیف الدوله سلطان محمد میرزاست و در حسن ملاحت و طرز صباحت در میان همگنان ممتاز و یکتا. در حقیقت طاوسی است که از انبوهی موی چیزی مقوّس بر فرق افراشته و زلف مشکینش از کثرت مخلب و چنگال شاهباز فرخ فالی است که پای بر عرش گذاشته است. چندی در دیار همدان حکمرانی می کرد تا بعد از رحلت خاقان مغفور به دار الخلافه آمده از خدمت درگاه فلک جاه نامد.

۱- . تولد: ششم ذی قعده ۱۲۲۸ (همان، ص ۲۲۳)؛ بیست و ششم جمادی الاوّل ۱۲۲۸ (ناسخ التواریخ).

۲- . تذکره خاوری:+ (فرد: زر از بهر خوردن بود ای پسربرای نهادن چه سنگ و چه زر)

۳- . تولد: محرّم ۱۲۳۸ (اکسیر التواریخ، ص ۲۲۷)؛ تذکره خاوری و اکسیر التواریخ (نیر الدوله) را ذکر نموده اند.

برآورد.

چهل و ششم: نوّاب سلطان احمد میرزا

الملقب به عضد الدوله (۱)

از بطن والده معظمه دو شاهزاده فوق است و از فرط ملاحت و صباحت منظور انظار ارباب ذوق. در بدایت طفولیت از صاحبقران گردون توان به سبب حقارت جثه و لطف اندام، موچول خان لقب یافت و از ظهور این التفات به اعلی مدارج عزت شتافت.

به ایالت ولایات کاشان و نطنز نامزد شد و نوّاب او در آن ولایت راتق و فاتق امور هر نیک و بد- انشاء الله الودود- امید ترقیات در وجود مسعودش بوده و همت او خواهد بود.

چهل و هفتم: نوّاب بهمن میرزا

الملقب به بهاء الدوله (۲)

از بطن مکرمه صندوقدار حرم محترم خازن الدوله العلیه العالیه (۳) است و به سببی چند که وجدان ارباب معرفت را حالی است، روزبه روز مورد الطاف و اعطاف متوالیه.

مدتی در ولایت سمنان حکم روا بود و از فرط عدالت و دادگستری آن ولایت را قرین روضه رضوان نمود. در عهد خجسته مهد این دولت عظمی نیز متدرجا بانی مبانی ایالت ولایات یزد و کاشان است و مقنّن قوانین معدلت و احسان. (۴)

چهل و هشتم:

نوّاب سیف الله میرزا (۵)

برادر صلبی و بطنی نوّاب بهمن میرزاست و در طراوت رخسار و حلاوت گفتار بی مثل و همتا. همواره در ایّام ایالت برادر والاگهر در ولایت سمنان به سر می برد تا در عهد این شوکت خداداد نیز از حکم رانی آن ولایت نام برآورد.).

۱- . تولد: بیست و سوّم محرم ۱۲۳۹؛ وی صاحب کتاب تاریخ عضدی است و خود در این کتاب می نویسد که به هنگام فوت فتحعلی شاه دو ساله بوده، امّا سپهر در ناسخ التواریخ تولد او را به اشتباه نوزدهم ذی قعده ۱۲۳۴ ذکر می کند. (اکسیر

التواریخ، ص ۲۳۶).

۲- . تولد: ۲۳ شوال ۱۲۲۶ (اکسیر التواریخ، ص ۲۲۳).

۳- . تذکره خاوری: (از بطن مکرم صندوقدار حرم محترم خازن الدوله العلیه است).

۴- . تذکره خاوری ایالت یزد را ذکر نکرده است. اکسیر التواریخ نیز یزد و کاشان را ذکر می کند.

۵- . تولد: چهارم رجب ۱۲۳۱ (همان، ص ۲۲۵).

چهل و نهم:

نوّاب صاحبقران میرزا (۱)

ثانی ذو القرنین، اعنی اسکندر و استخوان پاره [ای] به هیئت (۲) مطلوب او را بر فرق سر است. جوانی خوش سیماست و در کمال الفت و وفا. در حجر تربیت نوّاب خورشید احتجاب فخر الدوله صبیّه محترمه خاقان معظم تربیت یافته و به سبب این افتخار کامل، به اعلی مدارج مباهات شتافته است. در ایّام دولت خاقان مغفور به منصب ارجمند سرداری توپخانه مبارکه سرافراز بود و همواره در مشق سربازی به رسم توپچیان جانباز دست یازی می نمود تا رفته رفته درین فن ماهر گردید و به رتبه تعلیم مشق سرهنگان و توپچیان قاهر رسید.

پنجاهم:

نوّاب پرویز میرزا (۳)

از بطن مستوره شمرانیه طهرانی است و در حسن صورت پرویز ثانی. طفلی محبوب است و قوه حافظه اش در نظم اشعار دری مطلوب- انشاء الله الودود- عنقریب ترقیات خواهد نمود.

پنجاه و یکم:

نوّاب علی قلی میرزا (۴)

از بطن گرجیه دیار ارمن است و نار رخسارش رشک آتش وادی ایمن. در عهد خاقان مغفور، امیر سیورسات خانه بود و خاقان مغفورش سورساتچی باشی خطاب می فرمود.

پنجاه و دوم:

نوّاب عباس قلی میرزا (۵)

این شاهزاده با نوّاب علی قلی میرزا در بطن شریکند و در مراتب خلق و خلق به هم نزدیک. صاحبقران اعظم هر دو را نامزد چاکری مرحوم نایب السلطنه عباس میرزا و حضرت ظل السلطان علی شاه، که گوهر یک صدفند، نمود و به سبب این نسبت، یکی).

۱- . تولد بیست و یکم رمضان ۱۲۳۴ (همان، ص ۲۲۷).

۲- . ملی: (بهیات).

۳- . تولد: ربیع الاوّل ۱۲۳۹ (اکسیر التواریخ، ص ۲۳۷).

۴- . تولد: ۲۳ ربیع الاوّل ۱۲۳۸ (اکسیر التواریخ، ص ۲۰)؛ در ۱۲۷۲ از ناصر الدین شاه لقب اعتضاد السلطنه گرفت.

۵- . تولد: هفدهم رجب ۱۲۴۱ (همان، ص ۲۳۸).

عباس قلی و دیگری را علی قلی نام فرمود.

پنجاه و سیم:

نوّاب کامران میرزا (۱)

از بطن مازندرانیه ملقبه به مهد علیاست و از حضرت صاحبقرانی در مرحله کامرانی به مرتبه اعلی خود و والده اش هر دو محبوب و محبوبه بودند و به سبب این نسبت بر امثال و اقران مباهات می نمودند.

پنجاه و چهارم:

نوّاب اورنگ زیب میرزا (۲)

از بطن مطهره [والده] نوّاب کامران میرزاست و طراوت رخسارش طعنه زن مهر عالم آرا. امید که روزگارش یارو از عمر طبیعی برخوردار باد.

پنجاه و پنجم:

نوّاب سلطان جلال الدین میرزا (۳)

از بطن مرضیّه صبیّه جمشید بیک کرد مدانلوست که نایب امیر آخورباشی خاقان فرشته خوست. حضرت مریم سریرت فخر الدوله العلیّه، که از صبایای محترمه و ذکر او مذکور خواهد شد، به تربیت او مأمور گشت و از زمان تولد تاکنون که سنین عمرش در مرتبه هشت، اوقاتش در حجر تربیت همشیره معظّمه به جلالت و بزرگی گذشت.

پنجاه و ششم:

نوّاب امان الله میرزا (۴)

از بطن صبیّه مرضیّه الله قلی خان دولّوی قاجار نایب نسقچی باشی دربار جهان مدار و در حسن صورت اعجوبه روزگار است.

پنجاه و هفتم:

نوّاب سلطان حسین میرزا (۵)

از بطن گرجیه ولایت تفلیس است و در دبستان تدریس با همگنان انیس و جلیس.

این نیز پرورده دست تربیت حضرت فخر الدوله العلیّه و با طلعت و طراوتی مرضیّه است.).

۱-. تولد: ۱۲۴۰ (همان، ص ۲۳۷).

۲-. تولد: ۱۸ جمادی الآخر ۱۲۴۷ (همان، ص ۲۳۹).

۳-. تولد: ۱۲ شعبان ۱۲۴۵ (همان، ص ۲۳۹).

۴-. تولد ۱۲۴۳ (همان، ص ۲۳۸).

۵-. تولد: ۱۲۴۵ (همان، ص ۲۳۹).

فصل دوم در ذکر صبایای محترمه شاهنشاه تاجدار که تا هنگام وفات آن برگزیده آفریدگار در قید حیات مستعار بوده و می باشند

عدد ایشان از بدایت، چهل و هشت نفر بوده و دو نفر از صبایای محترمه بزرگ ذات ولد (۱) در ایّام دولت قاهره، وداع سرای زندگانی را نموده اند. اکنون چهل و شش نفر باقی و چهل نفر از ایشان صاحب شوهر و امّ ولد و شش نفر دیگر آرایش اریکه فردیت و اتحادند. مخفی نماند که مناکحت و مزاوجت صبایای محترمه با اعاظم و اشراف دار الملک ایران، نه از رهگذر کفویّت و همسری، بلکه به سبب اجرای سنّت سنّیه پیغمبری بود. چهار نفر از ایشان را نامزد چهار نفر برادرزاده نامدار کرد و بقیه را برخی به عقد مزاوجت امرا و امرازادگان قاجار از خویشان و غیر ایشان و بعضی را در سلسله مناکحت سایر امرا و وزرازادگان ایران و پاره [ای] از اشراف و اعیان درآورد. وقتی یکی از شاهزادگان، صبیّه محترمه از خویش را به شخصی نامناسب ازدواج فرمود و در هنگام بازخواست حضرت صاحبقرانی، به جوابی بی ادبانه لب برگشود که، هرگاه وصلت با ناسزایان نارواست، [مصرا]ع:

توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می کنند

آن دریای حوصله و دانش جوابی ملوکانه داد و آن شاهزاده صادق را از حسن جواب به وادی خموشان فرستاد. خلاصه جواب آن که: پادشاهان را کفو و همسر پادشاهانند و این صبایای حریم حرمت، لایق همسری شاهزادگان. چگونه این همه شاهزاده در عالم امکان، خاصه در مملکت ایران وجود دارد که حضرت سلطنت هریک را با شاهزاده [ای] همسر آرد، ولی حضرات شاهزادگان همگی باهم برادر و همسرند و در ازدواج بنین و بنات خویش با یکدیگر سزاوار و درخور؛ (کلام الملوک ملوک الکلام).

اسامی مبارکه چهل و هشت نفر مذکوره از قراری است که با احوال ایرادد)

۱- . تذکره خاوری:- (ذات ولد)

می گردد:

اوّل: اوّلین گوهر صدف بختیاری و نخستین نتیجه خاندان شهریاری شاهزاده عفت توأمان همایون سلطان الملقبه به خانم خانمان (۱) از بطن والده ماجده نوّاب حسین علی میرزای فرمانفرمای مملکت فارس (۲) به وجود آمده و از فرط اختصاص، [۵۴۰] زینت ایوان عم زاده شاهنشاه صاحبقران، ظهیر الدوله ابراهیم خان صاحب اختیار ولایت کرمان شده، شاهزادگان اناث و ذکور او را به منزله مادر می شمارند و آنچه در حوصله گمان گنجد، درباره وی طریقه احترام می سپارند. بعد از وفات شوهر، بلوک رفسنجان کرمان به اقطاع او مقرّر و با اولاد امجاد، رونق افزای آن بوم و بر است.

دویم: حورای حسنای فردوس خلافت، شاهزاده قمر طلعت بیگم جان خانم از صدف بطن والده نوّاب فرمانفرمای مزبور. گوهری است رخشنده و حجله سرای عصمت را نوعروسی است ارزنده. در حباله نکاح امیرکبیر محمّد قاسم خان ولد نظام الدوله سلیمان خان قاجار قوانلو بود و در عهد دولت مسعود، وداع سرای زندگانی نمود. میلی کامل به طریقه صوفیه صافیه داشت و در طریقه سلسله نعمت اللهیه پیوسته قدم می گذاشت. خطّا و ربطا مربوط بود و حلّ و عقد امور زندگانی شوی به رأی صواب نمای او منوط و مضبوط- اللهمّ اغفرها.

سیم: عندلیب گلستان سلطنت ستیّه، سیّده بیگم الملقبه به همدم السلطان از بطن خجسته والده معظمه نوّاب فرمانفرما [بود] و در فنون کمالات از قبیل حفظ اشعار عرب و مهارت در علم ادب، فرد و بی همتا و در انشاد نظم و انشای نثر قادر و توانا بود و مدّتی در مملکت فارس در حجر تربیت برادر بزرگوار خویش بر وجهی احسن زندگانی می نمود. مجامع و محافل از فضلا و حکما و ادبا و شعرا و ارباب نجوم و اصحاب علوم).

۱- . تذکره خاوری:+ (نواب متعالیه)

۲- . تذکره خاوری:+ (در اواخر سنه یک هزار و دویست هجری به وجود آمد و از همه اولاد خاقان ذکورا و اناثا بزرگتر است).

پیوسته آراستی و خود در پشت پرده حجاب نشسته در مباحثات و مذاکرات و مکالمات هنگامه ها آراستی. از فرط صباحت و وجاهت، جهانش خواستگار بودند و به جز جواب نومیدی چیزی از وی نمی شنودند. در بدایت حال میلی به جفت و همال نکرد تا عاقبت به امر شاهنشاه کیوان منزلت، محمد زکی خان نوری سردار و وزیر مملکت فارس را به پاسبانی ایوان خویش آورد. مشار الیه گنجی که عبارت از سی هزار تومان [بود]، به استدعا رایگان بداد و گنجی گوهر به شایگان در دامان نهاد. بالاخره از فرط بذله گویی عندلیب بزم شهریار جهان گردید تا به لقب فرخنده همدم السلطانی رسید. در عهد دولت صاحبقران اعظم، با طرزی شایان و شوکتی بی پایان به زیارت حرم محترم بیت الله الحرام شتافت و بعد از شرف زیارت، در همان سرزمین از بلای وبای عام وفات یافت. این قطعه در تاریخ وفاتش از طبع مؤلف مدحت گزار تراوید و یادگار را درین صحیفه ثبت گردید:

عصمت ایّام سیّد بیگم عالی نسب دخت دارای جهان فرخنده بخت و خوش ادای

میر مازندر وطن یعنی زکی خان سترگ پیشگاه بارگاهش را غلامی کدخدای

کس ندارد یاد زین سان جامعیّت در اناث خط او شادی فزای ربط او انده زدای

اختر و گردون به نزد شوکتش بس کم وقارحاتم و قاآن به پیش همّتش کم از گدای

شد به بیت الله از فرط سعادت کامیاب در حرم از دادن جان بختش آمد رهنمای

در حریم کبریا با قدسیان شد همنشین در ریاض خلد عین با حوریان شد آشنای

از قرار احمدی بهتر که قربانی جوان در ازاء کیش قربانیش جان آمد فدای

از هواداران او در فرش حرف آه آه وز پرستاران او تا عرش صوت های های

شورها در هر زمین اندر بلای او پدیدبزم ها در هر دیار اندر عزای او به پای

در عزا هم از برای اوست چرخ و قدسیان پرنوا هم از عزای اوست طبل و کرّه نای

چون فتاد از بام طشت زندگانی زان عزیزطبل گردون نیز در این سوگ افتاد از نوای

خاوری تاریخ فوتش را چنین گفتا که وای همدم السلطان قرین در مکّه پس مرد از وبای (۱) چهارم: فروزنده بزم مهر و ماه و انجم شاهزاده برازنده گلین خان خانم (۲) از بطن مکرّمه والده محترمه مرحوم محمد علی میرزا الملقب به دولتشاه است و از فنون انواع هنر آگاه. خط نسخش خطوط استادان سلف را نسخ نموده و از تحریر خطوط تعلیق و رقاعش خاطر ابوریحان کوفی [۵۴۱] شکسته و غبارآلوده است. همواره کاتب کلام اللّه مجید است و راقم آیات محکمات سدید. چندین جلد از کلام اللّه ربّانی را در ایّام زندگانی به رقم آورده و از فرط ارادت به خاندان جناب پیغمبر (ص) همه را وقف بر روضات ائمه اثنی عشر کرده است.

چون خان زاده مکرّم زین العابدین خان ولد اسن و ارشد مرحوم حسین قلی خان برادر خجسته اختر حضرت صاحبقران زمان از بدایت شباب از فیض تربیت مرحوم دولتشاهی کامران و کامیاب گردید، لهذا به شرف همخوابگی آن مریم عفت مآب رسید و معزی الیه در ولایت کرمانشاهان آرمید. طایف بیت الله الحرام است و در اکثر سنوات به سبب قرب مسافت، زایر قبور ائمه انام- اللهمّ ارزقنا..)

۱- . این قطعه در تذکره خاوری موجود نیست.

۲- . تذکره خاوری: (ام السلمه الشهیره به گلین خانم.)

پنجم: بلقیس سرای عصمت و مریم بیدای عفّت مریم خانم که از حکم سلیمان زمان به حباله نکاح جناب آصف الدوله العلیّه اللهیار خان دولوی قاجار امیر معظم و وزیر اعظم دولت پایدار برقرار است و از بطن والده معظّمه نوّاب حسام السلطنه محمد تقی میرزا، اعنی بختیاریه، بختیار. شاهزاده [ای] بی حسد پرحسود است و ایوان جلالش از اتحاد نوباوگان خورشید چهر، رشک فرمای کاخ سپهر کبود. به حصول مبرّات و خیرات رغبتی کامل دارد و به وصول شاهدان سمن بر به شوی جلالت اثر بر وفق شرع مطهّر بر خلاف نسوان دیگر توجّهی شامل، در کفایت امور زندگانی دارد. معلم نجم ثانی است و نجم اول را آموزگار رموز زندگانی. به زیارت بیت الله الحرام با سامانی تمام مشرّف گردید و از شرف زیارت قبور سایر ائمه انام به انواع عزّت و شرف رسید.

ششم: افتخار دودمان شاهنشاه انجم تحشّم نوّاب خورشید نقاب فخر جهان خانم الملقبه به فخر الدوله العلیه العالیه از بطن برگزیده والده نوّاب فتح الله میرزا، در حلّ و عقد مهمّات مشکله سرانگشت فکر صایبش (۱) به غایت قادر و توانا. همتی دارد که ابر نیسان از گهرباری ابر دستش شرمنده از بحر عمان است و بحر عمان از خجلت موج آن از موج خود سر در گریبان. اگرچه در هیئت و طبیعت زن است، ولی در امورات متعلّقه به مردان، مردانه به ایشان طعنه زن. از نسبت اناثیتش عار است و در مراسم رجولیّت به جز یک فقره آنچه به او نسبت دهند سزاوار. چون در روزگار، مردی همتای خویش نبیند، احدی را به همسری خود برنگزیند. وقتی از اوقات حضرت صاحبقران زمان با امیرکبیر میرزا محمد خان ولد مرحوم حسین قلی خان به عنف همسرش ساخت؛ از فرط غیرت فطری فکرهای بکر به کار برده با سه طلاق به مفارقت پرداخت.

مؤلفه:

ندهد راه کسی را به سر حقّه لعل فکر بکریست که آن شاهد پر فنّ دارد ش)

۱- . ملی: (ستایش)

مدتی برحسب امر دارای دوران، مشغول به تحریر ملفوفه (۱) فرامین انـدرونی بود و از حسن خطسازی و لطف عبارت پردازی در نظر همگنان پسـندیده می نمود. در تعمیر عمارت عالیه و ترتیب خیرات جاریه شوقش بسیار است و سلیقه اش بی شمار. در بلوک شـمران که از ییلاقـات دار الخلافه طهران است، قریه ای است گردویه (۲) نـام به کاف تازی مکسوره، به رای بی نقطه زده و دال بی نقطه مکسوره و واو مفتوحه به یـای تحتـانی دو نقطه زده و هـای ساکن، که به اسم همشـیره بهرام چوبینه مسـمی گشـته و مزرعه دار دنیـاداران نـام [گرفته]، که در طراوت هوا از هوای بهشت درگذشـته است. نوّاب فخر الـدوله در آن مزرعه قصـری ملوکـانه بنـا نهـاد که نام نامی قصـر و سـدیر و خورنق را به باد فنا داد. در هنگام صـیف، محل استراحت دارای زمین و زمان شد و حضرت فخر الدوله را ازین مفاخرت پای بر پایه آسمان رسید.

بعد از رحلت خاقان اشـرف، به زیارت بیت الله الحرام مشـرّف گشت و از فرط ریزش و بخشـش نسبت به پاشایان روم و عموم اهـالی آن مرزوبوم و شـرفای مکّه معظّمه و عظمـای مـدینه مکرّمه و قاطبه ابناء سبیل و جمع قوافل حاجّ از عزیز و ذلیل، صـیت همّتش از قـاف تـا قـاف جهـان درگـذشت. جمعی کثیر را نیز در آن سـفر خیر اثر، از مال خود مسـتطیع ساخت و از هجوم آن جمیع، به جمیع مثوبات اخروی [۵۴۲] پرداخت.

قطعه [ای] از طبع مؤلف در تاریخ قصر احداثی معزی الیها در ری تراوید و یادگار را درین صحیفه ثبت گردید:

لمؤلفه:

به عهد دولت شاه جهانبخش که دردِ آز را جودش مداوا

مهینه دخت دارای معظّم که گردون زیر و قدر اوست بالا

مهی از مشرق اجلال تابان دری از مخزن اقبال یکتا

به همت خاتم و قاآن و جمشیدبه عصمت مریم و بلقیس و حوّا ت.

۱- . ملی: (مکفوفه)

۲- . کردویه/ کردیه/ گردویه/ گردیه/ گردیک: نام خواهر بهرام چوبین که خسرو پرویز او را به همسری گرفت.

به روی چون مه او جاودانی ندیده چرخ تابش چشم بینا

به شمران ساخت قصر دلپذیری که ری آباد شد زان قصر والا

مر او را قصر فخر الدوله خوانندجهان همواره چه پیر و چه برنا

اگر خواهی مکانش را بدانی بود در گردویه آن قصر برنا

ز همّت کرد خود این کار و هرگزندارد کار او امروز و فردا

مکان عشرت دارای دوران چه قصری نیکبخت و بخت آرا

ز مشرق سال و مه هر روز، هر صبح مه و مهرش رسد بهر تماشا

ز فرط وسعت و رفعت چنانست که حیرانم چسان گنجد به دنیا

برو در محفل پرویز و بنگرکه وصفش را کند در نی نکیسا

بدان ارضش بدان گردون انجم مخوان قصرش بخوان صحرا و دریا

ز رشک همّت آن پاک فطرت به شرم آمد زلیخا و صفورا

به تاریخ بنایش خاوری گفت که آمد کار فخر الدوله زیبا (۱) هفتم: زهره زهرای اوج سلطنت ستیه و بیضه بیضاء سپهر خلافت بهیّه، نوّاب خورشید احتجاب شاه بیگم الملقبه به ضیاء السلطنه العلیه العالیه از بطن والده معظمه نوّاب شاهزادگان اربعه: محمود میرزا و همایون میرزا و احمد علی میرزا و جهان شاه میرزا، که ذکر ایشان در مقام خود مذکور شد، جلوه گر عرصه شهود و وجود عافیت محمودش شورافکن عالم شهود آمد. همانا دست قدرت آفتابی دیگر در پرده مشرق تقدیر پنهان داشت و به جهت افزونی ضیاء سلطنت شاه جهان، بر اوج ظهورش برافراشت. در حقیقت حورای انسیه ای است که آرایش روضه زمین است و باوجوداین حورای انسیه [ای]، حکایت حورای خلد به افسانه بر زبان آن و این. شمع رخشنده شبستان شاهنشاه با داد و دین است و شاهنشاه با داد و دهش در موارد حرکات و سکنات شیرین، صدهزار تحسین و آفرین می فرمود و هر بامداد، میمنت آن روز مسعودت.

۱- . این قطعه نیز در تذکره خاوری موجود نیست.

را بر چهره همـایون عـافیت محمودش می دیـد و زمان زمان العود احمـدگویان از تجدیـد مشاهـده اش قرین جهان انبساط می گردیـد. از فرط محبّت مفرط، از بـدایت سن طفولیت همّت ملوکـانه بر تربیت او بست تا بی شائبه اغراق منشـیانه، پادشاهانه بر مسند کمال و جمال برنشست.

مراتب کمالش به مثابه ای است که دانایان روزگار [و] بخردان آگاه از کار، انگشت حیرت به دنـدان گزیده و مراسم جلالش به انـدازه ای است که ملوک با اقتـدار و ملک زادگان با اعتبار چون ذرّه در بر خورشـید نابود گردیـده انـد. خط شکسـته اش، رونق ریحان خط خوبان ختا را شکسـته و از تحریر نسـخش، غبار نسخ بر خطوط اسـتادان سـلف و خلف نشسـته است. در ایّام حیـات خاقـان مغفور منشـی الممالک انـدرون بود و پشت ملفوفه فرامین انـدرون، اعم از خط خود و غیره، خط طغرا گذاشـته. نکـات عبارات صافش، طعنه زن بلاغت صافی و وصّاف است و رموز صـحایف وصّافش، دسـتور العمل اسـلاف و اخلاف. به طباع موزون و اشـعار خوش مضـمونش، سیلی تمام است و در حضرت سلطنت راوی اشعار شعرای عظام. مؤلف این روزنامچه بـا اعتبـار را بس ایـن افتخـار که، آن برگزیـده روزگـارش در حریم حرمت شاهنشـاه تاجـدار راوی اشـعار بـود و به سـبب این اختصاص خاص، روزبه روز بر مراتب عزّت و اخلاص می افزود.

بـالجمله شاهنشـاه تاجـدار پس از رحلت والـده معظّمه خویش ازین دار بی قرار، مخلّفـات و متروکات او را که افزون [۵۴۳] از حوصله شمارش (۱) بود، به وی گـذاشت و وجود پـاکش را از فرط قـدردانی و شـناسایی ذات، در جرگ اخوان و اخوات به مزیّت برداشت.

پادشاهـان از اطراف و اکنـاف ولایـات، هـدایای نیازمنـدانه به درگاه ملوکانه به نیت خواسـتگاری می فرسـتاند و به سـبب میل فطری شاهنشـاه جوانبخت به آن آرایش تـاج و تخت، باز ناامیـدی بربُختی نامرادی می نهادنـد. روزی خاقان مغفور در حضور جواری حرم عفت دستور فرمود که: (امروز در حمّام ضیاء السلطنه را خواستم؛ دیدم کوه برفیر)

۱- . ملی: (شمار)

داخل گرمخانه شد). فی الفور عرض کرد: پرفایده که این کوه برف بی ستون است.

شاهنشاه آگاه را ازین لطیفه ناگاه زیاده خوش آمده و چون از فرط مزاح بود، در صدد انجام کار نشد. ملوک سندش تا بر مسند جلالت از سند ارادت خواستگار آمدند، به سبب عدم قابلیت و قبول، محروم وار ذلیل و خوار شدند. همواره در سلسله دولت ابد بنیان سلسله جنبان است و حضرات اخوان و اخواتش بر سر خوان نعمت ریزه خوار خوان احسان. اگرچه در ظاهر جذب قلب محرمان را بغایت مهربان و روگشاده است، ولیکن باطنا به لوازم رسوم خوب رویی مراتب تندخویی و ترش رویی را نیز از کف نداده.

سعدی:

لعبت شیرین اگر ترش ننشیندمدّعیانش طمع کنند به حلوا فی الجمله، بعد از رحلت خاقان مغفور به مأموریت شاهنشاه فلک دستور، جناب دستور فطانت گنجور، میرزا مسعود تبریزی (۱) وزیر سابق امور دول خارجه به پیشکاری پیشگاه ایوان رفیعش نامزد شد و از فیض عامش مورد انواع افتخار بی حدّ و عدّ آمد. (۲) بعد از آوردن چندین بنات و بنین به زیارت بیت الله الحرام و روضات ائمه انام و ارض اقدس جناب رضوی- علیه السلام- شتافت و خوشوقت و شادکام در دار الخلافه آرام یافت. وقتی، به بنده مؤلّف فرمایش فرمود که شعرای سلف و خلف آرایش نسوان را در غزلیات به نظم نیاورده اند، اگر غزلی بدین سیاق موزون شود، دستور العمل طایفه جلیله خواهد بود، لهذا این غزل را ایراد نمود [م]. تقریبا یک هزار نسخه از روی آن، اهالی حرم محترم برداشتند و در هنگام مشّاطگی در نزد خود می گذاشتند:

بنگر ز جامه خواب سحرگه رمیدنش و آن نازنین به مسند ناز آرمیدنش

از رنگ خواب چهره چو آیینه شستنش آیینه جمال در آیینه دیدنش

پیوسته وسمه بر مه ابرو گذاشتن همواره شانه بر سر گیسو کشیدنش ت.

۱- . میرزا مسعود گرمرود انصاری تبریزی از نخستین کسانی است که زبان فرانسه را آموخت و به همراه میرزا ابو الحسن شیرازی و میرزا تقی خان فراهانی به دستور عباس میرزا برای نخستین بار قتل گریبایدوف را به سمع پاسکویچ در تفلیس رسانید.

۲- . از این جای مطلب تا عنوان (هشتم) در تذکره خاوری موجود نیست.

آن تارهای موی به اندازه ساختن و آن حشوهای زلف به مقراض چیدنش

هم موی دور رسته ز ابروی کندنش هم تار بی قرینه ز گیسو بریدنش

آن تابداده رشته به عارض فکندنش بی طاقتی نمودن و لب بر مکیدنش

آن غازه های نغز به رخساره سودنش و آن عطرهای خاص ز گیسو چکیدنش

آن خال ها به چهره مناسب گذاشتن و آن سرمه ها به دیده ملایم کشیدنش

و آن زیور و حلی به سر و بر فکندنش و آن گوشواره گوشه گوش آرمیدنش

از جامه دار عشوه کنان جامه خواستن و آن جامه ها مناسب هم برگزیدنش

آن برگزیده جامه به تن راست ساختن و آن که بناز در بر عاشق چمیدنش

آن چیدهای زلف به عاشق نمودنش وز گوشه های چشم به مشتاق دیدنش

در کوی عشق حسن فروشی نمودنش جان دادن جهانی و از جان خریدنش

آن دیدن رقیب ز روزن به چهره اش وز شرم رنگ از مه عارض پریدنش

این عجز خاوری به تمنّای بوسه اش و آن لعل آبدار به دندان گزیدنش هشتم: نوگل گلزار خوبی و آهوی مرغزار مطلوبی، حضرت سلطان بیگم از بطن مخدّره والده مکرّمه نوّاب ضیاء السلطنه مذکوره در فوق می بود و در سنه یک هزار و دویست و چهل و دو در عالم جوانی در دار الخلافه جاوید مبانی وداع عالم زندگانی نمود.

[۵۴۴] محمد خان قاجار ولد مهدی قلی خان دولوی سردار از نسبت همخوابگی حضرتش بسی مباهات داشت و بالاخره بجز بی حاصلی تخمی نکاشت. شاهزاده [ای] بود فرشته خو و در طراوت رخسار غیرت گلزار مینو. مدتی در دیار نهاوند به مصاحبت برادر ارجمند محمود میرزا به سر برد و در سرپرستی عجزه و ایتام، طریق جهد و اهتمام می سپرد. در خطاطی و شعرشناسی خالی از وقوف نبود و مؤلّف تاریخ وفات او را بر صفحه چنین رقم نمود:

لمؤلفه:

داد و بیداد از جفای ظلم پرور روزگارآه و افغان از بلای جورگستر آسمان

ظلم را هم غایتی ای آسمان کج مدارجور را هم آخری ای روزگار خاکدان

دودمانی را که بینی کامران و کامیاب بگسلانی رشته جمعیّت آن دودمان

تندباد مرگ سردادی به باغ زندگی زان میان انداختی نازک نهالی نوجوان

رفت از باغ شهنشه گلبنی ور رفتنش نونهالان ریاض سلطنت اندر فغان

گلبن ناکام سلطان بیگم حورانژادآن همایون دخت دارای ملایک پاسبان

وه چه دختر، مهر برج داور گردون قرین وه دختر، درّ درج خسرو صاحبقران

هرچه عصمت در خیال آید ازو بودی عیان هرچه عفت در گمان گنجد درو بودی عیان

بی کسان را خواستار و مفلسان را غمگساراصدقا را دوستدار و اقربا را مهربان

حظّی از گیتی نبرده پا کشید از این سرای کامی از دوران ندیده دست شست از این جهان

در غم آن زهره زهرای برج سلطنت زهره را بربط پریشان مشتری را طیلسان

از برای این مصیبت بزم ها آراستندهر یک از اخوان او در هر بلادی حکمران

کشوری اندر عنا از این عنای ناگوارعالمی اندر بلا از این بلای ناگهان

شد چو از خرگاه شاهی در ریاض روح بخش رفت چون ز ایوان سلطان در جنان جاودان (۱)

از پی تاریخ فوتش خاوری گفتا که بادجای سلطان بیگم از ایوان شاهی در جنان نهم: غازه رخسار صباحت و گوهر عمّان ملاحت گوهر ملک خانم از صدف بطن والده معظمه حضرت ولیعهد مغفور. گوهری است یکتا و پیوسته در ملک آذربایجان در حجر تربیت برادر خجسته اختر، تربیت آرا. در بدایت حال، به عقد ازدواج محمد امین خان دولّوی قاجار نسقچی باشی دربار فلک مدار درآمد و به سببی از اسباب که قصه حصولش چون نقش بر آب بود، ایّام ازدواج سرآمد. بعد از انقضای ایّام مانعه، جناب میرزا ابو القاسم فراهانی قائم مقام صدارت عظمی با او قرین گشت و به سبب سعادت این قران، کوکب طالعش از اعلی درجه شرف به چندین پایه درگذشت. پس از رحلت خاقان مغفور که قائم مقام مذکور از قهر قهرمان دوران مطرود و مقتول گردید،د.

۱- . به جز بیت آخر، ابیات دیگر در تذکره خاوری وجود ندارد.

شاهزاده مسطوره در آذربایجان به عقد دائمی جناب فضایل مآب سیّد صدر الدین تبریزی رسید.

[مصرا]ع:

تا بعد ازین چگونه بود کار روزگار

دهم: پرورده مهد عصمت و خو کرده عفت، حضرت زینب خانم از بطن والده معظمه نوّاب محمد قلی میرزا ملک آرای دار المرز مازندران است و زوجه محترمه سپهسالار آن مملکت اسماعیل خان قاجار ولد نظام الدوله سلیمان خان سردار. ازاین که دو دفعه به شرف زیارت بیت الله الحرام رسید، به لقب حاجی شاه ملقب گردید. فطرتی پاک دارد و چهره [ای] طربناک. از بدایت تا نهایت در ولایت مازندران نشو و نما کرده و در نظم امور معاد و معاش نام برآورده است.

یازدهم: گلبرگ گلبن باغ خلافت و لاله حمرای راغ جلالت خدیجه خانم ایضا از بطن والده معظمه نوّاب ملک آراست و در حجر تربیت برادر خجسته اختر خویش، من المهد الی العهد، جلوه نما. امیرزاده مکرم محمد باقر خان الملقب به مریخ شاه ولد مرحوم حسین قلی خان برادر [۵۴۵] اعلی حضرت صاحب قران او را شوهر است و از جامه خانه اصالت، جامه عزّت و عفتش دربر. او نیز در دار المرز مازندران نشو و نما یافته و به اعلی مدارج کامرانی شتافته است.

دوازدهم: جره باز (۱) اوج جلالت حضرت مریم عصمت، طیقون خانم از بطن مستوره عفیفه همشیره محمد مهدی خان پازواری بارفروشی (۲) مازندرانی المتخلص به شحنه؛ طوطی شکرفشان بزم شهریار جهان و عندلیب هزاردستان گلزار شوکت جاویدان است. موسی خان قوانلو ولد حاجی مهدی قلی خان قاجار که از بنی اعمام اجدادی صاحبقران تاجدار است، همسری او را معیّن آمد و در اندک زمانی صاحب بنین و بنات سیمین تن شد. شوی فرخنده خویش، پس از مدت سی سال از مزاوجت بدرود دیار فانی کرد و شاهزاده آزاده، روی همت به تربیت بازماندگان درآورد. زایر بیت اللهی)

۱- . باز سفید، چست و چالاک، شکاری

۲- . ملی: (باز فردوسی)

الحرام گردید و از شرف زیارت ائمه انام به اعلی درجه مرام رسید.

سیزدهم: بانوی حجله سرای عظمت و خاتون انجمن آرای حشمت نوّاب علیّه عالیه حاجیه عزّت نسا خانم. او نیز از بطن مطهّره همشیره محمد مهدی خان است و در هر مرحله از مراحل کمالات نسوان، سرآمد اهل دوران. در بدایت جوانی به حباله نکاح موسی خان برادرزاده حضرت صاحبقران گردون توان رسید و از نامساعدتی زمانه عمر آن شوی نوجوان به آخر انجامید. بعد از وفات شوهر، عازم بیت الله الحرام شد و کامیاب از شرف زیارت ائمه انام.

پس از رحلت خاقان مغفور، اختر امیدش از وبال جست و بر مسند عزت و کامرانی به فراغ بال نشست. تبیین این مقال آن که، جناب اعلم العلما، افضل الفضلا، فخر المسلمین، یمین الدوله، امین المله، حاجی میرزا آقاسی بیات ماکویی ایروانی، که مرجع امور دولت ابد مدّت عظمی و کامل مهام جمهور اهالی دنیاست، صفات پسندیده آن مخدّره برگزیده را شنید و بالطوع و الرغبه او را خواستگار گردید. اکنون از یمن همسری آن جناب، محسوده اصحاب است و در دربارش همه امیدواران را مآب. (۱) از غرایب و حادثات (۲) آن که، روزی مؤلف در محضر و مرجع جناب معزی الیه نشسته بودم که نوّاب الله قلی میرزای ولد این مستوره معظمه که از موسی خان به یادگار دارد، وارد شد. چون جناب حاجی، معرفت آن کودک خردسال (۳) را نداشتند، من معرفی کردم؛ فی الفور به آن طفل فرمودند: برخیز برو به خدمت والده معظمه عرض کن که خداوند کام ما و ترا هر دو داده و اساس مزاوجت و مناکحت آماده است. پس از رفتن آن طفل حکایت کردند که: وقتی در دار الارشاد اردبیل بودیم که این مستوره به عزم زیارت مکه معظّمه عبورا وارد آن دیار و دو روزی اقامت را بار انداخت. ما که اوصاف حمیده [و] بی مانعی او را شنیدیم، مزاوجت او را در قلب از خداوند جهان خواستگار گردیدیم و- الحمد لله و المنّه- که به امید و آرزوی خود رسیدیم.ل)

۱- . (از غرایب ...) تا اوّل (چهاردهم) در تذکره خاوری موجود نیست.

۲- . ملی: (و اناث)

۳- . ملی: (خوردسال)

چهاردهم: شمسه ایوان جلالت، شمس بانو خانم از بطن مخدّره افشاریه ساکن کاشان و از صبایای برگزیده صاحبقران گردون توان است. حاجی میرزا موسی خان ولد مرحوم میرزا بزرگ قائم مقام اول او را خواستگار گردید و به سبب ظهور این عزّت به اعلی درجه اعتبار رسید. شاهزاده ای است دانشمند و در مرحله کمالات نسوان و عفت فراوان بی مانند. در اوایل جوانی زایر بیت الله الحرام شد و بالاخره به سبب تولیت شوهر، مجاور روضه رضیّه رضویّه- علیه السلام- آمد.

پانزدهم: خوان ایوان شوکت و نمک خوان دولت، نوّاب خدیجه سلطان خانم الملقبه به عصمت الدوله العلیّه از بطن مخدّره مستوره صبیّه مجنون خان پازوکی کرد ساکن قریه پلشت من توابع بلوك ورامین ری و در مراحل عصمت و عفت پاکی، خدیجه فرخنده پی است. دامانش از لوث هرگونه معاصی صغیره و کبیره پاك است و محارمش از ظهور لوازم عصمت الدولگی (۱) بغایت فرحناك. [۵۴۶] خط شکسته را درست می نگارد و در تحریر مکاتیب، املائی صحیح دارد. وزیرزاده مکرم ابراهیم خان ناظر بیوتات دربار ستاره خدم، که صلبا ولد حاجی محمد حسین خان اصفهانی صدراعظم و بطنا نبیره حاجی محمد ابراهیم خان شیرازی اعتماد الدوله (۲) دیوان قدر توأم است، او را شوهر و در حسن رفتار با شوی نامدار در میان این همه خواهر بی همتا و همسری بغایت سلیم و بردبار است و بی نهایت حلیم و بی آزار. عقل معاشش به قانون است و سلیقه اش در نظم کار البسه و اغذیه از حد افزون. در دار السلطنه اصفهان صاحب اقطاع است و در دار الخلافه طهران مالك اوضاع. (۳)

شانزدهم: گوهر درخشان کان سلطنت درخشنده گوهر خانم از بطن رضیّه والده مرضیّه نوّاب اسماعیل میرزا [است] و الحق در صفات عصمت و عفت در درج دولت عظمی، گوهری است یکتا. شوی فرخنده خویش، میرزا اسماعیل خان حلال خور).

۱- . ملی: (عصمت الدوله)

۲- . تذکره خاوری: (ولد مرحوم حاجی محمد حسین خان صدراعظم او را شوهر است)

۳- . تذکره خاوری:+ (امید که بر مزید باد).

مازنـدرانی است که خود مسـتوفی دیوان اعلی و والد او مرحوم میرزا خانلر مسـتوفی الممالک و منشـی الممالک سـرکار معلّی بوده. ملک زاده ای است چنان مستوره که مهر خیره چشم با همه چشـمک زنی، گوشه چشـمی بر مقنعه عصـمتش نینداخته و یـک لحظه به کـاری که خلاف رأی داور و شوهر باشـد، نپرداخته است. در معقولیت و بردباری بی نظیر است و در عصبیّت و مردم داری آوازه اش عالمگیر. ناظم امور زندگانی شوی است و شوی خجسـته خویش، از نظم کار او صاحب عزّت و آبروی. مـدتی چـون برادر فرخ سـیر در حجر تربیت نـوّاب شـجاع السـلطنه حسن علی میرزا بهره ور بوده و در اکـثر کمالاـت متعلّقه به نسوان، گوی برتری از سایر همگنان ربوده است. امید که جاودان بر مسند عزّت و دولت متمکّن باد- بمحمّد و آله الأمجاد.

هفـدهم: لؤلؤ عمّـِان سـلطنت سدیـد گوهرشاد بیگم از بطن برگزیـده سیّده عفیفه طالشیه و زوجه علی محمـد خان قاجار ولد محمد خان سـردار است و با عموم زیردستان و زبرستان بغایت غم خوار. در عنفوان شباب به زیارت بیت الله الحرام و قبور ائمه انام مشـرّف گشته است و در کمالات ظاهری، از برخی همگنان درگذشته است. کارش رضاجویی شوی است و شوی خجسته اش از کاردانی او با آبروی. در حجر تربیت نوّاب شاهزاده ظلّ السلطان به بر سر برد و از صولجان (۱) این نسبت شریف، گوی مفاخرت از میدان به در برد.

هیجدهم: اصبح و املح از نیّرین این بلند طارم شاه سلطان خانم از بطن مرضیّه مخدّره مازندرانیه به عالم شهود خرامید و مهری دیگر از پس پرده قدر، علاوه نیّرین اکبر و اصغر گردید. زوج فرخنده اش محمد صادق خان ولد مهر علی خان خلف مرتضی قلی خان عمّ صاحبقران قاجار تاجـدار بود و در کربلای معلّی در عالم جوانی وداع سـرای زندگانی نمود. شاهزاده معظّمه پس از وفات شوهر به زیارت بیت الله الحرام شتافت و بعد از مراجعت، به کربلای معلّی آمده، آرام یافت. میرزا محمد تقی همشیره زادهت.

۱- . ملی: (سولجان)؛ صولجان، معرّب چوگان است.

میرزا محمد حسین شهرستانی را، که اکفل اوان و اورع زمان است، به زوجیّت برداشت و این رسم مرغوب را در باب مواصلت ملوک با افاضل شهر و بلوک، در روزگار یادگار گذاشت.

نوزدهم: حمامه بام والا مقام سلطنت با احتشام و همنام مام با احترام گوهر خانم از بطن صبیّه مرحوم میرزا محمد خان قاجار بیگلر بیگی دار الخلافه طهران است و زوجه محترمه رستم خان ولد ابراهیم خان عمّ زاده شاهنشاه صاحبقران. مام خجسته فرجامش بعد از وضع حمل به دار باقی شتافت و برحسب امر خاقان با احترام از همنامی مام، نامی تمام یافت. شوی پاکیزه رویش نیز هنگام جوانی در دار السلطنه اصفهان بدرود سرای زندگانی کرد و از شعله آتش این مصیبت، دود از کانون دماغ شاهزاده آزاده برآورد. شب ها از فراق آن تازه گل گلستان جلالت چون عندلیب آشفته حال، نوحه کنان و روزها از خیال آن بالنده سرو جویبار اصالت چون قمریان شکسته بال کوکو [۵۴۷] زنان.

مکتبی (۱):

نالید چنان که دلستانش بشنید از آن جهان فغانش آن جوان ناکام را با مؤلّف کمال الفت در میان بود و در تاریخ وفاتش قطعه [ای] در لباس تعزیت بیان نمود:

وای وای از فرط جور بی کینه بر روزگارآه آه از دست ظلمِ نوجوان کُش آسمان

در جوانی دادن جان حسرتی باشد بزرگ کس نداند زین مصیبت چیست احوال جوان

با عزیزان روزگار اندر قرار انتقام با جوانان آسمان اندر مقام امتحان

حیف حیف از آن جوانی های رستم خان رادآن نبیره عمّ دارای ملایک پاسبان هم

۱- . مکتبی شیرازی از شعرای قرن نهم

سال ها در عهد والی بودن بابش ز شاه بود چون رستم به دستش اختیار سیستان

رعشه از سهمش به گردان بلوچستان و سندجمله از روی ارادت در رکابش همعنان

رستم دستان به یاد رزمش آزاد از ضمیریوسف کنعان به عهد حسنش افتاد از زبان

ز احتساب شخص عزمش می گرفت اوزبک هراس ز انتقام دشت رزمش می کشد افغان فغان

صهر شاهنشاه اعظم آن که از فرط کرم نسخ کرد اندر جهان آن شهرت نوشیروان

خاوری در این عزاداری بکش آه و بگوسال تاریخ وفاتش رستم زابلستان بیستم: درّه التاج فرق دولت سپهر تحشّم، تاجلی بیگم خانم از بطن مطهّره مستوره کرمانیه والده معظمه نوّاب فتح اللّه میرزا الملقب به شعاع السلطنه است و زوجه مطهّره نصر اللّه خان ولد ابراهیم خان ظهیر الدوله (۱). در عنفوان جوانی از فرط علوّ اعتقاد به آیین دین مسلمانی به طواف روضه بیت اللّه الحرام و زیارت قبور ائمه انام مشرّف و به سبب حسن اعتقاد، قرین انواع عزّت و شرف شد. اطواری ستوده دارد و وجودی آزموده. امید که به عمر طبیعی بهره مند باد.

بیست و یکم:

جهان را حسن جان پرورفلك را مهر مه پیکر حسن جهان خانم الملقبه به والیه ایضا از بطن مطهّره والده شعاع السلطنه فتح اللّه میرزا. در حباله نکاح اجلّ الولاه خسرو خان والی والاشأن ولایت کردستان بود و شویه)

۱- . تذکره خاوری:+ (البهیّه)

فرشته خویش، در دار فانی دوامی ننمود. ولد ارجمندش مسمّی به رضا قلی خان و به سبب حکم وراثت در ولایت کردستان، والی و حکمران. چون هنوز به حدّ تمیز نرسیده، مام خجسته نامش در آن ولایت وکاله بل اصاله حکمران است و بغایت کافل و کافی امور ایشان. در آداب طرزدانی و نکته دانی و مناسب خوانی و جذب قلوب و ستر عیوب بی بدیل است و در شیوه چاپلوسی و امثال آن، بی عدیل. در همّت نیز وسط است، ولی با ارباب دولت فقط.

بیست و دوم: مهر قمر طلعت و ماه مهر، علامت آغا (۱) بیگم خانم از بطن مستوره ارومیه، و شاهنشاه صاحبقران را در میان همگنان زیباتر صبیّه است. زوجه امیر کبیر غلام حسین خان سپهدار با اقتدار عراق است و در مراحل خانمیّت و معقولیّت مشهور آفاق.

در قصبه سلطان آباد کزاز (۲) که [از] مستحدثات سپهدار بزرگ مغفرت انباز است، توطّن دارد و همواره بناهای استوار در نظم کار سپهدار با اقتدار می گذارد. اکنون چندی است به مصلحت وقت، به اتفاق شوی فرشته خوی در دار الخلافه طهران مقیم است و در راه سازگاری با شوهر زیاده از همگنان مستقیم.

بیست و سیم: دوحه برومند باغ خلافت، سرو جهان خانم از بطن مرضیّه مستوره شیرازیّه و زوجه آقاخان حاکم محلّات عراق و امام طایفه اسماعیلیه است. در حسن اخلاق و محاسن وفاق و عدم نفاق، در روزگار طاق و در صفات حمیده، مشهوره آفاق (۳).

بعد از وفات خان مغفور حسب الامر شاهنشاه ظفردستور، چندی آقا خان مذکور، حاکم کرمان و آن ثغور شد و پس از عزل، سر به طغیان برآورد و از محلّات جمعیّتی که می توانست، برداشته فرار کرد و رو به سوی بلوچستان و برّ عمان آورد. اکنون خود و برادرانش بعضی در ولایت سند و برخی در کاشغر و سرحدّات ختابه امید اعانتت.

۱- . ملی: (آقا)، تذکره خاوری و ناسخ التواریخ: (ماه بیگم خانم).

۲- . در شهریور ۱۳۱۴ ه. ش به موجب تصویب نامه هیئت وزیران نام عراق (سلطان آباد) به اراک تبدیل گردید. این شهر از شمال به فراهان، از مشرق به قم، از جنوب به محلات (کزاز) محدود می شود و امروزه مرکز استان مرکزی است.

۳- . از این جا تا پایان بند بیست و سیّم در تذکره خاوری موجود نیست.

جماعت [۵۴۸] اسماعیلیه قطره زنان و آشوب کنان دربدرند و هر روز به عزم یافتن گوهر مراد، در اطراف بحر و برّ پی سپر، تا عاقبت کارش چه شود و از سفیدروزی یا سیه بختی به کدام طرف رود. مستوره معظم الیها نیز با اهل و عیال در عتبات عالیات است و مشغول عبادات.

بیست و چهارم: نوربخشای خورشید این بلند طارم، حضرت خورشید خانم از بطن مستوره ارومیّه و زوجه محترمه عباس قلی خان خمساوی سرکرده دسته افشاریّه است. در ولایت خمسه صاحب اقطاع فراوان است و مالک اوضاع بی پایان. شوی نازنینش در ایّام جوانی بدرود سرای زندگانی نمود و شاهزاده آزاده در اقطاع شوهر با اولاد و متعلقان خویش به فراغت آسود (۱). تاریخ وفات عباسقلی خان ناکام از کلک مؤلّف بی سرانجام تراوید و یادگار را درین صحیفه ثبت گردید.

لمؤلفه:

داد از کینه گردون دور رنگ که جهانی است ازو در اکراه

نامه زندگی از وی شده طی داد از این فلک نامه سیاه

دست گردون به جفاکاری دهربس دراز آمد و همّت کوتاه

نوجوان کردن و کشتن از چیست نیست از راز (۲)جهان کس آگاه

عاقبت تخته کلاه از گردون آن که او لایق تخت است و کلاه

رفت عباسقلی خان از دهرصهر شاهنشه گردون خرگاه

آن که در خمسه به خیل افشارکرد سرکردگی از شاهنشاه

آن که او را به میان اقران هیچ امثال نبود و اشباه

در جوانی ز جهان رفت دریغ حیف از آن راد فتوّت همراه

دست او مملو از کار ثواب دوش او خالی از بار گناه

از کفش کار جهان داشت نظام وز غمش حال جهانی است تباه ر)

۱- . از این جا تا بند بعدی در تذکره خاوری موجود نیست.

۲- . ملی: (ازر)

خـاوری از پی تـاریخش گفت مرد عباسـقلی خان ناگاه بیست و پنجم: فرخنـده مولود مام روزگار، مولود سـلطان خانم از بطن مخدّره طهرانیه و در بدایت حال، زوجه رضا قلی خان ولد اسماعیل خان سردار دامغانی بود.

مدّتی بر این منوال گذشت و به سـبب حکم طبیعت، اثری از لوازم مزاوجت ظاهر نگشت. فی ما بین مفارقت شـرعی دست داد و بعد از انقضای ایّام مانعه، حاجی حسن خان ولد حاجی ذو الفقار خان که بنی عمّ رضا قلی خان مذکور است، دست تصرف بر آن نهاد.

فی مابین شاهزاده [و] شوی ثانی نیز، به سـبب ادعایی که رضا قلی خان شوی اول را در باب عیب طلاق بود، مفارقت واقع شـد و شوی ثانی را در ارض اقـدس مشـهد مقـدس مرض موت ناگهان از رجوع مانع آمـد. تاریخ وفاتش از کلک مؤلّف تراوید و یادگار درین صحیفه ثبت گردید.

لمؤلفه:

ز بیداد خالیگر چرخ افغان به جز زهر کس شهدی [از] وی نخورده

توقّع مکن از جهان زندگانی به عالم تمتّع کس از وی نبرده

اگر دادخواهی کند ایزد آیدبسی جرم بر چرخ عاصی شمرده

نه تنها دهد جای اندر مزارت بسی پای هم بر مزارت فشرده

نه تنها به پیراهن کند رنگ ریزی که رنگ از رخ نوجوانان سترده

ز حاجی حسن خان چه گویم که گردون ره کین به وی در جوانی سپرده

دریغ از گل روی آن نوجوان بودکه از تندباد اجل شد فسرده

رقم خـاوری کرد بعـد از وفاتش که صـد حیف حاجی حسن خان بمرده (۱) بیست و شـشم: نوّاب علیّه عالیه المسـمّاه به عالیه سلطان خانم. بطنا از ایل نبیل باجمانلو است که در ولایت عراق سکنی دارند و جناب مولای متقیان علی بن ابی طالب را مظهر کلّ می شمارند. زوجه علی خان دامغانی امیر آخورباشی صاحبقران تاجدارت.

۱- . این قطعه در تذکره خاوری موجود نیست.

است و در مراحل زیبایی طلعت و رعنایی قامت، با شهرتی بی شمار. حسن رویش چندان شهرت کرد که شوی فرخنده اش نادیده سر به شوریدگی برآورد. حاصل اندوخته دنیوی را به قدر حوصله خویش درباخت تا برحسب امر دارای [۵۴۹] زمان، از کار مهاجرت به مواصلت پرداخت.

جامی:

نه تنها عشق از دیدار خیزدبسا کاین دولت از گفتار خیزد

بدیدن میل خیزد از شنیدن شنیدن کی بود مانند دیدن بیست و هفتم: زیبنده سریر خوب رویی، زیبنده خانم از بطن مخدّره مطهّره شیرازیه و پرورده حجر تربیت نوّاب تاج الدوله العلیه و زوجه محترمه علی خان قراگوزلوست و در ولایت همدان از اقطاع شوهر، مالك نام و آبرو (۱).

بیست و هشتم: شمس آسمان جلالت و شمسه ایوان نبالت، نوّاب خورشید کلاه خانم الملقبه به شمس الدوله از بطن مخدّره مستوره تاج الدوله البهیّه و همشیره سرکار سیف الدوله السنیّه سلطان محمد میرزاست و وجه و وجاهتش، (تسمیه الأسماء تنزل من السماء). شاهنشاه خورشیدکلاه را مهری است از مشرق اقبال دمیده و ماهی است به سرحدّ کمال رسیده. از بدایت طفولیت همّت ملوکانه بر تربیت حضرتش گماشت تا انواع کمالات مختلفه در دامان قابلیتش گذاشت. در السنه مختلفه عربی، فارسی و ترکی رطب اللسان و در حفظ و فهم اشعار این السنه ثلاثه، عذب البیان. میرزا علی محمد خان نظام الدوله ولد عبد اللّه خان امین الدوله همسری او را معیّن گشت و طنطنه این عیش مهنّا از گنبد گردون درگذشت. بدون اغراق نثار بزم این عیش به جای سیم و زر، گوهر احمر بود، هر فرومایه [ای] از وفور درّ و گوهر پر مایه خویش می افزود.)

۱-. تذکره خاوری:+ (و این رباعی دلجو در حقیقت وصف الحال او و شوهر؛ رباعی: زلف تو به جادوی سیه منصور است ابروت قلیچی و به خود مغرور است رخساره بهارلو قراگوزلو چشم در تیره شاملو خطت مشهور است)

وقتی نوّاب نایب السلطنه عباس میرزا را با جناب امین الدوله بی لطفی به سرحدّ کمال رسید، بغایتی که در دار الخلافه طهران قاصد قتلش گردید؛ نظام الدوله مزبور که در شهر کاشان حاکم بود، از ظهور بی لطفی چنان، بزرگواری بی نهایت توهّم نمود. اللّه العلیم، یا به اطلاع جناب امین الدوله یا عدم اطلاع [وی] شبی غافل شاهزاده با وقار را با جمعی از محرمان (۱) برداشت و به طریق سبای و چاپاری روی سعادت به صوب عتبات عالیات گذاشت. اکنون مدتی است که در آن آستان شریف مجاور است و با کمال مکنت و ثروت، راعی احوال مجاور و مسافر. دنیا و آخرتش هر دو در دست است و طعنه زن بر احوال هر بلند و پست.

بعد از وفات خاقان مغفور، جناب امین الدوله والد بزرگوار نظام الدوله مزبور نیز مصلحت خود را در توقف ایران ندید و با عیال و احمال به روضه مطهّره نجف اشرف رفته، مجاور گردید.

تاریخ عیش نظام الدوله از کلک مؤلّف تراوید و یادگار را درین صحیفه ثبت گردید.

لمؤلفه:

نام میمون علی شد با محمد همنشین گوهر نام همایون نظام الدوله سفت

آن نظام الدوله کز جدّ و پدر شد سربلندبخت او بیدار شد، بخت عدو بالمرّه خفت

در ریاض بخت خویش از گلشن عزّ و جلال غنچه [ای] سربسته آورد و بس گل ها شکفت

با وجود آن که شد یک جا تباه اندوخته با نظام الدوله همسر گشت شمس الدوله مفت م)

۱- . ملی: (محارم)

وه چه شمس الدوله آن کز بهر دفع چشم زخم دائم از چشم حسودانش همی باید نهفت

خرج این سور ای برادر از امین الدوله پرس سور پورش خانه معمورش از هر چیز رفت

آری آری بس شگفتی ها درین سور شریف در شگفت آمد هر آن کس وصف سور وی شنفت

صهر ثانیّ فرشته حور، تالی عروس با فرشته حور باید کرد همبالین و جفت

سال تاریخش همی از خاوری پرسید عقل عیش شمس الدوله از دوران همایون باد گفت (۱) بیست و نهم: حلاوت مذاق جان شیرین سلطنت، شیرین خانم، از بطن مستوره حضرت تاج الدوله مذکوره و از صبایای برگزیده منظوره است. مهدی قلی خان قاجار قزوینی ولد حسین خان سردار آذربایجان و خراسان از نسبت همخوابگیش سرافراز است و سعدین در یک برج باهم انباز. اکثر اوقات در بلوکات قزوین و اقطاع شوهر به سر می برد و پیوسته طریق رضای شوهر می سپرد. اگرچه منکر این ادعا مراست، ولی تفأل درهرحال بهتر از تطیّر.

سی ام: مرصّع خاتم فیروزه عهد دولت قاهر و تزئین [۵۵۰] تخت همایون تخت شوکت شاهره شاهزاده زهره تحشّم مرصّع خانم ایضا از بطن مستوره حضرت تاج الدوله همشیره نوّاب سیف الدوله است. آن چه در توصیف جمال و کمال عموم بنین و بنات این بطن مطهّره سرایم، بجاست؛ خاصه این محجوبه حجاب صباحت که در حسن و ملاحت در میان همگنان یکتا. امیرکبیر محمد قلی خان ایشک آقاسی باشی و ولد جناب آصف الدوله او را شوهر است و افسر مرصّع نگار اعتبار و افتخارش ازین نسبت پسندیدهت.

۱- . این قطعه در تذکره خاوری موجود نیست.

بر سر. زوج و زوجه هر دو در مراسم جمال و کمال بی نظیرند و آوازه حشمت و شوکت ایشان عالم گیر.

سی و یکم: قصر بی قصور دولت را غیرت ماه و انجم، حضرت قیصر خانم از بطن صبیّه مرضیّه حسین قلی خان افشار ارومی آذربایجان است و همشیره یحیی میرزای والی ولایت گیلان. در حباله نکاح میر بی نظیر سلیمان خان قاسملوی افشار است و در مراتب خلق و خلق، ملک سیما و فرشته رفتار. در حضرت خاقان مغفور از برگزیدگان بنات مطهّره بود و او را در برگزیدن کفو کریم از امثال و اقران ممتاز فرمود (۱).

سی و دویم: بانوی حرم سرای دولت حضرت آغابیگم (۲) از بطن مخدّره بلباسیه (۳) است و در حباله نکاح جناب میرزا علی صدر الممالک درگاه دولت علیّه. قطعه [ای] در تاریخ این سور پرسرور از طبع مؤلّف تراوید و یادگار را درین صحیفه ثبت گردید.

لمؤلفه:

بندگی را در صداقت چون قرین آید شودبر در شاه جهان صدر الممالک بی قرین

شه هلاکوی جهانگیر جهاندار است [و] صدرثانی اثنین نصیر الدین وزیر راستین

کار او در خدمت سلطان رواج دین و دادشغل او در حضرت دارانظام داد و دین

از سعادت وز شرافت هم سعید و هم شریف وز صداقت وز امانت هم صدیق و هم امین

شاه فرمودش قرین با زهره زهرامثال سرو بالا زهره سیما مهر عارض مه جبین ه)

۱- . تذکره خاوری:+ لمولفه: هر مرغ نشاید بود شایسته به شاخ گل با هم متناسب شد این گلبن و این بلبل

۲- . ملی: (آقابیگم)

۳- . ملی: (ایلیاسیه)

مهری از برج شهنشاهی ولیکن بی زوال دُرّی از درج جهان داری ولیکن بی قرین

آفرین خوان نیست تنها اهل عالم زین سرودجبرئیل از محفل روحانیان خواند آفرین

داد صدر و بدر را صاحبقران باهم قران بدر او مهر منیر و صدر او ماه زمین

صدر شد کیوان نشین و بدر شد کیهان فروزصدر باید آن چنان و بدر باید این چنین

بهر تاریخ وفاتش خاوری گفتا که بادبدر عالم دایما با صدر کیهان همنشین (۱) سی و چهارم (۲): جهان را شاه ایوان نکویی، حضرت شاه جهان خانم (۳) از بطن مستوره بلباسیّه [است] که در صندوقخانه اندرون همایون نایب خازن الدوله العلیه بوده.

چون شاهزاده مزبوره همنام عمّه صاحبقران مجرّب است، لهذا به عمه شاه مخاطب.

جناب میرزا عبد الباقی لاهیجی گیلانی منجّم باشی، شوی فرخنده خوی اوست و در جرگ صبایای محترمه با مکنت و آبرو. تاکنون اخترشناسان سپهر هنروری، اختری به این جلوه گری در نگین دان هیچ انگشتری ننهاده اند و امّهات اربعه، زاده [ای] به این آزادی از بطون مطهّره نزاده اند.

سعدی:

آفرین خدای بر پدری که تو پرورد و مادری که تو زاد سی و پنجم: سلطان فرّخ رخ ایوان نکویی، فرخ سلطان خانم از بطن مرضیّه مستوره شیرکوهیه لاهیجانیه گیلانیه و همشیره نوّاب شاپور میرزا است. شویم)

۱-. غیر از بیت آخر، قطعه مزبور در تذکره خاوری موجود نیست.

۲-. شرح حال سی و سومین دختر فتحعلی شاه در نسخه ملی و ملک نیامده است.

۳-. تذکره خاوری:+ (الملقبه به خان بی بی خانم)

فرخنـده اش سـیّد المقربین میرزا غلاـم شاه پیشـخدمت باشـی ولـد ارشـد، میرزا علی نقی خان و از احفاد مولای اعظم میرزا ابو القـاسم فندرسـکی است که منظور نظر محبّت باطنی صاحبقران زمان بود و در حسن صورت اعجوبه دوران. شاهزاده آزاده در ایّـام جوانی به طواف حرم محتـرم، یعنی کعبه امم شـتافت و از زیـارات قبور ائمه انـام نیز بهره تمـام یـافت. (۱) تاریـخ عیش او برحسب فرمایش شاهنشاه فرشته خو از کلک مؤلف تراوید و یادگار را ثبت گردید.

لمؤلفه:

میرزای با جلالت چون غلام شاه بودشاه صهر خویش خواند و کرد افزونش جلال

آن که ز احفاد ابو القاسم امیر فندرسک[۵۵۱] پشت در پشتش شرافت بطن در بطنش کمال

در جهان خود جاودان نیکو خصالست این جوان آن که محبوب ملک شد جاودان نیکوخصال

هیچ باقی نیست او را در جهان ز امّید دل پادشه عاشق چو شد معشوق را نیکوست حال

صاحب ملک جهان شد بی جدل آن بی بدل حسن می گیرد جهان را بی نزاع و بی جدال

گرچه خود موری به زیر پای پیل شه ولی زیر پی این مور پیلان جهانش پایمال

با ملال عشق ظلم آن شاه را کاندر جهان گردشان ننشسته هرگز گرد دامانش ملال

گلبنی از گلستان سلطنت شه برگزیدخوش ادا و خوش لقا و خوش کمال و خوش جلال ت)

۱- . ملی: (تمافت)

گلبنی فرّخ رخ و فرّخ قد و فرّخ لقب از قرار شرع پیغمبر به او کردش حلال

همسرش کرد از کرم بانو گلی از باغ ملک وه چه نو گل مظهر حسن جمال ذو الجلال

میرزا جان ملک و آن نو عروسش جسم اواین چنین جان و چنان جسمی بود زیبنده فال

از برای سال تاریخش رقم زد خاوری شاه عالم جسمی و جانی کزین داد اتصال (۱) سی و ششم: ماه سیمای نوش لب، ماه نوش خانم، از بطن مرضیّه مستوره صبیّه بدر خان امیر زند و در حسن صورت و لطف سیرت در میان همگنان بی مانند. حضرت میرزا نبی خان علی آبادی ثم القزوینی، از جان او را خواستگاری نمود و از یمن مقدم آن تازه سرو بوستان اقبال، روزبه روز اسباب ترقّیش آماده گشت؛ تا بعد از رحلت خاقان مغفور در خدمت شاهنشاه فلک گنجور، قدر و منزلتش از هرچه در حوصله گمان گنجد درگذشت (۲).

چون که آمد در میان اقوال اولازم آمد شرحی از احوال او پدر این میرزا نبی خان، اصلش از علی آباد و مازندرانی و عابدین بیک پدرش در نزد میرزا محمد زکی مستوفی الممالک خاقان شهید، خانه شاگرد بوده. میرزا محمد خان قاجار بیگلربیگی دار الخلافه طهران که بلوک علی آباد را به تیول داشت، آن طفل خوش سیما را در آن جا دیده و پسندیده دست تصرف بر آن گذاشت و رفته رفته در آن سرکار پیشخدمت محرم گردید و بعد از بروز لحیه به منصب فراش باشی رسید. در اوقاتی که مرحوم بیگلربیگی حاکم دار السلطنه قزوین بود، این عابدین بیک فرّاش بات.

۱- . این قطعه در تذکره خاوری موجود نیست.

۲- . از این جا تا بند سی و هفتم در تذکره خاوری موجود نیست.

قزوینیان وصلت نمود، متدرّجا چند نفر از اولاد ذکور از وی به میراث باقی ماند و نوّاب شاهزاده رکن الدوله علی نقی میرزا حکمران قزوین متدرّجا یک یک از ایشان را به اسم پیش خدمتی نگاهداشته، بوق رامین در آن قبیله راند. یک یک ترقّیات کردند تا بالاخره از وزارت در قزوین و خراسان نام برآوردند.

قائم مقام:

روزگار است این که گه عزّت دهد گه خوار داردچرخ بازیگر ازین بازیچه ها بسیار دارد بالجمله معزی الیها، شاهزاده ای است با متانت و معقولیت بسیار و ارادت و صداقتش به خاندان احمد مختار، زیاده از حدّ و شمار. افعالش بر حسن احوالش دلیل است و فعلش پرستاری حال هر علیل و ذلیل- اللهمّ احفظها.

سی و هفتم: نوگل حمرای باغ خلافت، ساره سلطان خانم (۱) از بطن خجسته والده یحیی میرزا [است] و به غایت پاکدامان و پارسا. جهانگیر خان افشار ارومیه [ای] خالوزاده اش او را خواستگار آمد و حسب التمنّای شوهر و حسب الفرمان شاهنشاه کشور، روانه ولایت ارومی افشار شد.

سی و هشتم: طوطی شکرستان انجمن حکم فرمای افلاک و انجم، حبّ نبات خانم از بطن مطربه شیرازیه والده نوّاب محمد مهدی میرزاست و در مرحله صباحت و ملاحت، در عرصه جهان بی همتا. امیرکبیر میرزا محمد خان، خلف ارشد مرحوم حسین قلی خان بعد از اطلاق و طلاق نوّاب فخر الدوله العلیه، که کیفیت آن گذشت، این مخدّره مستوره را خواستگار گشت. پس از چندی به جهات مختلفه شوی و زوجه باهم نساختند و با انواع ترش رویی و تلخ گویی به مفارقت پرداختند. (۲)ت.

۱- . تذکره خاوری:- (ساره سلطان خانم)

۲- . در تذکره خاوری اشاره به اقامت فخر الدوله در قریه دزآشوب شمران می شود که این مورد در نسخه ملی نیست.

سی و نهم: پاشای سرحدّات [۵۵۲] خوبی، حضرت پاشا خانم از بطن مشتری خانم مطربه شیرازیّه و در حباله نکاح سهراب خان گرجی (۱) غلام و تحویلدار دربار صاحبقران بهیّه است. در عنفوان جوانی شوق زیارت مکّه معظّمه بر سر پرشورش افتاد و با سامانی شایان و اذن شوی قدردان، روی امید به کعبه آمال نهاد. زوج و زوجه اوقاتی به فراغت دارند و ساعات شبان و روزان را به استراحت می گذراند.

چهلم: خانه گنجینه عصمت، حضرت فرزانه بیگم خانم ایضا از بطن مذکوره همشیره شاهزاده مذکور است و به واسطه وفور عقل و فرزانگی به این اسم مشهور.

حسین علی خان (۲) معیر الممالك او را شوهر است و به سبب این وصلت منیف، در انظار وضیع و شریف به غایت معتبر و معتمد. فی ما بین زوج و زوجه الفتی به سرحد کمال است و محبّتی فزون از حوصله خیال- امید که روزبه روز بر مزید باد.

چهل و یکم: مهر جهانتاب اوج جلالت، مهر جهان خانم ایضا از بطن والده شاهزادگان فوق است و رشته اطاعت مهر چهرش بر گردون مهر افلاك به منزله طوق.

بعد از رحلت خاقان مغفور، زین العابدین خان یوزباشی غلامان سواره نظام و ولد قاسم هزار جریبی قوللر آقاسی دربار فلك احتشام، مواصلت او را خواستگار شد و برحسب امر دارای زمان آن مهر جهانتابش زیب آغوش و کنار آمد. این چهار بنت با سه ذکور که در محل خود ذکر شده، کلّا از بطن مطربه شیرازیه مشتری خانم است که صوت دلپذیرش، یادی از لحن داودی می دهد و شهرت عندلیب هزاردستان را با هزار داستان بر طاق فراموشی می نهد.

چهل و دوم: سلطان جهان صباحت، سلطان جهان خانم از بطن مخدّره مجوسیّه الملقّبه به سردار و همشیره نوّاب ملك ایرج میرزای والاتبار است. بعد از رحلت خاقان مغفور، امیرکبیر محمد باقر خان دولّوی قاجار بیگلربیگی دار الخلافه طهران او را خواستگار و از همسری آن زهره زهرای اوج خلافت برخوردار آمد.ی)

۱- . تذکره خاوری: (سهراب خان ارمنی)

۲- . تذکره خاوری:+ (دامغانی)

چهل و سیم: رونق ده مهر خاوری، حضرت خاور سلطان بیگم از بطن گرجیه ارمن و همشیره نوّاب ملک زاده علی نقی میرزاست. جناب میرزا نظر علی قزوینی حکیم باشی شاهنشاه عرصه جهان- خلّد اللّه ملکه- او را به مزاوجت برداشت و صورت تربیت او را بر لوح خاطر عاطر برگماشت.

چهل و چهارم: خال رخسار روزگار رخساره بیگم از بطن مستوره قزوینیه الملقّبه به شهباز خان و گوهری یک دانه در گنجینه جهان است. محمد خان ایروانی امیر تومان به شرف مناکحت او سرافراز شد. پس از مدّت یک سال، عمر آن پیر کهنسال به آخر آمد.

محمد علی خان ماکویی سرتیپ که از بنی اعمام محمد خان است، به جای مشار الیه نشست و همّت بر تربیت شاهزاده آزاده بست.- اللهمّ احفظها.

چهل و پنجم: بهار خرم عرصه آخیشجان، خرّم بهار خانم از بطن مرضیّه مازندرانیه الملقّبه به مهد علیا همشیره نوّاب کامران میرزا [است] و با وجود صغرش، بغایت با فطانت و ذکاوت (۱). خاقان مغفورش از ایّام رضاع، به میرزا علی محمد خان ولد حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک فارس نامزد فرمود و چون هنوز به حدّ تکلیف نرسیده بود، در مهد فراغت آسود. پس از چندی به حباله نکاح میرزا فتحعلی خان ولد دیگر حاجی قوام الملک درآمد و ایّام انتظار سرآمد. تاریخ این عیش مهنّا از کلک مؤلّف تراوید و یادگار را درین صحیفه ثبت گردید.

لمؤلفه:

آن بهاری که بسی خرّم دربار (۲)ملک از جمال و ز کمالش به فلک رفته ندا

بود چون نامزد زاده فرخنده قوام مال و زر فتحعلی خان به رهش کرد فدا

نامزد بود در اول به کهین ترزاده نیست کس آگه در دهر ز حالات بدا

پیش دستی شد ازین تازه بهار خرّم بسته عقد خود آورد به صد رسم و ادا

اختلافات جهان این همه دانی از چیست دهر بگرفته به گردن همه خون شهدا

دری آراست درین سال همایون سوری که روان گشت از آن سور بر افلاک صدا غ)

۱- . ملی: (ذکابت)

۲- . ملک: (در باغ)

خنده زین عیش نمودند [۵۵۳] بسی خرد (۱)و بزرگ بهره زین سور گرفتند بسی شاه و گدا

از چنین قصّه ناگاه که را بود خبرنیست آگاه کس از راز جهان غیر خدا

آن چنان سور که طوف کنان دست زنان آن چنان عیش که بس هوش ربا عقل زدا

خلعت و خواسته دادند به هرکس که رسیدتهنیت را به بر زاهد نو گشت ردا

سال تاریخ وفاتش ز خرد خواست ضمیرخاوری گفت که با فتحعلی خان ابدا چهل و ششم: آرایش بزم خوب رویی، بزم آرا خانم ایضا از بطن مهد علیا و همشیره کامران میرزاست.

از دهانش آید اکنون بوی شیرسرنوشتش تا چه از گردون پیر امید که از بخت کامران باد.

چهل و هفتم: تابنده ماه اوج صباحت، ماه تابان خانم از بطن صبیّه بدر خان زند و خواهرزن میرزا نبی خان بی مانند است. هنوزش لؤلؤ شاهوار ناسفته، و دلاله روزگار در گوشش افسانه [ای] از خواستگاری نگفته است.

چهل و هشتم: مالك ملك خوب رویی، ملك زاده خانم از بطن مخدّره مستوره صبیّه ابراهیم خان دولوی قاجار سردار است و هنوز در کنار مام ستوده نام دلّاله گان را در انتظار. امید که بختش گشاده و اسباب رخت و تختش آماده باد.

چهل و نهم: (۲) بدر آسمان ملاحت، بدر جهان خانم الملقبه به ماه باجی از بطن مخدّره صبیّه حسین قلی خان افشار بیگلربیگی ولایت ارومیه آذربایجان و همشیره نوّاب یحیی میرزا والی ولایت گیلان است.

هنوزش جا به مهد استراحت هنوزش پا به فرق تخت راحت

نسوده مثقبی (۳)دُردانه اونرفته محرمی در خانه او

ندارد کار با بیگانه و خویش نه جز فکر غذایش هیچ تشویش ی)

۱- . ملی: (خورد)

۲- . در تذکره خاوری شرح حال چهل و هشت نفر از دختران فتحعلی شاه را ذکر کرده است.

۳- . ملی:- (مثقبی)

فصل سیم در ذکر زوجات طاهرات حضرت شاهنشاه صاحبقران

بـدان که از بـدایت ایّام تکلیف تا هنگام وصول او به مینوی شـریف، مخفی نماناد که عـدد زوجات آن برگزیده کاینات را در مـدّت سـنوات پنجاه و پنج سال ایّام تکلیف، خداوند جهان داناست و اسـتعلام این حقیقت خارج از حوصـله دانایان توانا. اکثر اوقات، محرمان و خواجه سـرایان در اکثر کشور ایران گردش می کردند و دوشیزگان ماه پیکر سیم اندام را از هر قبیله و طایفه و هر مذهب و ملت که می پسندیدند به حرم محترم خاقانی می آوردند.

عاشق ز اسـلام خرابست، هم از کفرپروانه چراغ حرم و دیر ندانـد بالجمله، احـدی را بر این فقره وقوف نیست و تعداد ایشان را خـدای دانا داند که چیست؛ ولی به مفاد (ما (۱) لایـدرک کلّه، لایترک کلّه) موازی سـی نفر از زوجات محترمه معظّمه را که اکثری از خانوادهای بزرگ و برخی صاحبان لقب و منصب سترک بوده اند، درین رساله نگاشت و قلیلی از خنیاگران معروف صاحب صـنعت را نیز در تلو احوال سـردار بازیگران، که در آخر زوجات نوشـته شـده، مـذکور داشت و بقیه را که در سـلک آحـاد و اواسـط بر ادانی زوجـات و مطربـان بی نـام و نشـان و خـدمه کارخـانه جـات انـدرون همـایون بوده انـد، کأن لم یکن انگاشت.

چـون در طریقـه شـریعت مطهّره، چهـار زوجـه به عقـد دایمی مجـوز است و عاقـد از عقـد زیـاده ازین محـترز، لهـذا شاهنشـاه صاحبقران نیز این طریقه مرضیّه را مراعات فرمود و چهار نفر از زوجات مطهّره را، که در بدایت متّصل به یکدیگر نوشته شده، به عقد دایمی تصاحب نمود [و] بقیه را آنچه در نظر و تصور درآید، از اعالیه و ادانیه کلّا به رسم صیغه معیّنه در سلک جواری اندرون همایون بوده و شبان و روزان به امور خدمات متعلّقه به خود قیام و اقدام می نموده اند- باللّه التوفیق و علیه التکلان.ا)

۱- . ملی:- (ما)

اوّل: حضرت صفورا صفوت آسیه فطرت (۱)، آسیه خانم والده معظّمه نایب السلطنه مغفور عباس میرزا و صبیّه مرحوم فتح علی خان (۲) دولوی قاجار است. چون از قدیم الایام فی مابین دو طایفه اوشاقاباش و یخاری باش ایل جلیل قاجار خون ها [۵۵۴] ریخته شده و با یکدیگر خونی بوده اند و تمکین یکدیگر را به هیچ وجه من الوجوه نمی نموده، لهذا در اوقاتی که خاقان شهید محمد شاه اول که از طایفه اوشاقه باش بود و اراده عروج بر مدارج سروری داشت، جماعت یخاری باش را که مدّعی خون بودند طلب کرده، بنای خون بست گذاشت و عمده شرط خون بست، وصلت فی ما بین بود و آن مخدّره عظمی را به جهت برادرزاده خود شاهنشاه صاحبقران که در آن وقت ملقب به بابا خان بود، عقد نمود. الحق مستوره [ای] بوده به جمیع صفات حسنه آراسته و از هر گونه معایب پیراسته. در اندرون همایون، احترامی تمام او را میسّر و بانوی حرم سرای شاهنشاه دادگر بود. در سنه یک هزار و دویست و بیست سرای فانی را وداع کرد و از دفن نعش مطهّره در عتبات عالیات نام و کام برآورد.

دوم: ایضا ساره سیرت مریم عفّت، حضرت آسیه خانم ثانی والده مکرمه نوّاب محمد قلی میرزا ملک آرای دار المرز طبرستان و صبیّه مرحوم محمد خان قاجار و همشیره نظام الدوله سلیمان خان سردار بود. او نیز به عقد دایمی شاهنشاه تاجدار برقرار و در دار المرز مازندران وداع سرای مستعار نمود. در بدایت حال، زوجه دایمی مرحوم مهدی قلی خان عمّ بزرگوار آن تاجدار بوده و ظهیر الدوله ابراهیم خان عمّ زاده از آن بطن ستوده است. بعد از وفات عمّ مرحوم، به مزاوجت حضرت صاحبقران معیّن گشت و رتبه اش به چندین پایه از زنان اول درگذشت.

سیم: بهترین نسوان روزگار خیر النساء خانم والده معظمه نوّاب حیدر قلی میرزا و صبیّه مرتضی قلی خان عمّ شاهنشاه زرّین لواست که سال ها در ولایت روس به سر برد ود.

۱- . تذکره خاوری: (حضرت مریم صفت و آسیه طینت)

۲- . در نسخه ملی حسین قلی خان و بیشتر محمد قلی خان آمده امّا تذکره خاوری و اکسیر التواریخ و ناسخ التواریخ، فتحعلی خان دولوی قاجار ذکر نموده اند.

بالاخره در همان مملکت با هزار آه و افسوس بمرد. این مستوره مکرّمه نیز از جمله مخدّرات عقدی بود و حضرت صاحبقران همواره اوقات کمال احترام ازو منظور می فرمود. پس از آن که ولد ارجمندش به نظم امور ولایت گلپایگان عراق شتافت، او نیز به همراهی ولد ارجمند رفته در آن سرزمین اقامت یافت. در همان جا سرای زندگانی را وداع نمود [و] در اراضی مقدسه عتبات عالیات به فراغت آسود.

چهارم: مریم بیت المقدس عصمت، حضرت مریم خانم والده معظّمه شیخ الملوک شیخ علی میرزا و صبیّه مرضیّه شیخ علی خان زند است و در مرحله عفت و عصمت بی مانند. او نیز چون زوجات مذکوره ثلاثه به عقد دایمی مقرّر بود و به سبب این نسبت شریف، افتخار بر سایر همگنان می نمود. در اوقاتی که ولد ارجمندش ایالت ولایات ملایر و تویسرکان را یافت، او نیز بر سر اقطاع موروثی آباء و اجداد شتافت.

مدتی در آن ولایت زندگانی بسزا کرد تا از شرف زیارت بیت اللّه الحرام و قبور ائمه انام نام برآورد. پس از مراجعت از زیارت، سرای فانی را وداع نمود و در جوار ائمه طهارت اطهار- صلوات اللّه علیهم- آسود.

پنجم: نیکوترین مستوره ایوان شاهنشاه انجم تحشّم، حضرت خیر النساء خانم صبیّه مرضیّه پادشاه مملکت خراسان شاهرخ شاه نبیره نادر شاه افشار بود و الحق چنان مستوره [ای] بزرگوار، مزاوجت چنین شاهنشاهی تاجدار را سزاوار می نمود. در اوقاتی که خاقان سعید شهید محمد شاه اوّل مملکت خراسان را مسخّر ساخت، به خواستگاری این مخدّره کبری از آن خانواده عظمی به جهت مزاوجت شاهنشاه زرّین لوا پرداخت.

مدتی در حرم سرای خلافت به احترام می زیست تا بالاخره بلا عقب مانده، دیده بخت بر کوتاهی ایّام روزگارش گریست.

ششم: بدر آسمان جلالت، بدر النساء خانم صبیّه محترمه حاجی مصطفی قلی خان عمّ بزرگوار صاحبقران نامدار می بود و در روزگار مزاوجت شاهنشاهی در اندرون همایون با کمال عظمت و اقتدار زندگانی می نمود. غیرت فطرتش تحمل بار

گران هم چشمان [۵۵۵] متعدّده را نیاورده با کمال غیظ و خشونت طبیعت غیور را راضی به مفارقت کرد. شاهنشاه آگاه، وثیقه اطلاق عنان را بر گوشه مقنعه او بسته مطلّقه اش ساخت. معزی الیها نیز بلا ـ عقب مانده به زیارت بیت اللّه الحرام و زیارت ائمه انام پرداخت. بعد از مراجعت، در دار الخلافه طهران وداع سرای زندگانی نمود و پس از نقل نعش در جوار روضه عتبات عالیات آسود.

هفتم: گوهر کان اصالت و نجابت حضرت گوهر خانم صبیّه مرحمت پناه میرزا محمد خان قاجار بیگلربیگی دار الخلافه طهران است. در عنفوان جوانی، وداع سرای زندگانی نمود و یک نفر صبیّه ازو به یادگار بود که [در] فصل احوال بنات نوشته شد.

هشتم: سلطان ملک خوب رویی، ملک سلطان خانم صبیّه مرضیّه ابراهیم خان دولّوی قاجار سردار با اقتدار است و از فقدان بخت و محرومی از حضرت صاحبقران با تاج و تخت، به جای فرزند دلبند، موالید حسرت متوالیه اش در کنار. یک صبیّه از بطن او در روزگار به یادگار باقی است که ذکر او گذشت و پس از رحلت خاقان مغفور و انقضای ایّام مانعه، راضی به مزاوجت محمد امین خان نسقچی باشی عموزاده خویش گشت.

نهم: بانوی حرم سرای جلالت، حضرت بیگم خانم صبیّه محترمه صادق خان کرد شقاقی است که پس از قتل سلطان سعید شهید به ادّعای خودسری پرداخت و با صاحبقران رشید هنگامه ها برپای ساخت. بالجمله، مخدّره معزی الیها مستوره ای است در حجر عفاف پرورده و از جامه خزانه جلالت، لباس فاخره دربر کرده. رفتارش به طرز بنات ملوک است و با اعالی و ادانیش، به رسم بزرگ منشی سلوک. چون اولادی به هیچ وجه نداشت، حضرت اعلی، نوّاب شاهزاده سلطان سلیم میرزا را چنان که گذشت به او گذاشت. هنوز در قید حیات مستعار است و در ولایت قزوین صاحب ضیاع و عقار.

دهم: بزرگ زاده متعالیه، حضرت خانم کوچک صبیّه مرضیّه محمد تقی خان ولد صادق خان زند است که بعد از فوت کریم خان وکیل، ادعای خودسری داشت و بعد از

عاقبت کار، سربرسر این کار گذاشت. بالجمله، این مستوره معظّمه، یکی از جمله زوجات محرمه محترمه بود و محرمیتش به مرتبه [ای] که خاقان مغفور او را ناظر اندرون و مباشر طبخ ناهار و شام سرکار همایون فرمود. او نیز در انجام این کار کفایتی کامل داشت و دقیقه [ای] از دقایق اهتمام را فرو نمی گذاشت. طبخ خاصه را به قدر کفایت یک نفر خود پرداختی و سرهای ظروف را مهر نموده در حضور همایون بازساختی.

نوّاب شاهزاده محمد مهدی میرزا در حجر تربیت او پرورده شده، از خود به هیچ وجه اولادی نیاورده است.

یازدهم: نوش داروی شفاخانه آفرینش، نوش آفرین خانم از صلب بدر خان زند است که در عهد دولت زندیه، سرداری بی مانند بوده و از سیاست خاقان شهید، دیده بینا بر رخسار نابینایی گشوده. اولاد ذکور این زوجه، که مسمّی به طهمورث میرزا بود، در طفولیت از دامان مادر رمید و دو صبیّه برگزیده ازو مخلّف گردید. یکی زوجه محترمه میرزا نبی خان امیر دیوان است و دیگری هنوز بر خوان تربیت والده معظّمه میهمان.

دوازدهم: خاتون حرم سرای جان خاتون خانم (۱) صبیّه مرضیّه محمد علی خان زند سردار دولت زندیه و از جمله زوجات محترمه اندرون سرای شوکت بهیّه است. والده معظمه نوّاب حاجی شاهقلی میرزاست و در مراحل لوازم اصالت و نجابت، بی مثل و همتا. طایف بیت اللّه الحرام است و زایر قبور ائمه انام [۵۵۶]. در ولایات سیلاخور و کزّاز صاحب اقطاع آباء و اجداد است و در دار الخلافه طهران مالک اسباب و اوضاع زیاد.

سیزدهم: بزرگ منش (۲) آسیه روش، بی بی کوچک خانم. چون در بدایت حال از اواسط الناس بوده، لهذا احدی از اسم و رسم ایل و عشیره اش (۳) اطلاع حاصل ننموده است. برادرش محمد صادق خان الملقّب به آقا جانی خان بروجرد مسکن اصفهانی الاصل (۴) که چندی در دار السرور بروجرد حکومت کرده و خود معزی الیها ازل)

۱- . تذکره خاوری: (خاتون جان خانم)

۲- . تذکره خاوری: (مستوره بزرگ منش)

۳- . تذکره خاوری: (والدش)

۴- . ملی: (اصفهانی اصل)

فرط فتنه زایی ذات، نوّاب محمد ولی میرزا را به عمل آورده است. اولادش منحصر به شاهزاده مذکور است و او هم از قراری که مذکور شد، به سوء خلق و سیّئات عمل مشهور. به شرف زیارت بیت اللّه الحرام مشرّف گشت و در سنه یک هزار و دویست و چهل و هفت ازین دارفانی درگذشت.

چهاردهم: بدر منیر سپهر عصمت، بدر جهان خانم صبیّه مرضیّه محمد جعفر خان و نبیره قادر خان عرب حاکم بسطام است و والده مغفوره (۱) حسین علی میرزا فرمانفرمای با احتشام. در اوقاتی که سلطان سعید شهید- أنار اللّه برهانه- به تسخیر ولایت بسطام شتافت، آن مستوره معظّمه را به مزاوجت خاقان مغفور دریافت.

هنگامی که ولد ارشدش به فرمانفرمایی مملکت فارس نامزد گردید، او نیز به مرافقت پسر خجسته سیر به دار العلم شیراز رفته، استراحت گزید. چندی سرّا و جهرا در کار مملکت مداخلات نمود تا کاروان سالار اجل، زمام بختی جانش را از دست ساربان طبیعت ربود.

پانزدهم: مستوره فاطمه سیرت خدیجه سریرت، خدیجه خانم، بنت مرحوم محمد خان عزالدینلوی قاجار سردار و از منسوبان قریب والده معظمه صاحبقران تاجدار بوده. الحق تاکنون خاتونی به این عظمت و جلال بر مسند عزّت و اقبال ننشسته و عقد گوهری بدین طراوت و جمال در رشته وجودی نپیوسته است. در رعایت ادب با زبردستان و حمایت عجب با زیردستان و حسن خلق و محاسن و رسوم همّت و فنون عصمت، آنچه در حق او سرایم هنوز کم است و این محبوبه عفیفه، لطیفه [ای] از لطایف عالم. در اوقاتی که مرحوم والدش در ولایت بسطام حکمروا بود، صبیّه سبزواریه مطبوعه [ای] را به خدمت گزاری (۲) او برگزیده، روانه دار الخلافه طهران نمود. مدتی در حجر تربیت او به عزّت و استراحت زیست تا این که به تقاضای شوهر به جانب خاتون نیک اختر به دیده مکر و خدیعت می نگریست. حضرت خانم را در این واقعه و مواقعهی)

۱- . تذکره خاوری: (معظمه)

۲- . تذکره خاوری: (خدمتکاری)

راجل یافت و از فرط جهالت و حماقت به زاویه سوءتدبیر شتافت؛ زهری جان گزای در شربتی تعبیه کرد و آن خاتون حرم سرای عزّت بعد از تناول، چنان خفت که دیگر سر بر نیاورد. به حکم شاهنشاه آگاه، آن عفریت جانکاه را بر دو خمپاره گران گذاشتند و سایر خدمه اندرون و خدّام بیرون حساب ها از کار برداشتند.

شانزدهم: سنبل باغ عفت فاطمه باجی، اعنی حضرت فاطمه خانم الملقّبه به سنبل باجی، از زوجات محترمه دارای دوران و از اعاظم زادگان بلوك و راهبر کرمان و والده معظمه نوّاب فتح اللّه میرزا شاهزاده والاشأن است. در ایامی که سلطان شهید سعید به قتل و اسر اهالی ولایت کرمان پرداخت، این مخدّره مستوره را در سن هفت سالگی به اسیری گرفته نامزد حضرت صاحبقران ساخت. حسن رخساره و محاسن رفتارش، به طرزی مطبوع طبع مشکل پسند شهریاری گردید که در اندك زمانی به مدارج عالیّه خانمیّت و خاتونیّت [۵۵۷] رسید. از بس در مراحل خانمیّت ممتاز بود، حضرت صاحبقران، خانم مطلق خطاب می فرمود و عرایض او را در باب مصلحت جویی امور جمهور شاهزادگان اناث و ذکور و زوجات عفّت دستور و محرمان نزدیك و دور می شنود. اولاد امجادش از ذکور و اناث همه محترم بودند و بر سایر امثال و اقران ادعای برتری می نمودند. بالاخره به سبب صفای نیّت به زیارت بیت اللّه الحرام شتافت و پس از زیارت قبور ائمه انام به دار الخلافه طهران آمده آرام یافت.

هفدهم: جهان جان را جان جهان، حضرت بیگم جان (۱). این نیز از زوجات محترمه دارای علّیه و در اصل قزوینیه، والده ماجده نوّاب علی نقی میرزا الملقب به رکن الدوله البهیّه است. نجابتی جبلّی ذات او بود که در اندك زمانی از محاسن رفتار و محامد کردار، مطبوع طبع خاقان جهان گشته، ترقّیات عظیمه نمود. خدمت وجود همایون اقدس اعلی در هنگام خواب و بیداری به او محوّل و در میان زوجات محترمه درین فن شریف بی مثل و بدل بود. معزی الیها با والده نوّاب فتح اللّه میرزا در مراسم عزّت و اعتبار وم)

۱- . تذکره خاوری: (بیگم جان خانم)

خدمت گزاری صاحبقران تاجدار، همدوش بودند و روزبه روز از بروز حسن خدمات شایان بر مراتب (۱) اعتبار می افزودند. در بدایت حال، وجاهتی به کمال داشت و در اواسط سنّ، روی همّت به زیارت مکّه معظّمه گذاشت.

از قراری که در اصل این روزنامچه همایون ذکر شده، در آن سال همایون، جناب حاجی میرزا علی رضای شیرازی خلف حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله سابق دیوان اعلی امیر حاجّ ایران بود و در ولایت ارزنه الروم با بی اندامی های آن مرز و بوم تحمّلات و تجملات نمود. بالاخره همان بی اندامی ها باعث خرابی بنیان دوستی دولتین علیّتین گردید و به سرحدّات ولایت روم، از دستبرد سرحدداران این مرز و بوم، رسید آنچه رسید. بالجمله، مستوره معظمه مذکوره در سنه یک هزار و دویست و چهل، روی از عالم برتافت و به سبب کثرت حسن ذات، به روضه رضوان شتافت.

هجدهم: شیرین دیار ارمن صباحت، حضرت آغا بیگم (۲) الملقبه به آغا باجی (۳) از زوجات معظّمه مکرّمه صاحبقران مهرایاغ و صبیّه مرضیّه ابراهیم خلیل خان جوانشیر حاکم قراباغ است.

در سنه یک هزار و دویست و سیزده هجری، که یک سال بعد از جلوس همایون بود، مرحوم خان جوانشیر، به سبب دلیری امرای آذربایجان، در کار سرکشی و طغیان از عاقبت کار خود متوهّم گشته، فرزند دلبند خود را به جهت اطمینان امنای دولت مصلحت کیش به دربار معدلت اندیش فرستاد و حضرت اعلی، وجود او را مغتنم و محترم شمرده، در اندرون همایونش احترامی تمام داد. چون از قرار تجربه معلوم شد که مخدّره مذکوره عقیمه است و از فقدان اولاد به غایت سقیمه، لهذا حضرت اعلی نوّاب شاهزاده کیکاوس میرزا را که از بطن مطربه شیرازیه بود، به فرزندی او عنایت فرمود.

معزی الیها نیز همّتی ملوکانه بر تربیت او بست. از قراری که ذکر شده، به نیابت آن معظمهد.

۱- . ملی: (مراجعت)

۲- . ملی: (آقا بیگم)

۳- . ملی: (آقاباجی)؛ تذکره خاوری:+ (بعد از فوت والده ملک آرا به عقد دائمی درآمد)؛ لازم به ذکر است که (آقا) و (آغا) هر دو واژه ای ترکی مغولی است؛ (آقا) برای مرد و (آغا) برای زن به کار می رود. مثل گوهرشاد آغا همسر شاهرخ بهادر تیموری که مسجد گوهرشاد را در مشهد مقدس بنا نهاد.

بر مسند ایالت دار الایمان قم نشست. عمارت قصر کاوس که قریب به امامزاده قاسم بلوک شمران و از مستحدثات شاهنشاه زمان است، ییلامیش آن مستوره را معیّن گشت و در ایّام تابستان، اوقات شریفه اش در آن مکان به خوشی می گذشت.

بالجمله، در سالی که جناب سرگور اوزلی بارونت ایلچی دولت بهیّه انگریز به دربار معدلت آمیز به جهت تأکید معاهده میمونه آمد، زوجه محترمه اش نیز از جانب مخدّره پادشاه ذی جاه انگریز و هندوستان به جانب بانوی حرم سرای شاهنشاه صاحبقران سفیره بود. [۵۵۸] حضرت اعلی سفیره مزبوره را در اندرون همایون احضار فرمود.

اگرچه بانوان و خاتونان از ملک زادگان و امرازادگان در حرم سرای اعلی زیاده از اندازه به هم می رسید، ولیکن حضرت اعلی، این مخدّره معظّمه (۱) را به جهت شهرت در اصالت حسب و نسب، به بانویی حرم محترم برگزید. عمارت مرغوبی مشهوره به (طنابی) از اندرون همایون را زینت دادند و تختی مرصّع در وسط ایوان نهادند و جمیع نسوان اندرون از خاتونان و خدمه، سر تا پا مکلّل از جواهر، در دور دایره حیاط جای به جا ایستادند. حضرت معظمه با تاج و جیقه مجوهر و کمر و بازوبند و سایر اسباب آراسته از لعل و گوهر و لباسی از هر فاخر افخر بر فراز تخت فلک فرّ تکیه کرد.

حضرت حاجی میرزا علی رضای شیرازی خلف مرحوم حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله، که انجب و اشهر از جمیع محارم اندرون همایون بود، زوجه محترمه ایلچی را برداشت و به طریقی که سفرای بزرگ را به حضور سلاطین سترک می برند، روی به اندرون همایون گذاشت. در پیشگاه حضور عالیه چون سالاربار عرض کرد و حضرت علیّه زوجه ایلچی را خواسته به اندرون ایوان آورد. نامه [ای] که از جانب زوجه پادشاه ذی جاه انگریز داشت، با یک قطعه عنبرچه تمام الماس، که مبلغ هفت هزار تومان قیمت آن بود، در گوشه تخت و خدمت آن بانوی آسمان رخت بر زمین گذاشت. تا آن روز، دیده روزگار عشرت آموز، آن همه اساس شوکت و جلالت و آن همه نسوانم

۱-. آغاباجی خانم

جواهرپوش در یک ساحت و ناحیت ندیده بود. گوش هیچ آفریده [ای] نیز در هیچ روزگار نشنیده.

بالجمله، معزی الیها در سنه یک هزار و دویست و چهل و هشت در دار الایمان قم ازین دارفانی درگذشت و حسب الوصیّه در همان خاک پاک مدفون گشت. تاریخ وفاتش از کلک مؤلّف تراوید و یادگار را درین صحیفه مرقوم گردید.

لمؤلفه:

زوجه شاه جهان حضرت آغاباجی آن که از حکم شهنشاه جهان حاکم قم

کارها کرد در آن ملک و فزود آبادی پایه قم بگذشت از سر این نه طارم

مسجد و مدرسه، بازار و رباط و حمام آن قدر ساخت که افلاک در آن آمد گم

شیروَش بود، غلامان بدرش کز غمشان به زمین سود و همی شیر فلک رشته دم

بس که دیندار درین دار همی دشمن بودفرقه [ای] را که به شأن است به فرقان ملهم

آن ملک زاده شوشی که ز فرط اجلال خانمان را به حریم شه ایران خانم

شاه را بود به او مهر و عنایت افزون هر دو تن آدم اوّل شد و حوّای دوم

نگرستند به او عالمی از چشم حسدچشم زخم آمد و گم گشت ز چشم مردم

حجله اش را شدی آن مهر همی مجمروارمه نو نیز ز شبرنگ وی آن گوشه سم

چیست دانی تو کبودی فلک جاویدان جامه خویش همی زد به عزایش در خم

خاوری از پی تاریخ وفاتش بنوشت شده در ملک جنان عرصه آغا بیگم (۱) نوزدهم: زینت مهد عصمت، حضرت زینت خانم، صبیّه مرضیّه احمد خان مقدّم بیگلربیگی ولایات مراغه و تبریز و لعل گوهربارش، هنگام تکلّم از فرط شیرینی [۵۵۹]، شکرریز، در سنه یک هزار و دویست و بیست و هشت، که چمن اوجان آذربایجان محل نزول اردوی همایون اعلی گشت، صاحبقران نامدار میل به مزاوجت آن دوشیزه حجاب عزّت نمود و جناب حاجی میرزا علی رضای شیرازی را که از اعاظم محارم اندرون بود،م)

۱- . در تذکره خاوری این قطعه موجود نیست؛ ملی: (آقا بیگم)

به آیینی شایان به جهت نقل و حرکت آن ماه تابان به جانب مراغه گسیل (۱) نمود. در حقیقت مهری را از عقب ماهی و غلمانی را به خواستگاری حوری و آفتابی را به طلب نوری و گنجی را به خواهش مخزنی و شمعی را به جانب انجمنی فرستاد و قلب فسرده مؤلّف را که با آن دوست موالف کمال الفت داشت، چون سپند بر آتش حسرت مهجوری نهاد.

مثنوی:

بگیرید زنجیر ای دوستان که پیلم کند یاد هندوستان بالجمله، بعد از ورود به دار الخلافه طهران، بلافاصله هودج زرنگار آن پرورده مهد اعتبار را نیز آوردند و صیغه مناکحت به رسمی شایسته جاری کردند. پس از انقضای مدّتی از ایّام عشرت و انبساط، زیارت عتبات عالیات دامنگیر آن ذات خجسته صفات گشت و بعد از شرف زیارت چندی نگذشته ازین دار فانی درگذشت.

بیستم: مهره مهر صاحبقران خورشید طلعت، مهر نسا خانم، صبیّه محترمه محمد خان و نبیره مرحوم شهباز خان کرد دنبلی و همشیره مکرّمه محمود خان قوریساول باشی دیوان اعلی، که مدتی اجداد و اعمام و پدر و برادرش در مملکت خوی بلکه در اکثر ولایت آذربایجان حکمروا بوده اند؛ در اوقاتی که امیرکبیر سلیمان خان قاجار قوانلو در ملک آذربایجان سردار و با اعتبار بود، مستوره معزی الیها را به جهت خویش خواستگاری نمود. بعد از وفات خان مزبور، در جرگ جواری حرم محترم شهریاری منسلک، و سلسله التفات داور دوران را درباره خویش محرّک آمد. او نیز از جمله زوجات پسندیده اندرون همایون بود که دقیقه [ای] از خدمات حضور اقدس تغافل نمی نمود. در سفر و حضر، الی غیرالنهایه غم خوار و مشغول تیمار حضرت صاحبقران تاجدار و شب های سفر بر بالین آن شهریار تاجدار تا صبح بیدار و هشیار می زیست و بر اطراف خوابگاه همایون به رسم کشیکچیان می نگریست و او را به هیچ وجه من الوجوه ازل)

۱- . ملی: (بسیل)

ذکور و اناث نیست. از وفور سعادت فطری که داشت، دو دفعه (۱) به زیارت بیت اللّه الحرام و حرم محترم رسول کرام (ص) روی گذاشت. اراده مجاورت در عتبات عالیات را دارد و امید که جناب احدیّت او را محفوظ و پاینده بگذارد.

بیست و یکم: ستوده خانم حرم سرای جلالت، حضرت بیگم خانم، صبیّه مرضیّه امام قلی خان افشار که بیگلربیگی ولایت ارومی آذربایجان بوده و والده محترمه نوّاب قاسم میرزاست، که کلک سخن سرای احوال او را مفصّلا ذکر نموده است.

خاتونی بزرگ منش و بانویی نیکوروش بود و آثار بزرگی و نجابت از افعال پسندیده او کالشمس فی رابعه النهار همواره تراوش می نمود. در دار دنیای فانی کامی از زندگانی ندیده و با چندین هزار حسرت در حجله خاک آرمید.

بیست و دویم: خجلت ده شمس و قمر، حضرت قمر نسابیگم، صبیّه مرضیّه حسین قلی خان و نبیره امام قلی خان افشار است و بعد از وفات عمّه معظّمه، آرایش ایوان قبول شاهنشاه تاجدار. او نیز چون عمّه برگزیده، صاحب اخلاق ستوده و بعد از وفات آن مستوره، اوضاع و مخلّفات او را پرستاری می نموده است. والده محترمه نوّاب یحیی میرزا والی ولایت گیلان است و در دار الخلافه طهران، ضیاع و اوضاع فراوان [دارد].

بیست و سیم: دوستدار بهترین زنان، حضرت نسا باجی خانم. اصلش از محال طالش و آباء و اجدادش از معارف ارباب [۵۶۰] رزم و چالش. چون اولادی از ذکور نداشت، لهذا حضرت اعلی در زمان طفولیت نوّاب ظلّ السلطان، او را به تربیت و پرستاری وی گماشت. رفته رفته به والده علی شاه مشهور و [از] این نسبت شریف، زبانزد اهالی نزدیک و دور شد. او را یک صبیّه بود و از قراری که مذکور گردید، با علی محمد خان دولّوی قاجارش عقد نمود.

بیست و چهارم: نیکوتر زنی از نسوان روزگار، خیر النسا خانم، صبیّه مرضیّهد)

۱- . ملی: (ورود)

مجنون خـان پـازوکی کرد ساکن قریه پلشت (۱) ورامین ری و از چهر زیبـا و قـد رعنـا، آرایش ایـوان کی بود. در ایّام دولت خاقـان مغفور، در انـدرون عصـمت دسـتور بـا کمـال جلالـت و احترام زنـدگانی می نمود. بهره [ای] از اولاد به جز یک دختر نداشت و آن را هم از قراری که مذکور شده به عقد دایمی ابراهیم خان ناظر، خلف مرحوم صدر اصفهانی گذاشت.

بالجمله، مادر و دختر هر دو در مرتبه کمال، معصومه و عفیفه انـد و با کمال قدرت توانایی، به غایت بردبار و ضـعیفه. امید که روزبه روز بر مسند زندگانی متمکّن و از حوادث ناگهانی ایمن باشند.

بیست و پنجم: بهترین بنتی از بنات امّهات و آباء، حضـرت ننه خانم، بنت مرضـیّه محمد خان مازندرانی پازواری بارفروشی که در اصل خراسانی بوده و همشـیره محمد مهدی خان المتخلّص به شـحنه، که سال ها در دار العلم شـیراز و دار السلطنه اصفهان متدرّجا شحنگی و سرداری و یوزباشی گری می نموده است. این مستوره معظّمه در مرحله محرمیّت در حضرت خاقان مغفرت آیت، دخلی به نسـوان دیگر نـداشت و اوقـات شـبان و روزان خود را پیوسـته به انجـام خـدمات اختصاصـی حضـرت اعلی می گماشت.

حریـف خـواب بود و انیس بیـداری. رفیق راحت بود و شـفیق بی قراری. هنگـام صـحبت حـبیب بود، در وقت علّت طـبیب. در غـذاهای حضوری تصرف می کرد و در البسه ضـروری کمـال تلطّف به عمل می آورد. تا او حضور نمی داشت، اوضاع سـتّه ضروریه به هم نمی گـذاشت. از معزی الیهـا دو صبیّه به وجود آمـد که از قرار نگارش دو امیرزاده عالی شأن، یعنی دو موسـی خـان نـام ایشـان را خواسـتگاری می نمودنـد و هر دو دامـاد ناکـام در عـالم بـدانی به عالم جاودانی رفته به استراحت غنودنـد. مسـتوره معظّمه را زیارت مکّه معظّمه به خوش ترین وجهی روزی گردیـده، همچنین از زیارت سایر روضات مقـدّسه به کمال خرّمی و بهروزی رسید.

بیست و ششم: بهار گل بدن و نگار سیمین تن، حضرت گل بدن خانم الملقبّه بهان

۱- . شهر پاکدشت امروزی در شرق تهران

خازن الـدوله العلیه و والده معظّمه نوّاب شاهزاده بهمن میرزا الملقب به بهاء الدوله البهیّه است. در روزگاری که سلطان سعید شهیـد به خرابی ولایت تفلیس شتافت، این مستوره و جمعی دیگر از ترسازادگان را یکی از کسان مرحوم حاجی ابراهیم خان اعتماد الـدوله شیرازی به اسیری دریافت. از جمله جواری جناب اسد اله خان ولـد اعتماد الـدوله مذکور شد و بعد از ظهور حادثه حاجی مزبور، منظور نظر شاهنشاه عدالت دستور آمـد. از فرط زیبایی رخسار و شیرینی گفتار و رعنایی رفتار، در قلب همایون به محبوبیت جا کرد تا رفته رفته از رتبه صندوقداری حرم محترم نام برآورد. قبل از لقب خازن الدوله گی، سجع مهر قبوضش چنین بود:

سجع مهر معتبر در ممالک ایران قبض صندوقدار شاه جهان بعد از آن که ترقّیات عظیمه به جهت او حاصل گردیـد و از لقب ارجمند خازن الدوله گی به اعلی مدارج مباهات رسید، کرورات نقدینه و جواهرآلات ثمینه و ظروف و اوانی زرّینه و سیمینه و مسینه و طاقه جات پشمینه و البسه و اقمشه و فروش زرّین و سیمین و ابریشمین و غیره و انواع قطعات یشم و بلورین و ساعات و سایر صنایع هفت اقلیم و مصاحف و دعوات و کتب و مرقّعات از [۵۶۱] علوم و خطوط متنوّعه و اسلحه و ادوات و جلود حیوانات و صنایع استادان صورت نگار و بدایع میناکاران مانی آثار، از یک صد کرور بدون ثبت و سیاهه تحویل او بود و بالاستقلال و الانفراد با حصول اعتبار زیاده در هریک دخل و تصرف می نمود، ولی از فرط دیانت و امانت پوشی، خردلی و دیناری از اسباب تحویلی را بدون اذن و اجازه حضرت سلطنت به احدی، حتّی ولدان و نزدیکان خود نمی داد و حقّه این اسرار را در نزد احدی سرنمی گشاد.

لمؤلفه:

هر آن پیکان کزان مژگان کنی در سینه ام پنهان نگه دارد دلم از جان بلی خازن امین خوش تر بالجمله، معزی الیها سالیان بسیار در اندرون همایون با کمال عزّت و اعتبار

می زیست تـا بر فقـدان بخت و قضـیّه هایله صاحبقران با تاج و تخت، از ابر دیـدگان ماننـد باران نیسان گریست. چون بعـد از رحلت خاقان مغفور، در انـدرون همایون کاری نداشت، لهذا روی عزیمت به زیارت کعبه امم گذاشت. در اوقات نگارش این نامه مراجعت کرد و از نزول به اندرون همایون و توقف در مسکن قدیم نام بر آورد.

بیست و هفتم: طاوس زرّین تاج خوش خطوخال ریاض ملاحت، حضـرت طاوس خانم الملقبه به تاج الـدوله العلیّه. مخـدّره ای است اصـفهانیه و والـده ماجـده نوّاب سـیف الـدوله البهیّه. طـاوس زرّین مآلی بود در روضه بزم شـهریار جهان و طوطی خوش خطوخـالی در قفس آغوش پادشـاه زمـان؛ همـای همایون بختی بر عرشه تخت حضـرت ظلّ اللهی سایه افکن و شـهباز چنگال سختی در اوج هوای شاهنشاه بال زن؛ عنقای قاف نیکویی و عندلیب باغ خوب رویی بر شاخسار سـرو ریاض و دولت؛ تذروی خوش رفتار و در کوهسار دیار عزّت، کبکی پر نقش و نگار. دل های مشـتاق در چمنزار فراقش، قبره (۱) آثار لرزیدی و جان های عشّاق در دام اشتیاقش، گنجشک صـفت به خود تپیـدی (۲). از فرط ملاحت و حلاوت، شور شـیرین در جهان انـداخته و شیرین آسا به دلربایی خسـرو زمان پرداخته است. محبوبه [ای] که در بسیط خاک آفریده، همسر نداشتی و از فرط محبوبیّت و طنّازی، لحظه [ای] دارای دوران را از یاد خود فارغ نگـذاشتی. نعم البـدل مسـتوره مرحومه طوطی خانم (۳) بود که در بدایت دولت قـاهره رتبه محبـوبیت داشت و در بحبوحه جوانی، وداع سـرای زنـدگانی کرده هزاران داغ حسـرت بر قلب دارای دوران گـذاشت. مقبره [ای] در بـاغ واقعه در سـمت مغربی بقعه شاهزاده عبـد العظیم به جهت او ساخته و قاری و خادم با مرسومات و ادرارات سالیانه پرداخته آمد. این طاوس رعنا بر آن طوطی زیبا افضل شد و در حقیقت آن ثانی و این اول.

بالجمله، عمارات ملوکانه متعدده برحسب فرمایش خدیو زمان به جهت نشـیمن او ساخته شد و در اندک زمانی سـراپرده عزّت و محبوبیّتش سر بر اوج چرخ برینم)

۱- . چکاوک

۲- . ملی: (طپیدی)

۳- . ملی: (طوبی خانم)

برافراخته، آستان علیّه اش مرجع اکابر و ملجأ اصاغر گشت و رتبه قابلیّتش از هرچه بر زبان قلم آید، درگذشت. در مراسم ریزش و بخشش نام زبیده خاتون را اسباب و اوضاع در عرصه جهان نام برآورد. بدون اغراق، جواهرآلاتی که همواره اوقات زینت سر و بر می نمود، از روی قیمت ارباب خبرت زیاده از دو کرور بود. چرخ کبود برخلاف آنچه هست و بود، با او بنای خوش سلوکی داشت و در فراوانی و زیبایی اولاد و عزّت و دولت زیاد و مرجعیّت اهالی بلاد و محبوبیت شاهنشاه مروّت نهاد [۵۶۲] آرزویی در دل او باقی نگذاشت. آرزویی که گاهی پیرامون خاطرش می گردید و به وصل آن نمی رسید این که، در روزگار، همتایی از هیچ رهگذر به جهت خویش ندید. هنگام رحلت صاحبقران اعظم از دارفانی، در رکاب بود و چندی در دار السلطنه اصفهان نزد ولد ارشد خود، نوّاب سیف الدوله سلطان محمد میرزا حکمروای آن ولا توقف نمود. از فرط حسرتی که از فقدان بخت جمع آورد، سجع مهر خویش را بر صفحه نگین چنین نقش کرد؛ سجع مهر:

بر زمین ریخت فرق افسر تاج خاک غم کرد فلک بر سر تاج اکنون باز از فرط معدلت شاهنشاه بنده نواز، احترامی به مرتبه کمال دارد و در همان عمارت اندرونی سرکار اقدس، اوقاتی به فراغت می گذارد.

بیست و هشتم: برگزیده بنت مادر ایّام ننه خانم الملقبه به مهد علیا؛ مخدّره [ای] مازندرانیه و والد مکرمه نوّاب کامران میرزا و اورنگ زیب میرزاست. والدش (۱) در آن ولایت دلّاک بود و بعد از مقدمه نزول او به اندرون، برادرش عبد الله نام در سرکار همایون خاصه تراشی (۲) می نمود. چون بخت میمونش موافق افتاد، روزگارش بر مسند عزّت و محبوبیت تکیه داد. از فرط صباحت رخسار و ملاحت گفتار، منظور نظر صاحبقران نامدار گردید و در اندک زمانی به اعلی مدارج عزّت و افتخار رسید. لقبش)

۱- . تذکره خاوری:+ (با برادر)

۲- . خاصه تراش: سلمانی مخصوص پادشاه (ر. ك: دهخدا، ذیل خاصه تراش)

مهـد علیـا تـا آن اوقـات به هیـچ یـک از زوجات محترمه داده نشـده بود و شاهنشاه آگاه از وفور محبت و میل خاطر، این لقب شریف را بر او اطلاـق فرمود. در انـدک زمـانی صاحب مایه و پایه گشت و مراتب عزّتش از هرچه به گمان آیـد، درگـذشت. اولاد امجادش از اناث و ذکور احترامی تمام داشـتند و از وفور احترام، داغ رشک و غیرت در قلب خاص و عام می گذاشـتند. بعد از وفات خاقان مغفور به زیارت مکّه معظّمه شتافت و با نیل مرام، مراجعت کرده در دار الخلافه طهران آرام یافت.

بیست و نهم: بازار حلاوت، تنگی پر از شـکر ناب، حضـرت نبات خانم از طایفه بنی اسـرائیلیه دار المرز مازنـدران و در حسـن ملاـحت نیکویی و صـباحت، اعجوبه زمـان و در سـلک زوجـات محترمه صـاحبقران زمـان بود. در سن هفت سـالگی در حجر تربیت حضـرت جعفر قلی خـان عمّ کـامران صـاحبقران جهـان پروریـده شـد و بعـد از قتل جعفر قلی خان مزبور در حرمسـرای سلطـان سـعید شـهید آرمیـده و از فرط طنّـازی و وفور غمّازی، مهر از گنجینه دلربایی گشود و دل از دست صاحبقران دلباز به انواع طنّازی و ناز ربود. بعـد از انقضای انـدک زمانی ز پرده ها (۱) به در افتاد رازهای نهانی. سـلطان شهید که آلت مزاوجت نـداشت و این نوع زیباشاهـدان را در انـدرون همایون بیکار نمی گـذاشت، این مخـدّره را با صاحبقران نامدار صـیغه مناکحت خوانـده، هر دو را بر مسـند عزّت و کـامرانی نشانـد. رفته رفته از محـاسن ذات و صـفات کارش در آن حضـرت، رونقی کامل یافت و به اعلی درجه خانمیّت و معقولیت [۵۶۳] شتافت. در اندرون اعلی، صاحب دو اولاد شد و هر دو در سنّ طفولیت روانه دیار میعاد آمد. آن سـتم زده از فقدان اولاد همواره دلتنگ بود و صاحبقران معظّم نیز از فرط دلتنگی او در نگاهداریش تردید می فرمود.

بعد از طرد و قتل جناب مرحمت مآب حاجی محمد ابراهیم شیرازی اعتماد الدوله دیوان اعلی که مسند وزارت به وجود فایض الجود حضرت میرزا محمد شفیع مازندرانی صدراعظم آرایش دید، صاحبقران معظّم با التفات، باطن و ظاهر راا.

۱- . ملی: پردها.

درباره آن وزیر مکرّم به مرتبه کمال رساند. مستوره محترمه را به همخوابگی او برگزید.

به قانون شریعت مطهّره، عقد دائمی آن هر دو را باهم بستند و با اوضاعی شایسته و ساعتی خجسته از حرمسرای سلطنت به حریم حرمت وزارت نقل و تحویل کرده به عزّت و کامرانی باهم نشستند. در مدّت دولت خداداد این نوع التفات، درباره هیچ یک از امنای شوکت قوی بنیاد دست نداد و این خاتم اقبال در انگشت هیچ یک از وزرای نیکو نهاد به این نیکویی نیفتاد.

بالجمله، روزبه روز اعتبارش به اندازه [ای] رسید که با زوجات ملوک اطراف [و] مخدّرات فرماندهان اکناف کارش به مراوده مکاتبه کشید. ناظم امور شوی فرخنده خوی گشت و از وفور کفایت و کاردانی، نام نیکش از اقصی بلاد عالم درگذشت. بعد از وفات روح معظّم، اعنی صدراعظم، به زیارت بیت اللّه شتافت و پس از مراجعت با اقطاع و اوضاع فراوان در دار الخلافه طهران به فراغت آسودگی آرام یافت. چند سال نیز در عهد این دولت معدلت آمیز زنده بود. بالاخره از اجل حتمی وداع سرای زندگانی را نمود.

تاریخ وفات او از کلک مؤلّف تراوید و یادگار را درین صحیفه ثبت گردید:

تیغ ستم برآمد جان ها ز بُن درآمدجسم ستم کشان را انداخت در تلاطم

زهر بلا اثر کرد در جان خلق سر کردنام نبات خانم از روزگار شد گُم

حیف از چنان عفیفه کز کثرت وظیفه بود از نعیم خوانش ایّام در تنعّم

از شهریار عالم همّت به صدر اعظم ایّام عمر می زیست با شوکت و تحشّم

از لطف کان گوهر وز چشم کوه آذراز حلم رشک اغبر وز جود شرم قلزم

اندیشه های جودش قطاع نسل دریاافسانه های نغزش افسون نیش کژدم

هم صاحب فراست هم مالک کیاست محرم به کعبه دوست با دوست در تکلّم

بی بهر و گرچه ز اعقاب لیکن بماندش نام از بس که کرد نیکی از نیکویی به مردم

گشتند حوریانش رهبر به سویِ جنّت در خاک وقت خفتن گفتند لا تَنُم قُم

تاریخ فوت او را شد خاوری طلبکاراندیشه گفت بادا حیف از نبات خانم (۱) سی ام: پری بلندپرواز بنت النشاط شاه جهان، حضرت شاه پری خانم الملقبه بهد.

۱- . در تذکره خاوری این قطعه وجود ندارد.

سردار از طایفه مجوسیّه [۵۶۴] یزد و کرمـان است و والـده مکرمه نوّاب ملک ایرج میرزا شاهزاده رفیع مکان. از وفور اطلاع بر انواع صنایع رامشگری و کمال وقوف در اوضاع و ادوار فنون خنیاگری، بر مطربان و بازیگران حرم محترم شهریاری سالار شد و به سـبب قـابلیّت فطری، آن طـایفه زهره آیین را سـردار آمـد. در هر فنی از فنون خنیـاگری بر مطربان و بازیگران زیاده ماهر است، خـاصه در فن رقص که مهـارتش به همگنـان ظاهر. هرگاه کلک دوزبان خواهـد به ذکر هریک از مطربان و رامشـگران بزم همـایون پردازد، و هر آینه خود را از سیاق وقـایع نگـاری بایـد عاری سازد. عـدد ایشان را خـدای یکتا داناست و تفصـیل احوال جمع ایشـان، خارج از حوصـله دانایان توانا. تا چون غرض کلی ازین فصل ذکر زوجات مکرّمه بود و این مسـتوره نیز به سبب سـرداری بـازیگران در سـلک مخـدّرات معظّمه، لهـذا نـام او را درین مقـام ایراد و مـوازی هشت نفر دیگر از رامشـگران صاحب صنعت را نیز در تلو نام او مذکور و مسطور نمود.

[زنان رامشگر دربار همایون]

اوّل: زهره چرخ (۱) رامشگری، باجی مشتری از مطرب زادگان شیرازی است و عرصه روزگار از آوازه حسن آوازش پرآواز. بدون اغراق از عمارت قصر قاجار که در نیم فرسنگی دار الخلافه طهران واقع است، در لیالی بهار و تابستان، صوت دلپذیرش به گوش هوش ساکنان شهر رسیده و حقیر خود نیز شنیده ام. به علاوه حسن صوت، سه تار را نیز خوش می نواخت و از طرز حرکات شیرین به دلربایی صاحبقران با تمکین می پرداخت. محبوبیّت او در نظر شاهنشاه جهان از وفور اولاد اناث و ذکور مدلّل و مشهور است و اسامی هریک در محل خود مذکور.

دویم: شورافکن بزم چرخ مینایی، استاد مینا از اهل اصفهان و او نیز چون مخدّره مذکوره در حسن صوت [و] نواختن سه تار، برگزیده در میان امثال و اقران.

سیم: ناهید بزم صاحبقران معدلت بنیاد، استاد زهره اصفهانیه. الحق اسمش با مسمّی هم آغوش و مقامات ادوار و اوتارش در صنایع نواختن کمانچه و سه تار و چهارتار رامشگری چرخ را چون درّ ثمین آویزه گوش. در فن موسیقی، استادی به این جامعیت در درگاه هیچ یک از ملوک نبوده و در طریق نوازندگی، هیچ رامشگری به طرز او سلوک ننموده است.ی)

۱-. تذکره خاوری: (بزم رامشگری)

چهارم: شکر فروش بازار ملاحت، حضرت طوطی خانم؛ از طایفه الوار زند بود و در حسن صورت و طرز رفتار و قامت، در عالم امکان بی مانند می نمود. در رقّاصی مهارتی به کمال داشت و مرغ دل شهریار جهان را در آشیانه زلف نگارین از آن حرکات شیرین دربند می گذاشت. از حدیث عشق دارای جهان با آن محبوبه زمان بر زبان جهانیان داستان ها بود و حضرت اعلی، اوقات توقف اندرون همایون را شبان و روزان در صحبت او صرف می نمود. چون هر نوشی را نیشی در مقابل و هر شهدی را زهری حاصل، لهذا در بحبوحه جوانی بر بهار وجودش باد خزانی اجل ناگهانی وزید و در باغی که در جنب روضه [حضرت] عبد العظیم واقعه [۵۶۵] در ری است، به امر فرمانفرمای جم و کی آرمید. مقبره [ای] بر سر مزارش به طرزی مطلوب ساختند و دو نفر قاری، با وظایف و ادرارات دایمی، شبان و روزان در آن مکان به تلاوت کلام اللّه مجید پرداختند (۱).

این شعر از غزلی است که از زادگان طبع حضرت صبای ملک الشعرا، بر لوح مرمر مزار او منقور است و بر زبان خاص و عام مشهور.

ملک الشعرا:

ای خاک تیره این تن نازک به ناز دارشرم از نیاز خسرو گردون فراز دار بنده مؤلّف سنه (۲) تاریخ وفاتش را به طریق تعمیر بیان کرد و درین صحیفه یادگار را به تحریر درآورد.

لمؤلفه:

شد طوطی شیرین کار افسوس ازین گلزارافسوس ازین گلزار شد طوطی (۳)شیرین کار

ز آوازه او ناهید خود چنگ نهاد از چنگ وز چهره او خورشید انوار فکند از عار

در بزم ملک بلبل بر چرخ ازو غلغل وز نقش (۴) جَسد کاکل گیسو شرف زنّار

آثاری ازو ناهید در محفل مینا رنگ انواری ازو خورشید در عرصه دریا بار

از طایفه زندش فرخنده نسب عالی وز قاطبه دهرش زیبنده حسب آثار ش)

۱- . این عبارت تا عنوان پنجم در تذکره خاوری موجود نیست.

۲- . ملی: (سر)

۳- . ملی:+ (با)

۴- . ملی: (ز نقش)

از شه طمعش کم بود ورنه به گه خواهش آن شاه جهانبخشی، آن طوطی یک اظهار

شاهنشه عالم را زیبا بود استغناورنه به کمر می بست از عشق رخش زنّار

ز اندازه اعزازش شد سرد همی عزّت ز آوازه آوازش بُد گرم همی بازار

دل بُرد ز شاهنشه با آن همه زیبایی طوطی و دل خسرو این نیز یک از اسرار

آخر ز ستم گردون بگرفت ز شاهنشه گلزار کزین عرصه شمشاد نکو رفتار

از حسرت دیدارش شه آه کشد از دل در توبه هجرانش چون سیم که اندر نار

حیف است ملک غمگین از حسرت آن شیرین بهتر که درین ماتم خسرو نکشد آزار

طوطی شکر گفتار آوازه زیبا داداز خصمی این گردون وز گنبد آن غدّار

پس خاوری از فکرت تاریخ چنین گفتاآوازه زیبا داد طوطی شکر گفتار پنجم: دلبر نوشخند و شاهد، شاه پسند خانم؛ از مطرب زادگان شیراز است و والده معظمه نوّاب کیقباد میرزا و برادران سعادت انباز. در فنّ رقاصی اخصّ خواص بود و در محفل جشن شهریاری چون سرو برومند از باد بهاری رقاصی می نمود.

رباعی:

آراسته آمد و چه آراستنی دل خواست به عشوه و چه دل خواستنی

بنشست به می خوردن و برخاست به رقص هی هی چه نشستی و چه برخاستنی (۱) ششم: طراز محفل ناز و نواز، شاه نواز خانم از طایفه بلباس و در لباس کردیّت آدمی اساس است. مادرزن جناب میرزا علی هزار جریبی صدر الممالک است و کمال نیکویی و جمال را به اقصی الغایه مالک. او نیز چون زهره رقاص در بزم خاص به رقاصی مشغول داشت و از حسن این هنر، داغ [۵۶۶] رشک بر دل زهره ازهر می گذاشت.

هفتم: پرورده مهد صباحت، شاه پرور خانم؛ از اهل قراچه داغ آذربایجان است و صبیّه داداش بیک نایب فرّاش باشی و در نواختن چگور (۲) و سه تار، به رسم اتراک آن ولایت هنگام نواختن چگور، ترکانه حرکتی می نمود که از فرط شیرینی و ملاحت دل ازقی

۱- . این رباعی در تذکره خاوری نیامده است.

۲- . از آلات موسیقی

کف ترک و تاجیک می ربود.

هشتم: پری بی پروای آیینه خانه شاهنشاه سپهر تحشّم، پری شاه خانم؛ از شاهدان ولایت ارمن و دلبری خسرو جهان را بغایت شکرریز و شیرین سخن بود. در فنون بازیگری برحسب امر سلطان جهان سروری، بندبازی را اختیار نمود. والده نوّاب حاجی کیومرث میرزا الملقب به ابو الملوک است و این دو رباعی از زادگان طبع مؤلّف، طریقه رسن بازی او را سلوک.

رباعیات:

آن شوخ که ختم کرده طنّازی راوز غمزه عیان ساخته غمّازی را

تا گشته رسن باز دلم در زلفش آموخته از دلم رسن بازی را ***

آن شوخ رسن باز به بالای رسن من کوفته سر چو میخ در پای رسن

از غم چو رسن ضعیف کردم تن خویش تا بر سر من پای نهد جای رسن

باب سیّم در ذکر نبایری که در ایام سلطنت قاهره از صلب و بطن بنین و بنات شاهره به جهت آن آرایش سریر دولت به هم رسید و زینت بخش عالم امکان گردید و ذکر منسوبان و خویشان و متعلّقان

اشاره

بدان که نبایر پسری و دختری آن زیبنده افسر سروری از روی تحقیق، موازی ششصد و هشتاد و پنج نفر است. موازی سیصد و چهل و سه نفر از آن ذکور و معادل سیصد و چهل و دو نفر اناث می باشند و در ضمن این باب سه فصل است:

فصل اول: در ذکر نبایری که از صلب نوّاب شاهزادگان ذکور به عرصه عالم ظهور آمده [اند].

اشاره

بدان که عدد ایشان از قراری که درین رساله ثبت شده، ذکورا و اناثا موازی پانصد و هشتاد و هشت نفر است که دویست و نود و شش نفر از آن ذکور و دویست و نود و دو نفر اناث می باشند. هرگاه مؤلّف خواهد به تفصیل تذکار احوال هریک جدا جدا اقدام نماید، این مختصر را گنجایش آن در قوه نیاید. اسلم آن که از هر فقره چند کس را که صاحب اسم و رسم بوده و کارهای معظم در دولت معظّم نموده اند، به تفصیل احوال نگارد و بقیه را به نگارش اسم تنها موقوف گذارد. اسامی اناث را به سبب عدم فایده موقوف داشت و قرار ذکر ایشان را به همان تذکار عدد تنها گذاشت و این فصل مشتمل است بر چهل فقره:

فقره اوّل در ذکر احوال اولاد امجاد نوّاب مرحمت مآب ولیعهد مغفور و نایب السلطنه مبرور عباس میرزا- طاب ثراه

اشاره

مخفی نماناد که اولاد ذکور و اناث آن برگزیده امّهات و آباء بعد از وفات او موازی چهل و هشت نفر بودند. موازی بیست و شش نفر ذکور و بیست و دو نفر از اناث. دو نفر ذکور و اناث که منوچهر میرزا و زوجه محمد رضا خان ولد سهراب خان گرجی امیر تومان باشند، وداع سرای زندگانی نمودند و از آن موازی چهل و شش نفر از آن طایفه علیّه موجودند و زینت بخش عالم شهود.

اسامی اولاد ذکور از قراری است که به ترتیب سن مذکور می گردد:

اوّل: خورشید آسمان دولت و جمشید ایوان شوکت، سلطان السلاطین و خاقان الخواقین المؤیّد من عند اللّه و المجاهد فی سبیل اللّه، السلطان محمد شاه قاجار- خلّد الله ملکه و سلطانه الی یوم القرار- اعظم و اسنّ و ارشد نبایر خاقان مغفور و وقایع دولت روز افزونش- ان شاء اللّه المجید- در تاریخ جدید مذکور و مسطور خواهد شد. چون این روزنامچه همایون مبنی بر وقایع ایام آن دولت [۵۶۷] میمون است، لهذا احوالات آن زمانش در این رساله مقرون. در سنه یک هزار و دویست و بیست و دو (۱۲۲۲) [هجری قمری] (۱) از بطن معظّمه صبیّه مکرّمه مرحوم میرزا محمد خان دولّوی قاجار جلوه گر عالم ظهور گردید. از فیض تربیت خاقان مغفور و ولیعهد مبرور، در اندک زمانی به مراتب علیای فطانت و متانت و رشادت و جلادت رسید و در مراتب ادبیات و حکمت و نقاشی و خطاطی بی نظیر شد و در علوم مهندسی و قوانین نظام و مشق، بدان قانون و قوام آوازه اش عالمگیر. در سنه یک هزار و دویست و سی و پنج (۱۲۳۵)، حسب الامر صاحبقران با تاج و گنج، به جهت سور پر سرور خویش به دار الخلافه طهران آمد و از قراری که در این تاریخ میمون ذکر شده جشنی مهنّا به جهت او مهیّا و صبیّهم)

۱- . تذکره خاوری:+ (ششم شهر ذیقعده الحرام)

مرضـیّه امیر کبیر محمـد قـاسم خـان که از نبـایر دختری صـاحبقران است، به حبـاله نکـاح او مقرّر و مهیّا گشت و طنطنه کوس بشارت از گنبد دوّار برگذشت.

در ایّام حیات والد بزرگوار خویش، متدرّجا در ولایات همدان و قراگوزلو و اردبیل و مشکین و قراچه داغ و کرمان و خراسان حکمروا بود و در هریک از این ولایات، به نشـر عدالت و مروّت و سـخاوت و وفور عصـمت و پاکدامنی و ظهور عبادات شاقّه به درگـاه حضـرت یزدانی اقـدام می فرمود. در توقیر علما و ترویـج فرایض و سـنن ملّت بیضا، یـد بیضا داشت و رعایت ارباب ذوق و عرفان نیز به سـبب شوق فطری از کف نمی گـذاشت. از عموم اهالی ایران چنان جذب قلبی به عمل آورد که هر تن از روی تفأّل او را ولیعهد ثانی خطاب می کرد. ارباب جفر و اصـحاب نجوم سالیان دراز بود که سـلطنت او را از روی تفأل حکم می کردنـد و این معنی را به دلایل نجومی ثابت می آوردند. امید که عمر بی اعتبار چندان وفا نماید که مآثر این عهد خجسـته مهـد نیز چون آثار آباء و اجـداد بزرگوارش در تاریـخ جدیـد به تحریر آیـد. تاریـخ تولـدش را وقتی برحسب فرمایش، مؤلّف مرقوم داشته و یادگار درین صحیفه نگاشته.

لمؤلفه:

شاه جهان محمد چون از رحم برآمدبا بخت خویش فرمود شاهنشه دیارم

عالم مسخّر من کز جود و از رشادت هم صاحب یمینم هم مالک یسارم

بر فرق دوست تاجم در دست او صراحی در قلب خصم نیشم در چشم او غبارم

زارم عدوی شوکت، این است آرزویم خوارم حسود دولت، این است اعتبارم

در مهد ماه پاره، در عهد مهرپروراز چرخ سرفرازم، از بخت کامکارم

چون تاج کی شود روم بر فرق داد خواهم در زیر پی بود هند چون خِنگِ راهوارم

در بزم دادخواه و در عدل دادپرور[۵۶۸] در رزم پایدار و در عهد استوارم

اندر زمان خُردی آموزگار داناایّام لوح دانش بنهاده در کنارم

از بخت کامکار و از تخت نام آوردر دهر پادشاه و بر خلق شهریارم

هم اولیای خود را چون راح در ایاغم هم آن نیای خود را چون شمع بر مزارم

از دولت خواقین در ملک کامرانم وز شوکت سلاطین در دهر کامکارم

در بوته شهامت آتش نسوزدم هیچ سالم بمانم از تاب چون زرّ خوش عیارم

در عالم چه و چند حیرانم ای خردمندتاریخ سال او را چون خاوری نگارم

آن شاه پر فطانت، تاریخ سال میلاداز لفظ خویش فرمود خاقان به روزگارم (۱) دوم: ترساننده ترک تیغ بندسپهر، نوّاب بهرام میرزا؛ جوانی است بغایت مطبوع و زیبا، در کمالات عربیّت و خطاطی با نصیب است و در تواضع و حسن اخلاق به افراطی عجیب. چندی در ایّام حیات ولیعهد غفران سمات، حکومت ولایات خوی و قراچه داغ را نموده و بقیه زندگانی، سفرا حضرا، ملتزم رکاب آن جناب بوده است. در بدایت این دولت عظمی به ایالت و ولایات کرمانشاهان و لرستان و خوزستان رسید و پس از آنت.

۱- . در تذکره خاوری این قطعه موجود نیست.

صاحب اختیار قزوین گردید. در آخر مرحله حکومت، به ولایت قمشه قناعت کرد و از آن نیز گذشته در دار الخلافه اقامت به عمل آورد.

در سنه یک هزار و دویست و شصت و پنج، حسب الامر شاهنشاه با تاج و گنج ناصر الدین شاه، که مرحمت دستگاه محمد شاه را خلف ارجمند است، به فرمانروایی مملکت فارس بهره مند آمد. امید که ابد الآباد بر مسند ایالت این مملکت سربلند باد. (۱)

سوم: نوّاب جهانگیر میرزا است که در ایّام حیات والد بزرگوار، حکومت ولایات ارومی و خوی و اردبیلش ضمیمه یکدیگر نصیب بود و با اهالی آن ولایات رفتاری بر وجه احسن می نمود و از قراری که مشهور است، فقرا و مساکین غریب و بومی را بسیار رعایت می کرده و شب ها به دوش خویش آذوقه به منزل ایشان می برده است. بعد از رحلت خاقان مغفور، نابینایی دیدگان بر حبس اردبیلش افزود و پس از آن حسب الامر در محال تویسرکان به استراحت غنود. (۲)

چهارم: ثانی اسفندیار رویین تن، نوّاب بهمن میرزا از بطن مرضیّه والده معظّمه شاهنشاه ممالک آرا [است]. در مقدمات علوم عربیّت به غایت ماهر و داناست.

تذکره [ای] در جمیع اشعار شعرا نوشته است و هنوز ملاحظه نگشته. اراده تحریر تاریخی دارد که در روزگار به یادگار بگذارد. در ایّام حیات ولیعهد مغفور به نیابت برادر [۵۶۹] سلطنت سیر در ولایات مشکین و اردبیل حکمروا بوده و در زمان این دولت ابد مدت قاهره در ولایات طهران و همدان و ملایر و بروجرد و کمره متدرّجا حکمرانی نموده است.

پنجم: ایرج بی مثال ایوان فریدون جهان، فریدون میرزا؛ ملک زاده ای است غیور و در مراحل غیرت و عصبیّت، ثانی سلم و تور. در فنون کمالات ظاهری، از اطلاع درت.

۱- . این عبارت آخر، از حاشیه نسخه ملک گرفته شده است؛ علاوه بر آن، نسخه ملّی اساس، به حکومت قمشه در پایان سلطنت فتحعلی شاه اشاره دارد. در تذکره خاوری این موارد موجود نیست.

۲- . در تذکره خاوری اشاره به کور شدن و زندانی شدن وی نشده است.

علوم ادبیّه و سایر رسوم عربیّه و نظم اشعار پهلوی و تحریر خطوط متنوّعه، رشک فرمای نقوش مانوی بی بدیل است و در مراسم رشادت و جلادت بی عدیل. در ایّام ولیعهد مغفرت آیات به منصب ارجمند نایب الایاله گی مملکت آذربایجان سرافرازی داشت و در زمان این دولت روزافزون، به فرمانفرمایی ملک فارس نامزد گشته در دار العلم شیراز بنای توقف گذاشت. با اهل آن ولایت نساخت و عاقبت به سبب هجوم عامه در ارگ محصور گشته لاعلاج به عزیمت دار الخلافه پرداخت. پس از چندی که اهالی مملکت، حکّام دیگر را تجربت کردند روی باطن به سوی او آوردند. ولی هنوز سعی ایشان به جایی نرسیده و زیاده امور آن ملک پریشان است. با مؤلّف کمال التفات را دارد و اکثر اوقات حضور را به صحبت کمالات می گذارد. مدایح او را حقیر بسیار سرود و قدری از آن را به جهت یادگار تحریر نموده است.

غزل:

کی بود ای دل که شام هجر سرآیدکوکب اقبال از دَرَم به در آید

نغمه زن آید به صحن باغ هزاران زاغ به ویرانه رفته نوحه گر آید

جان ز تنم رفت دوست چون سفری شدباز بیاید چو یارم از سفر آید

از خبر آمدن ز جسم رود جان آه از آن دم که یار بی خبر آید

وعده سحر داده است کوکب بختم چند شمارم ستاره تا سحر آید

دل چو سگی خانگی و از سر آن کوی بیشترش گر زنند، بیشتر آید

هجر تو ای شاه مایه ضرر آمدوصل تو ای ماه دشمن خطر آید

موسی و عیسی ضرورتست به امت کار نبوّت کجا ز کاه خر آید

فتنه ضحّاک کم شود ز فریدون باش که تا نطع کاوه با ظفر آید

کی بود از لطف کردگار که این شعربر دهن خاوری ز سینه برآید

رفت چو فرهادبار یافت فریدون دیو چو بیرون رود فرشته درآید (۱) ت.

۱- . در تذکره خاوری موجود نیست.

قطعه:

ای فریدون شه ترحّم بِه به اهل روزگار[۵۷۰] جاودان در روزگار از حکمرانی بایدت

نیست باقی پادشاهی ترا جز تخت و تاج تاج و تخت از مهر و ماه آسمانی بایدت

باغ و گلزار جهان را باغبانی چون تو نیست هان کمر بر بند کاینک باغبانی بایدت

پرفشان کن شاهباز شوکتت را بر سپهردر هوای صید دولت پر فشانی بایدت

ملک جم بی پاسبان بود این خدیو روزگارگرچه خود شاهی ولیکن پاسبانی بایدت

مدتی باد خزان این باغ را پژمرده داشت چاره بی مهری باد خزانی بایدت

تربیت از مهر با هر نهالِ این چمن احتیاط افزون ز باد مهرگانی بایدت

زندگی اهل ولایت را نظامی ده درست سال ها در این ولایت زندگانی بایدت

همّت نیکان ترا آورد در این سرزمین با عموم نیک خواهان خوش بیانی بایدت

باطن خاصان به کار آید در این ره بی گمان کس نکرد این کار، رفع بدگمانی بایدت

داشت برپا از لعینی چارقطب روزگاراین زمان اندر تلافی آنچه دانی بایدت

ای نخستین عقل آورد از تعیّن از تعب با چنین قطب دعاگو مهربانی بایدت

جانفشانِ تست طرز جان فزایی لازم است میهمان تست طرز میزبانی بایدت

ارمغانی، جانفشانی را چه آوردی بیاردر ازاء جانفشانی ارمغانی بایدت

کارها اندر نظر دارد برای اقربادر رواج کار هریک کاردانی بایدت

زان میان یک تن منم از صدمه ظالم تباه التفاتی بیشتر با این فلانی بایدت

نصفی افزون رفته است از سال و مرسومم به جاست چاکر شه را عنایت جاودانی بایدت

دردها بسیار از حکّام سابق در دلم درد دل را چاره از لطف نهانی بایدت

دستی از همّت به سوی خاوری می کن درازوام خواهان مرا کوته زبانی بایدت

هرچه با ما می کنی ز اجداد ما گیری عوض کام بخشی کن شها گر کامرانی بایدت

خواهم از گردون که بهر دفع ضـحّاك سـتم چون فریـدون آن درفش کاویانی بایدت ششم: نوّاب اسـکندر میرزا است که در تحصیل کمالات با شوقی بی منتها. در عربی و خطاطی فی الجمله مهارتی دارد و اوقات را در دار السلطنه تبریز به فراغت

می گذارد.

هفتم: نوّاب خسرو میرزا، از بطن والده نوّاب جهانگیر میرزاست. از قراری که در اصل تاریخ نگارش یافته، وقتی برحسب حکم صاحبقران زمان و صوابدید ولیعهد دوران، به سفارت دولت روسیه شتافته است [۵۷۱] و مدت شش ماه در عهد پدر خجسته اختر بر ارگ خرّم کرمان حکمروا بود و پس از آن مأمور به خراسان گشته، قلعه سلطان آباد ترشیز را به یک عزیمت مفتوح نمود. اکنون در ولایت تویسرکان با برادر بطنی نابینای خود جهانگیر میرزا، بنای هم چشمی گذاشته و پا را از آمدورفت کوتاه داشته است.

هشتم (۱): مهین نبیره قهرمان دوران قهرمان میرزا؛ از بطن مرضیّه والده معظّمه شاهنشاه زرّین لوا و در هر مرحله از مراحل حسن اخلاق بی مانند و همتاست. در فنون عربیت خوبست و در صنعت نقاشی و صورت نگاری بی نهایت مطلوب. در عهد حضرت ولیعهد مغفرت مآب چندی در ولایت سبزوار حکمروا بود تا در عهد خجسته مهد این شوکت قاهره از حکمرانی کلّ مملکت خراسان و پس از آن از فرمانروایی ملک آذربایجان بر مراتب عزت و اعتبار افزود.

نهم: نوّاب اردشیر میرزا؛ در ایّام حیات پدر خجسته سیر مدتی در ولایت گروس به حکمرانی مستقرّ و مقرّر بود. در اوقات فرخنده ساعات این دولت جدید، چندی در دار الخلافه طهران و پس از آن در دار الملک طبرستان به حکمرانی قیام و اقدام نمود. در فنون خط و سواد و علوم مهندسی و نظام، معروف در میان همگنان است، بلکه سرآمد ایشان.

دهم: نوّاب احمد میرزا، که برادر صلبی و بطنی حضرت جهانگیر میرزا و اکنون چون دو برادر بزرگ نابینا در ولایت تویسرکان بینواست.م)

۱-. ملی: (هفتم)

یازدهم: نوّاب جعفر قلی میرزا است و [در] دار السلطنه تبریز مشغول فراغت و انزوا.

دوازدهم: نوّاب مصطفی قلی میرزا است و او نیز برادر صلبی و بطنی نوّاب جهانگیر میرزا.

سیزدهم: نوّاب سلطان مراد میرزا برادر صلبی و بطنی نوّاب فریدون میرزای نایب الایاله ملك آذربایجان و فرمانفرمای مملکت فارس است. جوانی است مقبول و در مقبولی بی نهایت معقول. در حسن خط بی نظیر است و در مشق نظام، آوازه بی نظیرش عالم گیر- اللهمّ احفظه.

چهاردهم: تالی شاه منوچهر خورشید چهر، نوّاب منوچهر میرزا، از بطن برگزیده صبیّه مرضیّه مرحوم علی قلی خان عمّ بزرگوار صاحبقران تاجدار است و در حسن صورت و محاسن سریرت، از برگزیدگان نبایر آن شاهنشاه نامدار. در نگارش خط نستعلیق چندان ماهر است که حسن مهارتش بر هر ذی شعور ظاهر. در مرحله عربیّت نیز بی نصیب نیست و در حسن اخلاق، خداوند آفاق داند که چیست. در بدایت این دولت خجسته، حکمروای دار السرور بروجرد بوده و پس از آن در ولایات [۵۷۲] گلپایگان و خوانسار و نطنز و جوشقان، بر سایر همگنان افتخار نموده است. بالاخره در سنه یك هزار و دویست و پنجاه و چهار (۱۲۵۴) (۱) در بحبوحه جوانی در ولایت گلپایگان وداع سرای زندگانی کرد و مؤلّف تاریخ وفات او را به این آیین به نظم آورد.

لمؤلفه:

دریغ از منوچهر خورشید چهرکه روز جوانی به رفت از جهان

برادر بُدی در نسب شاه رابرابر به دارا و نوشیروان

ز شه داور جوشقان و نطنزامیر لرستان و جرفادقان

چو در خرّم آباد مسکن نمودازآن جا بشد مسکنش در جنان ۵)

۱- . حاشیه تذکره خاوری: (رجب سال ۱۲۵۵)

پی سال تاریخ او خاوری بگفتا فغان از هلاک جوان (۱) پانزدهم (۲): پرویز روزگار و بهین نتیجه آباء و امّهات هفت و چهار، نوّاب فرهاد میرزا است که گفتار شیرینش، شور در عرصه جهان انداخته و خیام احترام و احتشامش بر کوه بیستون (۳) فلک افراخته است. در کلام عرب و علوم نجوم و حساب و ادب و تحریر خطوط متنوعه، بی نظیر است. قوّه حافظه اش در ضبط اشعار عربی و فارسی عالمگیر. رساله [ای] در شرح خلاصه الحساب خود نوشته و در روزگار یادگاری هشته است. در محاسن اخلاقش هر آن چه سرایم کم است و این خلق ستوده، مطبوع و مرغوب اهل عالم.

همواره در غیبت موکب همایون، فارس دار الخلافه بود و در سنه یک هزار و دویست و پنجاه و شش، که فرمانروایی مملکت فارس به نام نامی نوّاب ولیعهد دوران ناصر الدین میرزا نامزد شد، شاهنشاه آگاهش از جانب سرکار ولیعهدی نایب الایاله آن مملکت فرمود. مؤلّف این روزنامچه همایون نیز در رکاب او روانه وطن مألوف شدم و از وفور التفات حضرتش، مالک املاک موروثی اجدادی آمدم. تولیت بقعه متبرّکه جناب سیّد امیر احمد بن امام الهمام موسی [بن] جعفر- علیهم السلام- که موروثی آباء عظام این صداقت فرجام و سال ها غصبا به دست بنی اعمام بود، از وفور التفات حضرتش به دست آمد و این حسن عدالت و انصاف، گوشزد ابناء ایّام از هر بلند و پست شد.

در آبادانی ملک و عمارات، میلی وافر داشت و کاخ و باغی در بالای سرباغ نو، احداثی نوّاب حسین علی میرزای فرمانفرمای سابق در خارج شهر شیراز ساخته نام آن را فرهادآباد گذاشت. تاریخی از مؤلّف به جهت آن کاخ و باغ احداثی خود خواسته و چند شعری از کلام خویش بر تاریخ عمارت افزوده به نام خود رقم کرد و مؤلّف هر دو تاریخ را در این صحیفه به جهت یادگار مرقوم آورد.ن)

۱- . این قطعه در تذکره خاوری نیامده است.

۲- . ملی: (چهاردهم)

۳- . ملی: (بی ستون)

[۵۷۳] تاریخ عمارت کاخ فرهاد

در زمان شه همایون بخت آن که بختش چو خود جوان بادا

شاه با داد و دین محمد شاه آن که چرخش در آستان بادا

هر برادرزاده در اقلیمی کارفرما و حکمران بادا

جود فرهاد میرزا آراست این عمارت که جاودان بادا

از ملک نایب الایاله فارس ملکش از شاه بی کران بادا

باغ نو بود چون تنی بی جان این عمارت در آن چو جان بادا

آسمان باغ و این عمارت ماه ماه نو زیب آسمان بادا

گلستان باغ و این عمارت سروسرو هم زیب گلستان بادا

خاوری گفت سال تاریخش زیب باغ نو این مکان بادا تاریخ فرهاد آباد

به عهد دولت شاه جهان محمد شاه که باد تا به ابد دولتش خرّم

فکند باغ نوی عزم شاهزاده به فارس که چون دو پیکر با باغ نو شده توأم

چو روی دلبر بس دلفریب و بس زیباچو عهد عاشق بس استوار و بس محکم

چو شد ز حضرت فرهاد میرزا آبادچنین به ناگه از او جلوه یافت مکتب جم

دبیر عقل ز تاریخ آن نمود سئوال به سال خاوریش گفت به ز باغ ارم (۱) شانزدهم: کان فیروزه جمال، نوّاب فیروز میرزا، گوهر رخشان کان صباحت است و لؤلؤ درخشان بحر ملاحت. در نگارش خط نستعلیق مطلوبست و مهارتش در این فن شریف بغایت مرغوب. در بدایت این دولت قویم، به فرمانروایی ملک فارس نامور شد و پس از آن به حکمروایی دار الامان کرمان به غایت معتبر آمد.

هفدهم: نوّاب خانلر میرزا است که حسب الامر شاهنشاه زرّین لوا، درت.

۱- . هر دو قطعه در تاریخ فرهادآباد در تذکره خاوری موجود نیست.

دار العباده یزد حاکم و فرمانروا بود. به غایت عاشق پیشه است و در هتک حرمت اشراف و اعیان و خونریزی ایشان بی اندیشه. میرزا محمد صدر جلیل القدر دار العباده یزد را بی صدور خیانتی، به صدمه طناب (۱) ستم از میان برداشت و کس را آگاهی نه که نام این بی رحمی را چه گذاشت. از صدر دولت قاهره قریب به آن شد که حکم قصاص در رسد، بالاخره به صوابدید امنای شوکت باهره موقوف گشت و امیرزاده آزاده از انصاف شاهنشاه مروّت همراه ازین حادثه درگذشت. تاریخ قتل [۵۷۴] میرزا محمد صدر مذکور از کلک مؤلف تراویده، یادگار را در این صحیفه ثبت گردید.

لمؤلفه:

بدا مفارقت میرزا محمد صدرکه بود روز وصالش به روشنی شب قدر

به محفلی که بدی کاینات را محضرجهان به صفّ نعال و جناب صدر به صدر

ز آفتاب ضمیرش گرفته مهر ضیاءچنان که پرتو مهر او فتاده بر مه بدر

بر او برادر اعیانی ملک شد خصم بریخت خونش از فرط ظلم و کثرت غدر

رسید حکم قصاص از شهنشه ایران زهی عدالت و داد و خهی جلالت و قدر

نوشت خاوریش به اسیر الم تاریخ شهید جور عدو میرزا محمد صدر هجدهم: نوّاب بهادر میرزا؛ اگرچه او را حقیر ندیده ام، ولی اسمی با مسمّی از او شنیده ام- اللهمّ احفظه.

نوزدهم: نوّاب محمد رحیم میرزا برادر صلبی و بطنی نوّاب اسکندر میرزاست و در عربیّت و حسن خطّ فی الجمله قادر و توانا [ست].

بیستم: نوّاب مهدی قلی میرزا برادر صلبی و بطنی نوّاب خانلر میرزاست و در صغر سن به غایت با فطانت و ذکا [ست].

بیست و یکم: نوّاب حمزه میرزا؛ در جوانی و حسن صورت و دلربابیب)

۱- . ملی: (تناب)

بی منتهاست. شماره محاسن صورت و سیرتش را کس نداند که چند است و هرکس بیند، داند که حمزه در کجا بند است. چندی حکومت ولایت قزوین با او بود و با اهالی از ادانی و اعالی بر وجه احسن زندگانی می نمود.

بیست و دویم: نوّاب ایلدرم بایزید میرزا برادر صلبی و بطنی نوّاب خانلر میرزاست. در سالی که از حسن جلادت و رشادت حضرت ولیعهدی، سرحدّات مملکت روم تا ولایت ارزنه الروم به تصرف اولیای دولت ابد ملزوم درآمد، این ولایت به اسم یکی از سلاطین قدیم آن ملک مسمّی افتاد.

بیست و سیم: نوّاب لطف اللّه میرزا، از بطن مطهّره صبیّه علی قلی خان عمّ صاحبقران معدلت فرجام و برادر مرحوم منوچهر میرزای ناکام است.

بیست و چهارم: نوّاب محمد کریم میرزا؛ از بطن برگزیده والده نوّاب جهانگیر میرزا، پنجمین ولد است و با وجود طفولیت، در مراتب فطانت و ذکا بغایت معتبر و معتمد.

بیست و پنجم: نوّاب جعفر خان؛ در بطن واحد است و در حسن و جمال منفرد.

بیست و ششم: نوّاب عبد اللّه خان؛ برادر صلبی و بطنی نوّاب حمزه میرزا و با کمال زیرکی و ذکاست.

فقره دویم در ذکر اولاد امجاد نوّاب شاهزاده افخم علی شاه الملقب به ظلّ السلطان

عدد ایشان بیست و دو نفر، ده نفر از آن ذکور است و دوازده نفر اناث. اسامی و احوال ده نفر ذکور از قراری است که مذکور می شود:

اوّل: [۵۷۵] مالک سیف جلادت نوّاب سیف الملوک میرزا؛ زاده از بطن مطهّره

صبیّه مرضیّه قهار قلی میرزای، خلف شاهرخ شاه افشار است و حسبا و نسبا امیرزاده والاتبار، مراتب جمال و کمال را در وجود مسعود جمع کرده و ازین جمع، تفرقه اهل جهان را اجماعا به شگفتی آورده است. در مراتب شکل و شمایل با پدر بزرگوار خود مقابل است و پدر بزرگوارش نیز با خاقان مغفور متماثل. در بدایت سن طفولیت، عندلیب بزم خاقان جنّت مکان بوده، از فرط ملاحت و صباحت، لحظه به لحظه هوش از خاطر همایون می ربوده [است]. شعرای رکاب، قصاید غرّا در تعریف و توصیف او می پرداختند و خود را به این وسیله منظور نظر اعلی می ساختند. چون سرکار ولیعهد جنّت صدر (۱) را با نوّاب ظل السلطان محبّتی خارج از مرحله عاشقی حاصل و ملاقات آن برادر از جان بهتر را پیوسته طالب و مایل بود، لهذا امیرزاده معزی الیه را به سبب وفور شباهت به پدر بزرگوار از صاحبقران تاجدار تمنّا نمود. از بدایت تا نهایت در ملک آذربایجان در خدمت عمّ جلادت نشان به سر می برد و طریق رضاجویی آن حضرت را با اقدام و اهتمام می سپرد. پس از چندی به شرف مصاهرت آن سرکار مشرّف گشت و چون مخدّره معظّمه اش از بطن مکرّمه والده شاهنشاه معظّم- خلّد اللّه ملکه- بود، صیت افتخارش از کعبه دوّار درگذشت. چندی متدرّجا به حکم ولیعهد مغفور در ولایات قراچه داغ و اردبیل و دار الامان کرمان حکمرانی کرده و از فرط محاسن رفتار، سر به نیکنامی برآورده است. در فنون مهندسی و اطلاع از مشق نظام و اکثر فنون سپاهی گری، مهارتی کامل دارد و اکنون اوقات شریف را در ولایت قزوین به فراغت می گذارد.

دویم: نوّاب محمد حسین میرزا؛ او نیز از بدایت تا نهایت در حجر تربیت عمّ بزرگوار خویش سرکار ولیعهد مغفرت کیش می بوده و ایضا از مصاهرت آن حضرت فرق بر اوج عزّت سوده است. چون زوجه محترمه اش، همشیره صلبی و بطنی نوّاب نایب الایاله فریدون میرزای فرمانفرمای مملکت فارس است، لهذا در این عهد خجسته مهد مأمور به آن ولایت گردید و از ایالت ولایت کوهکیلویه به اعلی مدارجد)

۱-. تذکره خاوری: (جنّت مهد)

عزّت و اعتبار رسید. بعد از اخراج نوّاب فریدون میرزا از شیراز، او نیز عزیمت دار الخلافه نمود و در دربار دولت جاوید به کام دل بیاسود.

سیم: نـوّاب سـیف الـدوله میرزا است که از بطن والـده معظّمه نـوّاب سـیف الملوک میرزا و ماننـد برادران، تربیت یـافته [۵۷۶] دست مرحمت پیوست حضرت ولیعهد جنّت آرا. او نیز به مرتبه مصاهرت آن حضرت سرافراز است و چندی در دار العباده یزد به حکم ولیعهد بهشت مهد، نوای حکمرانیش بلندآواز [ست].

چهارم: نوّاب محمـد طاهر میرزا؛ امیرزاده ای است با کمال و در مقدّمات عربی و نظم اشـعار فارسـی در میان اقران و امثال، بی مثـال. در فنون سواری و تیرانـدازی سـرآمد همگنـان است و در حسن اخلاـق و رسم وفـاق، اعجوبه زمان. چون اختیار ولایت خوانسار (۱) عراق در عهـد صـاحبقران آفـاق بـا نوّاب ظلّ السـلطان بود، لهـذا امیرزاده معزی الیه مـدت سه سال به نیابت پـدر خجسته خصال در آن ولایت حکمرانی نمود.

پنجم: نـوّاب شـجاع الـدوله میرزا و یکی از بنـات معظّمه سـرکار ولیعهـد مغفـور، مخطـوبه آن امیرزاده بی همتـا. جـوانی اسـت متعـارف و مبـادی آداب و از بطن والـده معظّمه نوّاب سـیف الملوک میرزای والاجناب. چنـدی در ایّام حکومت برادر خویش سیف الدوله در دار العباده یزد به سر می برد و بعد از قضیه خاقان مغفور فرارا طریق دار الخلافه را در سپرد.

ششم: نوّاب داود میرزا؛ آوازه حسن و ملاـحتش، چون صـیت حسن و حسن داودی عـالمگیر است و در مراتب حسن اخلاق و رسم وفاق، بی نظیر- اللهمّ احفظه.

هفتم: یوسف مصـر خوب رویی، نوّاب یعقوب میرزا است که از شـرم مهر جمـالش، ماه کنعان سـپهر خود را سـرنگون در چاه مغرب انداخته و زلیخای زمانه، اندوخته مرور و دهور خویش را در خریداری او در باخته است.ر)

۱- . ملی: (خونسار)

هشتم: نوّاب ابو القاسم میرزا.

نهم: نوّاب ابو الحسن میرزا.

دهم: نوّاب ابو الفضل میرزا؛ این هر سه بزرگوار که در آخر کار نوشته شده، از بطن مخدّره [ای] از اعیان دار الایمان قم و با وجود صغر سنّ، در روشنی و بها، نورافزای افلاک و انجم اند.

فقره سیم در ذکر احوال و اوضاع اولاد امجاد نوّاب شاهزاده مغفرت مآب محمد علی میرزا الملقّب به دولتشاه

عدد ایشان بیست و چهار نفر، که ده نفر از ایشان ذکور و چهارده نفر اناث می باشند. اسامی ده نفر ذکور از قرار مذکور است:

اوّل: امیرزاده با نوای عراق و حجاز، نوّاب محمد حسین میرزا الملّقب به حشمت الدوله العلیه؛ از بطن برگزیده صبیّه مرحمت پناه احمد خان مقدم بیگلربیگی مراغه، جلوه گر عرصه ظهور و شهود و وجود سعادت نمودش، رونق افزای عالم وجود و شهود آمد. نوّاب دولتشاه مغفور از فرط محبّت موفور، همّتی بزرگانه بر تربیت او بست تا در اندک زمانی امیرانه بر مسند کمال و جلال نشست. لوازم امارت و شاهزادگی را که عبارت از سخاوت و شجاعت [۵۷۷] و حسن تدبیر و جذب قلوب برنا و پیراست، باهم جمع ساخت و سرّا و جهرا، به ترویج و تجدید رسوم و آداب پدر بزرگوار پرداخت. در ایّام حیات والد ماجد، به والی گری ولایت لرستان فیلی سرافراز بود و همواره اوقات در قصبه خرّم آباد اقامت می فرمود. بعد از قضیه هایله والد ماجد، از قراری که در اصل این دفتر نگارش یافته، ولایات موروث را صاحب گردید و از تصاحب در ولایت مندلیج بغداد، صیت اقتدارش به اطراف عرصه جهان رسید. چندی در عهد دولت صاحبقران

آفاق، شاهزادگان عراق، تخم خلاف وی را در مزرع نفاق کاشتند و از قراری که به تفصیل در مقام خود نگارش یافته، به جز خرمن بی حاصلی، حاصلی برنداشتند. از مصاهرت حضرت ولیعهد زمان سرافراز بود و پس از فوت زوجه محترمه مزبور، صبیّه مرضیّه [ای] از نوّاب ظلّ السلطان را نکاح نمود.

طبعش در نظم و نثر عربی و فارسی بغایت مربوط است و سلیقه اش در شناسایی اقوال و قایلین، به نهایت مضبوط. حسن تحریر و تقریرش بر محسّنات ضمیر منیر دلیلی روشن است و مجلس آرایی او در حضور بزرگان و خردان بر مراتب کفایت و کاردانی او برهانی مبرهن. در انشاد شعر، حشمت تخلّص می نماید و الحق درین فن، گوی پیشی از همگنان می رباید. چندی در ایّام این دولت خداداد در دار الارشاد اردبیل محبوس بود و اکنون چندی است در تبریز به حکم شاهنشاه معدلت آمیز به استراحت غنوده است- اللهمّ احفظه.

دوم: عالم علوم نفسانی و روحانی مؤیّد به تأییدات حضرت سبحانی، نوّاب طهماسب میرزا الملقّب به مؤیّد الدوله العلیّه و المتولّد من بطن المخدّره الشیرازیه.

امیرزاده ای است که جهان معنی را به منزله جانست و عالم صورت را به مثابه روح روان.

در فنون حکمت، ارسطوی ثانی است و در اصول ملّت، ثانی علامه دوانی. ادیبی اریب است و در علوم ادبیات از السنه ثلاثه عربی و فارسی و ترکی با نصیب. ضمیر منیرش، مهبط انوار غیبی و تقریر دلپذیرش، مظهر اسرار لاریبی است. محفل آرای بزم خردمندانست و ملالت زدای خاطر مستمندان. آزاده سروی است که در جویبار تربیت دو خرّم بهار ریاض خلافت نشو و نما یافته و رعنا تذروی است که بر شاخسار مکرمت دو آزاده سرو بوستان سلطنت به ترنّم و تفنّن شتافته است.

در بدایت حال، در خدمت پدر والاگهر تربیتی به کمال دید و به ایالت ولایت همدان رسید و پس از قضیه هایله والد بزرگوار، در حجر تربیت عمّ نامدار، اعنی حضرت ولیعهد مغفرت آثار آرمید. از رتبه مصاهرت آن قوّه بازوی جلادت، بر جلالت افزود و از فرط زیرکی [۵۷۸] و دانش و رفتاری از روی فطانت و بینش، عمّ بزرگوار را

زیاده از پدر عالی مقدار به خود مایل گردانید. در اسفار خیرآثار غزا و جهاد با طوایف روسیه و رومیه و ترکمانیه و غیره، ملتزم رکاب عمّ رشید بود و از قراری که درین روزنامچه تحریر یافته، در قلع [و قمع] ترکمانیّه ولایت سرخس، زحمات شاقّه تحمّل فرمود.

قطع نظر از کمالات نفسانی، در فنون لوازم جلادت، از قبیل اسب تازی و جولان بازی و تصرّفات بدیعه در لوازم صیداندازی، با مهارتی (۱) کامل است و در هنگام محاورات، از طرز مکالمات، اسکات حریف حرف را با قدرتی شامل. در تجدید این دولت سدید، متدرّجا به ایالت ولایات کاشان و همدان رسید. با مؤلّف این روزنامچه اش، لطفی افزون از غایت است و مراودت و موالفتی از بدایت تا نهایت.

سیم: نوّاب نصر الله میرزا الملّقب به والی، از بطن صبیّه مرضیّه محمّد یوسف خان والی لرستان فیلی؛ در شکل و شمایل شبیه پدر بزرگوار است و در حسن اخلاق و محاسن وفاق، اعجوبه روزگار. مدتی در حجر تربیت نوّاب حسام السلطنه العلیّه محمد تقی میرزا پرورش دید و از شرف مصاهرت آن عمّ بزرگوار، به اعلی درجه اعتبار رسید. از قراری که در اصل تاریخ مذکور است، در روز مقابله نوّاب حسام السلطنه مزبور با محمد حسین میرزا، امیرزاده مذکور از صف حسامی به لطایف الحیل جست و به صفوف آراسته برادر بزرگوار خویش پیوست. پیش ازین و پس ازین مقدمه، چندی در ولایت خرّم آباد والی لرستان بود و با اهالی آن سرزمین رفتاری بر وجه احسن می نمود.

براز جامه را با قبول عامه جمع کرده است و طراز خامه را به اخوان اکبر خویش سپرده است.

چهارم: نوّاب اسد الله میرزا، از بطن ستوده [ای] از عرب است و در تاریخ دانی و بزم آرایی، با رسمی عجب. چندی در ایّام حیات والد نامدار در ولایت همدان و خوزستان حکومت کرده و به سبب حسن رفتار، در آن ولایت نام برآورده است. (۲) درت.

۱- . ملی: (محارتی)

۲- . از این جا تا عنوان پنجم، در تذکره خاوری موجود نیست.

سنه یک هزار و دویست و پنجاه و هفت، در عالم جوانی وداع سرای زندگانی نموده، در جوار عتبات عالیات به فراغت آسود. تاریخ وفاتش از کلک مؤلف تراویده، یادگار را درین صحیفه ثبت گردید.

ای دریغ از حوادثات زمانه اسد الله میرزا از میان رفت

رود دولت شه آن که باب کرامش نیز چون او به بوستان جنان رفت

شهریاری ز بارگاه زمان شدآفتابی ز آسمان جهان رفت

مه گردون ز نایبات قضا طی گل گلشن ز حادثات خزان رفت

آن چنان نامدار آه چنین شد[۵۷۹] وینچنین کامکار آه چنان رفت

از ملایک ببین چه صبر و سکون شدوز خلایق نگر چه تاب و توان رفت

زین مصیبت به چرخ آه و فغان شدکز مروّت به خاک نام و نشان رفت

آهِ پیران به آفتاب گرایید کز جهان نابکام تازه جوان رفت

رمه خلق ماند بی سر و سامان کز سرش جاودانه زبده شبان رفت

زنده جانان در این زمانه نپایندزنده جان بود ازین میانه از آن رفت

پای او لایق بساط جنان بوداز بساط زمانه دست فشان رفت

خاوری را ز سوگ آن مه تابان (۱)از زمین تا به ماه آه و فغان رفت

با سر آه کلک گفت که بس وای اسد الله میرزا ز میان رفت پنجم: نوّاب فتح الله میرزا است که امیرزاده [ای] با شرم و حیا و خط نسخ را چنان مطلوب می نگارد که خطوط استادان سلف را منسوخ می انگارد. چندی در ولایت سنقر و کلیایی حکمروا بود و تحصیل نام را اهتمامی تمام می فرمود.

ششم: نوّاب امام قلی میرزا، که خوبان جهان را امام است و در آسمان صباحت و ملاحت ماهی تمام. حسن ملاحت را با وجود صباحت جمع داشت و اوقات شریف را به تحصیل علوم ادبیّه و فنون عربیّه می گذاشت. او نیز در ولایت سنقر چندی بهن)

۱- . ملک: (ایوان)

حکمرانی مشغول و اکنون در دار الخلافه طهران مشغول تحصیل علوم معقول و منقول است. با آن که آیینه رخسارش از رنگ خط غبارآلود گشته، باز طراوت عذارش از طراوت مهر و ماه درگذشته است.

هفتم: نوّاب جهانگیر میرزا است که او نیز در حسن رخسار بی همتا. جوانی محجوبست و محجوبیتش نگاه مشتاقان را مطلوب. در بدایت این دولت خداداد، مدت شش ماه در دار العباده یزد حکمرانی نمود. پس از آن، شاهنشاه زمان- خلّد اللّه ملکه- بلوک اردهال (۱) قم را به تیول او مقرّر فرمود [که] از عهده نگاهداری آن نیز برنیامده، دست برداشت و در دار الخلافه طهران بنای توقف گذاشت.

هشتم: نوّاب نور الدّهر میرزا؛ برخلاف برادران، به کبر و عجبی بی منتهاست.

بسی از دل ها دور است و طبیعت خلق از او به شدت نفور.

نهم: نوّاب محمد رحیم میرزا.

دهم: نوّاب ابو الحسن میرزا؛ که در زمان طفولیّت وداع سرای زندگانی نموده، در جوار رحمت حق آسود.

فقره چهارم در ذکر اولاد امجاد نوّاب شاهزاده اعظم محمد قلی میرزا ملک آرای دار المرز طبرستان

عدد ایشان موافق تحقیق [۵۸۰]، چهل و شش نفر اناث و ذکور بالمناصفه و اسامی بیست و سه نفر اولاد ذکور (۲) از قرار مذکور است:در

۱- . ملی: (ارهاول)

۲- . در متن این کتاب نام بیست و سه نفر از اولاد ذکور محمّد قلی میرزا ذکر شده، ولی در نسخه دوم ملی و تذکره خاوری از بیست و دو نفر نام برده شده است؛ درحالی که سپهر در ناسخ التواریخ بیست و سه نفر نام می برد که با مطابقه نسخه دوم ملی و تذکره خاوری، نگارنده محمد کاظم میرزا را از قلم انداخته است و از مطابقه نسخه دوم ملی و تذکره خاوری با اکسیر التواریخ، مظفر علی میرزا از قلم افتاده و محمد کاظم میرزا در

اوّل: نوّاب تیمور میرزا؛ اسنّ و اکبر اولاد است و از بطن مخدّره ارمنیه او را میلاد.

طبع نظمی دارد و به مناسبت اسم تیمور، امیر تخلّص می گذارد و از احوالش اطلاع حاصل نیامده است.

دوم: نوّاب اسکندر میرزا؛ از بطن مطهّره حاجیه سرای ملک خانم صبیّه مرضیّه مرتضی قلی خان عمّ بزرگوار صاحبقران تاجدار است و به لقب نـایب الایـاله گی دیار مازنـدران، قرین عزّت و اعتبار. گاهی از اوقات، لشکرکشـی آن صـفحات با او بود و در سال قضیه خاقان مغفور، در ذهاب و ایاب (۱) لشکر طبرستانات، به قانون سپاهی گری نهایت اهتمام فرمود. به شرف مصاهرت نوّاب ظـلّ السـلطان سـرفراز است و بـا مؤلّف این روزنـامچه، بی نهـایت الیف و دمساز. توسن لسانش در راهواری قـدری کند است [امـا] بر خلاـف ادهم امساکش که بی نهایت تنـد. مسـجدی در دیار ساری مازنـدران برپا نموده و ابواب طاعت بر چهره مجاورین و مسافرین گشوده است. تاریخ آن مسـجد برحسب تمنّای او از طبع مؤلّف تراوید و بر سـر درب مسـجد مزبور محرّر گردید. (۲)

و هی هذه لمؤلفه:

در زمان دولت شاهنشه با داد و دین آن که هم نام محمد گشته از نیک اختری

پور راد ملک آرا حضرت نایب مناب آن که پروردست دورانش ز مهر مادری

این عمّ شهریار و شهریارانش غلام هم ز نیکو مشربی و هم ز نیکو محضری

نامش از نام آوری آمد سکندر میرزاوز شکوه نام او بشکسته نام قیصری

شخص او رویین تن و رویین تنش در بندگی نام او اسکندر و اسکندرش در چاکری

در دیار ساری آن رویین دژ مازندران ساخت این مسجد که شد ز آلایش نقصان بری

آسمان، ایوان آن را کرده از جان بندگی مشتری، محراب آن را گشته از دل مشتری

معبد اسکندری شد سجده گاه شیعیان زآن که شیعی مذهب آمد جمله مازندری

خاوری از بهر تاریخ بنایش زد رقم سجده گاه شیعه باشد معبد اسکندری ت.

۱- . ملی: (عیاب)

۲- . این قطعه مولّف در تذکره خاوری موجود نیست.

سیم: نوّاب بـدیع الزمـان میرزا الملقب به صـاحب اختیار؛ از بطن یکی از مخـدّرات شاهرخ شاه افشار. در دار الایمان استراباد و دشت ترکمـان پیوسـته حکم گزار بود و الحق در دشت گرگان، شـیری و در نبرد دلیران توران، دلیری چون او به عرصه وجود نیامده و در مدت صاحب اختیاری، هرگز مغلوب ترکمانان کافرکیش نشده [است]. کیفیت احوالش در اصل تاریخ ایراد گشته [۵۸۱] و صیت مردانگی او در آن صفحات از صفحه توران درگذشته است. بعد از وفات خاقان مغفور، با برخی از اعمام و بنی اعمام در اردبیل و تبریز متدرّجا محبوس و در محبوسی با محبوسان مأنوس.

مثنوی:

ما نداریم از قضای حق گله عار ناید شیر را از سلسله چهارم: نوّاب نوذر میرزا؛ از بطن مطهّره والده نوّاب اسکندر میرزای نایب الایـاله است و پیوسـته مـونس سـاغر و پیـاله. از بـدایت طفـولیت تـاکنون گویی ظرافت طبع، جبلّی ذات اوست و این ظرافت با کمال برودت، در انظار حریفان به غایت مستحسن و نیکو.

هنگام مطایبه و ظرافت، شاه را از گدا نداند و بالاخره رشته مطایبه را به مفاحشه کشاند.

هرچه از لوازم مراحل مطایبه و ظرافت به تصوّر آید، از حرکات دست و زبان و اندام زیاده از آن ظاهر نماید. وقتی، منظور نظر خاقـان مغفور بوده طبع مبـارک را از وفور ظرافات خنـده آمیز، قرین انبساط فراوان می نمود. چون دو صبیّه از عمّ از بزرگوار، نـوّاب عبـد الله میرزا متـدرّجا یکی بعـد از فـوت دیگری به حبـاله نکـاح درآورد، و لهـذا حضـرت خاقـان مغفورش ذو النورین خطاب می فرمود. با این احوال، به غایت نکته دان و بی نهایت مهربان و با مؤلّف این تاریخش کمال الفت در میان بود.

پنجم: نوّاب قهرمان میرزا المتخلّص به کیوان؛ والـده معظّمه اش از طایفه اکراد جهان بیگلو و خود معزی الیه به غایت ظریف و نـادره گـوست. صـورتی زیبـا داشـت و اوقـات شبان و روزان را به ظرافت و عـاشق پیشـگی می گـذاشت. در فنـون سـواری و تیراندازی در جرگ امیرزادگان مشهور است و در فن غزل سرایی و ادابندی، سلیقه اش

موفور. با مؤلّف بی نهایت شفیق است و در ملاحظه اطوار الفت به غایت دقیق- اللهمّ احفظه.

ششم: نوّاب اردشیر میرزا؛ از بطن مخدّره [ای] ارمن و در مراتب طراوت و نزاکت به غایت شیرین تن و سیمین بدن. با ظهور خط مشکین بر آن چهر نازنین، باز دل های مشتاقان را در خط گذاشتی و از خاطر ایشان غبار اندوه برداشتی. از نکته دانی و مهربانیش، آنچه سرایم هنوز کم است و رفتار ستوده اش مطلوب اهل عالم. عقل معاشی به کمال دارد و لوازم عقل معاد را نیز زیاده از حدّ و حصر به عمل می آرد. شبان و روزان از فرط تقدّس ذات، در درگاه حضرت قاضی الحاجات به قیام و قعود است و مراتب دین داری و تهجّد گزاری در وجود مسعودش موجود. مؤلّف را هواخواهی مشفق است و در ارادت احوال و اوضاع متفق- اللهمّ احرسه (۱).

هفتم: نوّاب سلطان حسین میرزا؛ برادر صلبی و بطنی بدیع الزمان میرزای صاحب اختیار و خود، جوانی [است] پر تواضع و با وقار. اغلب اوقات در ولایات استرآباد [۵۸۲] و خدمت برادر خجسته نهاد به سر برده و اکنون در توقف دار الخلافه پا پی افشرده است.

هشتم: نوّاب سلطان حسن میرزا؛ او نیز برادر صلبی و بطنی حضرت صاحب اختیار و برحسب صوابدید والد بزرگوار، ملقب به سردار است.

نهم: نوّاب داراب میرزا؛ از بطن صبیّه مرضیّه مرحوم مرتضی قلی خان و برادر صلبی و بطنی نوّاب نایب الایاله، مازندران است. جوانی است مبادی آداب و در حسن معاشرت، مطبوع طبع اصحاب.

دهم: نوّاب نصر الله میرزا؛ از بطن مخدّره کاشانیه و از نبایر بطنی منفرده این.

۱- . تذکره خاوری:+ (فرد: شدیم پیر ز عصیان و چشم آن داریم که جرم ما به جوانان پارسا بخشد).

دودمان علیّه است.

یازدهم: نوّاب نور الدهر (۱) میرزا است و برادر صلبی و بطنی نوّاب اردشیر میرزا.

او نیز چون برادر ارجمند خویش، به غایت صاحب حسن و ملاحت و صفاست.

دوازدهم: نوّاب شاپور میرزا؛ والده اش صبیّه یکی از اهالی نجوم و زیاده از این، احوالش نامعلوم.

سیزدهم: نوّاب بابر میرزا؛ از بطن استرابادیه [ای] بی برگ و نوا.

چهاردهم: نوّاب کیومرث میرزا؛ از بطن همشیره یوسف خان تلیکه سری مازندرانی است که در آن اوقات در آن ولایت، معتبر بوده و در جوانی وداع عالم فانی نموده است.

پانزدهم: نوّاب سام میرزا؛ برادر صلبی و بطنی قهرمان میرزاست. میلش به تحصیل کمالات صوری خوب است و چهره اش نیز در نظرها مطلوب.

شانزدهم: نوّاب عبد الله میرزا؛ برادر صلبی و بطنی نوّاب کیومرث میرزاست و همشیره زاده یوسف خان تلیکه سری متوفّی.

هفدهم: نوّاب ملک جمشید میرزا، و مادرش از طایفه افاغنه ساکن آن ولایت.

هجدهم: نواب شاه منصور میرزا؛ برادر صلبی و بطنی نوّاب شاپور میرزا [است] و والده محترمه اش منجّم زاده آن ولایت.

نوزدهم: نوّاب لطف علی میرزا؛ از بطن والده نوّاب اسکندر میرزای نایب الایاله چهارمین ولد است و اناث و ذکور این بطن مطهّره بغایت معتبر و معتمد.

بیستم: نوّاب بهادر میرزا؛ از بطن ترکمانیه یموت است و با صغر سنّ، سزاوارا)

۱- . اکسیر التواریخ: (نور الدین میرزا)

انواع توصیف و نعوت.

بیست و یکم: نوّاب محمد رحیم میرزا؛ برادر صلبی و بطنی نوّاب بابر میرزاست.

بیست و دوم: نوّاب ملک بهمن میرزا؛ از بطن والده ماجده ملک جمشید است و در طراوت رخسار، طعنه زن ماه و خورشید.

فقره پنجم در ذکر اولاد ذکور و اناث نوّاب محمد ولی میرزا

بدان که در ایّام حیات خاقان مغفور، نوّاب معزی الیه را بیست و هشت نفر اولاد ذکور و دو نفر از ایشان در کمال رشد و تمیز، از بطن برگزیده صبیّه مرحوم مرتضی قلی خان عمّ رشید حضرت صاحبقران مغفور بود و یکی مرحوم الله قلی میرزا و دیگری مسمّی به ناصر الدین [۵۸۳] میرزا. در باب سبب رحلت الله قلی میرزا از دار دنیا، در احوال والد بزرگش فی الجمله ایرادی شده، ولی تفصیل آن اجمال آن که: نوّاب معزی الیه را پدر والاگهر در ایّام ایالت دار العباده یزد به سبب تهمتی که زده بودند، روزی در سلام عام مخاطب و معاتب نمود و شخص پهلوان حاضری را به اذیت او امر فرمود. با قوّتی هرچه تمامتر مشتی چند استوار بر فرق او نواخت و از صدمه آن مشت سندان کوب، مغز آن جوان مطلوب را پریشان ساخت. امیرزاده آزاده مانند پدر خرد بر باد داده سر به شوریدگی برآورد و همواره حرکاتی برخلاف قانون عقلا می کرد. پدر رشید در مقام چاره کوشید او را به اتفاق میرزا ابو القاسم نام یزدی طبیب روانه دار الخلافه طهران گردانید. چون می دانست که او را به کجا فرستاده بود، لهذا در دار الخلافه به اندک زمانی روی به عالم بقا نمود. ناصر الدین میرزای برادر صلبی و بطنی او نیز پس از ایّام عیش و زفاف، از بس غصه ناکامی برادر جوان را خورد، در عالم جوانی با هزاران حسرت بمرد.

یک نفر از اولاد ذکور از نوّاب الله قلی میرزای مذکور مسمّی به امان الله میرزا موجود است که نتیجه خاقان مغفور، و الی غیر النهایه منظور نظر التفات دستور بود.

اکنون بیست و شش پسر و بیست نفر دختر از صلب نوّاب معزی الیه در دار دنیا پایدار و اسامی اولاد ذکور او از این قرار است:

اوّل: نـوّاب اسـماعیل میرزا؛ از بطـن مخـدّره [ای] از اکراد طـایفه شـادلوست و همـواره اوقـات از تطاولاـت پـدر، دربـدر و بی آبروست. چنـدی فرارا به مملکت خراسـان شـتافت و روزگـاری در ظـلّ ظلیـل ولیعهـد مغفرت دلیـل آرام یـافت. چـون در آن حضرت رفتاری نه بر طریق چاکری کرد، لهذا شرمسارانه از آن جا روی به دار الامان کرمان آورد.

بعـد از رحلت خاقـان مغفور، به اتفـاق نوّاب شـجاع السـلطنه حسن علی میرزا به دار الملـک فارس گریخت و به دامان حمایت مرحوم فرمانفرما آویخت. مجددا به همراهی شـجاع السـلطنه، خویش را به سامان قمشه رسانید و از آن جا فرارا به دار السـلطنه اصـفهان و مسجد جدید البنای جناب حجه الاسلام حاجی سید محمد باقر گیلانی، بار امان کشانید. چندی نیز در ولایات قم و کاشان سـر گردان بود تا بالاخره با کمال اطمینان به دار الخلافه آمـده، به فراغت آسود. چندی که گذشت باز به سـبب اختلال کـار معـاش و بی اعتنایی پـدر، دربـدر گشت. اکنون در عتبات عالیات، قلیل مرسومی از دولت روم دارد و در بغـداد اوقاتی به بطالت می گذراند.

بالجمله جوانی است ظریف و خودخواه و با ادعای موزونیّت، ناموزون و [۵۸۴] جان کاه. در هتک پرده ناموس خویش به هیچ وجه مضایقه نـدارد و مرموزات واقعه و مواقعه را در حضـرت شاه و حضور گدا، بر طبق عرض و اظهار می گذارد. حسـنی که دارد همواره در مذمّت پدر مشـغول است و این شـیوه نامقبول از وی بغایت مقبول. پیوسـته در کار معاصی و مناهی است و در هر دو دنیا مردود از درگاه الهی- اللهم أصلح مفاسد أموره.

دوم: نوّاب چنگیز میرزا؛ جوانی است محجوب و فقیرنواز و برخلاـف تسـمیه اسم خویش، بغـایت باآرام و نیکو روش. در خط نستعلیق مهارتی دارد و همواره اوقات شریف را به درس و مشق مصروف می آرد.

سوم: نوّاب نصر اللّه میرزا؛ زاده از بطن برگزیده صبیّه مرضیّه حسین قلی خان بیات حاکم نیشابور است و با حسن صورت و طراوتی موفور، اهتمامی کامل در تحصیل کمالات دارد و لحظه [ای] از کار خود را فارغ نمی گذارد. از هر کمالی به قدر نصیب فی الجمله بهره مند است، خاصه در فن خط و نقاشی و نظم که بهره اش زیاده از سایر امثال و مانند. در علم رمل و نجوم هم کاری کرده و در احکام رملی در نزد دانایان، نامی به دانایی برآورده است. در اشعار فارسی، شکوه تخلّص می نماید و در تحصیل علوم عربیّت اهتمامی تمام می فرماید. با حقیرش الفت بسیار است و مرا در خدمتش ارادت بی شمار. چندی در دار العلم شیراز به مصاحبت نوّاب فریدون میرزای فرمانفرما به سر برده و بالاخره به اتفاق والده مکرّمه به سبب تملیک املاک موروثی راه نیشابور در سپرد.

مصرع:

هرکجا هست خدایا به سلامت دارش

چهارم: نوّاب محمد میرزا؛ از بطن صبیّه مرضیّه محبّ علی خان برادر محمّد قوانلوی قاجار بیگلربیگی ایروانست و در حسن صورت، اعجوبه زمان. با آن که مرآت چهر مطلوبش از خطّ مشکین زنگار دیده، باز از فرط طراوت رخسار، دل های مشتاقان را از فلک غمزه دلدوز به جانب خویش کشیده است. بی شایبه اغراق، تماشای جمال بی مثالش، زایل کننده اندوه و غم است و از فرط لطافت و طراوت، پسند خاطر خاص و عام امم. با این نیازمندش الفتی است زیاده، مرا در خدمتش ارادتی کامل الاراده؛ امید که بر مزید باد.

پنجم: نوّاب جعفر قلی میرزا؛ از بطن صبیّه مرحوم اسحق خان قرائی حاکم تربت حیدریه و سردار مملکت خراسان است و در ارض اقدس مشهد مقدس با والده خویش ساکن و کامران. جوانی متهوّر است و آثار رشادت از چهره اش ظاهر. در خط نستعلیق فی الجمله وقوفی دارد و اوقات را به تحصیل کمالات مصروف می آرد.

ششم: نوّاب رضا قلی میرزا؛ والده اش خراسانیه و منظوره نظر التفات سرکار والد

بهیّه. جوانی سلیم است [۵۸۵] و در مقام سلامت نفس، مستقیم. اکنون از ظلم پدر، دربدر است و آواره به هر بوم و بر.

هفتم: نوّاب تیمور شاه میرزا؛ برادر صلبی و بطنی نوّاب چنگیز میرزا و در تحصیل کمالات از درس و مشق به اهتمامی بی منتها.

هشتم: نوّاب شیردل خان؛ برادر صلبی و بطنی نوّاب رضا قلی میرزاست و به سبب مناسبت چهره و اندام و حول (۱) چشم نظیر بادام، ملبّس به لباس علمای اعلام و ملقّب به لقب ملا محمد باقر و در محافل ارباب تحصیل همواره حاضر است.

نهم: نوّاب هادی خان؛ او نیز برادر امیرزاده مذکور و سلامت نفس و طراوت چهرش موفور. وقتی، در دار الخلافه طهران پدر مهربان او را به تهمت شراب طناب به گردن انداخت و یک سر طناب را خود گرفته به کوشش و کشش پرداخت؛ خیل نسوان اندرونی مردانه قدم پیش گذاشتند و شوی ناپسند را مورد طعن و ضرب نموده، طناب از گردن آن جوان برداشتند. تاریخ ذو القرنین ج ۳ ۱۰۸۶ فقره پنجم در ذکر اولاد ذکور و اناث نواب محمد ولی میرزا ..... ص : ۱۰۸۳

م: نوّاب جلال الدین میرزا؛ والده ماجده اش از اجلّه سادات رفیع الدرجات خراسان و به سبب سیادت والده، شرافت او بر اهالی جهان واضح و نمایان. جوانی مطلوب و پاکدامن است و در تحصیل کمالات زیاده از همگنان کامزن و کامران.

والده اش، صندوقدار حرم والد است و خود به سبب کثرت اوضاع، در میان برادران منفرد.

یازدهم: نوّاب محمد طاهر میرزا است که جوانی مبادی آداب و زیباست.

دوازدهم: نوّاب محمد عظیم خان؛ برادر صلبی و بطنی نوّاب محمد میرزاست و در فطانت و زیرکی بی مثل و همتا.ی)

۱- . ملک: (حولی)

سیزدهم: نوّاب جهانگیر میرزا؛ برادر صلبی و بطنی نوّاب چنگیز میرزاست و کافی امورات. والد والا، به سبب تفویض کفایت امور وزیرش خواند و سخن با او از مصلحت کار راند.

چهاردهم: نوّاب حسن خان برادر صلبی و بطنی نوّاب نصر الله میرزاست و در فنون کمالات، چون برادر ارجمند خویش طالب و جویا. بعد از ظهور این دولت سدید به سبب اسباب مختلفه، کامران اطراف عالم گردید تا کارش به عزیمت سرحدّات مملکت ختا کشید (۱).

تبیین این مقال آن که، جناب آقا خان خلف میرزا شاه خلیل الله اسماعیلی محلّاتی که امام طایفه ملحده اسماعیلیه است، بعد از قضیه خاقان مغفور به هوای خودسری و غرور، جلای وطن اختیار کرد و روی به صفحات بلوچستان و هندوستان آورد. هریک از برادران خود را به ممالک دوردست فرستاد و مریدین اسماعیلیه را صلای عام درداد و محمد باقر خان برادرش در صفحات افغان و بلوچستان مقتول و از امارت زندگانی معزول آمد. میرزا ابو الحسن خان برادر دیگر خود را به سمت ترکستان و سرحدّات ختا فرستاد که زکوه جمع نماید و از فراهم ساختن اسباب کار اختیار [۵۸۶] بر اعتبار افزاید. این حسن خان به سبب تصرف در اقطاع نیشابور که موروثی والده اش بود، در آن ولایت می زیست. به ملاحظه اعتبار شاهزادگی و خیالات دور و دراز، از عقب آن خان بیابانی به مملکت ختا شتافت و در ولایت کاشغر او را ملاقات نموده در نزد وی آرام یافت.

پانزدهم: نوّاب موسی خان؛ برادر صلبی و بطنی رضا قلی میرزاست و با صغر سنّ در کمال ذهن و ذکا.

شانزدهم: نوّاب جعفر خان است که برادر صلبی و بطنی محمد طاهر میرزای نکته دان.

هفدهم: نوّاب محمد ولی میرزا، که برادر صلبی و بطنی نوّاب جلال الدینت.

۱- . سرگذشت حسن خان و گرایش او به اسماعیلیه در تذکره خاوری موجود نیست.

میرزاست. پدرش به سبب وفور میل، نام بخشی به او کرده و این نکته بدیع را در روزگار یادگار آورده است.

هجدهم: نوّاب شیر محمد خان؛ ایضا از بطن امیرزاده مذکور است و منظور نظر والد جلالت ظهور.

نوزدهم: نوّاب امیر خان؛ از بطن والده نوّاب رضا قلی میرزا پنجمین ولد ذکور است و از مهر رخسار، طعنه زن ماه و هور.

بیستم: نوّاب شاهرخ میرزا؛ در عرصه شطرنج خوب رویی، اسب مزیّت و نیکویی از حریفان پیش رانده و در نرد صباحت با یاران خوش قمار، هفت داد، بیش خوانده. طفلی است صبیح (۱) و در نظر والد بزرگوار بسیار ملیح- اللهمّ احفظه.

بیست و یکم: نوّاب طهماسب قلی میرزا

بیست و دوم: نوّاب مهدی قلی میرزا

بیست و سوم: نوّاب عباس خان

بیست و چهارم: نوّاب سعید میرزا؛ برادر صلبی و بطنی احمد خان است.

فقره ششم در ذکر اولاد امجاد مرحوم حسین علی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس

از نوادر اتفاقات که موافق با سیاق تاریخ است آن که، وقتی از اوقات مرحوم معزی الیه خواست جذب قلبی از امیرکبیر صید سعید خان امام مسقط به عمل آورد؛ یکی از صبایای محترمه خود را بعد از خواستگاری امام مزبور عقد کرده با سامانی شایان به آن سامان فرستاد. امام مسقط نیز در ازای این مرحمت، مبلغ بیست هزار تومانیح

۱- . خوش رو، ملیح

زر نقد پیشکش داده، پس از مدت چند سال صبیّه مرضیّه را از امام مزبور نفرتی کامل حاصل و به مفارقت و جدایی مایل شد. چون امام مزبور از جمله خوارج بود و معزی الیها دانسته که مزاوجت نسوان اثنی عشری با طایفه خوارج، که بغض جناب علی- علیه السلام- را در دل دارند، خلاف شریعت پیغمبری است، لهذا در جزو از فضلا و مجتهدین عتبات عالیات، احکام و مستندات شرعی حاصل کرده به عزیمت ملاقات پدر والاگهر به دار العلم شیراز برگشت و به حکم علمای آن ولایت، بدون طلاق به عقد یکی از بنی اعمام درآمده، از امام و امامت مسقط درگذشت.

بالجمله، عدد اولاد اناث و ذکور نوّاب معزی الیه بیست و شش نفر است. هجده نفر از ایشان ذکور است و هشت نفر اناث. [۵۸۷] اسامی هجده نفر ذکور از قراری است که مذکور می شود:

اوّل: نوّاب رضا قلی میرزا؛ اسن و ارشد اولاد نوّاب فرمانفرما، زاده از بطن صبیّه مرضیّه محمد قلی خان افشار بیگلربیگی ولایت ارومی آذربایجان است و به سبب اصالت صلب و بطن امیرزاده، با کمال وقار و متانت و حشمت فراوان به منصب ارجمند نایب الایاله گی مملکت فارس سرافراز بود و از فرط نجابت و بزرگ منشی با غریب و بومی رفتاری به سزا می نمود. کیفیت احوالات او و چند نفر از برادران بعد از رحلت خاقان مغفور و فرار ایشان از دار العلم شیراز به عتبات عالیات و رفتن به پایتخت دولت انگریز و مراجعت به عتبات- ان شاء الله المجید- در تاریخ جدید مذکور خواهد شد.

اکنون با سامانی فراوان و چند نفر از اخوان در آن ارض فیض نشان مجاور و از فرط همّت سرشار، راعی احوال فقرا از مجاور و مسافر است- اللّهم احفظه.

دوّم: نوّاب امام قلی میرزا؛ از بطن همشیره یوسف خان تلیکه سری مازندرانی است که از معارف آن دیار بوده و مؤلف سابقا از او ذکری نموده است.

امیرزاده معزی الیه جوانی است رشید و به قانون سپاهی گری، صاحب عزمی شدید. در فنون سواری و جولان بازی مهارتی کامل دارد و اوقات را در دار العلم شیراز به

فراغت می گذارد.

سوم: نوّاب نجف قلی میرزا الملقب به والی؛ از بطن گرجیه ارمن است و صاحب انواع هنر و فن. قوه فهم و ادراکش از هرچه نگارم افزون و صفات برگزیده رشادت و جلادتش از حوصله اندیشه بیرون. رشادت و سخاوت را باهم جمع کرده و چندین سال در ولایت کوهکیلویه به ایالت و عدالت سرآورده است. معزی الیه نیز چون بعضی از اخوان، به دولت بهیّه انگریز شتافت و بعد از مراجعت به عتبات عالیات آمده آرام یافت.

چهارم: نوّاب نصر الله میرزا؛ برادر صلبی و بطنی نوّاب امام قلی میرزاست. در نگارش خط شکسته، درست و توانا. چندی در شولستانات و احشامات ممسنی حکومت داشته و اکنون در دار الخلافه طهران، رحل اقامت گذاشته است. طبع موزونی در هزلیات دارد و اوقات را به کتابت می گذارد.

پنجم: نوّاب تیمور میرزا الملقب به حسام الدوله برادر صلبی و بطنی نوّاب امام قلی میرزاست و اسم شریفش به غایت با مسمّی. در حسن قامت و طرز جوانی بی نظیر است و در وفور شجاعت و سخاوت، آوازه اش عالمگیر. در ایوان بزم، از تاب طناب مشکین، زیبا غزالان نازنین را صید کردی و در میدان رزم از نیروی کمند اژدرآیین، گردن شیران غرّین را به بند آوردی. مدّتی مدید شیری سهمناک قوی هیکل دربند داشت که هنگام غیبت خویش بندش بر گردن [۵۸۸] می گذاشت. وقت حضور و سواری به مسافت دور قلاده از گردن او دور می نمود و شیر مزبور بدون حمله و دست درازی به احدی از انسان و حیوان با امیرزاده مذکور راه می پیمود. اکثر اوقات در حالت گرسنگی طعمه از دهان او می ستاند و به صدمات مشت سندان کوب آب از دیدگان آن می افشاند.

در فن پهلوانی و کشتی گیری نظیری نداشت و اکثر اوقات در حضور خاقان مغفور، برخی از شاهزادگان قوی جثّه پرزور را در حالت کشتی به هوا برداشته، احتراما بر زمین می گذاشت. چندی متدرّجا در ولایت کازرون و سرحدّات فارس حکومت می نموده [و] در قصبه آباده سورمق نیز چندی توقف فرمود. این امیرزاده نیز یکی از

جمله متوسّلین به دولت انگریز (۱) است و اکنون از توقف در عتبات عالیات راحت آمیز (۲).

ششم: نوّاب شاهرخ میرزا؛ از بطن والده ماجده نوّاب نجف قلی میرزای والی است و در حسن رفتار و طرز گفتار، مطبوع طبع ادانی و اعالی. در فنّ تاریخ دانی و محفل آرایی، کمالی دارد و اکنون در دار العلم شیراز اوقات را به فراغت می گذارد. چون زوجه محترمه اش، خواهرزن شاهنشاه تاجدار و صبیّه مرحوم محمد قاسم خان قوانلوی قاجار است، لهذا چندی به ولایت تبریز شتافت و در ظلّ رعایت خواهرزن، که والده نوّاب ناصر الدین میرزا ولیعهد جاوید مهد است، استراحت یافت.

هفتم: نوّاب جهانگیر میرزا؛ در بطن واحد است و در احوال منفرد. در عهد پدر خجسته نیز چندی در بلوک دارابجرد فارس حاکم بوده، پس از قضیه پدر چندی به دار الخلافه آمده، توقف نمود. اکنون در دار العلم شیراز است و با کمال فراغت دمساز.

هشتم: نوّاب اکبر میرزا؛ برادر صلبی و بطنی نوّاب نجف قلی میرزا و شاهرخ میرزاست. در نگارش خط نستعلیق فی الجمله توانا بود و در عالم جوانی، وداع سرای زندگانی نمود.

نهم: نوّاب کیخسرو میرزا الملقب به سپهسالار؛ از بطن صبیّه محترمه امیرگونه خان کرد زعفرانلو، ایلخانی مملکت خراسان و حاکم مرز خبوشان است و به علت اصالت فراوان، بغایت فقیر منش و مهربان و بی زبان و پاکدامان. در فن سواری و تیراندازی، به کمال است و در رسوم صیدبازی و شکارچی باشی گری، با کمال استقلال.

دهم: نوّاب اسکندر میرزا و در عتبات عالیات در خدمت برادران مهتر مشغول مجاورت و انزوا. در فنون سواری و تیراندازی، چنان ماهر است که طیور را در هوا و).

۱- . تذکره خاوری: (بهیّه انگلیس)

۲- . تذکره خاوری:- (و اکنون از توقّف در عتبات عالیات راحت آمیز)؛+ (انشاء الله در تاریخ جدید ذکر و مذکور خواهد شد).

وحوش را در صحرا فرصت ستیز و پرواز ندهد و صیدی از خدنگ او نجهد.

یازدهم: نوّاب نادر میرزا؛ از بطن مکرّمه نوّاب امام قلی میرزا، سیمین ولد است و از طراوت رخسار و حلاوت گفتار، یوسف مصری را علامت و سند. در حسن اندام و لطف کلام، نادر دوران سلطنت ابد ملزوم و اکنون به سبب هجوم و دست اندازی سپاه خط ما صدق مفاد (النادر کالمعدوم) است. وقتی، در دار العلم شیراز افواج نظام جدید را سرهنگ بود و با قامتی خجلت ده شور قیامت، مشق سربازی می نمود.

دوازدهم: نوّاب محمد کاظم میرزا؛ جوانی متعارف است و به سبب شیرازییّت والده، با اهل زمانه مراود و موالف.

سیزدهم: [۵۸۹] نوّاب محمد میرزا؛ از بطن والده نوّاب رضا قلی میرزا چارمین ولد است و در حسن رخسار و لطف کردار، اصالت صلبی و بطنی را سند.

چهاردهم: نوّاب کامران میرزا است که در حسن وفا و لطف لقا، بی همتا و پیوسته با هواخواهان، طریقه دوستی می سپارد و اوقات را در دار العلم شیراز مصروف می آرد.

پانزدهم: نوّاب داراب میرزا؛ خالی از ملاحتی نیست. وقتی، به زیارت عتبات عالیات رفته، بعد از مراجعت در دار العلم شیراز به توقف زیست.

شانزدهم: نوّاب سلطان ابراهیم میرزا؛ برادر صلبی و بطنی نوّاب کامران میرزاست.

هفدهم: نوّاب منوچهر میرزا؛ از بطن جاریه قلموق و از بلندی مقدارش سر بر عیّوق است.

هجدهم: نوّاب ایرج میرزا؛ از بطن والده نوّاب منوچهر میرزا به وجود آمده و با صغر سنّ، مهر چهرش طعنه ها بر مهر تابان زده است.

نوزدهم: نوّاب طهماسب قلی میرزا؛ طفلی است گندم گون و نمک رخسارش از حدّ شوری بیرون.

فقره هفتم در ذکر اولاد امجاد نوّاب حسن علی میرزا الملقب به شجاع السلطنه

در میان شاهزادگان بزرگ نوّاب معزی الیه، به کمی اولاد منسوب است و ظهور این معنی از بعضی رهگذر بغایت مطلوب. عدد اولادش از ذکور، هفت نفر و از اناث، نه نفر می باشند. از جمله هفت نفر ذکور، پنج نفر از بطن صبیّه مرحوم مرتضی قلی خان عمّ بزرگوار صاحبقران تاجدارند. سه نفر از آن پنج نفر، چه در ایّام حیات خاقان مغفور [و] چه بعد از آن، هریک به جهتی از میان رفتند. یکی از آن جمله، منگوقاآن میرزا- از قراری که در اصل تاریخ ذکر شده- در ولایت ترشیز وفات یافت و مرحوم ارغون میرزا که شیر بیشه شجاعت بود، در دور قلعه باغ نظر کرمان از ضرب گلوله سربازان قراگوزلو، روی از عالم برتافته. نوّاب آباقا خان الملقب به فروغ الدوله، که جوانی رشید و در تقدّس و پاکدامانی و حسن اخلاق و خوش زبانی وحید بود، بعد از وفات خاقان مغفور در عتبات عالیات مجاور گشت و فی مابین کربلا و نجف از صدمه تفنگ عربی بدوی حرامی از عالم فانی درگذشت. اکنون چهار نفر از ذکور و نه نفر از اناث موجود می باشد و اسامی اولاد ذکور از قرار مذکور است:

اوّل: نوّاب هلاکو میرزا الملقب به بهادر خان؛ ذکر رشادتش در ایّام والی گری نوّاب شجاع السلطنه در خراسان در اصل تاریخ مسطور است و از فرط شهرت با پسند اهالی نزدیک و دور مذکور. جوانی با فرهنگ [۵۹۰] و در مراحل رشادت و سخاوت، تیزچنگ. در هریک از ولایاتی که پدر والاگهرش فرمانروا بود، معزی الیه به امر نیابت مشغول و به کفالت و کفایت امور جمهور قیام می نمود. از قراری که سابقا نیز ذکر شده، خود چندی به نفس نفیس، کافل مهمّات مملکت خراسان گشت تا از وفور بدایت و

نیرنگ امراء ایل زعفرانلو و شادلو، از صاحب اختیاری آن ملک درگذشت.

بعد از وفات خاقان مغفور، از دار الامان کرمان، متهوّرانه عزیمت کرده، دار العباده یزد را نشیمن ساخت و خودسر به اخذ مالیات دیوانی پرداخت. پس از جلوس شاهنشاه جم جاه- خلّد اللّه ملکه- بر تخت سلطنت سدید، معزی الیه فرارا به سمت هرات گریخت و به اعانت افاغنه به ولایت سیستان تاخته رشته قرار سیستانیان را بگسیخت.

بالاخره از بی وفایی طایفه افغان و خوف بازخواست شاهنشاه زمان، به لباس تبدیل از راه کرمان و اصفهان به عتبات رفته به دامان توسل ائمه اطهار آویخت.

دویم: نوّاب اوگتای قاآن میرزا؛ از بطن مطهّره صبیّه مرحوم مرتضی قلی خان پنجمین ولد و با نوّاب هلاکو میرزا برادر صلبی و بطنی است. جوانی در غایت صباحت و نهایت ملاحت بود و چندی در دیار خراسان و ولایات یزد و کرمان به فراغت و کثرت شادمان زندگانی می نمود. اکنون نیز در عتبات عالیات (۱) ساکن و با لباس فضیلت مشغول کسب فضایل از فضلای آن مکان فیض مواطن است- اللهمّ وفّقه.

سیم: نوّاب ابو سعید میرزا؛ از بطن مخدّره [ای] از اهل قم و پرورده خوان فراغت و تنعّم است. جوانی فقیرمنش، بزرگ روش و با اهل روزگارش کمتر آمیزش است.

لمؤلفه:

تا توانی گوشه گیری پیشه کن از جهان و اهل (۲)آن اندیشه کن چهارم: نوّاب قهرمان میرزا، زاده از بطن محترمه صبیّه مرضیّه اسحق خان سردار قرائی حاکم تربت حیدریه خراسان و در ارض اقدس مشهد مقدّس رضوی (ع) از اقطاع موروثی جدّ امّی صاحب اوضاع فراوان است. زیاده از این، از احوالش خبری معلوم نیست.ل)

۱- . تذکره خاوری: (روضه مقدسه رضویه).

۲- . ملی و ملک: (زاهل)

فقره هشتم در ذکر اولاد امجاد نوّاب حسام السلطنه محمد تقی میرزا

بـدان که اولاد این شاهزاده نیکونهاد در ایّام حیات خاقان مغفور، ذکورا پانزده (۱) و اناثا هفده نفر بودند. نوّاب کامران میرزا، که یکی از جمله امیرزادگان زاده از بطن صبیّه مرضیّه مرحوم حاجی ابراهیم خان شـیرازی اعتماد الدوله دیوان اعلی و به سـنّ هجده سالگی بود و مهر رخشان در برابر مهر جمالش [۵۹۱] چون چهر زنگی تیره و تار می نمود، در سنه یک هزار و دویست و چهل و نه از ناخوشی وبای عام درگذشت و این قطعه زاده از طبع مؤلّف تاریخ وفات او را دلیل گشت.

لمؤلفه:

بگذر از عیش جهان کاندر عزای زادگان کسوت شاهان به بر پیوسته نیلی فام شد

عاقبت از صدمه سم جسم او را خاک ساخت قوس گردون دو روزی گر کسی را رام شد

گر تنی با کام از جور زمان ناکام رفت ور کسی با نام از جور جهان گمنام شد

از حسام سلطنت بردند رخشان گوهری کز فروغش مهر و مه شرمنده صبح و شام شد

گشت ناپیدا از ایوان فریدون ایرجی یا همی گویی ز دامان نریمان سام شد

کامران شاه جوان بگذاشت از جان جهان در عزایش شورشی برپا درین ایّام شد

آن که در هنگام و بی هنگام پروردش سپهرناگهان در خاک از طاعون بی هنگام شد

آن که در بزم طرب شهر امل در جام داشت ناگهان زهر اجل آلوده اش در کام شد

آن که از نازک دلی از سایه خود داشت رم از چه عفریت اجل را رام و با آرام شد

رفت با دامان پاک از این جهان در آن جهان بخت او خوش باد در جنّت که خوش فرجام شد

بهر تاریخ وفات او رقم زد خاوری حیف حیف اندر جوانی کامران ناکام شد (۲) فی الجمله، اکنون موازی چهارده نفر ذکور و هفده نفر اناث در حیات و اسامیت.

۱- . اکسیر التواریخ، سیزده تن از ذکور را نام می برد.

۲- . غیر از آخرین بیت، قطعه فوق در تذکره خاوری نیامده است.

اولاد ذکور از قرار مذکور است:

اوّل: فاتـح ابواب نیکویی ابو الفتـح میرزا؛ از بطن صبیّه محترمه مرحوم حاجی ابراهیم خان شـیرازی اعتماد الدوله. امیرزاده [ای] برگزیده و از حسن رفتار و شـیرینی گفتار، در نظر برگزیدگان پسندیده. رخسارش از فرط ملاحت، گفتی بازار نمک فروشان است و چشـمان نیم مسـتش در بـازار نمـک فروشان در جرگ باده نوشان. از چهر نمکین، شور در عرصه جهان انـداخته و در حالت گفتگو از فرط شیرینی آن صورت دلنشین گفتی به شکستن کاسات نبات پرداخته است.

حافظ:

آن سـیه چرده که شیرینی عالم با اوست چشم میگون، لب خندان، دل خرّم با اوست در جنگ با دشمنانش، فتح و ظفر با نام و کـام توأمان بود و در نبرد دوسـتانش، کمان ابرو و تیر غمزه خونریزی می نمود. دشـمنان را از نیروی کمنـد عدوبنـد، دست بر بستی و دوستان را از برتافتن رو، قلب پرآرزو شکستی.

لمؤلفه:

تو رو برتافتی و دوسـتان را قلب بشکستی چه خواهی کرد اگر رو سوی قلب دشمنان آری [۵۹۲] بالجمله، چندی از جانب پدر بزرگوار در ولایت خوزسـتان نایب و حکم گزار بود و در ایّام غیبت والـد ماجد نیز، در دار السـرور بروجرد به امر نایب الایاله گی قیـام می نمود. با مؤلّف این کتابش، از بـدایت تا نهایت الفت و مهربانی فزون از غایت؛ مؤلّف را نیز در حضـرتش ارادتی بی نهایت است.

دویم: نوّاب شـجاع الملک میرزا؛ برادر صلبی و بطنی نوّاب ابو الفتح میرزا و در حسن صورت و صفای سریرت بی مثل و همتا. جوانی پاک دامان است و با اهل روزگار به

غایت با وفا و مهربان. صهر با مهر جناب آصف الدوله اللهیار خان قاجار است و از این نسبت ستوده هر دو را افتخار.

سیّم: نوّاب اورنگ زیب میرزا؛ از بطن ترکمانیه دشت است و همواره مایل [به] تماشا و سیر و گشت. جوانی درشت روست و با درشت رویی، درشت گو و درشت خوست.

چهارم: نوّاب ابو سعید میرزا؛ جوان خوش روی خوش خوی خوش گوی متعارفی است و از طرز دلربایی و مهربانی واقف.

پنجم: نوّاب طهمورث میرزا، این جوان بسیار مقدّس است و میل دیدارش (۱)، در دل بسیار کس.

ششم: نوّاب امیر تیمور میرزا؛ از بطن مرضیّه صبیّه امیرکبیر حسین خان دنبلی بیگلربیگی خوی و سلماس و همشیره زاده محمد صادق خان مخاطب دیوانخانه گردون اساس و با والده معظّمه از بدایت تا نهایت، در دار الخلافه فلک مماس است. جوانی نازک اندام و با حقارت جثّه، در بزرگ منشی تمام است.

هفتم: نوّاب محمد صفی میرزا؛ از بطن صبیّه مرضیّه میرزا احمد خلیفه سلطانی صفوی که آن طایفه کلّا ساکن اصفهان و از صلب مطهّر حضرت مصطفوی.

هشتم: نوّاب عالم گیر میرزا؛ برادر صلبی و بطنی نوّاب ابو الفتح میرزا و در زیبایی چهره و قامت، بی مثل و همتا [است].

نهم: نوّاب جلال الدین میرزا؛ برادر صلبی و بطنی نوّاب ابو سعید میرزاست.

دهم: نوّاب سنجر میرزا؛ او نیز به دستور برادر خویش جلال الدین میرزاست.ش)

۱-. تذکره خاوری: (رخسارش)

یازدهم: نوّاب داراب میرزا

دوازدهم: نوّاب امیر شیخ میرزا

سیزدهم: نواب اسحق میرزا

چهاردهم: نواب امیر حسین (۱) میرزا، که در محبس اردبیل متولد شده و به این اسم شریف مسمّی آمده است.

فقره نهم در ذکر اولاد امجاد نوّاب علی نقی میرزا الملقب به رکن الدوله العلیه

چون نوّاب معزی الیه در دار السلطنه قزوین خانه داشت و خود اکثر اوقات در دار الخلافه طهران و اسفار بعیده، بار اقامت و توقف می گذاشت و اولاد او از ولایت مزبور به درگاه [۵۹۳] خلافت ابد دستور تردّد و عبور نمی کردند و در تحصیل معارف و آداب دقتی که می بایست به عمل نمی آوردند، لهذا تربیتی بسزا ندیدند و زحمتی در کسب کمالات نکشیدند. به سیاق متعارف ولایت قزوین بار آمدند و در نظر اهالی آن سرزمین با عزّت و اعتبار شدند. کاتب حروف با آن که اکثر اوقات در سفر و حضر، با جمیع شاهزادگان بلافصل و نبایر و نتایج پاک اصل محشور بوده ام، هرگز دیده به ملاقات هیچ یک ازین امیرزادگان نگشوده ام. بالجمله، عدد اولاد این صلب پاک زاد موازی بیست و هشت نفر ذکورا و اناثا بالمناصفه و اسامی چهارده نفر اولاد ذکور از قرار مذکور است:

اوّل: نوّاب سلطان بدیع الزمان میرزا مخاطب به سلطان؛ از بطن صبیّه مرضیّه مرحوم حاجی مصطفی خان عمّ صاحبقران گردون توان و همواره اوقات از جانب والدت.

۱- . ناسخ التواریخ: (امیر حسین میرزا)؛ اکسیر التواریخ: (اکبر میرزا)؛ در نسخه ملی، ملک و تذکره خاوری نیامده است.

بزرگوار در دار السلطنه قزوین نایب الایاله و حکمران بوده و از شرف مصاهرت حضرت ولیعهد مغفور سر بر اوج سماوات سوده است. یک دفعه او را حقیر در ایّام جوانی دیدم؛ جوان خوش سیمای نازک اندامی بود و در وقت عبور و مرور، چون زایران بیت الله الحرام حرکتی هروله مانند می نمود. اکنون با جمیع علایق و پیوند در دار الخلافه طهران مقیم است و در مقام ارادت دولت قویم مستقیم.

دویم: نوّاب اسکندر میرزا؛ برادر صلبی و بطنی سلطان بدیع الزمان میرزاست.

سیم: نوّاب جهانگیر میرزا؛ معزی الیه نیز به دستور نوّاب اسکندر میرزاست.

چهارم: نوّاب انوشیروان میرزا؛ از بطن صبیّه حاجی مصطفی خان، چارمین ولد است و چارمین اولاد ذکور شاهزاده آسمان مسند.

پنجم: نوّاب اسحق میرزا، که به واسطه والده بنی اسراییلیه، اسم پدر اسرائیل را به او گذاشته اند. فی الجمله، نقصی در چشم دارد و اوقات را در قزوین مصروف می آرد.

ششم: نوّاب داراب میرزا؛ والده اش از اکراد است و چون سایر برادرانش در ملک قزوین میلاد.

هفتم: نوّاب محمد کریم میرزا

هشتم: نوّاب افراسیاب میرزا

نهم: نوّاب محمد رحیم میرزا

دهم: نوّاب نصر الله میرزا

یازدهم: نوّاب شکر الله میرزا [از بطن یکی] از بنات طایفه قاجار قزوین است و با برخی از برادران در آن ولایت راحت گزین.

دوازدهم: نوّاب حمزه میرزا؛ از بطن مخدّره [ای] اصفهانیه و با وجود طفولیت از کثرت ضیاع و بها، شمع شبستان دودمان دولت علیّه. اکنون به اتفاق پدر و اعمام گاهی در مملکت روس است و زمانی در کشور روم و زیاده از این احوالش نامعلوم.

سیزدهم: نوّاب سیاوش میرزا

چهاردهم: نوّاب امان الله میرزا، که برادر صلبی و بطنی نوّاب نصر الله میرزاست.

فقره دهم در ذکر اولاد امجاد نوّاب امام ویردی میرزای ایلخانی

سرکشیکچی باشی (۱) دیوان اعلی است

در میان ملک زادگان بزرگ، زیاده از همه کم اولاد است و موازی یازده نفر اناث و ذکور از صلب او در عرصه ایجاد. [۵۹۴] سه نفر ذکور و هشت نفر اناث دارد و اسامی سه نفر ذکور از قرار مذکور:

اوّل: نوّاب امام قلی میرزا؛ از بطن یکی از مخدّرات دودمان شاهرخ شاهی و در مراتب فطانت و متانت با کمال آگاهی. نهایت تقدّس و پاکدامانی را دارد و من المهد الی العهد، اوقات شریف را در دار الخلافه به فراغت می گذارد. با پاکرویانش نظری پاک و این معنی او را دلیل بر وفور ادراک.

دوم: نوّاب محمد حسن خان؛ از بطن صبیّه محترمه حاجی مصطفی قلی خان عمّ صاحبقران زمان است و جوانی با کمال حسن وفا و پیمان.).

۱- . به تفنگچیان نگهبان در برابر قصر، کشیکچی (از لغت مغولی کشیک به معنی پاسدار) گفته می شده و سرکشیکچی باشی، رئیس آنان بوده است (ر. ك: سازمان اداری حکومت صفوی، ص ۵۷).

سوم: نوّاب علی محمد میرزا است، که از بطن دهقان زاده [ای] بینوا (۱) [است].

فقره یازدهم در ذکر اولاد امجاد نوّاب شیخ الملوک شیخ علی میرزا

عدد آن ها اناثا و ذکورا چهل و شش نفر، موازی بیست و پنج نفر از ایشان ذکور و بیست و یک نفر اناث است. اسامی بیست و پنج نفر ذکور از قراری است که مذکور می گردد:

اوّل: نوّاب نظر علی میرزای؛ از بطن برگزیده مخدّره [ای] از سرداق عصمت نادر سلطان افشار، و به سبب اصالت از طرف اب و امّ، با کمال رأفت و طمأنینه و وقار است.

در نظم اشعار فارسی طبعش قادر است و در فنون سپاهی گری از اسب تازی و جولان بازی و تیراندازی، مهارتش بر همگنان ظاهر. با دوستان زیاده الیف است و در مقام صحبت حرف، حریفان را حریف. در ایّام خاقان مغفور- نوّر اللّه مضجعه- از جانب پدر عالی مقدار در ولایت تویسرکان عراق حکمروا بود و از ظهور محاسن رفتار، جذب قلب عجیبی از اعالی و ادانی می نمود. اکنون در دار الخلافه طهران مقیم است و به سبب پاکی فطرت، در شاهراه اطاعت معبود بی ظنّت مستقیم.

دوّم: نوّاب احمد میرزا؛ از بطن همشیره محمد حاتم خان ترکمان ساکن قریه مانیزان (۲) ملایر است و در مراحل سپاهی گری، از قبیل تفنگ اندازی و غیره ماهر. جوانی خوش رفتار و متواضع و از فرط نجابت، گویی مراتب شرم و حیا را واضع است.

سوم: نوّاب الب ارسلان میرزا الملقب به سالار؛ والده اش از ارامنه گرجستان و خود جوانی زیبا و نمایان است. در فن مشق سوار، ثانی اثنین پدر بزرگوار است و در رأفت و مهربانی، تالی برادر عالی مقدار.).

۱- . تذکره خاوری: (از بطن مستوره ای از دهاقین زادگان بینوا).

۲- . در کنار رود قره چای در جنوب خاوری ملایر قرار دارد (ر. ك: فرهنگ جغرافیای ایران، ج ۵).

چهارم: نوّاب قزل ارسلان میرزا برادر صلبی و بطنی نوّاب سالار و در طراوت رخسار، رشک فرمای نوبهار است. در نظم اشعار فارسی طبعی قادر دارد و در دار الخلافه طهران اوقات را به تحصیل کمالات می گذارد. پای ملاحت و نیکویی را بر پایه چرخ برین گذاشته و مشتاقان روی خویش را از شرف پای بوس محروم داشته است.

ظهیر فاریابی:

نه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان دهد پنجم: نوّاب سلطان سنجر میرزا؛ او نیز از بطن مرضیّه والده [۵۹۵] نوّاب سالار است و در حسن رفتار، با صغار و کبار بغایت ستوده اطوار.

ششم: نوّاب محمد رحیم میرزا است؛ از بطن والده ماجده نوّاب احمد میرزا و چون برادر ارجمند خویش، پر شرم و حیا. در فن شاعری و نظم اشعار دری، سلیقه خوشی دارد و خود را در جرگ سخن سنجان می شمارد.

هفتم: نوّاب سلطان یوسف میرزا؛ از بطن همشیره مکرّمه محمد هادی ترکمان ساکن قریه آورزمان (۱) ملایر است و در حسن صورت، انوار جمال یوسفی از چهره اش ظاهر. در فنون سواری با وقوف است و در فن سپاهی گری، کارفرمای رماح و سیوف (۲).

نوّاب شاهزاده آزاده علی رضا میرزا را با وی الفت و محبتی قرینه عشق به هم رسید و چون اولادش منحصر به یک دختر بود، امیرزاده مذکور را به دامادی برگزید. آن دختر را به عقد دایمی این پسر درآورد و متملّکات و مایعرف خود را به داماد نیکونهاد، هبه کرد؛ مشروط به این که خود به قدر مأکول و ملبوسی قناعت نماید و پس از این به راحت و استراحت گراید. غافل از این که داماد و دختر باهم ساختند و بالاخره به زجرهای انیف به اخراج نوّاب شاهزاده از ملک و مال پرداختند. اکنون داماد و عروس در خانه به کام دلا.

۱- . در غرب ملایر بین این شهرستان و نهاوند واقع شده است و از دهستان های پنجگانه این شهرستان به شمار می آید.

۲- . نیزه ها و شمشیرها.

ساکن و شاهزاده بینوا در اطراف اماکن و مساکن است. (۱)

هشتم: نوّاب اسحق میرزا؛ از بطن والده نوّاب امیرزاده مذکور است و در حسن صورت و پاکی دامان معروف و مشهور.

نهم: نوّاب طغرل تکین میرزا؛ از بطن والـده نوّاب الب ارسـلان میرزای سالاـر چـارمین ولـد است و بهین اولاـد ذکور شـاهزاده آسمان مسند.

دهم: نوّاب فضل الله میرزا؛ زاده از بطن مخدّره ترکمانیه است و در رفتار با اهل روزگار بی قاعده و رویّه.

یازدهم: نوّاب محمد زمانی میرزا؛ در بطن واحد است و در حسن اخلاق منفرد.

دوازدهم: نوّاب شاه مراد میرزا

سیزدهم: نوّاب محمد کریم میرزا؛ از بطن والده مکرّمه نوّاب احمد میرزاست.

چهاردهم: نوّاب امام قلی میرزا

پانزدهم: نوّاب محمد هادی میرزا؛ ایضا از بطن والده نوّاب احمد میرزاست.

شانزدهم: نوّاب محمد طاهر میرزا؛ از بطن مطهّره مزبوره پنجمین ولد است و در ولایت ملایرش ایوان و مسند.

هفدهم: نوّاب سلطان یعقوب میرزا؛ از بطن والده ماجده نوّاب سلطان یوسف میرزاست و در طراوت و بها، چون برادر ارجمند خویش یکتا.

هجـدهم: نوّاب ولی محمـد میرزا؛ از بطن مطهّره صبیّه مرحوم میرزا محمـد دولّوی قاجـار بیگلربیگی سابق دار الخلافه طهران و خاله زاده شاهنشاه زرّین لواست.ت.

۱- . در تذکره خاوری پایان ماجرای سلطان یوسف میرزا نیامده است.

نوزدهم: نوّاب جلال الـدین میرزا؛ از بطن همشیره محمد هادی خان ترکمان ساکن قریه آورزمان ملایر، چهارمین ولد است و به سبب زیبایی رخسار و حسن رفتار در نزد پدر نامدار، بسیار [۵۹۶] معتبر و معتمد.

بیستم: نوّاب علی قلی میرزا

بیست و یکم: نوّاب عبد اللطیف میرزا؛ زاده از بطن لطیفه صبیّه لطیف خان ملایری است و بسی آراسته از حسن ظاهری.

بیست و دویم: نوّاب عبد الرشید میرزا؛ برادر صلبی و بطنی عبد اللطیف میرزاست.

بیست و سیم: نوّاب محمد صفی میرزا

بیست و چهارم: نوّاب اسکندر میرزا

فقره دوازدهم در ذکر اولاد امجاد نوّاب عبد الله میرزا المتخلّص به دارا

عدد ایشان سی نفر است. ده نفر از آن ها ذکوراند و اسامی ده نفر ذکور از قرار مذکور:

اوّل: نوّاب محمد محسن میرزا المتخلّص به شاهزاده میرآخور (۱) از بطن ستوده صبیّه محترمه امیرکبیر نظام الدوله سلیمان خان قوانلوی قاجار به عرصه وجود خرامید و به سبب ظهور روشنی و بها و ظهور کمال طراوت و صفا، شمع شبستان جهان گردیده است. در فنون کمالات از عربیّت و شاعری و خطّاطی و رسوم سواری و تیراندازی،ت.

۱- . ملی، ملك و تذکره خاوری:- (المتخلص به شاهزاده میرآخور)؛ از اکسیر التواریخ اقتباس شده است.

مهارتش کامل است و همواره به صحبت ارباب کمال و الفت اصحاب حال، مایل. نوّاب ولیعهد مغفور از بدایت ایّام با معزی الیه التفاتی زیاده به هم رسانید و به سبب شناسایی اشخاص، او را به شرف مصاهرت برگزید. در ملک آذربایجان اقطاع و تیولات مرحمت فرمود و او را با زوجه محترمه به توقف دار السلطنه تبریز امر نمود. اکنون در آن ولایت مشغول تحصیل کمال است و مجمعش مرجع اهل حال.

دویم: نوّاب اسحق میرزا؛ جوانی است در کمال وجاهت و پاکدامنی و رسوم تواضع و فروتنی را بانی مبانی. وقتی نیست که با دوستان و هواخواهان، تقدّم در سلام و اکرام نجوید و زمانی نه که از فرط تقدّس ذات، سخن از مسایل شرعیه نگوید.

سیم: نوّاب یعقوب میرزا؛ در مراتب حسن و ملاحت، پدر یوسف است و زلیخای جهان از حسرت جمالش در تأسف. با لهجه ترکی، لفظ فارسی را چنان ادا نماید که مستمع را هوش از دل و عقل از سر رباید.

فرد:

ترکان فارسی گوی بخشندگان عمرندساقی بشارتی ده پیران پارسا را بالجمله، به کفایت امور پدر نامدار مشغول است و از کثرت عقل معاش در نظر والد مقبول.

چهارم: نوّاب لطف الله میرزا

پنجم: نوّاب خلیل الله میرزا

ششم: نوّاب عبد الحمید میرزا

هفتم: نوّاب عبد المجید میرزا (۱)

هشتم: نوّاب عبد الرشید میرزا؛ برادر صلبی و بطنی نوّاب عبد الحمید میرزاست.د.

۱- . عبد المجید میرزا با لقب عین الدوله، صدر اعظم مظفر الدین شاه و محمد علی شاه قاجار و عهد مشروطیت بود.

نهم: نوّاب انوشیروان میرزا

دهم: نوّاب ابو سعید میرزا

فقره سیزدهم در ذکر اولاد امجاد نوّاب سلطان الموحّدین محمد رضا میرزا المتخلّص به افسر

عدد ایشان موازی سیزده نفر [است]. از غرایب اتفاقات آن که، این شاهزاده آزاده [خود] سیزدهم اولاد ذکور شاهنشاه معدلت سیر و در یوم سیزدهم شهر صفر [۵۹۷] المظفر سنه یک هزار و دویست و سیزده از بطن مادر فرّخ اثر به عرصه ظهور جلوه گر و از قرار مذکور، اولاد امجادش نیز سیزده نفر است. اما سعادت باطنش نحوست ظاهر را پوشیده و از بدو فطرت، مایل سیر و سلوک اولیاء و عرفا گردیده است. بالجمله، از این عدد، ده نفر ذکور و سه نفر اناث می باشند و اسامی ده نفر از قرار مذکور است:

اوّل: نوّاب رضا علی میرزا؛ از بطن مخدّره [ای] از سرداق عصمت دودمان شاهرخ شاه افشار است و صاحب تمکین و وقار بی شمار. جوانی است با جمال زیبا و طینت پاکش سرشته از کمال شرم و حیا. در تحریر خط و شناسایی نظم با وقوف است و اسنّ و ارشد اولاد شاهزاده موصوف. چندی در ولایات گلپایگان و خوانسار به نیابت پدر بزرگوار حکم گزار بود و با ادانی و اعالی رفتاری بسزا می نمود.

دویم: نوّاب علی قلی میرزا؛ از بطن محترمه صبیّه مرضیّه مرحوم میرزا محمد خان دولّوی قاجار بیگلربیگی سابق دار الخلافه طهران است و به علاوه بنی عمّی، خاله زاده شاهنشاه دوران. جوانی است فقیرمنش و همواره اوقات سکوت و طمأنینه اش قانون و روش است. از آسیب جدری (۱) صورتش متبّت است و فساد یکی از دیدگان همله

۱- . آبله

مایه مزید علت.

سیم: نوّاب محمد زمان میرزا؛ برادر صلبی و بطنی نوّاب علی قلی میرزاست و در طراوت رخسار و حلاوت گفتار، افزون از جمیع نیکوان بلدان و امصار. بدون شائبه اغراق، صباحتی دارد که گویی خونی بر روی برفی ریخته، یا شیر و شراب را باهم آمیخته اند. در میان افواج نظام، مشغول مشق سربازی است و سربازان راهش را از شیوه سربازی کمال سرافرازی.

چهارم: نوّاب سلطان حسام الدّین میرزا؛ از بطن همشیره علی خان اصفهانی وزیر نوّاب محمد رضا میرزا [است] که ذکر او در اصل تاریخ گذشته. به سبب میل آب و خال، به طریقه ارباب حال به اسم حسام الدین ممدوح جناب مولانای رومی- علیه الرحمه- مسمّی گشته است.

پنجم: نوّاب محمد جعفر میرزا؛ از بطن طهرانیه [ای] و زیبا گلی از گلستان دولت علیّه است.

ششم: نوّاب محمد هاشم میرزا؛ والده اش مازندرانیه است و در طفولیت محروم از والده مرحومه علیّه [گشت].

هفتم: نوّاب محمد باقر میرزا؛ برادر صلبی و بطنی نوّاب محمد جعفر میرزاست.

هشتم: نوّاب محمد اسماعیل میرزا؛ برادر صلبی و بطنی نوّاب محمّد هاشم میرزاست.

نهم: نوّاب اکبر میرزا؛ از بطن یکی از اعیان زادگان ولایت لاهیجان گیلان است و بهین نتیجه سلطنت جاویدارکان.

دهم: نوّاب جمال الدین میرزا؛ از بطن والده نوّاب محمد جعفر میرزا [۵۹۸] سومین ولد است و دهم اولاد نوّاب شاهزاده آسمان مسند.

فقره چهاردهم در ذکر اولاد امجاد نوّاب حیدر قلی میرزا المتخلص به خاور

عدد ایشان ذکورا و اناثا یازده نفر است که سه نفر از ایشان اناث و اسامی هشت نفر ذکور از قرار مذکور است:

اوّل: نوّاب مرتضی قلی میرزا الملقب به خان بابا؛ از بطن صبیّه مرضیّه مرحوم مهر علی خان عمّ صاحبقران زمان و مسمّی به اسم جدّ بزرگوار عالی شأن است.

امیرزاده ای است خوش مشرب و در مراحل تواضع و فروتنی و کوچک دلی، با طرز و قانونی عجب. در نظم اشعار فارسی طبع قادری دارد و اکثر خطوط، خاصه خط نسخ را بر صفحه نیکو می نگارد. بغایت عاشق پیشه است و در عشق بازی با جوانان نو خطّ اسنّ از خویش، بی اندیشه. با مؤلفش کمال الفت و مهربانی است و مرا نیز در خدمت او ارادتی پنهانی.

دویم: نوّاب حاجی نصر الله میرزا؛ این نیز برادر صلبی و بطنی نوّاب مرتضی قلی میرزاست و چهر چون مهرش در روشنی و بها، بی مثل و همتا. جوانی طنّاز است و به سبب خودخواهی بسیار خودساز (۱). در خدمت والده مکرّمه به زیارت مکه معظّمه شتافت و این سعادت را در جوانی به احسن وجهی دریافت.

سیم: نوّاب امان الله میرزا؛ والده معظّمه اش از ایل جلیل قاجار است و بهار رخسارش را طراوتی افزون از شمار. مقیمان کوی وفا را از جفای هجرانش ناله الامان به عرش برین رفته و باریافته بزم وصالش، همواره بر بستر امانی خفته است.

چهارم: نوّاب نور الله میرزا؛ از بطن صبیّه مرضیّه حاجی مصطفی خان عمّ صاحبقران زرّین لوا و نور خدایی از چهره پرنورش پیداست.

پنجم: نوّاب اسد الله میرزا؛ از بطن صبیّه مهرعلی خان عمّ زاده سومین ولد است و).

۱- . تذکره خاوری: (به سبب خودخواهی خویش و بی خودی مشتاقان صفااندیش بغایت خودساز).

پنجمین اولاد شاهزاده چرخ مسند.

ششم: نوّاب علی محمد میرزا؛ از بطن یکی از نبایر دودمان شاهرخ شاهی است و شهره ملاحتش در عرصه ماه و ماهی.

هفتم: نوّاب شکر الله میرزا؛ برادر صلبی و بطنی نوّاب امان الله میرزاست.

هشتم: نوّاب علی اکبر میرزا؛ برادر صلبی و بطنی نوّاب علی محمد میرزاست.

فقره پانزدهم در ذکر اولاد امجاد نوّاب محمود میرزا

عدد ایشان اعمّ از ذکور و اناث، موازی سی و چهار نفر بالمناصفه است و تفصیل اسامی و احوال هفده نفر ذکور از قراری است که مذکور می گردد:

اوّل: نوّاب مسعود میرزا است، که اسمش برخلاف مسمّی. از بطن صبیّه مرضیّه محمّد خان قوانلوی قاجار بیگلربیگی سابق ایروان است و در سنه یک هزار و دویست و سی و دو، مولود مسعودش شورافکن بزم امکان. بیست و پنج سال درست از مدت عمرش گذشته و هنوز از ضرب تیغ حجّام و نوره حمام، آثار موی بر عذارش [۵۹۹] ظاهر نگشته [است].

در نظم اشعار دری و تحریر خط شکسته و اسرار کیمیا با بهره است و در مراتب سواری و تیراندازی و جولای بازی و صیدتازی، مهارتش در میان مهره این فنّ، شهره.

در محاورات چنان قدرت دارد که حریف حرف را در جواب مسایل غامضه، حقّا او باطلا، دقیقه [ای] معطّل نمی گذارد. قدرت دیگر در نگارش خط شکسته از او دیده شد که دست حیرت به دندان گزیده آمد. گاهی از قلم خجسته رقم بر صفحه چنان معجزنگار است، که خطوط استادان نامی در برش بی اعتبار، و زمانی چنان سرسری می نگارد، که با وقوفش، خط اطفال مبتدی می انگارد؛ و در ادراک غوامض و دقایق، سریع الانتقال است

و در تـذکار ظرایف و لطـایف، بـدیع المقـال. در نگـارش خطوط مشـبّهه و سـازش خواتیم و امهار متنوّعه و تحریف عبارات و نوشتجات شرعی و عرفی، بی بدل است و در این فنون دغل، در میان همگان ضرب المثل.

چون پـدر والاگهرش در اردبیل و تبریز محبوس بود، نوشـته جات چند مجعول به خط و مهر پدر ابراز نمود و به لطایف الحیل املاـک و مخلّفـات پـدر را کلّـا تصـرف کرده، سـایر اخوان و اخوات را بی بهره فرمود. اکثر از زوجـات پـدر را به دست آویز وکـالت نـامچه مجعول تقبلاـت گرفته، مطلّقه می سازد و زوجه مزبوره نیز تجدیـد فراش کرده به انعقاد نطفه حلال می پردازد. در اخذ مال مسـلمان و کافر، مهما امکن، جریست و غافل که این صـفات ناشی از فرط کافری است- اللهمّ أصلح مفاسد اموره (۱)

دویّم: نوّاب محمد زمان میرزا؛ از بطن مطهره گوهر تاج خانم بنت علی مراد خان زند است و از طرف اب و امّ، نبیره دو پادشاه بیماننـد. در طراوت رخسار، گویی زمان نوبهار است و در رعونت رفتار، همانا سـرو جویبارگونه. رخسار چون بهارش، گندم گونست و مهرگونه گندم گونش، همواره در دل ها افزون. اکثر از نازنینان جهان را در رشـته مهر چهر نازنینش اسیر دیده ام و خود نیز اسـیر آن چهره دلپـذیر گردیـده ام. طراوت رخسـارش به مشـابه ای است که بعـد از بروز خـط زیـاده از ایّام سادگی به دلبری پرداخته و اکثر از نوجوانان ساده را اسیر خط دلپذیر ساخته است. خط نسـتعلیق و شکسـته را درست می نگارد و بعد از وفات خاقان مغفور، چون دار الایمان قم مرجع و مآب امرازادگان سلسله زند و از اقوام و عشیره والده آن امیرزاده بی مانند می باشـند، لهـذا در خـدمت والـده ماجده قرار توقف را در خاک فرج خارج آن شـهر گذاشـته و در حقیقت میان منزلی از جهت آشنایان و دوستداران [۶۰۰] و عشایر خود برپا داشته است. اکنون آن خاک فرحناک، مرجع و مآب جمیع ذکور و اناث سلسله دو سلطنت، و سرکار امیرزاده)

۱- . شـیوه کلاهبرداری مسـعود میرزا در تـذکره خاوری ذکر نشده ولی بیتی زیبا در وصف او در تذکره خاوری هست که در متن فوق موجود نیست: (لمؤلفه: جرأتی در آشنایی کرده ام بعد از خطش تا بدانی این قدر هم خاوری بیکاره نیست)

آزاده، از روی کمال شوق و میل، راغب تحمّل هر نوع مشقّت و زحمت است.

سیم: نوّاب شیخ سیاوش میرزا؛ از بطن مطهّره والده نوّاب مسعود میرزا، گوهری است یکتا. از بدایت طفولیت، والد بزرگوارش به لباس شیخوخیت و فضیلت ملبّس ساخت و به خواستگاری صبیّه مرضیّه افضل المجتهدین شیخ موسی نجفی به همسری این مولود مسعود پرداخت. چون به سن شش سالگی رسید، به اقصی الغایه در تربیتش کوشید. در ولایت نهاوند مدرسه [ای] به جهت او ترتیب داد. مدرّسین متبحّر معیّن نموده، کتب آداب و علوم در دامان استعدادش نهاد. در اندک زمانی ترقّیات کامل در تعلّم و تعلیم حاصل کرده، پس از چندی به صوابدید والد بزرگوار روی سعادت به عتبات عالیات آورد. در آن جا نیز با شوقی بی منتها در خدمت معارف فضلای آن ولا، تلمّذ نمود و بر مراتب حسن فضیلت افزود. اکنون نیز در آن دیار مجاور است و آثار ترقیّات عظیمه از وجود عاقبت محمودش ظاهر- اللهمّ احفظه.

چهارم: نوّاب سلطان تکش میرزا؛ از بطن یکی از مخدّرات دودمان شاهرخ شاهی است و فرزین ماه چرخ برین، در عرصه شطرنج حیرت چهر چون مهرش شهمات و قرین تباهی. آثار نجابت از جبین مبینش پیدا و در دار الایمان مشغول تحصیل علوم آداب و ذکاست.

پنجم: نوّاب سلطان جهان میرزا؛ برادر صلبی و بطنی نوّاب سلطان تکش میرزاست.

ششم: نوّاب گیان میرزا؛ این لفظ به کاف فارسی مکسوره، نام قریه ای (۱) است در محال نهاوند. نوّاب محمود میرزا صبیّه [ای] از محمد تقی خان بزرگ آن قریه را صیغه ٠)

۱- . در نزدیکی این قریه تپه باستانی گیان قرار دارد که نخستین بار، دمرگان متوجه آن شد و بعدها ژرژ کنتنو و گیرشمن، مأمور حفاری آن شدند. ارتفاع این تپه ۱۹ متر و از نظر سابقه با تمدن سیلک کاشان برابر است و قدیمی ترین لایه های آن به هفت هزار سال پیش باز می گردد. آثار سفالین این تپه اکثرا در لوور پاریس و موزه ملی ایران در تهران قرار دارد. (ر. ک: باستان شناسی ایران باستان لویی واندنبرگ صص ۷۸- ۹۰)

مناکحه خوانـده، امیرزاده مذکور از کتم عدم به عرصه وجود آمد. به مناسـبت مذکوره، این اسم بر او معیّن و قریه مزبوره را به تیول امیرزاده مزبوره داده او را در آن جا مسکن داد.

هفتم: نوّاب قاآن میرزا؛ به جز اسمی، رسمی از او نشنیده ام و وی را هرگز ندیده ام.

هشـتم: نوّاب عبد الباقی میرزا؛ مخدّره [ای] قزوینیه که در بدایت حال از صـیغه جات مرحوم میرزا محمد شفیع صدراعظم بوده و بعـد از وفـات صـدر جلیل القـدر، نوّاب محمود میرزا او را به جهت خود تزویـج نمود، این امیرزاده را مادر است و صـباحت رخسـارش از هرچه در تصوّر آیـد، افزونتر. پـدر بزرگوارش وقتی از اوقات او را به فرزنـدی مؤلّف مرحمت فرمود و به جهات متعدده که ذکر آن مناسب سیاق تاریخ نیست، محرومی رخ نمود.

نهم: نوّاب سبکتکین میرزا؛ به مناسبت اسم والد بزرگوار [۶۰۱] به این اسم مرسوم و نسبت سبکتکین با محمود نیز معلوم.

دهم: نوّاب خسرو میرزا

یازدهم: نوّاب مبارک میرزا؛ از بطن والده نوّاب سلطان تکش میرزا سیمین ولد است و در دار الملک نهاوندش ایوان و مسند.

دوازدهم: نوّاب شکر الله میرزا

سیزدهم: نوّاب نعمت الله میرزا

چهاردهم: نوّاب پلنگ توش میرزا

پانزدهم: نوّاب عطاء الله میرزا

شانزدهم: نوّاب حیدر میرزا

هفدهم: نوّاب محمد میرزا

فقره شانزدهم در ذکر اولاد امجاد نوّاب همایون میرزا

عدد ایشان ذکورا و اناثا موازی بیست نفر است که یازده ذکور و نه اناث می باشند.

اسامی و احوال یازده نفر ذکور از قرار مذکور است:

اوّل: نوّاب محمد شفیع میرزا؛ از بطن مطهّره مرحومه مبروره، ماه شرف بیگم صبیّه مرحمت پناه میرزا محمد شفیع صدر اعظم و به اقصی الغایه شبیه به جدّ امّی معظّم است. در سنه یک هزار و دویست و سی و نه هجری در دار الخلافه طهران به عرصه ظهور خرامید و در سن پنج سالگی، والده معظّمه اش در ولایت مزبور از ظهور بلای وبای عام، عازم دیار آخرت گردید. این جوان شایسته در حجر تربیت پدر والاگهر و جدّه فرخنده سیر، پرورش یافت و در اندک فرصتی انوار قابلیت و استعداد از مشرق غیب بر وجود ذی جودش تافت. در حسن خط و علم نجوم و مقدمات عربیّت ماهر گشت و تابش مهر رخسارش از هرچه در تصوّر اندیشه آید، درگذشت. در مراتب ذهن و ذکا و تدبّر و تعقّل در امور دنیا، مهارت کاملش حاصل است، زیرا که انموذجی (۱) است از ودایع بدایع آن دستور کامل. خاقان مغفرت مآب را با او التفاتی بیرون از حدّ نصاب بود و همواره اوقات حصول رشد و تمیز او را از درگاه آفریدگار مسئلت می نمود و قلمدان و عصا و شرابه مرصّعی که از ملزومات وزارت و متعلّق به جدّ امّی این امیرزاده آزاده، در خزانه اعلی حاضر و آماده نموده بودند. پس از ظهور ولادت، به نام نامی این مولود معیّن گشت و روزگار غدّار مهلت نداده بدون حصول این مأمول، خاقان مغفرت شمول از این دار فانی درگذشت.

مصرع:

ای بسا آرزو که خاک شد).

۱- . معرب واژه (نمونه ای).

مؤلف را قصیده [ای] در تهنیت میلاد این مولود مسعود، مشعر بر تاریخ ولادت به جهت یادگار در این صحیفه ثبت افتاد:

زین همایون عهد در مهد فراغت کشوری است کشوری در مهد آسایش ز عدل داوری است

بر سر هر پیر زالی زیورآگین مقنعی در کف هر دیوزادی گوهرافشان ساغری است

از عدوی ملك شه گر بر کف حسرت کفی وز حسود جاه او گر بر سر زانو سری است

[۶۰۲] در دعای دولت ار دستی برون از آستین از گلوی شیشه گر خونی روان از خنجری است

در جهان حسن اگر در ساحتی خونخواره [ای]در دیار عشق اگر در عرصه [ای] شور و شری است

مفسدی کاو در شمار آید نیابی در جهان ور بود بالفرض چون جذر اصم کور و کری است

این خوشی و ایمنی کاندر جهان دارد ظهوراز ظهور عدل دارای عدالت گستری است

مایه فتح و ظفر فتحعلی شه آن که فتح با همایون نام او شیری عجین با شکّری است

هم حریم حرمتش را عرش فرش کهنه [ای]هم عقاب پیل کش را چرخ صید لاغری است

بزم را جمشید جامی، رزم را کیخسروی عدل را نوشیروانی، شرع را پیغمبری است

کاخ را جود آفرینی خود را رونق دهی دشت را رزم آزمایی، رزم را زورآوری است

دور کرد از کشور او هر کجا شور و شری بهره یاب از سکه او هر کجا سیم و زری است

رزم او را مهر تیغی از نیام صفدری بزم او را چرخ دودی از بخور مجمری است

شاه را بس پور راد و هر یکی از فرّ اوپاسبان کشوری یا حکمران لشکری است

شکر للّه نیست دارایی که باشد خصم ملک ورنه هر پور همایون ملک اسکندری است

بود یک خاور زمین در ملک ایران و کنون از رخ شهزادگان هر سرزمینی خاوری است

خاصه ملک ری که از فرّ شهنشاه جهان طالع از هر مطلع او آفتاب دیگری است

هر طرف در پای ایوان خلافت روزبارجلوه گر سلطان ملکشاهی و سلطان سنجری است

قدّ هریک در ریاض مملکت خوش گلبنی چهر هریک در سپهر سلطنت نیک اختری است

چون فلاطون در بر هریک ز دانش جوشنی چون سکندر بر سر هریک ز مردی مغفری است

خاصه سلطان همایون فرّ همایون شاه رادکش به سر از خاک درگاه همایون زیوری است

شه فریدون جهانست و همایون ایرجی شه منوچهر زمانست و همایون نوذری است

ملک را گشتاسبی و شاه را رویین تنی چرخ را فرماندهی و شاه را فرمانبری است

چون به ایوان جای بگزیند فریدون سیرتی چون به یکران پای بگذارد تهمتن پیکری است

چهره اش رخسار دولت را مبارک غازه [ای]قامتش بالای شوکت را همایون زیوری است

پور شاه عالم و اعظم ز هر فرماندهی مهر صدراعظم و اعلم ز هر دانشوری است

زینت ایوانش از برج صدارت کوکبی زیور دامانش از درج وزارت گوهری است

آن چنان گوهر که مهرش در صدف چون غازه [ای]آن چنان کوکب که ماهش از شرف چون معجزی است

[۶۰۳] مهر رخشان آستان عصمتش را پرده ای است ماه تابان پرده دار عفّتش را چادری است

پیش از ایجادش ز نادانی همی گفتی جهان یک شعیب آمد که او را چون صفورا دختری است

از ظهورش تاکنون انگشت دارد در دهان کاین صفورای دگر بل ار صفورا برتری است

دختری بلقیس فطرت از نژاد آصفی کاین زمان چون آن سلیمان حشمت او را شوهری است

هم سعادت در سعادت هم شرف اندر شرف عارض ذاتش معاذ اللّه چو ذاتش جوهری است

یک سعادت این که صدر اعظمش باشد پدردیگر این کاینک عروس شاه قیصر چاکری است

یک شرافت از همایون شاه و این هم یک شرف کز رحم در دامنش اکنون همایون منظری است

حبّذا فرخنده مولودی ملایک سیرتی هم به صورت هم به سیرت از ملایک برتری است

این مسیحایی که شد فخر کنار مریمی وان چو حورایی که زیب دامنش غلمان فری است

چهره اش خورشید رخشانی، جبینش زهره [ای]قامتش طوبی رعنایی، دهانش کوثری است

امّهات سفلی و آبای علوی را کجاشبه این امید فرزندی ز بطن مادری است

از پدر سلطان نژاد است و ز بطن آصف نهادراستی بر اصل پاکش این دو نیکو محضری است

چون ملکشاه و نظام الملك او را هر دو جدبی نظیر اقلیم گیری، بی بدل دانشوری است

عمّ او محمود شاه آمد که در ملك جهان دین احمد را ز انصاف همایون یاوری است

شد شفیعش نام و صدر اعظمش آمد لقب زان که این نام و لقب میراثش از نام آوری است

شد چو از برجی همایون کوکبی سعد آشکاروز فروغش گشت روشن هر کجا بام و دری است

از برای سال تاریخش رقم زد خاوری این همایون کوکب برج همایون گوهری است

ای همایون شه خداوند جهان را کن سپاس زان که از صلب جهان آرا چنین نام آوری است

فخر کن بر نونهالان ریاض سلطنت چون ترا در باغ ملك از جمله شیرین برتری است

این همایون فرّ همای اوج جا هست و مرامرغ روح اندر هوای خدمتش ریزان پری است

بعد از ایزد این همایون رود را بر من سپارچون مرا در خدمت او انتساب دیگری است

این مربّا را کنون چون من مربّی بایدی آری آری صیقل آیینه از خاکستری است

گر بود انصاف چون من تربیت یاب از شهم بر در ابنای شه کی همچو من خدمت گری است

هم دعاگو هم ثناجو هم مشیرم هم دبیرکی کسی را چون تو با این جامعیت چاکری است

تا به محشر نام دیگر چاکرانت کی برندغیر من چاکر که نامم ثبت در هر دفتری است

[۶۰۴] تا موالید ثلاث از چار مادر با وجودوز برای تربیت این هفت آبا شوهری است

باد این یک دانه گوهر در دو عالم کامران کامران از ذات او در شش جهت گر مضطری است (۱) در این سال که سنه یک هزار و دویست و پنجاه و چهار هجری است، خداوند عالم، اولاد ذکوری به این امیرزاده اعظم که در سن پانزده سالگی است مرحمت فرموده، نام نامیش را سلطان بدیع الزمان میرزا نمود. تاریخ ولادت این ولد نیز از طبع بدیع، زاده و ثبت آمد:

بود از نبیره شهنشه رفیع یکی پور از نام سلطان بدیع

بود از دو سو با شفاعت قرین شفیعش اب و جدّ امّی شفیع

همایون شهش نیز جدّ دگرکه صهر همایون جدّ منیع ت.

۱- . غیر از مصراع اوّل بیت نخست، باقی قطعه در تذکره خاوری موجود نیست.

فلک داد گنجینه مهرش خریدچو بایع چنان، این چنین شد مبیع

بود یار با او شعار حسن بود دور از وی صفات شنیع

خدا را مطیع و جهان را مطاع جهان را مطاع و خدا را مطیع

ندید و نه بشنیده کس مثل اومگر حق که باشد بصیر و سمیع

بدیع الزمان نام وی را نهادبدیعی عیان آمده است از رفیع

پی سال تاریخ او خاوری بگفتا به جا آن ظهور بدیع (۱) دویم: نوّاب اکبر میرزا؛ از بطن یکی از مستورات طایفه اکراد شادلوست و در سنه یک هزار و دویست و سی و شش، نوگل رویش آرایش این گلستان پررنگ وبو. در سنّ، سه سال از نوّاب محمّد شفیع میرزا اکبر است، ولی نوّاب معزی الیه به سبب شرافت امّ و فرمان خاقان انجم تحشّم از وی ارشد و برتر. این جوان نیز در طراوت رخسار و نزاکت اندام دلخواه است و مشرّف از شرافت مصاهرت شاهزاده مرحوم حضرت دولتشاه. در تحصیل خط و سواد سعیش کامل است و- ان شاء الله المجید- عن قریب ترقّیات کامل او را حاصل. در تاریخ ولادتش این رباعی از کلک مؤلّف تراوید و یادگار را در این رساله ثبت گردید.

لمؤلفه:

این تازه امیرزاده سامی بین وین فایده بخش عارف و عامی بین

زد سر ز الم خاوری و گفت به سال اوّل ولد است و اکبرش نامی بین سیم: نوّاب جوانبخت میرزا؛ جوانی است ارجمند که بختش چون جسم تنومند است و مراتب تنومندیش در جرگ نبایر خاقان مغفور بی مانند. قوّتی به اندازه تنومندی دارد و اوقات شریف را [۶۰۵] به درس و مشق مصروف می آرد. نام نامیش زاده از طبع مؤلّف و این تاریخ سال ولادت او را واقف است:

از صلب شه همایون نوری به عرصه آمدشد نام نامی او از باب خود جوان بخت ت.

۱- . این قطعه نیز در تذکره خاوری موجود نیست.

از طینت معظّم جانی بود مجسّم فرخنده [ای] در این ملک زیبنده بر سر تخت

بر کف ز صولتش تیغ، در جان ز هیبتش مات بر سر ز شوکتش تاج، در بر ز همّتش رخت

در جنگ از نهیبش در رسته معارک جنس جگر ز اعدا، تخت است بر سر تخت

با صاحبان مصاحب، وز بدسر است دلسردبر یاوران مراقب، با دشمن است سرسخت

تاریخ سال میلاد از پیر عقل جستم بنوشت با دل شاد این نوجوان، جوان بخت چهارم: نوّاب محمد رحیم میرزا؛ از بطن صبیّه مرتضی قلی خان سپانلوی قاجار است و در طراوت رخسار، خال رخسار روزگار.

پنجم: نوّاب سلطان سیامک میرزا

ششم: نوّاب ابو الفیض میرزا

هفتم: نوّاب نجف قلی میرزا

هشتم: نوّاب ابو نصر الدین میرزا؛ برادر صلبی و بطنی نوّاب ابو الفیض میرزاست.

نهم: نوّاب حسن میرزا

دهم: نوّاب حسین میرزا؛ این حسن و حسین که توأمان نوشته شده اند، از بطن والده سلطان سیامک میرزا توأم به وجود آمده و رونق ده عالم شهود شده اند- اللهمّ احفظهما.

یازدهم: نوّاب نور الدهر میرزا؛ والده اش از اهل دماوند است و در حسن صورت در جمیع اطفال بی مانند.

فقره هفدهم در ذکر اولاد امجاد نوّاب احمد علی میرزا

عدد ایشان ذکورا و اناثا یازده نفر، چهار نفر از آن ها ذکور و هفت نفر اناث

اوّل: نوّاب یعقوب میرزا؛ از بطن جاریه ترکمانیه و زیبا گلی از گلستان دولت علیّه است.

دویم: نوّاب سلطان حسین میرزا؛ از بطن صبیّه محمّد تقی خان سوادکوهی مازندرانی است، که محمد خان عمّ او از امرای معتبر دولت جاویدانی و در عهد امراء زندیه به خودسری منسوب شد. وجاهتی دارد که داغ رشک از وجه احسن بر چهره مهر روشن می گذارد. اگرچه هنوز به حدّ رشد و تمیز نرسیده ولیکن مرشدان ممیّز او را در میان خوبرویان از همه بهتر پسندیده اند- اللهمّ احفظه.

سیم: نوّاب نادر میرزا؛ از بطن صبیّه مرضیّه مرحوم حسین قلی خان عمّ صاحبقران گردون توان است و در مراتب حسن صورت نادر دوران.

چهارم: نوّاب خان گلدی خان و ازین نام ظاهر که مادرش از ایل جلیل ترکمان است.

فقره هجدهم در ذکر اولاد امجاد مرحوم جهان شاه میرزا

عدد ایشان نه نفر است که شش نفر ذکور و سه نفر اناث است. [۶۰۶] اسامی شش نفر ذکور از قرار مذکور است:

اوّل: نوّاب عادل شاه میرزا

دویم: نوّاب جهاندار میرزا

سیم: نوّاب قنبر میرزا

چهارم: نوّاب فاضل شاه میرزا

پنجم: نوّاب محمد حسین میرزا

ششم: نوّاب محمد هاشم میرزا

فقره نوزدهم در ذکر اولاد امجاد نوّاب الله ویردی میرزا

منحصر به سه نفر است؛ دو نفر اناث و یک نفر ذکور و ذکور مزبور از بطن صبیّه مرحوم حسین قلی خان برادر ارجمند خاقان مغفور و به رستم میرزا مشهور است.

فقره بیستم در ذکر اولاد امجاد نوّاب اسماعیل میرزا

عدد ایشان ذکورا و اناثا چهارده نفر بالمناصفه است و اسامی هفت نفر ذکور از قرار مذکور:

اوّل: نوّاب سلطان اویس میرزا؛ زاده از بطن مخدّره [ای] از ارض خراسان و جوانی است مطبوع و نمایان. همانا مراتب شرم و حیا را با ذات محامد صفاتش سرشته اند و آیت پاکدامانی و عصمت را بر جبین مبینش به خطّ جلی نوشته. مشغول تحصیل آدابست و از تحریر خط نستعلیق بغایت کامیاب.

دویم: نوّاب اردشیر میرزا؛ برادر صلبی و بطنی نوّاب سلطان اویس میرزاست.

سیم: نوّاب محمّد میرزا

چهارم: نوّاب غلامرضا میرزا؛ این نیز به دستور برادر سلطان اویس میرزاست.

پنجم: نوّاب غلامحسین میرزا؛ از بطن مرضیّه مذکوره چارمین ولد است و

پنجمین اولاد ذکور والد سپهرمسند.

ششم: نوّاب ابو القاسم میرزا

هفتم: نوّاب اسد الله میرزا

فقره بیست و یکم در ذکر اولاد امجاد نوّاب شاه قلی میرزا

عدد ایشان ذکورا و اناثا نه نفر که سه نفر از آن ها ذکور و بقیه اناث [هستند].

اسامی سه نفر ذکور از قرار مذکور است:

اوّل: نوّاب اردشیر میرزا؛ از بطن صبیّه مرضیّه حسن خان داشلوی قاجار است و در طراوت رخسار غیرت فصل نوبهار.

دویم: نوّاب محمد علی خان؛ از بطن صبیّه مرضیّه محمد خان دولّوی قاجار نایب مملکت خراسان و سمّی جدّ امّی والد بزرگوار عالی شأن است.

سیم: نوّاب خلیل الله میرزا؛ از بطن مخدّره [ای] از طایفه بزچلوی عراق است و در حسن صورت و نکویی طاق.

فقره بیست و دوم در ذکر اولاد امجاد نوّاب حاجی کیومرث میرزا الملقّب به ابو الملوک

عدد ایشان ذکورا و اناثا شش نفر که چهار نفر از آن ذکور و دو نفر اناث می باشند و اسامی چهار نفر ذکور را از قرار مذکور است:

اوّل: نوّاب هوشنگ میرزا؛ از بطن مخدّره [ای] از ارمن است و بغایت پرویز چهر و شیرین سخن.

دویم: نوّاب سیامک میرزا؛ از بطن صبیّه میرزا قدیر مازندرانی لشکرنویس دیوان اعلی و به سبب اسم والد بزرگوار به این نام مسمّی است.

سیم: نوّاب سلطان احمد میرزا؛ از بطن مرضیّه صبیّه محمد حسن خان [۶۰۷] دولّوی قاجار که در دربار فلک مدار نسقچی باشی با اعتبار بود و تیزی تبرزین اقتدارش به فرق سپهر دوّار می سود.

چهارم: نوّاب ادریس میرزا؛ برادر صلبی و بطنی نوّاب هوشنگ میرزاست [که] به سبب صغر سنّ، منظور نظر والد والا.

فقره بیست و سوم در ذکر اولاد امجاد نوّاب منوچهر میرزا

عدد ایشان موازی هفت نفر که پنج نفر ذکور و دو نفر اناث (۱) می باشند و اسامی پنج نفر ذکور از قرار مذکور است:

اوّل: نوّاب اسد الله میرزا؛ زاده از بطن صبیّه مرضیّه مرحوم حسین قلی خان برادر صاحبقران مغفرت توأمان.

دویم: نوّاب سلطان یوسف میرزا؛ از بطن مخدّره [ای] از ولایت ارمن و اسمش با مسمّی دست در گردن.

سیم: نوّاب محمد کاظم میرزا؛ برادر صلبی و بطنی نوّاب اسد الله میرزاست.

چهارم: نوّاب محمد حسین میرزا؛ از بطن صبیّه محمّد حسین بیک یوزباشی افشار است و در طراوت رخسار چون فصل نوبهار.).

۱- . ملی: (اناس).

پنجم: نوّاب علی محمد میرزا؛ از بطن مطهّره والده اسد الله میرزا سیمین ولد است و پنجمین اولاد شاهزاده آسمان مسند.

فقره بیست و چهارم در ذکر اولاد امجاد نوّاب حاجی بهرام میرزا

عدد ایشان پنج نفر است؛ سه نفر ذکوراند و دو نفر اناث. اسامی سه نفر ذکور از قرار مذکور است:

اوّل: نوّاب امیر اصلان میرزا؛ از بطن صبیّه مرضیّه امیر اصلان خان کردستانی و زیبا گلی از گلستان دولت خاقانی است.

دویم: نوّاب شکر اللّه میرزا؛ والده اش مازندرانی نژاد است و خود طهران میلاد.

سیم: نوّاب اسد اللّه میرزا؛ از بطن والده نواب شکر اللّه میرزا، دویم ولد است و زینت آغوش شاهزاده آسمان مسند.

فقره بیست و پنجم در ذکر اولاد امجاد نوّاب هرمز میرزا

عدد ایشان شش نفر، چهار نفر ذکور و دو نفر اناث است و اسامی چهار نفر ذکور از قرار مذکور:

اوّل: نوّاب فرّخ زاد میرزا؛ از بطن صبیّه مرضیّه ابراهیم خان دولّوی قاجار سردار است و تازه سروی در جویبار اصالت و نجابت پایدار.

دوم: نوّاب فریدون میرزا؛ از بطن مذکور است و خورشید پر نور از پرتو مهر جمالش مستور.

سوم: نوّاب نصر الله میرزا؛ ترکمان زاده است و اسباب خوبی او از هر جهت آماده.

چهارم: نوّاب فرج الله میرزا؛ ایضا از بطن ترکانیّه مذکور است و برادر صلبی بطنی امیرزاده مزبور.

فقره بیست و ششم در ذکر اولاد امجاد نوّاب محمّد مهدی میرزا

عدد ایشان نه نفر [است] که چهار نفر از آن ها ذکور و پنج نفر اناث می باشند.

چون نوّاب معزی الیه از قراری که سابقا ذکر شده، پرورده حجر تربیت صبیّه [ای] از نبایر محمد صادق زند است، [۶۰۸] لهذا اسامی امراء زندیه را به اولاد خود گذاشته و این شیوه را مستحسن داشته است. اسامی چهار نفر ذکور از قرار مذکور است:

اوّل: نوّاب محمد کریم خان؛ از بطن صبیّه امیر خان عزالدینلوی قاجار است، که از قراری که در اصل تاریخ ذکر شده، با محمد زمان خان برادر خود در کار مخالفت زیان داشت و دو دیده نازنین را بر سر این کار گذاشت.

دویم: نوّاب محمد صادق خان؛ والده اش طهرانیه است و خود نیکو نتیجه [ای] از دودمان خاقانیه.

سیم: نوّاب محمد رحیم خان؛ از بطن صبیّه مرضیّه مهر علی خان بنی عمّ صاحبقران زمان و بطنا نبیره مرحوم مرتضی قلی خان است.

چهارم: نوّاب لطف علی خان؛ برادر صلبی و بطنی نوّاب محمد رحیم خان مذکور است، صغیرترین و عزیزترین اولاد شاهزاده مزبور.

فقره بیست و هفتم در ذکر اولاد امجاد نوّاب شاپور میرزا

منحصر به دو نفر اناث و ذکور است و ذکورش نوّاب مهدی قلی میرزا از بطن صبیّه مرضیّه امیر اصلان خان مذکور.

فقره بیست و هشتم در ذکر اولاد امجاد نوّاب حاجی سلطان ابراهیم میرزا

عـدد ایشـان موازی چهـار نفر، سه نفر انـاث و یـک نفر ذکور و ذکورش از بطن صبیّه مرضـیّه حسـین علی خان قاجار قوانلوی ایروانی به نوّاب حسین علی میرزا مشهور.

فقره بیست و نهم در ذکر اولاد امجاد نوّاب کیقباد میرزا

بـدان که اولاد ذکور نامحصور از شاهزاده مزبور به عرصه ظهور خرامیـد، ولی از تأثیرات قضا متـدرّجا در عرصه خاک آرمید. اکنون پنج نفر اناث از صلب معزی الیه باقی مانده و به جهتی از جهات ذکر او را در این مقام کشانده است.

فقره سی ام در ذکر اولاد امجاد نوّاب کیخسرو میرزا

عدد ایشان ذکورا و اناثا هشت نفر که سه نفر ذکور و پنج نفر اناث می باشند و اسامی سه نفر ذکور از قرار مذکور است:

اوّل: نوّاب محمـد صـادق میرزا؛ زاده از بطن صبیّه مرضـیّه حـاجی محمـد باقر خان دولّوی قاجار بیگلربیگی دار الخلافه پایـدار است و به سبب نسبت باقر و صادق، مسمّی

به این اسم نامـدار. والـده اش در عالم جوانی بدرود عالم فانی کرد و امیرزاده بزرگوار، کامران و کامکار در حجر تربیت والد عالی مقدار نام برآورد.

دویم: نوّاب مرتضی قلی خان

سیم: نوّاب محمد حسین میرزا؛ این دو امیرزاده در صلب و بطن باهم شریکند و در رفتار به یکدیگر نزدیک.

فقره سی و یکم در ذکر اولاد امجاد نوّاب کیکاوس میرزا

عدد ایشان ذکورا و اناثا هشت نفر [است]؛ پنج نفر ذکور و سه نفر اناث. اسامی پنج نفر ذکور از قرار مذکور است:

اوّل: نوّاب شاه ویردی خان؛ از بطن صبیّه مرضیّه فضل علی بیک جوانشیر است که به فرضی بیک اشتهار دارد.

[۶۰۹] دویم: نوّاب قزل ارسلان میرزا؛ نیز از بطن مذکور.

سیم: نوّاب اسد الله میرزا؛ از بطن صبیّه علی نقی بیک قراچه داغی نایب فرّاشخانه همایون است و با حسنی روزافزون.

چهارم: نوّاب اسماعیل میرزا؛ برادر صلبی و بطنی نوّاب شاه ویردی خان است.

پنجم: نوّاب ذو الفقار میرزا؛ از بطن صبیّه فضل علی بیک جوانشیر چارمین ولد است و پنجمین اولاد شاهزاده آسمان مسند.

فقره سی و دوم در ذکر اولاد امجاد نوّاب ملک ایرج میرزا

عدد ایشان تحقیقا ذکورا و اناثا ده نفر بالمناصفه است و اسامی پنج نفر ذکور از قرار مذکور:

اوّل: نوّاب محمـد حسن خان؛ ولد ارشد شاهزاده ارجمند و از طرف مادر نبیره خانلر خان زند است که مشارالیه صلبا ولد علی مراد خان زنـد است و بطنا نبیره محمـد حسن خان قاجار بی مانند جدّ صاحبقران ظفرمند. والده امیرزاده مذکور را آصـفه لقب است که در زمـان خاقـان مغفـور از وزارت سـتر کـبری حضـرت تـاج الـدوله العلیه طـاوس خـانم اصـفهانیه بـا حسب. چون از مزاوجت نوّاب ملـک ایرج میرزا سرکشـید، در ثانی به مناکحت حاجی کیومرث میرزا آرمیـد. ولـد ارجمنـد را در حجر تربیت خود دارد و اوقات را شبان روزان در خدمت او مصروف می آرد.

دویم: نوّاب سنجر میرزا؛ از بطن یکی از ارامنه گرجستان است و زیبا نوگلی از آن گلستان.

سیم: نوّاب غلامحسین میرزا (۱)؛ از بطن صبیّه مرضیّه حسین علی بیک پازوکی کرد ساکن ورامین ری است و از فرط طراوت و لطافت منظور نظر کی.

چهارم: نوّاب محمد قلی میرزا؛ برادر صلبی و بطنی نوّاب غلامحسین میرزاست.

سیمین تن و بهترین اولاد شاهزاده آسمان مسکن.

پنجم: نوّاب جعفر قلی میرزا؛ از بطن والده نوّاب غلامحسین میرزا سیمین ولد است و پنجمین اولاد شاهزاده آسمان مسند.ت.

۱- . لقب وی صدر الشعرا است و پدر جلال الممالک ایرج میرزا شاعر معروف ایران است.

فقره سی و سیم در ذکر اولاد امجاد نوّاب سلطان مصطفی میرزا

عدد ایشان منحصر به دو نفر ذکور است و اسامی از قرار مذکور:

اوّل: نوّاب سلطان صیفور میرزا؛ از بطن همشیره حضرت آصفه خاتون صبیّه مرحوم خانلر خان زند و عمّه زاده خاقان ظفرمند است.

دوم: نوّاب سلطان محمود میرزا؛ ایضا از همان بطن برگزیده است و به سبب اصالت نسب در نظرها پسندیده.

فقره سی و چهارم در ذکر اولاد امجاد نوّاب سلیمان میرزا

منحصر به دو نفر اناث و ذکور است و ذکورش مسمّی به داود میرزا؛ از بطن مرضیّه حضرت آقا بیگم صبیّه مرضیّه حاجی محمد حسین خان اصفهانی صدراعظم دیوان خاقان مغفور.

فقره سی و پنجم در ذکر اولاد امجاد نوّاب سلطان سلیم میرزا

عدد ایشان چهار نفر بالمناصفه است [۶۱۰] و اسم دو نفر ذکور از قرار مذکور است:

اوّل: نوّاب آزاد خان میرزا

دوم: نوّاب [محمد حسین میرزا] (۱) برادر صلبی و بطنی نوّاب آزاد خان میرزا است.ت.

۱- . ناسخ التواریخ: (محمد حسین میرزا)؛ ملک: (سلطان بنده میرزا)؛ اکسیر التواریخ نام او را نیاورده، بلکه مصحّح اکسیر، داخل کروشه محمّد حسین میرزا آورده است.

فقره سی و ششم در ذکر اولاد امجاد نوّاب بهمن میرزا الملقّب به بهاء الدوله العلیه

عدد ایشان شش نفر، چهار نفر از آن ذکور و دو نفر اناث می باشند. اسامی چهار نفر ذکور از قرار مذکور است:

اوّل: نوّاب فریدون میرزا؛ از بطن صبیّه سردار با اقتدار مهدی قلی خان دولوی قاجار بیگلربیگی استرآباد است و در حسن صورت با طراوتی زیاد.

دوم: نوّاب داراب میرزا

سیم: نوّاب ساسان میرزا؛ هر دو از بطن ارمنیّه شیرین لقا.

چهارم: نوّاب مهدی قلی خان؛ برادر صلبی و بطنی نوّاب فریدون میرزا و سمّی جدّ جلالت آراست.

فقره سی و هفتم در ذکر اولاد امجاد نوّاب سیف الله میرزا

منحصر به دو نفر اناث و دو نفر ذکور است و اسم دو نفر ذکور از قرار مذکور:

اوّل: نوّاب جهان بخش میرزا

دوم: نوّاب نصر الله میرزا؛ هر دو بطنا ارمنیّه زاده و اسباب نیکویی هر دو آماده است.

فقره سی و هشتم در ذکر اولاد امجاد نوّاب فتح اللّه میرزا الملقب به شعاع السلطنه العلیّه

عدد ایشان منحصر به سه نفر اناث و ذکور است و اسامی دو نفر ذکور از قرار مذکور:

اوّل: نوّاب نور الدهر میرزا (۱)؛ از بطن صبیّه مرضیّه مرحوم ظهیر الدوله ابراهیم خان بنی عمّ و ربیب صاحبقران زمان است و در حسن صورت ثانی پدر والاشأن.

دوم: نوّاب ابراهیم خان؛ این نیز از همان بطن مطهّر و همنام جدّ امّی خجسته اختر است.

فقره سی و نهم در ذکر ولد ارجمند نوّاب صاحبقران میرزا

مسمّی به محمد حسن خان [است و] زاده از بطن صبیّه [۶۱۱] مرضیّه ابراهیم خان دولّوی قاجار و چون پدر بزرگوار با حسن بی شمار است.

فقره چهلم در ذکر اولاد شاهزادگانی که اولاد ذکور ندارند

بعد از وضع نوّاب کیقباد میرزا، که به سببی از اسباب در فوق نوشته شد، عدد بقیه سه نفر و عدد اولاد ایشان چهار نفر اناث است:

اوّل: نوّاب علی رضا میرزا؛ یک نفر اناثش از قراری که سابقا ذکر شد، در حبالهد.

۱- . سپهر نیز اولاد فتح الله میرزا را، سه تن، یک دختر و دو پسر می داند به نام های نور الدهر میرزا و ابراهیم خان، ولی صاحب اکسیر التواریخ از ابراهیم خان نام نمی برد و پسران فتح الله میرزا را پنج تن به ترتیب نور الله میرزا، شکر الله میرزا، ذبیح الله میرزا، روح الله میرزا و ید الله میرزا می داند.

نکاح محمد یوسف میرزا (۱) ولد شیخ علی میرزاست.

دوم: نوّاب محمد امین میرزا است، که دو نفر اولاد اناث دارد.

سیم: نوّاب یحیی میرزا والی ولایت گیلان است که یک نفر اناثش زیب دامان.ا)

۱- . تذکره خاوری: (سلطان یوسف میرزا)

فصل دوم: در ذکر نبایری که از بطن اولاد اناث صاحبقران مغفرت نشان به عرصه ظهور خرامیده [اند].

اشاره

بدان که عدد آن ها تاکنون ذکورا و اناثا به نود و هفت رسیده، موازی چهل و هفت نفر ذکور و پنجاه نفر اناث می باشند و این تفاصیل- إن شاء الله الجلیل- در بیست و هفت فقره مذکور خواهد شد.

فقره اوّل در ذکر اولاد امجاد حضرت مریم سیرت همایون سلطان خانم الملقبه به خانم خانمان

زوجه مرحوم ظهیر الدوله ابراهیم خان بنی عمّ و ربیب حضرت صاحبقران آزاده.

بدان که عدد ایشان پنج نفر اناث و ذکور است و احوال دو نفر ذکور از قرار مذکور:

اوّل: نوّاب عباس قلی میرزا؛ جوانی است به حسن صورت و معنی آراسته و از معایب ظاهر و باطن پیراسته. در رشادت و جلادت بی مانند و در همّت و سخاوت بی چون و چند است. بعد از وفات پدر با جلال، چند سال است ایالت ولایت کرمان را بالاستقلال داشت تا از قراری که در اصل تاریخ نگارش یافته، کار ایالت را بر سرکار خودسری گذاشت. خاقان مغفور چون او را ملاقات نفرموده بود، بعد از ظهور طغیان ملاقاتش را طالب شد و معزی الیه از سطوت قهر قهرمانی، خوف کامل بر وجودش غالب آمد. از اطراف، شفعا برانگیخته و دست از دامان تقرّب بگسیخت. در دیار مازندران به سر می برد تا جدّ بزرگوارش در دار السلطنه اصفهان با هزار حسرت و ناکامی بمرد. اکنون در دار الخلافه طهران است و آسوده در سایه امن و امان.

دوم: نوّاب ابو الفتح میرزا؛ جوانی است خوش سیما. چون کرمانی میلاد است، سیه چرده و بانمک بی منتها.

فقره دوم در ذکر اولاد امجاد حضرت آسیه فطرت بیگم جان خانم زوجه امیرکبیر محمد قاسم خان ولد نظام الدوله سلیمان خان قاجار

عدد ایشان سه نفر، دو نفر اناث و یک نفر ذکور. یکی از دو نفر اناث، زوجه محترمه شاهنشاه جهان- خلّد الله ملکه- و والده نوّاب ولیعهد زمان ناصر الدین میرزا است و دیگری در حباله نکاح نوّاب شاهرخ میرزا خلف مرحوم حسین علی میرزای فرمانفرمای مملکت فارس که سابقا مذکور شد. ولد ذکورش نوّاب سلیمان خان الملقب به خان خانان است و جوانی است در محاسن ذات و حسن صفات، محسود همگنان.

وجود مسعودش گوهری است از جوهر معنی سرشته و تخم معارف و اخلاق در مزرع طینت با وفاقش کشته. در حسن اخلاق چنان است که مدت العمر موری در زیر پایش آزاری ندیده و یاری از وی باری نکشیده. در ملاحت و زیبایی، نظیری نداشت و پیوسته همّت به جذب قلوب مستمندان می گماشت. به طریقه ارباب طریقت میلش کامل است و التفات ارباب حقیقت او را شامل.

وقتی پدر بزرگوارش در ولایت قمشه حاکم بود، شبی در فصل بهار میل به طرب و شراب نمود؛ در شور مستی صدهزار دستانی با صدهزار دستان در باغ نغمه زنان شد و خان زمان از جوش می و ناله نی پروازکنان آمد. از غرفه [ای] که منزل داشت، جستن کرد که خود را از روی هوا به بلبل رساند و از شور نغمه او کام دل ستاند. یک سر از آن بالا به پایان سرا افتاد و فی الفور به عالم میعاد روی نهاد. نعش او را در بقعه شاه رضا خارج قصبه قمشه مدفون ساختند و عمارت مربعی بر سر مزارش ساخته. قرّاء خوش الحان مستمرا به قرائت پرداختند.

خان خانان بعد از وفات پدر عالی شأن مدتی در ولایت قمشه حکومت کرد و از حسن رفتار نام برآورد. به سبب شرف مصاهرت نوّاب محمد قلی میرزای ملک آرای دار المرز طبرستانات، چندی در آن سامان آرمید و پس از آن خویش را در سایه شوکت ولیعهد مغفور به خراسان کشید. در عهد این دولت خداداد در آذربایجان به خدمت

همشیره زاده خویش نوّاب ولیعهد فطانت کیش [۶۱۲] ناصر الدین میرزا مشرف گشت و در رکاب معزی الیه به دار الخلافه آمده، بار اقامت هشت. با مؤلف تاریخش از بدایت تا نهایت کمال التفات منظور بود و مؤلّف نیز عمری در خدمتش به ارادت صرف می نمود.

فرد:

جذبه شوق چنان است میان من و دوست که اگر من نروم او به طلب می آید

فقره سیم در ذکر اولاد امجاد عروس دلارای حجله عصمت،

حضرت گلین خانم (۱) زوجه محترمه زین العابدین خان برادرزاده صاحبقران مغفرت بنیان

عدد ایشان دو نفر اناث است و یک نفر ذکور به نوّاب محمد جعفر میرزا مشهور.

فقره چهارم در ذکر اولاد امجاد، حضرت بلقیس فطرت مریم خانم زوجه محترمه جناب آصف الدوله اللهیار خان دولّوی قاجار

عدد ایشان ذکورا و اناثا هشت نفر بالمناصفه است و اسامی چهار نفر ذکور از قرار مذکور است:

اوّل: جناب جلالت مآب محمد حسن خان الملقب به سالار؛ دوحه باغ دولت و لاله راغ شوکت است. فنون کمالات را حاوی است و عموم روایات را راوی. در خط شکسته درست نویس است و اشعار آبدارش بغایت شیرین و سلیس. وقتی، منظور نظر باطنی جناب معتمد الدوله میرزا عبد الوهاب منشی الممالک المتخلّص به نشاط صاحبمه

۱- . معروف به ام السلمه

کتاب (گنجینه) بود و کسب کمالات صورت و معنی از آن جناب نمود. تا در حوصله گنجد، بردبار و سلیم است و تا در تصوّر آید، صاحب رضا و تسلیم. از بدایت ظهور رشد و تمیز، خاقان مغفرت آمیز را به او التفاتی به کمال بود و هر روزش به رجوع خدمتی و وقوع منصبی سرافراز می فرمود. چندی زمام سرداری سواره و پیاده مازندران و عراق را از فوج بختیاری و غیره در کف اقتدار داشت و گاهی در ایّام وزارت پدر والاگهر و غیبت او از دربار معدلت سیر، وکاله نشان و خاتمه خویش را بر ظهر فرامین و پروانه جات می گذاشت.

وقتی، در دربار کیوان مدار ایشک آقاسی باشی و سالاربار شد. زمانی در ولایت همدان به اتفاق نوّاب شاهزاده آزاده فرّخ سیر میرزا الملقّب به نیّر الدوله مباشر و کارگزار آمد. بعد از قضیه هایله خاقان مغفور و زمان طلوع نیّر این دولت ابد دستور، که ایالت مملکت خراسان به جناب آصف الدوله قرار یافت، سالار بزرگوار نیز در خدمت پدر عالی مقدار به امر نیابت آن دیار شتافت. اکنون در آن ارض فیض فرض مقیم است و کافل امور هر صحیح و سقیم. با مؤلّف این روزنامچه اش- من المهد الی العهد- الفتی بی نهایت است و مؤلّف را در حضرتش ارادتی بی غایت.

مصرع:

هر کجا هست خدایا به سلامت دارش

دوم: بندگان میرزا محمد خان الملقب به بیگلربیگی؛ جوانی مبادی آداب است و همواره در مقام خیرخواهی احباب. صهر شاهنشاه آزاده و شاهنشاه آزاده را عمه زاده و خالوزاده است. زوجه محترمه اش از بطن معظّمه نواب مهد علیا، اعنی والده شاهنشاه زرّین لوا است و خود چندی در ولایت طارم، من اعمال خمسه، که از قدیم الایّام به تیول اجدادی ایشان مقرّر بود، حکمروا و در فنون سواری و تیراندازی بی همتا. با جدّ پدری همنام و لقب او در رسوم و الفت و مهربانی با دوستان قدیم، خاصه این مخلص صمیم با طرز و قانونی عجیب- اللهمّ احفظه.

سیم: بندگان محمد علی خان؛ جوانی است ملیح و در عالم ملاحت بغایت صبیح.

در کسب کمالات کاری کرده و رضای باب بزرگوار را در هر باب به عمل آورده است. او نیز چون برادر والاگهر، همشیره شاهنشاه جم جاه را در حباله نکاح دارد و اوقات را در ولایت ترشیز به نیابت پدر مصروف می آرد.

چهارم: بندگان حسین خان، که برحسب صوابدید پدر همایون سیر، نایب ولایت نیشابور است و هر بینوا، از دولت خوان احسانش، قرین نوالی موفور. در طرز جوانی مرغوب است و رفتارش در نظرها بی نهایت مطلوب. این نیز چون دو برادر والاگهر همشیره [ای] از شهریار زمانش مخطوبه است و هنوز عروس دلارای آرزو در حجله خیال محجوبه- اللهمّ ارزقه.

فقره پنجم در ذکر اولاد امجاد حضرت زینب خانم

زوجه اسماعیل خان قوانلو سپهسالار (۱) دار المرز مازندران

عددش ذکورا و اناثا دو نفر است و یک نفر ذکورش به نوّاب احمد خان مشتهر.

فقره ششم در ذکر اولاد امجاد حضرت خدیجه خانم زوجه محمد باقر المتخلّص به مریخ ولد مرحوم حسین قلی خان برادر خاقان مغفور

عدد ایشان چهار نفر اناث و ذکور است و اسامی سه نفر ذکور از قرار مذکور:

اوّل: نوّاب اسد الله خان

دوم: نوّاب حسین خان

سیم: نوّاب حسن خانر)

۱- . ملّی: (سپهسار)

فقره هفتم در ذکر اولاد امجاد [۶۱۳] حضرت حاجیه عزّت نساء خانم زوجه مرحوم موسی خان ولد حسین قلی خان برادر خاقان مغفرت نشان

عدد ایشان منحصر به دو نفر اناث و ذکور است و ولد ذکورش مسمّی به الله قلی میرزا، جوانی است بغایت صبیح و زیبا. اکنون ربیب جناب فخر المسلمین حاجی میرزا آقاسی بیات ماکویی ایروانی کافل امور جمهور است و امیرزاده مذکور، به سبب نسبت مذکور، بی نهایت مغرور. در میان نباير دختری رفتار را با مردم تغییر داده و پای جلالت و بزرگی را بر طاق بلند نهاده است. طبع نظمی دارد و اوقات را به صحبت با ارباب می گذارد. اکنون برحسب امر همایون، ایلخانی ایل جلیل قاجار و سرکشیکچی باشی دربار جهان مدار گشته و مراتب اعتبار و اقتدارش از هرچه در نظر آید درگذشته است.

فقره هشتم در ذکر اولاد امجاد جرّه باز اوج جلالت حضرت طیقون خانم زوجه مرحوم موسی خان قوانلو ولد مرحوم حاجی مهدی قلی خان

عدد ایشان ذکورا و اناثا نه نفر است؛ موازی پنج نفر ذکور و اسامی ذکور از قرار مذکور است:

اوّل: نوّاب جعفر قلی خان؛ جوانی است دلخواه و نازک اندام و از فرط طنّازی نیکوروش و خوش خرام. تقدسی به افراط دارد و اوقات نماز را به جماعت می گذارد.

مشغول تحصیل آداب است و از فرط فروتنی منظور نظر اصحاب.

دویم: بندگان مهدی قلی خان؛ همنام جدّ پدری است و نمک فروشانش در بازار ملاحت، مشتری. جوانی پرذهن و ذکاست و در تحصیل کمالات با جدّ و جهدی

بی منتها.

سیم: بندگان محمد قلی خان؛ عموی پدر را همنام است و از فرط ملاحت گوهر، درج دامان اب و مام.

چهارم: بندگان سلطان قلی خان

پنجم: بندگان موسی خان، که بعد از وفات پدر از بطن مادر به وجود آمده و همنام پدر عالی مقام شده است.

فقره نهم در ذکر اولاد امجاد حضرت خدیجه سلطان خانم الملقّبه به عصمت الدوله زوجه ابراهیم خان ناظر خلف صدراعظم اصفهانی

عدد ایشان ذکورا و اناثا چهارنفر است. اسامی سه نفر ذکور از قرار مذکور است:

اوّل: نوّاب صدر الدوله میرزا؛ جوانی است گندم گون و عیوب ظاهری و باطنی از باطن و ظاهر او بیرون. صورتی زیبا دارد و قامتی رعنا و در تحصیل آداب با سعی و جهدی بی منتها. اکنون در دفترخانه همایون مستوفی با نام و نشان است به تقرّب حضرت ذی شأن.

دوم: نوّاب آصف الدوله میرزا؛ این هر دو ولد به سبب وزارت و صدارت جدّ امجد به این دو اسم مسمّی گشته و هر دو از آخر درجه نیکویی گذشته اند. آصف الدوله میرزا [۶۱۴] در عهد خجسته اعلیحضرت محمد شاه ثانی- خلّد اللّه ملکه- در سنه یک هزار و دویست و شصت و سه، در شهر شوّال المکرم در دار العلم شیراز از بلای وبا درگذشت.- رحمه الله علیه.

سوم: نوّاب محمد باقر خان

فقره دهم در ذکر اولاد امجاد حضرت درخشنده گوهر خانم زوجه محترمه میرزا اسماعیل خان حلال خور مستوفی دیوان اعلی

عدد ایشان اناثا و ذکورا پنج نفر (۱) است و اسامی سه نفر ذکور از قرار مذکور:

اوّل: نوّاب میرزا نصر الله است که با وجود صغر سن، آگاه از رسوم فطانت و ذکا.

دوم: نوّاب میرزا فریدون الملقب به میرزا خانلر؛ در نام و لقب با جدّ بزرگوار پدری، دوش بر دوش رفته و به سبب تازگی هنوز در مأمن مهد و آغوش خفته است.

سیم: نوّاب میرزا علی؛ تازه به عرصه وجود آمده و این قطعه و مثنوی که ایراد می گردد، تاریخ تولد این دو خلف اخیر را از طبع مؤلف شاهدی مبرهن شده است.

مثنوی تاریخ ولادت میرزا فریدون الملقب به میرزا خانلر

زهی کردگاری که از آب و خاک پدید آورد گوهری تابناک

پدر ابر نیسان و مامش صدف ز تاج شهانش فزاید شرف

مثل گفتم این را شنو اصل آن که دانی نژاد شهان در جهان

کنون تازه مولودی آمد به دهر کز او تازه شد کوه و هامون و شهر

همین پاک مولود آن گوهر است که او را صدف دامن مادر است

زهی زبده مولود فرّخ حسب پدر بر پدر ترکمانی نسب

ز صلب قرا یوسف ترکمان هم از باطن قاجار دارد نشان

مهین جدّ او میرزا خانلر است سمّی فریدون نام آور است

پدر صهر شاهنشه جم نهادجهاندار فتحعلی شاه راد).

۱- . ناسخ التواریخ و تذکره خاوری: (عدد ایشان چهارنفر و دونفر اولاد ذکور میرزا نصر الله و میرزا فریدون است).

سماعیل خان آن یل بندپی وطن مفتخوان و مکان ملک ری

همش امّ درخشنده گوهر بنام مهین دخت شاهنشه کی مقام

به ایوان فروزنده اختر ببین به دامان درخشنده گوهر ببین

زحل طالع آن گزین نام دان خداوند آن خانه بهرام دان

به شغل وزارت دلیلش قوی است و گر بگذرد زان ندانم که چیست

ز دنیا و دین بهره دارد بسی درین دو نظیرش ندیدم کسی

[۶۱۵] به نام و لقب شد نظیر نیانیایش ز فردوس در هر حبا

سزد حوریان بهشتی سریرکه از فوق آیند یکسر به زیر

دهندش ز دل طعمه وز جان خورش تنش یابد از آن خورش پرورش

بود نور ظاهر به پیشانیش کند حور گهواره جنبانیش

رخ او ز گهواره تابان بودچو مهری که از چرخ رخشان بود

بود زهره چون مهره در مهد اوبه بازیگری شهره در عهد او

دو چشمان دو هندوی غرید مست دو لب چون دو می خواره بت پرست

نه کاکل که دارد که شرف از سرش که باشد ز خوبی به سر افسرش

سه مه بیش از سال پنجاه و چاربه شه زینت عرصه روزگار

ز مسعود نیکی به از مشتری چو بشنید میلاد او خاوری

به تاریخ او شد چنین باخبربه جاه فریدون بود خانلر

خدایا تو این پور فرّخ نهادکه دارد ز نسل سلاطین نژاد

جمالش بیفزا به جاه و به مال نگهدارش از رنج عین الکمال تاریخ ولادت میرزا علی

جهان بارگاهی و کیهان خدای در آن آفریده بسی دستگاه

خوش آن دستگه اندرین بارگه زهی دستگاه و خهی بارگاه

بود دست قدرت چنین کارساز که خاک سیه منبت هر گیاه

ز یک قطره بحری کند آشکارو زو منشعب هرچه نهر و میاه

پدید آورد خسروی تاج بخش نکو نام فتحعلی پادشاه

و زو شعبه شعبه کند سروران برازنده بخت و تخت و کلاه

غرض زین مقالات ذات کسی است که شد تازه ظاهر درین بارگاه

ز دخت همایون آن شهریاریکی پور آمد سزاوار گاه

چه دخت آن درخشنده گوهر که هست به رخشندگی غیرت مهر و ماه

مر آن پور را شد پدر سروری که ذاتش شریف است بی اشتباه

سَمُعیل خان آن یل بندپی دبیر سزاواردرگاه شاه

ز قولش یکی گفته دفع فتن ز کلکش یکی نکته عفو گناه

ز یک لشکر او نظم چندین دیارز یک عزم او فتح چندین سپاه

یکی گوید و فارغ از کاینات یکی جوید و عاری از ماسواه

زهی تازه مولود فرّخ حسب پدر بر پدر سروری جایگاه

ز اقبال او پشت گردون نگون ز انوار او روی انجم سیاه

یکی رود و مر قدسیان را درودیکی طفل و مر عاقلان را پناه

طرب زای از گریه های های فرح بخش از خنده قاه قاه

[۶۱۶] به جان ها نهد پای از یک قدم به دل ها کند جای از یک نگاه

ز رویش که آثار لطف خدای ز چهرش که آیات مهر اله

بود مهر را چهره اسود چو قیربود ماه را جبهه اصفر چو کاه

بود ظاهر از جبهه اش کز شرف به پایش گذارند عالم جباه

علی گشت نامش ز مام و پدربه قدرش یکی هست نامش گواه

مهی پنج مانده به پنجاه و هفت بشد زینت دامن مام و داه

به تاریخ او زد رقم خاوری سمی به اعلی گشت روحی فداه (۱) ت.

۱- . مدایح دوگانه فوق در تذکره خاوری نیامده است.

فقره یازدهم

در ذکر اولاد امجاد نوّاب گوهر شاد خانم زوجه محترمه امیرزاده با وقار علی محمد خان دولّوی قاجار است. عدد ایشان سه نفر اناث و ذکور و یک نفر ذکورش به نام جدّ پدری محمد خان نایب مشهور.

فقره دوازدهم

در ذکر ولد ارجمند شاه سلطان خانم زوجه مرحوم محمد صادق خان قوانلوی قاجار که مسمّی به محمد زمان میرزاست و چون شاهزاده مستوره از قراری که نگارش یافت، در عتبات عالیات به حباله نکاح جناب میرزا محمد تقی شهرستانی است، امیرزاده مذکور نیز به متابعت والده معظّمه در آن ولایت مشغول زندگانی.

فقره سیزدهم

در ذکر اولاد امجاد گوهرکان عصمت حضرت گوهر خانم زوجه مرحوم رستم خان خلف ظهیر الدوله ابراهیم خان. عدد ایشان موازی چهار نفر اناث و ذکور و اسامی سه نفر ذکور از قرار مذکور:

اوّل: عبد الحسین خان

دویم: سهراب خان

سیم: نعم البدل پدر عالی مقدار حضرت رستم خان، که بعد از وفات پدر از بطن مادر (۱) فرخنده سیر به عرصه ظهور جلوه گر و به این نام مشتهر شده است.ر)

۱- . ملک:- (از بطن مادر)

فقره چهاردهم

در ذکر اولاد امجاد حضرت تاجلی بیگم خانم زوجه محترمه امیرزاده کبیر نصر الله خان ولد مرحوم ظهیر الدوله مزبور که عدد ایشان پنج نفر از اناث و ذکور است و اسامی سه نفر ذکور از قرار مذکور:

اوّل: بندگان ابراهیم خان که سمّی جد بزرگوار است و نور دیده امیرزاده عالی تبار.

دویم: بندگان مهدی قلی خان که سمّی عمّ صاحبقران و جدّ پدر عالی مکان.

سیم: سرکار خلیل الشأن خلیل الله میرزا که به مناسبت اسم ابراهیم این نام جلیل بر او اطلاق شده است.

فقره پانزدهم

در ذکر اولاد امجاد حضرت حسن جهان خانم الملقبه به والیه زوجه محترمه مرحمت پناه خسرو خان والی ولایت کردستان که عدد ایشان سه نفر از اناث و ذکور است و اسامی دو نفر ذکور از قرار مذکور:

اوّل: بندگان رضا قلی خان؛ والی ولایت مذکور [که] جوانی زیباست و صهر پر مهر شاهنشاه زرّین لوا [۶۱۷]. یکی از همشیره های بطنی و صلبی سرکار اقدس مسمّیه به طوبی خانم در سنه یک هزار و دویست و پنجاه و چهار به عقد دایمی او جلوه گر شد و مبلغ دوازده هزار تومان زر نقد وجه کابین او را معیّن و مقرّر آمد. تاریخ این عیش مهنّا از کلک مؤلّف مدحت آرا تراوید و یادگار درین صحیفه ثبت گردید.

لمؤلفه:

فرّخ نبیره شه عالم رضا قلی آن دوست دار از جان بر دوده خلیل

والی بود به مرز سنندج ز شهریارز آبا در آن دیار به فرماندهی نبیل

مامش مهینه دخت شه جنّت آشیان آن کو بود به والیه معروفه در سبیل

آمد به ری گرفت ز شه تازه گوهری از بهر پور خویش کز آن دوده اصیل

خرّم به کام و خرّمیش با روان قرین طوبی به نام و برخی او گشته سلسبیل

آراست طوی دلکشی اندر جهان و کردگوهر به جای سیم و زر اندر رهش عبیل

گنجی کثیر کرد در این راه صرف و شدگنج سپهر در بر آن مایه قلیل

از بهر عیش او به ره جُدی شد کباب در طبخ سور او حَمَل چرخ شد قتیل

شد فاش در میانه ازین عیش نای و نوش شد پهن در زمانه ازین سور قال و قیل

از خرّمی نشانه به گیتی ز قدسیان وز تهنیت ترانه به گردون ز جبرییل

این عیش دولتی شد در دست هر فقیراین سور قوّتی شد در جسم هر علیل

کف ها ز زر و سیم ثمین همچو گوی ماه جوها ز شهد و شیر روان همچو رود نیل

فرّخ عروس بین تو که مهر از خجالتش هر شامگاه جامه خود می زند به نیل

فرخنده بانوان بهشتی همی کشندبا حُسنِ او خجالت از آب سلسبیل

با قلب شاد گفته به تاریخ خاوری هین صهر شهریار بدان والی جلیل (۱) دویم: سرکار غلامشاه میرزا؛ هنوز صغیر است و آوازه جلالت و کبریای او عالم گیر- اللهمّ احفظه. (۲)

فقره شانزدهم در ذکر اولاد امجاد حضرت ماه بیگم خانم زوجه محترمه امیر نامدار غلامحسین خان سپهدار عراق است.

عدد ایشان سه نفر اناث و ذکور و اسامی دو نفر ذکور از قرار مذکور:ت.

۱- . این قطعه در تذکره خاوری نیامده است.

۲- . در تـذکره خاوری علاوه بر دو نفر فوق، سـرکار احمـد خان معرفی شـده که از دو برادر خود کوچکتر و سـمّی جدّ امجد خود است. سپهر نیز در ناسخ التواریخ، احمد خان را به عنوان سوّمین اولاد معرفی نموده است.

اوّل: حضرت یوسف خان؛ همنام جد بزرگوار عالی شأن است و اولین اولاد شاهزاده عفت نشان.

دویم: بندگان حسن خان، که در مکاتبات و محاورات، حرف خای فوقانی را به حرف جیم در لفظ جان بدل کرده و میل باطنی را به این دلیل به ظهور آورده است. با وجود طفولیت، در مراتب تعارفات و تسلیمات و حرکات سر و گردن و دست در مقام تعارف، نسبت به اعالی و ادانی از معقولین روزگار گوی سبقت برده و ناظرین را ازین حرکات شیرین بغایت متعجّب و حیران کرده است.

از غرایب اتفاقات روزی که خاقان مغفور [۶۱۸] هنگام غروب در عمارت هفت دست باغ سعادت آباد اصفهان به رحمت ایزدی پیوست و قرار حرکت نعش مطهّر و حرم محترم را نوّاب شاهزادگان می دادند، یک زوج صندوق جواهر، اختصاصی نوّاب تاج الدوله طاوس خانم اصفهانیّه را نوّاب شاهزادگان باسمه به دست این سپهدار حقّانیت شعار سپردند و سربازان ابواب جمعی او یک زوج صندوق مزبوره را به تلقین سپهدار مزبور از میانه زده [و] از همان راه به سمت دولت آباد کزاز مأمن او بردند و آوازه در انداختند که مفقود گشته [است]. حضرت سپهدار بعد از ورود به مأمن، جواهرآلات مزبوره را که معادل دو کرور قیمت داشت، در سقف تالار اندرونی نشیمن خود پنهان کرده، به امانت گذاشت.

بعد از جلوس حضرت شاهنشاهی بر تخت سلطنت، حکومت ولایت عراق به میرزا نبی خان قزوینی وزیر سابق نوّاب رکن الدوله علی نقی میرزا محوّل و معزی الیه نیز در دولت آباد مزبوره وطن ساخت و سپهدار مزبور به فکر حیله و تدبیر جواهرآلات مسروقه پرداخت. شرحی به حرم محترم خود نگاشت و در آن شرح چنین مرقوم داشت که، جای مأمن حسن جان را تغییر دهید که آن منزل مناسب او نیست و منظورش از حسن جان، جواهرآلات بود. میرزا نبی خان از مضمون نوشته خبردار گشته، به آن منزل خود را رسانید و جواهرآلات مزبوره را یافته کلا بدون نقص و عیب روانه دربار اقدس گردانید. زهی همّت و مروّت سرشار شاهنشاه فتوّت شعار که کل آن جواهرآلات را به

محارم چاکران دربار اقدس به صیغه انعام قسمت فرموده و با سپهدار شرمگین حرفی از این معامله ادا ننمود.

[مصرا]ع:

چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار

فقره هفدهم

در ذکر اولاد امجاد حضرت سرو جهان خانم زوجه محترمه آقا خان امام اسماعیلیه و حاکم محلات قم؛ عدد ایشان سه نفر اناث و ذکور است و ذکور مزبور به علی شاه میرزا مشهور.

فقره هجدهم

در ذکر اولاد امجاد حضرت خورشید خانم زوجه مرحوم عباس قلی خان افشار خمساوی؛ عدد ایشان سه نفر اناث و ذکور است و اسم ذکور به ولی محمد خان مذکور.

فقره نوزدهم

در ذکر اولاد امجاد حضرت عالیه سلطان خانم زوجه محترمه علی خان دامغانی امیر آخورباشی؛ منحصر به دو نفر اناث و ذکور است و ذکورش به نام جدّ پدری خود عیسی خان مذکور.

فقره بیستم

در ذکر اولاد امجاد فرّخ سلطان خانم زوجه محترمه [۶۱۹] سیّد المقرّبین میرزا غلامشاه فندرسکی استرآبادی؛ عدد ایشان موازی شش نفر اناث و ذکور است و اسامی دو نفر ذکور از قرار مذکور:

اوّل: جناب میرزا ابو القاسم که سمّی جد بزرگوار میر فندرسکی عالی مقدار است و از این نسبت شریف ترین عزت و اعتبار.

دویم: حضرت سیّد حسین میرزا (۱)؛ کراهت منظری داشت و در همان سن طفولیت روی زشت به عالمی دیگر گذاشت.

فقره بیست و یکم

در ذکر اولاد امجاد حضرت پاشا خانم زوجه سهراب خان گرجی؛ عدد ایشان دو نفر ذکور است و اسامی از قرار مذکور:

اوّل: سرکار اریکلی خان الملقّب به والی که حسب الامر اعلی به اسم والی گرجستان مسمّی گشته و این تفأل از قلب همایون گذشته به مفاد (الملوک ملهون). بعید نیست که وقتی ما صدق این از قوّه به فعل آید و از تأثیرات قضا و قدر و برازندگی نتیجه دودمان سلطنت جاویداثر، به اسم والی گری به آن کشور گراید (۲).

انوری

هزار نقش برآرد زمانه و نبودیکی چنان که در آیینه تصور ماست (۳)

فقره بیست و دویم

در ذکر اولاد امجاد ماه نوش لب خانم زوجه محترمه امیر دیوان میرزا نبی خان قزوینی است؛ عدد ایشان دو نفر اناث و ذکور است و نام ذکور داراب میرزا مذکور- اللهم احفظه.ت.

۱- . تذکره خاوری در مورد وی می نویسد: (در حقیقت نور نجابت از حسن مبینش پیداست).

۲- . نفر دوّم که نامش در متن نیامده، تذکره خاوری او را بندگان محمد علی خان نامیده است که از بطن مخدّره معظّمه بعد از مراجعت از مکه مکرّمه به عرصه وجود آمده و زینت عرصه دوران شده است. سپهر نیز در ناسخ التواریخ فرزند دوّم را محمّد علی خان نامیده است. نسخه ملک نیز در حاشیه این مطلب تصریح می نماید.

۳- . این بیت در تذکره خاوری موجود نیست.

فقره بیست و سیم

در ذکر ولد ارجمند حضرت قیصر خانم زوجه محترمه سلیمان خان افشار؛ منحصر به یک نفر ذکور و به نام محمد ولی خان جدّ پدری خویش مذکور.

فقره بیست و چهارم

در ذکر ولد ارجمند حضرت زیبده خانم زوجه مکرّمه علی خان قراگوزلو [و] آن نیز منحصر به یک نفر ذکور و به نام جدّ خویش محمد حسین خان مذکور.

فقره بیست و پنجم

در ذکر اولاد حضرت خورشید کلاه خانم زوجه جناب نظام الدوله میرزا علی محمد خان اصفهانی؛ عدد ایشان سه نفر اناث و ذکور است و نام ذکورش نجف قلی خان مذکور. چون در نجف اشرف متولد شده، لهذا به این اسم مسمّی آمده است.

فقره بیست و ششم

در ذکر ولد ارجمند حضرت خاور سلطان بیگم زوجه محترمه جناب میرزا نظر علی قزوینی حکیم باشی که ذکور است و اسمش میرزا محمد مذکور.

فقره بیست و هفتم

در ذکر اولاد امجاد صبایایی که اولاد ذکور ندارند؛ خود موازی هشت نفر و صبایای ایشان مساوی نه نفر از قرار تفصیل است:

اوّل: نوّاب ضیاء السلطنه شاه بیگم؛ زوجه مطهّره جناب میرزا مسعود تبریزی وزیر امور دول خارجه؛ موازی دو نفر صبیّه داشت و در حین تحریر این کتاب با صواب

اولاد ذکور متعدد آورده و نام اکبر [آنها] را محمد حسن میرزا گذاشت. تاریخ ولادت او از طبع مؤلّف تراوید و یادگار را ثبت گردید.

لمؤلفه:

[۶۲۰] میرزا مسعود کز فرّ شهاب کلک اوهرچه دیو اندر سپهر ملک مردود آمده

نی غرض بل جوهر است اندر وجود او جلال همچو آن گوهر که هم از بحر موجود آمده

سینه اعدای او همواره مسلول از حسددیده حُسّاد او پیوسته مرمود آمده

گر عدو گوید ز من این جاه و این منصب بلی در عدو مردود و در این ذات محمود آمده

تا کمند تابدار احتسابش شد درازفتنه اندر زلف خوبان رفته مفقود آمده

حاصلش را دهر دهقان تخم انجم ماه داس آسمان چون مزرع است و کهکشان رود آمده

خواست تا گویند آثاری است این از مطبخش زان سبب افلاک اندر دیده دود آمده

ز آستانش هرکه سرپیچیده نقصان کرده است لیک هرکس رو به آن سو کرده با سود آمده

خود قران دادش سعادت با ضیاء السلطنه زین دو تن هم کوکبی مسعود موجود آمده

از ضیاء دهر گشته کوکب نور آشکاردر وزیر ملک پیدا جوهر جود آمده

آن ضیاء سلطنت کاندر بساط عیش اوکهکشان چون مجمر است و مهر چون عود آمده

آن وزیر مملکت کاندر قماط (۱)طیش اوآسمان چون جوشن است و ماه چون خود آمده

این مسیحایی که فخر دوش مریم گشته است یا سلیمانی که زیب بزم داود آمده

بود مانند صفی الله مسجود ملک گر نمی گفتند رودی از چه مسجود آمده

قدسیان از عالم قدسش جدایی داده انداندر این عالم از آن رو گریه آلود آمده

عاجزم از وصف این گوهر که آمد در وجود[۶۲۱] می ندانم چیست یا ربّ کز تو مشهود آمده

تاکنون ای دل چنین قدرت نشد مشهود کس آن چه اندر پرده غیبی نهان بود آمده

تا به کی باید چنین بود از غم دوران ملول رودها باید زدن اکنون که این رود آمده

شد مسمّی پیشوای دویمین یعنی حسن هرچه نیکویی درین مولود موجود آمده

از برای سال تاریخش رقم زد خاوری از ضیا موجود این مولود مسعود آمده (۲) دویم: مرحومه سلطان بیگم؛ زوجه محمد خان دولّوی قاجار [و] صاحب یک نفر صبیّه است.ت.

۱- . پارچه عریضی که کودک را در آن پیچند.

۲- . این قطعه در تذکره خاوری موجود نیست. در حاشیه این بخش (دو نفر پسر) نوشته شده است.

سیم: حضـرت حب نبات خانم؛ زوجه بنـدگان میرزا محمد خان ولد مرحوم حسـین قلی خان بود و شوی را به سه طلاق اطلاق نمود. یک نفر صبیّه دارد.

چهارم: حضـرت جهان سلطان خانم؛ زوجه محترمه امیرکبیر محمد باقر دولّوی قاجار بیگلربیگی دار الخلافه طهران ایضا مالک یک نفر صبیّه است.

پنجم: حضرت فرزانه بیگم خانم؛ زوجه حسین علی خان معیّر الممالک، به دستور یک نفر صبیّه دارد.

ششم: حضرت آغا بیگم (۱)؛ زوجه میرزا علی هزار جریبی صدر الممالک به شرح ایضا.

هفتم: حضرت شاه جهان خانم الملقّبه به خان بی بی خانم و المخاطبه به عمّه شاه، زوجه میرزا عبد الباقی منجّم باشی لاهیجانی صاحب یک نفر صبیّه است. تاریخ ذو القرنین ج ۳ ۱۱۵۳ فقره بیست و هفتم ..... ص : ۱۱۵۰

تم: حضـرت رخسـاره بیگم؛ زوجه مرحمت پناه محمـد خان ایروانی امیرتومان در سـنه یک هزار و دویست و پنجاه و چهار در دور قلعه هرات وفات یافت. یک نفر صبیّه دارد. تاریخ وفاتش از کلک مؤلّف تراوید و یادگار را ثبت گردید:

محمد خان که اصلش ایروانی امیر با جلال از شوکت و خوی

به هند الطاف اگر نبطش به عارض به چین انصاف اگر چینش بر ابروی

به گاه کین فلک با آن همه زورنمی بودش حریف زور بازوی

فشردی پای چون بر پشت توسن فتادی خنگ گردون هم ز زانوی

ز تن جان رفت در دور هراتش دریغ از آن امیر راد نیکوی

بگاه خدمتش جان رفت از تن فتادش از قضا بر خاک پهلوی

به تاریخش رقم زد خاوری وای محمد خان ز دنیا شد به مینوی (۲) ت.

۱- . ملّی: (آقا بیگم)

۲- . در تذکره خاوری این قطعه موجود نیست.

فصل سوم:

اشاره

فصل سوم (۱) در ذکر اسـامی و احوال برادر و اعمام و بنی اعمام و نبایر منسوبان و خویشان خاقان مغفرت نشان و در آن چند فقره است:

فقره اوّل در ذکر اوضاع و احوال برادر والامقام سعادت فرجام آن خاقان مغفرت نشان، حسین قلی خان

بـدان که معزی الیه برادر بطنی و صـلبی [۶۲۲] خاقان مغفور بود و برحسب سنّ دو سال کمتر از آن خسـرو مسـعود. تا سـلطان سعیـد شـهید محمـد شاه اوّل در قیـد حیات مسـتعار می زیست، پیوسـته او را به چشم التفات و مرحمت می نگریست. وصایای موکّده در متابعت صاحبقران جهان به او می کرد و او نیز لازمه عزّت و احترام درباره برادر اعلی مقام به عمل می آورد. تا بعد از قضـیه خاقان شـهید در ولایت شوشـی، آن خان مرحوم لشکر نصرت ملزوم را با شاهزادگان جلالت مرسوم ازآن جا برداشته وارد خارج دار الخلافه طهران گردید و چون در باطن با خیال خویش غدری می اندیشید، لهذا از امرا و وزرای خارج و داخل شهر، (۲) رویی ندید. نوّاب مهد علیا والده معظّمه شاهنشاه زرّین لوا و سایر امنای جاوید انتما او را از دخول شـهر مانع شدند و در خارج خیمه و خرگاه برپا کرده ورود موکب مسعود را منتظر آمدند. بعد از نزول رایات نصرت آیات شهریاری، خان مزبور دامان بندگی بر کمر استوار کرده به استقبال شتافت و چون با قدم ارادت رفته بود، کمال عزّت و احترام یافت.

در روز دعوا بـا صـادق خان کردشـقاقی مردانگی ها نمود و به سـبب مردانگی های او، دست روزگار ابواب فتـح و فیروزی بر چهره هواخواهان گشود. در همان رزمگاه بهی)

۱- . ملك: (فصل دویّم)

۲- . ملی:+ (آقایی)

ایالت مملکت فارس نامزد گشت و پس از ورود به آن ملک به سبب وفور دود نخوت در کاخ دماغ، فرق طغیانش از گنبد دوّار برگذشت. وقایع طغیان او در دفعه اوّل و ثانی مفصّلا در جلد اوّل این روزنامچه همایون نگارش یافته است.

بالجمله، در دفعه ثانی که گرفتار گردید، بدون آسیب به اعضا و جوارح محبوسا و مغلولا در قلعه دزآشوب واقعه در بلوک شمران طهران با اهل و عیال آرمید. تا والده معظّمه صاحبقران زمان در میان بود، شاهنشاه آگاه به جهت احترام والده مکرّمه او را سیاست نفرمود. بعد از وفات آن جلیله، به مفاد (الملک عقیم) بلافاصله از دو دیده نابینا شد و پس از چندین سال زندگانی روانه دار بقا آمد. در مرحله همّت، قاآن روزگار بود و در مرتبه شجاعت، بهمن و اسفندیار. اکثر امنا و امرا قبل از قضیّه عمی (۱) به طرف او مایل بودند، ولی از بیم خسرو با تاج و تخت جرأت اقدام در کاری نمی نمودند. بی سرانجامی کارش به سبب تلوّن مزاج بود که چون مرغ آشفته یک لحظه بر شاخی نمی آسود. گاهی خود را صائم الدهر و قائم اللیل قلم می داد و زمانی در جرگ درویشان پریشان قدم می نهاد. وقتی دست به علم کیمیا می زد [۶۲۳] و روزی تقلیدا تارک دنیا و مافیها می شد.

در ارتکاب معاصی و مناهی برخلاف خاقان مغفور جرأتی موفور داشت و دست ردّ بر سینه احدی از اماره و شواهد نمی گذاشت. در ولایات فارس و سمنان و کاشان متدرّجا ایالت کرد و در هر کار از حسن و قبح نامی برآورد.

بعد از گرفتاری ثانوی، چندی در دار الایمان قم منزل گزید و تا این کیفیت را بر رأی انور برادر والاگهر حالی سازد که من از کوشش و چالش و ادعای سروری گذشته ام، اسلحه جنگ مخصوصی خود را که قیمت هریک، باج اقلیمی بود از شمشیر و خنجر و نیزه و سپر و طپانچه و تفنگ و سایر ادوات از هر قبیل و رنگ، بر روضه منوّره بضعه احمدی وقف کرد و کلاه را در خزانه حضرت معصومه [س] گذاشت و ازین بدنامی گذشته لوای نیکنامی افراشت.

قبل از ایّام عمی به هیچ وجه او را اولادی نبود و بعد از آن موازی دوازده نفر اناثی.

۱- . نابینایی.

و ذکور بالمناصفه از وی به عرصه شهود رخ نمود. شش نفر از اناث به عقد نوّاب شاهزادگان اعظم: ظلّ السلطان و الله ویردی میرزا و احمد علی میرزا و اسماعیل میرزا و علی رضا میرزا و منوچهر میرزا درآمدند و شش نفر ذکور از قرار مذکور زینت افزای محفل دوران شد:

اوّل: نوّاب میرزا محمد خان؛ اسّن و ارشد اولاد خان مرحوم است و طمأنینه باطنش از وقار ظاهر معلوم. خاقان مغفورش از بس ملتفت و مراقب احوال بود، او را پیوسته از رکاب مستطاب مهجور نمی نمود. در جرگ نوّاب شاهزادگان در نهار و شام، قدم در اندرون همایون می نهاد و در سلام عام نیز در پهلوی ایشان می ایستاد. از قراری که سابقا ذکر شده، دو نفر از صبایای معظّمه حضرت صاحبقرانی متدرّجا به عقد دایمی او درآمدند و هر دو را اکراها، زمان مزاوجت به سر آمد. نوّاب فخر الدوله را به اکراه مطلّقه ساخت و حبّ نبات خانم را بعد از ظهور یک اولاد اناث به اطلاق عنان پرداخت. تقدّس ذاتش بسیار است و میلش به نماز جماعت و حفظ مسایل فقاهت و صحبت با علما و الفت با فضلا بی شمار. خاقان مغفورش به سبب مزاوجت دو صبیّه ذو النّورین خواندی و از حسن این ظرافت او را بر مسند عزّت نشاندی. با مؤلّف این کتاب الفتی زیاده دارد و حقیر را از جمله اصدقا می شمارد.

دویم: نوّاب زین العابدین خان؛ جوانی فقیرمنش است و در مراتب پاک دامنی و پاک زبانی نیکوروش. والده معظّمه اش بعد از وفات والد بزرگوار [۶۲۴] سمت زوجیّت مرحوم محمد علی میرزا را دریافت و با ولد ارجمند حسب الامر خاقان فیروزمند به دار الدوله کرمانشاهان شتافت. از شرف مصاهرت اعلی بهره مند گردید و در حجر تربیت سرکار دولتشاهی به مراتب ارجمند رسید. اکنون نیز در ولایت مزبور اقامت دارد و اوقات شریف را به فراغت می گذارد.

سیم: نوّاب حاجی محمد صادق خان؛ از بطن مخدّره افشاریه ارومیّه است و با اخلاقی مرضیّه. در حسن قامت و بالا بی نظیر است و در کمال ملایمت و بردباری با

صغیر و کبیر. والده محترمه اش بعد از وفات پدر نامدار به شرف مناکحت مرحوم حسین علی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس سرافراز شد و خود نیز در حجر تربیت معزی الیه قرین انواع افتخار و اعزاز آمده، خود هم شرف مصاهرت نوّاب فرمانفرما را دریافت و در دار العلم شیراز توطّن جسته، از محاسن التفات آن سرکار به اعلی درجه افتخار شتافت. در برخی از ولایات فارس از قبیل کازرون و دارابجرد و غیره متدرّجا حکومت کرده و از حسن رفتار با اهالی هر دیار نام برآورده است.

چهارم: نوّاب محمد باقر خان المتخلص به مرّیخ؛ از بطن حضرت گوهر تاج خانم صبیّه مرضیّه علی مراد خان زند است و به سبب اصالت اب و امّ، در میان همگنان بی مانند. والده معظّمه اش بعد از وفات پدر نامدار، به عقد دایمی نوّاب شاهزاده محمود میرزا خرسند گشت و خان معهود، چون ربیب آن سرکار بود، چندی در ولایت نهاوند از فیض تربیت آن شاهزاده ارجمند، نامش از گردون بلند درگذشت. نوّاب محمّد زمان میرزای ولد حضرت محمود میرزا را بطنا برادرست و قوّه اش در نظم اشعار دری از همگنان برتر. تذکره [ای] در احوال و اشعار معاصرین نوشته، ولی ملاحظه نگشته. پس از چندی، از ولایت نهاوند و نوّاب محمود میرزا دوری گزید و در دار المرز مازندران در سایه التفات نوّاب محمد قلی میرزای ملک آرای آن سامان به استراحت آرمید. همشیره معظّمه نوّاب ملك آرا به عقد دایمی او درآمد و به سبب این مصاهرت از سایر همگنان برتر آمد.

پنجم: نوّاب موسی خان؛ والده اش از طایفه بنی اسرائیلیه بود و خود در بدایت جوانی و عین عزّت و کامرانی، وداع سرای زندگانی نمود. والده مکرّمه اش بعد از وفات پدر والاگهر، به صیغه نکاح نوّاب رکن الدوله العلیّه علی نقی میرزا درآمد و خان معزی الیه چون ربیب آن سرکار شد [۶۲۵]، دار السلطنه قزوینش مأوا و مقرّر گردید. بطنا برادر نوّاب اسحق میرزا ولد نوّاب رکن الدوله گشت و از شرف مصاهرت صاحبقران اعظم نامش از ذروه گردون درگذشت. نوّاب اللّٰه قلی میرزای ایلخانی را که اکنون ربیب جناب

فخر المسلمین حاجی میرزا آقاسی ماکویی ایروانی است، به یادگار گذاشت و کلک مؤلف سابقا نیز این فقرات را بر صفحه نگاشت. تاریخ وفاتش را نیز درین صحیفه به جهت یادگار نگاشت.

لمؤلفه:

دریغ و درد ز بیداد این کواکب سپهرکه مرگ شد به جوانی بلای موسی خان

به راه دوست فدا کرد جان خویش از صدق روا که جان جهانی فدای موسی خان

ز فرط همّت بود آن چنان که هر مسکین ز بینوایی جست از نوای موسی خان

شد از برادر دارای دهر زاده نغزفلک چه داد ندانم سزای موسی خان

فلک جواهر انجم اگر فرو باردچگونه می رهد از خون بهای موسی خان

بُد از مصاهرت شاه سرفراز و بماندیکی نتیجه بدهد از برای موسی خان

بُدی ز عالم روح و نظر به مرکز داشت از آن به دهر فنا شد بقای موسی خان

هم از جلالت شد بر بهشتیان سالاربه بام مینو برپا لوای موسی خان

فغان خلق چنان شد که تا به روز نشوربه گوش چرخ رسد ماجرای موسی خان

به سال رحلت او گفت خاوری بادابه ملک مینو همواره جای موسی خان (۱) ششم: نوّاب حسین قلی خان؛ مثل پدر بعد از وفات پدر از بطن صبیّه مرضیّه علی خان خمساوی افشار به عرصه ظهور آمده و به نام نامی جدّ بزرگوار و پدر عالی مقدار مسمّی گشته. جوانی پاک دامان است و از اعمال سیّئه برکران. در ابتدا نوّاب ضیاء السلطنه مخطوبه او بود و چون به سبب اسباب مختلفه این مواصلت دست نداد، از شرف مصاهرت نوّاب رکن الدوله علی نقی میرزا مباهات نمود. اکنون در ولایت خمسه بر سر اقطاع موروثی جدّ مادری است و از اعیان آن ملکش برتری- اللهمّ احفظه.ت.

۱- . این قطعه در تذکره خاوری موجود نیست.

فقره دویم در ذکر احوال و اوضاع امیر مغفرت نشان مهدی قلی خان عمّ نامدار خاقان معدلت [۶۲۶] آثار و تفصیل احوال ولد ارجمند و نبایر فیروزمند او

بدان که از قراری که سابقا نگارش یافته، مرحوم مزبور در عهد سلطان شهید- أنار الله برهانه- به عالم باقی شتافته است، [اما] یک ولد نامدار از وی به یادگار باقی ماند که عبارت از مرحوم ظهیر الدوله ابراهیم خان بود و کلک سخن سرا به تفصیل، احوال او را در اکثری از مقامات ایراد نمود. بالجمله، بعد از وفات پدر، از قراری [که] سابقا نگارش یافته، ربیب حضرت صاحبقران گردید و از شرف مصاهرت آن حضرت به اعلی درجه مباهات رسید. همواره در سلک شاهزادگان اعظم در حضور خاقان معظّم می ایستاد و [می] نشست و تفنگ مخصوصی سرکار اقدس را به انضمام شاخ قطار و کیسه کمر مجوهر، که مبلغ ده هزار تومان قیمت داشت، در هنگام سلام عام در دست گرفته و بر کمر می بست.

[وی] برادر بطنی نوّاب محمد قلی میرزای ملک آرای طبرستان است و در کثرت اولاد امجاد، نظیر آن شاهزاده والاشأن. در بدایت دولت ابد مدت قاهره که اسفار خراسان اتفاق می افتاد، خان مزبور همواره قبل از حرکت رایات منصور به عزم منقلای، چنگ دلیری به دفع خصم تیره رای بر می گشاد. در همان اوقات، ظهیر الدوله خطاب یافت و در بدایت طغیان جماعت روسیه به ایالت دار الامان کرمان شتافت. مدت بیست و دو سال در آن ملک حکمرانی کرد و از فرط مجادله با طوایف افاغنه و بلوچیه و قلع و قمع ماده فساد ایشان در روزگاران نام برآورد و در سنه یک هزار و دویست و چهل در دار الخلافه طهران وداع سرای زندگانی کرده در جوار ائمه اطهار با صدهزار فرح و شادمانی پناه آورد. موازی چهل و یک نفر اولاد از اناث و ذکور اکنون از وی باقی است که بیست نفر از آن ذکور و بیست و یک نفر اناث می باشند. دو نفر از جمله بیست نفر ذکور از بطن صبیّه محترمه حضرت صاحبقرانی مسمّی به نوّاب عباس قلی میرزا و ابو الفتح

میرزا که در ضـمن احوال نبایر دختری نوشـته شد. موازی هجده نفر ذکور دیگر از زوجات متعدّده از قراری است که ایراد می گردد:

اوّل: جناب محمد کریم خان است که در بدایت جوانی توفیق سـعادت جاودانی او را میسّر گشت و از تلبّس به لباس فضیلت و تحصیل اصول و علوم فقاهت و مجاورت عتبات عالیات و ظهور تقدّس ذات، نامش از ذروه سماوات درگذشت.

دویم: بندگان نصر الله خان است، که از قراری که سابقا نگارش یافته، از شـرف مصاهرت صاحبقران اعظم سـرفراز است و در مراتب حسن اخلاق و وفور وقار و وفاق با عموم مخلوقات جناب خلّاق از عالم ممتاز.

سیم: مرحوم رسـتم خـان است که کلـک و زبان احوال مآل حال او را در فقره اوضاع نوّاب شاهزاده گوهر خانم زوجه محترمه او ذکر نموده و ابواب حزن و اندوه بر چهره مستعمان گشوده است. (۱)

چهارم: بندگان خسرو خان خسرو و ایوان ملاحت بود و رستم میدان سماحت.

اخلاـق حسـنه اش فراوان است، خـاصه در بردباری و سـلامت نفس که محسود همگنان [است]. مـدتی در دار العلم شـیراز در حجر تربیت نوّاب حسـین علی میرزا پرورش یافت و پس از آن به سـکون دار الخلافه شتافت. در صنعت نقاشی بی عدیل و در اختراع نقوش الفیه و شلفیه (۲) بی بدیل است.- اللهمّ احفظه.

پنجم: بندگان موسی خان؛ نادر رخسارش، غیرت نور وادی ایمن و سینای ستیّه دیدارش، بر جان قبطیان طور محبّت شررافکن. بنده مؤلف او را ندیده ام، ولی محاسن باطنی و ظاهری بسیار از وی شنیده ام.).

۱-. تذکره خاوری:+ (فرد: پس از مرگ جوانان گل ممانادپس از گل در چمن بلبل مخواناد)

۲-. الفیه و شـلفیه؛ داسـتان هایی شهوی که در کتاب هایی مدون و با تصاویر شهوت انگیز در میان مردم متداول بود. (ر. ک: دهخدا، ذیل الفیه و شلفیه).

ششم: بندگان اسماعیل خان؛ ذبیحان کوی وفایش، دست از جان شیرین شسته و خلیلان نار ولایش در آتش محرومی بنشسته اند. چندی دست پرورد تربیت مرحوم فرمانفرمای فارس بود و مدتی هم در اصفهان به مصاحبت خسرو خان خواجه غلام گرجی حاکم آن جا توقف نمود. اکنون متوقّف کرمان است- اللهمّ احفظه.

هفتم: بندگان شاهرخ خان؛ در عرصه شطرنج شجاعت، اسب دلیری تاخته و حریف بدقمار در برابر فرزین اقتدارش پیل کردار کج باخته است. قلعه بم را به یک یورش از تصرف آقا خان محلّاتی ستاند و چاکران رکاب اقدس را در آن قلعه نشاند.

هشتم: اسد الله خان

نهم: علی محمد خان

دهم: علی قلی خان

یازدهم: عیسی خان

دوازدهم: محمد تقی خان

سیزدهم: غلامحسین خان

چهاردهم: غلامعلی خان

پانزدهم: محمد حسن خان

شانزدهم: عبد الرحیم خان

هفدهم: بهرام خان (۱)ن)

۱- . تذکره خاوری و ناسخ التواریخ: (هفدهم: علی اکبر خان، هجدهم: بهرام خان)

فقره سیم در ذکر احوال نوّاب مرتضی قلی خان عمّ بزرگوار صاحبقران زمان و تفصیل اسامی و اوضاع اولاد و نبایر او

بدان که معزی الیه به سبب مخالفت با برادر رشید، اعنی سلطان شهید، پناه به خورشید کلاه پادشاه روس برد و مدت زمانی در آن ولایت به عیش و کامرانی زندگانی کرد. در ایّام سلطنت خاقان مغفور نیز سه سال زنده بود و پس از آن در ولایت حاجی ترخان وداع سرای زندگانی نمود. نعش او را به ایران آورده و با کمال احترام به عتبات عالیات برده، دفن کردند. در حسن ظاهری بی عدیل بوده و از دست [۶۲۷] اقتدار، کلاه اعتبار از فرق خورشید می ربوده است. عدد اولادش موازی هفت نفر اناث و ذکور است و تفصیل آن ها از قرار مذکور.

پنج نفر از اناثش در حباله نکاح خاقان اعظم، و چهار نفر از شاهزادگان معظّم و غیره بودند و در کمال آسایش زندگانی می نمودند (۱). اولاد ذکورش دو نفر از قرار مذکور است:

اوّل: مرحوم مهر علی خان که او را ولد ارشد و در حسن صوری نظیر والد امجد بود. برحسب امر خاقان مغفور سال ها بر لشکر الوار ساکن ولایات کرمانشاهان و سنقر سرداری می نمود و با کمال احتیاط در دربار سپهر ارتباط چنان سلوک می کرد که احدی در رفتارش، لفظ ایرادی بر زبان نمی آورد. با مرتبه امارت امر معاش را به تجارت می گذرانید و از فرط تقدّس ذات و حسن صفات، عامل اعمال دیوانی نمی گردید. بعد از نوّاب شاهزادگان بر عموم امرای رفیع الشأن ایل جلیل قاجار مقدم بود و بعد از وفات خاقان مغفور، به فاصله سالی وداع سرای زندگانی نمود. موازی چهار پسر از صلب او به).

۱- . تذکره خاوری: (پنج نفر اناث مرتضی قلی خان عبارتند از: والده نواب شاهزاده حیدر قلی میرزا است و دیگری به عقد دائمی ملک آرای دار الملک طبرستان نواب محمد قلی میرزا و یکی نامزد فراش نواب محمد ولی میرزا و دیگری در خانه شجاع السلطنه العلیه حسن علی میرزا و پنجمین، زوجه دائمی آقاخان ولد حاجی مصطفی قلی خان عم خسرو زمان بود).

وجود آمد. محمد صادق خان ولد ارشدش که صهر خاقان مغفور و حاکم ولایت سنقر و سرتیپ لشکر الوار ولایت مزبور بود، قبل از وفات پدر وفات یافت و رستم خان نام نیز پس از آن در عقب برادر شتافت. اکنون محمد باقر خان و محمد رحیم خان از وی در روزگـار به یادگارنـد و بر مسـند جلالت، زینت عرصه روزگاری. تاریـخ وفات خان مزبور از کلک مؤلّف تراویـد و یادگار را درین صحیفه ثبت گردید.

لمؤلفه:

افسوس که شد امیر ایران مفقودآن ابن عمّ خسرو دوران مفقود

چون مهر علی خان ز جهان شـد تاریخ شد آه بود مهر علی خان مفقود (۱) دویم: محمد حسین خان که از بدایت تا نهایت در دار الملک آذربایجان در حضـرت ولیعهد آسـمان مهد به سر برده و در آن سرکار، کامرانی ها کرده است. مرد خوش مشرب پرمزاح آرمیده ای است و با کمال فروتنی از مسـند جلالت پا کشـیده. با عموم خلق به طریق صـحبت و رفاقت سلوک نماید و در هیچ احوال لب به دعوی امارت نگشاید. اولاد ذکورش منحصـر به جوانی است مهدی خان نام که توسن ملاحت و نیکویی در زیر رانش رام.

فقره چهارم در ذکر احوال و اوضاع مرحوم حاجی مصطفی قلی خان عمّ صاحبقران عالمیان

بدان که معزی الیه برادر صـلبی و بطنی مرحوم مرتضـی قلی خان بود و در مراحل رشادت و شـجاعت و ضـرب دست و بازو و قوه شـهامت و نیرو، در روزگـار خویش یکتـا می نمود. اکـثر اوقـات گور [خر] ان صـحرا را در هنگـام تـاخت به یـک ضـرب شمشـیر دو نیمـه کردی و پیکـان خـارا شـکاف [۶۲۸] خـویش را از ظروف آهــن و مس بــه در بردی. در اوقــاتی کـه برادر بزرگوارش از سلطان شهید گریخت و به دامان دولت روسیه آویخت، مشار الیهت.

۱- . در تذکره خاوری موجود نیست.

به حکم آن پادشاه قهّار در دار الخلافه محبوس شد و در ایّامی که از ولایت روس برادر ارجمندش به ولایت گیلان تاختن آورد و خاقان شهید نیز به تسخیر مملکت فارس عزیمت کرد، احتیاط کار را از شرف بینایی مردود دیده، مأنوس آمد. مدّتی در ایّام سلطنت صاحبقران اعظم در حیات بود و با کمال عزّت و احترام و ثروت و سرانجام زندگانی می نمود. اولاد امجادش ذکورا و اناثا موازی بیست و چهار نفر است و اسامی دوازده نفر ذکور از قرار مذکور:

اوّل: مرحوم محمد حسن خان الملقب به اباقاخان؛ در مراحل شجاعت و سخاوت، اعجوبه زمان بود، ولی در ارتکاب به انواع معاصی و مناهی و افراط در استعمال مسکرات و اشتغال منکرات عموما، ید بیضا می نمود. دقیقه [ای] از ساعات روزان و شبان را به هوشیاری به سر نمی برد، بل در هنگام خواب نیز ساعت به ساعت برخاسته ساغری از آن هوش ربای خردمندان می خورد. چون خود را نبیره و سمّی سلطان اعظم محمد حسن خان بزرگ می دانست، لهذا عروج بر مدارج سروری را می خواست و نمی توانست. به سبب وفور سخاوت بعضی از مردمان تنگ مایه هنگامه طلب، طالب هنگامه بودند، ولی از بیم صولت و سطوت خاقان مغفور جرأت اظهار نمی نمودند. وقتی در شکارگاه قریه بومهن، نصیر نام غلام او را بر سر صاحبقران رسانیدند، علی العجاله نصیر نام از دو دیده نابینا شد و خان معزی الیه شب هنگام از شدت خوف و هراس بدون اذن فرارا روانه دار الخلافه بهجت انتما آمد. منظورش این که خود را در دار الامان اصطبل همایون اندازد و نفس را از تهمت این مقدمه بری سازد.

خصمان و رقیبان بر چهره او گشادند. در همان شب اسماعیل خان دامغانی سردار که در سلک غلام پیشخدمتان محرم بود، با یک نفر فرّاش [میر] غضب مأمور گشت و در ورود به دار الخلافه طهران آن بنی عمّ جوان از قوه مستانی درگذشت: (فَاعْتَبِرُوا یا أُولِی الْأَبْصارِ).

پس از چند سال از ایّام عمی، سرای زندگانی را وداع نمود و در جوار عتبات عالیات آسود. رضا قلی خان نام پسری از وی به یادگار ماند و او نیز در عالم جوانی به

هستی جان دامن افشاند.

دویم: بندگان محمد ولی خان؛ مردی سنجیده و آرمیده است. [۶۲۹] و عمری در دار السلطنه قزوین در خدمت نوّاب رکن الدوله علی نقی میرزا انواع زحمت کشیده و به اوضاع راحت رسیده [است]. از فرط وقار و طمأنینه، سکوت را شعار خود ساخته و مدت العمر در مجامع و محافل به تکلّم نپرداخته است. سلامتی در نفس دارد که احدی را به دست و زبان نمی آزارد.

سیم: مرحوم حسین علی خان؛ مردی سلیم النفس و عیّاش بود و از فرط عیّاشی بری از رویه عقل معاش. میلش به استعمال باده عنبی فراوان بوده و سامان سالیانه را پیوسته صرف این کار بی سامان می نمود. چندی در ایّام دولت خاقان مغفور سرتیپ سواره عراق گشت و در سنه یک هزار و دویست و پنجاه و شش ازین دارفانی درگذشت.

چهارم: محمد کاظم خان

پنجم: فضل علی خان؛ مردی صاحب ذوق است و مایل صحبت ارباب شوق.

ششم: عیسی خان

هفتم: محمد باقر خان

هشتم: احمد خان

نهم: امام قلی خان

دهم: الله ویردی خان

یازدهم: ذو الفقار خان

دوازدهم: بهرام خان

ص: ۵۲۳

فهرستها

اشاره

۱. اشخاص

ص: ۵۳۴

ص: ۵۴۲

ص: ۵۴۵

ص: ۵۵۹

۲. جایها

ص: ۵۶۱

۴۵۵، ۵۰۶، ۵۱۵، ۵۱۸، ۵۹۴، ۶۴۶، ۶۵۶، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۹، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۹۲، ۶۹۴، ۶۹۹، ۷۱۵، ۷۱۹، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۴۱، ۷۴۹، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۸، ۷۶۴، ۷۶۹، ۷۷۲، ۷۷۵، ۷۸۰، ۷۹۴، ۷۹۹، ۸۰۲، ۸۰۷، ۸۱۰، ۸۱۲، ۸۱۹، ۸۳۱، ۸۳۵، ۸۵۱، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۹، ۸۶۳، ۸۶۶، ۸۶۹، ۸۷۱، ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۸۷، ۸۹۵، ۹۰۰، ۹۰۲، ۹۰۳، ۹۱۱، ۹۱۳، ۹۱۹، ۹۲۱، ۹۲۵، ۹۳۲،

ص: ۵۸۱

ص: ۵۸۳

ص: ۵۸۶

۳. ایلات و طوایف

خلج ۸۴۵، ۸۸۷، ۸۹۰

ص: ۵۹۰

۴. کتابها

ص: ۵۹۱

۵. اصطلاحات

رسم گروگان ۱۰۸، ۱۴۸

ص: ۵۹۵

ص: ۵۹۹

۶. منابع و مآخذ

۱. اعتضاد السلطنه: علی قلی میرزا- اکسیر التواریخ به اهتمام جمشید کیانفر- تهران ویسمن- ۱۳۷۰.

۲. اعتماد السلطنه: محمّد حسن خان- روزنامه های مرآت السفر و اردوی همایون به خطّ میرزا محمّد رضا کلهر با مقدّمه ایرج افشار و عبد اللّه مرادی- انتشارات گلشن- ۱۳۶۳.

۳. اعظمی سنگسری: تاریخ سنگسر یا مهدی شهر- تهران- مؤلف- ۱۳۷۲.

۴. اقبال آشتیانی: عبّاس- تاریخ مفصل ایران- تهران- خیام- ۱۳۱۸.

۵. بامداد: مهدی- شرح حال رجال ایران- تهران- زوّار- چاپ دوم- ۱۳۶۳.

۶. ترنزیو: پیوکارسو- رقابتهای روس و انگلیس در ایران و افغانستان- ترجمه عبّاس آذرین- تهران- شرکت انتشارات علمی و فرهنگی- چاپ دوم- ۱۳۶۳.

۷. خسروی: محمّد رضا- تاریخ کاشمر- مشهد- مؤسّسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی- ۱۳۷۲.

۸. خسروی: محمّد رضا- کلات نادری- مشهد- مؤسّسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی- چاپ دوم- ۱۳۷۰.

۹. دیولافوا: مادام ژان- سفرنامه ایران، کلده و شوش- به اهتمام دکتر بهرام فره وشی- تهران- دانشگاه تهران- چاپ چهارم- ۱۳۶۹.

۱۰. رائین: اسماعیل- حقوق بگیران انگلیس در ایران- تهران- امیرکبیر- چاپ دوم- ۱۳۴۶.

۱۱. زرّین کوب: عبد الحسین- تاریخ ایران بعد از اسلام- تهران- امیرکبیر- چاپ سوم- ۱۳۶۲.

۱۲. ساروی: محمّد تقی- تاریخ محمدی- به اهتمام و کوشش غلامرضا مجد- تهران- امیرکبیر- ۱۳۷۱.

۱۳. سپهر: لسان الملک- ناسخ التواریخ (تاریخ قاجاریه)- به اهتمام جمشید کیانفر- اساطیر- ۱۳۷۷.

۱۴. سیّد احمد دیوان بیگی شیرازی- حدیقه الشعرا- به اهتمام عبد الحسین نوایی تهران- ۱۳۶۴.

۱۵. شاکری: رمضانعلی- اترکنامه (تاریخ جامع قوچان)- تهران- امیر کبیر- ۱۳۶۵.

۱۶. محمود: محمود- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس- تهران- ۱۳۲۸.

ص: ۶۰۱

۱۷. مرعشی صفوی: میرزا محمّد خلیل- مجمع التواریخ به تصحیح و اهتمام عبّاس اقبال آشتیانی- تهران- کتابخانه احمدی و سنایی و طهوری- چاپ دوم- ۱۳۶۲.

۱۸. میرزا سمیعا- تذکره الملوک به کوشش دکتر سیّد محمّد دبیرسیاقی- تهران- امیرکبیر- چاپ دوم- ۱۳۶۸.

۱۹. مینورسکی: ولادیمیر- سازمان اداری حکومت صفوی یا تعلیقات مینورسکی بر تذکره الملوک ترجمه مسعود رجب نیا- تهران- امیر کبیر- چاپ دوم- ۱۳۶۸.

۲۰. مینورسکی: ولادیمیر- سفرنامه ابودلف در ایران- ترجمه سیّد ابو الفضل طباطبائی- تهران- زوّار- ۱۳۵۴.

۲۱. واندنبرگ: لوئی- باستانشناسی ایران باستان- ترجمه عیسی بهنام- تهران- انتشارات دانشگاه تهران- چاپ دوم- ۱۳۴۸.

ص: ۶۰۲

Tarix e Zol- Qarneyn vol. ۲ Name- ye Xaqan Written by Xavari Sirazi Edited by Naser Afsarfar

IN THE NAME OF GOD; THE COMPASSIONATE; THE MERCIFUL

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹